

This PDF you are browsing is in a series of several scanned documents containing the collection of Peerzada Muhammad Ashraf Sahib. b 1958

CV:

Residence: Towheed Abad Bemina, Srinagar

https://www.facebook.com/peerzadamohd.ashraf.16

Former Deputy Director Archives, Archaeology and Museums Deptt. J&K Govt.

Former State Coordinator National Manuscripts Mission GoI.

Former Registering Officer Antiquities, Jammu and Kashmir Govt.

Former Registar National Records, Jammu and Kashmir Govt.

Worked as Lecturer Arabic in Higher Education Department.

Studied at Aligarh Muslim University.

Lives in Srinagar, Jammu and Kashmir.

From Anantnag.

Peerzada Muhammad Ashraf Sahib has an ancestral Collection of Rare Books and Manuscripts in Sharada, Sanskrit, Persian, Arabic, Urdu, Kashmiri in his Home Town Srinagar.

Besides manuscripts, he also has many rare paintings (60+).

Collectors and Art/Literature Lovers can contact him if they wish through his facebook page

Scanning and upload by eGangotri Foundation.

Digitized By eGangotri

स्कैन्ड/ Scanned

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ وصلوٰۃ علی حبیبہ سیدنا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم درین ایام سعادت اختتام شرح قصیدۂ قطبیہ محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وارضاہ عنا المسمّیٰ بہ

الکواکب الدریہ

فی شرح

القصیدۃ القطبیہ

از تالیف عالم صوفی مرید و خلیفہ جناب علامہ ربانی قاری کلام اللہ القدیم مولینا و مرشدنا مولوی محمد عبد الحکیم صاحب مد ظلہ خیر خواہ اہل اسلام فقیر عبد السلام الکشمیری الاحمد الدہلی ثم الشملوی مقیماً والحنفی مذہباً القادری الچشتی السہروردی مشرباً عفی عنہ

باہتمام ربِ العبدالرحمن بخش بنی مطبع دربار خاص پنجاب امرتسر

CC-0. In Public Domain. Poorzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بسم اللہ الرحمن الرحیم



سپاس و شکر خلاق جهان ـ و حمد و ثنای مالک زمین و زمان بمقدار معرفت اهل عرفان لایق ـ و نعوت سید بریات و زبدهٔ کائنات باهل مجاهدات فایق ـ و نزول نعمت بی زحمت رحمت بی غایت و بی نهایت ـ بر آل و اصحاب او که نجوم هدایت اند شایق ـ اما بعد میگوید بندهٔ احقر و گمنام تراب اقدام اهل کرام فقیر عبد السلام الکاشمیری وطناً و الحنفی مذهباً و الچشتی النظامی السهروردی مشرباً عفی الله عنه و عن آبائه و احسن الیه و احبابه ـ که چون در زمان شباب از وطن خود بارهٔ کشمیر صانها الله تعالیٰ عن الآفات و التدمیر بارادهٔ متعلمی و مسترشدی بر آمده بمدت سی و سه سال در سفر ماندم ـ چنانکه وطن و اقامت جدیدم لوطن اصلی قدیم رجحان یافت ـ تاهم داغ مهجوری اقربا مانند نیش عقربان سخت و مفارقت یاران چون گزیدن ماران است عرصهٔ دراز را امروز و فردا کرده منقضی شد رفتن و ملاقات با نهایت میسر نگردید ـ ناگهان آناً فآناً عنایت مجیب حقیقی و توفیق مربی اصلی شامل حال این شکسته بال شده بار بمورخه غرهٔ ماه ربیع الاول در سنه ۱۳۲۱ هجری بملاقات اقربا و احبا و سادات و علما و صلحای وطن قدیم خود رسیده فایز گردیدم و قبور والدین و اخوان را در کنار کشیدم و خاک پای آنها را توتیای چشمان خود ساختم خیلی خرسند گردید و بنعم ما قال **قطعه**

حب الوطن از ملک سلیمان بهتر	خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر
یوسف چو بمصر بادشاهی میکرد	میگفت گدا بودن کنعان خوشتر

و از ملاقات اجل کرم فرمایم سعادت بخت رئیس سادات و علمای وقت سجاده نشین خاندان علیه عالیه قادریه این دیار سکونت ورز و تمکنت گزین خلاصه خانیار صانها الله و اهلها عن الآفات و الاضطرار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مغتنمات الزمن المقبول فی السر والعلن اعنی میر سید حسن قادری سلمه الباری فرحتی دیدم وخوش وقت گردیدم از کمال اوصاف حمیده واخلاق برگزیده خود که آن روش وطیره خاندان مصطفوی وخوش عنوان فرخ نشان دودمان مرتضوی است باین مسکین وغریب بحسن سلوک عجیب پیش آمدند ومبالغه در تعظیم وتوقیر این فقیر فرمودند. بارک الله له بالطاف الفاخره فی الدنیا والآخره وبعد امضای چند ایام بشرح وسیطه قصیده شریفه قطبیه ایمائے فرمودند وبالفاظ الحاح مؤکد نمودند. اگرچه استعداد توضیح وتشریح آن در خود نمیدیدم که کلام بلند ومنازل ارجمند بیان فرموده اند کیف لا که صاحب قصیده محبوب سبحانی ومعشوق یزدانی است

شعر

کس چه داند ثنائے او گفتن | یا دُرِ وصف پاک او سُفتن
وصف پاکش همانکه خود گفتست | دُرِ مدحش همانکه خود سُفتست

درست العلم حتی صرت قطباً | ونلت السعد من مولی الموالی

لیکن بقول الامر فوق الادب دانسته واستمداد واستعانت از حضور ممدوح کرده ازین خدمت سر جنبانیده نتوانستم مفوضاً الی الله وهو حسبی ونعم الوکیل ورقی چند را سیاه کردم که مدح بزرگان ومدح شان طاعت است واین چند اجزا را که نقل کردیم از معتبرات الکوکب دُرّیه فی شرح قصیدة القطبیة نام نهادم والله متممه ومنه التوفیق والیه ازمة التحقیق. واینجا ضرور دست ازبیان بندی از مقدمه قصیده قطبیه وآن اینست که امام نور الدین لخمی در بهجة الاسرار فی تذکرة الابرار مینویسد آگاهی داد وخبر کرد ما را شیخ فقیه ابو الحسن علی بن شیخ ابی العباس احمد بن المبارک بن اسباط البغدادی الحربی الشافعی رحمة الله علیهم بمقام محله قاهره در سنه شش صد وهفتاد گفت خبر کرد مرا شیخ ابو جعفر محمد بن شیخ ابی عبد الله عمر بن محمد بن عبد الله بن عمر سهروردی بغدادی الصوفی در بغداد در سنه شش صد وچهل وسه. گفت خبر کرد مرا شیخ ابو العباس احمد بن یحیی بن برکة البغدادی معروف باین دبیقی در بغداد در سنه شش صد ویازده گفت خبر کرد مرا شیخ ابو رضا محمد بن احمد بن داؤد بغدادی مادبه بحاسب یعنی محتسب معروف بمفید در بغداد در سنه پنجصد وهفتاد ویک گفت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

به آرزوی بسیار میخواستم که میپرسم و درخواست نمایم از صفات قطبیه پس درآمدم و در آمد شیخ ابو خلیل احمد بن اسعد بن وهب بن علی المقری البغدادی ثم الهروی در سنه پنجصد و چهل و هشت در جامع رصافه که نام محله ایست و مسجد جامع همانجا بود پس یافتیم ما هر دو را در آن مسجد جامع شیخ ابو سعید قیلوی و شیخ ابو الحسن علی بن الهیتی رحمة الله علیهما پس سوال کردم از شیخ ابو سعید قیلوی از وصف قطبیت پس گفت که قطب همان است که منتهی میگردد و انتهای همه امورات بطرف او در وقت او و او محیط منازل و مدارج بزرگی احوال باطنی است بسوی او است سطے امورات عالم کون پس عرض کردم و سوال نمودم کدام کس در زمان ما که بوصف قطب موصوف باشد فرمودند و این وقت آن قطب موصوف بصفت قطب مدار شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه پس بے توقف برجستیم و همه برجستند تا حاضر کنیم خود را و میروم در مجلس شیخ عبد القادر رضی الله عنه مقدم و موخر نبود از ما کسے و در تفرقه نبود هیچ یکے مگر که میخواست که چیزے بشنود در یعنی از حضور شان پس موافقت کرد با این آرزو که رسیدیم ما در مجلس در حالیکه حضرت شیخ کلام میفرمودند بکلام وعظ و نصایح و ما نشستیم در مجلس در کلامیکه و تقریریکه داشت در ان آن از ان قطع کلام خود کرده و توجه بما فرموده بیان کردند لایق است برائے طلب کننده وصف قطبیت که میپرسد او را نیست طریقه در حقیقت مگر که قطب را در انجا تمکین و موقف است و نیست درجتے از درجات ولایت مگر که برائے قطب تمکنی و وطنی ثابت است در ان و نیست مقامے در مقامات ولایت مگر که در ان مقام برای قطب قدمی محکم است. و نیست منزلتے از منازلات مشاهده مگر که برائے قطب در ان مشربی است گوارنده و نیست ترقی در مقامات سیر الی الله مگر که در ان مقام سیر گاهی عالی است و نیست امری در عالم ناسوت و ملکوت مگر که در ان مقام کشفی خارق باشد که همه عادات را پاره کرده همه امور بر خود منکشف خواهد نمود و نیست سری در عالم ظاهر و باطن مگر که در ان مطلع باشد و نیست وجودی ظاهر که مظهر واجب الوجود باشد مگر او را در ان مشارکتی است و نیست فعلی عظیم وقوی که وی را در ان مبطنی یعنی سری باشد و نیست نورے از انوار عالم غیب و شهادت مگر که وی را از ان اقتباسی باشد یعنی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قسمی خلاصه. ونیست معرفتی مگر که ویرا دران نفسی زکیه باشد. ونیست سابقتی مگر که ویرا دران گرفتی باشد
یعنی بانتهای رسیده باشد. ونیست نهایت وصل وصل مگر که ویرا دران اختیاری نهایت باشد.
ونیست غایتی از عنایات ایزدی مگر که وی دران مخطوب باشد. ونیست مرتبه از مراتب این شان مگر که وی
دران مجذوب باشد. ونیست نفسی از انفاس قدسیه مگر که وی دران محبوب باشد واو بردارنده علم عزت
ایزد است و روشن کننده سیف قدرتی است و حاکم حکومت وقت و سلطان عسکر محبت و ولیعهد و متولی
نصب و عزل و جلیس او شقی نخواهد بود و حال او پوشیده نخواهد ماند نه بر بلندی حالت بیداری و نه بر بالای
حالت غشی و هیچ مشاهده از وی غیب نخواهد ماند. ونیست وجودی تمامتر از وجود او ونیست شهودی ظاهرتر از
شهود او. ونیست پیروی در شرع سخت تر از پیروی او مگر که او پاینده و داننده نزدیک و دور زمینی و آسمانی از عالم
قدس و غیب و اسطه خالص بشیر نافع و برای او حدی است از حد و داو صاف قطبیت که منتهی شود بوی و تمام
میشود بروی و وصف قطبیت منحصر بقطب است و تکلیف مکلف حقیقی واجب بر وی مگر که آن قطب مستتر بیباشد
باتصال جمع در مقامات و مواقع ازلیه از خوف عین تفرقه مابین خوف و رجا و هیبت و انسیت ظاهر است بوقت دور
شدن از مقام تفرقه در مقام اقسام مشاهدات البته متجلی است در صفات جلال و عیش و راحت جمال بملازمت
و مداومت وصف مقام قطبیت و زوال صفت حال پس او دربان است علیحده بر درگاه عزت ندامی ظهور اسرار
الهی بآیات الهیه که پوشیده اند و آن اسرار در اقتران حکم او بامر معروف اگر اینچنین نبود که میتوانست ظهور
آن امر معروف ببسط از روی بودن منازل او و محل غلبه و قهاریت قبض و بسط اگر این چنین نبودی تحقیق
عالم ملک و ملکوت ظاهر نشدی دران هیچ چیز از عالم غیب و آن عالم قدرت مگر همه در حجاب بودی و مستور شدی
و اشاره رمز و قید حصر البته ظاهر است بطور عجوبیت برای اهل عالم ورنه اجمال او و تفصیل او و اول او و آخر او پیچیده
شده است و در حاشیه تمکین و عزت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آمیخته شده و مخلوط نموده است
پیاله از آب تسنیم که پیاله مقربان است مرعیه او و محصول او در اختیار او باید ورفت او جمع و تفرقه او البته

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

میسوخت تیر قضا و قدر اینہمہ حکومت را اگر پیدا کردہ شدے برائے این امر کہ امر قطبیت است کہ اشارہ بسوئے اوست زبانی زکیہ البتہ می نیوشید شما ازان زبان احوال قطبیت و میدید ازان بیان عجوبات احوال قطبیت پس خواند این قصیدہ قطبیہ بلا توقف و ترنم و فرق درمیان تصنیف و تنشید آنست کہ تصنیف بتامل و تدبر و تفکر و خیال بستہ خواندہ شود و تنشید عکس آن کہ مثل خواندن ہست حاجت تفکر و تدبر ندارد و دریں دلالت است بر کمال جناب شیخ رضی اللہ عنہ ہر علمی کہ باشد باعتبار قوت حافظہ و مدارسات آن از بر یاد میماند و بقوۃ ذہنیہ بیان آن کما حقہ خواہد کرد مگر انشاد اشعار کہ بلا تامل و توقف ابیات گفتن نہ ابیاتی کہ صرف موزون باشد بفصاحت بلکہ مقامات غوثیت و منازلات قطبیت و تقربات ازلیہ ابدیہ و مایلازم العارف والقطب فی الوصل والفصل داخل کردن و بیان نمودن جلوہ قدرت قادریت است پس ہمان وقت این قصیدہ شریفہ قطبیہ بر منبر خواندند و در کتاب روض الریاحین فی احوال الصالحین روایت کردند سلف صالحین تا و سند رسانیدند تا حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ وعن کل الصحابہ گفت انس رض تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ بدلاء امتی یعنی ابدال امت من چہل تن اند منجملہ آن بیست و دو تن در شام شریف و ثمانیۃ عشر یعنی ہژدہ تن در ملک عراق و ہر وقت کہ مے میرد ازانہا یکے بدل کنند بمقام او دیگری را و چون قرب قیامت شود ہمگی قبض کردہ شوند و انتقال آخرت فرمایند. و نیز سلف صالحین روایت کردند و سند رسانیدند تا ابن مسعود رضی اللہ عنہ وعن کل الصحابہ. گفت ابن مسعود رض فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم تحقیق برائے حضرت حق جل شانہ در روئے زمین صد مرد اند کہ دلہائے شان بر دل آدم علیہ السلام و برائے او چہل مرد کہ قلوب شان بر قلب موسیٰ علیہ السلام و برائے او ہفت مرد اند کہ قلوب شان بر قلب ابراہیم علیہ السلام و برائے او پنج تن اند کہ دلہائے شان بر قلب جبرائیل علیہ السلام و برائے او سہ مرد اند کہ قلوب شان بر قلب میکائیل علیہ السلام و برائے او یک مرد است کہ قلب او بر قلب اسرافیل علیہ السلام و چون بمیرد آن یک مرد کہ مراد از قطب است بدل میکنند بجائے او اللہ تعالیٰ ازان سہ تن یکے را و چون بمیرد یکے ازان سہ تن بدل میکند اللہ تعالیٰ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بجائے او یکے را ازان پنج تن و چون بمیرد یکے ازان پنج تن بدل میکند اللہ تعالےٰ بجائے او یکے
را از ہفت تن و چون بمیرد یکے ازان ہفت تن بدل میکند اللہ تعالیٰ بجائے او یکے را از چہل تن
و چون بمیرد یکے از چہل تن بدل میکند اللہ تعالیٰ یکے را بجائے او از سہ صد تن و چون بمیرد یکے ازان
سہ صد تن بدل میکند اللہ تعالیٰ یکے را از عامہ مسلمانان بجائے او بردارد اللہ تعالیٰ ببرکت انفاس شان
بلاہا را ازین امت مرحومہ وآن یک تن کہ قطب است او اوغوث ہم خواندہ شود ومرتبہ ودرجہ او مانند نقطہ دایرہ
کہ او مرکز وقطر دایرہ میباشد واو قطب مدبر صلاح عالم ہست وبعضی روایت کردند کہ ذکر کرد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کہ قلب قطب کقلوب جملہ انبیاء وملائکہ واولیاء چونکہ پیدا نکردہ است اللہ تعالیٰ در عالم خلق
کہ عالم ناسوتیست او عالم امر کہ عالم جبروت ولاہوتیست ابہتر وعزیز تر ومحبوب تر وشریف تر از دل مبارک
حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس قلوب ملائکہ وانبیاء واولیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین باضافت
بقلب او مانند اضافت نجوم لکمال نور آفتاب وبعضی گفتند کہ برقلب قطب مدار را نور از قلب سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وسلم مے تابد ہمچنانکہ نور شمع در مشکوٰۃ وزجاج انعکاس گرفتہ ہمہ را متجلی گرداند انتہیٰ و چون در ملک
کشمیر استعمال زبان فارسی بعام وخاص مہاورۃ دارد آنچہ کہ از کتب فارسی نقل کردیم بعینہ اصل عبارت نوشتیم
وآنچہ از کتب عربی نوشتیم در فارسی ترجمہ کردہ نوشتیم از تسوید این اوراق مورخہ ۱۳ ماہ رجب المرجب ۱۳۲۰ھ
فراغت یافتیم امید ہست کہ خوانندگان این جمع وتالیف را فائدہ میدہد وعقیدہ خراب نشود فقط وقصیدہ
شریفہ قطبیہ اینست ۔ بیت اول ۔

مَا فِی الصَّبَابَۃِ مَنْہَلٌ مُسْتَعْذَبٌ	اِلَّا وَلِیْ فِیْہَا الْاَلَذُّ الْاَطْیَبُ

صبابہ مصدر صب بفتح بمعنی ریختن وریختہ شدن آب وآب ریزان وعاشق منہل بفتح میم وسکون نون
وفتح ہا ظرف یعنی چشمہ در چراگاہ ویا در صحرا کہ مردم وبہائم وہوام حشرات ازان آب نوشند واین ماخوذ
از نہل ہست کہ بمعنی سیراب شدن باشد صراح ورشیدی یعنی نیست در مقامات عشق مشربی وجائے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سیراب شدنی ومنزلی برفیع مکرم مرادران حظی ولذتی شیرین تر وپاکیزه تر است همگی مخلصان من نزدیک و
دور غائب وحضور از مشرب من سیراب شدند وتا قیام قیامت سیراب شده میروند مرید را عشق پیر باید
بوداد جاذب اوست لکل شی اصل واصل المعرفة العشق زیراکه برای هر چیز اصلی ومبدئی است
که از ان منبع ومشرب او یافته شود لانه نار یحرق ما سوی الله عشق آتش است ومبدء ومشرب معرفت
ایزد تعالی جل شانه عشق است وعشق عبارت از محبتی که محدود نباشد وحرکات وسکنات آن زیر تصرف
نباشد وخود را همگی در عشق وقرب معشوق خود محو کرده باشد مراد هر چه از ما سوی الله باشد سوختانده باشد
همچنانکه آتش همه چیز را از صاف وناصاف واز لطیف وکثیف میسوزاند چنانچه امیر صاحب علیه الرحمة میفرماید

قطعه

عاشقی چیست بگو بندهٔ جانان بودن	دل بدست دگرے دادن وحیران بودن
سوئے زلفش نظرے کردن ورویش دیدن	گاه کافر شدن وگاه مسلمان بودن

ودر محاوره اهل تصوف کافر آنرا گویند که یکرنگی ویگانگی در عالم وحدت اختیار کرده باشد وتمامی روئے
دل از ما سوی برتافته باشد وزلف اسرار الٰهی را گویند که حصول آن بجز سوختانیدن از آتش عشق بآن
اسرار راه نیابد ودر تحفة الکرامات آورده که روزے جناب غوث الثقلین رضی الله عنه خادمی را پیش
خواهرزادهٔ خود سید احمد کبیر رفاعی الموسوی رحمة الله علیه فرستاده فرمودند که از وی بپرسی که ما العشق
خادم رفته پرسید که چیست عشق سید احمد بمجرد استماع این سخن آهی از جوشش عشق بر آورده فرمودند
هذا هو العشق یعنی اینست آن عشق ناگاه درختی مقابلهٔ ایشان بود سوختن گرفت وسید احمد نیز همراه
آن سوخته شد وخاکستر گشت وآب شد خادم چون اینها مشاهده دید زود رفته در خدمت عالیه حضرت
جناب غوث الثقلین کیفیت بیان نمود فرمودند که برو اگر آب بر جای باشد اطرافش را بعطریات گرد کن
خادم آمده دید که آب بر جائی است عطریات بر گرد آن پاشید بعد از ساعتی سید احمد رجوع
بحال وجود آورده زنده گشت وچون این خبر بحضرت غوث رضی الله عنه رسید فرمودند که ازین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مقام دو کس مراجعت کردند یکی از اسلاف دوم ایشان ـ والآہر ولی که درین مقام رسید بازنگشت

بیت ـ درین ورطه کشتی فرو شد ہزار	که پیدا نه شد تخته بر کنار
رباعی ـ شہسوار اینکه دیدند حسن یار	یافتند دریائے حسنش بے کنار
جمله گشتند غرق بحر حسن دوست	نے خبر از بحر دارد نے کنار

چون حضرت مصنف قصیدهٔ قطبیه علیه الرحمة والتحیه در استعمال و اشتغال علم ظاہری و مدارسات و فنون علم بکمالی داشت که فرمودند در قصیدهٔ خمریهٔ مصنفه خود دَرَسْتُ الْعِلْمَ حَتّٰی صِرْتُ قُطْبًا الخ و بفحوائے آیه بلند پایه کلام ایزد سبحان وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میفرمایند گویا ادائے شکر ایزد تعالی بجامے آرند من آن بندهٔ پروردگارم که درین دو امر متضاد مراد علم و عشق است لذتے یافتم و لطفے برداشتم و قرب و معیتی چنان حاصل شد که دیگرے نیافت و مزه الذی چشیدم که دیگری نچشیده باشد بعونه تعالی از جام عشق الذ و اطیب آن نوش کردم و از فضلهٔ آن جام عشق و محبت بسی بمنزل مقصود رسیدند و میرسند و از بیت قصیدهٔ شریفه خمریه بقوله شَرِبْتُمْ فَضْلَتِیْ مِنْ بَعْدِ سُکْرِیْ الخ درین ایمائی است پس محقق گردید که حضرت شیخ رضی الله عنه داد محبت دادند و در دوانیدے گوے عشق تگ و پوے نمودند و در میدان مبارزت عشقبازی مبالغه کردند باہمه برابر سر موی از اتباع شریعت و مدارست علم دین فقه و حدیث مسامحت یافته نشد چنانکه مستقیم بر شریعت و طریقت بودند بواسطه محبت و ملاحظه آن ملقب بر شیخ و به قدوة الواصلین و محبوب سبحانی و غوث صمدانی و قطب ربانی شدند چنانچه در تفسیر فتح العزیز آورده است که محبت خدا چه معنی دارد علمائے ظاہر میگویند که محبت نوعیست از خواہش و خواہش متعلق نمیشود مگر بچیزے که بودن و نبودن او نزد عقل سلیم محتمل باشد و در ذات و صفات باریتعالی چون واجب الوجود دوام تعلق محبت بذات و صفات او تعالی معقول نیست پس معنی محبت او تعالی ہمین است که عبادت و طاعت او را دوست دارد یا ثواب و رضامندی او را دوست دارد .... اہل سلوک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وحقایق آگاه این راه میگویند که کمال محبت بالذات است ومحبت نام میل دلست خواه مبنی بر غرضے باشد
خواه نباشد زیراکه اگر در هر محبت غرضے هم ضرور میشد وهر چیز را برائے چیزے دیگر دوست میداشتیم
در دو تسلسل لازم مے آید وآن خوب نیست مقدوح است وهر گاه از حال خود بوجدان وتجربه در مییابیم
که در بعض اوقات مرد عالم را محض برائے علم او بے توقع غرضے ازو دوست میداریم وهمچنین مرد شجاع
را محض برائے شجاعت او دوست میدارد. ومرد زاهد را محض برائے زهد او دوست میدارد. پس ذات
اقدس بیچون وبیچگون الهی که بهر کمال جامع است وهر کمال ذاتی اوست چرا محبوب نتواند شد وهر قدر که یاد او
بسیار کرده شود وعلامات وقدرت وحکمت او را بیشتر در نظر آورده شود ونعمات واحسانات او را که لاتحصی
اند بر خود وبر تمام مخلوقات زیاده تر ملاحظه نموده آید آن محبت ترقی وتضاعف می پذیرد تا آنکه سلطان حب
بر دل او غالب مے آید والتفات بغیر او موجود نمے ماند واز حظوظ نفس فنا دست میدهد وعلامات محبت الهیه
آنست که محبان ومحبوبان او را او دوست میدارد ومبغضان وحاسدان او را دشمن میدارد وپیرامون معصیت
او نگردد وعبادت را بکمال نشاط وشوق ادا نماید ومالِ خود بکمالِ خوشدلی وخرسندی در راه او ایثار کند ودر آیات
واحادیث صحیحه محبت خدا را العشق وطرب باشد روز در ترقی باشد ویرا مناقب بسیار هست وبسبب عشق
ومحبت خدا حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام را العشق وغلبه شوق خلّت یافت بخلیل الله ملقب شد
عشق بهترین وسایل است چنانچه در صحیحین آورده است که بادیه نشینی در حضور خدمت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
آمده پرسید که یا رسول الله روز قیامت کے خواهد بود آنحضرت فرمودند وای بر تو چه سامان برائے قیامت
درست کرده که از آمدنش می پرسی گفت. یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه روزه بسیار دارم ونه نماز بسیار
اینقدر هست که خدا ورسول خدا را از ته دل دوست میدارم فرمودند که خوش باش هر شخص با محبوب خود است
بقوله. اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وباید دانست که محبت وعشق نه مخصوص بچشم و دیدار است بسا کس بمسموع گفتار یار است

بیت ـ نه تنها عشق از دیدار خیزد	بسا کین دولت از گفتار خیزد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واز آیه بلند پایه کلام قدیم و بیان حکیم بقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا. این آیت در آخر سوره
مریم پاره شانزدهم ہست یعنی الله تعالی خبر میدهد از انکسانکه گرویدند و ایمان آوردند و کردند عملهای
پسندیده زود باشد که پدید کند و بظهور آورد برائے ایشان در قلوب خلایق بیواسطه و بے رابطه محبتی که شهره
آن تا عرش معلیٰ خواهد بود. همین مفهوم میشود از اول القائے محبت منجانب الله باشد بقوله تعالیٰ یحبهم
و رسول صلی الله علیه وسلم نیز ازین خبر داده است در صحیح مسلم وارد است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بتحقیق حضرت حق سبحانه جل شانه چون کسی را از بنده گان خود
دوست میدارد حضرت جبرائیل علیه السلام را بخواند و بفرماید ای جبرائیل من فلانے بنده خود را دوست میدارم
تو هم او را دوست میدار پس حضرت جبرائیل دوست میدارد و تمام ملکوت را خبر کند و میگوید که الله تعالی تحقیق
فلان بنده را دوست میدارد و من هم او را دوست میدارم شما همه ملایک او را دوست بدارید پس همه ملکوت
دوستدار او شوند پس مے نهند در زمین قبولیت او. و چون الله تعالی بنده را مبغوض دارد بخواند حضرت
جبرائیل را پس میگوید ای جبرائیل من فلان بنده را مبغوض میدارم شما هم او را مبغوض دارید پس جبرائیل
علیه السلام هم او را مبغوض میدارد. پس منادی باسمانها میکند که الله تعالی فلان بنده را مبغوض میدارد و شما همه
وی را مبغوض دارید پس نهاده شود بر زمین برائے او نفرت و بغض پس کسانے او را بخیر باز نگوید و همه وی را مبغوض
دارند و ازین هست که عشق و محبت اولیاء الله سرمایه دار دنیا است و مفتاح باب جنت و سرفرازی دار عقبی است
اهل اسلام هر چند گنهگار باشند اما گناه را گناه میدانند و دل او از محبت اولیاء الله سرسبز هست الله تعالی آن بنده
را در عذاب دوزخ مبتلا نسازد و رسوا و خجل نگرداند آورده اند که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام روز غرق
شدن فرعون و لشکر او چه دید که هامان بیسامان بر کنار نیل زنده است و سلامت مانده متحیر شده و ناله
و زاری در بارگاه باری آغاز نمود و خاک بر سر کرد و بر زمین مانند مرغ نیم بسمل می غلطید. جبرائیل علیه السلام را
حکم شد که پیش حضرت موسیٰ برو و تفقد احوال او بکن و سبب اضطراب از وی بپرس حضرت جبرئیل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

علیه السلام حاضر شد تفقد حال نمود موسی علیه السلام گریه کرد و گفت ای جبرئیل حضرت حق از این بنده چه رسید
با وجود او تعالی سبحانه از همه اعلم است من در دولتخانه فرعون پرورده شدم حال آنکه فرعون دشمن من بود در پے
قتل من هشتاد هزار اطفال شیرخواره بقتل رسانید۔ الله تعالیٰ وی را بر من مهربان گردانید از ولادت تا
بعثت در خانه وسے بودم و مدام وی را نصایح و حکمت و توحید و تذکیر میکردم و از کفر و شرک باز میداشتم
اما بشقاوت ازلی زیاده در طغیان سرکشی شده میرفت تا آنکه علی رؤس الاشهاد و علی سبیل الاعلان
دعوی الوهیت نمود و گفت انا ربکم الاعلیٰ و با من زیاده حسد و دشمنی پیدا کرد و غمخواری و نصیحت گری
من با وہیچ فائده نداد۔ وی را یقین شد که این جوان آنست که پیش از وجود موجوده گی او در اشتباه
هشتاد هزار بچه شیرخواره کشتم چه قدر خونخوار تشنه جان بر من گردید یک جماعه در عقب من تعین نمود هر جا که
یابید بکشید یه سخن حق گو همیشه تا قیام قیامت موجود مے ماند کما قال صلی الله علیه وسلم جودة الکذب
ساعةً وجودة الحق الی الساعه۔ کذب را ساعتی نشوه نمائی میماند و حق را تا قیام قیامت نشوه نمائی است
در همان مجلس فرعونیان شخصی مسلمان با وجودیکه از قوم فرعون بود گفت اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله
آیا میکشید مردی را که میگوید پرورنده من حضرت الله است لیکن بتعجب است که اینچنین کس کشتنی نمیباشد
وقد جاءکم بالبینٰت۔ حالانکه آمد بشما بمعجزات حقه از حضرت پروردگار بر تقدیر اگر کاذب است وبال
کذب بر اوست و اگر صادق است میرسد بشمایان آنچه موعوده است و از نصیحت آن مرد مومن هم هیچ اثر
نشد و مرا گفت ای موسیٰ گم کن و پوشیده دار خود را ان الملاء یأتمرون بك لیقتلوك فاخرج
انی لك من الناصحین بیشک جماعت قتال مشورت میکنند در باب شما تا بقتل رسانند ترا بزودی از اینجا
برو و من ترا در باب خروج از اینجا نصیحت میکنم پس برآمدم از مصر شبا شب راه مدین گرفتم و با حضرت
شعیب پیغمبر علیه السلام ملاقات شد و با من بکمال حسن سلوک ورزید و بر وعده خدمت ده سال وعده نکاح دختر
خود با من نمود و بعد انقضائے مدت موعود دختر در نکاح من داد و تسلی تمام بر مدارج نبوت داده

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دعصا عطا فرمودند و عیال من با من کردہ رخصت دادند و مرا بر حصول مقاصد دعا نمودند و حق سبحانہٗ وتعالیٰ در وادی ایمن بمن تجلی نمود و بہ پیغمبری سرفراز کرد و بہ نبوت برادرم ہارون قوت بازوئے من نمود باز مارا بدعوت آن طاغی مامور کرد و ما ہر دو برادر را بہ تبلیغ او فرستاد و آن مردود ازلی را انواع انواع معجزات را نشان دادیم ہیچ فائدہ نداد بجز مقولہ شیخ الانبیاء نوح علیہ السلام فلم یزدھم دعائی الا فرارا۔ وچون از اسلام وی مایوس شدیم دعاء غرق شدن بروے نمودیم و در مناجات مدتے در تمنائے غرق شدن وی گذرانیدیم آخر اللہ تعالیٰ چون آنوقت را رسانید فرعون مردود را معہ لشکر او در دریای قلزم غرق کرد بعدہ می بینیم کہ منبع فساد مرکز بدنہاد ہامان بے سامان زندہ است ہمیشہ فرعون بمصلحت این مردود کار میکرد و این مردود گاہے بایمان آوردن صلاح مشورت نداد ہرچہ کرد بہ مصلحت این مفسد ومعاند نمود وچون چنین حاسد بدکیش زندہ است گو فرعون زندہ است ندانم کہ این مردود چہ عمل نیک کردہ است از عذاب دنیوی و غرق شدن نجات یافت و مولینا عبد الرحمن جامی در سلسلۃ الذہب این قصہ در نظم آوردہ است

ابیات ز آل فرعون بود مسخرہ	ہرزہ گو مسخروئی ناسرہ	بود بر سیرت کلیم اللہ
گاہ و بیگاہ با عصا و کلاہ	پیش فرعونیان بناسرہ گی	مثل موسیٰ شدے بمسخرہ گی
سر بتقلید وے در آوردے	ہرچہ دیدے زوی ہمان کردے	ماتم غرق راچو زد جبرئیل
جامۂ عمر قبطیان در نیل	نشد آن مسخرہ ہلاک زغرق	ریخت موسیٰ ز درد خاک بفرق
کای نکو کار ازین تبہ کردار	از ہمہ بیش دیدہ ام آزار	وی بدین مکرمت چہ ارزندہ است
کہ ہمہ مردہ اند و او زندہ است	گفت حق کای گزیدہ وی یک چند	ساختی باتو خویش را مانند
ہر کہ بر صورت گزیدہ ماست	بعذاب مخالفان نہ سزاست	این تشبہ کہ از عداوت خواست
بین کہ چون مرگ گاہ و غم فرہست	وانکہ از محض دوستی خیزد	کس چہ داند کہ تا چہ انگیزد

وبعد چند ابیات میفرماید۔ ابیات	سوئے پاکان توجہی میکن	بتکلف تشبہی میکن۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هرکه در زی پاک کیشان است	بحدیث نبی از ایشان است	و در تشبه تکلف کردن چنانچه

در فضائل تلاوت قرآن آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند بخوانید و تلاوت کنید
قرآن کریم را و گریه کنید و اگر گریه نیاید پس روی خود را مثل روی گریه کننده سازید و بر نیامدن گریه محزون
شوید و بر فقدان گریه کنید که آن اعظم مصایب است و در قرآن کریم در سورهٔ بنی اسرائیل آیت است
در فضیلت گریه کردن در حالت تلاوت بقوله تعالیٰ ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا.
یعنی بیفتند بر رویهاے خود یعنی در سجده و بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا فروتنی و خضوع این
همه برکات و حسنات دوستان خداست و باینها محبت گرفتن و اتباع صورت و سیرت ایشان
نمودن موجب نجات است چنانچه اینچنین نقال بے ادب که خود را تمسخر موسیٰ قرار داد بے الله تعالےٰ
در تعظیم دوستان خود را مبالغه نمود که مسخره فرعون نقل صورت موسیٰ ساخت الله تعالیٰ سزائے آن نقال را
بجزائے سیرت بدل نمود نجات یافت هر مومن که بعشق و محبت انبیاؑ و اولیا سرسبز و تر و تازه باشد کے
بعذاب مبتلا گردد حاشا و کلا هر کس را که بعذاب شدن مقدر باشد از محب اولیاء الله نخواهد بود و در تشبیه و تکلف
آیت کریم ومن یتولهم منکم فانه منهم هر مومنی که مذهب یهود و نصاری نباشد اما در لباس و صورت
مثل ریش تراشیدن و پتلون و کوٹ پوشیدن و بر پوشش آن خوش بودن و فخر نمودن و بیباک بودن
و بیحیا شدن و بر عذاب اُخروی خوف نکردن اینهمه اوصاف یهود و نصاری هستند و چون مومنی در خود
بتفعل این اوصاف را گیرد معلوم شد که پسند کرد این طریقه را پس دوست طریقه یهود و نصاری شد نه دوست انبیاؑ
و اولیاء پس مفسر کرده الله تعالیٰ درین آیت ومن یتولهم منکم فانه منهم هر کس که دوستی کند و دوست دارد
یهود و نصاری را و در روز قیامت باینها محشور شود و در حدیث آمده است بروایت ابی هریره رضی الله عنه
که گفت فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم اگر در دو مرد باهم محبت باشد آن محبت صرف برائے رضای من
باشد اگر یکے در مشرق و دیگرے در مغرب البته الله تعالیٰ جمع کند در میان آن هر دو را روز قیامت و میگوید

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

پروردگارا این آن بندهٔ تست که دیرا در رضای تو دوست میداشتم انتهی۔ وہمچنین تعریف و مدح
دوستان خدا را نیز از جملهٔ عبادت است چنانکه شیخ بابا داؤد خاکی در شرح ورد المریدین مسمی بدستور
السالکین است مے نویسند۔ بیت

مدح پیر خویشتن مقصود ششش دفتر شد است		مدح شیخانست طاعت زان بمولانای روم

و مدح بدون عشق و محبت تصویر بے سراست و درخت بے بر چنانکه بعض شعر الطمع و حطام دنیا بشاہان
و امرا مدح میکنند خطا است و حضرت شیخ بابا داؤد در متن شرح مذکور میفرماید۔ بیت

حُب اموال است مار و حب جاه اژدر شده است		حُب دینداران دین فرض و کلید جنت است

پس معلوم شد که تمام سلطنت و مملکت عبادت بنده بمعبود عشق است ہر چند عبادت بعشق باشد
و استحقاق معبود خود دانسته و خود را بندهٔ عاجز و ذلیل شمرده از چنان عبادت در اندک زمان بمنزل مقصود
برسد چنانچه حضرت پیر و مرشد و مولای این حقیر جناب خلیفه صاحب مولوی عبد الحکیم سلمه رب الکریم و نفعنا
برشده حیاته باکثر اوقات میفرمایند که مرید را تا که در عشق و محبت پیر خود فنا حاصل نشود و در پیروی شیخ
خود استقامت نورزد مستعد و مامور فی کل الامور نباشد و تعظیم و توقیر پیر دستگیر خود در ہر آن ملحوظ
و مرکوز خاطر خود نسازد و ہمت در خدمت بسته نکند و ادب را ادیب خود نسازد و مرکب تشخص خود را در
فرمان برداری وے نتازد و خیر خواه دین و دنیا کسی دیگر را از گروه او نشمارد مرید صادق و معتقد شایق
نیست و مثال عاشق و بے عشق مثال زنده و مرده است ہمچنانکه در حدیث آمده است مثال کسی که
پروردگار خود را یاد میکند و مثال کسی که یاد پروردگار خود نکند مانند مثال زنده و مرده است در ملهمات
آورده که حضرت شیخ محبوب سبحانی میفرمایند رایت الرب تعالی شانه فسالته یارب ما العشق
فقال یا غوث الاعظم عش بی وقِ قلبك عن سوائی یعنی دیدم رب العالمین را جل شانه
پس سوال کردم چیست عشق یا رب گفت ای غوث الاعظم زنده باش و زندگانی کن بمن و نگهدار دل خود را

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از غیر من مراد از عشق آنست کہ در دل و بر زبان بجز یاد وی نباشد و چیزے بران نگذرد من احب شیئاً اکثر ذکرہ ابیات۔ بر محبان واجب آمد ہر زمان ٭ تا کہ ذکر یار خود سازد بیان ٭ زانکہ ذکر یار قوت عاشقان ٭ آمدہ ای جان من گفتم عیان ٭ سرور دین چون در معنی بسفت ٭ من احب ہمدرین معنی بگفت ٭ و در درون خود ماسوی را راہ ندہد کہ قلب المؤمن حرم اللہ وحرام علیہ ان یلج فیہ غیر اللہ شاہد این حال ست قولہ قال یا غوث الاعظم اذا عرفت ظاہر العشق فعلیک بالفناء من العشق لان العشق واسطۃ ورابطۃ وحجاب بین العاشق والمعشوق اذا وصل العاشق الی المعشوق ومحی العشق فھو وصل ترجمہ دل مومن حرم خدای عزوجل ست وحرام ست بر آن کہ دخل کند دران غیر اللہ را وگفت یا غوث الاعظم چون شناختی تو ظاہر عشق پس بر شما ست لازم کہ خالی و فانی شوی از عشق زیرا کہ عشق برائے معرفت واسطہ ورابطہ ست وحجاب ست درمیان عاشق ومعشوق چون عاشق بمعشوق رسید ومحو شد عشق پس آن مقام مقام وصل ست وحضرت شیخ مصنف قصیدہ قدس سرہ چون در مقامات عشق عزیز ست آمد در مقامات ومراتب وصل عزیز تر ست میفرماید بیت دوم

اَوْفِی الْوِصَالِ مَکَانَۃٌ مَخْصُوْصَۃٌ	اِلَّا وَمَنْزِلَتِیْ اَعَزُّ وَ اَقْرَبُ

یا در وصال ست دران ہم منزلتی مخصوص مگر منزلت من عزیز وقریب تر ست اگر معرفت ایزد تعالیٰ را قرب وصال نام می نہیم ومطابقت وموافقت با شرح مذکور الصدر تام ست زیرا کہ در عشق ہم حقیقی و مجازی است وکتب متداولہ در تصوف ازان مملو است ہمچنان ہر مرتبہ وصال با اینہمہ کہ مراتب ومدارج عشق وصال لاینتہی است ومراتب بلند ودرجات ارجمند کہ در مقام قرب وکمال عظمت باشد حضرت شیخ را علیہ الرحمۃ بجانب اللہ عطا شدہ است وجاذبہ حق کہ ارباب معرفت ازان خبر دادہ اند بقولہ جذبۃ من جذبات الحق یوازی عبادۃ الثقلین ایشان را یار ومددگار رشد نقل ست کہ از ابی عبد اللہ محمد رحمۃ اللہ علیہ کہ حضرت شیخ محی الدین علیہ الرحمۃ سریع الدمع بودند وشدید الخشیہ بودند وکثیر الہیبۃ ومستجاب الدعوۃ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

وکریم الاخلاق وطیب الاعراق وابعد الناس عن الفحش واقرب الناس الی اللہ بودند وغضب نمیکردند برکسی از جہت نفس خود وباری نمیکروند بکسی مگر بجہت حق وہرچہ میکردند ازبرائے دوست میکردند وہرگز سوال ہیچ سائل را رد نمیکردند وازجود خود محروم نمیساختند چنانچہ صاحب بردہ میفرماید بیت۔

دَعیٰ اِلَی اللّٰہِ فَالْمُسْتَمْسِکُوْنَ بِہٖ	مُسْتَمْسِکُوْنَ بِحَبْلٍ غَیْرَ مُنْفَصِمِ

خواند مخلوق را رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بسوی خدا وبعبادت وی ومتمسک شدند کسانیکہ ایمان آوردند بکتاب خدا ورسول وے را بشریعت حقہ غیر منسوخہ امان یافتند از عذاب الٰہی وور آمدند در حصن حصین مثوبات غیر متناہی وکسانیکہ بقبول آن دعوت نہ پرداختند در مہاوی ہلاکت افتادند بہ ہیچ وجہ روی دراہی بسوی بارگاہ ایزدی ندارند ہمچنان اولیاء اللہ وارث انبیا اند وسید الاولیا وشیخ الاصفیا جناب شیخ سید عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ برہمہ اولیا سردار ہستند وہرکس کہ اولیاء اللہ را دوست دارد وطریق اتباع شریعت لازم میگیرد گویا در متمسکین بحبل اللہ غیر منفصم داخل ہست اگرچہ گناہ گار باشد وہرکسی کہ دشمن اولیاء اللہ وبد عقاد در نسبت ایشان باشد ربقہ نجات از گردن خود بیرون کشید چونکہ جناب محبوب سبحانی علیہ الرحمۃ از اولاد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہست ورسالت وتبلیغ بکمال جانفشانی بخلق اللہ نمود واداکرد وبقول اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْہِ حضرت محبوب سبحانی علیہ الرحمۃ نیز خود را خیر خواہ خلق ساخت ہرکہ در پیروی ایشان چنگ زد مانند کسی کہ دست بریسمان محکم زد خوف گسستن نباشد ہمچنانکہ حضرت محبوب سبحانی وجملہ اولیاء اللہ علیہم الرحمۃ برطریق شریعت نبوی چنگ زدند ومتمسکین بحبل اللہ شدند ہمچنین ہر مرید صادق کہ در پیروی پیر کامل خود چنگ زند از ہمہ بلا نجات یافت ومامون شد وحضرت شیخ محبوب سبحانی علیہ الرحمۃ در قصیدہ روحی میفرمایند۔ بیت۔

مُرِیْدِیْ تَمَسَّکْ بِیْ اِنْ کُنْتَ وَاثِقًا	اَنَا اَحْمِیْکَ فِی الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیَامَتِیْ۔

یعنی اے مرید من تمسک بکن در اعتقاد وانقیاد در ہمہ احوال اگر تو راسخ الاعتقاد ووثیق الانقیاد ہستی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ومرا از خدا دور و علیحدہ نشماری من حامی و مددگار تو ہستم در دنیا و در روز محشر ولو شتہ اند الحبیب بمعنی محبوب دوست داشتہ شدہ وہر یکے از انبیا مخصوص ہست بلقبی چنانکہ آدم صفی اللہ و نوح نجی اللہ وابراہیم خلیل اللہ وعیسیٰ روح اللہ وموسیٰ کلیم اللہ ونبی ما صلی اللہ علیہ وسلم ملقب بحبیب اللہ شدند وفرق در خلیل وحبیب اینست کہ خلیل ہرچہ میکند برائے رضائے حق میکند وحبیب آنکہ حق تعالیٰ در انچہ رضائے حبیب باشد میکند ودر حدیث قدسی آمدہ است کہ میفرماید حق سبحانہٗ وتعالیٰ كُلُّهُمْ يَطْلُبُونَ رِضَائِي وَاَنَا اَطْلُبُ رِضَائَكَ يَا مُحَمَّدُ وثابت شد کہ حضرت شیخ را درمیان جملہ اولیاء اللہ درجہ محبوبیت عطا شدہ بود۔ ذٰلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء ودر تحفۃ القادریہ مے آرد کہ جناب شیخ عبدالرزاق بن شیخ محی الدین سید عبدالقادر رضی اللہ عنہم روایت میکند کہ آنحضرتؒ فرمودند کہ چون در ایام سن صغر میخواستم کہ با کودکان بازی کنم ناگاہ از حضرت غیب لاریب ندائے آمد کہ بجانب من آئی اے مبارک من۔ بیت چند سوئے دگران میروی اے راحتِ جان۔ سوئے من آکہ ترا یار ووفادار منم ٭ چون این ندا شنیدم میگریختم از ترس چنان کہ عادت طفلان است وخود را در کنار والدہ مے انداختم اکنون من آن را در خلوت مے شنوم ونیز فرمود کہ من جوان شدم وبسیاحت مے گشتم آوازے مے شنیدم ولے شخصی را بچشم نمی دیدم میگفت ای عبدالقادر ترا برائے خود گزیدم ودر زمان مجاہدہ وریاضت چون چشم من بخواب گرم شدے میشنیدم کہ قایلی میگفت ای عبدالقادر ترا برائے خواب نیافریدم از برائے خود برگزیدہ ام۔ ابیات

محی الدین بہر خواب نیامدہٗ	جز پی معرفت نہ سر زدہ	بندگی کن ترا بخواب چہ کار
رو بما آر وخواب را بگذار	در چشم کسے خار بود چون خسپد	وانزا کہ غم یار بود چون خُسپد

ولو چیزے نبودہٗ اکنون چیزے شدہٗ از من غافل مباش۔ ایضاً شیخ عبدالرزاقؒ روایت میکند کہ از آنحضرت را پرسیدند کہ توکے خود را باز شناختی کہ ولی خدائی فرمودہ دہ سالہ بودم بسوئے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بمکتب میرفتم ملایکه را میدیدم که درگرد من میرفتند چون درمکتب میرسیدم آواز ملایکه مے شنیدم که میگفتند اَفسِحُوا لِوَلِیِّ اللّٰہِ برخیزید وجائے دہید ولی خدا را وقتی مردی را دیدم که من وی را نمی شناختم چون آواز ملائکه شنید پرسید یکی را از اطفال مکتب که این پسر کیست بعد ازان فرمود سیکون له شان عظیم یعطی فلا یمنع ویمکن فلا یحجب ویقرب فلا یمکر۔ ابیات۔

گفت بیبا شد ز الطاف کریم	این جوانرا عاقبت شان عظیم
کس نباشد ہیچ ذل احتجاب	واصلِ حق باشد ومہجور نے
باشدش تمکین علی وجه صواب	قربہا یابد بدان ممکور نے

بعد ازان آنمرد را پس از چہل سال شناختم که از ابدالان آنوقت بود۔ غزل۔

تشنه لب گریان بسوئے بحرِ عرفان میروم	سرزده چون سیل اشک خود با فغان میروم
یا بسنگ و خاره در راهِ فنا بر بوئے او	گشته دیوانه وگریان وخندان میروم
حاجیِ بغداد وگیلانم ز شوق حضرتش	گه سوئے بغداد گاہے سوئے گیلان میروم
ہم عرب شد ہم عجم صید تو اے ترکِ عجم	بر اسیرِ خویش رحمے کن که حیران میروم
با دلِ پرخون چشم خون فشان در راهِ او	میروم زانسانکه گوئی در گلستان میروم
ماسگانِ کوئے او عقدِ محبت بسته ام	ہر دم از راهِ وفا سوئے محبّان میروم
غربتے آن سروقد خضر مبارک پی کجا است	تا شود رہبر که سوئے آبِ حیوان میروم

شکر نعمت نعماہ ہو به لاینتہیٰ ادا کردن واظہار آن نمودن موجب ازدیاد نعمت است بقوله اما بنعمة ربك فحدث پس تحدث باظہار نعمت که حضرت شیخ بیان نموده نه بس بلکه

بیت سیوم

وَهَبَتْ لِیَ الْاَیَّامُ رَوْنَقَ صَفْوِهَا	فَحَلَّتْ مَنَاهِلُهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ

بخشید مرا ایام حسن صفائی خود پس شیرین شد شربات آن وخوش گشت مشرب آن۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یعنی اللہ تعالیٰ بخشید و عطا فرمود و اکرام نمود کہ مدت حیات مراچنان رونق و صفائی و جلوہ و زیبائی
از حقایق علم ظاہری و دقایق اسرار باطنی از مدارج و مراتب سلوک و مراقبات و مشاغل ذکر و فکر و منازل
معرفت کہ عبارت از مشارب اہل تصوف است بدرجہ شیرین شدہ شیرین تر گشت و این بیان واقع
کہ متضمن حمد است کما ورد حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم و این مرتبہ
کہ بخشیدہ شدم و اکرام کردہ شدم از محض کرم او تعالیٰ و نسبت با یام نسبت مجازی است و حقیقۃً
مجلی و مصفی حضرت حق است و این مرتبہ علیا و درجہ قصوی وہبی است نہ کسبی ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء
و در فتوح الغیب کہ تصنیف حضرت شیخ رضی اللہ عنہ است در مقالہ سی و سوم در تفصیل الناس اربعۃ
اَلْوَلِیُّ فِیْ سِرِّ اللّٰہِ و محفوظ ذو سلامۃٍ ولی دوست خدائے عزوجل در ستری کہ باخدا او را نگہداشتہ
شدہ است از آفات النفس و آشکارا کردن سر بے گزندہ است ازین آفات وَعَقْلٌ وَاِنْ جَلِیْسُ الرَّحْمٰنِ
و خداوند عقل تمامست ہمنشین خدائے مہربان و مقرب درگاہ اوست منعم علیہ نعمت دادہ شدہ
و افاضہ کردہ شد بروی فالخیر کُلُّ الخیرِ عندہٗ پس نیکی از ہر اقسام کہ باشد از ہر باب ہمگی نیکی نزد اوست
و در صحبت اوست و این مبالغہ است در حصول خیر و برکت نزد وے تدونک و مصاحبتہ و مخالطتہ
و خدمتہ پس لازم گیر او را و یاری او را و امیزش او را و چاکری او را والتحبب الیہ بقضاء حوائج
تسنح لہ و دوستی نمودن بسوئے او بہ پرداختن حاجتہائے او کہ عارض شوند مر او را بسبب اختیار کردن
صمت او را مر او را از صمت کلامیکہ ثواب دران صمت مرتب نباشد و مرافق یرتفق فیہا بہ پرداختن
منفعتہا کہ منتفع گردد وے دران فیحبک اللّٰہ وَیَصْطَفِیْکَ پس دوست دارد ترا خدا تعالیٰ
بہ سبب محبت داشتن تو آن مرد را و برگزیند ترا وَیُدْخِلُکَ فِیْ زُمْرَۃِ اَحِبَّائِہٖ و نیز در آرد ترا در گروہ
دوستداران یا دوست داشتہ شدہ گان خود وَعِبَادِہِ الصّٰلِحِیْنَ بِبَرَکَتِہٖ اِنْشَاءَ اللّٰہُ تعالیٰ
و در گروہ بندگان خود کہ نیکانند و ہیچ خللی و تباہی در کار و بار ایشان راہ ندارد و صلاح مرتبہ عظمی است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وجامع جمیع کمالات ظاہر و باطن ست ولہذا حق سبحانہ تعالیٰ در کتاب مجید انبیاء را بدان وصف کردہ است
عبادہ الصالحین اینہمہ کمالات و سعادات ببرکت آمد صالح و صحبت او اگر خواستہ است اللہ تعالیٰ انتہیٰ
و در تحفۃ القادریہ نقل ست از شیخ علی ہیتی رحمۃ اللہ علیہ کہ وقتی با خدمت شیخ سید عبد القادر رضی
اللہ عنہ بزیارت خواجہ معروف کرخی رفتیم حضرت شیخ گفت السلام علیک یا شیخ معروف کرخی
عبرناک بدرجۃ یعنی گذشتہ از ما بیک درجہ بعد مدتے باز بزیارت او رفتیم حضرت شیخ گفت
السلام علیک یا شیخ معروف کرخی عبرنا بدرجتین سلام باد ای شیخ معروف کرخی گذشتیم
بدو درجہ از گور آواز داد علیک السلام یا سید اہل زمانہ۔ وفیہ ایضا یعنی در تحفۃ القادریہ حضرت شیخ
محی الدین رضی اللہ عنہ در اوایل مر اصحاب خود را میفرمودند کہ عراق مرا تسلیم کردہ اند بعد از مدتے فرمود
کہ این زمان جمیع زمین شرق و غرب و بحر و بر و سہل و جبل مرا تسلیم کردند چنانچہ در قصیدہ خمریہ تصریح
فرمودہ اند درین بیت۔

بلاد اللہِ ملکی تحت حکمی		و وقتی قبل قلبی قد صفا لِی

و ہیچ ولی از اولیاء اللہ نماند دران وقت مرا نکہ بر شیخ آمد و تسلیم کرد او را بہ قطبیت رضوان اللہ علیہم
اجمعین و ذکر محی الدین الاربلی فی کتابہ تفریح الخاطر فی مقالات شیخ سید عبد القادر
رضی اللہ عنہ نقلاً عن الامام الاورع الازھد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن
زریع الزنجانی فی کتابہ المسمّٰی بروضۃ النواظر و نزھۃ الخواطر فی مناقب الشیخ سیدِ
عبد القادرؓ فی الباب السادس فی ذکر المشایخ الذین بشروا فرداً فرداً برتبتہ السنیۃ
فی قطبیتہ یعنی ذکر کرد محی الدین اربلی در کتاب خود تفریح الخاطر در مقالات و مناقبات شیخ سید عبد القادر
رضی اللہ عنہ نقل کرد از امام اورع و زاہد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریع الزنجانی در کتاب خود مسمی بروضۃ
النواظر و نزہۃ الخواطر در مناقب و مدایح شیخ سید عبد القادرؓ در باب ششم در ذکر آن مشائخین کہ آنہا ہر یکے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

علیحدہ علیحدہ بشارت دادند بمرتبہ بلندیت در باب ثبوت قطبیت۔ ابیات۔

شهدت برتبة جميع مشائخ
في عصره كانوا بغير تناكر

اما الذين تقدموا قد بشروا
بقدومه الميمون اكرم طائر

كالعالم البصري هو الحسن الذي
عمر طريق السالكين لسائر

من عصره السامي الى عصره الشريف
القطب محي الدين عبد القادر

ما من رئيس كان صدر زمانه
الا وبشرهم بعبد القادر

هو صاحب الذي خضعت رقاب
الاولياء له بغير تشاجر

اذ قال مامورا على كرسيه
قدمي على رقبة جميع اكابر

فحنت جميع الاولياء رؤسهم
لجلاله بادیرهم والحاضر

لم يمتنع احد سوى رجل سها
عن حاله من اصفهان مكابر

قد كان بين الاولياء معظما
بالعلم والحال الشريف الفاخر

....

وذكر ايضا۔ في روضة النواظر في الباب الخامس من لدن ابي علي الحسن البصري بن ابي ظهور الشيخ محي الدين ابي محمد عبد القادر الجيلاني رضي الله عنه ما تقيد شيخ في مجلس ولا جلس على سجادة الا وبشر بظهور الشيخ محي الدين عبد القادر الگيلانی رضي الله عنه واخبر بانه قطب زمانه رضوان الله عليهم اجمعين۔ انتهى۔

مرتبہ قطبیت عین مرتبہ قربت است وابراریت است وایشان را محویت بنور خدا مے باشد واستغراق دران عین صحو است وموجب انکشاف ہمہ امور ازان چنانکہ فرمود اللّٰہُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ والارض ونیز ثابت است کسب نور قمر از نور خورشید انور ہمچنان جلوہ ایام از حصول خدمت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

بابرکت حضرت مصنف است رضی اللہ عنہ وازان در قصیدہ خمریہ ایمائے فرمودہ اند وما منہا شہور
اودھور الخ زیراکہ ببرہان ان کانت الشمس طاعۃ فالنہار موجود طلوع شمس علت است برائے
وجود نہار وجود زمان بموجودگی قمرین است واین ہردو کاسب نورانند بنور اللہ وحضرت حق جل سبحانہٗ
باعظمت ورفعت وباشان وشوکت اشارہ بآیہ بلند پایہ اللہ نور اھل السموات والارض مراد ازان
نور ذات حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ علت غائیہ آسمان وزمین ومافیہما است وآل طاہرین
واصحاب طیبین او تاقیام قیامت بدین نور منور ند ارباب معرفت واصحاب کمال از غوث واقطاب
کہ ہستند از برکت شان نور آفتاب نور قمر طلوع کند یعنی جرم شمس وقمر بدعائے آنہا است وحضرت شیخ
مصنّف قصیدہ سرور اولیا اند پس خود زینت یافت ایام از ارباب کمال عموماً ومزیّن ترشدند برائے
خدمت حضرت مصنّف رضی اللہ عنہ خصوصاً گویا شیرین تر گردید مشارب مقامات معرفت ببرکت
شان این محض لطف خداست برمن نہ این قدر پس بلکہ۔ بیت چہارم۔

لا یھتدی فیھا اللبیب ویخطب		وَغَدَوتُ مخطوبًا بکلِّ کریمۃٍ

صبح کردم درحالتی کہ مخطوب گردم بہر صفتی وخوبی کہ راہ نیابد دران ہیچ دانائی وخطبہ کردہ نشود۔
حضرت مصنف رضی اللہ عنہ از حال باکمال خود خبر میدہند کہ صبح کردم ہمچنانکہ صبح از طلوع فجر از صداقت
خود خبر میدہد واہل عالم را از چیزیکہ منور گرداند آگاہ میکند ہمچنین من کہ آفتاب ہدایتم وموصوف ومخطوب
کردہ شدم بہر صفت محبوبیت کہ دران حال وصال من کسی راہ نیافت ہر چند ہر یکے از قوم دانا
وہوشمند وظاہر وباطن شان از معرفت وصال مرشد ند امامن ارشدم گویا اشارہ میفرمایند کہ واقف
این راہ منم ارارت طریق وبیان نکات حقایق دقیق ونصایح واسرار لایق حق من است متضمن این اشارہ است
کہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند دھموا داشربوا انتم جنودی الخ وظاہر است کہ اہل زمین عموماً بوقت صبح
باہمدیگر ملاقی شوند واحوال یکدیگر معلوم میکنند وامور عظیم درمشورہ مے آرند واجرائے کارہا کہ متعلق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شان باشد میکنند زیراکه وقت صبح مبارک وقتی است وموجب برکت وسلامتی ست وظاهراً احساس بشریت بنوم واستراحت بحد اعتدال میباشد وحدوث خطرات ووساوس محدثات آن روز هنوز ظاهر نشده باشد ونه بگوش شنیده ونه بچشم دیده تا خاطر او مشوش می شد حتی المقدور صلاحیت دماغ واعتدال مزاج مستحکم میباشد واین وقت به نسبت اوقات دیگر بهتر میباشد وهر کاریکه درینوقت کرده شود اصلح میگردد خصوصاً حضرات اولیاء الله علیهم الرحمة که باریتعالیٰ در شان اینها میفرماید ومدح میکند بقوله تتجافا جنوبهم عن المضاجع الخ وبقوله وبالاسحارهم یستغفرون وقت صبح وقت مناجات دوستان ست ونماز صبح آرام جان بیدلان است ومراقبه واذکار وافکار نیز هما نوقت عادت مشایخان است ووقت نماز صبح وخود نماز صبح را الله تعالی بلفظ قرآن یاد فرمود بقوله ان قرآن الفجر کان مشهوداً - واین وقت وقت حضوری است ملایکه چوکیداران شب میروند وچوکیداران روز مے آیند اجتماع آن هردو همین وقت میباشد وحضرات اهل الله از عبادات ومناجات شب پرداخته متوجه بعبادات روز میشوند واشراق چارگانه میخوانند واز عبور ومرور خلایق واز شور وشر واهل دنیا ومردمان بدکار ومفسدان ناهنجار در قبضه نوم واستراحت نفس حیوانیه جسمانیه بیهوش فتاده می باشند وزبان عاشقان ومخلصان بشکر وسپاس ایزدیچون بالفاظ مختلفه بوقلمون تر میباشد وطرب وبشاشت شب گذرانیدن بایار وفادار وحضوری یافتن دیدار دلدار هم درقرار وهم بے قرار چون بلبل در فراق گل در ناله وزار میباشد چنانکه حافظ شیرازی میفرماید - رباعی

بلبلے برگ گل خوش رنگ در منقار داشت	وندران برگ ونوا خوش نالهای زار داشت
گفتمش در عین وصلے ناله وفریاد چیست	گفت مارا جلوهٔ معشوق درین کار داشت

واصحاب کمال درهمچنین حال چون کاسهٔ لب ریز ومالا مال خوشحال میباشند ونغمه ساز باین مقال ای غنی لایزال وای قادر ذوالجلال همه نعمتهاے قرب ووصال تو بمن عطا فرمودے واجل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نعمت استقامت وہمت کہ خالی شدم از ماسوائے تو ومشغول ہستم بفضل وکرم تو با تو رباعی

من بے تو دمِ قرار نتوانم کرد — احسانِ ترا شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود ہر موئے — یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد

وحضرت شیخ مصنف قصیدہ قطبیہ رضی اللہ عنہ از حال خود آگاہ فرمایند من صبح کردم با وجودیکہ وقت صبح وقتِ مناجاتِ مستغفرین است ومن مخطوب شدم از حضرت غیب الغیب بکلام قدرت لاریب کہ ای عبد القادر ترا محبوبیت برگزیدم وہر چیز محبوبیت ترا عطا نمودم وجلوہ قدرت وقادریت وقیومیت از ذات تو باہل عالم ظاہر کردم واین آثار وانوار وکرامات تو جلوہ اسم قادر است ودر کتاب غوثیہ نوشتہ است کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ می فرمایند قال اللہ تعالٰی لی یا غوث الاعظم ان لی عباداً سوی الانبیاء والمرسلین لا یطلع علی احوالہم احد من اہل الدنیا ولا احد من اہل الآخرۃ ولا احد من اہل الجنۃ ولا احد من اہل النار ولا مالک ولا رضوان وما خلقتہم للجنۃ ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب ولا للحور ولا للقصور ولا للغلمان ولا للولدان فطوبی لمن یحبہم وامن بہم وان لم یعرفہم یعنی اللہ تعالٰی بمن خطاب فرمود ای غوث اعظم بیشک برائے من بندگانست علیحدہ از جملہ بندگان بغیر انبیاء ومرسلین ومطلع نشود بر احوال شان کسی از اہل دنیا ونہ کسی از اہل آخرت ونہ کسی از اہل جنت ونہ کسی از دوزخ ونہ مالک دوزخ ونہ رضوان جنت ونہ پیدا کردیم آنہا را برائے جنت ونہ برائے دوزخ ونہ برائے دوزخ ونہ برائے ثواب ونہ برائے عذاب ونہ برائے حور ونہ برائے قصور ونہ برائے غلمان ونہ برائے ولدان مرحبا بکسانیکہ آنہا را دوست میدارند وایمان آرند وتصدیق کنند اگرچہ آنہا را نمی شناسند بدانکہ سبب استثناء انبیاء ورسل آنست کہ بعثت ایشان برائے ہدایت خلایق است وتبلیغ اعلام حق بخلق واظہار معجزہ نزد تحدّی وطلب معارضہ دعوی نبوت بدلیل قطعی ثابت شدہ ہمہ کس بطوع ورغبت قبول کنند تا راہ ہدایت واسلام بند نہ گردد ومراد از عباد اولیاء اللہ اند ومنزلت ومرتبہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ایشان جز ذات ذوالجلال کسی ندانند اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری از ان خبر میدہد کہ این
رتبہ ایشان است آوردہ اند چنانکہ ایشانرا در دنیا کسی نشناسد و در آخرت نیز کسی نشناسد کہ حق تعالیٰ
روز قیامت دو بال از نور ذات خود ایشانرا عنایت فرماید تا پرواز کنند از قبور بسوئے بہشت پس
رضوان بہشت از ایشان بپرسد کہ شما کیستید در جواب گویند انا عباد من عباد اللہ پس بگویند
ملائکان دیدید قیامت و میزان گویند نہ باز گویند دیدید پل صراط و دوزخ و عبور کردید از ان گویند
نہ پس گویند چہ کار کردید شما در دنیا گویند شناختیم خدا را بغیر شرک بتحقیق نہ بتقلید و عبادت کردیم اورا خفیہ
و ترسیدیم از و در جلوت و خلوت پس گویند ملائکہ سزاوار باد شمارا این مقام و در دنیا ایشان گاہے
مشہور باشند در خلق و گاہے مستور باشند از خلق بہر طوریکہ الہام الٰہی در رسد بہمان طور ظاہر شوند
گاہے بر پرورش ظاہری مامور باشند چنانچہ اشتغال بامر معروف و تہدید و تنبیہہ از نہی و منکر و ترتیب
و تلقین و تربیت خلق اللہ و گاہے بطریق آزادی و بے قیدی کہ ہیچ رسمی از رسوم و بہ ہیچ عملی از اعمال
مقید نباشند و ایشان تابع حال و وقت اند بہر نوعیکہ گردانندہ بگرداند بگردند و از اختیار خود بے اختیار
و از صحبت خلایق مفرور و محترز باشند و بہ ہیچ قیدی مقید نگردند بجز این یک قید اللہ ولا سواہ
ایشان امین آسمان و زمین اند الامین امین چنانچہ در دنیا بنعم دنیوی و بحظ آن ملتفت نیستند و در آخرت
بنعماء جنت نیز ملتفت نباشند و ایشانرا حق سبحانہ تعالیٰ نہ برائے حظ حور و قصور و غلمان و ولدان و انواع
نعمتہائے بہشت و نہ برائے دوزخ کہ فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر آفریدہ بلکہ ایشانرا محض برائے عبادت
مخلصہ خود آفریدہ و از جمیع مضار و مہالک دنیوی و از جملہ مخافات سالک مسالک اخروی در امان خود داشتہ
ہمیشہ رقیب احوال و مراقب افعال ایشان بود و بکمال عنایت بمرتبہ کمال رسانیدہ پس ایشان اگر
بجنبند بحق بجنبند و اگر خورند بحق خورند و اگر بنوشند بحق بنوشند و اگر بنشینند بحق بنشینند و اگر
خیزند بحق خیزند و اگر بینند بحق بینند و اگر شنوند بحق شنوند و در غنیۃ الطالبین در تعجب الی ربہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بکثرة النوافل مخلصاً لله تعالیٰ حتی یصل الی الله عز وجل۔ ومحبوب میگردد بطرف پروردگار
خود بکثرت نوافل در حالیکه باشد دران عبادت اخلاص وخلوص برائے حضرت او تعالی تا که واصل شود
بسوئے او تعالے عزوجلّ ویحصل فی زمرة احباب الله تعالی ومرادیه فحینئذ یسمّی
مراداً فتحطّ عنه وپیوندند در گروه دوستان خدا ومراد او پس این هنگام نامیده شود مراد پس
فرود آورده شود اثقال سالکی طریق الله از واز گرانیهائے سالکان راه خدا ویغسل بماء رحمة الله
ورأفته ولطفه وغسل کند برحمت خدا ورأفت او ولطف او فیبنی له بیت فی جوار الله و
تخلع علیه انواع الخلع وهی المعرفة بالله والانس به والسکون والطمانیة الیه وینطق بحکمة
الله واسرار الله بعد الاذن الصریح بل الخبر من الله عزّ وجلّ۔ پس بنا کرده شود برائے او خانه
در همسایگی خدا وداده میشود او را انواع خلعتها واین هست معرفت خدا وانس باو وسکون وطمانیّت باو
وکلام کند بحکمت خدا ورازهائے خدا بعد اذن صریح بلکه خبر از خدائے عزوجلّ ویلقّب بالقاب یتمیّز بها
بین احباب الله تعالیٰ فیدخل فی خواص الله تعالیٰ وملقب میشود بالقاب که متمیز میشود بآن
میان دوستان خدا تعالیٰ پس درآید در خاصان خدا ویسمّی باسماءٍ لایعلمها الا الله ویطّلع
علی اسرار تخصه فلا یبوح بها عند غیر الله عزّ وجلّ فیسمع من الله ویبصر بالله وینطق بالله
ویبطش بقوة الله ویسعیٰ فی طاعة الله ویسکن الی الله وینام مع طاعة الله وذکر الله فی
کلاءة الله وحرز الله فیکون من امناء الله وشهدائه واوتاد ارضه وسخن عباده وبلاده و
احبائه.... واخلائه ونامیده شود بنامهائیکه نمیداند آنرا مگر خدا تعالیٰ ومطلع میشود بر اسرار
حق که خاصه اوست پس ظاهر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدا تعالے پس میشنود از خدا ومی بیند به خدا
وگویا میشود بخدا ومیگیرد بقوت خدا ومیدود در طاعت خدا وآرام گیرد بسوئے خدا وخواب کند
با طاعت خدا ویاد خدا در نگهبانی خدا ودر حرز خدا تعالی پس باشد از امینان خدا وگواهان او واوتاد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

درزمین او تعالیٰ ونگهبانی بندگان او تعالیٰ وشهرهای او تعالیٰ ودوستان ویاران او تعالیٰ
وقال صلی الله علیه وسلم حاکیا عن الله تعالیٰ لایزال عبدی المؤمن یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت سمعه وبصره ولسانه ویده ورجله وفواده فبی یسمع وبی یبصر
وبی ینطق وبی یعقل وبی یبطش الحدیث فهذا عبد حمل عقله العقل الاکبر یعنی فرمود نبی
صلی الله علیه وسلم درحالیکه حکایت کننده اند از حضرت حق تعالیٰ همیشه بندهٔ مومن من نزدیک میشود بمن
بنوافل تا آنکه دوست میدارم من اورا پس هرگاه که دوست میباشم ودوست میدارم اورا باشم
شنوائی او وبینائی او وزبان او ودست وپای او ودل او پس بمن میشنود وبمن می بیند وبمن گویا میشود
وبمن می فهمد وبمن میگیرد وپس این بنده ایست برداشته .. عقل او عقل بزرگ را انتهی ما فی الغنیة
صفحه ۷۷ درفصل ارادة المرید - ونیز درغوثیه قادریه نوشته است یا غوث الاعظم ما اکل الانسان
شیئا وما شرب وما قام وما قعد وما نطق وما صمت وما فعل فعلا وما توجه بشیء
وما غلب عن شیء الا انا فیه مسکنة ومحرکة وفی موضع اخرفیه قال الله تعالیٰ یا غوث
الاعظم لا تاکل طعاما ولا تشرب شرابا ولا تنم نومة الا عندی بقلب حاضر وعین ناظر
فما اکلت طعاما وما شربت شرابا وما نمت نومة الا عند ربی وبه آزار بی آزار غبار اغیار
خلق نگاه ایشان نشود چنانچه حقتعالیٰ از احوال این طایفه خبر میدهد بقوله لا تلهیهم تجارة ولا
بیع عن ذکر الله وظاهر با خلق وباطن با حق باشند واین خلوت درانجمن میگویند چنانچه بزرگی درین
رباعی میفرماید - رباعی

سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر	وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس باهمه کار	میدار نهفته چشم دل جانب یار

طوبیٰ مرآنکس را که ایشان را یافته باشد وانانیت وامامیت قبول کرده وحق تعظیم وتکریم ایشان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نگهدارد و چنانچه در شریعت انکار تو یکی را از انبیاء کفر است همچنان در طریقت انکار تو یکی را از اولیاء خدا زندقه و ارتداد است و منکر اولیاء الله را زندیق و مرتد خوانند و احوال و تعریف ایشان نه در عبارت و نه در اشارت و نه در تحریر و تقریر گنجد و نه زبان بتکلم بسنجد والله المطلع بالاحوال الاولیاء لاغیر اللهم اجعلنی منهم قوله قال یا غوث الاعظم انت منهم و من علاماتهم فی الدنیا اجسامهم محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات وقلوبهم محترقة عن الخطرات وارواحهم محترقة عن الخطئیات وهم اصحاب البقاء المحترقون بنور اللقاء بدانکه بعد از بیان شوق این قوم برائے تسلی دل غوث صمدانی فرمان شد که تو از این قوم هستی بعد تسلیه خاطر غوث الاعظم اخلاق و سیر ایشان بیان فرمود تا دیگران بقدر استعداد خود در اقتضائے آثار و اتباع و اقتدا وسعی تمام مبذول دارند و قابلیت و استعداد از ان بهم رسانند که تا از فیض ایشان بهره ور گردند و بقدر قابلیت خود نصیبی گیرند و علامات شان هیست که تن خود را بآتش جوع سوزند خواه بقصد خواه بغیر قصد و نفس را از آتش خلاف شهوات بسوزند هیچگاه بمراد وے نگذارند و به تیغ محاربه خطرات و خواطر را بحکم عبادة الفقیر نفی الخواطر قطع کنند که رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر و ارواح را از نار نیستی هستی وجود وهمی زینت و نابود سازند که وجودک ذنب لا یقاس علیها ذنب اخر است تا از انانیت هستی پاک گردند و شوائیه سوائیه و غیریت در باطن شان نماند و ایشان آنها نند که بخلعت بقا که صار العبد فانیاً و بالحق باقیاً اختصاص و امتیاز یافته اند و در حدیث نبوی واشوقاه الی لقاء اخوانی در شان ایشان است انتهی و حضرت شیخ بر نعایم مواهب ایزدی فخر میکنند و از حال خود خبر میدهند که جمله اولیاء الله متغفرین و در اسمار میباشند و مراد حضرت ایزدی بمحبوبیت مخطوب گردانیدند و از دیاد شکر موجب ازدیاد نعمت است بقوله لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید چنانچه در حدیث قدسی آمده است فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم فرمود حق تعالے من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وشکر لنعمائی کتبتہ صدیقاً وبعث یوم القیامۃ مع الصادقین یعنی کسیکہ تسلیم کند و راضی شود بقضای من و صابر باشد صبر کند بر بلائے من و شکر گذار باشد بر نعمائ من نوشتہ کردم او را صدیق وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ بر نعمائ موہوبہ حق مشکور اند النعم اللہ علی کذا و کذا انتقال بیت پنجم۔

انا من رجال لا یخاف جلیسہم		ریب الزمان ولا یری ما یرھب

من ازان جماعہ ام کہ نمی ترسد ہمنشین آنہا سختی زمانہ را و نمی بیند چیزہائے ہولناک یعنی من از جملہ آن رجالیم کہ عبارت از افراد و اقطاب اند مخصوص اند بعلم ظاہری و باطنی و حاکم اند بحکومت صوری و معنوی و خلیفہ باطن اند ہمچو خلفائے راشدین بعد نبی صلی اللہ علیہ وسلم اند و اوصاف محمودہ و اخلاق برگزیدہ ایشان از حد و عد بیرون است و انموذجے از مراتب ہمنشینان ایشان این است کہ مامون اند از گردش زمان دیگر جہان و نمی بینند آنچنان کہ مکروہ کند خاطر شان و در ترس و بیم اندازد و مراد از جلیس عام است نہ جلیس خاص کہ شب و روز در سفر و حضر و لیل و نہار جلیس باشد۔ مثنوی

یک زمانے صحبت با اولیاء	بہتر از صد سالہ بودن در تقاء	ہر کہ خواہد ہمنشینی با خدا
گو نشیند در حضور اولیا	گر تو سنگ صخرہ و مرمر شوی	چون بصاحب دل رسی گوہر شوی

کما ورد فی الحدیث القدسی۔ من اراد ان یجلس مع اللہ فلیجلس مع اہل التصوف ملا معین علیہ الرحمۃ در تفسیر فقرہ قصر سورہ یوسف آوردہ است کہ چون یوسف صدیق علی نبینا و علیہ السلام را بہ زندان آوردند میر زندان را چنین گفتند کہ این را در زندان بگیرد بعقوبت تمام بغل و بند مغلول و مقید ساختہ در چاہ زندان محبوس گردانی و آب و نان از وی بازداری و بہ انواع عذاب و عقوبتش معذب و مبتلا گردانی موکلان و سرہنگان کہ ہمراہ یوسف علیہ السلام بودند میر زندان را سپرد کردہ پیغام ملکہ رسانیدہ بازگشتند و میر زندان یوسف علیہ السلام را با وقار و تمکین در درون بردہ و اعزاز و تکلم شیرین با وی نمودہ بمقام پسندیدہ اش فرود آورد و بصد مرغوب و ملحوظ خاطرش ما اکمن و یالیق او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بود مے نمود و عوانان زندان با میر زندان گفتند کہ چرا خلاف حکم ملکہ میکنی و آنچہ با آن ماموری بتقدیم
نمیرسانی و خلاف ورزی حکم آمر خود نمودن موجب ندامت و ذلت ہست گفت شما ازین معاملہ نا واقف
ہستید ما می بینیم کہ در جبین این جوان علامت زندانیہ نیست مقصود ازین حبس تہذیب است نہ تعذیب
و در میان ہمین سخنان بودند کہ رسول ملکہ زلیخا رسید و فرمان صادر نمودہ است کہ ای میر زندان زنہار
صد بار این محبوس را عزیز داری و سر مو بر اندام وے نیازاری میر زندان روئے خود بعوانان کرد
گفت شما را از ہر کار خبر نیست من میدانستم کہ حال چیست او را از برائے تہذیب در ینجا فرستادہ است
نہ از برائے تعذیب نصیب درویش باد کہ اولیاء اللہ را بقولہ الدنیا سجن المومن و جنۃ الکافر
زندان است نہ زندان وزدان بلکہ فرحت و خندان خانہ یزدان است انتہی۔ و ایضاً در تفسیر مذکور
نوشتہ است کہ چون حضرت موسیٰ علیہ السلام با بنی اسرائیل بکنار دریا رسیدند دریا شورش آغاز کرد
خطاب آمد کہ ای دریا اولاد و احفاد آنہا اند کہ یوسف علیہ السلام در حق ایشان گفتہ است ادخلوا مصر
انشاء اللہ آمنین ببرکت این کلمہ کل عقوبات و آفات در امان اند آب ببرکت این کلمہ از غرق کردن
باز ایستاد و سبب نجات بنی اسرائیل شد انتہی و در نخبۃ الاخبار نقل کردہ است کہ بود شیخ علی ہیتی رحمۃ
اللہ علیہ می آمد بزیارت آنحضرت رضی اللہ عنہ و حال آنکہ با وی اعیان و اصحاب وی می بودند پس ہر گاہ
کہ میرسیدند زیر شہر بغداد امر میکردند ایشان را کہ غسل کنید در دریائے دجلہ و گاہ خود نیز غسل میکرد با ایشان
پس می گفت ایشان را پاک دارید سرہائے خود را و دلہای خود را زیرا کہ میخواہیم ما کہ در آئیم بر سلطان پس
در می آمد در بغداد ملاقات میکردند ہر دم را و سرعت میکردند پس میگفت مر آنہا را بروید و پیش شیخ عبد القادر
رضی اللہ عنہ پس چون میرسید بدر مدرسہ شیخ سید عبد القادر رضی اللہ عنہ نعلین بر مے آورد و
مے ایستاد پس ندا میکرد او را آنحضرت بسوئی من بیا اے برادر من پس در مے آمد و می نشانید او را
بپہلوئے خود و حالانکہ شیخ علی دعا میکرد پس میگفت شیخ عبد القادر لبی میترسی تو و حالانکہ تو شحنۂ عراقی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس میگفت اورا شیخ علی ای سید من تو سلطانی امان ده مرا از خوف خود پس چون مامون شدم از خوف تو مامون شدم بالکل پس میگفت اورا نیست خوفی بر تو گفتند یاران شیخ علی هیتی که حاضر شدیم پیش وی یکبارے و پیش وی بود صاحب دیوان و مردم دیگر پس ناگاه آمد وی را امر شیخ سید عبد القادر رضی الله عنه پس برخواست و گریست پس گفت اورا صاحب دیوان یا سیدی چیست این گفت شیخ علی چون می آید ترا حکم خلیفه چه میکنی تو گفت یا سیدی همچنین که تو کردی گفت تحقیق آمد مرا حکم خلیفه و لازم است مرا مبادرت و سبقت کردن در امتثال امر وی و حاضر شدن در صحبت وی گفت صاحب دیوان که کیست چون خلیفه گفت شیخ علی که وی شیخ عبد القادر که خلیفه اولیا و مشائخ است درینوقت و سلطان وجود درین عصر چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة بر تاثیر صحبت و مجلس بیان کرده است و هو هذا - ابیات

گل خوشبوے در حمام روزے — رسید از دست محبوبے بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوے دل آویز تو مستم
بگفتا من گلے ناچیز بودم — ولیکن مدتے با گل نشستم
جمال همنشین در من اثر کرد — وگرنه من همان خاکم که هستم

ایضاً - ابیات

دیدم گل تازه چند دسته — بر گنبدے از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه ناچیز — تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه گفت خاموش — صحبت نکند کرم فراموش
گر نیست جمال و رنگ و بویم — آخر نه گیاه باغ اویم
گر بے هنرم وگر هنرمند — لطف است امیدم از خداوند
با آنکه بضاعتے ندارم — سرمایه طاعتے ندارم
من بندهٔ حضرت کریمم — پروردهٔ نعمت قدیمم
رسم است که مالکان تحریر — آزاد کنند بندهٔ پیر
ای بار خدای عالم آرای — بر بندهٔ پیر خود ببخشای

ونیز امام اعظم ثانی حضرت شیخ بابا داؤد خاکی علیه الرحمة در مصنفه خود ورد المریدین میفرمایند ابیات

یا علی صحبت به پیران بهتر از هر طاعت است — این وصیت از نبی با آن شه خیبر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هفت روزه خدمتِ پیر محقق در ثواب	مر عبادتهای هفتصد سال را همسر شده است

وجناب شیخ جلال الدین رومی در دفتر اول مثنوی آورده است که وصیت کرد رسول صلی الله علیه وسلم مرتضیٰ علی کرم الله وجهه را که چون هر کسی بنوع طاعتے تقرب جوید وتو تقرب جوئی بصحبت عاقل ومخلص بندهٔ خاص حق باشد تا از برکت صحبت او پیش قدم تر باشی مثنوی

گفت پیغمبر علیؓ را کای علیؓ	شیر حقی پهلوانی پردلی	لیک بر شیری مکن هم اعتمید
اندر آ در سایهٔ نخلے امید	اندر آ در سایهٔ آن عاقلی	کش نداند برد از ره غافلی
ظل او اندر زمین چون کوه قاف	روح او سیمرغ بس عالی طواف	گر بگویم تا قیامت نعت او
هیچ آنرا مقطع وغایت مجو	در بشر روپوش آمد آفتاب	فهم کن والله اعلم بالصواب
یا علی از جملهٔ طاعات راه	برگزین تو سایهٔ خاص اله	هر کسے با طاعتے بگریخته اند
خویشتن را مخلصی انگیختند	از همه طاعات اینت بهتر است	سبق یابی بر هر آن سابق که هست

دو ولد بزرگوار مولانا که مشهور بسلطان ولد ست رحمة الله علیه اینمعنی را زیاده بیانے کرده است وگفته دربیان آنکه اگرچه عمل صالح مرد را بخدا میرساند لیکن عاقبت صحبت شیخ ازان بالاتر است زیراکه زود تر وبهتر میرساند که موسی علیه السلام را بحق وصلت ومعجزه وصاحب کتاب بود با آن همه عظمت وکمال طالب جناب خضر علیه السلام شد واز خدا بدعاها صحبت او بخواست تا عاقبت باجابت مقرون گشت چنانکه در فرقان حمید فرموده فوجدا عبدا من عبادنا الخ وهم جناب پیغمبر علیهم الصلوٰة والسلام میگفت واشوقا الی لقاء اخوانی وباز از سر سوزش عشق میفرمود بقوله انی لاجد نفس الرحمٰن من قبل الیمن ووصیت فرمود امیر المومنین علی رضی الله عنه را که چون هر کسی بنوع طاعتی تقرب میجوید تو تقرب بجو بصحبت بندهٔ عاقل وخاص اله تا از همه پیشتر وبیشتر باشی اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر والتقویٰ وتقرب الی الله بانواع العقل تسبقهم بالدرجات والزلف عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الاخرة وهمچنین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اولیاء و مشایخ کامل و اصل رحمهم الله تعالیٰ جویان خاصان حق بودند نظم

یکدمی صحبت بمردانِ خدا
همنشینش وان همیشه با خدا
حق نماید خویش را از هر ولی
تا بر دارد وے نهفته سیرها

بهتر از صد ساله بودن در تقی
مظهر حق است جسم طاهرش
کی شود بے شیخ سرِ حق جلی

هر که او شد همنشین اولیاء
شیر یزدان است جان طاهرش
زین سبب میجست موسیٰ خضر را

انتهی دستور السالکین زیر شرح یا علی صحبت به پیران الخ آورده است

وحضرت شیخ فریدالدین عطار مے فرماید۔

حب درویشان کلید جنت است
باش درویش و بدرویشان نشین

دشمنِ ایشان سزای لعنت است
همنشینی جز بدرویشان مکن

گر ترا عقل است و با دانش قرین
تا توانی غیبت ایشان مکن

واین برکت نه مخصوص بذات پاک انبیا و اولیا بلکه هر چیزے را که نسبت کرده شود بلباس شان او غیره آنهم موجب برکت و عظمت است چنانچه در تفسیر نقره قعر مذکور است که یوسف علیه السلام راسه پیراهن بود یکے پیراهن علامت کذب بقوله وجاؤ علی قمیصه بدم کذب۔ دوم پیراهن شهادت بقوله ان کان قمیصه قد من دبر۔ سیوم پیراهن بشارت بقوله اذهبوا بقمیصی هذا۔ پیراهن علامت کذب برادران ظاهر کردند و سبب اندوه یعقوب علیه السلام آمد۔ پیراهن شهادت دروغ زلیخا ظاهر کرد و اندوه زلیخا شد۔ پیراهن بشارت خبر سلامتی یوسف علیه السلام پدید آورد و موجب بهجت و سرور یعقوب علیه السلام آمد و رسول ما را صلے الله علیه وسلم چهار پیراهن بود۔ پیراهن رحمت و پیراهن عطیت و پیراهن نبوت و پیراهن معجزت۔ و پیراهن رحمت آن بود که عبدالله بن سلول طلب کرده بود تا بسبب آن پیراهن هزار منافق مومن خالص گشتند۔ و پیراهن عطیت آن بود که بدرویش داد و در خانه برهنه مانده بود تا آیت آمد ولا تبسطها کل البسط۔ پیراهن نبوت آن بود که حق تعالیٰ در بارهٔ آن فرمود وثیابک فطهر۔ پیراهن معجزت آن بود که جمعی از منافقان مسجد ضرار ساخته و استدعاء حضور آنحضرت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلی اللہ علیہ وسلم بآن جی نمودند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عزیمت فرمودند کہ بآن مسجد روند
و رانجا بادا رنماز قیام نمایند پیراہن حضرت پوشیدہ گوی گریبان می بستند ہر گرہے کہ در بستی
فی الحال کشادہ شدے۔ جبرئیل علیہ السلام آمد و این آیت آورد والمن اسس بنیانہ علی تقوی
من اللہ الخ بندہ مومن را نیز چہار پیراہن است پیراہن خلعت خذوا زینتکم عند کل مسجد پیراہن
عفت ولباس التقوی ذلك خیر پیراہن معرفت و زینہ فی قلوبکم و پیراہن نعمت ولباسھم
فیھا حریر پیراہن اول بازبستہ بتوفیق است و پیراہن دوم بازبستہ بتحقیق و پیراہن سیوم
بازبستہ بتصدیق و پیراہن چہارم بازبستہ بتشویق ترا در دینی بآن سہ خلعت امروز مشرف گردانید
امیدوار باش کہ فردا در بہشت از خلعت چہارم در نمانی انتہی و حضرت سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ ازان
خلعت اشارت فرمایند کسانی خلعۃ بطراز عزو در حدیث آمدہ است در صحیحین کہ فرمود پیغمبر خدای
صلی اللہ علیہ وسلم بدرستیکہ مر خدای تعالی را فرشتگانند کہ مے گردند و گرد خانہا میجویند خداوندان
ذکر را پس چون می یابند گروہے را کہ ذکر میکنند خدا را آواز میدہند و میخوانند یکدیگر را و میگویند بیائید
بسوئے حاجت کہ می جستید گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گرد اگرد میگیرند اہل ذکر را ببالہای
خود تا آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر است گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میروند فرشتگان
بدرگاہ عزت پس می پرسد فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکہ وی تعالی داناتر است بحال
ایشان، و فائدہ سوال اظہار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریض بملایکہ کہ
بفساد و فسق ایشان گواہی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می پرسد پروردگار تعالے
چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من گفت آنحضرت میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت
بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی آیا دیدہ اند ایشان
مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان ندیدہ اند بخدا سوگند ترا گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چگونه بود حال ایشان اگر میدیدندمرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان اگر میدیدند ترا میبودند
سخت تر در عبادت کردن مر ترا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا و بسیار تسبیح میکردند
مر ترا گفت آنحضرتؐ پس میگوید الله تعالیٰ پس چه چیز میخواهند میگویند فرشتگان میخواهند از تو
بهشت را گفت آنحضرتؐ میگوید حقتعالیٰ آیا دیده اند بهشت را پس میگویند ملایکه یعنی فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است وباوجود آن
بریقین ثابت اند بخلاف ملایکه که ایمان ایشان عیانی است گفت آنحضرتؐ میگوید وے تعالےٰ
پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را گفت آنحضرتؐ میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت
را میبودند سخت تر از روئے حرص کردن بران ومیبودند سخت تر از روئے طلب مر آنرا ومیبودند
بزرگتر از روئے رغبت کردن دران گفت آنحضرتؐ پس از چه چیز پناه میجویند گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ گفت آنحضرتؐ میگوید حق تعالیٰ آیا دیده اند آتش را گفت
آنحضرتؐ میگویند فرشتگان ندیدند آتش را گفت آنحضرتؐ میگوید وے تعالیٰ پس چگونه حال
ایشان اگر میبودکه میدیدند آتش را گفت آنحضرتؐ میگویند فرشتگان اگر میبودکه میدیدند آتش را
میبودند سخت تر از روئے گریختن از آتش ومیبودند سخت تر از روئے ترسیدن مر آتش را گفت
آنحضرتؐ پس میگوید پروردگار تعالیٰ پس گواه میگیرم مر شمارا ای ملایکه بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم
ایشان را گفت آنحضرتؐ پس میگوید فرشته از فرشتگان درایشان فلان است که نیست از ایشان
ونیست ذکر کننده ونیامده مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت میگوید حق تعالیٰ ایشان را
قوم اند همنشینان ایشان بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برائے کار دیگر بیاید وهم کار ایشان نباشد
یعنی بخشیدم وآمرزیدم آنرا نیز بیت۔

کیمیائی خود باین خوبی کجا است	همنشینی اولیا چون کیمیا است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

این روایت بخاری بود و در روایۃ مسلم ان للہ سیارۃ و یبتغون مجالس الذکر وھم القوم لا یشقی جلیسھم باقی الفاظ موافق بخاری است و شیخ عبد الحق الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ در اشعۃ اللمعات در ترجمہ ہمین حدیث بیت حضرت شیخ آوردہ است وقال غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبد القادر رضی اللہ عنہ شعر

انا من رجال لا یخاف جلیسھم	ریب الزمان ولا یری مایرھب

پس ظاہر است بدلایل و برہان و واضح گردید کہ اللہ دوستدار اولیاء اللہ را دوست دارد اگر در عمر یک باری در صحبت اولیاء اللہ نشستہ باشد محروم نگردد و اینہا یعنی حضرات اولیاء خوش نشوند اگر یکے از دوستداران اینہا محروم شود و این بشارت کہ لا یشقی جلیسھم بران دلالت کند و آیہ بلند پایہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیھم ولا ھم یحزنون ۔ نیز ازین اشارت کند کہ اولیاء اللہ را خوف و حزن از مصاحبان و جلیسان خود نخواہد بود و حقتعالی آنہارا ہم محروم از رحمت نسازد و مغفور برخود و مرحوم گرداند بقولہ مولینا روم علیہ الرحمۃ مثنوی ۔

صحبتِ صالح ترا صالح کند	صحبتِ طالح ترا طالح کند
دل مدہ الا بمہر دل خوشان	ہین غذائی دل بدہ از ہمدلی
دست زن در ذیل صاحب دولتے	تا ز افضالش بیابی رفعتے
مہر پاکان درمیانِ جان نشان	رو بجو اقبال را از مقبلی

و توضیح این پیر طریقت خواجہ عبد اللہ الانصاری الہروی رحمۃ اللہ در اقتباس الانوار میفرماید کہ فردائے قیامت مومنان را بر عموم بہ بہشت آرند. عاصی آمرزیدہ. و مطیع پسندیدہ. و عاشق برگزیدہ. پس از انکہ اہل معصیت بودند بمغفرت فایز گشتند بہشتیان را در بہشت گذارند و اہل معرفت را کہ عاشقین اند بدولت قربت و سعادت و زلفت و نعمت مخصوص گردانند و بمقام طمانیت بحضرت عبدیت فرود آرند و در مقام فی مقعدِ صدقٍ عند ملیکٍ مقتدر بپایہ امند و در زمرہ عبدیت اہل خدمت و اہل صحبت اند. اما اہل خدمت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اسیران بهشت اند. واہل صحبت امیران بهشت واہل خدمت به بهشت بنازند واہل صحبت که عارفین و عاشقین اند بصحبت قربت بنازند اہل خدمت اصحاب نازند اہل معرفت واقفان رازند و نیز پیر طریقت ہروی میفرماید که اہل جنت چون در جنت مقام و مراتب اعلیٰ و مدارج و درجات قصویٰ اہل صحبت را در مشاہده آرند باہم مذاکره مینمایند این از چیست و این از کیست که نسبت مقام ما با نسبت این کسان نسبت قطره بدریا است و نسبت ادنیٰ با اعلیٰ در بندگی با ما شریک بودند و این ترقی از چه افزودند تفحص کنند و تجسس نمایند ہاتف غیبی و بشیر لاریبی در مابین اینها حکم شده می پرسد بلا شک و ریب شما بندگان خدا بودید تمام عمر در بندگی او مصروف نمودید در حفاظت و حراست اوامر و نواہی او تعالیٰ مستعد و مستقیم بودید خواستگار نعماء بهشت و استعاذ عذاب دوزخ که از اجر و ثواب عبادت است و در قلوب شما ملحوظ و مرکوز بود و اینها که مشاہده کردید از اول عمر تا وقت یقین که عبارت از آیه بلند پایه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی موت شمه از اجر و ثواب و مزد عبادت که نعماء جنات و از درکات نار است بدل اینها راه نیافت و نه گذشت چنان بعشق ربانی مشغول بودند معلوم نبود که جنت و دوزخ آفریده شده است یا نه و از ولوله و دبدبه روز جزا و سزا که روز قیامت است نیز بیخبر بودند و در مشاہده اینها نعمتہائے جنت و محنتہائے دوزخ عبارت از خوشنودی وے تعالیٰ و عدم رضامندی وی است اصحاب عرفان و ارباب عاشقان را محجوبی از دیدار سخت تر از نار است بلکه ہمان قیامت است چنانکه حافظ گفته است شعر

قیامت آن زمان باشد که یار از یار دور افتد	بنالد بلبل مسکین چو از گلزار دور افتد

و از این صاف معلوم شد که یاری اخیار و صحبت ابرار چیست. و خواری اشرار ناقص و عیار کیست و در تفسیر زیر آیت وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین نوشته است از ما تشتهیه الانفس مراد از اہل خدمت اند و از تلذ الاعین اہل صحبت اگر ہمه نعمتہائے بهشت که مراد از ما تشتهیه الانفس است ہمگی در جنت تلذ الاعین مانند تراوت سوزنی است که در بحر تلذ الاعین تر شود نسبت وارد زیرا که

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بیان تصرف اولیاء اللہ

انا من رجال لایشقی جلیسھم ہمان رجال مراد اند کہ عاشقان تلذالاعین اند نہ میل کنندہ ما تشتھیہ الانفس باشد و متصرف در خلق اللہ و مدبر عالم میباشند ہمچون شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالےٰ و دیگر اولیاء اللہ چنانچہ در شامی صفحہ ۱۴۱ جلد اول و منھم ختم الدائرۃ الولایۃ الخ ترجمہ یعنی بعضی از اولیاء اللہ کہ ختم دائرہ ولایت قطب الوجود سید محمد شاذلی البکری مشہور بحنفیہ فقیہہ فاضل و اعظم عالم و عامل این یکی از اینہاست کہ تصرف دادہ است اللہ تعالی در عالم کون و متمکن ہست باحوال کہ تحول کند از حال بحال دیگر و کلام کند از علم غیب و از خرق عادات و منقلب کند اعیان را مرد را زن و زن را مرد۔ مردہ را زندہ و زندہ را مردہ انتہی و در تفسیر کبیر مصنفہ امام فخر الدین رازی علیہ الرحمۃ در جلد پنجم صفحہ ۴۸۰۔ لاشک ان المتولی للافعال الخ۔ ترجمہ یعنی شک نیست تحقیق صاحب اختیار در افعال روح است نہ بدن و شک نیست تحقیق معرفت حضرت حق جل سبحانہ برائے روح است ہمچنان روح برائے بدن برہمین قرار شدہ است نزد یاران و در تفسیر قولہ تعالیٰ ینزل الملئکۃ بالروح من امرہ و قال علیہ السلام شب گذرانیدم نزدیک پروردگار خود و مرا بخورانید و آشامانید و برائے ہمین معنی ما می بینیم ہر کس را کہ علم زیادہ باشد باحوال عالم غیب قوی باشد از روئے قوت و طاقت دل و کم باشد از روئے ضعف بدل ہوائے نفسانیہ و برائے ہمین فرمود علی مرتضی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ قسم بخدائے عز و جل نہ کشیدم باب خیبر را بقوت جسمانیت ولیکن کشیدم او را بقوت و طاقت ربانیت و این برائے ہمین است کہ جناب علی کرم اللہ وجہہ در انوقت منقطع النظر بود از عالم اجساد و منور شدہ بود بقربت ملائکہ بانور عالم کبیر پالش متقوی بود روح شان و مشابہ بود بجواہر ارواح ملائکہ و می درخشید دران روشنی عالم قدس و عظمتہ آن پس ازین سبب حاصل شد ایشان را آن قوت و طاقت کہ نبود بران قادر از صحابہ کسی بغیر او خیبر چہ اگر خیبر گردون بودی از جاے بکندے و ہمچنین بندہ چون مواظبت کند بر اطاعت و بندگی خدا می رسد بمقام ابلغ المقام کہ آنجا میگوید خدا تعالیٰ شدم من سماعت او و بصارت او پس چون میشود بندہ مستغرق نور جلال حضرت حق سبحانہ سماعت او میشود قریب و بعید

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یکسان وچون میشود این نور بصارت او می بیند نزدیک و دور یکسان وچون میشود آن نور دست پائے او قادر شود بر تصرف در هر کاریکه مرامری وحالی که سخت تر باشد وکاریکه سهل تر باشد وقادر شود بر بعید وقریب واینچنین تصرفات لازم حال او باشد وآنرا کرامت هم میگویند انتهی۔ وحضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز سر برآورده علماء وقت در علوم ظاهری وسرور وسید اولیاء الله وسند عارفین وکاملین قطب الاقطاب در طریقت وعلوم باطنی ومتصرف احوال بودند وبراین نعمت موهوبہ ایزد تعالیٰ سبحانہ مشکور بودند هریک صاحب معرفت منتصب بمرتبه بودند وهریک سلطان عسکر چنانچه میفرمایند بیت ششم

علوية وبكل جيش موكب		قوم لهم في كل مجد رتبة

گروہے ہستند که آنهارا در هر مرتبه بزرگ منزلتے است عالی و در هر لشکری حشمتی هست مخصوص طائفه اهل معرفت در مراتب معرفت مختلف بزرگی دارد مخصوص برائے اینطائفه که این طائفه ایست عظیم الشان در بارگاه حضرت ایزد رحمان بمثال سرداران عسکر اند مقرر است که عسکر را از عساکر سرداری میباشد و در هر گروه نامے علیحده میباشد واین عساکر محمول بر سلاطین زمان دنیوی نخواهند بود بلکه علت غائیه زمین و زمان جناب پیغمبر دوجهان صلی الله علیه وسلم فرمودند تا وقتی که سلاطین وعساکر شان برائے اشاعت اسلام وایمان با کافران ودشمنان دین جنگ میکنند وکفار را از امیکشند وخود هم شهید میشوند باینهمه این جهاد اصغر است فقال رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر وچون بمقابله نفس کافر بمجاهدات وریاضات بمعیت اذکار واشغال داوراد وذکر ومراقبه وارشاد مسترشدین جنگ میکنند وسامان و آلات حرب ظاهری بسامان وآلات حرب باطنی مهیا سازند در راه خدا غزا میکنند ودرجه شهادت مے یابند واین از گروه قسم اول که جهاد اصغر نام داشت اشد واکبر وبهتر است که جهاد اکبر نام دارد از ینجهت که در مقابل کفاران باٰلات وسامان بزور دست وبازو وبنظر وبسمع گوش وهوش محسوس بهر نوع در مقابل بود واین نفس کافر که عبارت از عداوت ودشمنی ابلیس لعین است که بواسطه نفس اماره وسوسه مے اندازد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وتصرف کند بظاهر بوجود عنصری پیش روی خود نمی بیند وهمراه این جنگ کردن بسیار سخت است بہ نسبت آن دشمن کہ در مقابل بوجود عنصری ایستاده میباشد واین هر دم بنا شد وآن هر دم باشد واین از کمیات است وآن از کیفیات مشتبه باشد واین مرتبه حاصل میشود از سد ابواب حواس ظاهری وباطنی ازینجهت این راجهاد اکبر فرمودند واین جیش وسردار جیوش عبارت از خاندانها است که ارباب معرفت اند چنانکه خاندان قادریه علیه وچشتیه بهشتیه وکبرویه برهانیه ونقشبندیه سنیه وسهروردیه نورانیه وغیره تا دوازده خاندان وهر یکے در خاندان خود رتبتی عالی دارد واین همه گروه عالی شکوه با چنین دشمنی که نفس و شیطان است مقابله کردند واین همه مبارزان طریق اند وپهلوانان اوادی معرفت اند وحضرت شیخ سلطان الاولیا وقطب الاقطاب۔ ابیات

اولیا قافله راه حق اند اینها را	پیشرو قافله سالار نمیدانی کیست
خلف حیدر کرار نمیدانی کیست	میکنم این همه تکرار نمیدانی کیست
چند دنبال طبیبان جهان میگردی	چاره ساز دل بیمار نمیدانی کیست
چشم یاری ز رفیقان چه عبث میداری	جان من مونس وغمخوار نمیدانی کیست
چه قدرها بتو در پرده بگویم اکنون	میکنم نام وے اظهار نمیدانی کیست

قرة العین علی رض سبط حسن رض آل حسین رض
دستگیر دو جهان حضرت غوث الثقلین

وتفریح للخاطر نقلاً من بهجة الابرار قال کان الشیخ عبد القادر رضی الله عنه یقول الانس لهم مشایخ والجن لهم مشایخ والملئکة لهم مشایخ وانا شیخ الکل انتهی وجناب شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در مصنفه خود اخبار الاخیار مینویسد نقل است از شیخ عدی بن مسافر رحمة الله علیه فرمود از اصحاب مشایخ هر که از من خرقه طلبد بدهم وملاحظه نکنم مگر اصحاب شیخ محی الدین عبد القادر رض

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

زیرا کہ ایشان غرق اند در دریائے رحمت الٰہی وہر گز کسے دریار اگذاشتہ بسقایہ نیاید۔ و الیضاً فیہ نقل است
کہ تاجرے پیش حضرت شیخ رضی اللہ عنہ عرض کرد پیش من مالی است از غیر مال زکوٰۃ خواہم کہ آنہارا
بفقرا و مساکین صرف کنم لیکن مستحق را از غیر مستحق ندانم حضرت شیخ فرمود ہر کرا مستحق دانند بدہند فرمود
بدہ ہر کرا خواہی از مستحق و غیر مستحق تا ترا اللہ تعالیٰ نیز بدہد بدانچہ مستحق ہستی و برانچہ مستحق نیستی انتہیٰ
و قاضی محمد حسین قادری کشمیری در کتاب نخبۃ الاخبار فی ترجمۃ زبدۃ الآثار مے آرد کہ نقل کردہ نشدہ
است از ہیچ یکے از مشایخ متقدمین و متاخرین مانند آنچہ نقل کردہ شدہ است از آنحضرت از مقامات
و کرامات و تصرفات و کمالات و انقیاد ہمہ اہل زمان مرا و را و بودن ایشان مجبور بر فرمانبرداری آنحضرت
و تعلیم وے زیادہ تر از انچہ تصور کردہ شود و ممکن باشد و اگرچہ خالی نیست از قطبی کہ اعتماد کردہ
شود بروی و غوثی کہ رجوع کردہ شود بسوئے وے پس ایشان اقطاب اند و آنحضرت قطب
الاقطاب و ایشان سلاطین و وی سلطان السلاطین و امام المقربین و اکمل العارفین انتہیٰ
و صاحب بہجۃ الاسرار مے نویسد کہ تکلم الشیخ صدقۃ البغدادی بکلام انکر علیہ فیہ
بطریق الشرع فطولع بہ الخلیفۃ فامر باحضارہ الی باب المتولی و تعزیرہ فلما احضر
کشفوا راسہ فصاح خادمہ و اشیخاہ فشلت ید الذی ہم بضربہ والقی اللہ سبحانہ
الھیبۃ لہ فی قلب المتولی فطالع الوزیر بذلک فالقی اللہ سبحانہ الھیبۃ لہ فی قلب
الخلیفۃ فامر باطلاقہ فدخل الی رباط الغوث فوجد المشایخ والناس جلوسا ینتظرون
خروج الغوث لیتکلم علیہم فجاء وجلس بین المشایخ فلما صعد الغوث الکرسی لم
یتکلم ولم یامر القاری بالقراۃ واخذ الناس وجد عظیم وداخلہم امر جلیل فقال
الشیخ صدقۃ فی نفسہ الغوث لم یتکلم والقاری لم یقراء فمم ہذا الوجد فالتفت
الغوث الی جہتہ وقال یا ہذا جاء مرید لی من البیت المقدس الی ہنا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی خطوۃ وتاب علی یدے والحاضرون الیوم فی ضیافتہ فقال الشیخ صدق فی
نفسہ من کانت خطوتہ من البیت المقدس الی بغداد فمتی یتوب وما احتیاجہ
الی الشیخ فالتفت الغوث الی جہتہ فقال یا ھذا یتوب من الخطوۃ فی الھواء فلا یرجع
الیہ وتحتاج الی ان اعلمہ الطریق الی محبۃ اللہ عزوجل ثم قال انا سیفی مشہور
وقوسی موتور ونبالی مفوقۃ وسہامی صائبۃ ورمحی منصوب وفرسی مسروج
انا نار اللہ الموقدۃ انا سلاب الاحوال انا بحر بلا ساحل انا دلیل الوقت انا المتکلم
فی غیری انا المحفوظ انا الملحوظ انا المحظوظ یا صوام یا قوام یا اہل الجبال دکت
جبالکم ویا اہل الصوامع ھدمت صوامعکم اقبلوا الی امر من امر اللہ انا امر من امر اللہ
باثبات الطریق یا رجال یا ابطال یا ابدال یا اوتاد یا اطفال ھلموا وخذوا عن البحر الذی
لا ساحل لہ یا عزیز انت واحد فی السماء وانا عبدک واحد فی الارض یقال لی بین اللیل
والنہار سبعین مرۃ وانا اخترتک لنفسی ولتصنع علی عینی یقال لی یا عبد القادر
بحقی علیک کل وبحقی علیک اشرب بحقی علیک تکلم تسمع منک وامنتک من الرد ۱۲- وفیہ
وعزۃ ربی ان السعداء والاشقیاء لیعرضون علی عینی فی اللوح المحفوظ انا غائص فی بحار
علم اللہ ومشاھدتہ انا حجۃ اللہ علیکم انا نائب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ووارثہ فی الارض وکان یقول علی الکرسی یا اہل الارض شرقا وغربا ویا اہل السماء قال
اللہ تعالی ویخلق ما لا تعلمون انا مما لا تعلمون یا اہل الارض شرقا وغربا تعالوا تعلموا
منی الاحوال عندی کثیاب معلقۃ فی بیتی ایتہا شئت لبست فعلیکم بالسلامۃ اولاتیتکم
بجنود لا قبل لکم بہا یا غلام سافر الف عام لتسمع منی کلمۃ یا غلام الولایات ھھنا الدرجات
ھھنا انی مجلسی تفرق الخلع وما من نبی خلقہ اللہ تعالی ولا ولی الا وقد حضر مجلسی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ھذا الاحیاء بابدانھم والاموات بارواحھم یا غلام اسال عنی منکرا ونکیرا عند مجیئھما الی قبرك یخبرانك عنی۔ انتہی وہمچنین در میزان شیخ عبد الوہاب شعرانی رحمۃ اللہ علیہ منقول است وہو ہذا وقد ذکرنا فی کتاب الاجوبۃ عن ائمۃ الفقھاء والصوفیۃ ان ائمۃ الفقھاء والصوفیۃ کلھم یشفعون فی مقلدیھم ویلاحظون احدھم عند طلوع روحہ وعند سوال منکر ونکیر لہ وعند النشر والحشر والحساب والمیزان والصراط ولا یغفلون عنھم فی موقف من المواقف ولما مات شیخنا شیخ الاسلام الشیخ ناصر الدین اللقانی رحمۃ اللہ علیہ راہ بعض الصالحین فی المنام فقال لہ ما فعل اللہ بك فقال لما اجلسنی الملکان فی القبر لیسئلانی اتاھم الامام المالكؒ فقال مثل ھذا یحتاج الی سوال فی ایمانہ باللہ ورسولہ تنحیا عنہ فتنحیا عنی واذا کان مشایخ الصوفیۃ یلاحظون اتباعھم ومریدیھم فی جمیع الاھوال والشدائد فی الدنیا والآخرۃ فکیف بائمۃ المجتھدین وھم ائمۃ المذاھب الذین ھم اوتاد الارض وارکان الدین وامناء الشارع علی امتہ رضی اللہ عنھم اجمعین فطب نفسا یا اخی وقر عینا بتقلید کل امام شئت منھم الحمد للہ رب العلمین ؁ میزان شعرانی صفحہ ۵۸ و تمام اولیاء اللہ از ہر خاندانے کہ ہستند مقرب بارگاہ ایزدی اند حمایت کنندہ در ہر اہوال و شداید و حامی اند در ہر مقام مصائب و حضرت شیخ رضی اللہ عنہ حامی ہمہ اند عموماً و حامی مریدان و معتقدان خاندانے قادریہ علیہ اند خصوصاً در قصیدہ روحی میفرمایند۔

مریدی تمسك بی ان کنت واثقا	انا حمیك فی الدنیا ویوم القیامۃ
مریدی اذ دعانی فی البلاد شرقھا	اغثہ اذ ناداانی فی کل بلدۃ لی

الحدث الواع لغمار ایزدی و اقسام عطایات سرمدی ہمگی متضمن شکر و سپاس اند و میفرمایند بیت ہفتم

انا بلبل الافراخ املأ دوحھا	طربا وفی العلیا باز اشھب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

منم ہزار دستان باغ خوشیہا پر میکنم باغ آن خوشیہا از روے طرب و در مراتب علیا باز اشہبم

یعنی باز سفید حضرت مصنف رض بیان واقع کہ متضمن شکر ایزد است میفرمایند من آن بلبل گلستانم کہ باغم پرست بجملہ زینتہاے خود از درختہا و از میوہ ہا و گلہا و از سبزیہا و جویہا دمنم مطرب آن بوستانم کہ از ازہار و انہار و از مجالس احرار و ابرار متجلی ست زیادہ میکنم بر این خوشیہا زیرا کہ من بلبل این باغم و ترنم بلبل در بوقلمون انواع گل نسبتی ملزوم است حالات ارباب معرفت از یک وقت تا بوقت دیگر مساوی نمیگذرد و بقول مشاہدۃ الابرار بین التجلی والاستتار۔ بیت

گہے بر طارم اعلٰے نشینم	گہے بر پشت پاے خود نہ بینم

حضرت مصنف بلبل باغ مشاہدہ است ہمچنانکہ بلبل از باغ سیر نمیشود و من از مشاہدہ ہر وقت عاشق ترم سیر نمیشوم و این بمثال باز مراقبہ اند و من در میان شان باز سفیدم بمشاہدہ در ہر وقت در ترقی ست چنانچہ در قصیدہ خمریہ میفرمایند انا البازی اشہب کل شیخ۔ الخ وصاحب کتاب غوثیہ می آرد۔ کہ فرمودند جناب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ قال اللہ تعالیٰ لی یا غوث اعظم فقلت لبیک یارب عرش اعظم فقال لی قل لبیک یارب الغوث الکریم الرحیم قال یا غوث الاعظم نوم عندی کنوم العروس لا کنوم العوام نزالی بک بلا واسطۃ فقلت یارب کیف انام عندک قال بخمود الجسم عن اللذات وخمود النفس عن الشہوات وخمود القلب عن الخطرات وخمود الروح عن الخطیات وفناء ذاتک بالذات بامعنی نی ای فی الذات۔ وخمو و بالضم مردن و فرونشستن آتش۔ وبالفتح وتشدید میم جاے کہ آتش دران نگہدارند ۱۲ رشیدی۔ بدانکہ حق تعالیٰ بے کام وزبان ندا الغوث اعظم کرد پس غوث اعظم جواب داد لبیک یارب العرش العظیم باز ندا از عالم غیب لاریب در رسید فقل لبیک یارب الغوث الکریم الرحیم وسر درین اعادہ وتلقین آنست کہ انسان مظہر اسم جامع است وجامع جمیع کمالات وذکر او مستجمع جمیع اسمار وصفات پس بجمیع صفات حمد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حق گفتہ باشد و متصف بجمیع صفات موصوف گشتہ و عرش عظیم مظہر یک اسمی است از اسماء کہ محیط باشد
ناچار ذکر او مستلزم جمعیت بناشد بخلاف یارب الغوث و ہم برین معنی است قول سلطان العارفین
کہ عرش و صد ہزار عرش در گوشۂ دل عارف گذرد و عارف را از ان خبر نباشد و کلام قدسی لایسعنی
ارضی ولا سمائی ولیکن یسعنی قلب عبد المومن برین وسعت شاہد قوی است و نیز در کلام
قدسیہ آمدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت الٰہی و لکل ملک حوانۃ فاین حوانتک قال
سبحانہ وتعالیٰ حوانتی اعظم من العرش واوسع من الکرسی واطیب من الجنۃ وازین
من الملکوت وارضہا المعرفۃ وسماہا الایمان وشمسہا الشوق وقمرہا المحبۃ ونجومہا
الخواطر وسحابہا الفضل ومطرہا الرحمۃ واشجارہا الطاعۃ وانہارہا الخدمۃ
وحبدارہا الیقین ومکانہا الحمۃ ولہا اربعۃ ارکان التوکل والتفکر والانس والذکر
ولہا اربعۃ ابواب العلم والحلم والصبر والرضاء الا وہی القلب فرمان شدنم عندی
لاکنوم العوام یعنی محو ساز خود را در من محو تمام تا موتوا قبل ان تموتوا حاصل نماید نہ مثل محو غافلان
وجاہلان کہ الناس نیام فاذا ماتوا انتبہوا۔ پس باز جناب غوث الصمدانی التجا بدرگاہ قدس
اوردہ وکیفیت محو سوال کرد کہ چگونہ محو سازم خود را در تو فرمان شد کہ خمود الجسم عن اللذات ای اللذات
البشریۃ یا خلاف اوامر و نواہی از وی در وجود نیاید پس پاسبان تن باش باداے ارکان شریعت
و پاسبان نفس باش از بجا آوردن آداب طریقت و پاسبان دل باش بتخلیص اعمال و پاسبان ارواح
انہ بتلبیس بصفات اشباح در حالتیکہ متخلق باش باخلاق فتاح چون مستجمع بجمیع این مراتب گشت و از خود در گذشت
موت اختیاری کہ موتوا قبل ان تموتوا روی نمود حال صدیق اکبر رضی اللہ عنہ شاہد حال او شد چنانچہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن قحافہ ہر کہ باین مرتبہ رسید
فناء مطلق کہ فناء ذات در ذات است دریافت و بیافت خود یافت آنچہ یافت اللّٰہم اجعلنی منہم آمین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وحضرت مصنّف رضی الله عنه از جملهٔ انانند بلکه سرور آنهانند که حق تعالیٰ لباس بشریت از ایشان
برکشید و در لباس ملکیت و قربت درکشید در پردهٔ عظمت وجلال الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری تلبّس گردانیده و بدرجهٔ قرب رسانیده ایشان انبیا و اولیا اند که ایشان را از غایت عنایت
ونهال مکرمت بزیور معجزات وکرامات مزین ومحلی نمود وبغنا ذاتی که ان الله لغنی عن العلمین است
متصف ومتخلق فرموده تابحکم مازاغ البصر وما طغیٰ بدون حق ملتفت نگردند اللهم اجعلنا منهم
حقا که آیهٔ کریمه ان الارض یرثها عبادی الصالحون آسمان در اطاعت زمین است در ادای
حوائج زمین کمر بسته مے گردد و زمین میراث بندگان صالحین است مے آرند که چون عزیز مر زلیخا
را وصیت باکرام یوسف علیه السلام نمود فقال اکرمی مثواه زلیخا نزول یوسف علیه السلام را در هیچ
جائے ومنزلی گرامی تر از دل خود ندید لاجرم دران مقامش فرود آورد وبخدمتگاری وی کمر بسته کاری
طرفه کاری که برادرانش در گلخن انداختند و بیگانه در ونش جائے کرد و ایشان بثمن قلیلش فروختند و زلیخا از ثمن
قلیلش بخرید جلیلش ساخت که این آیه خبر میدهد وکذالک مکنا لیوسف فی الارض زلیخا عبارت از دنیا است
وبرادران عبارت از فتن دنیا است. و در روضة الریاحین آورده است که پادشاهے بشکار رفته بود
از فوج ولشکر جدا ماند تا که قریب وقت مغرب رسید از زندگانی خود مایوس شد از بارگی نزول کرد نظر
بآسمان کرد دید یک عماری از آسمان بزمین فرود می آید وچون آن عماری بر زمین رسید صاحبے
عظیم الشان دران عماری نشسته دید از عماری برآمد وتفقد احوال بادشاه نمود معلوم کرد راه گم کرده است
وصاحب عماری بیمین و یسار خود نظر کرد و آواز داد که آب بیار معاً زنی عجوزه بظهور آمد کاسهٔ آب سرد در دست
دارد پیش صاحب عماری نهاد وصاحب عماری بادشاه را گفت آب میخوری گفت عین عنایت است
ببادشاه آب داد بادشاه خوب آب خورد و سیراب شد گفت ای بادشاه این زن را مے شناسی
که کیست گفت صاحب نمی شناسم فرمود که این دنیا است بصورت عجوزه و تو ازین عجوزه بپرس وقت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پیدا شدن تو اے دنیا بخدا چہ وعدہ کردہ آمدی باد امتثال نمود از دنیا پرسید از خدا چہ وعدہ کردہ آمدہ
ای دنیا گفت اللہ تعالی این ارشاد فرمود گفت ایہا الدنیا علیک اخدمی من خدمنی واستخدمی
من خدمک یعنی اے دنیا لازم گیر کہ خدمت کنی کسی را کہ مطیع من باشد و خدمت گیری از کسیکہ
خدمت تو کند مدعا آنکہ من طلب المولی فلہ الدنیا و العقبیٰ ولہ الکل بندگان خاص خدا ہر چیزیکہ
در دنیا ہست و خود دنیا تابع است بیت۔ ہر کہ ترسد از حق وتقوے گزید ✤ ترسد از وی جن وانس و
ہر کہ دید ✤ وحضرت شیخ رضی اللہ عنہ از حال با کمال خود خبر میدہند کہ من بلبل گلزار احدیتم و زینت میدہم
تمام بلبلان این گلزار را و من بر ہمہ بلبلان این گلزار مثال باز سفیدم از کمال مسرت و فرحت شکار معرفت
میبازم و در طے منازل قربت و معرفت خود را مشغول داشتم در شان یوسف علیہ السلام کریمہ نازل شد
بقولہ تعالے مکنا لیوسف فی الارض و در شان چنین اشیاخ کامل و مکمل فرمود ولقد کتبنا
فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثہا عبادی الصالحون وحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ وفرمود العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و دبدبہ تمکین
یوسف علیہ السلام در مصر بود و تمکن و توقیر بندگان خاص خدا چنانکہ جناب حضرت شیخ سید عبد القادر
الجیلانی رضی اللہ عنہ از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال و از زمین تا آسمان بقولہ طبولی فی السماء والارض
دقت فرمودند طبل ولایت و قطبیت من مے و زود در زمین و آسمان و فرمودند امداد میدہم مریدان
خود را ہر جا کہ باشم چنانچہ در بہجۃ الاسرار آوردہ است قال رضی اللہ عنہ اعطیت سجلا مد البصر
فیہ اسماء اصحابی و مریدی الی یوم القیمۃ وقیل لی قد وھبوا لک وسالت مالکا خازن
النار ھل عندک احد من مریدی فقال لا وعزۃ المعبود ان یدی علی مریدی جید
فانا جید۔ ابیات

تو گفتی دست من چون آسمان است	بفرق کو مریدم در جہان است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مرا نامِ تو چون وردِ زبان است | اگر لطفے نمائی وقت آنست

بفریادم برس یا غوث اعظم

تو در بغداد و خوش بر مسندِ ناز | من اینجا در غم از چرخ سبک تاز

باین بیچارہ یک دم چارۂ ساز | کہ مے خواند ترا ہر دم بآواز

بفریادم برس یا غوث اعظم

وَعِزَّةِ ربی وجلاله لا برِحتُ قدمائی من بین یدی ربی حتی ینطلق بی وبکم الی الجنة وَعِزَّةِ ربی لا تزل یدے علی رأس مریدی فی المشرق وانا فی المغرب وان کشفت عورته لمددت یدی من المغرب وسترتها۔ ابیات

باین جور وجفائی نفس گمراہ | من و دعوائے ایمان حاش للہ

ولی سررشتۂ امید برجا است | توسل چون بغوث دین و دنیاست

کنم ہر لحظہ روئے دل بہ بغداد | زنم از التہابِ سینہ فریاد

کہ رحمے کن بحالم اے خداوند | غلامان را باین ادبار مپسند

چو لعلِ پاک تو گوہر فشان بود | باین الطاف لبریز بیان بود

کہ در شرق از مرید بینوا ایم | بلغزد بر سرش از مغرب آیم

تو گر در شرق باشی من بمغرب | شوم حاضر نباشم از تو غائب

مریدین مترس از ہر غم و رنج | کہ در ویرانۂ دنیا منم گنج

منم ضامن کہ بے توبہ نمیری | اگر دامان اخلاصم بگیری

ہر کہ یا غوث واغثنی در دعا | گوید اندر صبح یا وقتِ مسا

شاہِ جیلانش بگوید اے مرید | این ندائے تو بگوشِ من رسید

ف بیان امداد پیر بر مرید را از مسافت بعید مشرق و مغرب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خواهم از حق هرچه مے خواهی همی	حاضرم از تو نیم غایب دمی

مثنوی مولینا روم - اولیا اطفال حق اند اے پسر * حاضری و غایب بس باخبر *

ربی لا قفن یوم القیمة علی باب جهنم حتی یعبرها کل مرید لی فان الله اعطانی عهدًا
و وعدًا ان لا یدخل لی مریدًا النار وقد اخذت العهد علی منکر ونکیران لا یروّعا
مریدًا الی فی القبر انتهی- واین عنایت حضرت شیخ رضی الله عنه نه مخصوص برائے مریدان هست
بلکه با مخالف وموافق همین معامله است که روزے دزدے برائے دزدیدن درآمده بود و آن
نقصان مال بود وعین مخالفت بود در مقابله تحایف وهدایا آوردن وترک ادب نیز مگر حضرت شیخ
رضی الله عنه محض خیر ومحبت رحم اند قطع نظر از آن که این سزاوار زجر وتوبیخ وقطع ید خلعت ابدالیت داد
چنانچه صاحب قصیده برده میفرماید- **بیت**

به ولا من عدوٍّ غیر منفصمِ	ولن تری من ولیٍّ غیر منتصرٍ
کاللیث حلّ مع الاشبال فی اجمِ	احل امته فی حرز ملته
فیه وکم خصم البرهانُ من خصمِ	کم جدّلت کلمات الله من جدلٍ

ترجمه وهرگز نه بینی هیچ دوستی غیر نصرت یابنده بوی صلی الله علیه وسلم ونه هیچ دشمنی را که شکست یابنده
باشد از وی فرود آورد آنسرور امت اجابت خود را در حصار استوار دین خود همچو شیر یکه فرود آمد با بچگان
خود در بیشه ها بسا که بزمین مذلت انداخت قرآن مجید کسی را که بدشمنی پیش آمد باآنحضرت صلی الله علیه وسلم
وبسا که غالب شد برهان اثبات نبوت او بر مردمان شدید العداوة الحاصل چونکه ناظم عارف
رحمة الله علیه در بیت اول دعوے کرد که اولیائے آنجناب همیشه مظفر ومنصور باشند واعدائے دین
او دائم مغلوب ومقهور زند بر هر دو مقدمه دلیلی میگذراند دلیل مقدمه اولی اینکه آنسرور صلی الله علیه وسلم متبعین خود را
در حصن حصین حفظ وحمایت خود آورده که در دنیا از دست برد شیطان وغلبه کافران ودر آخرت از عذاب نیران

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مصئون و محفوظ اند پس صحابہ کہ مخصوصان درگاہ و مقربان بارگاہ اند چسان در سایہ حمایت و کنف عنایت او از کید دشمنان مامون اندنباشد و دلیل مقدمہ ثانیہ اینکہ مغلوبیت خصوم پا ملبسان است پس جمعیکہ متصدی محاربہ بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مستاصل ایشان قرآن مجید و فرقان حمید است کہ بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاعقہ بلغار را بر خاک مذلت انداخت و از ایشان بمثل عاجز و زبون ساخت و فرقہ کہ طالب خرق و عادت گردیدند آنہا بظہور معجزات باہرہ و خوارق ظاہرہ کہ از ہیچ نبی این قدر ظاہر نشدند ملزم و ساکت گردانید و قومیکہ بمقابلہ پیش آمدند دست بسیف و سنان کشادند آنہا را مقاومت با یکی از بہادران اسلام دشوار افتاد و غیر از رسوائی و خفت و سوای فرار کہ سراسر عار است چارہ کار ندیدند و آخر بقیۃ السیف در فتح مکہ سر در ربقہ اطاعت کشیدند و بحکم الاسلام یعلوا ولا یعلی تا قیام قیامت ہم ہمین است۔ ابیات

دوستانش را نہ بینی غیر منصور ای عزیز	ہم نہ بینی دشمنش جز خوار گشتہ در قصم
امت خود را نشاندہ در حصار ملتش	ہمچو شیری کو بود با بچگان اندر اجم
ہر کہ با قرآن بجنگ آمد بیفکندش بخاک	گفتگوئے دیگران برہان او گشتہ است کم

اللغات۔ الولی من الولایت دوست داشتن و دوست و صاحب اختیار و متصرف و دوست آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کسی کہ مخالفت فرمان او نکند و حتی الوسع و را اجرائے احکام شرع کوشد المنقصم بضم المیم وسکون النون وفتح القاف وکسر الصاد المہملہ من الانقصام چیزے شکستہ از ہم جدا کردن کما فی الصحاح احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن والحلول فرود آمدن کما فی القاموس۔ الحرز بکسر الحاء وسکون الراء المہملتین جائے محفوظ۔ الملۃ بکسر المیم وفتح اللام المشددۃ کیش و شریعت۔ اللیث بفتح اللام وسکون الیاء المثناۃ التحتانیہ شیر نر درندہ۔ الاشبال بفتح الہمزہ وسکون الشین المعجمہ وفتح الباء الموحدہ جمع شبل بچہ ہائے شیر الاجم بفتح الہمزۃ والجیم جمع اجمہ بیشۂ شیر جدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین انگندن کما فی القاموس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المجدل بفتح جیم وکسر الدال المهملة مرد شدید الخصومه خصم بفتحتین من الخصومة غلبه کردن البرهان بضم البا الموحدة حجت الخصم بفتح الخاء المعجمه وکسر الصاد المهملة دشمن قوی ومخالف چون اولیاء الله منصور بند از حضرت نبوی وناصر ند بر احبا وقاهر ند بر اعدا وحضرت شیخ سید عبد القادر رضی الله عنه سید الاولیاء وسند الاصفیا منصور تر اند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وناصر قوی هستند بر مریدان ومحبان وقاهر تر اند بر اعدائے دین وبر اعدائے محبان خود وشکور ند بنعمات ایزدی ومیفرمایند. بیت هشتم

اضحت جیوش الحب تحت مشیتی		طوعًا ومهما رمته لا تقرب

چاشت کردن لشکرهائی دوست الٰهی زیر مشیت من برغبت وانقیاد وهرگاه طلب میکنم آن حب را غایب نمیشود. وحضرت مصنف رضی الله عنه نه صرف که سردار جیش خاندان خود وبس بلکه سردار همه جیوش اند نیز بیان واقع که لشکر ادائی حمد وثنائے حق میفرمایند من آن بندۂ شکر گذارم بشکر نعمت ایزدی که صبح شود وچاشت تجاوز نکند که حاضر شوند جیوش عاشقین که عبارت از ارباب معرفت اند ایزد تعالیٰ چنان مرتبه بخشید مرا که همه زیر ارادت ومشیت من می باشند وبرغبت واعتقاد استفاده میگیرند وبخشش ایزد تعالیٰ بیقین وقت نیست هر وقت طلب میکنم آن غلبه عشق را می یابم در خود غروب نمیشود وهمیشه این آفتاب انوار بجائے نصف النهار است +

مپندار آنکه مهرت کز دل عاشق بدر هرگز		چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

نامۂ اعمال هر یکے بوقت مفارقت روح از جسم بند میشود ومنطوی میگرداند وبعد ازان هیچ گناهے وثوابے دران دفتر رقم پذیر نمیگردد مگر رباط ومسجد وآب ومهمان سرائے عموماً وعلم وتعلیم دین وعمل خالص وراهبری ورهنمائے بطریق اولیٰ باقی است خصوصاً پس اولیاء الله قدس اسرارهم هم در حیات وهم در ممات از عشق جدا نمیشوند ودر مشاهدات شان فرقی نمی آید تا وقتی که خلفاء شان وخلفاء خلفاء شان ثم وثم وصدق ارادت مریدان شان ومعتقدان وپیروان شان الی یوم القیمة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

و این ہمہ عبادت عبادت خود ایشان اند و برائے ہر یکے ازینہا لهم اجر غیر ممنون ثابت باشد
و اینہا متوجہ مزد ثواب نمی باشند کہ خلاف مقتضائے عاشقین است قطعہ

نمی خواہم ز تو از جنت و حور	نمی خواہم کہ از دوزخ شوم دور
ولے خواہم ز تو این در کمین ست	کہ تو خشنود باشی بس ہمین است

پس ثابت شد کہ خداوند تعالیٰ جل شانہ از عاشقین خود کہ در مشاہدہ معشوق و معبود خود باشند خوشنود است
و عشق را موت نیست پس برائے عشق فنا ہم نیست و برائے عاشقین نیز فنا نیست و جائے عشق
دل است کہ دل را وسعتی دارد کہ عرش عظیم با این وسعت و فراخی و کشادگی کہ از یک قندیل تا قندیل دیگر
مسافت چنان است کہ از زمین تا آسمان و اگر آسمان ہمگی ہفتگانہ و ہفت زمین و ہفت دریا و آنچہ
دران است در میان یک قندیل انداختہ شود ہمچنان باشد کہ یک خشخاش دانہ در میان آن باشد با این
ہمہ عرش عظیم تمنا میکند کہ کاش جائے وسیع می بود وسعت خود را نظارہ میکردم اللہ تعالیٰ جل شانہ عرش
عظیم را اشارۃ بدلہا انبیاء و اولیاء فرمود زیرا کہ دل مومن عموماً و دل خاصان حق خصوصاً حرم اللہ است و صفت
او از زبان بشر کما ینبغی ادا کردہ نشود و قرآن مجید و فرقان حمید کہ ہمہ کتب سماوی در وی مندرجہ اند انموذجی از
عظمت اوست و لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا
بمثلہ مدداً است قطع نظر از تدبر و تفکر معانی آن و غافلی از ادراک مضامین آن در دل خود جائی میدہد
کہ آنرا حافظ قرآن می گویند و اگر آنرا امتیاز تدبر و تفکر آن می باشد کہ در دل من چیست زہرہ اش پارہ گردد
ازین سبب پروردگار عالمین دل را بخود اضافت نمود چنانکہ در فتوحات شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ
نقل کردہ است کہ مریدے از مریدان شان در واقع دید عرش عظیم را و پروردگار عالمین کہ از کیف و کم
ذات او منزہ است بر عرش مستوی دید و آن ذات بے کیف و کم را از عرش فرود آورد و خود بر عرش نشست
و چون ازین حالت بیدار شد و در دل خود فکر کرد کہ این بے ادبی از من بظہور آمد و بر خود بسیار بیزار شد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وغایت ندامت رویداد گویا از کفر هم گذشت وحیران شد که چکنم برخواست کمر بسته کرده در خدمت شیخ خود رفت ونالیدن وگریه وزاری کردن آغاز نهاد شیخ پرسید چه حالت است وسببش چیست مرید عرض کرد یا حضرت از گفتن آن زبانم بریده گردد وتنم چون شاخ بید میلرزد فرمود که غم مخور در اظهار این واقعه خیر شما است مرید را قدرے تقویت شد زار زار میگرید ومیگوید تا واقعه خود همگی حرف حرف در خدمت شیخ بیان نمود وشیخ ویرا فرمودند که یادکن در شب بوقت استراحت بخاطر شما چه گذشته بود در ان خیال بخواب رفتی مرید عرض کرد که جائے سکونت من شکسته وریخته شده بود وسکونت کردن درین خانه متعذر بود خواستم که این خانه را بغلط انم ونو سازم تا این تکلیف دور شود شیخ این آیت خواند بقوله تعالیٰ افرایت من اتخذ الٰهه هواه یعنی دل مومن عرش است وعرش جائے آن ذات بے کیف وکم است وتو بران عرش که محل تجلی ذاتی رب العزت است حرص وهوائے خود را که بنا ساختن مکان بود الله تعالیٰ ترا آگاهی داد که شے قلیل مقدار بضاعت علیل مکان سکونت تو است کالنوم که وجود وعدم او برابر است آنرا بر عرش جائے دادے یعنی بر دل خود گرفتی واین خیال بد را بر دل خود مستحکم کردی ندانستی که این جائے رحمانی است نه جائے خطرات انسانی است نصیب درویش باد که از امتعه دنیوی واز بضاعت دنیائے فانی مجتنب باشد خلص کلام که وسعت دل معلوم شد که از وسعت عرش بر تر است وآنرا با خوبی اهل دل دانند اولیاء الله علیهم الرحمة از فتوحات دل کارها میکنند وفیضها مختلف بمناسب حال مرید بمریدان میرسانند چنانچه خبر دادند مشایخ از شیخ عارف ابوالخیر بشیر بن معروف که گفت بودم من وشیخ ابوالسعود ومشایخی که ذکر میکنم نامهائے ایشان را در اثنائے بیان که حاضر بودند نزد آنحضرت رضی الله عنه در مدرسه وے بودند پس گفت وے رضی الله عنه که بطلبید هرکدام از شما حاجت خود را اعطا میکنم او را پس گفت شیخ ابوالسعود احمد بن حریمی میخواهم من ترک اختیار وگفت شیخ محمد بن قاید میخواهم قوت بر مجاهده وگفت شیخ ابوالقاسم عمر بزار میخواهم خوف از خدا تعالیٰ وگفت شیخ ابو محمد حسن فارسی بود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مرا حالے بود با خدا تعالی و بتحقیق گم کردم آن حال را و میخواهم رد آن حال را بر من و زیاده بر آن و گفت
شیخ جمیل صاحب خطوه میخواهم حفظ وقت را و گفت شیخ ابی حفص عمر غزال میخواهم ازدیاد در علم
و گفت شیخ خلیل صرصری میخواهم که نمیرم تا آنکه بیابم مقام قطبیت را و گفت شیخ ابو البرکات همی
میخواهم استغراق در محبت خدا تعالی و گفت شیخ ابو الفتوح معروف با بن حصری نصر بغدادی میخواهم
حفظ قرآن را و حدیث را و گفت شیخ ابو الخیر میخواهم معرفتی را که فرق سکینم بآن در میان موارد ربانیه و گفت ابو
عبد الله بن هبیره میخواهم نیابت و وزارت را و گفت ابو الفتوح عبد الله بن هبة الله میخواهم که باشم دربان
سرائے خلیفه و گفت ابو القاسم بن حاجب میخواهم که باشم من حاجب باب عزیز پس گفت
شیخ سید عبد القادر رضی الله عنه کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء
ربك محظورا یعنی هر یکے را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم آن
گروه را که بمقدار کفایت و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم از عطاء
آفریدگار تو و نیست از عطائے آفریدگار تو منع کرده و باز داشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرائے
و کافر را همین در دنیا فقط و میگوید راوی پس سوگند بخدا یافتند همه ایشان آنچه طلب کردند و دیدم هر کدام
از ایشان را در حالے که خواسته بود آنرا مگر خلیل صرصری که هنوز نرسیده بود آن وقت که وعده کرده
شده بود در ان وقت مقام قطبیت را و بتحقیق آمده است در غیر این روایت که شیخ خلیل صرصری قطب
شد پیش از موت خود بهفت روز گفت راوی اما شیخ ابو السعود پس وے رسید در ترک اختیار غایت تقوی
را و بر آمد بر مرتبه عالی و شنیدم من او را که گفت خطور نکرده است مرا خاطرے خارج از سجاده خود و اما
شیخ ابن قاید از وقت بر مجاهده چیزے را که نرسید بآن مثل وے از اهل زمان وے و نشست در آخر
عمر خود زیر زمین چهارده سال بعد از چهارده سال دیگر و شنیدم من او را که میگفت گرسنه کردم گرسنگی را
و تشنه نمودم تشنگی را و خوابانیدم خواب را و بیدار گردانیدم بیداری را و ترسانیدم خوف و ترس را و بلا میگریزد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از من - و خدا غالب است بر امر من و اما شیخ عمر ہزار پس وی رسید بدرجہ عالی در خوف تا آنکہ گاہے
میر یخت مغز سر وے بسوئے حلق وے از شدت خوف و اما شیخ حسن فارسی پس بدرستی کہ شیخ
عبد القادر رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی و حال آنکہ نشستہ بود در مجلس آنحضرت پس مضطرب شد
و ایستاد در وقت خود پس ملاقات کردم او را روز دوم و پرسیدم او را از حال وے پس گفت بتحقیق
رد کرد شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ بر من حالے کہ گم کردہ بودم آن را با زیادتی دران نظر - و اما شیخ جمیل پس
یافت در حفظ وقت و مراعات انفاس چیزیرا کہ نیافت غیر وے در انچہ ما میدانیم تا آنکہ بود وی وقتی
کہ در می آمد خلا را می آویخت سبحہ خود را المنجی کہ در دیوار بود پس میگردید سبحہ دانہ دانہ تا آنکہ میگرفت آن را و دیدم
من سبحہ را بدینحال بارہا و اما شیخ عمر غزال پس وی جمع کرد از علوم انواع مختلفہ و یاد گرفت از ان بسیارے
و فروخت یکبار از خزانہ خود زیادہ از ہزار کتاب پس سرزنش کردہ شد او را در بیع آن پس گفت ہمہ
آنہا بر یاد من است و اما شیخ ابو البرکات ہمامی پس شیخ رضی اللہ عنہ نظر کرد بسوئے وی یک نظر و حال
آنکہ وے نشستہ است در مجلس آنحضرت رضی اللہ عنہ پس او فتاد و بیہوش شد پس برداشتہ شد
او از پیش روئے آنحضرت و حال آنکہ وی عقل ندارد و گم کردیم ما او را از بغداد زمانے بسیار دیدم من
او را بعد ہ سالے در خراب کوفہ و حال آنکہ وے باز ماندہ است چشم وے بسوئے آسمان پس گفتم باوی و کلام
کردم اما او کلام نہ کرد با من پس برگشتم بسیار فرود آمدم بعد سالہا بصرہ پس دیدم او را مانند حالت اولیٰ
ہر تلی از بطایح پس آمدم من او را نزدیک پس کلام کردم او را و کلام نکرد با من پس رفتم من و نشستم
روبروے او و گفتم اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِحُرْمَةِ الشَّیْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ اَنْ تَرُدَّ عَلَیْہِ
عَقْلًا حَتّٰی یُکَلِّمَنِیْ پس برخاست و آمد پیش من و مرا اسلام داد پس گفتم من چیست اینحال تو گفت
یا اخی بتحقیق دادہ شدم من بآن نظر کہ کرد مرا شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ از محبت خدا چیزیرا کہ غائب
ساخت مرا از وجود و از نفس من و گردانید مرا چنان کہ می بینی بسیار برگشت بمکان خود و عود کرد بسوئے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حال خود ورگشتم من گریان پس تر رسید من که فوت شد وے برہمین حالت - واما شیخ ابو الفتوح بہ تحقیق حفظ کرد وے قرآن کریم را در شش ماہ و آسان شد بروے حفظ آن بعد ازان که دشوار بود و متقن گشت و دانا شد بقرأت سبعه و کتب بسیار از حدیث و ہمیشه می شنوانید و افاده میکرد واما شیخ ابو الخیر بشیر و وی راوی این روایت است پس میگوید نهاد حضرت شیخ رضی الله عنه دست حق پرست خود را بر سینه من پس یافتم نورے در سینه خود و من تا الآن فرق میکنم بآن نور درمیان حق و باطل و درمیان احوال ہدایت و ضلالت بودم من پیش ازان سخت در اشتباه و در التباس واما ابو عبد الله بن ہبیره پس وے متولی شد نیابت و وزارت را و متولی شد ابو الفتوح دار الخلیفه را و متولی شد ابو القاسم حجابت باب عزیز را و تصرف کردند درین ولایت بزمانی دراز ابیات

ای پیر جہانگیر که جان ہمه کس	دارد ز درت نیل مرادات ہوس
برخاک در تو از سر صدق و صفا	من از تو ترا میطلبم اینہم بس

دعاء یا غوث الآفاق - ویا متصرفاً فی الوجود علی الاطلاق - من الذی توسل بك فلم تقض حاجته - ولم ینل مقصوده - انت الذی سلم الیه الاکوان مطلقاً لعنان التصرف فی میدان الزمان - یا سلطان ممالك الوجود - ویا محبوب رب الودود - ویا نائب الرسول محمد المحمود - کل یسأل منك حاجته وها انا نسأل منك ان نتخلص من ظلمات البشریة وورطات الطبیعیة ویظهر لنا من انوار الشهود - ما یستضیٔ به قلوبنا یهب علینا من نسمات الانس ما یروح به ارواحنا - وصلاح امرنا کله - یا سیدنا ان لا تردنا من جنابك - وتنظمنا یا مولینا فی سلك مریدیك وتبشرنا به وتجعل لنا علی ذلك دلیلاً انتهی بہجة الاسرار - ترجمه خطاب میکند مصنف زبدة الآثار شیخ عبد الحق بن سیف الدین البخاری ثم الدہلوی رحمة الله علیه بانحضرت و حاجت دکار برآری خود میخواہد و میگوید اے غوث آفاق وای متصرف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عالم کون علی الاطلاق کیست کہ توسل کرد بتو وحاجت او روا نشد وبمقصود خود نرسید تو آنکسی کہ
سپردہ کردہ شد بتو عالم کون در حالتی کہ مطلق است عنان تصرف تو در میدان زمان - ای سلطان
مملکت وجود وای محبوب دددود - ای نائب رسول محمد محمود ہر یکے سوال میکند از تو حاجت خود را
وما میخواہیم از تو کہ خلاص شویم ما از ظلمات بشری وعوایق طبیعی وظاہر شود ما را از انوار شہود چیزی کہ
روشن شود بآن دلہائے ما را وبوزد برما از نسمات انس آنچہ راحت یابد بآن ارواح ما ومدار کا تمام
ای سیّد ما اینست کہ رنجنی ما را از درگاہ خود ومنتظم سازی ما را در سلک مریدان خود وبشارت
بدہی ما را بآن وبسازی برائے آن امر دلیلی ایضاً در رسالہ نخبۃ الاخبار مندرج است کہ خبر دادند مشایخ
از شیخ عمر بزاز گفت برآمدم با سیّد عبد القادر رضی اللہ عنہ بسوئے مسجد جامع بروز جمعہ پس سلام نکرد بروی
ہیچ یکے پس گفتم در نفس خود ای عجب ما ہر جمعہ نمیرسیدیم بجامع مگر بمشقت بسیار از ازدحام مردم
بر شیخ رضی اللہ عنہ پس تمام نشد خطرہ من کہ نظر کرد شیخ بسوئے من تبسم کنان وشتافتند مردم بسوئے
وی تا آنکہ حایل شدند مردم میان من ومیان حضرت شیخ پس گفتم در نفس خود آنحال بہتر بود ازینحال کہ
ازدحام سخت است پس التفات نمود بسوئے من حضرت شیخ رضی اللہ عنہ سبقت کنندۂ خاطر مرا پس
فرمود ای عمر آیا نہ استی کہ دلہائے مردم در دست منست اگر خواہم بگردانم دلہا را از خود واگر خواہم
پیش آرم آنہا را بسوئے خود انتہی ومصنف زبدۃ الآثار التجا میکند بسوئے جناب وی رضی اللہ عنہ یا
مالك القلوب اقبل قلوبنا عليك ولا تصرفها عنك بحرمة سيّد الكائنات عليه افضل
السلام واكمل التحيات ترجمہ ای مالک دلہا متوجہ ساز دل ہای ما را بسوئے خود ومگردان دل ہای
ما را از خود بحرمت سید کائنات نازل باد بر او بہترین تسلیمات وبزرگترین تحیات نقل است بیاد دارم کہ چون از
بہوپال بطرف ہندوستان واپس آمدم این سخن در سال ۱۲۹۶ھ یک ہزار ودو صد ونود وشش بود
در اجمیر شریف یک سال ویک ماہ ماندہ بدہلی آمدم وچون از دہلی بمزار شریف جناب سلطان جی صاحب

انتساب بحضرت غوث [illegible]

بیان تصرف اولیاء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

علیہ الرحمۃ رفتیم ہمیشہ مزار شریف معہ خانقاہ بعد نماز خفتن دروازہ ہا را بند میکنند وقفل میزنند بحسن اتفاق من در خانقاہ بودم وخادم قفل کنندہ مرا ندید بہر دروازہ را قفل زد وچون از گوشہ خانقاہ در صحن مزار شریف بیرون آمدم کسے ندیدم تخمیناً یک بجہ شب بود آخر یک سنگ سفید مرمر درمیان صحن است وتاریخ روز نہادہ گی او بران سنگ نوشتہ است ایوقت یاد ندارم غرض بر ہمان سنگ نشستہ تا وقتی کہ صبح قریب آمد خواب دیدم کہ آفتاب برآمدہ است بقدر یک دو نیزہ بالا شدہ است ومن بسوئے آفتاب بسیار می بینم وغمگین شدم کہ آفتاب برآمد درچنین زیارت گاہ شب کردہ افسوس از نماز تہجد واز نماز صبح بماندم از من چہ خطا آمد کہ این واقعہ برمن رویداد وبسیار استغفر اللہ ولاحول ولاقوۃ الا باللہ میگویم چشمم بیدار شد می بینم کہ ہنوز شب باقی بود الحمد للہ خواندم ونماز تہجد وغیرہ خواندہ قدرے ماندم متوجہ بفیض کہ وقت استفاضہ بود اذان خواندند صبح شد ونماز باجماعت خواندہ بر مزار شریف رفتہ فاتحہ درود خواندہ برآمدم ودر دہلی توقف نکردم برریل سوار شدہ در شہر لدہانہ آمدم کہ در آنجا چند کسان مریدان ومعتقدان آبائی بودند ارادہ دارم کہ بعد دو سہ روز روانہ کشمیر شوم اتفاقاً برادرم بر کوہ شملہ بود از من خبر یافت کہ در لدہانہ است وبکشمیر میرود فی الفور بذریعہ تار مرا بر شملہ طلب کرد والحاح کثیر نمودہ بود آمدم بر شملہ چنان در تقدیر بود کہ بر شملہ باقامت منقضب شدم از رفتن کشمیر باز ماندم ویک سال شد کہ جناب قبلہ وکعبہ پیرومرشد ہادی وحامی عالم ربانی فاضل یزدانی ممدوح بقاری قرآن کریم جناب مولینا مولوی عبد الحکیم مدظلہ بر شملہ بحسن اتفاق جلوہ افروز شدند اول کسی را کہ دستگیر شدند من بودم ومرید شدم وآنچہ با من وعدہ شدہ بود یافتم بعد سالے جناب مولینا ومرشدنا این نیازمند را بدہلی طلبید کہ دادا پیر این حقیر در دہلی تشریف آوردہ بودند وجناب مولینا ومرشدنا ہمرکاب شان بودند وچون بدہلی رسیدم عرس جناب سلطان جی صاحب محبوب الٰہی علیہ الرحمۃ نزدیک بود پیش از عرس شریف دو روز بمزار شریف ہمگی رفتیم وجناب دادا پیر روشن ضمیر بوساطت مولینا ومرشدنا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خیلے باین خاکسار بعنایات بیشمار تقرب دادند وچون روز عرس آمد قوالی شروع شد ومجلس سماع متجلی
گردید والہ بخش صاحب ملتانی سنگر شریف والہ نیز معہ یاران خود بعرس شریف آمدہ ودر دایرہ سماع بودند
روبرو برابر جناب بودند طوفان سلطان العشق رویدادہ بر منصۂ شہود چہرہ نمود پس حضرت جناب دادا
پیر صاحب قبلہ ولایت کعبہ ہدایت مفخر عباد ملجاء اوتاد جناب خواجہ مستان شاہ صاحب کابلی سقی
اللہ ثراہ وجعل الفردوس مثواہ در وجد آمدند آنوقت حضرت بر ہمان سنگ ایستادہ شدند کہ در اول ذکر
یافت ومرشد ما نیز با یستادہ مرا فرمودند کہ ازدحام کثیر است ودیگر خلفاء ہم بودند ہمگی باہمہ یکدیگر دست
بند کردہ بحوالی شان مشغول شدیم کہ صدمہ ازدحام بایشان نرسد ومن آنوقت آنچہ کہ دیدم تعبیر ہمان خواب
بود کہ بر آن سنگ دیدہ بودم در ہمان شب چندین کرامت ہا را دیدم ولپس از انقضاے ایام عرس چون
در شہر دہلی رسیدم در مکانات سلیمان جاہ فروکش بودند یک ہفتہ ماندم ہمین دیدم کہ در مجلس یک را
چیزے بنظر مے آید ودیگر را چیز دیگر یکے را در ازدحام کشادگی وفراخی باشد ودیگر را در کشادگی ضیق
تنگی روے دہد کہ توضیح وتشریح آن نمی توانم ونمیخواہم کرد وہمچنین از مولینائی خود ہم بارہا دیدم کہ متعلق ہمین امر
بود کہ در یک مجلس بعضی مستفیض میگردند وبعضی متروک ومحروم میشوند وایضاً مدت پنج سال شدہ باشد
کہ منشی فخر الدین خان صاحب وخواجہ عبد الاحد صاحب ومحمد صابر جو صاحب وبابو مقبول شاہ صاحب
وشیخ شہاب الدین صاحب کہ اینہمہ اعیان کوہ شملہ اند با یک شخصی ملاقات شد کہ او ملازم یک انگریز بود
در دفتر بارک ماستری شملہ شیخ عبد الستار نام داشت در مجلس بر سبیل تمثیل ذکر عرس خواجہ غریب نواز خواجہ
معین الدین اجمیری قدست سرہ درمیان آمد یکے گفت امسال من ہم بعرس میروم دیگرے بہمین نوع نیز ارادہ
کرد علی ہذا القیاس ہمگی عازم شدند شیخ عبد الستار گفتند کہ شما کاہے بعرس رفتہ ہستی گفت ہمیشہ نوکری
بہمان جا دارم گفتند در اجمیر بر روز عرس من شما را کجاے بینم گفت ہر جا کہ مرا می طلبیدی یابید این سخن
در فہم اینہا بعید آمد وچون رفتند بجاے بر سر جالہ شریف نشستہ بودند باہم گفتند کہ این وقت شیخ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عبدالستار کجا است گفتہ بود ہر کجا کہ مرا میخواہید ہمانجا سے یابید معًا ہمانجا پیدا شد وسلام کرد حیران شدند وہمگی حرکات وسکنات او مانند حکومت وتصرف اختیاری حالانکہ این ہمہ اشخاص مذکورہ اہل دنیا ہستند باایہنمہ معترف ہستند کہ شیخ عبدالستار صاحب متصرف واہل کرامت وولایت بود غرض کہ تا قیام قیامت ہمچنان موجود باشند کہ بامداد ایہنا قیام لیل ونہار ہاست۔ نقل است روزے حضرت موسیٰ علیہ السلام از درد دندان برکوہ طور بجناب باری تعالیٰ مناجات میکرد واز باریتعالی اشارۃ بگیاہے شد وحضرت موسیٰ علیہ السلام استعمال آن گیاہ نمود معًا از درد فراغت یافت بعد مدتے باز درد دندان عود کرد باز باستعمال گیاہ مشار الیہ اول توجہ نمود ہیچ فائدہ نداد بلکہ درد زیادہ شد مناجات کرد بخلاف اثر گیاہ از باریتعالی وحی نازل شد کہ اے موسیٰ بار اول توجہ بما بودی وگیاہ وسیلہ بود واین وقت توجہ تو بوسیلہ است ما یتوسل الیہ فراموش کردی وآن نفع حقیقۃ بحکم باری تعالیٰ بود واین ضرر از عدم وسالت پس معلوم شد کہ در ہر کار توجہ بجناب باری تعالیٰ حقیقۃ باید بود ومجازًا ہر چہ باشد وسیلہ است واہل اللہ کہ از عشق خدا مہجور نباشند وتوسل وما یتوسل الیہ یکسان گردد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ درین مقام از سبقت خود ارشاد میفرمایند کہ داب سلاطین وامرا است کہ معاملات امور سلطنت وتدبر نظم ونسق کارہائے مملکت صباحًا ومساءً بسپرد عاملان وکارگذاران عالم میکنند وکار فرمایان ہر چہ کہ تغیر وتبدل در امورات معمولات بظہور مے آرند آن ہمگی ماذون من اللہ میباشد واین گفتہ نشود کہ از خود کسند زیرا کہ از حضرت حق دور نباشند واین حزب اعظم کہ اولیاء اللہ اند ہمہ بر امورات مذکورہ مطلع باشند ودر نظارۂ آنہا ہمہ امورات عالم را جلوہ گری میکنند ومن بکرم ایزد سبحان سر لشکر این جماعتم وقطب وغوث این حزب اعظم ہستم وکار فرمائے آن ہمہ من ہستم نہ یک وقت بلکہ ہمیشہ زیرا کہ حضرت شیخ میفرمایند۔

بیت نہم

حتی وھبت مکانۃ لا توھب	ما زلت ارتع فی میادین الرضی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

همیشه بودم و میچریدم در میادین وادادی رضای حضرت حق جل سبحانه تا آنکه بخشیده شدم منزلتے
و مرتبتے که بخشیده نشد دیگری را یعنی همیشه در هر مقام و منازل تصوف در هر صورتے و بر هر هیئتے و
هر جسمی و روحی که دران گذر کردیم و سیر نمودیم خواه در آسمان و خواه در زمین بهر گونه که گردیدیم و گشتیم همگی به
مرضی مولی بود و من در مرضی مولی چنان حل شدم که عین رضا شدم و چنان در آن مقامات مختلفه و اوقات
متفرقه خوش و خورم هستم و چریدم که بے غم شدم و حضرت شیخ درین اشارة بمقام بروز میفرمایند که
من در حالتی که بروز نمودم از رضا جدا نبودم ـ بیت

دارند هر کس از تو مراد و مطلبی است	مقصود ما ز دنیا و عقبی رضای تست

بروز مقامی است از مقامات ارباب معرفت و آن عبارت از ظاهر شدن و خود را بظهور آوردن خواه
در جسم عنصری ؛ و خواه در جسم صورة انسانی و خواه بدون آن و خواه قبل از پیدا شدن و خواه بعد از
مردن و وفات یافتن باشد آنرا بروز میگویند در خلاصة المناقب آورده است که حقیقت بروزات
بکمال مشهور است در میان طبقهٔ صوفیه قدست اسرارهم در حال حیات و ممات نقل است که بعضی از مشایخ
فرمودند که ما بکرات ؛ و مرات از آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز این است
که در مقام خود شکل صورت جسد از روحانی میگذارند بواسطه غلبه روحانیت و میروند بمقامی که تعلق خاطر باشد
ایشان را با اهل این مقام یا اهل آن مقام را با ایشان ـ نقل است که مولانای روم جلال الدین بهفده مقام
طلب نمودند و مولانا اجابت همه نمودند خادم متحیر شد در یکشب در یک وقت بهفده مقام چگونه میسر گردد
و چون حضرت مولینای روم بنور ولایت دریافت که خادم در تشویش است بخانه درآمدند و خادم را فرمودند
که در خانه را از بیرون زنجیر کن که همه جا بروم و از خانه بیرون نیایم چون بامداد شد از ان هفده جای هفده
غزل نوشته آوردند و شکرانه قبول نیز آوردند و هر یک از اهل آن مقام تقریر کرد که امشب تا وقت صبح
در خدمت شریف مولانا بودیم و حال آنکه مولانا از خانه بیرون نیامده بودند و در شریعت هم اینمعنی را استدری

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باشد و آن سند اینست که علماء دیندار و فقهاء نامدار در کتب تصوف وغیره ذکر کرده اند که روا باشد که هزار نایم دریکوقت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را در خواب بصور مختلفه بینند و در آخرت نیز اگر جمع اهل جنت را آرزوی صحبت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دریک وقت کنند هر آینه آن همه را صحبت میسر شود از غلبه روحانیت وغلبه روحانیت از عالم قدس است باشد والله علی کل شئ قدیر ولیکن بدلا را علم باشد بآن صورت که بدل گذاشته باشد و اولیای دیگر را اگرچه آن عوض مثلی باشد اما اطلاع نباشد برگذاشتن آن مثل زیرا که کمل اولیا را اگرچه اطلاع دارند بجمیع مراتب وجودیه اما نه بدفعةً واحدةً بل بدفعات فلاجرم بعضی اشیا بر کمل اولیا نیز مخفی باشند بحسب عدم التفات و استغراق در صفات وذات الٰهی انتهی کلامه وهمین بدن برزر را بدن مکتسبه نیز گویند و در نفحات الانس شیخ محی الدین قدس الله سره میگوید و در بعضی رسایل هم آورده که از ینطائیفه ما بعضے را دیدیم که صورت روحانیت ایشان متجدّد و متمثّل میشود بصورة جسمانیهٔ ایشان بر آن صورت متجسّده و متجدده افعال واحوال میگذرانند حاضران مجلس می بینند و می پندارند که صورة جسمانیه ایشان میگذرد و میگویند که فلان کس را دیدهم که چنین وچنان میکرد وحال آنکه آنکس را ازین فعل جداست و ما این را بارها از بسیاری این طایفه مشاهده کردیم و معائینه دیده ایم وچنین بود حال عبدالله موصلی که معروف است بقضیب البان و باید که برین انکاری نیاری که اسرار خدا تعالی در افراد عالم بزرگ و کاملین بسیار است و بقوت عقل و ادراک غور آن نتوان کرد شیخ عبدالله یافعی رحمة الله علیه گفت که یک بچهٔ از اهل علم را خبر داد که یکے از فقرا را المی دیدند که نماز میگذارد روزی اقامت نماز کردند و او نشسته بود فقیهی از سر انکار او را گفت برخیز و نماز بجماعت بگذار برخاست و با ایشان تکبیر نماز بست چون رکعت اول گذارد و فقیهه نظر کرد کسے دیگر را دید بجاے وے غیر وے که نماز میگذارد و در رکعت دوم دو کس غیر او دید و در رکعت سیوم سه کس را غیر او بجای دو کسان اول دید و در رکعت چهارم دیگری غیر اینها دید چون سلام دادند دید که همان کس اول است بر جاے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نشسته وازان چهار کس اثرے ندید وآن فقیر بوی نظر کرد گفت کدام یک ازان چهار کس بشما
نماز گذارد و شیخ عبد الله یافعی گوید که مثل فقیر شنیدم که صادر شد از قضیب البان با بعضے از فقہا چنانکہ
قاضی موصلی را نسبت بوی انکار تمام بود روزے دید که در یکے از کوچہ ہاے موصل از مقابل وی
مے آید با خود گفت که وے را باید گرفت وقضیه وی را پیش حاکم مرافعه باید نمود تا وی را بسیاستی رساند
ناگاه دید که بصورت کردی برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمد وچون نزدیک تر شد بصورت
یکے از فقہا ظاہر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم بری وسیاست
سکنی قاضی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گفتند که قضیب البان
نماز نمیگذارد گفت مگوئید چنین بلکه ہمیشه سر وے بر در کعبه در سجود است ومحققان تحقیق کرده اند که از
مقامات اولیاء الله را یک مقامی است که دران مقام اجساد ایشان حکم ارواح دارد وارواح ایشان
حکم اجساد میگیرند ومیفرمایند ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا کار اجساد را بارواح میکنند
وکار ارواح باجساد ودرین مقام که مقام بروزست ودرین مقام ارواح ایشان بهر صورت وشکل که میخواہند
متشکل شده بروز میکنند ومقید ومحصور بصورت انسانی نیست بلکه عام است در شواکل انسان یا حیوان
او غیر ہما چنانچه در خزینة الاصفیا آورده است که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر رحمة الله علیه ہمعصر وہم عہد شیخ
شمس الدین ترک پانی پتی است وچون حضرت شیخ شمس الدین از کلیر بحکم پیر خود در پانی پت تشریف برد
ودر شهر سابق ازین مقام شیخ بوعلی قلندر ہم در شهر بود چون چند روز در گذشتند روزے خادم
شیخ شمس الدین بطرف مسکن شیخ بوعلی قلندر گذر کرد که شیخ بشکل شیر متمثل شده نشسته دید تر سید زود
از انجا بخدمت شیخ شمس الدین حاضر شد ووقوع حال عرض کما کان بیان کرد شیخ او را فرمود که باز پس برو
اگر شیخ بوعلی حالا ہم ہمان شکل متمثل باشد او را بگو که شیر را بیشه باید در آبادانی امصار وبلاد جای شیر مناسب نیست
پس خادم شیخ باز در انجا رسید وشیخ بوعلی را باز ہمان شکل متمثل دید گفت پیر من میفرماید که جاے شیر در آبادانی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نیست۔ شیر را در بیشہ ماندن مناسب است فی الحال شیخ تشکل شیر از جائے خود برخواست وبہمان شکل حیوان مفترس کہ شیر است بیرون شہر رفت وبجائے دور تر از شہر مقام کرد الحال آنمقام بنام باگھونی از شہر بجانب شرق مشہور است و باگھ در زبان ہندی شیر را گویند وباگھونی بمعنی مقام شیر است وآن مقام تاحال زیارت گاہ خلق اللہ است وشیخ بوعلی قلندر چند سال در ہمان بیشہ بر آنجا کہ نشستہ بود ماند باز بموضع بڈھا کھیڑ کہ نام قریہ از مضافات شہر کرنال است تشریف برد وسکونت اختیار نمود تاکہ وصال یافت انتہیٰ خزینۃ الاصفیا مطبوعہ لاہوری۔ ودر احوال شیخ بایزید تبک زی چشتی قدس سرہ نوشتہ است واہلیہ شیخ بایزید میفرمود کہ چون شیخ را بعد نماز بامداد بر مصلّای می بینیم گاہ بصورت پیر معمّر وگاہ بصورت جوانی جمیل وگاہے بصورت کودکی وگاہ بصورت شیری بار دلیرے بینیم وبمرتبہ اول کہ شیخ بصورت شیر دیدم ترسیدم چون خوف وہراس مرا احساس کرد فی الحال بصورت اصلی خود معاودت کرد ومرا فرمود کہ مترس کہ درخانہ شیران حقانی شیر سبعانی باشند نمی درآید خزینۃ الاصفیای المذکور فی الصدر۔ وصل وبعد از تنزل بمرتبہ ارواح تنزلیست بمرتبہ مثال کہ واسطہ است میان عالم ارواح وعالم اجساد وجماعتے از علماء حکمت آنرا عالم مثال خوانند وبلسان شرع آنرا عالم برزخ گویند وآنرا پیش محققان تفصیلی است بعضی از ان تفصیل آنست کہ قوی دماغی در ادراک آن شرط است وآنرا خیال متصل میخوانند واحوال منامات وعجائب آن درین عالم است وبعضی را قوی دماغی در ادراک آن شرط نیست وآنرا خیال منفصل خوانند وتجسّد ارواح وتروح اجساد وتشخّص اخلاق واعمال وظہور معانی بصور متناسبہ ومشاہدہ ذوات مجرّدات در صور اشباح جسمانی ہم درین عالم است وحضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام جبرائیل علیہ السلام را بر صورۃ دحیہ کلبی درین عالم دیدندی وارواح گذشتگان از انبیا واولیا علیہم السلام راکہ مشایخ عظام در صور اشباح اجسام مشاہدہ میکنند درین عالم است وحضرت خضر علیہ الصلوٰۃ والسلام درین عالم مے بینند وصوریکہ در آئینہ ہا وچیزہائے صافی می بینند درین عالم است وہر موجودے را کائناً ما کان صورتے درین عالم مناسب این عالم ہست وحکم او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شامل ست جملہ مراتب افلاک وغیرہ را۔ والنفوس الانسانیۃ الکاملۃ ایضاً یتشکلون فی ہذا العالم باشکال غیر
اشکالہم المحسوسۃ وہم فی الدار الدنیا ویظہرون بہا علی من یریدون الظہور علیہ بقوۃ انسلاخہم من ابدانہم
وبعد انتقالہم الی الدار الآخرۃ ایضاً لازدیاد القوۃ بارتفاع الموانع البدنی وہولاء یسمون البدلاء رمقدمہ شرح
نصوص للعلامۃ العارف الجامی علیہ الرحمۃ وایضاً فیہ بعد السطر اسعدیدہ وخاصیۃ تجسد الارواح فی مظاہرہا
المثالیۃ المشار الیہا بقولہ تعالیٰ فتمثل لہا بشرا سویا والی عالم المثال یترقی المتعرجون فی معارجہم الروحانیۃ الخاصۃ
بالانسلاخ من ہذہ الصور الطبیعیۃ العنصریۃ واکتساء ارواحہم بالمظاہر الروحانیۃ۔ وقد کان قضیب البان
الموصلی یتطور فیما شاء من الصور فی اماکن مختلفۃ متعددۃ فکل صورۃ خوطب فیہا ان اللہ علی کل شیء قدیر۔
الیواقیت الجواہر فی عقاید الاکابر للشیخ عبد الوہاب الشعرانی وکما حکی عن قضیب البان الموصلی بالشام ان
شخصاً من القضاۃ کان ینکر علیہ فی ترک الصلوۃ والتلطخ بالبول فے شہود العین فدعاہ الشیخ یوماً الی مکانہ
وتصور لہ فی صورۃ جندی ثم فلاح ثم قاض ثم ثور ثم عجل ثم سبع ثم عاد فی الصورۃ الاصلیۃ المعتادۃ ثم
قال تحکم یا قاضی علی ای صورۃ تحکم من ہولاء الصور بترک الصلوۃ فتاب القاضی واوصی ان یدفن تحت
رجل الشیخ انتہی بحر الورود فی المواثیق والعہود۔ نقل است کہ عارف باللہ الاعلی واقف الاسرار العظمی ابو الجناب
شیخ نجم الدین کبری رحمۃ اللہ علیہ در مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفاً وتعظیماً بطواف کعبۃ اللہ مشغول بودند ومریدان
ہم ہمراہ داشت اتفاقاً پائے یک مرید بر سگے ... . افتاد سگ آواز
کرد جناب شیخ پس پشت خود نظر کرد فرمود کہ کیست این سگ را لگد کوب کرد خلیفہ از خلفای شان
بود واز وے این غفلت بظہور آمدہ بود عرض کرد حضرت از من این قصور واقع شد در بے خبری پای من
بر سگ افتاد حضرت شیخ فرمودند نمیدانی کہ کیست این سگ بچندین مدت بر مسند قطبیت بود حالا
درین صورت بروز کردہ آمدہ است انتہی وتفصیل مقام بروز اینست کہ ارواح کل عباد را سہ تصرف است
یکے بتجسد عنصریہ واین عام است ویکے قبل از تجسد عنصریہ ناسوتیہ چنانکہ حضرت علی مرتضی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باسلمان فارسی معاملہ نمود وآن اینست کہ روزے جناب امیر المومنین مرتضی علی کرم اللہ وجہہ از سلمان
فارسی پرسید کہ اے سلمان فارسی من کلانم یا تو سلمان تبسم کردہ عرض نمود یا علی یا مولائی تو کلان
ہستی کہ داماد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم شوہر فاطمہ زہرا در دنیا وعقبیٰ وتو باب مدینۃ العلم وترا صفت کرد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم باقضی چون اصدقہم ابوبکر واعدلہم عمر واحیاہم عثمان واقضاہم علی مرا باتو چہ نسبت
مثل مشہور مصرع - چہ نسبت خاک را باعالم پاک - واین بر تقدیریکہ از کلانیت مراد افضلیت گرفتہ
شود واگر از کلانیت مراد کلانیت عمر گرفتہ شود من بسیار کلان ترم از تو کہ تو طفل شیرخوارہ دیروزہ ہستی
جناب امیر صاحب امیر المومنین فرمودند ای سلمان فارسی باعتبار عمر وسنین ہم من کلان ترم زیراکہ
یاد کن فلان تاریخ در فلان روز در فلان بیشہ از قافلہ جدا ماندہ بودی) وشیرے پیش روئے شما بایستاد
از زندگانی خود مایوس شدہ بودی سوارے پیدا شد کہ جوان بود بہیئت شجاعت وقوۃ وہمت خود را
در مقابل شیر روئی نمود واز تو برگردانید وترا خلاص کرد فکر کن کہ آن جوان کہ بود بنظر تامل سوئے من بنگر کہ
او من بودم امیر صاحب در ہمانوقت در ہمان صورت جوان بر وز نمود تا اینکہ تصدیق کرد سلمان فارسی
وگفت فداشوم بیشک در مراتب ومنزلت بہتر بودی ودر عمر ہم شما کلان تر ہستی ومرا باتو ہرگز برابری نیست
انتہیٰ ودر تفریح الخواطر در مناقب شیخ سید عبد القادر آوردہ اند ان یوم یوم رمضان دعاہ سبعون رجلا
فردًا فردًا الغیر علم احدہم بالاخر للافطار فی بیتہم لحصول البرکۃ بحضورہ فاجاب
لکل واحد منہم فحضر فی بیتہم وافطر معہم فی اٰن واحد وافطر ایضًا فی ذلک الیوم
فی التکیۃ العلیۃ وشاع ھذا الخبر فی بغداد فخطر فی قلب خادم من الخدامین ان الغوث
رضی اللہ عنہ ما خرج من التکیۃ فکیف یتصور رواحہ الی بیوتہم واکل معہم طعامہم فی اٰنٍ
واحدٍ فتوجہ الغوث الیہ وقال ھم صادقون فی قولہم وانی اجبت کل واحد منہم
وحضرت واکلت طعامہم فی بیوتہم فردًا فردًا انتھی وانطار کردن شیر یزدانی مقبول سبحانی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

محبوب ربّانی بانی مبانی میر سید علی همدانی قدس الله اسرارهم افطار کردن در چهل خانه که مدعو شده
بودند بهر خانه رفتن افطار کردند و هر یک مرید را که داعی بودند یک غزل دادند هر یک غزل یک یک
مخزن اسراری است ازین سبب آن چهل غزل بچهل اسرار مشهور است بروقت صبح که همگی حاضر شدند
و هر یکی مدعی بود که حضرت میر سیّد علی همدانی در خانه من شب افطار کردند و یک غزل نوشته دادند
حال آنکه جناب میر سیّد علی همدانی از خانه بیرون نرفتند و همچنین میر بابا حیدر تیله موله علیه الرحمة بارادت
طلب بخدمت جناب والا خطاب شیخ العلا سمی سید الشهداء ممدوح و مرشد انس و جان شیخ حمزه
سلطان علیه الرحمه رفته بود زیرا که میر بابا حیدر را بدیشان حکم ارادت در واقعه و استخاره شده بود چون
در موضع تجر رسید پرسید که شیخ حمزه سلطان کیست مگر هیچ نشانی نیافت آخر در مسجد رینه چند مدت قرار
گرفت شنید که در خانه رینه فرزندی تولد شد حمزه ویرا نام کردند التجا کرد که من ویرا دیدن میخواهم والد
جناب محبوب العالم چونکه مسکین نواز و غمخوار هر که و مه بود و با میر صاحب اختلاط و تعارف چند روزه هم شده
بود رنجیدگی میر صاحب مرغوب نکرد فرزند دلبند از خانه کشیده میر صاحب را زیارت کنانیدند بوی
رشادت و هدایت بدماغ ارادت رسید فرحتی رو داد بابا عثمان رینه را که والد محبوب العالم بود عرض کرد
که گردانیدن این فرزند بهواخوری و نمایش سبزار و گلزار و آبشار برای این فرزند من تفویض شود تعاهد آن
کما ینبغی بتعلق من باشد فرمودند بهتر پس گاه و بیگاه میر حیدر ویرا در کنار خود گرفته بسیر صحرا و باغ و بهار
می برد و خاطر میر صاحب مطمئن بود که روزی این فرزند پیر من خواهد بود اما باعتبار اینکه خود پیر مرد بود و مخدوم
صاحب شیرخواره بود لبعد زمان بنظر می آمد درین متردّد بود در همین تفکّر مخدوم صاحب را بر زمین نهاد
و گردش تکیه و غیره تا نیفتد مستحکم کرد و خود بنوع مسترشد که پیش روی مرشد باشد مثلوب نشسته سر فرود
برد مخدوم صاحب از سن صغیر در سن کبیر بروز نمود و میر صاحب را توجه داد و میر صاحب سر بر آورد دید که
بجای بچه شیرخواره شیخی معمر مبارک پیشانی نشسته است و با میر حیدر را فرمود که بنشین همچنین متادب

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

متوجه پیش من پس جناب مخدوم صاحب میر حیدر را تلقین و توجه و شغل ذکر و فکر که مناسب حال وی بود
تلقین نمود بعد ازان تا وقتی که جناب مخدوم صاحب کلان شد و بر مسند خلافت رسید میر حیدر را در
جسم بروزی توجه میدادند و تمام ارباب کمال را درین مقام همین معامله است و از جناب محبوب سبحانی
قطب ربانی درین مقام بروز مریدین و معتقدین را امداد دادن و استعانت نمودن خواه قبل از وجود عنصری
خواه بعد از وصال چه عجب است اما خارجیان این زمان را کسے باور شود باین کمالات ـ بیت

منکر ار باور ندارد این کرامت دور نیست	کی بیو جهل سیه دل معجزه باور شده است

نقل است ـ روزی شخصی ابو المعالی نام در مجلس جناب شیخ سید عبد القادر رض حاضر بود در اثنائے مجلس
وی را تقاضائے عظیم گرفت چنانچه وی را مجال حرکت نماند و بیطاقت شد بطریق استغاثه بجانب شیخ نظر
کرد شیخ یک پایه از منبر فرود آمد بر پایه اول سرے همچو سر آدمی پیدا شد و پایه دیگر فرود آمد آن سر و دوش
و سینه ظاهر شد و همچنین پایه پایه فرود آمد و آن صورت زیادت میشد تا صورتی شد بعینه مثل صورت شیخ
و سخن میگفت بآوازے مثل آواز شیخ و کلامی مثل کلام شیخ و این را غیر آن شخص و من شاء الله کسی نمی دید
و شیخ آمد و بر بالائے سر وی بایستاد و آستین خود یا مندیل خود بر سر آن شخص پوشید آن شخص خود را
در صحرائے یافت کشاده و در انجا جوئے آب و بر کنار جوئے درختی با خود دسته کلیدے همراه داشت
ازان درخت بیاویخت و بقضائے حاجت مشغول شد بعد ازان وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد
و سلام داد شیخ آستین یا مندیل از سر وی برداشت خود را در مجلس حاضر دید و اعضائے وی از آب وضو
تر و تقاضائے حاجت مدفوع شده و شیخ بر بالائے منبر سخن گویان که گویا هرگز از منبر فرود نیامده بود و آن
شخص خاموش بود و با هیچکس سخن نگفت و دسته کلید را طلب کرد و با خود نیافت بعد از مدتے وی را
بجانب بلاد عجم عزیمت سفر شد چهارده روز از بغداد راه رفتند بصحرائے فرود آمدند انجا جوئے آب
روان بود برخاست تا وضو کند دید آن صحرا آن صحرا می ماند که آنروز وضو ساخته بود و آن درخت را دریافت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ودستہ کلید کہ آنجا آویختہ بود نیز یافت وچون ببغداد باز گشت پیش شیخ رفت تا آن قصہ را باز گوید
شیخ گوش او گرفت وگفت یا ابا المعالی تا کہ زندہ ہستیم این قصہ را باکسی مگوی۔ نفحات صفحہ ۳۳۸ مطبوعہ
بمبئی ولبعد مفارقت روح از جسم نیز ہمین حکم دارد چنانچہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج ارواح
انبیا را دیدند کہ در آسمان نماز میگذاردند ایستادہ۔ تصرف دوم بروح وجسم است کہ جسد عنصری را
روحانی صفت گردانند اگر خواہند آن بروح دائم باشد وروح بعینہ درجسمانیت جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم بود ازین سبب جسم پاک را سایہ نبود دبروح وجسد عنصری حضرت بلال حبشی وجسد وروح حضرت
اویس قرنی رضی اللہ عنہما در منتخب کنز الاعمال از ابوہریرہ نقل کردہ است کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ای بلال بگو بامن کہ امیدوارم کہ میگوئی وخبر دہی از ان عمل کہ میکنی در اعمال اسلام کہ عمل نافع است
بہ تحقیق من شنیدم در شب کہ گذشت صدائی نعلین تو پیش روی من در جنت یعنی ترا شب در جنت
دیدم وآواز نعلین تو بگوش من رسید این عمل تو کدام است کہ از ان این رتبہ بلند ترا حاصل شد عرض کرد
ہیچ عملی نکردہم اما امیدوارم کہ بہ تحقیق طہارت میکنم وآنچہ نوشتہ شدہ است برای من اینکہ تحیت الوضو
خواندہم والیضاً از جابر رضی اللہ عنہ مروی است کہ گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدم در جنت
پس شنیدم آواز خشخشہ آواز خواب کردن پس گفتم وسالت نمودم کہ چنین جای ادب این بی ادبی چیست
واین بے ادب کیست ندا رسید کہ این اویس قرنی است حضرت صلی اللہ علیہ وسلم التماس کرد بحضرت
قدس مرا شوق تمام است کہ او را بہ بینم ودریابم کہ وی بسی خیر خواہ است ملت است از حضرت سبحان فرمان آمد
کہ بعد از ہفتاد سال اندکے استراحت نمودہ است وبدرگاہ ما عہد کردہ است کہ مرا در ہر دو جہان پوشیدہ
داری ہیچکس را بامن آشنا نگردانی ومرا نیز باد عہد کردیم کہ ترا و امثال ترا باہیچکس آشنا وشناسا نگردانیم
تصرف سیوم بلطیف اشیا است یعنی ارواح کاملہ مکملہ چنانچہ لطیف بالذات اند ولطیف بالا ترند
کہ اشیا را مثل خود لطیف سازند واین تصرف در ملائکہ واجنہ ہم ہست ماذون بودن احضار آن شرطات

بیان تصرف روح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چنانچه گفتن عفریت در احضار تخت بلقیس انا اٰتیک به قبل ان تقوم من مقامك وگفتن آصف
برخیا انا اٰتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك ملائکه آن تخت را حاضر کردند بحکم آصف برخیا تلطیف
آن سریر بود واولیا را که خداوند تعالی طاقت وقدرت داده باشد چنانچه طے مسافت بعید را بخفیف
وشئی ثقیل را بخفیف سازند وقلب اعیان همین معنی دارد وحضرت شیخ سید عبد القادر رضی جیلانی سرور اولیا
وقطب اصفیا هستند چنانچه در کتاب لطائف الاولیا نوشته است وآن کتاب لطائف تصنیف
عمدة الخلفاء الغیاثیه شاهیه خواجه کمال الدین بن شیخ المشائخ خواجه عبد اللطیف البغدادی الشاهی الغیاثی
رحمة الله علیه آورده اند که مرویست از حضرت غوث اعظم رضی الله عنه بغلبۀ شوق ومشاهده جمال حضرت سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم از مقام خویش که مقام منتهائے مقامات اولیاء الله است بجسم لطیف بملازمت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروقت سوار شدن نبی صلی الله علیه وسلم برسواری رفرف حاضر شده شانه
داده وقدمین شریفین سید الکونین بردوش گرفته آنسرور بر رفرف سوار شدند از حضرت رب العزت
ندا آمد که ای حبیب من میدانی که این شانه دادن چیست واین کس کیست ونامش چیست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدرگاه باری تعالی عرض کرد که یا رب العالمین این روح را با وجود اختلاط جزئیت با کمال
عشق ومحبت میبایم ونامش تو نیکو میدانی ندا آمد یا محمد این فرزند تست از نسل حسن رض بن علی رض رضی الله عنهم
ونامش عبد القادر رض است در مقام ولایت ورتبه محبوبیت ازلی ومعشوق لم یزلی الطفیل تست پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شکر وثنا ایزدی بجا آورده حضرت غوث پاک را بفیوض باطنی مخصوص وممتاز ساخته
فرمودند یا ولدی قد طاب قلبی برؤیتك وطاب خاطرك برؤیتی وانت محبوبی ومحبوب الله
ومریدی وخلیفتی وقدمی هذه علی رقبتك وقدمك علی رقاب اولیاء امتی - آوردند
که چون غوث پاک درین عالم دنیا بجسد عنصری ظهور فرمودند اثر قدم مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم بر رقبه
ایشان نمایان بود مانند اثر مهر نبوت که برکتف مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمایان بود - بیت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مصطفےٰ پائی مبارک بنہد بردوشت	توچرا پا ننہی بر سر ارباب ولا

الیضًا درحرز العاشقین فرید عصر ووحید دہر شیخ رشید بن محمد الجنیدی رضی اللہ عنہ آوردہ است کہ شب معراج حضرت جبرائیل علیہ السلام نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جنت براقے آورد برق رفتار ہلال نعل انجم مسمار صاحب معراج صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا بران سوار شود براق کہ از برق تیز تر ورزود درو بود قرار نمیگرفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای براق تو نمی آسائی وتحت من تیزی میکنی عرض کرد یا رسول اللہ جان من فدائے خاک نعلین تو باد آرزو دارم کہ بمن عہد کنی کہ چون روز قیامت داخل بہشت شوی برمن سوار شوی فرمود نعم۔ باز براق سوال کرد گفت یا رسول اللہ در زقیامت در پیش تو براقہا آرند کہ ہر یکے خوب تر وبہتر از من باشند مرا آنوقت چگونہ شناسائی خواہیم کرد یعنے نشانہ دار بدست مبارک خود برگردن من زنی تا نشان دار تو باشم بداغ بندگی خود مرا مشرف کنی۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود برگردن وی زد پس براق از شادی در پوستین خود نگنجید و چنان برخود بالید کہ چہل ذراع کلان شد شہسوار میدان نبوت ورسالت کہ عرش برین کمتر پایہ کرسی منزلت اوست باقتضائی مصلحت وحکمت ازلی پارہ درنگ فرمود درین اثنا روح پرفتوح حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ حاضر شد عرض کرد یا سیدی ضع قدمک علی رقبتی وارکب۔ فرد

سر بزیر قدمت می نہم ومی نازم	چشم بد دور کہ امشب شب معراج من است

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک خود برگردن جناب غوث الثقلین نہاد سوار شد وفرمود قدمی ھٰذہٖ علی رقبتك وقدمك علی رقبۃ کل اولیآء اللہ وعبادی الصّٰلحین انتہی۔ والیضا۔

من کلامہ علی الاولیاء الفیت سری وبرہانی	فھا موا بہ فی سری واعلانی
فاسکرھم کاسی فباقوا الجمرۃ	سکاری وحیاریٰ من شہودی وعرفانی
انا کنت قبل القبل قطبًا منجلاً	یطوف لے الافلاک والمعب سبحانی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وقد کشف الاستار بنور وجهه ۔ ومن خمرة التوحید بالکاس سقانی
انا درة البیضاء وانا سدرة الرضی ۔ ونادانی ربی حقیقا وناجانی
وصلت الی العرش المجید بحضرة ۔ فلاحت لی الانوار والحق اعطانی
نظرت لعرش الله واللوح نظرة ۔ فلاحت لی الاملاک والله سبحانی
وتوجنی قال الوصال بنظرة ۔ ومن خلعة التشریف والقرب کسانی
فلو اننی القیت سری لدجلة ۔ غارت وغیض الماء فی سر اعلانی
ولو اننی القیت سری علی نار ۔ لخمدت النار من عزم سلطانی
ولو اننی القیت سری علی میت ۔ لقام باذن الله حیا وناجانی
وقفت علی الانجیل حتی سرحته ۔ فسرت التوریة والسطر عبرانی
کذا اسبعة الالواح جمعا فهمتها ۔ فسرت زبورا کاملا ثم قرآنی
وخضت بحار العلم من قبل نشأتی ۔ اخی ورفیقی کان موسی بن عمرانی
فمن فی رجال الله نال مکانتی ۔ وجدی رسول الله فی الاصل بابی
انا قادر الوقت عبد القادر ۔ سمی محی الدین والاصل جیلانی انتهی۔

وہمچنین در اولیاء اللہ ہم نیز موجود است وہمیشہ خواہد بود ومرتبہ سوم کہ بروز بعد مفارقت جسم عنصری است در حضرت شیخ رضی اللہ عنہ از ہمہ اولیاء اللہ این مرتبہ در ترقی است وتا قیامت خواہد بود وازین مقام حضرت مصنف رضی اللہ عنہ خبر میدہد کہ ہمیشہ بودم در وادیہ مرضیہ رب المعبود ودر مرتبہ عبودیت موجود وسیر میکردم دران ہامون ہیمون کہ عبارت از سیر مقامات قرب ومعرفت وعشق بازیدن است ومرتبہ عشق پسندیدہ طرفین اما از جانب حقیقۃ واز جانب معشوق مجازاً زیراکہ منزہ است ومبرا از ہمچو عوارضات وہرچہ کہ از زبان عاشق برآید از خود حقیقۃً میگوید واز محبوب معشوق مجازاً

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کہ متجلی است در عاشق ازینجہت در قصیدہ شریفہ روحیہ حضرت شیخ میفرماید۔ ابیات

وما قلت ھذا القول فخراً وانّما	اتی الاذن حتی یعرفون حقیقتی
وما قلت حتی قیل لی قل ولاتخف	فانت ولی فی مقام الولایۃ
انا الذاکر المذکور ذکر الذاکر	انا الشاکر المشکور شکراً بنعمۃ
انا العاشق للمعشوق فی کل مضمر	انا السامع المسموع فی کل نغمۃ
انا الواحد الفرد الکبیر بذاتہ	انا الواصف الموصوف علم الطریقۃ
ملکت بلاد اللہ شرقاً وغرباً	وان شئت افنیت الانام بلحظتی
وقالوا فانت القطب قلت مشاھداً	وقال کتاب اللہ فی کل ساعۃ
وناظر ما فی اللوح من کل اٰیۃ	وما قد رایت من شھود بمقلتی

چونکہ این مرتبہ علیا و مدارج قصوا کسبی نیستند بلکہ وہبی ہستند و من شاکرم و مشکورم کہ آن مراتب و مدارج بلند مرا عطا فرمودند کہ دیگری را عطا نشدہ باشد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و ذلک الفضل من اللہ وکفی باللہ علیماً۔ نہ این بس۔ بلکہ۔ بیت وھم

اضحی الزمان کحلہ مرقومۃ	تزھوا ونحن لھا الطراز المذھب

گشت زمان مانند جامہ منقش کہ تفاخر میکند و ما نقش طمغ و طراز آن جامہ ایم معمول و مقرر است کہ مواضع متبرکات بباعث افعالیکہ موجب خیر و برکت باشند ادا کردہ شوند و را نمقام نیز جای متبرکہ نام نہادہ شود و بدان نام متبرکہ مشہور گردد و خوشنودی و رضامندی معبود برحق در ان است چنانچہ در حدیث آمدہ کہ یک کوہ بکوہ دیگر ندا میکند و آواز میدہد ہل مر بک احد ذکر اللہ تعالی ای فلان کوہ رفت کسی بر شما کہ او ذکر خدا میکرد یعنی صاحب دلی بر شما گذر کرد و چون جواب میگوید نعم یعنی رفت بر من صاحب دلی پس آن کوہ باین کوہ مرور کردہ بران یکی از اہل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دل است وپس بشارت میدہد اورا ومرحبا میگوید کہ تو مقبول ہستی کہ بشما اہل دل گذر کردید مثال
خانہ کعبہ کہ بیت اللہ است کہ مقام اعمال پسندیدہ حق است وخلق اللہ مامورند بطواف آن
از راہ دور ودور می آیند ودر عرفات حاضر میشوند کہ حج موقوف برحاضر شدن در عرفات است وپس
ازان در مقام منا می آیند وپس ازان در مکہ وہمہ جا را مناسک حج کہ متعین ہستند در عمل آرند مثلاً وانصباب
جماعت شدہ اند یعنی لبشہ نفر جماعت منعقد گردد این انصاب ابتدا است وانتہاء جماعت را حدی ندارد
کہ لک ہا میباشند ہر قدر کہ مردم در جماعت بکثرت میباشند ہمچنان ہمراہ آنہا ملایک ہم بکثرت
میباشند ثواب زیادہ شدہ میرود ونماز در ہر روز پنج وقت میباشد خواہ در مسجد خواہ در حضر خواہ در سفر
خواہ در امصار خواہ در صحار خواہ در بحر وخواہ در بر باشد از پنج وقت زیادہ نیست وازان کم نیست
خواہ باعتبار سفر از چہار رکعت بدو رکعت تخفیف یابد اما اوقات نماز ہمچنین وحج در تمام عمر یکبار است
از ہر طرف جوق جوق می آیند واحرام می بندند وبجائے مخصوصہ بوقت مخصوصہ لبیک زنان استادہ
میباشند وبراین امتثال بر حجاج رحمت خدا نازل میشود زیرا کہ ملکوت نزول میکنند خواندن یک
کلمہ را ثواب یک لک میباشد وے یابند پس ثابت شد کہ بعضے لزوم برکت مکانیہ باشد
چنانچہ عرفات وحرم محترم وکعبۃ اللہ وہمچنین بعضے لزوم برکت زمانیہ میباشد چنانچہ ماہ مبارک
رمضان وروز عاشورا وروز عید وروز عرفہ وروز جمعہ وشب برات وشب قدر واینہا را لزوم برکت
زمانیہ است وحضرت مصنف قصیدہ رضی اللہ عنہ مے فرمایند کہ وقت موجود من ہم موجب برکت آیت
ودرخشان گشت روز زندگی من ووقت حیات من ومزین وزیبندہ گردید زمان من از عشق وعبادات
من ویاران من مانند طراز جامہ منقش وفخر میکنند ومی نازد وقت موجود از موجودگی ارباب
معرفت کہ ہمگی یاران من اند عموماً وہمچو طراز جامہ وطمغ سلاطین کہ بران جامہ فاخرہ می باشد از موجودگی
عشق باکمال بامعشوق ومعبود لایزال کہ این طراز وتیجان برائے خلعت شاہان زیادہ تر زینت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سید ہد مانند حلۂ مذہب وتجلی وازین مراد واشارة از انوار وبرکت اولیاء اللہ کہ نجوم ولایت اند
چونکہ فراق محبان سخت ترین فراقہا است عاشق را دایم در فراق وطن است زیراکہ وصال لایق
مرتبہ محبوبی است وفراق در حیز مرتبۂ عاشقی وازانست کہ معشوق ہموارہ در مقام ناز است وعاشق
ہمیشہ در سوز وگداز است معشوق ہمیشہ در اوج تعزز وکبریا است وعاشق ہمیشہ بر خاک خاری بدرد وبلا است
ولیکن اینجا سری است بغایت لطیف وآن آنست کہ گاہے میباشد کہ صفات عاشق در معشوق
فانی شود ومحو گردد وباوصاف معشوق باقی شود اگر عاشقی را گاہے وصال جمال نماید درینحال تواند بود
حاصل کلام آنست مادام کہ عاشق است در بوتہ فراق است گدازش لازم حال عاشقی است ۔ چنانچہ
در مناقب غوثیہ منقول است کہ چون حضرت غوث پاک در ایامیکہ در وطن مالوف خود گیلا بودند
روزی در صحن دولتخانہ بودند وآواز ہاتف غیب در گوش حق نیوش آنجناب رسید کہ اے
سید عبد القادر دو مقام کہ عاشقی ومعشوقی ہست کدام را بتو ازین دو عطا نمایم دو لوبت این ندای غیب
وصدائے لاریب بگوش حق نیوش شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضرت والدہ صاحبۂ ماجدہ
مکرمہ ام الخیر فاطمہؓ را اظہار نمود والدۂ صاحبۂ ماجدہ در جواب فرمودند ای فرزند دلبند اکنون اگر بار دیگر
این ندا بشنوی عرض نمائی کہ مقام معشوقیت ومحبوبیت مرحمت شود آنحضرت فرمودند اے مادر
صداقت اثر نجابت گہر مرا چہ اختیار است کہ بگویم چنین وچنان بجز رضا وتسلیم حضرت والدہ ماجدہ
ازین کلام خیلے خوش وخرم شدند وفرمودند قریب است کہ جناب تقدس وتعالیٰ این ہر دو مقام
ترا عطا نماید ناگاہ از حضرت الہٰ جل کبریا حکم شد یا عبد القادر با این ہر دو مقام معشوقی ومحبوبی
بتو دادیم مبارک باد یعنی عاشق ومعشوق ما باد آخر الامر ہمچنان شد ۔ وخبر دادند مشایخ گفتند بود
تحیۃ الاولیاء وابدال واوتاد مر شیخ سید عبد القادر را وقتی کہ حاضر مے شدند نزد وی ومیگفتند
السلام علیک یا ملک الزمان ویا امام المکان ویا قائماً بامر اللہ ویا وارث کتاب اللہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ویا نائب رسول اللہ یا من السماء والارض مائدتہ واھل وقتہ کلھم عائلتہ یا من
ینزل المطر بدعوتہ ویدر الضرع ببرکتہ رضی اللہ عنہ این کلمات اشارت است بمرتبہ قطبیت
کبری وفرویت علیا وثابت شد کہ وقتی مبارک از عین وقتیت خود باشد ووقتی دیگر از غیر خود چنانچہ
اضافت غیر با بوقت کردہ آید اگر مبارک باشد مبارکتر گردد چنانچہ در حدیث صحیح آمدہ است از ابن
عباس رضی اللہ حین سئل ما خیر الایام وما خیر الشھور وما خیر الاعمال فقال رضی اللہ عنہ
خیر الایام یوم الجمعۃ وخیر الشھور شھر رمضان وخیر الاعمال الصلوۃ الخمس لوقتھا
فمضی علی ذٰلک ثلثۃ ایام فبلغ علیا رضی اللہ عنہ ان ابن عباس سئل عن ذٰلک فاجاب
بکذا فقال علی رضی اللہ عنہ لو سئل العلماء والحکماء والفقھاء من المشرق والی المغرب
لما اجابو بمثل ما اجاب بہ ابن عباس الا انی اقول ان خیر الاعمال ما یقبل اللہ تعالی منک
وخیر الشھور ما تتوب فیہ الی اللہ تعالی مومنا باللہ منہیات۔ وچنانچہ گاہے از وقت امید
گرفتہ میشود وآرزو کردہ آید واگر آن آرزو از عبادات باشد وبر عبادات دیگر اجر زیادہ مثبت است
وازین آرزو از دیاد اجر مرادات چون دعا بمحل اجابت ومقصود بمحل خصوب وتیر بر ہدف وقربت
از نزدیکی ودوری دوری از نزدیکی میسر گردد وحاصل آید چنان کہ آرزوئے خلیفہ اول ومقبول بارگاہ
ازل حضرت عتیق وجائے نشین سجادہ تحقیق جناب ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ است وبمحل
اجابت رسیدہ وحدیث برین دال است قال ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ حبب الی من
الدنیا ثلث النظر الی وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانفاق مالی علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وان یکون ابنتی تحت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ منہیات۔
ودر حدیث صحیح دیگر جا آمدہ است قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم صدق المحبۃ فی ثلث
خصال الاول ان یختار کلام حبیبہ علی کلام غیرہ والثانی ان یختار رضی حبیبہ علی رضا

Digitized By eGangotri

غایرہ والثالث یقدم امر حبیبہ علی امر غایرہ۔ انتہی۔ کیف لاشایان است بشان خلیفہ اول کہ این مأمول درعین حصول درآمد واین دلیل وبرہان است بر دعوائے صدق شان ومحبت وعشق آن کہ بنسبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشت محبت ہمین است ودر تفسیر احسن القصص ملا معین ہروی میفرماید بدانکہ اہل حب را در محبت سخنان بسیار است ولطایف بیشمار ودر تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ ہرچہ بتو منسوب باشد از ظاہر وباطن وصورت ومعنی ودنیا وعقبی ہمہ را محجوب واجنبی علم داری وہیچ چیز از خود برائے خود نگذاری۔ شیخ ابو الخیر بنیانی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ حب دو حرف است حا وبا حا تعلق بروح دارد وبا ببدن یعنی ہرکہ دعوی محبت الٰہی کند مے باید کہ از روح وبدن دست بشوید سخن از جان وتن نگوید۔ فرد

این منم نہ منم اگر منی تو ئی	دروبر من پیرہنی ہست تو ئی
در راہ غمت مرا نہ تن ماند نہ جان	ورزانکہ مرا جان وتن است تو ئی

وبعضی در تعریف محبت چنین گفتہ اند محبت آنست کہ تمام بذات وصفات خود محو شوی تا محبوب بذات خود قایم مقام تو باشد تا ہرگاہ کہ از خود نصیب جوئی ازو یابی واز خود اثر نہ بینی شیخ منصور حلاج گفتہ حقیقت محبت آنست کہ تمامی از صفات خود فانی شوی ومتصف باوصاف محبوب خود باقی عارفی گفت حقیقت محبت وقتی دست دہد کہ دل از جمیع کدورات نفسانی پاک گردد وچون سلطان محبت الٰہی در دل بندہ نزول کند محبت غیر را دران دل جا نماند زیرا کہ محبت آتشی است سوزندہ در صمیم کانون دل بندہ فروزندہ چون شعلات غیرت برافروزد ہرچہ جز خبر دوست یابد ہمہ را بسوزد۔ بیت

عشق تو آتش است جان میسوزد	ورجان کہ بہ پرداخت جہان میسوزد
این طرفہ نگر کہ چون بگویم نامت	از ہیبت آن کام وزبان میسوزد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نقل است که موسیٰ علیه السلام بمناجات میرفت مردیرا بر سر راه نشسته بود چون موسیٰ علیه السلام را دید تحیت بجا آورد گفت ای موسیٰ میدانم که بمناجات میروی حاجتی از ملک تعالیٰ برائے من درخواست نمائی گفت نعم گفت حاجت چیست گفت آنکه از محبت خود یک ذرّه در کار مین کند و قطره از ان شراب در کام جانم چکاند بعد از انکه موسیٰ علیه السلام از مناجات فارغ شد درویش را فراموش کرده بود حق تعالیٰ فرمود حاجت آن درویش را چرا عرض نکردی گفت خداوندا تو عالم تری فرمود یا موسیٰ همان ساعت که او ترا گفت حاجتش را روا کردیم موسیٰ علیه السلام بازگشت چون بمنزل آن درویش رسید اورا آنجا ندید گفت الٰهی آن درویش کجا رفت فرمود از تو بگریخت گفت الٰهی با خلق الله نیامیزد گفت کسیکه با خالق بیامیزد حاجت خلق چیست گفت الٰهی آرزوئے دیدار وی دارم او را بمن نمائی تا ببینم فرمود بر سر آن کوه بروی موسیٰ علیه السلام بر آن کوه بر آمد دید که آن بیچاره خود را از کوه انداخت و بر هر سنگی پارهٔ ازو آویخته و از هر پاره کلمه الله الله بر می آید موسیٰ علیه السلام گفت الٰهی با دوستان خود چنین معامله میکنی تا با دشمنان چه کنی خطاب آمد که یا موسیٰ اگر از محبت خود ذرّهٔ چنانچه در کام جانش انداختم بر کوه هائے عالم نهم همه کوه ها را پاره پاره میشوند و طاقت نیاورند از مولینا روم

ای زیک تابش تو کوه احد پاره شود	چه عجب مست گلے عاشق بیچاره شود
عزم سفر دارد وجان می نهیش بندگران	بگسلد بند ترا عاقبت آواره شود
چون بجهی از عقبش دامن جانش بکشی	آتش سوزنده ترا لطف وکرم پاره شود

آنگاه خطاب آمد یا موسیٰ اگرچه در دنیا با وی این کردم اما نظر کن تا در منزل بهشت مشاهده نمائی موسیٰ علیه السلام نظر کرد قبه دید از یک دانهٔ مروارید فرمود منزل وی این است و من نیز بذات او هم بیت

اگر صنم هیچ نباشد نه بدنیا و نه عقبے	چونتو دارم همه دارم وگرم هیچ ندارم

مسلمه همه ارباب شریعت و طریقت که محبت در همه اشیا عزیز است و قاعده کلیه است عزیز را در دل عزیز

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

جاے دہد چنانچہ سابقہ ذکر آن گذشت در تفسیر آیہ اکرمی مثواہ عموماً و دوستان خدائے عزوجلّ
را نام خدائے عزوجل از ہمہ اعز است بدو محبت میگیرند و آنرا در دل خود جائے میدہند کہ وسیع
است کہ وسعت دل را بیان نتوانم کرد کہ خالق دل وسعت آن میداند شمہ ازان اینست۔ کہ
ملا معین در تفسیر احسن القصص در ذیل آیہ کریمہ قولہ تعالیٰ قد شغفہا حبًا می آرد۔ بدانکہ در شغاف
بزرگان را اختلاف است نزد اہل کمال و ارباب عرفان شغاف یک طور است از اطوار دل و
دل را برائے او ہفت طور اثبات کردہ اند زیرا کہ دل بر مثال آسمان است و تن بر مثال زمین کہ
آفتاب روح از آسمان دل بر زمین قالبت می تابد و آن را بنور حیات منور میدارد و ہمچنان کہ زمین
را ہفت اقلیم است و آسمان را ہفت طبقہ قالب را نیز ہفت عضو است چون ہفت اقلیم زمین
دل را نیز ہفت طور است مناسب ہفت طبقہ آسمان و چنانکہ بر ہفت اقلیم زمین ہر اقلیمی را خاصیتی علیحدہ
دارد و نوعی از اجناس پیدا شود کہ در دیگر اقلیم ہمچنان نباشد از ان ہر عضو علیحدہ کاری آید کہ از عضو
دیگر نیاید و ہمچنانکہ ہر طبقہ از آسمان محل کوکبی است سیارہ و ہمچنین ہر طور از اطوار دل معدن
گوہر دیگر است الناس معادن کمعادن الذہب والفضہ۔ طور اول را صدر گویند و آن
معدن گوہر اسلام است کہ افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ۔ و اگر
عیاذاً باللہ منہا از نور اسلام درگذرد معدن ظلم و ستم گردد من شرح بالکفر صدرہ و محل وساوس
شیطانی صدر است و صدر بر مثال پوست است مر دل را و درون دل وساوس را راہ نیست
زیرا کہ دل حریم حق است جل وعلا ہیچکس را در حریم خود راہ ندہد۔ رباعی

مرا در دل بغیر از دوست چیزی در نمیگنجد	بخلوتخانہ سلطان کسی دیگر نمیگنجد
درون قصر دل دارم یکی شاہی گہ گاہی	ز دل بیرون زند خیمہ بہ بحر و بر نمیگنجد

وحفظناہا من کل شیطان رجیم آسمان کہ حرم ملایکہ است شیطان را در وے راہ نیست

بیان اطوار دل ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دل خاصہ حرم ایزدی است حق سبحانہٗ وتعالیٰ شیطان لعین راچگونہ دروی راہ دہد ان عبادی لیس لک علیھم سلطان۔ در نفحات الانس کہ حضرت غوث رضی اللہ عنہ در بدایت حال سیاحت میکردند شخصی پیش ایشان آمد و راہرگز نمی شناختند بحضرت غوث گفتہ کہ صحبت بیداری گفتند البتہ گفت بشرط آنکہ مخالفت نکنی گفتند انشاء اللہ نکنم گفت اینجا باش تامن بیایم پس رفت تا یک سال نیامد بعد یک سال آمدہ ساعتی بنشست گفت ازینجا نروی تامن بیایم یک سال دیگر نیامد تا سہ سال ہمچنین ساخت پس باز آمد با خود نان وشیر آورد گفت من خضرم مرا فرمودند کہ با تو طعام خورم باہمدیگر طعام خوردند و در بغداد در آمدند یکے ازایشان رضی اللہ عنہ پرسید کہ درین مدت سہ سال از کجا میخوردید وقوت خود میکردید در جواب گفتند کہ ازان چیزہا کہ انداختہ شدہ است برزمین میخوردم ونفس من ظاہر شد بصورتی وتضرع میکرد بسوی من درانچہ میخواست وگاہے جنگ میکرد وحق سبحانہٗ تعالیٰ بمن ناصر میشد وبعدازان می آمد نزد من شیاطین بصور مختلفہ وصفہا می بستند پیادہ وسوار و بانواع سلاح کارزار میکردند بشہب نار وبعدازان در خاطر من تسکینی وثباتے پیدا میشد وآوازی می شنیدم کہ بایست یا عبد القادر ترا تائید کردم بنصرت خود پس آن ہمہ می گریختند دریمین ویسار غائب میشدند وگاہے می آمد یکی ازایشان تنہا مرا مے ترسانید ومیگفت ازینجا بروالا ترا چنین وچنان خواہم کرد ومن طپانچہ میزدم برروئے ویرا ولاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم میخواندم وبعدازان میگریخت ومیسوخت وشیطان رادور از خود نشستہ دیدم کہ گریہ میکرد وخاک برسر خود میریخت۔ رباعی

تا شدی از شاہ گیلان بخوبی آیتی	خطبۂ احسنت ملک ہر روز در بر میکند
وررزدی آتش بکفر وکافری معصیت	ہردم از دست تو شیطان خاک برسر میکند

وشیطان آوازہا وداویلا میکرد ومیگفت بتحقیق نومید شدم از تو یا عبد القادر پس باو گفتم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

ای لعین بر و می ترسم از تو گفت این جواب تو از همه سختی سخت تر است بر من پس دامهای بسیار و تخیلات بیشمار ظاهر میشدند و کشف می شد جهته من اشیاء کثیر که متصل بودند بعد ازان تا یک سال در امور او متوجه میشدم و آن همه از من منقطع شد و تا یک سال دیگر متوجه شدم خواهشها و اختیارات و هر چه بود نیز جدا شد و تا یک سال دیگر دردها و هوای نفس دور نمودم و نفس را کشتم و شیطان مخذول و مایوس شد و گریخت و من تنها ماندم و وجود من باقی ماند پس در آمدم بسوی باب شکر و بعد ازان بسوی باب تسلیم و بعد ازان بسوی باب فنا و بعد ازان بسوی باب قرب و بعد ازان بسوی مشاهده پس در وی مزاحمت یافتم بعد ازان مرا بسوی باب فقر کشیدند و آن حالی بود چون در آمدم هر چه ترک کرده بودم همگی دران موجود بود دیافتم و بعد ازان برای من گنج اکبر کشادند و بشوکت و عظمت نواختند و خلعتی که طراز ش از دربار عزت بود بر من آراستند و تاجی از کمال و رفعت بر فرق من نهادند متضمناً اشارة میفرمایند ـ بیت

کسانی خلعة بطراز عزّ	وتوجنی بتیجان الکمال

والحمد لله علی ذلک ـ ای درویش زلیخا یوسف علیه السلام را دوست داشت سی صد و شصت ۳۶۰ خلعت هر روز بخلعتی زینتش زیب بدنش کردے و حق تعالی همچنین بنده کامل و مکمل را دوست داشت هر روزی سیصد و شصت ۳۶۰ نظر عنایتش کردی زیور و زینت داده بهر جلوه خلعت نظرے بعشق و محبت کردے و همچنین وی را خاص نظاره قرار داد ـ رباعی

نارسیده نظرے از تو بسوی دل من	صد در فیض کشاد است بسوی دل من
دل بریان بسر کوی تو آیم که مگر	سگ کوی تو کند میل بسوی دل من
گرچه بگریخت زدام تو دلے باز آید	بشکنج سر زلف تو بموی دل من

طور دوم را طور قلب خوانند و آن معدن ایمانست اولئك كتب فی قلوبهم الایمان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ومحل نور عقل است لهم قلوب لا یفقهون بها۔ طور سیوم را طور شغاف است و آن
معدن محبت و شفقت است بر خلق و محبت خلق از شغاف در نگذرد و قد شغفها حبا۔
طور چہارم را طور فواد گویند کہ معدن مشاہدہ و محل رویت است ما کذب الفواد ما رای
طور پنجم را طور حبۃ القلب گویند کہ معدن محبت حضرت الوہیت است و این دل خاصا نست
کہ محبت ہیچ مخلوقی را در وی گنجایش نیست طور ششم را طور سویدا گویند کہ معدن مکاشفات
غیبی و علوم لدنی است چنانچہ امام لخمی در بہجت الاسرار آوردہ است وقد اخبرنا الفقیہ الاصیل
عبد الاحد ابن الشیخ العارف ابی المجد عبد الصمد عن عبد الکریم بن حسن بن محمد
القریشی التیمی البغدادی الازجی الشافعی القاهری بها سنۃ احدی وسبعین وستمائۃ [۶۷۱]
قال اخبرنا قاضی القضاۃ ابو صالح نصر بن الامام عبد الرزاق والشیخ ابو الحسن علی بن
سلیمان الخباز البغدادی سنۃ ثلاثین وستمائۃ قال ابی اخبرنا الشیخ الحافظ تاج الدین
ابو بکر عبد الرزاق ابن شیخ الاسلام محی الدین عبد القادر الجیلانی ببغداد بمدرسۃ
بباب الازج سنۃ ستمائۃ والشیخ الامام ابو البقاء عبد الله بن الحسین العسکری
الفقیہ النحوی الضریر ببغداد سنۃ ثلاث وستمائۃ وقال ابو صالح اخبرنا ابی عبد
عبد الرزاق وعمای عبد الوهاب وابراهیم ببغداد سنۃ ثمان وثمانین وخمس مائۃ
وقال ابو الحسن العمران الکیمانی والبزار ببغداد سنۃ احدی وتسعین وخمسمائۃ قالوا
حضرنا عند الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه بمنزلہ بمدرسۃ باب
الازج سنۃ سبع وخمسین وخمسمائۃ وهو یاکل تینا فترك الاکل وسها سهوۃ
طویلۃ ثم قال قد فتح الله لقلبی الآن سبعون بابا من العلم اللدنی سعۃ کل واحد
منها کسعۃ ما بین السماء والارض ثم تکلم فی معارف اهل الخصوص کلاما طویلا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Coll...

اندهش له الحاضرون وقلنا ما نظن ان احد یتکلم بمثل هذا الکلام من بعد الشیخ رضی الله عنه * وفیه ایضًا قال الشیخ القدوة ابو الحسن علی بن الهیتی ما رایت احدًا من اهل زمانی اکثر کرامات من الشیخ محی الدین وکان لا یشاء احد ان یری منه کرامة فی ای وقت شاء الا راٰها وکانت الخارقة تظهر احیانا منه واحیانا فیه ۱۲۔

وطور سویدا نیز منبع حکمت ست وگنجینه اسرار الٰهی ومحل علم اسمار بقوله تعالیٰ وعلم آدم الاسماء کلها الست که انواع علوم ازوی کشف شوند که ملائکه ازان محرومند طور ہفتم طور بهجة القلوب گویند وآن معدن ظهور تجلیات صفات الوہیت بتمام دروے تجلی کند از آفات مرض فی قلوبهم مرض نگاهدارد ونشان صحت دل آلست که هر یک ازین اطوار حق عبودیت بجا اند وبخاصیت معانی که درایشان موعود است مخصوص کردند یعنی روئے از همه مخلوقات بگردانند واز تمتعات دنیویه توسلات اخرویه اعراض کرده بهمگی وجوه توجه کلی بجناب قدس خداوندی نمایند جل جلاله وعم نواله ودرین بیت اضحی الزمان لحله الی آخره بحضرت شیخ از زیور وطراز حله که از عالی مقامات ومراتب علویه مجدیه قادریه خود خبر میدهند وآن خبر متضمن شکر است بحق سبحانه وتعالیٰ که جلوه زمان ورونق دوران جهان وروشنی وجودت گردش گردون جهان از دوستان خدست که دل آنها بنور خورشید هدایت ومعرفت وذائقه عشق ومحبت منقش متجلی است بمثل جامه پارچه ابریشم منقش مطلا میباشد ومن بر آن پارچه مثل طراز مذهب مستم وجمله اولیاء الله همیشه خواستگار عشق محبت میباشند وایزد منان مرا بلطف وعنایت خود محبوب قرار داد ومرا بکرات ومرات جام وصال بنوشانید که از بیت مطلع قصیدهٔ خمریه مظهر است سقانی الحب الخ ومن بر عطیه الٰهیه این نعمتها شکور م ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء ومیفرمایند۔

بیت یازدہم

ابدًا علی افق العلا لا تغرب	افلت شموس الاولین وشمسنا

Digitized By eGangotri

یعنی غروب شدند آفتاب هائی ولایت متقدمین و آفتاب ولایت و نبوت ما همیشه بر کنارهٔ آسمان علو
طالع است که غروب نکند۔ و ظاهر است که از وقت وجود ابو البشر آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام
آفتاب توحید و هدایت و ماهتاب نبوت و رسالت روشن شده تا شیث پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
و از آنوقت تا وقت شعیب علی نبینا و علیه السلام و از آنوقت تا وقت نوح علیه السلام و از انوقت
تا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام و از انوقت تا وقت موسیٰ کلیم الله علی نبینا و علیه السلام
و از انوقت تا وقت عیسیٰ روح الله علی نبینا و علیه السلام از بعد وفات آدم علیه السلام تا وقت عیسیٰ علیه السلام
برابر از یک نبی تا زمان رسول دیگر هدایت و توحید موجود نماند بلکه بعد هر یکے ازین انبیاء علیهم السلام
مدتے قلیل دور اسلام و روشنی توحید و رسالت میماند بعد ازان بتراکم ضلالت جهالت نور
اسلام منطفی گردید نام و نشان نمی ماند علی الخصوص بعد مرافعت عیسیٰ علیه السلام بر آسمان ظلمت جهالت
مطلق رویداد گویا آفتاب هدایت غروب شد اما چون زمان فیض نشان وجود باجود سید المرسلین
بعثت امام المتقین خاتم النبیین در آمد و آفتاب اسلام طلوع کرد و متجلی گردید و اسلام باطراف
و اکناف امصار و بلاد در بحر و بر و سهل و سخت منتشر شد و آن زمان که نبوت سابقین و آفتاب
رسالت غروب کرد و زوال پذیرفته ظلمت و ضلالت و جهالت عالمگیر شده بود منقلب بکلی گردید
و تمام عالم بوجود ظهور سردار عالم منور گردید و در مرتبهٔ محبوبیت به بهاء۔ و نور۔ و شرف۔ و قوت۔
و شجاعت و وقار و هیبت۔ و عزت۔ و همت۔ و زهد۔ و عبادت۔ و حوض و کوثر۔ و شفاعت
کبریٰ۔ و وسیله۔ و اجابت۔ و قبول۔ و دعوت۔ و قرآن۔ و قبله۔ و امامت۔ و دیانت۔
و ریاست۔ و ایمان۔ و فضل۔ و لطف۔ و احسان۔ و ناقه۔ و تاج۔ و سیف۔ و قضیب۔ و فرس
و نجیب۔ و رضا۔ و صبر۔ و شکر۔ و قناعت۔ و حمد۔ و ذکر۔ و جزای اوفی۔ و کاس اروی
و لوائے حمد۔ و حوض مورود۔ و مقام محمود۔ و محضر مشهود۔ و دار السلام۔ و قباب۔ و خیام۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

وازواج کرام - وولدان وخدام - ورفعت تام - ونسب شریف - وحسب منیف - وثمرهٔ مبارک وشجرهٔ راسخه - وعلو درجات - وزبان فصیح - وکلام صحیح - وحسن وخلق منیف - وعادات ملیح - وقلب حضور - وتن صبور - وکریم ظاهر - وشریف فاخر - وکف بذل وجود - ووصف رکوع وسجود - واقام شریعت واعلام طریقت - واحکام حقیقت - وبلد محترم - ومسجد معظم - وحج - واحرام - وزمزم - ومقام - ونماز مکتوبه - وزکوٰة مفروضه - وروزه ماه رمضان - وخواندن قرآن - وجمعه - وجماعات - وسمع - وطاعات - وامر معروف - ونهی منکر - وتهلیل وتسبیح - وتکبیر - وتحمید - وتمجید - وعلم وقار وشفاعت - واستغفار - وبزرگی - ومهتری - ومهر انگشترین - وسروری برهمه انبیاء - وازصد هزار چندین نعمتهاے گوناگون مسرور ومخصوص گردانید - وقتی حضرت سید المرسلین خاتم النبیین در نابود شدن ومعدوم گردیدن ادیان سابقه از اسلام انبیاء ومرسلین وغروب شدن شموس اولین بخاطر مبارک تفکر می نمود ودانه ہاے مروارید اشک از نرگس شهلائے مجید میچکید اگر خدا نخواسته بناے اسلام وایمان وعمارت توحید وتوصیف مثل ادیان اولین نابود خواهد شد ونشان اهل اسلام وایمان برزمین نماند چه باشد بازبنوع امم سابقین زمان کفر وجهالت وآوان ظلمت عدارت وشرک وکفر عالم را میگیرد چه کنم واین غم واندوه گران تر از ثقل کوه در نظر آمد حبیب غمگینی محبوب خود نه پسند د جبرائیل امین از حضرت رب العلمین نزول فرمود تسلی داد بقوله لاتقنطوا من رحمة الله وبشارت داد بحبیانکه آدم صفی الله علیٰ نبینا وعلیه السلام در برداشتن امانت ملول شد وطاقت وتوت خود ندید حکم شد ای آدم کوتاهی مکن وخود را عاجز وکم طاقت تصور نباید کرد وفرمود ای آدم الحمل منك والقوة منی - انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون وبقوله تعالیٰ یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین ای محبوب حق کلهم یطلبون رضائی وانا اطلب رضائك - بیت

جمله عالم رضائے حق جوید	حق رضائے تو یا رسول الله

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واین غمگینی و محزونی از بهر پسینت خوف میکنی که همچو ملل وادیان سابقه اسلام وشریعت تو برهم خورد ومحو معدوم گردد وظلمت وضلالت کفر وشرک باز محیط عالم شود انبیا و مرسلین ماضیه چون وصال یافتند ودر پس شان هیچ مجددی نبود تا تعاهد اسلام و احکام شریعت آنها میکرد بهمین وجه بود که نام ونشان شریعت شان باقی نماند مثل آفتاب غروب شد وبا تو وبا امت تو این معامله که با انبیا و امم شان واقع شد در دور تو بوجود نخواهد آمد چون تو سرور انبیا و محبوب خدا هستی وامت تو خیر امم است ونیز البشارت داده ام از آیه بلند پایه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ما فرود آوردیم ذکر را که مراد از قرآن مجید وفرقان حمید است وما حافظ ونگهدارنده او باشیم وچون ذکر حفظ فرمود که ما حافظ ذکر باشیم معلوم شد که حافظ ذاکرین وشاغلین وعالمین وعاملین نیز همون حضرت حق است تا قیام قیامت علما وفضلا وعارفین وکاملین که قلوب آنها بعلوم ظاهری وباطنی وصوری ومعنوی منور باشد در محافظت دین متین بامتثال اوامر ونواهی خدا ورسول خدا صلی الله علیه وسلم غمخوار دل وکار خواهند بود شب وروز کار شان در حمایت شریعت اسلام خواهد بود وسعی وافر در باب دین واسلام بکار برند هم از جهاد صغری وهم از جهاد کبری اوقات خود را بسر برند ویاری باریتعالی مدام شامل حال شان خواهد بود ونصرت غیبی وتائید لاریبی از سعی آنها منقطع نخواهد شد یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین۔

وآنچه که تدبیر عالم اسباب میبائیست کرد برائے تو مهیا کردم اولاً از من اتبعک من المؤمنین خلفاء راشدین واصحاب متوقرین وتابعین متمکنین خیلے شفیق وجان نثار بودند در اشاعت دین اسلام وبسے شهید شدند وبعد ذلک در زمان تابعین چها چها اجتهاد نمودند وتدوین کتب وتصحیح روایات احادیث نیز جان نثار بودند همگی مضمون احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در فقه آوردند تا انسداد راه خیانت خائنین وگنجایش فساد مفسدین بالکل مسدود ساختند والآن تقلید در ائمه اربعه از مدت یک هزار وصد سال متعین ومستحکم گردید وچهار مصلی بگرد کعبة الله گسترده هستند واین وقت علم حدیث خواندن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

فضیلت است ازان ضرورت نیست ونماند وکسی را طاقت نیست که حکم از احادیث استنباط کنند
یا حکم از قرآن شریف برآرد حاشا وکلا واینچنین کردن که قرآن شریف را از دل خود تفسیر کردن در وعید
من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار داخل شدن است واین چنین کار لا مذہبان
ودہابیان ستند که خارجی وقاسی القلوب ہستند حالا زمان اجتہاد نیست بلکه زمان تقلید است واجتہاد
ختم شد برائمه اربعه وچار مذہب مستحکم ومستقر شدند بعد الیوم زمان اجتہاد دیگر ....
نماند والا شروط اجتہاد در خود پیدا کند علم وتقوی وورع وعلم رجال وصلاحیت ماضی وحال وصداقت
وسماعت وحفاظت درکدام کس باشد تا در اجتہاد دم زند حاشا وکلا درین زمان بجز تقلید کاری نیست
اجتہاد واستنباط ختم شد- قال الطحاوی فی حاشیة در المختار فی کتاب الذبایح فعلیکم
یا معشر المؤمنین اتباع الفرقة الناجیة المسماة باهل السنة والجماعة فان نصرة الله تعالیٰ
وحفظه وتوفیقه فی موافقتهم وخذلانه وسخطه ومقته فی مخالفتهم وهذه الطائفة
قد اجتمعت الیوم فی المذاهب الاربعة وهم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون
ومن کان خارجا من هذه المذاهب الاربعة فی ذلک الزمان فهو من اهل البدعة
الشیعة الضالة والنار انتهیٰ وقال فی تفسیر الاحمدی قد وقع الاجماع علی ان الاتباع
انما یجوز للائمة الاربعة انتهیٰ وقال فی الاشباه والنظائر تحت القاعدة الاولیٰ ما خالف
للائمة الاربعة فهو مخالف للاجماع وان کان فیه خلاف غیرهم فقد صرح فی التحریر
ان الاجماع قد انعقد علی عدم العمل بمذهب مخالف للائمة الاربعة انتهیٰ- قال الفاضل
الجلیل الفقیه المحدث الدهلوی شاه ولی الله فی عقد الجید اعلم ان الاخذ بهذه المذاهب
الاربعة مصلحة عظیمة وفی الاعراض عنها کلها مفسدة کبیرة- انتهیٰ- ودر تفسیر ہم
کسے یارا اندارد که از دل خود چیزی رای زند آنچه که مفسرین متقدمین نوشته آمدند معتبر است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس و خلافت نبوی ہمگی تا سی ۳۰ سال بود از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ شروع شدہ تا حضرت علی المرتضیٰ
خاتم الخلفا ختم شد و از انوقت خلافت صغریٰ بخلافت کبری بدل شد کہ جہاد اکبر است ہمچنانکہ
جناب علی المرتضیٰ خاتم الخلفا است و در طریقت و ولایت نیز خلیفہ اولی است و پس ازان جناب
شیخ حسن بصری وغیرہ رضی اللہ عنہم خلافت یافت و این خلافت سینہ بسینہ جاری است و این نعم کہ خدا ست
در سینہ ذاکرین محفوظ است و ہمون ذکر و مذکور برائے ذاکر حافظ است تا قیام قیامت از تغلب
معاندین محفوظ ماند الدنیا و ما فیہا سم قاتل الا اسم اللہ و ثم فثم سینہ بسینہ در طبقات حضرات صوفیہ علیہم الرحمۃ
والتحیۃ جاری است و در دوازدہ خانوادہ و چہاردہ سلسلہ کہ این مشارب ارباب معرفت اند حضرات
قطب و غوث و ابدال و نقبا و رقبا و اوتاد و رجال الغیب وغیرہ کہ در اول این رسالہ مذکور شد و حفاظ و قرا
و فقہا و مفسرین و محدثین با برہان دلایل برائے محافظت شریعت و طریقت ظاہری و باطنی خون جگر
خوردہ سعی بلیغ بکار بردہ اشاعت اسلام بجہاد اکبر نمودہ اند و در ہر زمانے و قرنے غوثے مے برآید کہ مجدد
باشد و در افاضہ افادہ مسترشدین کماحقہ سعی نماید و بعضی از بعضے کامل و کامل تر ند چنان کہ جناب شیخ سید
محی الدین عبد القادر کہ دیگران مجدد دین بودند و ایشان محی الدین شدند نقل ست از شیخ عمر کیمیانی
و شیخ عمر براز رحمۃ اللہ علیہم کہ پرسیدند از حضرت شیخ محی الدین رح سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین چہ بود
فرمود یکبار از سیاحت و سفر باز گشتہ آمدہ بودم در و بجانب بغداد داشتم ناگاہ در راہ شخصے را دیدم
چون مریض تباہ حال و مرتاض جانکاہ بار وی برنگ کاہ روی بمن آورد دیدم کہ چون نہال خشک سال
پژمردہ پیش من در افتاد و گفت مرا بدست مرحمت بنشان و ازین چشمہ حیوان بر من رشحہ بفشان پس
من او را بنشاندم و برو نفسی براندم و در ہمان دم چون شاخ نو رستہ گل گل بر شگفت و گفت مرا
می شناسی گفتم نی گفت من دین جد توام کہ بدین حد رسیدہ بودم حق سبحانہ و تعالیٰ مرا بتو زندہ گردانید
و ترا بمرتبہ ولایت رسانید انت محی الدین من اللہ ۔ فرد ۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahil Collection

Digitized By eGangotri

عیسیٰ از مردہ تنے زندہ بدم میکردی
زندہ شد از تو دل و دین کجا تا بکجا است

او را ہمانجا گذاشتم روئے بجانب مسجد بغداد آوردم پا برہنہ بودم مردے نعلین پیش من آورد و گفت یا سیدی انت محی الدین من اللہ بعد از ان در مسجد در آمدم دوگانہ نماز بہ نیاز گذاردم چون سلام دادم مردم بمن ہجوم کردہ گرد آمدند۔ فرد۔

چون رسد فتح خداوندی زاوج
خلق مے آید ز ہر سو فوج فوج

وہمگی مردم بہمین لقب مرا خواندند حال آنکہ پیش ازین کسے مرا ازین لقب نخواندہ بود ابیات

اے از تو حیاتِ دینِ احمدؐ
ہر چار طرق بتو مؤید

ہر لحظہ کنی بیک عنایت
واصل بخدا بدان ہدایت

الحق کہ تراست حکم از غیب
از ذات خدائے حق و لا ریب

در عالم مطلق و مقید
داری قدمی درست چون جد

در راہ وصول استقامت
با فیض وصد و رصد کرامت

وایضاً نقل است۔ از شیخ عمر کرمانی کہ مجلس حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ خالی نمی بود از مردم یہود و نصاریٰ و لشد مجلسی کہ اسلام نیاوردند و از قطاع الطریق کہ توبہ نکردند و از روافض کہ از عقیدہ باطل باز نمی آمدند وقتی سیزدہ نفر از طائفہ نصارٰے در خاطر خود قصد اسلام کردند و در مجلس وعظ حاضر شدہ اسلام آوردند و بایمان مشرف شدند و گفتند ما از بلاد مغربیم خواستیم کہ اسلام آریم ہاتفے آواز داد اما او را ندیدم صرف آوازے شنیدیم کہ میگفت ای طایفہ اہل فلاح در بغداد روید پیش شیخ محی الدین سید عبد القادر اسلام آرید از برکت او اسلام در دلہائے شما چنان محکم میشود کہ باز تردّد و وسواس پیدا نشود کہ او محی الدین است و بقولہ انا الجیلی محی الدین اسمی و سید الاولیا گردید و غوث محی الدین و سید محی الدین وغیرہ ہمہ اسماء متبرکہ شان در افادہ مریدین و مجاہدین و ہمچنین خلفائے شان و خلفای خلفائے شان و ارباب دیگر خاندان و خلفائے شان ثم و ثم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تاقیام قیامت مجاہد دین ومبارز علم یقین خواہند بود واین اسباب جملگی برائے اشاعت اسلام
تا ظاہر و باطن آراستہ شود ودلہائے ہمہ اہل اسلام منور خواہد شد پس ترا ای محبوب من کہ دین
شما تا قیام قیامت درامن وامان سلامت خواہد بود ہمین است حسبک اللہ ومن اتبعک
من المؤمنین واین آفتاب ہدایت غروب نخواہد شد ہمیشہ ترقی یافتہ بلندتر میگردد شیخ عبدالرحمن
طفسونجی میفرماید کہ بود شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ درایام جوانی نزد شیخ ما تاج العارفین ابو الوفا
می آمد وجناب شیخ عبدالرحمن برمیخواست برائے تعظیم وی وشیخ ابو الوفا میگفت ہر کہ حاضر مجلس می بود
برخیزید برائے تعظیم ولی خدا وگفت روزی ای عبدالقادر ہرگاہ بیاید ترا حکومت وسلطنت قطبیت
موعودہ یادکن این پیر ضعیف را حضرت شیخ دست حق پرست خود بریش مبارک خود برد وگرفت
وفرمود از زیادت نخواہیم رفت ووی درجواب گفت ای عبدالقادر ہر خروسے کہ بانگ میکند بعد
ازان ساکت میشود الا خروس تو کہ او مدام در آواز است سکوت لاحق او نیست وازین اشارت است
بفیض وکرامت جناب غوث پاک رضی اللہ عنہ وجناب شیخ احمد سرہندی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ
علیہ در مکتوبات خود مینویسند دو راہ است کہ بجناب الٰہی موصول اند راہی است بقرب نبوت تعلق
دارد وواصلان این راہ بالاصالہ انبیا اند وصحابہ ایشان درین راہ توسط وحیلولہ نیست وراہی است
کہ بقرب ولایت تعلق دارد واقطاب واوتاد وبدلا وسایر اولیا بہمین راہ واصلند وراہ سلوک عبارت
ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل بہمین راہ است ودر اینجا ہست توسط وحیلولت پیشوائے
این گروہ حضرت امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہ اند واین مصنف قصیدہ برگزیدہ باایشان تعلق
دارد ودرین مقام گویا ہر دو قدم قدم مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر فرق مبارک او ہست وحضرت
فاطمہ وامامین رضی اللہ عنہم درین مقام شریک اند ہر فیضیکہ میرسد بتوسط ایشان میرسد زیراکہ ایشان
برنقطہ منتہای این راہ ہند چون دورہ ایشان تمام شد اول بحضرت امیر المؤمنین امام الحسن بعد ازان

CC-0. In Public Domain. Peerzada...

Digitized By eGangotri

بحضرت امام حسین رضی اللہ عنہما تفویض یافت بہمین ترتیب تا ائمہ اثنا عشریہ وبعد ارتحال این بزرگواران

ہر کرا فیضے میرسید بتوسط ایشان رسید قطبا کان او غیرہ ثم وثم تا زمان برکت نشان جناب

محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رسید این منصب بر ایشان مسلم و مستحکم

گشت وما بین ائمہ مذکورین وحضرت شیخ ہیچکس را برین مرکز مشہود نمیگردد ازینجا فرمودند افلت شموس

الاولین الخ مراد از شمس آفتاب ہدایت وارشاد است - ایضا جناب شیخ احمد سرہندی نقشبندی مجددی

در مکتوبات خود فرموده که تا قیام قیامت جملہ اقطاب نواب در زیر قدم مبارک حضرت شیخ سید عبد القادر

جیلانی اند وباشند - ایضا صاحب موصوف مجدد نقشبندی در دیگر مکتوب مینویسند که محبوب

سبحانی قدس سرہ فرموده اند تا قیام قیامت آفتاب ولایت بر نام من دایم وقایم است وہمہ اقطاب

زیر قدم مبارک او بند وباشند مثل نواب وتایب شان خواہند بود واین منصب قطبیت بر نام جناب

شیخ مختوم است اصالۃً وموجود است نیابۃً ہر یکے را که بر مسند قطبیت مشرف وممتاز گردد از حضرت

محبوب سبحانی سربلندی این منصب مے یابد وہمچنین تا قیام قیامت منصب ولایت وقطبیت

براجازت شان محصور ونصب وعزل بدایشان مستحکم وموفور است انتہی نقل است که روزے

حضرت ولی بزرگتر محمد عمر حمکنی قدس اللہ تعالی سرہ فرمود در مجلس خود که ہمہ طرق اہل اللہ چہارده پیر رحمۃ اللہ

علیہم بے آمیزش فیض جناب محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ ہمچو طعام بے نمک اند

وفیض آنحضرت در آنہا ہمچو نمک در طعام نمکین وہمچو شہد ونبات در طعام شیرین است یعنی ہمہ را

کمال وجمال بفیض اوست . ونقل کرده شده است از شیخ قدوه کروی ماجدی رحمۃ اللہ علیہ میگفت

شیخ عبد القادر جیلانی امام اہل طریقت است وشیخ شیوخ امام ماست درین عصر وبنور وے طلب

روشنی میکنند اہل قلوب ودر احوال خود وبہجۃ وسریرت وی واسع مے شود اسرار حقایق ومعارف

ایشان ونور وی روشن است از نور نبوی وبآن قوت وی است وبہجۃ مستمد است از اصل نبوی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وبوی قیام اوست وبروی اعتماد او والحمد للہ اولا و اخرا تنبیہہ تحقیق ظاہر شد آنچہ نقل کردیم
ما از اخبار و آثار مشائخین علیہم الرحمۃ کہ اللہ تعالیٰ در شان اولیاء اللہ لفظ تنبیہ آورد فرمود الا ان اولیاء
اللہ لاخوف علیھم ولاھم یحزنون واز انبیاء و اولیاء عموماً واز حضرت جناب محمد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم خصوصاً توسل و استعانت و استمداد جایز است کما ثبت بالنص در سورۂ یوسف
اذکرنی عند ربک استمداد کرد یوسف صدیق علی نبینا وعلیہ السلام از جلیس محبوس خود وقولہ تعالیٰ
من قصۃ لوط لوان لی بکم قوۃ او اوی الی رکن شدید - ای کاش مراقوۃ وطاقت بمقاتل این قوم
می بود مقاتلہ میکردم یا رکن شدیدی می بود کہ بوی پناہ می بردم ودمار از مغز اینہا می برآرد م وقولہ تعالیٰ
من ذی القرنین اعینونی بقوۃ وقصہ اصحاب رقیم کہ عملہاے خود وسیلہ آوردہ از غار خلاص
شدند در مشکوۃ در باب استسقا در فصل ثالث انس وعمر رضی اللہ عنہما عن انس ان عمر بن الخطاب
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب فقال اللھم انا کنا نتوسل الیک
بنبینا فتسقینا وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا فیسقون رواہ البخاری - روایت
کرد انس بن مالک رضی اللہ عنہ تحقیق عمر بن الخطاب را عادت بود چنین کہ چون خشک سالی وقحط می شد
طلب باران بوسالت عباس بن عبد المطلب میکردند میگفت بار خدایا ما توسل کردیم بسوی تو از پیغمبر
خود پس مارا سیراب و تر و تازہ میکردی و ما این وقت توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی خود صلی اللہ
علیہ وسلم پس ما را سیراب کن پس سیراب و تر و تازہ کردہ میشدند این قدر باران می بارید روایت کرد یعنی
سند کرد بخاری کہ خوب سیراب شدند و در تفسیر عرائس البیان زیر آیت ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون۔
قال بعضھم ھو الذی بسط الارض وجعل فیھا اوتادا من اولیائہ وسادۃ من
عبیدہ فالیھم الملجاء وبھم الغیاث فمن ضرب فی الارض یقصدھم فاز ونجا ومن
کان سعیہ لغیرھم خسر وخاب۔ گفت بعضی از محققان آن خدائی کہ کشادہ کرد زمین و پیدا کرد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib ...

Digitized By eGangotri

بر آن او تاد زمین یعنی میخہ ہای برائے درستی زمین از دوستان خود سرداران و بزرگان از بندگان خود پس بسوئے اینہا است جای پناہ و باینہاست فریادرسی بحصول مطالب پس ہر کسی کہ رفت بر زمین و قصد کرد برفتن زیارت اینہا پس فائز شد بحصول مقاصد و نجات یافت از ہم و غم و کسیکہ بود سعی او برائے غیر دوستان خدا ست خار و خجل گشت انتہی و در تفسیر فتح العزیز زیر آیت و ایاک نستعین نوشتہ است کہ در اینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد و استقلال آن غیر باشد و او را مظہر عون الٰہی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ در ان نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی و ایضاً در تفسیر فتح العزیز زیر آیت والقمر اذا اتسق مینویسند و بعضی از خواص اولیاء اللہ را کہ آلہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مے نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات از انہا میطلبند و مے یابند و زبان حال آنہا در ان وقت مترنم باین مقالاتست مصرع من آیم بجان گر تو آئی بتن - انتہی - شاید کہ وہابیہ خارجیہ میدانند کہ اطلاق غوث سوائے اللہ تعالیٰ بر کسے غیر خدا جایز و صحیح نباشد نسبت استغاثہ بسوئی غیر خدا اگرچہ مجازاً باشد بناءً علیہ این را شرک و کفر میدانستہ باشند این ظن ظن باطل پیش نا فضل است نمی بینند بسوئے حدیث ابن عمر بروایۃ البخاری سمعتُ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان الشمس لتدنو حتی یبلغ العرق نصف الاذن فبینما کذلک فاستغاثوا بآدم علیہ السلام یعنی روایت میکند ابن عمر کہ شنیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بتحقیق آفتاب نزدیک باشد تا اینکہ میرسد عرق مردم بنصف گوش پس درہمین حالت سختی و
تکالیف وخوف پس استغاثہ کنند وفریاد برآرند بسوئے آدم علیہ السلام کہ ابوالبشر است انتہی
ونمی بینید بسوئے حدیث زید بن اسلم عند الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول قال ان
الاشعریین اباموسی وابن عامر وابامالک فی نفر لما ھاجروا وقدموا علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وقد ارملوا من الزاد فارسلوا قاصدھم الی النبی صلی اللہ علیہ والہ
وسلم یسئلہ فلما انتھی الیہ سمعہ یقرء ومامن دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقھا فقال
الرجل ما الاشعریون باھون علی اللہ من الدواب فرجع ولم یدخل علی النبی صلی اللہ
علیہ والہ وسلم فاتی اصحابہ وقال لھم ابشروا فقد جاءکم الغوث فظنوا انہ قد علم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبینما ھم کذلک اذا اتاھم رجلان معھما قصعۃ مملوۃ
خبزا ولحما فاکلوا ما شاء اللہ ثم قال بعضھم لبعض ردوا البقیۃ ھذا الطعام علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ والہ وسلم فردوہ ثم انھم اتوہ فقالوا یا رسول اللہ لم نر طعاما اکثر ولا
اطیب من طعام ارسلتہ الینا فقال صلی اللہ علیہ وسلم ما ارسلت الیکم شیئا فاخبروہ
انہ ارسلوا صاحبھم الیہ فسألہ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ بما صنع فقال صلی اللہ
علیہ وسلم ذلکم شیئ رزقکموہ اللہ تعالی انتہی والحاصل انہ لاکراھۃ فی اطلاق ھذہ
الالفاظ ولا ابتداع ولا شرک ولا اختراع ومن ادعی ذلک فلیأت بحجۃ قاطعۃ وبینۃ
ساطعۃ کذا حققہ فی تقصار جیود الاحرار من تذکرۃ جنود الابرار علامۃ الکھنوی علیہ
الرحمۃ۔ ترجمہ گفت زید بن اسلم از حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفت اشعریین یعنی ابا موسی اشعری و ابن
عامر اشعری و ابا مالک اشعری رضی اللہ عنہم در جماعتی کہ باہمدیگر مجتمع بودند وقتی کہ ہجرت کردند از مکہ معظمہ
بسوئے مدینہ منورہ وپیش قدمی کردند قدری راہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وپس محتاج شدند

Digitized By eGangotri

از روئے زاد راہ کہ تمام شدہ بود پس فرستادند قاصد خود بسوئی نبی صلی اللہ علیہ وسلم میخواند آنوقت
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وما من دابۃ الخ نیست از ہیچ یک حرکت کنندہ در زمین مگر رزق او بر خداست
یعنی خداوند تعالیٰ برزق رسانیدن ہر مخلوق را ضامن است پس گفت آن قاصد در دل خود چیست
این اشعریان از کردہ خود اب ہم بلے توکل بر خداست واپس آمد و داخل نشد در مجلس پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم پس رسید باصحاب خود را و گفت یاران را بشارت باد بر شما کہ بتحقیق آمد بشما فریادرس کہ
بفریاد شما میرسد پس آنہا گمان کردند کہ تحقیق خبر کردہ باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس باہمدیگر درین
حالت بودند کہ آمدند دو مردان کہ ہمراہ یکے پیالہ کلان پر از نان ہائے تازہ و ہمراہ دیگرے کاسہ از لحم
پختہ پُر است پس خوردند آنقدر کہ خدا تعالیٰ خواست بعد از ان گفتند بعضی از آنہا بعض دیگر را این ما بقی
نان ولحم واپس کنند پیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس واپس کردند بعد از ان چون آمدند در خدمت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ندیدیم طعامی بسیار و ندیدم لذیذ تر از طعام فرستادہ
شما بما فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نفرستادم بشما چیزے طعام پس خبر کردند و قصہ تمام بیان
کردند کہ ما قاصد فرستادیم بطرف رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خبر کردند از انچہ کہ قاصد بعمل آورد پس فرمود حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم انچہ کہ بشما رسید چیزے بود کہ نصیب شما کرد واللہ تعالیٰ انتہیٰ. وحاصل کلام آنکہ نیست
این الفاظ مکروہ باطلاق غوث ونہ بدعت ونہ شرک ونہ اختراع کسیکہ دعوے کند باید کہ بیارد و بیاید
بحجۃ قاطعہ وگواہ روشن ہمچنین تحقیق کرد علامہ لکھنوی فاضل فہیم عبد الحی بن عبد الحلیم رحمہم اللہ در سر الشہادتین
چون در پیش امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ عنہ در میدان کربلا زیادہ از پنجاہ شہید شدند فعند ذلک
صاح الحسین علیہ السلام اما من مغیث یغیثنا لوجہ اللہ اما من ذاب یذب عن حرم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالحر بن یزید الریاحی انتہی پس آنوقت نعرہ زد امیر صاحب
کیست فریادرسندہ بفریاد ما برسد و مارا مدد کند از برائے خدا آیا کیست کہ دور کند و باز دارد و نجات دہد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ازین کلفت حرم محترم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگہان حر بن یزید برآمد چنان فریاد رسی
کرد کہ جان خود را مع اتباع خود فدا کرد انتہی ۔ ودر اشعۃ اللمعات شرح مشکوٰۃ در باب زیارت القبور
شیخ عبد الحق دہلوی مینویسند زیارت قبور مستحب ست باتفاق زیراکہ سبب رقت قلب و تذکرہ موت و بوسیدگی
استخوان وفنائے دنیا ست وجز آن از فواید وعمدہ دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است
و باین وارد شدہ است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بمزار بقیع میرفت وسلام میداد بر اہل
آن واستغفار میکرد برائے ایشان واما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکر شدہ اند
آنرا بسیارے از فقہا ومیگویند نیست زیارت مگر برائے دعائے موتی و استغفار برای ایشان
و رسانیدن نفع بایشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن واثبات کردہ آنرا مشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم
وبعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم واین امرے محقق ومقرر است نزد اہل کشف و کمال از ایشان تا آنکہ بسیارے
را فیوض وفتوح از ارواح رسیدہ واین طایفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند وامام شافعی رح
گفتہ است قبر موسی کاظم علیہ السلام تریاق مجرب ست مر اجابت دعا را ومولینا حجۃ الاسلام ابو حامد
امام محمد غزالی رحمۃ اللہ گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی در حیات وے استمداد کردہ شود بوے
بعد از وفات وے ویکے از مشایخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشایخ کہ تصرف میکنند در قبور
خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی وشیخ سید عبد القادر جیلانی
ودو کس دیگر از اولیا شمردہ اند ومقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ ویافتہ است گفتہ وسیدے احمد
بن زردق کہ از اعاظم فقہا وعلما ومشایخ دیار مغرب است گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی
از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی
تر است ومن میگویم کہ امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیراکہ وے در بساط حق
است ودر حضرت اوست ونقل برین معنی ازین طایفہ بیشتر ازان است کہ حصر واحصا کردہ شود

CC-0. In Public Domain

Digitized By eGangotri

ویافتہ نمے شود درکتاب وسنت واقوال سلف صالح کہ منافی ومخالف این باشد ورد کند این را
وبہ تحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی است داورا علم وشعور بزائرین واحوال شان
ثابت است وارواح کاملان را قربی ومکانتی درجناب حق ثابت است چنانکہ درحیات بود بلکہ
بیشتر ازان واولیاء اللہ را کرامات وتصرف دراکوان حاصل ہست انتہی ودرحصن حصین واذا انفلتت
دابتہ فلیناد اعینوا یا عباد اللہ ز۔ ای رواہ البزار عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما۔ و
روی ابن السنی عن ابن مسعود مرفوعًا اذا انفلتت دابۃ احدکم بارض فلاۃ فلیناد
یا عباد اللہ احبسوا فان للّٰہ تعالی عبادًا فی الارض تحبسہ قلت حکی لی احدُ شیوخنا
الکبار فی العلم اذا انفلتت لہ دابۃ اظنہا البغلۃ وکان یعرف ھذا الحدیث فقال لہ فحبسہا
اللہ فی الحال بغیر سبب سوی ھذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار ۱۲ حرز وان ارادعونا فلیقل
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط ای رواہ الطبرانی عن زید
بن علی عن عقبۃ بن غزوان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئًا
او اراد عونا وھو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی ثلاثًا فان للّٰہ عبادًا
لا نراھم ۱۲ حرز یعنی وقتی مے گریزد ویا بفرار نہد مرکب او پس ندا کند بدو کنید اے بندگان خدا
روایت کرد این حدیث را بزار ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرد ابن السنی از ابن مسعودؓ بحدیث مرفوع
وچون فرار کند مرکب یکے از شما بزمین صحرا پس باید کہ ندا کند ونعرہ زند ای بندگان خدا اجابت
کنید پس بیشک برائے حضرت اللہ بندگان است درزمین بند میکنند آن مرکب را۔ ملا علی قاری
میگوید کہ حکایت کرد برائے من یکی شیخی از شیوخ ما در علم وقتی کہ فرار کرد دیگر بحیث مرکب او گمان میکنم
کہ آن مرکب استر بود وبود آن شیخ کہ میشناخت این حدیث را پس بخواند آنرا پس بند کرد اللہ تعالے
آن استر را ہمان وقت سوائے سببی دیگر بجز خواندن این حدیث ذکر کرد امام نووی ازین حدیث

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ور دافع نکار ۱۲ حرز متین ملا علی قاری ۱۲ و اگر اراده مدد و استعانت کند باید که بگوید ای بندگان خدا مدد
کنید ۳ بار گوید روایت کرد طبرانی از زید بن علی از عقبة بن غزوان از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
که فرمودند که چون گم شود یکے را از شما چیزے و اراده استعانت کند و باشد او در زمینی که نباشد کسے
مونس و رفیق ورا انجا پس باید که بگوید ای بندگان خدا مدد کنید مرا پس بہ تحقیق برائے خداوند تعالی بندگان
که مان نمی بینیم آنہا را ۱۲ حرز متین ملا علی قاری انتہی۔ و ایضاً در تفسیر ملا حسین کاشفی آورده است که
در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مہارتے تمام داشت چون فرستادهٔ فرعون
بدیشان رسید مادر خود را گفتند مارا بسر قبر پدر خود ببر۔ مادر شان ہمچنان کرد و ایشان بر قبر پدر خود
رسیده آواز دادند پدر جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر مارا طلبیده بجہت آنکه دو کس آمده اند
بے لشکر و بے سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائے است که چون می افگند
اژدہا مے شود و ہر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که مارا با او معارضه میفرماید۔ صاحب
قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب مے شوند آن عصا ہمان اژدہا
میگردد یا نه۔ اگر میگردد بدانید که آن جادو نیست چه سحرہائے ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد
و چون حال بدین منوال باشد نه شمارا بلکه ہیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواہد بود انتہی۔
ساحران از مردگان حقیقی که کفر است امداد خواستند عجب است که وہابیان از تصرف اولیاء اللہ
منکرند حال آنکه المؤمنون لایموتون ۱۲۔ و در شرح فقه اکبر۔ واعلم انه قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور اللہ تعالی ثم قرأ قوله تعالی ان فی
ذلک لآیات للمتوسمین ای المتفرسین رواه الترمذی من روایة ابی سعید الخدری
رضی اللہ تعالی عنه ومما ینبغی التنبیه علیه ہذا ان الفراسة ثلثة انواع فراسة
ایمانیة وسببہا نور یقذفه اللہ تعالی فی قلب عبده وحقیقتہا انہا خاطر یہجم

ف — باور داشتن این حکایت از کفار علمی نیست سخن حق اگر از شیطان است هم باشد چنانکه تعلیم قرائت شیطان صحابی را برائے خواندن آیت الکرسی انتہی منه ۱۲

CC-0. In Public Domain.

Digitized By eGangotri

علی القلب ویثب علیه کوثوب الاسد علی الفریسته ومنها اشتقاقها وهذه الفراسته علی حسب قوة الایمان فمن کان اقوی ایمانًا فهو احد فراسته قال ابو سلیمان الدارانی رضی الله عنه الفراسته مکاشفة النفس ومعاینة الغیب وهی من مقامات الایمان- انتهی-

ترجمه تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بپرهیزید وهوشدار ید از فراست مومن بیشک او مومن می بیند بنور حضرت الله همه چیز او را در نظر می آید بعد از آن خواند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را. ان فی ذالک الآیات للمتوسمین الخ- تحقیق در ہلاکت قوم لوط وغیره آیات ومعجزات اند برائے متوسمین یعنی متفرسین که صاحبان فراست اند روایت کرد امام ترمذی از روایة ابی سعید خدری رضی الله عنه دلایق ونسبت کہ این فراست البته نوع باشد قسم اولیٰ واعلیٰ فراست ایمانی است وسبب آن نور است که روشن شود در دل بندۂ خدا وحقیقت آن نور تصور خاطر که هجوم کند بران دل بنده وجست کند بر آن مانند جستِ شیر بر فرس واز آن فراست اشتقاق آن نور است واین فراست بر حسب قوة وطاقت ایمان پس هر کرا ایمان قوی است پس او را تیز باشد فراست وگفت ابو سلیمان دارانی رضی الله عنه فراست مکاشفۂ نفس ومعائینۂ غیب واین فراست از مقالات ومقامات ایمان است- انتهی شرح فقه اکبر زیر جمله کرامات الاولیاء حق- مر خداوندان فراست را بزیرکی در نگرند وحقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند واین صفت مومنان است- آورده که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق عجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانے در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر وسجاده بر کتف در گوشه بنشست وبعد از زمانے برخاست وگفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اتقوا فراسته المومن فانه ینظر بنور الله- سر این حدیث چیست خواجه قدس الله سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری وایمان آوری گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه اشارت فرموده وخادم برخاست خرقه از سر جوان بر کشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید

آیات للمتوسمین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وایمان آورد وخواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت این عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار باطن را ببریم وقطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد ودر قدم خواجه افتادند وتجدید توبه کردند مثنوی

توبه چه باشد پشیمان آمدن	بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را توبه ز کار بد بود	خاص را توبه ز دید خود بود

انتهی تفسیر حسینی۔ ودر تفسیر عرائس البیان اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله فاذا وجب الخوف من فراسة من یری بنور الله فکیف لایجب الخوف من فراسة من یری بالحق لا بالغیر انتهی زیر تفسیر آیت مذکور ان فی ذلک لآیات للمتوسمین۔ ترجمه یعنی بپرهیزید وخوف کنید از فراست مومن که او بنور خدا می بیند پس چون واجب شد که خوف کنند از کسی که می بیند بنور خدا پس چرا واجب نیست که خوف نکنند از کسی که می بیند بذات مقدس خدا انتهی ما فی العرائس خلص کلام وسلاله مرام آنکه جناب محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی قدس سره عالم ربانی بودند ودر علوم شان برگتی بود که در حالت مدارست نوبت بقطبیت رسید ودر قصیده میفرمایند بقوله

درست العلم حتی صرت قطباً	ونلت السعد من مولی الموالی۔

ولبودن همه اولیاء الله در زیر تبعیت شان ولبودن همه ایشان فرمان بردار وے ولبودن ایشان مقتبس از انوار وے قاطبةً ومستفیض از آثار وے کافةً ولبودن آنحضرت سلطان وقت وقطب آفاق وغوث زمان ومهیمن اسرار اولیا ومسیطر مراتب اصفیا وحاکم خافقین مرجع ثقلین نبود حکم در وقت وے مگر حکم وے ونه تصرف در عصر وے مگر تصرف وے مراد از آن حکم تمام وتصرف عام احیاءً وامواتاً ونصب وعزل وقبول وخزل وسید اولیا وسند اتقیاء وسلطان مملکت ولایت واصل اصول مراتب بدایت ونهایت وکمالات ایشان ظاهراً وباطناً وصورةً وسیرةً در کتب متداوله مرقوم است وایشان در اجل مجالس واشهر محافل بزبان درفشان

CC-0. In Public Domain

Digitized By eGangotri

خود فرمودہ اند۔ چنانچہ قال العلامة والحبر الفهامة المولینا علی القاری الحنفی رحمة الله الباری
فی نزهة الخاطر صفحہ ۶۲ عن الشیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ قال سمعت الشیخ ابا القاسم
عمر البزار یقول سمعت سیدی السید الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه یقول من
استغاث بی فی کربة کشفت عنه ومن نادانی باسمی فی شدة فرجت عنه
ومن توسل بی الی الله فی حاجة قضیت حاجته ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل
رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدی عشرة مرة ویذکره ثم یخطو الی جهة العراق
احدی عشرة خطوة ویذکر اسمی ویذکر حاجته فانها تقضی باذن الله تعالی۔ انتہی
ترجمہ گفت علامہ فہامہ مولینا ملا علی قاری الحنفی رحمہ اللہ الباری در رسالہ مصنفہ مولفہ خود نزہتہ الخاطر
الفاتر از شیخ ابی الحسن علی الخباز قدس سرہ گفت شنیدم شیخ ابو القاسم عمر البزار میگفت شنیدم
سردار سرداران من شیخ محی الدین السید عبد القادر رضی اللہ عنہ میگفت ہر کہ استغاثہ کند در وقت
سختی دور کردہ شود آن سختی ازو و ہر کہ ندا کند بنام من در شدت و کلفت دور کردہ شود ازو و ہر کہ وسیلہ
کند بمن بطرف خدا تعالے در حاجتی قضائے حاجت کردہ شود و ہر کہ بخواند دو رکعت وے خواند
در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ مرتبہ پس ازان درود بفرستد بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وسلام نیز بعد فراغت نماز یازدہ بار قدم بردارد بجہتہ عراق یازدہ قدم و یاد کند نام من و یاد کند حاجت
خود پس بشک حاجتہ روا گردد باذن اللہ تعالی۔ وقال الشیخ العالم المحدث الشیخ عبد الحق الدہلوی الحنفی
رحمۃ اللہ علیہ در زبدۃ الاسرار والآثار صفحہ ۱۰۱۔ قال الشیخ رضی الله عنه من استغاث بی فی
شدة وکربة کشفت عنه ومن نادانی باسمی فی شدة فرجت عنه ومن توسل
بی الی الله عز وجل فی حاجة قضیت له ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعة بعد الفاتحة
سورة الاخلاص احدی عشرة مرة ثم یصلی ویسلم علی رسوله صلی الله علیه وآله وسلم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بعد السلام ویذکرہ ثم یخطوا الی جہۃ العراق احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی بفضل اللہ وکرمہ۔ انتہی۔ وترجمہ در روایت اول کردہ شد۔
وقال الشیخ عبد القادر ابن محی الدین الاربلی فی رسالتہ تفریح الخاطر صفحہ ۷۰ ذکر فی بہجۃ الاسرار وتکملۃ الامام الیافعی قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ او کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی باسمی فرجت عنہ ومن توسل بی فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشرۃ مرۃ ثم یصلی ویسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم بعد السلام یخطوا الی جہۃ العراق احدی عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجتہ فانہا تقضی انتہی۔ ودر غوثیہ نوشتہ است کہ این نماز را صلوۃ الاسرار خوانند واز ملفوظات غیاثی نقل کردہ کہ این نماز را مسمی است بصلوۃ الحاجۃ
وقال الشیخ محمد الصادق الشہابی السعدی القادری فی مناقب الغوثیہ صفحہ ۲۳۵ فی کیفیۃ ادا الصلوۃ الاسرار در ملفوظ غیاثی آوردہ است کہ اکثر بزرگان دین ومشایخ عین الیقین فضائل دوگانہ ویازدہ گامی کہ مسمی بصلوۃ الحاجت است وصلوۃ الہدیہ الی حضرۃ القادریہ نیز گویند وما بین العشائیین می گذارند واز جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واستفادہ نمودہ اند وبا داء آن دوگانہ مامور شدہ اند چنانکہ حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم وپرسیدم کہ اگر شخصی را اجل رسیدہ باشد او را علاجی ہست کہ نمیرد فرمودند اگر دوگانہ ولدی سید عبد القادر رضی اللہ عنہ باعتقاد راسخ ادا نماید عمروے مزید گردد واز طرف غوث اعظم رضی اللہ عنہ در فضائل صلوۃ الحاجۃ در بہجۃ الاسرار ودر تکملہ یافعیہ نقل میکنند کہ فرمودہ من استغاث بی فی کربۃ کشفت عنہ ومن نادانی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عزوجل فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص

Digitized By eGangotri

احدے عشرۃ مرۃ ثم لیصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدے عشرۃ مرۃ ثم یخطو الی جہۃ العراق احدے عشرۃ خطوۃ ویذکر اسمی ویذکر حاجۃ فانہا تقضی بہا انتہیٰ وشیخ الہند شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در ترجمہ کتاب منہج المسالک الی اشرف المسالک در آداب ذکر مے فرماید چہارم مدد جستن بدل نزد شروع در ذکر بہمت شیخ کہ ذکر از وی دارد اگر بزبان نیز نداکرد شیخ را وفریاد خواہد از وی نیز رواست اگر حاجت بدان افتد انتہیٰ از رسالہ ثبوت شفاعت ودر نفحات الانس مصنفہ عبدالرحمٰن جامی علیہ الرحمۃ مرقوم است کہ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بہاالحق بلاگردان نقشبندی بخاری علیہ الرحمۃ وصیت فرمودند کہ درپیش جنازۂ ما این را بخوانند رباعی

مفلسانیم آمدہ در کوی تو	شیأ للہ از جمال روی تو
دست بکشا جانب زنبیل ما	آفرین بر دست و بر بازوی تو

ودر سیر اولیاء اللہ ازین نوع بسیار یافتہ میشود از انبیاء و اولیاء استمداد و استعانت جایز است در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشتہ است بروایت ابن ابی شیبہ بسند صحیح آوردہ است کہ در خلافت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قحطی افتاد شخصی از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قبر شریف نبوی آمد فریاد وزاری کرد وگفت یا رسول اللہ استسق لامتك فانہم قد ہلکوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را در خواب آمد فرمود برو بعمر بشارت دہ کہ باران خواہد شد ہمچنان شد وہم درین است کہ ابن الجلاء میگوید کہ بمدینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درآمدم ویکدو فاقہ بر من گذشت بقبر شریف استادم وگفتم انا ضیفك یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غنودگی مرا گرفت بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم رغیفی بدست من داد نصفی را در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من موجود باقی بود صاحب مواہب اللدنیہ مینویسد کہ در مکہ معظمہ بیمار شدم بمرض لاعلاج کہ اطبا از علاجم عاجز آمدند ومن از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

استعانت کردم آرام شد. و نیز مینویسیار که از آنجا آمده در شهر مصر خادمهٔ من با سیب تصرف
جن مضطرب شده بود. استشفاع بجناب رسول صلی الله علیه وسلم کردم آرام شد غرض مفهوم
کلمهٔ اولیاء الله که هست دوست مالک و متصرف ست العطاء الله و کرمه یحبهم و یحبونه مظهر این معنی است
واین ناقل و نقل خوان کم عقل و نادان اگرچه مذنب و گنهگار بے عمل و بیکار با اینهمه بر نام حضرات
اولیاء الله عاشق زار. و ذکر خیر ایشان شب و روز کار. و در تعظیم و تکریم و توقیر شان بیدار و هوشیار
و بر وهابیان و غیر مقلدان و مرزائیان نیچریان و زندیقان و بدعتیان از دل و جان بیزار. بگذار
بگذار لان لهم سوء الدار و کفی علیهم النار. همه آبا و اجداد این مسکین اهل الله و عاشق اولیاء الله همگی بودند
و با این حزب الله خیلے اخلاص و حسن اعتقاد داشتند و جد امجد این بدنام کنندهٔ نیکونامے چند از اولاد
صلحائے انصار عرب بودند بهاء الدین نام داشت. جذبهٔ عشق الٰهی بر دل آمده بطلب پیر کامل سفر اختیار
کرد و برادر خود شرف الدین نام همراه گرفته از عرب بلاد و امصار و اوادی پیماگرد بار رفته رفته سر و رهند
و پنجاب بر آورد و در کشتوار که از مضافات کشمیر است قرار گرفت و معتکف شدند و استعانت و استمداد
از دربار نبوی طلب کرد. در واقعه بشارت آمد که برو بکشمیر که حصه امانت فقر شما نزد شیخ بابا نصیب الدین
غازی است و از بزرگان سلف بگوش رسیده از شیخ عبدالوهاب نوری و در بعض تاریخ از شیخ امین الدین دار
برفتن و ارادة نمودن مامور شدند والله اعلم و علمه اتم. چون بامتثال امر غیبی و تبعیت ملهم لاریبی
بر آمده راه کشمیر پیش گرفت و در چند روز رسیده بخدمت بابرکت شیخ خود علی الاختلاف رسیده مطمئن
شده بعد چندروز دو برادر را سلسله سهروردیه داخل کردند و آنچه که مناسب حال شان بود تلقین نموده
اذکار و اشغال معمول سلسله سهروردیه است بوی مقرر کردند و چندروز در پیش خود گرفته بتوجهات
ظاهری و باطنی سرشار و سیراب گردانیده هر دو برادر را بترک و عزلت فرمودند و در کوهے که عاشم نام
دارد در پرگنهٔ و هو قریب قریهٔ زیون و پانته چهک واقع است و در آنجا رفته هر دو برادر بعبادات

CC-0. In Public D...

Digitized By eGangotri

ومجاہدات مشغول شدند وہمہ لذات را ترک کردند وغاری کنداینده جناب بہاؤالدین صاحب در غار عبادت مے کرد. وشرف الدین بیرون غار مسجدے بنا کرده دران مسجد عبادت میکرد. جناب حضرت شیخ ومرشد کامل شرف الدین را فرمود کہ بہاؤالدین را خدمت کرده میباشی وتابعداری فرمان شان کرده واین پیر شما است چونکہ دران روزہا کہ بغار شم رفتند وترک لذات کردند از زبان شیخ برآمد کہ اے بہاؤالدین تو بہار دین است وایام بہار را در زبان کشمیری سونت میگویند دم بدم اورا باعتبار ترک لذات ریشی قرار دادند وچونکہ ایام سونت بود سونتہ ریشی بنام مشہور گردید. وسالہا در انجا بعبادت مصروف بودند وحضرت شیخ وصال یافتند وبعد چندے جناب سونتہ ریشی صاحب ہم وصال یافتند از کوه بہ نشیب آورده شدند اندرون قریہ پانتہ چھک مدفون کردند ومزار شریف فراخ ساختند ومحمد شرف الدین از برادر موصوف خود خرقہ خلافت یافتہ بر سجاده نشست. اہل حاجات و طالبان حق را دستگیر شده وضع مشایخی را رونق داد یک ملاحی را دختر مادرزاد مجنون بود بدعای ریشی صاحب بہ شده بود آن ملاح باجملہ قبیلۂ خود از جناب شرف الدین صاحب مرید شدند وجملہ تعمیر مقبره ریشی صاحب وخانقاه فراخ بنا کردند وجناب شرف الدین بامر باطنی بتاہل گرفتن مامور شد فے الفور متاہل شده اللہ تعالےٰ فرزندے سعادتمند عطا فرمود محمد یعقوب نام کردند واو بروطیره والد ماجد خود زندگانی نمود. درخورد سالی آثار بزرگی بر ناصیہ او روشن بود بریاضت وعبادت ومجاہدات جوانی خود را صرف نموده بدرجہ کمال رسید از والد خود خرقہ خلافت یافت ووالد او وصیت نمود وگفت اے فرزند از اولاد شما خیلے نور وبرکت بنظر مے آید باید کہ در اندک روز نکاح کنی۔ منظور خدا بود نکاح کردند وجناب شرف الدین صاحب براه وصال رخت بست ومحمد یعقوب بر سجاده نشست ودم دمان طالبان را رہبری کردن گرفت بسے داخل شدند واز حضرت ایزدی جناب محمد یعقوب را سہ فرزند سعادتمند ویک دختر نیک اختر عطا شد. محمد مسعود ومحمد خلیل ومحمد قاسم بحکمت الٰہی چنان شد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شخصے مریض مزمن از ہندوستان خاص از عظیم آباد برائے تبدیل آب وہوا وتمنائے صحتوری
بکشمیر آمد وکمال تسخیر خلایق وشہرت محمد یعقوب استماع نمود واستجابت دعا مشہور بود واین
شخص بطلب دعا برائے حصول صحت خود بخدمت حاضر شد پرسیدند چه نام داری گفت محمد عبد الله
بکرامت ایشان را معلوم شد که ذی علم است گفتند درین شہر برائے کدام ضرورت آمدی
گفت مریض مزمن شدہ ام صحت وتندرستی طلب دارم. فرمودند الله تعالےٰ بطفیل بزرگان صحت بخشد
خاطر جمع دار ہفت روز پیش ما آمدہ در توجه حاضر مے باشی ہمچنان کرد روز ہفتم خود را صحیح وسالم دید
قدمبوس کردہ التجا کرد که مرا مرید خود کنند تا در زمرہ مریدان شما باشم اجابت نمودند و مرید ساختند
وآنچه مناسب حال او بود تلقین فرمود و بر استقامت ترغیب دادند و فرمودند که مرا الله تعالےٰ سه فرزند
عطا کردہ است اینہا را تعلیم علوم دین وترتیب وتہذیب این ہا باید کرد واوقات عمر بقیه خود
بہمین جا گذار برائے شما وبرائے ما بہتر میشود منظور کرد پس به تدریس علوم اشتغال گرفت
متصل خانقاہ مدرسه علیحدہ بنا کردند واطفال قریه پانتہ چہک واز دور دور قریه ہا طالبان علم
آمدن گرفتند واین ہر سه برادر در تعلیم علوم خوب چند سال سعی بکار بردہ تعلیم یافتند ومحمد خلیل
ومحمد قاسم در خورد سالی قضا کردند وہمشیرہ آنہا در نکاح مولوی محمد عبد الله بحکم واجازت
محمد یعقوب آمد وجناب محمد یعقوب محمد سعید را در تربیت علم واشتغال مشایخانه مبالغه
نمود وبسوئے او توجه بسیار داشت در حیات خود تزویج او را انجام داد وبجائے خود او را نایب و
خلیفه کرد وبخرقه خلافت سرفراز فرمود وخود رحلت فرمائے دار آخرت شدند وبعد چند سال ہمشیرہ
محمد سعید زوجه مولوی محمد عبد الله نیز قضا کرد واولاد چیزے نماند بعدہ محمد سعید را مولوی محمد عبد الله
نگذاشت وباوے بسیار رحمت کرد وبدرجه تحصیل علوم منقول ومعقول رسانید ودر پیش خود بتدریس
طلبا مقرر کرد تا علوم در دل او استحکام گیرد وچون دستار فضیلت بر سر محمد سعید بسته کردند وہمه علماء

Digitized By eGangotri

شهرها را ضیافت نموده و محمد سعید را سند داد و خود بحیله رفتن بحج وداع گردید و در رفت و در مدینه
منوره مدفن یافت و محمد سعید خوب در علم ترقی نموده عمر خود درین اشتغال بسر کرد و در تمام عمر همگی
یک فرزند سعادت مند بوجود آمد و وی را در علم دین و در درستی اعمال و احوال نیک سیرتی مستفیض
گردانید۔ محمد عبد السلام نام داشت و مولوی محمد سعید نیز راه پیمائے وطن اصلی شده قضا کردند و
محمد عبد السلام نیز طابق النعل بالنعل موافقت و متابعت اسلاف خود نموده باحسن وجه رونق علم و
عمل و تربیت مریدان و معتقدان خیلے ملحوظ داشت و در زمان محمد یعقوب قریه پانته چهک بنام
شان برائے خرچ لنگر آستانه ریشی صاحب و خرچ مدرسه جاگیر متعین شده بود و همگی خرچ اخراجات
از آمدنی اجناس وغیره مے شد و محمد عبد السلام در هر نوع روزگار خود در بهترین احوال دینی و دنیوی
بسر برده اوقات خود بانجام رسانید و از ایشان چهار فرزند نیک پیوند ماندند۔ بهاء الدین
و عبد الصمد و عبد الواحد و محمد یحیی و دو دختران نیک اختر و این هر چهار فرزند بظاهر و باطن
آراسته و بورع و تقوے پیراسته بودند و ایشان نیز بطریق آبائے خود علم و عمل ظهور
گرفت و تعلیم و تعلم و رونق مدرسه بدستور قایم داشتند اما برادر بزرگ بهاء الدین بعد
حصول علم تجرید اختیار کردند در مقام غار شم بمقام جناب ریشی صاحب در غار نشسته بعبادات
و مجاهدات و ریاضات مصروف شد تا تمام ایام شباب در یاد حضرت رب الارباب منقضی
کرد روزے در واقعه دید که جناب محبوب العالم شیخ حمزه مخدوم قدس سره بوے میفرمودند فرزند
حالا وقت رهبری خلق است از غار برآ۔ بخیر در شهر خاص کشمیر در محله احمد اکدل سکونت پذیر
باش و همانجا دستگیری مردمان و طالبان کرده باشی و تزویج شما در همانجا سرانجام خواهد شد
و زنے زاهده عارفه صادقه را یک دختر دارد از ما فرزندے نیک مے خواهد و من شما را باو دادم۔ پس
از بیداری بعد نماز صبح بمزار ریشی صاحب آمده سر بمراقبه کرده باین اراده که از ریشی صاحب مشورت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وصلاح درباب فرموده مخدوم صاحب میکنم مقصود وی این بود که ریشی صاحب سفارشی که ده
رفتن بشهر و گرفتن عیال معاف کنانند و جناب ریشی صاحب اوی ترغیب دادند و عتاب کردند
که تو بفرموده محبوب عالم توقف میکنی فوراً روانه شهر باید شد پس جناب بهاء الدین صاحب از
غار برآمده یک شب در نزد والد بزرگوار خود گذرانیده و ایشان را نیز حکم شده بود باید که بهاء الدین
بشهر جائے گیر شود و توقف نکند لهذا ترغیب دادند که فرموده جناب محبوب عالم الطبیب دل منظور
کرده بالرأس والعین تعمیل کرده باید رفت روز جمعه بخیر روانه شهر شدند و پرسان کرده بمحله احمد اکدل
رسیدند و بی بی صاحبه موصوفه در انتظار وے بود و ایشان بوقت نماز در مسجد برائے نماز
رفتند بی بی صاحبه وے را دید و بشناخت بعد نماز و بخانه خود طلبید و امام مسجد و چند کسان را
مدعو کرده نکاح دختر خود همراه بهاء الدین صاحب منعقد ساخته دو راندک روز بی بی صاحبه
قضا کرد خانه سکونتی داشت و زمین ساگزار و باغچه زمین و املاک خانه و اثاث البیت هرچه
که داشت در زیر تصرف داماد درآورد و بهر حال بهاء الدین صاحب را در خانه هم تجرد حاصل شده
اکثر اوقات خود در ضبط اوقات وظائف مصروف میکرد و زبان بهاء الدین صاحب سیف
قاطع بود هرچه که بزبان میفرمودند تیر بهدف مے شد اهل حاجات و طالبان خدا بدرش
ازدحام گرفت روز بروز مردم مرید مے شدند و معتقد منقاد میگروند چنانچه عبید الله صاحب
بچه و آیة الله صاحب بچه با حسن اخلاق اوی الفت گرفتند و بهر هفته بنزد وے می آمدند
و مجلس مے کردند و باغ بهار که این وقت نام او بهار مشهور است در انجا یک چاهی است
از عهد امیران و سرداران چغتائیه بود که خانه هائے کبوتران در آن بسیار بودند بعد نماز صبح و بعد
نماز عصر بر آن چاه مے نشستند و خیلے سرود ذکر قمریان مے نوشیدند چنانچه شیخ احمد
صاحب تاره بلی هم در زمان خود بر سر آن چاه گاه گاه آمده مے نشستند غرض که بهاء الدین

Digitized By eGangotri

صاحب را خیلے قبولیت روی داد و فتوحات بسیار از مریدان و معتقدان آمدن گرفت۔ و
جناب والد صاحب شان محمد عبد السلام نیز از قریہ پانتہ چهک آمده پیش بهاءالدین فرزند
کلان خود قرار گرفت و از دور و دور شهرت برکت شان شنیده مردم مے آمدند و مرید شدند
گویا دریائے فیض و برکت از حضور اجرا یافت و جناب والد ماجد شان وصال یافت یعنے
محمد عبد السلام و در همانجا متصل مقبرهٔ جناب شیخ اسمٰعیل بهائی صاحب مقبره ساخته زمین هر دو
مقبره با هم ملصق نمودند و از جناب بهاءالدین صاحب چار فرزند حق پسند پیدا شد حضور پیر و
احسن پیر و معین الدین و احد پیر و جناب بهاءالدین صاحب بعمر بابرکت در احمداکدل وصال
یافته نزدیک قبر والد ماجد خود مدفون ساختند حضور پیر اتباع اسلاف خود نموده رونق علم و عمل
برابر گرفت معیشت خود موقوف بر مشایخی میگذرانید و افاده و استفاضه از عبد الله صاحب مخدومی
نمود و احسن پیر در جوانی قضا کرد در مزار امرت سر مشهور به مزار بولاقی است مدفون شد هیچ
اولادے نماند و پیر معین صاحب همیشه تجرید اختیار داشت زیرا که اسفل بدن شان از خورد
سالی بیکار بود مدام با وظائف و اوراد و سلوک کاربند بودند در قریہ پانتہ چهک در مزار محمد یعقوب
صاحب مدفون شدند و از احد پیر یک فرزند ماند در جوانی فوت شد و یک دخترش تا حال
زنده است و احد پیر هم در احمداکدل قضا کرد و در همان مقبره مذکور مدفون شدند و از جناب
حضور پیر صاحب مرحوم که والد ماجد این فقیر است چار فرزند بظهور آمدند هر یکے بصلاح نیک
سیرتی متصف بودند یکے عبد القدوس که در جوانی فوت شد و دوم محمد یحییٰ که خیلے صالح و قاری
و حافظ قرآن بود عمر خوش گذرانی نموده قضا کردند در احمداکدل در همان مقبره مدفون شدند و از وی
سه پسر و دو دختر پیر حفیظ الله و پیر حبیب الله و پیر نور الدین هر سه زنده هستند حبیب الله
پیر و پیر نور الدین در احمداکدل در جائے آبائے خود گذران خود میکنند و پیر حفیظ از بیست و پنج

ف مولانا مولوی غلام رسول صاحب فاضل و عالم اجل و مفتی الرشید مرحوم نیز از اولاد جناب [illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ساله برکوه شمله نزد این فقیر است و یک فرزند دارد محمد حسن نام - و پیر حبیب الله را دو دختر دارد
پیر نور الدین را یک فرزند عبد الغنی نام - اینهمه الحمد لله تا حین تحریر بخوشی زنده هستند و نیز از
پیر محمد یحیی دو دختر نیک اختر یکے در خانیار منکوحه آخون عبد الصمد صاحب امام خانقاه شریف خانیار
و از وے سه فرزند دلبند - یکی حافظ عزیز الدین - دوم غلام محمد که او در جوانی قضا کرد - فرزند سیوم
حافظ عبد الغنی که برکوه شمله خانه داماد این فقیر است دیگر ده همشیره ها هم دارند و از دختر دوم پیر محمد یحیی
صاحب مرحوم همگی یک فرزند غلام محمد برکوه شمله نیز خانه داماد این فقیر است و فرزند سیوم حضور پیر
صاحب مرحوم پیر احمد نام بمدت سی سال بلکه زیاده در سیاحت هندوستان و عربستان
و شام شریف و بغداد شریف و قسطنطنیه و سه بار حج هم کرده است بحاجی احمد پیر مشهور بخوشی حالا
در احمد اکدل زنده و سلامت در جائے آبائے خود سکونت دارد - و فرزند چهارم حضور پیر صاحب
مرحوم این فقیر است - بعمر بیست ساله به اراده متعلمی و مسترشدی از کشمیر بر آمده چند سال در طلب
علم بهندوستان صرف کرده حالا از مدت بیست و هفت سال برکوه شمله منتصب بامامت و قاضی
گریست بجز دو دختر نیک اختر فرزندے نیست، یک فرزند دلبند غلام محمد نام پیدا شده بود بعمر د ظهوره معاً
راه عقبیٰ گرفت و از فرزند دوم محمد عبد السلام عبد الصمد نام دو فرزند سعادتمند بوجود آمده بودند یکی
وزیر بابا نام دارد - دوم امیر بابا نام - از وزیر بابا مرحوم سه فرزند بوجود آمده اند یکے کبیر بابا دوم عزیز بابا
سیوم حمزه بابا - از کبیر بابائے مرحوم ولی بابا و سلام بابا و دیگر برادران که نام شان بخاطرم محفوظ نیست
و از عزیز بابا همگی یک فرزند و از حمزه بابا هیچ اولادے نیست و از فرزند دوم صمد بابا امیر بابا نام دو
فرزند دلبند یکے جلال بابا - دوم علی بابا اینها همه بخوشی زنده هستند در قریه پانته چهک سکونت
دارند و فرزند سیوم محمد عبد السلام صاحب عبد الواحد نام همگی از وے یک فرزند بود و از وے
هم اولاد ماندند لیکن مفقود الخبر هستند و از فرزند چارم محمد عبد السلام محمد سخی بابا نام بود بحوادث و انقلابات

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

زمانہ از کشمیر برآمدہ بحد گجرات وپنجاب سکونت اختیار کردہ بود از دے یک پسر ماند قادربخش نام۔ واز قادربخش شش پسر بوجود آمدند۔ یکے فضل دین۔ دوم کرم دین۔ سیوم پولا دین چہارم قطب الدین۔ پنجم ٹیلا دین۔ ششم نوردین۔ دہر یکے ازینہا پسران ودختران دارد در ضلع گجرات پنجاب در قریہ ہائے مختلف ومتفاوت سکونت دارند بجائے خود ہر یکے آباد است فقط

ذکر خیر بزرگان سلف کہ آبا واجداد این فقیر اند بغرض استعانت واستمداد از ایشان عموماً واز جناب فیضمآب قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی قدست اسرارہم خصوصاً در میان آمد کہ اللہ تعالیٰ بکمالات ظاہری وباطنی شان وطفیل اخلاص صوری ومعنوی شان از شر وہابیان وبدعقیدہ گان در حفظ وامان خود نگہدارد کہ ذکر خیر اولیاء اللہ نیز از جملہ طاعات است ومحبت شان واتباع شان علامت کمال ایمان وموجب نزول برکات کہ معتقدین اولیاء اللہ بارک اللہ فی اعمارہم واولادہم وحسناتہم واموالہم در مجالس ومحافل بخواندن نعت واوصاف سید البریہ علیہم الصلوٰۃ والتحیۃ ومناقب ومدایح اولیاء اللہ چہ خوش وقتی مینمایند امسال در لاہور در مجلس انجمن نعمانیہ حرزہ اللہ تعالیٰ عن الاشرار والبلیۃ سہ چار روز از اول تا آخر حاضر بودم وعظ ونصائح علمائے ربانی وتقاریر فضلائے یزدانی ودیگر تقریر واشعار دل پسند ومضامین ارجمند منجملہ آن قصیدۃ الغیاثیہ مصنفہ جناب چشتی صاحب سلمہ ربہ خواندہ شد ہمہ اہل مجلس را ذوقے بلیغ حاصل شد در چنین مجمع خلق کثیر وعلمائے نامدار کہ دار ومدار چندہ انجمن نعمانیہ غالباً بر ایشان انحصار یافت بہ تحسین ومرحبا نعرہ برآوردند ومضمون قصیدہ این بود کہ اے خواجہ غریب نواز مردم بدعقیدت را ہدایت کن کہ نار شر وفساد شرک وکفر وکذب وضلالت در ہند وپنجاب افروختند در اطفاء آن تو وسیلہ ماہستی ودشت پناہ ما۔ فقط۔ چہ خوب گفتہ است مولانا جامی علیہ الرحمۃ۔ ۵

حبذا قومی کہ دید حق بود دیدار شان	ثبت باشد در شہود سرغیب اسرار شان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

جملہ در کتف فنا از ہستی خود خفتہ اند
لیک پندار ند خواب آلودگان بیدار شان

ریختہ باران عرفان از سحاب مکرمت
شستہ نقش حرف غیر از صفحہ پندار شان

ہر یکے را با خود از سودائے دل بازارہاست
ز آتش عشق و محبت گرمی بازار شان

یکدم از طوف در و دیوار شان منشین کہ ہست
صد کشایش از در و صد پشتی از دیوار شان

کار شان جز نفی و ذات و وصف فعل خویش نیست
ای خدا چہ بود کہ جامی را کنی در کار شان

این فقیر عبد السلام از راہ حسن اعتقاد
باد زندہ دل ز عشق ذکر شان اسرار شان

اللہ تعالیٰ مرآن صاحب سجادہ را کہ باعث این جمع و تالیف افتاد و معاونان و مریدان و معتقدان این خاندان را عموماً و سید قاسم شاہ صاحب را خصوصاً مدام در حسن اعتقاد و تسلیم انقیاد محفوظ از جملہ آفات و بلیات دینی و دنیوی داراد بالنبی و آلہ الامجاد اختتام این مسک ختام کہ درین ذکر خیر اولیائے کرام است بروز عرس پیر سید غلام الدین آزاد علیہ الرحمۃ بقلم حافظ عزیز الدین امام اتمام یافت ہژدہم ماہ جمید الثانی سنہ ۱۳۲۰ھ والحمد للہ والمنۃ۔

اللھم انی اسئلك باصحاب الکھف والرقیم واصحاب البدر ان تجود علی بعفوك الشامل لکل جان وعقوقٍ وذنبٍ وغفلةٍ وخطیئةٍ واسئلك برك المتناول لکل برٍ وفاجرٍ واحق علیك المخلوقٍ وان تغنینی بفضلك عن من سواك وتمد عیشتی مدًا وتمھد لی فی قلوب المؤمنین ودًا وان تقضی عنی الحقوق والدین ولا تکلنی الیٰ نفسی طرفة عینٍ و اسئلك اللھم بسرك الذی بینك وبین حبیبك ان تجعلنی دائمًا محبا لاولیائك واحشرنی بھم واغفرلی ذنوبی ولوالدی ولمشائخی ولاقربائی کلھا آمین۔ وصلی اللہ علی خیر نبیہ وآلہ واصحابہ اجمعین۔ +

فقط

CC-0. In Public Domain. ... Sahib Collection

Digitized By eGangotri

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مَا فِی الصَّبَابَةِ مَنْهَلٌ مُسْتَعْذَبٌ — اِلَّا وَلِی فِیهَا الْاَلَذُّ الْاَطْیَبُ

اَوْ فِی الْوِصَالِ مَکَانَةٌ مَخْصُوصَةٌ — اِلَّا وَمَنْزِلَتِی اَعَزُّ وَاَقْرَبُ

وُهِبَتْ لِیَ الْاَیَّامُ رَوْنَقَ صَفْوِهَا — فَحَلَتْ مَنَاهِلُهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ

وَغَدَوْتُ مَخْطُوبًا لِکُلِّ کَرِیمَةٍ — لَا یَهْتَدِی فِیهَا اللَّبِیبُ وَیَخْطُبُ

اَنَا مِنْ رِجَالٍ لَا یَخَافُ جَلِیسُهُمْ — رَیْبَ الزَّمَانِ وَلَا یَرَی مَا یَرْهَبُ

قَوْمٌ لَهُمْ فِی کُلِّ مَجْدٍ رُتْبَةٌ — عُلْوِیَّةٌ وَبِکُلِّ جَیْشٍ مَوْکِبُ

اَنَا بُلْبُلُ الْاَفْرَاحِ اَمْلَاءُ دَوْحِهَا — طَرَبًا وَفِی الْعَلْیَا بَازٌ اَشْهَبُ

اَضْحَتْ جُیُوشُ الْحُبِّ تَحْتَ مَشِیَّتِی — طَوْعًا وَمَهْمَا رُمْتُهُ لَا یَعْزُبُ

اَصْبَحْتُ لَا اَمَلًا وَلَا اُمْنِیَّةً — اَرْجُو وَلَا مَوْعُودَةً اَتَرَقَّبُ

مَا زِلْتُ اَرْتَعُ فِی مَیَادِینِ الرِّضَا — حَتّٰی وُهِبْتُ مَکَانَةً لَا تُوهَبُ

اَضْحَی الزَّمَانُ کَحُلَّةٍ مَرْقُومَةٍ — تَزْهُو وَنَحْنُ لَهَا الطِّرَازُ الْمُذْهَبُ

اَفَلَتْ شُمُوسُ الْاَوَّلِینَ وَشَمْسُنَا — اَبَدًا عَلَی اُفُقِ الْعُلٰی لَا تَغْرُبُ

چونکہ بتواتر مشہور است کہ قصیدۂ قطبیہ یازدہ بیت اند مگر از نور الدین صاحب امرت سری یک نسخہ قلمی دیدم و دران نسخہ دوازدہ بیت بود وآن بیت اصبحت لا املاء۔ نہ معلوم کہ این بیت اصل است یا ملحق وپس از طبع رسالہ یافتہ شد ازین جہت در آخر رسالہ گذاشتیم فقط

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قطعہ تاریخ طبعزاد حکیم سید محمد علی صاحب جوش ساکن کوہ شملہ

پیر عبد السلام فرزانہ
فیض شملہ کو ذات سے اوسکی
ہادیٔ راہ مستقیم ہے وہ
اہل حق کے لئے چراغ ہدٰے
لکھی ہے وہ کتاب لاثانی
جوش۔ تاریخ بے عدیل اوسکی

صوفی و عالم و امام و خطیب
بے نصیبون کو اُس سے بہرہ نصیب
اوس سے راضی خدا اور اُسکا حبیب
گمرہون کے لئے ہے عمدہ ادیب
جس کی ثانی نہین بعید و قریب
لکھ بھی دے۔ ہادیٔ عجیب و غریب
۱۳۲۲ھ

تقریظات علمای کرام

تقریظ جناب قبلہ و کعبہ حقایق آگاہ پیر و مرشد عالم معقول و منقول حاوی فروع و اصول واقف حقایق شریعت و طریقت عارف نکات و منازل معرفت حقیقت حضرت مرشدی مولائی حافظ و قاری کلام الحق خلیفۃ اللہ مولوی عبد الحکیم صاحب سلمہ ربہ متوطن قصبہ چکی شیخ صاحب ضلع جہلم

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

نحمدہ و نصلی و نسلم و علی حبیبہ محمد و آلہ و سلم

اما بعد۔ آنچہ کہ مولف رسالہ از مناقب غوث پاک نوشتہ است حق است جزاہ اللہ خیر الجزا۔ البتہ رشحہ از ماء بحار۔ ورقی از اوراق اشجار۔ مشتی نمونہ خروار۔ دانہ از دانہ ہائے انبار۔ ورقے از بیان اسرار بہجت الاسرار آوردہ است۔ و الا مناقب و کرامات ایشان بیشمار ہست و تصرف جملہ اولیاء اللہ عموماً ثابت است و حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی

Digitized By eGangotri

قدس سرہ خصوصاً ظاہر است کہ جناب رضی اللہ عنہ فرمودہ اند کہ در ملائکہ ہم شیخی باشد و در جنات
ہم شیخی مے باشد و در جملہ مومنین در ہر ملک و بلاد شیخی مے باشد و من شیخ الکل ہستم۔ پس
ہمچنین ازین قوم مبارک در حیات و ممات امداد و استمداد و استعانت جایز است و در پیش لطافت
روحانیت ایشان دور و غائب و سخت و مشکل نیست بلکہ ہمہ چیز حاضر و بر ہر شئے قادر است
از آیہ بلند پایہ یحبہم و یحبونہ و حدیث ہم قوم لا یشقی جلیسہم مترشح میگردد چنانچہ علامہ عبد الرحمن جامی علیہ
الرحمہ در نفحات نوشتہ است و از خواجہ بلاگردان بہاء الدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است
کہ خواجہ عزیزان علیہ الرحمہ میفرمایند کہ زمین در نظر اولیاء اللہ چون سفرہ ایست و ما میگوئیم کہ ہمہ زمین چون روے
ناخنی است ہیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست فتامل والسلام خیر ختام۔ فقیر عبد الحکیم عفی عنہ۔

تقریظ مولوی مفتی علامہ مصطفےٰ صاحب سلمہ امرتسری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی یلہمنا الصدق والصواب والصلوۃ والسلام علی حبیبہ و رسولہ الذی الیہ المآب وعلی الآل
والاصحاب وعلی امام الائمہ ابی حنیفہ وسائر اولیاء اللہ الوہاب الی یوم الحساب۔

اما بعد۔ باید دانست کہ احقر بریہ مقامات عدیدہ رسالہ قطبیہ معہ شرحش کہ تالیف اخویم معظم مولوی
پیر عبد السلام الحنفی مذہباً والچشتی النظامی مشرباً والکشمیری الاحمد اکدلی وطناً اصلیاً والشملوی اقامتہً سلمہ اللہ
السلام الی یوم القیام وحفظہ عن شر کل غوی ولئام دیدم و از کلمات حسنہ و اسرار مطہرہ
حضرت غوث صمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا
قلب بے ضیا خود را ضیا دادم۔ کیف لا ہی کلمات تکلم بہا لسان الغیب من وقع فیہ وقع فی الضلالۃ
والریب وہو بحر المعارف والاسرار الالٰہیۃ التی ہی انور من الکواکب الدریہ وما ادراک ما الکواکب
الدریہ کواکب لا شرقیۃ ولا غربیۃ ہاہا۔ پس اے مشتاقان کلمات اولیاء و صلحاء بیایید و این سلک
مروارید علوم و اسرار را بگیرید۔ درین زمانہ مظہر فساد دین و دنیا کلمات ابرار خواندن و ہمچو رسایل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وکتب زیر نظر در آوردن از بس فائدہ بخش مے افتد۔ ع من نصیحت کردمت باور تو کن۔
سخنان و وساوس فرقہ مبتدعہ نجدیہ را بدل خود جائے مدہ این فرقہ مبتغ تفرقہ بر عہدہائے
اولیاء چہ غوثیت وچہ قطبیت اعتراضہا دارند۔ مرجع تمام آن خرافات ہمین ادعائی شرک است
دران این بیچارگان آخر چہ کنند وچہ گویند۔ این کلمہ شرک وفتوے شرک بر اہل اسلام در اثنائے
از روحانی جد بزرگوار خود بایشان رسیدہ است۔ العیاذ باللہ۔ نمیدانند کہ اطلاق ہمچو الفاظ بر غیر اللہ
مجازاً بوقوع آمدہ و مے آید۔ اللہ اللہ این فرقہ کہ خود را اہل حدیث واہل القرآن والحدیث قلیلے
اہل القرآن مے نامند۔ از عقل ونقل بمراحل دور افتادہ ایشان را مے بائیست کہ خود را اہل
حدیث نقل میخواندند لیکن از انجا کہ ہر یک خود را نیک مے پندارد و گو بدی او بغایت رسیدہ باشد
بر بدی خود واقف نشدہ دیگران را بغیر اہل حدیث وغیرہ یاد میکنند حاشا وکلا اہل سنت وجماعت
غیر اللہ را غوث حقیقی ویا مختار کارخانہ قدرت لم یزلی وسہیم کار ہرگز نمے انگارند۔ وخلاف
نص قرآنی "تبارک الذی بیدہ الملک" خیال ندارند۔ فردے از افراد اگر کسے را باو سبحانہ در صفتی
از صفات مختصہ او تعالیٰ مماثل ومشابہ دانستہ باشد وبال ونکال آن بر اوست نہ بر فرقہ اہل سنت۔
فرقہ اہل سنت متبع قرآن وحدیث است از عقائد شرکیہ وبدعیہ مبرا است۔ این فرقہ ہوائیہ ناریہ
نیست کہ در توحید شان رخنہ راہ یافتہ باشد۔ بلکہ این جماعت حزب اللہ ہیچ کن شرک وبدعۃ سیئۃ
باقی ماند استمداد واستعانت از غیر وآن سلفا وخلفا جائز است ومنکر آن تفسیر عزیزی در بیان
وایاک نستعین ببیند کہ چگونہ تصریح کردہ اند وہمچنین قاضی ثناء اللہ وشاہ ولی اللہ وغیرہم علیہ الرحمۃ
فاعتبروا یا اولی الابصار۔ فقط

حررہ الراجی الی رحمۃ اللہ الاعلےٰ ابو الحسن غلام المصطفےٰ الحنفی القاسمی الامرتسری عفی عنہ
وعن اسلافہ وبارک فی اخلافہ۔ ✣

Digitized By eGangotri

تقریظ مولینا و اولینا شرافت پناہ فضیلت دستگاہ محمد حسن الدین ابو النصر المعروف بمولوی سید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی سلمہ ربہ ابن عالم الفاضل الکامل مولوی سید حسن علی بن مولوی سید قادر علی القادری الچشتی الدہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الاکبر العلی الولی الاعلی والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محبوب رب العالمین امام الاولین والآخرین رحمۃ للعالمین احمدن المجتبیٰ محمدن المصطفیٰ وعلی آلہ واصحابہ البررۃ التقی النقی وعلی اولیاء امتہ وعلماء متبعی سنتہ الذین سلکوا مسلک شریعتہ بالارشاد والہدایہ وفازوا بمدارج العلیا ومراتب الاقصیٰ - اما بعد - میگوید فقیر حقیر اسیر نفس شریر خادم العلماء والفقراء مذنب المخطی الراجی الی رحمۃ ربہ القوی الاکبر علی الوفی الولی محمد احسن الدین ابو النصر المعروف بسید محمد اکبر علی الحسنی الجیلانی الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکبروی النقشبندی ابن عالم فاضل کامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی قادر علی القادری الچشتی الدہلوی غفر اللہ لہ ولابائہ واسلافہ کہ کتاب مستطاب باصواب کوکب دریہ شرح قصیدہ قطبیہ حضرت غوث الثقلین امام الحرمین محبوب سبحانی قطب ربانی السید السند محی الدین ابی محمد سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ - و آن کوکب دریہ مؤلفہ جناب مولینا و بالفضل اولینا فاضل اجل واقف فروع وصول حقایق معارف آگاہ مولوی محمد عبد السلام صاحب الحنفی القادری الچشتی السہروردی الکاشمیری سلمہ ربہ وابدہ اللہ تعالیٰ باولیاء و محبتہ ابدا دیدم کما ینبغی مطالعہ کردم حق است آنچہ کہ نوشتہ است والحق احق ان یتبع واولیاء اللہ و محبین شان در دنیا و عقبیٰ مسرور ند کما یتبادر من قولہ تعالیٰ - الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون - و امداد و استمداد از اولیاء سلفا و خلفا جایز است و اینہا مظہر عون الٰہی ہستند و تصرف اینہا احیاء و امواتا باقی است و روحانیت شان چنان لطیف است کہ سخت و دور تکلیف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

و شفقت و فرحت ہمگی یک سان و ہر مشکل از ایشان آسان و ہم متصرفون باللہ و کراما تہم و مدارجہم ثابت و موہوب عند اللہ و السلام علی من اتبع الہدیٰ۔ وانا الفقیر المحتاج الی رحمۃ ربہ القوی سید محمد اکبر علی الدہلوی عفی عنہ و عن والدیہ و لجمیع المؤمنین۔ آمین۔

تقریظ عالم معقول و منقول صاحب فضل و کمال موصوف باخلاق حمیدہ معروف بآثار گزیدہ جناب مولوی حاجی غلام محمد صاحب واعظ وکیل مجلس ندوۃ العلما سلمہ ربہ و ایداللہ فی سعیہ ابداً آمین۔

حامداً للہ و مصلیاً و مسلماً علی رسول اللہ

اما بعد۔ رسالہ کوکب دری شرح قصیدہ قطبیہ مصنفہ جناب غوث یعنی قطب ربانی شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ مصنفہ مخدومی مفتی عبد السلام صاحب شملوی، را دیدم سبحان اللہ شاید و باید و از کمالات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی کتب ہائے کثیرہ عموماً پُر است و از بہجت الاسرار فی مناقب الابرار خصوصاً و اوصاف و کرامات و کمالات ایشان شہرۂ عالم است و از چنین مقربان بارگاہ ایزدی و مقبولان حضرت سرمدی استعانت و استمداد احیاء و امواتاً کہ در اتباع سلف صالحین و خلف کاملین ہست ثابت ہست و از انبیاء و اولیاء ہمچنین استعانت کہ توجہ بحضرت حق باشد و ایشان را محض مظہر عون آلٰہی دانستہ شود مشروع است لاریب فیہ کما صرح فی تفسیر عزیزی تحت آیہ ایاک نعبد و ایاک نستعین۔ و ثابت ست القرآن و حدیث فتامل فقط

غلام محمد شملوی عفی عنہ

تقریظ جامع اوصاف حمیدہ مصدر اخلاق برگزیدہ ممدوح العلم و فضل مصنف تاریخ کبیر کشمیر جناب حاجی محمد محی الدین ابن ملا محمد احمد ساکن بلدہ کشمیر صانہا اللہ تعالیٰ عن الآفات و التدمیر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

محلہ سرائے بل ضلع امیراکدل حال وارد کوہ شملہ بکمال حسن عقیدت وجانفشانی سلمہ ربہ تحریر ساخت

الحمد لاہلہ والصلوٰۃ علےٰ اہلہا

امابعد برارباب دانش وبینش بالخصوص محبان ومعتقدان ومریدان جناب محبوب سبحانی قطب ربانی الشیخ سید محی الدین عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعن معتقدیہم ومریدیہم اجمعین مژدہ فرحت افزا باد کہ الحمد للہ والمنہ درین ایام حمید بلطف کردگار مجید رسالہ کوکب دریہ فی شرح قصیدہ قطبیہ مؤلفہ جناب مولٰنا واولٰنا مولوی محمد عبدالسلام امام ومفتی کوہ شملہ در نظر راقم ہذا السطور در ۱۳۲۲ھ بمقام کوہ شملہ کہ بحسن اتفاق رسیدہ بودم درآمد چند اوراق را بامید عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ مطالعہ نمودم سبحان اللہ خزینہ اسرار نفیسہ ومعدن جواہر غریبہ است۔ کیف لا کہ صاحب قصیدہ سید الاولیاء سند الاصفیاء قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین شیخ سید محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشد کہ شمس الاولیاست ودر مناقب ایشان تصانیف بسیار پراست کہ کمل اولیاء نوشتہ اند ومؤلف رسالہ کوکب دریہ بکمال عرق ریزی نقول معتبرہ وروایات مستندہ جمع آوردہ است جزاہ اللہ خیر الجزاء وآنچہ کہ در آخر رسالہ چند صفحہ درباب جواز استمداد واستعانت مرقوم نمودہ است صحیح است۔ انبیاء واولیاء متصرف اند وسالت واستعانت از ایشان بہ ثبوت رسیدہ است چنانچہ صاحب مشکوٰۃ درباب فضل الصدقہ در فصل ثانی بروایت جابر بن سلیم آوردہ است کہ بمدینہ رفتم ودیرا دیدم کہ مردم اتباع او درہمہ قول وفعل میکنند قلت انت رسول اللہ فقال انا رسول اللہ الذی ان اصابك ضر فدعوته کشفه عنك وان اصابك عام سنة فدعوته انبتها لك واذا كنت بارض قفر او فلاة فضلت راحلتك فدعوته ردها عليك الخ گفتم من بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آیا تو رسول خدائی۔ پس فرمود آنحضرت من رسول خدائیم رسول آنخدائی کہ اگر برسد ترا ازیلے پس دعا کنی تو او را بکشاید ودور کند آن زیان را وفتح وضمہ تاء دعوتہ ہردو صحیح است واگر برسد ترا قحط سالے ودعا کنی تا برویاند برائے تو واگر باشی دربیابان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مهلکه یا در دشت۔ پس راه گم کرد شترتو پس دعا کنی باز مے آرد وتیعالی راحله را وطبرانی حدیث اعینونی یا عباد الله ثلاثا امداد کرده واستعانت داده شود خواه از ابدال یا رجال الغیب یا ملک ذہنی والیضا در مشکوۃ درباب من لاتحل له المسئلة عن ابن الفراسی ان الفراسی قال قلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اسال یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وان کنت لا بد فسئل الصالحین رواه ابو داؤد والنسائی۔ فراسی خواست که از مردمان سوال کند وحضرت صلی الله علیه وسلم منع فرمودند۔ بر تقدیر اگر باشد ضرورت پس از صالحین بخواه که صاحب ہمت وکرم ہستند وقوت شان حلال وطاہر میباشد۔ ودر مشکوۃ درباب فضل الفقرا بروایت ابی ہریرہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره الله رواه مسلم یعنی بسا ژولیده موی گرد آلوده رانده شده از درہا از جہت غایت حقارت از در آمدن مدفوع ومطرود باشد از حضور محافل ومجالس اگر سوگند خورد بر خدای ہر آئینه راست گو میگرداند وی تعالی او را در سوگند اجابت شود ازینها میطلبند ومیابند پس شیأ لله گفتن وامداد کن وخذ بیدی واستمداد واستعانت ازینها صحیح وجائز است وہمین است اعتقاد ما واسلاف ما واساتذه ما علیهم الرحمة آمین۔ حرره الراجی الی رحمت رب المبین سکین حاجی محمد محی الدین عفی عنه۔

تقریظ جناب عالم باعمل فقیہہ ومتورع ونیکو سیر وخلیق بخلق حسن مولینا مولوی احمد بخش صاحب سلمه ربه

باسمه سبحانه مسکین نے یه رساله شرح قصیده قطبیه کا ملاحظه کیا اولاً وآخراً صحیح پایا عقیده اہل حق یہی ہے اور جو لوگ اولیاء الله کو بعد انتقال کالجماد جانتے ہین باطل اور محض افترا ہی کیا اونکی ولایت مسلوب ہو جاتی ہے العیاذ بالله من مثل ہذا القول المنکر بلکه اونکو بعد موت زیاده قرب جناب ذات پاک حق کے ساتھ پیدا ہوتا ہی اون سے استعانت واستمداد جیساکه اونکی حیات مین ویسا ہی بعد ممات کے جیساکه تفسیر عزیزی وتفسیر قاضی ثناء الله علیهم الرحمه سے ثابت ہوتا ہی کوئی اگر اسکو بعد اوت قلبی نه سمجھے تو مضایقه نہین وہم اغنیاؤن بالله تعالی ومحمود دن مقبولون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عنداللہ تعالٰی اللہ بس باقی ہوس۔ راقم راجی رحمت رب العرش مسکین احمد بخش عفی عنہ مقام دوبیرن مرزیان تہاکلر تحصیل کہوٹہ ضلع راول پنڈی الحال امام باتری نمبر ۲ چھاونی جتوک ضلع شملہ۔

۲۵ شعبان المعظم ۱۳۲۲ھ۔

تصحیحات علماے کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال۔ چہ میفرمایند علمائے دین ومفتیان شرع متین اندرین صورت کہ زید بلا اعتقاد فاعلیہ بالذات از حضرات صوفیہ ومشایخ استمداد و استعانت نماید مثلاً شیئاً للہ یا شیخ سید عبدالقادر جیلانی ویا خذ بیدی شیئاً للہ ویا امداد کن پس اینچنین اعتقاد در شریعت واستمداد از ممدوحین کثرہم اللہ تعالٰی واطال اشجارہم ونفعنا من فیوضہم وبرکاتہم رواست یا نہ بینوا الجواب توجروا الصواب۔

الجواب وہو الموفق للصدق والثواب

دستخط قاضی احمد علی صاحب بدایونی عفی عنہ

الحمد للہ عز شانہ۔ بروئے شریعت اینچنین استمداد رواست وکبرائے علمائے وصلحائے استمداد ازین آیہ بلند پایہ تمسک فرمودہ اند ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما۔ کما نقلہ العلامۃ السبکی فی کتابہ شفاء الاسقام واین حدیث ہم استناد فرمودہ اند اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ کما رواہ العلامۃ محمد بن محمد بن محمد الجزری فی کتابہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الحصن الحصین وحسنہ صاحب شارح الاذکار للنووی رح واقوال وارشاد وملاحظہ حضرات
صوفیہ ومشایخ طریقت وکبرائے حقیقت بسیار ہست فقط قالہ بلسانہ وفمہ ورقمہ بیدہ
وقلمہ عبدہ المذنب العاصی بانواع المعاصی القاضی ابوبکر علی احمد محمود اللہ شاہ
الحنفی الچشتی القادری المذاقی البدایونی کان لما الباقی الواعظ المدرس فی جامع البدایون
سابقًا ومالک المدرسۃ العلومۃ ومدرسہا حالاً المرقوم یوم الخمیس الحادی والعشرون
خلون شہر الشوال سنۃ الف وثلثمائۃ واثنین وعشرین من ہجرۃ النبویہ علی صاحبہا
الف الف صلوۃ وتحیۃ فی البلد الطہور لاہور۔

دستخط مفتی فتح محمد صاحب

موافق اینچنین استمداد از نصوص مفہوم و در مسلمانان سلفًا وخلفًا متوارث است ممنوع نمی تواند
شد وامثال آن مسایل بسیار ہست کہ بنوعی واعتقادے جایز است وبدیگر صورت واعتقاد حرام
پس از چنین استمداد محروم ماندن بجز محرومی نیست۔ واللہ اعلم۔ کتبہ فتح محمد تائب لکھنوی عفی عنہ

دستخط مولوی احمد صاحب مدرس اول در مدرسہ نعمانیہ لاہور

مطلق استمداد ممنوع نیست۔ غلام محمد مدرس مدرسہ نعمانیہ لاہور

دستخط مولوی محمود صاحب

الجواب صحیح۔ محمود عفی عنہ ساکن گنجہ تحصیل کھاریان ضلع گجرات۔

دستخط مولوی عبد اللہ صاحب

درست ہے۔ فقیر شیخ عبد اللہ از چک عمر گجرات پنجاب بقلم خود

دستخط مولوی محمد شریف صاحب

المجیب مصیب۔ ابو یوسف محمد شریف کوٹلی لوہاران ضلع سیالکوٹ۔

دستخط مولوی سلام الدین صاحب امرتسری
مجیب بحق و صحیح۔ سلام الدین عفی عنہ
امرتسری ۱۲

Peerzada Sahib Collection

Digitized By eGangotri

دستخط شمس العلما ممدوح الفضلا مفتی ولی محمد صاحب جالندہری عفی عنہ

استمداد و توسل با انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام و اولیاء کرام جائز است و دلائل آن در رسالہ صولیہ حنفیہ مرقوم است۔ حررہ الفقیر المفتی ولی محمد جالندہری عفی عنہ ۱۲

دستخط مولوی غلام اللہ صاحب قصوری

اصاب من اجاب۔ راجی الی رحمۃ اللہ اضعف عباد اللہ غلام اللہ قصوری عفی عنہ

دستخط مولوی محمد حسین صاحب پسروری عفی عنہ

الجواب صحیح۔ محمد حسین پسروری عفی عنہ

دستخط محمد مرید محی الدین حنفی پشاوری عفی عنہ
المجیب مصیب ولہ فی الآخرۃ نصیب ۱۲
محمد مرید عفی عنہ

دستخط ملا محمد عبد اللہ شاہ حکیم پشاوری

جواب مطابق احکام سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین حکیم محمد عبد اللہ پشاوری۔

دستخط مولوی محمد کریم الدین صاحب برادر محمد حسن صاحب مرحوم فیضی مقیم رتھین ضلع جہلم۔

اصاب من اجاب۔ محمد کریم الدین عفی عنہ رتھین ضلع جہلم

دستخط مولوی غلام قادر صاحب لاہوری
المجیب صحیح ۱۲

دستخط مولوی خیر الدین شاہ صاحب امرتسری

اعانت حقیقی عند اللہ و مجازی از اہل اللہ عقیدہ اہل ایمان است۔ احقر العباد خیر شاہ عفی عنہ

دستخط مولوی عبد الغفور صاحب راولپنڈی

اصاب من اجاب - عبد الغفور راولپنڈی عفی عنہ

دستخط مولوی عبد العزیز صاحب لاہوری
المجیب بحق والحق احق ان یتبع ۱۲
عبد العزیز عفی عنہ

دستخط مولوی سراج الحق صاحب گورداسپوری عفی عنہ

ہرچہ کہ مفتی فتح محمد صاحب نوشت مطابق آن صحیح است ۔ سراج الحق عفی عنہ

دستخط مولوی فاضل محمد محی الدین الصدیقی عفی عنہ

ہرچیز کہ مرضی اللہ کیا اعمال صالحہ اور اذکار اور اعیان صالحین وغیرہ مثل لگنے چاندی جسمین وال مبارک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فخر العالم صلی اللہ علیہ وسلم کے تھے شرعًا درست ہے بلکہ مامور ہے کیون نہ ہو کہ الحمد للہ رب العالمین الاٰیہ ایاک نعبد و ایاک نستعین تک باعث وصول اور حضور عبد فی حضور اللہ ہے یہان سے ہے الحمد للہ وہ حالت غیبوبیۃ سے معرض حضور مین پہونچکر بتوسل اوصاف پاس ایاک نعبد و ایاک نستعین مخاطب حضوری کرتا ہے۔ پس توسل بصالحات مخالف حصر استعانت من اللہ نہین ورنہ مضمون آیۃ کریمہ بے ربط ہوگا۔ پس حضرت مجیب مصیب بالحق ہین فقط واللہ اعلم کتبہ الاحقر محمد محی الدین الصدیقی الحنفی مدرس مدرسہ نعمانیہ امرتسر بقلم خود۔

دستخط مولوی محمد نعیم گل قندہاری عفی عنہ

الجواب صحیح
دستخط مولوی عبد الکریم صاحب
مدرس نعمانیہ

اصاب من اجاب جزاہ اللہ خیرًا۔ محمد نعیم گل قندہاری عفی عنہ

دستخط مولوی نور احمد صاحب پسروری حال امرتسری امام مسجد شیخ بڈھا صاحب مرحوم۔

جواب صحیح است زیرا کہ مولینا شاہ عبد العزیز در تفسیر خود تحت آیۃ و ایاک نستعین فرمودہ اند لیکن درینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و او را مظہر عون الٰہی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکے از مظاہر عون الٰہی دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالیٰ نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ عین استعانت بحق است لا غیر ۱۲ نور احمد عفی عنہ پسروری حال مقیم امرتسر امام مسجد شیخ بڈھا مرحوم ۱۲

قطعہ تاریخ طبع از مصنف سالہ سلمہ

شکر للہ ختم شد شرح قصیدہ بی ریا
از عنایتہا و از الطاف شیخ الاولیا

ملہم غیبی بشارت داد از نام الکتاب
جاز الاستمداد عن الانبیاء و الاتقیاء
۱۳۲۲ھ

تمت تمام شد

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اشتهار واجب الاظهار



باعث جمع و تالیف این رساله از حضرات سادات و مشایخان با برکات و صالحان و عاشقان و صوفیان روشندل و مریدان و معتقدان خاندان قادریه علیه غالباً و حضرات خاندان چشتیه بهشتیه باعتبار سنور گردانند اگرچه این نعمت برائے همه مردمان اهل نسبت مانند غذای ملیح است اما برای خاندان این سلسلهٔ قادریه کثر الله اشجارهم لذیذتر است حق همین است که برای اهل خوش عقیده همه خاندان است ازین جهت فروختنی نیست بلکه تحفه مکرمان است امید است که در مطالعه این رساله مرید صادق و معتقد واثق را که بعشق و محبت جناب سرور اولیا محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه عنا فیضی چنان حاصل میشود که الله تعالی بآن فیض و برکت وافر در همه احوال دنیوی و اخروی سرفراز و ممتاز خواهد فرمود و بدعقیده را چونکه او خود دشمن جان و ایمان خود است فائده نمی دهد بنا بر علیه مستحق این رساله اهل خوش عقیده اند نه اهل بدعقیده۔ و بفرستادن ٹکٹ یک آنه بشرط التعریف جامع باشد و پته پوره انشاء الله تعالی فرستاده آید هیچ یکے قصد طبع وے بے اجازت فقیر نماید ورنه بجائے نفع نقصان او خواهد شد۔ و ما علینا الا البلاغ والحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی حبیبه و آله و اصحابه اجمعین آمین۔ مؤرخه بست و چهارم ماه مبارک و محترم ذوالقعده در سنه ۱۳۲۲ هجری مقدس

الراقم

فقیر پیر عبدالسلام عفی عنه امام مسجد قطب واقعه کوه شمله

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

[illegible]

۱۹ سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب / لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

عمرها باید که تا از فضل یزدان یک نبی / عاشقی را وصل بخشد یا غریبی وطن

در بیان شب برات

بحمد الله که آمد این شب برات / بلاها شد خلاص از وی نجات

برائی عاشقی روی یاوران

برائی عارفی سیر یاوران

برائی مومنی [illegible]

برائی [illegible]

روایت کرد صدیق ازین شب [illegible]

بشب جمعه نصف شعبان [illegible]

[illegible] حق تعالی

[illegible]

حضرت بختیار کاکی رحمة الله علیه × خداوندا گنهکارم گناهی بیحد دارم رهائی ده ازین کارم باستغفار یا الله

خداوندا [illegible] یا الله

[illegible]

من آن [illegible] یا الله

برون [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] یا الله

ازین زندان [illegible]

[illegible] یا الله

[illegible]

بجا [illegible]

[illegible] ز لطف [illegible]

انا العاصی کثیر الذنب فاغفر [illegible] یا الله

ویوم الحشر [illegible]

[illegible] یا الله

الصدیق [illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صحت نامهٔ کتاب حرز المحبّین باید که مطالعه کنندگان لحاظ آن داشته باشند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۳	حمد	حمداً	۱۵	۶	حالات کمالات	حالات و کمالات
؍	؍	شکر	شکراً	۱۷	۶	برمرید	هرمرید
؍	۵	من	اٰمّن المشتاقین	۲۰	۴	بربنده	بدین بنده
۵	۱۱	ذکرِ مدحت	ذکر و مدحت	؍	۹	للد	لِلّٰه
۶	۱	واتباعِه	واَتباعِهٖ	۲۲	۴	برد	برُو
؍	۷	برخاکساران	باخاکساران	؍	۱۵	جذبهٔ چون	جذبهٔ حق چون
؍	۱۴	وحضور	حضور	۲۳	۲	طیر وطور جن وطور نفس وکلب وروح وسر	طیر وطور جن وطور نفس و قلب
۷	۷	مُلک و	ملکِ	؍	۷	رورغیرش	روز غیرش
؍	۱۰	والاجاهے	والا جاهِ	۲۴	۱	ساخت نا	ساخت تا
؍	۱۲	درواقع	درواقعه	؍	۴	کرہیبت	گرہیبت
۹	۱۰	آرائی	آرای	۶	۵	صاحب ہمّت است	صاحب ہمتست
۱۰	۷	عوصه عوصه	عرصهٔ	۲۵	۴	مارست	ماراست
۱۲	۱۰	میپرداشت	میپرداخت	؍	۷	یعنی گلزار او	یعنی این گلزار
۱۴	۷	رحمته الله	رحمةُ الله	۲۶	۲	گشت دیس	گشت دبیس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۷	در ہجوم	وز ہجوم	۴۳	۹	گہ میشدی	کہ میشدی
۲۷	۸	تشیخ باشد	شیخ باشُد	۴۴	۵	دایم بلے	دائم بلے
؍؍	۱۰	آنکہ از	آنکہ او	؍؍	۱۰	زبان زلسوال	زبان
۲۸	۴	زفرزند	نہ فرزند	۴۹	۱۰	تجلیات وارد	وارِد
۲۹	۵	شامل بشر	شامل و مشتہر	۵۰	۱۳	ارچاکل	از
۳۰	۱۱	ہر کہ زرو	ہر زرو	۵۲	۸	مستفدر	مستقدر
؍؍	۱۲	ہر کسکہ بافت	بافت	۵۳	۴	از زدل فریاد	از زدن بیداد
۳۳	۹	بکوہ بیابان در	بکوہ و در	؍؍	۱۲	اخبار غیب	اخبار غیب
۳۷	۳	ورع غازی	ورع و غازی	۶۰	۴	تاثیر دعا	تاثیر دعا
۳۸	۳	ارشاد ہدا	ارشاد و ہدا	۶۱	۱۱	مقامات کمالاتش	مقامات کمالاتش
۳۹	۱	شادی ہی است	شادی ہی افزا است	۶۵	۵	از جان فریابنر	از جان و فریابنر
؍؍	۲	وردہ لک	وردہ و پلک	۶۶	۶	نیستش بیجا	نیستش بیجا
۴۰	۶	بیشتر	بیشتر	۶۷	۳	بودہ لے	بودہ و لے
۴۳	۸	درگاہ محبوب	محبوب درگاہ	۷۷	۱۱	القیان ایمان	القیان ایمان
؍؍	۱۰	الله بدل	آرد بردل	۷۸	۵	زہر گوہر	زہر گوہر
۴۴	۵	رئوف بہ	رئوف و بہ	۸۰	۱۰	بے پیر بازندیق	بے پیر با زندیق

CC-0. In Public Domain

Digitized By eGangotri

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۱	۱	آفرینیش مردم	آفرینش مردم	۱۰۳	۸	گر قبولیت	گرہ قبولیت
۸۳	۱۵	محو وازخود	محو وازخود	۱۰۹	۶	قلید قفل	کلید
۸۴	۴	پہ بہار	پربہا	۱۱۰	۲	الطاف	الطافت
۹۰	۱۰	منزل رسید	منزل رسیدہ	۱۱۲	۱۳	از ہیچ	از ہیچ
؍	۱۱	نو رست	نارو است	۱۱۵	۱۰	خورشید فلک	خورشید صفت
؍	۱۳	ذو المعانی زا	ذو المعانی را	۱۱۸	۴	از حسین جال	از حسین جمال
۹۱	۷	سبزہ روہ است	زردہ است	؍	۱۲	آسو از ہام	از نام
۹۲	۶	بی زاہ اندرا	بی راہ اند	؍	۱۳	پژرہ امید	تیرہ امید
؍	۱۲	این ممدوح را	این مداح را	۱۱۹	۱	ہزاری	بزاری
۹۵	۶	درجائی افزون	جائی در شمار	؍	۹	دلش اپی	دلیش
۹۶	۱۰	اسرار علوم	اسرار و علوم	؍	۱۱	تژہ چھک نہ	تژہ چھکنا
۹۷	۱۰	آزاں	ازاں	؍	؍	تژہ چھلک	تژہ چھک
۱۰۰	۷	عیب نیست	عجب نیست	؍	۱۵	غمس اندر	غمن اندر
۱۰۳	۱	درتغیر	درتغیر	۱۲۰	۷	تنتوی مہ چھوم	مہ چھوم تی
؍	۴	منت عزوجل	منت خدائی عزوجل	؍	۱۵	مریدنہ مخلص	مریدنہ
؍	۹	صلوۃ	صلوتہ	۱۲۲	۳	چھی سلطانہ	چھی سلیمانہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صفحہ نمبر	سطر نمبر	غلط	صحیح	صفحہ نمبر	سطر نمبر	غلط	صحیح
۱۲۲	۴	تسند فسانہ	تسمند فسانہ	۱۲۳	۲	شانِ شوکت	شان و شوکت

تصحیح حواشیہ متعلقہ آں

صفحہ نمبر	سطر نمبر	غلط	صحیح	صفحہ نمبر	سطر نمبر	غلط	صحیح
۳۲	۷	جماعہ از محدثین تا اں متنل	جماعہٗ از محدثین متیں	۸۷	۱	جوے خواہ	جوے خورد
۴۲	۵	سید جلال الدین	سید جمال الدین	۱۰۱	۴	بنابر اختصاص	بنابر اختصار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

الحمد للّٰہ والمنۃ کہ این قصیدۂ لطیفہ و رسالہ شریفہ

از تصنیف منیف فرید الدہر وحید العصر فاضل یکتا ۔ علامۂ بے ہمتا ۔ واقفِ کنوز معارف و حقائق کاشفِ رموزِ لطائف و دقائق ۔ مسند آرائی احکام شریعت رونق افزائی آداب طریقت بادہ پیمائی جام معرفت راہنمائے مقام حقیقت [مرشد حقانی عالم ربانی] ابو حنیفہ ثانی محبوب حضرت محبوب سبحانی عزیز مصر شرف فنا کی حضرت شیخ بابا داؤد خاکی روّح اللّٰہ روحہ واوصل الینا فیوضہ وفتوحہ ۔ موسوم بہ

حرز المحبین
فی تضمین
ورد المریدین

تضمین موسومہ جناب عبد النقاد متخلص بہ قادری ابن غفران پناہ پیوستہ رحمت آلہ فردوس مقر صدرنشین محمد اکبر غفر اللّٰہ لہ وجعلہ من الآمنین یوم الفزع الاکبر فی المحشر

در ماہ محرم الحرام سنہ ۱۳۲۰ ہجری المقدس حسب فرمایش جناب مولوی عبد السلام رفیقی نوربوی

بمطبع نامی شمس الہند پریس لاہور باہتمام منشی شمس الدین شائق مہتمم طبع گردید

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کتب ہائے ذیل از راقم بذریعہ وی پی طلب فرمائید

سورۂ یٰسین جلی قلم مترجم بترجمہ اُردو منظوم ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۳ر

سورۂ رحمٰن " " " ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۲ر

سورۂ ملک " " " ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۲ر

تحفہ آریہ - جواب سوالات آریہ صاحبان خیلے دلچسپ است اردو مولفہ رفیقی ثانی - ۲ر

ایک خط - بموجب تحریر اخبارات متعددہ خزینہ اخلاق وحکمت است اردو " ار

چشمہ کوثر - شرح سورۂ کوثر منظوم فارسی مصنفہ رفیقی اول ۔۔ ۔۔ ۔۔ ار

شجرہ طیبہ - حضرات رفیقیہ سُہروردیہ منظوم فارسی ۔۔ ۔۔ ۔۔ ار

حرز المحبین - مسدس ورد المریدین فارسی ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۸ر

برائے تاجران نامدار کہ کم از کم مبلغ پنج روپیہ را رسائل مسطور طلب فرمائید چہار آنہ فی روپیہ کمیشن مقرر است ۔

راقم

محمد قاسم مسجد جامع - ڈلہوزی

(پنجاب)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دیباچه اوّل

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

حمد لك یا من انت المراد من اسرار ورد المریدین ٭ شکر لك یا من انت الوقف علی انوار دستور السالکین ٭ وصلوة وسلاما علے حبیبك الذی اوجبت حبه علی العلمین وجعلت من المشتاقین و حرز المجتبین ٭ وعلے اله واصحابه واولیاء امّته اجمعین

امّا بعد پوشیده مباد که چوں این مخمّس دلپذیر اختتام یافته بملاحظه محققان وارباب فضایل و بزرگان روشندل که مقتدایان شریعت و معتقدان طریقت را بر اعلمیّت و افضلیّت ایشاں اعتماد و اعتقاد کلّی است گذارش

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شده به تصدیق محققانه و تحسین منصفانه نشان مصدّق و مسند گردیده آری۔

بیت

گرخود همه عیب ها بدین بنده درست ‏ هر عیب که سلطان به پسندد هنر است

اکنوں بر سنت سخنوران متقدمین و مدحت سرایان امرا و سلاطین که قصاید و مدایح منظومه خود را سنجیدهٔ میزان عقل ساخته در محفل خاص ممدوح بامید حصول فیوض و فتوح میرسانیدند۔ ایں مدّاح خاکساران شاہراہ حضرات سلاطین اصحاب صلاح و ارباب فلاح خواست که ایں مدحت نامهٔ کرامت شمامه را در درگاه ممدوح عالی جاه خود گذراند۔ حبذا ایں ممدوح چه شهنشاهی و چه سلطانی است ✽

نظم

پیش آن سلطان دین است از گدا بیقدر تر ‏ آنکه در دنیا شهنشه چوں جم و نوذر شده است

اوست سلطان تاج ذکر پاس انفاسش شده ‏ چار ضربش چار تکبیر و هر نفس گوهر شده است

سایهٔ حق است در عالم پناه عالمین ‏ نور بخش مخلصاں همچوں شه خاور شده است

یافته هرکس بقدر همت از وے هر چه جست
قبلهٔ حاجات اگر میخوانمش اجدر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

انعام واکرامِ این زبدۃ الکرام دولتِ دینوی و اُخروی ست۔ مدح پردازی این ذوالاحترام سعادتِ صوری و معنوی ست ٭ **مصرعہ**

دولت درین سرا و گشایش ازین درست

بایں اُمید این کتاب را در بارگاہِ آنجناب برائے قراءت و سماعتِ زائران و محبان و مخلصان لحصولِ مرضاۃ اللہ و رسولہٖ وقف گذاشتہ بر حصولِ قبول چشم داشتہ شد ٭

نظم

اگرچہ مور قرباں را نشاید
شنیدم کز غمش زارے بر آشفت
ہمیں بس گرچہ من کاسد قماشم

ملخ نزلِ سلیماں را نشاید
تنیدہ ریسمانے چند و میگفت
کہ در سلکِ خریدارانش باشم

توقع از خدامِ کرامِ این درگاہِ ذوالاحتشام آنست کہ حفاظت و حراست آں بمحبتِ محبوبُ العالم واجب شمارند و از حضورِ پرنورِ عنایت ظہور غائب و دور نگذارند و این را خزینۂ عنایاتِ سبحانی و گنجینۂ کراماتِ سلطانی پندارند و در دستِ بے ادباں و بے تمیزاں نسپارند۔ نظر بر تکریمِ ممدوح کردہ این را بتعظیم دارند ٭

ننازم بسرمایۂ فضلِ خویش
بدریوزہ آوردہ ام دستِ پیش

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

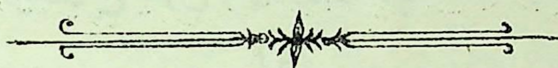
شنیدم که در روز امید و بیم — بدان را به نیکان ببخشد کریم

سپردم بحق مایهٔ خویش را — که داند حساب کم و بیش را

مرا نیست از خود حسابے بدست

حساب من از اوست چندانکه هست

وَ اُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَى اللهِ اِنَّ اللهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ ۵



CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دیباچہ دوم

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اقتباس لمعاتِ سعادت از انوار سپاس حضرت سلطانی سزاست۔ کہ
تعمیل احکام طاعتش موجب فلاح جن و بنی آدم است و مقرب بارگاہ
قربتش مخدوم جہانیاں و محبوب العالم و تضمین صلواۃ و تحیت باشعار
ثنائے خدمتِ مخدومے رواست کہ تحصیل احترام خدمتش منصب اعلیٰ
و اعظم است و اظہار خاکیت در راہ عزتش افتخار ہر مکرم و محترم و شرح
شوق و محبت بمناقب آل و اصحابش بجاست کہ باجتہاد شان طریق
ہدایتش اکمل و اتم است و اخلاص و مودتِ شان حِرزُ المُتَّقِیْنَ مِنَ
الْفِتَنِ وَالظُّلَمِ و نظم اقتدا و ارادت بہ بیعت مشائخ و اولیائے امتش
زیباست کہ سلسلہ آداب و لایتش باستمساک شان محکم است و ذکر مدحت
شان وِرْدُ الْمُرِیْدِیْنَ لِجَوَامِعِ الْکَلِمِ وَجَوَاہِرِ الْحِکَمِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وَاَصْحَابِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ وَسَلَّمْ **اَمَّا بَعْد** این ذرہ بیمقدار سراپا عجز و
انکسار عاری از بضاعت جواہر سخنان نوادر **عبد القادر** متخلص بقادری
ابن غفران پناہ و پیوستہ رحمت آلہ فردوس مقر درویش محمد اکبر غفر اللہ لہ و
جعلہ من الامنین یوم الفزع الاکبر فی المحشر بر رای ارباب علوم حقائق
و معانی و اصحاب فنون دقایق و سخندانی روشن نماید کہ چوں سرشت و تخمیر
فقیر از خاک پاکِ شاہراہ مقربان و خاصان حضرت صمدیت ہست و دولت
نسبت خاکیت بر خاکسارانِ ایں راہ بوراثت یافتہ کہ والد مغفور ایں سراپا قصور
عمر عزیز خود بزیارت قبور پر نور ارباب حضور گذرانیدہ سعادت دینی و دنیوی
و صفائی ظاہری و باطنی حاصل نمود۔ لاجرم میل خاطرِ ایں مخلص جانی ہمیشہ
بمناقب خوانی اولیاے ربانی بود۔ وبکرامت ایں گروہِ والا شکوہ باوجود
نادانی دست در دامن مدحت سرائی ایشاں دادہ گوے سخندانی ربود۔ تا آنکہ
ایں قصیدہ شریفہ کہ منظومہ آن استاد لاثانی عالم حقانی ہست چند ابیات
را در صورت تضمین آورد۔ بایں امید کہ ایں تصنیف شریف بالتحقیق در
حضور حضرت ممدوح قدس سرہٗ بدرجہ کمال قبولیت رسیدہ و حضرت
مصنف اشارات بشاراتِ آن دیدہ و شنیدہ است۔ الحق آنچہ مشمول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کلام مقبول شود مقبول است ؛ مصرع

شبنم بآفتاب رسید آفتاب شد

بیت

مور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد	دست در بالِ کبوتر زد و ناگاہ رسید

غرض کہ چوں آن چند ابیات تضمین کردہ بملاحظہ بزرگان روشن قیاس و استادان سخن شناس رسید۔ مطبوع و مرغوب گردید۔ آں ہم اثرے از آثار قبولیت باطنی تصور کردہ استیلاے شوق و محبت دلی و جانی ہمتی و ہمتِ آن ناظمِ ملک فصاحت و معانی جرائے بخشید۔ تاکہ تضمین این قصیدۂ متبرکہ از ابتدا تا انتہا بحسن اہتمام باختتام رسید۔ ورنہ یارائے این گدائے بے سر و پاسے چہ بود کہ در بارگاہ والا جاہے سلطانے سخن رانی مے نمود۔ و سببے دیگر ہست آرے آں ہم کششے از جذبات کمندِ عنایتِ آں شہسوارِ سمندِ ولایت ہست کہ پیش ازیں در سن چہاردہ سالگیم در واقع روے داد کہ در صحن متبرکہ خانقاہ فیض پناہ حضرات نقشبندیہ علیہم التحیہ حبل متینی مدور گسترده مے بینم و نزدیک آں دو سہ کس ایستادہ بودند۔ یکے از ایشاں مرا در کنار بر داشتہ در میان آں حبل متین در آورد۔ باز بیرونم نکرد و دراں میان ترسیده ترسیده پرسیدم کہ این چہ معاملہ ہست ۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فرمود کہ این ریسمانِ حضرت بابا داؤد خاکیست شمارا درمیان آں گذاشتیم از انجا کہ اخفر را زمانِ بے امتیازی بود۔ ازکدام بیدار دلی طلب تعبیر و تاویل آں ننمود۔ مگر کیفیت واقعہ از لوحِ دل محو نگردیدہ گاہ گاہ بیاد مے آمد درین ایام کہ خود را با رشتۂ دُررِ لطایف آں غواص بحر معارف پیوند مید اد سرِ رشتۂ تعبیر بدست حقیر افتاد کہ مصرع ۔ عروۃ الوثقٰی وحبل اللہ بیان زین سلسلہ است۔ درست شد کہ باین سلسلہ منظومۂ آں ناظم احکام یقین گردنِ بیانِ این کمترین پیوستہ بستہ بود ۔

بیت

وگرنہ من کہ این خاک باشم	کہ از دیوار او رنگی تراشم

حبذا آں عالم عامل و عارف کامل کہ پرتوی از انوار توجہاتِ کمالاتش ذرہ را خورشید صفت منور گردانید۔ سبحان اللہ تشریح دفتر کمالات و حالاتش چگونہ در تحریر و تقریر خواہد گنجید و آنچہ نگاشتہ مے آید گلی از گلزار و قطرہ از بحر زخار انگاشتہ باشند۔

شمۂ از نفحات حالات و شمائل الاخفر مصنف رحمۃ اللہ

مخفی نماند کہ حضرت مصنفِ این قصیدۂ لطیفہ و رسالۂ شریفہ آں فرید دہر و وحید عصر فاضلِ یکتا علامۂ بے ہمتا واقف کنوز معارف و حقایق کاشف رموزِ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لطایف و دقایق سند آرائی احکامِ شریعت رونق افزائے آدابِ طریقت
بادہ پیمائے جامِ معرفت راہنمائے مقامِ حقیقت مرشدِ حقانی عالمِ ربانی ابو حنیفہ
ثانی محبوب حضرت محبوب سبحانی عزیز مصر دولت ارشاد سلطانی مجمع فضائل
و شرفنا کی حضرت شیخ بابا داؤد خاکی روح اللہ روحہ واوصل الینا
فیوضہ و فتوحہ از فضلاو نجبائے خطۂ کشمیر سرفراز و ممتاز بود در علوم
عقلیہ و نقلیہ تکمیل یافتہ جاہ و حشمت و شان و شوکت ظاہری بکمال حاصل
نمود و فرزندان بادشاہ وقت را باحترام و احتشام تمام درس میگفت۔ در
بوستان کمالاتش بآبیاری اکرام و انعام سلطانی انواع گلہائے کامرانی ے
شگفت مگر بوئے از باغ معرفت و حقیقت نمے شمید۔ تا کہ نسیم سعادت
ازلیش در وزید کہ بشرف خدمتِ آں سلطنت آرائی ملک معنی مملکت پیرا
اقلیم تقوے تخت نشین ولایت ہدایتِ تاجدار دربار سعادت ادیبِ مکتب
شریعت و طریقت خطیب منبر معرفت و حقیقت ساقی سرمستان جام شہود
حریف مقربان مقام محمود دست بادۂ فنا فی اللہ مرشد جادہ بقا باللہ دلیل
سبیل قبول خلیلِ کعبہ وصول مخزنِ اسرارِ معارف مطلع انوار لطائف پیر دستگیر
اصحاب ارادت و اخلاصِ امیرِ کبیر اربابِ سعادت و اختصاص

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نقشبند لوح روشنضمیری گنج بخش درماندگان فقیرے محبوب العالم سلطان شیخ حمزہ مخدوم کشمیری قدس اللہ تعالیٰ سرہ وافاض علینا ببرہ مشرف گردید جمال کمال جاہ جلال بے زوال رامشاہدہ نمود بیک بارہ ننگ وناموس وحشمت دنیائے فانی راپدرود فرمود خدمت حضرت مخدوم رادولت ابدی وسعادت سرمدی دانستہ خیال فضل وکمالات ازسرگذاشت چنانچہ کمربستہ دامن زدہ پولہ کاہ بپا انداختہ آں شہسوار عرصہ عرصہ ارشادراوقت سواری پیش پیش میرفت واز مردمان دیار روابنائے روزگار عارنے نمود مدّتے درخدمت گذاری آں محبوب حضرت باری بدیمنوال بسر بردتا درحلقہ بیعت آں سرحلقہ ارباب ارشاد درآمد چندگاہے حسب فرمان حضرت شیخ درسیر دہات وغیرہ اطراف گذرانید بعدازاں بعرصہ چہل اربعین باترک سخن برخوردنی بقولات کوہے ونان جویں و آب خالص خلوت کشید تربیت ہا وتعلیمہا یافتہ بریاضت شاقہ مشغول گردید پس بفرمان مرشد بزرگوار بزیارت روضۂ منبرکہ حضرت مخدوم جہانیاں قدس اللہ سرہٗ درقصبہ اُچہ بطرف شہر ملتان تشریف برد واز اولیائے آں دیار استفادہ فیض صوری ومعنوی کردہ براقران دوران

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سبقت نمود بعد زیارت مقامات متبرکہ وحصول فیوض وفتوح مشائخ
کرام چوں رجعت فرمود بمجرد ورود از حضرت سلطان العارفین خلعتِ
ارشاد یافتہ بر سجادہ شیخیت نشست ودر افادہ واضافۂ خلق واجرائے
امرِ معروف ونہی منکر سعی موفور بکار برد مردمان بسیار را بدرجہ کمال رسانید
اکابرِ اولیائے ایں دیار از تربیت یافتگانِ آں جناب اند مثل قدوۃ العرفا
حضرت میر نازک نیازی والو الفقرا حضرت بابا نصیب الدین غازی کہ
ہزاراں ہزار اولیاء مستفیدانِ ایشاں اند۔

نظم

غازی از وے نصیب غازی شد	میر از و نازکِ نیازی شد
گشت از یک نگاہِ او نوری	خواجہ مسعود شیخ پانپوری

وبا اولیائے کبار مثل سیّد السادات محبوب ربانی میر سید احمد کرمانی و
حاجی احمد قاری و بابا ہردی ریشی صحبت داشت واز میر سید اسماعیل
شامی اجازت سلسلۂ علیہ قادریہ حاصل نمود وایشاں را سندِ طریقۂ شریفۂ
سہروردیہ عنایت فرمود وصبیۂ عفیفہ مصلبیہ حضرت سید میر میرک اندرابی
در عقد نکاح آنجناب بود مے آرند کہ روزے حضرت محبوب العالم تنہا
در حجرۂ خاص نشستہ بودند وحضرت بابا داؤد خاکی از بیرون در بآواز مختلف

بی بی مریم نام
آں عفیفہ بودہ است
کہ بفرمان حضرت رسالت
پناہ صلے اللہ علیہ وسلم نکاح
وے ہمراہ حضرت بابا ولی
شدہ است
۱۲ منہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

ومتنوعه مکالمه بشنید چونکه بظاهر از بیرون در هیچکس در حجره خاص نه درآمده
بود حضرت بابا را حیرتے افزود در گشاده جماعتے در غایت حسن وجمال در
بحث وقیل وقال در حضورِ حضرت شیخ دید آنجناب عتاب کردند که در
چنیں حالتے بے اذنِ ما در آمدن بعید از ادب است اینها ارواح چشمه
سار اند یاراند از فرشتگاں واجنه مستثنے هستند ان شاء الله بعد چند گاه
ترا هم هستے بهم رسد که در منازل اینها رفته حقائق مغیبات بر تو منکشف خواهد
شد وآنها را نیز فرمودند که این جوان فرزند گزین وجانشین من است برائے
تربیت شما مامور شده همین قدمِ او شما را فیوض وفتوح حاصل مے شود
آنگاه حضرت بابا را کشف مغیبات بحصول پیوسته با ارواح چشمه سار با صحبت
میداشت وتعلیم وتربیت آنها میپرداشت درین باب با آنجناب از حضرت
خضر علیه السلام بخوبی اعانت میسر سید وحضرت بابا هردی ریشی هم امداد
میفرمودند تا که حضرت بابا داؤد خاکی در کمالاتِ صوری ومعنوی یکتای
زمان ویگانهٔ دوران بود تا اینکه امام اعظم ثانی خطاب یافت ووقتیکه مولانا
قاضی موسیٰ از دست یعقوب خان چک بدرجهٔ شهادت رسید
حضرتِ بابا در حقِ چکان دعاے بد فرمود واز بشارت حضارتِ آں قوم

Digitized By eGangotri

بے بصارتِ مردم اشارت نمود پس بذات والاصفات باتفاق حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی رحمۃ اللہ علیہ بہمراہی چند کس از نامداران شہر بطرف دہلی تشریف فرما شدند و درانجا اکبر شاہ را بابت تسخیر کشمیر ترغیب نمودند و عہد نامہ را موثق فرمودند در آں شرطہا مرقوم شدہ از انجملہ یکی آنکہ حاکمان وقت در امور مذہب و قیمت غلات بوجہے متعرض نباشند۔ دوم آنکہ غلام و کنیزک از مردمان کشمیر معمول ندارند سیوم آنکہ مردمان کشمیر از تکالیف شاقہ و بدعات مختلفہ مرفہ باشند چہارم آنکہ امرائے کشمیر کہ فی الحال مصدرِ فساد و عناد ہستند در کارہائے ملکی و مالی دخیل نباشند فقط۔ وقتیکہ لشکر ظفر پیکر جلال الدین اکبر بطرف کشمیر روانہ شد حضرت بابا برائے زیارت مشائخ بار نہ بملتان تشریف بردند چوں بعد حصول سعادت زیارت بجانب کشمیر روے آوردند در اثنائے راہ اعتزال طبیعت ایشاں راہ اختلال گرفتہ بمجرد ورود ایں دیار دوم ماہ صفر سنہ ۹۹۴ھ راہ سفر شاہراہ وصال محبوب لایزال پیمودند۔

تاریخ

سال تاریخ او نوشت قلم		روئے جنت بدید شیخ امم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قادری سیز شیخ ہادے دیں		بہر تاریخ او نمود رقم

اولاً دفنگاه آنجناب در قصبۂ اسلام آباد بود ثانی الحال بشهر آورده در مقبرۂ متبرکۂ حضرت مرشد بزرگوار مدفن ایشاں گردید صاحب تصانیف عالیه بود سوائے ایں رساله شریفه و شرح آں دستور السالکین بسیار نسخه ها مثل قصیده جلالیه که در مناقب حضرت مخدوم جهانیاں سید جلال الدین بخاری قدس سرّہٗ مذکور است و قصیده لامیه که در حالات حضرت شیخ بابا ہردی ریشی رحمۃ اللہ مسطور است و قصیده عشاییه و رساله ضروریه مع شرح آں مجموعۃ الفوائد وغیره از تصنیفات آنجناب است - امّا ایں قصیدۂ متبرکه که از مصنفاتِ ایشاں مخصوص و ممتاز است چیزے از فضایل آں بقلم آوردن مناسب دیده بداں مے پردازیم ❊

حرفے از دفتر فضایل و داستان مراتب ایں قصیدۂ شریفه بطریق اجمال مے گوید

بدانکه مخلصان سخن طراز و مریدانِ نکته پرداز مناقب و مدایح مرشدان و مشایخِ کرام بعد انتقال ظاهری ایشاں تصنیف نموده اند و تشریح حالات

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وکرامات ایشاں بواسطۂ سماعت ومنقولات ومحققات پیشین تحریر فرموده اند الحق مصنفات ہمہ ہا محقق ومصدق اند انتہا۔ ع

شنیده کے بود مانند دیده

حبذا ایں منظومہ ایست مصدر فیض قدم مجمع الحکم ھدایۃ المخلصین دستور السالکین حرز المحبین المسمی بورد المریدین که در حین حیات ظاہری حضرت ممدوح منتظم شده وآنچه از حالات کمالات وکرامات آنجناب دراں مندرج گردیده دیده ومعاینه حضرت مصنف ہست چنانچه خود مسطر مانیند چوں در بعضے مقامات چناں دیدم که مولفان بعضے کرامات از زبان راویاں وناقلان شنیده در کتاب آورده بودند در خاطر من چناں خطور کرد که اگر من چیزے از کرامات شیخ خود نویسم ہمه بچشم خود دیده وبگوش خود شنیده خواہم نوشت تاوقتیکه از عنایت حق تعالے توفیق گفتن ایں قصیده یافتم ونمونۂ از کرامات ومقامات او دراں مندرج کردم انتہیٰ ونیز حضرت محبوب العالم بمطالعه ایں قصیده غرا بر حضرت ناظم بسیار مسرور شده بشارت قبولیت آں نزد مشائخ سابقین ومژدۂ حصول فیوض کثیره داده اند در شرح ایں بیت + ے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کیں فقیر از جان مرید آں نکو محضر شد است	این گواہی گو بہر محضر دہید لجن والس

میفر مائیند کہ حضرت مخدومے مدظلہٗ دام برکاتہٗ علینا این فقیر را در گفتن این قصیدہ بشارات دادہ اند یکے ازاں این است کہ میفرمودند کہ من در واقعہ دیدم کہ مشایخ این سلسلۂ مبارکہ کہ با جمعے از اولیاے دیگر جمع شدہ روح ترا بتعظیم در دایرہ خود بنشاندند و ترا دعاے فراوان کردند خصوصًا این بیت تو یعنی بیت این گواہی گو بہر محضر دہید تا آخر بسیار قبول کردند و گفتند کہ اعتقاد مرید بباید کہ چنیں باشد تا مراد حاصل شود و ظہور برکات این اظہار عقیدۂ تو در تو حوالہ بزمان آیندہ کردند باز آنحضرت مدظلہ فرمودند آنچہ امکان شود فکر کردہ دریں زیادتی کن و منتظر برکات این باش۔ و عجب مپندار شنیدہ کہ شیخ سعدی شیرازی رحمۃ اللہ علیہ چوں این بیت گفت یعنی ؏

بیت

ہر ورقے دفتریست معرفت کردگار	برگِ درختان سبز در نظر ہشیار

یکے از صلحاے آں وقت دید کہ طبقہاے نور از آسمان نثار مے آید۔ و بر شیخ سعدی بی اُفقد رسید کہ این عطیات بسبب چہ یافت جواب بشنید کہ بسبب فلان بیت کہ او گفتہ بدرگاہ حق قبول افتاد من فقیر در آنوقت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کہ این قصیدہ بعرض مخدومے رسانیدم۔ چہل بیت بود۔ بعد ازاں چون نفسِ مبارک آنحضرت بر زیادتی افتاد من بر عایت آں نفس مشغول شدہ تفکر کردہ قریب چہار صد و پنجاہ بیت تمام شد انتہےٰ در اینجا سخنے از شمارِ ابیات در میان آمد۔ ان شاءاللہ در خاتمہ این رسالہ مشروح شود و در شرح این بیت میفرمائند ٭ بیت

ہم بود نامش سرالبحر الحکم کز فیضِ او	میوہ زار اعتقاد بر مرید انضر شدہ است

کہ یکبارے در ماہ رمضان بحکم آنحضرت چند روزے بخلوت نشستہ بودم ہمدراں خلوت فکرِ نظم این قصیدہ بر دل وارد شد ہر چند سعی دفع آں خطرہ کردم بخوف آنکہ در وظیفہ ذکر و تلاوتِ آں قصور شود ہرگز میسر نشد پس درانک فرصتے قریب چہل بیت قصیدہ نوشتہ بگوشہ ماندم و استغفار کردہ بشغلِ معہود مشغول شدم بعد پانزدہ روز حضرت شیخ فقیر را در زاویۂ خود طلبیدہ بردند آں مسوّدہ بعرض رسانیدم آنحضرت بتحسین بلیغ سرفراز ساختہ فرمودند کہ قبل ازیں در نزدیکی من ترا در واقعہ دیدم کہ در باغے تربیت بعضے درختان نو نشاندہ میکردی و زمین تہ پائے ایشاں نرم میساختی گاہے آب میدادے من در فکرِ تعبیر آں بودم کہ اکثر اینچنیں درختان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عبارت از سالکان و مریدان میباشد آنا کدام کار از دست او آید که سبب
ترقی ایشان گردد و حالا در دل من افتاد که این نظم تو ترقی بخش مریدان
و محکم سازندۂ عقیدۂ ایشان خواہد بود ان شاء اللہ تم۔ و در این نظم
برکات ہست ہم ترا و ہم سائر مریدان را زنہار در زیادت آں کوشش
کنی و مریدان را فرمودند کہ شما ہمہ بنویسید و یاد گیرید و دائم بخوانید و میفرمایند
کہ مراد در نظم این قصیدہ بشارت ہا بعضے از زبان شیخ بود و بعضے از زبان
برادران طریقت مسموع افتادہ بلکہ نویسندہ و خواندہ و شنوندۂ آں ہم
بشارت یافتہ اند کہ روزے بعضے از مخلصان در مجلس شریف و محفل
منیف آں حضرت در صدد کتابت و قرأت این قصیدہ بودند و بعضے
آنرا باشتیاق تمام گوش مید اشتند آنحضرت فرمودند کہ زنہار این مشغولی را
نوعے از طاعت انگاشتہ باشید زیرا کہ در اینوقت مرا چناں نمودہ میشود کہ
رحمت بر شما بسبب این شغل بسیار و چہ بر کاتب و چہ بر قاری و چہ بر سامع
این لفظ مبارک موافق این مضمون ہست عند ذکر الصالحین تنزل
الرحمۃ و آنچہ فرمود حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم بعد شنیدن
قصیدہ بانت سعاد انا ضامن لقائلها و سامعها و کاتبها و حافظها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بدخول الجنة انتہے۔ الغرض کہ فضیلت و مرتبہ ایں قصیدۂ شریفہ از تحریر و تقریر افزوں آمدہ بر مخلصان و محبانِ حضرت محبوب العالم لازم است کہ بنا بر تسلیم حکمِ آنجناب در کتابت و قرأت و سماعت و حفاظتِ ایں کتاب بامید وفور ثواب مشغول باشند و ایں را در ہمہ اوقات ورد المریدین و از ہمہ آفات حرز المحبین دانند و از تضمینِ ایں کمترین ملالت گزین نشوند اگرچہ تصنیفِ ایں ضعیف قابلِ تحریر و تقریر ارباب کمالات زمان نباشد مگر از اخلاق کریمہ و اشفاق عمیمۂ ایشاں کہ در شان مدحت سرایان حضرتِ سلطانی مبذول و معمول میدارند امید وار ہست کہ با دُررِ غُررِ اشعار آں گوہر بار نظمِ ایں خاکسار چوں رشتۂ تار بیشمارند و با گلدستہ ہائے نکات برجستہ آں باغبانِ معانی سخن رانی ایں مملوے نادانی بمنزلۂ گیاہے کہ بستۂ گلدستہ باشد مے انگارند و پیوند رشتہ و گیاہ با گوہر و گلدستہ پیوستہ میدانند و سخن از استخفاف و استحقار بدیں ذرۂ بیمقدار نرانند

بیت

گر نیست جمال و رنگ و بوئیم	آخر نہ گیاہِ باغ اوئیم ❊

ازانجا کہ نسیم عواطفِ سلطانیہ بر سر شگفتہ دلان کرامت وخار صفتان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ندامت پیوستہ درونِ بدن است چون من گیاہے ہم در صیفِ گلہائے باغِ قبول موصول شد و در نظرِ ہر مقبول مقبول ‌‌ ۃ

زانکہ کہ ترا بر منِ مسکین نظر است	آنا ہم از آفتاب مشہور تر است
گر خود ہمہ عیبہا بر بندہ در است	ہر عیب کہ سلطان بپسند د ہنر است

وَاللّٰہُ الْمُسْتَعَانُ وَبِاللّٰہِ التَّوْفِیق

افتتاح مخمس دلنشین حرز المحبین تضمین قصیدہ فیض آگین ورد المریدین مشتمل بر تشریح بعضی مقامات و کرامات حضرت سلطان العارفین رحمۃ اللہ علیہ و علیٰ من تبعہ الیٰ یوم الدین

شکر للہ سایۂ لطف حقم بر سر شدہ است	شکر للہ پایہ ام بر تر زماہ و خور شدہ است
شکر للہ دولت سلطانیم یاور شدہ است	شکر للہ حالِ من ہر لحظہ نیکو تر شدہ است

شیخ شیخاں شیخ حمزہ نامِ راہبر شدہ است

با اسیر حمزہ عمّ پاک ختم المرسلین	نسبت کامل نمودہ حاصل آں شیخ گزین
غزوہ ہا بشنیدہ و باشی جہادِ دین ببین	یافت چوں ہمنامی آں غازی نامی و دین

پہلوانی در جہادِ نفس زور آور شدہ است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تا کمند جذب عشقش دل بسوی خویش برد / از سر همت قدم اندر طلب محکم فشرد
چند اندر ره قرب خدااش رهنورد / والذین جاهدوا[۱] خوانده چو سعی و جهد کرد

حق نمودش راه پس هادی بحر و بر شده است

بو الهوس هرگز نه اندر راه‌های مستقیم / که شود قصر طلب‌های استقامت منهدم
الله الله شیخ ما از روی حکم فاستقم / استقامت چون نمود اندر عمل در ما علم

علم بالم تعلیمش حق داد و بی پیر و رشد ست

تا ز انوار علوم معرفت افروخت چهر / بر سپهر علم و عرفان است و بس همچو مهر
هیچ دانی چون سبق برده زاستادان فهم / چون خدا علم لدنّی کرد و تعلیمش نه مهر

بهر اسرار الهی عالم امهر شد است

چونکه علام الغیوبش[۲] داد این علم و ادب / روشنش چون روز شد معنی سر و یا شب
همچو یوسف گشت در مصر معانی منتخب / مشکلات واقعات سالکان زین سبب

پیش او تعبیر کردن اسهل و ایسر شد است

ساخت از آیات کلام الله زیب و کمال / مخزن اسرار دل را مطلع انوار حال
در معانی و نکاتش بسکه شد تفسیر دان / روشنش انوار[۳] قرآن گشت هم اسرار آل

هم خواصش دید و هم الفاظ آنش از بر شد است

[۱] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن کسانیکه مجاهده کنند در طلب ما البته بنماییم ایشانرا راه خود و بدیشان تمیز حق [illegible] مر صادق و العباد و چون مرید صادق [illegible] والذین جاهدوا فینا قدم در راه [illegible] [illegible] ۱۲ شرح
[illegible] دیگر است و مجذوب باشد اما مجذوب سالک دیگر است و مجذوب مطلق دیگر ۱۲ شرح

[۲] بدانکه علم تعبیرات وقایع هم از علوم لدنی است که بغیر تعلیم علام الغیوب حاصل نمیشود کما قال الله تعالی در سورهٔ یوسف رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث ۱۲ شرح

[۳] واین نیز از قبیل علوم لدنی است ۱۲ شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

چونکه در احکام شرع از استنقا شد ممد (سنت) | باز در آب و ورع آمد ز همت مستعد
از چنین اقوال و افعالش بدان ای مقتدا | او بشرع تبعیت سنت ناصر در طریقت مجتهد

بهر اسرار حقیقت صدر او مصدر شده است

حق شناسی را طلب بنمود اندر راه دین | تا به انوار و اسرار حقایق شد مبین
محو نور حق شد الحق در مقاماتش ببین | بار ریاضت ساخته علم الیقین عین الیقین

پس هم از حق الیقین از لطف حق ور شده است

چون قیام شب بود مسنون ز ختم المرسلین | گر قم اللیل مخاطب شد ز رب العالمین
لاجرم از بهر تبعیتش آن شیخ دین | در ریاضت سالها ننهاده پهلو بر زمین

حاصلش این رتبه شد چون ذکر و اسهر شده است

گر بشر آمد بصورت لیک در معنی عیان | پایهٔ شیخ است برتر از مقام قدسیان
بین که بالاتر ز کاخ چنبر هفت آسمان | بود مرغ روح او را منظر عرش آشیان

پس بدین با بیقرار از شوق آن منظر شده است

پا کشید از فرع سوی حق بگام اصل رفت | تا نظر مرغ دلش سوی بام اصل رفت
نی ز دست همتش هرگز زمام اصل رفت | باز پران در سلوک او تا مقام اصل رفت

از جناح جذبه چون با بال و پر شده است

۵ علم الیقین آن باشد که بدلالت و آثار وجود دوست و کمال وی دانستن عین الیقین بے وساطت آثار اجمال وی دیدن و حق الیقین در وے محو شده عین او دیدن ۱۲ مضمون شرح

۲ [illegible]

۳ [illegible]

۱۲ شرح

Digitized By eGangotri

۱۲ در این بیت اشارت است
باطوار سبعه که عبارت اند از طور النفس طور القلب
طور الروح طور السر طور الخفی
طور غیب الغیب ۱۲ شرح

کرد چون طی مقامات رہ تقوی او بہ	شد بقربت در مقام لی مع الله مستقر
بین ز خود پرواز او سوی خدا مقتدر	طیر و طور جن و طور نفس و قلب روح و سر

هم خفی کرده بغیب الغیب هم اطیر شده است

چند آں رہنما و مرشد راہ قدم	گرچہ اندر عالم ناسوت میدارد قدم
لیک از راہ علو منزلت بیکیف و کم	سیر کرده عالم ملکوت را جبروت هم

باز در لاهوت مرغ جان او اسیر شده است

چون حجاب ما سوی پیر را بشگافتیم	فانی از خود گشته در دور و رو غیرش تافتیم
در ره دریافت حالات او بشتافتیم	ما نشان سیر محبوبی ز سیرش یافتیم

زانکه کشفش از عبادت بیشتر مظهر شده است

فیض ارباب سلاسل شامل احوال اوست	که مطابق با همه اهل طرق افعال اوست
بین سلوک نقشبندیه عیان از اشغال اوست	هوش در دم خلوت اندر انجمن هم حال اوست

او مربی هم بجلوت هم بصحبت در رسد است

هوش در دم شد اشارت از حضور ش با خدا	باز با آگاهی از غیر خدا بودن جدا
گوش هوش او در مقاماتش نهی دانی و لا	هوش چه بود هست دیدار شهودش فی بجا

دیده سر چونکه با بی بصرش مبصر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ساخت تا مشغول مولیٰ خود اندر کنز نیش — میکند محو تجلی خلوت اندر صحبتش

در شهود و معرفت بنگر علو همتش — عارفست و کائن و بائن ز سرّ وحدتش

نیست بالغ صورت چیزیکه مستکبر شد است

ای ز یاجوج شیاطین در دلت گر فتنه هست — در هجوم وسوسه اندیشهات از آفت هست

از ره اخلاص سوی‌اش که صاحب همتست — مخلصان را صحبت او موجب جمعیت است

تا بیابی راحت او سدّ اسکندر شد است

اوست خود سلطان لباس سلطنت بشگافت لیک — اوست خورشید طریقت وز شهرت تافت لیک

اوست شیخ وقت از دعوی برون بشتافت لیک — سالها شد رخصت ارشاد و بیعت یافت لیک

محترز از شیخی و بابائی و لنگر شد است

خود بدان ای مدعی در بند شهرت نیستی — دعوی ارشاد داری لایق آن نیستی

ترک دعوی مشیخت بین از رو تو کیستی — بیشتر خواهد علوی و خمول و نیستی

گرچه اندر عالم ارشاد سر دفتر شد است

طالبانرا از ارادت هست مطلب با حصول — توبه از صدق درون مقبول از ارباب وصول

لاجرم آمد شه آداب و اخلاق رسول — تائبان صادقانرا میکند توبه قبول

طالبے کو یافت تلقین ذکر او ذکر شد است

کائن و بائن از دو بیت مولوی جامی واضح تو اند شد یعنی کہ حق و او در معرفتش کائن و بائن او وصفتش ظاهر او بخلق پیوسته باطن او از خلق گسسته معنی کائن و بائن ازین دو مصرع روشن است ۱۲ مضمون شرح ۵۲ شیخ و بابا سے نام

لنگر کا ترجمہ شیخ و بابا گرفتن و لنگر داری شال شیخ بانان داری و لنگر داری مضمون شرح زبان بگیر فتنہ ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

طالبی کو ساخت حاصل نسبتِ آن نامدار — شد همین تصریحش اندر مطالب کامگار
زانکه با اوقات مضبوط است در لیل و نهار — ورد و وظائف و دعاهای معظم بیشمار

هر که در دروازهٔ وی حواله یافت مستفسر شد است

بی بدل شیخی است خصم او به تبدیل است لیک — فیض او جاریست منکر غیر تحصیل است لیک
پیره نوشن بپاست در چشم عدو میل است لیک — آفتاب عالم ارشاد و تکمیل است لیک

ناقص از نقصان خود خفاش وش اعور شد است — شب پرکیه کور چشم

عندلیبم شکر لله مسکنم گلشن شده — یعنی گلزار کشمیر است جای من شده
گلعذار من کزو چشم جهان روشن شده — کشور کشمیر او را مولد و مسکن شده

مولد این مخلص او هم همین کشور شد است

شهر طالایق بود حکم یکسو شهید الجن والانس — آگه از الطاف آن شاهنشه سید الجن والانس
از ارادتمند حکم چون آن سید الجن والانس — این گواهی گو بهر محضر ز سید الجن والانس

کاین فقیر از جان مرید آن نکو محضر شد است

پیر من کامل مکمل حق شناسی خیر کیش — پیشوا و انند اهل حق براه معنویش
راستکرداری بحق دانی است بر آن عقبیش — پیر من حقانی است و هست لازم پیرویش

زانکه از بهر سلوک راست چون مسطر شد است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پیش ازین دل زنده‌ام هرگز نمی‌پنداشت کس — زانکه بر آئینهٔ من زنگ غفلت بود و بس
تا ارادتمند پیرم شورشی بخاطر گذشت و بس — وقت بیعت چون ید بیضا آن عیسی نفس

داد دستم در زمان دل زنده و انور شده ست

پیشتر گر بنده بر سر تاج شاهی می‌نهاد — در لباس فاخرار چه اتفاقش می‌فتاد
لیک اکنون آن شه ارشاد از روی وداد — این کلاه پوستین و این خرقه پشمین که داد

بنده را به از قبای شاهی و افسر شده ست

نی کشم از پنجه حرص و هوا رنج و الم — در هجوم لشکر فرعون نفسم نیست غم
که ز موسی شوکتان اندر سلاحم چیست کم — در جهاد نفس شد چون جبه این خرقه‌ام

این عصا چون نیزه و آن طاقیه مغفر شده ست

در صف مردانم از مردانگی جرأت فزود — زانکه آن سلطان ملک ورع و تقوی فزود
از سر امداد و همت در زره اکرام و جود — آن مصلا و عبای فقر کان لطفم نمود

بهر جنگ نفس همچون قیزم و بختر شده ست

بسکه فیض آن شه ارشاد در عالم ورود — شد ز تعلیم دعا و ذکر و اوراد درود
در جهاد نفس و اندر جنگ ابلیس عنود — وردکان کرده حواله ذکر کان تلقین نمود

آن کمان و تیر و این شمشیر با جوهر شده ست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اشارتے بآنکہ حضرت شیخ ممدوح را نسبت خلافت و اجازت از مخدوم سید جلال الدین بخاریست کہ وے خلیفہ خانوادۂ مبارکہ جامعۂ قطب عالم حضرت مخدوم جہانیان بودہ و برا از اوصاف ایشان قدس اسرارہم خبرے

آنکہ اندر راہ ارشاد و ہدایت زین نسق
آنکہ فرمودہ مرا زین شرح بیت فردین حق

طالبان گیرند از تعلیم و تلقینش سبق
او بارشاد رہ شیخ المشائخ قطب حق

بندگی سید جمال الدین بحق رہبر شدہ ست

سید السادات پیر کامل پاکیزہ خو
آنچنان کز بیعت او شیخ باشد فیض جو

آنکہ در معنی و صورت نسبتش آمد نکو
وے ہم از ارشاد قطب عالم و نواب او

درمیان مرشدان سلسلہ مفخر شدہ ست

آنکہ از سر دفتر ارباب ارشاد و ادب
کیست میدانی دلا آں سید والا نسب

بود الحق از شیوخ سہروردی منتخب
آن بخاری نسبت و سید جلال الدین لقب

قطب عالم بودن و مخدومیش اظہر شدہ ست

تا خلیفہ از خدا شد قطب عالم یافت نام
داشتہ حق زین سمند چرخ در دستش زمام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

الله الله از حصول احتشام این مقام ⁂ در تصرف کردن اندر اولیا دستی تمام

داشتش زانرو بدو واحد مستشهر شده است

زاهل طیبه چند کس بوده رجالش اجنبی ⁂ که بگفتندش نه فرزند رسول الطیبی

اندران بحث خلاف شان به نیکو مطلبی ⁂ بهر اثبات نسب از روضهٔ پاک نبی

از جواب یا ولد مخصوص و محضر شده است

او بدینه جوے سویش بود جست و جوی هند ⁂ طالب تشریف او بازارها و کوی هند

چونکه بد خاکِ قدوم پاک او دارے هند ⁂ پس ازانجا بهر ارشاد و هدایت سوے هند

هم مرحض زان رسول الطیب و اطهر شده است

صرف در توصیف او گر ماه و سالِ من بود ⁂ بازهم کوته درازی مقال من بود

حال او برتر چه از تشریح قالِ من بود ⁂ کے بیان کردن مقاماتش مجال من بود

خود زبان لال و عبارت زبیان اقصر شده است

تو چه میدانی ولا فیض قدوم است آن ⁂ کز نسیمش خارزاری شگفته چون بوستان

گرنه خود دیدبد از من بشنو ای دوستان ⁂ خطهٔ پاک زمین اُچه در هندوستان

از صفائی مرقدش بازینت و با فر شده است

در نکاتِ معرفت بوده عجب معنی رسی ⁂ طالبا بزار رفته بلغ دل هر خار و خسی

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

استفاده کرده آداب طرق از هر کسے	بوده از هر خانواده مستفید آن بیسے

سهروردیه او چشتی مظهر و مظهر شده است

گرچه دور افتاده ام زان سهر این قافله	ما چنین بعد زمان هم من نیم اندر گله
زانکه از اقبال او اے دوستان یکدله	رشد و آثار هدایت زین مبارک سلسله

این زمان در هر ولایت شامل منتشر شده است

منکه هستم خاکسار درگه خدام او	شادمان از استماع شهرهٔ اکرام او
چونکه بے تخصیص باشد بخشش و انعام او	چشم فیض از لطف او دارم که فیض عام او

تا دم منشر بی اتباع مستمر شده است

بنده وصفش بنوشتن از عجز شد معذور لیک	شرح آن میکردم در قافیه مجبور لیک
عاجزم حرفے ز تبیانش کنم مسطور لیک	اوست یک صاحبقران یک قرن را مشهور لیک

زین مشایخ هر یکے ارشاد را محور شده است

اشارت بمدح و فضائل مشایخ سلسلهٔ علیه سهروردیه و فضیلت این طریقهٔ شریفه که تا خدمت عالیه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب مسلسل است

آن ضیاء الحق که اندر گروه این جنود	بزم ارباب طریقت را ضیاے از و فزود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مرشدان پیر دانش را که میدانید بشنود — هر یکی زین مقتدایان ابر سان فیاض بود

فیض شان بر مخلصان باران صفت ممطر شده است

آن شهاب شرع که شیخ الشیوخ خویش بد لقب — وان شه ملتان که آمد مرشد اهل طلب

در روایت پیشوا گشتند ایشان زین سبب — این مشایخ را مسلسل اندر ارشاد و ادب

تا نبی الله و سیله مرتضی حیدر شده ست

بیغم از فکر خاطر دور حشر از تشنگی — ایمن از گرمی غم قبر حشر از تشنگی

ای حزینان غم جانسوز حشر از تشنگی — غم نباید خورد مارا روز حشر از تشنگی

منبع این سلسله چون ساقی کوثر شده ست

سوی حق بر گردن شیران عنان زین سلسله است — زانکه با شیر خدا نسبت عیان زین سلسله است

در وثوق از آیت قرآن نشان زین سلسله است — عروة الوثقی و حبل الله بیان زین سلسله است

هر که زو چنگش بعصمت تا لب مقبر شده ست

جوشن ایمان ازین حبل المتین هر کس که یافت — لشکر شیطان بصد فرسنگ دور از وی شتافت

ایمن آمد ز طوفان هوای نفس تافت — هر که اندر کشتی این سلسله تشریف یافت

بی مشقت سیر او سوی خدا منجر شده ست

ای خوش آنکو صحبتش با صالحان ساعتی هست — جای در حصن حصین ایمنش از هر آفت است

عروة الوثقی دستاویزی محکم
حبل رسن را گویند ۱۲ مصنف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

زین خطاب آن صحبت اهل دل چه نیکو گفته است | یا علی صحبت پیران بهتر از هر طاعت است

این وصیت از نبی با آن شه خیبر شکن است

گر تو میخواهی سلوک این شیوخ نامور | کامدند از رشد و تقوی در طریقت راهبر

یاد کن آداب شان ای طالب نیکو سیر | گفتن ذکر است سوی حق ره نزدیکتر

بر طریقی کز نبی تلقین آن صفدر شده است

ذکر صحب و آل در هر دم برغم رافضی | هست در دل که آرد دم برغم رافضی

چونکه راه ماست مستحکم برغم رافضی | سنیانیم و موالی هم برغم رافضی

ما و شیخان را چو مولی خواجه قنبر شده است

صاف باطن کس نگشته ظاهر اصلا از اهل رفض | اغنیا زما ازین ره شد هویدا از اهل رفض

فی الحقیقت هم تشیع نیست پیدا از اهل رفض | شیعه و سنی یکی هستند ما از اهل رفض

او علی شیعگی و سب و بغض انکر شده است

هر که تنها با وضو خاموش و دل با سر است | ذاکر حق بخطره ها در رضا دم خور است

او ستایان در طریقت یادگیر الحق سیر است | سوی حق آن را که سود است و سلوک اندر سر است

گو رعایت کردن این هشت بهتر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آرے آرے بہر بیعت باشیخ وافر ربطِ قلب	باشد ارتباط سازہ با آں صاحب سر ربطِ قلب
نیست تنہا در طریق ورع ناصر ربطِ قلب	فی حدت فی ذکر و وضو نفی خواطر ربطِ قلب

صمت و تقلیل و رضا کاندر سلوک اظہر شد است

اشارتی بانکہ نسبت دیگر آنحضرت در استفادہ و استفاضہ بارشاد حضرت خضر علی نبینا و علیہ السلام است و ذکر بعضے شمائل او مناسبت او علیہ السلام

شیخ مارا از پئے تکمیل و ارشاد و ہدا	بیعت سید براہ قرب حق شد رہنما
یافتہ ہم فیض ارواح شیوخ و انبیا	بازہ اخضر گلشن ارشاد و رشد شیخ ما

ہم ز سقائے لطف خضر پیغمبر شد ست

معترض در اعتراض شیخ ما مکشا زبان	چونکہ آگاہی نبود بر اسرار پنہان
از کجا در فہمت آید کار ہائش خود بدان	اوست چوں خضری و حکمتہا ازاں افعالش

از قیاس مردم موسی صفت برتر شد ست

از رہ چون و چرا در صحبت مرشد متاز	ناروائے ہم از وہ بینی گر از چشم مجاز
از من ایں تعلیم گیر اے طالب صاحب نیاز	گر تو خواہی صحبتش خوش با انساں بساز

از کفش ببریدہ طفلے را اگر خنجر شد ست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بشود مرغوب عاشق هرچه شد منسوب یار　　رغبت طالب بمرشد هم ازین نسبت شمار

این دلیل از فعلهای شیخ گردد استوار　　او ز دست خضر می ازانرو خاطرش گیرد قرار

ز آب جاری هرکجا آوازهٔ جرجر شده است

چون باستعمال آبش بود نیکو حالها　　لاجرم با آب جاری داشت استعمالها

یافت تازه آب روانش نیکوئی فرخ فالها　　هر سحرگه بود غسلی لازمش در سالها

قلب و روح و سر او زین روی مطهر شده است

کاملی که دست در کار و دلش با یار شد　　گاه گاهی هم مفیدش عزلت از اغیار شد

بین که پیر کامل کز ماسوی بیزار شد　　گر مساوی در حضورش خلوت و بازار شد

لیک میل خاطرش اکثر بکوه و بیابان در شده است

اشارتے بآنکه نسبتے دیگر آنحضرت را در استفاده و استفاضه بحضرت عیسی است علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام و ذکر بعضے مقامات و ریاضاتش بمناسبت او علیه السلام

داد در علم لدنی حضرت خضرش سبق　　تا باستادی استادان عالم شد احق

بهر احیاء قلوب داده دلها زین نسق　　هم دمے کردش مشرف همدمی روح حق

هم دمے ایضاً وقتے
همدمی روح حق
از صحبت عیسے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هم دم او زان شفا بخشا و جان پرور شده ست

هیچ دانی همدمی با او شدش حاصل چسان
از کلام همدم آن صاحب دم شد عیان

آنکه دمساز چنین باشد و همدم با قدسیان
نسبت صحبت قوی او را بعیسیٰ شد ازان

کو بعصمت همچو عیسیٰ زاده از مادر شده ست

سر دل او از زن و اولاد صورت بند نیست
بر تعلقهای ظاهر زین سبب خورسند نیست

خاطرش را با چنین پیوندها پیوند نیست
همچو عیسیٰ نیست بی زن لیک بی فرزند نیست

هر مرید او را بسر مخلصه دختر شده ست

مردم دیده ببد بین رهزن ایمان بود
شیخ پاک ما که عصمت را وجودش جان بود

دشمن دین بد نظر را بین که در چشمان بود
در مقام توبه فرماید که تائب آن بود

کش زن بیگانه همچون مادر و خواهر شده ست

چند از خوی پاکش یافت عصمت آبرو
پاک آئینش نیاید زین بشر در گفتگو

گر حیا آئینه داری یافته آن پاکخو
او ملک خو نیست و اندر چشم عبرت بین او

مرد با لحیه صفت مستوره معجر شده ست

از نظر بر ما سوی عبرت گرفتن هم نکو
آنکه از هر چیز در چشمش بود حق آرزو

مراولوا الابصار از دنیاست عبرت جستجو
چیست عبرت بلکه اندر دیده حق بین او

معجر چادر زنان ۱۲

هم دم او
ای پر آئینه نفس ممدوح ۱۲
مضمون شرح

همدم
هم صحبت و رفیق مراد
حضرت مصنف قصیده ۱۲

صاحب دم صاحب نفس
مراد حضرت ممدوح ۱۲ مصنف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هر که ابد نور حق را مطلع و مظهر شده است

آنکه کرده ترک شهوات و هوای نفس دول — صایم معنی است پیش عارفان فی و فنون
صورتاً هم باچنین آداب آن روشن درون — بود صایم همچو عیسی سالها و هم کنون

هست معنی صومش ارچه صورتاً مفطر شده است

زانش هجران شود آزاد صاحب اشتیاق — از عمل چون باصفات دوست باشد در وفاق
پیر من کز عشق حق هر چند بودش احتراق — از صفای روزه شد وارسته از نار فراق

زانکه روزه بهر دفع نار چون اسپر شده است

اشارت به آنکه نسبتی دیگر آنحضرت را در کسب کمالات بر وجه نیابت حضرت محمد مصطفیٰ است بی واسطه زیرا که در اکثر واقعات صادقه ومنامات صالحه اکثر اوقات مشرف بصحبت شریفش می‌شد

آن گل باغ هدایت رست تا از خارها — کسب بوی معرفت بنمود از گلزارها
جند آتا کرد تحصیل صلاح کارها — مصطفیٰ را هم مع الاصحاب دیده بارها

زان سبب در مذهب سنیه راسخ تر شده است

گر نه او دریافته قرن رسول کائنات — تابدی مشهور از اصحاب آن روشن صفات

یعنی فی الحقیقت حضرت شیخ را مثیله صوم بود اگرچه بظاهر آن صوم مفطر شده یعنی شاهد و افطار کرده مفطر اسم مفعول مضمون شرح صفت صوم است باری تعالی ست کنند زیرا که صوم صفت باری تعالی است ۱۲ منتصمن از خوردن و آشامیدن است اپنچه حدیث الصوم جُنَّة من النار زیرا که آنحضرت را بلا بایزید بسطامی بود در سیر و سلوک و حضرت شیخ در آن باب متمسک شده شرف سعادت صحبت آنحضرت یافتند وخلفای اربعه رضی الله عنهم نیز در حضور پر نور دیدند و رضای ایشان هم مستقل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از ایشان هم بواسطه آنحضرت رسیدند بر سینه هم فیض شنیدند تا آنکه برین مذهب درست مستقیم... تا آخر ایشان حاصل نمودند ۱۲ مضمون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لیک اکنوں با حصول انبساط والتفات | چوں مشرف شد بصحبت ہائے او در واقعات

پس لباس صاحبئے او ہمش فی ربر شد ست

سید والا بمعنی ہگیماں و ہنظن ست | زانکہ در ورع و تقا و زہد فرد یکین است
من نگفتم از خود این بنگر حدیث و شنن است | چون رسول اللہ گفتا ہر نقی آل من ست

شکر کز باغ نبی پیدا یکے نو بر شد ست

از علوم معرفت دریا در دین وری | کاندہ آں دولت موروثۂ پیغمبری
عالم دنیا نہ مقصود ست از پی دانشوری | عالمان ِ آحزت مر انبیا در رہبری

وارثند او نیز میراث را در خور شد ست

دستدار مخلص و سنی پاکیزہ خو ست | مہر ورزد اہلبیت آنکہ ز اخلاص جو ست
از پیر انصاف بیں آں مخلص انصاف دوست | چون بمعنی حب و آل رسول اللہ او ست

خصم او رافض و شی و خارج صفت مکفر شد است

اشارتے بانکہ نسبتی دیگر آنحضرت را بر وجانیت حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ نیز ہست و بجای تحکم کردن او بمناسبتش قواعد سلوک اراتکہ بموارادی بلفظ حدیث ہو توافیل ان تمو نوا مشار الیہ شدہ

زانبیا و اولیائے حضرت رب ودود | نزہ بینہا بہر ارشاد و ہدی حاصل نمود

سید معنوی بحکم کل تقی آلی کہ حدیث نبوی ست

در خور
سزادار

مکفر تکفیر کردہ شدہ ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هم درین ره زبرگسوه خاص ارباب شهود | رهنمونش شیخ نجم الدین کبری نیز بود
زاں در اسرار حقیقت عالم اکبر شده است

آں فرید زهد و ورع غازی عصر سلوک | در جهاد نفس شد منصور از نهر سلوک
دیده حسن تربیت زان یوسف مصر سلوک | محکمش بهر عمارت کردن قصر سلوک
(ای شیخ کبری ۱۲)
این قواعد ده که در دین وضع آں اعم است

بیس بهاد وه قاعدهٔ اخلاص و این مغلوب عشق | شیخ را اندر عمل شد زان مربی حکم کیش
زاں قواعد زین نسق نه اخلاص او بشماره شش | توبه و زهد و توکل هم قناعت خلق خو
کرده و ورع عزلت از توفیق حق اذکر شده است

شیخ کبری واضع آں ده قواعد آمده | رائیت تعمیل آنرا پیر ما بالا زده
از خصائلش بازبین این چار زان ده قاعده | در توجه رو نهاده صبر شبر بنیش شده
در مراقب ثابت و اندر رضا متشکر شده است (ای شسکور ۱۲)

این اشعاره نهاز فیض انبیا و اولیا | منحصر نبود به نسبتهائے آں شیخ هدا
بلکه از عهد طفولیت بصد صدق و صفا | همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا
صحبتش با اولیائے اعظم و اوفق شده است (با تمکین تر ۱۲)

از منظهر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اشارتے باجمال بسایر نسبتہائے اویسیہ آنحضرت و بعضے وظایف و اوراد آں صاحبِ ارشاد

جنید اندر رہِ تحصیلِ ارشاد ہدا
چونکہ صحبت یافت او زاں اتقیا و اصفیا
مرشداں بر وے رسیدند از رہِ لطفِ خدا
کسب کرد از ہر یکے کیفیتِ ذکر و دعا
در رموز رہبری زیں روئے دانشور شدست

ذکر و اوراد یکہ تلقین یافت از اربابِ ہم
خواند زاں اوراد روزی از سرِ شوقِ اتم
می شنیدی حرمتش از الہامِ دل آں محترم
وردِ اعظم اوکہ دعوائے ست با یاسینِ ہم
گشتہ ملہم کاسمِ اعظم جملہ سر تا سر شدست

جنید اوراد و دعواتِ اجابت پرورش
وردِ اعظم کز ہمہ اوراد شد مونس ترش
کز معانی ہست یک یک لفظ را بال و پرش
قاری ایں ورد بود و دید با جیدرتش
کز دعا انش ہر نفس پیراں یکے گنجینہ شدست

ہر دعائے راکہ میخواند از سرِ صدق و صفا
تا گرفتہ انس با اورادِ خاصانِ خدا
یافت ہر دم حرزِ جانِ مونسِ دل آں دعا
ہست فردش ہم دعائے حرزِ مونس اولیا
ہر نبی و ہر ولی از خواندنش مُوزر شدست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

شاد شو ای دل سنگین خویش را در بحر غم | غنچه رو شادی فزای آن بحر کرم
زانکه بهر حرز این حزب محبان مبدم | گشت ورد ملک او را حرز زحزب البحر هم

اگرمی و تاثیر آن مشهور بهر شهر شده ست

تاخت گر هر سو سپاه فتنه از دور زمان | غم ندارم کامدم در قلعه حفظ و امان
با همه اخلاصمندان خود آن شیخ جهان | چونکه با اهر مشایخ هست هفت آیات خوان

در حصار آهنین حفظ حق محصر شده ست

بود چون از شوق حق هر خاطرش تابی و تبی | میگرفتی کام دل هر یاد حق از هر لبی
چونکه حرز اوراد او کارش بود مطلبی | دید جمع زاولیا حرز یمانی خوان شبی

هم بایشان خواند و با آن خواندنش از بر شده ست

بر فتوح غیب بر اوراد اندر راه ذوق | شاهد روشن اشارتها بدید از تحت و فوق
جسته العبد از نماز فجر روزی جوق جوق | حلقه کرده قاری اوراد فتحیه بشوق

اولیا بسیار مشهودش بشبیر اسیر شده ست

خاطرش پر صدقتش اندر یاد حق آمد بر فوق | یافت زاهل تربیت تعلیمها از لوفق
چون دلش میخواست فتح باب اندر راه عشق | بعد خفتن هم بخوان اوراد فتحیه بصدق

با مریدان زاولیاش این امر هم تکمیل شده ست

Digitized By eGangotri

بشد اشارت نهاز تعلیمات آن شیخ زمان
یک اشارت این هم از تعلیم ما و را بدان

چند آیات و سور را داده ترتیبے عیان
بعد هر فرضے بخوان ختمے معین از قرآن

از مشائخ بارها این امر را مامور شده است

از رهِ معنی و صورت فیضِ حق بر ور روان است
مستفید از هر طریقے آشکارا و نهان است

با مشائخ بین که نسبتها شیخ ما عیان است
فیضش از چندین نسبتهم مخلصانش را از آن است

پیشتر فیض و ترقی کرد عمل اندر شده است

انجمن افروزی چرخ از فراوان اختران است
شمعها افروخته است و بزم یاران انور است

این دلیلِ روشن از خورشید خاور اظهر است
نورِ شیخان بیشتر هر چند روشن تر است

صادق اینجا شیخ سمنانی بابشر شده است

تازده از خنجر عشقش بدل اولدار ضرب
نفس را بر فرق زد از تیغ لا یکبار ضرب

تا بهر مویش زده مضرابِ ذکر یار ضرب
مغز سر از آتشِ گرمی ذکرِ چار ضرب

سوختش زان مبتلا اکثر بدردِ سر شده است

تازه کرده در دیارِ معرفت هر قاعده
رایتِ ارشاد در ملکِ یقین بالا زده

راست چون تعریف سلطانیش در دین آمده
اوست سلطان تاج ذکرِ پاس انفاسش شده

چار ضربش چار رنگ و هر نفس گوهر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هر دمے را ساخته محبوس ذکر کبریا — کی ز دست اختیارش یکدمے گردد جدا

الله الله اینچه دمسازیش با ذکر خدا — وردش دم آنقدر روا دارد که ز آغاز عشا

تا زمان صبح ادا ذکرش بیکدم در شده است

منکه با عشقش دل شیدائے خود در باختم — از کلامش نکته ہائے معرفت اندوختم

گفت تا دل ز آتش عشق خدا افروختم — آنچه در می شد خورده نالایق ہنرگاں سوختم

این خطاب از وی بمن در قریهٔ سنبر شده است

ذکر از اوصاف اذکارش نمودم مختصر — داشت از انواع دیگر ذکرها زین بیشتر

آنچنان کاندر بیان مذکور شد زان راهبر — خاصیت دیده هم از اذکار بسیار دگر

باز اندر ذکر جهری حال او اجهر شده است

اشارتے بمقام شوق و عشق آنحضرت که نتیجه ذکر است و منتج وصل و تجلیات

گرمی بزم محبت هست ز آه سرد عشق — عاشقانرا سرخروئی داده روئے زرد عشق

عاشقے آموز زان استاد دل پرورد عشق — سال عمرش بس نبد چندان ولی از درد عشق

موش کافوری دریدند آتش بیرون بر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شیخ ما کامد به راه عشق بیچون رهنمون | سوز عشق حق کشید از درونش سر برون
آه کز دل آتش عشقش کشاید شعله چون | گوید اکثر سوختم از کثرت داغ درون

سینه ام گویا پر از آتش یکی مجمر شده است

حال دل گردید ز رنگ روی صاحب دل عیان | که بیان اوست شرح نکته سوز نهان
رنگ روی شیخ ما بیچون زبنگونه بدان | آری آری سینه آتش بسوز آتش عشقت [illegible]

رنگ آن روی مبارک همچو خاکستر شده است

سید عالی نسب آن مطلع انوار شهود | منبع و دریای عرفان مجمع الطاف وجود
هیچ دانی کیست آن درگاه محبوب ودود | میر سید احمد کرمانی که از اهل کشف بود

عشق و درد و سوز او را دیده و آخر شده است

تو چه دانی سوز عشق او ز بیچون است چون | از درون اخگر روشن برون آمد [illegible]
الله الله سوخت عقل عاقلان فن و فنون | چون ز شوق حق کشته جگر سوز از درون

چشم اهل کشف را مشهود از آن اخگر شده است

حبذا آن عندلیب بوستان آرای وصل | یافت از برگ گل آن اشتیاق آوای وصل
ای خوشا داغ دل آن لاله صحرای وصل | از گلستان ها شوق عشق او گلهای وصل

بر دمید از نو بهار فضل چون اخضر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اشارہ بحصول مقام تجلیات مر آنحضرت را و تحقیق معنی مقام فقر حقیقی بتقریب آں و ایں از مسائل حقیقت ست

شد منور خاطرش از پرتو مہر وفا ‌ ‌ صاف کرد آئینۂ دل از غبار ماسوا
بر خش زد جلوہ نور و ضیا صدق و صفا ‌ ‌ ہم تجلیات ذاتی و صفاتی خدا

ظاہرش از رافت و تربیت بہ شد ہست

از بہار جلوۂ انوار حق گلزار وشش ‌ ‌ دل شگفتہ غنچہ لب آیدش در خندہ خوش
وہم فرو بستن کنند اندیشہ مستغنی بپیشکش ‌ ‌ چوں شود نار تجلیات و عشقش شعلہ کش

از مزاح و خندہ تسکین بخش ایں آزر شد ست

مصطفٰی گہ بیشتر دلجوئے بی بی عائشہ ‌ ‌ ساختی خوش گو باخوئے بی بی عائشہ
خواستے باخویش گفت و گوئے بی بی عائشہ ‌ ‌ گہ بینی با حمیرا سوئے بی بی عائشہ

در چنیں حالات وار وزاں فقر فخر شد ست

چوں مزاح و خندہ خوش آمد از اہل صلاح ‌ ‌ بہر تسکین دادن نار محبت یک سلاح
گوش کن از راہ حق ای طالب راہ فلاح ‌ ‌ از فقیران حقیقت زینہت ضحک و مزاح

ہست تسبیح و عبادت قول ایں مرور شد ست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

این گروهِ باشکوهِ اتقیا و اصفیا ۔۔۔ گرچه درویش‌اند اما صابرند و با رضا
از غیبسان چونکه بیسازند ظاهر اغنیا ۔۔۔ ظاهراً جهّال پندارند شان را اغنیا

هم بایں عنوان للفقرآ وصفِ این معشر شده است

چون ازین روشن ضمیران فیض هر صاحب‌دلی ۔۔۔ هست در تعمیم بر هر ناقصی و کاملی
زین عنایتها و فیضِ عامِ شان دائم بلی ۔۔۔ محض خیر است این گروه از بهر خیر و شر ولی

خصمِ این معشر برای خویشتن مع شر شده است

این فقیران پادشاه‌اند در ملکِ کرم ۔۔۔ گنج‌بخش و قطب دوراند و ارباب همم
چیست غم باشند اگر با حشمت و خیل و خدم ۔۔۔ نیست چون فقرِ حقیقی را تنافی با حشم

قابلِ الفقر فخری شاهِ هر عسکر شده است

واصلِ حق را زیانِ اموال و رأد نیست ۔۔۔ که دلش از مالِ دنیا هیچ لذت یاب نیست
مبتدی را گرچه اندر جاه و حشمت تاب نیست ۔۔۔ منتهی را مانع از حق کثرتِ اسباب نیست

هیچ مانع مر خلیل الله بن آزر شده است

از طلا و نقره گر باشد صد انبار و بار ۔۔۔ زین موانع نیست واصل را حجاب از روی یار
هست اندر دیدهٔ ناقص گران از اقتدار ۔۔۔ نیست اندر چشمِ کامل سیم و زر را اعتبار

کان یکی سنگِ سفید و آن دگر اصفر شده است

۱ قوله تعالی للفقرآء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیآء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا
۲ یعنی مخاصم این گروه فقرا [illegible]
۳ [illegible] نفی کردن
۴ اشاره باین حدیث [illegible]
خاتم خاقان عسکر [illegible] سلطان انبیا و اولیا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ۱۲ منه

Digitized By eGangotri

نیست دنیا آنچه دل با وی نگردد ملتصق
بلکه در علم و تقا و ورع میخوانی سبق
گر غنی باشی و گر اندر بود جوی احق
هست دنیا آنچه مشغول کند از ذکر حق

گر متاعی پر بها یا چیز کے احقر شد است

هر چه گرداند دولت را از ره ذکر آگه
از منال و مال و سیم و زر چه صرف ای نیکخواه
بر تو چون هیست بارش ست گرچه برگ کاه
گر بود شاغل ز ذکرت ور بود از بهر جاه

هم ز دنیا درس و حفظ و خرقه و مظهر شد است

از فقیران خدا آنانکه گستردند نقل
هر چه در تعریف دنیا از کتب بردند نقل
من همان در فقر گفتم آنچه آوردند نقل
در بیان قیدی نباشد او بیان کردند نقل

با وجود سلطنت از اولیا سنجر شد است

هر کجا میباشی المخلص بخاطر غم مگیر
زانکه از فضل و عنایتهای او بالطف کثیر
بیند و هم بشنود احوالت آن روشن ضمیر
حق تجلی با او وصف السمیع و البصیر

گردد وی در مغیبات السمع البصر شد است

از کرامتهای حق با دستگاه احتشام
الله الله کز عنایتهای خلاق الانام
زنده و گویند و دانا ست آن عالی مقام
هم تجلی حیات و قدرت و علم و کلام

شد بر و تاثیران بسیار مستبصر شد است
دیده و دریافته و شنده ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تا که او حاصل ز ایزد هر مراد خویش دید — هر مریدی بر مراد دل ز انعامش رسید
زین تجلیات کاندروی شد نداز حق پدید — هست تاثیر تجلی جمال المرید

اینکه در غالب مرادش حاصل و محضر شده است

ای که تصدیق کرامانش چرا باشد کمیت — چون کمی ترسی ز قهرش نیست شایان جمعیت
بین که از انعام و اکرام خداوند مقیت — هم تجلیات صفت محیی و صفت ممیت

شد در و بسیار جا تاثیر آن مظهر شده است

ای که چون تحقیق آمد لطف او لطف خدا — بیگمان است اینکه خشم اوست خشم کبریا
آنچه آری هیبت حق هست از و جلوه نما — او چو مجلای جمال آمد جلال ذات را

نور آثار جلالیت از و مظهر شده است

چونکه فانی گشته در انوار حق آن نیکخوست — وز تعلق هاے نفسانی بگردانیده روست
تا ز خود وارسته و پیوسته با اوصاف دوست — کبر او شد محو و ظاهر کبریاے حق از وست

این شعار آن امام الصادقین جعفر شده است

در فنا فی الله گرد کبر از دل رفته است — ز اهل دنیا نیک استغنا بجا پذرفته است
جامی اندر سلسله زینگونه مضمون گفته است — شیخ مهنه در بیان این صفت در سفته است

از وقارش سید صوری چو مستکبر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حاصل است از اتباعِ سنّتش آرامِ جاں — برخلاف آں کجا جنبش نماید از مکاں

جنبشے کہ از حدیثِ روشن اندر نہیِ آں — لا تقوموا مصطفے کرد امر بس ای زماں

ماحیُ البدعہ مقیمِ امرِ آں ارشد شد است

وقر و تمکینی کہ در اوضاعِ شیخِ ما عیانست — پیشِ شیخاں آں ز اخلاقِ حمیدہ یک نشانست

بدگماں اگر ثقیل است ایں سخن چہ غم ازانست — آں ز وقارِ کوہِ سانش گرچہ بر حاسد گرانست

لیک حفظِ کشتیِ ارشاد را لنگر شد است

آنکہ از جامِ غرور و خودنمائی گشت مست — آبروے خود بتعظیمش بکن چوں خاک پست

شیخِ ما زیں رو سرِ اہلِ تکبّر را شکست — گفت پیغمبر تکبّر بر تکبّر صدقہ است

در وقارش سرِّ ایں اخبار ہم مضمر شد است

ہمتِ او راز نعمائے یقینِ ورد حق — از دلِ چوں آئینہ زنگِ اضطرارش برد حق

رونقش اندر جلوۂ جاہ و جلال آورد حق — ہم باسم الغنی در وی تجلی کرد حق

زینجہت مستغنی از ہر میر و سرداور شد است

ہمچو خاکِ راہ ناچیز است پیشش سیم و زر — در نظر چوں ریگِ صحرا دارد آں دُرّ و گہر

ہمتِ عالیش تا مستغنی آمد اینقدر — پیشِ آں سلطانِ دیں است از گدا بیقدر تر

آنکہ در دنیا شہنشہ چوں جم و نودر شد است

مراد مضمون حدیث نبوی است مراد از ... [illegible]
... ماحی البدعۃ ... [illegible]
... [illegible]
تفصیل ... [illegible]
از ... صلی اللہ علیہ وسلم ۱۲ مضمون ... [illegible]

[illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

شکر لله بر رهِ امید هستم مستقیم
جلوه گر از روے او گردید احسان قدیم

باغریبے گشتم اندر ملک العاشش مقیم
هم تجلی کرد حق درو ی باسم الکریم

زین سبب مشفق بحالِ مخلص و چاکر شده است

در جمال و در جلال او جلوه گاه رحمت است
هر کدام اندر تلطف بین کراو شدت است

در جمالش رافت و اندر جلالش هیبت است
سخت و تلخ از بهر اہلِ کبر و عجب و بدعت است

اہلِ درد و شوق را شیرین تر از شکر شده است

کرد از انگشتِ لا بر حرفِ خود یکبار رد
زین اشارات و رموز ای طالبِ صاحب خرد

ماسوی را محو کرد و نقش الا الله زد
حاصل آنکه گشت از خود فانی و اوصاف خود

باقی بالله شد و اوصافش از و مظهر شده است

تا که منشور خلافت یافت از جان آفرین
الله الله آن شهنشاه سریر ملکِ دین

ظلِ احسان و کرم گستردہ بر اہلِ زمین
سایۂ حق است در عالم پناه عالمین

نور بخشِ مخلصان همچو شه خاور شده است

از قبایش نحو مکن در شرح حالش گفتگو
چشم دل را کرده از کحل الیقین روشن بکو

روئے دل سوئیش نما از خود بگردانیده رو
تیز بین باش و مشو اندر غلط زیرا در او

کرده رو پوش از بشر روحی مثالِ خور شده است

مراد از جلوه‌گاه رحمت ... [illegible]

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شکر انوار حق از پیش و پس و زیر تحت و فوق	هست گرد بارگاه روی پاکش جوق جوق
ای گروه عاشقان و ی زمرهٔ ارباب ذوق	نیکبخت است آنکه هر روز از سر اخلاص و شوق
ناظر روی نکوی آن نکو منظر شده است	
ایکه شب از تب فراق روی پر انوار او	ناله زن بوده ام چون بلبل گلزار رخسار او
چون سحر آمد نسیم وصل از گلزار او	شد شگفته جان ما از دیدن دیدار او
آنچنان کز دیدن خورشید نیلوفر شده است	
عاقلان مجنون اگر گردند بر رخسار او	نقد جان و دل دهند از عشق در بازار او
چه تعجب باشد آن کز عاشقان زار او	کردمای جان فدای دولت دیدار او
چون مشرف از قدومش خیمهٔ کشمر شده است	
زین تجلیات دارد آن مبارک ذات را	شد کرامتها و تاید شرح آن آیات را
جلوهٔ تاثیر عشق افزود این ابیات را	چند تاثیری نوشتم این تجلیات را
گرچه جزئیات هر یک فوق ما یسطر شده است	

اشارتی بعضی انواع کرامات آنحضرت و برخی جزئیات آن که مثال تاثیرات بعضی تجلیات مذکوره است

شکر لله از عنایات حق و صدق نکو	طالع سرخیل یاران بنده شد زین گفتگو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گشت ازین رو شارح عالاتش آن پاکیزه خو | اول این افقر مریدش از مبارک ذات او

دیده انواع کرامت دایما استکر شده است

شیخ ناگا مدمیان شبیر مردان چون هزبر | از نگاهش قوت ایمان نو اندیافت گبر
خرق عاداتش چه میگویم که چون باران ز ابر | زد کرامات از قبیل کشف قلب و کشف قبر

در میان مخلصان هر لحظه مستظهر شده است

بنده را تا صحبت پر فیض او بنمود جلب | گردش از خاطر خطرهای هوای نفس سلب
حبذا آن مرشد اکسیر ساز مس قلب | اکثر الاوقات ناظم راز نوع کشف قلب

کاشف مخبر زبانی قلبه دبر شده است

شاهد حالش نیم تنها من ای نیکو خصال | نیک میدانندش ارباب شهود و نیک حال
انچنان کامد زکشف قلب او اندر مقال | هم بمیان نعمة الله صاحب کشف و کمال

بارها موسی زبانی قلبه صدور شده است

کاشف اسرار از دلهاست گفت و گوی او | غایب ار باشیم از و در حضور روی او
بین که اندر جستجوی صحبت و لجوی او | گشت ملا احمد ار چاگل روان چون سوی او

واقف احوال او از قریه ایجبر شده است

مخلصان حاضران غایبان را سو بسو | واقف است او بر سر حالات خاطر موبمو

از قوت ایمان یافت یافت بیابه است
از نو ایمان که ایمان خود بخود قوی‌تر است
نقطه قوت بر عنایت شبیر و ایمان که در
مصرع اول مذکور گردید آورده
مضمن
شد ۲ کاشف مخبر زبانی ادای الهام
کننده و خبر دهنده از آنچه در دل
ناظم بشبیر رفته بود
مضمن ۳
موسی ای ایمان کننده از آنچه در
دل میان نعمت الله خیال شده
بود
مضمن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

چونکه از و لهاست آگاهیش بر هر آرزو　　شد دل خواجه علی طاس لیسانی ازو

خواست زودش مرسل آن صنوق از سفر شده است

جلوه ها دیدیم بازان مظهر لطف لطیف　　قوت ارشاد او هر جا رسد بر هر ضعیف

حبذا آن باده های معرفت پیما حریف　　در اوایل از پئے اصلاح با خواجه شریف

بالغ از اندر نهانی شرب با اشکر شده است

ای دل مخلص بهر جا یکه باشی غم مخور　　هر کجا باشیم از احوال ما دارد خبر

در مقالات و مقامات کراماتش نگر　　با خبر باشد ز حال مخلصان بحر و بر

زانکه ظاهر باطنش را جمله خشک و تر شده است

چیست غم ای مخلص از بد اعتقاد و زحی　　گر ز غم پژمرده ور از فرح تازه رخی

شیخ را میدان بهر جا با خبر کز فرخی　　در سفر رفته با دنش خواجه زین الدین اخی

واقف احوالش اکثر حیث ما سافر شده است

چون سیدی قبور پر ز نور ریشیان　　از قدوم او بیفزود سے سرور ریشیان

اندر ان ملک زیارت در حضور ریشیان　　بارها مکشوف شد احوال قبور ریشیان

در مزار هر یک ز اسرار و هم در اتش هم رهنمای ما شده است

بر زبانگاه اسلاف خود آن گنجه عالم　　برد تشریف شریف رفعت و شوکت لردم

در بجا آوردن تسلیم و آداب و رسوم ‎ ‎ کشفش از قبرِ پدر شد کو ز تشریف قدوم

فاخرِ اہلِ مزارِ قریۂ تیجر شدہ است

گمرہان اہلِ بدعت را ازیں آمد عیاں ‎ ‎ نیست تبدیلِ صور اما بباطن در نہاں
شیخ ما کز باطنِ ہر کس ہمی گیرد نشاں ‎ ‎ کشفِ صورتہائے مسخِ معنوی رافضاں

زو مثابین ہمہ ہا را بے حد و بے مر شدہ است

از گلستانِ ولائے صحب و آل آں نیکخو ‎ ‎ ساختہ شب سعا و تمندی خود کسب بو
آرے آرے باچنیں خوئے خوش و بوئے نکو ‎ ‎ اوست چوں شستی پاک اندر مشام پاک او

چوں نجاست بوئے اہلِ رفض مستقذر شدہ است

بر منافق ساختی جاری بمحفل حکمِ رفض ‎ ‎ بالتقیہ می نشد از شیعہ اہلِ حکمِ رفض
بے سبب بر کس نکرد آں شیخ کامل حکمِ رفض ‎ ‎ گرچہ بر ابروی صورت دل حکمِ رفض

معترف ہر یک از انہا بعد با انکر شدہ است

در حضورش ہر کہ از نیک و بد ہر دم رسید ‎ ‎ ساختی ظاہر بہ متقی است او بباطن با سعید
زیں کراماتہائے او در شہر تا راہِ بعید ‎ ‎ نسبتِ مخفی بخود مرتد منافق را چو دید

حاکمِ کفرِ دلِ او قبل با اظہر شدہ است

ایں اشارتہا شد و از کشفِ قلب آں خبر بید ‎ ‎ بس کراماتہا از و بر ایں صفت سر بر کشید

Digitized By eGangotri

آنچه بر اخبار اسرار درون زو شد پدید — همچنین بر رافضی سنّی نمائی راچو دید

مخبر از حال دل او قبل ما آخر شد است

بنیربانی گر از و بادرومندی یاد کرد — گوش بر فیر باد او هم آن شه ارشاد کرد
بین که چون با بنیربانی سوی او فیر یاد کرد — روزی اللهداد بر اسپ آن ز دل فریاد کرد

والفیر یادش رسید آخر چو در آخور شد است

چون سلوک اوست مبنی بر شریعت راه اصل و فرع — زاب شرع عشق بر زمین ورع سرسبز است زرع
ساخت تا برگ و نوای شرع بر آهنگ شرع — از سماع چنگ و نی کاره زره و منع شرع

گرچه ذکر الله شنو از تار و از مزمر شد است

چونکه در گلزار دل از باغ الهامش نسیم — میوزد هر دم ز الطاف خداوند علیم
بین که در تعلیم دین آن صاحب قلب سلیم — از کمال تربیت با خواجه اسحاق حلیم

گشته ملهم مخبر و بالغ ز ما آخر شد است

هرچه در اخبار از اخبار غیب اظهار کرد — خود وقوع عشق بر سر تصدیق آن اقرار کرد
چونکه تحصیل علوم از عالم الاسرار کرد — ملهم از احوال عالم گشته گه اخبار کرد

شد مجرب آنکه واقع عین ما اخبر شد است
آنچه خبر کرد ۱۳۰

۱- پیش از آنکه احوال رافضی بلند
اوواره لیغ مشتهر شد حضرت ممدوح
از آن خبر داد و بعد ۱۲ مضمن
۲- بر ... بر آن کسب اول آن ۱۲
۳- ... در ضمن ... ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

اشارتے بدان ضابطہ اہل سلوک کہ اگر حقتعالی بر کسے بصفت
حیات متجلی شود چون مہتر خضر و الیاس تا قیامت زندہ
ماند و اگر نقل کند آن نقل مرگ صوری باشد نہ معنوی ۔
کما قال علیہ السلام المومنون لا یموتون وفی روایت
اولیاء اللہ لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار
واشارتے بظہور تاثیر تجلی صفت قدرت حقتعالی از انحضرت

اولیاے حق کہ موصوف اند از نیکو صفات — نقل شان از جا بجاے دیدہ اند در مَمات
شیخ ما کآمد معلم در رموز و در نکات — مُنبی از تشریف تاثیر تجلی حیات

رو نمے ہم درحالتے نقطے از و مقصد رشد است

مرشد ما گر کرامتہا ست چون دریاے ژرف — بر جو یان تشنگان آن بحر فیض او ست صرف
آنچنان کز وی مجرب گشتہ حالات شگرف — ہم کرامتش ز نوع نشر وقت و طی حرف

ہمدمان مخلصش را تجربہ اکثر شدہ است

Digitized By eGangotri

سیر او زین چرخ سیاره ده بالا لوا — با سکون اندر زمین تا گرد ثابت سیرها

آن خلیل کعبهٔ دل قبلهٔ اهل صفا — هم به نشر وقت از فضل خدا حجے ادا

در دو سالش بار یاضت تا زراه رشد است

از حضورش هیچگه خالی نبوده این دیار — که نگرده جنبشے زین جا آن کوه وقار

بوده اینجا حاضر اندر مخلصان لیل و نهار — زایران یثرب و بطحی بجا هر یکید و بار

او بابدان بروز از زایران از پیر شد است

ده عجب حالات کمالات شنوده این گروه — که بغیر اینده زمین ابدال بهر جائے شکوه

گوش کن زآل هم اصوفیان حق پژوه — میگذشت اکثر علی صوفی بابلا غار کوه

هر کجا میرفت او با آن بدن احضر شد است

از حضور خود نماید دو ستان اجلوه ها — مخلصان را در پناه خویش گیرد جا بجا

بوده اندر شهر حاضر جلوه ده برروئے ما — بار ها مشهود نگود از پئے اخلاص را

از پئے حفظ از عدو در لشکر سوی پیر شد است

چند گاہے بوده لشکر نفش بده جلوه گا — مخلصان شهر را نمودی از جلوه جدا

اندران ایام بهر رفع فکر غم فزا — ناصح و هم کار فرما خواجه عثمان قول را

بار ها اندر نیاز تگاه دور آمد شد است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مخلصانش هر کجا باشند و آن صاحب شهود — بر سر شان از پئے اصلاح بنماید ورود
بین چسان شبیه از دستش نه دور آمد فرود — بهر تادیب یکے نوکر که اندر شهر بود
مشت زد از نادلی واقع بر آن نوکر شده است

شاد دل باشید یاران غم چو ظاهر میشود — غمخور یا سوے یا آن وقت ناظر میشود
سوے او صدق ارادت چون بخاطر میشود — بهر امداد مریدان زود حاضر میشود
صورت پاکیزه اش هر جا که مصور شده است

هر که باشد در ارادتمندی اخلاص وی — واقفش باشد چه در کشمیر چه در روم و ری
بوده اندر جاے خود با دوستان نیک پی — در ره تبت بوقت برف اندر دیوه شوی
دستگیر خواجه زین حاجی اکبر شده است

هیچ میدانی دلا آن مرشد غمخوار من — که خیال دوستدار انجچو جان اندر بدن
بین چه غمخوار است بر حال محب خویشتن — با طبق از خورد نے گرفته اندر بند [illegible]
وقت خفتن حاضر یک مخلص لاغر شده است

همتش باشد رفیق اندر سفر بے زادرا — برکشد از ورطه غم هر دل ناشاد را
بین که چون دریافته آن انقلاب باد را — یک شب تاریک کشتی صوفی اللهداد را
نان ده و منجی ز هول موج بحا سر شده است

برای دیوه شیوی بخوف داود خواندن مشهور است ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

چند آن شهسوار عرصهٔ قرب و شهود   رهنمای رهروان را در اخلاص و ودود
زانکه چوشن کیسه چون ماه بر چرخ کبود   با تن بکتسبه چون یک شبی سیاح بود

رهنمای روی پر ریشی بر که او ارشد است

شهرها از وی بشرف زین سیاحت چون شدند   طالبان هم اندر اطراف از و سر بر زدند
از زبانش چون نشان و نام بشنیدند   چند درویشی رسندش بدیده جویان آمدند

عاقبت مقصود شان حاصل ازین سیر شدست

چون صبا تا سیر او افتاد در گلزارها   وز نسیم مقدمش گلگل شگفته خارها
تا هم از وی شد برون ز اندازه ما کارها   اینچنین برهان کن و مشهود باشد بارها

رتبهٔ ابدالی و سیاحیتش اظهر شده است

اشارتی بدان مسئله علمای حقیقت که اگر حقتعالی بر کسی بصفت عالمی متجلی شود چنان بود که خضر را بود علیه السلام و علمناه من لدنا علما علوم لدنی پدید آید و تعبیر وقایع و معرفت منکر و معتقد و بوالهوس و صابر و غیره علامت ظهور این تجلی تواند بود

وه چه این راه هدی و معرفت بنمودنش / طالبان صادقان را راه حق بنمودنش

عقدهٔ اشکال و تاویلات را بگشودنش / بنده را تحقیق از علم لدنی بودنش

اکثر اندر باب رؤیا عین با اخبر شده است

تا بمیدان طلب راننده زهمت مرکبش / از وصول علم باطن شد حصول مطلبش

سر دل جاری ببین طالب حق از لبش / گر و پیش از گفتنش اظهار رؤیا شبش

پیش او تائب چو ملا احمد اصفر شده است

از تجلیات علام الغیوب آن نیک ذات / واقف اسرار گشت و کاشف سر نکات

هرچه از اخبار دل گفتم از آن روشن صفات / همچنین اکثر مریدان را بخواب اقعات

مخبر از رؤیا هر یک قبل با اقرار شده است

بسکه هشیاری و بیدار است در تعبیر خواب / یوسف ثانی است در مصر معانی آن جناب

امتیاز او نگر اندر صواب و ناصواب / افتر اگر دید یکی رؤیاش گفت زوجه او

عندنا یا ابلها من بعد لا افتر شده است

چونکه در اسرار پنهانی بود گویا زبانش / میشود بر باغبان سر نهانی از بیانش

چون کلیم الله تا دیدند اکثر در فشانش / گشته از اقوال خود خاطر نشان مخلصانش

که تجلی تکلم را هم او مظهر شده است

Digitized By eGangotri

اشارتے بدین قانون اہل تجلیات کہ اگر حقتعالی بر کسے
بصفت احیائے متجلی شود چنان بود کہ مظہر عیسی را بود
علیہ السلام و اذ تخرج الموتی باذنی در ضمن توہم ظہور نشان این
مقام ہم در بعضی احیان از آنحضرت بود و اشارت ببعضی حالات او

دوش از پیر المتقی بشنیده ام از حسن صفوت
آن طبیب دل کہ در ہر چارہ گردید قوت
یا مریدی لا تخف ص کل داءٍ فد نجوت
از دم او چند مخلص زندہ شد از امراض موت

زان یکی خواجہ حسین ہم والدش یکمر شد است

ابکہ در انکار حالاتش ہمیکرد و کمیت
گوش کن با ہوش کان محبوب درگاہ نقیت
آنچہ مغروری ز حشمتش چند باشد بی غمیت
گفت مردے را بہنگام تجلی ممیت

من ہلاکت میکنم شب مردہ بر بستر شد است

قوت لطفش توجہ گر کند در حال مور
از ضعیفی بگذرد و در حال گردد شیر زور
چون اجابت خواند امیتش بعد غوغا و شور
از دعائے مستجابش بہ شد بسیار کور

خاصہ از کورے بہ آن فتح اللہ کہ بصیر شد است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چون بدرگاہِ مجیب افراختی دستِ دعا — دستِ بوس او را اجابت میشد از لطف خدا

بر ہدف انداخت تا تیرِ دعا ہا مدّعا — از دعا ہائے او بسے فلاش میشد با نوا

یک دعا اظہر بدولت زینہ گونز شد است

ایدلِ غمدیدہ من دوستہا نشاد شاد — خستگانِ لطف او بر ریشِ دل ہا مرہم نہاد

در نظر آور مریدان وی حیان یابد مراد — اہلِ دولت گشت و صحبت یافتہ از سرخ باد

پیش او تائب چو آن رینہ موسر شد است

بندہ را مضمون بیت حافظ اندر دل افتاد — دلو بگریزد ازان قومیکہ قرآن کرد یاد

حبذا این حافظِ قرآن را تصدیق داد — صوتِ قرآنِ خوش اندیش ہر جا رسید ہیچو باد

دلو بگریزندہ لرزندہ چون غرّ شد است

رونقِ اسلام و دین کشمیر را از وی فزود — زد لوائے شرع در ہر جا کہ فرمودہ ورود

بین کہ در اطراف شہر از شومیٔ قومِ عنود — پیش ازین در چند جا دیو و بت و بتخانہ بود

اینہم از یمنِ قدومش مسجد و منبر شد است

دارو ئے ہر درد و لستای دردمندان یا کنخو — از دوائے التفاتش درد را درمان بجو

اینچنین کامد دواخشی او در گفتگو — بہ شند مصرع ہم ز انفاس برکاتِ او

چند جزئیات لشمارم کہ پُر دفتر شد است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

همتِ خود را مکن از ضعف استعداد پست	بر درِ لطفش بیا امید را بنمای چست
هرچه میخواهی صلا یابی از و میدان درست	یافته هر کس بقدر همت از وی بهرهٔ چست

قبلهٔ حاجات اگر میخواهمش اَجدر شد است

چونکه از دیدار او دیدم نشان بی نشان	که مکان اندر دلش کرده خدای لامکان
راهِ بیت الله جز او پیمودنم واجب مدان	از طوافش یافتم چون بنده بشر حاجیان

کعبهٔ صدق و صفاتش از خوانم اولیتر شد است

نیست اندر فیض عامش امتیاز نیک و زشت	تخم آبادی بدل ها هر خراب احوال کشت
آنچه بشنیدی کراماتهای آن نیکوسرشت	این شد از انفاس وی آنکه تعویذی نوشت

دائماً کتاب تعویذات را اندر شد است — اَندر بیم کننده تر ۱۲

خرق عادات و کراماتهای آن شیخ گزین	سر کشیده با کمال شهرت از چرخ برین
شرح حالات و مقامات کمالاتش ببین	اینهمه میشد ولی صد ننگ دار و اندرین

گوید او قائم خدا یا در جهان منتشر شد است — بالفتح پراگنده شده ۱۲

مخلصانِ با صفا را اندرین ظلمتسرا	از کجا یابم میان مردمانِ بیوفا
بوی اخلاص از چنین نامردمان نآید مرا	اینقدر صاحب غرضهای زر پرست و چرا

طالبان الله و عالی همم اندر شد است

کمتر و نایاب ۱۲

مسجدی کاندر درون اولیاست
سجده گاه جمله است آنجا خداست
۱۲ شرح

Digitized By eGangotri

ناکسی کز صحبتِ نیکاں برآید بدگماں   شد درین بازار در سودای ایمانش زیان
شیخ ما که دلکش آمد خلوتش از ناکسان   ناخوش آید صحبتش زانرو که اخوان الزمان

معترض یا عیب جین یا منکرِ انکر شد است

دلخوش ست الحق براهِ حق اگر بندیکس   در دلِ صادق ارادتمندی و اخلاص بس
کز هوای نفس دون در پیش آن روشن نفس   گر بود مخلص غرض آلوده طالب بوالهوس

گوید اکثر کاین زماں گمنامی او ابتر شد است

اشارتی ببعضی کراماتِ آنحضرت در ضمن اثبات تحقیقِ اوست و آدابِ ارشاد و ہدایتِ آنحضرت

مرشد ما را ز پیران زمانست امتیاز   آنچنان کامد تمیز اندر حقیقت از مجاز
فی الحقیقت چون که تحقیق ست از تقلید باز   این محقق پیش پیران مقلد سرفراز

درمیانِ روبهان مانند شیر نر شد است

چون بجا آورد در ارشاد دین ہر قاعده   مرشدِ اکمل بکل در معارف آمده
سکهٔ تحقیق چون در معرفت بر خود زده   اوست عارف دیگران زاہلِ تقلیدی شده

درمیان فرق از سما تا مرکز اغبر شد است   (اغبر: زمین)

ہر که استعداد مردم را نشد مقداردان   وضعِ شی غیرِ محلِ تعریف تعلیمش بخوان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آن محقق بی محل نشد از حقایق در فشان | اوست چون عارف بمقدار عقول مردمان

پس بوفق کلموا الناس سخن گستر شدست

اہل را نشناسد از نا اہل نابینا صفت | فرق نکند در بلند و پست اندر شش جہت

میکند ضایع گہرہای نکات موعظت | پیر محجوب مقلد ہست چون بی معرفت

غافل و دیوانہ را کورانہ افسونگر شدست

ای معلم اینچہ بیجا اصل مشقت بر دست | از چہ بہر بدگہر در تربیت غم خوردنست

بین ز تعلیم بد اصلان چہ بدست آوردنست | علم با نا اہل گفتن تخم ضایع کردنست

در زمین شورہ کژ دی نی امید بر شدست

جز سلوک عارفان از قید غفلت کس نرست | نفس اہلیت بعرفان کس بجز سالک نہست

لاجرم در پیش اہل معرفت الحق پرست | ہست نا اہل طریقت غیر سالک بر کہ ہست

برحصول ہمت و کوشش بچیز و دون حق مقصر شد است

ز آتش عشق حقش چون دل اگر دد مشتعل | برحصول قرب جہد او نباشد مستقل

چون نبرد از اخلاص و یاد دون حق آمد مشتغل | ہمتش کوتہ بر آن دون گشتہ و پیش گوش دل

از سخنہای سلوک راہ حقش کر شد است

آن حکیم ذو الیقین کامد بوسعت ہمتش | بود در اظہار و اخفای معانی حکمتش

(حاشیه) ۱ — فی شرح الہدایہ قال علیہ السلام لا تعلقوا الجواہر فی اعناق الخنازیر اراد بالجواہر العلم و بالخنازیر نا اہل را علم را بخواہ و بشنید و قال صلی اللہ علیہ وسلم لا تطرحوا الدرر فی افواہ الکلاب یعنی مکن علم را نا اہل را ... سفید از نیک تر ... تا اہل علم ... از صد فرش نگذرند و ... اسلاف ... علم ... دادن تیغ ... علم ... فتنہ ... بر غیر ... ۱۲

۲ — دون اول ... دون دوم ...

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چونکه حاصل میشود بیگانگان را صحبتش | نیست در محفل حقائق گفتن اکثر خصلتش

از حقائق پیر اگر چون لجهٔ از خرشد است

بی اجازت از مشایخ شیخ بالتعیین ذکر | می نکردی ایچ و شاه این رونق و تزئین ذکر

لاجرم این رسم بر رسم و ره و آئین ذکر | اندر اخذ هر مرید و نیز در تلقین ذکر

یا مجاز از روح پیران یا ز پیغمبر شد است

طالبان را مدتی میکرد اول امتحان | تا ارادتمندی و اخلاص شان میشد عیان

بلکه در تحقیق مقبولی و مردودی نهان | استخاره کرده از بهر بجد آئیدگان

زود ملهم بهر من یقبل و من یدبر شد است

آنکه جز یاد خدا چیزی نمی آرد بدل | آنکه با اهل یقین اسرار بسپارد بدل

آنکه ز اسرار حقائق گنجها دارد بدل | طالبان را تخم ذکر آنگاه میکارد بدل

چون ز ترس و شوق الله نرم این مبذر شد است

مبذر جای تخم ریختن

حبذا آن پیشوا و رهبر این قافله | نیست کس کارد در ارشاد و ادب از وی گله

زانکه آن آگاه دل از طالبان یکدله | هر یکی را او رو فرماید بقدر حوصله

چون بر استعداد تقدیری شان اخبر شد است

داشت در تعلیم و تلقین شیخ ما طرز عجب | کاستقامت را طلب میکرد از اهل طلب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از پئے تحصیل یک تعلیم پیشش روز و شب	بوالہوس ہر چند کرد الحاح و بنمودش ادب
چوں بہ بے توفیقئے تقدیر پیش انتظار شدہ است	
وہ چہ آں صاحب عنایات و فیوض واسعہ	ہست روشن وصف حالاتش چو مہر ساطعہ
ایں ہم آمد حجتے بر اعتقادش قاطعہ	ہر کہ بود از جذبۂ حقیقہ صاحب واقعہ
دید احوالش مرید از جان فرمانبر شدہ است	
شیخ پاک کز ارشادش شد با فر و زیب	شد کمالاتش محقق پیش ما بے شک و ریب
طالب حق بیں بسویش بیں چنیں شد ناشکیب	بودہ بابا ہر دی ریشی تابع پیران غیب
با ہمہ صحبت آخر از سعیش الخیر شدہ است	
دور و نزدیک است یکساں پیش آں شیخ ہدا	حاضران و غائبان امیکنند سر عقدہ وا
ظاہراً ہر چند از خلوتسرائے خود جدا	سالکاں امیکنند اجلاس خلوت جا بجا
پس بحل واقعات ہر یکے اعبر شدہ است	
شامل احوال ہر طالب بود امداد او	مونس اندر یاد حق باشد بہر کس یاد او
خلوتیکہ اندر و شغل است با اوراد او	اندراں خلوت نشیمن ہمت و ارشاد او
ہر یکے را واقعات واردات الیسر شدہ است	
روشن از تعلیم و تاثیر تحسینی ذکر	ایخوش آں طرز خوش و آں شیک اینی ذکر

ما را خبر نیست کہ حضرت ... تفصیل از
حالات ... بتحقیق
است یعنی در میان حل واقعات ...
... ۱۲ منہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حبذا این لذت تاثیر حق بینی ذکر | زود از تلقین او محظوظ شیرینی ذکر

خدمت خواجه حسن قاری بلبلمیر شده است

خواجه کو بلبل صفت در بوستان صحبتش | شد بجام معرفت از دوست لطف غیب گشتش
نی همین تنها ز گلزارش گرفته بوی خوش | غنچه دل هر که بشکفته ز بوی لطف او بشکفت چو خوش

مانده وزو از دمش بشگفته و از سر شده است

حبذا تاثیر شغل و ورد و ذکر طالبانش | نیستش بیجان بنور معرفت گویا لسانش
چون ز حال خویش هر یک شد مبشر از بیانش | شکر این بیچاره ناظم هم بخلوت از زبانش

از حصول بوی ذکر انس مستبشر شده است

خواجه کز وجه حسن شد یاد در حسن عمل | گاه ذکر حق شده شیرین زبانش چون عسل
هم کزین ذکرم معطر ساخت آن شیخ اکمل | همچنین بعضی مریدان گشت این ذکر حل

گاه ذکر از کام سید امین شیخ شکر شده است

هر که در اوراد و ذکر آمد از و تعلیم جو | حاصلش در شغل آن گردید تاثیر نکو
بین که چون با صحبت نورانیش بنمود خو | مولوی فیروز از فیروزی تلقین او

زود از انتاج نور ذکر فرح فر شده است

ای خوش آن کز صحبت خاص صادر گاه وود | از سعادت دولت صدق و صفا حاصل نمود

۱ بلبلمیر نام محله از محلات شهر خاص ۱۲
۲ ورد و شنتر و سنخ و سفیدا چوش
۳ از هر سپید یعنی شکر و شیرینی ۱۲
۴ شکر حرف سین مهمله یعنی
۵ انتاج کلمه اول نتیجه دادن ۱۲

همچنین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شیخ ما کاندر جہاد نفس صاحب زہد بود
کرد در بہرام ریشہ صحبتش تاثیر زود

نفس بحث سوم را قتال چون خنجر شدہ ست

ایزد بیچون نگاہش را چنان تاثیر داد
گر شہود معرفت منظور او میداد یاد

زان نظر تا آنکہ مصر وفند بر اہل وداد
یک نظر بر خواجہ مشتاق قول از لطفش فتاد

حاصل او زود کشف حال سر تکبیر شدہ ست

از سلطان اولو الابصار آن بشنیک بین
از نگاہش ہم ایقان قصد زیب زین

بین چنان ہر طالب از امیفر ابد نور بہین
آل محمد زادہ سلطان مولانا حسین

یک نظر دیدہ ز لطفش مست ایچون کر شدہ ست

اوست بر چرخ ولایت ہمچو خورشید منیر
دلبیا گشتہ چون انجم زفیضش نور گیر

آنچنان کہ شد از وہر طالب روشن ضمیر
نیز از وی مفخر السادات سید شمس میر

پر تو نور ولایت شمس زاں اخگر شدہ ست

با درستی شد بیان من مقید ز اہل کشف
زانکہ در تصدیق شد قولم موید ز اہل کشف

این کرامت نام اثبت بنگر مسند ز اہل کشف
شیخ سلطان پور آل سید محمد ز اہل کشف

رفعت قدرش چو دیدہ لبس نا گستر شدہ ست

آفتاب ہمتش سر بر زدہ بر راہ دہر
عالمے از پر انوار شاد او شدہ بر ز نور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بر سر شتر شدان قربت حق بمقصود ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ کرد چون از اتباع او تاثیر ارشادش ظهور

پس ولایت بودن معتقدیش اشهر شد است

صحبت ارباب ارشادت کند مقصود مند ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ چون بصدق جان و دل تعلیم شان از حق پسند

تلخ آمد ناشناسا زاسخنهائے چو قند ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ کار شد عکس ادب خاست زان با وعظ و پند

پیر ره بین از مرید کور دل مزجر شد است

پیر کامل داروئے درد مرید صادق است ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ با کسے درد درون گفتن جز او نالائق است

اید بیمار بالشنو دلیل واثق است ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بهر دل پیر محقق چون طبیب حاذق است

کش بهر علت مجرب داروئے دیگر شد است

پیر کامل در طریقت واقف آمد مو بمو ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ رهنمائے راه تحقیق است او بے گفتگو

آن محقق بالغ راه است زو امداد جو ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ طفل راه آمد مقلد کم رسد یاری الدو

ور بہ بیت افتد آن لشکر که طفلش سر شد است

طالبا زا صدق دل اندر طلب باید بو فق ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بے ارادت هیچکس در رهروی ناید برفیق

حق بخلاص ارادت آر اندر راه عشق ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ راه بنما بند اہل حق بره جوئے بصدق

کردن اعلام مریدان پیش شان منکر شد است

اہل تحقیق از دل طالب هواها رفته اند ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ اہل تقلید از هوائے نفس دون آشفته اند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

اہلِ دل از گوشِ انصاف این سخن بشنفته اند — اہلِ حق اندر حقِ پیرِ مقلد گفته اند

گمره و گمره کن چو دجالِ بد اعور شد است

طالبِ حق دست در بیعت بشیخ ناسپرد — در شفاعت چونکه او گوئی قبولیت نبرد

زانکه در راهِ مد التحقیق شد ای رهنورد — شیخ کو اذنِ شفاعت از خدا حاصل نکرد

گر مریدان را بده دست از ہوا مغتر شد است

اشارتی به بعضی مقامات مطلوبهٔ آنحضرت مثل عزلت عامه و خاصه و وحدت و رضا و توکل و تفویض و ملامت و فقر و خوف و مانندِ آن

حبذا آں محوِ انوارِ شہود لایزال — رفته از غیرِ حق و باحق گرفته اتصال

ترک داده صحبتِ اغیار در راهِ وصال — معتکف در خانقه بوده قریبِ بیست سال

معشر العشرین لعیش قربِ حق اغتنم شد است

از منش بُد خلوت و عزلت اگر در ابتدا — تا که با هر مدعا حاصل شدش قربِ خدا

چون نیامد بالعش از حق حجابِ ما سوا — این زمان در وحدت و تفویض راضی بر قضا

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

همنشیں با نیک و بد لیک از ہمہ مختبر شدہ ست

دید چوں از خرقہ پوشان زبان حیلت گری
از چنیں گندم نمائی جو فروشان شد بری
برخلافِ وضع شان زاں رو از دیں پروری
جو نما گندم فروش و ہر ملامت مشتری

در لباسِ اغنیا بر فقرِ خود استیر شدہ ست

عاشقان زہرِ ملامت چوں شکر خائیدہ اند
روئے عشق از طعنۂ جہال آرائیدہ اند
اندریں بازار ایں سودا چہ افزائیدہ اند
گوئیا عشق و ملامت تو اٰماں زائیدہ اند

زانکہ حق را ہر کہ عاشق شد ملامت خر شدہ ست

رونقِ بازارِ عشق آمد ملامت از عوام
بشکنند از سر خمارِ ہستی ایں بادہ مدام
چونکہ دانست از ملامت در حقیقت احترام
شیخی از اہلِ ملامت پہلوان محمود نام

بودہ و از بہر ایں معنی بہر مشتہر شدہ است

ایں گروہ دور از اخلاص و شوق و سوز و درد
بے غم عشقند بہر نفس با رخسار زرد
شیخ ما ایں کہ عکس شان ہمہ اخلاق کرد
خامش و گویا و ساہر نائم و صائم بجو رد

مستِ ہشیار است زاں احوال او ضمر شدہ ست

شیخ ما کز قدسیان در معرفت بردہ سبق
رایتِ ارشاد را افراختہ زیں نہ طبق
ہست قال و حال او پیدا و پنہاں زیں نسق
ظاہرش خندان و لیے لرزان دلش از ترسِ حق

از تجربہ شدہ اسم فاعل است
از اجبار کہ معنی او بین است
مضمون شیخ ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ہمچو برگِ بید کو لرزندہ از صرصر شدست

مرشدِ کامل کہ آمد از نورِ یقین روشندلے ... بودہ در توحید و تفرید و تجرّد کاملے

کہ ز حالات و مقاماتش ہمید انم بلے ... بر توکل خوردن و پوشیدنش بودہ سے

چون رسیدے نذر با شبہہ ازان مُنفِذ شدست

(اسم مفعول از منفذ)

چون دلش افروختہ از مشعلِ علم و ہدے ... عقدہاے علم و عرفان را از آن شد حل نما

تا ز مفتی دلش ہر مشکلے گردید وا ... مورد استفتِ قلبِ شک حل شد از حالش مرا

کز دل اکثر در مسایل مُلہم و مُشعر شد است

کارِ دین خویشتن بسپردہ او بر حافظیست ... آنکہ در ہر حال غیر او نہ دیگر حافظیست

چون نہ جز حق در حقش در خیر و در شر حافظیست ... او بتفویضِ حقوق پس حق کہ بہتر حافظیست

لطف حافظِ او ز آنچہ نامرضیہ و مُطہر شد است

حفظ خیر الحافظین در حق آنحق آگہ است ... لاجرم دست ہواے نفس بروی کوتہ است

بین چہ نالائق غذا را سوئے او سدّ رہ است ... مُحضر از شد شبہہ و با صاحبش منت نہ است

گاہ اکل از حفظ حقش عقدہ بر خنجر شد است

در درون خود غذائے مختلف را جاند اد ... راہِ تقوی کس نہ دبر رویش از اہل فساد

آنچہ بشنیدی ز محفوظیتش بر گیر یاد ... اینست حالش صاحب دعوت چو شد بے اعتقاد

استفتا فتوی ... مستر نعار

نفخ با الہام کردہ شدہ ... علیہ السلام

کردہ شدہ ... النبی علیہ السلام ... استفت قلبک و ان افتوک

افتوک ۱۲ منہ ... حافظا حافظ

حق تعالی ... خیر حافظا و ہو ارحم الراحمین

آمدن ... قوت ... حق ... ۱۲ منہ

نعوذ باللہ منہا ۱۲ منہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

همچنیں همکاسه اش ناگاه اگر اُنجبر شد است

انکه از میخانه عرفاں همی نوشیده می | خوردنِ ناصافه دروی کی بُدی در خورد وی
ناموافق خوردنی زاں شیخ پاک نیک پی | ناگهے گر خورده شد بے اختیارا و بقی

در زباں از معده یا کش به بیروں بر شد است

داشتے از خوردنِ نالائقش حق بر کراں | یا فرو لشدی ز حلقش چوں رسید کردہاں
یا لبقی باز آمدے بے اختیارش در زباں | ورنه عارض زحمتے شد باثواب صبر آں

یا باستغفارِ آں نقصاں بدم مجبر شد است

ای همه اخلاصمنداں بی گناه بیکراں | نیست غم کز مغفرت آمد ز لطفِ حق نشاں
شیخ ناگوهست برما از عنایت مهرباں | روز و شب از بهر خویش از برائے مخلصاں

بازباں و بادل استغفار او بگیر شد است

تامیاں اندر جهادِ نفس از همت به بست | از غذا ئہائے مخالف داشته یکبار دست
آنچه لشمرده ز خوردونوش آں از درست | خوردنش زیں واقعات اکثر بوقت مخمصه است

شاهد قولم تنش بنگر که بس لاغر شد است

خوردی الحق از برائے زیستن آں رهنورد | زیستن از بهر ذکر و طاعت حق بلشمرد
تا نکم خواری که او حق پرستی خوے کرد | هیچگه فوق الشبع ناں و طعام صلا نخورد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گر ادامش مر شیخ بریان کرده یا مستتر شد است

شیخ پاک ما که آمد پاک اصل و پاک دین
بود هر حال از حفظ خیر الحافظین

آنچه بشنیدی ز خورد و نوش آن حسب التعبیر
حال او در ملبس از حفظ خدا است اینچنین

نه که ملبس زنا و هتش اگر در بر شد است

بر مقامات و کرامتهای آن پاکیزه خو
بی گمان ما مخلصان گشتیم واقف مو بمو

بلکه در حالات او بنموده تحقیق نکو
شد یقین محفوظی او بیش با احوال او

چون مجرب اینچنین هر وقتش از گذشت است

این گروه انبیا و اولیای محترم
پاک باز اند و بپاکی نام شان گشته رقم

بلکه اندر عصمت و حفظ خدا بی کیف و کم
انبیا معصوم بودند اولیا محفوظ هم

معنی این حکم بین را این نوع مستقر شد است

الحمد لله شیخ پاک ما که صاحب رخصت است
در ره ورع و تقا و زهد عالی همت است

در عزیمت عامل و در اجتناب از رخصت است
با وجود آنکه محبوبیتش هم مثبت است

نبود او را اخذ اگر جزیے ازو مقصد شد است — چیزے

تا که گردد خلوصیت مرید از دل نهفت
شیخ در اخذ هدایایش ندا دی مهر مفت

چون ندید اخلاص از انبای وقت اندر نهفت
بود شیخی نذر سلطان گیر و نی زاخوان گفت

[illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

اکثر اخوان ست منت ازاں انکر شد است

آنکه از داغ ارادت شد مرید داغدار ... شیخ بر وصل متاعش ہست صبا اختیار
آنچناں کآمد منال و بال خود اندر شمار ... ہاں مخلص یا اشخیست زانکہ شیخ رود بار

قفل ابنگستہ بہ بیت مخلصی اندر شد است

حبذا آں رہنما و مرشد اہل طریق ... آمده اندر رہ دنیا و دیں یار رفیق
چیست غم از بینوائے کان انجخش شفیق ... میکند ایثار بر ہر مخلص خود یا لیق

چوں بایثار فتوحات از خدا موثر شد است

حبذا ہر کسکہ را در دیں ہدایت او کند ... در امور دنیویش ہم حمایت او کند
چوں بہر محتاج ہر نوعے عنایت او کند ... ہم بما یحتاج ایں داعی کفایت او کند
ما یحتاج آنچہ بدان حاجت میشود

زانکہ اسم کافی الله را مظہر شد است
یعنے مظہر ۱۲

اہل حق را از حصول ہر ہمتے است ... گر بچیزے غیر حق ور نہ در دل غیبتے است
شیخ ما کاندر دیار قرب صاحب شوکتے است ... گفت از بار ایں طلب گاہے بنا بر حکمتے است

ورنہ گاہے میل رائی خاطرم مخطر شد است
جائے خطور

چونکہ در پوشش نبد تخصیص طرز آنجناب ... جاہلے کردش بریں طرز اعتراض نا صواب
شیخ پاک از حال خود آں معترض را در جواب ... گفت مسنون لیے تکلف لو دن انبیا با اصحاب
آنچہ میسر ۱۲

مراد یا بلیق چیزے کہ بدان لیاقت
واستحقاق مخلص باشد و دوست
...
مضمون شرح

Digitized By eGangotri

هست ورنه قصدِ من لی احمر و اخضر شد است

حبذا آں شہسوارِ قرب را بُد اشہبے
در سواری زافتخار از وی نبودش مطلبے

گر رکاب آرایش فرمودہ عالی منصبے
گفت معذورم من و ناچار باید مرکبے

فخر و حظے لی مرا پیدا ازیں جود رشد است

منکہ واقف مقاماتش بلا ریب و ظنم
ہست از انجملہ بخاطر ایں کلامِ روشنم

ذکر احوال و مقاماتش بود جان و تنم
گفت لی خیل مریدان دارم اما چوں کنم

گر برائے ردِّ سایل منع لا تنہر شد است

آنکہ تو گلہا ز گلزارِ یقینش مے شگفت
روزے از گنجِ حقائق گوہر ایں چہ سُفت

جلوہ آں مے نمود و گاہ و گاہے مے نہفت
حالتے دارم کہ نتوانم نہفت و نیز گفت

مے ندانم لقمہ شیریں است یا خود ہر شد است

در کراماتش اے منکر مبیں از سوءِ ظن
بیں کہ در یاداتِ آں فرمودہ خود شیخ زمن

ورہمی بینی ببیں خود را بدوزخ در دو طن
مینخورم حیف آنکہ از اقوال دیگرگون من

دوزخی در بد گمانی مردم اکثر شد است

شیخ باکاندر دیارِ لی مع اللہ زد لوا
با علو اینچنیں حالات خود مبداں دلا

وز مقامِ قدسیاں بگذشت در قربِ خدا
من کجا شرح مقامات و کراماتش کجا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بازدر نظم قصیده کا ضیق و اقصر شده است

گرچه در تشریح حالاتش بره و رانده ام	لیک اسپ شوق و رصحرای او صفتش رانده ام
این گهرها بی سبب در مدح او نافشانده ام	بارک الله من مقامات مشایخ خوانده ام

حال او با حال ایشان مستوی یکسیر شده است

اشارست بمذمت و نکوهش منکران پیران متضمن آداب و فوائد فراوان

روشن از مهر است شان و شوکتش مستور نیست	چیست عیب گر دیدهٔ خفاش و بش را نور نیست
معتقد دارد یقین قول و در ستم زور نیست	منکر ار باور ندارد وین کرامت دور نیست

کی بو جهل سیه دل معجزه باور شده است

طالب حق را ره پیر حقیقت جستجوست	صحبت پیر مکمل کاملان آرزوست
مرشد یار ادلیل کاملیت بین نکوست	نفرت ناقص زعز صحبتش از نقص اوست

آری آری وحش و دد از آدمی منفر شده است

اعتقاد بد بحبت و جوی کفرت میکشد	جستجوی بد بگفت و گوی کفرت میکشد
سر ز انکار ولی چون بوی کفرت میکشد	منکرا انکار حالش سوی کفرت میکشد

ار نقص است از نقصان خود ناقص بناقص است ناقص ضمیر راجع مفعول منفر صیغه شده اسم از انکار که معنی ایشان است

نیست خصوص شیخ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گوز خود فانی است زو او صفات حق مظهر شده است
(ظاهر شده ۱۲)

داد حق مشمار اندر قید وقت و جا گرو — پیروی از داد حق بهتر شود از پیشرو

از کلام الله فضل الله یؤتیه بشنو — منکر فضل ولایت از زبان و جا مشو

فضل خود را حق بهر جا هر زمان اقدر شده است
(قادر تر ۱۲)

جز بداد حق مکان و وقت قرب افزای نیست — لایق اوقات و موضع قدرت مولای نیست

بنگر از قرآن گرت قولم یقین آئی نیست — در یختص من یشا تخصیص وقت و جای نیست

پس عزیز حق چرا پیشش تو مستحقر شده است
(از استحقار در حقیر دیدن)

اندرین ره هر که از لطف حق تائید نیست — لایق تجرید و شایان ره تفرید نیست

منکر مخصوص بهر کس ره توحید نیست — هم یهدی من یشاء مطلق التقیید نیست

از چه در انکار نفست سخت چون مرمر شده است
(سنگی است معروف ۱۲)

هر که از وی دولت ایقان ایمان شد عیان — دارد امید کرامت از خدا در هر زمان

از برای نهی یأس و ناامیدی در قرآن — آیت لا تیئسوا را خوانده ای بدگمان

پس چه نومیدی چرا نفس تو مستحجر شده است

دیدهٔ انصاف ای منکر گر پوشیده — تا که در انکار شیخ پاک ما پیچیده

دیده دانسته نافهمیده و نادیده — اینقدر از وی کرامت دیدی و بشنیده

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ازچہ بدبختیت چشم وگوش کور وکر شدہ است

درہوائے نفس آمد طاعت جرم کبیر — جرم در چشمت ز خاصان طاعت بے تقدیر

کارشان باحق بود کار تو با نفس شریر — کار ابدالان حق را از قیاس از خود مگیر

نفس شان با دل بدل شد حکم شان دیگر شدہ است

عاشق صادق ہر گوہر شناسی لعل شد — از خفیف ادنے ہست کو مست عشق از جعل شد

داند آن دل کو ز عشق حق در آتش نعل شد — مستی در شرع چون معذور قول فعل شد

باطریق ولایت مست عشق معذر شدہ است

می رسد تکلیف شرع آنرا کہ کامل گشت عقل — زانکہ با تکمیل امر شرع شامل گشت عقل

داند آن عاقل کہ او را قوت دل گشت عقل — وقت مغلوبیت عاشق را چو زائل گشت عقل

نیست تکلیفش قبول امر ہی دیگر شدہ است

در رموز عشق و عرفان پیر با مستعمل است — عاشق پر سوز وار فضل مستحب فضل است

کی شود تفصیل آن این نکتہ مشغول مجمل است — پیر با مغلوب مشکور است زان و اکمل است

زانکہ از بہر عبادت ہوش یا در شدہ است

اینکہ باخود در فضیلت بشماری این فرق — خاک فرق تو کہ برتر باشان نیست نہ طبق

با چنان اعزاز شان و خواری خود زین نسق — ہمچو شیطان گشت مدبر ہر کہ با خاصان حق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چشم سر پوشیده بیند چشم سر شد است

داشته حق اولیا در پرده‌های خویشتن
گفت نشناسد کسی هرگز بالیشان غیر من

اینکه نادانی ز قول و فعل آن شیخ زمن
گر تو با امر نا پسندی بینی ازوی دم مزن

کو ولی حق شد اندیشه قبه و چادر شد است

چون توانی دید الشان را تو با چندین حجاب
آری آری در بشر روپوش آمد آفتاب

کی به بیند هر دم خفاش نیز زین نقاب
حق ز غیرت اولیا پنهان کند زیر قباب

تا نه بیند غیر کاندر دوستی اغیر شد است
غیرت کننده

پرده آمد در زوال و پردگی اندر ثبات
پرده مید ان در ممات و پردگی اندر حیات

گر تو میخواهی که از نقصان دین یابی نجات
پردگی بین و مکن با پرده هرگز التفات

پرده احوال او این جامه و بستر شد است

ای بچشم عیب بین تا چند باشی عیب جو
چشم بد بین تو بد می بیند اخلاق نکو

تند خوئی نیست هرگز خوی شیخ نیک خو
بهر تادیب آن کلام تند لطف آمیز او

مخلصان را نوش و بهر منکران نشتر شد است

صورت حال تو منکر بین چیان در سینه است
صورت از صورت حال تو چون آئینه است

شیخ با مصقول حق از زنگ کینه است
ذات او صاف از همه اوصاف چون آئینه است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست آن نیک و بد راه بی گرو منجر شده است

خطاب بمنکران بی پیر و ترغیب ایشان تبوجه طلب پیر

از مربی هر که اندر راه دین قربان کشد
از ره انکار پا سے اندر ره ایقان کشد

آرے آرے پیر کامل از ره نقصان کشد
چون ترا بی پیرے در گمرہیت شیطان کشد

پیر بی پیر است شیطان از نبی مخبر شده است

از مربی ناگزیر الحق بهر شیخ و صبی است
طالب ره را بغیر از پیر ره بی مطلبی است

منکر بی پیر از ایمان از ین رو اجنبی است
چون رسول الله گفتا پیر مانند نبی است

کی بود مومن کسے کز وی نبی منکر شده است

چند این گمراهیت بی مرشد ره ای سفیه
قرب کفرت دوری مرشد بود لا ریب فیه

زانکه فرموده آنکه آمد در علوم دین فقیه
مردن بی پیر با زندیق و کافر شد شبیه

نیست پروایت که موتت در چه ملت ور شده است

زندگی بی مرشد ره بد بود لا خیر فیه
هر که بی پیر است نزد عارفان آمد سفیه

زیستن با پیر ره بنماید ت در دین فقیه
موت بی پیرے بموت جاهلیه شد شبیه

خوش کسے کو مر امام و پیر عزّ با منبر شده است

قال علیه السلام من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة وفی روایة فقد مات زندیقا ۱۲ شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پاک آئینی که در تحسین پاکان آرمید | آفرینش هر دم از جان آفرین خواهد رسید
آفرین گو این و نفرین گو ببین خواهد چه زید | عیب پاکان هر که از کوری به بی‌بصری گزید

در دو عالم رو سیاه و زار و حال ابتر شده است

ساختی در بدگمانی نوجوانی را کهن | تا درین سودا بر آید نخل ایمانت ز بن
از تعصب بگذر و بشنو بانصاف این سخن | بدگمانی را رها کن وز فضولی توبه کن

گر فضولی را فضے مردود و منکر شده است

چند تحقیق فضولت چون نداری چشم سر | کی توانی یافت خاصان خدا را مقتدر
گر همی یابی نشان را ایشان باشی منتظر | پیش هر درویش رو خود را صفا ده تا کدر

ورنه بهر عیب چینی هر که رفت ابتر شده است

با تو بد اندیش قول نیک اندیشان کجا | از سیاه دل فهم اسرار صفا کیشان کجا
قسوت قلبت کجا نور دل ایشان کجا | تو کجا دانستن احوال درویشان کجا

همچو موسی بین ز خال بر رخ چو آحیر شده است

شیر حق از عیب پوشی در ولایت گوی برد | آفرین گردش برین پیغمبر یکتائی فرد
خرقهٔ فضل ولایت چونکه بر دوشش سپرد | عیب پوشی خرقه پوشی علی را شرط کرد

آنکه او مبعوث بهر اسود و احمر شده است

۱ اسود و احمر تمام مخلوق
یعنی بر خاص و عام ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خطاب سرزنش منکران معجب بعلوم قالی وازورع ومعرفت حالی خالی

ای خیال قیل و قالت داشت اهل حال باز	علم قالت محو خواهد شد ز حال اهل راز
در ره انکار شیخان از غرور آن مناز	روز حفظ چند قول بی عمل چندین مناز
در کلام الله نه بینی سرزنشت باخر شد است قوله تعالی مثل الذین حملوا التورية ثم لم	
از غرور و خودنمائی دعوی تمکین مزن	نقش خودبینی بسر لوح دل سنگین مزن
این علم نیست لاف گفتگوی این مزن	دم ببحث اندر کلام این شهان دین مزن
زانکه مجبوط العمل للشیخ کابر شد است	
خلقت جن و بشر از خالق یکتای فرد	شد برای آنکه گوی معرفت خواهند برد
حق شناسی زآدمی اهل حق لازم شمرد	از بنی آدم هر آنکو معرفت حاصل نکرد
در حقیقت کمتر از گاو و خر و استر شد است	
علم کار خوب بهر زر نه مرغوب است لیک	شغل آن محمود بهر نفس معیوب است لیک
این امور آمد نکو جز ورع آشوبست لیک	فتوی و درس و قضا فی نفسه خوبست لیک
فتنه گرد و چون بدست بدگوهر شد است	
چون بکام نفس شد مردود و مقبول فقیه	حیله ها معلوم و جنگ و گوی است مجهول فقیه
از علومی کامده زاستاد محصول فقیه	چاره دفع ریا حرفی نه معمول فقیه

۱ آنچه یادداشت باشد
از علومیکه عامل آن نباشد ۲ برکه درحق شیخ
۳ مجبوط العمل آنکه درحق شیخ زبان کبر و غرور میبرد و عمل او
حبط و ناقبول است ۱۲ مضمون
۴ قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون ۱۲ ش
۵ مثنوی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حیلهٔ افند با صد باب چون فرو شد است

هست عالم آنکه بهر حق کند اعلام خلق
حرف نکند حرف حق در نخوت ننگ و نام خلق
باوجود علمهای جمع خاص و عام خلق
نیست عالم آنکه بهر رشوت و الزام خلق

حیله هائی نادرش محفوظ و مستحضر شد است

هست عالم آنکه اندر معرفت شد کامیاب
ورنه علم بیعمل دارد ز راه حق حجاب
یافته هر چند از تحصیل دانش انتخاب
نیست عالم آنکه غافل گشته از روز حساب

ز. باتد ۱۲

طالب و طامع باوقات و زر و زیور شد است

شیخ ها و مخلصان او که یاران من اند
بر سپهر علم ماه و اختران روشن اند
عالمان ظاهری پیشش چه گو بیهوش اند
عالم است او هم مریدانش که و اکم میکنند

از علمها آنچه کار آینده در محشر شد است

در مشام شمهٔ تهذیب اخلاقش چو تاخت
ناطقه کوس معانی راز ملک دل نواخت
همچو تو گر چه زبان تیز در منطق ساخت
چون خدای عالم صغری و کبری را شناخت

بی نیاز از اصطلاح اصغر و اکبر شد است

دل ز انوار تجلیات حق پر نور ساخت
دیده از جام شهود ذات او مخمور ساخت
هوش را در نخوت عشقش محو از خود دور ساخت
روح را هم فوج و نفس تند را مجبور ساخت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چیست غم گر عاری از تعریف رفع و جر شدست

جز صفای باطنی از ظاهر آرای بلے	کی تواند شد کسی اندر حقایق کاملی
در نظر کوتاه بینان را بجز روشن دلے	آبره و ذرائعه عالم بود زیبا و لے

لبس صوفی را ز آبره پر بهار استر شدست

اشارت به نصیحت مالداران و جاه جویان در ترغیب ایشان بتوجه و انابت سلوک و ارادت

ای که مال و جاه دنیا مر ترا چون دلرباست	خاطرت از دوستی دوستان حق جدا ست
گر رئیس مجرمان میخواهمت زین رو بجاست	حب دنیا راس مجرم است قول مصطفی است

ترک دنیا هر عبادت را مثال سر شدست

عاشق مال و منال گو هر زر ممسک است	ای محبان دو عالم این محبت مهلک است
وانده آنکو در رموز وحدت حق مدرک است	حب دنیا هست شرک و پس محبش مشرک است

این سخن مردی هم از یک عارفی آخر شدست

اهل دنیا باشد آنکو مست جام غفلت است	زانکه دنیا را غرور و غافلی خاصیت است
دوستی اهل دنیا با جهنم قربت است	حب دینداران و دین فرض کلید جنت است

۲ آخر نقصم خاصیت و نیکو ۱۲
۳ در کیمیای سعادت آورده
که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت که دو تشنه مال و جاه
نفاق را در دل رویاند چنانکه
آب سبزه رویاند [illegible]
یا رسول الله بدترین مردمان
کدام اند گفت پس از من
قومی بیایند که طعامهای
گوناگون و جامهای گوناگون
و زنان نیکو [illegible] و اسپان
[illegible] آرزو میدارند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
قناعت نکنند و همه همت
دنیا باشد و دنیا را [illegible]
گرفته باشند [illegible]
[illegible] دنیا کنند [illegible]
از من که [illegible] از فرزندان شما
[illegible]
باید که بر ایشان سلام مکنند
و بیماران ایشان را [illegible]
و بر جنازه ایشان [illegible] حرمت
و بزرگان ایشان [illegible]
[illegible] ندارند [illegible]
[illegible] مسلمانی ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حبِّ اموال است مار و حبِّ جاه اژدر شد است

بنده زان محبوبِ عالم چون محبت پرور است — بیغم از بیچارگی و بیکسی در محشر است
شاهدِ حالش نگر فرمودهٔ پیغمبر است — یُحشَرُ المرءُ علی دینِ خلیله مخبر است

هم خطابِ اَنتَ مَعَ مَن جانبِ بوذر شد است رض
ابو ذر غفاری ۱۲

هر که اندر بندِ مهرِ سیم و زر شد پای بست — گو نیاز بجز سیم و زر شدش در پا و دست
آنچنان کز بندِ زر پژمرده دل شد زیر دست — هر آزاد از زر آمد دایما سرسبز هست

زود از شومیتِ زر ابتر آن عبهر شد است

جستجوی جاه دنیا چون تو داری سستگی — خاطرت از راهِ قربِ حق بگردانید رو
ناخنِ سعیت چه جز خونِ جگر آرد بجوی — شد گره دل حرصِ مالت خارشِ آن جستجوی

مستمر تا وقتِ مرگت خارش این گر شد است

هست غافل آنکه کند عمر در بیحاصلی — رو بگرداند براهِ حق ز راهِ جاهلی
در رهِ غفلت همه میدان یقین گر عاقلی — نیست غافل آنکه عمری در غرور و غافلی

بوده و غافل ز توبه تا دمِ غرغر شد است

اندکی ادراک کن ای غافل اندر کارِ خود — نیک بنما بهر زور غفلت کردار بد
کوشش کن از هوشِ دل در معصیت مگذر ز حد — شد گرفتار پشیمانی اکبر تا ابد

مستمر [illegible] فارسی خارش ازار
[illegible] ۱۲ مرضمن
[illegible] دیدن جان
[illegible] وقت اثم
[illegible] مضمون شرم ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آنکه در چشمش گناهِ خویش مستصغر شده است | خورد و حقیر دیده شده

در صغیره هر که زاستکبار استغفار کرد
مر صغیره را کبیره اندر استصغار کرد

گو بآنچه از بیان توبه استغفار کرد
از گنه گشته پشیمان هر که استغفار کرد

پیش پیران آن گناهِ اکبرش اصغر شده است

توبه چه باشد که آوردن بعفو حق پناه
با ندامت باز گشتن ز افعالِ تباه

از قبولِ توبه گر جوئی نشان بی اشتباه
توبهٔ مقبول آن باشد که با ذکر گناه

غافر الذنب[۲] از زبان شیخ مستغفر شده است

تا بیا زا صحبتِ شیخ است چون کشتی نوح
حاصل است از توبه اندر صحبت او صد فتوح

توبهٔ محکم بگیر شو پاک ز آلایش چو روح
از معاصی پاک شد از توبهٔ پاک نصوح[۲]

هر که بعد از توبه همچون میت مقبر شده است

صحبتِ مرشد که از هر وسوسه آمد مصون
لشکرِ شیطان از حصن حصینش مانده برون

بحر لطفست آری آری گشته دریا در رو
این تنِ آلوده مغبر[۳] گسپرید او را که چون

فرّ ارشادش ز غر شوینده چون فرغر شده است

چون مریدی دست در دامن بمرشد داده است
بی تردد گنج عرفانش بدست افتاده است

تا بعالم زادن افتاده ز نره و ماده است
جفتِ ارشاد و ارادت اولیٔ زن زاده است

---

۱ غافر الذنب بفتح فا آمرزنده گناهان مستغفر و آمرزش کسیکه از وی طلب غفران و آمرزش کنند مراد از [illegible] است که بعبارت زبان [illegible] اجابت نشان شیخ [illegible] طلب غفران آن خدا [illegible] از وی طلب غفران کند آمرزنده گناهان این تائب شده است ۱۲ مضمون شرح

۲ [illegible] النصوح توبه استوار که عزم [illegible] باز گردد [illegible] [illegible] مقبول گردیدن [illegible] ۱۲ شرح

۳ [illegible] غفلت و غرور [illegible] مراد از غر غفلت [illegible] است و غرور آلوده است [illegible] ارشاد او گرد آلوده باشد [illegible] از آلایش غفلت و غرور صاف و شسته تواند ساخت ۱۲ مضمون شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

ورنه هرگز هیچ زن زائیده بی شوهر شده است

آنکه اخلاقش بشرع و ورع می ماند بوفق	در طریق معرفت آرد دل طالب رفیق
اوست پیر کامل والحق زره جویان عشق	هر که خود را کرد تسلیم چنین پیری بصدق

در امان از مکر نفس ظالم امکر شده است

مرشد مشکلشا حل میکند هر مشکلی	گنج بخش است از معارف بر سر هر سائلی
گوش دل را چون صدف بنمای در هر منزلی	در عرفان گر نخواهی جو چنین دریا دلی

در جهان یابد کسی کو مقصدش جعفر شده است

اشارتی بآنکه قوی ترقی سالک محبت و عشق پیر است موجب اعظم حصول آن دولت صحبت و خدمت اوست و دور بودن از صحبت اغیار

در مقام تنها پای طلب بی او منه	نی کسی اندر علوم ظاهر و باطن نهاد
ای ارادتمند درس مکتب عشق و وداد	هر سعید برا که عشق و شوق حق در سر فتاد

عشق پیرش گو که بهر عشق حق قنطره است

پس را گو بینید ۱۲

Digitized By eGangotri

همنشینی ترک کن با منکرانِ بدگمان | کآورد سودای عشق و اعتقادت از میان
زانکه از بهرِ فشان جویانِ فریبِ بی‌نشان | همدمی پیرِ خویش و صحبتِ همپیرگان

نافع آمد صحبت اغیار بس باضر شده است

ضرر بدی و ضرر ۱۲

از زبانِ شیخ بحرفی و شرح صدکتاب | زان کتب بهتر بیان حرفت نماید کامیاب
چون عبادات بلا ارشاد را کرم حساب | هفت روزه خدمتِ پیر محقق در ثواب

مر عبادتهای هفتصد ساله را همسر شده است

اندرین ظلمت سرا بر راه فریب بی‌نشان | مشتعل نور هدا پیر ره آمد بیگمان
چون بتاریکی نباید رهرو بی‌رهبران | چله گیره نزد کنز بی پیر را گفتند اران

کار یک صحبت به پیر از چله بهتر شده است

در ره حق شیخ آمد پیشرو ای قافله | سر برآوازش نهند این رهروانِ یکدله
ای مرید صادق از شارع نمی آید گله | پیر چون خواندت جوابش گو بقطع نافله

بقطع نماز نفل ۱۲

زانکه این هم در جوابش ثواب فرض شده است

از خدا خواهیم توفیق ادب در روز و شب | زانکه دیدیم بی ادب محروم شد از لطف رب
در ادب امیدوار بهاست کز اهل طلب | هر که با اخلاصِ جان و دل عنایت کرد ادب

در حضور شیخ زود از صحبتش برخور شده است

ف در مقامات خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره آورده است که بیضهٔ قابلیت داده اما بواسطه صحبت ناجنس فاسد شد کار او دشوار است جز بصحبت اهل الله پیر که صحبت ایشان است اصلاح نمی آید و در تفسیر سورهٔ مدثر در ذیل بیان آنکه ولید بن مغیره بعض کافران اقرار حقیقت قرآن هنگام بدل کرد و مولینا یعقوب چرخی رحمه الله آورده که نصیب تو این است که از دشمنان اولیای حق تعالی دور باشی و با ایشان صحبت نداری که تا از شومی ایشان اقرار تو با انکار بدل نشود ۱۲ شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گر تو خواهی در حضور مرشد روشن ضمیر | کز کرامات عنایتهاش باشی فیض گیر

از ره صدق و صفا زامید انعام کثیر | رو طهارت کرده تو خاص از پی دیدار پیر

زانکه رویش یاد حق را بهترین گر شده است

جای دلبر خدا ۱۲

چون تو نقصان در عقیده داری از وهم و خیال | کز کراماتش حصول مدعا دانی محال

زین خیال و وهم بگذر کز تجلی جمال | متصف ملحوظ کن ذاتش با وصاف کمال

پس یقین کن آنکه فیضش سوی تو منجر شده است

از ره تحقیق گردیدن ز ضعف بینش است | سر ز راه راست پیچیدن ز ضعف بینش است

سعی صورت نفهمیدن ز ضعف بینش است | پیرو این ریش و سر دیدن ز ضعف بینش است

اکثر این طور اعتقاد جاهل چون خر شده است

ای دل و جان و تنت گشته ز سوء ظن | هرگز آن نور مجسم را مبین چون خویشتن

گشته روشن از تجلی و شهود ذوالمنن | پیر می بین شمع سان نوری نهان تو بس بدن

کز پی ارشاد خلق از لطف حق مظهر شده است

تو کجا داری نظر بر رتبه عالیهای پیر | برتر است از قد بیان پر از آن روشن ضمیر

بر زمینش گرچه می بینی بظاهر جای گیر | با تن خاکی نسبه بر کنگر عرشش مسیر

یک تنش با خلق و با دیگر بران کنگر شده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پرده ها سوای الله یکبیک بشگافته — در طریقِ سنتِ سلطان پی بشتافته
روی در ملکِ یقین از هر تعلق تافته — از خدا و از رسول او خلافت یافته

دستِ پاکش مریدُ الله نایب و مظهر شد است

تو چه دانی در کمالاتش نمودن جستجو — اعتقادِ نیک را نقصان مکن از گفتگو
بشنو آدابِ ارادت ای مرید نیکخو — امتحانِ پیر و جستن عصمت و طاعت از او

شوم باشد گر مرید پرابسر این سر شد است

پیر کامل کز کمالاتِ حقایق جامع است — در ره قربش نه هرگز استر حجت مانع است
چون با قصای لغایتش رایت همت را فراست — منتهی را گه گهی ترکِ ریاضت نافع است

مبتدی بی امر شان ز ارکِ سنده از عر شد است

همسرِ منزل رسید ناشناس ره کجاست — زانکه با راهِ دراز از معرفت غفلت جداست
چونکه با بیگانه حکم آشنائی رواست — کار و بار و اصل بنیاد بهر طور اینجاست

لایق طالب نیاز و ترک کر و فر شد است

ذو المعانی زالباس صورتست انجم نجم — هر ظاهر بین نیارد جز لباسش در نظر
پس بمعنی گر ملک خوبست در صورت مگیر — بودن خالی ولی مطلق ز اوصاف بشر

نیست ممکن بی تن جان تا آدمی پیکر شد است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آن ولی کو یافت در درگاه حق قرب شهود
او گه بعثت خیر البشر حاصل نمود

گوش کن ای طالب حق خُلق او بُد ودود
آن نبی کو احسن الخلق از همه مخلوق بود

گاه گاهی در غضب چشمان او محمر شده است — سرخ شده ۱۲

یعنی آن غضب بوده نی مغضوب علیه
خشم بی اصلاح نمود نی مغضوب علیه

چون غضب گاهی بقدر موقتی مغضوب علیه
موجب لطف آن غضب بود نی مغضوب علیه

همچنین از اتباع او دان گر کشش مظهر شده است — جای ظهور ۱۲

در حق پیر محقق هر که او عادت بد است
ذوق شیرینی ز تلخی ولیش سر برده است

داند آنکو درد مند آن طبیب دل شده است
قول تلخ پیر جان را صد شفا بخش آمده است

در مذاق نفس تلخ از مثل عاق فرشته است

گر ریاکار است مومن روی آن مشرک است
ساغر نرگس پر از زهر است اما همسک است

حرف حق تلخ است اگر حق بینش آمد سرکش است
مار را آواز شیرین است اما مهلک است

لطف و خیر است آب اگر آوازه اش شهر شده است

هر که در قصر طلب بنیاد عشق پیر بست
محکمش رکن حقیقت زین بنا خواهد نشست

گر بقا خواهی بشنو ای طالب پند و پیر بست
اعظم الارکان ارادت را فنا فی الشیخ هست

هر کرا این نسبت جزمش کن که او مدبر شده است — سجای ادبار ۱۲

عاق: نام ولد ... است که تلخی ... مشهور است ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

او بیا آمد کنفسِ واحده از یکلی / از رهِ توحید شان شد اتحادِ شان جلی

از یکی مقبول مقبولِ همه از مقبلی / هست عُرِّ طریقت تا قبولِ هر ولی

هر که از فرمانِ شیخ رستن مُنفر شد هباست (رسیده نشده)

ز امتحان بی پیر راه معرفت یابی کجا / بارِ حکمِ مرشدی کش ورنه بنگر این سته

از مقالاتِ تصوف وز قبور او لیا / گور گرد و هم رساله خوان و هم شیخ آزما

بی راه اندر راجز آنکه در فرمانِ شیخ صبر شد است

اشارتی بحسب حال خود و شادی بسبب نسبت با نخباء

باحوال خود و اظهار اخلاص و عقیدهٔ بال خود

شکر لله زان ضیاء الدین بچشمم با ضیاست / شکر لله زان بهاء الدین دلِ ما پر بهاست

شکر لله زان شهاب الدین نور و صفاست / شکر لله کان ظهیر الدین پشت ماست

قوتِ مستظهر از پشتی مستظهر شد است

آنکه ممدوح است این ممدوح راز این گفته ام / قبله گاهم اوست وا روز ان خلیلم نیز هم

اوست اندر کعبه مصدق دل ابراهیم / کاش قربانم کند هستم چو در تسلیم او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

همچو اسماعیل کو را والده هاجر شد است

شکر لله دیده دیده روشن انواع فرح — شکر لله ساخت دل را گلشن انواع فرح
شکر لله یافته جان و تن انواع فرح — شکر لله گشت پیدا در من انواع فرح

تا وی از محض کرم غمخوار این غمزده شد است

شاد شو ای دل ز اغوای خطر با غم مخور — گر عنایت دارد آن غمخوار بر حالم نظر
آری آری غمگسار بیدلان آن راهبر — از کرم خواهد مرا در دین امان از هر خطر

حال من چون واضح آن خاطر خطر شد است

خاطر ما را فزاید از درش صدق و صفا — آستانش جبهه ما را دهد نور و ضیا
مس قلبم را نگاهش خوشتر است از کیمیا — خاک پایش چشم ما را بهتر است از توتیا

گرد راهش در دماغ ما به از عنبر شد است

در رهی کز مقدم پاکش بشارت بشنوم — پای از سر کرده از راه محبت میروم
همعنان حلقه بگوشان سمندش را شوم — پا برهنه چون ز شوق اندر رکابش میدوم

خار و خاشاک طریقم بهتر از گلم شد است

التماس دعا از آنجناب مستجاب الدعوة مدظله

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بنده چوں خاکست در راہت برو نظاره کن
شادماں از یک نگاہی این دل غمخواره کن

پرده دوری ز روی خاکساراں پاره کن
یک نظر بر حال زارِ خاکئ بیچاره کن

زاں نظر ہا ئیکه خاک تیره زان چوں زر شداست

قادری تا گشتِ اندر مالک انعامت مقیم
جلوه گر از ہمتت دیدہ است احسان قدیم

می نخواہد از در اکرام و لطفت زر و سیم
جیب و دامانِ دلش از شوقِ حق سازای کریم

چوں گدائی درگہت این مفلسِ افقر شداست

ساقیا گردم سرت یکدم ازیں خلوت برآ
جلوه فرما بزم تشنگاں بیروں برآ

بر لبم جاں آمده اندر طلب جاں پرور را
لطف فرما از کرم یکجرعه ایں تشنه را

چوں ز جلابِ محبت پر نزا ساغر شداست

اشارت بتسمیه رساله و تاریخ آں

بنده از تضمین ایں نظم مبارک کام یافت
ز اقتباس نور فیضش پر توِ انعام یافت

ساخت درد دل کزاں استاد دیں اعلام یافت
مدح شیخ ایں نظم من درد المریدین نام یافت

زانکه درد و ش ساختن بر ہر مرید اجدر شداست

ورد آں شد حرز جان ہر محب نیکخو
مختصر از منکراں ماند بریں طرز نکو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لاجرم حسنة المحبین نام این تضمین بگو — هم بود نامش سزا بحر الحکم کز فیض او

میوه زار اعتقاد هر مرید اخضر شده است

این قصیده کآمدش تخمین من مغز و پوست — چار صد با سی و هفت ابیات با صد جستجو است

گفتگوئی هم بود کین گفته آن پاکخو است — چار صد با چهل و چند ابیات گوهرزاد است

بهر هر صوفی بمعنی سبحه گوهر شده است

نی ازین مجموعه هر جائی افزونتر است — اندرین مدت ز وقت نظم گرچه شش مه است

مدت بعد زمان بشمر که گفت آنکه پر است — بهر این نظمیکه قاری را بهم شد راهبر است

فهم کن تاریخ سالش مرشدی رهبر شده است

شد بمدح قرب شیخان سال این تضمین او — مدح قرب شیخنا هم اندرین آمد بجا

از عطای شیخ و شیخانش ازین وارم رجا — وصف شیخانست اندر ضمن مدح شیخنا

شیخنا تاریخ او شیخان همین دیگر شده است

۱۳۱۵

بر هزار و سه صد افزون با نزده سال این زمان — سی و نه کم از هزار آن وقت بد کان در فشان

این گهرباری نموده شد بوصفش تر زبان — فیضناک است از برای قاریان و سامعان

فیضناکش گر کنم تاریخ هم مرشد است

۱۳۱۵

مظهر آداب یقان سال حال آمد پسند — شد چو آداب بفیض ظاهر ازان بر هوشمند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

افتخارم هست از نظمش که گفت آل رجمند | روح پیران در دل من باز تاریخی فگند

مظهر با گوش چون و بهر مامظهر شده است

بعد ماهی چون شنوندآگه همه زین مدح شیخ | که زشوق شیخ آوردم به تضمین مدح شیخ

لفظ شوق شیخ باشد سال چندین مدح شیخ | خواستم تاریخ دیگر زین ایں مدح شیخ

بعد سالی لفظ مدح شیخ هم موفر شده است

اشارت بفضیلت مدح مشایخ و ثواب کتابت و قرأت و استماع آن و سند اظهار مقامات و کرامات و ایمائی مجموع محصل آنچه مذکورست درین رساله و التماس دعا از قاریان با انصاف و رفیقان حمیدة الاوصاف

ای بچشمت مدحت اصحاب اسرار علوم | از تعصب هیچ ننماید ز آداب رسوم

لیک اندر دیده حق بینی و نصفت لزوم | مدح شیخان است طاعت زان الٰهی رسوم

مدح پیر خویشتن مقصود تشنه فرشده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست مداحِ اولیا زادِ رهِ ملکِ ابد — اهلِ دل باشند آن زان مداحِ خاصانِ احد

آنچنان کز عارفِ رومی شنید مداحِ پیرِ خود — هم ز فرزندِ مریدِ مولوی سلطان ولد

اندرین معنی کلامِ بی شمار اشهر شدست

شکر لله بنده را از لطفِ حق بخت نکوست — کز محبت حضرتِ محبوبِ حق را مدح گوست

داشت چون مه روز و شب فکرِ چنین دو اشتغال است — بنده زین شعر یکه فیضِ صحبتِ فیاض ام است

با بشارتها ز ملکِ غیب مستبشر شدست

چه عجب زآنانکه مو در مدحتش بشگافتند — در رهِ تنظیمِ کرامتهای او بشتافتند

زانکه با آنانکه در وی روز هر شب یافتند — کاتب و قاری و سامع هم بشارت یافتند

آنکه رحمت بر سرِ این نسخه مستسطر شدست

شکر گیتی تازه گل از گلزارِ شوقِ من شگفت — شکر کز بهرِ من این تشریف اندر بود نهفت

هر کسی در مدحِ او هر چند گوهرها بسفت — اندرین وقت اینچنین شعرِ مبارک کس نگفت

گرچه از ابنای جنسم هر یکی اشعر شدست

نظمِ من محمود اندر شرع ز اصل و فرع شد — وز برای زادِ راهِ آخرت چون زرع شد

چون بنای این بود وصفِ صحابان ورع شد — شعرِ من اندر بیانِ اصل و فرعِ شرع شد

زان ز من راضی خدا و روحِ پیغمبر شدست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از کراماتِ و سلوکِ مرشدِ پاکیزه خو — در بیان آمد بوفقِ شرع بر طرزِ نکو
دیدهٔ انصاف را بکشا و بنگر مو بمو — هم شریعت هم طریقت هم حقیقت اندرو
شد مبیّن فهم آنرا منصفی کو فکرِ رشد است

از تعصب گر نه مقبول است نزدِ بو الفضول — لیک الی الانصاف پیشِ حق‌شناسان شد قبول
کاین همه اوصاف از آداب و اخلاقِ رسول — هم مقاماتِ سلوک و هم مقاماتِ وصول
گفتم اینجا در تصوف حافظش مهر رشد است

کی برون از آیتِ قرآن و حدیث افزون — قولِ شیخا نست هم آنست مقرونِ حدیث
بین که این بحریست پر از دُرِّ مکنونِ حدیث — هست اکثر معنیٔ آیات و مضمونِ حدیث
یا اثر یا وصفِ آن صاحبدلِ مهتر شد است

هست این تعلیم اربابِ سلوک و اهلِ ورد — حرزِ جان و وردِ دل مر طالبانِ رهنورد
با بزرگی و فضیلتهای آن ای نیکمرد — باید بر هر که خواندش ره بهر مقصود برد
کز محققهای دین مروی تدبر تر شد است

بر قصورِ من مبین و کن نظر تعظیمِ آن — گر دلیلم از عزیزانِ خدا دارم بیان
بی تعصب باش مندر عیبِ من مکشا زبان — قاریا ار منصفی فانظر الی ما قال جان
قولِ لا تنظر الی من قال هم ابهر شد است

لا قول حضرت علی مرتضی رضی الله عنه منکر بدان که گفته است بنگر با آنچه گفته است ۱۲ شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

ای بچرخِ دوستداری خترانِ شنید	دستاندر دامنِ سلطانِ چومن هم منزنید
از سیرِ فلاحِ ال که دوستدارانِ منید	بعد این درودِ مبارک فاتحه خوشی کنید

ای عزیزان بهر این ناظم که بس مضطرست گند

الحمد لله الذی بعزته وجلاله تتم الصالحات

خاتمهٔ کتاب در ستایش ربّ الارباب و درود جناب رسالت

مآب صلی الله وسلم علیه وآله الی یوم الحساب

شکر و سپاسِ بیقیاس مر آن مرشدِ حقیقی را سزا است که سلوک راه استفاضه کلمات روشن ضمیران خاکی نهاد و پاکی نژاد برین راه ناشناس آسان گردانید یعنی تضمین این قصیدهٔ متبرکه که از برکات و فضائل آن حرفی چند در دیباچه درج شده از من هیچمدان بحسن اهتمام باختتام رسانید هر چند اکثر جا با مضامینِ عالیهٔ آن کلام خود را مناسبتی نمی یافتم و بعضی ابیات را چنان مضمون بود که در راهِ تضمین آن پای عقل را لنگ دیده سر میتافتم و بعضی جا بمقابلهٔ قافیهٔ مصرع اول

لازم است فارس و ساخ و کلام عبدالله ... که بعد ختم این درود شریف حضرت مصنف بجامع مشایخ طریقه ایشان خصوصاً مشایخ مدارج بفاتحه و درود یاد دارند و طلب فیوض ایشان نمایند و اختر این سیر فرموده بنظر آرند و اله الموفق الحمد لله علی التوفیق و استغفر الله علی التقصیر مصنف

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سے مصرعہ دیگر را مقفّیٰ نمودن دشوار می آمد و کاہی اندیشہ میکردم
مبادا کہ شبہ را با دُرہ پیوستن خلافِ ادب می شود و نیز فراغ و جمعیت
خاطر ہم در خود حاصل نبوده تفکراتِ پریشانی را مانع چنیں اشغالِ
جمیعہ میدیدم باوجود انعقاد موانع ظاہر بہ عنایت ہدایت آں
ہادی مطلق شامل احوال ایں شکستہ بال شده موچہ را دمساز سلیمان
نشانی دآہن دلی ہم آوازِ داؤدالحانی فرمود حقّا کہ در بارگاه قدرت
قادر بیچوں عیب نیست انّه علیٰ کلّ شئ قدیر بوجہ ذا قادر کار
ساز نیست کہ ارباب کمالاتِ و صحابِ حالات کہ از روشن انفاسی
و سخن شناسی ممیز خطا و صواب اند بتماشای ایں گلشن شوق و
محبّت کہ بہ نسیم عنایت او سبحانہ و تعالیٰ شگفتہ گردید باغ باغ
شگفتند و منصفانہ بنظر تحقیق دیده بجز تحسین و آفریں حرفی نگفتند
و چوں در نظمِ ایں تضمین متردّد می شدم کہ آیا ایں نظم من در درگاه
حضرتِ ممدوح مقبول فیض و فتوح آں محصول است یا نہ مبادا
کہ تضییع اوقاتِ میکنم در بینات استخاره کرده آں مظہر آیات
رحمتِ کریم و مجلای انوار کلام قدیم تسلی بخش ایں متردّد امید و بیم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باین آیت فیض هدایت شده اِنّا لا نُضیعُ اَجرَ مَن اَحسَنَ
عملاً و همچنین باشارات بشاراتِ بکرّات و مرّات مسرور گردیده
تسکین دل حاصل نموده ام تا اینکه این قصیدهٔ شریفه را تصحیح و تحقیق در
صورتِ تضمین آورده امروز بتاریخ غرهٔ شهر مبارک ذی الحجة الحرام سنه
هزار و سیصد و پانزده باتمام رسید نظم چو تعریف امر والمرید پس شیم دم
بتاریخ تضمین آن راه بُردم چه چو شد غرّهٔ ماهِ ذوالحجه روشن بعون
حق این نامه را ختم کردم + و آنچه که از مضمون این بیت یعنی
بیت چارصد با چهل و چند ابیات گوهر نثار اوست الخ و در شرح این بیت
بیت این گواهی گوهر محضر و هیداالجنّ و انس الخ معلوم میشود که این
قصیدهٔ چهارصد قریب پنجاه ابیات منظوم شده است در آن با جدّ و جهد کرده همگی
سه صد و شصت و سه ۳۶۳ بیت جمع کرده در تضمین آمدند و بنا بر اظهار شوق دلی و محبت
جبلی اوّل و آخر این رساله چند اوراق دیباچه و خاتمه شامل داشته و در
اکثر جا حسب ضرورت موجب شرح همین کتاب ترجمهٔ بعضی الفاظ و غیره مضامین
بر حاشیه نگاشته شد از نویسندگان رجا ست که نظر بر شفقت و غمخواری فقیر
نموده یکیک حرف را یک یک قطرهٔ خون جگر پندار ندار نظم و نثر آن

۱۱ معلوم باد که هر جا که عبارت و مضمون
فاصلهٔ شرح قصیده نوشته آمده علامت
آن صرف لفظ شرح باشد و جایی که بر
مضمون شرح بنا بر اختصاص یا برای
شرح کم تغیر عبارت داده مضمون نوشته
باشد آنجا لفظ مضمون شرح علامت داده شد
و دیگر جایی که حاشیه بر مضمون از قوم شده اشاره
از مضمون باشد ۱۲ افادی مضمون قصیده

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یک لفظی را بجز نوشتن نگذارند و یک حرفی را بغیر جای خطا در تغیّر و تبدیل نیارند و بر سهو خطا رسیده قاریان هم در ملامت این سراپا ندامت نکوشند و هر عیب و نقصان را بذیل لطف و احسان بپوشند و آنچه از عنایات سبحانی و کرامات سلطانی در حق خود شمار کردم سپاس و منّت عزّ و جلّ بر خود ثابت نمودم که بغیر اعانت او سبحانه و تقدس از بنده ظهور فعلی مرغوب نا ممکن است نظم نخست ارادت بدل در نهاد۔ پس این بنده بر آستان سر نهاد * در خیر باز است و طاعت و لیک۔ نه هر کس توانا ست بر فعل نیک * کلید قدر نیست در دست کس۔ توانای مطلق خدا ست و بس * صلوٰة و سلامه علی رسوله سیدنا محمد ﷺ امام المتقین خاتم النبیین۔ و علی آله الطیبین و اصحابه الطاهرین۔ و اولیائه الکاملین المکملین و غفرلی و لوالدیّ و لاستاذی۔ و لاحبابی۔ و لجمیع المومنین و هو ارحم الراحمین۔ و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین *

تمام شد ۲۸ ماه محرم ۱۳۱۷ سنه بقلم محمد سیف الدین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نمبر۱

تقریظ از میر سید کمال الدین اندرابی مدظله

شکر لله قادری از لطف حق شاکر شده است / تا بمدح انبیا و اولیا ذاکر شده است

زانکه نعت و مدح شان نوعی ز حمد ایزد است / پس بوصف شان زبان هم از دلش مخبر شده است

چون شعیری از شعار یاوه گوی قدر شعور / نیست ورا در چنین اشعار زان اشعر شده است

از تکلف و ز تعسف نیست این تضمین او / بلکه جذب حب و صدق نیتش مصدر شده است

گرنه در دعوی حب شان بدی صدقش عیان / رجعت از کذبش رسیدی کین صفت منکر شده است

اعتذار عجز خود هم از کمال عقل اوست / زین سبب تضمین و تحسین را در خور شده است

یارب این هدیه بعرض حضرت سلطان رسان / گر قبولیت بجا از حضرتش و فر شده است

چون بنای خیر دارین شد عیان زین ذکر خیر / از سر اتمام گو سالش که هدیه نشر شده است

سنه ۱۳۱۵ھ

۲۷

تاریخ از خواجه سعد الدین نقشبندی مدظله

قادری چون کرد این تضمین پاکیزه بیان / زان شده زین ورد پاک اسرار پنهانی عیان

سامعان را پنبهٔ غفلت برون از گوش شد / قاریان گشتند از الفاظ آن رطب اللسان

مرغ بالم بال و پر بگشاد هنگام سحر / ذکر بال قاریان گفتا بذکر سال آن

سنه ۱۳۱۵ھ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تاریخ از خواجه امیرالدین کبیره

بفرطاس بیضا چو از کلک مشکین	جواهر فرو ریخت از طبع رنگین
محب من آن قادری کش نباشد	نظیری درین فن ز کشمیر تا چین
ز بهر تیمن بتوصیف سلطان	نموده بورود المریدین تضمین
بطرز مخمس نکات تصوف	بکرسی نشانید باعز و تمکین
چو من سال تصنیف او بار جستم	ز هاتف بصد التجا عجز آگین
نداز و بدل چشمهٔ شیخ حمزه	زده سر ز چرخ مزین بپروین
دگر بهر خشنودی پیر کامل	ملک گفت تعریف ورد المریدین

۱۳۱۵ھ

۱۳۱۵ھ

تاریخ از ملا اسدالله فلاش پوری

زهی ورد المریدین را چه تضمین قادری کرده	بود متنش متین زین رو قمیص آمد بصد تحسین
نگه گردیده مست گلشن از دید الفاظش	که گلهائی معانی می‌بود چون گلستان رنگین
چو رفته سال را آرای پیران سخن پیرا	که از زرین قلم نامی رقم کرده به تضمین

۱۳۱۵ھ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تاریخ از ملا نورالدین خادم زیارت هفت سید

حمد بیحد بقادر قیوم	که نوا بخش بی نوائی ها	کرد تضمین از سر تزئین
عبدِ قادر بیکتائی ها	بر سر ورد شیخ دین داود	کوست یکتا برهنمائی ها
رشته پیوند چون گهر ساخت	از نسبب یافت ارجمندیها	سال اتمامش از خرد جستم
از رهِ افتقار وزاریها	از سر جودتِ طبیعت گفت	رشته گوهر معانی ها

۱۳۱۵ھ

از شرافت پناه سعادت آگین مهجی محمد سیف الدین سلمه الله تعالی

هزاران مرحبا بر قادری باد	که چون او نیست کس رطب اللسانی
ازین تضمین او گلگل شگفته	ضمیر دوستان چون غنچه بستانی
نشد دیگر کسی چون او درین وقت	بسلطان شیخ حمزه مدح خوانی
هر آن شخصی که این حرز المحببین	بخواند یا بداو امن و امانی
پی تاریخ این تضمین دلکش	نموده آرزو هر دوستانی

سر بد اعتقادا انداخت سیفی رقم بنمود مرغوب جهانی	۱۳۱۵ھ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فہرست تصنیفات مُضمّن این قصیدہ حرز المحبیّن فی تضمین وِرد المریدین موعظة الحسنة فی مباحثة المصافحة منفعة تنبیہ العوام بحسن الظن لاولیاء الکرام مجموعہ نعت و مناقبات یوسف زلیخای کشمیر تاریخ کشمیر کہ ہنوز زیر تالیف است

مناقبات حضرات مشایخ سُہرَوَردیّہ

مِن تصنیف قادری عفی عنہ

درمنقبت حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی قدس سرہٗ

نمبر ۱

ماہ منبر عرفان شیخ ابو نجیب است	شاہ سریر ایقان شیخ ابو نجیب است
از بسکہ سینہ او ز اسرار ایزدی پر	گنج علوم پنہان شیخ ابو نجیب است
در راہ حق شناسی مر عارفان خود را	روشن دلیل و برہان شیخ ابو نجیب است
بنگر لوای ارشاد افراختہ بعالم	در ہر زمان و اقران شیخ ابو نجیب است
در شہر بان کشمیر در جلوہ مسعنایت	از شیخ حمزہ سُلطان شیخ ابو نجیب است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مفتاح قفل دل ارباب معرفت را	مصباح نور ایمان شیخ ابونجیب است
غم نیست قادری را از بینوائی اکنون	فیاض مستند آن شیخ ابونجیب است

نمبر ۲

در منقبت شیخ الشیوخ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ

من غلام کمترین حضرت شیخ الشیوخ	داشتم رو بر زمین حضرت شیخ الشیوخ
خرمن فیض معارف اوست زائر و آمدند	اہل عرفان خوشہ چین حضرت شیخ الشیوخ
روشن از خورشید خواہد دید انوار شہود	طالب حق از جبین حضرت شیخ الشیوخ
رایت ارشاد را افراختہ در کاشمیر	شیخ حمزہ جانشین حضرت شیخ الشیوخ
لشکر غم را کند مغلوب آنکو یافتہ	جای در حصن حصین حضرت شیخ الشیوخ
چون شہابی یافتہ نامش بر اوج سہروردی	شد جہان زرنگین حضرت شیخ الشیوخ
شکر اللہ قادری شد تر زبان از شوق دل	در ثنا و آفرین حضرت شیخ الشیوخ

نمبر ۳

در منقبت حضرت محبوب عالم سلطان شیخ حمزہ مخدوم قدس سرہ

چشم رحمت بر کشا و حال زار من نگر	ہمچو خاکم در مذلت سگ سان افتادہ سر
خاک را از مہر تو ہم سنگ زر اگر دو گہر	بر چنین حال تباہم گاہ گہ سازی اگر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

آن گدا را چیست غم کو را چو تو سلطان بود
پادشاهی یافت آنکو بر درت دربان بود
ورد نام پاک تو هر در ورا ورد زبان بود
ورد اماں است آنکه او را بر زبان آن بود

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

پادشاها بر درت امیدواری آمده
مستمندی بینوائی دلفگاری آمده
چون درختی در خزان بی برگ و باری آمده
ظاهر از اشک دو چشمش چشمه ساری آمده

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

از وجودت مثل جنت کشور کشمیر شده
سنگلاخ کوه ماران از نگاهت زر شده
زرچه باشد چشم کوران هم ز تو انور شده
این گدازان چشم فیضت حلقه زن بر در شده

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

گر به بیداری نه بینم آن رخ چون آفتاب
یکشبی ماه رخت ای کاش میدیدم بخواب
زان تمنا غرق اشکم همچو نیلوفر در آب
میکنم در روزبان از شوق باصد اضطراب

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

فقر در راه شهود حق بود خرگاه تو
فخر تاج پادشاهان است خاک راه تو
دولت و بنیاد دین و عفت دستگاه تو
می نگنجد در خیال و فهم عز و جاه تو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر

تو کجا ای قادری وین منقبت خوانی کجا | مدح خوانش آن امام اعظم ثانی کجا

رشتهٔ تارسی کجا و ماه کنعانی کجا | یکنگاهی جو از و کز تو سخندانی کجا

ایضا | یکنظر یا شیخ حمزه از عنایت یکنظر | فی منقبته

نمبر ۴

خوشا ما را هست ملجا شیخ حمزه | مبارک مرشد ما شیخ حمزه

قلید قفل دلها شیخ حمزه | بگویم حال دل یا شیخ حمزه

بفریادم برس یا شیخ حمزه

شها بر در گدائی دلفگاری | سیه روی عجب آشفته کاری

ولی از لطف تو امیدواری | کند در روز بان هر بار باری

بفریادم برس یا شیخ حمزه

ترا هستند چون من صد هزاران | سگان در غلامم و اغداران

کسی جز تو مرا ز اغیار و یاران | ندارد با که گویم اشکباران

بفریادم برس یا شیخ حمزه

کشا چشم کرم از لطف سویم | که از امید سوی تست رویم

دوا هر درد را زین در بجویم | ز سوز دل ترا هر لحظه گویم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بفریادم برس یا شیخ حمزه

بلا ریب است الطافِ جهانگیر
خصوصاً مورد فیضِ تو کشمیر

مرید ورگهت برنا و هم پیر
چه گویی کز وجودت یافت توقیر

بفریادم برس یا شیخ حمزه

زهی داده خدایت دستگاهی
ازان امید اینکه داد خواهی

که خاکی را کنی زر از نگاهی
زنند فریاد سوی چو تو شاهی

بفریادم برس یا شیخ حمزه

تو خورشیدی ز گوهی سر کشیده
ولی پنهانی از خفاش دیده

بهر جا نور فیضت در رسیده
چه غم زان گویم از حسن عقیده

بفریادم برس یا شیخ حمزه

ز جور آسمانی در فغانم
امان خواهم ز لطفت در امانم

امید سود را آرد زیانم
که در هر غم ترا غمخوار دانم

بفریادم برس یا شیخ حمزه

خدایت پایه بخشنده عالی
منم بر در گهت از خورد سالی

زور کس را نسازی باز خالی
کنم حال دل از امید حالی

کمپه ماران معروف است که و نشگاه
حضرت ممدوح است ۱۱ منه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بفریادم برس یا شیخ حمزه

زالطافت کجا مهجور باشم	ز فیض عام تو کی دور باشم
ز تیغ غم چرا رنجور باشم	که چون بابا و تو مسرور باشم

بفریادم برس یا شیخ حمزه

پریشان روزگارم خود بدانی	ذلیل و خوار و زارم خود بدانی
زدیده اشکبارم خود بدانی	زلطفت چشم دارم خود بدانی

بفریادم برس یا شیخ حمزه

گدائی بر درت دلخواه باشد	چه غم آنرا که چو تو شاه باشد
کجا غم را بسویش راه باشد	که پیشش کوه غم چون کاه باشد

بفریادم برس یا شیخ حمزه

بدرگاهت ورا آمد فاقوسی هست	متاع کاسدی بگرفته در دست
ترا آثار لطف یوسفی هست	زهی با مدعا این کار پیوست

نمبر ۵

ایضاً — بفریادم برس یا شیخ حمزه — فی منقبته

شها نگر بسوی این گدا برای خدا	بگوش لطف شنو این صدا برای خدا
که مدتی شده تا چشم وصل میدارم	بیا براه تو جانم فدا برای خدا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

گرفته ام بکفِ صدق دامنِ لطفت
ندارم از کرم خود جدا برای خدا

بذکر نام تو یا شیخ حمزه مسرورم
بده سرور دلم زین نوا برای خدا

اگر نه مهر رخت جلوه ده شو و روز
شبی چو ماه بخوابم بیا برای خدا

ازان نظاره کز ان خاک حکم زر یابد
بحال بنده نگاهی نما برای خدا

ز فیض عام تو کشمیر مستفید شده
عنایتی بمن بینوا برای خدا

علاج دردِ من است از درِ تو یا مخدوم
ببخش درد دلم را دوا برای خدا

ز جنگ تا خوشِ نفسِ مخالف آهنگم
بساز خوش بنوازش رها برای خدا

بجز تو کیست که غمهای من بجوش آرد
بده امان ز غم ای غمزدا برای خدا

تو دستگیری من افتاده ام از پا
بگیر دست و میفگن ز پا برای خدا

مکن ازین درِ امید بنده را محروم
ز لطف و جود و سخا و عطا برای خدا

رسانده سر بفلک قادری ز مدحتِ تو
قدم رسانش سرِ مدعا برای خدا

ایضاً فی منقبته

شهنشها چو من از هیچ روسیاهی نیست
کسی مذنب و عاصی پر گناهی نیست

باین ذنوب جرائم بجز تو عذرخواهی نیست
کجا روم بدر دیگر هم راهی نیست

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست

نمبر ۶

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

بذکر نام تو یا شیخ حمزه مسرورم ز جام شوق وصالت مدام مخمورم
ز یمن همتت شده در دهر نام مشهورم ز حضرت تو چه نزدیکم و چه مهجورم

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

ز فتنه های زمان ایمنی دلم میخواست ز غیب یافت اشارت بکهف بیجا کاست
چو دیده ام از در تو فیض عام بی کم و کاست همین نوع از دل بینوای من برخاست

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

جمال تست مرا آرزوی یا مخدوم وصال تست مرا جستجوی یا مخدوم
دلم نهاده بسوی تو روی یا مخدوم زبان کشاده باین گفتگوی یا مخدوم

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

زکاه لطف تو هر خاک تیره زر سازد کرامت تو بمقدار رمل گهر سازد
عنایت تو بهر نیک بهره ور سازد کجا کشایش کارم در دگر سازد

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست
سرِ مرا بجز این در حواله گاهی نیست

ز درگهِ کرمت بر درِ دگر نروم
به آستانهٔ شاهانِ تاجور نروم
ز بارگاهِ فلک جاهِ تو بدر نروم
روم کجا بر هست اگر بچشم و سر نروم

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست
سرِ مرا بجز این در حواله گاهی نیست

چه حاجتست که اظهار حالِ پنهانی
گزید قادری از درگه تو دربانی
گذشته آنچه بمن سر بسر همیدانی
بسوی خویش اگر خوانیم وگر رانی

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست
سرِ مرا بجز این در حواله گاهی نیست

ایضاً — فی منقبته

تا چند من حزین و مغموم
احوال دلم ز تو است معلوم
تا چند در انتظار باشم
در ناله زار زار باشم
تا چند پسندیم بخواری

باشم ز در امید محروم
یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
دیده بره اشکبار باشم
یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
تا چند به محنتم گذاری

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بشنو که بگویمت بزاری — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
تا چند بود ز جور گردون — پر خون دل و دیده ام چو جیحون
بگذشت سکون ز خاطر اکنون — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
تا چند ز جورِ آسمانی — اندوه بجای شادمانی
می بینم و حال من تو دانی — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
ای بادشه غریب پرور — زامید عنایت تو بر در
آمد چو من گدای مضطر — یا حضرتِ شیخ حمزه مخدوم
ای غمخور و غمزدای غمگین — وی شادی دل فزای غمگین
زامید بخوان التجای غمگین — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
خورشید فلک شکوه داری — هر قدر که ازان بکوه داری
درگاه علو پژوه داری — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم
اوصاف کرم تمام داری — فیاضی و فیض عام داری
در بخششِ وجود نامداری — یا حضرتِ شیخ حمزه مخدوم
عام است فیوضِ بارگاهت — کحل البصر است خاکِ راهت
انگشت شده زر از نگاهت — یا حضرت شیخ حمزه مخدوم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فرمای ز لطفِ یک نگاهی — بر حالِ تباه روسیاهی
کو راست در تو قبله گاهی — یا حضرتِ شیخ حمزه مخدوم
گر تو ننوازیم چه سازم — ور چاره نسازیم چه سازم
سر بر نفرازیم چه سازم — یا حضرتِ شیخ حمزه مخدوم
از تست امید قادری چست — امدادِ تو چو پر دهی جست
پیوسته غلام درگه تست — یا حضرتِ شیخ حمزه مخدوم

ایضاً فی منقبته

پرده از رخ دلجویی کشا یا مخدوم — آرزومندِ تو ام رو بنما یا مخدوم
پشتبانی کن و دستِ من افتاده بگیر — گشتم از بارِ گنه پشت دوتا یا مخدوم
بهر یک نان نگشتم منتِ دونان بجهان — ریزه بخش نواز خوانِ سخا یا مخدوم
کیست بر مسندِ ارشاد و هدایت جز تو — هادی و راهبر و راهنما یا مخدوم
خاکِ کشمیر شد از میمنِ تو فردوس نظیر — روضه‌ات مامن و ماوای رضا یا مخدوم
دور ناساز و مخالف شده بد آهنگم — دلم از چنگ وی آمد بنوا یا مخدوم
ساز و سامانِ من بی سر و پا ساز بساز — بی نوا راست ز تو برگِ نوا یا مخدوم
زان نظر که از آن خاک به زر گردد — نظری سوی من از عین عطا یا مخدوم

نمبر ۸

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

در بر خلعتِ سلطانی و شاہی نیبید
بروریہ کرمت شور گدا یا مخدوم

تا کتی بر سرم از لطف نگاہی گاہی
سوتیو میدم از صدق و صفا یا مخدوم

چہ چھو کر میہر لطف و کرم دِتش چھو د
میکنے حاجت محتاج روا یا مخدوم

کر یتھو شب پرخت جلوہ نما بد روزے
یک شبی یار رخ چون ماہ بیا یا مخدوم

ایضاً — کشمیرے — نمبر ۹

قادری مدحتِ شاہان جہان عار شمرد
تا رقم ساخت نو ترجیح و ثنا یا مخدوم

یار غم ای خاطر مغموم تراو
عرس پاک حضرتِ مخدوم آو

ثنا یہ مہربان از دلِ محروم وراو
عرس پاک حضرتِ مخدوم آو

لطفہِ سلطانِ چھی خریدار امید
گرم از گومت چھو بانہ ارِ امید

سائلین امید وارن از چھو باو
عرس پاکِ حضرتِ مخدوم آو

ابرہ یدوی چھوک گمت در بحرِ غم
کینہ مہ بر غم پیرہ سنز امید چھم

لوگ سو تھیس آسرہ گیٹر ابرہ ناو
عرس پاک حضرتِ مخدوم آو

تس تشن اکہ ان چھو برت واوس واو
وتھہ چھو کم کرمت درِ دار الشفا

داوِ لہ دِل تس حکیمس وارہا و
عرس پاکِ حضرتِ مخدوم آو

منتظر تس کن چھہ چشم اشکبار
عاشقن انعام از گو انتظار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دُور پرچ ہرگز مہ کرمشتاقہ گراو
سوی مریدن واقف ہرکار چھوے
کَن نہوت چھی حال دل نمستی ہ باو
کاشرن خوش اعتقادن از چھہ عید

عرس پاک حضرت مخدوم آو
چھوی مریدن محرم اسرار سوی
عرس پاک حضرت مخدوم آو
ازسپُن حال مرادِ ہر مرید

در تفاخر قادری از شوق ژاو
عرس پاکِ حضرتِ مخدوم آو

ایضاً نمبر ۱۰

مہ پوزم پیرہ سُند پیغام امشب
جناب شیخ حمزہ پیر سانوی
چھہ آمت برزیارتگاہ سلطان
شہنشہ رخت سلطانیٔ چھہ پیرت
سُند جلوہ چھُو نہ تنہا کشمیر
مہ مُدِ وی مضطرب دل آسوا زٔ
مہ کر از بخت پژہ امید آسم
بو کرنس ساقین از یکنظر مست
محبّن ازسپن حاصل برحمت

در آنحضرت چھو بار عام امشب
چھو آمت عام بر انعام امشب
سمت ارواح تہ اجسام امشب
بہت بر مسند اکرام امشب
چھو جلوہ گر بروم و شام امشب
بحمد اللہ بیم آرام امشب
بیم پختہ خیالِ خام امشب
شراب شوق چھوم در جام امشب
خلاصی از غمِ ایام امشب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سوچھوم محبوب بارٕنس ہزارے | نگس باری کرہس ابراہم امشب

شہنشاہا یدٕن نیکن چھوچارے | سیٕتمت چانو فیض عام امشب

مہ مشتاقس بگلزار تمنّا | نسیم وصل چانوی آم امشب

کرک نابر سر حال غلامان | نظر از نرگس باواہم امشب

کرُم باری مہ چھم اُمیدوارے | توقع چانو چھہم انعام امشب

براۓ لطف یدٕ کر نہم عنایت | شب قدرک تمنّا دراہم امشب

نظر کرتم دِننہ چھتم جان شیرین | مہ شوقہ چانہ برلب آم امشب

پرن از قادری چانی مناقب | دلس ای چھس پہیت الطعام امشب

ایضاً منقبتہ

نمبر ۱۱

بو چھس بر تل گدا یا شیخ حمزہ | دوں شوقک صدا یا شیخ حمزہ

ژٕہ چھک نہ مظہر لطف الٰہی | ژٕہ چھکھ ظل خدا یا شیخ حمزہ

خلیفہ خالقن کرنک بدٕ نیا | امام اولیا یا شیخ حمزہ

شمُتن برسر ژٕہ چھوی تاج خلافت | زٕ شاہ انبیا یا شیخ حمزہ

ژٕہ چھک سُلطان اقلیم عنایت | موزر گنج عطا یا شیخ حمزہ

بو چھوس بیکس عمس اندر گموت گیر | چھوہم ژٕی غمزدا یا شیخ حمزہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

چھُہ نہ کنہ کاشرن خوش اعتقاد — شفیقاہ ژہ سیدا یا شیخ حمزہ

طبیبہ وَنتہ کس باوَو دِلک دُاد — ابو کس تس دوا یا شیخ حمزہ

بوچھُس محتاج یاصمد بینوای — ژہ چھُک حاجت روا یا شیخ حمزہ

ہمت چھم عقدۂ مشکل در احوال — ژہ چھُک مشکل کشا یا شیخ حمزہ

بلا گردان ہمیس یت آسہ غمخوار — سورو زرا مبتلا یا شیخ حمزہ

شہنشاہا برس تل قادری چھِہ — پرن مدح و ثنا یا شیخ حمزہ

نظر لطفچ کروم امیدوار س — تتو ی آمۍ چھوم تے مدعا یا شیخ حمزہ

نمبر ۱۲

ایضاً منقبتہ

ملک کشمیر کہ شاہ شاہانہ — سانہ سلطانہ بوز فریاد

نور عرفانکہ ماہ تابانہ — سانہ سلطانہ بوز فریاد

پیرہ سانہ محبوب حق سبحانہ — چانو حُب ایمانک بنیاد

با ایمانس چھُہ سوی یہ فتانہ — سانہ سلطانہ بوز فریاد

شہر انعامہ تہ بحر احسانہ — رحمتک دریا چھہ چان اجداد

روشن ذات صمد حکمہ دُردانہ — سانہ سلطانہ بوز فریاد

پیرہ چھُک مالو ماج سانو مشفقانہ — مرید نہ مخلص چھی اولاد

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ینہ کوٚہ تنہ رٹو چانو دامانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

فیضک منبع چھو چانو استانہ
تمہ نشہ محروم بد اعتقاد

امیدوارن چھو چانو رتہ گمانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

باغ احسانکہ سرور وانہ
جلوہ پیراوتن قد شمشاد

عاشقن کُن ینہ محبوبانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

زانہ کر چانہ ونہ پورہ بیت پانہ
لیس نہ ویہ اوریہ چانن خواہش ناد

زورہ کر آشنا بنہ بیگانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

یم کر سینہ چانہ شوقک خانہ
تس گودنیک خانہ آباد

محبتہ رستن چھو دل ویرانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

وَہنہ کر بخشتالیشہ ہند خزانہ
اُمید سارن چھہ برا مدد

مسکین کیتاہ چھہ بی سامانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

طبیب چانو فنہ سانہ ورمانہ
بیمار مخلص آننک یاد

نظراہ لبس چھم چانن اکہ آنہ
سانہ سلطانہ بوز فریاد

سرواره عارفن ہندہ سلطانہ
ینہ پکہ ون چھی قطب وا وتاد

پیشیرو عرفانکہ میدانہ
سانہ سُلطانہ بوز فریاد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

پیره از اکهنا سانو هما نه	غمگین مشتاق گژه دلشاد
ربه هند دعوت چهی سلطانه	سانه سلطانه بوز فریاد
قادری بیت از او شاگروانه	عشقکه مدرسه در اوستاد
جایه جایه شوقک منند افسانه	سانه سلطانه بوز فریاد

ایضاً فی منقبته

نمبر ۱۳

از سینه غم بر آمد صفر مظفر آمد	کا باهم غم سر آمد صفر مظفر آمد
ای دل مباش ناشاد وز بند غم شو آزاد	وز عرس شیخ کن یاد صفر مظفر آمد
چون عرس شیخ رهبر مار از عید خوشتر	زانرو ز مژده آور صفر مظفر آمد
ظاهر چو شد مه نو هر سو فگنده پرتو	خوش باش گفت بشنو صفر مظفر آمد
آن شیخ حمزه سلطان محبوب خاص سبحان	از سال ماه او دان صفر مظفر آمد
آمد شب وصالش و اشد در نوالش	کا باهم از نحالش صفر مظفر آمد
بر مردمان کشمیر از یمن حضرت پیر	میمون و نیک تاثیر صفر مظفر آمد
نفی نحوست آن از قول مصطفی دان	زانرو خجسته عنوان صفر مظفر آمد
سلطان کشور جود ابواب لطف بکشود	بنگر چگونه مسعود صفر مظفر آمد

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

در کیست آرزو بیش کو منتظر بسوی بیش — مژده زمن بگویش صفر مظفر آمد

میلاد جلوهٔ شاه هر شب بود ازین ماه — زین شان شوکت و جاه صفر مظفر آمد

مسرور هر مریدی جز ما نصیب حلم بیدی — کز خورمی بریدی صفر مظفر آمد

غم قادری مبادت حاصل شده مرادت
با نصرت و سعادت صفر مظفر آمد

نمبر ۱۴۷

ایضاً فی منقبته

غریب و مستمند و خسته حالم — نظر یا حضرت محبوب العالم

حزین و دلفگار و پُر ملالم — نظر یا حضرت محبوب العالم

من آن پروانهٔ شمع جمالت — حریق آتش شوق وصالت

که خواهد سوخت عقل از اشتعالم — نظر یا حضرت محبوب العالم

توئی شاه سریر کشور دین — توئی ماه منیر برج تمکین

فزوده از حشمت جاه و جلالم — نظر یا حضرت محبوب العالم

تو بر تخت عنایت تاجداری — نظر بر حال هر محتاج داری

امید از تست زین جود و نوالم — نظر یا حضرت محبوب العالم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

چو نام تو بود ورد المریدین
بود یاد تو بود حرز المحبّین

بذکر تست از انزوا اشتغالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

مرا در اقتباس نور ارشاد
رسید از شیخ دین داؤد امداد

از آں بالحن داؤدی بنالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

در ارشاد است از شیخان رسوخت
خصوص از حضرتِ شیخ الشیوخت

نمائی جلوۂ سیدّ جمالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

نگاہت جلوۂ خورشید نور است
نگاہت مایۂ نور سرور است

زداید ظلمتِ رنج و ملالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

نگاہت حل نماید مشکلم را
نگاہت زندگی بخشد دلم را

نگاہت مرغ جانرا پرّ و بالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

نگاہت طایرِ عرشِ معلی است
نگاہت پرتوِ نورِ تجلی است

نماید راہ بر قرب و وصالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

گرفتارم بدامِ نفس و شیطاں
ندارم طاعتی جز جرم و عصیاں

ز کارِ خویشتن در انفعالم
نظر یا حضرتِ محبوبُ العالم

چو آمد ہیچو من امیدواری
دریں درگاہ فیضِ عام آری

Digitized By eGangotri

کجی ز بیا بود رد شوالم
نظر یا حضرت محبوب العالم

چو آمد قادری در راه امید
سعادت یافت زین درگاه امید

بحمد الله که آمد نیک فالم
نظر با حضرت محبوب العالم

در منقبت حضرت شیخ بابا داود خاکی قدس سره السامی تصنیف قادری

ای امام اہل شرع و ورع و قطب بحر و بر
تا نگاه حضرت سلطان نمودت بهره ور

گشت جاری فیض ارشاد تو بر هر خشک و تر
یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یکنظر

خوشنوا گشتی بمدح مرشد عالی مقام
راست آمد زین نوا اسانی ترا داود نام

بر درت بالحن داودی سرایم هر سحر
یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یکنظر

خاکیت آمد لقب از اتباع بو تراب ع
در کمال علم امام اعظم ثانی خطاب

شکر لله استفاده میکنم زین خاک در
یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یکنظر

طالبان سویت براه عشقبازی آمدند
نازکی را ترک دادند و نیازی آمدند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

سیر بزم معرفت گشتند پیر و راهبر — یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یک نظر

با نصیب از فیض ارشادت چو شیند بابا نصیب — صد هزاران طالبان خاص را آمد ادیب

چشم میدارم که سازی زین نصیبم بهره ور — یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یک نظر

در حضورت چون سعادت جو ز لطف جود شد — خواجه ملک معارف شیخ دین مسعود شد

ای سعادت بخش از یمنت شوم فرخ سیر — یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یک نظر

ای مقالات تو چون ورد المریدین آمده — شرح حالات تو چون حرز المحبین آمده

قادری بر یاد تو دُر نا فشانده در نگر

یکنظر یا شیخ دین داود خاکی یک نظر

باب ...

منقبت حضرت مخدوم العالم شیخ حمزہ کشمیری رحمۃ اللہ علیہ

منظومہ

مولانا واستادنا مولوی حافظ خواجہ محمد یحیی صاحب رفیقی

نورپوری مرحوم النقشبندی نسبًا والسہروردی طریقۃً

گرچہ از لشکرِ ہموم وغموم ‌ ‌ ‌ بر منِ ناتواں رسید ہجوم

گرچہ ابلیس را زروئے خطا ‌ ‌ ‌ در بسے کارہا شدم محکوم

گرچہ در راہِ معصیت رفتم ‌ ‌ ‌ بودم از زمرۂ جہول وظلوم

گرچہ در راہِ غفلت افتادم ‌ ‌ ‌ از سہام ہوا شدم مسموم

لیک بااین ہمہ پریشانی ‌ ‌ ‌ باشم از فضل ایزدی مرحوم

زانکہ در روزِ حشر از رہِ جود ‌ ‌ ‌ از شفاعت کجا کنند محروم

حضرت شیخ حمزۂ مخدوم

غوثِ حق مرشدِ خدا این است ‌ ‌ ‌ پور طٰہٰ وآلِ یٰسین است

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آسمان تخت و عرش کرسئی او	قلزمِ حلم و کوهِ تمکین است
قصرِ ارشاد از عنایاتش	تا قیامت بلند و سنگین است
فیضیاب از درش چه شاه و گدا	چه امیر و فقیر و مسکین است
یاد او خاطرِ پریشان را	فرحت و خورمی و تسکین است
مقتدائے زمانه شیخ شیوخ	مسند آرائے کشورِ دین است

حضرت شیخ حمزه مخدوم

افسوس اکه این منقبت از ناظم به اتمام نه رسید - چراکه ناظم این منقبت را قبل از وفات چند یوم گفتن شروع کرده بود - اجل مهلت نداد - که باتمام رساند -

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ

(برادرزاده مصنّف عبد السلام رفیقی)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اعلان

معرفت راقم از ہر قسم کتب مطبوعہ مصر و اسلامبول و بیروت و بمبئی و لکھنؤ و کانپور و لاہور وغیرہ در کشمیر بقیمت مناسب دستیاب شوند۔

میعاد معاملہ پانزدہ یوم مقرر است۔

راقم عبد السّلام رفیقی نورپوری محلہ فتح کدل سری نگر کشمیر

اطلاع

چونکہ حق تصنیف ایں کتاب حضرت مصنف بہ مشتہران تحریر نمودہ عطا فرمودہ است۔ لہٰذا زنہار کسے از اہل مطابع یا شخصے دیگر آہنگ طبعش نہ فرمائید۔ بلکہ ہر قدر مجلدات کہ ضرورت باشند از مشتہران بہ قیمت نقد یا بذریعہ ویلیو پے ایبل طلب فرمائید۔ کہ با تجار نامدار رعایت خاص ملحوظ است۔

المشتہران

حمزہ رفیقی۔ کوچہ خواجہ رفیق سہروردیؒ محلہ فتح کدل۔ سری نگر۔ کشمیر

عبد السّلام رفیقی میونسپل کمشنر۔ نورپور ضلع کانگڑہ۔ پنجاب۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

علاقہ لنفرجو کرایہ پاک = بدرواہ - ریاست جموں

Amount to be recovered
Rs. As. 10

P.O. Badar Wah.

رسد عبد السلام رفیق نوری
از ڈلہوزی - مسجد جامع



BHADARWA
6 JL.

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کتاب ہذا کی بمنشائے ایکٹ نمبر ۲۵ ۱۸۶۷ء رجسٹری ہو چکی ہے۔




ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب لاجواب موسوم بہ



محمد عنایت اللہ ابن محمد عبداللہ

مطبع مجتبائی لاہور کشمیری بازار





اسلامیہ سٹیم پریس لاہور میں بڑی کوشش سے چھپوا کر شایع کیا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized by eGangotri

مجربات شیخ سنوسی اردو

شیخ سنوسی حسن رضی اللہ عنہ کا نام نامی و اسم گرامی تمام علماء عرب و عجم کی مجالس علمیہ میں بڑی شان و شکوہ و عز و وقار سے لیا جاتا ہے۔ کروڑ ہا عرب ان کے خاندان کے حلقہ بگوش ہیں۔ بلاد عرب کے چپہ چپہ پر زاویہ سنوسیہ کا سلسلہ پھیلا ہوا ہے۔ اور ہر ایک زاویہ میں مشایخ سنوسیہ سے ایک واجب التکریم شیخ موجود ہے۔ جو اپنی علمی و عملی جد و جہد سے مسلمانان عرب کو مستفید کرتا رہتا ہے یہ کتاب اُن کی تالیفات و تعلیمات بلکہ شریعت غرا مصطفویہ علٰی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیۃ کا عجیب خلاصہ ہے جسے فوائد شریفہ اسرار منیفہ اور دفاتر نفیسہ کا خزینہ کہنا بجا ہے۔ جو خدا تعالیٰ نے آپ پر القا کئے۔ اور آپ نے خود تجربہ کر کے اپنے حلقہ کے مشایخ اور مریدوں۔ دوستوں اور عام مسلمانوں کو بتائے۔ نہایت ہی صحیح اور مفید ہے۔ اسمیں بہت سے اوراد۔ عملیات۔ وظایف۔ ادعیہ۔ اذکار اور معالجات روحانیہ بیان کئے گئے ہیں۔ جو انسان کے روزانہ حاجات کے لئے ازبس کار آمد اور مفید ہیں۔ لکھائی چھپائی۔ کاغذ اعلےٰ۔ قیمت بالکل کم یعنی صرف آٹھ آنے ۸/

ارشاد الطالبین اردو

از تالیفات ... فاضل بے مثل جامع معقول و منقول حادی فروع و اصول حضرت مولانا قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی عثمانی حنفی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ جس سے آپ کا مقصود یہ تھا کہ لوگ ولایت کی حقیقت معلوم کریں۔ اور اس میں افراط و تفریط اور تقصیر سے پرہیز کریں یہ کتاب پانچ مقاموں پر منقسم ہے۔ مقام اوّل ولایت کے ثبوت اور اُس کے متعلقات میں۔ مقام دوم اُن آداب کے بیان میں جو ناقص لوگوں اور مریدوں کو لازم ہیں۔ مقام سوم مرشدوں کے آداب میں۔ مقام چہارم ترقی اور حصول ولایت کے آداب ہیں۔ مقام پنجم قرب الٰہی کے مراتب پر پہونچنے اور پہونچانے کے بیان میں۔ غرضیکہ کتاب ہر پہلو سے قابل تعریف ہے۔ اور باوجود ان خوبیوں کے ہم نے قیمت میں غیر معمولی تخفیف کر دی ہے یعنی صرف ۸/

المشتہر

ملک محمد عنایت اللہ خلف محمد عبد اللہ المعروف ملک ہیرا تاجر کتب لاہور کشمیری بازار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خزینۂ عملیات

بسم اللہ الرحمن الرحیم ۝

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علیٰ رسولہ محمد والہ واصحابہ وازواجہ اجمعین ۝

اما بعد۔ یہ ایک تعویذات کا رسالہ معروف بہ (خزینۂ عملیات) متعلق علم رمل و جفر۔
چار باب پر مرتب کیا گیا ہے۔ (پہلا باب) فرشتوں اور موکلوں کے ناموں ہیں۔
جو روزی رسانی پر مامور ہیں۔ عامل کو لازم ہے۔ کہ جب کبھی کوئی تعویذ یا نقش محبت
یا عداوت یا زبان بندی یا خواب بندی یا شفاء بیماری زحمت یا رحمت نیک یا بد۔
غرضکہ جس کام کے واسطے لکھے تو اُس نقش کے موکل کا نام بھی ضرور ہی لکھے۔ تا کہ
دعا مستجاب ہو۔ اگر اُس موکل کا نام نہیں لکھیگا۔ تو اُس کی دعا ہرگز مستجاب نہ ہوگی۔ خدائے تعالیٰ
کے اسماء حسنے پر اگرچہ ایک ایک اسم کے ساتھ ایک ایک ہزار موکل ہے۔ لیکن ہر روز
ایک جداگانہ موکل رہتا ہے۔ اس لئے چاہیئے کہ جب نو دو نہ نام باری تعالیٰ میں سے
کسی ایک اسم کا وظیفہ کرے۔ تو اُس کے ہم عدد اور اُس روز کے موکل کا نام بھی ضرور
ہی ایک ہزار بار پڑھے۔ یک شنبہ کے دن کے موکل جمنزاد لائیل ہیں۔ جن کے اسم
کے عدد ۲۴۹ - اور اسم باری ایاک نعبد و ایاک نستعین ہے۔ اسم اللہ د

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

محمدؐ کے عدد ۸۳۶ - اور دوسرا اسم یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ دونو اسم جمالی ہیں، اس کے عدد ۱۴۷ ہیں - روز دوشنبہ کا موکل مہتر جبرائیلؑ جس کے عدد ۳۱۱ - اور اسم باری سبحان اللہ اسم حُسنیٰ کے عدد ۱۸۸ - اور دوسرا اسم یَا رَحمٰنُ اسم حُسنیٰ یَا رَحِیمُ اسم حُسنیٰ کے عدد ۵۵۷ - اور روز سہ شنبہ کا موکل مہتر اسمٰعیل جس کے عدد ۱۴۲ اسم باری یَا اَللّٰہُ اسم حُسنیٰ یَا رَحمٰنُ اسم حُسنیٰ کے عدد ۱۶۴ - اسم دیگر یَا مَلِکُ یَا قُدُّوسُ - ہر دو اسم مشترک ہیں - اس کے عدد ۲۶۵ - و روز چہار شنبہ کا موکل مہتر رفائیل - جس کے عدد ۳۳۱ - اسم باری حَسبِیَ اللّٰہُ اس کے عدد ۱۴۷ - اور دوسرا اسم یَا عَلِیُّ اسم جلالی یَا عَظِیمُ اسم مشترک اس کے عدد ۱۳۵ - اور روز پنجشنبہ کا موکل مہتر عنائیل اس کے عدد ۱۶۲ - اور اسم باری یَا غَفُورُ اسم جمالی یَا رَحِیمُ اسم حُسنیٰ اور اس کے عدد ۵۴۸ - اور دوسرا اسم یَا کَبِیرُ اسم جلالی یَا مُتَعَالِیُ اور اس کے عدد ۸۱۱ - اور جمعہ کے روز کا موکل مہتر جبرائیلؑ اور اس کے عدد ۲۴۷ - اور اسم باری یَا ذُوالجَلَالِ وَالاِکرَامِ اس کے عدد (دو ۱۵) اور اسم دیگر یَا کَافِی یَا غَنِیُّ اسم مشترک اس کے عدد ۱۱۷ - اور روز شنبہ کا موکل مہتر منجائیل اس کے عدد ۱۳۵ - اور اسم باری یَا حَیُّ اسم جمالی یَا قَیُّومُ اسم جمالی کے عدد ۱۷۴ - اور دوسرا اسم یَا فَتَّاحُ اسم جمالی اس کے عدد ۴۸ - اور تیسرا اسم یَا رَزَّاقُ اسم جمالی کے عدد ۳۰۸ - اور یک شنبہ کا دوسرا موکل مہتر روقیائیل اس کے عدد ۳۵۸ - حُب کے واسطے لکھے - موکل اولائیل و عنائیل و روقیائیل ایک موکل کے عدد لیکر اور ایک اسم باری رحیم (اسم حُسنیٰ) ودود (اسم جمالی) وہابُ (اسم جمالی) عزیز (اسم جمالی) رحمٰن (اسم حُسنیٰ) ہے اور اپنے اور اپنے محبوب کے نام کے عدد لیکر جمع کرے اور تعویذ بھر دے اور چار عنصر بنا دے اور ان کے ہر ایک اسم کو ہزار مرتبہ پڑھے - حاجت روا ہو جاویگی - اپنے نام کے اعداد ابجد کے حساب میں لیجا کر ایک مُربع نقش بھرے اور ہر نیک اور بد وقت کا لحاظ رکھے -

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اور ہر روز کے ناموں کا ورد کرے۔ اوّل جمالی اسم کو ایک مرتبہ یَا کَرِیْمُ کے موکل کے ساتھ ہزار بار پڑھ کر پھر اسم ھُوْ کو جُدا جُدا پڑھے۔ حاجت پوری ہو جائیگی۔ لیکن ان امور میں مرشد کامل سے معلوم کر لے۔ ورنہ اسناد اور تعویذ آسمان سے واپس ہو جائینگی۔ اس حال میں روز بروز کی خبریں معلوم ہوتی رہینگی اور موکل ہر روز آتے رہینگے۔ اگر بعض کے لئے منظور ہو تو سمائیل و منجائیل علیہما السلام کے عدد لیکر یَا قَہَّارُ (اسم جلالی) یَا مُذِلُّ (اسم جلالی) یَا متکبر (اسم جلالی) یا قابض (اسم جلالی) و منتقم (اسم جلالی) ایک اسم کے عدد لیکر اور اپنے اور اُس شخص کے نام کے تمام عدد لیکر جمع کرے اور تعویذ بھرے و چہار عنصر بناوے جس روز یہ کام کرے اُس روز کے موکل کا نام لکھے۔ پھر تمام حرفوں کو ہزار دفعہ صبح کی نماز کے بعد پڑھے اور فرشتوں کو شفیع لائے۔ خدا کے فضل سے وہ مقصود پورا ہو جائیگا۔ اگر طالب اور مطلوب کا نام لیکر اور اس روز کے موکل کا نام لیکر عدد جمع کرے اور بقاعدہ تکثیر لکھ لے۔ اس کے دو قاعدے ہیں۔ اوّل۔ پہلے حرف کے ساتھ دوسرے حروف لکھے۔ یہاں تک کہ بعینہ پھر وہی نام آجائے۔ جیسے کہ اسم محمدؐ میں ہے۔

م	ح	مقدم	م	د
م	د	خواب	ح	م
م	م	بندی	د	ح
م	ح	شکنندی	م	د

یہ تکثیر ہے

ہاروت ماروت

ہاروت ماروت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دوسری صورت

۷۸۶ اسم محمود ۷۸۶

مقدم	م	ح	م	و	د
آخر	د	و	م	ح	م
است آب	م	د	ح	م	و
بندی	و	م	م	د	ح
وزبان	ح	و	د	م	م
بندی	م	ح	م	و	د

اگر ماش کے آٹے کا چراغ بنا کر اور سُرخ مرچ کا فتیلہ میں ایسا نقش لپیٹ کر کڑوے تیل میں جلائے تو دشمن ہلاک ہو جائیگا۔ اور نقش کے نیچے یہ لکھے +

اسم محمد واحمد کی تکثیر

۷۸۶

م	ح	م	د	ا	ح	م	د
م	ا	ح	ح	م	م	د	د
م	م	ا	م	ح	د	ح	د
م	ح	م	د	ا	ح	م	د

عدد اوّل کو تکثیر سمجھ لے اور دال کا خانہ جو تین خانوں کے بعد مُربّع بنا کر پُر کرلے یا اُس نقش کو سفید کاغذ پر لکھ کر اور اُس کا فتیلہ بنا کر چراغ میں جلائے تو جو مہم پیش آئے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سات روز میں خدا کے فضل سے آسان اور حل ہو جائیگی۔

نوع دیگر - اس نقش کو لکھ کر اپنی دستار کے گوشے میں باندھ رکھے۔ جدھر رُخ کریگا۔ لوگ محبت کی نگاہ سے دیکھینگے۔ اور چہار عنصر کا نقش یہ ہے۔

٧٨٦

١	١٤	١١	٨
١٢	٧	٢	١٣
٦	٩	١٦	٣
١٥	٤	٥	١٠

نوع دیگر

حُب کے واسطے نہایت مفید ہے۔ اوّل عدد جمع کرے۔ ساٹھ ہر خانہ میں تکثیر کرے۔ ایک ایک زیادہ کرے طرح کرے اور پھر پانچ حصّے کرکے چار دور کرے۔ ایک حصہ بطور تکثیر پُر کرے۔ اگر ایک رہے تو اکیس خانے بنائے اور اگر دو رہیں تو سولہ خانے بنائے اور اگر تین رہیں تو گیارہ اور چار رہیں۔ تو چھ تم خانہ بنائے۔ نقش مخمس یہ ہے۔

٧٨٦

١	٢٥	١٩	١٣	٧
١٤	٨	٢	٢١	٢٠
٢٢	١٦	١٥	٩	٣
١٠	٤	٢٣	١٧	١١
١٨	١٢	٦	٥	٢٤

نوع دیگر - عدد جمع کرکے نصف حصہ دور کرے۔ پھر آٹھوں حصہ اور دور کرے اگر ایک رہے۔ ایک ایک زیادہ کرے اور تیرہ خانے بنائے اور تیرہ خانوں کی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کسر ٹھیک کرے اور نویں خانے سے نقش بھرے یہ بغض کے لئے نہایت ہی مفید ہے*

۷۸۶

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

نوع دیگر۔ عدد جمع کرے اور ساٹھ طرح کرکے چار پر تقسیم کرے۔ تین حصے چھوڑ کر چوتھا حصہ پُر کرے اگر ایک رہے تو ایک ایک زیادہ کرے

اور تیرہ خانے بنائے۔ اگر دو باقی رہیں تو آٹھ خانے بنائے تکثیر و اسطر بیس مُربّع لکھے اور عدد درمیان سے بھرنے شروع کرے۔ تین رہیں چوتھے کو گرادے۔

نقش مکرم و معظم یہ ہے

۷۸۶

۱۵	۲۱	۲۷	۱
۲۵	۳	۱۳	۲۳
۵	۳۱	۱۷	۱۱
۱۹	۹	۷	۲۹

لیکن عمل زوج الزوج اور فرد الافراد محبت کے واسطے تانبے کے چراغ میں گھی ڈال کر جلائے۔ اور ایک عدد کی کسر زیادہ جمع کرے اور فتیلہ شہد میں تر کرے اور اوپر سے روئی لپیٹ دے۔ تاکہ خوب روشن ہو جائے نقش یہ ہے*

۷۸۶

۱۶	۲۲	۲۸	۱
۲۶	۴	۱۴	۲۴
۶	۳۲	۱۸	۱۲
۲۰	۱۰	۸	۳۰

نوع دیگر۔ نقش کے عدد لکھے۔ ایک خانہ جو نقش کے مابعد ہے۔ جس کو اکائی کہتے ہیں اُس عدد کو لکھیں اور اُس کے بعد ف کا عدد لکھیں بعدہ ے کا عدد لکھیں اور پھر نقش

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پُر کریں۔ نقش معظم و مکرم کی صورت یہ ہے ؎

۷۸۶

ش	ا	ف	ی
۷۹	۱۱	۲۹۹	۲
۸	۷۸	۳۰	۳۰۲
۴	۳۰۱	۹	۷۷

نوع دیگر۔ حُب اور زبان بندی اور خواب بندی اور چشم بندی کے واسطے یہ نقش اگر ستارہ بادی اور آتشی ہو۔ تو دن کو لکھے۔ اور اگر آبی اور خاکی ہو تو رات کو لکھے صورت اُس کی یہ ہے ؎

۷۸۶

۱	۱۹۴	۱۸۸	۸
۱۹۰	۶	۳	۱۹۲
۷	۱۷۷	۱۹۵	۲
۱۹۳	۴	۵	۱۸۹

عمل مسعود۔ حُب اور خواب بندی اور زبان بندی اور دوسرے جس کام کے واسطے ضرورت ہو لکھے۔ نہایت ہی مفید ہے۔ مگر اس کو اندھیرے کی راتوں میں لکھنا چاہیئے۔ یعنی پندرہ تاریخ سے پچھلے دنوں میں لکھے نہ پہلے دنوں میں۔ نقش یہ ہے ؎

۷۸۶

۱۴۷	۱۶۱	۱۵۸	۱۵۵
۱۵۹	۲۵۳	۱۴۸	۱۶۰
۱۵۲	ع ۱۰۶	۱۶۳	۱۴۹
۱۶۲	۱۵۰	۱۵۱	۵۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر

اگر کسی شخص کی زبان بندی منظور ہو۔ تو اُس کے اور اُس کی ماں کے نام کے عدد جمع کر کے ۲۲۷ عدد اور اُن میں ملاوے اور دوشنبہ کے روز کاغذ پر لکھ کر بھاری پتھر کے نیچے دباوے۔ بے شک اُس کی زبان بستہ ہو جائیگی ٭

نوع دیگر۔ دوشنبہ کے دن ۶۰۸ عدد کاغذ پر لکھ کر چمڑے میں لپیٹ کر چوہے کے بل میں دفن کردے۔ بے شبہ اس کی زبان بندی ہو جائیگی ٭

نوع دیگر۔ شنبہ کے دن عدد ۱۴۱۵ کاغذ پر لکھ کر اور موم میں لپیٹ کر اپنے داہنے بازو پر باندھ لے جس سے ملے۔ وہ اسے نہایت ہی محبت سے ملیگا ٭

نوع دیگر۔ اگر حُب کی غرض سے محبوب کا نام اور محبوب کی ماں کا نام مع اپنے اور اپنی ماں کے نام کے عددوں میں جمع کرے اور ۱۵۰ کا عدد ان میں ملاوے۔ اور مُشک کی دھونی دیکر اپنے داہنے بازو پر باندھے۔ تو محبوب اور محب میں ضرور محبت پیدا ہو جائیگی۔ اور اگر عورت ہو تو اُس کو موم میں بائیں بازو پر باندھنا چاہیئے ٭

نوع دیگر۔ یک شنبہ کے دن ۶۶۴ کے عدد کو کاغذ پر لکھ کر مُشک کی دھونی دیکر اور صندل کی دھونی دیکر اپنے پاس رکھے تو اُس کی بھی یہی تاثیر ہے ٭

نوع دیگر۔ یک شنبہ کے روز ۶۵۵ کا عدد ایک نگینے پر کندہ کرا کر اُس کی انگوٹھی اپنے پاس رکھے۔ بعونہ تعالےٰ ہمہ مقصود فوراً حاصل ہو جائینگے ٭

نوع دیگر۔ چہار شنبہ کے دن آفتاب کے طلوع کے وقت ۱۴۵۵ کا عدد ایک کاغذ پر لکھ کر اپنے گھر میں لٹکا رکھے۔ اور تھوڑی سی رال اس کے نیچے جلائے تو حُب کے لئے نہایت مفید ہے ٭

نوع دیگر۔ پنجشنبہ کے دن صبح کے وقت ۴۵۵ کا عدد زعفران سے لکھ کر اپنے پاس رکھے۔ مگر کپڑے اپنے وجود کے تمام میل سے صاف ہوں۔ حُب کے لئے نہایت مفید ہے ٭

نوع دیگر۔ ۳۵۰ کے اسامی کو لکھ کر اور کالی مرچوں کی دھونی دیکر چمڑے میں

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لپیٹ کر اپنے پاس رکھے۔ تو حُب کے لئے بہت ہی مفید ہے۔

نوع دیگر - یا عطرائیل - یا اسرافیل - یا ادراقیل - یا قبائیل - یا صافائیل اِن پانچ اسموں کو کاغذ پر لکھ کر مسجد جامع میں دفن کر دے۔ بے شمار محبّت ہوگی۔

نوع دیگر - تپ لرزہ کے لئے ۱۳۱۴۳ - اور واسطے لڑائی کے ۶۲ - اور سُرخ روئی کے لئے ۱۲ ذہن کی صفائی کے لئے ۳۲ - اور لڑائی اور دشمنی کے رفع کرنے کے واسطے ۸۷ - اور فتحمندی کے واسطے ۱۰۶ - اور بھاگے ہوئے آدمی کے واپس آنے کے واسطے ۱۰۰ - اور عورت کے حمل دور کرنے کے واسطے ۱۱۰ حُب کے واسطے ۲۹۰ سفر سے سلامی کے ساتھ واپس آنے کے لئے ۶۲ - اور ظالم کے ہاتھ سے خلاصی پانے کے لئے ۷۴ - اور فراخ دستی کے لئے ۳۱۶ - اور گھر کے چور سے سلامت رہنے کے واسطے گھر کے گوشہ میں ۸۴ - اور بدہضمی طعام کے دفع کرنے کے واسطے ۱۰۶ - اور بانجھ عورت کے صاحب اولاد ہونے کے لئے ۷۲ - اور سلامت رہنے کی لئے ۳۰۶۲ - اور درد زہ کے لئے ۳۴ - اور دشمن کے دفع کرنے کیلئے ع ع ۸ ع اور آسیب اور سحر کے دفعیہ کے لئے ۳۱۶۴ - دردسر کے واسطے جو دو شخص کی محبّت دور کرنے کے واسطے ۱۲۲۴ فتح کے واسطے ۱۲۳۳ لڑائی ہٹانے کے واسطے ۳۴۱۱ مار اور کژدم کی سمیت دور کرنے کے لئے پانی میں گھول کر پیئیں ۸ ع ۸ دفع نیمہ دردسر کے لئے ۱۱۳۶ دفع سحر و جادو کے لئے ۸۷۔

نوع دیگر - اگر کسی کا ہلاک کرنا مقصود ہو تو بکری کا ایک دل لائیں اور اُس شخص کے اور اُس کی والدہ کا نام ایک کاغذ پر لکھ کر اور اُس کے عدد جمع کر کے نقش ہذا کے ساتھ اُس دل میں ڈالدے اور سات فولادی سوئیں لیکر اور ہر ایک سوئی پر سورت الم تر کیف ایک ایک دفعہ پڑھ کر اور اس دل میں گاڑ کر اور اُس پر ایک کپڑا لپیٹ پُرانی قبر میں دفن کر دے۔ چند ہی روز میں وہ دشمن ہلاک ہو جائیگا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نقش مکرم و معظم یہ ہے

۷۸۶

۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵
۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲

باب شب و روز کا ساعت نامہ

یکشنبہ کے روز پہلی ساعت نیم چاشت تک شمس کا عمل رہتا ہے اور نیم چاشت سے لیکر زوال کے قریب تک زہرہ۔ پھر ظہر کی نماز تک عطارد دونو نمازوں کے درمیان قمر۔ عصر کی نماز سے شام تک زحل مغرب کے وقت مشتری آخر روز مریخ ٭

دوشنبہ کے روز صبح کے وقت قمر۔ نیم چاشت زحل زوال کے نزدیک مشتری ظہر کی نماز کے وقت مریخ ظہر اور عصر کے درمیان شمس۔ دیگر کی نماز زہرہ آخر روز عطارد ٭

سہ شنبہ کے روز صبح مریخ روٹی کھانے کے وقت شمس زوال کے نزدیک زہرہ پیشین نماز کے وقت عطارد۔ دونو نمازوں کے درمیان قمر۔ دیگر کی نماز کے وقت زحل آخر روز مشتری ٭

چہارشنبہ کے روز صبح عطارد نیم چاشت قمر نزدیک زوال زحل۔ پیشین کے وقت مشتری دونو نمازوں میں مریخ۔ دیگر نماز کے وقت شمس آخر روز زہرہ ٭

پنجشنبہ کے روز اول وقت مشتری۔ چاشت کے وقت مریخ زوال کے نزدیک شمس پیشین کی نماز کے وقت زہرہ دونو نمازوں میں عطارد۔ دیگر کی نماز کے وقت قمر آخر روز زحل ٭

جمعہ کے روز اول روز زہرہ۔ نیم چاشت کے وقت عطارد۔ زوال کے نزدیک قمر۔ پیشین کی نماز کے وقت زحل۔ دونو نمازوں کے بیچ مشتری دیگر کی نماز کو وقت مریخ آخر روز شمس ٭

شنبہ کے روز اول زحل۔ نیم چاشت مشتری نزدیک زوال مریخ۔ پیشین کی نماز کے وقت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شمس دونو نمازوں کے درمیان زہرہ دیگر کی نماز کے وقت عطارد آخر روز قمر ٭
یکشنبہ کی رات پہلے وقت عطارد خفتن کی نماز کے وقت قمر آدھی رات زحل مُرغ کی بانگ کے وقت مشتری صبح کاذب۔ مریخ صبح صادق زہرہ نماز کے وقت شمس ٭
دوشنبہ کی رات اول رات مشتری۔ عشا کی نماز کے وقت مریخ۔ آدھی رات شمس۔ مُرغ کی بانگ کے وقت زہرہ صبح کاذب کے وقت عطارد۔ صبح صادق کے وقت زحل۔ نماز کے وقت قمر ٭
سہ شنبہ۔ اول شب زہرہ عشا کی نماز کے وقت عطارد آدھی رات قمر۔ مُرغ کی بانگ کے وقت زحل۔ صبح کاذب کے وقت مشتری۔ صبح صادق کے وقت مریخ۔ نماز کے وقت شمس ٭
چہارشنبہ۔ اول وقت زحل عشا کے وقت مشتری نیم شب مریخ مُرغ کی بانگ کے وقت شمس۔ صبح کاذب کے وقت زہرہ صبح صادق کے وقت عطارد۔ نماز کے وقت قمر ٭
پنجشنبہ۔ اول شب [illegible] خفتن کی نماز کے وقت مریخ آدھی رات عطارد مرغ کی بانگ کے وقت زحل صبح کاذب کے وقت قمر صبح صادق کے وقت مشتری نماز کے وقت زہرہ ٭
[illegible] کی رات اول وقت قمر عشا کے وقت زہرہ آدھی رات شمس مرغ کی بانگ کے وقت اور مریخ۔ صبح کاذب کے وقت زحل صبح صادق کے وقت مشتری نماز کے وقت عطارد ٭
یکشنبہ۔ اول شب مریخ خفتن کی نماز کے وقت شمس آدھی رات زہرہ۔ مرغ کی بانگ کے وقت عطارد۔ صبح کاذب کے وقت زحل صبح صادق کے وقت مشتری نماز کے وقت قمر ٭

باب۔ حساب راس نامہ

دائرہ حروف مع برج و تاثیر آن

نقشۂ برج بر صفحۂ (۱۲)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ا (حمل) آتشی	ب (ثور) خاکی	ت (میزان) بادی	ث (دلو) بادی	ج (جدی) خاکی	ح (سرطان) آبی
خ (جدی) خاکی	د (حوت) آبی	ذ (ثور) خاکی	ر (میزان) بادی	ز (عقرب) آبی	س (دلو) بادی
ش (دلو) بادی	ص (عقرب) بادی	ض (سرطان) آبی	ط (عقرب) آبی	ظ (سرطان) آبی	ع (حمل) آتشی
غ (سنبلہ) خاکی	ف (قوس) آتشی	ق (جوزا) بادی	ک (جوزا) بادی	ل (حمل) آتشی	م (اسد) آتشی
ن (عقرب) آبی	و (ثور) خاکی	ہ (سرطان) آبی	لا (حمل) آتشی	ء (حمل) آتشی	ی (حمل) آتشی

باب ۳ - راس نامہ

حمل - آتشی - میکھ راس ورگ کرکر کور - روز سہ شنبہ ستارہ مریخ - پانچواں آسمان عقرب کا دشمن - رنگ سُرخ ستارہ جلاو فلک - مہینہ - بیساکھ ٭

ثور - خاکی - برکھ راس ورگ موش کور - روز جمعہ - ستارہ زہرہ - تیسرے آسمان پر - ہوئے فلک میزان کا دشمن رنگ سفید ستارہ سعد - مہینہ - جیٹھ ٭

جوزا - بادی - مِتھن راس ورگ گربہ کور - روز چہارشنبہ ستارہ عطارد - دوسرا آسمان - منشی فلک جدی کا دشمن رنگ سبز ستارہ سعد - مہینہ - اساڑھ ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سرطان - آبی - کرک راس ورگ خرگوش کور - روز دوشنبہ ستارہ قمر پہلا آسمان قوس کا دشمن رنگ سفید ستارہ درمیانی - ماہ ساون ٭

اسد - آتشی - سنگھ راس ورگ شیر کور - روز یکشنبہ ستارہ شمس چوتھے آسمان پر بادشاہ فلک حوت کا دشمن رنگ زرد ستارہ درمیانی ماہ بھادوں ٭

سُنبلہ - خاکی - کنیا راس ورگ گاؤ کور - روز چہارشنبہ ستارہ عطارد - دوسرا آسمان منشی فلک دلو کا دشمن رنگ سفید ستارہ سعد - مہینہ کاتک ٭

میزان - بادی - تُلا راس ورگ آہو کور - روز جمعہ ستارہ زہرہ آسمان تیسرا والئے فلک ثور کا دشمن رنگ سفید ستارہ سعد - مہینہ کاتک ٭

عقرب آبی - برچھک راس ورگ کژدم کور - روز سہ شنبہ ستارہ مریخ پانچواں آسمان پر جلاّد فلک حمل کا دشمن رنگ سُرخ ستارہ سخت - ماہ مگھر ٭

قوس - آتشی - دھن راس ورگ موش کور - روز پنجشنبہ ستارہ مشتری - چھٹے آسمان پر قاضی فلک سرطان کا دشمن رنگ زرد - ستارہ سعد - مہینہ پوہ ٭

جدی - خاکی - مکر راس ورگ شیر کور - روز شنبہ ستارہ زحل - ساتویں آسمان پر - دزد فلک جوزا کا دشمن - رنگ سیاہ ستارہ منحوس - مہینہ ماگھ ٭

دلو - بادی - کنبہ راس ورگ کفتار کور - روز شنبہ ستارہ زحل ساتویں آسمان پر - آسمان کا پاسباں سنبلہ کا دشمن - رنگ سیاہ - ستارہ منحوس - ماہ پھاگن ٭

حوت - آبی - مین راس ورگ شیر کور - روز پنجشنبہ ستارہ مشتری چھٹے آسمان پر - قاضی فلک اسد کا دشمن رنگ زرد ستارہ سعد - ماہ چیت ٭

باب ۴ - آتشی اور بادی اور آبی اور خاکی تعویذات میں

شنبہ کے روز زحل کے وقت تپ لرزہ اور مرض برص و جذام و فالج اور طمث اور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لقوہ اور نقرس وغیرہ کے دور کرنے کے لئے اس نقش کو لکھکر گلے میں لٹکا لے۔

۷۸۶

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

نوع دیگر۔ ایک شنبہ کے روز شمس کی ساعت میں خواب بندی اور آب بندی وغیرہ کے لئے یہ تعویذ لکھے۔ وہو ہذا......

۷۸۶

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

نوع دیگر۔ حب کے لئے دوشنبہ کے روز ساعت قمر میں لکھے۔ نہایت ہی مفید ہے اور مجرّب ہے۔ اگر کسی کو یقین نہ ہو۔ تو ایک دفعہ لکھکر دیکھ لے۔ کہ آیا یہ نقش بر سنگ ہے۔ یا نقش بر آب ہے۔ وہو ہذا۔

نوع دیگر۔ سہ شنبہ کے روز مریخ کی ساعت میں لکھکر دیکھ لے کہ محبّت کس قدر زیادہ ہو جاتی ہے۔ کہ دور کا شخص فی الفور اس کے پاس آجائے گا۔

۷۸۶

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

بشرطیکہ عامل پرہیزگار اور پنجگانہ نماز پڑھنے والا۔ اور احکام الٰہی کے بجالانے والا اور کماحقہ فرایض کا ادا کرنیوالا ہو۔ ورنہ تعویذ کا اثر بالکل ظاہر نہیں ہوگا۔ اور محنت ضائع ہو جائیگی۔ اور کوئی فائدہ اُسے نہیں حاصل ہوگا۔ وہ نقش مکرم و معظم یہ ہے نقش ہذا مجرّب و آزمودہ ہے۔...

۷۸۶

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ چہارشنبہ کے روز عطارد کی ساعت میں زبان بندی اور چشم بندی کیلئے لکھے۔ نقش اسی صورت سے لکھا جائے جس طرح اس کتاب میں درج ہے ۔

	۴	╳	۳	╳	۸	╳	
	۹	╳	۵	╳	۱	╳	۷۸۶
	۲	╳	۷	╳	۶	╳	

نوع دیگر۔ پنجشنبہ کے روز مشتری کی ساعت میں قیدی کی خلاصی کیلئے لکھے

۷۸۶

	۴	۹	۲
	۳	۵	۷
	۸	۱	۶

نوع دیگر۔ جمعہ کے روز ساعت زہرہ میں مرد اور عورت کی محبت کیلئے مفید ہے۔

۷۸۶

۲	۹	۴	
۷	۵	۳	
۶	۱	۸	

نوع دیگر۔ شنبہ کے روز زحل یا مریخ کی ساعت میں یا چہارشنبہ کے روز یا جمعہ کے روز بغض کے لئے مفید ہے ۔

۷۸۶

	۶	۷	۲
	۱	۵	۹
	۸	۳	۴

نوع دیگر۔ غلام بھاگے ہوئے کے لئے اس گردنامہ کو لکھ کر درخت کے ساتھ لٹکاوے مفرور جلدی نمودار ہوگا۔ اور مکرم و معظم نقش یہ ہے ۔

نوع دیگر۔ قیدی کی خلاصی کے لئے اس طرح لکھے ۔

۷۸۶

۴		۱۵		۱۰	۵
۱۴		۱		۸	۱۱
۷		۱۲		۱۳	۴
۹		۶		۳	۱۹

۷۸۶

۸	۱	۶	
۳	۵	۷	
۴	۹	۲	

نوع دیگر۔ اس تعویذ کا سحر اور جادو وغیرہ کے دفع کرنے کے لئے لکھنا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

نہایت ہی مفید ہے - اور مجرّب ہے لکھنے کے وقت باوضو ہونا چاہئے - ورنہ تیمّم ضرور کرے اور روبقبلہ ہو کر لکھے اور پہلے یا اللہ کہے ۞

۷۸۶

۵	۱۰	۱۵	۴
۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹

نوع دیگر - اگر راستہ چلنے کے وقت نہ ملے - تو اس تعویذ کو اپنی ران سے باندھ لے تو راستے کا تکان نہ ہو - اور اگر کرے تو کچھ فائدہ بھی نہو - اعتقاد اور نیّت پر مدار ہے نقش معظم ومکرم یہ ہے ۞

۷۸۶

	۹	۴	۵	۱۶
	۶	۱۵	۱۰	۳
	۱۲	۱	۸	۱۳
	۷	۱۴	۱۱	۲

نوع دیگر - ہر زحمت کے دفعیّہ کے لئے اکسیر ہے - اور نقش مکرم ومعظم یہ ہے ۞

۷۸۶

۶	۹	۱۶	۳
۱۲	۷	۲	۱۳
۱	۱۴	۱۱	۸
۱۵	۴	۵	۱۰

نوع دیگر - فتح کے لئے لکھکر سر میں رکھ لے تمام خلقت اس کی طرف رجوع کریگی ۞

۷۸۶

	۱۶	۵	۴	۹
	۳	۱۰	۱۵	۶
	۱۳	۸	۱	۱۲
	۲	۱۱	۱۴	۷

نوع دیگر - یہ نقش ہر ایک کام کے لئے مفید اور مجرّب ہے - یکشنبہ یا جمعہ یا شنبہ کے روز ساعت زہرہ میں لکھنا چاہئے

۷۸۶

۵	۱۶	۹	۴
۱۰	۳	۶	۱۵
۸	۱۳	۱۲	۱
۱۱	۲	۷	۱۴

نوع دیگر - یہ نقش دفع آسیب وغیرہ کے لئے

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ازحد مفید ہے۔ وہو ہذا ...

	۶	۹	۱۶	۳	
	۱۲	۷	۲	۱۳	۷۸۶
	۱	۱۴	۱۱	۸	

نوع دیگر۔ یہ تعویذ ہر مجلس میں جانے اور عزت پانے کے واسطے لکھ کر عمامہ میں لپیٹ رکھے اور تمام خوف اور ہراس سے بری ہو جائیگا۔ نقش یہ ہے ۔

باب ۵ طالع کے جاننے میں

۷۸۶

۴	۱۵	۱۰	۵
۹	۶	۳	۱۶
۷	۱۲	۱۳	۲
۱۴	۱	۸	۱۱

چار آدمیوں کے نام جمع کرے اور بارہ عدد گھٹاوے اور جو عدد باقی رہیں اُن پر عمل کرے۔ اور محبت اور عداوت کے دائرے کو دیکھے۔ دائرہ طول یہ ہے ۔

	۵	۴	۳	۱		۷۸۶	۶	۲	
	۱۱	۱۰	۹	۷			۱۲	۸	

باب ۶ اوقاف کی معرفت میں

جب کوئی نقش لکھنا ہو تو اول کاغذ اور قلم داہنے ہاتھ میں لے اور داہنے زانو پر بیٹھ کر لکھے۔ مگر زبان بندی اور عداوت کے واسطے بائیں ہاتھ میں لیکر بائیں زانو پر بیٹھے۔ تاکہ عمل خطا نہ ہو۔ اکثر برخلاف کرنے سے تاثیر بھی اُلٹی ہوتی ہے ۔

باب ۷ ستاروں کے بخورات کے جاننے کے متعلق

مشتری کے لئے عود اور عنبر اور شکر۔ اور زہرہ کے لئے عود صندل سفید۔ زحل کیلئے عود اور رال۔ مریخ کے لئے عود اور قرنفل۔ شمس کے لئے عود صندل سرخ۔ قمر کے لئے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عود۔ شہد۔ کشنیز۔ عطارد کے لئے عود کا فور جلانا چاہیئے۔ اور اگر عاشق و معشوق کے لئے بخور جلانا ہو۔ تو فتیلہ ایک قسم کے بل کا بنانا چاہیئے۔ اور داہنی طرف لوٹنے والا نہ ہو بائیں طرف اور دونو کے لئے ایک سا بخور جلایا جائے ؛

ہوا پر سوار ہونے کا نقش۔ جو شخص ساعت قمر میں پنجشنبہ کے روز روزہ رکھ کر آب دریا سے غسل کر کے رو بقبلہ ہو کر اس نقش کو لکھے اور سر پر رکھ لے تو اس کو ہوا میں اُڑنے کی طاقت پیدا ہو جاتی ہے۔ مگر ساٹھ روزے شب و روز کے رکھنے شرط ہیں اور ہر روز ساٹھ دفعہ اس نقش کو پُر کرے ؛

نوع دیگر۔ پادشاہ کے مسخر کرنے کے لئے اور محبوب اور امیر کی

۸	۱۱		۲۱۱	۱
۲۱۰	۲	۷۸۶	۷	۱۲
۳	۲۱۳		۹	۶
۱۰	۵		۴	۲۱۲

تسخیر کے لئے اسم (الله الصمد) کو بیس روز ہزار بار پڑھے۔ اور ہر روز گھر میں دم کرے۔ پادشاہ وغیرہ اس کے مطیع ہو جائیں۔ ان بیس روز میں روزہ رکھنا اور ہر روز آب دریا سے غسل کرنا اور ترک حیوانات شرط ہے ؛ **نوع دیگر**۔ اگر محبوب کا اپنے اوپر عاشق کرنا منظور ہو تو الله الصمد کو شرائط مذکورہ کے ساتھ عشا کی نماز کے بعد سو دفعہ پڑھ کر مطلوب کی طرف دم کرے۔ مراد بر آئیگی ؛ **نوع دیگر**۔ اگر جن اور شیر وغیرہ کا مطیع کرنا مقصود ہو۔ تو شرایط مذکورہ کے ساتھ اسم الله الصمد ہر روز تین ہزار بار پڑھے ؛ **نوع دیگر**۔ علم کیمیا و ریمیا۔ و سیمیا و ہیمیا کے سیکھنے کے لئے اسم الله الصمد روزہ رکھ کر اور آب دریا سے غسل کر کے پنج روز سات ہزار پڑھے۔ ضرور ایک شخص حاضر ہو کر ان علموں پر اس کو مطلع کر دیگا ؛ اور اس نقش کو لکھ کر داہنے بازو پر باندھے جو شخص دو ماہ تک متواتر

۵	۲۱۳	۹	۴
۱۰	۳	۶	۲۱۲
۸	۲۱۰	۱۲	۱
۱۱	۲	۷	۲۱۱

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

روزے رکھ کر اسم اللہ الصمد کو ہوا پر پھونکے خدا تعالےٰ غیب سے اس کے لئے طعام اور ضرورت کی چیزیں بھیج دیگا ۔ **نوع دیگر**۔ رجال الغیب کے ظاہر کرنے اور مسخر کرنے کے لئے ایک چھری زمین میں گاڑ کر اسم اللہ الصمد کو ستر ہزار بار پڑھے اور اگر یہ نقش لکھ کر درخت پر باندھے تو ہاتھی اور شیر وغیرہ مطیع ہو جائینگے ۔

۴	۲۱۲		۱۰	۵
۹	۶		۳	۲۱۳
۷	۱۲		۲۱۰	۲
۲۱۱	۱		۸	۱۱

نوع دیگر۔ سانپ اور بچھو وغیرہ کے فرمانبردار کرنے کے لئے اللہ الصمد کو پنج روز ہر روز بارہ ہزار بار پڑھے اور کسی کو راز سے اطلاع نہ دے ۔ **نوع دیگر**۔ ہوا کے مسخر کرنے کے لئے اور دور کرنے کے لئے اللہ الصمد کو ہزار بار ہر روز پڑھے ۔

نوع دیگر۔ آگ پیدا کرنے کے لئے اللہ الصمد کو پڑھ کر ایک کورے کوزے کو زمین پر رکھدے خود بخود آگ پیدا ہو جائیگی ۔ **نوع دیگر**۔ اگر کسی کا گھر جلانا منظور ہو۔ تو چالیس روز روزہ رکھ کر اسم اللہ الصمد ایک پاک خاک پر پڑھے ۔ اور اُس گھر میں ڈال دے ۔ تو ضرور ہی آگ لگ جائیگی ۔ مگر عامل پر لازم ہے کہ سوا ظالم کے گھر کے اور کسی کے گھر کے جلانے کا ارادہ نہ کرے ۔ ورنہ خود بخود مبتلائے رنج والم ہوگا ۔

نوع دیگر۔ شمس وقمر کے مسخر کرنے کی نسبت تین ماہ کا روزہ رکھ کر اور ہر روز آب دریا سے غسل کر کے ستر ستر ہزار بار پر اسم اللہ الصمد پڑھے ۔ مجرب و آزمودہ ہے ۔

نوع دیگر۔ دولت حاصل کرنے کے لئے دریا کے کنارے چالیس روز بیٹھے اور کسی سے بات نہ کرے ۔ اور ہر روز تازہ غسل کر کے صبح کی نماز کے بعد بیس ہزار بار اور ہر ایک نماز کے بعد ہزار بار اسم اللہ الصمد پڑھے بے شبہ اُس کا رزق فراخ ہو جائیگا ۔ اور تنگ دستی جاتی رہیگی ۔

نوع دیگر۔ بیماری کے رفع کرنے کے لئے اسم اللہ الصمد تین روز تیس تیس ہزار مرتبہ پڑھے اور اور مریض یا مرض پر دم کرے ۔ اس ورد میں کوئی شرط بجز طہارت کے نہیں ۔ پرہیز از اشیائے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عفونت ناک لازمی ہے ٭ **نوع دیگر** کسی ظالم دشمن کے بیمار یا مار ڈالنے یا معزول کرنے کے لئے نقش اللہ الصمد زمین پر لکھ کر پھونکدے بے شبہ دشمن بیمار ہوجائیگا۔ یا مر جائیگا

ف لیکن ہر حال میں یاد رکھنا چاہیئے۔ کہ اسم اللہ الصمد بحق یا جبرائیل یا مدد قائیل کی زکوٰۃ چہار لکھ بار ہے۔ پہلا حصہ خدا کو بخشدے۔ اللہ الصمد ۴۴۰۳۰۱۵۱۳۰۱ بحق یا جبرائیل ۲۳۱۱۰۱..۸۲۔ یا مدد قائیل ۷۵۳۰۳۰۱۰۱۱۰۳۰۱۰ ٭ دوسرا حصہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کے روح پُر فتوح کو بخشدے اور تیسرا حصہ تمام پیغمبروں کے ارواح کو بخشے۔ چوتھا حصہ تمام مسلمانوں کے ارواح کو بخشنے پھر حرام چیز نہ کھائے نقش اللہ الصمد بحق یا جبرائیل یا مدد قائیل المدد۔ یہ ہے ٭

۷۸۶

	۸	۱۱	۷۳۳	۱
	۷۳۲	۲	۷	۱۲
	۳	۷۳۵	۹	۶
	۱۰	۵	۴	۷۳۴

نوع دیگر۔ باب تعویذ اجل و اعلے یہ ۷۵۳ کا نقش ہے۔ اگر کوئی شخص ۱۰۶۵ روزی کے کشادہ کے واسطے لکھ کر اپنے پاس رکھے تو ضرور خداوند تعالے اُس کی روزی میں برکت کریگا۔ مگر بصدق رجوع خاطر رہے۔ نقش یہ ہے ٭

۷۸۶

	۶	۹	۱۲	۷
	۱۵	۴	۱	۱۴
	۳	۱۶	۱۳	۲
	۱۰	۵	۸	۱۱

نوع دیگر محبت کے لئے ۱۰۵۰ کا عدد جس شخص کے نام اور اُس کی ماں کے نام کے عدد پر اضافہ کرے اور یکشنبہ کے روز پہلی ساعت میں لکھ کر اپنے پاس رکھے بے شبہ دونوں میں محبت ہوجائیگی۔ اور نقش کے بھرنے کا طریقہ درج ذیل ہے مگر بھرتے وقت باوضو و طہارت پارچہ ہونا ضروری ہے۔ ورنہ عامل کامیاب نہ ہوگا

۷۸۶

۴	۱۴	۱۵	۱
۹	۷	۶	۱۲
۵	۱۱	۱۰	۸
۱۶	۲	۳	۱۳

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر-۷۶۴ کے عدد کا نقش یک شنبہ کی پہلی ساعت میں بھر کر اپنے پاس رکھے تو بے شبہ محبوب نہایت ہی مہربان ہو جائے۔ کہ ایک گھڑی کے لئے اس سے جُدا رہنا پسند نہ کرے ؛ ۷۸۶

نوع دیگر-اگر اس ۹۰۳ کے عدد کو گلاب اور مشک اور زعفران سے لکھ کر موم خام میں تعویذ منڈھ کر اپنے پاس رکھے۔ اگر مرد ہو تو اپنے دائیں بازو سے باندھے اور اگر عورت ہو تو اپنے بائیں بازو سے باندھے۔ اگر عورت کے خیال سے لکھا ہوگا تو۔ وہ عورت بیقرار ہوگی۔ اور اگر مرد کے لئے لکھا ہوگا۔ تو وہ مرد بیقرار ہوگا

	۱	۱۵	۱۴	۴
	۸	۱۰	۱۱	۶
	۱۲	۶	۷	۹
	۱۳	۳	۲	۱۶

بلکہ جس کے لئے یہ نقش لکھا ہوگا۔ وہ مثل قیدیوں کے اسکے پاس اس پر ہو کر مدت بھر مانند غلاموں کے رہے گا؛

۷۸۶

۱	۱۴	۱۶	۴
۸	۱۱	۱۰	۶
۱۲	۷	۶	۹
۱۳	۲	۳	۱۶

نوع دیگر-عدد ۰۰۶ کو انگوٹھی میں لگا رکھے اور صبح کے وقت انگوٹھی اُنگلی میں ہلائے چند ہی روز میں مقصود حاصل ہو جائیگا؛

نوع دیگر-۶۰۲۴ کے عدد کا نقش نیک ساعت میں ہرن کی کھال پر لکھ کر اپنے پاس رکھے۔ جس خیال کے واسطے لکھا ہوگا۔ چند ہی روز میں حاصل ہو جائیگا۔ مجرّب ہے ؛

۷۸۶

۱	۱۱	۱۴	۸
۶	۱۶	۹	۱۳
۱۶	۶	۴	۱۰
۱۲	۲	۷	۳

نوع دیگر-۴۹۶ کے عدد کا نقش پوست آہو پر لکھے اور اپنی کمر پر باندھ رکھے۔ اس کی زبان بالکل بستہ ہو جائیگی اور چہار شنبہ کے روز اول وقت میں دشمن کے لئے دفن کرے؛

۷۸۶

۱	۱۴	۱۱	۸	
۱۶	۴	۶	۱۰	
۶	۹	۱۶	۱۳	
۱۲	۷	۱۳	۳	

نوع دیگر-یہ ۱۰۲۱ عدد کا نقش ہرن کی کھال پر لکھے اور پنجشنبہ کی پہلی ساعت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

میں اپنے پاس رکھے یا کسی سفال نو پر لکھ کر گیارہ بارہ دفعہ دشمن کے گھر میں پھینک دے اور خود ترک جلالی و جمالی کرے چند ہی روز میں دشمن کی زبان بستہ ہو جائیگی۔ اور اس قسم کی بستہ ہو جائیگی۔ کہ وہ کچھ بول چال نہ سکے گا ؂

نوع دیگر۔ ۶۳۴ کے عدد کا نقش شیر کے چمڑے پر لکھ کر جبکہ شنبہ کے روز آفتاب اور قمر متصل ہوں اور آفتاب چاند کے خانہ میں ہو تو دشمن کی خواب بستہ ہو جائیگی۔ نقش یہ ہے ؂

۷۸۶

	۷	۹	۱۶	۶
	۱۴	۱۰	۱۲	۱۶
	۲	۱۳	۴	۱۳
	۱۱	۸	۶	۱

نوع دیگر۔ ۱۲۱۰ کے عدد کا نقش مشک اور زعفران اور گلاب کے ساتھ لکھ کر اپنے پاس رکھے اور عورت کی مجامعت سے پرہیز کرے جس عورت اور مرد کی جدائی کے واسطے لکھا ہوگا ضرور چند یوم میں ان کے درمیان جدائی ہو جائیگی۔

۷۸۶

۶	۹		۱۶	۳
۱۶	۴		۶۱	۱۰
۱	۱۴		۱۱	۸
۱۲	۷		۲	۱۳

نقش یہ ہے ؂

نوع دیگر۔ پنجشنبہ کے روز ۴۰۰ عدد کا نقش مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر اپنے پاس رکھے اور عورت سے مجامعت نہ کرے۔ اور دل کو شہوت کے خیال سے دور رکھے ضرور محبوب اور محب میں محبت کامل ہو جائیگی محب اور محبوب کے دو نقش ہیں۔ دونو کو ایک ہی کاغذ پر ملا ہوا لکھے۔ ایک کی پشت پر اپنا اور اپنی ماں کا نام اور دوسرے کی پشت پر محبوب اور اس کی ماں کا نام تحریر کرے۔

۷۸۶ ۷۸۶

۱۴	۱		۸	۱۱
۷	۱۲	.	۱۳	۲
۹	۶		۳	۱۶
۱۴	۱۶		۱۰	۵

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اور پھر خاصیت کو دیکھیے۔ نقش ایک معلوم ہوتا ہے۔ حالانکہ یہ دو جدا جدا نقش ہیں ؛

محبوب ۷۸۶ محب

۸	۱۴	۱۱	۱
۳	۹	۱۶	۶
۱۳	۷	۲	۱۲
۱۰	۴	۶	۱۶

۱۰	۵	۴	۱۵
۳	۱۶	۹	۶
۳	۲	۷	۱۲
۸	۱۱	۱۴	۱

نوع دیگر۔ فتح اور محبّت کے لئے ساعت زہرہ روز پنجشنبہ میں اول ماہ یہ تعویذ کو بھریں نہایت ہی مجرّب ہے۔ ضرور اس کو بھر کر آزماویں ؛

۷۸۶

۱۵	۱۶	۲	۱۱
۱۰	۳	۱۳	۸
۱۵	۶	۱۲	۱
۴	۹	۷	۱۴

نوع دیگر

زبان بندی کے لئے شرائط مذکورہ کے ساتھ لکھنا بھی مفید ہے ؛

۷۸۶

۴	۱۵	۱۰	۵
۱۴	۱	۸	۱۱
۷	۱۲	۳	۲
۹	۶	۳	۱۶

نوع دیگر۔ جنگ بیماری کے لئے یہ نقش از حد مجرّب و زود اثر ہے بھر کر دیکھیں ؛

۷۸۶

۹	۶	۳	۱۶
۷	۱۲	۱۳	۴
۱۴	۱	۸	۱۱
۴	۱۵	۱۰	۵

نوع دیگر۔ پادشاہوں کی مجلس میں عزت اور آبرو حاصل کرنے کیلئے شرائط مذکورہ بالا کے ساتھ یہ تعویذ لکھنا نہایت ہی آزمودہ اور مجرّب ہے۔ دستار میں سیئیں ؛

۵	۱۰	۱۵	۴
۱۶	۳	۶	۹
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۱	۸	۱	۱۴

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ شرائط مذکورہ بالا کے ساتھ گم شدہ عزیز کی خبر ملنے اور سفر سے بہ سلامت باز آنے اور فتح اور ظفر مندی اور تجارت کے فتوح کے لئے یہ نقش ازبس مجرّب ہے ❖

۷۸۶

	۱۴	۷	۹	۴	
	۱	۶	۶	۱۵	
	۸	۱۳	۳	۱۰	
	۱۱	۸	۱۶	۵	

دائرہ اسماء الحسنیٰ و اعداد جلالی یا جمالی یا مشترک و موکیل و عناصر

الملک پادشاہ مطلق (۹۰) مشترک یا حردرائیل رومائیل۔ خاکی ❖

القدوس پادشاہ پاک (۱۷۰)۔ جمالی۔ یا ہمزائیل عطرائیل۔ آبی ❖

السّلام ہمیشہ تمام بے عیب (۱۳۱) جمالی۔ یا روہائیل ہموائیل۔ بادی ❖

المؤمن امین کرنے والا (۱۳۶)۔ جمالی۔ یا مدیائیل حولائیل۔ آتشی ❖

المہیمن سچا گواہ۔ (۱۴۵)۔ جمالی۔ یا کلکائیل سرکیطائیل۔ آتشی ❖

العزیز عزت دینے والا۔ (۹۴)۔ جمالی یا لومائیل۔ عزرائیل۔ آتشی ❖

الجبّار توڑنے والا۔ (۲۰۶)۔ جلالی یا کلکائیل عطرائیل۔ آتشی ❖

المتکبّر صاحب غرور (۶۶۱)۔ جلالی یا رومائیل اہرائیل۔ خاکی ❖

الخالق ہست کرنے والا۔ (۷۳۱) جلالی یا میکائیل خورائیل۔ خاکی ❖

الباری پیدا کرنے والا مطلق (۲۱۳) مشترک یا جبرائیل اہرائیل۔ آتشی ❖

المصوّر لکھنے والا صورتوں کا (۳۳۶) جمالی یا اجمائیل سرحاکیل۔ آتشی ❖

الغفار بخشنے والا (۳۸۱)۔ جمالی یا لوخائیل رحاکیل۔ آتشی ❖

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

القهار غضب کرنے والا (۳۰۶) یا دروائیل عطرائیل - خاکی ٭

الوهاب بخشنے والا (۱۴) جمالی یا رفتائیل جبرائیل - خاکی ٭

الرزاق روزی دینے والا (۳۰۸) جمالی یا اسرافیل حرقائیل - آتشی ٭

الفتاح کھولنے والا (۴۸۹) جمالی یا سرخائیل تنکفیل - آتشی ٭

العلیم دانا ہر چیز کا (۱۵۰) جمالی یا لومائیل رومائیل - خاکی ٭

القابض تنگ کرنے والا (۹۰۳) جلالی یا عطرائیل عطرکائیل - بادی ٭

الباسط فراخ کرنے والا (۷۲) جمالی یا جبرائیل اسماعیل - بادی ٭

الرافع اُٹھانے والا (۳۴۸) جمالی یا سرحمائیل لومائیل - بادی ٭

الخافض نیچے گرنے والا (۱۴۸۱) جلالی یا میکائیل عطائیل - آتشی ٭

المعز عزیز کرنے والا (۱۱۷) جمالی یا رومائیل لومائیل - خاکی ٭

السمیع سننے والا (۱۸۰) جمالی یا ہمزائیل سراکیطائیل - آتشی ٭

البصیر پوشیدہ اور ظاہر دیکھنے والا (۳۰۲) جمالی یا جبرائیل سرحمائیل - خاکی ٭

الحکیم حکمت والا (۷۸) جلالی یا تنکفیل یا رویائیل - آتشی ٭

العدل خلقت کا انصاف کرنے والا (۱۰۴) مشترک - آتشی ٭

الخبیر تمام چیز اور تمام حال کا آگاہ (۸۱۲) جمالی یا طاطائیل لومائیل - آتشی ٭

اللطیف مہربان اور پاکیزہ (۱۲۹) جمالی یا اسمائیل روہائیل - آتشی ٭

الرّقیب نگہبان مطلق (۳۱۲) جمالی یا عطرائیل سراکیطائیل - آتشی ٭

المجیب قبول کرنے والا دعا کا (۵۵) جمالی یا کلکائیل جبرائیل - بادی ٭

الواسع بہت سی عطا کرنے والا (۱۲۷) جمالی یا رفتائیل لومائیل - آتشی ٭

الحلیم استوار کار درست گفتار (۸۸) جمالی یا تنکفیل خردرائیل - خاکی ٭

الودود نیکوکار دوستدار (۲۰) جمالی یا رفتائیل دردائیل - آتشی ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المعظم خداوند بزرگوار (۱۱۵۰) جمالی یالومائیل سمعٰیل - آتشی ۔

الغفور آمرزگار (۱۲۸۶) جمالی یالومائیل رحمائیل - خاکی ۔

الشکور سپاس دارندۂ نیکاں (۵۲۶) جمالی یا ہمزائیل خردرائیل - آبی ۔

العلّی سب برتروں سے برتر ۱۱۰ جمالی یالومائیل سرکیطائیل - خاکی ۔

الکبیر سب چیزوں سے بڑا (۲۳۲) جمالی یا خرواعیل جبرائیل - آتشی ۔

الحفیظ نگاہ رکھنے والا (۹۹۸) جمالی یا سرحاکیل اوزائیل - بادی ۔

المقیت قوت والا - طاقت دینے والا (۵۵۰) جمالی یا رومائیل عطرائیل - آتشی ۔

الحسیب حساب کرنے والا - (۸۰) مشترک یا حمزائیل سرکیطائیل - آتشی ۔

الجلیل سب بزرگوں سے بزرگ (۷۳) جلالی یا کلکائیل جبرائیل - آتشی ۔

الکریم بزرگ کرنے والا (۲۷۰) جلالی یا خورائیل اہراطیل - خاکی ۔

المجید سب سے بزرگ (۵۷) جلالی یا روبائیل کاکائیل - آتشی ۔

الباعث پیغمبروں کا بھیجنے والا (۵۷۳) مشترک یا جبرائیل میکائیل - آتشی ۔

الشہید مردوں کا زندہ کرنے والا (۳۱۹) مشترک یا عطرائیل تنکفیل - آتشی ۔

الوکیل نگہبان (۶۶) جمالی یا خردرائیل طاطائیل - خاکی ۔

الحق گواہ راست مطلق (۱۰۸) مشترک یا عطرائیل تنکفیل - آتشی ۔

القوی اپنی خدائی درست (۱۱۶) جلالی یا عطرائیل تنکفیل - آتشی ۔

المتین توانا (۵۰۰) جلالی یا عزرائیل جولائیل - آتشی ۔

الولی نیکوں کا دوستدار (۴۶) جمالی یا رفتائیل سرکیطائیل - خاکی ۔

الحمید ستودہ صفات (۶۲) جمالی یا تنکفیل میکائیل - خاکی ۔

المحصی شمار کرنے والا (۱۴۸) جمالی یا احمائیل سرکیطائیل - آتشی ۔

المبدع پیدا کرنے والا (۱۰۶) جلالی یا جبرائیل وردائیل - آتشی ۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المعید وعدہ کرنے والا (۱۲۴) جلالی یاروبائیل سرکیطائیل - آتشی ❖
المحی زندہ کرنے والا (۶۸) جمالی یا جبرائیل تنکفیل - آتشی ❖
الممیت مارنے والا (۴۹۰) جلالی یاروبائیل عزرائیل - آتشی ❖
الحی ہمیشہ زندہ رہنے والا (۱۸) جلالی یا عطرائیل رفتمائیل - آتشی ❖
القیوم ہمیشہ اور پایندہ رہنے والا (۱۵۶) جلالی یا عطرائیل میکائیل - آتشی ❖
الواجد اکیلا کام کرنے والا (۱۴) جمالی یا کلکائیل وردائیل - خاکی ❖
الماجد بزرگی کرنے والا (۴۸) جمالی یاروبائیل وردائیل - خاکی ❖
الواحد تنہا - یکتا (۱۹) مشترک یا رفتمائیل وردائیل - بادی ❖
الاحد تنہا بخدائی (۱۳) جمالی یا تنکفیل وردائیل - آتشی ❖
الصمد پاک بے نیاز (۱۳۴) جمالی یا اجمائیل رومائیل - خاکی ❖
القادر تمام خلقت اُس کی طرف احتیاج رکھنے والی (۳۰۵) جلالی یا عطرائیل اہراطیل آتشی ❖
المقتدر توانا اور تقدیر کا مالک (۷۴۴) جلالی یاروبائیل عطرائیل - آتشی ❖
المقدم ہمیشہ سے ہونے والا (۱۸۴) مشترک یا عزرائیل وردائیل - آتشی ❖
المؤخر ہمیشہ رہنے والا (۸۴۶) مشترک یا رفتمائیل میکائیل - خاکی ❖
الاول وہ کہ ہمیشہ تھا (۳۷) مشترک یا طاطائیل رفتمائیل - آتشی ❖
الاخر وہ کہ ہمیشہ رہے گا (۸۰۱) مشترک یا میکائیل اہراطیل - آتشی ❖
الباطن پوشیدہ (۶۲) مشترک یا دردائیل اورائیل - خاکی ❖
الظاہر پیدا ہستی والا (۱۱۰۶) مشترک یا جبرائیل اسمائیل - خاکی ❖
الوالی قدرت کے ساتھ سب سے برتر اور وارث (۴۷) مشترک یا رفتمائیل سرکیطائیل - بادی ❖
المتعال بزرگ اور برتر (۵۵۱) مشترک یا طاطائیل عزرائیل - بادی ❖
البرّ نیکوکار مطلق (۲۰۲) یا جبرائیل ہمرائیل - خاکی ❖

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

التوّاب گنہ گاروں کی توبہ قبول کرنے والا (۴۰۹) جمالی یا عزرائیل جبرائیل۔ آتشی ۞

المغنی بے نیاز (۱۰۶۰) مشترک روحائیل حولائیل۔ آتشی ۞

المنعم نعمت دینے والا (۲۰۰) مشترک یا اسمائیل رمائیل۔ خاکی ۞

النعیم نعمت دینے والا (۱۷۰) جمالی یا حولائیل رومائیل۔ خاکی ۞

العفوّ گناہ معاف کرنے والا (۱۵۶) جمالی یا لومائیل سرحمائیل۔ آتشی ۞

الرّؤف درگذر کرنے والا (۲۸۰) جمالی یا رحمائیل سرحمائیل۔ خاکی ۞

مالک الملک مالک ہمہ خلقت (۲۱۲) جلالی رومائیل خررائیل آتشی ۞

ذوالجلال صاحب عظمت وبزرگی (۱۰۸) جلالی یا خردرائیل طاطائیل۔ آتشی ۞

والاکرام عظمت اور بزرگی کا مالک (۹۹) جلالی یا خرورائیل طاطمائیل آتشی ۞

الرّب پالنے والا (۲۰۲) جمالی یا اہراطیل اسرافیل۔ خاکی ۞

المقسط عدالت کرنے والا (۲۰۹) جلالی یا عطراطیل اسمائیل۔ آتشی ۞

الجامع اکٹھا کرنے والا (۱۱۴) یا کلکائیل لومائیل اسمائیل۔ آبی ۞

المغنی بے نیاز (۱۱۰۰) جمالی یا دردائیل اسمائیل۔ آبی ۞

المعطی عطا کرنے والا (۱۲۹) جمالی یا لومائیل اسمائیل۔ آبی ۞

المانع منع کرنے والا (۱۶۱) جلالی یا رومائیل لومائیل۔ آبی ۞

الضّار نقصان کرنے والا (۱۰۰۱) جلالی یا اجمائیل اہراطیل۔ آبی ۞

النافع نفع بخشنے والا (۲۰۱) جمالی یا حولائیل سرحمائیل۔ آبی ۞

النور روشن کرنے والا (۲۵۶) مشترک یا رفتائیل اہراطیل۔ آبی ۞

الھادی راہ دکھانے والا (۲۰) جمالی یا دردائیل سرکیطائیل۔ آبی ۞

البدیع پیدا کرنے والا۔ نادر۔ (۸۶) مشترک یا جبرائیل لومائیل۔ خاکی ۞

الباقی خلقت کے پیچھے رہنے والا (۱۱۳) جمالی یا عطرائیل لومائیل۔ آبی ۞

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الوارث میراث لینے والا (۷۰۷) جلالی یا رفمائیل میکائیل - آبی ❊
الرّشید ٹھیک تقدیر اور درست انداز کرنیوالا (۵۱۴) مشترک یا ہمرائیل وردائیل - خاکی ❊
الصبور عذاب دینے میں جلدی نہ کرنیوالا (۲۹۸) جمالی یا ہجمائیل اہراطیل - بادی ❊
اسماء حسنے کی شرح تو لکھی گئی ہے - لیکن طالب کو جلالی یا جمالی یا مشترک کا معلوم کرنا مشکل ہو گا - اس لئے اسماء مذکورہ کی ایک اور شرح لکھی جاتی ہے - کہ ہر ایک کو آسان ہو جائے - چنانچہ اول وہ اسمائے جمالی جو علو درجات اور رزق کی کشادگی اور بادشاہوں کے سامنے سرخ روئی اور محبت کی زیادتی کے لئے ان کا ورد اور عمل کیا جاتا ہے اور یہ تمام پینتالیس اسمائے حسنٰے ہیں جن کا عدد تکبیر درج ذیل ہے ❊

شرح اسمائے حسنٰے جمالی

یا رحمٰن (۲۹۹) ❊ یا رحیم (۲۵۸) ❊ یا سلام (۱۳۱) ❊ یا مؤمن (۱۳۶) ❊
یا مہیمن (۱۴۵) ❊ یا وھاب (۱۴) ❊ یا رزاق (۳۰۸) ❊ یا فتاح (۴۸۹) ❊
یا باری (۲۱۳) ❊ یا غفار (۱۲۸۱) ❊ یا باسط (۷۲) ❊ یا معز (۱۱۷) ❊
یا لطیف (۱۲۹) ❊ یا غفور (۱۲۸۶) ❊ یا شکور (۲۲۶) ❊ یا شکور (۲۲۶) ❊
یا حفیظ (۹۹۸) ❊ یا کریم (۲۷۰) ❊ یا واسع (۱۳۸) ❊ یا حکیم (۷۸) ❊
یا حلیم (۸۸) ❊ یا ودود (۲۰) ❊ یا کفیل (۱۴۰) ❊ یا ولی (۴۶) ❊ یا مغنی (۱۱۰) ❊
یا معطی (۱۲۹) ❊ یا نافع (۲۰۱) ❊ یا رشید (۵۱۴) ❊ یا محی (۵۸) ❊ یا حی (۱۸) ❊
یا قیوم (۱۵۶) ❊ یا ماجد (۴۸) ❊ یا صمد (۱۳۴) ❊ یا برّ (۲۰۲) ❊ یا توّاب (۴۰۹) ❊
یا غفور (۱۲۵۶) ❊ یا رؤف (۲۸۶) ❊ یا نور (۲۵۶) ❊ یا ھادی (۲۰) ❊ یا باقی (۱۱۳) ❊
یا صبور (۲۹۸) ❊ یا واحد (۱۴) ❊ یا وکیل (۹۶) ❊ یا احد (۱۳) ❊ یا نعیم (۱۵۰) ❊ یا ملک (۹۰) ❊
پس جب علو درجات اور کشایش رزق کے لئے عمل کرنا منظور ہو - اس عمل کے لئے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سات اسم ہیں۔ ان میں سے جسے چاہے اختیار کرے۔ یا باسط۔ یا سلام۔ یا فتاح۔ یا معز۔ یا لطیف۔ یا کریم۔ یا واسع۔ ان اسماء کے اعداد جن کا اوپر ذکر ہو چکا ہے لیکر اور اس اسم کے موکل کے اعداد لیکر اور جس صاحب کا بلانا منظور ہو اس کے نام کے عدد لیکر جمع کرے اور ایک مربع نقش بھرلے اور نقش کو مشتری کی ساعت میں لکھے اور مربع اور مثلث وغیرہ نقشوں کا بھرنا ہم آگے چل کر بیان کرینگے اور سیاروں کی ساعات کا ذکر ہو چکا ہے۔ پس جملہ اعداد کے موافق اس اسم کو پڑھے۔ اور آٹے کے پیڑے میں نقش لپیٹ کر گولیاں بنا کر دریا میں ڈالے۔ اسی طریق پر ایک چلہ کرے۔ خدا کے فضل سے مراد حاصل ہو جائیگی۔ اور پادشاہوں کے سامنے سرخرو ہونے کے لئے۔ ان اسمائے حسنےٰ کو اختیار کرے ؛

یا رحمٰن۔ یا رحیم۔ یا حلیم۔ یا حفیظ۔ یا حی۔ یا قیوم۔ یا فتاح۔ یا رافع یا ھادی۔ ان تمام اسما کے اعداد جمالی ہیں۔ ان اسما سے ایک اسم لیکر صاحب مطلب اپنا نام اور اس اسم کے موکلوں کے نام اور خاص اس اسم کے عدد سب جمع کرلے اور شمس کی ساعت میں نقش مربع پُر کرلے اور اپنے داہنے بازو پر باندھ رکھے یا دستار کے گوشے میں باندھ لے مگر پاخانہ یا پیشاب کے وقت کھول ڈالے۔ خدا نے چاہا پادشاہ اور حاکم کے سامنے سرخروئی حاصل ہوگی۔ اگر محبت کیواسطے عمل کرنا چاہے۔ تو ان اسمائے حسنےٰ یا ودود۔ یا بدوح۔ یا لطیف میں سے جس اسم کو لیکر اُسکے عدد نکال لے اور اسم طالب مع اُس کی والدہ کے عدد اور مطلوب اور اُسکی والدہ کے نام کے عدد کے ساتھ جمع کرلے اور مشتری کی ساعت میں نقش مربع پُر کرلے۔ اور مٹی کے چراغ میں جسے پانی نہ لگا ہو فتیلہ جلا کر مطلوب کے گھر کی طرف رکھ کر چراغ کے پاس بیٹھ جائے اور موافق اسم الٰہی کے اس دعا کو پڑھے۔ اللھم سخر قلب فلانہ بنت فلانہ علی حب فلان ابن فلانہ بحق یا بدوح اجب یا جبرائیل یا وردائیل یا رفتمائیل یا تنکفیل سامعاً مطیعاً

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بحق یابدوح العجل العجل معجل جل فج فجمل یادرشتمائیل اغشنی نقش مربع یہ ہے

۷۸۶

۱۰	۸		۶	۴
۲۱	۱۹		۱۷	۱۲
ب	نا فلاں		۶	۲۲
۱	۷	ب	مص	ھجے

اسرافیل۔ میکائیل۔ عزرائیل۔ اسرافیل

اسرافیل۔ میکائیل۔ عزرائیل۔ اسرافیل

اسرافیل۔ میکائیل۔ عزرائیل۔ اسرافیل

اور جب کسی بیمار کی صحت کے لئے عمل کرنا ہو تو۔ ان اسمائے حسنیٰ میں سے ایک اسم کو اختیار کرے۔ از حد مجرب ہے۔ یا حفیظ۔ یا سلام۔ یا نافع۔ یا شافی۔ یا کافی۔ یا باقی۔ یا کریم۔ یا عافی۔ یا غفور۔ یا ھادی۔ ان اسماء میں سے ایک اسم عدد مریض نام کے عدد سے جمع کرکے نقش پُر کرے اور دھو کر مریض کو پلانے سے خدا کے فضل سے بہت جلد شفا دراز حاصل ہو جائیگی ۔

شرح اسماء جلالی جو صاحب ہیئت ہیں

یہ اسماء حسنیٰ بغض اور عداوت اور جدائی اور درمیان دو آدمیوں کے تفرقہ ڈالنے کے لئے۔ اور دشمن کو مقہور کرنے کے لئے۔ اور دشمن کا گھر خراب اور برباد کرنے کے واسطے ان اسمار کا عمل کرے۔ یا عزیز (۹۴) یا جبار (۲۰۶) یا متکبر (۶۶۲) یا قابض (۹۰۳) یا قہار (۳۰۶) یا مذل (۷۷۰) یا علی (۱۱۰) یا قوی (۱۱۶) یا جلیل (۷۳) یا متین (۵۰۰) یا معید (۱۲۴) یا مبدی (۶۰) یا قادر (۳۰۵) یا ممیت (۴۹۰) یا مقتدر (۷۴۴) یا ذوالجلال (۸۰۱) یا مقسط (۲۰۹) یا مانع (۱۶۱) ۔

اگر کہیں سخت عداوت ہو تو۔ ان اسماء حسنیٰ۔ یا جبار۔ یا قابض۔ یا قوی۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

میں سے کسی ایک اسم کے عدد مع موا کیل کے اسما کے اعداد کے ساعت زحل یا مریخ
میں نویں خانے سے نقش مربع پُر کرے۔ اور اُس نقش کو کسی پُرانی قبر میں دفن کردے
انشاء اللہ جلدی تاثیر ظاہر ہوجائیگی ؛

اور اگر دشمن کا گھر خراب اور برباد کرنا منظور ہو تو ان اسمائے حسنے یا قہار۔
یا مذل۔ یا جبار۔ میں سے کسی ایک اسم کے عدد اور دشمن کے نام کے عدد لیکر
جمع کرکے زحل یا مریخ کی ساعت میں نویں خانے سے نقش مربع پُر کرے اور سات
مقاموں کی خاک لاے۔ اوّل چوراستے کی دوم پرانی مسجد کی سوم پُرانی قبر کی۔
چہارم کسی ویران گھر کی پنجم گرے ہوئے مینار کی ششم جہاں گدھا لیٹے۔ ہفتم تیل کی
تلچھٹ ان سب مٹیوں کو ایک کورے برتن میں ڈال کر اور وہ نقش ڈال کر دشمن
کے گھر میں دفن کردے۔ چند ہی روز میں دشمن کا گھر ویران اور خراب ہوجائیگا۔
اور تعجب نہیں کہ آگ لگ کر خراب ہوجائے۔ کیونکہ بارہا ایسا ہوا ہے ؛

باب ۸۔ بغض و حُب کے لئے ساعت سعد و نحس کے جاننے میں

حُب کے واسطے ساعت زہرہ و مشتری اور بغض کے لئے ساعت زحل و مریخ اور زبان بندی
کے لئے ساعت عطارد اور عورت کی بندش کے لئے ساعت قمر اور عقد الرّجال کیلئے
ساعت شمس مخصوص ہیں اور جب کبھی کوئی نقش یا عمل حُب یا کسی کار خیر کے لئے کیا
جائے تو لازم ہے کہ مہینے کی پہلی تاریخوں کا لحاظ رکھے اور چڑھتے چاند شروع کرے۔
اور تین اور تیرہ تاریخیں نہ ہوں۔ کیونکہ یہ تاریخیں منحوس ہیں اور جب کبھی بغض کے واسطے
کوئی عمل کرنا مقصود ہو تو پچھلی پندرہ تاریخوں میں کرنا چاہئے۔ بہت اچھا ہے ؛

باب ۹۔ طالع کے جاننے اور تعویذات کے لکھنے میں

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اگر مطلوب کا آتشی ہو اور حمل ہو تو اس نقش کو زعفران اور مشک سے فولاد کی تلوار پر لکھ کر آگ میں رکھے فی الفور عاشق ہو جائیگا۔ نقش بدین شکل ہے

باسم فلاں بنت فلانہ علی حب فلان بن فلانہ

العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع ثور ہو تو محب اور اُس کی ماں کا نام اور محبوب اور اُس کی ماں کا نام حاشیہ پر سرخی یا زعفران سے لکھے اور پُرانی قبر میں دفن کر دے محبوب مل جائیگا۔

والھی سوا جاصلی و شیخ باسم فلاں بنت فلان علی فلان ابن فلان

العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع جوزا ہو تو چاروں شخصوں کا نام کتان کے کپڑے پر زعفران اور مشک سے لکھ کر سیب کے درخت سے لٹکا وے محبوب محبت میں دیوانہ ہو جائیگا یحبونھم کحب اللہ والذین آمنوا اشد حبا للہ الحب الحب الحب امنو حب اللہ مال مال لسالح باسم فلان بنت فلانہ علی حب فلان ابن فلانہ العجل العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا العالم الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع سرطان ہو تو چاروں شخصوں کا نام مشک و زعفران سے سفید کپڑے پر لکھ کر ایک نہر کے کنارے گڑھا کھود کر دفن کرو۔ اگر نہ ملے تو ہلاک ہو جائیگا۔ یحبونھم و یحبونہ کحب اللہ والذین آمنوا اشد حبا للہ

باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع ثور ہو تو چاروں شخصوں کا نام مشک اور زعفران سے لکھ کر اپنے بازو پر باندھ لے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

جب محبوب کی طرف دیکھے گا۔ تو ضروری محبوب بھی اسکی طرف دیکھ کر بے چین ہو جائیگا۔

عحححح کـ ھعلحلمح مسرکـھ سورطسرع لدلا العجل العجل
العجل العجل۔ الساعہ الساعہ الساعہ عیسلوسلحہ ملھرعف
عسکـھعص۔ باسم فلان بنت فلان علےحب فلان ابن فلان
العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ

اگر طالع سنبلہ ہو۔ تو اس نقش کو ہرن کی کھال پر مشک اور زعفران سے لکھ کر محبوب کے گھر میں دفن کر دے۔ دیوانہ ہو جائیگا۔ ھالعرب صامجلوس ربحوقلب فلان
بنت فلان علےحب فلان بنت فلان علیکم یا اھیا شراھیا مون یا محبوس
یالوم الصوب مالمتجب والعقل والفت بحق نقش خاتم سلیمان علیہ السلام
وسائورو یا السعفہ یا المھر خاتم والفت بحق نقش خاتم سلیمان علیہ السلام
یا العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع میزان ہو تو اس نقش کو مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر اس شخص کے گھر کی دیوار کے جڑ میں دفن کرے۔ یا درخت سے لٹکا دے وہ شخص دیوانہ اور عاشق ہو جائیگا۔

الصالحات انصالحات دورشو۔ دوشو۔ دورشو۔ ھوطریق لالا و ۲ لا ع

ع اا الل ع اا ع ۱ ۱۷ ۱۲۰ ۱ ہ

بنام فلان بنت فلان علےحب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل العجل
العجل الوحا الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع عقرب ہو تو اس نقش کو بھوج پتر پر لکھ کر دریا یا نہر کے کنارے یا حوض کے پاس دفن کر دے وہ عاشق اور دیوانہ ہو جائیگا۔ لیکن نمک کھانے سے پرہیز کرنا لازم ہے۔

علیکم یا وعود یا فتوخ الملك ویا الوند المرواند رھیا الوھلی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اسماء وبحق الا الا الا اللہ اللہ مملوا والطیعوا وماتہ عوالعجل العجل العجل العجل العجل۔ باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ ⁂

اگر طالع قوس ہو۔ تو اس طلسم کو مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر چولھے کے نیچے دفن کرے عاشق ہو جائیگا۔ لیکن محب کو چاہئے کہ جماع سے پرہیز کرے اور ترشی نہ کھائے ⁂ سہ خمس حماد ک ۱۱-۱۱-۱۱ ععع ح ح ح لیلاً و نہاراً شعثا سعد اع عجلس سجلس خط خط خط مہما سیا ان الا ہ عسفلس ماء باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع جدی ہو تو اس طلسم کو مشک اور زعفران سے لکھ کر نہر کے کنارے دفن کردے اور تین روز اُدھر نہ جائے تین روز کے بعد اُس طلسم کو اکھاڑ لائے اور محبوب کے گھر میں ڈال دے فی الفور تاثیر ظہور ہوگی ⁂

ف ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۰۱ ح ھ ھ ح ح ح ک ک ک عسفلس حطحط

عجل عجل عجل

ط و ۸ ۷ عہ عہ ۲۲ ۱۱۱ ۱۱ ۱۱۷ ۲ ۲ ب

الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ۔ باسم فلان بنت فلان علی حب فلان بن فلان۔ العجل العجل العجل۔ الساعہ الساعہ الساعہ

اگر طالع دلو ہو تو اس طلسم کو مشک اور زعفران سے لکھ کر چرخہ سے باندھ دے اور الٹا پھیر کر گھر کی چھت سے لٹکا دے۔ محبوب ظاہر ہو جائیگا۔ طلسم یہ ہے ⁂

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِيْنَ وَالْقَنَاطِيْرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الحیوٰۃِ الدُّنیا واللّٰہُ عِندَہٗ حُسنُ الماٰبْ ۝ ۱۱۱ ح ۱۱۱ ع ابلی ۝

بلاور فصد ستدہ ۵ ۵ ۵ ۵ لا الہ الا اللّٰہ۔ العجل الحلو والامر عوالحق خدا

عزّ وجل۔ باسم فلان بنت فلان علےٰ حبّ فلان۔ العجل العجل العجل

العجل العجل الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ العجل الزمان الزمان الزمان

اگر طالع حوت ہو تو اس طلسم کو مشک اور گلاب کے ساتھ لکھ کر مچھلی کے پیٹ میں

گولی آٹے کی باندھ کر ڈال دے۔ یا کوئیں کے کنارے یا نہر کے کنارے گھرے گڑھے

میں دفن کرے ضرور ہی عاشق ہو جائیگا۔ ف ح ۱۱ ۲۶ غول ہوای

باسم فلان بنت فلان علےٰ حُبّ فلان بن فلان۔ العجل العجل العجل العجل

العجل العجل الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ

اگر برج آتشی ہو تو اس طلسم کو لکھے اور مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر آگ

میں ڈال دے۔ محبوب دیوانہ اور بے قرار ہو جائیگا۔ برج کا خیال بھی ضرور رکھے

ص ۶۱ ۷ ۹ ۱۱۱ ۱۱۸ ۹۸۸ ۱۸۸۸ ط باسم فلان بنت فلان علےٰ حُبّ

فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ

حُبّ آتشی۔ اگر طالع محبوب آتشی ہو تو۔ اس طلسم کو زہرہ یا مشتری کی ساعت میں

نوچندے اتوار کے روز لکھ کر چولھے میں دفن کر دے اگر وہ لوہے کے قلعہ میں بھی ہو تو

بھی حاضر ہو جائے۔ سحاما صویع عن المصباح یدعون خوفاً وطمعاً و

مما رزقنھم ینفقون۔ اللھم ھو فلان یخافوھم۔ باسم فلان بنت فلان

علےٰ حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ

حُبّ آتشی۔ مشک اور زعفران اور گلاب سے گوسفند کے شانہ پر لکھ کر چولھے میں

دفن کرے۔ فی الفور محبوب بے قرار ہوگا۔ مگر تحریر کرنے کے وقت ساعت

راس کا خیال رکھے۔ وہ یہ ہے ؎

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۸۱ ۱۱۱۱۱ ۶ ۱۹ ۱۹ ۹ ھ ۱۹ ۸ صہ ۹۵ ۱۱۱ صہ ۱۱ ۹۹ لہ ۱۱۱ ۹ ۱۸ م

باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الساعۃ الساعۃ الساعۃ

حُبِّ آتشی گھوڑے کے نعل پر لکھ کر آگ میں ڈال دے محبوب بے آرام اور بے قرار ہو جائیگا۔

مہ ۱۱۱۹ ۷ ھ ۱۱۱ م ۸ ۱۱۱ م مہ ھہ ہو ۸ ط ۱۱۱ ۹ ع ۱۱ ۱۱

و ۱۱۱ ۹۹۹ ۶۸ ۲ ۱۱۱ح ۶۶۱ ۱۱۱ ۶۱ باسم فلان بنت فلان علی حُبّ

فلان ابن فلان۔ العجل العجل العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا

الوحا الوحا۔ الساعۃ الساعۃ الساعۃ ٭

بروج خاکی کے بیان میں

مشک اور زعفران سے لکھ کر اور لوہے میں لپیٹ کر محبوب کے دروازے کے نیچے دفن کرے۔ بالکل دیوانہ اور بے قرار ہوگا ٭ ھ اطعم لھما ھجامل ومن ھذا اسرع البھرھا ھذہ الاسماء المبارک العزیز الحمید الشکور الودود الرحیم الباقی الحق البصیر الخبیر۔ لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجناہ۔ العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا۔ الساعۃ الساعۃ الساعۃ

حُبِّ خاکی۔ مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر محبوب کے گذرنے کے مقام میں دفن کرے ٭ ک ۱۱۱ ۸۸۸ ۱۱۱ ۸ ۱۱۱۱ ۸۸ ۱۱ ۹ ۱۹ ۹ د

۵ ۱۱ ۵ ۱۱ ۵ ۱۱ ۵ ۱۱ ط ۵ ۱۱ ۵ د ۱۴ ۱۱۱ ۹۹ ۶ ۴ ۹ عصہ عصہ ۸ ۷

باسم فلان بنت فلان علی حب فلان بن فلان۔ العجل العجل العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا الوحا الوحا۔ الساعۃ الساعۃ الساعۃ الساعۃ

حُبِّ خاکی — مشک اور زعفران اور گلاب سے کاغذ پر لکھ کر محبوب کے رہ گذر میں دفن کرے۔ امید ہے کہ تھوڑے عرصہ میں فرمانبردار ہوگا ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۱۱ ۱۱ ھ ے ا رھ ۸۹ ۱۱ ۹۹۹ ے ۱۱۱ ۸ ۱۱ ۸ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ن ۹

۸۸ اط ا ی ے ۱۱۱ ۸ ے ھ ۸ د ۱۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ط ۱۱ ۹ ۱۱ ۸

۸۹ ۵ ۰ ۱ط اط ا ی ے ۱۱ ۱۱ ھ آ۱۱ ۱۱ ۸۸ ۹ ۵ ۵ ۱ط ۱۱ ۸

۸ ۱۱ ۱۱ ۱۱ اح ۸۸ ۱ ۹۹ ۱۱ آط ط ۱۱۱ ط ط ۹ ی ے ۱۱۱ ۵ ۸

۱۱ط ۱۱۱ ۱۱ ۱۱ ھ ط ی ے ۱۱ ۱۱ ۹ ۱۱ ط ۱۱ ۵ ۹۹ ۱۱ ۹ ۸

الحب فلان بنت فلان علےحب فلان ابن فلان۔ العجل العجل العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ

حُب خاکی } ہرن کی کھال پر مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر محبوب کے آستانہ کے نیچے دفن کرے۔ فی الفور دیوانہ اور بے قرار ہو جائیگا ؛

ھیفا یا سطعون یا مسطرسون یا مسلھون یا مفلس یا مسوح یا طلبو یا باسطو یا سلیفون ما صلے۔ باسم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان۔ العجل العجل العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ ؛

حُب خاکی } کبوتر کے خون اور زعفران اور مشک کے ساتھ لکھ کر محبوب کے آستانہ کے نیچے دفن کردے۔ امید واثق ہے کہ جلد کامیاب ہوگا ؛

س ۶ ۹ ۷ لا ۱۱ ۱۸ ھ صا صا لا ۹ ۶ ۶ ۶ ع ل م ۹ ع ۶ ص ۹ ۹ ۲ ۷ ۸

باسم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان۔ العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ ؛

حُب خاکی } مشک اور زعفران اور گلاب سے پنجشنبہ کے روز جو چاند کی پہلی تاریخ ہے۔ ساعت زہرہ میں لکھ کر محبوب کے آنے جانے کے مقام میں دفن کردے۔ نہایت ہی مجرب ہے یہ نقش کبھی خطا نہیں ہوا ؛

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۱۱۱۱۹۱۱۶۱۱۶۱۱۹۱۱ ۱۱۹۶۱۱۹۱۱ ۱۱ ۵۹۱۱۱۱ ۶۶۹۹ ۱عص ۳ ۲۹۶ ۶

۱عص ۱۱۱۹۷۸۸۱۵ ۱۱۱م ۱۱۱ ۹ ۶

باسم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل - الوحا الوحا الوحا - الساعہ الساعہ الساعہ ∗

حُبِ خاکی مجبوب کے پاؤں کی مٹی پر اس آیت کریمہ کو تین ہزار مرتبہ چہار شنبہ کی ساعت زہرہ میں پڑھ کر محبوب کے گھر میں ڈال دے بے شبہ دیوانہ اور بے قرار ہو جائیگا ∗

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

ونقلبہم ذات الیمین وذات الشمال فانقلبوا بنعمۃ من اللہ وفضل لم یمسسہم سوءٍ باسم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل الوحا الوحا - الساعہ الساعہ الساعہ ∗

حُب برج بادی جس محبوب کا طالع بادی ہو۔ اُس کے لئے یہ طلسم مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر موم میں لپیٹے اور کنواری لڑکی کے ہاتھ کا کتا ہؤا سوت اس پر لپیٹے اور کسی درخت کے ساتھ باندھ دے ∗ قل ھو اللہ احد اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفواً احد - بحق نقش الخاتم سلیمان بن داؤد علیہ السلام - وبحق محمد صلے اللہ علیہ واٰلہ وسلم ملحملتی سیادھم نقیح بیننا وھو الفتاح العلیم - باسم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل - الوحا الوحا - الساعہ الساعہ الساعہ ∗

حُبِّ بادی - سُرخ سیب لیکر اور اس دعا کو پڑھ کر اُس پر دم کرے اور محبوب کو کھلاوے ∗

اللھم بحرمت جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل بحق اسم خدائے عزوجل وبحق جملہ پیغمبران وبحق دینہ واٰلہ واتباعہم فلان بنت فلان علی حب فلان - العجل العجل - الوحا الوحا - الساعہ الساعہ ∗

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حُب بادی - مشک اور زعفران اور گلاب کے ساتھ لکھ کر ہوا دار جگہ پر لٹکا دے مجبوب بے قرار مثل ماہی بے آب ہو جائیگا ۔

صا ااا ع اا ع اا ۹ اا ۹ اا ح ہ // اا / // - اا - اا // اا // +

۲ ع ۱۹۱۹ اا اا اا ۲۹ صہ ۹ د ا ع ن م سصہ ۹ ماہم م ا و م ع

باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل - الوحا الوحا الوحا الساعہ الساعہ الساعہ ۔

حُب بادی - اس دعا کو میٹھی چیز پر یا شیرینی پر پڑھ کر مجبوب کو کھلاوے فی الفور دیوانہ ہو جائیگا - لیکن نوچندی جمعرات ساعت زہرہ ہو اور قمر شرف میں ہو - اگر کھلا نہ سکے تو ببول کے درخت میں میخ لگا کر گاڑ دے - دعا یہ ہے - بسم اللہ الرحمن الرحیم قد یغفنا حبا انا للہ بھما فی ضلال مبین زین للناس حب الشہوات من النسآء والبنین والقناطیر المقنطرۃ من الذہب والفضۃ والخیل المسومۃ والانعام والحرث ذٰلک متاع الحیوٰۃ الدنیا واللہ عندہٗ حسن المآب ۝ باسم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان - العجل العجل العجل - الوحا الوحا الوحا - الساعہ الساعہ الساعہ ۔

حُب بادی - مجبوب کے سر کے بال لا کر ہر ایک بال پر جمعہ کے روز ساعت مشتری میں اس دعا کو پڑھ کر دم کرے ۔ یا قاھر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامہ یا قاھر - بسم اللہ الرحمن الرحیم - زین للناس حب الشہوات من النسآء والبنین والقناطیر المقنطرۃ من الذہب والفضۃ والخیل المسومۃ والانعام والحرث ذٰلک متاع الحیوٰۃ الدنیا واللہ عندہٗ حسن المآب لم برحمتک یا ارحم الراحمین ۝

حُب بادی کے بیان میں جس مجبوب کا طالع آبی ہو - اُس کے لئے مشک اور زعفران

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اور گلاب سے اس طلسم کو لکھ کر جاری پانی میں چھوڑ دے فی الفور عاشق اور دیوانہ ہوگا شرط یہ ہے کہ ماہ عقرب میں نہ ہو۔ اور شمس شرف میں ہو۔ ساعت مشتری ہو۔ دن اتوار کا ہو۔ شرائط ملحوظ ہو رکھے

۸ ااا ۲۲ ۲۲۹ ۸ا ۸ا ا صـ اا ۵۰ ااا ع

ط ۶۹۹ عصـ اا ط اا ۵ اا صـ اا ن اا لا ″ ع

دا ط ااا ۱۸۵ ۸ ۸ ۶ اا ط اا ۹ اا اا ط ۵ ◠

با سم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان۔ العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ الساعہ

حُبِ آبی } مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر آبِ رواں میں چھوڑ دے لیکن نوچندی اتوار کا دن اور ساعت زہرہ ہو اور قمر عقرب میں نہ ہو۔ محبوب فی الفور بے قرار ہو کر مثل ہوا دوڑا چلا آئیگا ❊

۲۲ ۱۹ ۸۸ ۷ ۶ اا ھ ۲۱ اا ۹ ط ◠

۸ ا اا ۔ لا اا ۔ اا ۸ اا ۲۲ ۲۱۹ صـ د لا ھر د ۳ م ۸۵۸ ۹۹

عـ ۷ ااا ۸ ۹۹۹ ط ااا ع ع ح ط ۱۹ ۷ ح

با سم فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان العجل العجل العجل العجل الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ ❊

حُبِ آبی } مشک اور زعفران اور گلاب سے بدھ کے روز ساعت مشتری یا زہرہ میں اول تاریخ یا ساتویں تاریخ کو لکھ کر آبِ رواں میں بہا دے محبوب بے قرار اور دیوانہ ہوگا ❊ عامل بوقت عمل روزہ رکھے ❊

ااا ااا م ااا ۷ اا ۹۹ ۱۶ ۷ ۸ ط اا ااا ع ااا ۵ د اعم اا ۷ ۸ا صر ط

صا م ااا اا ۱۸ ۹۸ ۹۸ ا ط ۷ ۹۹ اا اا اا ال م ۷ ط طع طع

صـ ط ط و ھ صـ ۷ ۹ ۵ ع م لا ۔۔۔۔ ا ۔۔۔ ◠

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باسم فلان بنت فلان علےحب فلان ابن فلان العجل العجل العجل۔ الوحا الوحا الوحا۔ الساعہ الساعہ الساعہ ؛

بغض آتشی کے بیان میں

لوہے پر لکھ کر آگ میں ڈال دے کہ سرخ ہو جائے دو شخصوں میں ضرور ہی عداوت اور بغض پیدا ہو جائیگا۔ یہاں تک کہ ایک دوسرے کے دیکھنے سے متنفر ہو جائینگے ؛

۹ ۸ ۸ ۸ ااا ۵۲ ااا ۵ ااا اا م اا اا صط

ع ع ۹ ۷ ۸ ۹ ۹ ۶ اا ااا ح اا ط اا ا د

۸ ۸ ۸ ۱۹ م اا ۵ ااا ی م ال ط ه ہ

باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان اشدہ اشدہ اشدہ

بغض آتشی } اگر کسی عقد اللسان اور زبان بندی کرنا منظور ہو تو اس نقش کو مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر آگ کے نیچے دفن کر دے اُس کی زبان بستہ ہو جائیگی۔ ہفتہ کے روز ساعت زحل میں لکھے ؛

بہ نیت ا اا اا ص ۹ اا ۸ اا ۸ ااا ۸ ا ااا ااا ااا

عقد ۶ اا ۳ ۸ ۱ ۳ م م ا اا ۱ ۹ ۹ ۹ اا ۸

فلان ابن فلان العقد العقد العقد العقد العقد العقد العقد العقد

بغض خاکی } سورہ الحاقہ اور سورہ القارعہ لکھکر اور باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان ابن فلان اشدہ اشدہ اشدہ۔ لکھ کر ایک ناتھ یعنی کالی مرغی کا انڈا لے اور اُس کی سفیدی نکال کر اس تعویذ کو اس میں ڈالے اور ایک پارچے میں لپیٹ کر ایک پرانی قبر میں دفن کر دے۔ اُن دونو کے درمیان سخت جدائی واقع ہو جائیگی ؛ ۷ ا ۸ ۸ اا ۹ اا ع د ۹ ۱ ع ااا ح ااا ۵ م اا ے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

البغض خاکی - اس آیت کریمہ کو مشک اور زعفران اور گلاب کے ساتھ لکھکر جمعہ کے روز ساعت زحل میں زمین میں دباوے۔ دونو کے درمیان بغض سخت پیدا ہو جائیگا۔ کبھی بھی دوستی نہ ہوگی۔ والقینا بینھما العداوۃ والبغضآء الی یوم القیامۃ ابداً حی القہرھرۃ ۱۱۹۹۷ سنہ۔ باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان ابن فلان العداوۃ العداوۃ العداوۃ العداوۃ۔ الشدہ الشدہ۔ التفریق +

البغض خاکی } اس آیت کو خرگوش کی ہڈی پر لکھکر اس کے آستانے پر رکھوے دونو کے درمیاں سخت بغض پیدا ہو جائیگا: وعدوی وعدوکم اولیآء تلقون بالمودۃ والقینا بینکم العداوۃ والبغضآء ابداً الی یوم القیامۃ۔ باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان ابن فلان اشدہ اشدہ اشدہ

البغض آبی } اس آیت کو منگل کے روز مریخ کی ساعت میں مشک اور زعفران اور گلاب کے ساتھ لکھکر آب رواں میں بہاوے + آیۃ والقینا بینھم العداوۃ والبغضآء الی یوم القیامۃ القیامۃ القیامۃ۔ العجل العجل العجل۔ اشدہ اشدہ اشد۔ العقد العقد۔ العداوۃ۔ الساعہ۔ باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان ابن فلان +

البغض بادی - اس نقش کو ہفتہ کے روز ساعت زحل میں لکھکر سفید درخت کیساتھ لٹکاوے

م عھول ۷ ۱ ۹ ۶ ۹ ۹ ۶ ۱ ۸ ۹ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۶ ۱۱

و ہ ھ ۱۱۱ صل ۱۱ ۱۲ ۴ عوعوا ۷ ۸ ۸ ۶ ٥

باسم فلان بنت فلان علے بغض فلان ابن فلان الشدہ الشدہ۔ العداوۃ العداوۃ۔ البغض البغض البغض +

العقد بادی } گوسفند کا دودہ لیکر اور سات بار قل یاایھا الکافرون کی سورت ہفتہ کے روز ساعت مریخ یا ساعت عقرب میں بکری کے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

رہوے پر دم کر کے سات سات گرہیں لگائے۔ تو وہ شخص بستہ ہو جائیگا۔ کہ جماع نہیں کر سکیگا۔ اور اُس وقت دل میں کہے الٰہی میں نے فلان ابن فلان کا ذکر باندھ دیا ہے اور اس نقش کو پانی سے لکھ کر پانی میں بہاوے۔ نقش مکرم و معظم چار خانیہ بدیں صورت لکھے با جمع خاطر ؁

۷۸۶

لا	اله	الا	الله
اله	الا	الله	محمد
الا	الله	محمد	رسول
الله	محمد	رسول	الله

نوع دیگر۔ اگر دو شخصوں کے درمیان عداوت اور جدائی ڈالنی منظور ہو۔ تو ایک روٹی وضو کے ساتھ پکائے اور چار ٹکڑے بنائے اور اُس پر یہ نقش لکھے اوپر کے حصہ کو کتے کو کھلائے اور نیچے کا حصہ بلّی کو کھلائے اور ایک ہفتے تک بدستور کرتا رہے بے شبہ دونو کے درمیان جدائی واقع ہو جائیگی۔ مجرب و آزمودہ ہے ؁

۷۸۶

سگ کو کھلائے	بلّی کو کھلائے	سگ کو کھلائے	بلّی کو کھلائے
محسن	محصلنا	عنسله	دهلساء
هوکار	سطرون	باهی ۱۱۔	عجلساء
مهسا	سرافغا	مسهمه	سجلساء
محلو	مبلسع	اذ کارد	مبلغجار

نوع دیگر۔ اس نقش کو قبر کہنہ میں لکھ کر دفن کر دے اور ساتویں دن صبح کے اول وقت نکال کر جلا دے بے شبہ جانبین میں عداوت ہوگی ؁

۷۸۶ یا قہار یا قہار یا قہار یا قہار یا قہار ۷۸۶

[illegible]

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

[illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

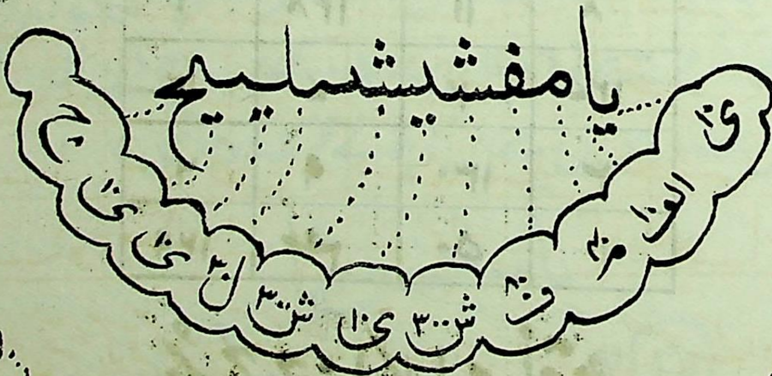
نوع دیگر۔ جو بغض کے لئے نہایت ہی سریع التاثیر ہے کاغذ پر چربی اور دودھ سے لکھے اور ایک کوری ہنڈیا میں ڈال کر آگ پر دھر دے۔ جب نقش جل جائیگا۔ تو دونوں میں جدائی ہوجائیگی۔ ہفتہ اور ساعت مریخ میں یہ عمل کرنا۔ مجرب ہے ✤

۷۸۶   البغض والفرت ھجھم   ۷۸۶

۱۶۴۷	۱۴۷۱	۷۴۷۴	۱۴۶۰
۱۴۷۳	۱۴۶۱	۱۴۶۶	۱۴۷۲
۱۴۶۲	۱۴۷۶	۱۴۶۹	۱۴۲۵
۱۴۷۰	۱۴۶۴	۱۴۶۳	۱۴۷۵

بُرج حمل کا آتشی نقش

شرف شمس کے روز پادشاہ اور امیر کے دیکھنے کے واسطے بعد دوگانہ نفل ادا کرنے کے بعد باوضو عود۔ لوبان جلا کر نقرہ کی انگوٹھی میں کندہ کرے ✤



۷۸۶   ۷۸۶

۸	۳۹۳	۳۹۷	۱
۳۵۶	۲	۷	۳۹۴
۳	۳۹۹	۳۱۱	۶
۳۹۲	۶	۵	۳۹۸

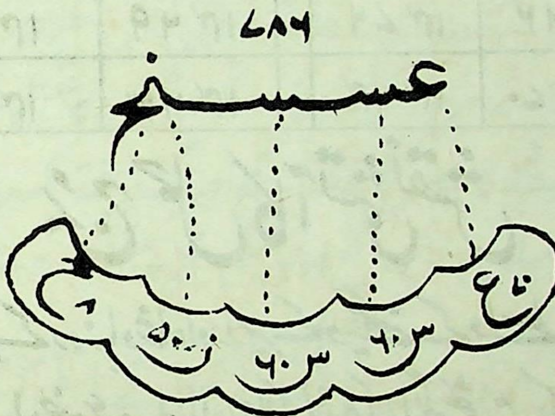
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بُرج ثور کا خاکی نقش

زبان بندی اور حاسدوں کے شر دفع کرنے کے لئے جب آفتاب بُرج ثور میں ہو چہار شنبہ کے روز دوپہر سے پہلے وضو کرکے بعد ادائے دوگانہ نفل اس نقش کو چاندی کی تختی پر لوہے کے قلم سے عود لوبان اور شکر جلاکر لکھے اور بائیں بازو پر باندھ لے۔ نہایت مؤثر ہے ۔

۷۸۶



۷۸۶ ۷۸۶

۱	۱۲۸	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۱۲۷
۶	۹	۱۳۰	۳
۱۲۹	عسم	۵۰	۱۰

بُرج جوزا کا بادی نقش

بھاگے ہوئے شخص کے واپس آنے کے لئے۔ جبکہ آفتاب بُرج جوزا میں ہو جمعہ کے دن اول ساعت میں کاغذ پر مشک اور زعفران سے لکھ کر موم میں لپیٹ لے اور درخت کے ساتھ تار ریشم سے باندھ دے وہ یہ ہے ۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا حیی



۷۸۶

۸	۱۵	۱۸	۱
۱۲۷	۲	۷	۱۶
۳	۲۰	۱۳	۶
۱۴	٤	مص	۹

بُرج سرطان کا آبی نقش

دشمن کے دوست کرنے کے لئے۔ جبکہ آفتاب بُرج سرطان میں ہو شنبہ کے دن ۱۰ بجے کے قریب اپنا نام ایک طرف اور اس کا نام دوسری طرف چاندی کی تختی پر لوہے کے قلم سے لکھ کر اگر عورت ہو تو باسم فلاں بنت فلاں علے حب فلاں ابن فلاں لکھ کر پانی میں ڈال دے اور اس میں سے اس کو پلائے محبّت ہو جائیگی ۔

یاسلیخوثا



۷۸۶ ۷۸۶

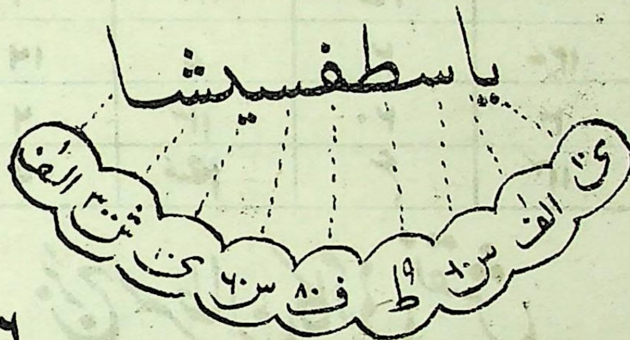
۸	۶۰۳	۶۰۶	۱
۶۰۹	۲	۷	۶۰۴
۳	۹۰۸	۶۰۱	۶
۶۰۲	۵	مص	۶۰۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

برج اسد کا آتشی نقش

ہیبت اور خلقت میں اپنا خوف پیدا کرنے کے لئے۔ جبکہ آفتاب برج اسد میں ہو دوشنبہ کے دن دوپہر سے پہلے شمس کے عروج کے وقت بعد دوگانہ نفل کے اس نقش کو مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر اپنے دونو بازوں پر باندھ لے ؂



۷۸۶ ۷۸۶

۸	۱۱	۱۵۱	۱
۷۵۰	۲	۷	۱۲
۳	۷۹۳	۹	۶
۱۰	۵	۴	۷۵۲

برج سنبلہ کا خاکی نقش

یہ نقش ہفت جوش کی تختی پر جبکہ آفتاب برج سنبلہ میں ہو بعد دوگانہ نفل کے لوہے کی قلم کے ساتھ کندہ کرکے دیوار کے نیچے رکھا جائے تو مکان آگ لگنے گرنے وغیرہ سے محفوظ رہیگا ؂



تعویذ بر ص ۴۹

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

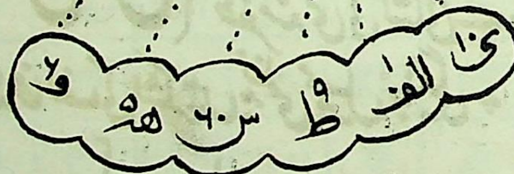
Digitized By eGangotri

۷۸۶

۸	۱۴۸	۵۲	۱
۱۵۱	۲	۸	۱۴۹
۳	۱۵۰	۱۴۶	۶
۱۴۷	۵	عص	۱۵۳

برج سنبلہ کا بادی نقش

اگر شرکت کرنا منظور ہو تو آفتاب جب برج سنبلہ میں ہو تو پنجشنبہ کے دن ساعت مشتری میں ہرن کے چمڑے پر مشک و زعفران اور گلاب کے ساتھ لکھ کر دکان کی دیوار یا گھر میں یا لوجھ میں باندھ دے نفع کثیر حاصل ہوگا۔



۷۸۶ ۷۸۶

۸	۳۹	۴۳	۱
۴۲	۲	۷	۴۰
۳	۴۵	۳۷	۶
۳۸	۵	عص	۴۴

برج عقرب کا آبی نقش

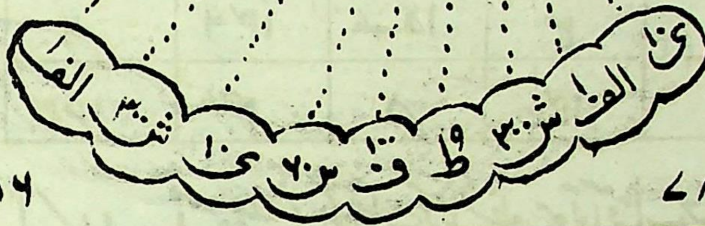
دشمنوں کے فساد دفع کرنے کے واسطے نہایت مجرب ہے ایک لوہے کے تختے پر دشمنوں کے نام سیدھے اور اُلٹے لکھ کر۔ جبکہ آفتاب برج عقرب میں ہو یکشنبہ کے دن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لکھ کر پانی میں ڈال دے۔ بالکل دشمنی دور ہو جائیگی ✻

یا شطفسیشا



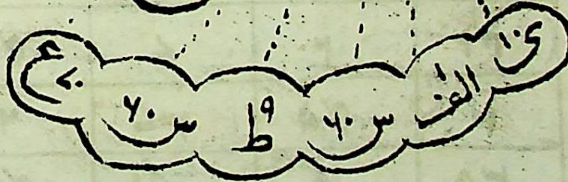
۷۸۶ ۷۸۶

٨	٣٧٩	٣٨٣	١
٣٨٢	٢	٧	٣٨٠
٣	٣٨٦	٣٧٧	٦
٣٧٨	۵	۴	٣٨۴

بُرج قوس کا آتشی نقش

لشکر میں لکھ کر خاص کر علم پر لکھنا فتح اور ظفرمندی کی نشانی ہے دشمنوں کی تلوار اُن پر نہیں چلے گی بلکہ مخالف کی لشکر میں بدنظمی پھیل جائیگی ✻

یا سطسع



۷۸۶ ۷۸۶

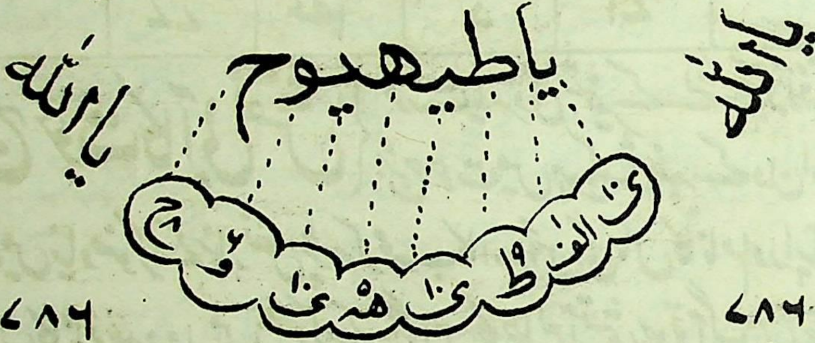
٨	٩٩	١٠٢	١
١٠١	٢	٧	١٠٠
٣	١٠۴	٩٧	٦
٩٨	۵	۴	١٠٣

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بُرج جدی کا بادی نقش

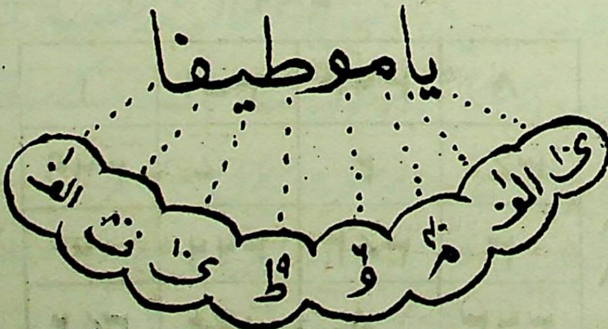
قیدی کی خلاص اور بیمار کی صحت کے لئے جبکہ آفتاب بُرج جدی میں ہو۔ پنجشنبہ کی صبح کو بعد ادائے نوافل چالیس بار سورۂ فاتحہ اور چالیس بار سورۂ اخلاص اور معوذتین پڑھ کر چاندی کی انگشتری پر یہ نقش کندہ کرے اور سورۂ اخلاص زبان سے پڑھتا جائے۔



۱	۲۱	۱۸	۸	۱	۲۷	۲۳	۸	
۹	۷	۲	۲۰	۲۴	۷	۲	۲۶	
۶	۱۶	۲۳	۳	۹	۲۱	۲۹	۳	
۲۲	ھ	۵	۱۰	۲۸	عص	۵	۲۲	

بُرج دلو کا آبی نقش

دیو پری آسیب بھوت جن۔ سحر جادو تمام آفات ارضی و سماوی سے محفوظ رہنے کے لئے۔ جبکہ آفتاب بُرج دلو میں ہو۔ پنجشنبہ کے دن صبح کی نماز کے بعد مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر گھر کے ستون یا دیوار کے ساتھ لٹکا دے۔



تعویذ برصفحہ آئندہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۷۸۶			
۸	۷۲	۷۶	۱
۷۵	۲	۷	۷۲
۳	۷۸	۷۰	۶
۷۱	۵	عص	۷۷

برج حوت کا آبی نقش

عورت یا مرد کی تسخیر کے لئے۔ جبکہ آفتاب برج حوت میں ہو یکشنبہ کے دن اول وقت میں نیا وضو کرکے نماز نفل پڑھ کر محبوب کا اور اُس کی ماں کا نام اور اپنا اور اپنی ماں کا نام عددوں میں جمع کرکے۔ اگر اس کا طالع آتشی ہو تو آگ میں جلائے اور اگر خاکی ہو تو زمین میں دفن کرے اور اگر بادی ہو تو ہوادار مقام میں لٹکا دے اور اگر آبی ہو تو پانی میں بہاوے*

یا شطیخیت

۷۸۶

۸	۳۶۸	۳۷۱	۱
۳۷۰	۲	۷	۳۶۹
۳	۳۷۳	۳۶۶	۶
۳۶۳	۵	عص	۳۷۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized by eGangotri

باب نقش کے پُر کرنے کے بیان میں

مطلوب کا نام اور طالب کا نام اور دونوں کی ماؤں کا عدد دیں لیکر اسم ذات اور موکلوں کے نام جمع کر کے بارہ عدد طرح کر دے اور باقی کے تین حصے کرے اور خانہ مقصود سے شروع کرے اور آخر تک پہنچائے اگر تینوں حصے مساوے ہیں تو بہتر اور اگر کسر دو واقع ہو تو چوتھے خانے میں بھر دے اور اگر ایک ہو تو ساتویں میں داخل کر دے تاکہ تکسیر پوری ہو

نقش مربع ساتوں نام جو پہلے لئے گئے ہیں اُن کے عدد نکال کر تیس طرح کر دے اور چار حصے کرے ایک حصہ لیکر خانہ مقصود میں بھرے اور پورا کر دے۔ تو اسم جمالی کے لئے ہے۔ اور اگر اسم جلالی ہو تو نام طالب اور اس کی ماں کا نام اور مطلوب اور اُس کی ماں کا نام اور خدا کا اسم جلالی اور دونو موکلوں کے نام کے اعداد روز شنبہ یا شنبہ کے عدد ملا وے اور تیس طرح کرنے پر چار حصے کرے اور خانہ مقصود سے بھرنا شروع کر کے ختم کرے۔ اگر کسر تین ہوں تو پانچویں خانہ میں ڈال دے اور دو ہوں تو نویں خانہ میں اور اگر ایک ہو تو تیرھویں خانے میں ڈال دے ❖

مخمس نقش کے لئے ساتوں نام کے عدد جمع کرے اور سینتھ عدد طرح کرے اور پنج حصے کرے ایک حصہ کو لیکر گیارھویں خانہ سے شروع کرے اور اگر کسر ایک ہو تو چھٹے گھر میں اور اگر دو ہو تو پانچویں خانے میں اور اگر تین ہو گیارھویں خانے میں ڈال دے۔ یہ تو اسم جمالی کا ہے۔ لیکن اگر اسم جلالی ہو تو طالب اور مطلوب اور ان دونوں کی ماؤں کے نام کے عدد اسم جلالی اور موکلوں کے نام کے عدد کے ساتھ جمع کر کے ایک سو بارہ طرح کرے اور پانچ حصے کر کے بدستور خانہ پُری کرے ❖

مسدس کے بھرنے کا طریق یہ ہے۔ کہ ساتوں ناموں کے عدد لیکر ایک سو بارہ عدد طرح کرے اور پھر چھ حصے کر کے ایک حصہ کی خانہ پُری شروع کرے خانہ اوّل سے۔ اگر پنج

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کسر ہوں تو بیسویں خانے میں اگر دو ہو تو پانچویں میں اور اگر تین ہو تو تیرھویں میں اور چار ہو تو سوطھویں ڈال دے ۔

مسبع نقش بھرنے کا طریق یہ ہے کہ ایک سو چھتر طرح کر کے سات حصے کرے اور ساتواں حصہ آٹھویں خانے سے پُر کرنا شروع کر کے ختم کرے۔ اگر کسر پنج رہے تو پندرھویں خانے سے اگر چار رہے تو بیسویں سے اور اگر تین رہے تو پچیسویں سے اور دو رہے تو چھتیسویں سے اور ایک رہے تو پینتالیسویں سے پُر کرے ۔

نقش مثمن پُر کرنا ہو تو ساتوں ناموں کے عدد جمع کر کے ساٹھ طرح دے اور آٹھواں حصہ پُر کرنا شروع کرے اور گیارھواں خانہ نقش کا شروع ہے۔ اگر سات عدد کسر رہیں تو نواں اور اگر چھ رہیں تو ساتواں۔ اور اگر پانچ رہیں تو بیسواں اور اگر چار رہیں تیتیسواں اور اگر تین رہیں اکتالیسواں اور اگر دو رہیں انچاسواں اور اگر ایک رہی تو ستاونواں خانہ شروع کا ہے

اگر نقش نہ در نہ بنانا چاہتا ہے تو ساتوں ناموں کے عدد لیکر تین سو انتھر عدد طرح دے اور نواں حصہ۔ اگر آٹھ کسر رہیں تو دسویں خانے سے اور اگر سات رہیں تو گیارھویں سے یعنی نو نو چھوڑ کر خانہ پُری کرے ۔

اگر نقش دہ در دہ بھرنا ہو تو ساتوں ناموں کے عدد جمع کر کے پانسو پانچ طرح دیکر دسواں حصہ پُر کرنا شروع کرے۔ اور کسروں کا بطریق بالا خیال کرے ۔

اور اگر نقش گیارہ در گیارہ پُر کرنا مقصود ہو تو بطریق بالا ساتوں ناموں کے عدد جمع کر کے چھ سو ستر طرح دے اور گیارہ حصے کر کے ایک حصہ کی خانہ پُری کرے اور گیارہ گیارہ بڑھا کر نقش پُری کرے ۔

نقش بارہ در بارہ اسی عدد طرح دے اور باقی کا بارھواں حصہ پُر کرے۔ گیارھواں خانہ بڑھاتا جائے۔ یہی طریقہ تمام نقشوں کا ہے۔ تمام خانوں کی خانہ پُری نہایت سوچ سمجھ کر کرے ۔

نوع دیگر۔ عمل مثلث حب کے لئے مثلث بھرنا چاہیئے۔ اگر کسر ایک رہے تو ساتویں گھر سے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شروع کرے۔ اور اگر کسر دو رہے تو چوتھے سے شروع کرے ؎

نوع دیگر۔ مربع حُب کے لئے تمام عدد دں سے تیس طرح دیگر چار حصے کرے اور پہلے خانے سے شروع کرے۔ اگر ٹھیک ہو جاوے تو بہتر اور اگر کسر ایک رہے تو تیرھویں خانہ سے اور اگر دو رہے تو نویں سے۔ اگر تین رہے تو پانچویں سے عمل درست کرے اگر جدائی کے لئے لکھے تو نصف جمع کرے اور آٹھ دور کرے پھر عدد پُر کرے اگر کسر باقی رہے تو تیرھویں خانے سے شروع کرے ؎

جاننا چاہیئے کہ طالب اور مطلوب کے نام کے عدد بحساب ابجد نکال کر اور ستاروں کی منزل اور برج وغیرہ اور اس کے موکل خوب دریافت کرکے اور چاروں طبیعتوں کی موافقت معلوم کرکے نقش بھرے۔ اگر برجوں کا معلوم کرنا ہو۔ تو تمام عدد کو تقسیم بارہ پُر کرے۔ اگر ایک رہے تو حمل ہے اگر دو رہیں تو ثور ہے۔ اگر تین رہیں تو جوزا ہے اگر چار رہیں تو سرطان اور اگر پنج رہیں تو اسد اور اگر چھ رہیں تو سنبلہ اور اگر سات رہیں تو میزان اگر آٹھ رہیں تو عقرب اگر نو رہیں تو قوس اگر دس رہیں تو جدی اور اگر گیارہ رہیں تو دلو اور اگر بارہ رہیں تو حوت اور اگر ستاروں کا معلوم کرنا ہو تو سات پر تقسیم کرے۔ اگر ایک رہے تو زحل اور اگر دو رہیں تو مشتری۔ اور اگر تین رہیں تو مریخ اور اگر چار رہیں تو شمس اور اگر پانچ رہیں تو زہرہ اور چھ رہیں تو عطارد اگر سات رہیں تو قمر ؎

تقسیم چہار سمت چہار عنصروں پر

	بادی مغرب	
خاکی جنوب		آبی شمال
	آتشی مشرق	

نقش آبی ۷۸۶

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

نقش آتشی ۷۸۶

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

نقش خاکی ۷۸۶

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

نقش بادی ۷۸۶

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

جدول ہر روز کے سبعہ سیارہ کی ساعات دریافت کرنے کا بیان

روز اول شمار	یکشنبہ	دوشنبہ	سہ شنبہ	چہارشنبہ	پنجشنبہ	جمعہ	شنبہ	موکل	اسمائے حسنیٰ
اول ساعت	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زہرہ	زحل	جبرائیل	یا اللہ
نیم چاشت	زہرہ	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	اسرافیل	یا رحمٰن
دوپہر	عطارد	مشتری	زہرہ	زحل	شمس	قمر	مریخ	میکائیل	یا رحیم
ظہر کی نماز	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زہرہ	زحل	شمس	عزرائیل	یا کریم
درمیان دو نماز کے	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زہرہ	تنکائیل	یا ودود
نماز دیگر	مشتری	زہرہ	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	دردائیل	یا علیہم
آخر روز	مریخ	عطارد	مشتری	زہرہ	زحل	شمس	قمر	لومائیل	یا قہار

عمل کے واسطے اِس جدول پر نگاہ کرنا لازم ہے

ایام	یکشنبہ	دوشنبہ	سہ شنبہ	چہارشنبہ	پنجشنبہ	جمعہ	شنبہ
کواکب	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زہرہ	زحل
اسم اعظم	یاحی یاقیوم	فتاح علیم	ملک قدوس	علی عظیم	کبیر متعالی	رزاق کافی	حکیم کریم
اسم ملائک	جبرئیل	میکائیل	غضائیل	اسرافیل	عزرائیل	روپائیل	دردائیل
اسم جن	ملک راست	ملک ابیض	ملک احمر	ملک پریاں	ملک شمرد	ملک روعہ	ملک میمون
بخورات	دھنیاں سندرس	عود کافور	عود مشک افیون	عود مشک	عود صندل	عود مشک پوست	عود پسند شہد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نقش ہفت در ہفت طرح یکصد و شصت دشمن کی مقہوری کے لئے روز سہ شنبہ مجرب ہے

۷۸۶

۳۰	۳۹	۴۸	۱	۱۰	۱۹	۲۸
۳۸	۴۷	۷	۹	۱۸	۲۷	۲۹
۴۶	۶	۸	۱۷	۲۶	۲۵	۲۷
۵	۱۴	۱۶	۱۵	۳۴	۳۶	۴۵
۱۳	۱۵	۲۴	۳۳	۴۲	۴۴	۴
۲۱	۲۳	۳۲	۴۱	۴۳	۳	۱۲
۲۲	۳۱	۴۰	۴۹	۲	۱۱	۲۰

نقش ہشت در ہشت مطلوب اور محبوب کے لئے پنجشنبہ کے روز مشک اور زعفران سے لکھے

۷۸۶

۱	۲	۲۶	۶۰	۵۹	۶۱	۷	۸
۹	۱۰	۵۳	۵۴	۵۱	۵۲	۱۵	۱۶
۴۸	۴۷	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۴۲	۴۱
۴۰	۳۹	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۴	۳۳
۳۲	۳۱	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۲۶	۲۵
۲۴	۲۳	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۱۸	۱۷
۴۹	۵۰	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۵۵	۵۶
۵۷	۵۸	۶	۵	۴	۳	۶۳	۶۴

روز دوشنبہ کا مثلث نقش محبت کے لئے

۷۸۶

۶	۷	۲
۴	۵	۹
۵	۳	۴

ایضاً روز جمعہ کا مخمس نقش نوسطی محبت اور متوجہ کرنے کے

۷۸۶

۱۷	۲۴	۱	۸	۱۵
۲۳	۵	۷	۱۴	۱۶
۴	۶	۱۳	۲۰	۲۲
۱۰	۱۲	۱۹	۲۱	۳
۱۱	۱۸	۲۵	۲	۹

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یکشنبہ کا شش در شش نقش واسطے فتوحات کے

۱۱۱

۴	۱۰	۳۰	۳۲	۳۴	۱
۲	۱۸	۲۱	۲۴	۱۱	۳۵
۳۱	۲۳	۱۲	۱۷	۲۲	۶
۲۹	۱۳	۲۶	۱۹	۱۶	۸
۹	۲۰	۱۵	۱۴	۲۵	۲۸
۲۶	۲۷	۷	۵	۳	۳۳

روزشنبہ کا نقش زحل جدائی اور عداوت کیلئے نہ در نہ

۷۸۶

۴۵	۳۴	۲۳	۱۲	۱	۸۰	۶۹	۵۸	۴۷
۴۶	۴۴	۳۳	۲۲	۱۱	۹۰	۷۹	۶۸	۵۷
۵۶	۵۴	۴۳	۳۳	۲۱	۱۰	۸	۷۸	۶۷
۶۶	۵۵	۵۳	۴۲	۳۱	۲۰	۱۸	۷	۷۷
۷۶	۶۵	۶۳	۵۲	۴۱	۳۰	۱۹	۱۷	۶
۵	۷۵	۶۴	۶۲	۵۱	۴۰	۲۹	۲۷	۱۶
۱۵	۴	۷۴	۷۲	۶۱	۵۰	۳۹	۲۸	۶۶
۲۵	۱۴	۳	۷۳	۷۱	۶۰	۴۹	۳۸	۳۶
۳۵	۲۴	۱۳	۲	۸۱	۷۰	۵۹	۴۸	۳۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دائرہ اسمائے جمالی مع مواکیل وعدد

یا	اسم	موکل	وفق	یا	اسم	موکل	وفق
یا ۱۱	سلام ۱۳۱	هموائیل ۱۱۲	وفق ۲۵۴	یا ۱۱	مومن ۱۳۶	رویائیل	وفق ۴۰۵
یا ۱۱	مهیمن ۱۴۵	رویائیل ۲۵۸	وفق ۴۱۴	یا ۱۱	باری ۲۱۳	جبرائیل ۲۴۶	وفق ۴۷۰
یا ۱۱	غفار ۱۲۸۱	لوخائیل ۶۷۸	وفق ۱۹۷۰	یا ۱۱	فتاح ۴۸۹	سرجائیل ۳۵۰	وفق ۸۵۰
یا ۱۱	واسع ۱۳۷	رفتمائیل ۷۶۲	وفق ۹۱۰	یا ۱۱	رؤف ۲۸۷	اهوائیل ۷۳	۳۷۱
یا ۱۱	باقی ۱۱۳	جبرائیل ۲۴۶	۳۷۰	یا ۱۱	رزاق ۳۰۸	اهوائیل ۷۳	۳۹۲
یا ۱۱	باسط ۷۲	جبرائیل ۲۴۶	۳۲۹	یا ۱۱	دافع ۳۵۱	اهوائیل ۷۳	۴۳۵
یا ۱۱	مُعِزّ ۱۱۷	روبائیل ۲۵۸	۳۸۶	یا ۱۱	وهاب ۱۴	رفتمائیل ۷۶۲	۷۸۷
یا ۱۱	مجید ۵۷	رویائیل ۲۵۸	۳۶۶	یا ۱۱	لطیف ۱۲۹	طاطائیل ۶۶	۲۸۱
یا ۱۱	حلیم ۸۸	تنکفیل ۵۹۰	وفق ۶۸۹	یا ۱۱	حیّ ۱۸	تنکفیل ۵۹۰	وفق ۶۱۹
یا ۱۱	کریم ۲۷۰	حروزائیل ۲۶۳	۷۴۴	یا ۱۱	ودود ۲۰	رفتمائیل ۷۶۲	۸۲۴

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا	اسم	فرشتہ	میزان	یا	اسم	فرشتہ	میزان
یا ۱۱	غفور ۱۲۸۶	لوخائیل ۶۷۸	۱۹۷۵	یا ۱۱	شکور ۵۲۶	هموائیل ۲۸۷	۸۲۴
یا ۱۱	منعم ۲۰۰	رویائیل ۲۵۸	۴۶۹	یا ۱۱	وکیل ۶۶	رفتمائیل ۷۱۹	۸۹۶
یا ۱۱	ولی ۴۶	رفتمائیل ۷۶۲	۷۱۹	یا ۱۱	تواب ۴۰۹	عزرائیل ۳۱۹	۷۳۹
یا ۱۱	مغنی ۱۱۰۰	رویائیل ۲۵۸	۱۳۶۹	یا ۱۱	برّ ۲۰۲	جبرائیل ۲۴۶	۴۵۹
یا ۱۱	حفیظ ۹۹۸	تنکفیل ۸۹۰	۱۵۹۹	یا ۱۱	حمید ۶۲	تنکفیل ۵۹۰	۶۶۳
یا ۱۱	محی ۶۸	رویائیل ۲۵۸	۳۲۷	یا ۱۱	قیوم ۱۵۶	عطرائیل ۳۲۱	۴۷۸
یا ۱۱	ماجد ۴۸	رویائیل ۲۵۸	۳۱۷	یا ۱۱	هادی ۲۰	رویائیل ۲۶۲	۳۹۳
یا ۱۱	صمد ۱۳۴	اسمائیل ۲۱۲	۳۵۷	یا ۱۱	عفوّ ۱۵۶	لومائیل ۷۸	۱۵۵
یا ۱۱	معطی ۱۲۹	رویائیل ۲۵۸	۳۹۸	یا ۱۱	نافع ۲۰۱	حولائیل ۸۶	۳۹۸
یا ۱۱	نور ۲۵۶	حولائیل ۸۶	۳۵۳	یا ۱۱	صبور ۲۹۸	اسمائیل ۲۱۲	۵۲۱

اسمائے الٰہی مشترک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۹۳۰	مھکائیل ۱۰۷	خبیر ۸۱۲	یا ۱۱	۳۵۹	رویائیل ۲۵۸	ملک ۹۰	یا ۱۱
۸۴۹	مھکائیل ۱۰۷	خالق ۷۳۱	یا ۱۱	۲۴۹	لومائیل ۱۱۸	علیم ۱۵۰	یا ۱۱
۵۵۹	جبرائیل ۲۴۶	بصیر ۲۰۲	یا ۱۱	۶۷۹	تنکفیل ۵۹۰	حکیم ۷۸	یا ۱۱
۲۱۴۹	لومائیل ۱۱۸۰	عظیم ۱۰۲۰	یا ۱۱	۶۶۹	تنکفیل ۵۹۰	حکم ۶۸	یا ۱۱
۷۰۹	تنکفیل ۵۹۰	حق ۱۰۸	یا ۱۱	۳۱۹	جبرائیل ۲۴۶	باطن ۶۲	یا ۱۱
۴۲۰	اسرافیل ۳۷۲	اوّل ۳۷	یا ۱۱	۱۷۴۹	لوخائیل ۶۷۰	غنی ۱۰۶۰	یا ۱۱
۱۱۱۵	رویائیل ۲۵۸	مؤخر ۷۴۶	یا ۱۱	۸۲۰	دفتمائیل ۷۶۲	والی ۴۷	یا ۱۱
۳۴۳	جبرائیل ۳۴۶	بدیع ۸۶	یا ۱۱	۳۶۰	رویائیل ۵۸	مالک ۹۱	یا ۱۱
۴۰۶	اسرافیل ۳۸۱	احد ۱۳	یا ۱۱	۴۹۲	عطرائیل ۳۱۱	قدوس ۱۷۸	یا ۱۱
۳۸۶	اھوائیل ۷۲۱	ربّ ۲۰۲	یا ۱۱	۱۲۰۳	اوزائیل ۸۵	ظاھر ۱۱۰۶	یا ۱۱
۹۲۳	لویائیل ۸۱۸	عزیز ۹۴	یا ۱۱	۶۰۳	لویائیل ۸۸	عدل ۱۰۴	یا ۱۱

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا			وفق	یا			
یا ۱۱	آخر ۸۰۱	اسرافیل ۳۸۲	۱۱۹۴	یا ۱۱	مُتکبّر ۶۶۲	رویائیل ۲۵۸	۹۳۱
یا ۱۱	شہید ۳۱۹	ھمزائیل ۳۸۷	۶۱۷	یا ۱۱	علی ۱۱۰	لومائیل ۸۸	۲۰۹
یا ۱۱	مقدم ۱۸۴	روبائیل ۲۱۵۸	۴۵۳	یا ۱۱	ممیت ۴۹۰	رویائیل ۶۵۸	۷۵۹
یا ۱۱	جامع ۱۱۲	کلکائیل ۸۳	۲۰۸	یا ۱۱	مقیت ۵۵۰	رویائیل ۲۵۸	۸۱۹
یا ۱۱	رشید ۵۱۴	اھوائیل ۷۱۳	۵۹۸	یا ۱۱	جلیل ۷۳	کلکائیل ۸۳	۱۶۷
یا ۱۱	متعالی ۵۵۱	رویائیل ۲۰۸	۸۲۰	یا ۱۱	مبدی ۵۶	رعیائیل ۲۵۸	۳۲۵
یا ۱۱	حسیب ۸۰	تنکافیل ۹۰	۶۸۰	یا ۱۱	حافض ۱۴۸۱	مھکائیل ۱۰۷	۱۵۶۹

نوع دیگر اسمائے جلالی

یا				یا			
یا ۱۱	سمیع ۱۸۰	ھمواکیل ۱۱۲	۳۰۳	یا ۱۱	جبّار ۲۰۶	کلکائیل ۸۳	۳۰۰
یا ۱۱	واحد ۱۹	رفتمائیل ۷۶۲	۷۹۲	یا ۱۱	قہار ۳۰۶	عطرائیل ۳۱۱	۶۲۸
یا ۱۱	مصوّر ۳۳۶	رویائیل ۲۵۸	۶۶۵	یا ۱۱	مذل ۷۷۰	رویائیل ۲۵۸	۷۹۶

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا ۱۱	مجید ۵۵	رویائیل ۲۵۸	۳۶۴	یا ۱۱	متین ۵۰۰	رویائیل ۲۵۸	۷۶۹
یا ۱۱	باعث ۵۷۳	جبرائیل ۲۴۶	۸۳۰	یا ۱۱	منتقم ۶۳۰	رویائیل ۲۵۸	۸۹۹
یا ۱۱	محصی ۱۴۸	رویائیل ۲۵۸	۴۱۷	یا ۱۱	کبیر ۲۳۲	حروزائیل ۲۵۳	۴۹۶
یا ۱۱	رقیب ۳۱۲	اھوکیل ۷۳	۳۹۶	یا ۱۱	قابض ۹۰۳	عطرائیل ۳۱۱	۱۲۲۵
یا ۱۱	معید ۱۲۴	رویائیل ۲۵۸	۳۲۵	یا ۱۱	جبّار ۲۰۱	عطکائیل ۱۰۱	۳۱۸
یا ۱۱	قادر ۳۰۵	عطرائیل ۳۱۱	۶۲۷	یا ۱۱	واجد ۱۴	رفتمائیل ۷۶۲	۷۸۷
یا ۱۱	مانع ۱۶۱	رویائیل ۲۵۸	۴۳۸	یا ۱۱	قوی ۱۱۶	عطرائیل ۳۱۱	۴۳۸
یا ۱۱	مقیط ۱۵۹	رویائیل ۲۵۸	۴۳۸	یا ۱۱	مقتدر ۷۴۴	رویائیل ۲۵۸	۱۰۱۳
	یا ۱۱	وارث ۷۰۷	رفتمائیل ۷۶۲	۱۴۸۰			

اعداد حروف تہجّی صغیر و متوسط و کبیر و اسافلہ و متوسط و کبیر دفق

الف ۱-۱۱۱-۱۳-اسرائیل ۳۸۲-۵۰۷ ÷	ب ۲-۱۲-۶۱۱-جبرائیل ۲۴۷-۸۷۲ ÷
ج ۳-۵۳-۱۰۱۵۱-کلکائیل ۸۲-۱۱۷۰ ÷	د ۴-۳۵-۲۷۳-دردائیل ۲۵۰-۵۶۴ ÷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ھ ۵-۱۵-۷۰۰-دردائیل ۸۲-۱۱۷ ÷
ز ۷-۱۷-۱۳۳-حردفائیل ۱۲۲۰-۴۶۴ ÷
ط ۹-۱۹-۵۳۰-اسمائیل ۲۱۲-۷۷۰ ÷
ك ۲۰-۱۰۱-۶۳-خردائیل ۲۶۳-۱۶۴ ÷
م ۴۰-۹۰-۳۲۳-رویائیل ۲۵۸-۷۲۱ ÷
س ۶۰-۱۲۰-۵۲۰-ھمراکیل ۱۱۲-۸۱۲ ÷
ف ۸۰-۹۰-۶۵۱-سرحمائیل ۳۵۰-۱۱۷۱ ÷
ق ۱۰۰-۱۸۱-۴۵۱-عطرائیل ۳۲۱-۱۰۵۳ ÷
ش ۳۰۰-۳۶۰-۱۴۸۱-ھمرائیل ۲۸۷-۲۴۲۸ ÷
ث ۵۰۰-۵۱۰-۱۱۵۰-مھکائیل-۱۰۴-۲۲۶۴ ÷
ذ ۷۰۰-۷۳۱-اھواکیل ۶۲-۲۰۷۵ ÷
ظ ۹۰۰-۹۱۰-۹۸-لوزائیل ۸۵-۲۸۷۶ ÷

و ۶-۱۶-۴۶۰-رفتمائیل ۳۶۲-۸۴۱ ÷
ح ۸-۱۸-۵۹۱-تنکفیل-۵۹۰-۱۲۰۷ ÷
ی ۱۰-۲۰-۵۷-سراکیطائیل ۴۲۰-۱۳-۹۴۱ ÷
ل ۳۰-۷۱-۱۰۹۰-اطاطائیل ۲۶۱-۱۲۵۲ ÷
ن ۵۰-۱۰۶-۷۹۰-حولائیل ۸۶-۱۰۰۲ ÷
ع ۷۰-۱۳۰-۱۹۱-لویائیل-۸۸-۴۸۰ ÷
ص ۹۰-۹۵-۵۹۰-مھکائیل ۸۶-۸۶۱ ÷
ر ۲۰۰-۲۱۰-۱۵۰۲-ھمواکیل ۷۳-۹۸۵ ÷
ت ۴۰۰-۱۴۱۰-۷۲۳-عزرائیل ۳۱۹-۸۵۲ ÷
خ ۶۰۰-۶۱۰-۹۱۰-مھکائیل ۱۰۷-۲۲۲۷ ÷
ض ۸۰۰-۸۰۵-۱۱۰۴۱-عطکائیل ۱۵۱-۲۷۷۷ ÷
غ ۱۰۰۰-۱۰۰۶۰-۱۱۰-لوخائیل ۶۷۸-۳۷۴۹ ÷

اسمائے جلالی موافق حروف تہجّی

ھفتدہ حروف (م) یا مجید- یا مومن- یا مھیمن- یا معز- یا منعم
یا مغنی- یا محی- یا معطی- یا ماجد- (و) یا واسع- یا وھاب
یا ودود- یا وکیل- (ب) یا باری- یا باقی- یا باسط- یا برُّ
(ر) یا رؤف- یا رزاق- یا رافع- (غ) یا غفور- یا غفّار
(ح) یا حی- یا حلیم- یا حمید- یا حفیظ (ع) یا عفوُّ (ص)
یا صمد- یا صبور- (ن) یا نافع- یا نور- (س) یا سلام-
(ف) یا فتاح (ل) یا لطیف (ك) یا کریم (ش) یا شکور-

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

(ت) یاتواب (ق) یاقیوم (ہ) یاھادی۔ اسمائے مشترک دس ہیں
(میم) یامالک۔ یامتعال۔ یاملک۔ یامصور۔ یامجیب۔ یامحصی
یامقدم۔ یامؤخر (ح) یاحکیم۔ یاحبیب۔ یاحق۔ یاحکم (ع) یاعلیم
یاعدل۔ یاعظیم (الف) یااول۔ یاآخر۔ یااحد۔ (ب) یابصیر۔ یاباعث
یاباطن (خ) یاخالق۔ یاخبیر۔ (ق) یاقدوس۔ (س) یاسمیع (ش)
یاشہید۔ (ظ) یاظاہر (و) یاوالی۔ یاواحد۔ (ج) یاجامع
(غ) یاغنی۔ (ر) یارشید۔ یارب۔ یارحمٰن۔ یارحیم۔

اسمائے مواکیل موافق حروف تہجی

(الف) اسرافیل (ب) جبرائیل۔ (ت) عزرائیل۔ (ث) میکائیل (ج) کلکائیل
(ح) تنکافیل۔ (خ) محکائیل۔ (د) دردائیل (ذ) اھراطیل۔ (ر) اھواکیل
(ز) صرفائیل (س) ھمرائیل (ش) سرفائیل (ص) مجمائیل۔ (ض) عطکائیل
(ط) اسمائیل۔ (ظ) نورائیل (ع) لومائیل (غ) لوخائیل (ف) سرحمائیل
(ق) عطرائیل (ک) حروزائیل (ل) لطاطائیل (م) دویائیل (ن)
حولائیل (و) رفتمائیل (ہ) دوزھائیل (ی) سراکیطائیل۔

فصل

حب زبان بندی یا خواب بندی یا عداوت کے تعویذات لکھنے کے لئے بارہ
شرطیں ہیں۔ اوّل وضو کرکے مشک و زعفران سے لکھے۔ اور منہ میں رکھ کر
حروف کے سہو و نسیان سے احتیاط کرے لکھنے کے وقت کسی سے بات کرے
اور ناشایستہ بات کی طرف دھیان نہ کرے۔ ناپاک آدمی کے سایہ سے پرہیز کرے۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ساعت کے سعد ونحس کو خیال میں رکھے۔ اپنے سانس کا خیال رکھے کہ سانس کس نتھنے سے چلتا ہے۔ محبت اور زبان بندی کے لئے بائیں نتھنے سے سانس کا چلنا بہتر ہے اور بغض و عداوت کے لئے داہنے نتھنے کا سانس مناسب ہے۔ عداوت کا نقش لکھنے کے لئے کڑوی چیز کا منہ میں رکھنا زیبا ہے۔ اور نیل سے لکھنا بہتر ہے محبت کے لئے پہلی پندرہ تاریخوں میں اور بغض کے لئے پچھلی پندرہ تاریخوں میں لکھنا چاہیئے۔ عورت کے لئے رات کو لکھے۔ مرد کے لئے دن کو۔ دوستی کے لئے زہرہ اور مشتری کے دنوں میں اور دشمنی کے لئے زحل اور مریخ کے دنوں اور راتوں میں لکھنا چاہیئے۔ مرد کا تعویذ داہنی ران پر اور عورت کا بائیں ران پر دھر کر لکھنا مناسب ہے اور تعویذ بقلم عناصر لکھے۔ تعویذ آتشی شرقی قلم سے اور تعویذ خاکی چوبی قلم سے اور تعویذ بادی مغربی قلم سے اور تعویذ آبی شمالی قلم سے لکھے۔

فصل دریافت طالع میں

طالب اور مطلوب کے نام مع اُن کی ماؤں کے نام کے بحساب ابجد شمار اعداد نکال کر جمع کر لے اور بارہ بارہ طرح دیکر اگر (۱) باقی رہے تو برج (حمل) ہے تو مریخ ستارے کی ساعت میں لکھے اگر دو (۲) ہوں تو ثور ہے عطارد اور زہرہ کی ساعتوں میں لکھے۔ اگر (۳) ہوں تو جوزا ہے۔ عطارد ستارے کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۴) ہوں۔ تو سرطان ہے قمر کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۵) ہوں۔ تو اسد ہے۔ شمس کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۶) ہوں تو سنبلہ ہے۔ عطارد ستارے کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۷) رہیں تو میزان ہے زہرہ کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۸) رہیں تو عقرب ہے۔ مریخ کی ساعت میں لکھے۔ اگر (۹) رہیں تو قوس ہے۔ مشتری کی ساعت میں لکھے۔ اور (۱۰) ہوں تو جدی ہے۔ زحل کی ساعت میں اور اگر (۱۱) رہیں تو دلو ہے۔ زحل کی ساعت میں اور اگر (۱۲) رہیں تو حوت ہے مشتری کی ساعت میں لکھے ✦

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized by eGangotri

فصل ستاروں کی شناخت میں

برج حمل و عقرب (مریخ) اور ثور و میزان (زہرہ) قوس و حوت (مشتری) جدی۔ دلو (زحل) جوزا۔ سنبلہ (عطارد) اسد (شمس) سرطان (قمر) لئے ہیں ۰

دائرہ راسوں کی شناخت میں

حمل (الف)	ثور (ب)	میزان (ت)	دلو (ث)	عقرب (ج)
سرطان (ح)	جدی (خ)	حوت (د)	ثور (ذ)	میزان (ر)
عقرب (ز)	دلو (س)	دلو (ش)	عقرب (ص)	میزان (ض)
میزان (ط)	عقرب (ظ)	حمل (ع)	سنبلہ (غ)	قوس (ن)
جوزا (ق)	جوزا (ک)	حمل (ل)	اسد (م)	عقرب (ن)
ثور (و)	سرطان (ہ)	حمل (لا)	حمل (ء)	حمل (ی)

نقش مثلث جو حُب کے لئے پنجشنبہ کی رات کو لکھا جاتا ہے۔ طالب و مطلوب اور اُن کی ماؤں کے نام کے اعداد اور اسمائے حسنےٰ میں سے ایک اسم موافق اور موکل کے اسم کے نام ایک کپڑے پر مشک اور زعفران سے لکھ کر سات فتیلے بنائے اور کورے چراغ میں گھی ڈال کر جلائے۔ چاروں طبیعتوں کے مثلث نقش یہ ہیں ۰

بادی ٧٨٦

٨	٣	٤
١	٥	٩
٦	٧	٢

آتشی ٧٨٦

٤	٩	٦
٣	٥	٧
٨	١	٢

آبی ٧٨٦

٨	١	٦
٣	٥	٧
٤	٩	٣

خاکی ٧٨٦

٢	٧	٦
٩	٥	١
٤	٣	٨

نقش جامع یہ ہے

٧٨٦				
	٢٠	٢٧	١٩	م
	٢١	٢٢	٢٣	ل
	٢٦	١٧	٢٤	ک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نقش چہل کاف جو عداوت اور بغض کے لئے نہایت ہی مجرّب ہے

٧٨٦

٨	٢٠١٥	٢١٨	١
٢٠١٧	٣	٢	١٠١٦
٣	١٠٢٠	٢٠١٣	٦
٤	٥	ب	٢٠١٩

٧٨٦

٨	١٠١٥	١٠١٨	١
١٠١٧	٢	٧	١٠١٦
٣	١٠٢٠	١٠١٣	٦
١٠١٤	٤	ب	١٠١٩

نوع دیگر - چہار طبع کے نقش - آتشی - آبی - بادی - خاکی ۔

آبی ٧٨٦

١٤	٧	١٢	١
٤	٩	٦	١٥
٥	١٦	٣	١٠
١١	٢	١٣	٨

آتشی ٧٨٦

١٤	٥	٤	١١
٣	١٢	١٣	٦
٩	٢	٧	١٦
٨	١٥	١٠	١

خاکی ٧٨٦

١٦	٢	٣	١٣
٥	١١	١٠	٨
٩	٧	٦	١٢
٤	١٤	١٥	١

بادی ٧٨٦

١٢	٧	٦	٩
١٣	٢	٣	١٦
١	١٤	٥	٤
٨	١١	١٠	٥

نوع دیگر اگر کوئی شخص آیت صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَھُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ کے عدد اور بدگو حاسدوں اور دشمنوں کے نام کے عدد نکالکر اپنے پاس یا دشمنوں کے گھر میں ڈالدے تو اس آیت کی برکت سے اُن کی زبان بستہ ہو جائیگی۔ اور جس عورت کا خون جاری ہو اگر اس آیت کے عدد ٨٠٧ کا نقش بطور مثلث پُر کر کے کمر کے ساتھ باندھ رکھے تو خون بالکل بند ہو جائیگا عامل باوضو ہو اور بوقت نقش لکھنے کے رو بقبلہ ہو کر بیٹھے۔ نقش بکرم و معظم چہار خانہ یہ ہے ۔

٧٨٦

	٢٧٠	٢٦٥	٢٧٢
	٢٧١	٢٦٩	٢٦٧
	٢٦٦	٢٧٣	٢٦٨

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باب دوازدہ بروج

چہار برج نیک ہیں۔ جن کو ثابت بھی کہا جاتا ہے اور چہار برج نحس ہیں جن کو منقلب بھی کہتے ہیں نیک محبت کے لئے مخصوص ہیں۔ اور منحوس عداوت کے لئے۔ اور جو نہ نیک اور نہ بد ہیں۔ ان میں مشرقی ساعتیں محبت کے لئے اور مغربی عداوت کے لئے بہتر ہیں۔

دائرہ سعادت برج

آفتاب برج ثور میں اور برج اسد اور برج عقرب اور برج دلو میں ثابت ہے۔
آفتاب حمل۔ سرطان۔ میزان۔ جدی۔ میں منقلب ہے۔
آفتاب جوزا۔ سنبلہ۔ حوت۔ قوس میں مستطیع ہے۔

باب عناصر کی پادشاہی کے بیان میں

دوشنبہ کے روز۔ ہوا کی پادشاہی ہے۔ یکشنبہ کے روز آب کی۔ جمعہ کے روز آتش کی۔ پنجشنبہ کے روز خاکی۔

ماہ محرم آتشی۔ ربیع الاول بادی۔ صفر خاکی۔ ذیقعدہ بادی۔ ربیع الآخر خاکی۔ رمضان آتشی۔ جمادی الآخر خاکی۔ جمادی الاول آتشی۔ شعبان آبی۔ رجب بادی۔ شوال خاکی۔ ذی الحجہ آبی۔

باب نحس تاریخوں کے معلوم کرنے میں

ہر مہینے میں دو تاریخیں نحس ہوا کرتی ہیں۔ ان میں کام کرنا اچھا نہیں۔ محرم۔ ۴۔ ۶ تاریخ صفر۔ ۱۔ ۳۔ ربیع الاول ۲۔ ۲۰۔ ربیع الآخر ۷۔ ۳۔ جمادی الاول ۲۔ ۱۱۔ تاریخ جمادی الآخر ۲۰۔ ۴۔ رجب ۳۔ ۱۱۔ شعبان۔ ۴۔ ۹۔ رمضان ۹۔ ۴۔ شوال ۶۔ ۲۰

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ذیقعدہ ۔ ۲ ۔ ۹ ۔ ذی الحجہ ۱۷ ۔ ۲۰ ۔

چار ہفتوں کا بیان } مہینے کے پہلے ہفتے میں حُب دوسرے میں زبان بندی خواب بندی ۔ تیسرے میں عقد اللسان ۔ چوتھے میں عداوت

ساتوں کا بیان } مشتری محبت زہرہ دوستی ۔ شمس زبان بندی ۔ خواب بندی محبت قمر زبان بندی ۔ زحل اور مریخ اور عطارد عداوت اور جدائی کیلئے ۔

دائرہ محبت کے عدد } بارہ طرح کرنے کے بعد مطلوب طالب اور اس کی ماں کا نام جمع کر کے اگر اعداد ذیل نکلیں تو محبت ہوگی ۱۰ ۔ ۳ ۔ ۴ ۔

۵ ۔ ۷ ۔ ۹ ۔ ۱۰ ۔ ۱۱ ۔ عداوت ۲ ۔ ۶ ۔ ۸ ۔ ۱۲ ۔

چکر جوگنی کا دریافت کرنا بھی ضروری ہے } شنبہ دو شنبہ مشرق ۔ یکشنبہ مغرب سہ شنبہ کنج جنوب ۔ چہار شنبہ کنج شمال

پنجشنبہ جنوب ۔ جمعہ ستارہ چکر چوگتے مشرق ۔

نوع دیگر ۱ ۔ ۱۱ ۔ ۲۱ میں مشرق ۔ ۲ ۔ ۱۲ ۔ ۲۲ ۔ جنوب ۳ ۔ ۱۳ ۔ ۲۳ ۔ شمال ۔ ۴ ۔ ۱۴ ۔ ۲۴ ۔ مغرب میں اور مابین مشرق و جنوب ۵ ۔ ۱۵ ۔ ۲۵ ۔ میں اور جنوب مغرب ۶ ۔ ۱۶ ۔ ۲۶ ۔ میں ۷ ۔ ۱۷ ۔ ۲۷ ۔ شمال مغرب ۸ ۔ ۱۸ ۔ ۲۸ ۔ شمال مشرق ۹ ۔ ۱۹ ۔ ۲۹ ۔ بطرف زمین ۱۰ ۔ ۲۰ ۔ ۳۰ ۔ بطرف آسمان ۔

ہر ستارے کی سیر میں } زحل ہر برج ۲½ سال ۔ مشتری ۱۲ ماہ ۔ مریخ ۴۰ یوم ۔ شمس ۳۰ یوم زہرہ ۱۶ یوم عطارد ۱۶ یوم ۔ قمر ۲ روز ۔

ہر برج کے ورگ دریافت کرنے میں

(حمل)	(ثور)	(جوزا)	(سرطان)	(اسد)	(سنبلہ)	(میزان)	(عقرب)	(قوس)	(جدی)	(دلو)	(حوت)
گربہ	موش	سیمرغ	خرگوش	پلنگ	شیر	آہو	آہو	گربہ	موش	فغناز	شیر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باب ہر طالع کے موکل دریافت کرنے میں

حمل - ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبلہ	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
یابلاحمیل - یاحمائیل	یااسرفیل	یامیکائیل	یاسرائیل	یاطائیل یانقبائیل	یاحماکائیل	یاحرجائیل	یاطائیل یاسرائیل	یاخیلائیل	یاعئیل یاکلموی	یاخضائیل

تیس حروف کے موکل

الف	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر
اسرافیل	جبرائیل	عزرائیل	میکائیل	تنکافیل	محلائیل	مہکائیل	وردائیل	ہمرائیل	اموکیل
ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف
شرفائیل	ہموکیل	ہموکیل	امحائیل	اطکائیل	طاطائیل	نورائیل	لوائیل	قوخائیل	سرحائیل
ق	ک	ل	م	ن	و	لا	لا	ء	ی
عطرائیل	حزدرائیل	طاطیل	رویائیل	حوائیل	اخمائیل	دولائیل	.	.	سراکیطائیل

سات ستاروں کے موکل

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	قمر	عطارد
انائیل	بخرائیل	بیلاکیل	کلمتیائیل	اسمائیل	القوئیل	اشکحائیل

یہ چار موکل جو تعویذ پر لکھے جاتے ہیں

موکل اخلاص - یاکتفتونا - موکل برآمدن حاجات - یامایسوسا - موکل دوستی یامستفیہما - موکل عداوت وبغض - یامکعشوثا ؎

نوع دیگر - ہر طبیعت کی شناخت میں کہ کون کون پر غالب ہے - آب آگ پوہ آگ آپ پر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خاک ہوا پر۔ ہوا آب پر زور آور ہے ٭

ہندی راسوں کے مطابق برج

حمل میکھ راس۔ ثور برکھ راس۔ جوزا متھن راس۔ سرطان کرک راس اسد سنگھ راس۔ سنبلہ کنیا راس۔ میزان تلا راس۔ عقرب برچھک راس۔ تاس دھن راس۔ جدی مکر راس۔ دلو کنبھ راس۔ حوت مین راس

باب تعویذات کے بیان میں

اگر دشمن کا ہلاک یا بیمار کرنا منظور ہو تو تین روز کالی مرچیں مُنہ میں رکھے اور تیسرے روز باوضو ہوکر مُنہ میں مرچ ڈال کر اور آگ جلا کر ایک ہزار دفعہ ان تعویذوں میں سے ایک تعویذ لکھے دشمن ہلاک ہوجائیگا ٭

۷۸۶				۷۸۶				۷۸۶				۷۸۶			
۵	۸	۱	۱۰	۶	۱۱	۴	۱۳	۱۵	۱۲	۶	۱	۳	۹	۱۴	۷
۲	۹	۱۶	۷	۱۶	۱	۱۰	۷	۲	۷	۹	۱۶	۱۵	۹	۱	۱۲
۱۲	۳	۶	۱۳	۹	۸	۱۵	۲	۳	۱۰	۸	۱۳	۵	۱۶	۱۱	۲
۵	۱۴	۱۱	۴	۳	۱۴	۵	۱۲	۱۲	۵	۱۱	۴	۱۰	۳	۸	۱۳

۸	۱۱	۱۴	۴
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۳	۵	۴	۱۵

اگر دشمن اِن تعویذوں سے بیمار نہ ہو تو عود کی لکڑی لیکر آگ پر رکھے جب خوب روشن ہوجائے تو تھوڑا سا نوشادر اُس پر ڈال دے اور اس کلام کو پڑھتا جائے نیل الضالا دیاقھا یا عزدائیل یا اھموا عیل یا طواسیل اور ان تعویذوں میں سے لکھ کر ایک تعویذ اپنے پاس رکھے دشمن چند ہی روز میں ہلاک ہوجائیگا ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۷۸۶					۷۸۶					۷۸۶			
۱۴	۷	۱۲	۱		۸	۱۱	۱۴	۱		۱۵	۸	۱	۱۰
۴	۹	۶	۱۵		۱۳	۲	۷	۱۲		۲	۹	۱۶	۷
۵	۱۶	۳	۱۰		۳	۱۶	۹	۶		۱۲	۳	۶	۱۳
۱۱	۲	۱۳	۸		۱۰	۵	۴	۱۵		۵	۱۴	۱۱	۴

نقش مثلث ہر چہار طبع دشمن کی ہلاکت کے لئے

آبی ۶۸۶ آتشی ۶۸۶ بادی ۶۸۶ خاکی ۶۸۶

		۶	۷	۲		۹	۳	۸		۲	۹	۴		۶	۱	۸
		۱	۵	۹		۹	۵	۱		۷	۵	۳		۷	۵	۳
		۸	۳	۴		۲	۵			۶	۱	۸		۲	۹	۴

نقش دہ در دہ

۱۰	۹۹	۸	۱۴	۹۵	۶	۹۷	۳	۹۲	۱
۸۱	۱۹	۱۸	۱۷	۸۵	۸۶	۱۴	۸۳	۱۲	۲۰
۷۱	۷۲	۲۸	۷۷	۲۶	۲۵	۷۴	۲۳	۲۹	۸۰
۴۰	۶۲	۶۳	۳۷	۶۶	۶۵	۳۴	۲۸	۶۹	۳۱
۴۱	۵۹	۴۳	۴۴	۵۶	۵۵	۵۷	۵۸	۴۲	۵۱
۷۰	۳۳	۳۳	۶۷	۳۵	۳۶	۴۷	۴۸	۵۲	۵۰
۷۰	۳۲	۳۳	۶۷	۳۵	۳۶	۶۴	۶۸	۳۹	۶۱
۲۱	۲۲	۷۵	۲۴	۷۶	۷۵	۲۷	۷۳	۷۹	۳۰
۱۱	۸۹	۱۳	۸۷	۱۵	۱۶	۱۴	۱۸	۸۲	۹۰
۱۰۰	۲	۹۸	۴	۵	۹۶	۷	۳۹	۹	۹۱

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حُب کا مجرّب نقش نقش مندرجہ ذیل کے تین فتیلے مشک اور زعفران اور گلاب سے لکھ کر نئے چراغ میں گائے کا گھی ڈال کر چراغ کا مُنہ خانہ مطلوب کی طرف کرکے جلائے اور یکشنبہ کے روز سے عمل شروع کرکے ایک ہفتہ تک کرتا رہے۔

احب یا عنائیل

یا قہار
یا قہار
یا قہار
یا قہار
یا قہار
یا قہار
یا قہار

عدد ۱۳۳۱ ۷۵۰۱ ۲۴۸ ۸

الٰہی بحرمت یملیخا۔ مکسلمینا۔ کشفوطط

فلان بنت علے حب المحب فلان بن فلان

یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ

نوع دیگر۔ اگر کسی کا مطیع کرنا مطلوب ہو تو طالب و مطلوب اور اسمائے موکل اور باری تعالےٰ ۶۰ اسمہ کے عدد ایک کپڑے پر لکھ کر سات فتیلے بنائے اور شب پنجشنبہ کو گھی کے چراغ جلائے مطیع ہو جائیگا۔ نقش یہ ہے۔

۷۸۶

۹	۹	۲۷	۲۰
ل	۲۳	۲۲	۲۱
ك	۲۴	۱۷	۲۵

نوع دیگر سورہ اخلاص کے عدد ایک ہزار بار در کسر دیگر ایک خانہ ۱۳۔ دو خانہ ۹ تیسرا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خانہ ۵ درست کرے اور اسم طالب مع مطلوب بہ ترتیب اعداد جمع کرے اور مربع پُر کرے اور پڑھے۔ الحب فلان بنت فلان فی جلب القلب علے حب فلان ابن فلان +

٧٨٦

	١١	٨	١	١۴
	٢	١٣	١٢	٧
	١٦	٣	٦	٩
	۵	١٠	١۵	۴

نوع دیگر اس نقش کو لکھ کر آتشدان کے نیچے دفن کرے اور موکلات کو سات ہزار پندرہ دفعہ پڑھے۔ الودود یا اسرافیل یا دردائیل۔ یا میکائیل یا تنکائیل بحق مھموس +

نوع دیگر شکل مخمس اول طبع کے عدد سے پینسٹھ طرح دیگر پانچ حصے کرے اور ایک حصہ لیکر اگر کسر ایک ہے تو ۲۱ خانے سے اور اگر ۲ رہے تو ۱۶ سے۔ اگر تین رہے تو ۱۱ خانہ سے۔ اور اگر

٧٨٦

٨	١١	٧٩٢	١	
٧٩١	٢	٧	٢	
٣	۴٩٥ فلان ابن فلان	٩	٦	
١٠	۵	۴	٧٩٣	

چار رہیں تو ٦ خانہ سے پُر کرے + **نوع دیگر**۔ اگر مسدس کو ۵ ۱ کی کسر دیکر خانہ ۷ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۵ و ۳۱ سے پُر کرنا شروع کرے تو محبت کے لئے نہایت مفید ہے۔

نوع دیگر۔ نقش پنج در پنج محبت کے لئے نہایت ہی سریع التاثیر ہے۔ جمعہ کے روز لکھنا چاہئے۔ وہو ہذا +

١۵	٨	١	٢۴	١٧
١٦	١۴	٧	۵	٢٣
٢٢	٢٠	٣	٦	۴
٣	٢١	١٩	١٢	١٠
٩	٢	٢۵	١٨	١١

۵۵	۴٨	۴١	٦۴	۵٧
۵٦	۵۴	۴٧	۴۵	٦٣
٦٢	٦٠	۵٣	۴٦	۴۴
۴٣	٦١	۵٩	۵٢	۵٠
۴٩	۴٢	٦۵	۵٨	۵١

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۷۸۶

۱۴	۲۰	۲۶	۱۰	۲۸	۱۳
۱۸	۲۹	۷	۲	۲۶	۱۹
۲۱	۶	۳۲	۳۳	۳	۱۶
۲	۳۵	۱	۸	۳۰	۱۵
۱۲	۴	۳۴	۳۱	۵	۲۵
۲۴	۱۷	۱۱	۲۷	۹	۲۳

۷۸۶

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

۷۸۶

	۳۴	۱۷	۲۱	۱	۲۴	۱۴
	۱۲	۲۶	۹	۶	۳۳	۲۵
	۲	۱۰	۲۹	۳۰	۵	۳۵
	۱۸	۳۱	۴	۱۱	۲۸	۱۹
	۲۲	۷	۳۲	۲۷	۸	۱۵
	۲۳	۳۰	۱۶	۳۶	۱۳	۳۰

۷۸۶

۱۴	۲۰	۲۶	۱۰	۲۸	۱۳
۱۸	۲۹	۷	۲	۳۹	۱۹
۲۱	۶	۳۲	۳۳	۳	۱۶
۲۲	۳۵	۱	۸	۳۰	۱۵
۱۲	۴	۳۴	۳۱	۵	۲۵
۲۴	۱۷	۱۱	۲۷	۹	۲۳

نوع دیگر نقش مسبع دشمنوں کی مقہوری
کے لئے شنبہ یا سہ شنبہ کے روز علے الصباح پُر کرے اور وہ یہ ہے ؎

۱۷۵ ۷۸۶ ۱۷۵

۴۰	۲۳	۱۳	۴۵	۳۵	۱۸	۱
۳۲	۱۵	۵	۳۷	۲۷	۱۰	۴۹
۲۴	۱۴	۴۶	۲۹	۱۹	۲	۴۱
۱۶	۶	۳۸	۲۸	۱۱	۴۳	۳۳
۸	۴۷	۳۰	۲۰	۳	۴۲	۴۵
۷	۳۹	۲۲	۱۲	۴۴	۳۴	۱۷
۴۸	۳۱	۲۱	۴	۳۶	۲۶	۹

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر

۱۷۵			۷۸۶		۱۷۵	
۲۰	۳	۴۲	۲۵	۸	۴۷	۳۰
۱۲	۴۴	۳۴	۱۷	۷	۳۹	۲۲
۴	۳۶	۲۶	۹	۴۸	۳۱	۲۱
۴۵	۳۵	۱۸	۱	۴۰	۲۳	۱۳
۳۷	۲۷	۱۰	۴۹	۳۲	۱۵	۵
۲۹	۱۹	۲	۴۱	۲۴	۱۴	۴۶
۲۸	۱۱	۴۳	۳۳	۱۶	۶	۳۸

نقش ہشت در ہشت حُب کے لئے پنجشنبہ کو لکھے

۲۶۰				۷۸۶			
۸	۶۳	۶۲	۵	۴	۵۹	۵۸	۱
۹	۲۰	۴۶	۴۸	۱۶	۵۰	۱۹	۵۶
۵۴	۲۴	۳۲	۳۵	۳۸	۲۵	۴۱	۱۱
۱۰	۴۳	۳۷	۲۶	۳۱	۳۶	۲۲	۵۵
۵۲	۴۴	۲۷	۴۰	۳۳	۲۰	۲۱	۱۳
۱۲	۱۸	۳۴	۲۹	۲۸	۳۹	۴۷	۵۳
۵۱	۴۶	۲۳	۱۷	۴۹	۱۵	۴۵	۱۴
۶۲	۲	۳	۶۰	۶۱	۶	۷	۵۷

		۷۸۶				۲۶۰	
۵۷	۱۱	۵۲	۱۳	۵۵	۱۴	۵۶	۱
۲	۲۰	۴۴	۳۴	۴۳	۴۹	۱۵	۶۳
۳	۴۲	۳۲	۳۵	۳۸	۲۵	۳۳	۶۲
۶۱	۱۷	۳۷	۳۶	۳۱	۳۶	۴۸	۴
۶۰	۴۷	۲۷	۴۰	۳۳	۳۰	۱۸	۵
۶	۱۹	۳۴	۲۹	۳۸	۳۹	۴۶	۵۹
۷	۵۰	۲۱	۴۱	۲۳	۱۶	۴۵	۵۸
۶۴	۵۴	۱۲	۵۲	۱۲	۱۵	۹	۸

نوعِ دیگر۔ اگر کسی کو مطیع کرنا منظور ہو تو فرد الفرد کا نقش مربع پُر کر کے طالب اپنے پاس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ہ لکھے اور زوج لزوج کا نقش گھول کر محبوب کو پلادے ضرور ہی باہم محبت ہوگی ۔

فرد الفرد — ۷۸۶

۱۵	۲۱	۲۷	۱
۲۵	۳	۱۳	۲۲
۵	۳۱	۱۷	۱۱
۱۹	۹	۷	۲۹

زوج الزوج

۱۶	۲۲	۲۸	۲
۲۶	۴	۱۴	۲۴
۶	۳۲	۱۸	۱۲
۲۰	۱۰	۸	۲۰

نوع دیگر مندرجہ ذیل نقش اگر سعد وقتوں میں لکھے جائیں تو دوستی پیدا کر دیتے ہیں۔ اور اگر نحس وقتوں میں لکھیں تو جدائی اور تفرقہ ڈال دیتے ہیں ۔

۷۸۶

۴	۹	۶	۱۵
۱۴	۷	۱۲	۱
۵	۲	۱۳	۸
۱	۶	۳	۱۰

۷۸۶

۱۴	۷	۱۲	۱
۴	۹	۶	۱۵
۵	۱۶	۳	۱۰
۱۱	۲	۱۳	۸

۷۸۶

۴	۱۵	۱۴	۱
۵	۱۰	۱۱	۸
۹	۶	۷	۱۲
۱۶	۳	۲	۱۴

۷۸۶

۱۲	۷	۱۶	۹
۱۳	۲	۳	۱۶
۱	۱۴	۱۵	۱۴
۸	۱۱	۱۰	۱۵

۱۴	۵	۴	۱۱
۳	۱۲	۱۳	۶
۹	۲	۷	۱۶
۸	۱۵	۱۰	۱

۴	۱۴	۱۵	۱
۹	۷	۶	۱۲
۵	۱۱	۱۰	۸
۱۶	۲	۳	۱۳

۱	۱۵	۱۴	۴
۱۴	۶	۷	۹
۸	۱۰	۱۱	۵
۱۳	۳	۲	۱۶

۱۶	۲	۳	۱۳
۵	۱۱	۱۰	۸
۹	۸	۶	۱۲
۴	۱۴	۱۵	۱

۱۶	۲	۳	۱۳
۵	۱۱	۱۲	۸
۹	۷	۶	۱۲
۴	۱۴	۱۵	۱

۱۳	۸	۱۲	۱
۳	۱۰	۶	۱۵
۲	۱۱	۷	۱۴
۱۶	۵	۹	۴

۱	۱۲	۸	۱۳
۱۵	۶	۱۰	۳
۱۴	۷	۱۱	۲
۴	۹	۵	۱۶

۱۳	۸	۱۲	۱
۳	۱۰	۶	۱۵
۲	۱۱	۷	۱۴
۱۶	۵	۹	۴

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۴	۹	۵	۶	۱۰	۱	۱۶	۷	۸	۱۲	۱	۱۳	۸	۱۳	۱۲	۱
۱۴	۷	۱۱	۶	۱۵	۸	۹	۲	۱۱	۷	۲	۱۴	۱۱	۷	۱۴	۲
۱۵	۶	۱۰	۳	۳	۱۲	۵	۱۴	۶	۱۰	۱۵	۳	۶	۱۰	۳	۱۵
۱۰	۲	۸	۱۲	۶	۱۳	۴	۱۱	۹	۵	۶	۴	۹	۴	۵	۱۶
۱۰	۱۷	۱	۷	۴	۹	۶	۱۵	۱۶	۵	۴	۹	۱	۱۳	۱۲	۸
۱۵	۸	۹	۲	۱۴	۷	۱۲	۱	۱۵	۳	۱۰	۶	۲	۱۴	۷	۱۱
۳	۱۲	۵	۱۴	۱۱	۲	۱۳	۸	۲	۱۴	۷	۱۱	۱۵	۳	۴	۶
۱۶	۳	۴	۱۱	۵	۱۶	۳	۱۰	۱	۱۲	۱۳	۸	۱۶	۱۰	۵	۹
۱۰	۵	۴	۱۵	۱۶	۷	۱۰	۱	۹	۵	۴	۱۶	۷	۱۶	۱۱	۱۰
۳	۱۳	۹	۶	۹	۲	۱۵	۸	۶	۱۰	۳	۱۵	۲	۹	۸	۱۵
۱۶	۲	۷	۱۲	۱۲	۳	۵	۱۴	۱۱	۷	۱۴	۲	۱۴	۵	۱۲	۳
۸	۱۱	۱۴	۱	۶	۱۳	۴	۱۱	۸	۱۲	۱۳	۱	۱۱	۴	۱۳	۹

باب ساعت نیک و بد کے جاننے میں

حساب ابجد کے طریق پر ناموں کے اعداد نکال کر بعد جمع کرنے کے بارہ پر تقسیم کرے۔ اگر (۱) رہے تو حمل اور اگر (۲) رہے تو ثور۔ اور اگر (۳) رہے تو جوزا۔ اور اگر (۴) رہے تو سرطان۔ اور اگر (۵) رہے تو اسد۔ اور اگر (۶) رہیں تو سنبلہ۔ اور اگر (۷) رہیں تو میزان۔ اور اگر (۸) رہیں تو عقرب۔ (۹) رہیں تو قوس (۱۰) رہیں تو جدی (۱۱) رہیں تو دلو۔ (۱۲) رہیں تو حوت ہے۔ (حمل۔ اسد۔ قوس۔ آتشی) (جوزا۔ میزان دلو۔ بادی سرطان۔ عقرب۔ حوت۔ آبی) (ثور۔ سنبلہ۔ جدی۔ خاکی) +

نوع دیگر حمل عقرب سہ شنبہ۔ جوزا سنبلہ۔ یک شنبہ۔ قوس حوت دوشنبہ۔ جدی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دلو۔شنبہ۔ ثور میزان۔چارشنبہ۔سرطان جمعہ۔اسد تمت شد

فایدہ۔ طالب اور مطلوب کے نام اور اُن دونوں کی ماؤں کے نام کے عدد نکال کر جمع کرے اور بارہ پر تقسیم کرے جو باقی بچے وہ اُن کی مشترک راس ہے اُس پر عمل کرے

بارہ برج اور طبع روز اور ستاروں کے معلوم کرنے میں

سرطان	جوزا	ثور	حمل
آبی۔ دوشنبہ قمر	بادی۔ چہارشنبہ عطارد	خاکی۔ روز جمعہ ستارہ زہرہ	آتشی۔ روز سہ شنبہ ستارہ مریخ
عقرب	میزان	سنبلہ	اسد
آبی۔ سہ شنبہ مریخ	بادی۔ جمعہ زہرہ	خاکی۔ چہارشنبہ عطارد	آتشی۔ یک شنبہ شمس
حوت	دلو	جدی	قوس
آبی۔ پنجشنبہ مشتری	بادی۔ شنبہ زحل	خاکی۔ شنبہ زحل	آتشی۔ پنجشنبہ مشتری

نوع دیگر۔ حساب ابجد

د	خ	ح	ج	ث	ت	ب	الف
۴	۶۰۰	۸	۳	۵۰۰	۴۰۰	۲	۱

ظ	ط	ض	ص	ش	س	ز	ذ
۹۰۰	۹	۸۰۰	۹۰	۳۰۰	۶۰	۷	۷۰۰

ی	ہ	و	ن	م	ل	ک	ق	ف	غ	ع
۱۰	۵	۶	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰۰	۸۰	۱۰۰۰	۷۰

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حمل خانۂ مریخ	اسد خانۂ شمس	قوس خانۂ مشتری	جوزا خانۂ عطارد	میزان خانۂ زہرہ	دلو خانۂ زحل
سرطان خانۂ قمر	عقرب خانہ مریخ	حوت خانۂ مشتری	ثور خانہ زہرہ	سنبلہ خانۂ عطارد	جدی خانہ زحل

ستاروں کے بخورات

زہرہ روز جمعہ عود صندل سفید۔ زحل شنبہ عود رال۔ مریخ سہ شنبہ عود قرنفل۔ شمس یکشنبہ عود سرخ۔ مشتری پنجشنبہ عود عنبر شکر۔ عطارد چہارشنبہ عود کافور طالب و مطلوب کے ستاروں کے مطابق بخورات جلانے چاہیئے۔ تاکہ پورا اتفاق ہو۔

حروف سر اسم کے جاننے میں

حمل ا۔ل۔ع۔ی۔ ثور ب۔ ذ۔ د۔ جوزا۔ ن۔ ق۔ ک سرطان۔ ح۔ ہ۔ اسد۔ م۔ سنبلہ ت۔ غ۔ میزان ت۔ ر ط۔ عقرب ز۔ ض۔ ذ۔ ظ۔ قوس۔ ف۔ جدی خ ج دلو س۔ ش۔ ص۔ ث۔ حوت۔ د۔

اگر طالب کا برج آتشی اور مطلوب کا برج آبی یا برعکس ہو اور باہم عداوت رکھتے ہوں تو صاحبِ عمل کو لازم ہے۔ کہ دونو تعویذ کا عمل نہایت احتیاط سے کرے تاکہ عداوت رفع ہو کر محبت پیدا ہو۔

قمری مہینوں کی طبیعت دریافت کرنے میں

ماہ محرم۔ آتشی۔ صفر۔ خاکی۔ ربیع الاول۔ بادی۔ ربیع الثانی۔ آبی۔ جمادی الاول آتشی جمادی الثانی۔ خاکی۔ رجب بادی۔ شعبان آبی۔ رمضان آتشی۔ شوال۔ خاکی۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ذیقعدہ بادی۔ ذی الحجہ آبی ⁜

برجوں کی نحس ساعتیں جو اُن کے طالع والوں کیلئے اکثر منحوس ہیں

طالع حمل ۶-۱۱-۱۹-طالع ثور- ۹-۲۴-۲۵-۲۶-طالع جوزا-۱۴-۱۳-۱۷-۱۸ آ
طالع سرطان ۱۲-۱۷-۱۸-۲۲-طالع اسد-۸-۱۳-۱۶-۲۱-۲۵-
طالع سنبلہ ۲-۵-۲۸-طالع میزان-۱-۷-۲۰-طالع عقرب ۹-۱۰-۲۱-۲۳-۲۸-
طالع قوس ۱۱-۱۳-۲۴-۲۶-طالع جدی ۱۷-۲۸-دلو-۱-۱۲-۱۷-۲۳-۲۹-
طالع حوت ۲۸-۲۹-(۳۰) تاریخ ہر مہینے کی نحس ہے ⁜

ستاروں کے سعد و نحس دریافت کرنے میں

مشتری سعد ہے دوستی کے لئے مجرب ہے۔ مریخ نحس ہے دشمنی کے لئے مفید ہے۔ زہرہ سعد دوستی اور خواب بندی کے لئے مجرب ہے۔ عطارد دوستی اور زبان بندی۔ قمر بھی دوستی کے لئے۔ زحل دشمنی کے لئے ہے۔ شمس و قمر کو نیرین مشتری اور زہرہ سعدین زحل اور مریخ کو نحسین۔ عطارد درمیانہ ہے۔ طالب کو لازم ہے کہ نحس ساعت میں حُب کا کام نہ کرے اور سعد ساعت میں عداوت کا عمل نہ کرے۔ ورنہ تطہیل واقع ہو جائیگی شاید عمل ہی باطل ہو جائے۔ **نوع دیگر** تعویذ کے لکھنے کی ترتیب ہیں۔ اگر ایک بھی کم ہو تو عمل باطل ہو جائیگا۔ جو مطلوب یا محبوب طالب سے بلند ہو تو عمل دن میں اور اس کے برعکس رات میں کرنا چاہئیے۔ اور اگر برابر ہو تو صبح یا شام کے وقت لکھنا زیبا ہے۔ اگر آتشی ہو تو آگ کے پاس بیٹھ کر لکھے اور مشرق کی طرف منہ کر کے لکھے اور شنگرف سے لکھے اور اگر خاکی ہو تو گذرگاہ یا چار چوک میں یا گورستان میں یا کسی ویرانے مقام میں جنوب کی طرف بیٹھ کر لکھے۔ بادی ہو تو بلند مقام پر بطرف شمال بیٹھ کر لکھے اور مشک اور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

زعفران سے لکھے۔ محبت کیلئے طلوع آفتاب کے وقت لکھنا چاہیئے۔ عداوت کے لئے دوپہر کو۔

ایام کے عناصر کا بیان

دوشنبہ آخر بادی۔ درمیان روز آتشی نماز عصر آبی۔ اول روز خاکی پنجشنبہ اول وقت خاکی روز جمعہ وقت زہرہ آتشی ہے۔ محبت کے نقش پر یہ دعا ضرور لکھنا چاہیئے۔ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ یا اصحاب السحر والوسواس اجبتم فلان بنت فلان اسرعوا من طرفۃ العین۔ الوحا الوحا۔ العجل العجل العجل الساعہ الساعہ الساعہ۔ دوستی کے تعویذ کے آخر میں یہ دعا لکھے۔ کتبت ھٰذا التعویذ محبت فلان بنت فلان حبًا شدیدًا الحب لابعضہا ابدًا ج اور جدائی کے تعویذ پر یہ لکھے۔ یا ابلیس اصحاب لعداوۃ والبغضاء الحق والباطل۔ الوجا اور دشمنی کے نقش کے آخر یہ دعا لکھے کتبت ھذ التعویذ بغض فلان بنت فلان بغضًا شدیدًا لا یحب ابدًا۔ لیکن خواب بندی کے تعویذ پر یہ دعا لکھے۔ کتب ھذا تعویذ عقد النوم والساعۃ ابدًا۔ اور آخر میں یہ لکھے کتبت ھذ العویذ عقد النوم حبًا فلان بنت فلان عقد العین بامر دیحب لا الہ الا انت فلان بنت فلان ابدًا اور زبان بندی کے تعویذ پر یہ لکھے کتبت ھذ التعویذ عقدۃ اللسان وقد کنت فلان بنت فلان احتبہ اور آخر تعویذ پر یہ لکھے ھذا تعویذ عقدۃ اللسان فلان بنت فلان عقد تم ابدًا ج۔ **نوع دیگر**۔ اگر کسی کا کوئی حاسد ہو اور اس کی زبان بندی کرنا چاہتا ہے تو اس نقش کو سوئی سے چھید کر اور آٹا لپیٹ کر دریا میں ڈال دے زبان مثل حیوان بند ہو جائیگی۔

نقش مکرم و معظم یہ ہے ......

۷۸۶

۲۹	۳۲	۳۶	۲۲
۳۵	۲۳	۳۸	۳۳
۲۴	۳۸	۳۰	۳۸
۳۱	۳۶	۳۵	۳۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ نقش اسم شافی بیمار کی شفا کے لئے

۷۸۶

ی	ف	ا	ش
۲	۱۱	۲۹	۷۹
۳۸	۳	۷۸	۸
۷۷	۹	۳۱	۴

نوع دیگر

چیچک کے لئے نہایت ہی مفید ہے۔ چیچک والے کے گلے میں باندھیں ؂

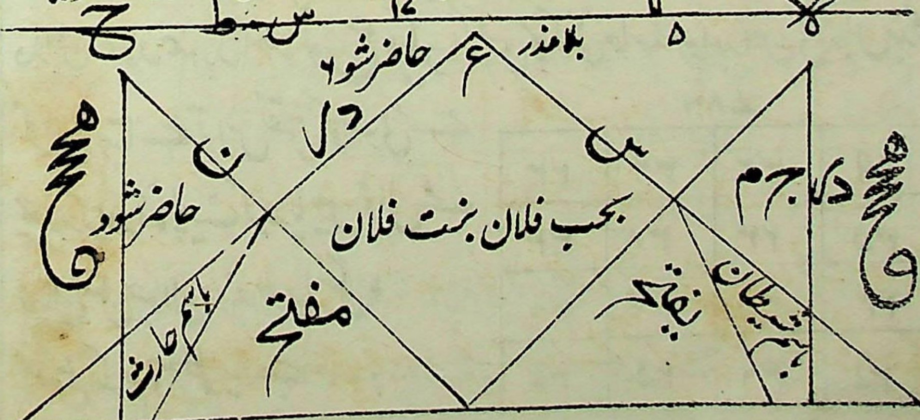
یا کریم	یا لطیف	یا اللہ
یا مجیب	یا حفیظ	یا رحیم
یا ستاد	یا فتاح	یا غفور

نوع دیگر

اگر کوئی شخص کسی سے محبت کرتا ہو۔ اُس کو لازم ہے کہ یک شنبہ کے روز یا پنجشنبہ کے روز اس نقش کو لکھ کر پھلیل میں تر کرکے ایک کورے چراغ میں جلائے اور چراغ کا مُنہ معشوق کے گھر کی طرف رکھے فقط ؂

منوهر	هعليخ	هيلو	ميكو	سلج
مليخ	دلرهيج	خيخليو	بنجليد	شملو
سمع	مرمملك	خرملك	جرملك	درملك

نوع دیگر۔ اس نقش کو محبوب کے پرانے کپڑے میں لپیٹ کر نئے چراغ میں میٹھے تیل میں خوب روشن کرے اور محبوب کی طرف جلا کر رکھے اگر درمیان کچھ حائل نہ ہوگا تو یہ نقش بہت ہی تاثیر دیگا ؂



CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر- اگر کسی کو محبوب گالیاں دے- چاہیئے کہ صبح کے وقت وضو کرکے دو نفل پڑھے اور بعد ازاں نماز فجر پڑھ کر رو بقبلہ ہو کر بعد درود شریف پڑھنے کے اس نقش کو لکھے تین روز میں محبوب موم کی طرح نرم دل ہو جائیگا ؛

عهـ

ال ے ان ط ی ش ی ما ما ۱۳۱ ۱۱ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۱

فلان بنت فلان علے حب فلان حاضر شو- حاضر شو- بحق- یا بدوح

نوع دیگر- کسی کو قید کرنے کے لئے نہایت ہی مفید ہے خلقت سے دور جا کر کسی درخت پر لٹکائے

۷۸۶

۱۱	۱۶	۱۴	۲۶	۱
ھـ		۶۱	۱۱	۴

۱۵	۱۰	۱۷	۱۹
۱۵	۱۰	۱۷	۱۹
اسم خود	اسم مطلوب خود	اسم پدر خود	اسم مادر خود

نوع دیگر- اگر کسی شخص کو اپنے پر فریفتہ کرنا منظور ہو تو ایک روٹی جو یا گیہوں کی باوضو پکا کر چار ٹکڑے کرے اور ہر ایک پارے پر جدا جدا ان نقشوں کو لکھے- اگر محبوب عورت ہو تو کالی کتیا کو کھلائے- اور اگر مرد محبوب ہو تو کالے نر کتے کو کھلائے- اگر ایک ہی کتا تمام ٹکڑے کھا جائے تو مطلب جلد حاصل ہو جائیگا اور اس نقش کا ایک ہفتہ تک عمل کرنا چاہیئے

۶۸ ۱۷۷	۷۸۶-۲	۷۸۶-۳	۷۸۶-۴
باعود	باصندل	بامشک	بازعفران
۷۸۶-۵	۷۸۶-۶	۷۸۶-۷	۷۸۶-۸
۶۱۱۰-۴	وسور	محروم	عسط
حطبہ	ھھنوا	ھفتکلتم	کشفصہ

نوع دیگر- اگر فقط لفظ (ابی ابن الکعب) کا نام لکھ کر چند روز پلائے تو محبت ہو جائیگی

ایضاً- یہ نقش بھی نہایت ہی مجرب اور محبت کے لئے آزمودہ ہے پنجشنبہ بساعت زہرہ لکھی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ھ ۱۱۱ ۱۱ ۱۱ ۸ ط ۱۱۱ ۵ ۲ ۸ ۹ ۱ ۵ ص ۴ ۶ ۱۱ ۶ ۷ ۱۱ ۸ ۱۱۱ معی ۱۲ ۵ ۹ ۵

السلو اسلو

نوع دیگر

الحب خواب بندی۔ اس نقش کا فتیلہ نئے چراغ میں جلائے محبوب کی خواب بستہ ہوجائیگی ؏

ع ۴۶ م ۱۱ ۴ ۱۱ ۱۱۱ ۶ ۶ ۱۱۱ ۸ ۹ ۷ ۴ ۴ ۱ ۴ ۱ ۵ ۷ ۹ ۵ ۷ ۹

نوع دیگر۔ خواب بندی کیلئے اس نقش کا فتیلہ نئے چراغ میں جلائے اور چراغ کا رخ محبوب کے گھر کی طرف رکھے ؏

م ۱۱۹ ۱۳ ۸ ۱۱ ۱۱ ۹ ۱۱ ۲۱ ۱۱ ۱۱ ۷ ۹ ۱۱۱ ۹

نوع دیگر۔ خواب بندی کے لئے مشک اور زعفران سے لکھ کر پتھر کے نیچے دباوے ؏

م ۱۱ ۱۱ ۱۶۱ ۳۲۹ ص ص ۱۱ ۱۱۹ ۱۱ ۷ ۱ م ۵ ۷ م وط ۱۳ ۹ ۱۱۱ ۹ ۱۱ ۹ ۵ ۱۱ ھ ۶

نوع دیگر۔ اس نقش کو زعفران سے لکھ کر درخت شیشم سے لٹکاوے محبوب کی خواب بستہ ہوجائیگی ؏

م ۱۱ ع ھ ط م ع ۶ ۵ ۱۱۱ ۱۱ ۲۲ ۸ ۹ ۹ ۸۱ ۱۱ ھ

نوع دیگر زبان بندی کے لئے اس طلسم کو کاغذ پر لکھ کر زبان کے نیچے رکھے ؏

ح ۴ ۱۱ ۱۲ ۱۱ ط ۱۱ ۹ ۳ ھ ۹ ۱۱۱ ۲

نوع دیگر۔ زبان بندی کے لئے لکھ کر درخت سے لٹکائے ؏

۱	حوط	م	ع	۵	عمـ	معا	ما	طے	و
۳	و ۴	کھے	د م		ھا ء م		ما دم	ھے	ھے

نوع دیگر۔ اس نقش کو عداوت کیلئے لکھ کر پانی میں دھو ڈالے دونو کے درمیان جدائی ہوجائیگی ؏

م ک ۱ م ۱۱ ۱۲ م ۱۱ ۹ ۱۱ ۵ ۵

نوع دیگر۔ چاروں آدمیوں کا نام لکھ کر دشمن کے گھر میں رکھے سخت عداوت پیدا ہوجائیگی ؏

۹۹ ۱۱ ۱۱ ۹ ۵ ص ۵ م ۹ ۱۱ ۱۱۱ ۹ ع ۳ ۹ ۱۱۱ ۹۹ ۱۱۱

۶۱۳ ۳۳

بحق عمـ ۳ ۳ کل ام ۶۲

۹۹۹۹۹۹۹۹۹ ۸ / ۹۹۹ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۰۶ ۱۱۱ ۵ ۶ ۷ ۲ ۶ ۱۱ ۶ ۳ ۹ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۸

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ یہ نقش لکھ کر اُس کے گھر میں دفن کرے۔ جدائی ہوجائیگی ٭

بنام چہار کس ۱۱ ۹ ۱۱ ۸ ۱ ھ ۲۸ ۱۱۱ ح ح

نوع دیگر۔ یہ نقش کاغذ سفید پر لکھ کر اس کے گھر میں پھینک دے ٭

۱۸ ۱۱ ۸ ۱۴ ۵ ۶ ۶ ۶ ھ ۱۸ ۸ و ۱۱ ط ۱۱ ع ۱۱۱ ھ ۱ ح ح

نوع دیگر۔ یہ نقش بغض کے لیئے لکھ کر اُس کے گھر میں دفن کرے ٭

ع ح ۹۱ ۱۱۹ ۱۲ ۹ ۸۹ ۱۱۱ ۱۱۷

نوع دیگر۔ ان حروف کو لکھ کر پرانی قبر میں دفن کرے عداوت ہوجائیگی ٭

ت۔ ب۔ ت۔ ی۔ وا اب ی ل لا ب وت ب ما اعتنا نا فر بنویسید

نوع دیگر۔ مرد کے بستہ کرنے کے لیئے اس مرد کے پیشاب کی مٹی لیکر اس پر تبت یدا ایک سو ایک دفعہ پڑھکر دم کرے اور یہ کہے میں نے فلاں شخص کا ذکر بستہ کردیا ہو اور جب تک میں نہ کھولوں نہ کھلے ٭

نوع دیگر۔ مرد کے بستہ کرنے کیلئے ہرن کی کھال پر لکھے اور زمین میں دفن کرے ٭

ھ ۱ ح ۹ ۱۱۶ ۹ ھ ۱۱۱ ۸ ۱۶ د ھ ح ۱۱۹ ۱۱ ۵۸۸ ۱۱ ع ۶ ۱۱ ۱۶ د

دیگر۔ یہ عمل بھی ۲۱ دانے گندم کے لیکر ہر ایک دانے پر سورہ الم نشرح پڑھ کر دم کرے اور کہے اللھم عقد اللسان فلان ابن فلان چہار ماہ چہار سال تا میں نہ کشادہ کروں بستہ ہے اور ان دانوں کو ایک مرغ کے آگے ڈال دے تاکہ وہ کھا جائے ٭

دیگر حب آتشی یہ نقش فتیلہ بنا کر جلائے ۱۱۱ ۹ ۸ ط ۱۱ ۱ ۶ ط ۱۱ ۱۱ ع ۱۱ ۹ ۱۱ فط ۲۱۱ ح د ۱۱ م

دیگر۔ حب آتشی کوری ٹھیکری پر لکھ کر آگ میں ڈالدے ط ۱۱ ۵ ط ۱۱ ۱۸ ۵ ۷ ۹ ص فلان بنت فلان

دیگر۔ حب آتشی۔ روز یکشنبہ نئی ٹھیکری پر لکھ کر آگ میں ڈال دے ٭

لا ۱ ب ۱۱ د ۱ لا د ۱۲ ۱۱ ۱۱۹ ۷ ۸ ۹ ۹ ۱۱ ۴ ۱۳۹ ۱۱۱ ۹ ۹ د

دیگر۔ محبوب کے پارچہ کہنہ پر لکھ کر فتیلہ چراغ نو میں جلائے ط ۱۱ ۱۱ ک ۱۱ ۱۶ ھ

دیگر۔ بدستور سابق فتیلہ جلائے ط ۱ ۵ ۱۱ ۵ ۱۱ ۵ ۱۱ ۱۱۱ ط ۱۱۱ ۹ ۵ ۹

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

دیگر اس نقش کو حب کے لئے محبوب کے گھر کی دہلیز میں دفن کردے ۔

ط ۱۸ ھ ۸ ۱۱۱ ۵ ۹۹ ط ۸ ۱۲ ۹۹

عـ ۲۸ ۱۰۲ صـ ۸ ۱۱۱۱ ۱۱۱ رفع ھ رط ھ اط و اط فلان ابن فلان علی حب فلان ابن فلان عاشق شو عاشق شو۔

دیگر اس نقش کا فتیلہ جلائے ھ ۱۱۱ ۹ ۱۱۱ ۶ ۱۱ ۶ ۱۱ ۹ ۱ ۹ ط ۱۱ ۶ ۱۱ ۱۱ ۹ ا ھ ا ۴ ۱۱ ۷ ۱ ھ ۱۱ ع

دیگر حب آتشی گھوڑے کی نعل پر لکھ کر آگ میں ڈال دے ۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۵۹ ۱۸۱۱۹ ۱۱۸ ۱۶۴

۱۹ ۹ ۸ ۷ لا ۱ ۶ ۱ ۹ ۶ ۳ م ط ۱۱ ۹ ۵ ۱۱۱ ک ط لا لا ۸ ۱۱ ۵ ۹ ۹ ۱ ۵ ۹ ۹ ۵

نوع دیگر ۔ گوسفند کے شانے پر لکھ کر محبت کیلئے ڈالے ۱۱۱ ۱۱۱ ۹ ۱۱۱ ۹ ۱۱۱ ۵ ۱۱۱ ۹ ۱۱۱ ۵ ع غرتی

حق حق حق ح ط و ۱۶ ۱۱ ۹ ۱ ۱ ۷ ۱۱۶ ع ۲۸ و طاص ھو ھو ھو مو اح ح

نوع دیگر ۔ محبت کے لئے ہرن کے شانے پر لکھ کر تنور میں ڈالے ۔ اونزا اور تاریکی سواہاں

اہیان شراہیا اودقی الجس والاتس ۱۷ ۱۱ ۷ ۱ ۸۸۸ ۱ ۶ ۱ ۶ والدین ط ۱۱۹ ۱۱۹ ط ۱ ۷ ۳

ط ۱۱۱ ط العجل العجل العجل الوسا ۔ الساعہ

نوع دیگر ۔ کچا کوزہ لیکر اس پر یہ نقش لکھے اور اس کوزے کو آب جاری میں بہا دے لکھنے سے پہلے تین بار باوضو آیۃ الکرسی پڑھے ۱۱۱ ۱۱۱ ۸ ۱۱۱ ۲ ۱۱ ۱۱ ۶ ۱۱ عج عج عج عج

ابلیس علیہ اللعنۃ

نوع دیگر ۔ اس نقش کو آگ میں جلا کر محبوب کی ناک تک دھواں پہنچائے ۔

۱۱۲ وط ۱۱ ح ھ ۹۹۹ لا د ۱ ۹ د ۹ ۱۱ ۲

نوع دیگر ۔ محبوب کے کپڑے کا فتیلہ بنا کر نئے چراغ میں اس نقش پر لپیٹ کر جلائے ۔

۱ ۷ ۸ ۱۱ ۶ ۶ ۱۱ ۹ ۱۱۱ ۷ ۹ ۹ ۱۱۱ ھ ۷ ۹ ع ۰ ۶ ۸ ۹ حححح

۲۹ ۶ ع ۸۸ ۸ ۰ ۶ ۹ ۲۲ ۰

دیگر ۔ حب کے لئے عشا کی نماز کے وقت ارد ماش کے چراغ میں گھی ڈال کر اس نقش کو جلائے دور دراز کے واسطے مجرب ہے ۱۱۱ ۴ ۷ ۶ ط ط ع ۱۹۱ ۶ ایل ملا الی بنام فلان بنت فلان علی حب فلان بن فلان

نوع دیگر محبت کیلئے چراغ جلائے الہ الم و الا و لط ۱۱ ط ۱۱ ط ۱۱۹ ط ۱ ھ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر عورت و مرد کی موافقت کیلئے ہوحسن ہو ۱۲ ح ۱۲ کم ۱۳۱ م ۱۱ ۸ ۹ ۸ ط ۸ العجل العجل

نوع دیگر - مرد و عورت کی موافقت کیلئے دو نو کو پیڑے پر لکھ کر کھلائے ۔

نوع دیگر

یہ نقش لکھ کر محبوب کے بالوں سے لٹکاوے - نہایت محبت ہوگی ۔

۱۱	۱۱	۱۲	۱۱
لہ	لہ	لہ	لہ
دو	دو	دو	دو
۳	۳	۳	۳

۷۸۶

طو	طو	طو	طو	طو
طو	طو	طو	طو	طو
طو	طو	طو	طو	طو
طو	طو	طو	طو	طو

نوع دیگر - زیادہ مجامعت کرنے کے لئے واہنے بازو پر نقش ذیل باندھ لے ۔ نقش مکرم و معظم بخط طول مرقوم ہے ۔

ں ۱۱ ۱۱ ۹ ۱۱۱ ۲ ۱۷ لا ط ۹ ۱۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۷ ۱۱۱ لا ط

نوع دیگر - نامرد کے مرد کرنے کے لئے یکشنبہ کے روز لکھے ۔

۱۹ دو ۷ م ۹ ص ۱۶ صسو ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ دفع

۱ ط ۱ ۱۱ ۱۱ ام دو ۷ ع ۶ ۹ ۱۷ م ۱۱۲ عص ۱۶

نوع دیگر - زبان بندی اگر اس نقش کو بیر کے درخت سے باندھیں تو بارور ہو جائیگا

اللہ - اللہ - اللہ - اللہ - وعموی - ۶-۶-۶-۶ - ح ح ح - رب

انہ لا الا الا الا الا انا ھا اھیا شراھیا ازدنی امارث - اللھم عقد اللسان

فلان بنت فلان علے حب فلان ابن فلان ۔

نوع دیگر - البغض چنے کی روٹی پر لکھ کر کتے کے آگے ڈال دے - یہ ہے ۔

ھ ۱۱ ھ ۱۱ لا ۸ ۹ ط   ۹ ۱۱ ۱۱ ۸ ۱۱ ۶۱ ۱۱ ھ ۳

۱۱ ص ۱۱ ۱۱ ۵ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱   م ۱۱ ۶ ۱۱۱ ۱۵ لا

۱۱ ھ ۱۱ ۱   م ۱۱ ۲۱ ۱۱ ۱۱۱ ۶

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ اگرکسی عورت کا حیض بند نہ ہو۔ تو اس تعویذ کو لکھ کر پلاوے محلعلع محلعلع محلعلع محلعلع محلعلع النعمات

نوع دیگر۔ یہ نقش بھی بہت ہی مفید ہے ٭ ھجج ھجج

نوع دیگر۔ ہر روز کی بارہ گھڑیوں کا بیان۔ روز شنبہ ۔۱ زحل ۲ مشتری ۳۔ مریخ ۴۔ شمس ۵۔ زہرہ ۶۔ عطارد۔ ۷۔ قمر۔ ۸۔ زحل۔ ۹۔ مشتری۔ ۱۰۔ مریخ۔ ۱۱ شمس۔ ۱۲ زہرہ روز یکشنبہ ۱ شمس۔ ۲۔ زہرہ۔ ۳۔ عطارد۔ ۴۔ قمر۔ ۵ زحل۔ ۶۔ مشتری۔ ۷۔ مریخ ۸ شمس ۹ زہرہ ۱۰ عطارد۔ ۱۱ قمر۔ ۱۲ زحل ٭ روز دوشنبہ ۱ قمر۔ ۲ زحل۔ ۳ مشتری۔ ۴ مریخ۔ ۵ شمس۔ ۶ زہرہ ۷ عطارد۔ ۸ قمر۔ ۹ زحل۔ ۱۰ مشتری۔ ۱۱ مریخ۔ ۱۲ شمس ٭ روز سہ شنبہ ۱ مریخ۔ ۲ شمس ۳ زہرہ ۴ عطارد۔ ۵ قمر۔ ۶ زحل۔ ۷ مشتری۔ ۸ مریخ۔ ۹ شمس۔ ۱۰ زہرہ۔ ۱۱ عطارد۔ ۱۲ قمر ٭ روز چہارشنبہ ۱ عطارد۔ ۲ قمر۔ ۳ زحل۔ ۴ مشتری۔ ۵ مریخ۔ ۶ شمس۔ ۷ زہرہ۔ ۸ عطارد ۹ قمر ۱۰ زحل ۱۱ مشتری ۱۲ مریخ ٭ روز پنجشنبہ ۱ مشتری۔ ۲ مریخ۔ ۳ شمس۔ ۴ زہرہ۔ ۵ عطارد۔ ۶ قمر ۷ زحل۔ ۸ مشتری ۹ مریخ ۱۰ شمس ۱۱ زہرہ ۱۲ عطارد ٭ روز جمعہ ۱ زہرہ۔ ۲ عطارد۔ ۳ قمر ۴ زحل ۵ مشتری ۶ مریخ۔ ۷ شمس۔ ۸ زہرہ۔ ۹ عطارد۔ ۱۰ قمر۔ ۱۱ زحل۔ ۱۲ مشتری ٭

نوع دیگر رات کی بارہ گھڑیاں۔ شب شنبہ ۱ مریخ ۲ شمس ۳ زہرہ ۴ عطارد ۵ قمر ۶ زحل ۷ مشتری ۸ مریخ ۹ شمس ۱۰ زہرہ ۱۱ عطارد ۱۲ قمر ٭ شب یکشنبہ ۱ قمر ۲ زحل ۳ عطارد ۴ مشتری ۵ مریخ ۶ شمس ۷ زہرہ ۸ قمر ۹ زحل ۱۰ عطارد ۱۱ مشتری ۱۲ مریخ۔ شب دوشنبہ ۱ مشتری ۲ مریخ ۳ شمس ۴ زہرہ ۵ عطارد ۶ قمر ۷ زحل ۸ مشتری ۹ مریخ ۱۰ شمس ۱۱ زہرہ ۱۲ عطارد ٭ شب سہ شنبہ ۱ زحل ۲ عطارد ۳ قمر ۴ زحل ۵ مشتری ۶ مریخ ۷ شمس ۸ زہرہ ۹ عطارد ۱۰ قمر ۱۱ زحل ۱۲ مشتری ٭ شب چہارشنبہ ۱ زحل ۲ مشتری ۳ مریخ ۴ شمس ۵ زہرہ ۶ عطارد ۷ قمر ۸ زحل ۹ مشتری ۱۰ مریخ ۱۱ شمس ۱۲ زہرہ ٭ شب پنجشنبہ ۱ شمس ۲ زہرہ ۳ عطارد ۴ قمر ۵ زحل ۶ مشتری ۷ مریخ ۸ شمس ۹ زہرہ ۱۰ عطارد ۱۱ قمر ۱۲ مشتری۔ شب جمعہ ۱ قمر ۲ زحل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

۳ مشتری ۴ مریخ ۵ شمس ۶ زہرہ ۷ عطارد ۸ قمر ۹ زحل ۱۰ مشتری ۱۱ مریخ ۱۲ شمس ٭

فصل - ساعتوں کی شناخت میں

صبح کو کھڑے ہو کر دیکھے اور اپنے سایہ کی پیمایش کرے اگر ۸۰ قدم ہو تو (اول) اگر (۴۰) ہو تو (دوم) اگر (۲۰) ہو تو (سوم) اگر (۱۰) ہو تو (چہارم) اگر (۵) ہو تو (پنجم) اگر (۲ ½) ہو تو (ششم) اور اگر ڈھلتا ہوا (۲ ½) ہو تو (ہفتم) اور اگر (۵) ڈھلتا ہوا ہو تو (ہشتم) اور اگر (۱۰) ہو تو (نہم) اور اگر (۲۰) ہو تو (دہم) اور اگر (۴۰) ہو تو (یازدہم) اور اگر بوقت شام (۸۰) قدم ہو تو (دوازدہم) ہے۔ پس ہر تعویذ کی ساعت سعد ونحس معلوم کر کے لکھے ٭ **نوع دیگر** - یہ دعا تمام کاموں کے لئے حب ہو۔ یا بغض خواب بندی ہو۔ یا زبان بندی سب کے لئے مفید ہے۔ اور جو شخص کوئی تعویذ بھرنا چاہے اُس کو لازم ہے کہ اس کو ۷ بار پڑھ کر تعویذ پر دم کرے عمل بالکل درست ہوگا۔

حروسِ ـ فنوسِ ـ رویسِ ـ بدینوسِ ـ وخاخوسِ ـ دھارابالسِ ـ ہطسِ ـ ہفسِ

نوع دیگر - آتشی تعویذ کو فلیتہ بنا کر خالی گھر میں بیٹھ کر اس عزیمت کو مطلوب کے نام کے عددوں کے موافق پڑھے یہاں تک کہ فتیلہ تمام جل جائے۔ یاصابت الصفایاجامع الاشتات ومخرج البنات یامنشی الرقاب یاشاہ پری یابدیع الجمال حورپری براج من الاعظم یابدوح۔ یابدوح ٭

نوع دیگر - اس نقش کو لکھے اور جننے کے وقت عورت کی ران سے باندھ دے فرزند آسانی سے پیدا ہوگا۔ اور اگر دردزہ کی شدت ہو اور پیدا ہونے میں توقف ہو اس نقش کو حقنہ میں داخل کرے اور اگر بچہ مر بھی گیا ہوگا تو فوراً ہی باہر آجائیگا ٭

ل - ی - ح - س - ط - د - ر - ن - و

نوع دیگر - اس نقش کو آب زرشک سے لکھ کر اٹھرا والی عورت کو پلاتا رہے

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مرگی آسیب جن پری بھوت کے سایہ کے لئے از حد مفید ہے

۷۸۶

۲	۷	۴۹۹۹۲	۴۹۹۹۹
۴۹۹۹۶	۴۹۹۹۵	۶	۳
۸	۱	۴۹۹۹۸	۴۹۹۹۳
۴۹۹۹	۴۹۹۹۷	۴۹۹۹۹۵	۵

نوع دیگر۔ مخمس دائرہ سنگرہنی اور نفخ اور طحال اور لرزہ بدن کے لئے اور رعشہ وغیرہ کے واسطے مفید ہے اس کو گلے میں یا کمر میں باندھے

۴۹۹	۴۹۲	۴	۵
۳	۶	۴۹۸	۴۹۳
۴۹۶	۴۹۵	۱	۸
۲	۷	۴۹۷	۴۹۴

۷۸۶

۱۴	۱۷	۲۵	۸	۱
۵	۱۳	۱۶	۲۴	۷
۶	۴	۱۲	۲۰	۲۳
۲۲	۱۰	۳	۱۱	۱۹
۱۸	۲۱	۹	۲	۲۵

نوع دیگر

فالج اور لقوہ وغیرہ کے لئے اور نقرس اور طمث نارو وغیرہ کے واسطے از حد مفید ہیں اور ایک ان میں سے ہندی اور دو مجرب تعویذ ہیں ان کو اکٹھا لکھنا چاہیئے۔ وہ یہ ہیں۔

۷۸۶

۱۰	۱۷	۲	۷
۶	۳	۱۴	۱۳
۱۶	۱۱	۸	۱
۴	۵	۱۲	۱۵

۷۸۶

۱۱	۱۸	۲	۷
۶	۳	۱۵	۱۴
۱۷	۱۲	۸	۱
۴	۵	۱۳	۱۶

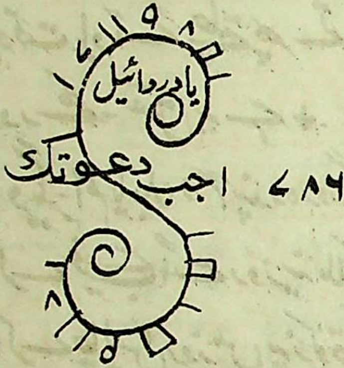
۷۸۶

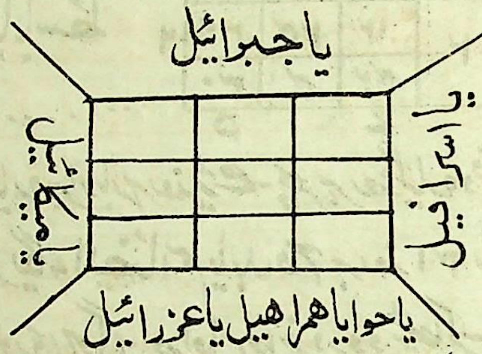
३९	४४	३	४
[illegible]	۳	४९	४६
४२	३६	७	५
४	६	३६	४९

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ چہل و پنج دائرہ ہر روز لکھے اور دریا میں ڈالے اور اکتالیس روز متواتر عمل کرے اور اول ان موکلوں کا نام پڑھ لیا کرے۔ یا حوا یا ھمرائیل یا جبرائیل یا اسرافیل یا میکائیل یا عزرائیل بحق یا بدوح فتوحات





نوع دیگر۔ اس نقش کو لکھ کر زانو کے نیچے رکھے اور ہزار بار سورہ قل ھو اللّٰہ پڑھے اور ہر روز دائرے کو لکھ کر اور دھو کر پیئے کثرت سے رجوعات ہوگی ....

۷۸۶

۳۳۵	۳۳۰	۳۳۷
۳۳۶	۳۳۴	۳۳۲
۳۳۱	۳۳۸	۳۳۳

نوع دیگر۔ روزینہ کے لئے اور اٹھارہ روز زکوٰۃ نکالے بعدہ نقش بھر کر اپنے ہاتھ میں رکھے۔ اور بازار کی طرف جائے۔ یا باسطُ یا باسطُ یا باسطُ۔ ع ع ع

نوع دیگر۔ یا باسطُ ایک ہزار بار ہر روز لکھے اور اس نقش کو ۷۲ دفعہ ہر روز پُر کرے ۷۲ روز اس کی زکوٰۃ ہے پھر ہر روز ایک نقش بلا ناغہ لکھا کرے

نوع دیگر۔ یا باسطُ کشادگی کار کے لئے اور فتوحات غیبی کے لئے باسط کو چھ سو نوّے اور بارہ بار پُر کرے اور چالیس روز زکوٰۃ نکالے

ایضاً یا باسط ۷۲ روز اور ہر روز نقش مذکور ۷۲ دفعہ پُر کرے یہ عمل بھی ویسا ہی بامنفعت ہے

۷۸۶

۵	۱۲	۱
۲	۶	۱۰
۱۱	یا حی	۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر یا باسطُ کے اسم پاک کو ہر روز اکتالیس دفعہ پاک زمین پر اکتالیس روز مع اس نقش کے زمین پر بعد صبح کی نماز کے لکھا کرے اگر سات سو چھیالیس بار لکھے گا تو نہایت ہی فتوحات حاصل ہوگی نہایت مجرب ہے۔

جس وقت یاد آئے چلتے پھرتے یا باسطُ کا ورد رکھے۔ نقش یہ ہے ......

٣٨ ٨ ١

	١٨	٢٨	٦
٢	١٢	٢۴	٣٦	٦
	۴٢	۴	٣٠

٧ ٥

نوع دیگر۔ اسم یا بدُوحُ پندرہ روز گیارہ ہزار بار ہر روز پڑھے۔ پھر ہر روز گیارہ دفعہ پڑھا کرے غیب سے اُسے روزینہ ملا کریگا * **ایضاً** اسم یا بدوح ہر روز ۴١ بار پڑھا کرے چالیسؔ روز میں یہ زکوٰۃ پوری ہوگی۔ اور اول و آخر درود پڑھا کرے غیب سے اسے خرچ مل جایا کریگا *

		٧	١١	٢
	٩	٣	٨	
۴	٦	١٠		

نوع دیگر اسم یا بدوح کو بیسؔ مرتبہ قلم پر پڑھ کر دم کرے یا بدوح اجب یا رفتمائیل اجب یا جبرائیل اجب یا تنکائیل اجب یا دردائیل بحق یا بدوح۔ اور یہ دائرہ پر کیا کرے مجرب اور آزمودہ ہے *

نوع دیگر۔ کشایش رزق کے لئے کبھی خطا نہیں ہوتا۔ مہینے کی ساتویں تاریخ صبح غسل کرکے اور ٢ ½ پاؤ جو کے آٹے کی دو روٹیاں باوضو پکائے اور روغن کنجد سے

٧٨٦

	٢٦٥	٢٥٨	٢٦٣
	٢٦٠	٢٦٢	٢٦۴
	٢٦١	٢٦٦	٢٥٩

چرب کرکے ایک پر قند اور ایک پر بکری کے دُودھ کا دہی اور نمک اور سُرخ مرچ رکھ کر اور مصلے پر دھر کر دو نفل پڑھے اور پھر سورہ فاتحہ چار دفعہ پڑھ کر بعد ازاں نماز فجر ادا کرے اور آفتاب کے طلوع سے اول اس نقش کو سات بار لکھے اور نگاہ رکھے اور جب ظہر کا وقت ہو تو دریا میں ڈال دے خدا کے فضل سے کشادگی رزق ہو جائیگی *

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

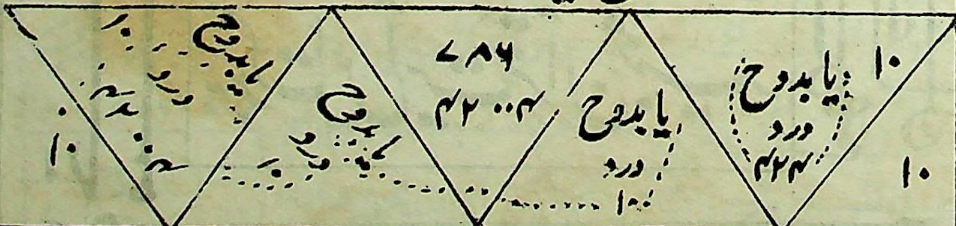
۱۰	۴۵	۴۴	۷	۱۱	۱۲	۴۶
۹	۱۹	۳۴	۱۷	۲۰	۳۵	۴۱
۸	۱۸	۲۴	۲۳	۲۸	۳۲	۴۲
۴۹	۳۷	۲۹	۲۵	۲۱	۱۳	۱
۴۸	۳۶	۲۲	۲۷	۲۶	۱۴	۲
۴۷	۱۵	۶۱	۳۳	۳۰	۳۱	۳
۴	۵	۶	۴۳	۳۹	۳۸	۴

نوع دیگر- اس نقش کو لکھ کر اپنے بازو پر باندھے اور نماز و روزہ کی پوری پابندی اور غیبت جھوٹ بدنظر سے بچا رہے اُس کا رزق غیب سے ملتا رہیگا اور کبھی بھی مفلس نہ ہوگا

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ھو الرزاق علی الاطلاق ۹۱۱ بسط ۱۱ ۱۱ ھادلعہ

نوع دیگر- اگر کسی ناف ٹل گئی ہو اس کو چاہیئے کہ باہر جا کر تھوڑی سی چوراہ کی مٹی اُٹھا لائے اور اس کو اپنے کپڑے کے چاروں کونوں سے باندھ لے اور نفل کی دو رکعتیں گذارے اور رو بقبلہ ہو کر یہ دعا پڑھے واللہ غالب علی امرہ ولکن اکثر الناس لا یعلمون۔ نوع دیگر- درد سر کے دور کرنے کے لئے پیشانی پر باندھے



نوع دیگر- اگر کسی عورت کا شوہر گم ہو- یا کوئی دوسرا آدمی جو نہ آتا ہو تو اس نقش کو لکھ کر چرخے سے باندھ کر اُلٹا پھیرے اور پھر پتھر کے نیچے دباوے

بحق یا بدوح یا جبرائیل ملیقا یا دردائیل الساعہ الساعہ الساء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

العجل العجل العجل - صم بکم عمی فهم لا یرجعون

اشترها فهم لا یعقلون نحق
یامسکاییل طلیقا نحق یا بدوح
یا نتیج تیل القال الصاحا
صم بکم عمی فهم لا یعقلون

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

ارحاد مسنخ علینا فلان ابن فلان
یا بدوح صم بکم عمی فهم لا یرجعون
نحق یا عزرائیل طلیقا نحق

[illegible]

[illegible]

یا جبرائیل

منین

فهم

بنام فلان بن فلان

سرگردان زود پس بیاید

به برکت این آیت قرآن مجید

نوع دیگر - یہ گردنامہ بھاگے ہوئے شخص کے لئے شمس یا قمر کی ساعت میں لکھنا مجرب ہے۔

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اور درد زہ کے لئے کوری ٹھیکری لکھ کر عورت کی ران سے باندھے تو جلد رہائی ہو جائے ۔

نوع دیگر تعویذ کے لکھنے کے شرائط یہ ہیں کہ اول تو آدمی باوضو ہو صبح کا وقت ہو عود لوبان دمجیرہ جلائے ایک زانو پر ہو کر بیٹھے تعویذ کے

۷۸۶

۱۶	۱۱	۱۸
۱۷	۱۵	۱۳
۱۲	۱۹	۱۴

حروف بے وجہ اور غلط اور بد خطی سے نہ لکھے ساعت نحس نہ ہو موکل کا نام صحیح کر کے لکھے چاروں شخصوں کے نام ٹھیک معلوم کر کے لکھے محبت کے لئے داہنے اور عداوت کے لئے بائیں زانو پر رکھ کر لکھے۔ دن بھی سعد ہو۔ ساعت بھی سعد ہو۔ قبلہ کی طرف رُخ کر کسی سے بات نہ کرے مٹھائی محبت کے لئے اور کڑوی چیز عداوت کے لئے منہ میں دھرے مطلوب کو دیکھ لے اور سانس داہنے نتھنے سے لیتا ہو۔ پہلے دو رکعتیں نماز کی ادا کرلی ہوں۔ طالع کو تحقیق کر کے لکھے۔ تمام خیالات کو دور کر کے صرف مطلوب کا دھیان رکھے۔ اور محبت کے لئے خاصکر مشتری کی ساعت ہو اور حروف آتشی آبی وغیرہ کا لحاظ رکھے اور ان کے مطابق لکھے ۔ نوع دیگر۔ جو حُب کیلئے نہایت ہی مجرب ہے۔ ان اسمائے حُسنٰی کو دس دس مرتبہ پڑھ کر دم کرے۔ یا باسط یالطیف یا وھاب یا بدوح ۔

۷۸۶

۱۶			۲
	۶	۱۲	
۴			۱۴
	۱۰	۸	

نوع دیگر۔ حُب کے لئے ایک سو گیارہ دفعہ پڑھ کر شیرینی پر دم کرے جس کو کھلائے محبت ہو جائیگی اور اس نقش کو اس کے ساتھ پلائے بسم اللہ الرحمن الرحیم حبی فی قلوب بنی آدم نبات ھو الحق لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ۔

۷۸۶ ۲۰

۱۰	یا بدوح	۱۰
۱۰		۱۰

نوع دیگر۔ زبان بندی کے لئے جمعہ کے روز ساعت قمر میں لکھے صم بکم عمی فھم لا یعقلون صم بکم عمی فھم لا یتکلمون۔ صم بکم عمی فھم لا یسمعون ۔

نوع دیگر۔ ہر مہینے کی انتیسویں تاریخ کو یہ حروف مقطعات لکھ کر اپنے پاس رکھے غماز دل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کی زبان بستہ ہوجائیگی - ا - ح - د - ر - س - ط - ع - ک - ل - م - و - ہ - لا - ی

نوع دیگر- محبوب کے سر کے سات بال اور اپنے سر کے بال ایک جگہ جمع کرکے اس آیت کو مشک اور زعفران سے لکھے اور اس پر اپنا نام اور اپنی ماں کا نام اور محبوب اور محبوب کی ماں کا نام لکھ کر آگ میں جلائے۔ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ وجاءت

نوع دیگر- اگر کوئی مرد بستہ ہو گیا ہو تو اس کے کھولنے کیلئے لوہے کے تیشے پر لکھ کر آگ میں ڈالے۔

		رجان	ھو	علقمہ	عمے	عا
۱۵ ج م ۷		دارل	مدسوم	علقمہ	طمہ	صم

نوع دیگر- تمام شرائط بالا کے ساتھ یہ نقش لکھ کر بلند مقام میں لٹکا دے- محبت کیلئے نہایت ہی تاثیر بخشتا ہے ۔.......

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

نوع دیگر- یکشنبہ کے دن ایک سیر برگ نیم لاکر دھونی جلائے اور دو رکعت نماز پڑھ کر جنوب کی طرف منہ کرے اور بائیں نتھنے سے سانس لے اور کالی مرچیں منہ میں ڈالے اور محبت کے لئے یہ دعا پڑھے۔ التما بحق حادت + **نوع دیگر**- ان نقشوں کو بطریق و ترتیب ذیل لکھے۔ حب و بغض پر اس کو بہت کچھ دسترس ہو جائیگا ۔

روز شنبہ

خ - ص - ک - س - ث - ر - د

۷۸۶

۱	۱۳	۱۲	۸
۲	۱۴	۷	۱۱
۱۶	۴	۹	۱۵
۱۵	۳	۶	۱۰

روز یکشنبہ ص

۷۸۶

۹	۲۰	۱	۱۲	۲۳
۱۵	۲۱	۷	۱۸	۴
۱۶	۲	۱۳	۲۴	۱۰
۲۲	۸	۱۹	۵	۱۱
۳	۱۴	۲۵	۶	۷

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

روز دوشنبہ ح - ط

۷۸۶

ح	ا	ت	ف
۱۲۲	۱۲۵	۱۲۸	۱۱۴
۱۲۷	۱۱۵	۱۲۱	
۱۱۶	۱۳۰	۱۳۳	۱۱۲
۱۲۴	۱۱۹	۱۱۷	۱۲۹

روز سہ شنبہ ا ع - ل - ی - و - ن - م

۷۸۶

۱۶	۲۶	۴۶	۲
۴۲	۶	۱۲	۴۰
۴	۴۸	۳۴	۱۴
۳۸	۱۰	۸	۴۴

روز چہار شنبہ ک - ق - و - غ

۷۸۶

۸	۴۱	۴۴	۱
۴۳	۲	۷	۴۲
۳	۴۶	۲۹	۶
۴	۵	۴	۴۵

روز پنجشنبہ - ف - ذ

۷۸۶

۸	۱۰	۱۵	۱
۱۳	۳	۶	۱۲
۲	۱۶	۹	۷
۱۱	۵	۴	۱۴

نوع دیگر - یہ نقش بھی حُب کے لئے نہایت مجرب ہے۔ شرائط مذکورہ بالا کے ساتھ لکھنا چاہئیے

۷۸۶

۱۱۰	۶۶۲	۳۱۰	۲۳۱
علی	عثمان	عمر	ابوبکر
۲۰۹	۲۳۲	۱۰۹	۶۶۲
۲۳۳	۳۱۲	۶۵۰	۹۵۸
۶۶۰	۱۵۷	۲۳۴	۳۱۱

نوع دیگر - یہ نقش حُب کے واسطے نہایت مفید ہے +

۳۵۸	۲۴ ۹۴	۰	۱	وہاب ۱۴
	۰	۰	۰	۰
	مناف ۴۱	۰	۰	صلحون

نوع دیگر - یہ نقش بارہا آزمایا گیا ہے۔ فتوحات روحانی اور دیگر امور نیک کے واسطے نہایت مجرب اور مفید ہے +

۶۶	۲۹۹	۹۴	۹۷	۲۹۷
اللہ	رسول	محمد	الا اللہ	لا الہ
۹۳	۹۲	۶۸	۶۷	۲۹۷
۶۹	۶۸	۲۹۸	۸۹	۹۴
۲۹۴	۹۰	۹۵	۷۰	۹۹
۹۶	۷۱	۶۵	۲۹۵	۹۱

۷۸۶

۱۱	۸	۱۵	۲	۹
۱۰	۱۲	۱۹	۲۱	۳
۴	۶	۱۳	۲۰	۲۱
۲۳	ھ	۷	۱۴	۱۶
۱۷	۲۴	۱	۸	۱۵

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چوتھا باب متفرق تعویذات اور فالنوں کے بیان میں

اگر کسی کو چور کا خوف ہو تو صاحب مال کو لازم ہے کہ نقش (الف) کو لکھ کر گھر میں دفن کر دے اور نقش (ب) کو مال میں رکھ دے اگر چور آبھی جائیگا تو اندھا ہو جائیگا ۞

(الف) ۷۸۶

حافظ	۳۰۹	۱۷۱	۲۵۷	ناصر
۲۵۸	۳۴۲	۹۹۰	۳۰۵	۱۷۲
۳۰۶	۱۶۸		۳۴۳	۹۹۱
۳۴۴	۹۹۲	۳۰۷	۱۶۰	۱۵۵
معین ۱۷۰	۲۵۶	۳۴۰	۹۹۳	الاف ۳۰۸

(ب) ۷۸۶

س	ا	ف	ی
۷۹	۱۱	۲۹۹	۲
۸	۷۸	۳	۳۰۲
۴	۳۰۱	۹	۷۷

نوع دیگر۔ اگر دشمن کا ہلاک کرنا ہو تو منگل کے روز زحل کی ساعت میں موسفید کا ایک پتلا بصورت دشمن بنا کر اُس پر سو دفعہ سورۂ تبت یدا پڑھیں اور آگ میں ڈالیں ۞

نوع دیگر۔ جنگلی بھنگ کا نگدہ بنا کر اور اس میں دو سالہ قند سیاہ اور قدرے افیون ملا کر اور گلاب خالص ایک کوزۂ گلی میں بند کر کے اور اُس پر یہ نقش لکھ کر دشمن کے گھر میں تو چندے اتوار کے روز دفن کر دے دشمن بیمار ہو جائیگا ۞

۸	۱۱	۱۴	۱	۱۴	۷	۹	۴	۴	۱۵	۱۰	۵
۱۳	۲	۷	۱۳	۱	۱۲	۶	۱۵	۱۴	۱	۸	۱۱
۳	۱۶	۹	۹	۸	۱۳	۳	۱۰	۷	۱۲	۱۳	۲
۱۰	۵	۴	۱۵	۱۱	۱۶	۱۶	۵	۹	۶	۳	۱۶

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر۔ دشمن کے ہلاک کرنے کے لئے ایک نیا پیالہ لیکر اس کے گرداگرد دشمن کے نام کے عدد لکھ کر اسم یا مذل یا قہار پانسو دفعہ پڑھ کر دم کرے اور پھر اپنے داہنے ہاتھ پر سو دفعہ پڑھ کر دم کرے اور پیالہ اُٹھا کر رو بطرف قبلہ ہو کر اس پیالے کو توڑ ڈالے ۞

نوع دیگر۔ یا قہار یا عطرائیل بحق یا قہار ایک لاکھ بار پڑھے دشمن ہلاک ہو جائیگا ۞

نوع دیگر۔ جمعہ کے روز طلوع آفتاب کے وقت اس نقش کو لکھ کر آگ میں ڈالے۔ محبوب بے قرار ہو کر دوڑ آئیگا ۞

۷۸۶

۶	۷	۸د	۹۹۶۱	۱۱۱ع	حب فلان بنت فلان ع	حب فلان بن فلان الساعۃ	الساعۃ الساعۃ العجل العجل العجل	العجل الوحا الوحا الوحا
۶۹	۹۹	۶۲۱۱	۶۹۱۱۱	۶۱۱				
ع	۲۱۱	۹۹۱۱۱۱	۹۶۱	۶۱۸۹				
۶	۱۹	۶۱۹۱	۶۱۱۹	۷۹۱				
۲	۵۱۱۹	۱۷	۱۱۶	۶۷				

نوع دیگر۔ دشمن کی خانہ خرابی کے لئے سہ شنبہ کے دن آخر ماہ میں اول وقت کوری چار سفال لاکر ان پر سورۂ تبت یدا لکھے اور فلفل سیاہ پر دم کرے اور دشمن کے گھر میں ڈال دے ۞

نوع دیگر۔ حاجت روائی کے لئے ایک ہزار چالیس بار یا رقیب یا وکیل یا اللہ پڑھ کر سورۂ الم ترکیف چالیس بار پڑھے اور چالیس روز عمل کرے حاجت براری ہو جائیگی ۞

نوع دیگر۔ یا لطیف کا ورد کرنا اور ہر وقت پڑھنا نہایت ہی مفید ہے ۞

نوع دیگر۔ جو شخص فقط یا صمد کے اسم پاک کو ایک ہزار دفعہ نصف اللیل میں پڑھے حاجت روا ہو جائیگی ۞ نوع دیگر۔ علم تکسیر۔ ی ل او د و ۸ ۱۱ ج ج ۸ س و ل ا ی د ن و ب ب ی و ل ن ۸ د و ی د ا و ل ۸ و و ا س ا د ا ح ا ح ح ب ا ی ح و ا ل ا ن ا ا س د ا و د ی ۸ د

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ل او ون ج اا ب ر س ل ل اد ا م ص ط ۷ ع و ز س د ذ ض
د ی م و لا ال اع ی ٭

نقش نولکھ

اوّل ۲۱۹۹۳ — دوم ۸۹۹۹۷۹

	۸	۱۱	۸۹۹۹۸۰	۱
	۸۹۹۹۷۹	۲	۷	۱۲
	۳	۸۹۹۹۸۲	۹	۶
	۱۰	۶	۴	۸۹۹۹۸۱

۸	۱۱	۲۱۹۷۳	۱
۲۱۹۷۲	۲	۷	۱۲
۳	۲۱۹۷۵	۹	۶
۱۰	۶	۴	۲۱۹۷۴

نقش قرآن مجید

۹۱۰۵۵۸۶

۹۱۰۱۳۹۶	۹۱۰۱۳۹۹	۹۱۰۱۴۰۲	۹۱۰۱۳۷۹
۹۱۰۱۴۰۱	۹۱۰۱۳۹۰	۹۱۰۱۳۹۵	۹۱۰۱۳۴۰۰
۹۱۰۱۳۹۱	۹۱۰۱۴۰۴	۹۹۰۱۳۹۷	۹۱۰۱۳۹۴
۹۱۰۱۳۹۸	۹۱۰۱۳۹۳	۹۱۰۱۳۹۲	۹۱۰۱۴۱۳

نقش مُزّمّل شریف

۳۴۹۴۶	۳۷۹۴۹	۳۷۹۵۲	۳۷۹۳۹
۳۷۹۵۱	۳۷۹۴۰	۳۷۹۴۵	۳۷۹۵۰
۳۷۹۴۱	۳۷۹۵۴	۳۷۹۴۷	۳۷۹۴۴
۳۷۹۴۵	۳۷۹۴۳	۳۷۵۴۳	۳۷۹۵۳

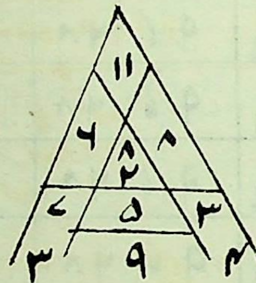
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی اللہ لا الہ الا ھو علیہ توکلت وھو رب العرش العظیم ؞

نوع دیگر دشمن کی بیماری اور خانہ خرابی کے لئے اس کی تصویر کاغذ پر بنا کر اس پر اکتالیس میخیں یا سوئیاں لگائے اور پہلا اور دوسرا نقش اُس کے گھر میں ڈال دے چند روز اس پر عمل کرتا رہے دشمن کا گھر بالکل خراب اور دشمن خود ہلاک ہو جائیگا ؞

نقش اوّل



نقش دوم

۹۸۵	۹۸۸	۹۹۲	۹۷۸
۹۹۱	۹۷۹	۹۸۴	۹۸۹
۹۸۰	۹۹۴	۹۸۶	۹۸۳
۹۸۷	۹۸۲	۹۸۱	۹۹۳

نوع دیگر - بکری کا درست دل لا کر سات سوئیں یا سات خار ببول اُس میں داخل کرے اور سیاہی سے اُس پر یہ نقش لکھ کر گور کہنہ میں دفن کرے اور رج ۵۔۱۳۰۲-۲۰ کا نام لکھے اور دشمن کا نام بھی لکھے ۳۴۱۹۱ ی لاحاکردہ لابحدی ععحح فلان ابن فلان ۳۴۱۹۱ ی لاحاکردہ لابجدی ععحح ععحح فلان ابن فلان بہ برکت این اسم ہلاک ہو ؞

نوع دیگر - تین ڈھیلے خشک مٹی کے لا کر اُس پر سورت لایلاف ستر بار پڑھے ؞

نوع دیگر - اگر کسی کو مرگی ہو تو ہرتال ورقی لیکر اس دعا کو لکھے۔ فالج لقوہ کے لئے بھی مفید ہے ؞ بسم اللہ الرحمن الرحیم ؁ سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ممحح ممحح ممحح ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم ؞

نوع دیگر - یہ نقش حُب کے لئے نہایت ہی مجرب اور آزمودہ ہے (بر صفحہ ۱۰۴)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بحق حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ

بحق حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ

بحق حضرت علی رضی اللہ عنہ

انا للہ وانا الیہ راجعون

۱۵۱ ۷ ۰ ۱ ۵ ۵ ۵

۱۵۱۵۱۵۱۰۷ ۵۱۵۱۵۱۵۱۰۷

۵ ۸ ۱ ۵ ۱

نوع دیگر۔ کسی کے قابو اور مسخر کرنے کے لئے از حد مفید ہے۔

لا ۸ لا ۹	۹ ۷ ۶ ۸	۹ ۷ ۶ ۸	یا اللہ
لا ۶ ۹	۹ ۷ ۶ ۸	۹ ۷ ۶ ۸	یا اللہ
لا ۶ ۹	۹ ۷ ۶ ۸	۹ ۷ ۶ ۸	یا اللہ
لا ۶ ۹	۹ ۷ ۶ ۸	۹ ۷ ۶ ۸	یا اللہ

نوع دیگر } یہ نقش مبارک سرسام صفراوی کے لئے نہایت ہی مفید ہے۔

ھد	ھد	سط	دماطو
ھد	ھد	ھدھج	یاحافظ

نوع دیگر۔ بانجھ عورت کے لئے نہایت مفید ہے۔ اللھم انی قلبد واجعل علی ذوقا محبا بحق یا اللہ یا رحمٰن یا رحیم برحمتك یا ارحم الراحمین ۔ ایک سوایک دفعہ شکر پر دم کرکے کھلائے۔ نوع دیگر۔ اس نقش کو سات کاغذوں پر لکھ کر بعد حیض کے عورت کو دھو کر پلائے مگر پرہیزگار آدمی کے ہاتھ سے لکھائے رمال وغیرہ نہ ہو مگر کسی بیوہ کو پانچوں کپڑے نئے سلا دے خدا تعالیٰ نے چاہا تو بانجھ عورت کے بچہ پیدا ہوگا نرینہ ہوگا۔ دیہ ہیں

۷۸۶

ف	رز	ن و
ت	دل	د
ح	م	ل
ش	و	د

۷۸۶

۳۷	۵۰	۴۳	۴۰
۴۴	۳۹	۳۰	۴۹
۴۲	۴۵	۴۸	۳۵
۴۷	۴۶	۴۱	۴۶

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نوع دیگر دودھ کی کمی دور کرنے کے لئے عورت اس نقش کو گلے میں ڈالے نہر کی طرح دودھ کا افراط ہو جائیگا ؀

	ھ	ھ	ھ	ھ
	س	ی	ر	ھ
	و	لا	۷	۱۹

نوع دیگر۔ اگر کسی عورت کا لڑکا نہ جیتا ہو۔ تو اس کو ایک ہفتہ تک ہر روز طہر میں یہ نقش لکھ کر پلائے ؀

وبرسرزجمع	وبرسرزجمع مرو	مرزجمع تعرمہ	سرزجمع سرمہ	برسرزجمع برسر	ذک ز ف ر ج

نوع دیگر۔ اگر کسی عورت کو فرزند نہ ہوتا ہو تو جمعہ کے روز غسل کر کے اس تعویذ کو دھو کر پئے اور پھر شوہر سے جماع کرے خدا کے فضل سے نطفہ قرار پا جائیگا ؀

۷۸۶	مانہ	تعالیٰ	جدُ	ربّنا	ما اتخذ	صاحبۃً
ولا	ولداً	محمد	محمد	تعلمون	تا اولیاء	الکریم
یاایھا	الذین	اٰمنوا	اصبروا	وصابروا	ورابطوا	واتقوا
		اللّٰہ	لعلکم	تفلحون		

نوع دیگر۔ اگر کسی عورت کو لڑکا نہ ہوتا ہو تو اس تعویذ کو کمر سے باندھ کر مرد سے با محبت جماع کرے خدا کے فضل کی طرف وصیان رکھے ؀

۷۸۶ علے علے علے علے علے - لہ لہ لہ لہ لہ - مہ مہ مہ مہ مہ مہ ھو ھو ھو ھو ھو ؀

نوع دیگر۔ اگر کسی گائے بھینس (یعنے چار پایہ) کو حمل نہ رہتا ہو تو اس نقش مذکور کو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اُس کے گلے میں باندھ دے۔ نقش یہ ہے؂

ننننن ب ١١ ۶ ھ ١٨ محمد ١٨ ھ ۶ ١١ ب ننننن

فالنامہ حضرت مولےٰ مرتضےٰ شیر خدا

مخفی نہ رہے کہ یہ فالنامہ نہایت ہی معتبر اور صحیح ہے۔ جناب امیر علیہ السلام نے حضرت دانیال پیغمبر علیہ السلام کے صحیفے سے نکالا ہے۔ فال کھولنے والے شخص کو لازم ہے۔ کہ اول وضو کرے اور رو بقبلہ ہو کر سورۂ فاتحہ پڑھے اور آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کی روح پر فتوح پر درود بھیجے۔ اور اپنی آنکھ بند کرکے اور نیت درست کے ساتھ اس دائرہ پر کلمے کی انگلی رکھے اور ضمیر کو دل میں لائے اور سورۂ قل شریف پڑھ کر آنکھ کھولے اور دائرہ کا نقش دیکھے اور اس کا سوال اور جواب کا خانہ غور سے پڑھے صرف ایک دفعہ فال دیکھے بار بار نہ دیکھے؂

فال نامہ

۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵
۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کیفیت دائرہ فال نامہ

(۱) خدا کا شکر ہے کہ تیری فال درست نکلی ہے۔ اگر سفر کا ارادہ ہو تو مشرق کو جانا نیک ہے جس کام کو شروع کرنا چاہتا ہے اُس کا سرانجام نیک ہوگا۔ مریض اچھا ہوگا۔ اور اگر فال مال کے لئے ہے تو عنقریب ہاتھ لگیگا۔ اگر عورت کے لئے سوال ہے تو اس میں کسی قدر مہلت ہے۔ مسجد میں سات روز تیل ڈالے چراغ جلائے

(۲) صاحب فال کو مبارک ہو سفر نیک ہے مریض عنقریب شفا پا جائیگا۔ مگر درد شکم کا اندیشہ ہے مال کے ملنے میں البتہ دیر ہے رزق بہت ملے لیکن کسی قدر دیر ہے غائب سلامتی کے واپس آئیگا۔ صدقہ دینا چاہیے ٭

(۳) فال بُری ہے۔ سفر میں تکلیف ہے۔ مال نہیں ملیگا۔ البتہ دوست مل جائیگا مریض کو پوشیدہ درد ہے جو دیر سے شفا پذیر ہوگا۔ عنقریب ایک مشکل پیش آئیگی خدا کے احکام سے غافل نہ رہے۔ صدقہ دے توبہ کرے ٭

(۴) فال بدرجہ اوسط ہے نہ نیک ہے نہ بد۔ سفر میں دیر کرنا لازم ہے۔ جس کے ملنے کی آرزو ہے وہ دیر سے ملیگا۔ غائب البتہ جلدی سفر سے آئیگا۔ مریض کو کسی نے جادو کیا ہے۔ خیرات اور صدقہ دینا چاہیئے ٭

(۵) فال نیک ہے وصال محبوب عنقریب ہوگا۔ سفر مبارک ہے۔ تجارت میں نفع ہوگا۔ شمال یا مغرب کی طرف کا سفر تو نہایت ہی مبارک ہے۔ عورت کو بچہ ہوگا۔ مریض رو بصحت ہوگا نفل پڑھنے چاہیئے ٭

(۶) فال بہت ہی بُری ہے۔ تجارت میں نقصان ہوگا۔ سفر میں سوا سرگردانی کے کوئی نفع نہ ہوگا۔ مریض کا اندیشہ ہے۔ عورت حاملہ کے لئے البتہ کسی قدر بہتر ہے مگر اندیشہ خون کے جاری ہونیکا اور آٹھ اور سات ماہ کے اندر خوف ہے۔ غائب چیز نہیں

CC-0. In Public Domain. Poorzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ملیگی اور اگر ملیگی تو پھر گم ہو جائیگی۔ چاندی کا صدقہ دینا چاہیئے۔ اور روزے رکھنے لازم ہیں ٭

(۷) فال بُری ہے سفر میں کسی قدر تکلیف ہے۔ اگر قرض کے لئے پوچھتا ہے۔ تو مشکل سے ادا ہوگا۔ غائب کا ملنا مشکل ہے۔ چور کا اندیشہ ہے ایک دشمن کا خوف ہے مریض دیر سے شاید ہی اچھا ہو۔ کنجد ماش نیل سرسوں تانبا وغیرہ صدقہ دینا چاہیئے ٭

(۸) فال بُری ہے۔ سفر میں منفعت نہیں۔ مال کا جمع کرنا البتہ فائدہ رساں ہوگا دشمن کا خوف ہے۔ غائب کا ملنا مشکل ہے مریض کا اندیشہ ہے۔ مرغ سفید یا سرخ کسی محتاج کو صدقہ دے ٭

(۹) فال نیک ہے سفر بہتر ہے۔ شمال کا سفر سب سے نیک ہے۔ نکاح مبارک ہے محبوب کے ملنے کی امید ہے۔ مریض کے بچنے کی توقع ہے۔ بچہ ہوگا مگر آٹھ مہینے کے قریب کچھ تھوڑا خوف بھی ہے۔ برنج۔ ماش سفید گیہوں ہمونان کا صدقہ دینا چاہیئے ٭

(۱۰) فال نیک ہے۔ سفر ہر جانب کا مبارک ہے۔ تجارت سے نفع ہوگا حاکم کے پاس جانا بہتر ہے۔ بیمار شفایاب ہو جائیگا۔ گو ابتداء میں اندیشہ بھی ہے۔ صدقہ غلہ کا دینا چاہیئے ٭

(۱۱) فال نیک ہے سفر میں اول تو کسی قدر نقصان ہوگا۔ مگر آخر میں نفع کثیر ہونیوالا ہے۔ حاملہ عورت کو بچہ ہوگا لیکن نفخ شکم کا کسی قدر خوف ہے۔ مریض کیلئے صرف چند یوم خطرہ ہے۔ مال کی زکوٰۃ نہ دیگا تو نقصان اُٹھائیگا۔ ورنہ نفع ہوگا ٭

(۱۲) فال نہایت ہی خوفناک ہے سفر میں اندیشۂ جان اور مال ہے مریض مشکل سے جانبر ہوگا۔ حمل کے اسقاط کا خوف ہے۔ تجارت اندیشہ ناک ہے۔ سونا خیرات کرنا چاہیئے ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

(۱۳) ☰ فال نہ اچھی ہے نہ بُری ہے۔ سفر جانے سے پہلے خیرات دینا چاہیئے۔ بیمار کو خوف جان ہے۔ حمل کے ضائع ہونے کا احتمال ہے۔ تجارت میں شاید ہی نفع ہو۔ خیرات دینا لازم ہے۔

(۱۴) فال نہایت ہی سعید ہے۔ سفر مبارک اور بامنفعت ہوگا۔ مریض کی شفا کی امید ہے۔ گھر میں بچہ ہوگا۔ محبوب دیر کے بعد ملاقات ہوگی۔ تجارت میں نقصان نہیں ہوگا۔

(۱۵) مبارک فال ہے۔ سفر سے منفعت کی امید ہے۔ محبوب کی ملاقات ہوجائیگی۔ مریض بھی شفا پا جائیگا۔ غائب کے ملنے کی امید ہے۔ پانچ کپڑے کسی بیوہ عورت کو دینے چاہیئے۔

(۱۶) فال نہایت نیک اور سعید ہے۔ سفر مبارک۔ مریض تندرست۔ تجارت بانفع غایب کے ملنے کی امید ہے۔ عنقریب خوشخبری آئیگی۔ گو کسی قدر رنج بھی ہوگا۔ لیکن بہتری کی امید ہے۔ صدقہ دینا چاہیئے۔

فال نامہ حضرت لقمان حکیم کا

ج	ث	ت	ب	الف
ر	ذ	د	خ	ح
ض	ص	ش	س	ز
ف	غ	ع	ظ	ط
ن	م	ل	ک	ق
ی	ء	لا	ھ	و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کیفیت فال

الف - جو نیت کہ تیرے دل میں ہے خدا کی طرف خیال رکھ - چند روز صبر کر - تیرے دل کی مراد بر آئیگی ؛

ب - تیری فال از حد نیک ہے - جس چیز کا تو طالب ہے خدا کے فضل سے چند روز کے بعد مل جائیگی ؛

ت - جس بات کی تو نے نیت کی ہے - اس کا پیچھا نہ کر - ورنہ پشیمانی ہوگی ؛

ث - کوئی کام دشوار نہیں صدقہ لازم ہے - ورنہ وقت میں الجھنے کی بات ہے ؛

ج - تیرا مطلب دیر سے حاصل ہوگا - کسی کی دوستی پر بھروسہ نہ رکھ دعا آدھی رات کو کیا کر ؛

ح - اس کام میں تھوڑا سا وقفہ ہے - صبر کرنا چاہیئے - شتاب زدگی بہتر نہیں ؛

خ - اس بات میں ابھی دیر ہے - آخر مطلب حاصل ہو جائیگا - صبر کرنا صدقہ دینا چاہیئے ؛

د

تیرے دل میں اچھا خیال ہے - خدا بر لائیگا - نفل پڑھا کر - خوف جاتا رہے گا ؛

ذ

دشمن سے پرہیز کریں کہ کہیں کام خراب نہ ہو جائیگا - بد پرہیزی نہ کرے - صدقہ دیا کرے ؛

ر

تیرے دل کی مراد بر آئیگی - چند روز صبر لازم ہے - مگر خیرات دینا ضروری ہے ؛

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ذ

یہ مدعا دیر سے حاصل ہوگا۔ جلدی مطلوب ہو تو عشاء کے بعد نفل پڑھا کرے ٭

س

فال نیک ہے مقصد بر آئیگا۔ مگر جلدی نہ کرے۔ ورنہ پشیمانی حاصل ہوگی ٭

ش

اے صاحب فال تو جو ارادہ رکھتا ہے اُس کو چھوڑ دے۔ چونکہ یہ مراد تجھے حاصل نہیں ہونے کی۔ البتہ تو چاہتا ہے مگر وہ چیز تیرے خیال سے برتر ہے خیال بیہودہ ہے ٭

ص

انجام بخیر ہوگا۔ گو پہلے کسی قدر ضرر بھی ہو تو بھی آخر میں نفع ہوگا۔ فقیر کو میٹھا کھلائے ٭

ض

تیرے دل کی مراد عنقریب حاصل ہونیوالی ہے نماز کو ترک نہ کرے فقیر کو روٹی ہر روز کھلایا کرے ٭

ط

انشاء اللہ دشمنوں کی عداوت دور ہو جائیگی۔ اور دل کا مطلب پیدا ہو جائیگا صبر شرط ہے ٭

ظ

اندیشہ نہ کرے۔ گو پہلے نقصان ہو۔ آخر کار نفع ہوگا۔ مرض جاتا رہیگا۔ آنے والا آجائیگا ٭

ع

سبحان اللہ کیا خیال ہے۔ جس بات کے لئے پوچھا گیا ہے خدا ہی کے ہاتھ میں پورا کرنا ہے ٭

غ

جو نیت تمہاری ہے اس میں کچھ فائدہ نہیں۔ اس نیت سے باز آنا بہتر ہے ٭

ف

یہ بات مشکل ہے مگر حل ہو جائیگی۔ مگر کسی کو اس پر مطلع نہ کرے جس کا دل دکھایا ہوا ہے راضی کرے ٭

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ق

مراد تو ہاتھ لگ جائیگی - مگر توقف واقع ہوگا - آخر کار اندیشہ ہے ٭

ک

ضمیر نیک ہونا بہتر ہے - غائب کا پیچھا نہ کرے - نفع کی امید کم ہے ٭

ل

حاجت پوری ہوجائیگی - دوا کرنا چاہیئے - مرض گھٹ جائیگا ٭

م

یہ کام جلدی ہونے والا ہے - مگر صدقہ دینا ضروری بلکہ لازم ہے ٭

ن

اے صاحب فال اس کام میں نہ چنداں فائدہ ہے نہ نقصان - سوچ کر کرنا چاہیئے ٭

و

فال اچھی نہیں - اس کام میں کچھ بھی خوبی نہیں - خدا پر توکل کر کے رہنا چاہیئے ٭

ھ

تیرا فال بہتر ہے - مگر ایک وقت پر معلق ہے - وقت پر ہو جائیگا - صدقہ دیا کر ٭

لا

اس کام کو نہ کرنا اس میں نقصان ہے - اگر پہلے فائدہ بھی ہو تو بھی نقصان کا اندیشہ ہے ٭

ء

خدا کارساز ہے مقصد بر لائیگا - تہجد پڑھا کرے - روزہ رکھے ٭

ی

یہ کام نیک ہے - خدا کے نام سے شروع کرنا چاہیئے - نماز کی پابندی ضروری ہے ٭

تمت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تحفۃ المومنین

یعنی

تفسیر زبدۃ عم پارہ منظوم فارسی

اگرچہ ہزارہا نبی مرسل حکم خالق سے بساط دُنیا پر تشریف لائے۔ اور احکام الہٰی سے خلق اللہ کو ہدایت فرماکر راہ راست پر لائے۔ مگر جو شرف اور تقرب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو حاصل ہُوا۔ وُہ کسی کو نہ ملا۔ ظاہر ہے کہ "اگر سرور کائنات اِس دُنیا پر تشریف نہ لاتے تو ارض وسما۔ جن وبشر وغیرہ ہرگز نہ پیدا ہوتے"۔ سُبحان اللہ اس امی لقب کو کیا اُمّ الکتٰب دیکر سرفراز فرمایا۔ اور کتب سلف کو منسوخ فرماکر کُل امور دینی دُنیاوی اس میں واضح کر دکھلائے۔ بڑے بڑے علماء فضلاء نے عربی۔ ترکی۔ ہندی۔ اُردو وغیرہ زبانوں میں اِس کتاب مستطاب کی تفسیریں فرمائیں۔ جن سے ساری دُنیا فیضیاب ہوئی اور ہوتی رہیگی۔ لیکن اب تک نظم فارسی جس کو جناب مولانا مولوی حالی صاحب نے نظم فرمایا ہے یہ انہیں کا حق تھا۔ جس کو عرصہ دوصد چالیس سال گذر گئے ہیں۔ اس خزانہ نایاب درشباب کو زرکثیر صرف کرکے مطبع مجتبائی لاہور میں چھاپ کر برادران اسلام کی نذر کیا ہے۔ جس کی لکھائی چھپائی اپنا آپ ہی نظیر رکھتی ہے۔ قدردان قدردانی فرمائیں۔ اور دُرنایاب کو نعمت غیر مترقبہ سمجھ کر ہاتھوں ہاتھ اُٹھائیں۔ ورنہ دُوسرے ایڈیشن کا انتظار کرنا پڑے گا۔ قیمت صرف .... عہ

نماز مترجم حنا شدہ

اسمیں علاوہ نماز کے معانی ومطالب وارکان وآداب اور نماز کی فرضیت وفضیلت کے ایمان کی۔ شش کلمہ۔ آداب مسجد۔ استنجا۔ غسل۔ وضو۔ اذان۔ وتر۔ تہجد۔ جمعہ۔ عیدین۔ جنازہ۔ نکاح وغیرہ کا مفصل طریقہ بھی نہایت عمدہ طور سے لکھا گیا ہے۔ قیمت ۲ر

المشتہر

ملک محمد عنایت اللہ ابن محمد عبداللہ المعروف ملک ہیرا تاجر کتب لاہور کشمیری بازار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

طالبو! دوڑو خرید و جلد لو نعمت ہر دو جہاں حاصل کرو

یعنی

تفسیر عزیزی پارہ عم اُردو

یہ تو سب جانتے ہیں کہ تفسیر عزیزی ایسے مقدس نفس کی تصنیف ہے جسکو اہل ہند نے اپنا مقتدی تسلیم کیا ہے بلکہ کل اہل عرب نے آپ کو اسلام کا آفتاب جنکا نامی نام مولٰنا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ہے ٭ ابتک یہ کتاب مختلف صورتوں میں صاجر ہو چکی ہے اور اہل اسلام نے نفس کتاب کی خوبیوں کے سبب سے نہایت قدر کے ساتھ ہر بار اپنی آنکھوں پر رکھا۔ گو ہم یہ نہیں کہہ سکتے کہ اس تفسیر کی پہلی ہر اشاعت میں کچھ نہ کچھ باقی رہا۔ مگر اس کہنے سے بھی ہم باز نہیں رہ سکتے کہ باجلال تفسیر کی اشاعت جس صورت میں ہونی چاہئے تھی نہیں ہوئی۔ ہم بہت فخر کیساتھ اسلام کے ہمدردوں کے روبرو اس تفسیر کو نیا زیور اشاعت پہنا کر پیش کرتے ہیں اسکی خوشخطی اور کاغذ کی عمدگی اور کمال صحت اور وضاحت کے علاوہ لائق مصنف کے ان الفاظ کو جو پہلی اشاعتوں میں غلطی کاتبوں اور کم توجہی مصححوں سے مبدل اور متغیر ہو گئے تھے۔ اصلی صورتوں میں جلوہ گر کیا ہے۔ اسکے سوا اس فقرہ مکررہ کی چاشنی دیگئی ہے یعنی متن اصل تفسیر عزیزی پارہ عم مریبہ ہے اور حاشیہ پر مولٰنا شاہ عبد القادرؒ کی تفسیر اور تفسیر سورۃ فاتحہ مرقوم ہے۔ عہ

ملک محمد عنایت اللہ ابن محمد عبد اللہ المعروف ملک ہیرا تاجر کتب کشمیری بازار لاہور

(ولی شاہ کاتب الہوی - لاہور دروازہ شیرانوالہ)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

الحمد للہ والمنہ کہ درین زمان
بکشمیری زبان رسالہ شریفہ
منیفہ المسمی بہ

[illegible] ۱۳۳۱ [illegible] ۱۹۱۳ء [illegible]

هذه شمشیر برّان در سر دشمنان ابی حنیفه

از تالیف جناب ابو عبد الحی پیر غلام احمد صاحب [illegible]

حسب فرمایش جناب
غلام محی الدین ہنڈو حنفی نروری
سلمہ اللہ تعالی

در مطبع خادم پنجاب واقع امرتسر [illegible]

(نوٹ) بلا اجازت مصنف کسی قصد طبع نکند فقط

Digitized By eGangotri

شمشیر برہنہ بر دشمنان ابی حنیفہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعلنا من امة حبيبه نبي اخر الزمان عليه وعلى اله وصحبه الصلوة والسلام الاكملان ووفقنا بتقليد من وافق رأيه للحديث والقران وهو التابعي الواقعي امام الائمة سراج الامة ابو حنيفة النعمان عليه الرحمة والرضوان وقوى مذهبه بكثرة مقلديه في القرى والبلدان اما بعد

احقر عباد الله الاحد ابو عبد الحی غلام احمد حنفی لوکدلی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی چھو بخدمت اہل سنت وجماعت التماس کران بیزہ الله تعالی ان اس یتھ قسمتاہمت پہ خطہ کشمیر جنت نظیر لامذہبن ہندہ شرہ نش رچھومت تہ محفوظ تھاومت لیکن کنہہ مدتھ گویتہ نہ ہتن یم دجال تہ دجالہ سند بیرو ظاہر چھ ین اگرچہ ظاہر پاٹھہ چھہ دعوی دوان عمل بالحدیث کرنک لیکن یلہ یہندس حالس کن غور چھہ تلہ سپنو بانی معلوم یم چھہ راہ راستہ نش ڈلمت تہ گمراہی ہندس کریس اندر غرق گیمت تکیازہ یم چھہ ائمہ مجتہدین تہ سلف صالحین پٹھہ طعن زنی تہ بی ادبی کران لیکن اتھہ یہندس افراط و تفریط وتہ لس اندر گھر نہ دل آزردہ سپنن تکیازہ یمن دجالن ہنز خبر چھہ دز مثر برونٹھی حضرت آنحضرتن صلی الله علیہ وسلم امہ جماعتک ظاہر سپدن

نوٹ پرت مسلمانس چھو لازم یہ رسالہ وچھن تہ پرن تا انکہ یتھو خبردار سپدن لامذہبن ہندہ باطل اعتقادہ نش ہرگاہ کنہ جایہ اسہ عبارتس قصور گومت یا غلطی تہ گمرہ عیب پوشی کرن تہ مے پٹھہ رحم کرن تکیازہ مے کریہ کام خالصا لله تعالی اگرچہ بو اسس نہ یتھ کامہ لایق ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گو رسول کریم سنز پیش گوئی تہ معجزہ ظاہر سپدن چنانچہ در حدیث شریف چھو آمت عَنْ
ابیھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکُوْنُ فی
اٰخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُوْنَ کَذَّابُوْنَ یَاْتُوْنَکُمْ مِنَ الْاَحَادِیْثِ بِمَا لَمْ تَسْمَعُوْا اَنْتُمْ
وَ اٰبَاؤُکُمْ فَاِیَّاکُمْ وَ اِیَّاھُمْ لَا یُضِلُّوْنَکُمْ وَلَا یَفْتِنُوْنَکُمْ رواہ مسلم یعنی آخرِ زمانس
اندر آسن فریب کرن وال تہ اپزیار تھ کُن نمی حدیث یمنہ چھو تھہ بوزمت نہ تُہند و مالو نہ
بدبو لیبن بچاوِ و تھ پنن پان تمن نش تم پانس نش یمہ خیطرہ زہ تُہنہ تو ہُھ گمراہ کرہ نو نہ
فسادس اندر تراوہ نو ہ یعنی دَرپردہ عمل بالحدیث ونت تہ عالمن ہنز صورت لاگتھ ڈالنوتہ
گمراہ کرہ نو چنانچہ یہی طریق چھہ وُنکِنس لا مذہبن ہنز ظاہر آٹھ چھہ عمل بالحدیث کرنک دعوی
دِوان در اصل چھہ احادیثن انکار کران ائمہ مجتہدین تہ سلفِ صالحین پٹھ چھہ سَب و شتم وَنان

حدیث دوم قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَخْرُجُ فِی اٰخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ اَحْدَاثُ الْاَسْنَانِ
سُفَھَاءُ الْاَحْلَامِ یَقُوْلُوْنَ مِنْ خَیْرِ قَوْلِ الْبَرِیَّۃِ یَقْرَءُوْنَ الْقُرْاٰنَ لَا یُجَاوِزُ حَنَاجِرَھُمْ
یَمْرُقُوْنَ مِنَ الدِّیْنِ کَمَا یَمْرُقُ السَّھْمُ مِنَ الرَّمِیَّۃِ الحدیث متفق علیہ یعنی فرماو آنحضرتن
صلی اللہ علیہ وسلم نیرہ آخرِ زمانس اندر اکھ قوم ماہ کم سن تہ کم عقل زبانن پٹھ آسک قال رسول اللہ
یعنی بغیر حدیث کرن نہ کلام قرآن پرن لیکن حلقہ بن وسک نہ یعنی تہندن دِلن منز آسنہ ایمان
دِلکہ خلوصیت کرن نہ قرآنس پٹھ عمل دینہ نش نیرن تتھی پاٹھ ینتھہ پاٹھ تیر چھو نیران
کمانہ نش

حدیث سوم وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَلْسِنَتُھُمْ اَحْلٰی مِنَ السُّکَّرِ وَ قُلُوْبُھُمْ
قُلُوْبُ الذِّیَابِ یعنی زبانن تہنز آسن شکرہ خوتہ زیادہ شیرین دِل تہند آسن سخت تہ
بی رحم راہ ہونِن ہند ہو یعنی بظاہر آسن نرمی سان تہ شیرینی سان کلام کران دِل تہند
آسن بی رحمتہ بی انصاف راہ ہونِن ہند پاٹھ

حدیث چہارم یہ چھو معجزہ آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم یہ معجزہ سپُن ظاہر بہ ۱۲۰۰ شتہ وَرہ گژھِتھ در صحیح بخاری چھو حضرت عبداللہ
ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت کران زہ فرماو رسول کریمن صلی اللہ علیہ وسلم اللّٰھُمَّ بَارِکْ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لَنَا فِي شَامِنَا اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا يعني اَي الله برکت کر سانس ملکِ شامس اَي الله
برکت کر دِ ملکِ یمن تَمہ ساعتہ آس تتہِ کینہہ لوک ملکِ نجدک تمو کُر عرض وَفِي نَجْدِنَا
یعني ملکِ نجد خیبطرہ تہ فرماو دعای برکت لیکن یہ کُر دعای برکت آنحضرتن شہر شامہ خیطرہ
شہر یمنہ خیطرہ یہ کُر اصرار نجدکو لوکو دعای برکتہ خیطرہ تمو فرماو تریمہِ لٹہ هُنَاكَ الزَّلَازِلُ
وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ یعني ملکِ نجدس اندر وتھن زلزلہ فتنہ یہ نیرہ
تہ اُمتِ شیطان چنانچہ یہ مخبر صادقن صلی الله علیہ وسلم فرماو برابر سپن ظاہر پیس دراو
لامذہبن ہند پیشوا محمد بن عبد الوہاب درملکِ نجد در سنہ ۱۲ھ یلہ ام بدبختن وچھ انتظام
سلطنتِ روم چھو برہم نوی اک مذہبہ کرن ظاہر تہ دراو جنگ کرنہ بجانبِ حرمین شریفین
ساری مقابر شہدا تہ مزاراتِ اولیاء الله کرن منہدم تمام مسلمانن کرن حاکم کفر تم مذہب
تابع آس وِین یمن سیت گھڑہ جہاد کرن یہندِ مالس گھڑہ لوٹ کرن تہ یمن گھڑہ قتل کرن
بیشمار ظلم کرن مسلمانن پٹھ خصوصاً در حرمین شریفین زادہما الله شرفاً و تکریماً تا اینکہ بیت ناوہ
فتح کر سلطانن سنزہ لشکر یمن بدبختن پٹھ در سنہ ۱۲۳۳ھ چنانچہ علامہ شامی چھو در رد المحتار
شرح در مختار مطبوعہ مصر جلد سوم صفحہ ۳۰۹ در باب البغاۃ لکھان زہ كَمَا وَقَعَ فِي زَمَانِنَا فِي
اَتْبَاعِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ نَجْدٍ وَتَغَلَّبُوْا عَلَى الْحَرَمَيْنِ وَكَانُوْا يَنْتَحِلُوْنَ
مَذْهَبَ الْحَنَابِلَةِ لٰكِنَّهُمْ اِعْتَقَدُوْا اَنَّهُمْ الْمُسْلِمُوْنَ وَاَنَّ مَنْ خَالَفَ اِعْتِقَادَهُمْ مُشْرِكُوْنَ
فَاسْتَبَاحُوْا بِذٰلِكَ قَتْلَ اَهْلِ السُّنَّةِ وَعُلَمَائِهِمْ حَتّٰى كَسَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى شَوْكَتَهُمْ وَخَرَّبَ
بِلَادَهُمْ وَظَفِرَ بِهِمْ عَسَاكِرُ الْمُسْلِمِيْنَ عَامَ ثَلٰثٍ وَثَلٰثِيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَاَلْفٍ انتہی
غرض چھو یہ زہ لامذہبن ہنز جماعت چھہ امسی محمد بن عبد الوہابن پیرو تہ تابع لیس چھو لازم
یتہ وقتس اندر یمن لامذہبن ہند کینہہ مسایل تہ اعتقاد ننراون تتہ اندر چھہ زہ وجہ
وجہ اول چھو یہ زہ بوزن لامذہبن ہنز جماعت درایہ در سنہ ۱۲۰۰ھ بعدہ یہ جماعت چھہ از
اہلِ بدعت اہلِ سنت چھنہ پس چھو متہ یمن جرح تہ قدح کرن تہ رد کرن یہندن مسایلن تہ اعتقادن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تا اینکہ یتھ خبردار سپدن تم اہل سنت وجماعت یم یہندِ مسایلو نہ اعتقادو نش بیخبر چھہ اہلِ بدعت چھہ امی خیطرِ زہ یہند مسایل تہ اعتقاد چھہ مخالف قرآن نہ مخالفِ حدیث نہ مخالفِ مذاہب اربعہ یعنی امام اعظم سندس مذہبس نہ امام شافعی سندس نہ امام مالک سندس نہ امام احمد حنبل سندس رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین یم مسایل تہ اعتقاد یہندس مذہبس مخالف آسن نمی چھہ مخالفِ قرآن نہ مخالف حدیث تکیازہ اتفاق چھو تمام اہل سنت وجماعتن ہندین ژون امامن ہندس اجتہادس پیٹھ وجہ دوم چھو یہ زہ لا مذہبن ہند عادت چھو یہ زہ فقیرن چھہ پرتھ جایہ یتہ موقع چھہ لبان تتہ چھہ لوکن ہندن دلن اندر وسوسہ تہ فساد تراوان مجتہد چھہ پانہ بنان بہ کینژاہ خیال باطل چھک ونہان نہ چھہ لوکن وٹان ایمہ مذاہب اربعن چھہ طعن زنی تہ جرح وقدح کران در حدیث چھو آمت قال علیہ الصلوٰۃ والسلام لعن اخر ھٰذہ الامۃ اولھا رواہ الترمذی یعنی از علامت قیامت چھو یتہ اکھ چیز یتم لوک کرن برونٹمن لعنت تہ طعن زنی تہ سب وشتم تعجب چھو یہ زہ یم برونٹھم علمائہ فضلائہ کملائہ عرفائہ صلحا چھہ تمن چھہ وٹان تقلید کرہ نکہ سببہ مشرک تہ بدعتی دپان تم چھہ خلاف طریقہ سنت نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیہ آسن مت پننہ پانس چھہ زانان لا مذہب آسہت اہل حدیث تہ موحد تہ پرزیار مومن تہ کامل مسلمان سبحان اللہ بیت سلف کجا ومن اندر خلفِ خراب کجا؛ ببین تفاوت راہ از کجا است تا بکجا؛ خصوصاً یم یتھ وقتس اندر اہل حدیث آسنک دعوی چھہ دوان اہل سنت وجماعتن چھہ دپان تمہ چھو مخالفِ قرآن تہ مخالفِ حدیث ائمہ مجتہدین چھہ مسایل فقہین پیٹھ بیجا الزام دوان یمن ہندیہ ونن چھو سارو ی محض نفسانیت تہ جہالت تکیازہ کنہہ ادنی مسلمان تہ چھو نہ مخالفت قرآن تہ مخالفت حدیث کرن جان زانان احکام خدائہ احکام رسول صلی اللہ علیہ وسلم چھہ بدل وجان قبول کران تہ مانان بیریلہ ادنی جاہل مسلمانہ سند حال گو ون کیاہ چھو تہند حال تم بڈبڈ عالم تہ فقیہ تہ مجتہد چھہ تم کیا کرن مخالفت قرآن تہ مخالفت حدیث حاشا وکلا استغفر اللہ ثم استغفر اللہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اصل چھو یہ زہ یم لامذہب چھہ ستھاہ نادان تہ کم فہم نمی چھہ مجتہدینن ہندس فقہاہن پٹھ
طعن نی کران ہرگاہ یمن فہم آسہ تلہ وہن نہ علم فقہ کیاہ چھو برخلاف قرآن و احادیث صحیحہ
تکیازہ کانھنہ مسئلہ مفتی بہ چھونہ حدیثس تہ قرآنس برخلاف بلکہ یمہ فقہ چہ کتابہ چھہ معتبر تمہ چھہ
ساری از احادیث صحیحہ استنباط آمزہ کرہ نہ لیکن ہرگاہ یمن انن بوزنہ ییہ نہ سو گھند قصور
چھو بقول استاد بیت گرنہ بیند بروز شپرہ چشم چشمہ آفتاب را چہ گناہ؛ پس سپن معلوم
یمو علم فقہس انکار کرتمی چھہ منکر احادیث چنانچہ اکثر عالمو حدیث چن کتابن پٹھ فقہ چن
کتابن ہند اطلاق فرماوان چھو مولانا شاہ ولی اللہ دہلوی رحمہ اللہ در مسوی شرح موطا
کس دیباجس اندر اِنَّ عِلمَ الفِقہِ اَشرَفُ العُلُومِ وَاَنفَعُہَا وَاَوسَعُہَا وَکِتَابُ المُوَطَّا اَصَحُّ
کُتُبِ الفِقہِ وَاَشہَرُہَا وَاَقدَمُہَا وَاَجمَعُہَا وَقَدِ اتَّفَقَ السَّوَادُ الاَعظَمُ مِنَ المِلَّۃِ المَرحُومَۃِ
عَلَی العَمَلِ بِہٖ وَالاِجتِہَادِ فِی رِوَایَتِہٖ وَدِرَایَتِہٖ وَالاِعتِنَاءِ بِشَرحِ مُشکِلَاتِہٖ وَمُعضَلَاتِہٖ
وَالاِہتِمَامِ بِاستِنبَاطِ مَعَانِیہِ وَتَشیِیدِ مَبَانِیہِ الخ حالانکہ سنن موطا امام مالک چھو
منجملہ کتب صحاح ستہ الثہ آو ونہ اصح کتب الفقہ اگر ونہ نہ کرن نہ تصدیق علم فقہس روزن نہ
پت بدوننہ لش پس گو ای حدیثس انکار کرنہ سنتس رد کرن نعوذ باللہ منہا

در بیان واجب بودن متابعت یکی از ائمہ مذاہب اربعہ رضی اللہ عنہم

وچھو یم بدعتی چھہ ونان تقلید کرن چھو شرک تہ بدعت متہ چھو تقلید گھڑ تراون تکیاز فرماو
آنحضرت ﷺ تابع گھڑ روزن تہ پیروی گھڑ کرن میانس سنتس تہ میانس کلامس تقلید گھڑ نہ بیہ
کانسہ شخص سند بانس پٹھ قبول کرن یہ چھہ دلیل لامذہبن ہنز لامذہبی پٹھ حال آنکہ یم ڈل
یت مسلس اندر تہ راہ سنت نبوی لبکنہ تکیازہ حکم کر حضرت آنحضرت ﷺ بانس پتہ تقلید کرنک
صحابن ہند خصوصاً ابوبکر صدیق سند تہ عمر فاروق سند فرماوک مہ پتہ گھڑہ یمن دون صاحبن
ہنز پیروی کرن عن ابن مسعودٍ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتدوا
بِاللَّذَینِ مِن بَعدِی اَبُوبَکرٍ وَعُمَرَ رض رواہ الترمذی بیس حدیثس اندر چھو عن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حذیفة الیمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتدوا بالذین من
بعدی ابی بکر وعمر واھتدوا بھدی عمار وتمسکوا بعھد ابن ام عبد یتہ حدیث شریف
اندر چھو ابو بکر صدیق سند نہ حضرت فاروق سند نہ عمار بن یاسر سند نہ ام عبد سند یعنی عبد اللہ
ابن مسعود سند رضی اللہ عنہم اقتدا نہ پیروی تہ تقلید کرنک حکم نام بنام وارد بلکہ خلفاء راشدین
ہندس تقلید کرنس پٹھ چھو یہ تریم حدیث وارد فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
المھدیین ملا علی قاری چھو یمہ حدیث کس شرحس منز لکھان زہ ولیس المراد انتفاء الخلافة
عن غیرھم حتی ینافی قولہ علیہ الصلوة والسلام یکون فی امتی اثنا عشر خلیفة بل
المراد تصویب رأیھم وتفخیم امرھم بل ھم ومن علی سیرتھم من ائمة الاسلام المجتھدین
فی الاحکام فانھم خلفاء الرسول علیہ الصلوة والسلام فی احیاء الحق وارشاد
الخلائق واعلاء الدین وکلمة الاسلام یمہ شرح موجب سپن ثابت زہ تقلید گژھہ کرن
خلفاء راشدین ہند پس چھو امام اعظم سند تابعی آسن ثابت چنانچہ حافظ جلال الدین سیوطین
چھو ہیندس تابعی آسنس پیٹھ اکھ رسالہ تالیف کرمت بیہ چھو حافظ ابن حجر عسقلانی لکھان زہ
ادرک الامام ابو حنیفة جماعة من الصحابة لانہ ولد بالکوفة سنة ثمانین
من الھجرة وبھا یومئذ من الصحابة عبد اللہ ابن اوفی فانہ مات بعد ذلک بالاتفاق
وبالبصرة یومئذ انس ابن مالک ومات سنة تسعین انتھی پس رود نہ کنہ
امام اعظم سندس تابعی آسنس پٹھ البتہ تم چھہ درطبقہ تابعین داخل خصوصاً تہندس تبع تابعین
آسنس پٹھ چھہ تمام عالمک لوک اتفاق کرت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیر القرون
قرنی ثم الذین یلونھم ثم الذین یلونھم یمہ حدیث شریف سیت سپن ثابت زہ زمانہ
خیر القرون منز چھہ تابعین تہ تبع تابعین داخل تبع تابعین ہند وقت رود زیادہ دیوہتو وربہتو
باقی چنانچہ امام شافعی رحمہ اللہ تعالی تہ چھو تبع تابعینو اندرہ د ۱۵۰ھ سنہ اکھ ہت تہ پنچاہ سپن پیدا اور تہندس
زہ ہت تہ ورگرک انتقال حضرت امام اعظم رحمہ اللہ علیہ تم سپن تولد ۸۰ھ سنہ شیت انتقال فرماوک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ يعني اجماع بہ دليل جيهين قرآن ثابت ٿيو ڪافرن لامذهبيت نکا

ڪري اهل اسلام سندا اجماع کان سڀ ٻاهر نڪتل حصہ جھڙو تحت وعيد جي چنانچہ فرمايو ان حضرت

حق جل ذڪره وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا

يعني جو ڪو خلاف طريقہ مومنين جي هلندو آهي ان کي اسين اُتي ڇڏينداسين جيڏانهن پاڻ ويو ۽ پوءِ پهچائينداسين دوزخ

اندر ۽ جيڪو سڀ کان ڏکيو جاءِ آهي پس سڀئي همہ آيہ اندر صاف ظاهر ٿي تہ جيڪو ايسا لوڪن کي نجات فرو

بدون تقليد طريقہ مومنين جي بغير اتباع سلف صالحين جي نہ ٿيندي چيو الله تعالى فرمايو ان

فَاسْئَلُوْٓا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ صاحب تفسير بيضاوي چيو همہ آيہ ڪريمہ تفسير

اندر فرمايو ان وَفِيْ الْاٰيَةِ دَلَالَةٌ عَلٰى وُجُوْبِ الْمُرَاجَعَةِ اِلَى الْعُلَمَآءِ فِيْمَا لَا يُعْلَمُ الخ

همہ آيہ سيت سڀني ثابت تہ جاهل سندا گهرجي عالم کان مسئلہ پڇي ان تي عمل ڪرن پس جيڪو غير مجتهد آهي

مجتهد سندا تقليد ڪرڻ وراي ڪنهن چاره چنانچہ در شرح جمع الجوامع چيو لکيو يَجِبُ عَلٰى

عَلَى الْعَامِّيِّ وَغَيْرِهٖ مِمَّنْ لَمْ يَبْلُغْ مَرْتَبَةَ الْاِجْتِهَادِ اِلْتِزَامُ مَذْهَبٍ مُعَيَّنٍ مِنْ مَذَاهِبِ

الْمُجْتَهِدِيْنَ امام الحرمين جويني چيو در برهان لکيو ان اَجْمَعَ الْمُحَقِّقُوْنَ عَلٰى اَنَّ الْعَوَامَّ

لَيْسَ لَهُمْ اَنْ يَّعْمَلُوْا بِمَذَاهِبِ الصَّحَابَةِ بَلْ عَلَيْهِمْ اَنْ يَّتَّبِعُوْا مَذَاهِبَ الْاَئِمَّةِ الْاَرْبَعَةِ

الَّذِيْنَ ذَكَرُوْا اَوْضَاعَ الْمَسَائِلِ وَاَوْضَحُوْا طَرِيْقَ النَّظَرِ يعني محقق سندا اتفاق ڪيو جيڪي

پٺ تہ عام لوڪن سندا گهرجي نہ صحابن سندا مذهبن پٺ عمل ڪرن بلڪہ جيڪو عام لوڪن واجب تہ

منهن ائمہ اربعہ مجتهدين سندا پيروي ڪرن همہ پرت فهم مسائل ديني ۽ دقائق اسلام نڪري

علامہ ابن الهمام چيو در فتح القدير لکيو ان اِنْعَقَدَ الْاِجْمَاعُ عَلٰى عَدَمِ الْعَمَلِ بِالْمَذَاهِبِ

الْمُخَالِفَةِ لِلْاَئِمَّةِ الْاَرْبَعَةِ عالم حقاني امام شعراني چيو در ميزان ڪبرى لکيو ان وَكَانَ سَيِّدِيْ

عَلِيُّ الْخَوَّاصُ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِذَا سَاَلَهٗ اِنْسَانٌ عَنِ التَّقْلِيْدِ بِمَذْهَبٍ مُعَيَّنٍ اَلْاٰنَ

هُوَ وَاجِبٌ اَمْ لَا يَقُوْلُ لَهٗ يَجِبُ عَلَيْكَ التَّقْلِيْدُ مَا دُمْتَ لَمْ تَصِلْ اِلٰى شُهُوْدِ عَيْنِ

الشَّرِيْعَةِ الْاُوْلٰى يعني ڪنهن شخص سوال امام شيخ علي خواص رحمہ الله سوال اسو ڪرن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آیا یُت وننس اندر چھا تقلید شخصی واجب کِنہ نہ تم آس جواب دوان یُت زآن نہ زہ بدرجہ اجتہاد وانک زِ پٹ پچھ تقلید شخصی مُتُہ نہ واجب علامہ ابن حجر مکی چھو در فتح المبین فی شرح اربعین فرماوان اَمَّا فِی زَمَانِنَا فَقَالَ اَئِمَّتُنَا لَا یَجُوْزُ تَقْلِیْدُ غَیْرِ الْاَئِمَّۃِ الْاَرْبَعَۃِ اَبِیْ حَنِیْفَۃَ وَالشَّافِعِیِّ وَمَالِکٍ وَاَحْمَدَ ابْنِ حَنْبَلٍ یہ سہ پہ معلوم یُت تمن انہ ز چھو نہ بغیر تقلید کنہ چارہ یم تقلید ترا و سو ڈل راہ ر سپجہ وتہ نش مرگاہ اعتماد ابن وچ مولوی ابوسعید محمد حسین بٹالوی یُس سر گروہ علماء غیر مقلدین چھو گیاو چھو منان الیٰ مذہبن عیند س حقس اندر در کتاب اشاعۃ السنہ نمبر ۴ جلد ۱۱ (جو لوگ قرآن وحدیث سے خبر رکھتی ہون اور علوم عربیہ ادبیہ سے جو خادم قرآن وحدیث ہین محض ناآشنا ہون صرف اردو فارسی تراجم پڑھکر یا لوگون سے سنکر یا ٹوٹی پھوٹی عربی جانکر مجتہد او ہر بات ہین تارک التقلید بن بیٹھتے ہین انکے حق مین ترک تقلید سے بجز ضلالت کے کسی ثمرہ کے توقع نہین ہوسکتی ہمکو پچیس برس کے تجربے سے یہ بات معلوم ہوئی ہے کہ جو لوگ بی علمی کے ساتھ مجتہد مطلق اور بلکل تارک تقلید بن جاتے ہین وہ آخر اسلام کو سلام کر بیٹھتے ہین انمین سے بعض تو عیسائی ہوجاتے ہین اور بعض لامذہب جو کسی دین ومذہب کے پابند نہین رہتے اور فسق وفجور اور احکام شریعت سے خروج تو اس آزادی کا ادنیٰ نتیجہ ہے ان فاسقون مین بعض تو کھلم کھلا جمعہ جماعت نماز روزہ چھوڈ بیٹھتے ہین اور سود وشراب سے پرہیز نہین کرتے اور بعض جو کسے مصلحت دنیاوی کے سبب فسق ظاہری سے بچتے ہین تو وہ فسق مخفی مین سرگرم رہتے ہین اور ناجایز طور پر عورتون کو نکاح مین پھسالیتے ہین اور ناجایز حیلون سے لوگون کے اور خدا کے مال وحقوق دبا رکھتے ہین کفر وارتداد وفسق کے اسباب دنیا مین اور بھی بکثرت موجود ہین مگر دین دارون کے بی دین ہوجانے کے لئے بی علمی کے ساتھ ترک تقلید بڑا بھاری سبب ہے گروہ اہل حدیث مین جو بی علم یا کم علم ہوکر ترک تقلید کے مدعی ہین وہ ان نتایج سے ڈرین انتہی کلامہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ دہلوی در حجۃ اللہ البالغہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

فرماوان اِنَّ هٰذِهِ المَذاهِبَ الاَربَعَةَ المُدَوَّنَةَ المُحَرَّرَةَ قَدِ اجتَمَعَتِ الاُمَّةُ وَمَن يُعتَدُّ

بِهِ مِنها عَلىٰ جَوازِ تَقليدِها اِلىٰ يَومِنا هٰذا وَفي ذٰلِكَ مِنَ المَصالِحِ ما لا يَخفىٰ لا

سِيَّما في هٰذِهِ الاَيّامِ الَّتي قَصُرَت الهِمَمُ جِدًّا وَاُشرِبَتِ النُّفوسُ الهَوىٰ وَاُعجِبَ كُلُّ ذي

رَأيٍ بِرَأيِهِ پس سپن یمہ عبارتہ سیت حقانیت مذاہب اربعہ باجماعِ امت ثابت وُلِ

لامذہبہ بدمذہبن انکار کرہ نسندِ ین قولس چھُ نہ اعتبار لازم چھُ اہل سنت و جماعتن پیٹھ تمن اندر

ژورو مذاہبو اندرہ اکس مذہبس تابع روزُن تہ یکبارہ تقلید قبول کرُن اندر یمہ سیٹھا فوایدِ کثیرہ

چنانچہ فرماوان چھُ شاہ ولی اللہ در عقد الجید صفحہ ۳۶ اِعلَم اَنَّ فِي الاَخذِ بِهٰذِهِ المَذاهِبِ

الاَربَعَةِ مَصلَحَةً عَظيمَةً وَفِي الاِعراضِ عَنها كُلِّها مَفسَدَةً كَبيرَةً یمہ عبارتہ سیت

سپد معلوم تقلید شخصی کرُن چھُ در دینِ اسلام سیٹھا بڈ مصلحت تہ خوبی یتہ تقلید ترٲوُنہ سیت

چھِ سیٹھا خرابی غرض چھُ بہ زہ پتھی پانٹھ چھِ سیٹھا آیاتِ کلام اللہ تہ احادیث صحیح تہ اقوال

علماء امتِ محمدیہ براثبات تقلید مذاہبِ اربعہ لیکن ہے کُر بنِ کمسی پیٹھ اکتفا مطابق قول استاد

اگر در خانہ کس است یک حرف بس است ٭ وگر صد باب حکمت پیش نادان ٭ بخوانی آیدش بازیچہ در گوش

لیکن عوام پیٹھ مسائل لامذہبان وچھیو وُنہِ وُن تمِ مسائل لامذہبن ہنز یم تمی خلاف احادیث صحیحہ تہ

ہور علماءِ امتِ محمدیہ علی صاحبها الصلوٰة والتحیہ چھِ تا اینکہ پیٹھ اہل سنت و جماعت پتہ رُون

یمن سیت اختلاط کرُنہ نش **مسئلہ اوّل** اگر آب آسہ قلتین خُتہ کم یا تمہ خُتہ ژر

ہرگاہ تمہ اندرہ سوُر یا ہوُن تریش چیہ نتہ پیہ تتہ اندر نیرِ ناپاکی یمہ سیت نہ تمہ آبس

رنگ یا بوی یا مزہ ڈلہ سو آب چھُ پاک چنانچہ مولوی صدیق حسن قنوجی چھُ در کتاب طریقہ

محمدیہ پیٹھ مُہر چھِ کرمژ مولوی نذیر حسین در صفحہ ۶ چھُ فرماوان آب چھُ پانہ تہ پاک

بییس تہ چھُ پاک کران کڈِہ نہ اتھ آبس یمو دوی صفتو نش کنہ چیز مگر سہ ناپاکی یمہ سیت تغیر

سپنہ اتھ آبس ترُ یو چیزو اندرہ اکس چیزس یا ڈلِس رنگ نتہ مزہ نتہ بوی برابر چھُ کم آسن

آب یا ژیر یعنی دیو قلتینو خُتہ آسن کم یا ژیر مستعمل آسن یا غیر مستعمل انتہی پس سپن معلوم

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ہرگاہ لانہ ہن بانس اندر آب تہ نمی اندرہ چیہ ترِیش ہون یا سور سوآب گو نہ ناپاک نہ مگر
ہرگاہ سہ باقی آبہ رنِ چن یا کرن نمہ سیتِ طہارت نہ چھو درست نعوذ باللہ منہا ہرگاہ لانہ ہن
ہندرس کرِیس سور یا ہون گھڑہ سو کرِ پرگھٹر نہ ناپاک وچھو پرچہ اہل حدیث جلد ۲ نمبر ۴۱
۱۸ اگست ۱۹ء خلاصہ تمیک چھوای نہ آب چھو نہ ناپاک گھڑان ییان نہ تَت رنگ یا مزہ
یا بوی ڈلہ فقط **الاعتراض** یہ مسئلہ چھو خلاف احادیث صحیحہ نہ علماء جمہور امت محمدیہ
علےٰ صاحبہا الصلوٰۃ والتحیہ **حدیث اول** اِذَا استَیقَظَ اَحَدُکُم مِن نَومِہٖ فَلَا یَغمِسُ یَدَہٗ
فِی الاِنَاءِ حَتّٰی یَغسِلَہَا ثَلٰثًا الحدیث متفق علیہ یعنی یلہ بیدار سپنہ تُہِ اندرہ نِندرہ نش کُنہ
شخصاہ نمسند گھٹر نہ تتہ آن بانس اندر اتھہ ترِاون ییاآن نہ ترِیہ لٹہ اتھہ چھلہ تکیا زہ معلوم
چھسنہ کت کت جایہ واتس اتھہ **حدیث دوم** عن ابی ھریرۃ رض قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اِذَا شَرِبَ الکَلبُ فِی اِنَاءِ اَحَدِکُم فَلیَغسِلہُ سَبعَ مَرَّاتٍ متفق علیہ
یعنی یلہ کُنہ وقتہ ہون چیہ ترِیش تھندہ بانہ اندرہ سو بانہ گھٹر سَتہ پھرہ چھلن **حدیث سوم**
اِذَا وَلَغَ الکَلبُ فِی اِنَاءِ اَحَدِکُم فَلیُرِقہُ ثُمَّ یَغسِلہُ سَبعَ مَرَّاتٍ رواہ مسلم یعنی یلہ
ہون چیہ تھند بانہ اندرہ ترِیش سوآب گھٹر ترِاون نہ بانہ گھٹر سَتہ پھرہ چھلن **حدیث چہارم**
عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ قَالَ اِنَّ زِنجِیًّا وَقَعَ فِی زَمزَمَ فَمَاتَ قَالَ فَانزَلَ اِلَیہِ رَجُلًا فَاَخرَجَہٗ
ثُمَّ قَالَ انزَحُوا مَا فِیہَا مِن مَاءِ زَمزَمَ ثُمَّ قَالَ لِلَّذِی فِی البِیرِ ضَع دَلوَکَ مِن قِبَلِ العَینِ
الَّتِی تَلِی البَیتَ وَالرُّکنَ فَاِنَّہَا مِنَ الجَنَّۃِ رواہ ابن ابی شیبۃ یعنی اکھ نگیا گودرِ چاہ
زمزم نہ مود پس وتھہ اکھ شخصاہ تہ کرِیس اندرہ کھارن سور نگی پس فرماو حضرت ابن عباس
رضی اللہ عنہما کرِیس گھڑہ ساروی آب کڈن بیہ فرماون بینہ گھٹر چشمہ طرفہ تھاون یُس
حجر اسود کہ طرفہ چھو روایت کرِیت ابن ابی شیبن یُس استاد چھو امام بخاری سند **حدیث پنجم**
ان حبشیا وقع فی زمزم فمات فامر ابن الزبیر ان ینزف ماء زمزم قال فجعل
الماء لا ینقطع قال فنظر فاذا ھو عین تنبع من قبل الحجر الاسود فقال ابن الزبیر حسبکم رواہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اوس گواہ ابو ابی شیبۃ یعنی تحقیق درچاہ زمزم گواک حبشیا تہ مود پس کُر ابن زبیرن حکم زہ
کریس گھڑہ ساری آب کڈن حضرت عطا چھو فرماوان سو آب وبرا ونہ نت کریس
پس وچھ ابن زبیرن تنتہ چشمہ جاری حجر اسود کہ طرفہ فرماو ابن زبیرن پس کافی چھو تمہ
روایت کرِتھ ابن ابی شیبۃ **حدیث ششم** امر بنزح ماء عند وقوع زنجی و مونہ
فیہ رواہ الدار قطنی یعنی امر کُر حضرت ابن عباس نہ ابن زبیرن رضی اللہ عنہم آب کڈنک
یمہ ساعتہ تہ کریس اندر زنگی گونہ مود **حدیث ہفتم** ان زنجیا وقع فی بیر زمزم
فمات فیہا فامر ابن عباس وابن الزبیر ان اخرج وامر ان ینزح قال فغلبتہم عین
جاءت من الرکن فامر بہا فدست بالقباطی والمطارف حتی نزحوہا العیما
متوافرون من غیر نکیر ولم ینکرہ منہم احد رضی اللہ عنہم رواہ الطحاوی یعنی
بتحقیق زنگیا اک گو کریس اندر تہ مود پس کُر حکم حضرت ابن عباس نہ حضرت ابن زبیرن
رضی اللہ عنہم کریس آب کڈنک تو پتہ سپن تمہ اندرہ اک چشمہ ظاہر پس حجر اسود کہ طرفہ جاری
آس پس دت حکم دشوی صاحبو زہ سوراخ چشمہ گھڑ بند کرن نہ آب گھڑ ساروی کڈن یہ
فتوی دتو یو دیو صاحبو ساری صحابن روبرو پس کرنہ کانسہ اک صحابن انکار روایت کرِتھ
امام طحاوین **حدیث ہشتم** عن خالد بن سلمۃ ان علیا سئل عن بال فی بیر
قال ینزح رواہ ابن شیبۃ بتحقیق حضرت علی مرتضی اس آو سوال کرنہ ہر گاہ کریس اندر
ادرار گھڑتہ کیہ حکم چھو تمو فرماو آب نیس کڈتہ پس سپن یمو احادیثو سیت ثابت زہ آب
چھونا پاک گھڑان یلہ تہ اندر کینہ ناپاکی پیہ اگرچہ متہ ڈلتہ تہ رنگ یا مزہ یا بوی وَن
پس کھاہ ونہ آب چھونہ ناپاک گھڑان تم کرمن احادیث صحیحن انکار تہ سوڈل ازراہ رست تہ
صراط مستقیم نعوذ باللہ منہا **مسئلہ دوم** شیر خوار شر سند ادرار چھو لامذہبن انش پاک
چنانچہ مولوی صدیق حسن خان قنوجی چھو در کتاب طریقہ محمدیہ صفحہ لکھان الساۃ سند گوہ
ادرار چھو نجاست مطلق لیکن شیر خوار شر سند ادرار چھو پاک پس سپن معلوم ہر گاہ لامذہبن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ہندس بانس پوشاکس پیٹھ لگت منہ درا پیہ سو گڑنہ ناپاک ہرگا، نماز تتھی پاٹھ
پہرن نہ امامت کرن تہِ چھہ درست نعوذ باللہ منہا الاعتراض یہ مسئلہ چھ خلاف احادیث
صحیحہ نہ اجماع علمائے امت وحدیث چھو امت عن عائشۃ قالت اتی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بصبی یرضع فبال فی حجرہ فدعا بماء فصبہ علیہ رواہ مسلم حضرت
عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا چھہ روایت کران زہ حضرت آنحضرتس نش آو اک لکٹ شر دود
چہوون انتہ پس کرتھ لکٹ دراد تہنزہ کچھہ اندر پس منگہ ناو حضرتو آب نہ تراوک تتھ
(یعنی چھلک) وعن عائشۃ ام المؤمنین انہا قالت اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بصبی فبال علی ثوبہ فدعا بماء فاتبعہ ایاہ رواہ البخاری یہ چھہ حضرت ام المومنین
عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت کران زہ انتہ آو حضرت آنحضرتس نش اک لکٹ شر پس کرتھ
ادرار تمن ہندس لباسس پٹھ پس منگہ ناوک آب نہ تراوک تتھ پٹھ (یعنی چھلک) وعن عائشۃ
قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یؤتی بالصبیان فیدعو لہم فاتی
بصبی مرۃ فبال فقال صبوا علیہ الماء صبا یہ چھہ حضرت عائشہ روایت کران زہ انتہ
آس یوان حضرت سندس خدمتس لکٹ شر تہ تم اس تمن دعا کران ایس آو تمن نش اک لکٹ
انتہ نہ تم کرادرار پس فرماو حضرتو صلی اللہ علیہ وسلم آب تراوِوات پٹھ خوب پاٹھن
وعن عمار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما یغسل الثوب من خمس من
البول والغائط والمنی والدم والقیء رواہ الدارقطنی ذکرہ العینی فی شرح الہدایۃ والشیخ
ابن الہمام فی فتح القدیر فی باب الانجاس وجیداہ فذلک الحدیث یدل علی وجوب ازالۃ
النجاسۃ عن الشیء المتنجس بہا بالمزیل سواء کان دما مسفوحا او بولا او غیر ذلک
من النجاسات فہذہ الاحادیث فی غسل بول الصبی ونضحہ والصب علیہ موجودۃ
ولم یأت حدیث فی ان الرضیع بال علی ثوبہ صلی اللہ علیہ وسلم فیصلی بہ من غیر غسل
ونضح وصب فقد علم ان ہذہ الاحادیث متعینۃ فی ازالۃ بول الصبی عن الثوب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المنجسين به قال الامام النووي في شرح مسلم في باب حكم بول الطفل الرضيع واعلم
ان هذا الخلاف انما هو في كيفية تطهير الشئ الذي بال عليه الصبي ولا خلاف
في نجاسته وقد نقل بعض اصحابنا اجماع العلماء على نجاسة بول الصبي انه لم يخالف
فيه الا داود الظاهري وقال الخطابي وغيره وليس تجويز من جوز النضح في
بول الصبي من اجل ان بوله ليس بنجس ولكنه من اجل التخفيف في ازالته انتهى
يتهی یاٹھ چھو فریب اکھ ہت مسئلہ لامذہبن ہندہ مخالف احادیث صحیحہ نہ مذاہب ائمہ اربعہ
انشاء الله تعالی بشرط حیات لیکھہ بو مفصل یاٹھ ترم مسایل یم مخالف احادیث صحیحہ نہ مذاہب اربعہ
چھہ بیس رسالس اندر بشرط آنکہ ہرگاہ اہل سنت و جماعت امداد کرن یہ خرید کرنس اندر تاانکہ
یت ساری مسلمان واقف تہ خبردار سپدن لامذہبن ہندس باطل اعتقادس پیٹھ وعلینا الا البلاغ
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك
انت الوهاب

تمت بتاريخ غره شهر ربيع الاول ۱۳۲۴

شكر الله سعي مؤلفه حيث الف واظهر مفاسد المفسدين واماط الاذى عن طريق المسلمين على اهل الكشمير مقلدي حضرة سيد المجتهدين والمحدثين امامنا الاعظم وهمامنا الاقدم ان يجتنبوا كل الاجتناب من اهل البدع والاهواء من المعتزلة الوهابية ارباب الجور والظلمة حرره محمد شريف الدين عفي عنه

اهالی اسلام خواص و عوام را واجب و لازم است که بر مذهب مكرم حضرت امام همام سراج الملة امام اعظم رضي الله عنه راسخ القدم مانده از جماعه نجديين كه دجال وقت اند اجتناب و احتراز كامل هر نوع نموده باشند و بر اقوال آنها عمل نسازند كثير الآثام محمد حسام عفي عنه

فقير مضامين اين رساله را از زبان مؤلفش شنيده مطابق كتاب و سنت يافتم اهالی اسلام را واجب و لازم است كه از گروه غير مقلدين و نجديين كه معتقدات و معمولات آنها مخالف كتاب الله و سنت رسول الله است طوريكه بايد و شايد اجتناب و پرهيز نموده باشند و بر اقوال و افعال انها در امور و مسايل دين اسلام اعتماد ننموده باشند زيراكه حسب ارشاد هدايت بنياد فخر عالم صلى الله عليه وسلم اين گروه دجالان وقت اند و احتراز و اجتناب از انها واجب و لازم است و عمل بمذهب سيد التابعين امام المحدثين اعني حضرت امام اعظم كردن موجب سعادت دارين و اسنه باشند و اين است عمل بالحديث بنده اواه محمد لعل الله عفى الله عنه

تمامی اهالی اسلام متبعان حضرت فخر عالم سيد انام عليه وعلى آله واصحابه الصلوة والسلام و پيروان مذهب حضرت امام همام اجل التابعين امامنا الاعظم رضي الله عنه واجب و لازم است كه پيوسته بر مذهب مقدس حضرت امام موصوف ثابت القدم باشند و از اقوال و افعال غير مقلدين احتراز و اجتناب نمايند احقر محمد سيف الدين عفي عنه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فتوی در بیان وجوب تقلید

از مجموعهٔ فتاوای مولوی محمد عبد الحی صاحب لکھنوی رحمة الله علیه جلد اول صفحه ۲

استفتاء

سوال ثالث (۳) کسیکه انکار مذهب نماید و مذهب گرفتن را بد داند و اتباع کتب حدیث را دعوی کند حکمش چیست مبتدع است یا چه

هو المصوب اصحاب مذاهب چه ابو حنیفه وچه شافعی وچه مالک وچه احمد وچه غیر ایشان تدوین مذاهب و استخراج مسائل خلاف شرع نه ساختند ادلهٔ اربعه مستند هر یک هستند و سبب اختلاف فیمابین شان وقوع اختلاف در فهم معنی آیات و احادیث نه آنکه احدی را تعصبی راه داده باشد یا آنکه قیاس را بر شرع مقدم کرده باشد حاشا و کلا جملهٔ ائمهٔ هداة از تقدیم قیاس مبرا هستند و نسبت کنندهٔ این امر بطرف یکی از ایشان کاذب و مفتری است و آنچه که بعضی متعصبین حنفیه را اصحاب الرای می نویسند قول ایشان از پایهٔ اعتبار ساقط است و درینجا لطیفه بخیال می گذرد و آن اینکه الف لام که داخل بر رای است عهدیست و مراد از آن رای دقیق است پس فی الحقیقت حنفیه اصحاب الرای هستند یعنی اصحاب الرای الدقیق حافظ ابن حجر عسقلانی شافعی در مجمع موسس فی المعجم المفهرس اقرار این امر می سازند که آنچنانکه در مذهب حنفی قواعد منضبط هستند در مذهب ما نیستند پس حق جل شانه از زبان متعصبین وصف حسن حنفیه خارج کنانید لیکن او شان مطلبش نه فهمیدند آنحال مذاهب مدونه مخالف آیات و احادیث و اجماع و قیاس نیستند اصل هر مسئله یکی ازین چار است شاه ولی الله دهلوی در انصاف فی بیان سبب الاختلاف می نویسند لما مهد و الفقه لم تکن مسئلة من المسائل التی تکلم فیها من قبلهم و التی وقعت فی زمانهم الا وجد وا فیها حدیثا مرفوعا متصلا او مرسلا او موقوفا صحیحا او ضعیفا او حسنا او اثرا من اثار الشیخین او سائر الخلفاء فیسر الله لهم العمل بالسنة علی هذا الوجه انتهی هر گاه این امر ممهد شد پس میگوییم که منکر مذاهب اربعه و بد دانندهٔ آنها اگر بدین سبب بد میداند که مذهب اربعه موافق شرع هستند آن شخص کافر خواهد شد لانه اهان الدین و اگر در اعتقاد خود می پندارد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نخور کرو بروښتھمن ہند آثار نہ نشانہ وُچھوا ادہ کیا تگو بوزُن تم کم آسن تہ اسن کم چھِ
بقول استاد چہ لنسبت خاک را باعالم پاک اگرچہ نہ سفر کرنچ ہمت چھِنہ نہ کیاہ تھیرچھ
ملک پت ملکہ نہ شہرہ پت شہرہ ادہ کیا وچھہ ہو بروښتھمن ہند آثار تہ نشانہ زہ کم کم مساجد
تہ کم کم خانقاہ چھہ تموبر وښتھہ میو مسلمانو یمن نغمہ چھو دپان بدعتی نہ بیخبر ادہ ہر گرد یو نہ
بلکہ سپد ہو معلوم زہ اسی چھہ بیخبر نہ بدعتی ہر گاہ نور وانگ نہ یتی کرتہ نظر کم کم عجائبات نہ
کم کم عمارات خصوصاً خانقاہ مساجدات کمن کمن جاین چھہ تموبر وښتھو مسلمانو بناوت
یمن ہنتہ بدور ہِھ گیتہ وُنہ چھہ لسلامت یہی چھہ بڈ شہادت تہندس مسلمان نتہ متقی
آسنس پٹ چنانچہ وُنہ تہ چھہ یمن مقامات متبرکن اندر عبادات و ریاضات یوان کرنہ
پس شوبا آسہ ناخلفن ہند یمن مردان خداین پٹ شک نہ طعن زنی کرن یمو یمہ
جایہ تھاوہ سانہ باپت تیار کرت ساآن شوب گیہ یہی زہ اس چھہ بہان تہندس
کلامس یچہ کڈنہ وچھتو ییٔنہ لس ہمتس پٹ زہ سان ہمت کہنز چھہ کوتاہ کرتلاش زہ
مسجد جامعس گھر مت سپدن ادہ چھوی معلوم تت کوشش کیاہ گو پت رود تہند
تلاش لیس دینہ باپت نعرہ کران چھو گویا یہ چھو تہہ گیندن دین چھو تماشا ہو بناوت
خداچھم شاہد آت وَن تہ دینداری دینداری نہ تقوی چھو بیہ کنھہ بہ نعرہ کران نہ بیہ
نعرہ وناں نہ چھو بیہ کنھہ تتہ چھہ امہ ختہ تھز تھز نہ بالا کاہ اگر یمن کامن واتھو نہ
اصلاح کرِ ہو ادہ کیا گیا آو جوانمرد نہ راہ خدا ورسول چھانڈہ وِن اگر نہ تہندہ اکھہ
بیہ نہ توبہ کرتو ییٔنہ بن محلہ خانن اصلاح نتہ گو ندآن ہندہ جمع خرچہ سیت بیاکن بتان
مشرک نہ بدعتی یین پان موحد نہ اہل حدیث زانن وچھو ہندوستانس کُن تتہ کیہ
عالمو تہ فاضلو کم بہانہ نہ کمہ کمہ چالہ کرِک فساد مٹاو نہ خیطرہ ملک پت ملکہ تہ شہرہ
پت شہرہ کرِک انجمنہ قایم سارِی فرقہ مقلد نہ غیر مقلد سمت تفرقہ کاسنک مشورہ کرن
کمہ سیت ژلہ قومس تفرقہ نہ کمہ سیت گژن مسلمان بای بای الحمد للہ تھنز کوشش چھہ
روز بروز کامیاب سپدان تہ قومس چھہ جہالت ژلان + باقی آئندہ

اگر یت نفر یرس منز کنہ قصور آسہ گومت چشم پوشی کرت
گژھہ میہ پٹ رحم کرُن
والسلام

انشاء اللہ لئی

باہتمام پیر حبیب الصمد صاحب امام
مسجد میاں محمد رحمتی پہلوان امرتسر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله علی احسانه والصلوٰة علی نبیه محمد که این کتاب متبرکه مسمّٰی به

صغریٰ

بحسب فرمایش احمد جان و عبدالعزیز و فقیر الله تاجران کتب نامی باهتمام محمد منیر صاحب

مطبع کوهنور واقع لاهور ۱۲۹۷ مطبوع گردید

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العبادة مفتح السعادة ومطمح السيادة وملمح الحسنى والزيادة
وجعل الصلوة عمود قيامها وذروة سنامها وعمدة احكامها والصلوة والسلام على افضل
خلقه سيدنا محمد الذي جعل الصلوة قرة عينيه وعلى آله واصحابه الذين فازوا من معدن
الدين بلجينه وعينه وبعد فيقول العبد المفتقر الى رحمة ربه الغني ابرهيم بن محمد بن ابرهيم
الحلبي قد كنت شرحت كتاب منية المصلي شرحا وسميته بغنية المتملي لكن رايت فيه
بعض الاطالة التي ربما اوجبت للمبتدين والقاصرين الملالة فاجبت ان اختصر من فوائد
دلائله وازيد في فرائد مسائله تسهيلا للطالبين وتنويلا للراغبين والله سبحانه هو المستعان
على كل مراد منه المبدء واليه المعاد وهو حسبي ونعم الوكيل قال المص ره بسم الله الرحمن الرحيم
تيمنا وتبركا واقتداء بالقرآن وكذا قوله الحمد لله رب العلمين واتبع ذكر الله تعالى بذكر رسوله
صلى الله عليه وسلم فقال والصلوة على رسوله محمد وآله اي اهله اجمعين اعلموا خطاب عام لمن
يطلب الاستفادة وفقكم الله اي جعلكم موفقين لطاعته وايانا ان انواع العلوم كثيرة واهم
الانواع بالتحصيل متعلق باهم مسائل الصلوة لانها واجبة على الغني والفقير بخلاف الزكوة
متكررة كل يوم وليلة بخلاف الصوم فلما رايت رغبة المقتبسين جمع مقتبس اسم

حافظ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فاعل من اقتبس اي اخذ القبس وهو شعلة نار تؤخذ من معظمها شبه العلم بالنور العظيم
وطالبيه بالمقتبسين من ذلك النور في تحصيلها متعلق برغبة والضمير للمسائل
التقطت جواب لما اي انتقيت ما اكثر وقوعه للمصلين وما لابد لهم منه من مصنفات
المتقدمين متعلق بالتقطت ومن مختارات المتاخرين نحو الهداية والمحيط شرح الاسبيجابي
على مختصر الطحاوي والغنية بالغين المضمومة في اكثر النسخ وفي بعضها بالقاف المكسورة
والملتقط والذخيرة وفتاوى قاضيخان وجامعيه الكبير والصغير وسميته اي سميت الكتب
الذي التقطته منية المصلي اي ما يتمناه غنية المبتدي اي ما يستغني به عن غيره واسال
الله تعالى اي انا اسال الله تعالى الواو للحال ان يجعل ما اعتمدته اي قصدته خالصا لوجهه
اي لذاته ومكفرا اي سببا لتكفير ذنوبي اي سترها بعدم المؤاخذة بها بفضله اي بتفضله
باستحقاقي وان يغفر لي ولوالدي ولاستاذي بتشديد الياء مفتوحة جمع استاذ وهو
الموفق للسداد بفتح السين اي الصواب وعدم الخطاء ومنه الهداية اي خلق الاهتداء و
الرشاد اي الاستقامة على طريق الحق اعلم خطاب لكل من يطلب معرفة احكام الصلوة
بان الصلوة فريضة مفروضة مقطوع بالحكم بها ثابتة صفة لفريضة بالكتاب اي بالقران
والسنة اي الطريقة المنقولة عن النبي صلى الله عليه وسلم سوى القران واجماع الامة اما
الكتاب فقوله تعالى واقيموا الصلوة فانه امر يقتضي الوجوب والمراد باقامتها اداءها في
اوقاتها وقوله تعالى وقوموا لله قانتين اي صلوا لله قائمين وقيل قوموا فيها خاشعين او
مطيلين القيام وقوله تعالى حافظوا اي داوموا على الصلوة والصلوة الوسطى هي صلوة العصر
وقيل غير ذلك وخصصها بعد التعميم لزيادة شرفها وللاهتمام بها اذ هي مظنة التكاسل
عنها لكونها في وقت كثرة الاشتغال وقوله تعالى فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون
وله الحمد في السموت والارض وعشيا وحين تظهرون اي سبحوا الله في هذه الاوقات و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المراد صلوا على ما روي عن ابن عباس رضي الله عنهما انه قيل له هل تجد ذكر صلوة الخمس
في القرآن قال نعم وتلا هذه الاية تمسون صلوة المغرب والعشاء وتصبحون صلوة الفجر وعشيا
صلوة العصر وحين تظهرون صلوة الظهر وقوله وعشيا متصل بقوله حين تمسون وله الحمد
في السموات اعتراض بينهما ومعناه ان على المميزين كلهم من اهل السموات والارض ان يحمدوه كذا
في الكشاف وقوله تعالى ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا اي فرضا موقتا محدودا
باوقات لا يجوز اخراجها عنها واما السنة فما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في الصحيحين
انه قال بني الاسلام اي الايمان فانهما شيء واحد عند اهل السنة على خمس اي خمس خصال شهادة
ان لا اله الا الله بجر شهادة بدلا عن خمس وبرفعها خبر مبتدء محذوف وكذا ما عطف عليها
وان محمدا رسول الله عطف على ان لا اله الا الله فهذه الشهادة واحدة من الخمس واقام الصلوة
اي اقامتها ثانية وايتاء الزكوة ثالثة وصوم شهر رمضان رابعة وحج البيت خامسة
من استطاع اليه سبيلا محله الرفع على انه فاعل المصدر المضاف الى مفعوله والاستطاعة
عند الجمهور القدرة على الزاد والراحلة فاضلين على الحوائج الاصلية واللوازم الشرعية وقوله
عليه السلام لكل شيء علم اي علامة دالة على تحققه وعلم الايمان الصلوة فهي علامة
لوجوده في القلب باعتبار الظاهر وقوله عليه السلام الصلوة عماد الدين فمن اقامها فقد
اقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين كما ان الخيمة تقوم باقامة عمودها وتسقط بسقوطه
وقوله عليه السلام خمس صلوة مبتدا افترضهن الله تعالى على العباد خبره فمن احسن
وضوءهن باسباغه والاتيان بسننه وادابه وصلهن لوقتهن واتم ركوعهن بالطمانينة
فيه وخشوعهن وسجودهن اي خضوعهن باحضار القلب وجمع الهمة وخوف الشواغل الدنيوية
عن الفكر كان له على الله تعالى عهد اي وعد مؤكد ان يغفر له اي بان يغفر له ذنوبه ومن
لم يفعل ذلك فليس على الله عهد ان شاء غفر له وان شاء عذبه وقوله عليه السلام الفرق بين

صرون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

العبد وبين الكفر اي بين العبد وبين ان يصل الى الكفر ترك الصلوة اي ان يترك الصلوة وهذا كما يقال بينك
وبين مرادك الاجتهاد اي بينك وبين بلوغ مرادك ان تجتهد فاذا اجتهدت بلغت
واما لفظ الفرق فليس من الحديث وهو غير صحيح من حيث المعنى لان ترك الصلوة ليس فرقا
بين العبد وبين الكفر بل وصل كما تقدم ثم المراد بهذا الحديث وامثاله الترك اعتقادا
وهو انكار وجوبها واما اجماع الامة وهو ان قد اجتمعت من لدن عهد رسول الله صلى
الله عليه وسلم الى يومنا هذا على فرضية الصلوة من غير نكير منكر ولا ردّ رادٍّ ولا منازعة
منازع وكان ذلك اجماعا واجماع المسلمين حجة من اقوى الحجج بعد نص الايات والاخبار
لقوله عليه السلام لا يجتمع امتي على الضلالة ثم اعلم بعد ما علمت ثبوت فرضية الصلوة
بان للصلوة شرائط جمع شريطة بمعنى الشرط والمراد به ههنا ما لا تصح الصلوة الا
بتقديمه عليها فقوله قبلها صفة موضحة ومبينة لمعنى الشرط وفرائض جمع فريضة
بمعنى الفرض والمراد به ههنا ما لا تصح الصلوة بدونه سوى الشرائط والاركان واركانا
جمع ركن والمراد به ههنا ما يكون جزء منها وواجبات جمع واجب والمراد به ههنا ما
لا تفسد الصلوة بتركه بل ان تركه سهوا يجب سجود السهو وان تركه عمدا تصح الصلوة مع
النقصان فيجب اعادتها وان لم يعد يكون فاسقا اثما وسننا جمع سنة والمراد بها
هنا ما يثاب بفعلها فيها وان تركها تكون الصلوة مكروهة كراهية تنزيهة ولا يجب
سجود السهو بتركها سهوا وادابا جمع ادب وهو دون رتبة من السنة فلا كراهة في تركه
وكراهية بتخفيف الياء والمراد بها ما يتضمن بترك سنة وهو كراهة التنزيه او ترك
واجب وهو كراهة التحريم ومناهي فيها جمع منهى وهو محل النهي والمراد بها ما يفسد ها
واما الشرائط المجمع عليها فستة الطهارة من الحدث اي ما يوجب الغسل او الوضوء
ويسمى النجاسة الحكمية والطهارة من النجاسة الحقيقية وستر العورة واستقبال القبلة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والوقت والنية واما الطهارة من حدث والجنابة فالاغتسال ويسمى الطهارة الكبرى
وموجبه الحدث الاكبر والوضوء ويسمى الطهارة الصغرى وموجبه الحدث الاصغر عند
وجود الماء والقدرة اي مع القدرة عليه اي على استعماله للاغتسال او الوضوء وعند
عدمهما اي عدم الوجود والقدرة او عدم احدهما فالطهارة الواجبة هي التيمم ولكل منهما
اي لكل واحد من الاغتسال او الوضوء فرائض وسنن وآداب ومناهي وليس للغسل ولا
للوضوء واجب فلذا لم يذكره واما فرائض الوضوء قدمه لكثرة تكرره وهو ثلثة انواع
فرض وهو وضوء المحدث عند ارادة الصلوة ولو جنازة او سجدة التلاوة او مس
المصحف وواجب وهو الوضوء للطواف ومندوب وهو الوضوء للنوم اذا اراده والوضوء
على الوضوء والوضوء كلما احدث وبعد الغيبة والكذب وبعد انشاء الشعر وبعد
القهقهة في غيرها ولغسل الميت كذا في قاضيخان والخلاصة فاربعة كما فهم مما
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة اي اذا اردتم القيام اليها وانتم
محدثون فاغسلوا وجوهكم الغسل هو الاسالة وحدها عندهما ان يتقاطر الماء ولو
قطرة وعند ابي يوسف رح يجزي ان يسيل على العضو ولو لم يقطر كذا في شرح الهداية
لابن الهمام وحد الوجه ما بين قصاص الشعر واسفل الذقن وشحمتي الاذنين وايديكم
الى المرافق جمع مرفق بكسر الميم وفتح الفاء وبالعكس وهو مفصل الذراع في العضد وامسحوا
برؤسكم المسح في اللغة امرار الشيء على الشيء وهو المراد في التيمم اريد به في الوضوء اصابة
اليد المبتلة بما امر بمسحه وارجلكم الى الكعبين قرئ بالنصب والجر فقيل النصب بالعطف
على وجوهكم وبالجر على الجوار والصحيح ما ذكرناه في الشرح وجوز الشيعة المسح على الارجل
بلا خف ويرده ما في الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى قوما توضأوا واعقابهم
تلوح لم يمسها الماء فقال عليه السلام ويل للاعقاب من النار والمرفقان والكعبان

على ما

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وهما العظمان الناتيان في جانبي القدمين يدخلان في فرض الغسل عندنا خلافاً لزفر رح

وكذا ما بين العذارين بكسر العين وهو ما سال على الخد من اللحية ماخوذ من عذار الفرس

والاذنين يجب غسله لما ذكرناه من دخوله في حد الوجه خلافاً لابي يوسف رح واما اللحية فعن

ابيحنيفة رض يفترض مسح ربعها قياساً على مسح الراس وهي رواية الحسن وعنه يفترض مسح ما يلاقي بشرة الوجه واختاره قاضيخان و

صححه واظهر الروايات عنه فرض غسل ما يلاقي البشرة واختاره في المحيط والبدائع

وقال في معراج الدراية وهو الاصح وفي فتاوى الظهيرية وبه يفتي ووجهه انه لما

سقط غسل ما تحته انتقل فرض الغسل اليه كالشارب والحاجب حيث انتقل فرضية

غسل ما تحتهما اليهما واما ما استرسل منها فلا يجب غسله ولا مسحه لانه ليس من

الوجه وعن ابيوسف رح يفترض استيعابها بالمسح وعنه سقوطه اصلاً وهو ايضاً

رواية عن ابيحنيفة ولو امر الماء على شعر الذقن او الراس او الشارب او الحاجب ثم حلقه

لا يجب غسل ما تحته وفي البقالي لو قص الشارب لا يجب تخليله وان طال يجب ووجهه

ان قطعه مسنون فلا يعتبر قيامه في سقوط غسل ما تحته بخلاف اللحية فان

اعفاءها هو المسنون والمفروض في مسح الراس مقدار الناصية وهو ربع الراس عندنا

وقال مالك واحمد رح مسح الكل فرض وقال الشافعي رح الفرض مسح ادنى جزء منه ولو بعض

شعرة وقد حققنا الدلائل في الشرح ومن جملتها قوله كما روى المغيرة بن شعبة رضي

الله عنه ان النبي عليه السلام اتى سباطة قوم فبال وتوضا ومسح على ناصيته وخفيه

السباطة بضم السين الكناسة ثم فرضية مسح مقدار ربع الراس هي الرواية الظاهرة

وفي بعض الروايات قدر ثلث اصابع وصححه بعض اصحابنا وفيه نظر لما ذكرنا في الشرح

وان مسح باصبع او اصبعين وامرهما لم يجز حتى يعيدهما الى الماء ويستوفي مقدار

ربع الراس او ثلث اصابع خلافاً لزفر رح وكذا في مسح الخف ولو كان له ذوائبتان مربوطتان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حول راسه كما تفعله النساء ثم مسح عليهما لم يجز سواء ارسل اولم يرسل هو الصحيح وقيل
يجوز اذا لم يرسل كذا في الحدادي ولو بقي لمعة في بعض اعضاء الوضوء فبلّها من بلة
عضو اٰخر لا يجوز وان بلّها من بلة عضوها جاز وفي الجنابة يجوز بلّها من بلة عضو اٰخر
لان البدن في الغسل كعضو واحد بخلاف الوضوء وهذا اذا كانت البلة التي اخذها
تسيل والا فلا يجوز واما سننها اي سنن الوضوء فغسل اليدين قبل ادخالهما الاناء
الى الرسغ ثلثا لما في الصحيحين انه عليه السلام قال اذا استيقظ احدكم من نومه
فلا يغمسنّ يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا فانه لا يدري اين باتت يده من جسده
والرسغ بالضم مفصل ما بين الذراع والكف ثم غسلهما ابتداء سنة تنوب عن الفرض
وموضعه اول الوضوء لانهما اٰلة التطهير وكيفية الغسل ان ياخذ الاناء بشماله
ويصب على يمينه ثلثا ثم ياخذ بيمينه ويصب على شماله كذلك وكذا ان كان
الاناء كبيرا ومعه اناء صغير والا يدخل اصابع يده اليسرى مضمومة في الاناء ويصب
على كفه اليمنى ويدلك الاصابع بعضها ببعض حتى تطهر ثم يدخل اليمنى في الاناء ويغسل
اليسرى وهذا اذا لم يكن على يده نجاسة وتسمية الله تعالى في ابتداء الوضوء لقوله
عليه السلام لا وضوء لمن لا يذكر اسم الله عليه والمراد نفي الكمال لقوله عليه السلام
اذا تطهر احدكم فذكر اسم الله عليه فانه يطهر جسده كله فان لم يذكر اسم الله على
طهوره لم يطهر الا ما مرّ عليه الماء ولفظ التسمية ان يقول بسم الله العظيم والحمد
لله على دين الاسلام وقيل الافضل بسم الله الرحمن الرحيم بعد التعوذ وفي المجتبى
يجمع بينهما وفي المحيط لو قال لا اله الا الله او الحمد لله او اشهد ان لا اله الا الله يصير
مقيما للسنة والاصح انه يسمي مرتين مرة قبل كشف العورة للاستنجاء ومرة بعد سترها
احتياطا للخلاف الواقع فيها حيث قال بعضهم يسمي قبل الاستنجاء فقط وقال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بعضهم يسمي بعده نحسب وكذا الخلاف في وقت غسل اليدين والاصح انه يغسلهما
مرتين قبله وبعده كما في التسميه ولو نسي التسمية فذكرها في خلال الوضوء فسمى
لا يحصل السنة بخلاف الاكل والمضمضة والاستنشاق لانه عليه السلام فعله
على المواظبة بماءين جديدين عندنا قال الشافعي ره ان ياخذ كفا من الماء فيمضمض
ببعض ويستنشق ببعض ثم يفعل لما روى الستة من حديث عبد الله بن زيد رضي الله
عنه حكاية وضوئه عليه السلام وفيه مضمض واستنشق واستنثر ثلثا
ياخذ لكل واحد ماء جديدا الا بثلث غرفات وروى الطبراني بسنده انه عليه السلام
توضا ومضمض ثلثا واستنشق ثلثا ياخذ لكل واحد ماء جديدا وايصال الماء الى ما
تحت الشاربين والحاجبين سنة ايضا تكميلا للفرض لان غسلهما فرض فكان كتخليل
اللحية والاصابع وعده في التجنيس من الاداب ومسح ما استرسل اي نزل من اللحية
تكميلا للفرض ايض وتخليلها اي اللحية لما روي انه عليه السلام كان يخلل لحيته
وهذا قول ابيوسف ره وعندهما تخليلها مستحب وفي رواية جائز ورجح في المبسوط
قوله وهذا اذا كانت كثيفة لا ترى البشرة تحتها فان كانت خفيفة بان ترى
بشرتها لزم غسل ما تحتها كذا في الظهيرية واستيعاب جميع الراس في المسح
لمواظبته عليه السلام مع الترك في بعض الاوقات بماء واحد عندنا وقال الشافعي ره
السنة ان يمسح ثلثا ياخذ كل مرة ماء جديدا وهو رواية عن ابيحنيفه ره لما روى
اصحاب السنن عن علي رضي الله عنه في حكاية وضوئه عليه السلام انه مسح مرة
واحدة والادلة على عدم تثليث المسح كثيرة ذكرناها في الشرح وكيفية الاستيعاب
ان ياخذ الماء ويبل كفيه واصابعه ثم يلصق الاصابع اي يضمها ويضع على مقدم
راسه من كل يد ثلث اصابع الخنصر والبنصر والوسطى ويمسك ابهاميه وسبابتيه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مرفوعات ويجافي اي يباعد بطن كفيه عن راسه ويمدهما اي يديه الى القفا ثم يضع
كفيه على جانبي الراس ويمسحهما اي جانبي الراس ويمدهما الى مقدم الراس بكفيه ويمسح
ظاهر اذنيه بباطن ابهاميه وباطن اذنيه بباطن مسبحتيه وهما المراد بالسبابتين
فيما تقدم ويقال للاصبع التي تلي الابهام مسبحة بكسر الباء لانها يشار بها الى التوحيد عند
التشهد ويقال لها سبابة لانهم كانوا يشيرون بها الى السب في المخاصمة ونحوها و
مسح الاذنين ايضا سنة كذا ذكره اي المسح بهذه الكيفية في المحيط وغيره وليست هذه
الكيفية امرا لازما والمقصود الاستيعاب باي وجه كان وقد استوفينا الكلام عليه
في الشرح وما ذكره من مسح الاذنين مع الراس بمائه اذا لم يمس العمامة بان كانت موضوعة
واما ان مسها فلا بد ان ياخذ لهما ماء جديدا ويمسح الرقبة بظهور الاصابع الثلث
المقدم ذكرها وقوله بماء جديد لا حاجة اليه لان البلة التي على ظهور الاصابع باقية
فلا حاجة الى التجديد وقال بعضهم هو اي مسح الرقبة ادب ليس بسنة وقال في فتاوے
قاضيخان ليس بادب ولا بسنة وقال بعضهم هو سنة وعن الخلاف لا قاويل يكون فعله
اولى من تركه واختصر في الكافي على انه مستحب وهو الاصح لانه روے فعله عنه عليه السلام في بعض
الاحاديث دون غالبها وتخليل الاصابع لقوله عليه السلام خللوا اصابعكم كيلا يخللها
نار جهنم ايض سنة في اليدين والرجلين لقوله عليه السلام للقيط بن صبرة رضي الله عنه
اذا توضات فاسبغ الوضوء وخلل بين الاصابع وانما يكون التخليل سنة بعد وصول
الماء وكيفيته في الرجلين ان يخلل بخنصر يده اليسرے مبتديا من خنصر رجله اليمنى من اسفل
ويختم بخنصر رجله اليسرے وتكرار الغسل الى الثلث سنة ايضا لما روے انه عليه السلام
توضا مرة مرة وقال هذا وضوء لا يقبل الله الصلوة الا به وانه عليه السلام توضا
مرتين مرتين وقال هذا وضوء من يضاعف له الاجر مرتين وانه عليه السلام توضا

ثلثا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ثلثا ثلثا فی غالب احواله وقال هذا وضوئی ووضوء الانبياء من قبلي فمن زاد على هذا
فقد تعدى وظلم نفسه ومن نقص فقد نقص فضله وظلم نفسه بنقصان الفضل
فكان سنة لا فرضا ويكره الزيادة على الثلث الا بضرورة طمانينة القلب عند حصول
الشك ثم المرة الاولى فرض والثانية سنة والثالثة دونهما في الفضيله وقيل الثانية
سنة والثالثة اكمال السنة كذا ذكره في الاختيار والاولى ان يكون الثانية والثالثة
كلتاهما سنة لان التثليث الذي هو سنة انما يحصل بهما والنية سنة ايضا هو
الصحيح وقيل مستحبة ومحلها القلب ويستحب ان يضيف التلفظ باللسان اليه
فيقول نويت دفع الحدث اونويت الوضوء ووقتها عند غسل الوجه والترتيب المذكور في
اية الوضوء سنة وليس بفرض لان العطف فيها بالواو وهي لمطلق الجمع من غير
تعرض للترتيب والدلك ايضا سنة لانه اكمال الفرض في محله والموالاة وهي ان
يغسل كل عضو على اثر الذي قبله ولا يفصل بينهما بحيث يجف السابق عند
اعتدال الهواء سنة ايضا لمواظبته عليه السلام عليها واما اّدابه اي اّداب الوضوء
فهو ان يتهيأ للصلوة بالوضوء قبل دخول الوقت اذ لم يكن صاحب عذر في وقت غير
مهمل لان فيه قطع طمع الشيطان من تثبيط عنها وان يجلس للاستنجاء وهي ازالة
النجو وهو ما يخرج من البطن من النجاسة متوجها الى يمين القبلة او الى يسارها
فلا يستقبل القبلة ولا يستدبرها فاستقبالها واستدبارها حالة الاستنجاء
ترك ادب ومكروه كراهة تنزيه كما في مد الرجل اليها اما حالة البول والتغوط فمكروه
كراهة تحريمية ثم اذا جلس للاستنجاء فالادب ان يجلس متفرجا اي متوسعا بين رجليه و
يرخي مقعده ما امكنه مبالغة في التنظيف الا ان يكون صائما فلا يتفرج ولا يرخي
مقعده كيلا تنفذ البلة الى الداخل فيفسد صومه حتى قالوا ينبغي ان لا يتنفس حالة

افظ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاستنجاء لذلك وفيه نظر فانه لا يصل بالنفس شئ الى الداخل فيفسد صومه
مع ما فيه من الحرج على انهم قالوا انما يفسد الصوم اذا وصل الماء موضع الحقنة
وقلما يكون ذكره فى الخلاصة وان يغسل مخرج النجاسة بعد الاحجار او دونها
مبالغة فى التنظيف والغسل بالماء وانكان ادبا لكن قد اديت به سنة الاستنجاء
وانما يكون ادبا اذا لم يتجاوز النجاسة من مخرجها فغسله مستحب واما اذا جاوزت
من مخرجها ولم يكن المجاوز قدر الدرهم فغسله سنة وانكان قدر الدرهم
فغسله واجب والدليل قررناه فى الشرح وان زادت النجاسة المجاوزة للمخرج
على قدر الدرهم نغسله اي النجس او المخرج فرض اجماعا والادب فى الغسل المذكور
ان يغسله اي مخرج النجاسة حتى ينقيه ينظفه لان المقصود هو الانقاء وليس فيه
اي فى الغسل عدد مسنون من ثلث او سبع او غير ذلك ومنهم من شرط الثلث و
منهم من شرط السبع ومنهم من شرط العشرة ومنهم من عيّن فى الاحليل الثلث وفى المقعد
الخمس والصحيح انه مفوض الى رايه فيغسله حتى يقع فى قلبه انه قد طهر الا ان يكون موسوسا
فيقدر فى حقه بالثلث كما فى كل نجاسة غير مرئية وقيل بسبع وفى النوازل حتى يعود من
اللينة الى الخشونة ويغسل ببطن اصبع او اصبعين او ثلث لا برؤسها تحرزا عن
الاستمتاع والمرأة كالرجل فى ذلك كذا الاستنجاء بالاحجار ليس فيه عدد مسنون
بل يمسحه حتى ينقيه وعند الشافعى رح لا بد فى اقامة السنة من ثلث مسحات وفى فتاوى
قاضيخان فى كيفية الاستنجاء بالاحجار يدبر بالحجر الاول ويقبل بالثانى ويدبر بالثالث
ان كان بالصيف وفى الشتاء يقبل الرجل بالاول ويدبر بالثانى ويقبل بالثالث
لان فى الصيف خصيتاه مدليتان فلو اقبل بالاول يتلطخان ولا كذلك
فى الشتاء والمرأة تفعل ما يفعل الرجل فى الشتاء فى الازمان كلها قال

فى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في الخلاصة وهذا ليس بشرط بل يفعل على وجه يحصل المقصود يعني الانقاء
وينبغي ان يستنجي بعد ما خطا خطوات وهو الذي يسمى استبراء ويبالغ في
الاستنجاء في الشتاء فوق ما يبالغ في الصيف كذا في فتاوى قاضيخان فيها
ان استنجاء في الشتاء بماءٍ سخن كان بمنزلة من استنجي في الصيف اي في المبالغة
الا ان ثوابه لا يبلغ ثواب المستنجي بالماء البارد ومن الاداب ان يمسح موضع الاستنجاء
بالخرقة بعد الغسل قبل ان يقوم ليزول اثر الماء المستعمل بالكلية وان لم يكن معه خرقة
جففه اي موضع الاستنجاء بيده مرة بعد اخرى تقليلا للماء المستعمل بحسب الامكان
ومن الاداب ان يستر عورته حين فرغ اي من الاستنجاء والتجفيف لان الكشف كان
لضرورة وقد زالت وكشف العورة في الخلوة بغير ضرورة خلاف الادب لقوله عم
الله احق ان يستحي منه ومن الاداب ان يتولى اي يباشر امر الوضوء بنفسه ولا يامر غيره
بان يهيئ له وضوءه او يصب عليه لما روي انه عليه السلام قال انا لا نستعين في
وضوء باحد على طاعة الله بغير ضرورة وعن ابو بكر يده لا باس بصب الخادم وهو
لاينا في ترك الادب اذا كان بطيب نفس ومحبة بدون امر وتكليف لما روي انه
عليه السلام كان يصب عليه الوضوء ويهيئ له ومن الاداب ان يجلس المتوضي مستقبل
القبلة عند غسل سائر الاعضاء اي باقي الاعضاء سوى موضع الاستنجاء
لانه عبادة او مقدمة لها فيختار له خير المجالس وهو ما استقبل به القبلة
ومن الادب ان يكون جلوسه على مكان مرتفع وان يغسل عروة
الابريق ثلثا وان يضعه على يساره وان كان شيئا يغترف منه فعن يمينه
وان يضع يده حالة الغسل على عروته لا على راسه ومن الاداب ان لا يتكلم
في اثناء الوضوء بكلام الدنيا سوى الدعوات الماثورة وان يتشهد عند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

غسل كل عضو قال في فتاوى قاضيخان يسمي عند كل عضو ويقول اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله وان يدعو عند غسل كل عضو
بما جاء في الآثار عن السلف الصالحين فيقول بعد التسمية الحمد لله الذي جعل
الماء طهوراً وعند المضمضة اللهم اسقني من حوض نبيك كاساً لا اظمأ بعده ابداً
واللهم اعني على ذكرك وشكرك وتلاوة كتابك وعند الاستنشاق اللهم لا
تحرمني رائحة نعمك وجناتك او اللهم ارحني رائحة الجنة وارزقني من نعيمها
ولا ترحني رائحة النار وعند غسل الوجه اللهم بيض وجهي بنورك يوم تبيض وجوه
اوليائك ولا تسود وجهي يوم تسود وجوه اعدائك وعند غسل اليد اليمنى اللهم
اعطني كتابي بيميني وحاسبني حساباً يسيراً وعند غسل اليد اليسرى اللهم لا تعطني
كتابي بشمالي ولا من وراء ظهري وعند مسح الراس اللهم حرم شعري وبشري على النار
واظلني تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك او اللهم غشني برحمتك وانزل علي
من بركاتك وعند مسح الاذنين اللهم اجعلني من الذين يستمعون القول فيتبعون
احسنه وعند مسح الرقبة اللهم اعتق رقبتي من النار والرقبة ههنا عبارة عن جميع البدن
كما في قوله تعالى فتحرير رقبة اي مملوك واحفظني من السلاسل والاغلال وعند غسل
الرجلين ثبت قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام وقيل هذا عند غسل الرجل اليمنى
واما في اليسرى فيقول اللهم اجعل لي سعياً مشكوراً وذنباً مغفوراً وعملاً مقبولاً وتجارة
لن تبور ومن الاداب ان يمضمض بيده اليمنى اي يمضمض المضمضة تحريك الماء في
الفم والمراد ههنا ان يدخل الماء في فيه للمضمضة ويستنشق اي يصعد الماء في انفه
بيده اليمنى لانهما من جملة الطهورة ويمتخط ويستنثر بيده اليسرى لانه من ازالة الاذى
قالت عائشة رضي الله عنها كانت يد رسول الله صلعم لطهوره وطعامه وكانت يده اليسرى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لخلائه ولاكان من ذى ومن الادب ان يستاك اي يدلك اسنانه بالسواك بالكسر و
هو العود الذي يستاك به كالمسواك وقد عده القدوري والاكثرون من السنن وهو الاصح لما
ذكرنا في الشرح ثم المستحب ان يكون من شجرة مرة لزيادة ازالة تغير الفم قالوا ويستاك بكل عود
الا الرمان والقصب وافضله الاراك ثم الزيتون وان يكون طوله شبرا في غلظ الخنصر ومن
فوائده انه مطهر للفم ومرضات للرب مطردة للشيطان مفرحة للملئكة مكفر الخطيئة و
يزيد في الحسنات ويذهب البلغم والصفر ويشد الاسنان ويقوي المعدة ويطيب نكهة الفم و
يجلو البصر ويتاكد استحبابه في خمسة مواضع عند اصفرار الاسنان وتغير الرائحة والقيام
من النوم والقيام الى الصلوة وعند الوضوء قال في الكفاية واما وقته يعني في الوضوء فذكر
في كفاية البيهقي والوسيلة والشفاء ان السواك قبل الوضوء وفي تحفة الفقهاء وزاد
الفقهاء انه سنة حالة المضمضة تكميلا للانقاء وفي مبسوط شيخ الاسلام ومن السنة
حالة المضمضة ان يستاك انتهى وهذا اذا كان له مسواك والا اي ان لم يكن له
مسواك فبالاصبع اي يستاك بالاصبع قال في المحيط قال علي رضي الله عنه التشويض
بالمسبحة والابهام سواك ولا تقوم الاصبع مقام المسواك عند وجوده ويستاك عرضا
لا طولا اي مع عرض الاسنان الذي هو طول الفم لا العكس خشية الحاق الضرر باللثة ويبدء
بجانب الايمن من العليا ثم بالايسر منها ثم بالايمن من الاسفل ثم بالايسر منها ويدلك ظاهر
الاسنان وباطنها واطرافها ويبل المسواك ان كان يابسا ويغسله عند الاستياك وعند الفراغ
منه ومن الاداب ان يبالغ في المضمضة والاستنشاق وقال في الكفاية المبالغة فيهما سنة لكن الظاهر
انها مستحبة والمصنف قد اطلق الادب على كثير من المستحبات الا ان يكون صائما فلا يبالغ فيهما
خشية الحاق الفساد بالصوم والمبالغة في المضمضة قال بعضهم وهو شيخ الاسلام خواهر زاده
هي الغرغرة وهي ترديد الماء في الحلق وقال الصدر الشهيد هي تكثير الماء حتى يملأ الفم وقال في الخلاصة

ومما

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حد المضمضة استيعاب جميع الفم والمبالغة فيها

ان تصل الماء الى راس حلقه والمبالغة في الاستنشاق جذب

الماء بالنفس حتى يصعد الى منخريه بفتح الميم والخاء وبكسرهما وبضمهما المجلس والمراد

به هنا الخيشوم وقال في الخلاصة حدّ الاستنشاق ان يّصل الماء الى المارن و

المبالغة فيه ان يجاوز المارن ومن الاداب ان يدخل اصبعه الخنصرين في

صماخ اذنيه اي ثقبهما عند المسح وقال في فتاوى قاضيخان لم ينقل عن اصحابنا

ادخال الاصبع في صماخ الاذنين وعن ابي يوسف رح انه كان يفعل ذلك انتهى

وهو الماخوذ لما روي انه عليه السّلام ادخل اصبعيه في جحري اذنيه في الوضوء و

الخنصر ابلغ في الدخول لصغرها ومن الاداب ان يجعل اصابعه اي اصابع رجليه بخنصره

اليسرى على ما قدمناه ومن الاداب ان يحرك خاتمه ان كان واسعا مبالغة في الاسباغ و

ان كان ضيقا لا يدخل الماء تحته بلا كلفة ففي ظاهر الرواية عن اصحابنا الثلثة لابد من تحريكه فنزعه لتحصيل

الاستيعاب وبلوغ الماء الى كل جزء من اليدين بيقين هكذا ذكره في المحيط فاحترز بظاهر الرواية عن

ما روى الحسن عن ابي حنيفة وابو سليمان عن صاحبيه رحمهم الله انه يجوز وان لم يحركه ومن الاداب ان لا يسرف في الماء

كان ينبغي ان يعدّه في المناهي لان ترك الادب لا باس به والاسراف مكروه بل حرام وان كان اي ولو كان المتوضي على

شط اي جانب نهر جار لقوله تعالى ولا تبذر تبذيرا ولما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سئل

هل في الوضوء اسراف ام لا عن عبد الله بن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لسعد وهو يتوضأ فقال

ما هذا السرف يا سعد فقال افي الوضوء سرف فقال نعم ولو كنت على ضفة نهر

جار بالضاد المعجمة مفتوحة ومكسورة وبالفاء جانبه ومن الاداب ان

لا يقتر في الماء بان يقرب الى حدّ الدهن ويكون التقاطر غير ظاهر

بل ينبغي ان تكون التقاطر ظاهرا ليكون غسلا بيقين في كل مرة من

الثلث

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الثلث ومن الاداب ان يملا اناءه بعد الوضوء ناميا ليكون اسهل عليه اذا اراد
الوضوء بعد ذلك وينقطع طمع الشيطان عن تشبيط عنه ومن الاداب ان يقول عند
تمامه اي تمام الوضوء او في خلاله اي في اثنائه اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من
المتطهرين عن قاذورات المعاصي واوساخها واجعلني من عبادك الصلحين الذين
انعمت عليهم بكراماتك واجعلني من الذين لاخوف عليهم اذا خاف الناس ولاهم يحزنون
اذا حزن الناس وان يقول بعد فراغه من الوضوء سبحانك اللهم وبحمدك اي نسبّحك
حامدين لك على التوفيق لتسبيحك اشهد ان لا اله الا انت وحدك لاشريك لك استغفرك
الطلب منك المغفرة واتوب اليك وارجع الى طاعتك عن معصيتك واشهد ان محمدا
عبدك ورسولك ناظرا الى السماء والارض ومن الاداب ان يقرء بعد الفراغ من
الوضوء سورة انا انزلته مرة او مرتين او ثلثا لما روي ان من قراها في اثر الوضوء
غفر الله له ذنوب خمسين سنة ومن الاداب ان يشرب فضل وضوئه بفتح
الواو كله او بعضه قائما او قاعدا مستقبل القبلة كذا في الخلاصة لما روي
علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يفعله ويقول عقيب شربه
اللهم اشفني بشفائك وداوني بدوائك وعافني في بلائك واوزعني شكر نعمائك
وارزقني تمام نعمتك ودوام عافيتك واعصمني اي احفظني من الوَهَل
بفتح الواو والهاء مصدر وهل بكسرها اذا ضعف ومن النار ومن الاهوال والامراض
عطف خاص على عام والاوجاع كذلك لان كل مرض ضعف وكل وجع مرض ولا عكس
فيهما ويكره الشرب قائما الا هذا اي شرب فضل الوضوء وليشرب ماء زمزم لان النبي
صلى الله عليه وسلم شرب ماء زمزم قائما واما كراهيته قائما فيما عدا هذين فلقوله عم
لا يشربن احدكم قائما فمن نسي فليستق واجمع العلماء على ان هذه الكراهية

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

كراهة تنزيه لا تحريم لانها امر طبي لا امر ديني وفي الفتاوى العتابية لا باس ان يشرب قائما ولا يشرب ماشيا ورخص للمسافر انتهى وقد صح انه عليه السلام شرب قائما في غير ما تقدم وكذا الاكل وعن ام ثابت رضي الله عنها قالت دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فشرب في قربة معلقة قائما فقمت الى فيها فقطعته رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح وانما قطعت فم القربة ليكون عندها للتبرك وعن علي رضي الله عنه انه اتى باب الرحمة فشرب قائما وقال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعل كما رايتموني فعلت رواه البخاري وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا ناكل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نمشي ونشرب ونحن قيام رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح ومن الاداب ان يصلي اي بعد الوضوء سبحة بضم السين اي نافلة اي يصلي عقيبه نافلة ولو ركعتين لقوله عليه السلام ما من مسلم يتوضا فيحسن وضوءه ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا عليهما بقلبه ووجهه الا وجبت له الجنة إلا ان يكون الوضوء في وقت مكروه فانه لا يصلي لان ترك المكروه اولى من فعل المندوب ومن الاداب ان يتوضا على الوضوء ثانيا لمواظبته عليه السلام على الوضوء لكل صلوة ومعلوم من حاله انه لم يكن يحدث في كل وقت ومن الاداب ايضا استصحاب النية الى اخر الوضوء وتعاهد بين ماق العينين وفي الخلاصة يجب ايصال الماء اليه وتجاوز حدود الوجه واليدين والرجلين ليتيقن غسلها ويطيل الغرة ويحفظ ثيابه من التقاطر واما بيان المناهي مما يحرم او يكره وقوله فهو راجع الى بيان اذ لا بد من تقديره ليصح قوله ان لا يستقبل القبلة وما عطف عليه وقوله وقت الاستنجاء وقع سهوا والصواب وقت قضاء الحاجة لانه قد تقدم ان ترك استقبال القبلة وقت الاستنجاء ادب وانما المنهي استقبال وقت البول والتخلي فانه مكروه كراهة تحريم سواء كان في الصحراء او في البناء لاطلاق النهي في قوله عليه السلام اذا اتيتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولا تستدبرها ويكره ايضاً ان يمسك الصغير لقضاء الحاجة نحوها وقالوا يكره ان
يمد رجليه في النوم وغيره الى القبلة او المصحف وكتب الفقه الا ان يكون على مكان مرتفع عن
المحاذات وكذا يكره ان يستقبل بالبول والغائط عين الشمس والقمر لكونهما ايتين عظيمتين من آيات الله تعالى
وان يستقبل الريح بالبول لئلا يرجع اليه الرشاش ولا يكشف عورته عند احد للاستنجاء
فان كشفها حرام والاستنجاء بالماء افضل ان امكنه اي الاستنجاء به من غير كشف العورة
عند احد فان لم يمكنه ذلك يكفي الاستنجاء بالاحجار اي يجب عليه ان يكتفي بالاحجار ولا يرتكب
المحرم والتقييد بقوله اذا لم تكن النجاسة اكثر من قدر الدرهم وان كانت اكثر من قدر الدرهم
فلا بد من كشف العورة وقت الاستنجاء بالماء والاستنجاء على نوعين لغوي وشرعي اما اللغوي
فهو طلب النجو في بعض اقوال الناس واراد به قلع النجاسة واما الشرعي فهو ازالة النجاسة عن
العضو المخصوص بالماء او بالتراب وبالحجر او بالمدر لا ينبغي ان يعمل بمفهومه وهو انها ان كانت اكثر
من قدر الدرهم يجوز الكشف بل لا يجوز الكشف عند احد اصلا لانه حرام ويعذب به في ترك
طهارة النجاسة اذا لم يمكنه ازالتها من غير كشف وقال البزازي ره من لا يجد سترة تركه يعني
الاستنجاء ولو على شط نهر لان النهي راجح على الامر حتى استوعب النهي الازمان ولم يقتض
الامر التكرار وقال قاضيخان قالوا من كشف العورة للاستنجاء يصير فاسقاً وان لا يستنجي
بيده اليمنى لقوله عليه السلام اذا شرب احدكم فلا يتنفس في الاناء واذا اتى الخلاء فلا يمس ذكره
بيمينه ولا يستنج بيمينه ولا يستنجي بطعام ولا بروث ولا بعظم لقوله عم لا تستنجوا بالروث
ولا بالعظم فانها زاد اخوانكم من الجن واذا نهى عن الاستنجاء بزاد الجن فبزاد الانس اولى بالنهي ولا
بعلف الدواب قياساً على زاد الجن ولا بجزء الغير كجزء به و مائه وحجره لان التعرض لملك الغير بغير رضاه حرام ولا بفحم لانه يلوث وذا
في خزانة الفقه والخزف والآجر لانه ربما جرح كالزجاج فانه يكره الاستنجاء به لذلك وفي جامع
الجوامع ولا يستنجي بالقصب لانه يورث الباسور وفي الظهيرية ولا باوراق الاشجار ثم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لو استنجى بهذه الاشياء يكره ولكن يجزيه لان المعتبر الانقاء وقد حصل ويستنجي

بالحجر والمدر والتراب والرمل والرماد والخشب والخرقة والقطن واللبد وفي الصيرفية يكره

بالخشب وفي نظم الزندويسي يكره لا يستنجي بالخرقة والقطن ونحوهما لانه روي انه يورث

الفقر وان لا يتنخم اي لا يلقى النخامة وهي ما يدفعه من انفه او صدره الى حلقه وكذلك

البزاق ولا يمتخط اي لا يلقي المخاط في الماء لان النخامة والمخاط يستقذر فيؤدي الى منع الانتفاع

بالماء الذي القي فيه وان لا يتعدى اي لا يتجاوز الحد المسنون عليه في الزيادة والنقصان

منه في المرات الثلث بان يجعلها اربعا او اثنين بغير ضرورة وفي المواضع بان يغسل

اليد الى الابط او الرجل الى الركبة او يقصر عن المرفق والكعب فالاول مكروه اذا لم يكن

مقدار حصول الطمانية او نية اطالة الغرة والثاني غير جائز وان لا يمسح اعضائه

اي اعضاء وضوئه بالخرقة التي مسح بها موضع الاستنجاء تشريفا لمواضع

الوضوء وان لا يضرب وجهه بالماء عند الغسل بل يرسل الماء من اعلى جبهته ارسالا

وان لا ينفخ في الماء عند غسل وجهه وان لا يغمض فاه ولا عينه تغميضا شديدا

بان تنكتم حمرة الشفتين ومحاجر العينين اي اطراف الاجفان ومنابت الهدب حتى

لو بقيت على شفتيه او على جفنيه لمعة اي بقية ولو قلت لا يجوز وضوءه لوجوب

استيعاب الوجه وهي منه ويكره ايضا الامتخاط باليمنى وتثليث المسح بماء جديد

فروع وفي فوائد ابي حفص الكبير لو شلت يده اليسرى فلا يقدر ان يستنجي بها ان لم يجد

من يصب عليه الماء لا يستنجي بالماء الا ان يقدر على الماء الجاري وان شلت كلتا

اليدين يمسح ذراعيه على الارض ووجهه على الحائط ولا يدع الصلوة وكذا المريض اذا

كان له ابن او اخ وليس له امراة او جارية وعجز عن الوضوء يوضيه الابن او الاخ الا انه

لا يمس فرجه الا من يحل له وطيها ويسقط عنه الاستنجاء وكذا المريضة اذا لم يكن لها زوج

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولها ابنة او اخت توضيها ويسقط عنها الاستنجاء مقطوع الرجل ان بقي منهما
شيئ وان قل من ثلث اصابع غسله وان قطعت الرجلان واليدان اختلف المشائخ فيه
قال بعضهم تسقط الصلوة وفي مجموع النوازل ان لم يمكنه الوضوء والتيمم لا يصلي عندهما
وعند ابيوسف ره يصلي بالايماء كما في المحبوس والمتوضي اذا استنجا ان كان على وجه السنة
بان ادخل انتقض وضوءه والاستنجاء بالاحجار فنحوها انما ينوب عن الماء اذا كان
الخارج معتادًا واما اذا خرج دم او قيح فلا واذا اراد دخول الخلاء يستحب ان يدخل
بثوب غير ثوبه الذي يصلي فيه ان تيسر والا فيجتهد في حفظه من النجاسة
والماء المستعمل ويدخل مستور الراس ويقول عند دخوله بسم الله اللهم اني اعوذ
بك من الخبث والخبائث ولا يصحب معه ما فيه اسم الله وشيء من القران الا ان يكون
مستورًا ويبدئ في الدخول برجله اليسرى وفي الخروج باليمنى ولا يكشف عورته وهو قائم
ويوسع بين رجليه ويميل على اليسرى ولا يتكلم ولا يذكر الله ولا يرد السلام ولا يشمت
عاطسًا فان عطس هو يحمد الله في قلبه ولا يحرك لسانه ولا ينظر الى عورته الا لحاجة ولا
الى ما يخرج منه ولا يكثر الالتفات ولا يبزق ولا يمتخط ولا يتنحنح الا لحاجة ولا يعبث ببدنه
ولا يرفع طرفه الى السماء ولا يطيل القعود الا لضرورة فاذا فرغ وخرج من الخلاء يقول غفرانك
الحمد لله الذي اذهب عني ما يؤذيني وامسك علي ما ينفعني ويكره البول والتغوط في الماء سواء كان
راكدًا او جاريًا وعلى شط نهر وحوض وعين او بير او تحت شجرة او في زرع وظل وجنب مسجد ومصلى عيد
او بين المقابر وبين الدواب والطريق كذا في الحدادي وكل ذلك عند عدم الضرورة فان الضرورة تبيح المحظورات
والمراة في الاستنجاء كالرجل وقد تقدم ذلك وهذه الطهارة التي ذكرت هي الطهارة الصغرى المخصوصة
ببعض الاعضاء واما الطهارة الكبرى الشاملة بجميع الاعضاء فهي الاغتسال من الجنابة
وسببه اي سبب وجوبه عند ارادة ما لا يحل الا به عدة اشياء منها خروج المني من الذكر او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الفرج الداخل حال كون المني حاصلا بالدفق والشهوة فانه يجب الغسل ح بالاجماع
واما انفصاله عن موضعه بشهوة فمختلف فيه اعلم ان الغسل انما يجب بالمني من ائمتنا اجماعا
بقيدين احدهما ان يكون قد انبعث عن شهوة فلو سال من ضرب وحمل شيء ثقيل او سقوط
من علو لا يجب الغسل عندنا خلافا للشافعي ره الثاني ان يخرج عن العضو الى خارج البدن او ما له حكم
كالفرج الخارج والقلفة على قوله فما دام في الفرج الداخل او في قصبة الذكر لا يجب الغسل عندنا
خلافا لمالك واما اشتراط وجود الشهوة عند الانفصال من الذكر ايضا فمختلف فيه قال ابو يوسف
ره وجودها عنده شرط وقالا ليس بشرط حتى ان المحتلم اذا اخذ ذكره اي امسكه حتى سكنت
شهوته وخرج المني بعد سكون الشهوة يجب عليه الغسل عندهما خلافا لابي يوسف ره وكذا
لو استمنى بالكف او مس او نظر فانزل فلما انفصل عن مكانه امسك ذكره حتى سكنت الشهوة
وكذا لو اغتسل قبل ان يبول وينام ثم سال منه بقية المني يجب اعادة الغسل عندهما خلافا له والفتوى
على قوله في حق الضيف وعلى قولهما في غيره كذا في الحدادي ولو خرج مني بعدما بال او نام لا يجب الاعادة اجماعا
وكذا يوجب الاغتسال الايلاج اي ادخال ذكره من يجامع مثله في احد السبيلين القبل والدبر من
الرجل اي الذكر المشتهي والمراة اي المشتهات اذا توارت اي غابت الحشفة اي الكمرة او مقدارها
ان كانت مقطوعة في احديهما سواء انزل المولج والمولج فيه او لم ينزل واحد منهما وجب الغسل على الفاعل والمفعول
به المكلفين لقوله عليه السلام اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل واما وجوبه على المفعول به
في الدبر فبالقياس على المفعول به في القبل احتياطا واما لو اولج في البهيمة والميتة والصغيرة
التي لا تجامع مثلها وهي بنت ست مطلقا او بنت سبع او ثمان اذا لم تكن عبلة فلا يجب عليه الغسل
ما لم ينزل لقصور الشهوة وذكر الاسبيجابي ان بالايلاج في الصغيرة التي لا تجامع مثلها يجب الغسل
والصحيح عدم الوجوب اي اذا لم ينزل لم يجب عليه الغسل والمراهق اذا وطي امراة لا يجب عليه الغسل ولكن
يؤمر به تخلقا واعتيادا ويجب الغسل على المراة الموطوءة ولو وطي البالغ الصغيرة فالجواب و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

على عكس وكذا يوجب الاغتسال الحيض والنفاس بالاجماع ومن استيقظ من منامه
فوجد على فراشه او على ثوبه او فخذه بللا وهو تيذكر الاحتلام فان المسئلة على ستة اوجه
لانه اما ان يتذكر الاحتلام اولا وعلى كل من التقديرين اما ان يتيقن كونه منيا او كونه مذيا
اوشك فان تذكر الاحتلام ان تيقن انه مني او انه مذي اوشك في كونه منيا او مذيا فعليه
الغسل في الحالات الثلث اجماعا لان الاحتلام سبب خروج المني فيحمل عليه والمني قد يرق
بالهواء او بحرارة البدن فيصير كالمذي واما اذا لم يتذكر الاحتلام وتيقن انه مني اوشك
فكذلك يجب الغسل عليه اجماعا ايضا وان تيقن انه مذي فلا غسل عليه في هذه
الحالة عند ابيوسف رح اذا لم يتذكر الاحتلام وبه اخذ خلف بن ايوب وابو الليث
وهو اقيس وعندهما يجب وهو احوط لما تقدم من الاحتمال والنوم سبب الاحتلام وكم رؤيا
لا يتذكرها الرائي فلا يبعد انه احتلم ونسيه والمصنف رح لم يذكر قولهما مع انه عليه الفتوى وان
استيقظ فوجد في احليله بللا ولم يتذكر حلما ينظر ان كان ذكره منتشرا قبل النوم فلا غسل
عليه لان الانتشار سبب لخروج المذي فيحمل على انه مذي وان كان ذكره قبل النوم ساكنا
فعليه الغسل للاحتياط وبه يفتي بعض المشائخ هذا الذي ذكره من عدم وجوب الغسل اذا كان
الذكر منتشرا انما هو اذا نام قائما او قاعدا لعدم الاستغراق في النوم عادة واما اذا نام مضطجعا
او تيقن انه مني فعليه الغسل لان الاضطجاع سبب الاستغراق في النوم الذي هو سبب الاحتلام فيحمل عليه و
هذا التفصيل مذكور في المحيط والذخيرة قال شمس الائمة الحلوائي هذه المسئلة يكثر وقوعها
والناس عنها غافلون ولنا فيه اشكال ذكرناه في الشرح حاصله ان الظاهر عدم وجوب الغسل وان احتلم ولم
يخرج منه شيء اي تذكر الاحتلام ولم يجد بللا فلا غسل عليه اجماعا وكذا المرأة اي ان احتلمت ولم يخرج منها شيء فلا غسل
عليها ما لم يخرج منها الماء لحديث الصحيحين ان ام سلمة قالت يا رسول الله ان الله لا يستحي من الحق فهل على المرأة
من غسل اذا احتلمت قال نعم اذا رايت الماء وقال محمد رحمه الله عليها الغسل احتياطا لاحتمال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

انه خرج ثم عاد وبه يفتي بعض المشائخ وقيل ان كانت مستقبلة يجب والا فلا والاول
اصلح للحديث المذكور وبه افتى الفقيه ابو جعفر ره انه ما لم يخرج منيها من الفرج
الداخل لا يلزمها الغسل في الاحوال كلها وبه اخذ شمس الائمة الحلوائي والحاكم الشهيد ره
ولو جامع او احتلم او اغتسل قبل ان يبول ويمشي او ينام ثم خرج منه بقية المني يجب
الغسل ثانيا ولا يعيد الصلوة عندهما خلافا لابي يوسف ره وقد قدمنا لو اغتسلت
بعد ما جامعها زوجها ثم خرج منها مني الزوج لا غسل عليها بالاجماع ولو افاق السكران
ثم وجد منيا فعليه الغسل كما في النائم وان وجد مذيا فلا غسل عليه بالاتفاق و
كذا المغمى عليه لان السكر والاغماء ليسا مظنة الاحتلام بخلاف النوم وان استيقظ الرجل
والمراة ثم وجدا منيا على الفراش وكل واحد منهما ينكر الاحتلام اي لا يتذكره وجب عليهما الغسل
احتياطا لاحتمال وجوده من كل منهما وقال بعضهم ان كان المني طويلا فعلى الرجل لان منيه
يدفق فيقع طويلا وان كان مدورا فعلى المراة لان منيها يسيل فيقع في بقعة واحدة
وقال بعضهم ينظر في الغلظة والرقة واما الاول فللاول واما الثاني فللثاني وقال
بعضهم ان كان ابيض غليظا فمن الرجل وان كان اصفر رقيقا فمن المراة والاحتياط اولى فروع
قالت امراة معي جني ياتيني في النوم مرارا واجد لذة الوقاع فقد اتفقوا انه لا غسل عليها وهذا اذا لم تنزل فان
انزلت وجب الغسل جومعت فيما دون الفرج ووصل المني الى رحمها لا غسل عليها لفقد الايلاج والانزال
فان حبلت منه وجب الغسل لانه دليل الانزال فتعيد ما صلت بعد ذلك الجماع قبل الغسل كذا قالوا وفيه نظر
لان الخروج من الفرج الداخل شرط لوجوب الغسل ولم يوجد احتلم او عالج كفه فلما انفصل
المني عن الصلب شد ذكره وصلى من غير غسل صحت لتعلق وجوبه بالخروج ايضا صبي ابن
عشر جامع امراته البالغة عليها الغسل لوجود مواراة الحشفة بعد توجه الخطاب
ولا غسل على الغلام لانعدام الخطاب الا انه يؤمر به تخلقا كما يؤمر بالوضوء والصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولوكان الزوج بالغا والزوجة صغيرة مشتهاة فالجواب على العكس وذكر صبي لا تشتهى بمنزلة
الاصبع وفي وجوب الغسل بادخال الاصبع في القبل والدبر خلاف وكذا ذكر غير الادمي وذكر
الميت وما يصنع من خشب او غيره بالة فخرج منه مني ان كان ذكره منتشرا فعليه الغسل لوجود
الشهوة والا فلا لفقدها رأى في نومه انه يجامع فانتبه ولم ير بللا ثم خرج منه مذي لا يجب الغسل
وان خرج مني وجب احتلم الصبي والصبية الاحتلام الذي به البلوغ وانزل على وجه الدفق و
الشهوة لا يجب الغسل لان الخطاب انما يوجه عقيب الانزال فهو سابق على الخطاب وكذا اذا حاضت الحيض
الذي به البلوغ وقال بعضهم يجب بالحيض وقال قاضيخان الاحوط وجوب الغسل في الكل وما فرض
الغسل فالمضمضة والاستنشاق وغسل سائر البدن مرة اي باقيه وانما فرضتا فيه دون الوضوء
لان الواجب فيه غسل جميع البدن وداخل الفم والانف منه وفي الوضوء غسل الوجه وليستا منه
لانه من المواجهة وليس فيهما مواجهة وايصال الماء الى منابت الشعر فرض وان كثف
اي ولو كان الشعر كثيفا بالاجماع وكذا يفرض ايصال الماء الى اثناء اللحية واثناء الشعر
من الراس والبدن حتى لو كان الشعر متلبدا ولم يصل الماء الى اثنائه لا يجوز الغسل لما في قوله
تعالى وان كنتم جنبا فاطهروا من المبالغة والمراة في الاغتسال كالرجل في وجوب تعميم
جميع الشعر والبشر ولكن الشعر المسترسل اي النازل من ذوائبها جمع ذوابة وهي الخصلة
من الشعر غسله موضوع اي ساقط عنها في الغسل بالاجماع اذا بلغ الماء اصول شعرها لحديث
ام سلمة رضي الله عنها انها قالت قلت يا رسول الله اني امراة اشد ضفر راسي افانقضه في غسل
الجنابة فقال لا انما يكفيك ان تحثي على راسك ثلث حثيات ثم تفيضين عليك
الماء فتطهرين وفي رواية افانقضه للحيضة والجنابة قال لا الى اخره
ولا يجب بل ذوائبها وفي صلوة البقالي الصحيح انه يجب غسل الذوائب
وان جاوزت القدمين وفي مبسوط بكر رحمه الله تعالى في وجوب ايصال الماء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection. .

Digitized By eGangotri

الى شعب عقاصها اختلاف المشائخ ففي الهداية ليس عليها بل ذوائبها هو الصحيح
وكذا صحح غيره وهو الوجه للحصر المذكور في الحديث وللحرج وهذا اذا كانت مضفورة
فان كانت منقوضة يفترض عليها ايصال الماء الى اثنائها اتفاقا لعدم الحرج بخلاف الرجل فانه
يجب عليه ايصال الماء الى المسترسل اي اثناء الشعر وان كان مضفورا لانه لا ضرورة في حقه لامكان
الحلق كذا ذكره اي الفرق بين الرجل والمراة في غنية الفقهاء وذكر في المحيط ان الرجل اذا ضفر شعره
كما يفعله العلويون اي المنتسبون الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه وبعضهم يخصهم بمن
كان من غير فاطمة رضي الله عنها والاتراك جمع ترك بضم التاء اسم جنس كالعرب وزنا هل يجب
ايصال الماء الى اثناء الشعر ام لا اي الى خلل شعره عن ابي حنيفة ره روايتان في رواية يجب
وفي رواية لا يجب نظرا الى العادة والى عدم الضرورة وذكر الصدر الشهيد انه اي الشان يجب
ايصال الماء الى اثناء الشعر وعليه الفتوى في حقه لعدم الضرورة والاحتياط قال في الخلاصة
في شعر الرجل يجب ايصال الماء الى المسترسل ولم يذكر غير ذلك وهو الصحيح امراة اغتسلت هل
تتكلف في ايصال الماء الى ثقب القرط ام لا والقرط بضم القاف واسكان الراء ما يعلق في شحمة الاذن
قال اي محمد ره في الاصل هذه عبارة صاحب المحيط يذكر قال ومراده ذلك تتكلف فيه اي في ايصال
الماء الى ثقب القرط كما تتكلف في تحريك الخاتم ان كان ضيقا والمعتبر فيه غلبة الظن بالوصول
ان غلب على ظنها ان الماء لا يدخله الا بتكلف تتكلف وان غلب على ظنها انه قد وصل فلا سواء كان
القرط فيه ام لا وان انضم الثقب بعد نزع القرط وصار بحال ان امر الماء عليه يدخله وان
غفل لا فلا بد من امراره ولا تتكلف بغير الامرار من ادخال عود او نحوه فان الحرج مدفوع
وانما وضع المسئلة في المراة باعتبار الغالب والا فلا فرق بينها وبينه وكذا في قوله امراة
اغتسلت وقد كان الشان بقي في اظفارها عجين قد جف لم يجز غسلها وكذا الوضوء لا فرق
بين المراة والرجل لان في العجين صلابة تمنع نفوذ الماء وقال بعضهم يجوز وهو الاو...

مفتوحة

مرفوع

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اظهر ولو بقي الدرن بالتحريك اي الوسخ في الاظفار قد جف جاز الغسل والوضوء لتولده
من البدن يستوى فيه اي في الحكم المذكور المدني اي ساكن المدينة والقروي اي ساكن
القرية لما قلنا وقال بعضهم يجوز الغسل للقروي لان درنه من التراب والطين فينفذه
الماء ولا يجوز للمدني لانه من الودك فلا ينفذه الماء والاول هو الصحيح قال الدبوسي
وقال الصغار يجب الايصال الى ما تحته ان طال الظفر وهو حسن والاقلف الذي لم يختن
اذا اغتسل ولم يدخل الماء داخل الجلدة قال بعضهم يجوز غسله لانه خلقي وقال بعضهم
لا يجوز وهو الاصح لان له حكم الظاهر حتى ان البول اذا نزل اليه انتقض الوضوء والمني اذا خرج اليه
وجب الغسل بالاجماع كذا صححه الزيلعي في شرح الكنز واختاره في النوازل وان خرج بوله حتى صار
في القلفة فعليه الوضوء باجماع وان لم اي ولو لم يظهر الى خارج القلفة رجل اغتسل وبقي بين
اسنانه طعام من خبز او غيره قال بعضهم ان كان زائدا على قدر الحمصة لا يجوز غسله ذكره
في الذخيرة والمحيط وان كان قدر الحمصة او اقل يجوز اعتبارا لفساد الصوم والصلوة بابتلاع ما
فوق الحمصة لا بابتلاع مقدارها على قول البعض والصحيح ان مقدارها غير معفو هناك وانما
العفو ما دونه فانه قليل وفي الفتاوى ان كان بين اسنانه طعام ولم يصل الماء تحته في الغسل جاز
لان الماء شيء لطيف يصل تحته غالبا قال في الخلاصة وبه يفتى وقال بعضهم ان كان صلبا
بضم الصاد اي قويا ممضوغا متاكدا اي شديدا بحيث تداخلت اجزاءه وصار كالعجين
الصلب لا يجوز غسله قل او كثر وهو الاصح لامتناع نفوذ الماء مع عدم الضرورة
والحرج وذكر في المحيط ان كان على ظاهر بدنه جلد سمك
محكما او خبز ممضوغ قد جف واغتسل او توضا ولم يصل الماء الى
ما تحته لم يجز وكذا الدرن اليابس في الانف لان هذه الاشياء تمنع نفوذ
الماء لصلابتها وقال في الذخيرة في مسئلة الحناء هذه بان بقي من جرمه على بدنها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والطين والدرن اذا بقيا على البدن يجزي وضوءهم للضرورة ولأن هذه الاشياء

لا صلابة لها فينفذها الماء وعليه الفتوى اي على ما في الذخيرة اذ المعتبر في جميع ذلك نفوذ الماء و

وصوله الى البدن واذا كان برجله شقاق فجعل فيه الشحم او المرهم انكان لا يضر ايصال الماء الى تحتها لا يجوز

غسله ووضوءه وانكان يضره يجوز اذا امر الماء على ظاهر ذلك وكذا ايصال الماء الى داخل السرة فرض لكونه

من ظاهر البدن وكذا الاستنجاء عند الغسل بالماء وان لم يكن اي ولو لم يكن عليه اي على موضع الاستنجاء نجاسة

حقيقية لان فيه نجاسة حكمية وهي الجنابة وكذا تخليل الاصابع في الاغتسال والوضوء فرض انكانت

الاصابع منضمة بحيث لا يدخلها الماء بلا تخليل غير مفتوحة وانكانت الاصابع مفتوحة فهو اي

التخليل سنة وكذا انقاء البشرة اي ظاهر الجلد باسالة الماء عليها وبل الشعر فرض ايضا لقوله عم

الا فبلوا الشعر وانقوا البشرة ولقوله عليه السلام ان تحت كل شعرة جنابة وفي رواية نجاسة و

الاول هو الصحيح ولو بقي شيء من بدنه لم يصبه الماء لم يخرج من الجنابة وان قل اي ولو كان ذلك

الشيء قليلا بقدر راس ابرة لافتراض استيعاب جميع البدن وشرب الماء يقوم مقام المضمضة

اذا كان لا على وجه السنة اذا بلغ الماء الفم كله والا فلا وفي الواقعات الناطفي انه لا يجزي ولو كان

لا على وجه السنة لما لم يمجه قال في الخلاصة هذا احوط ولو تركها اي المضمضة وكذا الاستنشاق

ناسيا فصلى ثم تذكر فله ان يتمضمض ويستنشق ويعيد ما صلى انكان فرضا لعدم صحته وان كان

نفلا فلا لعدم صحة شروعه وكذا الحكم في كل جزء من البدن اذا نسي غسله وسنة الغسل ان يقدم

الوضوء عليه كوضوء الصلوة لكن من غير استثناء مسح الراس هو الصحيح في ظاهر

رواية وروى الحسن رح انه لا يمسح راسه الا غسل الرجلين ان لم يكن على حجر

فانه يؤخره اذا كان قائما في مستنقع الماء او على تراب بحيث يحتاج الى غسلهما ثانيا

بعد ذلك واما لو قام على حجر او لوح بحيث لا يحتاج الى غسلهما ثانيا فلا يؤخر غسلهما

وان يزيل النجاسة الحقيقية كالمني ونحوه عن بدنه ان كانت اي ان وجدت على

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

على بدنه نجاسة ثم يصب الماء على راسه وسائر بدنه ثلثا وكيفيته ان يصب الماء
على منكبيه اليمنى ثلثا ثم اليسرى ثلثا ثم على راسه وسائر جسده وقيل يبدء
بالايمن ثم بالراس ثم بالايسر وقيل يبدء بالراس ثم بالايمن ثم بالايسر
وهو الاصح ولو انغمس في ماء جار ان مكث قدر الوضوء والغسل فقد اكمل السنة
والا فلا ثم يتنحى عن ذلك المكان الذي اغتسل فيه فيغسل رجليه ان كان
قيامه في مستنقع الماء الا ان يكون على حجر او على خشب او على غير ذلك وان لا
يسرف في الماء وان لا يقتر لما تقدم في الوضوء وان لا يستقبل القبلة وقت
الغسل ان كان عورته مكشوفة وان كان متزرا فلا باس به وان يدلك كل
اعضائه مبالغة في المرة الاولى ليعم الماء البدن كله في المرتين الاخريين
فالدلك في الغسل سنة وليس بواجب الا في رواية عن ابي يوسف وان يغتسل
في موضع لا يراه احد لاحتمال انكشاف العورة حالة الاغتسال او اللبس
وذكر في غنية الفقهاء من عليه الغسل وهناك رجال لا يدعه وان راوه ويختار ما هو
استر والمراة بين الرجال تؤخره وبين النساء لا والمراد بقوله وان راوه رؤية ما سوى
العورة فان كشف العورة لا يجوز عند احد في الصحيح في الخلوة وقيل يأثم وقيل يعفى
الزمان القليل دون الكثير وقيل لا باس به وقيل يجوز ان يتجرد للغسل ويجرد
زوجته للجماع اذا كان البيت صغيرا مقدار خمسة اذرع او عشرة وان لا
يتكلم بكلام قط من كلام الناس او غيره لانه في مصب الماء المستعمل ويستحب ان
يمسح بدنه بمنديل بعد الغسل وان يغسل رجليه بعد اللبس لا قبله مسارعة الى
الستر وان يصلي بسبحة لما تقدم في الوضوء واما النية فليس بشرط في الوضوء و
نفل
الاغتسال بل سنة فيهما حتى ان الجنب اذا انغمس في الماء الجاري او في الحوض الكبير

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

للتبرد قيد بالكبير لان الصغير سياتي فيه الخلاف الذي في البير وسياتي ان شاء الله
تعالى اوقام في المطر الشديد وتمضمض واستنشق في جميع ذلك يخرج من الجنابة
عندنا خلافا للائمة الثلثة لان المقصود حصول الفعل المامور وقد حصل فلا فرق
بين كونه عن قصد او لا عن قصد الا انه اذا لم ينو لا يحصل له ثواب وقد حققنا الكلام
في الشرح والاغتسال على احد عشر وجها خمسة منها فريضة لثبوتها بالكتاب او الاجماع
القطعيين الاغتسال من الحيض والاغتسال من النفاس والاغتسال من التقاء
الختانين اذا كان مع غيبوبة الحشفة والاغتسال من خروج المني على وجه الدفق والشهوة
عندنا وعند الشافعي ره وجب الغسل ان خرج من اي جهة كان والاغتسال من الاحتلام
اذا خرج منه اي من الاحتلام او من المحتلم المني او المذي وقد تقدم الكلام على ذلك كله و
اربعة منها سنة غسل يوم الجمعة لقوله عليه السلام من اتى الجمعة فليغتسل والاصح انه مندوب
عندنا وعند مالك ره هو واجب وهو للصلوة عند ابيوسف ره ولليوم عند الحسن ره
حتى لو لم يصل به ينال ثواب الغسل اذا وجد في اليوم عنده لا عند ابيوسف ره ومن لا جمعة عليه
يندب له الغسل عنده لا عند ابيوسف ره وغسل العيدين والاصح انه مستحب ايضا لانه يوم
اجتماع كالجمعة وغسل يوم عرفة مستحب ايضا للاجتماع وكذا الغسل عند الاحرام مستحب
ومن الاغتسال المندوبة الغسل لدخول مكة ووقوف مزدلفة ودخول المدينة ومن
غسل الميت وللحجامة ولليلة القدر اذا راها وللمجنون اذا افاق وللصبي اذا بلغ
بالسن وللكافر اذا اسلم ولم يكن جنبا ويكفي غسل واحد للجمعة والعيد اذا اجتمعا كما
يكفي لفرض جماع وحيض وواحد منها اي من احد عشر واجب على الكفاية وهو غسل
الميت حتى لا يجوز الصلوة عليه قبل الغسل او قبل التيمم عند عدم الماء هكذا ذكروا
والظاهر من الادلة انه فرض كفاية ذكره ابن الهمام والسروجي في شرح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الهدایة وغیرهما وواحد منها مستحب وهو غسل الکافر اذا اسلم وقد تقدم هکذا ذکر
مطلقا شمس الائمة السرخسي في شرح المبسوط وذکر فی المحیط الکافر اذا اجنب ثم اسلم الصحیح انه
یجب علیه الغسل لان الجنابة باقیة بعد اسلامه بخلاف ما لو اسلمت بعد انقطاع الحیض
حیث لا یجب علیها الغسل لان الاتصاف بالحیض لیس باقیا وقال قاضیخان الاحوط وجوب
الغسل في الفصول کلها فروع ان اجنبت المراة ثم ادرکها الحیض فان شاءت اغتسلت وان شاءت
اخرت حتی تطهرت وکذا الحائض اذا احتلمت او جومعت فهي بالخیار والجنب اذا اخر الاغتسال الی
وقت الصلوة لا یاثم ولا باس للجنب ان ینام ویعاود اهله قبل ان یغتسل او یتوضا ولکن یستحب
الوضوء ان اراد المعاودة ولا باس بان یغتسل الرجل والمراة من اناء واحد ویکره للجنب الاکل والشرب ما
لم یغسل یدیه وفاه وقال قاضیخان یستحب ان یغسل یدیه وفاه اذا اراد ان یاکل او یشرب و
ان ترکه فلا باس به وقیل ان شرب علی وجه السنة لا یکره والا کره ولا یجوز للجنب والحائض و
النفساء قراءة القران لقوله علیه السلام لا تقرء الحائض ولا الجنب شیئا من القران یعني لا یجوز
ان یقرا ایة تامة وان قرء ما دون الایة بقصد القران او قرء الفاتحة لا بقصد القران
بل علی قصد الدعاء او قرء الایات التي تشبه الدعاء مثل ربنا اتنا في الدنیا حسنة وفي الاخرة
حسنة وقنا عذاب النار ونحوها علی نیة الدعاء وکذا لو سمع خبر السار فقال الحمد لله او خبرا سوء
فقال انا لله وانا الیه راجعون او قرء التسمیة علی وجه الثناء لا علی وجه القران یجوز واما ما دون الایة
فلانه لا یعد بقراءته قاریا وهذا اختیار الطحاوي ره وذکر الزاهدي ان علیه الاکثر واما علی قول
الکرخي ره فلا یجوز قراءة ما دون الایة ایضا وهو الذي اختاره صاحب الهدایة وجماعة وقیل یکره
قراءة ما دون الایة علی وجه الدعاء والثناء وقیل لا یکره وهو الصحیح قاله فی الخلاصة واما
قراءة القنوت فلا یکره فی ظاهر مذهب اصحابنا لانه لیس بقران وعن محمد ره
في روایة شاذة انه یکره لما روي عن ابي بن کعب رضي الله عنه انه کتب فی مصحفه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والصحيح الاول ولا يكره التهجي للجنب والحائض والنفساء بالقران لانه لا يعد به قاريا
وكذا لا يكره لهم التعليم للصبيان وغيرهم حرفا حرفا اي كلمة كلمة مع القطع بين
كلمتين وعلى قول الطحاوي اذا علم نصفا اية وقطع ثم نصفا نصفا هكذا يجوز و
المصنف رح اختار قوله في الاول وهنا مشى على قول الكرخي رح وكذا لا يجوز لهم كتابة
القران لان فيه مسهم للقران وذكر في الجامع الصغير المنسوب الى قاضيخان لا باس للجنب ان
يكتب القران والصحيفة او اللوح على الارض او الوسادة ونحوها عند ابي يوسف رح خلافا
لمحمد رح لانه ليس فيه من مس القران ولذا قيل المكروه مس المكتوب لا مواضع البياض ذكره الامام
التمرتاشي رح وينبغي ان يفصل فان كان لا يمس الصحيفة بان وضع عليها ما يحول بينها وبين
يديه يؤخذ بقول ابي يوسف رح لانه لم يمس المكتوب ولا الكتاب والا فبقول محمد رح لانه
قد مس الكتاب ولا يجوز لهم اي للجنب والحائض والنفساء مس المصحف الا بغلاف وكذا كل ما فيه
اية تامة من لوح او درهم ونحو ذلك لقوله تعالى لا يمسه الا المطهرون وقوله عليه السلام لا يمس القران
الا طاهرا ولا يجوز لهم ايضا اخذ درهم فيه سورة من القران هذا بناء على عادة من كان
يكتب على الدراهم سورة الاخلاص وليس بقيد بل لو كانت اية واحدة فالحكم كذلك الا بصرة وكذا لا يجوز
المس المذكور للمحدث الا بغلاف ايضا لانه غير طاهر هذا يعني جواز الاخذ بالغلاف اذا كان الغلاف غير مشرز اي غير
مخيط متصل بل منفصل عنه وان كان مشرزا لا يجوز الاخذ به ولا مسه هو الصحيح قاله في
الهداية وفي المحيط الغلاف هو الجلد الذي عليه في اصح القولين وتصحيح الهداية هو الاولى
والاولى والخريطة احق من الغلاف في انه لا يكره اخذ المصحف بها لوجود حائلين فان
اخذ المصحف بكمه فلا باس به اي بالاخذ عند محمد رح في رواية وهو اختيار صاحب المحيط وكره بعض
مشايخنا وهو اختيار صاحب الهداية لان الثوب تبع له اي للماس وذكر في الجامع الصغير لا باس بدفع المصحف
او اللوح الى الصبيان لانهم لا يخاطبون بالطهارة وان امروا بها تخلقا و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اعتيادا قال في الهداية لان في المنع منهم تضييع حفظ القران وفي امرهم بالتطهير حرج بهم
وعن بعض المشائخ انه يكره والصحيح الاول فقول المصنف ره والاحوط ان ياخذ بكمه ويدفعه لا
تعلق له بما قبله لان الكلام في الجامع الصغير في المدفوع اليه وهو الصبي انه لا يكره دفع
البالغ المصحف او اللوح اليه لا في مس الدافع وعدمه فان المس باليد قد تقدم حكمه وهو يوهم
جواز مس الدافع بلا طهارة لاجل الدفع الى الصبي ولم يقل به احد ويكره ايضا للمحدث ونحوه
مس تفسير القران وكتب الفقه وكذا كتب السنن لانها لا تخلو عن ايات وفي الخلاصة
الاصح انه لا يكره عند ابيحنيفة ره وان اخذه اي التفسير ونحوه بكمه لا باس به لان
فيه ضرورة لتكرر الحاجة الى اخذه اكثر من تكرر اخذ المصحف اذ القران يقرء
حفظا في الغالب ولا تكره قراة القران للمحدث ظاهرا اي على ظهر لسانه حفظا بالاجماع
واما الجنب اذا غسل يده وفمه فروي عن ابيحنيفة ره انه لا باس ان يمس القران او
يقرأه والصحيح انه لا يجوز له المس والقراءة لبقاء الجنابة لانها لا تتجزى
ثبوتا ولا زوالا كالحدث اجماعا وتكره قرائة التورية والانجيل للجنب وكذا
الزبور لان الكل كلام الله تعالى وما ابدل منه بعض غير معين وغير المبدل
غالب فالاحتياط في التحرز عن المس واذا اراد الجنب الاكل والشرب ينبغي له ان
يغسل يديه وفمه ثم ياكل ويشرب ويكره من غير غسل لان سؤره مستعمل و
كذا ما اصاب يده وشرب الماء المستعمل مكروه لازالة النجاسة الحكمية به وحمل الماكول
على المشروب وقد قيل انه يورث الفقر وهذا بخلاف الحائض لان سؤره لا يصير مستعملا ما لم تغتسل
بالاغتسال ويكره كتابة القران واسماء الله تعالى على المصلي بفتح اللام اي السجادة وكذا على المحاريب
الجدران وما يفرش لانه تعريض للامتهان ويكره دخول المخرج اي الخلاء لمن في اصبعه خاتم فيه شيء من القران
ومن اسماء الله تعالى لما فيه من ترك التعظيم وقيل لا يكره ان جعل فصه الى باطن الكف ولو كان ما فيه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شيء من القرآن او من اسماء الله تعالى في جيبه لا باس به وكذا لو كان ملفوفا في شيء
والتحرز اولى ولا يجوز لهم اي للجنب والحائض والنفساء دخول المسجد متنعلا لانه من سوء
الادب لقوله تعالى فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى مما فيه من ترك التعظيم وكذا
اي كما لا يجوز للجنب والحائض والنفساء قراءة القرآن ولامسه لا يجوز لهم دخول المسجد بغير
ضرورة سواء دخلوا للجلوس فيه او للعبور اي المرور لقوله عليه السلام اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب وقال الشافعي ره يجوز لهم الدخول للعبور وقد حققنا الدليل في الشرح
واذا احتلم في المسجد تيمم للخروج اذا لم يخف من لص وغيره للضرورة وان خاف يجلس مع التيمم
للضرورة ولكن لا يصلي ولا يقرء لعدمهما فروع تكره قراءة القرآن والذكر والدعاء في المخرج و
المغتسل والحمام وعند محمد ره لا تكره في الحمام لان الماء المستعمل طاهر عنده وفي الخلاصة
لا يقرء في المخرج والمغتسل والحمام الا حرفا حرفا وفي الحمام انما تكره اذا قرء جهرا فان قرء في نفسه
لا باس به هو المختار وكذا التحميد والتسبيح وكذا لا يقرء اذا كانت عورته مكشوفة او امرأة هناك
تغتسل او في الحمام احد مكشوف العورة وفي فتاوى قاضيخان ان لم يكن احد مكشوف العورة و
كان الحمام طاهرا لا باس بان يرفع صوته بالقراءة وان لم يكن كذلك فان قرأ في نفسه ولا يرفع
صوته فلا باس به ولا باس بالتسبيح والتهليل وان رفع صوته بذلك وسياتي تمام ذلك
عند الكلام على القراءة ان شاء الله تعالى فصل في التيمم وهو في اللغة القصد
وفي الشرع القصد الى الصعيد والتطهر به على وجه مخصوص وللتيمم ركن وشرط لا بد من
معرفتهما لتوقف تحققه عليهما واما ركنه فضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعين
يعني اليدين الى المرفقين لقوله عليه السلام التيمم ضربتان ضربة للوجه وضربة
للذراعين وصورته اي صفة التيمم على الوجه المسنون ان يضرب يديه على الارض او على ما هو
من جنس الارض كالتراب والرمل والحجر والكحل والزرنيخ والنورة وما اشبه ذلك ضربة واحدة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

متفرجا اصابعه ويقبل بهما ويدبر ثم يرفعهما فينفضهما بان يضرب جانبي يديه بما
يلي الابهام احدهما بالاخرى مرة في ظاهر الرواية وعن ابي يوسف ينفضهما مرتين ولا يجب عليه
ان يتلطخ عضوا بالتراب وقيل الاول عن محمد رح والثاني عن ابي يوسف رح ليتناثر التراب ويمسح بهما
وجهه ثم يضرب ضربة اخرى فينفضهما ويمسح اليمنى باليسرى واليسرى باليمنى من رؤس الاصابع الى المرفقين
بان يمسح بباطن اربع اصابع يده اليسرى ظاهر يده اليمنى من رؤس الاصابع الى المرفق ثم
يمسح بباطن كفه اليسرى باطن ذراعه اليمنى الى الرسغ ويمر باطن ابهامه اليسرى على ظاهر
ابهامه اليمنى ثم يفعل بيده اليسرى كذلك هذا هو الاحوط ولو مسح بكل الكف والاصابع جاز
ولو مسح باصبع او اصبعين لا يجوز كما في مسح الخف والراس واقل ما يجزي ثلث اصابع ثم
الضربة من جملة التيمم حتى لو ضرب يديه فاحدث قبل ان يمسح بهما يعيد الضرب وقيل
لا والاول احوط واستيعاب العضوين بالمسح واجب اي فرض عند الكرخي رح في ظاهر الرواية
اي الرواية الظاهرة عن اصحابنا في الكتب المشهورة كالجامعين والمبسوط حتى لو ترك شيئا قليلا
لم يمسح به من مواضع التيمم لا يجزيه التيمم كما في الوضوء وروى الحسن بن زياد عن اصحابنا
ايضا المذكور في عامة الكتب ان رواية الحسن عن ابي حنيفة رح فقط ان الاستيعاب ليس
بواجب حتى لو ترك اقل من الربع من الوجه ومن اليدين يجزيه التيمم وفي نظم الزندويسي رح قدر الدرهم
عفو وان زاد لم يجز وعلى هذه الرواية نزع الخاتم والسوار وتخليل الاصابع لا يجب وعلى تلك
الرواية يجب وينبغي اي يجب ان يحتاط بان ياخذ بالرواية الاولى ويستوعب
فانها هي الصحيحة وقال في الكفاية مسح العذار شرط على ما حكي عن
(بين الاذن واللحية ۱۲)
اصحابنا والناس عنها غافلون وفي الخلاصة لو لم يمسح تحت الحاجبين فوق
العينين لا يجوز وروى محمد رح انه لو ترك ظهر كفيه بلا مسح لا يجزيه ومن هو
مقطوع اليدين من المرفقين اذا تيمم يمسح موضع القطع لانه من جملة المرفق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واما شرطه اي شرط التيمم فالنية ولا يجوز بدونها عندنا خلافا لزفر اعتبارا بمعناه اللغوي وهو القصد والقصد هو النية فلو اصاب التراب وجهه ويديه وقصد تعليم احد لم يكن متيمما ما لم ينو للصلوة مفروضة سئل مقطوع اليدين والرجلين هل يجب عليه الصلوة فقال لا ما دام محدثا فاذا وجب عليه الغسل فالصلوة ما دام غسله باق فاذا احدث سقط لان محل العضو منه مفقود وكل الغسل باق فالشرط بجواز الصلوة للمحدث تقديم طهارة الاعضاء وهو متعذر وجوازها للجنب يتعلق بتقديم الغسل فانه غير متعذر فافترقا انه هناك التطهير مطلقا او لقربة مقصودة تصح منه حالا ولا صحة لها بدون الطهارة ولا يشترط نية كونه للحدث والجنابة او نحوها في الصحيح وكذا طلب الماء شرط اذا غلب على ظنه اي ظن المحتاج الى الطهارة ان هناك اي في المكان الذي هو فيه ماء او كان ذلك الشخص في العمرانات لان وجود الماء فيها غالب وان لم يغلب على ظنه او اخبر بانسان اي بوجود الماء في ذلك المكان وجب الطلب للماء بالاجماع فيطلب يمينا ويسارا قدر الغلوة من كل جانب وهي ثلثمائة خطوة الى اربعمائة وقيل رمية سهم ويشترط في المخبر ان يكون مكلفا عدلا والا فلا بد معه من غلبة الظن حتى يلزم الطلب لانه من الديانات وانما الخلاف في وجوب الطلب وعدمه فيما اذا لم يغلب على ظنه ان هناك ماء او لم يخبر به انسان ممن خبره ملزم او كان في الفلوات لا في العمرانات هكذا وقع في النسخ باو والواجب ان يكون بالواو وعندنا لا يجب الطلب خلافا للشافعي فان عنده يجب الطلب لا يجوز التيمم قبله لقوله تعالى فلم تجدوا ماء فلا يقال لم ما وجد الا بعد ان طلب ونحن نقول قد استعمل ما وجد في حق الله سبحانه وهو منزه عن ان يقال في حقه طلب ولو اخبره انسان عدل بعدم الماء عند غلبة الظن ونحوها جاز التيمم بلا خلاف لان خبر الواحد العدل حجة في الديانات وكذا من شرطه عجزه عن استعمال الماء فالحاصل ان شروط التيمم خمسة النية والمسح والصعيد وكونه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ظاهر او العجز عن استعمال الماء حقيقة او حكما حتى ان المريض اذا خاف زيادة المرض بسبب
الوضوء او بالتحرك او باستعماله الماء او خاف ابطاء البرء من المرض بسبب ذلك جاز له
التيمم ويعرف ذلك اما بغلبة الظن عن امارة او تجربة او بقول طبيب حاذق مسلم غير
ظاهر الفسق وقيل عدالته شرط وذكر الاسبيجابي في شرحه فقال جنب على جميع جسده
جراحة او على اكثره اي اكثر جسده او به جدري بضم الجيم وفتحها مع فتح الدال فانه تيمم
ولا يجب غسل الموضع الذي لا جراحة به لانه لا يجمع بين الغسل والتيمم عندنا وكذلك اذا
كان على اعضاء الوضوء كلها او على اكثرها جراحة تيمم ولا يجب غسل الصحيح والتيمم لاجل
الجريح عندنا خلافا للشافعي رح وان كان الجراحة على قلته اي قل بدنه او اعضاء وضوئه
واكثره اي اكثر البدن او اعضاء الوضوء صحيح فانه يغسل الصحيح ويمسح على المجروح ان لم
يضره المسح عليه وان كان يضره المسح على الجراحة مكشوفة يشدها بشئ ويمسح فوقه
ثم الكثرة في اعضاء الوضوء قيل تعتبر بالعدد حتى لو كان الجراحة في راسه ويديه
ووجهه ولم تكن في رجليه يباح له التيمم سواء كان الاكثر من الاعضاء الجريحة صحيحا
او جريحا وفي عكسه لا يباح وقيل تعتبر الكثرة في الاعضاء حتى لا يباح له
التيمم ما لم يكن الاكثر من كل عضو جريحا ولو كان الصحيح والجريح متساويين
فالاحوط وجوب غسل الصحيح والمسح على الجريح والجنب الصحيح في المصر اذا خاف
بغلبة ظنه عن التجربة الصحيحة ان اغتسل ان يقتله البرد او يمرضه تيمم عند ابي حنيفة رح
خلافا لهما والفتوى على قول الامام اذا لم يكن له اجرة الحمام على ما حققناه في الشرح و
ان كان الجنب المذكور خارج المصر تيمم بالاتفاق لعدم تيسير الماء الحار غالبا وان
خرج من المصر ونحوه مسافرا او محتطبا اي غير مريد السفر او خرج من قرية متوجها الى
قرية اخرى يجوز له التيمم ان كان بينه وبين الماء نحو الميل اي مقداره تقريبا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

او اكثر من ميل هذا هو المختار وعن الكرخي ره ان كان يسمع صوت اهل الماء لا يتيمم
لانه قريب والا يتيمم وقال الحسن ره انكان الماء امامه فالمعتبر ميلان والا فميل والاصح عدم الفرق
وعن ابيوسف ره لوكان بحيث لو ذهب الى الماء وتوضا تذهب القافلة وتغيب عن بصره
فهو بعيد يجوز له التيمم والميل اربعة الاف خطوة كل خطوة ذراع ونصف ذراع و
فسره ابن شجاع ره بثلثة الاف ذراع وخمسمائة ذراع الى اربعة الاف والذراع اربع
عشرون اصبعا معترضا والاصبع ست شعيرات معتدلات معترضات وهو اي الميل
ثلث الفرسخ على جميع الاقوال سواء كان خرج من المصر او القرية جنبا او اجنب بعد الخروج
لان السبب هو ارادة ما لا يحل الا بالطهارة ولا فرق في ذلك بين تقدم الحدث و
تاخره وانكان معه اي مع المسافر ماء في رحله اي في اثاثه او امتعته فنسيه و
تيمم وصلى ثم تذكر ذلك الماء في الوقت لم يعد اي لا يلزم اعادة تلك الصلوة عند ابيحنيفة ره
ومحمد خلافا لابيوسف تذكر في الوقت فان عنده تلزمه اعادتها والخلاف فيما اذا كان
وضعه بنفسه او وضعه غيره بامره فلو وضعه غيره بغير امره وهو لا يعلم جاز التيمم اتفاقا
وعن محمد ره انه على الخلاف ايضا ولوكان الماء في اناء على ظهره او معلقا على عنقه او موضوعا
بين يديه او مقدم الاكاف مركوبه او مؤخره وهو سائق لم يجز تيممه اجماعا بخلاف ما لوكان في
مقدمه وهو سائق او في مؤخره وهو راكب وفي احدهما وهو قائد فانه على الخلاف ولو ظن
ان الماء فنى لم يجز تيممه بالاجماع كذا في الخلاصة وان تذكر بعد خروج الوقت لم يعد في
قولهم جميعا هذا مخالف لما ذكر في الهداية وغيرها ان تذكره في الوقت وبعده سواء
واذا تيمم المسافر وصلى والماء قريب منه وهو لا يعلم ولا يظن ان هناك ماء اجزاء ما فعل
وكذا لوكان على شط نهر او جنب بئر ولم يعلم به وعن ابيوسف ره في هذين روايتان و
انكان مع رفيقه ماء لا يجوز له التيمم قبل ان يسئل اي يطلب من رفيقه الماء اذا كان على غالب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ظنه انه يعطيه اما اذا كان على غالب ظنه انه لا يعطيه لم يسال وتيمم وصلى ثم سال
فاعطى يلزمه الاعادة وحاصل هذا انه اذا تيمم من غير ان يسال وصلى ثم سال
بعد الصلوة فاعطى فعليه الاعادة سواء كان له ظن قبل ذلك او لم يكن وان لم يعطه
فلا اعادة سواء كان له ظن اولا وان ساله قبل التيمم فامتنع ثم بعد الصلوة اعطى
فكذلك لا اعادة وان تيمم وصلى من غير سوال قبلها ولا بعدها فعنده يجوز في الوجوه كلها
لانه لا يلزم الطلب من ملك الغير وقالا لا يجزيه لان الماء مبذول عادة وينبغي ان يفتي
بقوله في مكان يعز فيه الماء وبقولهما في غيره وتمام تحقيقه في الشرح وان كان لا يعطيه
رفيقه الماء الا بالثمن فان كان له ثمن لا يتيمم فان لم يكن له ثمن تيمم بالاجماع لعدم القدرة
وان كان معه مال زيادة على ما يحتاج اليه في الزاد ونحوه لنفسه ومن يلزمه نفقته ديانة ولو
كلبا فح ينظر ان باعه اي الماء بمثل القيمة في ذلك الموضع او في اقرب موضع اليه او باعه
بغبن يسير لا يجوز له التيمم لانه قادر وان باعه بغبن فاحش تيمم للحرج لان
تلف المال كتلف النفس والغبن الفاحش ما لا يدخل تحت تقويم المقومين و
قدروه في العروض بالزيادة على نصف درهم في العشرة والماء تلحق بها في بعضهم
وعزاه قاضي خان الى ابي حنيفة ره الغبن الفاحش تضعيف الثمن بان يبيع ما يساوي
درهما بدرهمين وقيل هو ان يبيع ما يساوي درهما بدرهم ونصف في الوضوء
وبدرهمين في الجنابة والاول اوفق لدفع الحرج وعن ابي نصر الصفار ان المسافر
اذا كان في موضع يعز الماء فيه فالافضل له ان يسال من رفيقه الماء لازالة الشبهة
وان لم يسال وتيمم وصلى اجزأ لان الغالب المنع وان كان في موضع لا يعز
الماء فيه لا يجزيه ذلك قبل الطلب كما في العمرانات لان الماء مبذول عادة وهذا
هو المختار رجل معه ماء زمزم في قمقمة قد رصص راس الاناء وهو يحمله للعطية

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اي لاجل الاهداء او للاستشفاء اي لطلب الشفاء به لقوله عليه السلام ماء زمزم
لما شرب له لا يجوز له التيمم للقدرة على استعمال الماء ولو وهبه لاخر وسلم اليه لا يجوز له التيمم ايضا
عندنا خلافا للشافعي ره لثبوت القدرة على استعماله بواسطة الرجوع من الهبة عندنا لا عنده كذا ذكره
في المحيط والحيلة فيه ان يخلط فيه ماء ورد ونحوه حتى يصير مغلوبا ويخرج عن كونه مطهرا او يهبه على وجه
ينقطع به الرجوع وان لم يكن معه دلو اونحوه من آلات الاستسقاء اورشاء بكسر الراء مع المد
اي حبل هل يجب عليه ان يسال رفيقه ذلك ام لا قالوا لا يجب ومع هذا لو سال فقال له
انتظر حتى استسقى او نحو ذلك فعند ابيحنيفة ره ينتظر استحبابا الى اخر الوقت فان خاف
فوت الوقت تيمم وصلى ولو لم ينتظر صح عنده وعندهما ينتظر وجوبا وان خاف فوت الوقت
وكذا الخلاف في العاري اذا اراد الصلوة ومع رفيقه ثوب فقال له انتظر حتى اصلي وادفعه
اليك او نحو ذلك واجمعوا على انه في الماء ينتظر اي لو قال له انتظر حتى اتوضا او نحوه ثم
ادفع اليك الماء يجب عليه ان ينتظر اجماعا لثبوت القدرة باباحة الماء دون اباحة غيره
وان فات اي لو فات الوقت وفي الثوب لا ينتظر ومن لم يجد ماء الا سؤر الحمار او البغل
الذي امه اتان اي حمارة يتوضا به ويتيمم لانه مشكوك في طهوريته فلا يزول به الحدث المتيقن
فيضم اليه التيمم ليزول هذا الشك بيقين وبايهما بدا جاز ولكن الافضل ان يبدا بالوضوء
خلافا لزفر ره فان عنده لا بد من تقديم الوضوء ولو تيمم وصلى ثم توضا بالمشكوك
اعاد تلك الصلوة صحت وكذا لو عكس للخروج عن العهدة بيقين باحدهما ومن لم يجد الماء
الا سؤر الفرس فعن ابيحنيفة ره في حكمه روايتان بل اربع روايات في رواية عنه هو مشكوك فيضم
اليه التيمم كسؤر الحمار وفي رواية نجس وفي رواية وهي رواية الحسن ره عنه مكروه وهو
الاصح كما ان لحمه عنده مكروه وفي رواية البلخي ره عنه قال احب الي ان يتوضا بغيره وفي رواية
كتاب الصلوة وهي الصحيحة عنه وهو قولهما انه طاهر ومطهر من غير كراهة وحرمة لحمه لكرامة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فلا تؤثر في سؤره خبثاً ومن لم يجد الماء الا نبيذ التمر وهو ما القي فيه تمر فظهرت حلاوته
ولونه فيه ولم تزل رقته ولا اشتد فعند ابي حنيفة رہ يتوضأ به ولا يتيمم ومثله الغسل به
لحديث ابن مسعود رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له ليلة الجن ما في اداوتك قال
نبيذ تمر قال تمرة طيبة وماء طهور فتوضأ عنه وعند ابي يوسف رہ يتيمم ولا يتوضأ به وهي ولرواية
المرجوع اليها عن ابي حنيفة رہ وعليها الفتوى لانه ماء مقيد فلا يجوز به الوضوء وعند محمد رہ
يجمع بينهما ولو ترك احدهما لا يجوز اما اذا وجد بعده الماء المطلق يعيد الوضوء دون
الصلوة ومن لم يجد الماء الا عصير العنب لا يتوضأ به بالاجماع وما عدا نبيذ
التمر من الانبذة والاشربة لا خلاف في عدم جواز الوضوء به جنب وجد الماء في
المسجد ولم يجده في غيره وليس معه احد يأتيه به تيمم لاجل الدخول ودخل فان لم يصل
اي الماء بان لم يجد آلة الاستسقاء او لمانع آخر تيمم للصلوة ثانياً ان ارادها لان نية
التيمم للصلوة شرط لصحة التيمم لها ولو كان قد نواه لها في هذه الصورة لم يصح ايضاً
لعدم تحقق العجز عن الماء وقت التيمم بالنظر الى الصلوة وكذا لو تيمم المحدث ونحوه لمس المصحف
او تيمم الجنب ونحوه لقراءة القران عند عدم الماء حقيقة او حكماً لا يجوز الصلوة والحاصل ان
الصلوة لا يجوز الا بتيمم نوى لها او لقربة مقصودة يعقل فيها معنى العبادة ولا تصح
بدون الطهارة فخرج التيمم لمس المصحف ودخول المسجد والخروج منه او زيارة القبر او
الاذان او الاقامة لانها قربة غير مقصودة بل وسائل وخرج تيمم الجنب ونحوه لقراءة القران
فانها قربة مقصودة لا يعقل فيها معنى العبادة وخرج تيمم المحدث لقراءة القران وتيمم
الكافر للاسلام لصحتهما بدون الطهارة خلافاً لابي يوسف رہ في التيمم للاسلام فان
عنده يجوز به الصلوة بخلاف سجدة التلاوة وصلوة الجنازة وصلوة النافلة
اذا تيمم لاجلها فانه يصلي بذلك التيمم المكتوبات ايضاً لوجود الشرائط المذكورة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وكذا لو نوى مطلق الطهارة ولو تيمم لصلوة الجنازة له ان يصلي به المكتوبات
وقد قدمناه ولو تيمم لتعليم الغير لا يجوز به الصلوة وروي عن ابيحنيفه رح انها تجوز
والصحيح الاول وفي النوادر لو مسح وجهه وذراعيه يريد به التيمم يجوز الصلوة به لانه
بمنزلة نية الطهارة رجل في رحله ماء وهو لا يعلم به فتيمم وصلى ان كان وضع الماء
بنفسه او وضعه غيره بامره فنسيه فهو على الخلاف الذي ذكرناه وان كان قد
وضع الماء غيره بغير امره لا يعيد بالاتفاق واما مسئلة العاري اذا نسي ثوبا في المتاع فمن
المشائخ من قال هو على الخلاف المذكور انه تصح صلوته عندهما لا عند ابيوسف رح ومنهم
من قال لا يجوز بالاتفاق وهو الصحيح لان نسيان العريان الثوب وعدم طلبه اياه في متاعه
في غاية الندرة بخلاف الماء وعن محمد رح انه قال يجوز ولو تيمم وهو على شط نهر وهو لا
يعلم بالماء فهو على الاختلاف الذي ذكرنا فعندهما يجوز وعند ابيوسف رح في رواية لا يجوز
وفي رواية يجوز لعدم تقدم علمه به بخلاف الماء الذي في رحله ولو كفر عن اليمين بالصوم
وفي ملكه رقبة تصلح للتكفير او ثياب لكسوة عشر مساكين او طعام لاطعامهم فنسيه
اي الشيء المذكور من الرقبة والثياب والطعام فالصحيح انه لا يجوز عند ابيوسف رح
لان الصوم انما يجري عند عدم كون هذه الاشياء في ملكه وقد وجد وعند محمد رح يجوز
ويستحب ان يؤخر الصلوة الى اخر الوقت اذا كان يرجو وجود الماء فيه ليؤديها باكمل
الطهارتين ولو لا يؤخر وتيمم وصلى جاز ثم ينبغي ان لا يفرط في التاخير حتى لا تقع الصلوة
في وقت مكروه ولو تيمم قبل دخول الوقت جاز عندنا خلافا للشافعي رح وكذا يجوز عندنا
لفرضين واكثر خلافا له ولو كان معه ماء يكفي للوضوء والغسل لكن يخاف على نفسه او دابته
ولو كلبا العطش ان استعمله يجوز له التيمم لان المشغول بالحاجة كالمعدوم بالنظر الى الطهارة
المحبوس في السجن او غيره اذا منع عن الطهارة بالماء يصلي بالتيمم ويعيد ما صلى عندهما بعد ما خرج

وقال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وقال ابو يوسف ره لا يعيد هذا اذا كان في المصر واما لو كان محبوسًا في موضع في الصحراء

فانه لا يعيد بالاتفاق كذا في المبسوط وفي الخلاصة المحبوس في السجن اذا كان في موضع

نظيف ولا يجد الماء ان كان خارج المصر قال ابو حنيفة ره يصلي بالتيمم وان كان في المصر لا يصلي

ثم رجع وقال يصلي ثم يعيد وهو قولهما فيفهم منه وفاق ابي يوسف ره على الاعادة والاسير

في دار الحرب اذا منع من الوضوء والصلوة تيمم ويصلي بالايماء ثم يعيد ذكره في الفتاوى اذا

قد رولو منع المحبوس من التيمم ايضًا فعند ابي حنيفة ره يؤخر الصلوة ولا يصلي بلا طهارة

وقالا يصلي ثم يعيد ان الرجل يعلم ان قريبه ماء اقل من ميل ولكن يعلم يقينا ولو ذهب

هناك خرج فله ان يتيمم ويصلي جاز وفي الينابيع المسافر اذا خاف اللصوص وقطاع الطريق

او لا ينتظر رفيقه جاز له تاخير الصلوة لانه معذور ولو صلى بهذا العذر بايماء وهو يسير جاز

واجمعوا على ان الماشي لا يصلي وهو يمشي وكذا السابح لا يصلي وهو يسبح في الماء وكذا

المقاتل لا يصلي وهو يقاتل لان العمل الكثير مناف للصلوة وعن ابي يوسف ره الجواز حال المشي

بالايماء عند الخوف وهو قول مالك والشافعي واحمد ره بخلاف المنهزم وهو اي حال كونه يصلي

راكبًا بايماء واقفًا اي واقفا بدابته غير سائرها وليس المراد انه واقف فوق الدابة او يسير

دابته او بعدو وقيد بالمنهزم اشارة الى ما ذكر في المحيط والتحفة انه يصلي وهو سائر

اذا كان مطلوبًا وان كان طالبًا لا يجوز لعدم الضرورة ولو صلى بالايماء لخوف عدو او سبع او

مرض اي لمرض او طين بان لم يجد مكانا يابسا يصلي عليه لا يعيد بالاجماع لان هذه العوارض

سماوية والمقيد اذا صلى قاعدًا لعدم قدرته على القيام يعيدها عندهما وعند ابي يوسف ره لا يعيد

كالمحبوس ويجوز التيمم عند ابي حنيفة ومحمد ره بكل ما كان من جنس الارض كالتراب والرمل و

الحجر بجميع انواعه حتى العقيق والزبرجد ونحوهما والزرنيخ والكحل اي الاثمد والمرداسنج وهو حجر

معروف معرب مرداسنك والنورة اي الكلس والمغبرة بفتح الميم وسكون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الغين وفتحها وما اشبهها من انواع الاتربة كالطين المختوم والارمني ونحو

ذلك وعنده لا يجوز الا بالتراب والرمل خاصة وعند الشافعي واحمد ره لا يجوز بغير

التراب وعند مالك ره يجوز حتى بالعشب والثلج ولا يجوز التيمم عندنا بما ليس من جنس

الارض كالذهب والفضة والحديد والرصاص والصفر والنحاس ونحوهما مما ينطبع

يلين بالنار وكالحنطة والشعير وسائر الحبوب والاطعمة من الفواكه وغيرها و

انواع النباتات مما يترمد بالنار اذا لم يكن عليها غبار وان كان على هذه الاشياء

غبار يجوز التيمم بغبارها عند ابيحنيفة ره وفي احدى الروايتين عن محمد ره وفي رواية

وهي المشهورة عنه لا يجوز بالغبار واما عند ابيوسف ره فيجوز حال الضرورة لا حال الاختيار

ثم عندهما اي الطرفين الشرط في صحة التيمم مجرد المس اي الوضع على الارض او على جنس الارض

ولا يشترط ان علوق شيء منها باليد وهذا على احدى الروايتين عن محمد ره حتى انه

لو وضع يده على صخرة ملساء لا غبار عليها او على الارض ندية لا ينفصل منها غبار ولم

يتعلق بيده شيء جاز عند ابيحنيفة ره وفي احدى الروايتين عن محمد ره خلافا لابيوسف

لانه لم يتعلق بيده شيء اما الفرق بين الصخرة وبين الذهب والفضة وهما اي والحال

ان كلا المذكورين من الصخرة والذهب مع الفضة خلقا في الارض هو ان الذهب و

الفضة يذوبان في النار فلم يكونا كالتراب بخلاف الصخرة فانها لا تذوب فيها

فكانت كالتراب ولان الذهب والفضة ونحوهما لا يتناوله لفظ

الصعيد الذي هو وجه الارض فانهما لا يطلق عليهما اسم الارض بخلاف الصخرة

حتى لو حلف لا يجلس على الارض فجلس على صخرة يحنث ولو جلس على فضة او ذهب او نحوهما

لا يحنث واما التيمم بالاجر فعند ابيحنيفة ره يجوز مطلقا سواء دق او لم يدق وسواء كان

عليها الغبار او لم يكن لانه من اجزاء الارض وعند محمد ره يجوز التيمم به اذا كان مدقوقا او كا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عليها غبار والا فلا وهذا على الرواية المشهورة عنه في عدم جواز التيمم بالحجر
الذي لا غبار عليه فان الآجر بالطبخ صار كالحجر فاعطي له حكمه فان كان مدقوقا او كان
عليه غبار يجوز والا فلا ولو تيمم بغبار ثوبه او غيره اي بغبار غير ثوبه من الاعيان الطاهرة
كالحصير والبساط واللبد ونحوها او هبت الريح فاثار الغبار فاصاب وجهه وذراعيه
فمسحه اي العضو الذي اصابه الغبار من الوجه والذراعين بنية التيمم جاز تيممه عند ابي حنيفة
ومحمد رح سواء وجد ترابا آخر او لم يجد وعند ابي يوسف رح لا يجوز ان وجد ترابا آخر لان الغبار
ليس ترابا من كل وجه فيجاز عند الضرورة لا عند عدمها ولهما انه تراب رقيق فيجاز به مطلقا
كما في الخشن ولو تيمم بالملح ان كان مائيا اي ان كان ماء فجمد لا يجوز لانه ليس من اجزاء
الارض وان كان جبليا اي ان كان من اجزاء الارض فاستحال ملحا يجوز لانه من جنس
الارض وقال شمس الائمة السرخسي رح الصحيح عندي انه لا يجوز لانه صار كالمائي و
لهذا يذوب في الماء وينحل بالبرد ويشتد بالحر فخرج من كونه من اجزاء الارض كذا ذكره
في المحيط وصحح صاحب الخلاصة وقاضيخان الجواز نظرا الى اصله والسبخة بفتح السين
مع كسر الباء وسكونها وهي ارض ذات نز وملح بمنزلة الملح المائي فان غلب عليها
النز لا يجوز التيمم بها كالملح المائي وان غلب عليها التراب جاز كالملح الجبلي
خلافا لابي يوسف رح وذكر الاسبيجابي رح في شرحه يجوز التيمم بالسبخة بناء على الغالب
وهو غلبة التراب مسافر اصابه مطر فابتل ثوبه وسرجه ولم يجد ترابا جافا ولا حجرا
ولا ماء يتوضا به فانه يلطخ ثوبه او بدنه او غير ذلك بالطين ويجففه وينفض له
بعد الجفاف ويتيمم به وقد كان بعض المحتاطين يستصحب معه التراب الطاهر
في صرة اذا خرج الى السفر ولا يجوز التيمم بالطين لان الغالب عليه الماء وفيه تشويه
الوجه وقال شمس الائمة الحلوائي رح لا يتيمم بالطين اي لا ينبغي ان يفعل وان فعل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يجوز وهو الظاهر لحصول المقصود وفيه خلاف ابيوسف ره واذا خاف ذهاب الوقت
تيمم به خلافا له وكذا يجوز التيمم بالجص والكيزان والحباب والغضارة وهو الطين
والمراد ما يعمل من السكارج ونحوها اذا لم تطل بالآنك والحيطان من المدر او الطين
سواء كان عليه اي كل المذكورات غبار او لم يكن كذا في الخلاصة عند ابيحنيفة ره
واحدى الروايتين عن محمد ره كما في الحجر والآجر ولا يجوز التيمم بالغضارة المطلي بالآنك بمد
الهمزة وضم النون وهو الرصاص المذاب لوقوعه على غير جنس الارض ثم بطن الغضارة و
ظهرها على السواء فايهما كان مطليا بالآنك لا يجوز التيمم به وما ليس مطليا به جاز
الا اذا كان عليه اي على الغضارة المطلي غبار فانه يجوز كما في الحنطة ونحوها على الخلاف
المتقدم ولو تيمم بالخذف اي بالفخار ان كان متخذا من التراب الخالص ولم يجعل فيه
شيء من الادوية كالفحم والشعر ونحوهما مما يجعل في الطين الذي تتخذ منه البوارق
جاز التيمم به وان لم يكن عليه غبار والا فلا وان كان فيه شيء منها فهو كالمطلي
بالآنك وان تيمم بالرماد لا يجوز وان اختلط الرماد بالتراب ان كان التراب غالبا يجوز
وان كان الرماد غالبا لا يجوز لان الحكم للغالب وان اصابت الارض نجاسة كثيفة او
رقيقة فجفت بالشمس او غيرها وقيدها باعتبار الغالب وذهب اثرها من اللون و
الرائحة جازت الصلوة عليها للحكم بطهارتها ولا يجوز التيمم منها في ظاهر الرواية
لعدم طهوريتها وتحقيقه في الشرح وروي عن بعض اصحابنا انه يجوز ايضا وهي رواية
شاذة رواها ابن كاس ره واذا تيمم الرجل من موضع فتيمم اخر من ذلك الموضع بعينه
ايضا جاز لان المستعمل ما في يديه بعد المسح دون غيره والتيمم في الجنابة والحدث والميت والحيض و
النفاس سواء اي صفة التيمم لمن عليه الغسل ولمن عليه الوضوء واحدة وهي الضربتان لمسح العضوين
وهذا باجماع الائمة ولو صلى بالتيمم ثم وجد الماء في الوقت لا يعيد لانه اداها بالقدرة الكائنة له عند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

انعقاد سببها والرجل الصحيح في المصر يتيمم لصلوة الجنازة اذا خاف الفوت بسبب
الوضوء عندنا خلافا للشافعي ره الا الولي لانه ينتظر فلا يخاف الفوت ولا حاجة الى استثنائه
بعد تقييده بخوف الفوت لان الولي وغيره في ذلك سواء على ما حققناه في الشرح وذكر في الكافي يجوز للولي
ان يتيمم ايضا وكذا اذا احدث المتوضي اي من شرع بالوضوء في صلوة العيد تيمم وبنى في قول ابي حنيفة ره
وقالا لا يجوز له التيمم لانه امن من الفوت اذ اللاحق كانه خلف الامام وان فرغ الامام وله ان الخوف
باق لانه يوم ازدحام فيغلب اعتراء عارض يفسد صلوته قيد بالمتوضي لانه لو شرع بالتيمم فاحدث
يجوز له البناء بالتيمم اتفاقا والخلاف انما هو فيما اذا شك في الادراك وعدمه حتى لو كان يغلب على ظنه عدم
عروض المفسد لا يتيمم اجماعا وكذا ان خاف خروج الوقت اي وقت صلوته تيمم وبنى بلا خلاف لانها
تبطل بخروج الوقت بسبب الوضوء ولا تقضى بعده بخلاف غيرها ولو خاف خروج الوقت بسبب
الوضوء في سائر الصلوة اي ما عدا صلوة العيدين والجنازة لا يتيمم عندنا بل يتوضأ ويقضي
ما فاته ان خرج الوقت وقال زفر ره يتيمم ولا يفوت الصلوة وقال الزاهدي ره قد قال مشائخنا
انه يعتبر الوقت وذكر عن الحلوائي ره ان المسافر اذا لم يجد مكانا طاهرا بان كان على الارض
نجاسات وابتلت بالمطر واختلطت فان قدر على ان يسرع حتى يجد مكانا طاهرا قبل خروج
الوقت فعل والا يصلي بالايماء ولا يعيد فقد اعتبر الحلوائي ره خروج الوقت لجواز الايماء
فاعتباره في جواز التيمم اولى وفي الاحتياط ان يصلي بالتيمم في الوقت ثم
يعيد ليخرج عن العهدتين بيقين وكذا لو خاف فوت الجمعة لا يتيمم بل يتوضأ
ويصلي الظهر ان لم يدرك الامام لان فوتها الى خلف وهو الظهر بخلاف العيد ولو
تيمم لمس المصحف او لدخول المسجد عند وجود الماء والقدرة على استعماله فذلك التيمم
ليس بشيء معتبر في الشرع بل هو عدم لان التيمم انما يجوز ويعتبر عند العجز عن استعمال الماء حقيقة
او حكما لخوف الفوت لا الى خلف ومس المصحف ودخول المسجد ليس بعبادة يخاف فوتها فرع لو تيمم لجنازة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وصلى ثم حضرت اخرى قبل ان يقدر على الوضوء وهو يخاف فوتها الا يلزمه

اعادة التيمم لجنازة اخرى خلافاً لمحمد ره المسافر يطاء جاريته يعني يجوز له ان يطاء

جاريته وكذا زوجته وان علم اي ولو علم بعدم الماء يجوز له التيمم لانه طهور المسلم عند عدم

الماء فكما يجوز له ان يباشر سبب الحدث من النوم وغيره فكذا سبب الجنابة اذ هما سوء في

منع جواز الصلوة وارتفاعهما بالتيمم عند عدم الماء وينقض التيمم كل شئ ينقض الوضوء

وسياتي بيان ما ينقض الوضوء انشاء الله تعالى وينقضه اي التيمم ايضاً روية الماء الكافي

لطهارته ان قدر على استعماله عند رويته وانما قيدنا بالكافي لطهارته لان من

عليه الغسل اذا تيمم ثم وجد ماء لا يكفي لغسله او المحدث اذا تيمم ثم وجد ماء غير كاف

لوضوئه لا ينقض تيممه ولو كان معه ذلك قبل التيمم جاز له التيمم بدون استعماله

اذ المراد بقوله تعالى فلم تجدوا ماء اي ماء كافياً لطهارتكم لانه هو المعتبر ولا فائدة في

استعمال ماء لا تحصل به الطهارة بل اضاعة مال اذ الطهارة لا تتجزي وان راه في خلالها

فسدت صلوته لانتقاض طهارته قبل تمامها فان راى اي المصلي بالتيمم سؤر الحمار او نبيذ

التمر وقدر على استعماله فسدت صلوته عند ابي حنيفة ره هذه الرواية في سؤر الحمار

غير موجودة ولعل مراده ان تلك الصلوة لا تجزي ما لم يتوضا ويصليها ليحصل الجمع بين التيمم والتوضي في

تلك الصلوة فان الجمع بين الوضوء بالمشكوك وبين التيمم يلزم ان يكون في صلوة واحدة ولو كانا متفرقين

بان يصليها باحدهما وحده ثم بالاخرى ففي المسئلة المذكورة يمضي على صلوته ثم يتوضا بالمشكوك

ويعيدها واما نبيذ التمر فالمذكورة قول ابي حنيفة ره لان عنده يلزم التوضي به دون التيمم وعند

محمد ره هو في الحكم كسؤر الحمار فيمضي ثم يتوضا به ويعيدها وعند ابي يوسف ره يمضي

ولا يعيد لان نبيذ التمر لا يجوز التوضي به وبه يفتى ولو راى اي المصلي بالمتيمم في

خلال الصلوة سراباً فظن انه ماء فمشى خطوة او خطوتين نحوه فاذا هو سراب فسدت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلوته سواء جاوز موضع سجوده اولا لانه تصد القطع بمشيه ويحل له القطع ان غلب
على ظنه انه ماء وان شك انه ماء او سراب فاستوى الظنان اي طرفا التردد فانه لايقطع
بل يمضي على صلوته اذ لايحل قطعها بالشك فاذا فرغ منها فان كان الذي راه
ماء يتوضا ويستقبل الصلوة اي يعيدها والا فلا وكذا يجب الاعادة لو ظن ان
المرئى سراب ثم تبين انه ماء والاصل ان اليقين لايزول بالشك وانه لامعتبر
بالظن المتيقن خطاءه والمسافر اذا مر بماء موضوع في الحب بضم الحاء المهملة
وتشديد الباء الموحدة وهي الخابية اي الزير لاينقض تيممه لان الظاهر انه لم يوضع
للوضوء الا اذا كان الماء كثيرا فيستدل بكثرته على انه يكفي اي وضع للوضوء والشرب
جميعًا والاولى ان يعتبر في ذلك العرف دون الكثرة حتى لو تعورف وضع القليل المطلق
الاخذ شربًا او غيره ينتقض وان تعورف تخصيص الكثير بالشرب لا وان اشتبه
العرف يستدل بالكثرة وذكر الامام محمد بن الفضل ره ان الماء الموضوع للشرب
يجوز منه الوضوء والموضوع للوضوء لايباح منه الشرب فعلى هذا ينتقض مطلقًا
والاصح الاول ولو ان المتيمم مر بالماء وهو لايعلم به او كان نائمًا حال المرور لاينتقض تيممه
وفي رواية عن ابي حنيفة ره انه ينتقض والاول اصح وكذا لاينتقض تيممه لو علم بالماء
ولكن لم يقدر على النزول ولا على الوضوء من غير نزول اما لخوف عدو او سبع ونحو ذلك مما لايمكنه
معه الوضوء الا بلزوم ضرر كما لو كان بحال ان نزل لايقدر ان يركب او لايستطيع المشي لمرض او ضعف
او عدم معين جنب اغتسل وبقيت على بدنه لمعة اي بقية لم يصبها الماء وليس معه ماء يغسلها به
يتيمم للمعة لان الجنابة باقية لعدم التجزي وان وجد ماء بعدما تيمم وبعدما احدث فيغسل اللمعة ويتيمم
للحدث اذا كان الماء يكفي للمعة ولا يكفي للوضوء لانه كالمعدوم بالنظر
الى الحدث وان كان الماء يكفي للوضوء ولا يكفي للمعة يتوضا به ويتيمم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

للمعة ولا ينقض تيمم الجنابة لان الماء في حق اللمعة كالمعدوم وان كان يكفي لاحدهما
اما للوضوء واما للمعة على سبيل الانفراد ولا يكفي لهما معًا فانه يغسل اللمعة لانها
اغلظ الحدثين وتيمم لاجل الحدث ويجب عليه ان يبدء بغسل اللمعة ليصير عادمًا
للماء في حق الحدث ولا يجوز تيممه للحدث قبله وهذا عند محمد رح لان صرف ذلك الماء الى
اللمعة دون الحدث ليس بواجب عنده بل على الاولوية وعند ابي يوسف رح يجوز ان يتيمم قبل صرف
ذلك الماء الى اللمعة لان صرفه اليها واجب عنده فيكون بمنزلة المعدوم في حق الحدث ولو كان
تيمم للحدث ايضا في هذه المسئلة ثم وجد هذا الماء الذي يكفي لاحدهما فقط ينتقض تيمم
الحدث عند محمد رح فيعيده بعد غسل اللمعة ولا ينتقض عند ابي يوسف رح ولو كان معه
اي مع الذي بقيت عليه لمعة او مع الذي وجب عليه الطهارة الحكمية مطلقًا ثوب نجس
وهو مضطر الى تطهيره والماء يكفي لاحد الطهارتين فقط فانه يغسل الثوب بذلك وتيمم
اي لما عليه من الحدث لان نجاسة الثوب لا تزول بدون الماء بخلاف الحدث فانه يزول بالتيمم
متيمم ام قومًا متوضئين يجوز فعله عندهما خلافًا لمحمد رح فان عنده طهارة التيمم
ضعيفة فلا يجوز بناء القوي عليها وعندهما هو عدم القدرة على استعمال الماء كالوضوء
عندنا فلا تكون طهارته اضعف وكذا على هذا الخلاف القاعد اذا ام قومًا قائمين
عندهما يجوز وعنده لا يجوز لان صلوة القائمين اقوى ولهما ان اخر الصلوة صليها
النبي عليه السلام قاعدًا والصحابة عليهم الرضوان خلفه قائمون واما الماسح على
الخف او على الجبيرة فانه يؤم الغاسلين بالاتفاق كذا ذكره في المحيط للاجماع
على ذلك وذكر في الحصر وهو شرح على المنظومة وفي شرح الاسبيجابي وفي
غيرهما لا تصح امامة صاحب الجرح السائل وكذا سائر اصحاب الاعذار للاصحاء
وكذا لا تصح امامة الامي وهو الذي لا يحسن قرائة ما يجوز به الصلوة للقاري

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الذي يحسن ذلك وكذا العاري للابس ولو امّا اي صاحب العذر والامّي من هو
بمثل حالهما جاز لوجود العجز من الجميع وانما ذكر هذه المسائل استطرادًا ومحلها
مباحث الاقتداء وسنذكرها ان شاء الله تعالى فصــــــل في بيان
احكام المياه ويجوز الطهارة اي الوضوء والغسل وازالة الخبث بماء مطلق وهو
ما يسمى في العرف ماء من غير حاجة الى ذكر قيد طاهر احتراز عن النجس كماء السماء
اي المطر وماء الاودية اي الانهار وماء العيون اي الينابيع وماء الابار بمدّ الهمزة
وفتح الباء وبعدها الف وبكسر الهمزة واسكان الباء وبعدها همزة ممدودة بالف جمع
بير وماء البحار وتزول بها اي بالمياه المذكورة النجاسة مطلقًا حكمية كانت و
هي ما حكم الشرع بوجوب الوضوء او الغسل او خلفهما عند ارادة الصلوة
لاجله او حقيقة وهي الاشياء النجسة ولا يجوز الطهارة الحكمية بالماء المقيّد
وهو ما يحتاج في تعريف ذاته الى قيد زائد على لفظ الماء كماء الاشجار كالريباس
ونحوه وماء الثمار مثل التفاح وشبهه وماء البطيخ والخيار والقثّاء ونحو ذلك و
اختلف في الماء الذي يقطر من الكرم قيل يجوز الوضوء به وقيل لا وهو الاحوط وماء
الباقلى بالقصر مع تشديد اللام وبالمدّ مع تخفيفها وهو الماء الذي طبخ فيه الباقلى و
مثله المرق اي ما يطبخ فيه اللحم ونحوه وماء الزردج وهو ما يخرج من العصفر المنقوع فيطرح
يصبغ به وهذا اذا كان ثخينًا واما اذا كان رقيقًا على اصل سيلانه فيجوز الطهارة
لانه بمنزلة ماء المدّ ونحوه وماء الزعفران والمراد به ايضًا ما خثر به وخرج عن الرقة او ما يستخرج منه رطبا بالاء رسخت
كما يستخرج من الورد وكذا لا يجوز الطهارة بماء الورد وسائر الازهار وكذا الخلّ والعصير اي ماء العنب ونحو ذلك
كالاشربة ويجوز ازالة النجاسة الحقيقية عن الثوب والبدن بالماء المقيد وبكل مائع طاهر يمكن ازالتها به وهو ما ينعصر
بالعصر حتى تزول جميع اجزائه به وبالجفاف واحترز به عن نحو العسل والسمن وقوله كاللبن فيه نظر فانه لا يزيل النجاسة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لان فيه دسومة لا تخرج بالعصر والخل فانه اقلع من الماء للنجاسة والعصير
بما ذكرنا من المياه المقيدة خلافا لمحمد ره بشرط ان ينعصر بالعصر كماء الاشجار والثمار
والازهار بخلاف ما فيه دسومة من المرق وخشورة وان غسل النجاسة بالعسل او اللبن
ونحوه من الربوب او بالسمن او بالدهن كالزيت والشيرج ونحوهما لا يزيلها اي ذلك
العسل لانها اي الاشياء المذكورة لا تنعصر بالعصر فلا تزول اجزاؤها اي لا تزول اجزاء النجاسة
وعند محمد وزفر والائمة الثلثة ره لا يجوز ازالة النجاسة الحقيقية بغير الماء المطلق
كالحكمية ويجوز الطهارة بماء خالطه شئ طاهر سواء كان مخالفا للماء في جميع اوصافه
او في بعضها فغير احد اوصافه اي لونه او طعمه او ريحه كماء المد اي السيل الذي تغير
لونه بالتراب والماء الذي يختلط به الاشنان والصابون والزعفران بشرط ان تكون
الغلبة للماء من حيث الاجزاء بان تكون اجزاء الماء اكثر من اجزاء المخالط هذا
اذا لم يزل عنه اسم الماء بحيث لو رآه الرائي ان يقول هي ماء و يشترط ان يكون رقيقا
بعد فانه ما دام رقيقا يسيل سريعا كسيلانه عند عدم المخالطة فحكمه حكم الماء المطلق
يجوز الوضوء به والا فلا وهذا فيما يكون المخالط من الجامدات فان المعتبر فيه الرقة ولا
عبرة باللون والطعم والريح فان القليل من الزعفران يغير هذه الاوصاف الثلثة
مع كونه رقيقا فيجوز الوضوء والغسل به وذكر في اجناس الناطقي التوضي بماء السيل اذا لم
تكن رقة الماء غالبة لا يجوز وذكر في الملتقط اذا القى الزاج في الماء حتى اسود الماء ولكن لم
يذهب رقته جاز الوضوء به مع تغير لونه وطعمه وريحه وكذا العفص اذا طرح في الماء
فاسود يجوز الوضوء به ما دامت رقته باقية وكذا الحمص والباقلي ونحوهما اذا انقع في
الماء ولم تزل رقته يجوز الوضوء به وان اي ولو تغير لونه وطعمه وريحه لان المعتبر فيه بقاء
الرقة وذكر في الجامع الصغير لقاضيخان لو طبخ الحمص والباقلي ان كان الماء بحال لو برد لا يثخن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولا تزول عنه رقة الماء جاز الوضوء به والا فلا بناء على ما تقدم وذكر في المحيط لو توضأ

بماء اغلي باشنان اوباس اي مرسمين اوبشئ آخر مما يتعالج اي يتداوى الناس به جاز

الوضوء به ما لم يغلب ذلك الشئ عليه اي على الماء بان اخرجه عن رقته وكذا لو بل

الخبز في الماء ان بقيت رقته كما كانت جاز الوضوء به وان صار الماء ثخينا بالخبز لا يجوز

الوضوء به وفي شرح مختصر القدوري لابي نصر الاقطع اذا اختلط الطاهر بالماء ولم

يزل اسم الماء عنه ولم يتجدد له اسم آخر بان يسمى شرابا او نبيذا او شوربا جاز او نحو ذلك

فهو طاهر وطهور اي مطهر سواء تغير به لونه او لم يتغير ولم يذكر عن اصحابنا خلافا

في ذلك وعلى هذا الاطلاق الذي ذكره في شرح القدوري اذا تغير لون الماء او طعمه او ريحه

بل تغير الاوصاف الثلثة بطول المكث او بوقوع الاوراق فيه يجوز الوضوء به الا اذا غلب

عليه لون الاوراق فيصير الماء بسببه ذلك مقيدا هذا الاستثناء مروي عن الميداني

لكن الاصح ما ذكر في النهاية انه يجوز الوضوء بماء تغير لونه وطعمه وريحه بوقوع الاوراق

فيه بناء على ما تقدم مرارا ان المعتبر فيه بقاء الرقة والسيلان وكذا اذا تيقن بطهورية

اي بكون الماء مطهرا او غلب على ظنه انه مطهر جازت به الطهارة لان غالب الظن بمنزلة

اليقين في العمليات حتى لو وجد ماء قليلا ولم يتيقن بوقوع النجاسة فيه فانه يتوضأ

به اي بذلك الماء القليل ويغتسل ولا يتيمم لان الاصل الطهارة وكان متيقنا فلا يزول

بالشك ولو وجد بثوبه نجاسة ولا يدري وقت الاصابة روي عن ابي حنيفة ومحمد ره وابي يوسف ره

انه لا يعيد شيئا من الصلوة حتى يتيقن وعنه في رواية يعيد صلوة يوم وليلة وفي العتبية يعيد

صلوة ثلثة ايام ولياليها في قول ابي يوسف ومحمد ره وفي الفتاوى ابي حفص البخاري ره

من شك في الاناء او في ثوبه او بدنه اصابة النجاسة وهو طاهر يجوز به الوضوء

ما لم يتيقن وكذا اذا دخل الحمام او في حوض الحمام ماء قليل ولم يتيقن بوقوع

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

النجاسة فيه فانه يتوضأ به ويغتسل ولا ينتظر الماء الجاري ولا يترك ذلك الماء
لاجل توهم وقوع النجاسة لان اصل الطهارة وكذا اذا القي في الماء الجاري الذي يذهب
بتدنة شئ نجس كالجيفة والخمر والبول والعذرة لا يتنجس الماء مالم يتغير لونه اوطعمه
اوريحه لانها لا تستقر مع جريان الماء وروي عن محمد ره انه قال اذا صب حب اي دن من
الخمر في الفرات ورجل اسفل منه اي من مكان الصب نهر يتوضأ جاز وضوءه اذا لم يتغير احد
اوصافه وكذا اذا جلس الناس صفوفا على شط نهر اي جانب نهر يتوضئون يجاز وضوءهم
وهذا هو الصحيح خلافا لمن زعم انه لا يجوز وذكر الناطفي ساقية صغيرة فيها كلب ميت
قد سد عرضها يجري الماء عليه اوتحته لا باس بالوضوء اسفل منه اذا لم يتغير احد
اوصافه اي لونه اوطعمه اوريحه وهو مروي عن ابيوسف ره لما مران الاصل الطهارة
ولا تزول بالشك وعندهما لا يجوز وعن الفقيه ابي جعفر ره اذا كان الماء فوق الجيفة
مقدار ذراع جاز وذكر في النوازل انه ان كان الماء الذي يلاقي الجيفة دون الماء الذي
لا يلاقي الجيفة جاز يعني اذا كانت الغلبة للماء الذي لا يلاقي الجيفة بان يجري الماء عليها او
غمرها بحيث لا ترى من تحته جاز الوضوء من اسفله والا بان كانت الجيفة تستبين تحت
الماء فلا يجوز وهذا اختيار الهندواني ره وعلى هذا ماء المطر اذا جرى في ميزاب السطح وكان على
السطح عذرات اوغيرها من النجاسات وكان اكثر الماء لا يجري عليها ولم تكن عند الميزاب
فالماء طاهر اذا لم يظهر فيه اثر النجاسة اعتبارا للغالب واما اذا كانت العذرة عند الميزاب
اوكان الماء كله اونصفه اواكثره يلاقي العذرة فهو اي الماء الذي يجري من الميزاب نجس ولو لم
يتغير ولم تبين والا اي ان لم يكن كذلك فهو طاهر اعتبارا للغالب وان سال المطر من السقف
اومن نقب البيت ان كان المطر دائما اي مستمرا اولم ينقطع بعد فهو طاهر سواء عمت

عمقها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

النجاسة اكثر السطح اولا لعدم تحقق مخالطته للنجاسة لاحتمال انه من النازل قبل ان
يصيب السطح وان انقطع المطر وبعد ذلك سال الماء من الثقب ان كانت على جميع السطح
او نصفها او على اكثرها نجاسة فهو اي ذلك السائل من الثقب نجس للعلم بانه نزل
بعد اصابة السطح وجريانه عليه مع انه غالبه نجس والحكم للغالب وفي النصف له حكم الاكثر
للاحتياط كما تقدم واذا كان الماء الجاري يجري جريا ضعيفا ينبغي ان يتوضأ المتوضي
على الوقار اي بالتأني حتى يمر عنه الماء المستعمل قال بعضهم يجعل المتوضي يمينه الى
اعلى الماء يعني مورد الماء اي الجهة التي يأتي منها ليكون اخذه من فوق مكان سقوط
الماء المستعمل واذا سد الماء الجاري من فوقه وبقي جريه اسفل المكان الذي سد منه كما كان جاز
يجوز الوضوء به كسائر المياه الجارية اما الحد في جريان الماء اي في حال كونه جاريا في الحكم فقال
بعضهم ان ذهب بتبنة او ورق فهو جار يجوز التوضي به وقيل ما يعده الناس جاريا و
قال بعضهم ان كان بحيث ان رفع الماء بحسر اي ينكشف ما تحته وينقطع الجريان
اي يمنع فليس بجار حكما وان كان بخلافه فهو جار والاول اشهر والثاني اظهر وفي
المنتقى اذا كان بطن النهر نجسا وجرى الماء عليه ان كان الماء كثيرا بحيث لا يرى
ما تحته لا يتنجس وان كان اي ولو كان جميع بطن النهر نجسا ويفهم منه انه ان
كان قليلا يرى ما تحته يتنجس والكلام فيه كالكلام في المرور على الجيفة ولو
كان في النهر ماء راكد فتنجس ذلك الماء الراكد وتنزل من اعلاه اي من اعلى
النهر ماء طاهر فاجراه اي اجرى الماء الطاهر الماء الراكد المتنجس وسيّله فانه
اي الراكد يطهر بغلبة الماء الجاري عليه ولو توضأ انسان منه جاز اذا لم ير فيها
اي للنجاسة اثر من الاوصاف الثلثة كما هو الحكم في الماء الجاري فصل في
بيان احكام الحياض والماء الراكد الاصل عندنا ان الماء الراكد اذا لم يكن عشرا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في عشر ينجس بوقوع النجاسة فيه وان لم يظهر فيه اثرها خلافا لمالك ره مطلقا و
للشافعي واحمد ره في القلتين فما فوق والدلائل قررناه في الشرح الحوض اذا كان عشرا
في عشر بذراع الكرباس اي طوله عشرة اذرع وعرضه كذلك فيكون وجه الماء مائة
ذراع وجوانبه اربعين ان كان مربعا واما ان كان مدورا فالاصح ان جوانبه ستة و
ثلثون واما عمقه فالمختار ما لا ينحسر اي لا ينكشف ارضه بالغرف وقيل ان لا
تصيب يد المغترف الارض وقيل قدر اربع اصابع مفتوحة والمراد بالذراع ذراع الكرباس
وهو سبع قبضات فقط وقيل مع اصبع قائمة في القبضة الاخيرة وقيل في كل
قبضة وقيل يعتبر في كل زمان ومكان ذراعهم وفيه نظر بيناه في الشرح واذا كان
الحوض بالصفة المذكورة فهو كبير لا يتنجس بوقوع النجاسة اذا لم ير لها اثر
يعني اذا لم يتغير احد اوصافه الثلث كما مر هذا اذا كانت النجاسة مرئية هكذا وقع في
نسخ المتن والصواب اذا كانت النجاسة غير مرئية فكان لفظة غير سقطت من
الكاتب وشاعت بين النسخ وقال بعضهم وهو بعض مشائخ العراق قالوا في غير المرئية يتنجس ما حول
النجاسة مقدار حوض صغير كما في المرئية اذ لا فرق بينهما الا في اللون والنجاسة ليست اللون والحوض
الصغير خمس في خمس فما دونها وبعض مشائخ بخارا توسعوا فيه وجعلوه كالماء الجاري لعموم البلوى
وفرقوا بان المرئية بقاؤها متيقن بخلاف غير المرئية لاحتمال انتقالها فلا يتنجس من الماء شيء بالشك و
بني على هذا اي على تاثير الواقع في الحوض في موضع الوقوع او عدمه مسائل منها اذا غسل المتوضي وجهه و
ذراعيه في حوض كبير وهو العشر في العشر فصاعدا فسقط من غسالته في الماء فرفع الماء ثانيا من
موضع الوقوع قبل التحريك هل يجوز ام لا قالوا على قول ابي يوسف ره لا يجوز استعماله لان عنده التحريك
شرط ليصير الماء المستعمل شائعا في الماء فيصير مغلوبا ومشائخ بخارا قالوا يجوز لعموم البلوى لكثرة
وقوع مثله لاكثر الناس وعلى هذا الحكم القياس اي القياس ما اذا كان الرجال صفوفا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يتوضاون من حوض كبير جاز على قول مشائخ بخارا وعليه العمل وفي اجناس الناطفي ان
من اغتسل من حوض كبير فالاخران يتوضا من ذلك المكان جاز بناء على ان الحوض
الكبير بمنزلة الجاري في استهلاك الماء المستعمل فيه بمجرد الاختلاط وليس لرجل
ان يتوضا او يغتسل في الحوض الكبير بناحية الجيفة والاصل فيه اي في الجواز مع القرب
من مكان النجاسة وعدم الجواز ما تقدم من انها ان كانت مرئية لا يجوز ان يتوضا
الا بعيداً منها بقدر حوض صغير واذا لم تكن النجاسة مرئية يجوز مطلقاً على اختيار
علماء بخارا وروي عن الفقيه ابي جعفر الهندواني ره لو توضا المتوضي في اجمة
القصب اي في المقصبة وكانت في الماء فان كان الماء بحال لا يخلص بعضه الى بعض
لاشتباك اصول القصب لم يجز وضوءه لاستعمال الماء المستعمل وان خلص بعض الماء الى بعض
جاز الوضوء لاستهلاك الماء المستعمل في الكثير واتصال القصب بالقصب لا يمنع
اتصال الماء بالماء وانما يمنعه انتساج القرامي بعضها ببعض وكذا الحكم لو توضاء في
ماء فيه زرع ان خلص بعضه الى بعض جاز والا فلا وكذا الحكم ايضاً لو توضا في غدير وعلى
جميع وجه الماء جغزوارة بجيم مفتوحة وغين معجمة ساكنة وزاء مضمومة بعدها واو
والف واخرها راء مفتوحة والهاء التي تكتب بعدها امارة فتحها وهي كلمة فارسية معناه
خرء الضفدع ويقال له الطحلب وهي شئ اخضر يكون على وجه الماء فقد قيل ان كان ذلك الطحلب
بحال يتحرك بتحريك الماء يجوز الوضوء به لان الماء يخلص بعضه الى بعض من تحته وان كان لا يتحرك
بتحريك الماء فهو راسب في الارض فيكون مانعاً لخلوص بعض الماء الى بعض فلا يجوز الوضوء به وكذا
الحكم ايضاً اذا توضا من حوض قد انجمد ماؤه والجمد على وجه الماء رقيق ينكسر بالتحريك يجوز الوضوء
به اما اذا كان الجمد كثيراً قطعاً لا يتحرك بالتحريك اي بتحريك الماء لا يجوز الوضوء لانه يمنع اتصال
الماء فيكون بمنزلة الصخرة ونحوه وان كان قليلاً يتحرك بتحريك الماء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يجوز والحوض اذا انجمد ماؤه فنقب في موضع منه وكان الماء متصلا به و
النقب كحفيرة في اسفلها ماء فوقعت فيه اي في النقب نجاسة او ولغ فيه الكلب
او توضأ به اي بالماء الذي في سفل النقب انسان قال نصير بن يحيى وابو بكر الاسكاف
يتنجس الماء لكونه متصلا بالجمد فلا يخلص بعضه الى بعض فيكون وقوع النجاسة او
الماء المستعمل في ماء قليل فيفسده وقال عبد الله بن المبارك وابو حفص الكبير البخاري لا
يتنجس اذا كان الماء تحت الجمد عشرا في عشر وان كان اقل من ذلك يتنجس وان كان اي ولو
كان الماء متصلا بالجمد لكونه عشرا في عشر والفتوى على قول ابي نصير وابي بكر
لما قلنا واما اذا كان الماء تحت الجمد منفصلا عنه فيجوز الوضوء به ولا يفسد الماء
لكونه عشرا في عشر ولم ينفصل بقعة منه عن سائره بخلاف الصورة الاولى فيجوز بلا خلاف بين المشائخ
المذكورين وعلى هذا التفصيل اذا كان الحوض مسقفا وفي السقف كوة فان كان الماء متصلا
بالسقف والكوة دون عشر في عشر يفسد الماء بوقوع المفسد وان كان منفصلا لا يفسد
ولذا قال وهو اي الحوض المنجمد كالحوض المسقف في الخلاف والحكم والتفصيل وان نقب الجمد
فعلا الماء من النقب فلا يخ اما ان يكون يعلو على وجه الجمد او يعلو في النقب كالماء في القدح
فان علا في النقب كالماء في القدح فولغ فيه الكلب واصابته نجاسة اخرى تنجس عند عامة
العلماء ولم يتنجس الماء الذي تحت الجمد فكان ما في النقب كغيره من الماء القليل واذا تنجس فلم تزل
نجاسته اي فعلا تزول ما لم يخرج ما في النقب اي ما كان فيه وقت التنجس من الماء على ما سياتي
في حوض الحمام ونحوه ولو توضأ انسان من نقب الجمد المذكور ولم تقع غسالته في الماء جاز
وضوءه على كل حال كبيرا كان النقب او صغيرا وان وقعت فيه وهو دون عشر في عشر لا يجوز
الوضوء به ولو وقع في النقب المذكور شاة او غيرها فماتت ان كان الماء تحت الجمد عشرا في عشر
لا يتنجس لكثرته ولا يتنجس ما في النقب ايضا لان الموت يحصل غالبا بعد التسفل حتى لو علم ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الموت حصل فی الثقب قبل التسفل منه او کان الواقع متنجسا فان الماء فی الثقب یتنجس وکذا
ان کان الماء تحت الجمد اقل من عشر فی عشر یتنجس جمیع الماء واما ان کان علا الماء وانبسط
علی وجه الجمد وکان عشرًا فی عشر فتسفل ای نزل فصار سبعا فی سبع مثلًا فوقعت النجاسة
فیه تنجس لان المعتبر وقت الوقوع فان امتلا بعد ذلک صار نجسا ایضًا کما کان لما قلنا وقیل
لا یصیر نجسا والاول اصح حوض کبیر جاءت فیه نجاسات فامتلاء ولا یخرج منه شیء قیل هو
نجس لتنجس الماء شیئا فشیئا وقیل لیس بنجس لکونه کبیرا وبه ای بعدم التنجس اخذ اکثر مشائخ
بخارا ذکره فی الذخیرة والمختار ان الماء ان دخل من مکان نجس واتصل بالنجاسة شیئًا فشیئًا
فهو نجس وان دخل من مکان طاهر واجتمع قبل اتصاله بالنجاسة حتی صار عشرا فی عشر ثم
اتصل بالنجاسة لا یتنجس ذکره قاضیخان وغیره فان دخل الماء من جانب حوض صغیر
قد تنجس ماؤه وخرج من جانب قال ابو بکر الاعمش رح لا یطهر ما لم یخرج مثل ما کان فیه ثلث مرات
ذلک
فیکون غسلا له کالقطعة اذا تنجست فانها تغسل ثلث مرات وقال غیره لا یطهر ما لم یخرج
مثل ما کان فیه مرة واحدة وقال ابو جعفر الهندوانی رح یطهر بمجرد الدخول من جانب والخروج من جانب
وان لم یخرج مثل ما کان فی الحوض وهو ای قول ابی جعفر اختیار الصدر الشهید رح هذا لانه
نخ
یصیر جاریا والجاری لا یتنجس ما لم یتغیر بالنجاسة وهو الصحیح وعلیه الفتوی وعلیه الاعتماد
حوض صغیر یدخل فیه الماء من جانب ویخرج من جانب لو توضا فیه انسان فوقعت غسالته
فیه ان کان الحوض ربعًا فی اربع فما دونه یجوز الوضوء لان الظاهر ان الماء المستعمل
لا یستقر فی مثله بل یرد ورثم یخرج فیکون کالجاری وان کان اکبر من ذلک
ای من اربع فی اربع لا یجوز لان الماء المستعمل یستقر فیه فلا یکون کالجاری
فیتکرر استعماله فلا یجوز الا ان یتوضاء فی موضع الدخول او فی موضع الخروج
لانه جار وکذا عین الماء اذا کان وسعها خمسا فی خمس وکان الماء یخرج

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

منها اي من ينبوعها ان كان يتحرك حركة ظاهرة بتحريك الماء من جانب اي من
جانب الينبوع فذكر العين باعتباره وهو اي الماء يستعين بالحركة على الخروج من
منفذ العين يجوز الوضوء فيها لان الظاهر ان الماء المستعمل لا يستقر لشدة اندفاع
الماء في خروجه من الينبوع وان لم يكن الماء بهذه الصفة لا يجوز الوضوء فيها وقال
القاضي الامام فخر الدين في هذه الصورة والتي قبلها الاصح ان هذا التقدير غير
لازم وانما الاعتماد على المعنى فينظر فيه ان خرج الماء المستعمل اي علم خروجه من ساعته
لكثرته اي لكثرة الماء وقوته يجوز التوضي في الحوض والعين والا اي وان لم يعلم
خروج الماء المستعمل فلا يجوز التوضي بالثلج اذا كان ذائبا بحيث يتقاطر على
العضو يجوز لانه ماء مطلق ولا يتيمم اذا قدر على استعماله كذلك والا اي وان لم يكن
ذائبا ولم يتقاطر على العضو عند ذلك تيمم ولا يجزيه امراره على العضو من غير تقاطر
لانه ليس بماء وحكم البرد والجمد كحكم الثلج حوض صغير كرى اي حفر رجل منه نهرا واجرى الماء من
الحوض فيه فتوضأ ذلك الرجل وغيره من ذلك النهر جاز وضوءه لانه توضأ من ماء جار
وان اجتمع ذلك الماء الذي اجراه في موضع وكرى رجل منه اي من ذلك الموضع نهرا فاجرى
الماء فيه فتوضأ منه ثم وثم جاز وضوء الكل اذا كان بين المكانين مسافة وان قلت
اي ولو كانت المسافة قليلة ذكره في المحيط ومقدار تلك المسافة ان لا يسقط الماء المستعمل
ان سقط في الماء الا في موضع الجريان وفي نوادر ابي المعلى عن ابي يوسف ره ماء الحمام بمنزلة
الماء الجاري في عدم تنجسه بالنجاسة ما لم يظهر اثرها حتى اذا ادخل رجل يده فيه وفي يده
قذر لم يتنجس بلا خلاف واختلف المتاخرون في بيان هذا القول قال بعضهم مراده اي مراد
ابي يوسف ره بهذا القول حالة مخصوصة وهو اي تلك الحالة وانما ذكر باعتبار المعنى
اي الحال ما اذا كان الماء يجري من الانبوب الى الحوض الحمام والناس يغترفون منه غرفا متداركا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بكسر الواء اي متلاحقا يلحق بعضه بعضا وهذا هو اختيار قاضيخان في الفتاوى

حتى لو كان الماء ساكنا او كانوا يغترفون ولا يجري من الانبوب ماء يتنجس ماء الحوض

وعليه الاعتماد ومنهم اي من المتاخرين من قال هو اي ماء الحمام عنده اي عند

ابي يوسف ره بمنزلة الماء الجاري على كل حال سواء تدارك الاغتراف مع دخول الماء

من الانبوب ولا لاجل الضرورة الاترى ان الحوض الكبير الحق بالماء الجاري على كل حال

لا لاجل الضرورة وفيه نظر ذكر في الشرح ولو ادخل الجنب والمحدث يده في حوض الحمام

لطلب القصعة اي بلا نية رفع الحدث وليس على يده نجاسة حقيقة يتنجس ماء الحوض

عنده على رواية كون الماء المستعمل نجسا لان ماء الحوض صار مستعملا بزوال الحدث عن يده

وعندهما الماء طاهر ومطهر لانه لم يصر مستعملا عندهما والمذكور في الفتاوى ان ادخال

الجنب والمحدث يده في الاناء للاغتراف او لرفع الكوز لا يصير الماء مستعملا للضرورة و

لم يذكر خلافا وهو الاصح ولو ادخل الكفار او الصبيان ايديهم لا يتنجس اذ لم يكن على ايديهم

نجاسة حقيقة هذا في الصبيان مسلم لانه ليس عليهم حدث واما الكفار ففي ايديهم حدث

يزول بالادخال فلا فرق وقد حققناه في الشرح ولو ادخل الصبي يده في الاناء ان علم

انها طاهرة بان كان معه من يراقبه جاز التوضي بذلك الماء وان علم ان فيها نجاسة لم يجز

وان حصل الشك لا يتوضا به استحسانا اي لاجل التنزه والاحتياط ولو توضا به جاز لانه لا

يتنجس بالشك حوض الحمام اذا تنجس يطهر اذا خرج مثل ما كان فيه مرة واحدة وقد تقدم الكلام

في مثله وهو الحوض الصغير وان المختار انه يطهر بمجرد ما يدخل الماء من الانبوب ويفيض من الحوض لانه

صار جاريا ولو ادخل المتوضي راسه في الاناء بنية المسح وادخل خفيه فيه بنية يجوز المسح بالاتفاق و

المشهور عن محمد ره انه لا يجوز ولكن لا يصير الماء مستعملا عند ابي حنيفة وابي يوسف ره خلافا لمحمد ره وتحقيقه

في الشرح فصل في المسح على الخفين المسح عليهما جاز بالسنة اي بالاثار الواردة عن النبي صلى الله عليه وسلم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قولاً وفعلاً بالقران من كل حدث موجب للوضوء احتراز من الحدث الموجب للغسل كما سياتي انشاء الله تعالى اذا لبسهما على طهارة كاملة اى اذا احدث وقد لبسهما على طهارة كاملة فالشرط كون الطهارة كاملة وقت الحدث لا وقت اللبس حتى لو غسل رجليه ولبس خفيه ثم اكمل الطهارة ثم احدث جاز له المسح عليهما لوجود الكمال عند الحدث فان كان الماسح مقيماً يمسح يوماً وليلة وان كان مسافراً يمسح ثلثة ايام ولياليها لقول علي رضي الله عنه جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر ويوما وليلة للمقيم وابتداؤها اي اول المدة المذكورة للمقيم والمسافر عقيب الحدث لانه قبل ذلك متطهر بطهارة الغسل ولا يعتبر لابتداء المدة وقت الطهارة ولا وقت اللبس حتى لو تطهر لصلوة الصبح ولم يلبس خفيه الا وقت الظهر ثم لم يحدث الا وقت العصر فابتداء المدة من وقت العصر لا من وقت الصبح ولا من وقت الظهر فيجوز له المسح ان كان مقيماً الى وقت العصر من اليوم الثاني وان كان مسافراً فالى وقت العصر من اليوم الرابع ولو غسل رجليه ولبس خفيه قبل اكمال الوضوء ثم كمل الطهارة قبل ان يحدث جاز له المسح عليهما عندنا لما تقدم ان الشرط كون الطهارة كاملة وقت الحدث خلافاً للشافعي فان الشرط عنده كونها كاملة وقت اللبس وانما يظهر خلافه المبني على هذا فيما اذا توضأ مرتباً لما غسل احدى رجليه ادخلها في الخف قبل غسل الاخرى ثم غسل الاخرى وادخلها في الخف فانه لا يجوز له المسح عنده ويجوز عندنا لان عندنا يكفيه ان يكون الخف ملبوساً على طهارة كاملة عند اول الحدث بخلاف ما اذا كان ملبوساً على طهارة ناقصة عند الحدث حيث لا يجوز المسح عندنا خلافاً لزفر والطهارة الناقصة هي طهارة صاحب العذر وكذا طهارة المتيمم حتى ان المستحاضة وهي المرءة التي ترى الدم من قبلها دون ثلثة ايام او فوق عشرة ايام في الحيض او فوق اربعين في النفاس وهي حامل ومن في معناها كصاحب سلس البول وانفلات الريح او استطلاق البطن والرعاف الدائم او الجرح الذي لا يرقأ اذا توضأت ولبست الخف قبل ان يظهر منها شئ من دم الاستحاضة تمسح كالاصحاء لانها لبست الخف على طهارة كاملة ولو لبست بطهارة العذر اي بعد ما ظهر منها شئ

Digitized By eGangotri

تمسح في الوقت فقط ان احدثت بعد اللبس حدثاً غير عذرها عندنا وعند زفر رحمه الله تمسح
تمام المدة وتحقيق الدليل من الطرفين مقرر في الشرح ولا يجوز المسح لمن وجب عليه الغسل
كما لو توضا ولبس خفيه ثم اجنب فانه لا يجوز له ان يغسل سائر بدنه ويمسح على خفيه وكذا
لو ان المسافر توضا ولبس خفيه ثم اجنب وعنده ماء يكفي للوضوء فانه يتيمم ويصلي فان احدث
بعد ذلك وعنده ذلك الماء توضا وغسل رجليه ولا يجوز له المسح لان الجنابة حلت
القدم والرجل والمراة فيه اي في مسح الخف سواء لان الادلة لم تخص والنساء تابعات للرجل في
الاحكام ما لم يقع تخصيص والمسح انما هو على ظاهرهما اي اعلاهما دون باطنهما اي
اسفلهما لما روي عن علي رضي الله عنه انه قال لو كان الدين بالراي لكان مسح باطن الخف اولى
من ظاهره ولكن رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه دون باطنهما وفي رواية
لكان اسفل الخف اولى من اعلاه ويستحب ان يكون المسح على ظاهرهما خطوطاً بالاصابع لما
روي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه مسح على خفيه حتى رءي اثار اصابعه على خفيه خطوطاً
ولو وضع الكف ومدها او وضع الاصابع مع الكف ومدها فكلاهما حسن والاحسن ان
يمسح بجميع اليد كذا في الخلاصة وغيرها ويستحب ان يبدء من قبل الاصابع ويمد الى الساق
اعتباراً بالغسل فان المستحب فيه ذلك ويستحب ايضاً ان يكون مرة واحدة وفرض ذلك
المسح مقدار ثلث اصابع طولاً وعرضاً من اصابع اليد كما قاله ابو بكر الرازي رحمه الله هو المختار لا
كما قاله الكرخي رحمه الله ان المعتبر عنده اصابع الرجل ولو وضع يديه من قبل الساق ومدهما الى رؤس
الاصابع جاز لحصول الغرض وكذا لو مسح عليهما عرضاً جاز ايضاً وكذا لو مسح بثلث اصابع موضوعة
وضعاً غير ممدودة يجوز ايضاً لما قلنا ولكنه يكون مخالفاً للسنة في جميع ذلك وكيفية المسح المسنون
ان يضع يديه اي اصابع يديه على مقدم خفيه ويجافي بطن كفيه ويمد الى الساق او يضع
كفيه مع الاصابع ويمدهما جملة وهو حسن والاول هو السنة ولو مسح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

برؤس الاصابع وجافی اصول الاصابع والكف لا يجوز المسح الا ان يكون الماء متقاطرا
لان البلة تصير مستعملة بمجرد الاصابة وفی المتقاطر البلة الثانية غير الاولى وفی اقامة
جواب سوال
السنة يجوز استعمال بلة الفرض بالنص فلا يقاس عليه الفرض وكذا لو مسح باصبعين
لا يجوز الا ان يكون الابهام والسبابة مع ما بينهما والمستحب ان يمسح بباطن الكف لانه
المتوارث ولو مسح بظاهر كفيه يجوز لحصول المقصود لكن خالف السنة ولو مسح على باطن
خفيه او من قبل العقبتين او من جوانبهما اي من جوانب الرجلين لا يجوز مسحه لانه لم
يمسح على محل المسح وهو اعلى الخف لانه المعين بالنصوص وذلك فی المحيط لو توضا ومسح ببلة
بالكسر اي ببلل بقيت على كفيه بعد الغسل يجوز مسحه لان البلة الباقية بعد الغسل غير مستعملة
اذ المستعمل فيه ما سال على العضو وانفصل عنه ولو مسح راسه ثم مسح خفيه ببلة بقيت
بعده لا يجوز لان هذه البلة مستعملة اذ المستعمل فيه ما اصاب الممسوح ولو توضاء و
لم يمسح خفيه ولكن خاض فی الماء لا بنية المسح ولم تغسل احدى رجليه او اكثرها او مشى فی
الحشيش المبتل بالماء الجاري عليه او بالمطر يجزيه ذلك الخوض او المشي عن المسح ولو كان
الحشيش مبتلا بالطل فقيل لا ينوب عن المسح لانه من نفس دابة والاصح انه ينوب لانه مطر خفيف وكذا اذا
اصابه اي اصاب خفيه المطر ينوب عن المسح وان لم ينو خلافا للشافعي رح فی ذلك كله فان النية عنده شرط
فی الوضوء والمسح وفی بعض الروايات النادرة لا يجزيه عندنا ايضا لانه اي لان المسح خلف
عن الغسل فاحتاج الى النية كالتيمم وهذا غير صحيح من مذهب علمائنا ولا يفتقر الى النية فی مسح
الخف والراس خلافا للشافعي رح فان النية عنده شرط فی الوضوء والمسح ومن ابتداء المسح الى مدته
وهو مقيم فسافر قبل تمام يوم وليلة يمسح تمام ثلثة ايام ولياليها عندنا خلافا للشافعي رح لان
المعتبر اخر الوقت وهو فيه مسافر ومن ابتدء المسح وهو مسافر ثم اقام ينظر ان كان قد مسح يوما و
ليلة او اكثر لزمه نزعهما وغسل رجليه لانه صار كغيره من المقيمين فلا يمسح فوق مدة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المقيم وليس عليه اعادة بقية الوضوء وان كان قد مسح اقل من يوم وليلة اتم
مسح يوم وليلة لانها مدة المقيم ومن لبس الجرموقين فوق الخفين قبل ان يمسح
على الخف مسح عليه وان كان مسح على الخفين ثم لبس الجرموقين لا يمسح على الجرموقين
هو ما يلبس فوق الخف وقاية له وقد يكون من الجلد ومن الكرباس ومن غيرهما
فان كان من الكرباس لا يجوز المسح عليه بالاتفاق الا ان علم ان البلة نفذت الى
الخف مقدار الفرض او كان مجلدا جلدا يستر الاصابع والكعبين فيجوز المسح عليه سواء
لبس وحده او فوق الخف كالذي من الاديم والصرم وكذا الخف فوق الخف وهو بدل
عن الرجل لا عن الخف فلو لبسه او لبس الخف فوق جورب رقيق من كرباس ونحوه جاز المسح عليه
كما افاده المولى خسرو في درره وصاحب التسهيل ولا اعتبار بما نقله ابن فرشته في شرح
المجمع عن فتاوى الشاذلي من عدم الجواز لان الشاذلي رجل مجهول لا يجوز تقليده فيما
يخالف الاصول فان اتصال الملبوس من الخف وغيره بالرجل ليس بشرط اذ لو كان شرطا لما جاز المسح
على الجرموق وتمام البحث في الشرح فان احدث بعد لبس الخفين قبل لبس الجرموقين ومسح على الخفين فلم يمسح
ثم لبس الجرموقين لا يمسح عليهما لان شرط جواز المسح عليهما ان يلبسا قبل الحدث كما في الخفين ولو
نزع احد الجرموقين بعد المسح عليهما او خرج احدهما بلا قصد فله ان ينزع الاخر ويمسح على خفيه
وان شاء اعاد المسح على الاخر وعلى الخف الذي نزع جرموقه ولا يجوز ان يقتصر على مسح المنزوع من غير اعادة
المسح على غير المنزوع ولا يجوز المسح على الجرموق المنخرق وان كان اي ولو كان خفاه غير منخرقين قياسا على الخفين ولذا
لا يجوز المسح على خف فيه خرق كثير تبين اي يظهر منه اي من الخرق مقدار ثلث اصابع طولا وعرضا
من اصغر اصابع الرجل وفي رواية الحسن ره من اصابع اليد ولا ولظاهر الرواية وهو الاصح والمعتبر اصغرها
اذا لم يكن الخرق عندها وان كان عندها يعتبر ظهور الثلث التي عند الخرق فان كان الخرق في الخف اقل
من ذلك جاز المسح عليه خلافا لزفر والشافعي ره لان القليل عفو لدفع الحرج وما دون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ثلث اصابع قليل لان الاصابع هي الاصل والثلث اكثرها وان كان الخرق في خف
واحد قدر اصبعين في موضع منه او في موضعين وفي الخف الآخر قدر اصبع
او اصبعين كذلك جاز المسح لان المانع كون قدر الاصابع الثلث في خف واحد فلا
يجمع لو كان في خفين بخلاف ما لو كان قدر نصف درهم نجاسة مغلظة في احدى
الرجلين وفوق النصف في الاخرى حيث يجمع فيمنع جواز الصلوة وكذا لو انكشف ثمن
كل واحد من عضوين كل منهما عورة يجمع ايضا ويمنع جواز الصلوة والفرق مذكور في
الشرح وان كان الخرق قدر اصبع مع الخرق قدر اصبعين في خف واحد يجمع في الحكم
بالمانعية فلا يجوز المسح لوجود المانع وهو قدر ثلث اصابع في خف واحد ويشترط
في المنع ظهور الاصابع بكمالها في الصحيح خلافا لما مال اليه السرخسي ره من ان ظهور
الانامل وحدها مانع ولو ظهر الابهام وهي مقدار ثلث اصابع من غيرها اي من غير
الابهام جاز المسح لان الخرق اذا كان عند الاصابع فالمعتبر ظهور نفس الاصابع وان كان
في موضع آخر يعتبر قدر اصغرها وان كان طول الخرق اكثر من قدر ثلث اصابع وانفتاحه
اي مقدار ما ينفتح منه اقل من ذلك القدر لا يمنع جواز المسح لان غير المنفتح ليس له حكم
الخرق لعدم ظهور شيء منه وكذا الحكم لو انفتق خرزه اي خرز الخف الا انه اي الشان لا يرى
شيء من قدمه يجوز المسح لما قلنا ولو كان الشيء المذكور والمراد به المقدار المانع يبدو حالة
المشي اي حالة رفع القدم ولا يبدو حالة الوضع يمنع جواز المسح لان المعتبر حالة المشي كذا ذكره
في المحيط ولو كان الامر بالعكس لا يمنع وكذا الخرق اذا كان فوق الكعب لا يمنع لان ستر الخف
لما فوق الكعب ليس بشرط ولذا جاز المسح على الكعب وفي فتاوى قاضيخان وما يقال له بالفارسية جاروق
ان كان يستر القدم ولا يرى من الكعب الا من ظهر القدم الا قدر اصبع او اصبعين جاز المسح عليه وفي قولهم
وكذا على الخف الذي يقال له بالفارسية پيش بند وهو ان يكون مشقوقا مشدودا فيها لو لبس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مكعبا لا يرى من كعبه او قدميه الا مقدار اصبع او اصبعين جاز المسح وهو بمنزلة
الخف الذي لا ساق له واذا اراد الماسح على الخف ان يخلع خفيه فنزع القدم من موضعه
من الخف غير ان القدم في الساق بعد انتقض مسحه اجماعا وان نزع بعض القدم عن مكانه
فقد روى عن ابي حنيفة ره انه اذا خرج اكثر العقب عن عقب الخف انتقض المسح لان العقب
ربع القدم وللربع حكم الكل وفي بعض الروايات عن ابي حنيفة ره اذا صار النزع بحال
تعذر المشي المعتاد معه انتقض المسح والا فلا فان المعتبر امكان متابعة المشي وفي رواية
عنه ان خرج اكثر القدم الى ساق الخف انتقض المسح والا فلا قاله في الهداية وغيرها هو
الصحيح لان للاكثر حكم الكل وقيل ينتقض بخروج نصف القدم وفي بعض الروايات ايضا
ان بقي في موضع قرار القدم مقدار ثلث اصابع من ظهر القدم سوى اصابعها لا ينتقض
المسح وهو اي هذا القول رواية عن محمد ره وبه اخذ بعض المشائخ وقال في الكافي وعليه
اكثر المشائخ لان مقدار فرض المسح باق في محل المسح وفي كتاب الصلوة لابي عبد الله الزعفراني
المرغيناني في رجل مسح على خفيه ثم دخل الماء اي خاض في الماء ان ابتل جميع احدى القدمين ابتلالا
هو غسل ينقض مسحه وكذا لو ابتل اكثر احديهما فيجب عليه ان يكمل غسل رجليه لئلا يكون
جامعا بين الغسل والمسح رجل اخرج عقبه من عقب الخف الا ان مقدم قدميه في قدم الخف اي
في موضع المسح له ان يمسح ما لم يخرج صدر قدميه عن الخف اي عن موضع المقدم منه
الى حد الساق اي الى اول حد الساق من الخف وهذا موافق لقول محمد ره وذكر في بعض المواضع
من الفتاوى ان كان صدر القدم في موضعه ولكن العقب يخرج من عقب الخف ويدخل لا ينقض
مسحه لعدم النزع وكذا لو كان الخف واسعا اذا رفع القدم يرتفع العقب حتى يخرج الى ساق الخف واذا
وضع القدم عاد العقب الى موضعها لا ينقض المسح وكذا لو كان اعرج يمشي على
صدر قدميه وقد ارتفع العقب عن موضعه له المسح وعن محمد ره انه قال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خف فيه فتق مفتوح وبطانة الخف من خرقة او من غيرها غير منفتق مخروزًا
اي حال كون ذلك الشيء الذي هو البطانة مخروزا في الخف وفي بعض النسخ مخروز بغير
الف بالرفع او بالخفض جاز المسح لعدم ظهور مقدار ثلث صابع كذا ذكره في الذخيرة
ولا يجوز المسح على كور العمامة والقلنسوة بدل مسح الراس ولا على البرقع بدل غسل الوجه
وهو ما تجعل المراة على وجهها مخروقًا ما يحاذي عينيها منه ولا على القفازين
بدل غسل اليدين وهو ما يلبس في اليد لاجل البرد والطير وغير ذلك ويجوز المسح على الجبائر جمع
جبيرة وهو ما يشد على العظم المنكسر من العيدان وان شدها اي لو شدها على غير وضوء باجماع الائمة
المجتهدين للحرج في الغسل فان سقطت بعد المسح من غير برء لم يبطل المسح لبقاء سبب مشروعية
وان سقطت عن برء بطل لزواله فيجب غسل ما كان تحتها وان كان السقوط عن برء في
الصلوة استقبل اي لزم الاستيناف ولا يجوز البناء والمسح على الجبيرة على وجوه ان كان لا يضر
غسل ما تحته يلزم الغسل بالاجماع وان كان يضره الغسل ما تحته بالماء البارد ولا يضره الغسل بماء
الحار يلزمه الغسل بالماء الحار وان كان يضره الغسل ولا يضره المسح يمسح ما تحتها ولا يمسح فوقها اي الجبيرة
هكذا في قاضيخان والمسح عليها انما يجوز اذا لم يقدر على الغسل ولا على المسح على القرحة بنفسها
بان كان يضرها الماء من الغسل ومن المسح واما اذا كان لا يقدر على الغسل ولكن يقدر
على المسح على نفس القرحة فلا يجوز له المسح على الجبيرة ونحوها لعدم الضرورة والحرج قال
برهان الدين صاحب المحيط ينبغي ان يحفظ هذا فان الناس عنه غافلون اي يظنون انه اذا ضرها
الغسل يجوز المسح على الخرقة مع عدم ضرر المسح على نفس القرحة وليس كذلك وان ترك المسح عليها
والحال ان المسح عليها لا يضره جاز عنده خلافا لهما لان عندهما لا يجوز لان النبي صلعم امر عليا كرم الله
وجهه العزيز بذلك والامر للوجوب وله انه الفرضية لا تثبت بخبر الواحد وقد سقط الغسل بالاجماع
واما الاستيعاب في مسح الجبيرة فشرط عند البعض وهو رواية الحسن عن ابيحنيفة ره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وبعضهم كشيخ الاسلام خواهرزاده قالوا اذا مسح على اكثرها جاز واليه مال صاحب الهداية وصححه في الكافي ولو كان المسح على النصف واقل لا يجوز ويكتفي اي في مسح الجبيرة بالمسح مرة واحدة كمسح الراس هو الصحيح لان المسح لم يشرع تكراره وقيل يكرر ثلثا وهو غير صحيح ولو كانت الجراحة في موضع الغسل هل ليس تحت جميع الجبيرة و نحوها جراحة ويعسر عليه حل الجبيرة مقدار الجراحة فحسب جاز له المسح على كل الجبيرة تبعا لموضع الجراحة لان الجبيرة والعصابة لا بد ان تكون ازيد من الجراحة فتحققت الضرورة الى جواز المسح على الزائد اذا كان يضره حلها بغسل ما حول الجراحة وان كان لا يضره ذلك مسح على الجراحة وغسل ما حولها ولا فرق في جميع ما تقدم بين الجبيرة وعصابة الفصادة والقروح والجراحات ثم المسح على الجبيرة ونحوها بمنزلة الغسل فيجوز ان يجمع مع الغسل ولا يتوقت بوقت فلو كان باحدى رجليه قرحة فمسح عليها وغسل الصحيحة جاز لانه ليس جمعا بين الغسل والمسح فلو لبس الخف على الصحيحة وحدها ثم احدث لا يجوز ان يمسح على الخف لانه يكون جمعا بين الغسل والمسح فان لبس الخف عليهما جاز له المسح على الخفين ولو كان مقطوع احدى الرجلين من الكعب ودونها اي دون الكعب فان غسل موضع القطع فرض فلو غسل موضع القطع والرجل الصحيحة ولبس خفيه ثم احدث ينظر ان كان بقي من ظهر القدم المقطوعة مقدار ثلث اصابع او اكثر يمسح على الخفين ولا يغسلهما والا اي وان لم يكن بقي من ظهر القدم المقطوعة قدر ثلث اصابع يغسلها اي كلتا الرجلين لانه اي الشان وجب غسل الموضع المقطوع ولا يجوز المسح على الخف الملبوس عليه لنقصانه عن مقدار الفرض واذا وجب غسل المقطوع وجب غسل الرجل الصحيحة لئلا يجمع بين الغسل والمسح وان كان مقطوع الاصابع من احدى الرجلين او كلتيهما وبعض خفه خال عن القدم فمسح على الخف فان وقع المسح على الخف على المغسول اي ما بقي من القدم اي ان وقع المسح على المقدار الذي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيه القدم من الخف حال كون ذلك المسح عليه مقدار ثلث اصابع جاز المسح لوجود مسح المقدار المفروض والا اي وان لم يقع المسح مقدار ثلث اصابع على الموضع الذي فيه القدم من الخف فلا يجوز المسح وكذا الحكم على هذا التفصيل اذا كان الخف واسعا وبعضه خال عن القدم والحاصل ان مقدار الفرض يعتبر من القدم لا من الخف فان وقع بتمامه على القدم جاز وان وقع اقل منه على القدم لا يجوز رجل توضأ ومسح على الجبيرة ولبس خفيه ثم احدث قبل ما برئت الجراحة فتوضأ يمسح على الجبيرة والخفين لان طهارته كاملة ما لم تبرأ حتى جاز له امامة الاصحاء فان احدث بعد ما برئ فتوضأ لا يمسح على الخفين لانه لبس الخفين على طهارة ناقصة ذكره في شرح الاسبيجابي وقد حققناه في الشرح واذا كان الشقاق في رجله او في يده فجعل فيه الدواء كالمرهم ونحوه او الشحم يمر الماء فوق الدواء وجوبا ان لم يكن يضره ولا يكفيه المسح لعدم الضرورة وان كان الشقاق في يديه وقد عجز عن الوضوء بنفسه يستعين بغيره حتى يوضئه استحبابا عند ابي حنيفة ووجوبا عندهما فان لم يستعن وتيمم وصلى جازت صلوته عند ابي حنيفة ره خلافا لهما وعلى هذا الخلاف اذا كان لا يقدر على الاستقبال او على التحول عن النجاسة ووجد من يوجهه ويحوله يجب عليه الاستعانة عندهما لا عنده لان عنده المكلف انما يكلف بقدرة نفسه لا بقدرة غيره فان لم يجد من يوضئه بان لم يكن عنده احد وكان ما استعان به فابى جازت صلوته بلا خلاف لتحقق العجز من كل وجه اما المسح على الجواريب جمع جورب وهو ما يلبس في الرجل لدفع البرد ونحوه مما لا يسمى خفا ولا جرموقا فلا يجوز عند ابي حنيفة الا ان يكونا مجلدين اي استوعب الجلد ما يستر القدم مع الكعب او منعلين اي جعل الجلد على ما تلي الارض منهما خاصة كالنعل للرجل وقالا يجوز المسح عليهما اذا كانا ثخينين لا يشفان قال في المغرب شف الثوب ورق حتى رايت ما وراءه من باب ضرب ومنه اذا كانا ثخينين لا يشفان ونفي الشفوف تاكيد للثخانة وفي بعض الكتب لا ينشفان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الماء ولا ينشفان الماء فالاول بمعنى لا ينفذ الجورب بان الماء الى نفسه كالاديم والصرم والثاني بمعنى لا يجاوزان الماء الى القدم هكذا في فتاوى قاضيخان وعليه اي على قول ابي يوسف ومحمد ره الفتوى وقال في الذخيرة قيل رجع ابو حنيفة ره الى قولهما في اخر عمره على ما روي انه لما مرض مسح على الجوربين من غير نعل وقال لعواده فعلت ما كنت منعت عنه فاستدلوا على رجوعه وحد الجورب الثخين ان يستمسك اي يثبت ولا ينسدل على الساق من غير ان يشد بشيء عند عدم ضيقه وهذا احد اخر للثخين غير ما تقدم وقال الزاهدي فان كان ثخينا يمشي معه فرسخا فصاعدا فالجورب اهل مرو فعلى الخلاف انتهى ومثله في الخلاصة وهو احسن الحدود ولذا قال المصنف ويجوز المسح على الخفاف المتخذة من اللبود التركية لامكان قطع المسافة بها فاعتبر قطع المسافة لانه هو المقصود من متعة الرجل ثم قال الزاهدي ذكر شمس الائمة الحلوائي ان الجورب خمسة انواع من المرعزي والغزل والشعر والجلد الرقيق والكرباس وذكر التفاصيل في الاربعة من الثخين والرقيق والمنعل وغيره المنعل والمبطن وغير المبطن واما الخامس فلا يجوز المسح عليه كيف ما كان انتهى وقد علم منه ان اسم الجورب ليس مخصوصا بما ينسج على اليد من الغزل بل يطلق على ما يخاط من الكرباس وغيره ايضا واعلم ان المراد بالغزل ما غزل من الصوف لعطف الشعر عليه ومن المعلوم ايضا ان الكرباس لما هو من غزل القطن ويلحق به ما هو مثله في الثخانة كالكتان والابريسم وحينئذ فالمعول من الخروج دخل تحت ما هو من الغزل لا تحت الكرباس وما الحق به ومقتضاه ان يجري فيه التفصيل من انه اذا كان مجلدا او منعلا او مبطنا يجوز المسح عليه اتفاقا والا فان كان ثخينا يمكن ان يمشي به فرسخا او اكثر فعلى الخلاف وان لم يكن كذلك فلا يجوز بالاتفاق على انه لو سلم عدم دخوله تحت ما هو من الغزل لجاز الحاقه به بطريق الدلالة فانه امتن من المعمول على اليد من الغزل على ما لا يخفى واذا كان كذلك فلا يشترط لجواز المسح عليه ان يستر الجلد جميع القدم والكعبين بل يكفي ما يطلق عليه اسم المنعل فروع اذا تمت مدة المسح وهو متوضي لزم نزع الخفين

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيه القدم من الخف حال كون ذلك المسح عليه مقدار ثلث اصابع جاز المسح لوجود مسح

المقدار المفروض والا اي وان لم يقع المسح مقدار ثلث اصابع على الموضع الذي فيه القدم

من الخف فلا يجوز المسح وكذا الحكم على هذا التفصيل اذا كان الخف واسعا وبعضه خال عن

القدم والحاصل ان مقدار الفرض يعتبر من القدم لا من الخف فان وقع بتمامه على القدم

جاز وان وقع اقل منه على القدم لا يجوز رجل توضأ ومسح على الجبيرة ولبس خفيه ثم احدث

قبل ما برءت الجراحة فتوضأ يمسح على الجبيرة والخفين لان طهارته كاملة ما لم تبرأ حتى

جاز له امامة الاصحاء فان احدث بعد ما برء فتوضأ لا يمسح على الخفين لانه لبس الخفين على

طهارة ناقصة ذكره في شرح الاسبيجابي وقد حققناه في الشرح واذا كان الشقاق في رجله

او في يده فجعل فيه الدواء كالمرهم ونحوه او الشحم يمر الماء فوق الدواء وجوبا ان لم يكن يضره

ولا يكفيه المسح لعدم الضرورة وان كان الشقاق في يده وقد عجز عن الوضوء بنفسه

يستعين بغيره حتى يوضئه استحبابا عند ابي حنيفة ووجوبا عندهما فان لم يستعن وتيمم وصلى

جازت صلوته عند ابي حنيفة رح خلافا لهما وعلى هذا الخلاف اذا كان لا يقدر على الاستقبال او

على التحول عن النجاسة ووجد من يوجهه او يحوله يجب عليه الاستعانة عندهما لا عنده لان عنده

المكلف انما يكلف بقدرة نفسه لا بقدرة غيره فان لم يجد من يوضئه بان لم يكن عنده احد

وكان ما استعان به فابى جازت صلوته بلا خلاف لتحقق العجز من كل وجه اما المسح

على الجوارب جمع جورب وهو ما يلبس في الرجل لدفع البرد ونحوه مما لا يسمى خفا ولا جرموقا

فلا يجوز عند ابي حنيفة الا ان يكونا مجلدين اي استوعب الجلد ما يستر القدم مع الكعب او

منعلين اي جعل الجلد على ما يلي الارض منهما خاصة كالنعل للرجل وقالا يجوز المسح عليهما

اذا كانا ثخينين لا يشفان قال في المغرب شف الثوب اذا رق حتى رايت ما وراءه من باب ضرب

ومنه اذا كانا ثخينين لا يشفان ونفي الشفوف تاكيد للثخانة وفي بعض الكتب لا ينشفان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الماء ولا يشفان الماء فالاول بمعني لا ينشف الجورب الماء الى نفسه كالاديم والصرم
والثاني بمعني لا يجاوز الماء الى القدم هكذا في فتاوى قاضيخان وعليه اي على قول
ابي يوسف ومحمد ره الفتوى وقال في الذخيرة قيل رجع ابو حنيفة ره الى قولهما في آخر عمره على ما روي
انه لما مرض مسح على الجوربين من غير نعل وقال لعواده فعلت ما كنت منعت عنه فاستدلوا
على رجوعه وحد الجورب الثخين ان يستمسك اي يثبت ولا ينسدل على الساق من غير ان
يشد بشيء عند عدم ضيقه وهذا حد اخر للثخين غير ما تقدم وقال الزاهدي فان كان
ثخينا يمشي معه فرسخا فصاعدا كجوارب اهل مرو فعلى الخلاف انتهى ومثله في الخلاصة وهو
احسن الحدود ولذا قال المصنف ويجوز المسح على الخفاف المتخذة من اللبود التركية لامكان قطع المسافة
بها فاعتبر قطع المسافة لانه هو المقصود من متعة الرجل ثم قال الزاهدي ذكر شمس الائمة الحلوائي
ان الجورب خمسة انواع من المرعزي والغزل والشعر والجلد الرقيق والكرباس وذكر التفاصيل في الاربعة من
الثخين والرقيق والمنعل وغير المنعل والمبطن وغير المبطن واما الخامس فلا يجوز المسح عليه كيف ما
كان انتهى وقد علم منه ان اسم الجورب ليس مخصوصا بما ينسج على اليد من الغزل بل يطلق على ما
يخاط من الكرباس وغيره ايضا واعلم ان المراد بالغزل ما غزل من الصوف لعطف الشعر
عليه ومن المعلوم ايضا ان الكرباس لما هو من غزل القطن ويلحق به ما هو مثله في الثخانة كالكتان
والابريسم وحينئذ فالمعمول من الجوخ داخل تحت ما هو من الغزل لا تحت الكرباس وما الحق به ومقتضاه ان يجري فيه
التفصيل من انه اذا كان مجلدا او منعلا او مبطنا يجوز المسح عليه اتفاقا والا فان كان ثخينا يمكن ان يمشي
به فرسخا او اكثر فعلى الخلاف وان لم يكن كذلك فلا يجوز بالاتفاق على انه لو سلم عدم دخوله تحت ما
هو من الغزل لجاز الحاقه به بطريق الدلالة فانه امتن من المعمول على اليد من الغزل
على ما لا يخفى واذا كان كذلك فلا يشترط لجواز المسح عليه ان يستر الجلد جميع القدم و
الكعبين بل يكفي ما يطلق عليه اسم المنعل نوع اذا تمت مدة المسح وهو متوضي لزم نزع الخفين

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وغسل الرجلين دون اعادة بقية الوضوء وكذا اذا نزع قبل تمامها وفي فتاوى قاضيخان

لو تمت المدة وهو في الصلوة ولم يجد ماء يمضي على صلوته اذ لا فائدة في قطعها اذ لو قطعها

وهو عاجز عن غسل الرجلين فانه يتيمم ولا حظ للرجلين من التيمم ومن المشائخ من قال تفسد

صلوته والاول اصح انتهى والذي يظهر ان الصحيح هو القول بالفساد ولا نسلم ان التيمم لا حظ للرجلين فيه

بل هو طهارة لجميع الاعضاء وان كان محله عضوين كما ان الوضوء طهارة لجميعها وان كان

محله اربعة اعضاء وكذا لو خاف ان نزعهما ذهاب رجليه من البرد فانه يتيمم ولا يمسح على

الخفين على ما حققه الشيخ كمال الدين ابن الهمام وقد ذكرناه في الشرح فصل في نواقض الوضوء

هو جمع ناقضة والمراد العلة الناقضة المعانى اي العلل الناقضة للوضوء كل ما خرج من

السبيلين اي خروج كل شيء خرج من القبل او الدبر فيشمل البول او الغائط والدود والحصاة

والريح غير ان الريح من غير الدبر لا ينقض فلذا قال وان خرج من قبل الرجل والمرأة ريح منتنة

الصحيح انه اي الوضوء لا ينتقض كذا ذكره في المحيط ولا خلاف في ان الخارجة من الذكر

غير ناقضة وكذا غير المنتنة اذا خرجت من الفرج واما المنتنة فقيل تنقض والصحيح انها لا تنقض

بل الصحيح ان الخلاف انما هو في الخارجة من فرج المفضاة ولا خلاف في غيرها وان خرج الريح من المفضاة

وهي التي انقطع الحجاب بين قبلها ودبرها فاتصل المسلكان فعن محمد رح يجب عليها

الوضوء للاحتياط وذكر في جامع قاضيخان وكذا في غيره انه يستحب لها ان يتوضأ للاحتمال

مع ان الطهارة ثابتة بيقين فلا تزول بالشك لكن قيل كون الريح من الدبر هو الغالب

يرجح الهام الله بر وقيل ان كان مسموعا ومنتنا نقض والا فلا وفي الخلاصة لو خرج من الدبر ريح يعلم انه لم

يكن من الاعلى فهو اختلاج لا وضوء عليه وكذا الدود والحصاة اذا خرج من احد هذين الموضعين فعليه

الوضوء للاستتباع الرطوبة وهي حدث في السبيلين وان قلت بخلاف الريح وان خرج الدود من الفم

او من الاذن او من الجراحة لا ينتقض لان الدود طاهر وما عليها من البلة غير ناقضة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لقلتها وعدم قوة السيلان فيها وان ادخل المحقنة دبره ثم اخرجها ان لم يكن

عليها بلة لا ينتقض ادخالها الوضوء والاحوط ان يتوضأ لان عدم وجود البلة نادر

نوبما وجدت الا انها خفية وكذا كل شئ يدخله وطرفه خارج واما ما غيبه فخروجه ناقض لالتعاقه

بما في البطن وكذا يفسد الصوم بخلاف ما اذا كان طرفه خارجا وان اقطر الدهن في احليله ثم عاد فلا وضوء

عليه عنده خلافا لهما وذكره قاضيخان من غير ذكر خلاف وذكر ابن الهمام ان فيه خلاف ابي يوسف وحده

فقط وهو الظاهر وان اقطرت في الفرج الداخل فخروجه ناقض اتفاقا وان صب دهنا في اذنه فمكث في دماغه

يوما ثم خرج فلا وضوء عليه وان خرج من الفم فعليه الوضوء وان دخل في اذنه ماء عند الاغتسال

ثم خرج من انفه فلا وضوء عليه اي وان قطر في الاذن ثم عاد بعد يوم من الانف لا ينتقض وكذا

ان عاد من الاذن وان عاد من الفم نقض وكذا السعوط لا ينتقض من الانف بعد ايام كذا في فتاوى قاضيخان

وان حشى الرجل في احليله بقطنة خوفا من خروج البول والحال انه لولا ذلك القطن لكان يخرج منه البول فلا

باس به بل يستحب ان كان بريبة الشيطان ويجب ان كان لا ينقطع الا بقدر ما يصلي به الصلوة

وكذا الحكم لو احتشى دبره ولا ينتقض وضوءه ما لم يظهر البول على ظاهر القطنة لعدم الخروج وان

غابت القطنة ثم اخرجها او خرجت هي بنفسها حال كونها رطبة انتقض وضوءه وان لم تكن

رطبة لا ينتقض كالدهن بخلاف ما يغيب في الدبر فان خروجه ناقض كما لو احتقن بالدهن ثم خرج

وان ابتل الطرف الداخل من القطنة ولم ينفذ البلل الى ظاهرها لم ينتقض لما مر وان سقطت بعد

ادخال طرفها ان كانت رطبة انتقض وان كانت يابسة لم ينتقض وكذا الحكم في كرسف النساء وهي

القطنة التي تحتشي بها المراة فرجها وهو في الاصل اسم للقطن مطلقا اذا سقطت ان كانت

رطبة نقضت وان كانت يابسة فلا سواء كان الكرسف

في الفرج الداخل او في الخارج وان كانت احتشت في الفرج

الخارج فابتل داخل الحشو انتقض وضوءها سواء نفذ البلل الى خارج الحشو او لم ينفذ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

للتيقن بالخروج من الفرج الداخل وهو المعتبر في الانتقاض لان الفرج الخارج بمنزلة
القلفة فكما ينقض بما يخرج من قبضة الذكر الى القلفة وان لم يخرج من القلفة كذلك
بما يخرج من الفرج الداخل وان لم يخرج من الخارج واما اذا احتشت في الفرج الداخل نح
ان نفذ البلل الى خارجه اي خارج الحشو انتقض الوضوء والا اي ان لم ينفذ الى خارجه فلا ينتقض
كما في حشو الاحليل هذا الذي مضى كان في الخارج من احد السبيلين واما النجس الخارج من غير
السبيلين فيوجب انتقاض الطهارة ايضا عندنا على التفصيل الذي سيذكر خلافا للشافعي و
مالك رح وذلك كالقيء والدم ونحوهما من القيح والصديد لقوله عليه السلام الوضوء من كل دم سائل
وتحقيقه في الشرح واما القيء فانه اذا كان ملأ الفم بان لا يمكن معه التكلم وقيل ان لا يمكن امساكه
الا بتكلف فانه ينقض الوضوء سواء كان ذلك طعاما او ماء او مرة صفراء او سوداء وعن الحسن رح
لو قاء الطعام والماء من ساعته لا ينقض وكذا الصبي لو ارتضع وقاء من ساعته لا يكون نجسا قيل وهو
المختار والصحيح انه نجس في الجميع لمخالطته النجاسة وفي القنية لو قاء دودا كثيرا او حية ملأت فاه
لا ينقض وذلك لانه طاهر في نفسه وما يستتبعه قليل لا يبلغ ملأ الفم فان كان القيء بلغما لا ينقض
الوضوء عندهما سواء نزل من الراس او صعد من الجوف وقال ابو يوسف رح ان صعد من الجوف ينقض لانه نجس
بالمجاورة ولهما انه لزج لا تتخلله النجاسة وما يتصل به قليل وهو غير ناقض والطحاوي مال الى قول
ابي يوسف رح حتى قال يكره ان ياخذ البلغم بطرف كمه ويصلي معه كذا في الخلاصة وفيه نظر مذكور في الشرح
وان قاء دما فاما ان يكون من الراس او من الجوف سائلا او علقا ان كان سائلا نازلا من الراس ينقض ايضا
اتفاقا ان ساوى البزاق وان كان علقا اي منجمدا لا ينقض الا ان يملأ الفم اتفاقا وان غلب السائل على
البزاق نقض وكذا ان كان مساويا بان كان اصفر نارنجيا فان كان اقل صفرة من ذلك فهو مغلوب فلا
ينقض وكذا الحكم ان خرج من اسنانه وان صعد الدم من الجوف ان كان علقا لا ينقض ايضا اتفاقا
الا ان يملأ الفم لانه سوداء محترقة فاعتبر بسائر انواع القيء وان كان قاء دما سائلا فعلى قول ابي حنيفة رح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ينقض وان لم اي ولو لم يكن ملأ الفم كسائر الدماء السائل لانه من جراحة في الجوف اذ
المعدة ليست محلاً للدم وعند محمد ره لا ينقض ما لم يكن ملأ الفم اعتبارا بالقيء لكونه من
الجوف وان قاء طعاما او غيره سوى الدم السائل وانما ذكر الطعام لئلا يتوهم ان الضمير
للدم المتقدم ذكره قليلا قليلا متفرقا وكان بحيث لو جمع يملأ الفم ينظر ان اتحد
المجلس بان قاء الجميع في مجلس واحد يجمع عند ابي يوسف ره ويحكم بالنقض وقال محمد ره ان
اتحد السبب وهو الغثيان يجمع ويحكم بالنقض والا فلا وهو الاصح لان الاصل اضافة الاحكام
الى اسبابها وتفسير اتحاد السبب انه اي الاتحاد اذا اي كائن اذا قاء ثانيا قبل سكون النفس
عن الغثيان والهيجان اي الاضطراب والحركة لدفع المعدة ما لا تطيقه وكذا ثالثا ورابعا
فهذا هو تفسير اتحاد السبب واما الدم ونحوه اذا خرج من البدن فاما ان يسيل اولا ان سال
بنفسه عن راس الجرح نقض والا فلا خلافا لزفر ره لقوله عليه السلام ليس في القطرة والقطرتين
من الدم وضوء الا ان يكون سائلا والمراد بالقطرة والقطرتين ما يخرج شبيههما مما يقطر ولا يسيل
بدليل قوله عليه السلام الا ان يكون سائلا وعلى هذا الاصل وهو اعتبار السيلان في الدم ونحوه
مسائل كثيرة منها اي من تلك المسائل نفطة بكسر النون وفتحها وهي واحدة الجدري والبثرة آبله
قشرت فسال منها ماء خالص اجنبي من الخارج دلّ ان مائت عليه او دم صديدا اي ماء اصفر
رقيق الدم والقيح ان سال عن راس الجرح نقض الوضوء وان لم يسل عن راس الجرح لا ينقضه وهذا
يشتمل ما اذا خرج بنفسه فسال او خرج بالعصر فسال وهو اختيار صاحب المحيط وفي
الهداية انه اذا خرج بالعصر لا ينقض والاول اوجه قاله ابن الهمام وذكرناه في الشرح
وتفسير السيلان الناقض ان يتجاوز ذلك الشيء عن راس الجرح اي ينزل بنفسه من غير تعبية
غيره واما اذا علا على راس الجرح او البثر او نحوهما ولم يتجاوز لا يكون سائلا وقال بعضهم انما يكون
سائلا ناقضا اذا خرج وتجاوز مكان خروجه الى موضع يلحقه اي يلحق ذلك الموضع حكم التطهير اي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يجب تطهيره فى الوضوء او فى الغسل او فى ازالة النجاسة الحقيقية يعنى ذلك البعض
الذين فسّروا السيلان بهذا اذا خرج الدم من الراس الى انفه او الى اذنه ان سال ذلك
الدم الى موضع يجب تطهيره عند الاغتسال وهو ما جاوز قصبة الانف وصماخ
الاذن الى خارج نقض الوضوء والا اي ان لم يتجاوز الى موضع التطهير فلا اي لا ينقض
فان سال الى قصبة الانف وداخل صماخ الاذن ولم يتجاوز لا ينقضه وان مسح الدم
عن راس الجرح بقطنة او غيرها ثم خرج فمسح ثم وثم او القى التراب او وضع القطن
ونحوه عليه فخرج وشرّ فيه ينظر ان كان بحال لو تركه ولم يمسحه ولم يضع عليه شيئًا
لسال نقض والا فلا ينقض لان المعتبر خروج ما من شانه ان يسيل بنفسه لولا المانع
ومن المسائل لو بزق وفي بزاقه دم فانه ينظر ان كان البزاق غالبا بان كان الى البياض
اقرب فلا وضوء عليه وان كان الدم غالبًا بان كان الى الحمرة اقرب فعليه الوضوء لان غلبته
تدل على سيلانه بنفسه ومغلوبيته على عدم ذلك وان استويا بان كان فيه صفرة شديدة
فان نجيز يتوضا احتياطًا لان سيلانه بنفسه اظهر ومنها لو عض شيئا فراى اثر الدم عليه
فلا وضوء عليه وكذا لو راى الدم على الخلال لانه ليس بسائل قاله قاضيخان وقال بعض
المشائخ ينبغي ان يضع كمه او اصبعه فى ذلك الموضع فينظر ان وجد الدم فيه اي في
الشيء الذي وضعه من الكم ونحوه نقض الوضوء والا فلا وفى الحاوى سئل ابرهيم ره عن الدم اذا
خرج من بين الاسنان فقال ان كان موضعه معلومًا وسال نقض وهو نجس وان لم يعلم وخرج مع
البزاق فانه ينظر الى الغالب ومنها ما روى عن محمد ره انه قال الشيخ اذا كان في عينيه رمد ويسيل
الدموع منهما اي من عينيه آمره وهو فعل متكلم من مقول محمد ره بالوضوء لوقت كل صلوة
كسائر اصحاب الاعذار لاني اخاف ان يكون ما يسيل منه صديدًا فيكون نجسا عنده ولا فرق في ذلك
بين الشيخ والشاب لانه ذكر الشيخ باعتبار الاكثر ولا فرق بين الرمد وغيره من الاوجاع بل كل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ما يخرج من علة مع وجع سواء كان من العين او الاذنين او السرة او الثدي ونحوه
فانه ناقض على الاصح فانه صديد بخلاف ما اذا كان بدون وجع ذكر في الفتاوى الغرب
اذا كان بالوجع في العين وهو بفتح الغين المعجمة وسكون الراء خراج يخرج في ما قيها
بمنزلة الجرح الذي لا يرقاء اي لا يجف ولا يسكن وهذا اذا انفجر لانه من جملة القروح فما
يسيل منه فهو نجس واما صاحب الجرح الذي لا يرقا بالهمزة اي لا يسكن دمه عن النزف
ومن به سلس البول اي عدم استمساكه والمستحاضة وكذا من به رعاف دائم وانفلات
ريح او استطلاق بطن يتوضئون لوقت كل صلوة فيصلون بذلك الوضوء في الوقت
ما شاؤا من الفرائض والنوافل فاذا خرج الوقت بطل وضوئهم وفي بعض النسخ وكان
عليهم استيناف الوضوء لصلوة اخرى وهو لفظ القدوري وفيه دفع توهم ان يبطل
وضوئهم بالنظر الى هذه صلوة ولا يبطل وضوئهم بالنظر الى صلوة اخرى وان توضات
المستحاضة حين تطلع الشمس تبقى طهارتها حتى يذهب وقت الظهر عندهما خلافا لابي يوسف
وزفره بناء على ان وضوئهم ينقض بخروج الوقت فقط عندهما وبالدخول فقط عند زفر وبايهما
وجد عند ابي يوسف ره ففي الصورة المذكورة حصل دخول الوقت ولم يحصل خروجه فينقض عند
ابي يوسف وزفر ره لا عندهما وفيما اذا توضات قبل طلوع الشمس ثم اذا طلعت وجد الخروج ولم يوجد
الدخول فينقض عند الثلثة لا عند زفر ره وينبغي وجوبا للمجروح ان يربط جرحه بخرقة
تقليلا للنجاسة وان لم يكن منعا كليا فان الطهارة واجبة بقدر الامكان وان اصاب
الثوب من ذلك الدم اكثر من قدر الدرهم لزم غسله لانه نجاسة غليظة هذا اذا علم او غلب على
ظنه انه اذا غسله لا يتنجس ثانيا قبل اداء الصلوة ليكون الغسل مفيدا ولو كان الثوب الذي
اصابه ذلك الدم بحال يتنجس قبل الفراغ من الصلوة ثانيا جاز له ان لا يغسله هذا هو
المختار للفتوى وقيل لا بد ان يغسله في وقت كل صلوة مرة وصاحب العذر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اذا منع الدم ونحوه عن الخروج بعلاج يخرج من ان يكون صاحب عذر لانه تمكنه
الصلوة مع الطهارة الكاملة لعدم المنافي ولهذا المعنى المفتصد لا يكون صاحب عذر
بخلاف الحائض اذا احتشت ومنعت الدم عن الخروج حيث لا تخرج من ان تكون حائضا
لان صفة الحيض اذا تقررت لا يتوقف بقاؤها على حقيقة خروج الدم بخلاف العذر
فانه متعلق بحقيقة خروج الناقض ولو توجد رجل به جدري خرج منها ماء او صديد
هو سائل وقد صار بسببه صاحب عذر فتوضأ منه ثم سال القرحة التي لم تكن سائلة ينقض
ذلك الوضوء لان الجدري قروح متعددة لا قرحة واحدة فصار بمنزلة الجرحين في موضعين
من البدن احدهما لا يرقاء لو توضأ لاجله ثم سال الآخر وعلى هذا مسئلة المنخرين واذا سالا
فهما بمنزلة جرح واحد اذا كان الدم يخرج من احدهما وصار به صاحب عذر فتوضأ
ثم سال التي لم تكن يسيل ينقض وضوءه لما قلنا فصاحب الحدث الدائم ليس من يتصل به
خروج الحدث من غير انقطاع بل هو من لا يمضي عليه وقت صلوة كامل الا والحدث الذي
ابتلي به يوجد منه فيه وهذا تعريف صاحب العذر في البقاء بعد تقرر كونه صاحب
عذر فما دام يوجد منه في كل وقت صلوة ولو مرة فهو باق على كونه صاحب عذر لكن تقرره
ابتداء انما يكون بان لا يمكنه ان يتوضأ ويصلي خاليا من العذر الذي ابتلي به من اول
وقت صلوة الى آخره فيشترط في الثبوت استيعاب الوقت بالحدث على هذه الصفة كما
يشترط في الزوال استيعاب الوقت بالطهارة منه بان يمضي الوقت ولا يوجد ذلك الحدث
فيه وفيما بين ذلك يكفي البقاء وجود الحدث في كل وقت مرة واذا توضأ صاحب عذر
لحدث آخر غير الذي ابتلي به والدم ونحوه من الحدث الذي ابتلي به منقطع ثم سال فعليه الوضوء
ذكره في احكام الفقه لان الوضوء لم يقع لذلك العذر بل وقع لغيره وانما لا ينتقض به في الوقت ما وقع
له واذا انقطع الدم ونحوه من الاعذار وقتا كاملا يخرج من ان يكون صاحب عذر بالنظر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الى العذر المنقطع فانكان قد توضا وصلى على الانقطاع ودام الانقطاع لا يعيد
لانه صحيح صلى بطهارة الاصحاء وكذا لوكانا على السيلان وتم الانقطاع لانه معذور
صلى بطهارة المعذورين وكذا لو توضا على الانقطاع وصلى على السيلان لان العذر انما اعتبر
للاداء وهو قائم وقت الاداء وان توضا على السيلان وصلى على الانقطاع وتم الانقطاع يعني باستيعاب
الوقت الثاني اعاده لانه صلى صلوة ذوى الاعذار والعذر منقطع كذا في الكافي رجل انتثر اي
استخرج ما في انفه بالنفس فسقطت من انفه كتلة دم الكتلة بالضم الجملة المجتمعة من
نحو التمر والطين والمراد به هنا قطعة مجتمعة من الدم الجامد لم ينقض وضوئه لان العلق
وهو الدم المنجمد بحرارة الطبيعة خرج عن الدموية والدم النجس هو المسفوح اي السائل وان قطرت
اي الدم فانه يذكر ويؤنث انتقض وضوئه للسيلان القراد وهو الكبار من الحمنان اذا مص العضو
وامتلأ دما ان كان كبيرا بان كان ما مصه يمكن ان يسيل بنفسه لو خرج من العضو انتقض به الوضوء
وانكان صغيرا بان كان ما مصه دون ذلك لا ينقض واما العلق اذا مصت الواحدة منه العضو
حتى امتلات وكانت بحيث لو سقطت لسال منها الدم انتقض الوضوء وان لم تمص ذلك
القدر لا ينقض واما الذباب والبعوض والبراغيث ونحوها فانه اذا مص
وامتلأ دما لا ينقض واما الدم القليل الذي ليس له قوة السيلان او القئ
القليل الذي لا يملأ الفم فلما لم يكن كل واحد منهما حدثا لم يكن نجسا
عند ابي يوسف رح وهو الصحيح خلافا لمحمد رح فاذا اصاب الثوب لا يمنع جواز الصلوة
به وان اي لو فحش بزاد على ربع الثوب وكذا اذا وقع في الماء القليل لا
ينجسه لانه لوكان نجسا لنقض الطهارة وكذا النوم ناقض الوضوء اذا كان
النائم مضطجعا اي واضعا جنبه بالارض او متكئا اي معتمدا على
مرفقه او مستند الى شئ بحيث لو ازيل ذلك الشئ عنه لسقط النائم اي صار

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

من الاسترخاء بحال لولا ذلك الشئ لسقط لقوله عليه السلام العينان وكاء السه
فمن نام فليتوضأ وفي الكافي ان نام مستندا الى شيئ لو ازيل لسقط لا ينقض في ظاهر المذهب
وعن الطحاوي رح انه ينقض لانه اذا كان بهذه الصفة وجد زوال التماسك من كل وجه وقول
الطحاوي رح هو مختار صاحب الهداية والقدوري وغيرهما وهو الاصح ولو نام جالسا يتمايل ربما
يزول مقعده عن الارض وربما لا قال الحلوائي رح ظاهر المذهب انه ليس بحدث لانه نوم قليل وقال
ابو علي الدقاق رح ان كان لا يفهم عامة ما قيل عنده كان حدثا وان كان يشتبه عن حرف او حرفين لا
وان نام في الصلوة قائما او راكعا او قاعدا او ساجدا فلا وضوء عليه كما قال عليه السلام
ليس الوضوء على من نام قائما او قاعدا او راكعا او ساجدا وانما الوضوء على من نام
مضطجعا لقوله عليه الصلوة والسلام لا يجب الوضوء على من نام جالسا او قائما
او ساجدا حتى يضع جنبه فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله لو تكلم في الصلوة وهو في النوم
لا تفسد صلوته وهو المختار من الكبرى وان كان الرجل خارجها فنام على هيئة الساجد
ففيه اختلاف بين المشائخ قال ابن شجاع انما لا يكون حدثا في هذه الاحوال في الصلوة
اما خارجها فيكون حدثا واليه مال المصر رح حتى قال وظاهر المذهب انه يكون حدثا وهو
المروي عن شمس الائمة الحلوائي رح وقال في الخلاصة في ظاهر المذهب لا فرق بين الصلوة وخارجها
وفي الهداية الصحيح عدم الفرق والمعتمد انه ان نام على الهيئة المسنونة في السجود رافعا بطنه عن
فخذيه مجافيا مرفقيه عن جنبيه لا يكون حدثا والا فهو حدث لوجود نهاية
استرخاء المفاصل سواء في الصلوة او خارجها وتمام تحقيقه في الشرح و
ان نام قاعدا متربعا او غير متربع من هيئة القعود او واضعا اليتيه على عقبيه
حال كونه مستويا في الحالتين او واضعا بطنه على فخذيه لا ينتقض وضوءه ذكره
محمد رح في صلوة الآثار وفي الذخيرة لو نام قاعدا او واضعا اليتيه على عقبيه وصار شبه المنكب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

على وجهه قال ابو يوسف ره عليه الوضوء كذا في المبسوطين انتهى وهذا هو الاصح
لانه اذا اكب على وجهه وجعل بطنه على فخذيه ارتفع جانب تخلفه من مقعدته وزوال التمكن
واما لو جعل اليتيه على عقبيه ولم يضع بطنه على فخذيه فعدم النقض ظاهر وهذه الصورة
هي المذكورة في فتاوى قاضيخان بخلاف صورة المتن ولو نام محتبيا بان جلس على اليتيه ونصب
ركبتيه وشد ساقيه الى نفسه بشئ يحيط من ظهره عليهما لا وضوء عليه لشدة تمكن المقعدة
وعدم تمام الاسترخاء وكذا لو وضع في هذه الحالة راسه على ركبته لما قلنا وفي الخلاصة
فان نام متربعا لا ينقض الوضوء وكذا لو نام متوركا وهو ان يخرج قدميه من جانب و
يلصق اليتيه بالارض وان سقط النائم نوما غير ناقض ينظر ان انتبه بعد ما سقط على
الارض فعليه الوضوء وعن ابي حنيفة ره ان انتبه عند اصابة الارض بلا فصل لا ينقض
وعن ابي يوسف ره انه ينتقض وان انتبه قبل السقوط فلا وضوء عليه وعن محمد ره انه ان
ازيل مقعده من الارض قبل ان ينتبه انتقض وضوءه وان انتبه قبل ان يزيلها فلا قال في
الخلاصة والفتوى على رواية ابي حنيفة وان نام على دابة عريانة ينظر ان كان نومه عليها حالة الصعود
او حالة الاستواء لا ينتقض وضوءه لتمكن مقعدته وان كان ذلك حالة الهبوط ينقض لعدم تمكنها
ولو كان راكبا في الاكاف او في السرج لا ينقض وضوءه في الحالتين اي حالة الهبوط وضده من الصعود
والاستواء وكذا الاغماء والجنون كل منهما ناقض للوضوء وان اي ولو قل لكونهما فوق النوم لان النائم
اذا انبه انتبه بخلافهما وكذا السكر ناقض ايضا وحد السكر اي علامته ان لا يعرف السكران الرجل من المرأة
ولا يعرف السماء من الارض هذا حده عند ابي حنيفة ره في ايجاب الحد لا في نقض الوضوء والصحيح في حده
في النقض ما قال في المحيط انه اذا دخل في بعض مشيه بكسر الميم تحرك اي غير اختياري فهو سكران بالاتفاق
يحكم بنقض وضوءه لزوال المسكة وكذا القهقهة في كل صلوة ذات ركوع وسجود تنقض الوضوء والصلوة
جميعا سواء كانت القهقهة عامدا اي عالما بانه في الصلوة او ناسيا ذلك لقوله عليه السلام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الا من ضحك منكم في الصلوة قهقهة فليعد الوضوء والصلوة جميعا وان كان القهقهة
في صلوة الجنازة او سجدة التلاوة او في سجدة السهو لا ينقض وضوءه لان الحدث ورد في صلوة
مطلقة وهي الكاملة ذات الركوع والسجود وان نام في صلوته ثم قهقه فسدت صلوته و
لا ينقض وضوءه ذكر في الاصل لان القهقهة انما جعلت حدثا بشرط ان تكون جناية وفعل
النائم لا يوصف بكونه جناية وقال في الخلاصة هو المختار ولو قهقه الامام ثم القوم فلا
وضوء على القوم كذا في الخاقاني وقال في المحيط فسدت صلوتهم ووضوءهم وبه اخذ عامة المشائخ
المتاخرين وعن ابي حنيفة رح ينقض الوضوء ولا تفسد الصلوة والذي اختاره فخر الاسلام في
الاصول ومن بعده من الاصوليين ان قهقهة النائم لا تفسد الصلوة ولا الوضوء وهو المختار لا
الذي اختاره صاحب الخلاصة وان قهقه الصبي في صلوة لا ينقض وضوءه لانعدام معنى
الجناية واما التبسم فلا ينقض الوضوء بالاجماع وكذا لا ينقض الصلوة جميعا لكونه بمنزلة
الكلام الغير المسموع وحد القهقهة قال بعضهم ما يظهر فيه القاف والهاء مكررتين وهذا
القول غير مشهور لانه نادر الوقوع والصحيح قوله ويكون مسموعا له ولجيرانه اي لمن عنده
وهو الذي حدها جمهور العلماء به سواء بدت نواجذه او لا وقال بعضهم هو شمس الائمة الحلوائي
رح اذا بدت نواجذه ومنعه اي الضحك عن القراءة فهو قهقهة والنواجذ بالذال المعجمة هي الاضراس
وقيل اقصاها وقيل الانياب وقال بعضهم لا ينقض وضوءه حتى يسمع صوته وحد التبسم ما
لا يكون مسموعا اصلا لا له ولا لجيرانه وذكر في الفتاوى الخاقانية وغيرها التبسم لا يبطل الوضوء
ولا الصلوة والضحك يفسدها لانه بمنزلة الكلام المسموع لا يفسد الوضوء لان النص ورد في
القهقهة والضحك دونها وحد الضحك ان يكون مسموعا له دون جيرانه وكذا المباشرة الفاحشة
ناقضة للوضوء من الرجل والمراة وان لم يخرج مذي عندهما خلافا لمحمد رح وهي ان يمس بطنه
بطنها او ظهرها وفرجه منتشر او يمس فرجه فرجها من غير حائل من جهة القبل او الدبر وذلك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لان هذه الحالة يغلب فيها خروج المذي فاقيم السبب الغالب مقام المسبب واما مس الذكر والمرأة او
اكل شيء مما مسته النار مباشرة كالشواء وبحائل كغيره فانه لا ينقض الوضوء عندنا خلافا للشافعي ره في
رواية القديمة في مس الذكر واما اكل ما مسته النار فالشافعي ره لم يخالفنا فيه ومالك واحمد ره يوافقان الشافعي ره
وكذا مس المرأة لا ينقض الوضوء عندنا سواء كان بشهوة او غير شهوة وقال الشافعي ره ينقض في رواية القديمة اذا لم تكن
محرمة مطلقا وقال مالك واحمد ره ينقض ان كان بشهوة والدلائل مستوفاة في الشرح ولو حلق الشعر
اي شعر رأسه ولحيته او شاربه او قلم الاظفار بعد ما توضأ لا يجب عليه اعادة الوضوء ولا امرار الماء عليه ولا اعادة
غسل ما تحت الشعر والظفر ولا مسحه لان الغسل والمسح في محله وقع طهارة حكمية للبدن
كله من الحدث لا تختص بذلك المحل فلا يزول حكمه بزواله وعلى هذا لو كان في بعض اعضائه
بثرة قد ابيض جلدها فوقع الغسل او المسح عليه ثم تقشر او قشر بعض جلده او غيرها من
الاعضاء بعد الوضوء او الغسل لا يبطل طهارة ما تحت ذلك لما قلنا ومن تيقن في الوضوء
اي بالوضوء وشك في الحدث فلا وضوء عليه لان اليقين لا يزول بالشك ومن شك في الوضوء
وتيقن في الحدث اي تيقن انه احدث وشك هل توضأ بعد ذلك ام لا فعليه الوضوء لما قلنا ومن
شك في خلال الوضوء في غسل بعض اعضائه هل غسله ام لا فعدم غسله كان متيقنا فلا يزول بالشك فعليه
غسل ما شك فيه وان شك في ذلك بعد تمام الوضوء فلا يلتفت الى الشك ولا يلزمه غسل ما شك فيه
ما لم يتيقن بعدم غسله لان التمام قرينة ترجح غسله وكذا من علم انه قصد للوضوء وشك هل توضأ ام لا
فهو على وضوء ومن علم انه جلس لقضاء الحاجة وشك هل قضاها ام لا فعليه الوضوء نظرا الى القرينة
ولو تيقن انه لم يغسل عضوا واحدا من اعضاء الوضوء ونسي اي عضو هو ذكر في المجموع النوازل
انه يغسل الرجل اليسرى ومن رأى بللا بعد الوضوء لا يعلم هل هو ماء او بول ان كان اول ما عرض
له اعاد الوضوء وان كان الشيطان يريبه كثيرا لا يلتفت اليه لتيقنه بالطهارة و
شك في الحدث وينبغي ان ينضح فرجه وسراويله بالماء اذا توضأ قطعا للوسوسة او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يحتشى بالقطن فصــل في بيان النجاسة الحقيقية النجاسة على ضربين اي على
نوعين نجاسة غليظة ونجاسة خفيفة واما النجاسة الغليظة فهو كالعذرة وهي
رجيع الانسان والبول اي بول ما لا يوكل لحمه سوى الفرس والدم المسفوح والخمر ونجو الكلب
اي رجيعه وكذا سائر اسباع البهائم ولحم الخنزير وجميع اجزائه هذه الاشياء نجاستها مجمع عليها
الا شعر الخنزير فانه فيه عن محمد رح انه لو وقع في الماء لا ينجسه وكذا لحوم ما لا يوكل لحمه اذا لم يكن
مذبوحا بالتسمية حقيقة او حكما والذابح مسلم او كتابي فان تلك اللحوم نجسة نجاسة غليظة
واما اذا ذبح ذلك الحيوان بالتسمية حقيقة او حكما كالناسي وكان الذابح مسلما او كتابيا
فصلى احد مع لحمه او جلده قبل الدباغة فيجوز ما صلى هذا الذي ذكره هو اختيار صاحب الهداية وطائفة
والصحيح ان اللحم لا يطهر بالذكوة قاله في الاسرار وغيره وقد حققناه في الشرح الا جلد الخنزير
فانه لا يجوز الصلوة مع لحمه اذا زاد على قدر الدرهم وكذا جلده فانه اذا ذبح بالتسمية لا يطهر
لحمه ولا جلده لانه نجس العين واما لو دبغ جلده ففي ظاهر الرواية عن اصحابنا انه لا يطهر
وعليه عامة المشائخ لما تقدم انه نجس العين وروي عن ابي يوسف رح في غير ظاهر الرواية انه يطهر
بالدباغ ويجوز بيعه والانتفاع به والصلوة فيه وهو غير صحيح واما الارواث جمع روث
فهي رجيع ذي الحافر من الخيل والبغال والحمير والاخثاء جمع خثي وهو رجيع نوع البقر والفيل
فكلها نجس نجاسة غليظة عنده وعندهما نجاسة الارواث والاخثاء سوى خثي الفيل
خفيفة وذكر في غنية الفقهاء وكذا في غيرها بول الحمار وخرء الدجاج والبط وكذا خرء الاوز
الحبارى وما اشبه ذلك مما يستحيل الى نتن وفساد نجس نجاسة غليظة اجماعا واما
النجاسة الخفيفة فهي كبول ما يوكل لحمه وهذا عندهما واما عند محمد رح فبول ما يوكل لحمه طاهر
وهو قول مالك رح وخرء ما لا يوكل لحمه من الطيور والخرء هو رجيع الطير وكون خرء ما لا
يوكل لحمه نجاسة خفيفة انما هو في رواية الفقيه ابي جعفر الهندواني عن ابي حنيفة رح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وروي عنهما انه نجاسة غليظة وروى الكرخي ره انه نجاسة غليظة عند محمد ره فعندهما
هو طاهر وصححها شمس الائمة السرخسي في مبسوطه وفي الجامع الصغير لقاضيخان انه مخففة
عندهما مغلظة عند محمد ره وصححه صاحب الهداية وقول المصـ ره وقال محمد ره كلاهما
طاهران يعني بول ما لا يوكل لحمه وخرء ما لا يوكل لحمه غير صحيح لما مرّ من تفصيل الخلاف و
لم يذكر في رواية ان خرء ما لا يوكل طاهر عند محمد ره واما بول ما يوكل فمسلم وقد ذكرناه
وفي رواية عن ابي يوسف ره خرء ما لا يوكل لحمه من الطيور نجس نجاسة غليظة واما بول الهرة
ففي ظاهر المذهب هو نجس نجاسة غليظة وروي عن محمد ره في الذي يعتاد البول
ان بوله طاهر للضرورة وعموم البلوى لتعذر الاحتراز عنه وقال الفقيه ابو جعفر ره ينجس
الاناء دون الثوب وهو حسن لان العادة تخمير الاواني فلا ضرورة في حقها بخلاف الثياب
واما خرء ما يوكل لحمه من الطيور سوى الدجاجة والبط والاوز ونحوها فطاهر عندنا
وذلك كالحمامة والعصفور ونحوهما للاجماع على اقتنائها في المساجد مع الامر بتطهيرها
فلو كان خرءها نجسا لما تركوا فيها ولو وقع في الماء لا يفسده اذا كان قليلا لعموم البلوى ولكونه
طاهرا وكذا بعرة الفارة اذا وقع في الدهن لا يفسده اذا كان قليلا بحيث لا يظهر طعمه
لعموم البلوى وفيه نظر ذكرناه في الشرح وفي فتاوى قاضيخان بول الهرة والفارة نجس في ظاهر
الرواية يفسد الماء والثوب ولو طحن بعر الفارة مع الحنطة ولم يظهر اثره يعفى للضرورة البيضة
اذا وقعت من بطن الدجاجة في الماء او في المرقة لا يفسده وكذا السخلة اذا وقعت من امها رطبة
في الماء لا يفسده لان الرطوبة التي عليها ليست بنجسة لكونها في محلها وكذا الانفحة بكسر
الهمزة وفتح الفاء وقد تكسر وهي ما يكون في معدة الرضيع من اجزاء اللبن طاهرة عند ابي حنيفة اذا
خرجت من شاة ميتة سواء كانت جامدة او مائعة وعندهما المائعة نجسة والجامدة
متنجسة تطهر بالغسل واما لو خرجت من مذكاة فلا خلاف في طهارتها والخلاف في لبن الميتة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

على هذا اما الماء المستعمل فنجس نجاسة غليظة عنده في رواية الحسن بن زياد ره عنه
وعند ابي يوسف ره انه نجس نجاسة خفيفة وهي رواية عن ابيحنيفة ره ايضاً وعند محمد ره
وهي رواية عن ابيحنيفة ره ايضا طاهر غير طهور اي غير مطهر وبه اخذ اكثر المشائخ وهو ظاهر
الرواية وعليه الفتوى لانه لم يرو عنه عليه السلام والصحابة عليهم الرضوان التحرز عنه فكان
طاهرا ولم يرو عنهم انهم حملوه في الاسفار سيما في الاماكن العديمة المياه ولا ان بعضهم اخذه من
عضو غيره واستعمله فدل على عدم كونه مطهرا ولا فرق في ذلك بين كون مستعمله محدثا او غير
محدث خلافا لزفر ره في غير المحدث والماء المستعمل هو كل ماء ازيل به حدث كما اذا استعمله من به
حدث ولو بلانية او استعمل في البدن على وجه القربة اي العبادة اي بقصد باستعماله التقرب الى
الله تعالى ولو كان مستعمله غير محدث كالوضوء على الوضوء فهو يصير مستعملا باحد هذين
الامرين عندهما وقال محمد ره لا يصير مستعملا الا بالقربة فلو توضأ او اغتسل وهو محدث بلا
نية كتعليم الغير او لتبرد الاعضاء لا يصير الماء مستعملا عنده وان كان قد ازيل به الحدث
لعدم نية القربة ثم انما يصير مستعملا اذا زال عن البدن في الغسل او عن العضو الذي استعمل
فيه في الوضوء لضرورة التطهير وعند البعض لا يصير مستعملا حتى يستقر في مكان والصحيح
انه كما زال العضو صار مستعملا لزوال الضرورة وقوله او استعمل في البدن احتراز عما استعمل في غيره
كالثوب مثلا فانه لا يصير مستعملا ولو كان مع نية القربة ويدخل فيه ما لو غسل يديه
قبل الطعام او بعده بنية اقامة السنة فانه يصير مستعملا ويتفرع على ما ذكرنا امرأة غسلت
القدر او القصاع او غسلت يديها من الوسخ او العجين وكذلك الرجل لا يصير ذلك الماء
مستعملا ان لم يكن على يديها حدث بالاتفاق لعدم وجود شئ من الامرين والا
فعلى قول محمد ره خاصة وفي فتاوى قاضيخان المحدث او الجنب اذا ادخل
يده في الاناء للاغتراف وليس عليها نجاسة حقيقة لا يفسد الماء يعني لا يصير مستعملا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وكذا لو ادخل يده في الحب الى المرفق لاخراج الكوز لا يصير مستعملا وكذا الجنب اذا ادخل
رجليه في البير في طلب الدلو لا يصير مستعملا للضرورة بخلاف ما لو ادخل يده
او رجله للتبرد ولو اخذ الجنب الماء بفمه لا يريد المضمضة لا يصير مستعملا
عند محمد ره وقال ابو يوسف ره لا يبقى طهورا وقال قاضيخان هو الصحيح وان ادخل
الجنب او المحدث يده في الاناء يريد الغسل ان ادخل الاصابع دون الكف لا يصير
مستعملا كذا في الخلاصة وفيها الطاهر اذا اغتسل في البير بنية القربة افسده وان
انغمس لطلب الدلو وليس على بدنه نجاسة ولم يدلك فيه جسده لم يفسده عندهم جميعا
اقول وكذا لو دلكه لازالة الوسخ ولو غسل المحدث غير اعضاء الوضوء فالاصح انه لا يصير
مستعملا وكذا لو اغتسل ثوبا او اناء طاهرا وان ادخل الصبي يده في الماء وعلم ان ليس بها
نجس يجوز التوضي به وان شك في طهارتها يستحب ان لا يتوضاء به وان توضا به
جاز هذا اذا لم يتوضا به فان توضا به ناويا اختلف فيه المتاخرون انه يصير مستعملا اذا كان
عاقلا لانه نوى قربة معتبرة وان انتضح من غسالة الجنب في الاناء لا يفسد الماء اما ان سال فيه سيلانا
فانه يفسده وعلى هذا حوض الحمام وعلى قول محمد ره وهو المختار لا يفسده ما لم يغلب عليه ويكره شرب
الماء المستعمل ويجوز الانتفاع به وبالماء النجس في تحويل الطين وسقي الدواب وان اغتسلت لاجل الطعام
يصير مستعملا لان فيه اقامة السنة وكل اهاب اذا دبغ فقد طهر لقوله عليه السلام ايما اهاب
دبغ فقد طهر والاهاب اسم للجلد قبل الدبغ واذا طهرت جازت الصلوة عليه ومعه ملبوسا او مفروشا
او محمولا والوضوء منه الا جلد الخنزير لنجاسة عينه والادمي لكرامته وذكر في الشرح اي شرح الاسبيجابي وفي
بعض النسخ صرح به كل حيوان اذا ذبح بالتسمية طهر جلده ولحمه وشحمه وجميع اجزائه سوى الادمي والخنزير سواء كان
ماكول اللحم او غير ماكول اللحم وقد تقدم الكلام في هذا مستوفيا في اول الفصل جلد الادمي اذا وقع منه
مقدار ظفر في الماء يفسده والظفر بنفسه اذا وقع في الماء لا يفسده لانه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بجس وينزع الماء كله وفي الخانية كل ما كان سؤره نجسا لا يطهر لحمه وشحمه وجلده

بالذبوح ومحمد منا الكلام عليه والاصح طهارة جلده دون لحمه وعن محمد رح جلد الكلب و

الذئب يطهر بالذبح وعصب الميتة وعظمها وقرنها وريشها وشعرها وصوفها وظلفها و

ظفرها وكذا حافرها ومخليها وكل ما لا تحل الحيوة منها طاهر اذا لم يكن عليها دسومة لما

روى عن عبيد الله بن عبد الله بن عباس رضي الله عنهم قال انما حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم

من الميتة لحمها فاما الجلد والشعر والصوف فلا باس به والكلام عليه مستوفى في الشرح

واما جلد الفيل فيطهر بالدباغة والذبح كسائر السباع وعظمه طاهر يجوز بيعه والانتفاع

به الا عند محمد رح فان عنده الفيل نجس العين كالخنزير فلا يجوز الانتفاع منه بشئ وروي

عن محمد رح انه يجوز امراة صلت وفي عنقها قلادة عليها سن اسد وثعلب وكلب جازت

صلوتها لطهارة هذه الاشياء وكذلك سن الانسان وعظمه طاهر في الصحيح فيجوز الصلوة

معه مطلقا على ظاهر المذهب وعن محمد رح انها لا يجوز اذا زاد على قدر الدرهم بخلاف سن الادمي

والخنزير لكرامة الادمي ونجس عين الخنزير وذكر الشيخ الامام الاسبانكي بكسر الهمزة واسكان

السين المهملة بعدها باء موحدة والف ثم نون ساكنة وكاف منسوب الى اسبانكة قرية من قرى

اسبيجاب في شرحه السنجاب اي فروة اذا خرج من دار الحرب الينا وعلم انه مدبوغ بودك
پوستين

الميتة لا يجوز الصلوة به ما لم يغسل لانه تنجس بعد الدباغة بالودك فيطهر بالغسل ثلاثا

مع العصر وان علم انه مدبوغ بشئ طاهر جازت الصلوة به وان لم تغسل وان شك انه مدبوغ

بشئ نجس او بشئ طاهر فالافضل ان يغسل ليزول الشك وان لم يغسل جاز بناء على ان الاصل

الطهارة والدباغة هي ما يمنع النتن والفساد عن الجلد على ضربين حقيقية وحكمية

فالحقيقية ان يدفع بشئ طاهر من الادوية المعدة للدبغ كالعصف والسبخة وغيرهما

والشب والملح والقرض ونحوهما ولو اصابها الماء بعد الدباغة الحقيقية فانه لا يعود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نجسا واما الحكمية فهو ان يخرج الجلد عن حكم الفساد ويزول النتن عنه من
غير استعمال شيء من الادوية بل اما بالتتريب اي جعل التراب عليه او جعله في التراب
او بالتشميس اي وضعه في الشمس او بالقائه في الريح فتزول رطوباته لهذه الاشياء ويصير
مدبوغا طاهرا ولكن لو اصابه بعد الدباغة الحكمية ماء فابتل فعن ابي حنيفة رح في عوده
نجسا روايتان في رواية يعود نجسا لعود الرطوبة وفي رواية لا يعود نجسا لان هذه رطوبة
طاهرة غير تلك الرطوبات النجسة التي كانت فيه وكذا حكم الثوب اذا اصابه مني ففرك
ثم اصابه الماء وكذلك الارض اذا اصابها نجس وجفت وذهب اثرها جازت الصلوة عليها
ولا يجوز التيمم منها ثم اصابها الماء وكذا البير اذا تنجست فغارت ماؤها ثم عاد ماؤها
كما كانت ففي كل من هذه المسائل روايتان في عودها نجسة والاصح في غير المني عدم العود
وفي المني العود وقوله رح في فتاوى قاضيخان ان الاظهر في البيران يعود نجسا غير صحيح بل
المذكور فيها في فصل البير الصحيح انه طاهر ويكون ذلك بمنزلة النزح وذكر في المحيط
الاظهر ان لا يعود نجسا لان الزائل لا يعود بلا سبب جديد فصل في البير واذا وقعت في البير
نجاسة نزحت اي اخرج ماؤها وكان نزح ما فيها من الماء طهارة لها فلا يحتاج الى غسلها
او شيء اخر وان وقعت فيها فارة او عصفورة او ما هو نحوهما ثم مات ينزح منها عشرون دلوا الى ثلثين لما روي
عن انس رض انه قال في فارة ماتت في البير فاخرجت من ساعتها ينزح منها عشرون الى ثلثين فالعشرون بطريق الايجاب
والثلثون بطريق الاستحباب والمعتبر هو الدلو الوسط وهو ما يسع فيه صاع من الحب المعتدل
وان ماتت فيها حمامة او دجاجة او سنور او ما قاربها في الجثة نزح منها اربعون دلوا الى خمسين
كذا في الجامع الصغير رح في الهداية وهو الاظهر من قول القدوري الى ستين لحديث ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه انه قال في الدجاجة اذا ماتت في البير ينزح منها اربعون دلوا وهذا
لبيان الايجاب والخمسون بطريق الاستحباب وان ماتت فيها شاة او كلب او ادمي نزح جميع الماء لما روي عن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ابن سیرین رہ ان زنجیا وقع فی زمزم یعنی مات فامر به ابن عباس رضی الله عنه فاخرج
وامر بها ان ینزح جمیع الماء وکذا ینزح جمیع الماء ان استخرج الکلب او الخنزیر حیا وان لم
ای لم یصب فیه الماء لان الخنزیر نجس العین وکذا الکلب فی روایة وفی روایة لیس بنجس العین
فما لم یصب فمه الماء لا یجب نزحه کما فی سائر السباع وقیل عندهما نجس العین وعند ابی حنیفة ره لا
لقد استوفینا ذکر الاختلاف فی الشرح وکل حیوان سوی الکلب والخنزیر علی ما ذکر اذا اخرج حیا
وقد اصاب الماء فمه فانه ینظر ان کان سؤره طاهرا ولم یعلم ان عینه نجاسة لا ینجس الماء لکن لا
یتوضأ منه احتیاطا لاحتمال انه کان لغلبته نجاسة او انه احدث عند الوقوع ومع هذا ان توضا
جاز لان الاصل عدم ذلک الا ان کان غالبا کما قالوا فی الفارة اذا هربت من الهرة فسقطت فی
البیر نجستها لغلبة البول فیها عند الخوف من الهرة وان کان سؤره نجسا ینزح
الماء کله لتنجسه بسؤره والاظهر وجوب النزح فیما سؤره نجس سواء اصاب فمه الماء او لم یصب علی ما
اختاره قاضیخان وقد حققناه فی الشرح وان کان سؤره مکروها ینزح منها عشر دلاء
ونحوها استحبابا کذا فی الخلاصة احتیاطا وان کان سؤره مشکوکا ینزح کله ایضا لیذهب
الشک کذا روی عن ابی یوسف ره فی الفتاوی الخاقانیة وفتاوی قاضیخان ولو وقع عظم المیتة فی
الماء ان کان علیه لحم او دسومة تنجس الماء عند ابی یوسف ره والا فلا وان کان عظم الخنزیر ینجس الماء کله
ولم یذکر عن غیره خلافه وان انتفخ فیها الحیوان الواقع او تفسخ نزح جمیع ما فیها من
الماء سواء صغر ذلک الحیوان او کبر بعد ان کان مما یفسد الماء وکذا لو وقع فیها ذنب الفارة و
نحوها لانتشار النجاسة فی جمیع الماء ولمن وجدوا فیها فارة میتة ولا یدرون انها متی وقعت
ولم تنتفخ اعادوا صلوة یوم ولیلة اذا کانوا یتوضؤن منها فی ذلک الیوم واللیلة و
غسلوا کل شئ اصابه ماءها فی الزمان المذکور وان کانت انتفخت او تفسخت اعادوا
صلوة ثلثة ایام ولیالیها ای ما ادوا بوضوئهم منها فی الزمان المذکور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وغسلو كل ما اصابه ماءه فيها عنده وقالا ليس عليهم اعادة شيء ولا غسل شيء حتى تحققوا
متى وقعت لاحتمال انها وقعت تلك الساعة ثم ماتت او كانت ميتة منفخة او متفسخة
ثم وقعت بريح او غيره ولابي حنيفة ره ان كونها في البير سبب ظاهر لموتها فيحمل عليه احتياطا
والانتفاخ او التفسخ يدل على طول المدة فقدر بالثلث باعتبار الغالب وان وقعت بعرة
او بعرتان في البير من بعر الابل او الغنم فاخرجت قبل التفسخ لم ينجس البير استحسانا لدفع الحرج
لان ابار الفلوات ليس لها اغطية والمواشي تبعر حولها والرياح تهب فجعل القليل عفوا دون الكثير وفي
القياس ان ينجس البير على كل حال لان هذه نجاسة وقعت في ماء قليل فينجسه كما لو وقعت في الوعاء
وان وقعت اي البعرة والبعرتان في اللبن وقت الحلب فاخرجت حين وقعت ولم يبق لها اثر لم
ينجس اللبن ايضا كما لم ينجس البير وهو مروي عن علي رضي الله عنه وان وقعت في غير زمان الحلب
فهو كوقوعها في سائر الاواني فينجس في الاصح لان الضرورة انما هي في زمان الحلب لان من عادتها ان
تبعر في ذلك الوقت والاحتراز عسير ولا كذلك غيره وان اخرجت بعد التفسخ ينجس اللبن هذا
استحسانا وروي عن ابي حنيفة ره البعرة اذا كانت يابسة لم تفسد الماء اي ماء البير ما لم يستكثرها
الناس لعموم البلوى وفيه اشارة الى ان الشرطية ليست كذلك وفيه ان حد الكثير ان يستكثره الناظر
وهو الصحيح وقيل ان لا يخلو كل دلو من بعرة او بعرتين وعن محمد ره ان يأخذ ربع وجه الماء وفي
الرطوبة والمنكسرة اليابسة اختلاف بين المشائخ بعضهم افتى فيهما بالتنجس وبعضهم فرق بين الرطبة
واليابسة المنكسرة وبعضهم سوى اي بين الرطبة اليابسة والمنكسرة وهو الصحيح وهو مختار
صاحب الهداية لتحقق الضرورة في الجميع والاوراث بمنزلة المنكسرة للتخليل والرخاوة فيها
وكذا الاخثاء بمنزلة المنكسرة واكثر المشائخ على انه تعتبر فيها الضرورة
العامة والبلوى ايضا وان كان فيه ضرورة وبلوى يتعسر الاحتراز عنه ووقوع
الحرج كابار الفلوات الغير المحفوظة الكثيرة الطارق لا يحكم بالنجاسة للضرورة وان كان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وانما اجاز ذلك بناء على كثرة الماء في ابار بغداد كذا في المبسوط والمروي عن ابي حنيفة

ره انه اذا نزح منها مائة دلو يكفي وهو بناء على ابار الكوفة لقلة الماء فيها كذا في الكفاية

وهذا اي عتبار غالب بار البلد ايسر على الناس واعتبار قول العدلين احوط وخرء البط الاوز

بمنزلة خرء الدجاجة وذرق سباع الطير لا يفسد الثوب الا اذا فحش وهو ربع الثوب ويفسد

ماء الاواني وان قل ولا يفسد ماء البير واذا نزح بوقوع الفارة عشرون دلوا او ثلثون

طهر الدلو والرشاء بالكسر والمد وهو الحبل وكذا تطهر البكرة ونواحيها ويد المستسقي تبعا

لطهارة البير وكذا في كل موضع نزح مقدار ما وجب وفي وجوب نزح الكل اذا وصل الى حد لا

يملأ نصف الدلو كان نزحا للكل ويحكم بطهارة البير وتوابعها ذكره البزازي وذكر

قاضيخان انه اذا بقي مقدار ذراع او ذراعين يصير الماء طاهرا وطهورا وهو اوسع وذلك

احوط ولو نزحوا بدلو منخرق فان كان يخرج فيه اكثر من نصفه فهو بمنزلة الصحيح ذكره

البزازي ايض وموت ما ليس له دم سائل في الماء لا ينجس الماء ولا غيره اذا مات فيه كالبق

اي البعوض والذباب والزنابير بجميع انواعها والعقارب والخنافس والعلق وما شابه

ذلك من الفراش وصغار الحشرات وان كان الماء قليلا او كثيرا وكذا موت ما يعيش في الماء

اذا مات فيه او وقع ميتا فيه لا ينجس كالسمك والضفدع المائي والسرطان والحية المائية

وان مات في غير الماء من الاطعمة والاشربة والخل ففيه تفصيل اما السمك فانه لا ينجس بلا

خلاف واما الضفدع اذا مات في العصير ونحوه فقد اختلف المتاخرون في كونه يفسده

او لا وقال المصر ره واكثرهم على انه ينجس في الهداية لانعدام المعدن وفيها وفي الكافي

وقيل لا يفسده وهو الاصح لانه لا دم فيه لان الذي لا يعيش في الماء وفي الهداية

الضفدع البحري والبري سواء وقيل البري يفسد لوجود الدم وعدم المعدن

ثم المائي ما يكون توالده ومثواه في الماء فطهر الماء يفسد اذا مات فيه في الصحيح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وكذا غير الماء بالطريق الاولى وذكر الاسبيجابي في شرحه ما يعيش في
الماء مما لا يوكل لحمه اذا مات فيه وتفتت فانه يكره شرب ذلك
الماء وهو المروي عن محمد ره لاختلاط الاجزاء المحرم كلها بالماء واحتمال
ابتلاعها معه وما يحتمل فيه تناول الحرام يكره تناوله وفي التجنيس لو كان
للضفدع البري دم سائل يفسد ايضا ومثله لو ماتت حية برية لا دم فيها في الاناء
لا ينجس وان كان فيها دم ينجس وقول المصنف ره اما الحية البرية اذا ماتت في
الماء تفسد الماء وكذا الحية المائية اذا كانت كبيرة لها دم سائل مبني على غير
الاصح والاصح عدم التنجس لان ما فيها ليس بدم حقيقة لان الدموي لا
يعيش في الماء على ما تقدم عن الهداية والكافي وكذا الوزغة اذا كانت كبيرة
بحيث يكون لها دم سائل فانها تفسد الماء لما تقدم في الضفدع البري والحية البرية
ثم الضفدع المائي هو الذي يكون بين اصابعه سترة والبري بخلافه

فصل في الاسار جمع سؤر بالهمزة والمراد به ما يبقى بعد شرب الشارب وقد يطلق على
بقية الطعام سؤر الادمي طاهر بالاتفاق سواء كان مسلما او كافرا او جنبا او
حائضا او محدثا او نفساء او طاهرا من جميع الاحداث ما لو تنجس فمه بخمر او غيرها فشرب من
فوره تنجس سؤره ولو بعد ما ردد ريقه في فمه وذهب الاثر فلا ينجس سؤره عندهما خلافا لمحمد ره
وكذا سؤر ما يوكل لحمه من الحيوان طاهر بالاتفاق كالابل والبقر والغنم لتولد اللعاب
من لحم طاهر واما سؤر الفرس فعن ابي حنيفة ره اربع روايات ذكرها في المحيط الا
ان ما قاله المصنف انه في رواية نجس ليس منها ولعله بغير المصر بل في المحيط في
رواية قال احب الي ان يتوضا بغيره وهي رواية البلخي عنه وفي رواية هو مشكوك كسؤر الحمار
وفي رواية وهي رواية الحسن ره انه مكروه كلحمه والمراد كراهية التحريم وفي رواية وهي رواية

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

كتاب الصلوة انه طاهر بلا كراهية وهو الصحيح من مذهبه لان كراهية اكله لكرامته لا للخبث
فيه واما عندهما فهو طاهر بلا شك لانه ماكول اللحم وبه اي بكونه طاهرا اخذ بعض
المشائخ بل كل المتاخرين وسؤر الكلب والخنزير وسائر سباع البهائم نجس بالاتفاق عند
علمائنا لتولده من لحم نجس خلافا لمالك رح في الكل وللشافعي واحمد رح في غير الكلب والخنزير وسؤر
سباع الطير كالصقر والبازي والشاهين ونحوها وسؤر ما يسكن في البيوت من الحشرات
وغيرها مثل الحية والعقرب والوزغة والفارة والدجاجة المخلاة اي المطلقة غير المحبوسة
والهرة مكروه اي يكره التوضي به عند وجود غيره وكذا شربه كراهة تنزيهية وقيد الدجاجة بالمخلاة
حتى لو كانت محبوسة بان كانت في مكان وراسها وعلفها وماؤها خارجة بحيث لا يصل
منقارها الى ما تحت رجليها فلا كراهية بسؤرها وقال شيخ الاسلام ان كانت لا تصل الى نجاسة
غيرها فلا كراهية بسؤرها وان كان يصل منقارها الى ما تحت رجليها لانها لا تجول
في نجاسة نفسها وعن ابي يوسف رح سؤر الهرة غير مكروه والدلائل مستوفات في الشرح
وان اكلت الهرة الفارة ثم شربت الماء على الفور من غير ان تمكث وتلحس فمها يتنجس الماء
وان مكثت ساعة ولحست فمها فمكروه وليس بنجس عندهما خلافا لمحمد رح بناء
على التطهير بغير الماء وسؤر الحمار والبغل الذي امه اتان مشكوك فيه قيل الشك
في الطهارة وقيل في طهوريته وهو الاصح ولا لوجب عليه غسل اعضائه اذا وجد الماء الطاهر بعد
التوضي بالمشكوك وتقييد البغل بالذي امه اتان ذكره جماعة منهم السروجي في شرح الهداية
حتى لو كانت امه رمكة فسؤره كسؤر الفرس لان العبرة بالام وكذا ان كانت امه بقرة وعرق كل شئ معتبر بسؤره
فما كان سؤره طاهرا فعرقه ذلك وما كان سؤره نجسا فعرقه نجس وما كان سؤره مكروها فعرقه مكروه اي
يكره ان يصلي وبدنه او ثوبه ملوث به الا ان عرق الحمار وكذا البغل طاهر بلا شك فانه ان فرض ان الشك في طهارة سؤره
وقوله عند ابي حنيفة رح في الروايات المشهورة انما هو لان الروايات عنه مختلفة لان المشهور هي رواية الطهارة الا ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاما مين بخلافه كذا ذكره القدوري اي ذكران عرقه طاهر في الروايات المشهورة وفي
بعض الروايات انه نجس غليظة لكنه جعل عفوا في الثوب والبدن للضرورة وفي بعضها بنجاسة
خفيفة والمشهورة هي الصحيح انه طاهر لبن الاتان اي الحمارة نجس في ظاهر الرواية عن اصحابنا
الثلثة وروي عن محمد رح في النوادر انه طاهر ولكن لا يوكل وهو الصحيح ولا راد تصحيح بغير المصدر
بل الصحيح انه نجس على ما حققناه في الشرح وان اصاب الثوب او البدن شيء من سؤر المكروه
لا يمنع جواز الصلوة وان فحش وهو ربع الثوب اي لو كان بحيث يعد كثيرا فاحشا لانه طاهر
الا انه تكره الصلوة معه كما يكره الوضوء به واكله وشربه وان يدع الهرة يلحس يدنه او ثوبه
ثم يصلي من غير غسل فالاصح انها كراهة تنزيهة على ما اختاره الكرخي رح وقيل تحريم على
ما اختاره الطحاوي رح وان اصاب الثوب او البدن شيء من السؤر المشكوك لا يمنع ايضا
جواز الصلوة ايضا عند ابيحنيفة رح وان فحش وروي عن ابيوسف رح انه قال يمنع ان فحش بناء
على انه نجس نجاسة خفيفة والصحيح ان الشك في طهوريته لا في طهارته بل هو طاهر قطعا
فعلى ما تقدم وان اصاب الثوب والبدن شيء من السؤر النجس كالكلب وغيره يمنع جوازها اذا
زاد على قدر الدرهم والاصل فيه اي فيما يمنع جواز الصلوة ان النجاسة الغليظة اذا كانت
قدر الدرهم او دونه فهي عفو لا يمنع جواز الصلوة عندنا وعند زفر والشافعي رح يمنع جواز الصلوة
وان قلت وكذا عند ما لك واحمد رح ولكن ينبغي ان تغسل وان كانت اي لو كانت النجاسة اقل
من قدر الدرهم على ما تقدم في الاداب حتى ان الثوب والبدن اذا اصابته من النجاسة الغليظة
اقل من قدر الدرهم ولم يغسل ثم اصابه منها مقدار ما لو جمعت تلك النجاسة اي مع
تلك النجاسة التي اصابته اولا يصير المجموع اكثر من قدر الدرهم منعت تلك
النجاسة ح جواز الصلوة بالاجماع وقد روي عن ابيحنيفة رح انه غسل ثوبه من
قطرة دم اصابته لزيادة ورعه ومحافظته على اداب الشرعية ودقائق التقوى ثم الدرهم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المقدر به هو الدرهم الكبير الشهليلي بكسر الشين منسوب الى شهليل اسم موضع وهو مثل
عرض الكف اي مقعر الكف وهو داخل اصول الاصابع قال الفقيه ابو جعفر الهندواني يقدر
بالوزن اي بالدرهم الوزني وهو ما يبلغ وزنه مثقالا في النجاسة المتجسدة اي ذات الجرم
والجسد كالعذرة ولحم الميتة ونحوهما ويقدر بالبسط والعرض المذكور في النجاسة الرقيقة
التي لا جرم لها كالبول والخمر والدم ونحوها فالمعتبر في الكثيف وزن ذات النجاسة وفي
الرقيق محلها وان اصابه اي الثوب دهن نجس هو اقل من قدر الدرهم وقت الاصابة
ثم انبسط بعد ذلك حتى صار اكثر من قدر الدرهم قال بعضهم يعتبر وقت الاصابة فلا
يمنع جواز الصلوة وان زاد بعد ذلك وقال بعضهم يعتبر وقت الصلوة ح يمنع الصلوة
وبه اي بالقول الثاني يوخذ لان مساحة النجاسة وقت الصلوة اكثر من قدر الدرهم وما
صلى به قبل الانبساط جائز لعدم القدر المانع في ذلك الوقت وان اصاب الدهن النجس
الجلد فتشرب اي سرى الدهن في الجلد او ادخل الرجل يده في السمن النجس او غيره من الادهان
النجسة او المراة اذا اختضبت يدها بالحناء النجس او غيره من الخضابات النجسة او الثوب
اذا صبغ بالصبغ بالكسر النجس ثم غسل كل من الاشياء المذكورة ثلث مرات طهر الجلد من
النجس المتشرب والثوب من الصبغ النجس واليد من الدهن النجس والخضاب النجس وان بقي
اي لو بقي اثر الدهن من الدسومة في اليد او الجلد واثر الصبغ في الثوب واثر الخضاب في اليد
لان الاثر الذي يشق زواله لا يضر بقاؤه وما تشرب الجلد من الدهن فهو عفو لذلك
وذكر في المحيط يطهر الثوب اي الثوب المصبوغ بشئ نجس بشرط ان يغسل حتى يصفو الماء و
يسيل عنه الماء الابيض اي الخالص من لون الصبغ كذا قال قاضيخان في خضاب اليد ينبغي
ان لا يكون طاهرا ما دام يخرج عنه الماء الملون بلون الحناء وان غسل اي لو غسل الاشياء المذكورة
بالماء بغير حرض ولا صابون ونحوهما فانها تطهر ان لم يبق في الماء لون الاثر الى ما

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

روي عن ابيوسف ره في تطهير الدهن النجس اي المتنجس انه اذا جعل الدهن في اناء
نصب عليه الماء فيعلو الدهن على وجه الماء فيرفع بشيء ويراق الماء ثم يفعل هكذا حتى
اذا فعل كذلك ثلث مرات يحكم بطهارة الدهن خلافا لمحمد ره والفتوى على قول ابيوسف ره وذكر
في الذخيرة رجل ادهن رجليه ثم توضا وغسل رجليه فلم تقبل الرجل الماء جاز وضوءه
لان الفرض الغسل وهو اسالة الماء وقد حصل ثوب مبطن اصابه في ظهارته نجاسة
اقل من قدر الدرهم فنفذت الى بطانة فصار النجس باعتبار الموضعين اكثر من قدر
الدرهم يمنع ذلك النجس جواز الصلوة عند محمد ره لان البطانة مع الظهارة في حكم ثوبين و
عند ابيوسف ره لا يمنع لانهما في حكم ثوب واحد ولو نفذ النجس في الثوب الواحد الى الوجه الاخر
لا يضر فكذا هذا وقيل ان كان الثوب مضربا لا يمنع بالاتفاق والاولى ان يؤخذ بقول ابيوسف
ره في المضرب وبقول محمد ره في غير المضرب لان التضريب يصيره ثوبا واحدا واذا لف
الثوب المبلول النجس في ثوب طاهر يابس فظهرت نداوته اي نداوة المبلول على الطاهر ولكن لا
يصير رطبا بحيث يسيل منه شيء بالعصر بل كان بحيث لو عصر لا يسيل منه شيء ولا يتقاطر
اختلف المشائخ فيه والاصح انه لا يصير نجسا والمراد من المبلول المبلول بالماء لا
المبلول بعين النجاسة كالبول فان الطاهر لو لف في المبلول بالبول فظهرت فيه النداوة
تنجس على ما حققناه في الشرح وكذا المراد اذا لم يظهر في الثوب الطاهر اثر النجاسة من لون
او ريح فلو ظهر شيء من ذلك تنجس وكذا حكم الطاهر الثوب اليابس ايضا اذا بسط على ارض
نجسة رطبة بالماء فظهرت رطوبتها فيه لكن لا يقطر لو عصر فانه لا ينجس
كذا لو كان الثوب مبلولا والارض يابسة نجسة لا يتنجس الثوب ما لم يظهر فيه عين
النجاسة وكذا ان نام على فراش نجس فعرق وابتل الفراش من عرقه فانه ان
لم يصب بلل الفراش بعد ابتلاله بالعرق على جسده لا ينجس جسده وكذا اذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

غسل رجليه ومشى على لبد نجس فابتل اللبد لا ينجس رجله وكذا ان مشى على ارض
نجسة بعد ما غسل رجليه فابتلت الارض من بلل رجليه واسود وجه الارض لكن
لم يظهر اثر البلل المتصل بالارض في رجله لم يتنجس رجله وجازت صلوته لعدم ظهور
عين النجاسة في جميع ذلك واما اذا صارت الارض طينا رطبا من بلل رجله فاصاب
ذلك الطين رجله ثم تنجس رجله لا يجوز صلوته ما لم يغسلها ان كان قدر اما نعا
وقال في الذخيرة رجل رمدت عينه فرمصت بكسر الميم نا اجتمع رمصها بفتحها
وهو وسخ ابيض يجتمع في الموق اي في جانب العين مما يلي الانف قال يجب له ان
يتكلف في ايصال الماء الى الماق في حال الصحة ايضا وهذه المسئلة محلها مباحث
الوضوء والغسل وفي المحيط اذا صب الرجل دهنا في اذنه نمكث في دماغه يوما ثم
خرج من اذنه فلا وضوء عليه لان الدماغ ليس محل النجاسة وكذا ان خرج من انفه فلا
وضوء عليه لما قلنا وان خرج من الفم فعليه الوضوء قيل لان ما خرج من الفم انما يخرج بعد
الوصول الى الجوف وهو محل النجاسة وان دخل ماء في اذنه عند الاغتسال ثم خرج من انفه
فلا وضوء عليه وان خرج من الفم فعليه الوضوء وكذا ان عاد من اذنه وهذه المسائل
وان كان محلها نواقض الوضوء لكن لما كان ما يوجب الوضوء يكون نجسا ناسب ذكرها في
مباحث النجاسة واما ما بعدها فليس الا استطرادا وهو قوله القرحة اذا برات فارتفع
قشرها وهو الجلد الذي كان تحته المادة ولكن اطراف القرحة موصولة بالجلد المرتفع
الا الطرف الذي كان يخرج منه القيح فانه منفتح غير متصل باللحم فتوضأ صاحب
القرحة فوق ذلك الجلد المرتفع جاز وضوءه وان لم اي ولو لم يصل الماء حال الوضوء الى
ما تحته اي الجلد لان ما تحته باطن وهو مامور بغسل الظاهر ولو توضأ
الرجل ثم حلق راسه او لحيته او قلم اظفاره لم يجب امرار الماء على تلك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاعضاء وقد تقدم ذلك في محله وفي السراجية الماء الذي يسيل من فم النائم
فهو طاهر سواء كان متحللا من الفم او مرتقيا من الجوف عند الطرفين وعليه الفتوى
وذكر في المحيط انه اذا جف ويبقى له اثر اي ريح او لون فهو نجس وقال في الملتقط هو
طاهر الا اذا علم انه اي انبعاثه من الجوف وهو مناسب لما في المحيط وهو الاحوط
واما النجاسة الخفيفة وهي كبول ما يوكل لحمه فانها مقدرة في منع جواز الصلوة
بالكثير الفاحش الذي يستفحشه الطباع السليمة او طبيعة المبتلى به و
روي عن ابيحنيفة ره انه مقدر بشبر في شبر هكذا في جميع النسخ والصواب ان
هذه الرواية عن ابيوسف ره لا عن ابيحنيفة ره وفي رواية عن ابيوسف ره
ايضا مقدر بذراع في ذراع وعن محمد ره يعتبر بالربع وهو مروي عن ابيحنيفة ره ايضا
وصححه في الهداية والكافي لان الربع اقيم مقام الكل في كثير من الاحكام ثم
اختلفو المشائخ في كيفية اعتبار الربع فقال بعضهم يعتبر ربع جميع الثوب الذي اصابته
تلك النجاسة وقال بعضهم يعتبر ربع موضع الذي اصابته ان كان ذلك الموضع
ذيلا فربع الذيل هو المعتبر في المنع وان كان دخريصا او كما فربع ذلك وكان القائلين
بهذا ارادوا به ربع ثلث الثوب الشامل للبدن كله وقدر بعضهم ربع ثوب يجوز
به الصلوة وهو ما يستر العورة والقول الاول هو المختار وهو ربع الثوب المصاب
صغيرا كان او كبيرا واما الشرط الثاني فهو الطهارة من الانجاس وهي جمع
نجس بفتح الجيم نفس النجاسة وبكسرها الشئ المحكوم بنجاسة والاول اخص بكل نجس
بفتح الجيم فهو نجس بالكسر من غير عكس يجب اي يفرض على المصلي اي من يريد ان يصلي
قبل الشروع في الصلوة ان يزيل النجاسة المانعة عن بدنه وثوبه والمكان الذي يصلي
فيه لقوله تعالى وثيابك فطهر واذا وجب تطهير الثوب وجب تطهير البدن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والمكانات بالاولوية لانهما الزم الصلوة منه اذ لا تنفك منهما وقد ينفك عن الثوب اذا
لم يوجد وكما يجوز ازالتها اي النجاسة الحقيقية بالماء المطلق فكذا يجوز بالماء المقيد
كماء الورد وماء البطيخ والخيار وبكل مائع طاهر يمكن ازالتها به كالخل ونحوه وكذا يجوز
ازالتها بالنار او بالتراب لان المقصود قلع اثرها وذلك في مواضع منها اذا تلطخ السكين
ونحوه بالدم او تلطخ راس الشاة مثلا به ثم اذا ادخل النار فاحترق الدم وزال اثره طهر
الراس والسكين بالنار لحصول المقصود وكذا اذا اصاب السكين دم فمسح بالتراب يطهر
لما قلنا وروي عن محمد ره اذا اصابت يد المسافر نجاسة قال محمد ره يمسحها بالتراب
تخصيص المسافر لان الغالب عليه عدم ما يزيل به النجاسة من المائعات فيقللها بالتراب
وليس المراد انها تطهر حتى يجوز ذلك مع وجود المائع او انه لا يجب غسلها بعد ذلك اذا وجد
وكذا اذا اصاب الخف او نحوه من النعل او الجرموق وغيرهما نجاسة لها جرم فجفت ذلك كالعذرة
والروث ونحوهما عن ابيوسف ره انه قال اذا مسحه بالتراب او بالرمل على سبيل المبالغة
يطهر وعليه اي على قول ابيوسف ره فتوى مشائخنا ذكره في المحيط وعند ابيحنيفة ره ايضا
يطهر بالدلك لكن اذا جفت النجاسة لا اذا كانت رطبة وعند محمد ره لا يطهر الا بالغسل وان
لم يكن لها اي للنجاسة التي اصابت الخف جرم كالبول والخمر ونحوهما فلا بد من الغسل بالاتفاق
رطبا كان او يابسا وعليه الفتوى وكان القاضي الامام ابو علي النسفي يحكي عن
الشيخ الامام ابي بكر محمد بن الفضل انه قال فيمن اذا اصاب نعله النجاسة
الرقيقة وهو يمشي على التراب او الرمل ولزق بعض التراب او الرمل بالنعل وجفت
ومسحه بالارض يطهر ايضا عند ابيحنيفة ره وهكذا اي كما روى ابن الفضل عنه
روى الفقيه ابو جعفر الهندواني عنه وقال شمس الائمة السرخسي ره وهو الصحيح
وعن ابيوسف ره ايضا مثل ذلك الذي رويناه عنه الا انه اي ابا يوسف لا يشترط الجفاف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيه كما اشترط ابو حنيفة ره بل بمجرد ما اجتسد بالتراب والرمل او مسحه الطهر كما مر
اصله في ذات الجرم والحاصل ان المختار للفتوى ان الخف ونحوه يطهر بالدلك سواء
كانت النجاسة ذات جرم من نفسها او صارت ذات جرم بغيرها كالرقيقة المتجسدة
بالتراب ونحوه رطبة كانت او يابسة لحصول قلع اثرها بذلك بالكلية وكذا يجوز
ازالتها اي ازالة النجاسة في الجملة بالحك بالظفر والحت بنحو عود او حجر والفرك اي
دلك بعضه ببعض اما الحك والحت فانه في الخف ونحوه حتى اذا اصابته نجاسة لها جرم
فيبست يطهر بالحك والحت عندهما خلافا لمحمد ره لقلعها بكل منهما اذا لم يبق لها اثر
وذكر في المحيط ان محمد ره رجع الى قولهما في طهارة الخف ونحوه بالدلك والحك والحت
بالري لما راى عموم البلوى والحرج في اصابة الاوراث ونحوها الخف والنعل وان
انتضح البول على البدن او الثوب او المكان حال كونه مثل رؤس الابر بحيث لا يدرك
الطرف فذلك الانتضاح ليس بشيء معتبر في التنجس وقد سئل ابن عباس رضي الله
عنه عن ذلك فقال انا ارجو من عفو الله تعالى فانه اوسع من هذا ولو وقع الشيء الذي
انتضح عليه ذلك في ماء قليل قيل لا ينجسه وقيل ينجسه وهو الاصح لانه لا حرج فيه و
انتضاح الغسالة في الاناء ان كان قليلا بان لا يظهر مواقع القطر في الماء لا يفسده وان استبانت
مواقعه فهو كثير يفسده وغسالة الميت من الماء الاول والثاني والثالث فاسد وما يصيب
ثوب الغاسل من ذلك مما لا يمكن الاحتراز عنه عفو ذكره قاضيخان واما الفرك
فيزيل النجاسة في المني فيطهر الثوب منه اي بالفرك اذا يبس لقول عائشة رضي الله تعالى
عنها كنت افرك المني من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يابسا واعلم ان المني
نجس نجاسة مغلظة عندنا وعند مالك واحمد ره في رواية خلافا للشافعي و
احمد ره في رواية اخرى فانه طاهر عندهما لكن يطهر يابسه عندنا بالفرك خلافا لمالك وتحقيق الادلة في الشرح ولو بال ولم يستنج

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بالماء قيل لا يطهر المني الخارج بعده بالفرك وقيل ان لم يتجاوز البول الثقب يطهر به وكذا ان
جاوز ولكن خروج المني دفقة لانه لم يصب المتجاوز وكذا يطهر العضو عن المني اذا اصابه
بالحت والفرك وقد روي عن ابي حنيفة رح ان البدن لا يطهر بالفرك وذكر مثله في الاصل و
الظاهر من كلام صاحب الهداية ترجيح هذه الرواية لانه اخرها مع دليلها وعادته تاخير ما هو
الراجح مع دليله اذا لم يجب عنه فكذا وان كان اي ولو كان الثوب الذي اصابه المني ذا طاق
اي مبطنا فنفذ المني الى البطانة فانه يطهر بالفرك وهو الصحيح وقيل لا يطهر ما في البطانة
بالفرك لسرقته كما قال الفضلي رح في مني المراة انه لا يطهر بالفرك لانه رقيق وكذا يجوز ازالة
النجاسة في الجملة باللحس كما اذا اصاب الخمر يده فلحسه ثلث مرات تطهر كما يطهر فمه بريقه
خلافا لمحمد رح على ما مر واما اذا اصاب الثوب نجاسة فاما ان يكون مرئية او غير مرئية فان
كانت مرئية فطهارتها زوال عينها الا ما يشق بان يحتاج في زوالها الى غير الماء كالصابون
ونحوه فان بقاء ذلك الاثر لا يضر واذا زالت العين ولو بغسلة واحدة طهر ولا يحتاج
الى غسل بعده هو الاصح وقيل يغسل بعده ثلث مرات وقيل مرتين وان لم تكن النجاسة مرئية
يغسلها حتى يغلب على ظنه انه قد طهر هذا اذا لم يكن لها ريح فان كان يجب الغسل الى زواله
الا ما يشق وهكذا الطعم وقيل اذا غسل الثوب من غير المرئية مرة وعصر بالمبالغة
يطهر كما هو قول الشافعي رح وقيل انه لا يطهر ما لم يغسل ثلث مرات ويعصر في كل مرة والفتوى
على الاول انه يعتبر غلبة الظن لكن جعلوا الثلث قائمة مقام غلبة الظن قطعا للوسوسة
فلهذا ذكروا الثلث في كثير من الكتب وشرط العصر في كل مرة هو ظاهر الرواية وعن محمد
انه يكتفي بالعصر في المرة الاخيرة وعن ابي يوسف رح ان العصر ليس بشرط والصحيح ظاهر الرواية
ويتخرج على هذا الاختلاف من اشتراط غلبة الظن من غير عصر والتثليث مع العصر
كل مرة مسائل ذكرت في المحيط والجامع الصغير للتمرتاشي منها ما روي عن ابي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ابيبوسف ره ان الجنب اذا اتزر في الحمام وصب الماء على جسده من حيث اي من
جهة الظهر والبطن حتى خرج من الجنابة ثم صب الماء على الازار يحكم بطهارة الازار و
ان لم اي ولو لم يعصر وقال اي ابو يوسف ره في موضع اخر اي في رواية اخران صب
الماء على الازار واتر الماء بكفيه فوق الازار فهو احسن واحوط وان لم يفعل اجزاه الضرورة
ستر العورة ولذا قال وفي المنتقى شرط العصر على قول ابيبوسف ره ايض وتقدم انه ظاهر
المذهب عن الكل وفي المنتقى ايض ولو اصاب البول ثوبه فغمسه مرة واحدة في نهر جار و عصره
يطهر وهكذا قول ابيبوسف ره ايضا في غير ظاهر الرواية وذكر في الاصل وهو ظاهر الرواية قال
ابو يوسف ره ايضا يغسله ثلث مرات ويعصر في كل مرة وعن محمد ره في غير ظاهر الرواية ايضا
انه يغسلها اي النجاسة غير المرئية ثلث مرات ويعصر في المرة الثالثة فقط فان الثوب يطهر
وقد تقدم ان ذلك غير رواية الاصل ثم في كل موضع شرط العصر ينبغي اي يجب ان يبالغ
في العصر حتى يصير الثوب بحال لو عصر بعد ذلك لا يسيل منه الماء ولا يقطر ولكن يعتبر في
كل شخص قوته وطاقته حتى صار بحيث لو عصر هو لا يقطر ولو عصره من هو اقوى منه
يقطر فانه يطهر بالنسبة الى صاحبه دون الشخص الاقوى اذ كل مكلف بما في وسعه ثم ذكر
مسائل قد حكم بطهارتها من غير عصر اما لعسر العصر او لتعذره فقال وفي فتاوى ابي الليث
خف بطانة ساقه ذكر الساق اتفاقي اي بطانته من الكرباس فدخل في جوفه اي في بطنه
وفي نسخ الفتاوى وغيرها في خرقه ماء نجس فغسل الخف ودلكه باليد ثم ملأ الماء
في الخف ثلثا واهرقه الا انه لم يتهيأ له عصر الكرباس فقد طهر الخف بمجرد جريان الماء
ظاهرا وباطنا من غير عصر لتعسره لان جريان الماء قد يقام مقام العصر وروي عن
ابي القاسم الصفار ره انه قال في رجل يستنجي بالماء ويجري ماء الاستنجاء تحت رجليه من غير ان
يستنقع تحتها وهو متخفف فيصيب ذلك الماء خفيه وليس بخفيه خرق فلم ينفذ ذلك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الماء الى بطانة الخفين له ان يصلي مع ذلك الخف لانه طاهر لان بالماء الاخر من ماء

الاستنجاء يطهر الخف تبعا لموضع الاستنجاء للضرورة وعموم البلوى وفي الملتقط اه

كان خفه اي خف المستنجي متخرقا فاصاب الماء اي ماء الاستنجاء رجله ولفافته رجوت سعة الامر

فيه بان يطهر الرجل واللفافة تبعا لموضع الاستنجاء الا يرى ان البساط النجس اذا

جعل في نهر جار وترك فيه يوما وليلة كذا في نسخ هذا الكتاب بالواو والاصح انه باو كما في عامة

الكتب فانه اذا ترك يوما او ليلة في نهر حتى جرى الماء عليه يطهر من غير عصر ولا تجفيف

لكن يشترط ان لا يبقى للنجاسة فيه اثر من لون او ريح الا ان الاستدلال على المسئلة السابقة

بهذه المسئلة وقياسها عليها فيه نظر لا يخفى ولو كان على يده نجاسة رطبة واخذ بتلك اليد عروة

القمقمة اي الابريق من النحاس فاغسل يده التي ياخذ بها العروة ثلثا طهرت اليد والعروة

تبعا لليد والكل مقيد بان لا يبقى للنجاسة اثر غير شاق الحصير من قصب اذا اصابته

نجاسة فجفت ثم يدلك حتى تنحت النجاسة ثم تغسل ثلث مرات متواليا من غير احتياج

الى تجفيف لانه صلب لا يتشرب النجاسة وان كانت النجاسة رطبة يغسل ثلثا ولا

يحتاج الى شئ اخر هذا اذا كان من قصب او ما اشبه في الصلابة كالحصير المسمى بالسامان

وان كان الحصير من بردي او مما اشبه ذلك يغسل ثلثا ويجفف في كل مرة بان يترك حتى

ينقطع التقاطر منه لانه يتشرب النجاسة لرخاوته فانه يطهر عند ابي يوسف رح

بناء على امكان تطهير ما لا ينعصر عنده وعليه الفتوى خلافا لمحمد رح وفي النوازل اذا

اصابت الخزف والاناء والاجر غير المفروش نجاسة ان كان اي الخزف والاناء والاجر

قديما اي مستعملا يطهر بالغسل ثلثا سواء جفف ولم يجفف لانه لا يتشرب النجاسة

وان كان جديدا غير مستعمل بحيث يتشرب النجاسة فيغسل ثلاث مرات فلا بد

ان يجفف كل مرة حتى ينقطع التقاطر وذكر في المحيط يغسله اي الخزف والاجر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المستعمل مقدار ما يقع اكثر رايه انه قد طهر وقد تقدم ان التثليث قائمة
مقام اكثر الراي واشترط صاحب المحيط مع ذلك ان لا يوجد منه طعم النجاسة
ولا لونها ولا ريحها اشتراط حقيقة اكثر الراي لا يحصل مع وجود شيء من ذلك
الا ان يصل الى حد المشقة وح يحكم بالطهارة مع وجوده فان وجد احد هذه الاشياء المذكورة
لا يحكم بالطهارة الا ان يصل الى حد المشقة وعليه اكثر المشائخ بل ينبغي ان يكون فيه خلاف ولو موه الحديد
اي ما يعمل من الحديد من الآلات كالسكين ونحوها بالماء النجس ثم موه بالماء الطاهر ثلث مرات فيطهر عندهما خلافا
لمحمد وانما تظهر فائدة الاختلاف في الحمل في الصلوة واما في حق الاستعمال بان قطع به بطيخا او غيره فلا خلاف انه لا
يتنجس ذلك المقطوع السكين اذا موه بماء نجس لا يجوز الصلوة معه يعني اذا كان
فوق قدر الدرهم ويجوز قطع البطيخ به لانه لا يسري الماء ولا يمكن ازالة ذلك
الماء عنه بوجه ما ولا يجوز الصلوة معه ولا تسري تلك النجاسة الى البطيخ فيجوز
القطع به وفي المحيط عن شمس الائمة السرخسي الارض اذا جفت بعد اصابة
النجاسة ولم تبين اثر النجاسة فيها تطهر سواء وقع عليها الشمس او لم يقع وقد
تقدم مستوفى الكلام في التيمم ولو اريد تطهيرها عاجلا فطريقه ان يصب الماء عليها
ثلث مرات ويجفف كل مرة بخرقة طاهر وكذا لو صب عليها الماء بكثرة حتى
لا يظهر اثر النجاسة وان كساها بتراب القاه عليها فلم يوجد ريح النجاسة جاز
عليها ايضا وكذا الحصى في الارض اذا تنجست فجفت النجاسة وذهب اثرها
تطهر ايضا اذا كان متداخلا في الارض غير منفصل عنها فانه ح مثلها في الحكم
وكذا الثيل المبتل بكسر الثاء المثلثة وبالياء الساكنة وهو النخيل والحشيش و
هو الكلاء اليابس وكذا سائر ما ينبت في الارض ما دام هذا المذكور
قائما عليها ولم ينفصل عنها فانه يطهر بالجفاف مطلقا سواء جف بالشمس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اويبس ومنها اذا ذهب اثر النجاسة ذكره الزندويسي وغيره لان ما اتصل بها فحكمه
حكمها في ذلك وذكر عن ابي بكر محمد بن الفضل ره انه قال الحمار اذا بال في المثيلة اي
المكان النابت فيه الثيل ووقع عليها اي على المثيلة الطل اي الندى ثلث مرات و
وقع عليها الشمس فجففتها ثلث مرات فقد طهر الثيل الذي فيها وهذا يخالف
ما قبله من الاطلاق حيث شرط فيه وقوع الندى ثم الجفاف ثلث مرات والجمهور
على الاول وعليه الفتوى وكذا الحجر والاجر اذا كان مفروشا اي مثبتا في الارض يطهر
بالجفاف وذهاب الاثر لالحاقه بها واما اذا كانت الحجر والاجر موضوعة عليها وضعا
بحيث تنقل وتحول من مكان الى مكان فلا بد في طهارتها من الغسل ولا تطهر بالجفاف
لعدم تبعيتها لها وكذا اللبنة اذا كانت مفروشة وتنجست جازت الصلوة عليها بعد
الجفاف وذهاب الاثر كالارض وذكرها في موضع اخر من فتاوى قاضيخان بعد ذكر هذه
المسائل باسطر ان كانت الحجر التي تنقل وتحول تشرب النجاسة كحجر الرحى تطهر بالجفاف
كالرخامة لا تطهر الا بالغسل ثلثا والتجفيف كل مرة اما بالمسح او بالمكث الى ان ينقطع
التقاطر الماء والتراب اذا اختلطا وكان احدهما نجسا فالطين الحاصل منهما نجس لان
اختلاط النجس بالطاهر ينجسه هذا هو الصحيح وقيل العبرة للماء وقيل للتراب وقيل
للغالب وقيل للطاهر فايهما كان طاهرا فالطين طاهر ونسب الى قول محمد ره
وبعض المشائخ افتى به وفيه نظر ذكر في الشرح والطين النجس اذا جعل
منه الكوز او القدر او غيرهما فطبخ يكون طاهرا لزوال النجاسة بالنار
وهذا اذا لم يكن اثر النجاسة ظاهرا فيه بعد الطبخ ولو احترقت العذرة او
الروث فصار كل منهما رمادا او مات الحمار في المملحة كذا ان وقع
فيها بعد موته وكذا الكلب والخنزير لو وقع فيها فصار ملحا او وقع الروث ونحوه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فى البير نصار حماة زالت النجاسة وطهر عند محمد ره خلافا لابيوسف ره حتى
لو اكل الملح او صلى على ذلك الرماد جازت الصلوة فان عنده الحرق لا يطهر العين
النجسة بل يبقى الرماد نجسا والفتوى على قول محمد ره لتبدل تلك العين بالكلية
وصيرورتها حقيقة اخرى كالخمر اذا صارت خلا ولكن قال المصـ ره لو وقع ذلك
الرماد فى الماء الصحيح انه ينجس وهو ليس بصحيح الا على قول ابيوسف ره صرح به فى
التجنيس وكذا الاجر المنفصل عنها اذا تنجس يطهر بالغسل ثلثا والجفاف كل مرة
لكن انما يطهر ظاهره لا باطنه حتى لو وقعت قطعة منه بعد ذلك فى الماء ينجس ذلك
الماء كذا ذكره فى المحيط لانه تشربت النجاسة الى باطنه فاذا زالت عن ظاهره بالغسل
بقى ما فى باطنه وعلى هذا لو حمله المصلي لا يجوز صلوته لكونه حاملا للنجاسة
حمار بال فى الماء فخرج منه رشاش فاصاب من ذلك الرش ثوب انسان لا يمنع ذلك
جواز الصلوة حتى يتيقن انه اي ذلك الرشاش بول وكذا ان رميت العذرة فى الماء
فخرج منها رشاش فاصاب ثوبا ان ظهر فيه اثرها تنجس والا فلا هذا هو المختار
وبه اخذ الفقيه ابو الليث ره سواء كان الماء جاريا او راكدا وفى فتاوى قاضيخان فرق
بين الجاري وغيره فى بول الحمار فقال اذا بال الحمار فى ماء راكد فاصاب الرش اكثر من قدر الدرهم
انه يفسد الثوب ويمنع جواز الصلوة وذكر عن محمد بن الفضل عكس اختيار الفقيه فى
الجاري والراكد وهو انه اذا كان فى رجل الفرس نجاسة نحو السرقين اى الروث فمشى فى الماء
فخرج منه رشاش فاصاب ثوب الراكب صار الثوب اي موضع الاصابة منه نجسا سواء كان ذلك
الماء راكدا او جاريا وان لم يكن فى رجله نجاسة فلا يضره والاصح هو الاول لان اليقين لا يزول بالشك
وقد سئل ابو نصر الدباس عمن يغسل الدابة فيصيبه من ذلك الماء الذي يسيل منها شئ
او يصيبه من عرقها شئ قال لا يضره وقيل ان كانت اي لو كانا قد تمرغت فى بولها وروثها قال

Digitized By eGangotri

اذا جفت وتناثرت وذهب عينه لا يضره ايضا وذكر فى الذخيرة اذا القى الحجر
المتلطخ بالعذرة فى الماء الجاري فارتفعت قطرات فاصاب ثوب انسان
اكثر من قدر الدرهم قال ابو بكر يعني الرازي ره لا يجب غسله الا ان يظهر فيه اي
فى الثوب لون النجاسة وقال نصير يعني ابن يحيى يجب عليه غسله والاصح
قول ابي بكر ره لما تقدم ولو صلى احد ومعه شعر انسان اكثر من قدر الدرهم
جازت الصلوة لانه طاهر وبه اخذ الفقيه ابو جعفر الهندواني وابو القاسم
الصفار وغيرهما من المشائخ وهو الصحيح وروي عن ابي حنيفة ره رواية
شاذة انه لا يجوز الصلوة به لانه نجس وبه اخذ نصير بن يحيي ره وليس بصحيح
لان شعر الميتة اذا لم يكن نجسا فكيف يكون شعر الانسان المكرم نجسا جرة
البعير كسرقينه لاتصالها بمحل النجاسة كالقئ والجرة بكسر الجيم وقد تفتح ما يعيد
البعير بعد الابتلاع فيمضغه والسرقين والسرجين بكسرهما الزبل مطلقا وكذا جرة
كل حيوان يجتر كالبقرة والغنم والظبي حكمها الحكم ذلك ومرارة كل حيوان كبوله لانها مرة صفراء
وهي نجسة بكونها من الفضلات اذا وقع جلد انسان فى الماء القليل ان كان مقدار ظفر افسده اي
نجسه لان ما ابين من الحي فهو كميتة وان كان اقل من الظفر فهو عفو دفعا للحرج فان
التحرز عن وقوع القليل متعسر والظفر لو وقع بنفسه لا يفسده وفي اسنان الادمي اختلاف
بين المشائخ والصحيح الذي هو ظاهر الرواية انها طاهرة وذكر فى الفتاوى البقالي قطعة
جلد كلب غير مدبوغ ولا مذكى اذا التزق بجراحة فى الرأس اي جعل لزقة فوق الجراحة
يعيد ما صلى به اي بذلك الجلد ان كان اكثر من قدر الدرهم وحده او بانضمام نجاسة
اخرى وان صلى ومعه سنور او حية ونحوهما مما ليس سؤره نجسا يجوز صلوته مطلقا
ان جلس بنفسه او غيره واما ان حمله فان لم يكن على ظاهره نجاسة مانعة فكذلك والا

Digitized By eGangotri

فلا يجوز صلوته كما لو حمل صبيًا لا يستمسك بنفسه وفي ثيابه او بدنه
نجاسة مانعة بخلاف المستمسك لان المصلي ليس حاملا للنجاسة التي
عليه بخلاف جزء الكلب ونحوه مما سؤره نجس اذا حمله المصلي فانه لا يجوز صلوته
لانه حامل للنجاسة التي هي لعابه واما اذا جلس عليه بنفسه ولم يحمله فعلى رواية
انه نجس العين كذلك لانه حامله وهو نجاسة واما على الرواية الصحيحة فينبغي
انه يجوز صلوته لانه غير حامل للنجاسة واذا لحست الهرة كف رجل او موضعا
اخر من بدنه يكره له ان يدعها تفعل ذلك ولم يغسل ذلك لان ريقها مكروه والتلوث
بالمكروه مكروه وكذا يكره ان ياكل او يشرب بالقيء منها مما اصابه لعابها وذكر في موضع
اخر انها ان لحست عضو انسان وصلى قبل ان يغسل ذلك العضو جاز فعله للصلوة
والاولى ان يغسله عندهما خلافا لمحمد وهذا لا يخالف ما قبله لان الكراهة لا تنافي الجواز
المكروه تستحب التنزه وفعل المستحب اولى من تركه وذكر في الذخيرة اذا كانت النجاسة في موضع
الاستنجاء اكثر من قدر الدرهم فاستجمر اي استنجى بثلثة احجار وانقاها اي موضع الاستنجاء ولم يغسله
بالماء قال الفقيه ابو الليث في فتاواه يجزيه من غير كراهة وان كان الغسل افضل وبرأي الاجزاء
ناخذ بلا خلاف فيه الرجل اذا استنجى بالماء وخرج منه بعد ذلك ريح قبل ان ييبس موضع الاستنجاء
هل ينجس من اليته الموضع الذي تمر به الريح ام لا اختلف فيه المشائخ الاصح انه اي الموضع الذي تمر
به الريح لا ينجسه خلافا لما اختاره شمس الائمة الحلواني وهو انه ينجس وكذا لو مرت الريح على
نجاسة واصابت ثوبا مبلولا لا ينجس خلافا له وذكر في موضع اخر يجب عليه ان يعيد
الاستنجاء لا لان الريح نجسة بل لانه لما خرج منه الريح بعد الاستنجاء يخرج منه الماء
الذي دخل في وقت الاستنجاء فانه نجس لكونه دخل الى محل النجاسة ثم خرج
والاصح انه لا يعيده ما لم يتحقق ذلك او يغلب على ظنه وكذا اذا كان قد لبس سراويل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مبتلة فخرج منه ريح منتنة حيث لا يتنجس السراويل على الاصح خلافا للحلواني و
واذا ارتفع بخار الكنيف اي الخلا او بخار المربط اي المكان الذي تربط فيه الدواب
كالاصطبل فاستجمد ذلك البخار اي جمد في الكوة التي في السقف او الجدار او استجمد في البابـ
ثم ذاب الجمد وقطر على احد فاصاب ثوبه او بدنه فانه يتنجس لان ذلك الجمد اجتمع من اجزاء
النجاسة والمذكور في فتاوى قاضيخان وغيرها ان التنجس قياس والاستحسان ان لا يتنجس
للضرورة وعسر التحرز وكذا الحكم في بخار الحمام ونحو ذلك مما فيه النجاسة كلب اذا مشى على طين
رطب فوضع رجل قدميه على ذلك الطين في موضع رجل الكلب يتنجس قدميه لتنجس ذلك
الموضع باتصال رجل الكلب وكذا الحكم اذا مشى الكلب على الثلج والثلج رطب وهذا كله بناء
على ان الكلب نجس العين والاصح خلافه ذكره ابن الهمام وان كان الثلج الذي مشى عليه الكلب
جامدا ليس فيه رطوبة فهو طاهر لان اتصال النجس الجاف بالطاهر الجاف لا ينجس الكلب
اذا اخذ عضو انسان او ثوبه لا يتنجس ما لم يظهر فيه البلل لانه لا ينجس بالشك سواء كان
ذلك الكلب راضيا في حال التلاعب او كان غضبان ذكره في الملتقط وهو المختار خلافا
لما قيل انه في حال التلاعب نجس لسيلان لعابه وفي حال الغضب لا لجفافه الكلب
اذا اكل بعض عنقود العنب يغسل ما اصابه فمه ثلثا ويوكل لتنجسه بلعابه كما يغسل
الاناء من ولوغه ثلثا وكذا يغسل بعد ما يبس العنقود وهذا عندنا واما عند الثلثة
فانه يغسل من ولوغ الكلب واما اصابه لعابه سبعا احدهن بالتراب لكن
استحبابا عند مالك رحمه الله ووجوبا عند الشافعي واحمد رحمهما الله وتحقيق الدليل
في الشرح ولو عصر رجل العنب فادمى رجله اي خرج منها الدم وسال ذلك
الدم على العصير والعصير يسيل ولا يظهر اثر الدم فيه قال بعضهم لا يتنجس
وهذا القول قول الشيخين كما في الماء الجاري ذكره في المحيط وفهم منه انه

فی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لو لم يكن العصير سائلا وقت الادماء او ظهر اثر الدم فيه يكون نجسا ولا يمكن
تطهيره حتى لو صار خمرا ثم تخلل فالمختار انه لا يطهر قاله في الخلاصة ان وقعت الفارة
في دن خمر فصارت خلا تطهر اذا رمي الفارة قبل التخلل وان تفسخت الفارة لا يباح
ولو وقعت الفارة في العصير ثم تخلل لا يكون بمنزلته ما لو وقعت في الخمر هو المختار وكذا
لو ولغ الكلب في العصير ثم تخمر ثم تخلل لا يطهر اما اذا وقع البول في الخمر ثم تخلل في الخلافيات
لعلاء العالم ده انه لا يطهر انتهى فعلم ان العصير اذا تنجس ثم صار خمرا ثم تخلل لا يطهر ولكن
توضأ الرجل بالماء المشكوك او بالماء المكروه ثم وجد ماء خالصا من الشك والكراهة
نح ليس عليه غسل ما اصابه الماء المشكوك والمكروه لانهما طاهران الا انه يستحب لازالة
الكراهة واما ما التزق من الدم السائل باللحم فهو نجس بما بقي في اللحم والعروق من الدم غير
السائل فليس بنجس لان النجس انما هو الدم المسفوح في اختيار الجمهور وفي الايضاح الدم الباقي
في العروق طاهر وعن ابي يوسف ره يعفى في الاكل دون الثياب وروي ان عائشة رضي الله تعالى
عنها كانت ترى في برمتها صفرة لحم العنق كذا في القنية وفيها ما اصابه دم القلب نجس و
ذكر صاحب المحيط فيها فقال رايت في بعض الكتب الطحال او القلب او الكبد اذا شق وخرج منه دم
ليس بسائل فليس بشيء اي ليس بشيء معتبر في التنجيس وان كان الدم سائلا فهو نجس وفي الخلاصة
الدم الذي يخرج من الكبد ان لم يكن من غيره متمكنا فيه فهو طاهر وكذا اللحم المهزول
اذا قطع فالذي فيه من الدم ليس بنجس وكذا مطلق اللحم انتهى وقال في الملتقط لو صلى رجل وهو
حامل رجل شهيد وعليه اي على الشهيد دماؤه يجوز صلوته لان دم الشهيد طاهر حكما
ما دام متصلا به ولذا لم يجب غسله عنه واما اذا انفصل عنه فهو نجس كسائر الدماء فقال
صاحب الملتقط في موضع اخر امراة صلت وهي حاملة صبي وثوب الصبي نجس جازت صلوتها
نقد قدمنا ان هذا فيما اذا كان الصبي يتمسك بنفسه لا اذا كان لا يتمسك فان غير المستمسك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بمنزلة الجماد فكانها حملت امتعة بعضها بجنس اذا اصلح مصارين شاة ميتة بان
ازال عنها النتن والفساد بعلاج فصلى بها اي معها جازت صلوته اذا كانت يابسة
لانها صارت كالجلد المدبوغ قال قاضيخان ره وكذا لو اصلح المثانة ودبغها وجعل فيها
اللبن او السمن وكذا الكرش امرأة صلت ومعها نافجة مسك جازت صلوتها ولو صلى ومعه
فارة مسك يعني النافجة جازت صلوته لانها مدبوغة قد ازال عنها النتن والفساد والمسك
حلال على كل حال يوكل ويجعل في الادوية ذكره قاضيخان امرأة صلت ومعها صبي ميت فان
كان لم يستهل عند الولادة اي لم يصوت والمراد انه لم تعلم حياته عند الولادة فصلوتها فاسدة سواء
غسل او لم يغسل لانه نجس على كل حال وكذا لا يصلى عليه وكذلك الحكم ان استهل بان علمت حيوته بصوت
او حركة ولكن لم يغسل فان الميت قبل الغسل نجس واما ان كان قد استهل وغسل فصلوتها
تامة للحكم بطهارته ذكره في العيون وهذا في المسلم واما الكافر فانه لا يطهر بالغسل حتى لو
صلى مع حمله ميتا كافرا بعد ما غسل فصلوته فاسدة لانه نجس على كل حال كسائر الميتات
وذكر في نوادر ابي الوفا قال يعقوب يعني ابا يوسف ره لو صلى في جلد خنزير مدبوغ
جاز وقد اساء وقالا لا يجوز صلوته فيه ولا يطهر بالدباغة وهذا هو ظاهر الرواية
عن ابي يوسف رح ايضا وهو الصحيح ولو صلى ومعه بيضة قد صار محها بالحاء المهملة اي صفرتها دما
يجوز صلوته لان النجاسة ما دامت في معدنها لا يعطى لها حكم النجاسة ولو صلى
ومعه قارورة فيها بول لا يجوز صلوته لانها نجاسة انفصلت عن معدنها رجل صلى في
ثوب محشو فلما اخرج حشوه وجد فيه فارة ميتة يابسة ينظر ان كان في
ذلك الثوب نقب او خرق يعيد صلوة ثلاثة ايام ولياليها عنده خلافا لهما كما
في الموجودة في البير والا اي وان لم يكن في الثوب نقب او خرق او كان ولكن في موضع
آخر ليس بينها وبينه منفذ يعيد جميع ما صلى في ذلك الثوب لظهور انها فيه من قبل ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يخالط وهذا بالاتفاق ومن لم يجد ما يزيل به النجاسة صلى معها لان
التكليف بقدر الوسع ولم يعيده هنا بخلاف ما اذا لم يجد ما يتوضأ به ولا ما
يتيمم به حيث لا يصلي عنده وعندهما يصلي تشبها ثم يعيد يعني بهذه
المسئلة اذا كان على جسده او على ثوبه نجاسة وهو مسافر قيد به باعتبار
الغالب والا فلا فرق بين المسافر وغيره وليس معه ماء او مائع مزيل او كان معه ماء و
هو يخاف العطش في الحال او فيما يستقبل على نفسه او من تلزمه مؤنته فانه لا يلزمه
ازالة تلك النجاسة ويجوز له ان يصلي بها وان كانت النجاسة بالثوب وليس له ما يستر عورته
غيره ينظر ان كان اقل من ربع الثوب طاهرا فهو بالخيار عندهما ان شاء صلى به وان شاء صلى
عريانا وان كان ربعه طاهرا او ثلثة ارباعه نجسا لم يجز الصلوة عريانا لان الربع يقوم
مقام الكل بل يصلي به بلا خلاف وعند محمد رح يصلي به في الوجهين ولا يجوز له ان يصلي عريانا
ولو كان جميع الثوب نجسا وبه قال زفر والائمة الثلثة رحمهم الله والدليل من الطرفين
مقرر في الشرح وان صلى عريانا لعدم الثوب او النجاسة يصلي قاعدا يومي بالركوع والسجود ايماء برأسه و
يجعل سجوده اخفض من ركوعه كما في المريض العاجز عن الركوع والسجود كذا روي عن ابن عباس وابن
عمر رضي الله عنهما انهم كانوا جماعة يصلون وحدانا متباعدين فان صلوا بجماعة يتوسطهم الامام ثم
اذا صلى العاري كذلك فكيف يقعد قال بعضهم يقعد كما يقعد في الصلوة قياسا على قعود المريض وقال في
الذخيرة يقعد ويمد رجليه الى القبلة ويضع يديه على عورته الغليظة اي على ما يرى من ذكره وهذه
الكيفية اولى لزيادة الستر فيها سواء صلى نهارا او في ليلة مظلمة او في البيت الخالي او في الصحراء
وحده وهو الصحيح خلافا لمن قال القعود والايماء انما هو في النهار واما في المظلمة فيصلي بركوع
وسجود وذلك لانه لا اعتبار لستر في الظلمة وان صلى قائما اجزاه سواء ركع وسجد
او اومى بهما وكذا لو ركع وسجد القاعد يجوز لان في كل مزية وخللا من وجه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيتخير والاول وهو الايماء قاعدًا افضل لما فيه من ستر ولو قام على شيء نجس وصلى
لا يجوز لان طهارة المكان شرط والمراد اذا كان النجس قدرًا مانعًا ولو صلى على شيء
مبطن في باطنه قد راي في بطانته نجاسة مانعة ينظر ان كان ذلك المبطن مخيطًا اي
مضربًا لا يجوز صلوته اذا كانت النجاسة تحت موضع قيامه لانه ثوب واحد وان لم يكن
مخيطًا جازت صلوته لانه في حكم ثوبين لكن بشرط ان يكون الظهارة بحيث لا يظهر منها
لون النجاسة ولا ريحها كما في البسيط على الارض النجسة ولو سجد على شيء نجس نجاسة مانعة
تفسد صلوته سواء اعاد سجوده على شيء طاهر اولم يعد عندهما خلافًا لابي يوسف ره ان اعاده
حين علم انه سجد على النجس على شيء طاهر لا تفسد صلوته وان كان موضع قدميه وركبتيه
طاهرًا او موضع جبهته وانفه نجسًا فقد روى عن ابيحنيفة ره انه قال يسجد على
انفه للضرورة ويجوز صلوته لان موضع الانف اقل من قدر الدرهم خلافًا لهما
فان عندهما لا يجوز الاقتصار على الانف في السجود لا عذر في الجبهة وفي رواية عن
ابيحنيفة ايضًا انه لا يجوز لان السجود لما لم يقع الا على النجاسة صار كعدم السجود
وهذه الرواية هي الاصح وان كان موضع انفه نجسًا وسائر المواضع اي باقيها
طاهرًا جازت صلوته بلا خلاف لان الاقتصار على الجبهة في السجود جائز بالاتفاق فكانه
اقتصر عليها ولم يضع الانف مع موضع الانف اقل من قدر الدرهم فلا يضر اتصاله به وذكر شمس
الائمة السرخسي ره انه اذا كانت النجاسة في موضع الكفين والركبتين جازت صلوته لان وضع
اليدين والركبتين في السجود ليس بفرض بل هو سنة عندنا فلا يشترط طهارة موضعهما وكان
وضعهما على النجاسة كعدمه وهو غير مفسد وقال في العيون هذه يعني رواية جواز الصلوة مع
نجاسة موضع الكفين والركبتين رواية شاذة اي غير مشهورة وانكرها
الفقيه ابو الليث ره والصحيح ان يقال ان كان يعني النجس في موضع ركبتيه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لا يجوز صلوته ولم يذكر المصنف ره اذا كان النجس في موضع اليدين والصحيح ان الحكم

في موضع اليدين ايضا كذلك والحاصل ان وضع اليدين والركبتين في السجود ليس بفرض

لكن لو وضع شيئا منها على النجاسة لا يعفى بل يمنع جواز الصلوة ان كان قدرا مانعا

وحده او منضما الى غيره وان كان موضع احدى قدميه نجسا لا يجوز صلوته اذا كان قد

وضعها عليها اما اذا لم يضعها فانه يجوز صلوته لان الفرض وضع احدى القدمين لا

كلتيهما وان كان تحت كل قدم اقل من قدر الدرهم فلو جمع يصير اكثر من الدرهم يمنع

وهو يؤيد ما قدمناه في اليدين والركبتين وهو مذكور في فتاوى قاضيخان

كما يمنع النجس اذا كان في ثوب ذي طاقين في كل طاق اقل من قدر الدرهم ولو جمع

زاد على قدر الدرهم فانه يمنع اذا كان ملبوسا او محمولا او كان ذلك تحت قدميه

والثوب مضرب وان كان في موضع السجدة اقل من قدر الدرهم وتحت قدميه اقل من

قدر الدرهم فكذلك وان افتتح الصلوة في مكان طاهر ثم نقل قدميه فجعلهما على شيء نجس

وقام اي مكث عليه ان لم يمكث مقدار ما يؤدي فيه ركنا اي مقدار اداء الركن جازت صلوته

اتفاقا والا اي وان لم يمكث بل مكث مقدار ما يؤدي ركنا فلا اي فلا يجوز الصلوة وهذا

عند ابي يوسف ره وقال محمد ره يجوز ما لم يؤد ركنا على ذلك الحال وكذا ان رفع اي حمل نعليه

فيهما اي عليهما قذر مانع ان ادى معهما ركنا فسدت صلوته اتفاقا وان لم يؤده فان لم يمكث

مقدار ما يؤدي ركنا لا تفسد اتفاقا وان مكث قدر ما يؤدي ركنا تفسد عند ابي يوسف ره

لا عند محمد ره والمختار قول ابي يوسف ره في الجميع لانه احوط وقال في فتاوى اهل سمرقند

لو كان المصلي بحيث اذا سجد تقع ثيابه على شيء نجس جازت صلوته اذا كانت تلك

النجاسة يابسة لم يحصل منها تلوث بقدر مانع ولم يتصل بها شيء من اعضاء سجوده

وفي اختلاف زفر ره اي في الكتاب المسمى باختلاف زفر ويعقوب واذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

كانت النجاسة على باطن اللبنة او الاجرة وهو على ظاهرهما قائم يصلي لم تفسد

صلوته وكذا الحجر و بمثله اي مثل الحكم المذكور وهو عدم الفساد اذا حلت النجاسة

بخشبية نقلبها وصلي على الوجه الطاهر فانه ان كان غلظ الخشبية بحيث يقبل

القطع اي يمكن ان ينشر فيما بين الوجه الذي فيه النجاسة والوجه الاخر يجوز الصلوة عليها

والا فلا لانها بمنزلة اللبنة في الوجه الاول و بمنزلة الثوب في الوجه الثاني واذا اصابت

الارض نجاسة رطبة او يابسة ففرشها بطين او جص فصلي عليه جاز لانه حائل صلب كالكوح

وليس هذا كالثوب فانه لو فرش على نجاسة رطبة لا يجوز الصلوة عليه ولو فرشها بالتراب ولم

يطين فانه ان كان التراب قليلا اي رقيقا بحيث لو شمه احد يجد رائحة النجاسة لا يجوز

الصلوة عليه والا اي وان لم يكن قليلا بل كان كثيرا حجمه كثيفا بحيث لا توجد رائحة

النجاسة يجوز الصلوة عليه وكذا الثوب اذا فرش على النجاسة اليابسة فان كان رقيقا

يشف ما تحته او توجد منه رائحة النجاسة على تقدير ان لها رائحة لا يجوز الصلوة

عليه والا جازت ولو كان على اللبد بكسر اللام وسكون البا، نجاسة فقلب وصلي على

الوجه الثاني الذي ليس عليه نجاسة يجوز صلوته هذا اذا كان غليظا يمكن ان

يقسم جرمه نصفين لانه بمنزلة اللبنة وقال ابو يوسف رح لا يجوز وان كان غليظا و

به اخذ بعض المشائخ ومنهم شمس الائمة الحلواني رح فانه قال لا يجوز الا ان يكون مثنيه فيجعل الطرف

الطاهر فوق النجس وهذا المذكور من الجواز في اللبد كله مذهب محمد رح وهو مذكور في المحيط و

المختار قول ابي يوسف رح لانه بمنزلة المضرب ولو بسط المصلي اي السجادة على شئ نجس رطب او

جلس على ارض نجسة رطبة او لف الثوب اليابس الطاهر في ثوب نجس رطب فاثرت الرطوبة النجسة

في ثوبه او في مصلاه ينظر ان كان تاثير الرطوبة بحال لو عصر الثوب او المصلي تقاطر منه شئ تنجس

والا اي وان لم يكن التاثير كذلك فلا ينجس وقد تقدم الكلام عليه في فصل الاسار وقال شمس الائمة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الحلوائي لو كان تأثير الرطوبة بحال لو وضع الانسان يده عليه يبتل يده يصير الثوب
والصيلي نجسا والا فلا وهذا الذي ذكره شمس الائمة الحلوائي ره قريب في المعنى من القول
الاول لانه اذا كان بحال لو عصر قطر يبتل اليد عند الوضع عليه والا فلا فروع شتى من تعلق
النجاسات لم يذكرها المصنف اذا عصر الثوب الذي غسله في الثالثة حتى لا يتقاطر منه شيء لو عصر فاليد طاهرة و
البلل الذي يبقى فيه طاهر وان كان يقطر لو عصر فالذي يقطر نجس وكذلك اليد ولا يشترط الصب في
تطهير العضو كما لا يشترط في تطهير الثوب وقال ابو يوسف ره يشترط الصب في تطهير العضو وما يقوم مقام الصب
كالجريان حتى لو ادخل العضو النجس في ثلاث اجانات تغاريان بخس الجميع ولا يطهر ما لم يغسل في ماء جار او يصب عليه
ولو غسل النجس بشيء نجس كما اذا غسل الدم ببول الشاة قيل يزول حكم النجاسة الاولى ويثبت حكم
الثانية وقال السرخسي ره الاصح ان التطهير بالبول لا يكون وفي عبارة الهداية ما يشير اليه حيث
قال ويمكن بمائع طاهر فيفهم منه ان المائع النجس لا يزيل النجاسة تنجس طرف من الثوب ونسيه فغسل طرفا منه بتحر او بدون
تحر طهر لكن ان علم بعد ذلك ان النجس لم يغسل اعاد ما صلى مع ذلك الثوب وفي الظهيرية اذا نسي الطرف
النجس يغسل الثوب كله وهو الاحوط ولو بالت الحمر على الحنطة حال الدوس فذهب بعض الحنطة فالباقي
طاهر وكذا اذا ذهب بعضها بهبة او بيع لو عرض جعلت بير ماء ان حفرت بقدر ما وصل اليه النجاسة طهر ماءها
لا جوانبها فان وسعت فوق ذلك طهر الكل كذا الملتقط وينبغي ان يقيد بما اذا ذهب في عمقها في
الصورة الاولى وبما اذا لم يظهر اثر النجاسة في الماء في كلتا الصورتين والبعد بين بير البالوعة
وبير الماء قيل ينبغي ان يكون خمسة اذرع وقيل سبعة والمختار بقدر ما لا يظهر اثر النجاسة
من لون او طعم او ريح توضأ ومشى على الواح مشرعة بعد مشي من برجله قذر لا يحكم بنجاسة
رجله ما لم يعلم انه وضع رجله على موضعه للضرورة ومثله المشي في ماء الحمام لا يتنجس ما لم يعلم
انه غسالة نجس جلد الحية يمنع جواز الصلوة اذا زاد على الدرهم وان ذكيت لانه
لا يحتمل الدباغة واما قميصها فالاصح انه طاهر اذا وجد التغير في بعر الابل اء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الغنم تغسل ثلثا ويؤكل لا الذي يوجد في الخنثي لانه لاصلابة فيه وهذا التعليل يفيد انه اذا
وجد في الروث فانكان صلبا يغسل ويؤكل والا فلا مشى في الطين واصابه وصلى ولم يغسله جازت
مالم يظهر فيه اثر النجاسة وهو الاصح للضرورة فارة ماتت في دهن وانكان جامدا قور ما حولها
والباقي طاهر وانكان ذائبا فكله نجس والدهن النجس يجوز ان يستصبح به في غير المسجد ويدبغ به الجلد
فقال بعض المشائخ يكره الصلوة في ثياب الفسقة وقال صاحب الهداية في التجنيس الاصح انه لا تكره
كما لا تكره في ثياب اهل الذمة الا السراويل مع استحلالهم الخمر فهذا اولى ولا يجوز الصلوة في الديباج
الذي ينسجه اهل فارس لانهم يستعملون فيه البول للزيادة في بريقه كذا ذكره ابن الهمام
في شرح الهداية وذكر في القنية عن صلوة الاثر نام كتاب زعفران ذر في اناء للصبغ فبال فيه صبي
يصبغ به الثوب ثم يغسل ثلثا فيطهر قد قدمنا في فصل الاسار ان الاولى في مثله ان تغسله
حتى يصفو الماء وعلى هذا لو كان الديباج المذكور ونحوه لا ينقض ولا يتلون به الماء فهو طاهر
وانكان ابيض يطهر بالغسل والعصر ثلثا وفي القنية الكيمخت المدبوغ بدهن الخنزير اذا
غسل يطهر ولا يضر بقاء الاثر والجلود الذي تدبغ ولا يغسل مذبحها ولا يتوقى النجاسات
في دبغها ويلقونها على الارض النجسة ولا يغسلونها بعد تمام الدبغ فهي طاهرة يجوز
اتخاذ الخفاف والمكاعب وغلاف الكتب والدلاء منها رطبا او يابسا اذا وقع في قدر
اللحم حال الغليان نجاسة يغلي ثلثا في مياه فيطهر وقيل لا يطهر وفي غير حالة الغليان يغسل
ثلثا والمرقة لا خير فيها الا ان تكون تلك النجاسة خمرا فانه اذا صبت فيها خل حتى صارت
كالخل حامضة طهرت ولو طبخت الحنطة في الخمر قال ابو يوسف رح يطبخ ثلثا بالماء وتجفف
كل مرة وكذا اللحم وقال ابو حنيفة رح لا تطهر ابدا قال في التجنيس وبه يفتى ولو لقت دجاجة
حالة الغليان في الماء ليتنقب قبل ان تنظف او كرش قبل الغسل لا تطهر ابدا الا على قول
ابي يوسف رح ابو يوسف فانه على قانون ما تقدم في اللحم وانكان الماء لم يصل الى حد الغليان عند الالقاء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيه اوكان ولكن سكن عند القائها ولم تترك حتى يغلي عليها تطهر بالغسل ثلثا تلطخ
ضرع شاة بسرقينها فحلبها بيد رطبة ففي نجاسة اللبن روايتان وفي القنية
حيوان البحر طاهر وان لم يوكل حتى خنزير البحر ولو كان ميتة قال واختلف الناس وهم
اهل زماننا في الدهن الدكلابي الذي يجلب من البحر البلغاري ولكن ما ذكره في التجريد
وشرح القدوري وصلوة الجلابي نص على طهارته وفيها عن الحسن في بعرة وقعت في وتر
حنطة فطحنت لم توكل وقال ابن المقاتل توكل ما لم يتغير طعمها وكذا الدهن واللبن انتهى صلى
على طرف ثوب وبساط ونحوه وطرفه الاخر نجس جازت سواء تحرك احد طرفيه بحركة الاخر او لا
هو الصحيح بخلاف ما اذا كان لابسه او حامله والقى الطرف النجس على الارض وصلى فانه اذا
تحرك بحركته لا يجوز والا جازت ولو صلى على الدابة وفي سرجها او ركابها نجاسة مانعة
فجماعة على انه لا يجوز وقال في المبسوط واكثر مشائخنا جوزوه ولو قام على النجاسة وفي رجليه خفاه
او جورباه او نعلاه لا يجوز صلوته الا ان يخلعهما ويقوم عليهما وكذا لو ستر النجاسة بكمه
وسجد عليها لا يجوز الا ان يكون منزوعا وكذا لو كان اسفل نعليه نجسا وصلى بهما لا يجوز وان
نزعهما وقام عليهما جاز وجد ثوب ديباج وثوبا نجسا بنجاسة مانعة ولا مطهر صلى في الديباج و

اما الشرط الثالث فهو ستر العورة والعورة اي ما يفترض ستره في الصلوة ولا يجوز النظر اليه من الرجل ما
تحت السرة منه الى الركبة وعلم بهذا ان السرة ليست بعورة والركبة عورة عندنا ايضا لقوله عليه السلام
الركبة من العورة لكن العورة المذكورة انما هي عورة من غيره لا من نفسه هو المختار وقد روى
محمد ابن شجاع عن ابي حنيفة وابي يوسف ره ايضا تصريحا بالقول انهما قالا اذا كان اي المصلي محلول
الجيب فنظر الى عورته اي عورة نفسه لا تفسد صلوته وهذا هو الذي مشى عليه قاضيخان في الفتاوى لان العورة عورة
من غيره لا من نفسه وبعض المشائخ جعلوا ستر العورة من نفسه ايضا شرطا وهي رواية
هشام عن محمد رحمه الله حتى قالوا اي البعض المذكورون ان كان المصلي محلول الجيب كشف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اللحية بحيث تستوعب لحيته جيبه بالستر يجوز صلوته وان كان المصلي المحلول
الجيب خفيف اللحية لا تغطي لحيته جيبه لا يجوز حتى لو فرض انه نظر في جيبه راى عورته
في الركوع فصلوته فاسدة وبه اى بهذا القول يفتي بعض المشائخ وفي الخلاصة جعل هذا
قول محمد ره والاول قولهما كما مر ولو صلى عريانا في بيت مظلمة او في ليلة مظلمة وله ثوب
طاهر كله او ربعه وهو قادر على اللبس لا يجوز صلوته بالاجماع وهذا يرجح قول الذي افتى به
بعض المشائخ اذ لو كان وجوب الستر لخوف رؤية العورة لجازت الصلوة في هذه الصورة ونحوها
نعلم انه وجب للصلوة نفسها لكن يمكن ان يجاب بان العورة مستورة في مسئلة الخلاصة او رؤيته بعد
الستر بتكلف النظر من فوق او من سفل لا يضره وبدن المرأة الحرة كلها عورة لقوله عليه السلام
المرأة عورة الا وجهها وكفيها فانهما ليستا بعورة لا في حق الصلوة ولا في حق النظر الاجنبي
الا قدمها ولكن في القدمين اختلاف المشائخ وذكر في المحيط ان الاصح انهما ليستا بعورة
قال للحاجة الى المشي في الطرقات وظهور قدميها خصوصا الفقيرات منهن وقال في
الخانية الصحيح ان انكشاف ربع القدم يمنع جواز الصلوة كسائر الاعضاء التي هي عورة

الخانية

وقال في الاختيار الصحيح انهما ليستا بعورة بينها وعورة خارجها انتهى ومختار صاحب
الهداية والكافي ما في المحيط ولا فرق بين ظهر الكف وبطنه خلافا لما قيل ان بطنه ليس
بعورة وظهره عورة وذراعيها عورة كبطنها في ظاهر رواية عن اصحابنا الثلثة وروي
في غير ظاهر الرواية عن ابي يوسف ره انه روي عن ابي حنيفة ره ان ذراعيها ليستا بعورة واختاره في
الاختيار وصحح بعضهم انه عورة فيها لا خارجها والقول الاول هو ظاهر الرواية هو الصحيح لعدم
الضرورة في ابدائه واما الشعر المسترسل الي النازل عن راسها فقد قال الفقيه ابو الليث ره ان انكشف
ربع المسترسل فسدت صلوتها لانه عورة وهو المذكور في عامة الكتب وهو الصحيح
كذا في كنز الفتاوى وفي المضمرات شعر المرأة ما على راسها عورة واما المسترسل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ففيه روايتان والاصح انه عورة لكن غسله فى الجنابة موضوع وقال فى الفتاوى
الخاقانية المعتبر فى افساد الصلوة انكشاف فوق الاذنين من الشعر لا
ما نزل عنهما وكذلك الاذنان حتى لو انكشف ربع واحد منهما يمنع
جواز الصلوة قال وهو الصحيح وهو اختيار صدر الشهيد والذي صححه
صاحب الهداية وغيره هو ان المسترسل عورة والدليل محقق فى الشرح و
اما الخصيتان مع الذكر فقيل مجموعهما عضو واحد وقال بعضهم يعتبر
كل واحد منهما عضو على حدة وهو الصحيح حتى ان انكشف ربع الذكر وحده
او ربع الانثيين بمفردهما يمنع جوازها كذا اختلفوا فى الركبة مع الفخذ
فقيل كل منهما عضو على حدة وقال بعضهم الركبة مع الفخذ كلاهما عضو واحد
وهو الصحيح واختاره فى الخلاصة وصححه ابن الهمام فى شرح الهداية وعلى هذا
لو صلى الرجل وركبتاه مكشوفتان والفخذ مغطى جازت صلوته لان الركبتين لا
يبلغان قدر ربع الفخذ مع الركبة وكذلك كعب المراة تبع لساقها لا عضو مستقل
فانكشافه غير مانع امراة صلت وربع ساقها مكشوف تفسد صلوتها عندهما وان كان
المكشوف من ساقها اقل من ذلك اي من الربع لا تفسد اتفاقا لان القليل عفو بخلاف
ابو حنيفة ومحمد رح
الكثير والربع كثير للقيام مقام الكل فى كثير من الاحكام بخلاف ما دونه وقال ابو يوسف ره انكشاف
ما دون النصف لا يمنع جوازها وعنه فى انكشاف النصف روايتان فى رواية لا يمنع لانه
ليس بكثير وفى رواية يمنع لانه ليس بقليل فلا يعفى والحكم فى الشعر المسترسل
من المراة الحرة والبطن والظهر من المراة مطلقا والفخذ منها و
الرجل كالحكم فى الساق فاي عضو من هذه انكشف ربعه يمنع عندهما خلافا
لابي يوسف ره واما حكم العورة الغليظة وهي القبل والدبر فهو على هذا الاختلاف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المذكور في الساق يعني اذا انكشف من احدهما ربعه يمنع عندهما خلافا لابي يوسف رح
فانه لا يمنع عنده مالم يكن نصفا او اكثر وهذا الخلاف مذكور في الزيادات وكذا في
غيرها وذكر الكرخي رح ان المانع من العورة الغليظة ما زاد على قدر الدرهم والاول هو
الاصح لان حلقة الدبر عضو بمفردها وكلها لا تزيد على قدر الدرهم فلو كان كما قال لجازت
الصلوة مع انكشاف جميعها وفيه قبح وقيل الحلقة مع الاليتين عضو واحد فعلى هذا يتجه
قول الكرخي رح ولكن هذا غير الاصح بل كل الية عضو والدبر ثالثهما واما ثدي المرأة فان
كانت مراهقة اي لم ينكسر ثديها وهو المعتبر دون المراهقة فهو اي الثدي تبع للصدر
فلا يمنع الا انكشاف ربع المجموع من الصدر والثديين وان كانت كبيرة قد انكسر ثديها فالثدي
اصل بنفسه حتى لو انكشف ربعه منفردا كان مانعا وكذا كل اذن عضو مستقل غير الراس
وكذا ما بين السرة والعانة عضو على حدة واما الجنب فتبع للبطن وفي شرح شمس الائمة السرخسي رح
اذا كان الثوب رقيقا بحيث يصف ما تحته اي لون البشرة لا يحصل به ستر العورة
فلا يجوز صلوته معه وهو ظاهر ولو كان غليظا الا انه التصق بالعضو وتشكل بشكله
ينبغي ان لا يمنع لحصول الستر ومن صلى بقميص ليس عليه غيره فلو قدر انه نظر انسان
من تحته راى عورته فهذا الحال ليس بشيء معتبر في منع جواز الصلوة لحصول الستر
المامور به وذكر في الزيادات لو ان امرأة صلت وهي تقدر على الثوب الجديد اي الذي
ليس فيه خرق فاحش فلبست ثوبا خلقا فيه خرق فاحش فانكشف من شعرها شيء
ومن فخذها شيء ومن ساقها شيء وكان المنكشف بحيث لو جمع جميعه يبلغ
ربع الساق لا يجوز صلوتها لكانه بناء على ان الساق اصغرها وهو اختيار البعض
لان المعتبر في جميع المتفرق بلوغ المجموع ربع اصغر الاعضاء المنكشف حتى لو
انكشف من الاذن تسعها ومن الفخذ تسعها يمنع لان المجموع ربع الاذن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والكثر والمختار الجمع بالاجزاء لئلا يمنع ما لم يكن من الاذن ثمنها ومن الفخذ
ثمنها او من الاذن ثلث ربعها ومن الفخذ ثلثا ربعها واما العورة من الامة
فما هي عورة من الرجل اي من تحت السرة الى تحت الركبة وبطنها وظهرها عورة
ايضا وما عدا ذلك وهو من اعلى البطن فما فوقه ومن اسفل الركبة فما تحته فليس بعورة
باجماع الائمة لانها محل الخدمة ولامة لا تبالي بانكشاف ذلك منها والمدبرة وام
الولد والمكاتبة بمنزلة الامة في الحكم المذكور لبقاء الرق فيهن ولو اعتقت وهي فيها
مكشوفة الراس ونحوه فسترته بعمل قليل قبل اداء ركن جازت لا لو بعمل كثير او بعد ركن و
في الخانية لو صلت الامة وراسها مكشوفة جازت صلوتها بالاتفاق وفي تاتارخانية
الامة لو صلت وصدرها وثديها مكشوفتان لا يجوز عند اكثر المشائخ وان انكشف عضو هو
عورة فيها فستر من غير مكث لا يضره ذلك الانكشاف وان ادى معه اي مع الانكشاف ركنا
كالقيام ان كان فيه او الركوع او غيرهما يفسد ذلك الانكشاف صلوته وان لم يؤد معه
ركنا ولكن مكث مقدار ما يؤدي به ركنا بسنته وذلك مقدار ثلث تسبيحات فلو لم يستر ذلك
العضو فسد صلوته عند ابي حنيفة وعند ابي يوسف ره خلافا لمحمد ره وكذا اذا وقع الرجل المصلي
للمزاحمة في صف النساء او وقع امام اي قدام الامام او وقع نجاسة ثم القى اي تلك
النجاسة فعلى هذا الخلاف المذكور ان مكث قدر ركن من غير ان يؤديه تفسد عند
ابي يوسف ره خلافا لمحمد والمختار قول ابي يوسف ره وهذا كله اذا حصل شيء من ذلك
بغير صنعه فان كان بصنعه فسدت في الحال اتفاقا ومن لم يجد ما يستر به العورة
صلى قاعدا بايماء كما ذكرنا في بحث النجاسة ولو وجد ما يستر بعضها وجب استعماله و
ان قل وتقدم في الستر ما هو اغلظ كالسوءتين ثم الفخذ ثم الركبة وفي المراة
بعد الفخذ البطن والظهر ثم الركبة ثم الباقي على السواء ولو كان ما يستر به من الحشيش

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ونحوه وجب الستر به وفي القنية عريان قدر على طين تلطخه بعورته ان علم انه يبقى
عليه يعني الى تمام الصلوة لم يجز الا ذلك كما لو قدر ان يخصف عليه ورق الشجر فوزع مع رفيقه
ثوب وعده ان يعطيه اذا فرغ من صلوته ينتظره وان خاف فوت الوقت وعن ابي حنيفة ره انه
ينتظر ما لم يخف فوت الوقت وهو قول ابي يوسف ره وهو الاظهر وان كان يرجو وجود الثوب توخر
ما لم يخف فوت الوقت كطهارة المكان وفي القنية صبية صلت مكشوفة الراس لا تومر
بالاعادة ولو صلت مكشوفة العورة يعني الفخذ ونحوه تومر بالاعادة وكذا بغير وضوء استحسانا والمستحب
ان يصلي الرجل في ثلثة اثواب قميص وازار وعمامة ولو صلى في ثوب واحد متوشحا به كما يفعله
القصار في عمله جازت من غير كراهة ولو صلى في سراويل فقط او في ازار من غير عذر
كره وفي الخلاصة امراة خرجت من البحر عريانة ومعها ثوب لو صلت فيه قائمة ينكشف شيء
من فخذها ومن ساقها ما يمنع جوازها ولو صلت قاعدة لا ينكشف فانها تصلي قاعدة
ولو كان الثوب يغطي جسدها وربع راسها فتركت تغطية الراس لا يجوز صلوتها و
لو كان يغطي اقل من الربع لا يضرها ترك التغطية واما الشرط الرابع وهو استقبال القبلة
فمن كان بحضرة الكعبة ادخل الفاء في فمن لان اما مقدرة يجب عليه اي يفرض عليه اصابة
عينها اي يكون وجهه مقابلا لعين الكعبة حتى لو صلى بمكة في بيت يجب ان يكون بحيث لو
ازيل الجدران ونحوها يقع استقباله على جزء من الكعبة كذا في الكافي وفي الدرائة من كان بينه وبينها
حائل الاصح انه كالغائب فعلى هذا يراد من الكعبة في كلام المصنف ره حقيقتها وعلى الاول مكة و
من كان غائبا عنها ففرضها جهة الكعبة اي يتوجه الى الجهة التي هي فيها وقال في
الهداية هو الصحيح واحترز به عن قول الجرجاني ره ان فرض الغائب ايضا اصابة عينها وثمرة
هذا الخلاف تظهر في اشتراط النية وعدمها للغائب وكان الشيخ الامام ابو بكر محمد بن حامد لا يشترط
عليه نية الكعبة مع الاستقبال للقبلة بناء على ما هو الصحيح وقال الشيخ الامام ابو بكر محمد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بن الفضل لشترط ذلك بناء على اختيار قول الجرجاني وبعض المشائخ يقول ان كان
المصلي يصلي الى المحراب فكما قال الحامدي اي ابن حامد لان المحاريب وضعت غالبا
بالتحري واجتماع الاراء فكانت كافية عن النية وان كان يصلي في الصحراء فكما قال الفضلي
اي ابن الفضل لتعذر اجتماع الاراء فيها غالبا وقبلة اهل المشرق هي جهة المغرب
عندنا ذكره في المحيط من غير احتياج الى انحراف وفيه اشارة الى الخلاف فانه
عند الشافعي ره لا بد من الانحراف من يظن انه ليس بمسامتة لها منهم وذكر في امالي
الفتاوى حد القبلة في بلادنا يعني بها سمرقند ما بين المغربين مغرب الشتاء
ومغرب الصيف فان سمرقند معتدلة بين مشرق الشتاء والصيف فقبلتها
بين مغربيها لقوله عليه الصلوة والسلام القبلة ما بين المغربين مغرب الشتاء
ومغرب الصيف فان صلى الى جهة خرجت من المغربين فسدت صلوته ومن الاداب
ذكر في خيار معيار القبلة ينبغي للمصلي ان يوجه القبلة على وجه يكون مغرب الصيف
عن يمينه قدر الثلثين ومغرب الشتاء على يساره قدر الثلث يعني ينظر الى اقصى يوم
الذي تغرب فيه الشمس في الصيف ثم يعود ثم ينظر في اخر يوم من المغرب الشتوي الذي تغرب
فيه ثم يعود فالقبلة بينهما يترك على يمينه قدر الثلثين وعلى يساره قدر الثلث الى
انتام هذه الشرط فان توجه الى جهة خارجة عن حد المغربين لا يصح والبلد المائل
الى مشرق الصيف فقبلته مائلة الى مغرب الشتاء بحسب ذلك وبالعكس و
ان كان المصلي مريضا مرضا لا يقدر معه على التوجه الى القبلة وليس معه احد يوجهه اليها
او كان صحيحا يقدر على التوجه الا انه يخاف ان توجه من عدو او سبع يأتيه من جهة اخرى
يضره بماله وبدنه وكذا لو كان على خشبة في البحر يخاف الغرق ان توجه فانه لا يلزمه التوجه الى القبلة
في هذه الاحوال بل يصلي الى اي جهة قدر على التوجه اليها لان التكليف بقدر الوسع وكذا اذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلى الفريضة بالعذر على الدابة بان كان لا يقدر على النزول او ان نزل لا يقدر على
الركوب او يخاف من عدو او سبع فانه يصلي الى حيث قدر ولو كان يصلي عليها لاجل
الطين فانه يستقبل بها القبلة واقفة ان لم يخف الانقطاع عن الرفقة وكذا ينبغي في
كل موضع جاز له صلوة الفريضة راكبا من خوف النزول ونحوه وان لم يكن الطين مما
يغوص فيه الوجه لكن الارض مبتلة لزم النزول ذكره في الخلاصة او النافلة معطوف
على الفريضة اي اذا كان يصلي النافلة على الدابة بغير عذر ايضا فله ان يصلي الى اي
جهة توجه وهذا اذا كان خارج المصر اما في المصر فلا يجوز عند ابيحنيفة ره ويجوز عند محمد ره
ويكره وعند ابيوسف ره لا تكره واختلف في مقدار الخروج فقيل قدر فرسخين وقيل قدر ميل
والاصح قدر ما يبتدي فيه المسافر القصر ولو افتتحها خارج المصر ثم دخل الى المصر قيل
يتمها راكبا والاكثر على انه ينزل ويتم على الارض واستقبال القبلة عند الشروع لمن
يستقل على الدابة ليس بواجب خلافا للشافعي ره وان اشتبهت عليه القبلة وليس
بحضرته من اهل ذلك المكان من يسال عنها اجتهد اي بذل جهده وطاقته في طلبها بما
يغلب على ظنه من الامارات والدلائل وتحرى اي طلب ما هو الاحرى والاليق من الدليل والامارات
عنها وصلى اي الجهة التي اداها اجتهاده وتحريه الى انها هي القبلة وذلك بالاجماع لقوله
تعالى فاينما تولوا فثم وجه الله اي الجهة التي امر بالتوجه اليها نزلت عندما اشتبهت القبلة
على جماعة من الصحابة رضوان الله عليهم وصلوا الى جهات مختلفة وفي قوله ليس بحضرته اشارة الى
انه لا يجب عليه طلب من يساله ولا ان يستخرج الناس من منازلهم للسوال عنها بخلاف ما اذا كان عنده
او بالقرب منه حوله فانه يجب عليه ان يسالهم عنها فان علم انه اخطا بعد ما صلى فلا اعادة
عليه لانه اتى بما هو الواجب عليه بالنظر الى وسعه وقدرته وان علم ذلك الخطا و
هو في الصلوة استدار الى القبلة وبنى عليها ما بقي منها لما روى ان اهل مسجد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قباء كانوا في الصلوة متوجهين الى بيت المقدس في صلوة الفجر فاخبر وبتحويل
القبلة فاستداروا الى الكعبة واقرهم النبي صلى الله عليه وسلم على ذلك وسواء
اشتبهت القبلة في المفازة او في المصر وسواء كان ذلك في ليلة مظلمة او في نهار
لان الدليل لم يفصل وان تحري ووقع تحريه على جهة فتركها وصلى الى غير جهة التحري
يعيدها وان اصاب اي ولو علم انه اصاب القبلة عندهما وعن ابي حنيفة ره
انه يخشي عليه الكفر وقال ابو يوسف ره ان اصاب لا يعيدها لانه يعيدها الى
الجهة التي صلى اليها فلا فائدة في الاعادة ولهما ان فرضه جهة تحريه وقد تركها
رجل صلى الى غير القبلة متعمدا فوافق ذلك القبلة قال ابو حنيفة رضي الله عنه
وهو كافر بالله تعالى وكذا الصلوة بغير طهارة وكذا الصلوة في الاثواب النجس
والمختار ان يكفر في الصلوة بغير طهارة واما الصلوة في الثوب النجس او الى غير
القبلة لا يكفر كذا ذكره في الفتاوى ولو اشتبهت عليه القبلة ولم يتحر فشرع في الصلوة و
صلى بلا تحري لا يجوز صلوته لان التحري فرض عليه وقد تركه وان علم في خلال الصلوة
انه اصاب القبلة استقبل الصلوة عندهما وقال ابو يوسف ره يبني لما تقدم له من الدليل
ولهما ان حاله بعد العلم اقوى منها قبله وبناء القوي على الضعيف لا يجوز وان علم بالاصابة
بعد الفراغ فلا اعادة عليه اتفاقا والفرق مذكور في الشرح ولو تحري فلم يقع تحريه على شيء
قيل يؤخر وقيل يصلي اربع مرات الى اربع جهات وهو الاحوط ولو اشتبهت عليه القبلة وكان
بحضرته من يسال عنها اي من اهل ذلك المكان فلم يسال فتحرى وصلى فان اصاب القبلة
جازت صلوته لحصول المقصود والا فلا يجوز صلوته لترك العمل باقوى الدليلين وهو السوال
من الاهل وكذا الاعمى لو توجه الى جهة وعنده من يساله ان اصاب القبلة جازت صلوته والا
فلا ولو كان من بحضرته ليس من اهل ذلك المكان لا ياخذ بقوله ان لم يوافق تحريه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لانه مجتهد مثله ولا يجوز لمجتهد تقليد مجتهد اخر ولو سال من بحضرته من اهل ذلك
المكان فلم يخبره من بحضرته حتى تحرى وصلى ثم اخبره ان القبلة غير الجهة التى توجه اليها لا
يعيد ما صلى لانه لم يقصر حيث سال ولو شك فى القبلة فتحرى وصلى ركعة الى جهة وقع عليها
تحريه ثم شك وهو فى الصلوة وتحرى فوقع تحريه على جهة اخرى فصلى اليها ركعة ثم وثم حتى انه
اذا صلى اربع ركعات الى اربع جهات بالتحرى جاز كذا فى المحيط والفتاوى الخاقانية لان الاجتهاد المتجدد
لا ينسخ حكم ما قبله حتى ما مضى واختلف المتاخرون فيما اذا تحول رايه فى الثالثة والرابعة الى
الجهة الاولى منهم من قال يتم الصلوة ومنهم من قال يستقبل كذا فى الخلاصة والاول وجيه وهذا
كله اذا اشتبهت عليه القبلة وشك فيها واما لو شرع فى الصحراء من غير ان يشك ولا تحرى ثم
شك بعد ذلك فهو على الجواز حتى يعلم فساده بيقين فيعيد وان علم بعد الفراغ انه اخطأ
او كان اكثر رايه فعليه الاعادة وذكر فى امالى الفتاوى ان علم المصلى ان قبلته الكعبة ولم
ينوها وقت الشروع جاز لعدم اشتراط نية الكعبة وذكر فى الخاقانية ان نوى المصلى
وقت الشروع ان قبلته محراب مسجده لا يجوز لانه علامة على جهة القبلة وليس بقبلته
فيكون معرضا عن القبلة بنية كمن توجه الى الركن اليمانى ناويا ان الصلوة الى بيت المقدس
فان نية القبلة وان لم يشترط لكن عدم نية الاعراض عنها شرط ولو حول صدره عن
القبلة بغير عذر فسدت صلوته اتفاقا فى الصحيح ولو حول وجهه عنها كان عليه
واجبا ان يستقبل القبلة من ساعة فلا تفسد صلوته بذلك التحويل ولكن يكره
اشد الكراهة لقوله عليه السلام حين سالته عائشة رضى الله عنها عن الالتفات فى
الصلوة هو خلسة يختلسه الشيطان من صلوة العبد وقوله عم لانس رضى الله عنه اياك و
الالتفات فى الصلوة فان الالتفات فى الصلوة هلكة ولو ظن المصلى انه احدث فتحول
عن القبلة للوضوء ثم علم انه لم يحدث قبل ان يخرج من المسجد لم تفسد صلوته عند ابى حنيفة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لان استدباره لم يكن للرفض بل لقصد الاصلاح وان علم انه لم يحدث بعد الخروج
من المسجد تفسد صلوته بالاتفاق لان اختلاف المكان مبطل الا لعذر والمسجد
كمكان واحد فما دام فيه لم يختلف مكانه بخلاف خروجه عنه وهذا اذا لم يكن اماما او
استخلف مكانه فان كان اماما واستخلف ثم علم انه لم يحدث فسدت وان لم يخرج لان
الاستخلاف في غير محله مناف كالخروج من المسجد وكذا لو ظن انه افتتح بلا وضوء
فانصرف ثم علم انه كان متوضيا تفسد صلوته وان لم يخرج من المسجد وكذا لو رأى المتيمم
سرابا فظنه ماء فانصرف ثم علم انه كان سرابا او ظن الماسح على الخف ان مدته تمت فانصرف
ثم علم انها لم تتم تفسد الصلوة وان لم يخرج منه لان انصرافه على قصد الرفض لا على قصد البناء
بخلاف الذي ظن انه احدث وان صلى في الصحراء بجماعة فمكان الصفوف له حكم المسجد
حتى لو علم قبل مجاوزتها في ظن سبق الحدث لم تفسد وان علم بعد مجاوزتها تفسد هذا ان ذهب
خلفه وان توجه قدامه فالمعتبر مجاوزة سترة الامام وعدمها ان كان له سترة والا
فمقدارما لو تأخر لجاوز الصفوف وان كان منفردا اعتبر مجاوزة قدر موضع سجوده وعدمها
فروع في شرح الطحاوي الكعبة اسم للعرصة فان الحيطان لو وضعت في موضع آخر فصلى
اليها لا يجوز ولو صلى في جوف الكعبة او على سطحها جاز ولو صلى الى الحطيم وحده لا يجوز ومن
صلى في السفينة فلابد له من الاستقبال اذا كان قادرا ولا يجوز ان يصلي حيث توجهت
ويلزمه ان يشد الى القبلة كلما دارت ولو صلى جماعة بالتحري مختلفين في الجهات ان صلوا منفردين جازت
صلوة الكل وان صلوا بجماعة لم تجز صلوة من خالف امامه عالما بها حال الصلوة وجازت صلوة
غيره ان لم يعلم امامه خلفه قوم صلوا متحرين بجماعة فيهم مسبوق ولاحق فلما سلم
الامام قاما للقضاء فظهر لهما ان القبلة غير الجهة التي صلى اليها الامام امكن للمسبوق اصلاح
صلوته بان يستدير لانه منفرد فيما يقضيه بخلاف اللاحق فانه مقتدي والمقتدي اذا ظهر له وهو وراء الامام ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

القبلة جهة اخرى لا يمكن اصلاح صلوته لانه ان استدار خالف امامه والا كان
متما صلوته الى غير ما هو القبلة عنده وكل منهما مفسد وكذا اللاحق رجل تحرى في
محله فاقتدى آخر بلا تحري ان اصاب الامام جازت صلوتهما والا جازت صلوة الامام فقط
ولو صلى الاعمى ركعة الى غير القبلة فجاء رجل فاداره اليها واقتدى به ان وجد الاعمى وقت
الشروع من يساله فلم يساله لم يجز صلوتهما والا جازت صلوة الاعمى دون المقتدي
والشرط الخامس من الشروط الستة هو الوقت واول وقت صلوة الفجر اذا طلع الفجر الثاني
وهو اي الفجر الثاني البياض اي النور المستطير اي المنتشر في الافق اي نواحي السماء واطرافها
فبطلوع الفجر الاول المسمى بالفجر الكاذب وهو البياض المستطيل اي الذي يبدو طولا ممتدا
الى جهة الفوق غير آخذ في عرض الافق ثم يعقبه الظلمة لا يخرج وقت العشاء ولا
يدخل وقت صلوة الفجر لانه من حكم الليل حتى لا يحرم على الصائم فيه الاكل لقوله عليه السلام
لا يمنعكم عن سحوركم اذان البلال ولا الفجر المستطيل ولكن الفجر المستطير في الافق
وقال في المحيط اما الفجر الكاذب وهو ان يرتفع البياض طولا في جهة اي ناحية واحدة ثم يتلاشى
اي يصير لا شيئا فلا يخرج به وقت العشاء ولا يحرم الاكل على الصائم وهذا امر مجمع عليه
واما الفجر الصادق وهو ان يرتفع البياض بناحية واحدة ولم يتلاشى بل يعترض في الافق
وآخر وقتها قبل طلوع الشمس اي الجزء الذي يعقبه طلوع الشمس من الزمان وهذا ايضا
باجماع الامة واختلفوا في الوقت الذي لا يباح فيه الصلوة اذا طلعت الشمس قال ابو بكر محمد
بن الفضل رحمه الله ما دام الانسان يقدر على النظر الى قرص الشمس فهي في الطلوع لا يباح
فيه الصلوة فاذا عجز عن النظر يباح فيه الصلوة وفي كتاب العتابي عن محمد رح اذا
طلعت الشمس قدر رمح او رمحين يباح فيه الصلوة والا فلا كذا ذكره في خلاصة الفتاوى
واول وقت صلوة الظهر زوال الشمس اي الجزء الذي يعقب زوال الشمس من الزمان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وهذا ايضا بالاجماع واخر وقتها عند ابيحنيفة رہ اذا صار ظل كل شيء مثليه سوى فيء الزوال اي سوى الفيء الذي يكون للاشياء عند الزوال وقالا اي صاحباه وهو قول الائمة الثلثة اذا صار ظل كل شيء مثله سوى فيء الزوال وعن ابيحنيفة رہ من رواية اسد بن عمرو اذا صار ظل كل شيء مثله سوى الفيء خرج وقت الظهر ولا يدخل وقت العصر الى المثلين قال المشائخ ينبغي ان لا يصلى العصر حتى يبلغ المثلين ولا يؤخر الظهر الى ان يبلغ المثل ليخرج من الخلاف فيهما والدليل من الجانبين مذكور في الشرح واول وقت صلوة العصر اذا خرج وقت الظهر على القولين فعلى قوله اذا صار ظل كل شيء مثليه سوى فيء الزوال وعلى قولهما اذا صار ظل كل شيء مثله سواه واخر وقتها ما لم تغرب الشمس اي الجزء الزماني الذي يعقبه غروب الشمس وهذا اجماعي و اول وقت المغرب اذا غربت الشمس بالاجماع واخر وقتها ما لم يغب الشفق اي الجزء الذي يعقبه غيبوبة الشفق وهو اي الشفق المذكور البياض الخالص الذي في الافق الكائن بعد الحمرة التي تكون في الافق عنده وقالا اي ابو يوسف ومحمد رہ وهو قول الائمة الثلثة ورواية اسد بن عمرو عن ابيحنيفة رہ ايضا الشفق المذكور هو الحمرة نفسها لا البياض الذي بعدها والدليل في الشرح ومن المشائخ من افتى برواية اسد بن عمرو رہ الموافقة لقولهما قال ابن الهمام ولا تساعده رواية ولا دراية وتمام هذا في الشرح ايضا واول وقت صلوة العشاء اذا غاب الشفق على القولين كما مر واخره ما لم يطلع الفجر اي الجزء الذي يعقبه طلوع الفجر الثاني واول وقت صلوة الوتر ما اي الوقت الذي هو وقت العشاء هنا عنده وعندهما وقتها بعد صلوة العشاء الا انه اي المصلي مامور بتقديم العشاء عليه اي على الوتر عنده لوجوب الترتيب لقوله عليه السلام ان الله تعالى امركم بصلوة هي خير لكم من حمر النعم وهي الوتر فجعلها لكم بين العشاء الى طلوع الفجر فعلى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هذا لو صلى الوتر قبل العشاء قصداً لا تصح كما لو صلى الوقتية قبل الفائتة ذاكراً وهو صاحب ترتيب وأما لو وقع ذلك بلا قصد صح عنده حتى لو ان رجلاً صلى العشاء بثوب ثم نزعه وصلى الوتر بثوب آخر ثم ظهر ان الثوب الذي صلى العشاء به كان نجساً فانه يعيد العشاء دون الوتر عنده خلافاً لهما واعلم ان الوقت كما هو شرط لادائها فهو سبب لوجوبها فلا يجب بدونها كما في المسئلة التي وردت فتوى في زمن الصدر برهان الائمة انا لا نجد وقت العشاء في بلدتنا اهل علينا صلوته فكتب ليس عليكم صلوة العشاء وبه افتى ظهير الدين المرغيناني وورد هذه الفتوى ايضاً من بلدة بلغار فان الفجر يطلع فيها قبل غيبوبة الشفق في اقصر ليالي السنة على شمس الائمة الحلوائي فافتى بقضاء العشاء ثم ورد بخوارزم على الشيخ الكبير سيف السنة البقالي ره فافتى بعدم الوجوب فبلغ جوابه الحلوائي ره فارسل من يساله في عامة بجامع خوارزم ما تقول فيمن اسقط من الصلوات الخمس واحدة هل يكفر فسال واحسن الشيخ فقال ما تقول فيمن قطع يداه مع المرفقين ورجلاه مع الكعبين كم فرائض وضوئه قال ثلث لفوات محل الرابع قال فكذلك الصلوة الخامسة فبلغ الحلوائي ره جوابه فاستحسنه ووافقه فيه ولابن الهمام عليه اعتراض قد اجبنا عنه في الشرح ويستحب في صلاة الفجر الاسفار بها بان يصلي في وقت ظهور النور وانكشاف الظلمة والغلس بحيث يرى الرامي موقع نبله عندنا خلافاً للثلثة لقوله عليه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر وقد قالوا في حد الاسفار ايضاً ان يبدأ في وقت يمكن ان يصليها فيه على وجه السنة و يبقى من الوقت بعد سلامه ما لو ظهر انه كان على غير طهارة يمكنه ان يتوضأ ويعيدها على وجه السنة قبل خروجه ثم استحباب الاسفار عندنا عام في الازمنة كلها الا في صلوة الفجر يوم النحر بمزدلفة فان المستحب فيها التغليس اجماعاً توسيعاً لوقت الوقوف ويستحب ايضاً عندنا الابراد بالظهر في الصيف فان حرارته من نار جهنم لقوله عليه السلام اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم ويستحب تقديمها في الشتاء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ويستحب ايضا عندنا تاخير العصر في كل الازمنة الا يوم الغيم ما لم يتغير الشمس ويكره
ان يؤخر الى ان يتغير قرص الشمس لانه عليه السلام كان يصلي العصر والشمس مرتفعة
بيضاء نقية فالعبرة لتغير القرص لا لتغير الضوء فانه يحصل بعد الزوال فمتى صار
القرص بحيث لا تحار فيه العين فقد تغيرت والا فلا كذا في الكافي ويستحب ايضا تعجيل
المغرب في كل الازمنة الا يوم غيم لقول رافع بن خديج كنا نصلي المغرب مع النبي صلى
الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه يبصر مواقع نبله وعن ابن عمر رضي الله عنه
انه اخرها حتى بدا نجم فاعتق وهو يدل على كراهة تاخيرها الى ظهور النجم وفي القنية
يكره تاخير المغرب عند محمد ره في رواية عن ابي حنيفة ره ولا يكره في رواية الحسن ره عنه
ما لم يغب الشفق والاصح انه يكره الا من عذر كالسفر والكون على الاكل ونحوهما ويكون
التاخير قليلا ولا في التاخير بتطويل القراءة خلاف انتهى وتاخير صلوة العشاء الى
ما قبل ثلث الليل مستحب لقوله عم لولا ان اشق على امتي لامرتهم ان يؤخروا العشاء الى ثلث الليل او
نصفه وتاخيرها الى ما بعده اي بعد ثلث الليل الى نصف الليل مباح لما بيناه في الشرح و
تاخيرها الى ما بعده اي بعد نصف الليل الى طلوع الفجر مكروه اذا كان بغير عذر لانه يؤدي الى
تقليل الجماعة واما اذا كان بعذر فلا يكره واما التاخير في الوتر فالاصل فيه ان الافضل ان كان
لا يثق بالانتباه اوتر قبل النوم واذا كان يثق بالانتباه فتاخيره الى اخر الليل افضل لقوله عم
من خاف ان لا يقوم من اخر الليل فليوتر اوله ومن طمع ان يقوم اخره فليوتر اخر الليل فان صلوة اخر
الليل مشهودة وذلك افضل واذا كان اليوم يوم غيم فالمستحب في الفجر والظهر والمغرب تاخيرها يعني بالتاخير
عدم التعجيل في اول الوقت لا التاخير الشديد الذي يشك بسببه في بقاء الوقت وفي المحيط المراد
من تاخير المغرب ههنا ما يحصل التيقن بالغروب والمستحب في يوم الغيم في كل من العصر والعشاء تعجيلها
لان في تاخير العشاء تقليل الجماعة على اعتبار المطر وفي تاخير العصر توهم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في صلوة التطوع قبل خروج الامام للخطبة ثم خرج الامام لا يقطعها بل يتمها
ركعتين ان كان تحية المسجد او نفلاً مطلقا وان كانت سنة الجمعة قيل يقطع على راس
الركعتين وقيل يتمها اربعًا وقال المرغيناني ره وهو الصحيح وهو اختيار حسام الدين
الشهيد ره وذكر في النوادر انه يسلم على راس الركعتين وان كان قام الى الثالثة وقيدها
بالسجدة اضاف اليها الرابعة وسلم وخفف القراءة وحكي عن القاضي الامام ابي علي النسفي
انه رجع اليه بعد ما كان يفتي بالاول واليه مال السرخسي ره والبقالي وقال الشيخ كمال الدين
ابن الهمام انه الاوجه ولم يذكر في النوادر ما اذا قام الامام الى الثالثة ولم يقيدها بالسجدة
واختلف فيه فقيل يعود الى القعود ويسلم وقيل يتم ويخفف وهو الاوجه على ما حققناه في
الشرح ثم اذا سلم على راس الركعتين قيل لا يلزمه قضاء شيء وقيل يقضي ركعتين وقال ابو بكر
محمد بن الفضل ره يقضي اربعا في اي حال قطعها لانها بمنزلة صلوة واحدة وكذا يكره
التطوع ايض قبل صلوة العيدين وعند خطبتهما وكذا بعد خطبتهما في المصلى على الاصح
ولا يكره بعد رجوعه عنه وكذا يكره التطوع عند خطبة الكسوف وعند خطبة
الاستسقاء وكذا عند خطبة الحج للاخلال بالاستماع والانصات في الكل و
لو شرع في صلوة التطوع في الاوقات الثلاثة فالافضل ان يقطعها ثم يقضيها
في وقت غير مكروه تخلصا عن الكراهة ولو لم يقطع بل اتم شفعا فقد
اساء واثم لمخالفة النهي ومع هذا لا شيء عليه اي ليس اعادة ما صلى لانه
اتى بها كما وجبت عليه ولو شرع النافلة في الوقتين اي بعد طلوع الفجر
الى طلوع الشمس وبعد صلوة العصر الى تغيرها ثم افسدها لزمه القضاء وقد علم
من قوله سابقا ثم يقضيها لانه اذا لزم قضاء ما شرع فيه في الاوقات الثلثة
وافسده مع ان كراهتها اشد فلزوم ما شرع فيه اولى في الوقتين ولو افتتح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

النافلة فی وقت مستحب غیر مکروه ثم افسدها او فسدت لا یقضیها فیما بعد
العصر قبل الغروب وبعد طلوع الفجر قبل ارتفاع الشمس ای یکره ان یقضیها ولو
قضاها صحت مع الکراهة وسقطت عنه وکذا سائر اوقات الکراهة ما عدا
الثلاثة فانها لا تسقط عنه بقضائها فی وقت منها ولو افسد سنة الفجر
لا یقضیها بعد ما صلی الفجر لما مر من کراهة قضاء ما لزم بالشروع فی الوقتین ولا
یلتفت الی ما ذکر فی المحیط عن بعض المشائخ انه ان خاف ان لا یدرک الفرض لو صلی السنة
فالاحسن ان یشرع فی السنة ویکبر لها ثم یکبر اخری للفریضة فیخرج من السنة ویصیر
شارعاً فی الفریضة ولا یصیر مفسداً بل یصیر مجاوزاً من عمل الی عمل لعدم الفائدة فی
ذلک لانه وان سلم انه لا یصیر مفسداً لکن کراهة قضائها بعد صلوة الفجر باقیة اللهم
الا ان یفعل ذلک لیقضیها بعد ارتفاع الشمس علی کل حال فهو غیر آت بالسنة کما هو سنة
فلا فائدة فی هذا التکلف وقیل یقضیها بعد صلوة الفجر وهو غیر صحیح لما تقدم من ان
الکراهة موجودة فیه ولو شرع فی اربع رکعات قبل طلوع الفجر فلما صلی رکعتین منها طلع الفجر ثم
قام بعد طلوعه فصلی رکعتین من غیر ان یسلم تنوب هاتین الرکعتین عن رکعتی الفجر عندهما ای
صاحبیه وهو ای قولهما احدی الروایتین عن ابی حنیفة رح وهی ظاهر الروایة بناء علی ان السنة تؤدی
بمطلق نیة الصلوة وهو الصحیح وروی الحسن رح عنه انها لا تنوب وذکر فی الذخیرة لو صلی رکعتین علی
ظن انه ای الشان لم تطلع الفجر وقد تبین بعد ذلک انه کان قد طلع الفجر فعند المتاخرین
یجزیه تلک الرکعتان عن رکعتی الفجر وهذا ایض هو ظاهر الروایة ولو شک عند صلوة تلک
الرکعتین فی طلوع الفجر واستمر شکه لا یجزیه عن رکعتی الفجر بالاتفاق وهو ظاهر واذا
طلعت الشمس حتی ارتفعت قدر رمح او رمحین یباح الصلوة ای تحل هذا هو
المذکور فی الاصل وقیل ما دام الانسان یقدر علی النظر الی قرص الشمس لا تباح الصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فاذا عجز عن النظر اليه يباح وقيل يدلي ذقنه على صدره وينظر فان لم ير القرص
حلت الصلوة وان نظره فلا وهذا ايسر الاقوال ولو طلعت الشمس والمصلي في خلال
اي في اثناء صلوة الفجر تفسد صلوة الفجر لعروض النقصان على ما وجب بالسبب الكامل
ولو غربت الشمس وهو في خلال صلوة العصر لا تفسد لعروض النقصان الكمال
على ما وجب بالسبب الناقص وقد حققناه في الشرح والشرط السادس فهو النية
وهي قصد كون الفعل لما شرع له ففي العبادات قصد كونها لله خالصا قال الله تعالى
وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين المصلي اذا كان متنفلا يكفيه مطلق نية
الصلوة ولا يشترط تعيين كون ذلك النفل سنة مؤكدة او غيرها ولكن في التراويح اختلف
اي خالف بعض المشائخ المتقدمين فانهم قالوا الاصح انه اي فعل التراويح لا يجوز بمطلق
النية بل لا بد من تعيينها والمذكور في فتاوى قاضيخان ان الاختلاف في التراويح وفي السنن
المؤكدة وصحح انه لا يجوز مطلق نية الصلوة لا في التراويح ولا في السنن وذكر المتاخرون ان
التراويح وسائر السنن تتادى بمطلق النية وهو اختيار صاحب الهداية ومن تابعه وهو
الصحيح على ما حققناه في الشرح والمصنف تبع قاضيخان حيث قال والاصح انه اي التراويح لا
يجوز بمطلق النية ثم قال بناء على ذلك والاحتياط في نية التراويح ان ينوي التراويح
نفسها او ينوي سنة الوقت فانها هي السنة في ذلك الوقت او ينوي قيام الليل ليكون
خارجا من الخلاف على ما قالوا اي المتقدمون والاحتياط للخروج من الخلاف في السنة ان
ينوي السنة نفسها او ينوي الصلوة متابعة للنبي عليه السلام ولو نوى في صلوة
الوتر او في صلوة الجمعة او في صلوة العيد فانه ينوي صلوة الوتر فيعينها
وكذا ينوي صلوة الجمعة وصلوة العيد اي يشترط التعيين اتفاقا ولا يكفي
مطلق النية وكذا جميع الفرائض والواجبات من المنذور وقضاء ما لزم بالشروع

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وغيرها وفي صلوة الجنازة ينوى الصلوة لله تعالى والدعاء للميت اذ بهذا
تميز من غيرها والمفترض المنفرد لا يكفيه نية مطلق الفرض مالم يقل في نية
الظهر والعصر مثلا ليتميز ما شرع فيه عن غيره من الفروض ولا فرق في ذلك
بين المنفرد وغيره فان نوى فرض الوقت ولم يعيّن انه ظهر او غيره ولم يكن الوقت قد
خرج اجزاه ذلك الا في الجمعة لان فرض الوقت عندنا الظهر لا الجمعة الا انه امر بالجمعة
لاسقاط الظهر وذكر قاضيخان لو كان عنده ان فرض الوقت الجمعة جاز ولا تشترط
نيّة اعداد الركعات اجماعا لكونها معينة معلومة ولو نوى الفرض والتطوع معًا
جاز ما صلى بتلك النية عن الفرض عند ابي يوسف رحمه لقوة الفرض فلا يزاحمه الضعيف
خلافا لمحمد رحمه فانه لا يجوز عن الفرض عنده ولا عن التطوع ولو افتتح المكتوبة
اي نواها ثم ظن انها تطوع فصلى على نية التطوع حتى لو فرغ من صلوته فهي
اي صلوته هي تلك المكتوبة التي شرع فيها ناويا لها اذ لا يشترط استصحاب
النية الى اخر الصلوة ولو كبر ينوى التطوع ثم كبر ينوى الفرض يصير شارعا في الفرض و
تبطل نية التطوع ولو صلى ركعة من الظهر ثم افتتح ناويا العصر او التطوع بتكبيرة اخرى
يتعلق بافتتح فقد نقض الظهر وصح شروعه فيما كبر ناويا له وكذا اذا شرع في المكتوبة
اي مكتوبة كانت ثم كبر ينوى الشروع في النافلة اي نافلة كانت يصير ناقضًا
للمكتوبة وشارعا في النافلة او كان من شرع في المكتوبة
منفردا فكبر وينوى الاقتداء بالامام فانه يصير شارعا فيما كبر ناويا له
من الصلوة مقتديا رافضا للصلوة منفردا للمغايرة بينهما من حيث الصفة
وان صلى ركعة من الظهر ثم كبر ينوى الظهر فهي هي لعدم مغايرة ما
شرع فيه لما كان فيه فيكون مقررًا له ويجزى اي يكتفي بتلك الركعة لعدم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بطلانها ويكمل عليها باقي الظهر حتى انه لوكان مقيما وصلى اربعا اخرى بعد
ذلك التكبير على ظن ان الركعة الاولى قد انتقضت ولم يقعد على راس الركعة
الرابعة من صلوته التي هي ثالثة بعد ذلك التكبير فسدت صلوته لترك فرضا
وهو القعدة الاخيرة ولو نوى مكتوبتين معًا احدهما دخل وقتها والاخرى
لم يدخل وقتها بان نوى في وقت الظهر ظهر هذا اليوم وعصره معًا فهي اي النية للتي
اي للمكتوبة التي دخل وقتها لان التي لم يدخل وقتها لا تزاحمها ولو نوى فائتين معا
فهي اي النية للاولى منهما لترجحها بالسبق وان لم يكن صاحب ترتيب ولو نوى فائتة
ووقتية معًا بان فاتته الظهر فنوى في وقت العصر الظهر والعصر معًا فهي اي النية
للفائتة اذا كان في الوقت سعة كذا ذكره في الخلاصة عن المنتقى وذكر في الجامع الكبير
انه لا يصير شارعا في واحدة منهما والمصنف اختار ما في المنتقى فلذا قال الا ان يكون في
اخر وقت الوقتية فح تكون النية للوقتية لترجحها وفيه اشارة الى كون المصلي صاحب
الترتيب فان لم يكن صاحب ترتيب ينبغي ان لا يصح واحدة اذا كان في الوقت سعة
للتزاحم ولا يحتاج الامام في صحة الاقتداء به الى نية الامامة حتى لو شرع على نية
الانفراد فاقتدى به يجوز الا في حق جواز اقتداء النساء فان اقتداءهن به لا يجوز ما
لم ينو ان يكون اماما لهن ولمن تبعه عموما خلافا لزفر واما المقتدي فينوي الاقتداء ايضا
ولا يكفيه في صحة الاقتداء نية الفرض والتعيين اي تعيين الفرض بل يحتاج الى نيتين
نية الصلوة ونية المتابعة وان نوى الاقتداء بالامام ولم يعين الصلوة يجزيه ذلك وهذا
قول البعض وذكر قاضيخان انه لا يجوز وهو المختار لان الاقتداء كما يكون في الفرض يكون
في النفل فلا يتعين احدهما بدون التعيين وكذا الحكم اذا قال نويت ان اصلي
مع الامام صلوة الامام قال بعضهم يجوز والمختار عدم الجواز وان نوى ان يصلي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ان يصلي صلوة الامام ولم ينو الاقتداء لا يجزيه لشرطية نية الاقتداء في
صحته وقال بعضهم اذا انتظر تكبير الامام ثم كبر بعده يصح شروعه في صلوة
الامام وان لم تحضره نية الاقتداء لقيام الانتظار مقام النية وان نوى الشروع
في صلوة الامام فقد اختلف المشائخ فيه قال بعضهم لا يجزيه ذلك في صحة الاقتداء
والاصح انه يجزيه قاله قاضيخان وقال ظهير الدين ره ينبغي ان يزيد ان يقول نويت
الشروع في صلوة الامام واقتديت به وذلك للاحتياط في الخروج من خلاف ذلك البعض
وكذا ان لم يعلم الامام في اي صلوة هو فنوى صلوة الامام والاقتداء به يجوز ولو عين صلوة و
الامام في غيرها لا يجوز وان نوى ان يصلي صلوة الجمعة ولو ينو الاقتداء بالامام جاز عند
البعض وهو المختار لان الجمعة لا تكون الا مع الامام فنيتها مستلزمة للاقتداء وان نوى
الاقتداء بالامام ولكن لم يخطر بباله من هو ازيد ام عمرو صح الاقتداء للاطلاق وكذا ان نوى
الاقتداء بالامام وهو يظن ان اي الامام زيد فاذا هو عمرو صح الاقتداء ايضا اذ ليس في نيته
تقييد الا اذا قيد نيته وقال اقتديت بزيد او نوى الاقتداء بزيد ثم تبين
فاذا هو عمرو فح لا يصح لكون نيته مقيدة بشخص ليس هو الامام ففي الاول
نوى الاقتداء بالامام والافضل ان ينوى الاقتداء بعد ما قال الامام
الله اكبر ليصير شارعا مقتديا بمصلي كذا ذكره في المحيط و
هو قولهما وعند ابي حنيفة ره الافضل مقارنة تكبيرة المقتدى لتكبيرة الامام
ولو نوى الاقتداء في الصلوة حين وقف الامام موقف الامامة جاز عند اكثر
المشائخ وان لم تحضره النية عند الشروع ولو نوى الشروع في صلوة الامام
وكبر على ظن انه اي الامام قد شرع قبل شروعه وهو والحال ان الامام
لم يشرع بعد لم يجز شروعه في صلوة الامام لانه قصد الشروع في الحال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في صلوة من ليس يصل ومن صلى سنين ولم يعرف السنة او النافلة من الفريضة
وانما هو يفعل كما يفعله الناس ان ظن ان الكل اي كل شيء يصليه فريضة
جاز فعله وسقط عنه الفرض والا فلا وان لم يعلم ان فيها فريضة او علم ان بعضها
فرض وبعضها سنة ولم يميز ولم ينو الفريضة لا يجوز وعليه قضاء صلوات تلك
السنين ثم فيما اذا ظن ان الكل فريضة لو اقتدى به احد ان كان في صلوة لا سنة قبلها
كالمغرب صحت صلوة المقتدي وان كان في صلوة قبلها سنة مثلها كالفجر والظهر لا تصح
صلوة المقتدي وان كان الرجل شاكا في بقاء وقت الظهر مثلا فنوى ظهر الوقت فاذا
الوقت كان قد خرج يجوز الظهر بناء على ان فعل القضاء بنية الاداء وفعل الاداء
بنية القضاء كما اذا قال وهو في الوقت نويت قضاء ظهر اليوم يجوز وهذا هو المختار
كذا ذكره في المحيط اما جواز القضاء بنية الاداء وعكسه فمجمع عليه عندنا واما نية ظهر الوقت
بعد خروج الوقت فالصحيح انها لا يجوز صرح به في فتاوى قاضيخان وغيرها وليس من القضاء بنية الاداء
انما القضاء بنية الاداء فيما اذا نوى ظهر اليوم وهو يظن ان الوقت لم يخرج وقد خرج وما ذكره
بقوله ولو نوى فرض اليوم يجوز بلا خلاف وان لم يعلم بخروج الوقت هذا سهو ايضا اي كما كان بنية ظهر الوقت
بعد خروج الوقت سهو لان فرض اليوم محتمل للوقتية والفائتة والصواب ان يقال ولو نوى ظهر
اليوم ومن صلى الظهر اي ظهر اليوم الذي هو فيه وظهر الامس مثلا ونوى ان هذا من ظهر
يوم الثلثا اي ظن ان ذلك اليوم يوم الثلثا وان الظهر منه فتبين ان ذلك الظهر من
يوم الاربعا اي تبين ان ذلك اليوم يوم الاربعا والظهر منه جاز ظهره والغلط انما هو
في تعيين الوقت لا في الظهر وتعيين اليوم ليس بشرط اي اليوم الذي الظهر منه وذلك
لا يضره اذا حصل تعيين الفرض ولو شرع في صلوة ما اي صلوة من الصلوات هي
عليه بظن انها سبتية اي من صلوة يوم السبت فاذا هي اي ظهر ان تلك الصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

التي شرع فيها انما هي احدية اي من صلوة يوم الاحد بان كان عليه ظهر الاحد مثلا فظنه
ظهر يوم السبت فصلاه بتلك النية فظهر انه لم يكن عليه الا ظهر يوم الاحد لا تصح تلك الصلوة
ولا يجزي عن ظهر يوم الاحد التي هي عليه لانه صلاها قبل وقتها بنية حيث نوى
اضافتها الى يوم قبل وجوبها ولو كان بالعكس بان شرع في صلوة عليه على ظن انها
احدية فاذا هي سبتية تصح لانه اضافها الى الوقت بعد وقت وجوبها والمستحب
في النية ان ينوي ويقصد بقلبه المصلي ويتكلم باللسان بان يقول نويت ان
اصلي صلوة كذا فالنية بالقلب هي الشرط اللازم والتكلم باللسان مستحب هذا هو المختار
اختاره صاحب الهداية وغيره وقيل ان التكلم باللسان بدعة ولو نوى بالقلب ولم يتكلم باللسان
جاز بلا خلاف بين الائمة لان النية عمل القلب دون اللسان وفي شرح الطحاوي الافضل ان
يشتغل قلبه بالنية ولسانه بالذكر يعني التكبير ويده بالرفع والاحوط فيها من حيث
الزمان ان ينوي حال كونه مقارنا لتكبير الامام وفي الطالة اي تكون النية موجودة
زمن التكبير كما هو مذهب الشافعي فان وجود النية زمن التكبير شرط عنده فاذا
كان هو الاحوط عندنا للخروج من الخلاف وذكر الناطقي في الاجناس ان من خرج من
منزله يريد الفرض بالجماعة فلما انتهى الى الامام كبر ولم تحضره النية في تلك الساعة ان
كان بحال لو قيل له اي صلوة تصلي امكنه ان يجيب من غير تامل يجوز صلوته والا
فلا اي وان لم يكن بحال يمكنه ان يجيب من غير تامل لا يجوز صلوته وهذا هو المراد بما
روي عن محمد رح انه لو نوى عند الوضوء انه يصلي الظهر او العصر مع الامام ولم يشتغل بعد النية
بما ليس من جنس الصلوة يعني سوى المشي الا انه لما انتهى الى مكانها لم تحضره النية جازت صلوته
بتلك النية ومثله عن الشيخين فعلم بهذا جواز الصلوة بالنية المتقدمة اذا لم يفصل بينها وبين
التكبير عمل ليس للصلوة وان تاخرت النية ونوى بعد التكبير لا تصح الصلوة بالنية المتاخرة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في ظاهر الرواية خلافا للكرخي رح فان عنده يجوز بالنية المتاخرة قيل الى الثناء وقيل
الى التعوذ وقيل الى الركوع وقيل الى الرفع منه وهو في غاية البعد واما فرائض
الصلوة اي اركانها التي توجد ماهيتها بمجموعها فثمان فرائض منها ستة فرائض
على الوفاق بين ائمتنا ومنها ثنتان على الخلاف بينهم وهي اي الفرائض الستة المتفق
عليها تكبيرة الافتتاح وهي وان عدت مع الاركان في جميع الكتب فانما ذلك لشدة
اتصالها بها لا انها ركن بل هي شرط باجماع ائمتنا خلافا للثلثة حتى لو كان حاملا
للنجاسة عند ابتداء التكبير او مكشوف العورة او منحرفا او قبل دخول الوقت
فالقاها واستتر بعمل يسير واستقبل ودخل الوقت مع انتهائه جاز وصح شروعه
عندنا خلافا لهم والقيام والقراءة والركوع والسجود والقعدة الاخيرة مقدار
التشهد لاجماع الامة على ذلك ولان النبي عليه السلام لم يترك القعدة الاخيرة
قط كسائر الاركان فكانت ركنا خلافا لمالك رح فانها سنة عنده واما الخروج من
الصلوة بصنعه اي بالفعل الناشي من المصلي ففرض عنده خلافا لهما وتظهر
فائدته في المسائل الاثني عشرية على ما سياتي انشاء الله تعالى ودليل فرضيته
انه لا يتوصل الى فرض اخر الا به وما لا يتوصل الى الفرض الا به يكون فرضا وتعديل
الاركان وهو الطمانينة وزوال اضطراب الاعضاء واقله قدر تسبيحة فرض عند
ابي يوسف رح والائمة الثلثة لحديث ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تجزى صلوة لا يقيم الرجل فيها ظهره اي صلبه في الركوع والسجود وفي المتن
صلبه مكان ظهره وهو من الرواية بالمعنى والجواب انه ظني لا تثبت به الفرضية وتحقيقه في الشرح
ثم شرع المصنف رح في تفصيل الفرائض بعد ذكرها اجمالا فقال ولا دخول في الصلوة الا بتكبيرة الافتتاح
لاجماع الامة على ذلك وهي قوله اي قول العبد الله اكبر ولا خلاف فيه او الله الاكبر وخالف فيه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مالك واحمد رح او الله الكبيرا والله اكبر وخالف فيهما الشافعي رح ايضا ثم عند ابيوسف رح

انكان يحسن التكبير باحد هذه الالفاظ لايجوز ابداله بغيره وقالا ان قال بدلا عن التكبير الله

اجل او اعظم او الرحمن كبير او لا اله الا الله او تبارك الله وغيره اي غير المذكور من اسماء الله تعالى او صفاته

التي لايشارك غيره فيها احد كالرحمن والخالق والرازق وعالم الغيب والشهادة وعالم الخفيات والقادر على كل شيء

والرحيم بعباده اجزاه عندهما ذلك عن التكبير لان المقص به التعظيم وهو حاصل بما ذكرو

لقوله تعالى وذكر اسم ربه فصلى ولو افتتح الصلوة باللهم اي بقوله اللهم من غير زيادة اوقال

يا الله يصح افتتاحه لان ذات الله تعالى يراد به التعظيم والتضرع وخالف الكوفيون في اللهم لان

معناه عندهم يا الله امنا بخير فكان سوالا مثل اللهم اغفر لي والصحيح مذهب البصريين

ان معناه يا الله فقط والميم المشددة عوض عن حرف النداء ولو قال بدل التكبير اللهم

اغفر لي او اللهم ارزقني او قال اللهم زوجني او قال استغفر الله او اعوذ بالله او لا حول

ولا قوة الا بالله او ما شاء الله لا يصح شروعه لان المقصود بهذه الاذكار ليس محض

التعظيم لما يشوبه عن السوال صريحا او تعريضا وكذا لو قال بسم الله لا يصح شروعه وكذا لو ذكر

اسما يوصف به غيره كالرحيم والحكيم والكريم الا ان ينوي به ذاته تعالى وفي الكفاية الظاهر

الاصح ان الشروع يحصل بكل اسم من اسماء الله تعالى كذا ذكره الكرخي رح وافتى به المرغيناني انتهى

ولو قال الله من غير زيادة شيء يصير شارعا عند ابيحنيفة رح فقط في رواية الحسن رحمه الله

عنه وفي ظاهر الرواية لا يصير شارعا ذكره في الخلاصة عن التجريد وذكر فيه خلاف

محمد رح وفي الكافي ان قال الله صار شارعا عندهما لانه تعظيم خالص انتهى وان

قال الله اكبار بادخال الالف بين الباء والراء لا يصير شارعا وان قال

ذلك في خلال الصلوة تفسد صلوته قيل لانه اسم من اسماء الشيطن وقيل

جمع كبر بالتحريك وهو الطبل وقيل يصير شارعا ولا تفسد صلوته لانه اشباع والاول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اصح ولو قال الله اكبر بالكاف الضعيف اي الرخوة كما ينطق بعض البدو واختلف
فيه البصريون والكوفيون والاصح انه يصير به شارعا الخلاف بين البصريين والكوفيين
انما هو في قوله اللهم على ما قدمناه واما الكاف الرخوة فلا خلاف في انه يصير شارعا
بها ذكره في المحيط الا انه ذكره مسئلة اللهم عقيب ذكر الكاف الرخوة مع ذكر الخلاف فظن
المصره ان الخلاف فيها ولو ادخل المد في الف لفظة الله كما يدخل في قوله تعالى آلله
اذن لكم وشبهه تفسد صلوته ان حصل في اثنائها عند اكثر المشائخ ولا يصير شارعا به
في ابتدائها ويكفر لو تعمد لانه استفهام ومقتضاه الشك وقال محمد بن مقاتل ان
كان لا يميز بينهما اي بين المد وعدمه لا تفسد صلوته والاستفهام يحتمل ان يكون
للتقرير لكن الاول اصح لان مثل هذا الجهل لا يصلح عذرا والانسان لا يصلح ان يقرر نفسه
ولو افتتح اي كبر مع الامام وفرغ من قوله الله قبل فراغ الامام من قوله الله لا يصير
شارعا في اظهر الروايات وان وقع قوله اكبر بعد قول الامام اكبر ولو قال الله مع
قول الامام الله او بعده ولكن فرغ من قوله اكبر قبل فراغ الامام من قوله اكبر فالاصح
انه لا يجوز شروعه ايضا لانه انما يصير شارعا بالكل اي بمجموع الله اكبر لا بقوله الله فقط
او اكبر فقط فلا يقع الكل فرضا وكذا لو ادرك الامام راكعا فقال الله في حال القيام ولم يفرغ
من قوله اكبر الا وهو في الركوع لا يصح شروعه لان الشرط وقوع التحريمة في محض القيام
ولو كبر قبل الامام حال كونه مقتديا لا يصير شارعا في صلوة الامام اتفاقا كما ذكرنا
لا يصير شارعا في صلوة نفسه في رواية النوادر وقيل يصير شارعا في صلوة نفسه واليه
اشار في الاصل وقيل هذا قول ابي يوسف ره والاول قول محمد ره ولو انه اي الذي كبر قبل الامام كبر
بعد ما كبر الامام يعني كبر ثانيا ونوى بهذا التكبير الشروع في صلوة الامام والاقتداء به يصير
شارعا في صلوة الامام وقاطعا لما كان شرع فيه على تقدير انه صح شروعه في صلوة نفسه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والافضل ان تكون تكبيرة المقتدي مع تكبيرة الامام لا بعدها عنده لان فيه
مسارعة الى العبادة وفيه مشقة وقالا يكبر اي الافضل ان يكبر المقتدي بعد تكبيرة
الامام ليزول الاشتباه بالكلية ومتى كبر قبل فراغ الامام من الفاتحة ادرك ثواب
تكبير الافتتاح والاختلاف في الفضيلة واذا شك المقتدي انه هل كبر مع الامام او قبله
او بعده يحكم باكثر رايه اي بغالب ظنه فان استوى الظنان اي الامران اللذان وقع فيهما الشك
فانه اي التكبير والشروع يجزيه حملا لامره على الصواب والافضل ان يكبر ثانيا ليزول
الشك والثانية من الفرائض القيام فلو صلى الفريضة قاعدا مع القدرة على القيام
لا يجوز صلوته بخلاف النافلة وان عجز المريض عن القيام حقيقة او حكما بان
كان يقدر الا انه يخاف ان قام يزداد مرضه او يبطئ برؤه او يجد الما شديدا
يصلي قاعدا يركع ويسجد لقوله عليه السلام صل قائما فان لم تستطع فقاعدا
فان لم تستطع فعلى جنب فان لم تستطع فمستلقيا ولو كان يلحقه بسبب القيام
نوع مشقة من غير الم شديد ونحوه لا يجوز له ترك القيام ولو قدر عليه متكئا
على عصا او خادم قال الحلوائي رح الصحيح انه يلزمه القيام ولو قدر على بعض القيام
لا كله لزمه ذلك حتى لو كان لا يقدر الا على قدر التحريمة لزمه ان يتحرم قائما ثم
يقعد فان لم يستطع الركوع والسجود قاعدا اومى براسه لهما ايماء ويجعل السجود
اخفض من الركوع ولا يرفع الى وجهه شيئا ليسجد عليه من وسادة او غيرها
لقوله عليه السلام لمريض عاده فراه يصلي على وسادة فاخذها فرمى بها وقال
صل على الارض ان استطعت والا فاوم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك
وروائة المص وقعت بالمعنى وهي قوله اذا قدرت ان تسجد على الارض فاسجد والا
فاوم براسك ولو رفع شيئا فسجد عليه فان كان يخفض راسه صح وتكون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلوته بالايماء ولو كانت الوسادة على الارض فسجد عليها جاز ايض لكن ان كان يجد قوة
الارض تكون صلوته بالركوع والسجود والا فهي بالايماء ايضًا كذا ذكره في التنضيرة
فان لم يستطع القعود استلقى على ظهره ويجعل رجليه الى القبلة فاومى بهما ايماء جاز
اي بالركوع والسجود ويجعل تحت كتفيه وسادة ليمكنه الايماء بالراس وان قدر على
القعود مستندًا لزمه ذلك ولا يجوز الاستلقاء وان استلقى على جنبيه ووجهه
متوجه الى القبلة واومى بهما جاز ايض والاستلقاء افضل عند القدرة عليه فان
لم يستطع الايماء براسه اصلا اخرت الصلوة عنه في رواية فلم تسقط اذا كان
يعقل وفي رواية سقطت عنه بالكلية وان كان يعقل اذا زاد عجزه على يوم و
ليلة ولا يومى بعينه ولا بقلبه ولا بحاجبيه وهذا هو ظاهر الرواية وعن ابي يوسف رح انه
يومي بعينه وبحاجبيه ولا بقلبه وعن زفر رح يومي بقلبه ايض وكذا عند الشافعي رح
ثم اذا برء اي زال عجزه عن الايماء بالراس وقدر عليه نظر ان كان يعقل الصلوة حالة
المرض والعجز عن الايماء فانه يلزمه القضاء على الرواية الاولى وهي قوله اخرت عنه ولا
تسقط والا اي وان لم يكن يعقل الصلوة فلا يلزمه القضاء وصار كالمغمى عليه فانه
ان كان الاغماء اقل من يوم وليلة قضى ما فاته زمن الاغماء وان كان الاغماء
اكثر من يوم وليلة سقطت عنه الصلوة بالكلية ولم يلزمه قضاء شيء فكذا
المريض العاجز عن الايماء بالراس ان كان لا يعقل الصلوة اكثر من يوم وليلة سقطت
وان كان يعقل لا تسقط وان كثرت بل تؤخر الى زمن القدرة وقال صاحب الهداية
وصاحب المنافع هو الصحيح وعلى الرواية الثانية وهي انها تسقط عنه اذا زاد عجزه على يوم وليلة
ولو كان يعقل الصلوة لا يلزمه القضاء اذا برء وصححه قاضيخان وصاحب المحيط واختاره شيخ الاسلام
وفخر الاسلام وما صححه صاحب الهداية اصح والدلائل في الشرح ثم الزيادة على يوم وليلة من حيث

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الساعات عند ابي حنيفة ره فاذا زاد على الدورة ساعة سقط القضاء وعند محمد ره
من حيث الاوقات فاذا زادت الفوائت على خمس سقط والا فلا وصحح في المبسوط
والذخيرة قول محمد بعد ذكر الخلاف بينه وبين ابي يوسف ره ايض ولا شك انه احوط و
بيانه فيمن اغمي عليه عند الزوال فاستمر الى بعد الزوال من الغد يسقط عنه القضاء عندهما
ولا يسقط عند محمد ره ما لم يخرج وقت الظهر وهذا اذا لم يفق في المدة فان كان يفيق و
لافاقته وقت معلوم كان يخف مرضه عند الصبح فيفيق قليلا ثم يعود الاغماء فهو
افاقة معتبرة تبطل ما قبلها من حكم الاغماء وان لم يكن لها وقت معلوم لكنه يفيق
بغتة ثم يغمي عليه فلا اعتبار لهذه الافاقة ولو زال عقله بالبنج اكثر من يوم وليلة يلزمه
القضاء عند الشيخين وعند محمد ره لا يلزم وان قدر المريض على القيام دون الركوع
والسجود اي ان كان بحيث لا يقدر ان يركع ويسجد لم يلزمه القيام عندنا بل يجوز
ان يومي قاعدا وهو افضل خلافا لزفر والثلثة فان عندهم يلزمه ان يومي قائما وذكر
في الذخيرة انه ان قدر على القيام والركوع دون السجود يعني يقدر ان يقوم واذا
قام يقدر ان يركع لكن لا يقدر ان يسجد لم يلزمه القيام وعليه ان يصلي قاعدا
بالايماء واكثر المشائخ على انه مخير ان شاء صلى قائما بالايماء وان شاء صلى
قاعدا بالايماء قوله عليه يفهم منه ان يلزمه القعود وليس كذلك بل يخير ان شاء اومى
قائما وان شاء قاعدا فلو قال وله ان يصلي قاعدا بالايماء كان اصوب والايماء قاعدا افضل
لقربه من السجود وذكر الزاهدي ره انه يومي للركوع قائما وللسجود
جالسا ولو عكس لا يصح رجل في حلقه جراحة تسيل اذا صلى بالركوع والسجود لا يسيل
بهما بل يصلي قاعدا بالايماء وهو الافضل او قائما كما مر وذلك لان
الصلوة بالايماء اهون من الصلوة مع الحدث شيخ كبير اذا قام في الصلوة سلس

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اي نزل بوله او كان به جراحة تسيل وان جلس اي وان صلّى جالسا بركوع وسجود

لا تسيل الجراحة ولا يسلسل البول فانه يصلي جالسا بركع ويسجد ولا يجزيه غير ذلك

وكذا لو كان بحيث لو سجد سال بوله او انفلت ريحه فانه يصلي قاعدا بالايماء

لما قلنا واما لو كان بحال لو صلى قاعدا يسيل بوله او جرحه او نحو ذلك ولو صلى

مستلقيا لا يسيل منه شيء فانه يصلي قائما بركوع وسجود لان الصلوة بالاستلقاء

لا يجوز بلا عذر كالصلوة مع الحدث فيترجح ما فيه الاتيان بالاركان وعن محمد رح في النوادر

انه يصلي مضطجعا وبُدُوّ العورة بمنزلة الحدث في جميع ما ذكر من التفصيل ولو كان

بحال لو صلى قائما ضعف عن القراءة ولو صلى قاعدا قدر عليها يصلي قاعدا بقراءة

لان الصلوة بلا قراءة كالصلوة مع الحدث لا يجوز بلا عذر بخلاف الصلوة مع القعود

يعني بالذي يضعف عن القراءة الشيخ الفاني الذي لا يقدر على القراءة بالقيام اصلا

واما الذي يقدر على بعض القراءة اذا قام فانه يلزمه ان يقرأ مقدار ما قدر قائما

والباقي قاعدا والتقييد بالشيخ الفاني اذ لا فرق بين الشيخ وغيره من اصحاب الضعف

ولو كان بحال لو صلى منفردا يقدر على القيام ولو صلى مع الامام لا يقدر عليه يشرع

قائما ثم يقعد فاذا حان اي قرب وقت الركوع يقوم ويركع ان قدر على ذلك والا

فيصلي منفردا وقيل يصلي مع الامام ويترك القيام ولا اعادة في شيء مما تقدم اجماعا

ثم المريض يقعد في الصلوة من اولها الى آخرها كما يقعد في التشهد ان استطاع

وهو قول زفر رح وعليه الفتوى لانه المعهود فيها وفي رواية عن محمد رح عن ابي حنيفة

يقعد كيف شاء وقيل يقعد فيما عدا حالة التشهد كيف شاء وفي التشهد كسائر

الصلوات والظاهر الاول وعند الضرورة بقدر استطاعته وفي الذخيرة امرأة خرج

راس ولدها وخافت فوت الوقت توضأت ان قدرت والا تيممت وجعلت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ناس يلدها في قدر او حفيرة وصلت قاعدة بركوع وسجود فان لم تستطعهما
تومي ايماء اي تصلي بحسب طاقتها ولا تفوت الصلوة لانها لا تسقط عنها ما لم يخرج
اكثر الولد فيخرج الدم فتصير نفساء رجل شلت اي يبست يداه وليس معه احد يوضيه او
يتممه فانه يمسح وجهه وذراعيه على الحائط بنية التيمم ويصلي ولا يجوز ترك الصلوة
ولا تاخيرها عن وقتها ان قدر على الوضوء او التيمم بوجه ما فالحاصل انه لا فسحة في ترك
الصلوة مع الامكان باي وجه كان فانظر ايها العاقل وتامل في هذه المسائل التي بينها
الائمة رحمهم الله هل تجد فيها عذرا غير العجز التام لتاخير الصلوة عن وقتها فضلا عن تركها
واويلاه هي كلمة تفجع معناها الفضيحة استعملها على طريق الندبة وقوله لتاركها
اي لتارك الصلوة اتفجع وادعو الفضيحة لما يلزمه بسبب تركها من الاثم العظيم الموجب
للعذاب الاليم قال الله تعالى فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة قيل لم يعتقدوا
وجوبها وقيل تركوها ولم يحافظوا عليها وعن جماعة ان معناها اخروها عن مواقيتها
واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا قيل ضلالا قال الحسن ره عذابا طويلا وقال ابن
عباس رضي الله عنه شرا وقيل هو واد في النار اشدها حرا وابعدها قعرا فيه بير يقال
له الهبهب وقيل اباز في جهنم تسيل اليها الصديد والقيح كذا في لباب التفاسير وعن النبي
عليه السلام انه ذكر الصلوة يوما فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة يوم القيمة ومن
لم يحافظ عليها لم تكن له نورا ولا برهانا ولا نجاة وكان يوم القيمة مع قارون وفرعون وهامان وابي بن خلف
والاحاديث في ذلك كثيرة ذكرنا طرفا منها في الشرح ولو صلى الصحيح بعض صلوته قائما فحدث به
في اثنائها مرض او عذر اخر يبيح له القعود يتمها قاعدا يركع ويسجد ان قدر عليهما او يومي قاعدا ان لم
يستطعهما او مستلقيا او على جنبه ان لم يستطع القعود فيتمها بحسب قدرته وان كان
قد صلى اول صلوته قاعدا يركع ويسجد لمرض ثم صح من ذلك المرض في اثنائها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وقعد على القيام بنى على صلوته واتمها قائما عندهما اي الشيخين وقال محمد ره
يستقبلها لان اقتداء القائم بالقاعد لا يجوز عنده ويجوز عندهما فكذا بناء
القيام على القعود وان صلى بعض صلوته بايماء ثم قدر عليهما قاعدا او
قائما استانف الصلوة بالاتفاق لان اقتداء من يركع ويسجد بالمومي غير جائز و
كذا بناؤهما على الايماء لا يجوز ويجوز التطوع قاعدا بغير عذر وعليه اجماع الائمة
وقد فعله النبي عليه السلام واستثنى من ذلك سنة الفجر فانها لا تصح قاعدا بلا عذر
وبعضهم استثنى التراويح ايضا والصحيح جواز التراويح قاعدا بلا عذر لكن يكره وصفة
القعود ما مر في المريض وان افتتح التطوع قائما ثم اعيى اي تعب فلا باس له ان يتوكا
اي يعتمد على عصا او على اسطوانة او على حائط ونحو ذلك او يقعد لانه عذر فيجوز
اتفاقا فلا يكره واما لو اتكا بغير عذر فانه يكره اتفاقا واما القعود بغير عذر بعد الافتتاح
قائما فيجوز مع الكراهة عند ابي حنيفة ره واختار فخر الاسلام انه يجوز عنده بلا كراهة و
هو الاصح وعندهما لا يجوز وهذا ان قعد في الركعة الاولى والثانية واما لو قعد في الشفع
الثاني فينبغي ان يجوز عندهما ايضا في غير سنة الظهر والجمعة ولو افتتحها قاعدا ثم قام
جاز بلا خلاف لجواز اقتداء القائم بالقاعد في النوازل اتفاقا ويجوز صلوة التطوع على
الدابة ايماء للمسافر بالاتفاق وللمقيم عند ابي حنيفة ره وابي يوسف ره صلوة التطوع عليها
بالايماء الى اي جهة توجهت جائزة لمن كان خارج المصر وليس بين ابنيته سواء كان مسافرا
او غير مسافر عند جمهور العلماء غير مالك ره فانه شرط كونه مسافرا وذكره في الذخيرة
عن محمد ره وليس مشهورا عنه وعن ابي يوسف ره انها يجوز في المصر ايضا بلا كراهة وعن محمد ره يجوز معها
ولا يجوز عند ابي حنيفة ره فما ذكر المص ره يعني قوله للمقيم عنده على الاطلاق غير سديد وتمام بيانه
في الشرح ولو افتتح خارج المصر ثم دخله قبل الفراغ قيل يتمها بالايماء على الدابة وقيل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يتمها بالنزول على الارض وعليه الاكثرون ولو نزل بعد ما افتتحها راكبا قبل الفراغ بني ويتمها

بركوع وسجود ولو صلى بعضها نازلا ثم ركب لا يبني وعن ابي يوسف ره يستقبل فيهما و

كذا عن محمد ره وعن زفر ره يبني فيهما واما صلوة الفرائض على الدابة فيجوز ايضا لكن بالاعذار

التي ذكرناها في التيمم من خوف المرض او العدو او السبع او الطين فاذا خاف على نفسه او دابته من

سبع او لص او كان في طين يغيب الوجه فيه لا يجد مكانا جافا او كان مريضا يحصل له بالنزول

والركوب زيادة المرض او بطوء جاز الايماء وبالفرض عليها واقفة مستقبل القبلة ان امكنه

ذلك والا فبقدر الامكان وكذا شيخ ركب دابة ولم يقدر على النزول او كان بحيث لو نزل لا يقدر على

الركوب وامراة ليس معها محرم ولا تستطيع النزول والركوب بنفسها فانهما يصليان عليها اي على الدابة

وكذا لو كانت الدابة جموحا لو نزل لا يمكنه ركوبها الا بعناء ولا تلزم الاعادة عند زوال العذر في جميع

ذلك والمصلي على الدابة يومي بالركوع والسجود ويجعل السجود اخفض من الركوع كالمريض المصلي قاعدا

بالايماء كما تقدم ولو سجد على شئ وضع عنده على ظهرها او سجد على سرجه لا يجوز ذلك

السجود ولا يكون سجودا بل ايماء لان الصلوة عليها شرعت بالايماء ولو كانت على سرجه

نجاسة كثيرة او في ركابيه فانها لا تمنع جواز الصلوة على قول الاكثر وقيل تمنع والاول

هو ظاهر الرواية نوع راكب الدابة المتوجهة الى القبلة انحرفت دابته عنها وهو

فيها لا يجوز صلوته ذكره الحلواني يعني اذا كان الانحراف قدر ركن على ما تقدم من

الخلاف ولو صلى في شق محمل والدابة واقفة جاز ان ركز تحته خشبة كالصلوة على

العجلة الموضوعة على الارض واقفة فيكون كالصلوة على السرير وان لم يكن تحت

المحمل خشبة او كانت الدابة تسير فهي صلوة عليها كما اذا كانت العجلة سائرة

لا يجوز الفرض لا بعذر والواجبات والمنذور وما لزم بالشروع وصلوة

الجنازة وسجدة التلاوة التي تليت حال النزول كلها بمنزلة الفرض واما السنن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الرواتب فكسائر النوافل وعن ابيحنيفة رہ انه ينزل لسنة الفجر ولا تصلى عليها
بلا عذر لتاكدها ولو صلى الفريضة فى السفينة قاعدا من غير عذر يجوز عنده
وقالا لا يجوز الا من عذر بان يحصل له دوران الراس بالقيام وغيره من الاعذار لان
القيام ركن فلا يترك الا بعذر وله ان دوران الراس فيها غالب والغالب كالمحقق والقيام
افضل عنده وكذا الخروج من السفينة والصلوة على الارض افضل ان امكن والخلاف
فى السائرة ومثلها المربوطة فى اللجة انكانت تضطرب شديدا وان لم يكن الاضطراب
شديدا اوكانت مربوطة بالشط فقيل هو على الخلاف ايضا والصحيح عدم الجواز اتفاقا
وفى الايضاح انكانت موقوفة فى الشط وهي على قرار الارض فصلى جاز لان حكمها
حكم الارض والا فلا يجوز ان امكنه الخروج لانها اذا لم تستقر فهي كالدابة انتهى والناس
عن هذه المسئلة غافلون ثم المصلي فى السفينة يلزمه استقبال القبلة عند
الافتتاح وكلما دارت بمنزلة البيت فى حقه حتى لا يتطوع فيها موميا مع قدرته على
الركوع والسجود والثالثة من الفرائض القراءة وهي تصحيح الحروف بلسانه بحيث يسمع نفسه
وان لم يسمع نفسه فليس بقراءة بل هي مجمجة فان صحح الحروف من غير ان يسمع نفسه لا يكون ذلك
قراءة فى اختيار الهندواني والفضلي رہ وقيل اذا صحح الحروف يجوز وان لم يسمع نفسه وهو اختيار
الكرخي رہ وفى المحيط الاصح قول الشيخين وفى الكافي قال شمس الائمة الحلوائي رہ الاصح انه لا يجوز
مالم تسمع أذناه ويسمع من بقربه انتهى وعلى هذا كل ما يتعلق بالنطق والطلاق والعتق
والاستثناء والتسمية على الذبح والبيع ووجوب السجدة بتلاوته ونحو ذلك لا يصح
عند الشيخين مالم يسمع نفسه ومن بقربه والقراءة فرض فى جميع ركعات النفل وكذا فى جميع
ركعات الوتر لان له شبها بالسنة وكذا يفرض القراءة فى كل الفرض فى ذوات الركعتين
كالفجر والجمعة ونحوهما واما فى ذوات الاربع كظهر المقيم وعصره وعشائه وكذا فى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ذوات الثلثة كالمغرب نفرض القراءة انما هو في الركعتين من كل منها حال كون
الركعتين بغير عينهما اي سواء كانت في الاوليين او الاخريين او الاولى والثالثة
او الاولى والرابعة او الثانية والثالثة او الثانية والرابعة وعند الشافعي ره القراءة
فرض في جميع ركعات الفرض وعند مالك ره في الاكثر وعند زفر ره في ركعة واحدة و
عند البعض ليست بفرض بل هي مستحبة والدلائل في الشرح والافضل ان يقرأ في
الاوليين كذا ذكره القدوري في شرح مختصر الكرخي ره وهو يفيد انه لو لم يقرأ فيهما
لا يكره والصحيح انه يكره ان كان عامدا ويسجد للسهو ان كان ساهيا لان تعيين القراءة في
الاوليين واجب واذا قرأ في الاوليين فهو في الاخريين مخير ان شاء قرأ وان شاء سبح ثلث تسبيحات
وان شاء سكت مقدار ثلث تسبيحات وقيل مقدار تسبيحة والقراءة افضل ثم التسبيح
افضل من السكوت وقراءة الفاتحة وحدها سنة وقيل مستحبة وروى الحسن ره عن ابي حنيفة
ره انها واجبة في الاخريين يجب سجود السهو بتركها ساهيا ورجحه ابن الهمام في شرح
الهداية وعلى هذا يكره الاقتصار على التسبيح والسكوت ثم لما بين محل الفرض من القراءة
شرع في بيان مقداره فقال واما التقدير اي بيان ما هو فرض من مقدار القراءة فالفرض
قراءة اية واحدة في كل ركعة فرضت فيها القراءة وان اي ولو كانت تلك الاية قصيرة
نحو قوله تعالى ثم نظر هذا عند ابي حنيفة ره في اظهر الروايات عنه وفي رواية ما يطلق عليه اسم
القران ولو لم يشبه خطاب احد فعلى هذه الرواية لا يجزي نحو ثم نظر وعندهما وهي رواية عنه ايضا
ثلث ايات قصار نحو ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستكبر او اية طويلة مقدار ثلث ايات قصار و
ذكر في الاسرار انه ما قالاه احتياطا واما اذا قرأ اية هي كلمة واحدة نحو قوله تعالى مدهامتان او حرف واحد نحو ق وص
فان كل حرف منها اية عند بعض القراء فقد اختلف المشايخ فيه اي في كونه مجزيا عن الفرض والاصح انه
لا يجوز لانه لا يسمى قاريا وان قرأ اية طويلة نحو اية الكرسي او اية مداينة وهي قوله تعالى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يا ايها الذين امنوا اذا تداينتم بدين الى اخره فقراء البعض اي النصف منها في ركعة
والبعض الاخر في ركعة اخرى فقد اختلفوا فيه ايضا قال بعضهم لا يجوز لانه دون اية
والاصح انه يجوز على قوله وكذا على قولهما لانه يزيد على ثلاث ايات قصار والذي لا
يحسن ان يقرأ الا اية واحدة لا يلزمه التكرار اي تكرار تلك الاية عنده اي عند ابي حنيفة رض
وعندهما يلزم التكرار ثلث مرة واما القادر على قراءة اية لو كرر نصفها مرتين او اكثر فلا
يجوز عنده والقادر على ثلث ايات لو كرر اية لا يجوز عندهما والرابعة من الفرائض الركوع
وهو طاطاة الراس اي خفضه لكن مع انحناء الظهر لانه هو المفهوم من موضع اللغة ولذا قال
وان طاطا راسه قليلا اي تدلا قليلا ولم يعتدل اي لم يصل الى حد الاعتدال من الركوع ان
كان الى الركوع الكامل اقرب منه الى القيام جاز ركوعه لان ما قرب من الشيء اعطي حكمه و
ان كان الى القيام اقرب بان لم ينحن ظهره بل طاطا راسه مع ميلان منكبيه لا يجوز ركوعه
لانه لا يعد راكعا بل قائما رجل انتهى الى الامام وهو راكع فكبر ذلك الرجل ووقع تكبيره وهو
اي والحال انه الى الركوع اقرب منه الى القيام فصلوته فاسدة لعدم صحة شروعه لان
الشرط وقوع تكبيرة الاحرام في محض القيام ولم يوجد رجل اعمى بلغت حدوبته الى الركوع
يخفض راسه في الركوع تحقيقا للانتقال من القيام الى الركوع وذكر في عيون الفتاوى
اذا ادرك الرجل الامام واقتدى به في ركعة بعد ما سجد الامام لتلك الركعة
سجدة فركع المقتدي وسجد سجدتين تفسد صلوته لانه انفرد بصلوة ركعة كاملة
في موضع فرض فيه عليه الاقتداء ولو انه ادرك الامام بعد ما ركع وهو بعد في السجدة
الاولى فركع وحده وسجد سجدتين معه لا تفسد صلوته وان كانت لا تحتسب له تلك
الركعة لان زيادة ما دون الركعة غير مفسد للصلوة واذا ركع المقتدي قبل ركوع
الامام فرفع راسه قبل ان يركع الامام لم يجز ذلك الركوع حتى لو لم يعده عند ركوع الامام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ومضى على صلوته فسدت صلوته فوجب على المصلي اعادة الركوع الاولى وان
اذرك الامام وهو في الركوع بعد اجزاه اي اجزى المقتدي ذلك الركوع عندنا خلافا لزفر ره
واذا انتهى الى الامام وهو ي الامام راكع فكبر المؤتم تكبيرة الافتتاح ووقف حتى رفع الامام راسه من
الركوع لا يصير المقتدي مدركا لتلك الركعة بل يكون مسبوقا بها وكذا لو لم يقف بعد التكبير بل
ركع لكن وقع ركوعه مع رفع الامام راسه الى حد هو الى القيام اقرب قال زفر ره يصير مدركا لتلك الركعة
ثم اعلم ان مدرك الامام في الركوع لا يحتاج الى تكبيرتين خلافا للبعض ولو نوى بتلك التكبيرة الواحدة
الركوع لا الافتتاح جاز ولغت نيته بشرط وقوعها في حال القيام كما تقدم وركنية الركوع متعلقة
بادنى ما يطلق عليه اسم الركوع لغة عندهما خلافا لمن شرط الطمانينة على ما بيناه وذكر في الشرح اي في
شرح الاسبيجابي انه ان لم يقل ثلث تسبيحات او لم يمكث مقدار ذلك لا يجوز ركوعه وهذا قول اشاذ
كقول ابي مطيع البلخي ره بفرضية التسبيحات الثلاث فيهما حتى لو نقص واحدة لا يجوز ركوعه وسجوده
وكذلك ركنية السجود متعلقة بادنى ما يطلق عليه اسم السجود وهو وضع الجبهة على الارض وذكر في زاد
الفقهاء وكذا في غيره ان ادنى تسبيحات الركوع والسجود الثلث وان الاوسط خمس مرات والاكمل سبع مرات
لقوله عليه السلام اذا ركع احدكم فليقل ثلاث مرات سبحان ربي العظيم وذلك ادناه واذا سجد فليقل
سبحان ربي الاعلى ثلث مرات وذلك ادناه والمراد من الادنى ما يحصل به السنة ولذا
كره النقص عن الثلاث واذا كان الثلاث ادنى والمستحب الايتار ناسب ان يكون
الاوسط خمسا والكمال سبعا ويزيد المنفرد ما شاء مع الايتار واما الامام فلا يزيد
على الثلاث الا برضاء الجماعة والخامسة من الفرائض السجدة وهي فريضة
تتادى بوضع الجبهة على الارض او ما يتصل بها بشرط الانخفاض الزائد على
نهاية الركوع مع الخروج على حد القيام والكمال فيه وضع
الجبهة والانف والقدمين واليدين والركبتين لقوله عليه السلام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

أُمِرْتُ ان اسجد على سبعة اعظم على الجبهة واليدين والركبتين واطراف القدمين

والانف داخل الجبهة لان عظمها واحد وان وضع جبهته دون انفه جاز سجوده بالاجماع

ولكن ان كان ذلك من غير عذر يكره ذكره في المزيد والمفيد وذكر في التحفة والبدائع انه لا يكره

والاول اظهر لما روي انه عليه السلام كان اذا سجد مكّن انفه وجبهته من الارض وان

وضع انفه دون جبهته فكذلك يجوز سجوده ولكن يكره ان كان بغير عذر عنده رح وقالا لا

يجوز السجود بالانف وحده الا اذا كان بجبهته عذر وهو رواية اسد بن عمرو عن ابي حنيفة رح وفي

الزاهدي ذكر الانف وهو اسم لما صلب دليل على انه لا يجوز السجود على الارنبة وان عليه ان يمكن

ما صلب منه وفي كفاية المجالس عن ابي حنيفة رح اذا وضع ارنبة انفه لا يجوز وانما يجوز اذا وضع

عظم انفه ولو وضع خده في السجود او ذقنه وهو ملتقى اللحيين من الحنك لا يجوز سجوده

بالاجماع وان اي ولو كان ذلك من عذر ومانع من لزوم السجود على الجبهة او الانف بل اذا عرض

العذر المانع يؤمي بالسجود ايماء ولا يسجد على خده ولا ذقنه لسقوط السجود عنه لوجود

العذر في محله وهو الجبهة والانف ووضع اليدين والركبتين في السجود ليس بواجب اي ليس

بفرض بل هو سنة عندنا خلافا لزفر والشافعي رح فان ذلك فرض عندهما لو سجد رافعا

يديه او ركبتيه لا يجوز سجوده عندهما وكذا عند الامام الاحمد للحديث المتقدم ولنا ان السجود

يتحقق بدونه وتمام تحقيقه في الشرح ولو سجد ولم يضع قدميه او احدهما على الارض لا يجوز سجوده ولو

وضع احدهما جاز ويكره كما لو قام على قدم واحدة وقيل فيه روايتان وذكر التمرتاشي رح ان اليدين

والقدمين سواء في عدم الفرضية وذكر الاكمل انه الحق وهو بعيد عنه على ما قررناه

في الشرح والمراد من وضع القدم وضع اصابعها وان وضع اصبعا واحدة او

وضع ظهر القدم بلا اصابع ان وضع مع ذلك احدى قدميه صح والا فلا وفهم

منه ان المراد بوضع الاصابع توجيهها نحو القبلة ليكون الاعتماد عليها والا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فهو وضع ظهر القدم وقد جعلوه غير معتبر وهذا مما يجب التنبه له واكثر الناس
عنه غافلون ولو سجد بسبب الازدحام على فخذه جاز وهو قول ابيحنيفة ره وكذا لو كان
به عذر يمنعه عن السجود على غير الفخذ يجوز سجوده على الفخذ في المختار ولا يجوز بلا عذر على المختار
كذا في الخلاصة ولو وضع كفه بالارض وسجد عليها يجوز على الصحيح لو بلا عذر الا انه يكره وهو
اي السجود على الفخذ قول ابيحنيفة ره ولم يرو عن الامامين مخالفته وان سجد على ركبتيه لا يجوز سجوده
سواء كان بعذر او بغير عذر بل هو ايماء وفي الزاهدي عن الحسن ره الاصح انه اذا سجد على فخذيه
او ركبتيه بعذر جاز والا فلا وان سجد على ظهر رجل للازدحام وهو اي ذلك الرجل المسجود على ظهره
في الصلوة التي يصليها الساجد يجوز سجوده لامكان الحاجة في الجملة وان سجد على ظهر رجل ليس في
الصلوة التي هو فيها لا يجوز سجوده لان الضرورة انما تتحقق عند الاشتراك فيها الا عند عدمه
والجواز مخصوص بعذر الازدحام فلا يجوز بدونه ولو كان موضع السجود ارفع اي اعلى من
موضع القدمين ان كان ارتفاعه مقدار ارتفاع لبنتين منصوبتين جاز السجود عليه
والا اي وان لم يكن ارتفاعه ذلك القدر بل كان ازيد فلا يجوز السجود عليه واراد باللبنة
في قوله مقدار لبنتين لبنة بخارى وهي ربع ذراع عرضه ستة اصابع ثم مقدار ارتفاع اللبنتين المنصوبتين
نصف ذراع ثنتي عشرة اصبعا وفي الزاهدي لو سجد المريض على دكان دون صدره يجوز كالصحيح
والاقرب ما ذكره المصنف ره ولو سجد على كور عمامة وهو دورها يقال كار
العمامة وكورها اذا دارها ولفها وهذه العمامة عشرة اكوار اي ادوار او سجد
على فاضل ثوبه اي الذي هو لابسه اذا وضع كور العمامة او فاضل الثوب
على شيء طاهر جاز سجوده عندنا خلافا للشافعي رحمه الله واحمد ايضا فان
عندهما لا يجوز والدلائل في الشرح ويشترط في صحة السجود على كور العمامة
كون ما سجد عليه منها متصلا بالجبهة فلو سجد على ما اتصل بما فوق الجبهة لا يجوز وقيل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ان يجد في سجوده عليها حجم الارض كما في السجود على القطن ونحوه ومع هذا كله يكره اذا كان
بلا عذر ولو بسط كمه او ذيله على شيء نجس فسجد عليه لا يجوز سجوده في الاصح وقيل في رواية
يجوز وصححه المرغيناني وليس بشيء وان اعاد السجود في هذه الصورة على مكان طاهر صحت بالاتفاق
ولو وضع كفيه او بسط خرقة على شيء طاهر للحر او البرد او للتراب وسجد على ذلك جاز و
الكلام كله انما هو في الكراهة اما في الكفين فيكره بلا عذر واما الخرقة ونحوها فالصحيح
عدم الكراهة وعن ابيحنيفة رح انه صلى في المسجد الحرام على الخرقة فنهاه رجل فقال له الامام
من اين انت فقال من خوارزم فقال الامام جاء التكبير من وراءي اي تعلمون منا ثم
تعلمونا هل تصلون على البردي في بلادكم فقال نعم قال يجوز الصلوة على الحشيش ولا يجوز
على الخرقة فالحاصل انه لا كراهة في السجود على شيء مما فرش على الارض خلافا لمالك رح فيما
ليس من جنس الارض كالجلد والمنج والمنسوج من قطن او كتان فان عنده يكره السجود على ذلك
والتقييد بالطاهر انما هو لازم في موضع الكف كما مر واما غير الكف فانه لو بسط على نجس بلا س
بحيث يمنع وصول اثر النجاسة من الريح واللون يجوز على ما مر في فصل النجاسة ثم البسط
لدفع الحر او البرد لا كراهة فيه واما لدفع التراب فان كان لدفعه عن عمامة او ثوبه لا يكره و
ان كان لدفعه عن وجهه وجبهته مع عدم التضرر فانه يكره ومن صلى على قباء ونحوه يجعل
موضع الكتف تحت رجليه ويسجد على ذيله لانه اقرب الى التواضع وان سجد على الثلج
فانه ان لم يلبده بان يكبس حتى يتداخل ويلزق بعض اجزائه ببعض وكان الثلج بحيث
يغيب وجهه اي وجه الساجد فيه ولا يجد حجمه اي صلابة جرمه لا يجوز
سجوده عليه لعدم استقرار جبهته على الارض او ما يتصل بها وان لبده جاز سجوده
عليه وعلى هذا اذا القى الحشيش رطبا او يابسا فسجد عليه ان لبده حتى لا يتسفل بالتسفل
ان يجد حجمه جاز والا فلا وكذا الحكم اذا سجد على التبن او القطن المحلوج والصوف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ونحوه وان لم تستقر جبهته بتمام التسفل لا يجوز سجوده وكذا كل محشو كالفرش
والوسائد وكذا كور العمامة ما لم يكبسه حتى ينتهي الى تسفله ويجد الصلابة لا يجوز
سجوده ولو سجد على الدخن او على الارز او على الجاورس وهو نوع من الدخن او على الذرة
لا يجوز سجوده لانها لملاستها ولزازتها لا يستقر بعضها على بعض فلا يمكن انتهاء
التسفل فيها ولو سجد على الحنطة او الشعير يجوز لان حباتهما تستقر بعضها على بعض
لخشونة ورخاوة في اجسامهما واما الارز ونحوه من الحبوب والعلوج وشبهه من
المنفوش اذا كان شيء منهما في الجوالق جاز السجود عليه اذا كان غير متخلل في الجوالق
بحيث لا يتسفل بالكبس وسئل نصير ره بن يحيى ره عمن يضع جبهته على حجر صغير
هل يجوز سجوده ام لا قال ان وضع اكثر جبهته على الارض اي مع ذلك الحجر لانه من جملة
الارض يجوز والا فلا كذا ذكره في المحيط وفي التجنيس ايضا وحد الجبهة طولا من الصدغ
الى الصدغ وعرضا من اسفل الحاجبين الى حرف القحف وان لم يضع ركبتيه في السجدة
على الارض يجوز سجوده هو المختار لما تقدم ان وضعهما ليس بفرض والسادس من الفرائض
القعدة الاخيرة التي تكون في اخر الصلوة سواء تقدمها قعدة اولا وقدر الفرض في القعدة
هو القعدة مقدار ادنى قراءة التشهد وهو اسرع ما يكون مع تصحيح الالفاظ لقوله
عليه السلام اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتك علق التمام باحد الشيئين
اما بقوله التحيات الى اخره واما بالقعود قدر ذلك القول والمراد من التشهد التحيات
الى عبده ورسوله لا ما زعم البعض انه لفظ الشهادتين فقط فتظهر فرضيتها
اي ثمرة فرضية القعدة في هذه المسائل الاولى رجل صلى الظهر ونحوها
خمسا بان قيد الخامسة بالسجدة ولم يقعد على راس الرابعة بطلت فرضيتها
اي فرضية صلوته وتحولت صلوته نفلا ويضم سادسة عندهما واما عند محمد ره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نبطل اصل صلوته وخرجت من كونها صلوة وكذا لو لم يقعد على ثالثة المغرب او
ثانية الفجر حتى قيد ركعة اخرى بالسجدة والثانية من المسائل المسافر اذا اقتدى
بالمقيم في صلوة فائتة لا يصح اقتداؤه لان القعدة الاولى فرض في حق المسافر
دون المقيم فيكون اقتداؤه به كاقتداء المفترض بالمتنفل وهو غير جائز عندنا
قيد بالفائتة لانه لو اقتدى به في الوقتية يصح لان صلوته تصير اربعا بالاقتداء
في الوقت لا بعد الوقت والثالثة من المسائل اذا تذكر المصلي بعد تمام الصلوة
والقعود قدر التشهد سجدة التلاوة فعاد اليها اي الى سجدة التلاوة بان سجدها
ارتفعت اي زالت فرضية القعدة حتى انه لو لم يقعد قدر التشهد بعدما
سجد للتلاوة فسدت صلوته لانعدام فرض منها وهي القعدة الاخيرة والرابعة
من المسائل اذا نام المصلي في القعدة الاخيرة كلها فلما انتبه اي في وقت انتباهه
يفرض عليه ان يقعد قدر التشهد وان لم يقعد فسدت صلوته لان الافعال في الصلوة
حالة النوم لا تحتسب ولا تعتبر لصدورها الا عن اختيار فكان وجودها كعدمها
كما اذا قرء فيها نائما او قام او ركع او سجد نائما وهذا في القيام والقراءة و
الركوع والسجود مقرر واما القعدة فقيل تعتبر من النائم والاصح انها لا تعتبر
لانها من اجزاء العبادة فلا تتأدى بلا اختيار وهذه المسئلة وهي وقوع بعض
افعال الصلوة حالة النوم يكثر وقوعها لا سيما في التراويح خصوصا في ليالي الصيف
والناس عن هذه المسئلة غافلون والسابعة من الفرائض وهي احدى المسئلتين المختلف
فيهما وهي الخروج من الصلوة بفعل المصلي فانه فرض عنده خلافا لهما على ما ذكره
ابو سعيد البردعي حتى ان المصلي اذا احدث عمدا بعد ما قعد قدر التشهد او تكلم
او عمل عملا منافيا في الصلوة كالاكل والشرب وغير ذلك تمت صلوته بالاتفاق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لتمام جميع فرائضها وان سبقه الحدث من غير تعمده في هذه الحالة فكذلك

تمت صلوته عندهما ولم يبق عليه الا شيء واجب وهو السلام وقال ابو حنيفة

ره يتوضا ويخرج من الصلوة بفعله قصداً لكونه فرضا بقي عليه من

فرائضها حتى لو لم يتوضأ ويخرج من صنعه تبطل صلوته ويبتني على هذا

الاصل وهو كون الخروج بفعل المصلي فرضا عنده لا عندهما اثني عشر مسائل

تلقب بالاثني عشرية وهي المتيمم اذا راى الماء وقدر على استعماله بعدما قعد

قدر التشهد وكذا المقتدي بالمتيمم اذا راى الماء في هذه الحالة وعنده ان امامه

قادر على استعماله اوكان المصلي ماسحا على الخف فانقضت مدة مسحه بعدما قعد

قدر التشهد او خلع خفيه او احدهما حقيقة او حكما بعمل يسير بحيث ان من راه لا يظنه

خارج الصلوة قيد به لانه لو خلعه بعمل كثير لا يتاتى الخلاف لوجود الخروج بصنعه او كان

المصلي اميا فتعلم سورة من القران بعد القعود قدر التشهد بان تذكرها او راها مكتوبة

ففهمها من غير تكلف حتى لو تعلمها من غيره لا يتاتى الخلاف في الخروج بصنعه او كان المصلي

عاريا فوجد ثوبا قدر على لبسه بعد ما قعد قدر التشهد او كان المصلي موميا غير قادر على

الركوع والسجود فقدر عليهما بعد القعود قدر التشهد او تذكر المصلي في هذه الحالة

ان عليه صلوة قبل هذه الصلوة وهو صاحب الترتيب او احدث الامام القاري في هذه الحالة

فاستخلف اميا او طلعت عليه اي على المصلي الشمس وهو في صلوة الفجر في هذه الحالة او دخل

وقت العصر وهو في صلوة الجمعة في هذه الحالة او كان المصلي ماسحا على الجبيرة فسقطت

عن برء في هذه الحالة او كان صاحب عذر فانقطع عذره في هذه الحالة واستمر

الانقطاع حتى استوعب وقتا الصلوة بان انقطع وهو في هذه الحالة من صلوة الظهر واستمر الانقطاع

حتى خرج وقت العصر ففي هذه المسائل الاثني عشرية فسدت صلوته عنده لخروجه من الصلوة بامر من غير صنعه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وقالا تمت صلوته بناء على الاصل المذكور وتمام بحثه وتحقيقه في الشرح وقد زيد على هذه
المسائل ما لو صلى بالنجاسة لفقد ما يزيلها ثم بعد ما قعد قدر التشهد قدر على ازالتها وما اذا دخل
وقت من الثلثة في قضاء فائتة في هذه الحالة وما اذا اعتقت وهي تصلي بغير قناع في هذه
الحالة فلم تستر على الفور و الثامنة من الفرائض وهي الثانية من المختلف فيها تعديل الاركان فانه عند ابي يوسف رح
والشافعي رح فرض لما ذكرنا من الحديث اي حديث ابن مسعود المتقدم في اول ذكر الفرائض وعندهما تعديل الاركان من الواجبات
لا من الفرائض وسئل محمد رح عن ترك الاعتدال في الركوع والسجود فقال اني اخاف ان
لا يجوز صلوته وكذا عن ابي حنيفة رح وعن السرخسي من ترك الاعتدال يلزمه الاعتدال
اي يلزمه ان يعيد الصلوة بالاعتدال ومن المشائخ من قال يلزمه ويكون الفرض هو
الثاني والمختار ان الفرض هو الاول والثاني جبر الخلل الواقع فيه بترك الواجب وكذا كل
صلوة اديت مع الكراهة التحريمية يجب اعادتها والفرض هو الاول والثاني جابر قال ابن
الهمام في شرح الهداية وكذا القومة من الركوع والجلسة بين السجدتين والطمانينة
فيهما كلها فرائض عند ابي يوسف رح وعندهما هي سنن على ما ذكره في
الهداية وقال ابن الهمام في شرحها ينبغي ان تكون القومة والجلسة واجبتين
لمواظبته عليه السلام عليهما وقوله عليه السلام لا تجزي صلوة لا يقيم الرجل
فيها ظهره في الركوع والسجود ويدل عليه ما ذكره قاضيخان في ما يوجب السهو
المصلي اذا ركع ولم يرفع راسه من الركوع حتى خر ساجدا ساهيا يجوز صلوته
عند الطرفين وعليه السهو وفي القنية وقد شدد القاضي الصدر
في شرحه في تعديل الاركان جميعا تشديدا بليغا فقال واكمال كل ركن واجب
عندهما وعند ابي يوسف والشافعي رح فريضة فيمكث فيهما وفي القومة حتى يطمئن كل عضو
هذا هو الواجب عند الطرفين حتى لو تركها او شيئا منها ساهيا يلزمه السهو ولو تركها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عمدا يكره اشد الكراهة ويلزمه ان يعيد الصلوة وتكون معتبرة في حق سقوط
الترتيب ونحوه كمن طاف جنبا يلزمه الاعادة والمعتبر هو الاول كذا هذا انتهى
وماسواه اي وما عدا تعديل الاركان من الواجبات من جملة اشياء منها تعيين قراءة
الفاتحة فان قراتها واجبة عندنا وعند الائمة الثلثة فرض ومنها تعيين
القراءة المفروضة فيها في الركعتين الاوليين منها ومنها الاقتصار بالفاتحة فيهما
اي في الركعتين الاوليين على مرة واحدة في كل واحدة اي يجب ان تكون الفاتحة
في كل ركعة من الاوليين واحدة حتى لو كررها في ركعة كره ان كان عمدا ووجب سجود السهو
لو سهى لمخالفة المتوارث وقيد بالاوليين لان الاقتصار فيها على مرة في الاخريين
ليس بواجب حتى لا يلزم سجود السهو بتكرار الفاتحة فيهما سهوا ولو تعمده
لا يكره مالم يؤد الى التطويل على الجماعة او اطالة الركعة على ما قبلها ومن الواجبات
تقديمها اي تقديم الفاتحة على السورة للمواظبة ومنها ضم السورة اوما
يقوم مقامها من الآيات التي تعدل السورة اليها اي الى الفاتحة في الاوليين للمواظبة
ايضا وهو سنة عند الائمة الثلثة ومن الواجبات الجهر في القراءة فيما يجهر فيه
بها كالفجر والجمعة ونحوهما ومنها المخافتة بالقراءة فيما يخافت فيه بها
كالظهر ونحوها ومنها قراءة القنوت في الوتر ومنها قراءة التشهد في القعدتين
الاولى والاخيرة وهو ظاهر الرواية وفي رواية قراءة التشهد واجبة في القعدة
الاخيرة فقط وفي الاولى سنة والاصح ظاهر الرواية انها واجبة في القعدتين ومن الواجبات القعدة الاولى ومنها
سجدة التلاوة فانها مع كونها واجبة في نفسها فهي من واجبات الصلوة ايضا اذا تليت فيها حتى لو اخرها عن محلها سهوا يجب سجود
السهو ومنها سجدة السهو لانه جبر لما وقع من الخلل فيها اكمالا لها وهذا واجب ومنها تكبيرات
العيدين للمواظبة من غير ترك ايضا والمراد بالتكبيرات الزوائد واما تكبيرة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاحرام نفرض وتكبير الركوع والسجود سنة الا ركوع الركعة الثانية فان تكبيرة
واجب لاتصاله بالواجب وهي الزوائد ومنها الانتقال من الفرض الذي هو فيه الى
الفرض بغير مكث الذي بعده فانه واجب حتى لو اخر كما اذا ركع ركوعين يجب سجود
السهو لانتقاله من الفرض الى غير الفرض الذي بعده وهو السجود وكذا اذا سجد ثلث
سجدات اوقعد عن النهوض الى الثانية او الرابعة ثم قام ونحو ذلك مما يتخلل فيه بين
الفرضين شيء ليس بفرض وكذا رعاية الترتيب فيما شرع مكررا من الافعال في كل
الصلوة او في كل ركعة على ما بيناه في الشرح والخروج منها بلفظ السلام واجبان ايضا
ولم يذكرهما المصنف واما بيان صفة الصلوة من ابتدائها الى انتهائها على الترتيب
فهو انه اذا اراد الرجل ان يدخل في الصلوة نوى وهي شرط كما مر واخرج يديه من كميه
عند التكبير وهو ادب وليس بفرض في شيء من الصلوة خلافا لمن لا علم له بالفقه من المتصفين
فيه على ما بيناه في الشرح ثم اذا نوى كبر تكبيرة الاحرام ورفع يديه وهو سنة والافضل كون
الرفع مع التكبير ابتداؤه عند ابتدائه وانتهاؤه عند انتهائه وذكر في الهداية انه يرفع
يديه اولا ثم يكبر فانه قال والاصح انه يرفع اولا ثم يكبر انتهى والمعية اختيار شيخ الاسلام
وصاحب التحفة وقاضيخان واخرين وذكر الزاهدي عن البقالي انه قال هذا قول اصحابنا جميعا
وقيل يكبر اولا ثم يرفع ولو ترك الرفع دائما من غير عذر يأثم لا ان تركه احيانا والسنة ان
يرفع الرجل يديه حتى يحاذي اي يقابل بابهاميه شحمتي اذنيه وفي فتاوى قاضيخان يمس طرف
ابهاميه شحمتي اذنيه وعند الائمة الثلثة يرفع يديه الى منكبيه ولا شك ان يديه اذا اريد
منهما الكفان فاذا كانا حذاء منكبيه يكون طرفا ابهاميه حذاء شحمتي اذنيه ويفرج
اصابعه حالة الرفع لكن لا يفرج كل التفريج كما انه لا يضم كل الضم بل يتركها على
العادة ويوجه حالة الرفع بطن كفيه نحو القبلة اكمالا للاقبال عليها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وقال بعضهم يجعل بطن كل كف الى الكف الاخرى واما المراة فانها ترفع يديها عند
التكبير حذاء ثدييها بحيث يكون راس الاصابع حذاء منكبيها لانه استر لها وقيل هذا
في حق الحرة واما الامة فكالرجل وفي رواية الحسن عن ابي حنيفة رح ان المراة كالرجل و
الصحيح الاول والمقتدي يكبر تكبيرا مقارنا بتكبير الامام عنده وعندهما يكبر بعد تكبير
الامام والخلاف انما هو في الافضلية لا في الجواز وقد تقدم ثم يضع يمينه على يساره
بعد التكبير ولا يرسلهما عندنا خلافا لمالك رح لما روي انه عليه السلام كان ياخذ
شماله بيمينه ويقبض بيده اليمنى رسغ يده اليسرى اي السنة ان يجمع الوضع والقبض
جميعا وكيفيته ان يضع كفه اليمنى على اليسرى ويحلق الابهام والخنصر على الرسغ ويبسط
الاصابع الثلث على الذراع ويضعهما الرجل تحت السرة وعند الشافعي رح على الصدر وهو
رواية عن مالك واحمد رح والمراة تضع تحت ثدييها بالاتفاق لانه استر لها ثم الوضع سنة لكل
قيام فيه ذكر مسنون عندهما وعند محمد رح سنة لكل قيام فيه قراءة فيضع في حال الثناء و
القنوت وصلوة الجنازة عندهما لا عنده ويرسل في القومة بين الركوع والسجود وبين تكبيرات
العيدين ثم يقول سبحانك اللهم وبحمدك الى اخره اي وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك
كذا روي عن النبي صلى الله عليه وسلم واكابر الصحابة رضوان الله تعالى عليهم وان زاد بعد
قوله تعالى جدك وجل ثناؤك لا يمنع من زيادته وان سكت عنه لا يؤمر به لانه لم يذكر في الاحاديث
المشهورة والاولى تركه الا في صلوة الجنازة وقيل يقول ايضا بعد الثناء او قبله اني وجهت
وجهي للذي فطر السموت والارض حنيفا وما انا من المشركين الخ عند ابي يوسف وتمامه ان صلوتي
ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العلمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول المسلمين
وعند الشافعي رحمه الله يقتصر عليه ثم في اول رواية عن ابي يوسف رح يقول
التوجه قبل التكبير والنية وفي رواية بعده وعندهما يقول التوجيه انشاء قبل الافتتاح

على

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولما كان ظاهر كلامه انه ياتي قبل التكبير عندهما لانه المتبادر من الافتتاح
قال العيني قبل النية ولا يقول ذلك بعدها قبل التكبير بالاجماع هو الصحيح كيلا
يفصل بينها والتكبير وعلم بتقييد الاجماع ان مراده في قوله قبل التكبير اي قبل التكبير
والنية ايض كما قيدناه ثم بعد الاستفتاح يتعوذ لقوله تعالى فاذا قرات القران الاية و
قد تكلمنا عليها في الشرح ثم المختار في لفظه عند صاحب الهداية استعيذ بالله الخ وهو
اختيار الفقيه ابي جعفر ره وعند غيره اعوذ بالله ومحله اول الصلوة فلو نسيه حتى قرا
الفاتحة لا يتعوذ كذا في الخلاصة ويفهم منه انه لو تذكر قبل اكمالها يتعوذ ح وينبغي ان
يستانفها واما التعوذ فتبع للثناء عند ابي يوسف ره فكل من ياتي بالثناء ياتي به سواء كان
يقرا اولا لانه لدفع الوسوسة والكل محتاجون اليه حتى انه ياتي به المقتدي كما ياتي به الامام
والمنفرد وفي العيدين ياتي به قبل التكبيرات بعد الثناء لانه تبع له وعندهما
التعوذ تبع للقراءة فكل من يقرأ ياتي به لان شرعيته لها بالاية فلا ياتي به المقتدي
لانه لا يقرأ بخلاف الامام والمنفرد ويؤخر عن تكبيرات العيدين لان القراءة بعدها واما
المسبوق فلا ياتي به عندهما الا بعد مفارقة الامام لانه محل قراءة وعنده ياتي به مرتين
لانه يثني مرتين كما قال المصنف ره والمسبوق ياتي بالثناء اذا ادرك الامام حالة المخافتة
ثم اذا قام الى قضاء ما سبق منه ياتي به ايض كذا ذكره في الملتقطات لان القيام الى قضاء ما
سبق كتحريمة اخرى لتغير الحال وما ذكرنا من انه يتعوذ مرتين اختيار صاحب الخلاصة في
و غيرها ان المسبوق يتعوذ عند ابي يوسف عند الشروع فقط ولم يذكر المصنف ره قول الطرفين بل
اقتصر على قول ابي يوسف ره كانه هو الاصح عنده تبعا لصاحب الخلاصة لكن المختار هو قولهما
على ما اختاره قاضيخان والهداية وشروحها والكافي واكثر الكتب وفي بعض النسخ التعوذ
عند افتتاح الصلوة لا غير ولو افتتح الصلوة ونسي التعوذ حتى قرء الفاتحة ولا يتعوذ بعده

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واذا ادرك الشارع فی الصلوة عند شروعه الامام وهو یجهر بالقراءة لا یاتی بالثناء

بل یستمع وینصت للایة وقال بعضهم یاتی بالثناء عند سکتات الامام کلمة کلمة

او کلمتین کلمتین بحسب ما یمکنه لانه امکنه الاتیان بالثناء مع مراعات الامرین وعن الفقیه

ابی جعفر الهندوانی انه قال اذا ادرك الامام فی الفاتحة یثنی بالاتفاق وان ادرکه فی

السورة یثنی بالاختلاف عند ابی یوسف ره لا عند محمد ره کذا ذکره فی الذخیرة وهو بعید لمخالفته

ظاهر الامر واما فی صلوة الجمعة والعیدین قید بهما بناء علی الغالب لان البعد عن الامام یقع

فیهما اذا کان المقتدی حال الجهر بعیداً عن الامام بحیث لا یسمع صوته فقد اختلف المتاخرون

فیه کما اختلفوا فی وجوب الانصات علی البعید حال الخطبة قال بعضهم یجوز القراءة و

الذکر للبعید والاصح انه یجب الانصات علیه فکذا ینبغی ان یکون هنا وان ادرك الامام

فی الرکوع فانه یتحری فی رایه الاتیان بالثناء ان کان اکثر رایه انه لو اتی به ای بالثناء

یدرك الامام فی شیء من الرکوع یاتی به قائما ثم یرکع لیحرز الفضیلتین ومحل الثناء هو القیام

والا ای وان لم یکن غالب ظنه ادراك شیء من الرکوع لو اتی بالثناء یرکع ویتابع الامام ویترك

الثناء لان ادراك فضیلة الجماعة فی تلك الرکعة اولی وکذا الحکم اذا ادرك الامام فی السجدة الاولی

ان غلب علی ظنه ادراکها اذا اتی یثنی والا یترك الثناء ویسجد لاحراز فضیلة السجدتین

قید بالاولی لانه لو ادرکه فی الثانیة فانه لا یثنی تکبیر للمشارکة لقلة ما بقی من الرکعة

ولا یاتی بالرکوع فیما اذا ادرك الامام بعد الرکوع لانه لا یحتسب له فیکون اشتغالا بما

زائد لیس من الصلوة ولا یکون مدرکاً لتلك الرکعة ما لم یشارك الامام فی الرکوع

کله او فی مقدار تسبیحة منه لقوله علیه السلام اذا جئتم الی الصلوة ونحن فی السجدة

فاسجدوا ولا تعدوها شیئا ومن ادرك الرکعة فقد ادرك الصلوة وفی الذخیرة قال ان

سو ظهره یعنی حال کون الامام راکعا صار مدرکا لتلك الرکعة سواء قدر علی التسبیح فی الرکوع

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بآية وبالكسائي الى اربعين وبالاوساط ما بين خمسين الى ستين وقيل انكان الليالي
قصاراً فاربعين وانكان طوالاً فمائة وما بينهما ما بينهما وقيل ينظر الى طول الآي
وقصرها وتوسطها ويقرأ في الظهر مثله اي مثل ما يقرأ في الفجر او يقرء فيها دونه
اي دون ما يقرأ في الفجر كذا في الاصل وهو المعمول به وفي الاختيار يقرء في الظهر ثلثين آية
يعني في الركعتين وفي العصر عشرين آية انتهى ويقرأ في العصر والعشاء كذلك اي ما دون
ما يقرء في الفجر رواية واحدة وعن النبي عليه السلام انه كان يقرء في العشاء والتين والزيتون
وقال القدوري يقرأ في الفجر اي كل ركعة بطوال المفصل اي سورة من طوال المفصل وفي
الظهر كذلك والعصر والعشاء باوساط المفصل وفي المغرب بقصار المفصل لما روي عن
عمر رضي الله عنه انه كتب الى ابي موسى الاشعري اقرأ في المغرب بقصار المفصل وفي
العشاء باوساط المفصل وفي الصبح بطوال المفصل واما الطوال اي طوال المفصل فمن
سورة الحجرات الى سورة البروج واما الاوساط فمن سورة البروج الى سورة لم يكن واما
القصار فمن سورة لم يكن الى آخر القرآن هذا هو الذي عليه الجمهور وقيل طوله من ق
وقيل من الفتح وقيل من القتال وقيل من الجاثية وقيل من الحجرات الى عبس والاوساط
الى الضحى والباقي الى آخر القصار ويقرء في الفجر في الركعتين اربعين او خمسين آية سوى
الفاتحة كذا ذكر صدر الشهيد في كتابه وحد الاطالة في الفجر انه يقرء في الركعة الاولى
من ثلثين الى ستين وفي الثانية من عشرين الى ثلثين كذا ذكره في الخلاصة الفتاوى
والماخوذ ان طوال المفصل من سورة الحجرات الى النبأ العظيم واوساط المفصل من سورة الفجر
الى سورة القدر والباقي قصار المفصل والاصح ان طوال المفصل من سورة ص الى سورة
عبس واوساط المفصل من سورة عبس الى سورة لم يكن وقصار المفصل من
سورة اذا زلزلت الارض الى آخر القرآن والمنفرد كالامام في جميع ذلك ويطيل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الامام في صلوة الفجر الركعة الاولى على الركعة الثانية وهذه الاطالة مستحبة اجماعا اعانة على ادراك الركعة الاولى لان وقتها وقت نوم وغفلة وقدر الاطالة قراءة ثلثي القدر المسنون فيهما في الاولى وثلثه في الثانية وهو معتبر من حيث الاي ان تقاربت طولا وقصرا فان تفاوتت فمن حيث الكلمات والحروف وقيل يقرأ في الاولى ثلثين وفي الثانية عشرا او عشرين ولو قرء في الاولى اربعين وفي الثانية ثلث ايات لا باس به وذلك نما هو بيان الاولوية وركعتا الظهر وركعتا ما سواها اي سوى الظهر من بقية الصلوة وفي بعض النسخ وما سواهما اي ركعتا ما سوى الفجر والظهر سواء في قدر القراءة المسنونة لا تسن اطالة الاولى في غير الفجر عندهما بل تكره وقال محمد رح احب الي ان يطيل الاولى على الثانية في الصلوة كلها اعانة على ادراك الركعة الاولى كما في الفجر فان الوقت فيما سواها ايضا وقت اشتغال بالكسب كما انها وقت اشتغال بالنوم واما اطالة الركعة الثانية على الركعة الاولى فمكروه بالاجماع ان كانت تلك الاطالة بثلث ايات او بما فوقها وان كانت اية او ايتين لا تكره لانه عليه السلام صلى بالمعوذتين وثانيتهما اطول باية وفي القنية لو قرأ في الاولى والعصر وفي الثانية الهمزة يكره لان الاولى ثلث ايات والثانية تسع وتكرار الزيادة الكثيرة واما ما روي انه عليه السلام قرء في الاولى من الجمعة سبح اسم وفي الثانية هل اتيك حديث الغاشية فزاد الثانية على الاولى بسبع ولكن السبع في السور الطول يسير دون القصار لان التفاوت هنا ضعف الاصل والسبع ثمة اقل من نصفه انتهى فعلم منه ان الاطالة المذكورة انما تكره اذا كانت فاحشة الطول من غير نظر الى عدد الايات وفي شرح المجمع نخلاف محمد رح في اطالة الاولى على الثانية فيما سوى الجمعة والعيدين واما في الجمعة والعيدين فيسوى بين الركعتين اتفاقا واما في السنن وسائر النوافل فيسوي بين الركعتين ولا يطيل احديهما على الاخرى اطالة بنية الظهور الا اذا كان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ما يقرأ فيها مرويا عنه عليه السلام وما ثورا عن الصحابة رضوان الله عليهم فانه
يصلي كما جاء في الرواية والاثر وسيذكر في فصل ما يكره انشاء الله تعالى فلما اي فحين فرغ
من القراءة يخر راكعا يكبر وهذا يفيد انه يصل خاتمة القراءة بالركوع من غير تراخ وعن ابي يوسف
رحمه الله انه قال ربما وصلت وربما تركت وقوله يكبر تكبيرا يدل على جعل التكبير مقارنا
للركوع ثم صرح به في قوله وينبغي ان يكون ابتداء تكبيره عند اول الخرور ويكون الفراغ
منه عند الاستواء راكعا وقيل يكبر قائما ثم يركع وبعضهم اي بعض المشائخ قالوا اذا
تم القراءة حالة الخرور لا باس به بعد ان يكون ما بقي من القراءة حرفا واحدا او كلمة واحدة
لا اكثر من ذلك ويلزم من هذا القول وقوع التكبير بعد الركوع والقول الاول هو الصحيح لان
النبي عليه السلام كان يكبر حين يركع ويضع يديه في الركوع على ركبتيه معتمدا عليهما ويفرج
اصابعه كل التفريج ولا يندب التفريج الا في هذه الحالة ولا الضم الا حال السجود وفيما سواهما
وهو حالة الرفع عند التحريمة والوضع في التشهد يترك على ما عليه العادة من غير تكلف ضم و
لا تفريج ويبسط ظهره ويسوي راسه بعجزه ولا يرفع راسه ولا ينكسه لما روي ان النبي عليه السلام
كان اذا ركع سوى ظهره حتى لو صب عليه الماء لاستقر وانه عليه السلام كان اذا ركع لا يصوب راسه ولا
يقنعه ويلصق ايضا الكعبين واستقبال الاصابع للقبلة وهذا كله في حق الرجال واما
المراة فتنحني في الركوع قليلا ولا تعتمد ولا تفرج اصابعها بل تضمها وتضع يديها على ركبتيها
وضعا ولا تحني ركبتيها ولا تجافي عضديها لان ذلك استر لها ذكره الزاهدي ويقول في
ركوعه سبحان ربي العظيم ثلثا وذلك ادناه لقوله عليه السلام اذا ركع احدكم فليقل ثلاث
مرات سبحان ربي العظيم وذلك ادناه واذا سجد فليقل سبحان ربي الاعلى ثلث مرات و
ذلك ادناه وان زاد على الثلاث فهو اي الفعل الذي هو الزيادة افضل من تركه لقوله عليه
السلام وذلك ادناه اي ادنى المسنون ولا شك ان الزيادة على الادنى افضل واذا زاد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فالسنة انه يختم على وتر لان الله تعالى وتر يحب الوتر وان اقتصر على التسبيح على مرة
واحدة او ترك التسبيح بالكلية جازت صلوته لعدم فرضيته ولكن يكره ذلك الترك
او الاختصار على المرة وكذا على مرتين للاخلال بالسنة وروي عن ابي مطيع البلخي ان
تسبيح الركوع والسجود ركن حتى لو تركه لا يجوز صلوته وهو قول شاذ ولا ينبغي للامام
ان يطيل التسبيح او غيره على وجه يمل القوم بعد الاتيان بقدر السنة لانه اي
التطويل المذكور سبب لتنفير القوم عن الجماعة وانه اي التنفير عن الجماعة مكروه لانه مؤد الى
حرمان ثواب الجماعة الزائد على صلوة الفرد بسبع وعشرين درجة وان رضي القوم بالزيادة لا
يكره ولا ينبغي ان ينقص عن قدر اقل السنة في القراءة والتسبيح لملالهم لانهم غير معذورين
فيه ولو اطال الامام الركوع لادراك الجاءي تلك الركعة لا تقربا اي ليس لاجل التقرب بالركوع
لله تعالى فهو اي فعله ذلك مكروه كراهة تحريم ويخشى عليه عنه امر عظيم ولكن لا يكفر بسبب ذلك
لانه لم ينو به عبادة بغير الله تعالى وقيل ان كان لا يعرف الجاءي فلا باس ان يطيل قدر ما لا يثقل
على القوم وكذا ان اطال القراءة لاجل ادراك الناس الركعة والاصح ان تركه اولى واما لو اطال
الركوع عند مجيء الجاءي تقربا لله تعم من غير ان يخالج قلبه شيء سوى التقرب فلا باس به اي بفعله
الاطالة ولا شك ان مثل هذه الحالة في غاية الندرة وهذه المسئلة تلقب بمسئلة الرياء
فينبغي التحرز والاحتياط فيها وقال بعضهم اذا احس بالجاءي يطيل التسبيحات بان يتأنى
في التلفظ بها من غير ان يزيد في عددها ولا فرق بين هذا وبين ذلك ثم بعد تمام
الركوع يرفع راسه حتى يستوي قائما ويقول الامام حال الرفع سمع الله لمن حمده فقط و
ان كان المصلي مقتديا ياتي بالتحميد بان يقول اللهم ربنا ولك الحمد و
اللهم ربنا لك الحمد او ربنا ولك الحمد او ربنا لك الحمد وافضليتها على ترتيبها
كذا في الكافي ولا ياتي المقتدي بالتسميع عندنا خلافا للشافعي رح لقوله عم اذا قال الامام سمع الله

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لمن حمده فقولوا اللهم ربنا لك الحمد وان كان المصلي منفردا ياتي بهما في الاصح ذكره في
الهداية وقيل ياتي بالتسميع فقط عنده وصحح في المحيط عنه انه ياتي بالتحميد لا غير وتصحيح
الهداية اولى واما الامام فياتي بعد التسميع بالتحميد ايضا على قولهما اي قول صاحبيه
وهو رواية الحسن عن ابي حنيفة رح وفي ظاهر الرواية عنه انه لا ياتي بالتحميد واختار كثير
من المتاخرين قولهما وقد بيناه في الشرح وقول المصنف ره وفي رواية يقول اللهم ربنا لك الحمد
ولا يزيد على هذا يوهم ان المشروع في حق الامام ذلك في رواية عنهما وهو غير صحيح اذ ليس في
شيء من الروايات لا عنهما ولا عنه ان الامام يكتفي بالتحميد وكانه تقديم وتاخير وقع من الكاتب
سهوا وموضعه قبل قوله اما الامام الى اخره فيكون الضمير عائدا الى المنفرد اي ان كان
المصلي منفردا ياتي بهما في رواية وفي رواية يقول اللهم ربنا لك الحمد ولا يزيد
ويرسل اليدين في القومة بعد الرفع من الركوع اتفاقا كذا قال الصدر الشهيد حسام الدين
في واقعاته وهو قول اكثر العلماء وذكر السيد الامام في الملتقط انه ياخذ اليد اليسرى
باليمنى في تلك القومة وهو قول غريب وفي صلوة الجنازة من اولها الى اخرها ووقت
قراءة الثناء والتعوذ في سائر الصلوة ووقت قراءة القنوت في الوتر ياخذ اليد باليد
على قول اكثر المشائخ اختيارا منهم بقول ابي حنيفة ره وابي يوسف ره وعند ابي حفص الفضلي
يرسل في جميع ذلك اختيارا منه لقول محمد ره وفي تكبيرات العيدين اي بين تكبيراتهما
يرسل يديه اتفاقا لعدم الذكر المسنون بينهما عندنا فاذا اطمان بعد رفع راسه من
الركوع قائما وسكن اضطراب اعضائه الحاصل من الرفع كبر تكبيرا متصلا بالخرور و
الباء بمعنى مع بان يكون ابتداؤه مع ابتداء الخرور وانتهاؤه مع انتهائه وسجد سجدتين وقوله ويضع
ركبتيه اولا ثم يديه ثم وجهه بين كفيه على الارض في بعض النسخ بغير واو تفسير لسجد وفي
بعضها ويضع بالواو وهو عطف تفسير بيان لكيفية السجود على وجه السنة لما روي انه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عليه السلام كان اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه واذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه
ووضع وجهه بين كفيه ويبدئ اي يظهر ضبعيه اي عضديه لقوله عليه السلام
اذا سجدت فضع كفيك وارفع مرفقيك ويجافي اي يباعد بطنه عن فخذيه هذا في
حق الرجل واما المرأة فانها تخفض اي تسفل في السجود وتلزق بطنها بفخذيها وهذا
تفسير الانخفاض لانه استر لها ويقول في السجود سبحان ربي الاعلى ثلاثا وذلك ادناه وان زاد
فهو افضل ويوتر ويختم على وتر كما في الركوع ثم يرفع راسه من السجدة الاولى مكبرا ويقعد مستويا
ويضع يديه على فخذيه كما في التشهد فاذا اطمان قاعدا وسكن اضطراب اعضائه كبر وسجد ثانيا
ومعنى التكبير عند الانتقالات انه سبحانه اكبر من ان تؤدى حقه بهذا القدر بل حقه اعلى كما قالت
الملئكة ما عبدناك حق عبادتك وان رفع راسه عن الارض من السجدة الاولى رفعا قليلا ولم يستو
قاعدا ثم سجد الثانية نظر ان كان الى حال السجود اقرب منه الى حال القعود لا يجزيه ذلك الرفع
ولا ذلك السجود الثاني وان كان الى الجلوس اقرب جاز وهو الصحيح وذكر في الملتقط انه يجزيه و
ذكر في الهداية ان الاول اصح كذا في المحيط لانه اذا كان الى السجود اقرب لا يعد ساجدا فكانها سجدة
واحدة وقيل اذا رفع قدر ما تمر الريح يعتبر وهو القياس وصححه شيخ الاسلام وهو الظاهر ولكن الاقتصار عليه
يكره اشد الكراهة لمخالفته ما واظب عليه النبي عليه السلام مدة حيوته واذا فرغ من السجدة
الثانية ينهض قائما على صدور قدميه ولا يقعد ولا يعتمد بيديه على الارض عند النهوض الا من عذر بل
يعتمد على ركبتيه وعند الشافعي واحمد رحمه تسن جلسة الاستراحة لما روي انه عليه السلام كان يفعل
كذلك ولنا ما روي انه عليه السلام كان ينهض في الصلوة على صدور قدميه ولم يجلس وتمامه
في الشرح ويفعل في الركعة الثانية مثل ما فعل في الركعة الاولى من الاقوال والافعال
الا انه لا يستفتح فيها اي لا يقرأ دعاء الاستفتاح ولا يتعوذ لان محله اول
الصلوة واول القراءة ولا يرفع يديه في شيء من صلوته الا في التكبيرة الاولى وفي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

انه لو صلى في القعدة الاولى من سنة الظهر ناسيا ففي وجوب سجود السهو قولان وتحقيق

هذه البحث مذكور في الشرح ويقعد في القعدة الاخيرة مثل ما تقعد في القعدة الاولى

عندنا من غير فرق وتقدم والمراة تقعد على اليتها اليسرى في القعدتين وتخرج كلتا رجليها

من الجانب الاخرى اي الايمن لان ذلك استر لها ويتشهد فاذا اتم التشهد في القعدة الاخيرة

يصلي على النبي عليه السلام وهي سنة فيها عندنا وعند الجمهور وقال الشافعي ره فرض فيها

ولا خلاف انها تفرض في العمر مرة وقال الطحاوي ره يجب كلما ذكر وقال الكرخي ره لا تجب وقول

الطحاوي اصح وهو المختار لقوله عليه السلام رغم انف رجل ذكرت عنده فلم يصل علي وقوله عم

من ذكرت عنده فليصل علي والاحاديث في ذلك كثيرة جدا ولو تكرر ذكره عليه السلام

في مجلس واحد قال في الكافي لم يلزمه الا مرة واحدة في الصحيح لكن يندب التكرار بخلاف

سجود التلاوة فانه لا يندب تكراره بتكرارها في مجلس واحد والتسليمة كالصلوة وقيل

يجب في كل مرة الى ثلث ولو تكرر اسم الله تعالى في مجلس واحد او في مجالس يجب لكل مجلس ثناء

على حدة ولو تركه لا يقضى بخلاف الصلوة على النبي عليه السلام لانه لا يخلو عن تجدد نعم

الله تعالى الموجبة للثناء فلا يخلص وقت للقضاء بخلاف الصلوة عليه عليه السلام والمختار

في صفة الصلوة بعد التشهد ان يقول اللهم صل على محمد وعلى ال محمد كما صليت على ابرهيم

وعلى ال ابرهيم انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى ال محمد كما باركت على ابرهيم وعلى ال

ابرهيم انك حميد مجيد ويستغفر بعد الصلوة على النبي عليه السلام اي يطلب المغفرة

لنفسه ولوالديه ان كانا مومنين ولجميع المؤمنين والمؤمنات فيقول ربنا اغفر لي

ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب ونحو ذلك ويدعو بالدعوات المأثورة اي المنقولة

عن النبي عليه السلام نحو اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما

اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم مني انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وانت على كل شيء قدير اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت
فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم او يدعو بما يشبه الفاظ
القران كما تقدم وكقوله ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب
النار ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت
الوهاب ونحو ذلك فانه يقصد بها الدعاء الى القراءة فهي تشبه الفاظ القران
وليست بقران حتى جاز الدعاء بها مع الجنابة والحيض ولا يدعو بما يشبه كلام الناس
وهو ما لا يستحيل طلبه منهم نحو قوله اللهم اكسني ثوبا اللهم زوجني فلانة او اعطني
مالا او نحو ذلك حتى لو قال ذلك في وسط الصلوة تفسدها واما بعد القعود الاخيرة
فانها لا تفسد لكن تكون ناقصة لترك السلام الذي هو واجب في خروجه منها بلفظه كما
لو تكلم او عمل عملا اخر منافيا فيها وعند الشافعي ره يجوز الدعاء بامور الدنيا ايضا ولو قال اللهم
ارزقني حجه في الهداية مما يشبه كلام الناس وصححه في الكافي ولو قال اللهم ارزقني الحج
فليس من كلام الناس وروي عن بعض المشائخ انه قال لا يقول في الصلوة على النبي عم وارحم محمدا
فانه يوهم التقصير في حقه عليه السلام واكثر المشائخ على انه يقول للتوارث فيه على ما روي في
الحديث انه عليه السلام قال اذا تشهد احدكم في الصلوة فليقل اللهم صل على محمد وعلى ال محمد و
بارك على محمد وعلى ال محمد وارحم محمدا وعلى ال محمد كما صليت وباركت وترحمت على ابرهيم وعلى ال
ابراهيم انك حميد مجيد قال الرستغفني يكون معنى قوله وارحم محمدا ارحم امة محمد فالتقصير راجع الى
الامة ويقول اذا اتى بهذه الصفة من الصلوة ورحمت ولا يقول وترحمت لانه قال او لا
وارحم فلو يقال وترحم على محمد لكن هذا مخالف برواية الحديث واما ان قال وترحمت باسكان الراء
فهو خطأ ولو قال بعد قوله ورحمت وترحمت بالتشديد يدلي بتشديد الحاء يجوز
لان له معنى صحيحا في اللغة ولا يقول بعد قوله وعلى ال ابرهيم في العالمين انك حميد مجيد لعدم وروده

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في الاحاديث ولو قال ذلك لا باس به اي لا يكره وان كان تركه اولى يشير بالسبابة
اذا انتهى الى ولف الشهادتين وقال في الواقعات لا يشير وعليه الفتوى والاول المختار على
ما قدمناه فان اشار يعقد اي يضم الخنصر والبنصر ويحلق الوسطى بالابهام اي يجعلهما
حلقة وقد ذكرناه عند ذكر التشهد فاذا فرغ من الادعية بعد التشهد يسلم عن يمينه
ويقول السلام عليكم ورحمة الله ولا يقول في هذه السلام اي في سلام الخروج منها
سواء كان عن اليمين او اليسار وبركاته كذا ذكره في المحيط بخلاف السلام الذي في التشهد
فانه يقول السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته وينوي في خطابه بعليكم
بالتسليمة الاولى من هو عن يمينه من الملائكة والمؤمنين المشاركين له في صلاته
دون غيرهم ويفعل في السلام عن يساره مثل ذلك اي يقول السلام عليكم ورحمة الله
وينوي به من عن يساره من الملائكة والمؤمنين والتسليمة الاولى للتحية والخروج
منها والثانية للتسوية بين القوم في التحية ثم قيل ان الثانية سنة والاصح انها واجبة
كالاولى وبمجرد لفظ السلام يخرج ولا يتوقف على عليكم وقال بعضهم اي بعض العلماء ينوي
الملائكة الحفظة الذين وكلوا بحفظه خاصة ولا يعم النية وقال بعضهم ينوي جميع من
معه من الملائكة ليعم الحفظة وغيرهم لانه اي الشان قد اختلف الاخبار في عددهم قيل ان مع كل
مؤمن خمسا كذا في النسخ وصوابه خمسة من الملائكة بالتاء من الخمسة واحد عن يمينه يكتب الحسنات
وواحد عن يساره يكتب السيئات وواحد امامه يلقنه الخيرات وواحد وراءه يدفع عنه المكاره
وواحد عند ناصيته يكتب ما يصلي على النبي عليه السلام ويبلغه اياه وقيل مع كل مؤمن ستون ملكا
وقيل مائة وستون وقيل ملكان وقيل غير ذلك فلذا ينوي من معه عموما من غير تعيين عدد وينوي المقتدي
امامه في التسليمة الاولى مع من نوى فيها ان كان الامام عن يمينه او بحذائه اي اذا كان الامام بحذائه ثم سوى
في التسليمة الاولى ايضا عند ابي يوسف ومحمد رح وهو رواية عن ابي حنيفة رح ينويه في التسليمتين

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وينويه في التسليمة الاخرى اي الثانية ان كان عن يساره والامام ايضا ينوي القوم مع الحفظة في التسليمتين هو الصحيح وقيل لا ينويهم اصلا وقيل بالتسليمة الاولى فقط واما المنفرد فلا ينوي سوى الحفظة وينبغي للمصلي من طريق الادب ان يكون منتهى بصره في حال قيامه الى موضع سجوده ولا يتجاوزه وفي حال الركوع الى ظهر قدميه وفي حال السجود الى ارنبة انفه اي طرفه وفي حال قعوده الى حجره وهو على مجمع فخذيه من ثوبه وذلك كله مقتضى الخشوع لان الخاشع لا يتكلف بعينيه ازيد من ما يقتضيه اصل الخلقة واذا تركت العين على اصل ما خلقت عليه لا يتجاوز نظرها في الحالات المذكورة غير المواضع المذكورة وينبغي ان يكون بين قدميه حال القيام قدر اربع اصابع مضمومة والسنة للامام في السلام ان يكون التسليمة الثانية اخفض من التسليمة الاولى في الصوت فان الجهر لاجل الاعلام بالانتقالات وهو محتاج اليه في التسليمة الاولى دون الثانية لان الاولى تدل عليها لانها تعقبها غالبا ومن المشائخ من قال يخفض الثانية كذا في بعض النسخ ولعل مراده انه يخفيها ولا يجهر بها اصلا وفي بعضها يخفض الاولى من الثانية اي يخفض الاولى ازيد من الثانية وهذا غير صحيح لا يقول به احد والاصح الاول لانه يجهر بالثانية دون الجهر بالاولى لان المقتدين ينتظرون فيها لاحتمال ان عليه سهوا يسجد له قبلها فاذا تمت صلوة الامام فهو مخير ان شاء انحرف عن يساره وجعل القبلة عن يمينه وان شاء انحرف عن يمينه وجعل القبلة عن يساره وهذا اولى وكلاهما جائزان لقول ابن مسعود رضي الله عنه لا يجعل احدكم للشيطان شيئا من صلوته يرى ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن يمينه لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كثيرا ينصرف عن يساره وان شاء ذهب الى حوائجه الا انه لم يبق عليه شيء وان شاء استقبل الناس بوجهه لان النبي عليه السلام روي عنه انه كان اذا صلى اقبل على الصحابة عليهم الرضوان بوجهه وروي انه عليه السلام كان لا يقوم من مصلاه الذي يصلي فيه الصبح حتى تطلع الشمس كانوا يتحدثون فيأخذون في امر الجاهلية فيضحكون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا اذا لم يكن بحذائه اي في مقابلة الامام مصلى
فان كان فانه لا يستقبل بل ينحرف يمنة او يسرة سواء كان ذلك المصلي في الصف الاول
قريبا من الامام او في الصف الاخير بعيدا عنه اذا لم يكن بينهما حائل والاستقبال الى وجه
المصلي مكروه مطلقا وهذا الاستقبال والانحراف كما ترى مطلقا لا فصل فيه بين عدد وعدد
خلافا لما قاله بعض الجهال انه اذا لم تكن الجماعة عشرة لا ينحرف وقد بيناه في الشرح هذا الذي ذكرنا
من التخيير اذا لم يكن بعد الصلوة المكتوبة التي اتمها تطوع كالفجر والعصر وقال في الخلاصة وفي الصلوة
التي لا تطوع بعدها كالفجر والعصر يكره المكث قاعدا في مكانه مستقبل القبلة فان كان بعدها اي بعد
المكتوبة تطوع يقوم الى التطوع بلا فصل الا مقدار ما يقول اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت
ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام ويكره تاخير السنة عن حال اداء الفريضة باكثر من نحو ذلك
القدر لما روي انه عليه السلام كان اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول اللهم انت السلام الخ فاذا
قام الامام الى التطوع لا يتطوع في مكانه الذي يصلي فيه الفريضة بل يتقدم او يتاخر او ينحرف
يمينا او شمالا لقوله عليه السلام لا يصلي الامام في الموضع الذي يصلي فيه الفريضة حتى يتحول او
يذهب الى بيته فيتطوع ثمه اي هنالك في بيته لانه عليه السلام انما كان يصلي السنن في بيته
والافضل في النفل جميعه ان يصلي في البيت ان لم يشغله شاغل ومن المشائخ من عيّن
الانحراف يمينا وقال ان كان المصلي اماما يتطوع عن يسار المحراب ويسار المحراب هو يمين المصلي
ترجيحا لليمنى من قول شمس الائمة الحلواني هذا يعني ما ذكر من انه اذا كان بعدها تطوع
يقوم اليه من غير تاخير الى اخره اذا لم يكن من قصده الاشتغال بالدعاء بان لم يكن له
ورد معتاد يقرء عقيب المكتوبة فان كان له ورد قد اعتاد ان يقضيه اي ياتي به بعد
المكتوبات فانه يقوم عن مصلاه اي عن المكان الذي يصلي فيه فيقضي ورده قائما او
ان شاء جلس في ناحية من نواحي المسجد فيقضي ورده ثم يقوم الى التطوع كلاهما اي كل من قراءة

الورد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الورد قائما او من قراءته جالسا في ناحية المسجد مروي عن الصحابة عليهم الرضوان وما ذكر
في ابتداء المسئلة من انه يكره تاخير السنة عن اداء الفريضة دليل على كراهة تاخير السنن
عن المكتوب وما ذكره عن شمس الائمة الحلواني يريد دليل على الجواز اي جواز تاخيرها من غير
كراهة ذكره اي الكلام المتقدم في المحيط واذا اريد بالكراهة كراهة التنزيهة قريب من كلام
شمس الائمة فان المشهور عنه انه قال لا باس بان يقرء بين الفريضة والسنة الاوراد ولفظ
لا باس يدل على ان الاولى غيره وان فعل لا تسقط السنة وقالوا لو تكلم بعد الفريضة لا تسقط
السنة لكن ثوابها اقل وقيل تسقط والاول اولى لما روي عن عائشة رض انها قالت كان النبي
عليه السلام اذا صلى ركعتي الفجر فان كنت مستيقظة حدثني والا اضطجع حتى يؤذن بالصلوة
ولو اخر السنة بعد الفرض الى اخر الوقت قيل لا تكون سنة وقيل تكون سنة هذه الاحكام المذكورة
كله في حق الامام واما المقتدي والمنفرد فانهما ان مكثا في مكانهما الذي صليا فيه المكتوبة جاز
بغير كراهة وان قاما الى التطوع في مكانهما ذلك جاز ايضا والاحسن ان يتطوعا في
مكان اخر غير مكان المكتوبة بان يتقدما او يتاخرا او يتحولا يمنة او يسرة ويستحب للجماعة كسر
الصفوف لئلا يظن الداخل انهم في الفرض **فصل** في بيان ما اي الشيء الذي
يكره فعله في الصلوة وبيان ما لا يكره فعله فيها قال ويكره للمصلي ان يغطي فاه
او انفه ذكره قاضيخان الا عند غلبة التثاؤب فانه لا يكره تغطيته اذا لم يستطع
كظمه والادب عند التثاؤب ان يكظم فمه اي يمسكه ويمنع عن الانفتاح
ان قدر على ذلك لقوله عليه السلام اذا تثاوب احدكم في الصلوة فليكظم ما استطاع
فان الشيطان يدخل في فيه وان لم يقدر فلا باس به بان يضع يده او كمه على فيه
كذا روي عنه عليه السلام وكذا يكره التمطي لانه دليل الغفلة والكسل ويكره الاعتجار
وهو ان يلف بعض العمامة على راسه ويجعل طرفا منه اي من الثوب الذي يلف بعضه عمامة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اي يترك بعض العمامة تشبه المعجر الكائن للنساء ويلف حول وجهه المعجر بوزن
مبرز ثوب تلفه المرأة على راسها وقال بعضهم الاعتجار ان يشد حول السر اي باش
راسه بالمنديل ونحوه ويبدي اي يظهر هامته اي على راسه وهذا هو المذكور في فتاوى
قاضيخان وغيرها وهو الموافق لاعتجار المرأة وكراهة للتشبه بها ويكره التعقص اي
عقص الشعر وهو ضفره وفتله واراد به في الجامع ان يجعل شعرها على هامته
ويشد بصمغ او ان يلف ذوابتيه تثنية ذوابة بضم الذال المعجمة وبعدها همزة
ممدودة ثم باء موحدة قال في القاموس هي الناصية والمراد هنا خصلتا شعره
حول راسه كما يفعله النساء في بعض الاوقات او ان يجمع الشعر كله من قبل اي من
جهة القفاء ويمسكه اي يشده بخيط او بخرقة كيلا يصيب الارض اذا سجد فجميع
ذلك مكروه اذا فعله قبل الصلوة وصلى على تلك الهيئة واما لو فعل شيئا من ذلك
وهو فيها فسدت لانه عمل كثير ووجه الكراهة نهيه عليه السلام ان يصلي الرجل
وراسه معقوص ويكره وضع اليدين على الارض قبل وضع الركبة اذا سجد ورفعهما اي
رفع الركبة قبلهما اي قبل رفع اليدين اذا قام من السجود لمخالفة السنة الا اذا فعل ذلك
من عذر فانه لا يكره ويكره ان ينقر اي المصلي في سجوده نقر الديك اي كنقر الديك
في السرعة لما فيه من ترك الطمانينة ويكره ان يقعي في جلوسه اقعاء الكلب اي كاقعاء
الكلب وهو ان يضع اليتيه على الارض وينصب فخذيه وساقيه نصبا وقيل هو ان
ينصب يديه كما يفعل في السجود ويضع اليتيه على عقبيه وقيل ان ينصب يديه امامه
نصبا والاول اصح قال في المستصفى اقعاء الكلب في نصب اليدين واقعاء الادمي في نصب
الركبتين الى صدره ويكره ان يفترش ذراعيه في السجود افتراش اي كافتراش الثعلب في هذه
الاشياء الثلثة ذكرها المصنف بلفظ الحديث فانه عليه السلام نهى عن نقر كنقر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الديك واقعاء كاقعاء الكلب وافتراش كافتراش الثعلب ويكره ان يرفع يديه عند
الركوع وعند رفع الراس منه لانه فعل زائد ولكن لا تفسد به الصلوة في الصحيح
لانه من جنسها خلافا لما رواه مكحول عن ابي حنيفة رح انها تفسد به ويكره ان
يسدل ثوبه اي يرسله من غير ان يلبسه وهو اي السدل ان يضعه اي الثوب على
كتفيه ثم يرسل اطرافه من جوانبه على عضديه او على صدره وفي القدوري شرح
مختصر الكرخي رح وهو ان يجعل على راسه او كتفه ويرسل اطرافه من جوانبه وفي فتاوى
قاضيخان هو ان يجعل الثوب على راسه او على عاتقه ويرسل جانبيه امامه على صدره و
الكل سدل فان السدل في اللغة الارخاء والارسال وفي الشرع الارسال بدون اللبس المعتاد
وكراهة لنهي النبي عليه السلام عنه ولو صلى في قباء او مطرف بضم الميم وفتح الراء
ثوب مربع من خز له اعلام او باراني اي ممطر على وزن منبر وهو ما يلبس للمطر ينبغي ان
يدخل يديه في كميه وان يشد القباء ونحوه بالمنطقة احترازا عن السدل فلو لم يدخل يديه في
كميه قيل لا يكره واختاره صاحب الهداية والبزازي واختار قاضيخان وغيره انه يكره
وهو الصحيح لانه يصدق عليه حد سدل الثوب وعن الفقيه ابي جعفر الهندواني انه
كان يقول اذا صلى مع القباء وهو غير مشدود الوسط فهو مسيء يعني لو ادخل يديه
في كميه وينبغي ان يقيد بما اذا لم يزر ازراره لانه يشبه السدل واما اذا زرها
فقد صار كغيره من الثياب في اللبس وفي الاقبية الرومية التي يجعل لاكمامها خروق عند العضد انه
اخرج المصلي يديه من الخرق وارسل الكم فانه يكره ايضا لصدق السدل عليه ولان فيه شغل القلب ولانه فعل
المتكبرين اذ لا تكاد نفوس اهل الدنيا تسمح بتركه ولو ادخل الكم تحت منطقة زالت الكراهة
لزوال اسبابها المذكورة ويكره ان يلف ثوبه وهو في الصلوة بعمل قليل بان يرفعه من بين يديه او
من خلفه عند السجود او يدخل فيها وهو مكفوف كما اذا دخل وهو مشمر الكم او الذيل وان يرفعه كيلا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يترتب ويكره للمصلي كل ما هو من اخلاق الجبابر خصوصا لان الصلوة مقام التوضع
والتذلل والخشوع فالتكبر والتجبر ينافيها ويكره ان يصلي في ازار واحد او في السراويل فقط
لقوله عليه السلام لا يصلين احدكم في الثوب الواحد ليس على عاتقه منه شئ الا من عذر
بان لا يجد غيره ويكره ان يصلي حاسرا اي كاشفا راسه تكاسلا اي لاجل الكسل بان استثقل
تغطيته او تهاونا بان لم يرها امرا مهما في الصلوة ولا باس عليه اذا فعله اي كشف الراس تذللا
وخشوعا لانه المقصود فيها وفي قوله لا باس اشارة الى ان الاولى ان لا يفعله لان فيه ترك
اخذ الزينة المامور بها مطلقا في النظم وكذلك يكره ان يصلي في ثياب البذلة بكسر الباء
والذال المعجمة وهو ما لا يصان ولا يحفظ من الدنس ونحوه او في ثياب المهنة اي الخدمة
والعمل لما في ذلك ايضا من ترك اخذ الزينة والمستحب ان يصلي الرجل في ثلثة اثواب
ازار وقميص وعمامة ولو صلي في ثوب واحد متوشحا به جميع بدنه كما يفعله القصار
في المقصرة جاز من غير كراهة لكن فيه ترك الاستحباب وقد روي عن ابي حنيفة رح انه كان يلبس
احسن ثيابه فيها والمراة تصلي في ثلثة اثواب ايضا قميص وخمار ومقنعة وفي الخلاصة
قميص وازار ومقنعة وهو الاولى لان الازار فيه زيادة الستر والمقنعة تسد مسد الخمار وهي
بكسر الميم ثوب يوضع على الراس ويربط تحت الحنك والقناع اوسع منها بحيث يعطف من
تحت الحنك ويربط الوراء والخمار اكبر منهما بحيث يغطي به الراس وترسل اطرافه على الظهر والصدر
ويكره ايضا للمصلي ان يرفع راسه او ينكسه وهو في الركوع لمخالفة الهيئة المسنونة فيه ويكره ان
يعبث بثوبه او بشيء من جسده العبث فعل فيه غرض غير صحيح والسفه ما لا غرض فيه اصلا
كذا عن الكردري وقيل العبث لعب لا لذة فيه واللعب هو الذي فيه لذة ويكره
ان يفرقع اصابعه بان يمدها او يغمزها حتى تصوت لنهيه عليه السلام عنه
وقيل انه من عمل قوم لوط عليه السلام وعلى هذا فيكره خارج الصلوة ايضا او يشبك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بين اصابعه لنهيه عليه السلام عنه ان يفعل في المسجد ففي الصلوة اولى بالنهي
ويكره ان يجعل يده على خاصرته لنهيه عليه السلام عن الخصر في الصلوة وهو
مفسر بذلك على الاصح ويكره ان يقلب الحصى بكل حال الا بحال ان لا يمكنه الحصى من
السجود عليه بان اختلف ارتفاعه وانخفاضه كثيرا فلا يستقر عليه قدر الفرض
من الجبهة فيسويه ح مرة او مرتين لان فيه روائتين في رواية يسويه مرة وفي رواية
مرتين وفي اظهر الروائتين انه يسويه مرة لا يزيد عليها لقوله عليه السلام لا
تمسح الحصى وانت تصلي فان كنت لا بد فاعلا فواحدة ويكره ان يتربع في جلوسه الا
من عذر لمخالفة الجلوس المسنون ولا يكره خارج الصلوة في الاصح لانه عليه السلام
كان جل قعوده في غير الصلوة مع اصحابه التربع وكذا عن عمر رضي الله عنه وان كان
الجلوس على الركبتين اولى لانه اقرب الى التواضع ويكره ان يغمض عينيه لنهيه عليه
السلام عنه في الصلوة لانه تشبه باليهود ويكره ان يلتفت يمينا او شمالا
لقوله عليه السلام حين سئل عنه هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة
العبد ولو التفت بصدره تفسد وان كان بموق عينه فلا يكره ويكره ان يسجد على
كور عمامته وقد تقدم في بحث السجود ولكن ان يستقر جبهته على الارض اما
اذا لم يستقر لا يجوز صلوته وان يتنحنح قصدا يعني بقوله قصدا
اختيارا من غير ضرورة وهذا اذا كان التنحنح صوتا فقط لا حرف لدي لذلك الصوت
وكذا لو كان له حرف واحد بخلاف ما اذا كان له حرفان فاكثر فانه يكون مفسدا على ما بينه النسائي الله تعالى
واما السعال المدفوع اي المضطر اليه فلا يكره وكذا التنحنح اذا كان عن ضرورة كما اذا منعه البلغم عن القراءة
او عن الجهر بها وهو امام فانه لا يكره والاحسن ان يدفع سعاله ان قدر على دفعه من غير ضرر يلحقه رعاية للادب
واما اذا كان يحصل له ضرر او تشغل قلبه بدفعه فالاولى عدمه ويكره ايضا ان يرد المصلي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

السلام بالاشارة بيده او راسه لانه جواب معنى ولو حصل حقيقة يفسد كما اذا
رده بلسانه فيكره اذا كان معنى فقط ولو صافح بنية السلام فسدت ويكره ايضا ان يحمل
الصبي وغيره مما يشغله وهو فيها لقوله عليه السلام ان في الصلوة لشغلا ويكره ايضا
ان يتنحنح اي يخرج النخامة من حلقه بالنفس الشديد قصدا اي بغير عذر وحكمه
كالتنحنح في تفصيله ويكره ان يضع في فيه دراهم او دنانير او غيرهما من لؤلؤ
ذلك
ونحوه هذا اذا كان بحيث لا يمنعه عن القراءة لما فيه من الشغل بلا فائدة وان منعه
عن اداء الحروف ولم يقرء مقدار ما يجوز به الصلوة بان سكت او تلفظ بما ليس بقران
افسدها لترك الفرض ويكره ان ينفخ وهو في الصلوة يعني بالنفخ المذكور نفخا لا يسمع صوته
المبتني به حرفان او اكثر فان سمع له صوت مشتمل على حرفين او اكثر فسدت والا فلا بل يكره ايضا
وان يبتلع المصلي ما بين اسنانه اي يكره له ذلك ان كان قليلا دون قدر الحمصة وان كان
كثيرا زائدا على قدر الحمصة فان صلوته تفسد وكذا اذا كان قدر الحمصة في الصحيح ويكره
للمصلي ان يجهر بالتسمية والتامين وكذا بالثناء والتعوذ لمخالفة السنة ويكره ان يتم
القراءة في الركوع لانه ليس محلها ويكره ان يعد الاي بمد الهمزة اسم جنس واحده اية الى ان يعد
الايات او التسبيح وان يعد السورة اذكرها فيها يعني بالعد المذكور المكروه العد بالاصابع
وهذا عنده وقالا لا باس به اي بالعد لانه يحتاج اليه في مراعات سنة القراءة في بعض
المواضع وله انه ليس من اعمال الصلوة وفيه ترك الوضع المسنون ثم من مشائخنا من
قال الاخلاف في التطوع انه لا يكره ومنهم من قال انه يكره العد فيه ومنهم من قال الخلاف
انما هو في التطوع ولا خلاف في المكتوبة بل يكره ذلك فيها اتفاقا وقال الفقيه ابو جعفر
الهندواني هذه الخلاف فيهما اي في المكتوبة والتطوع وفي الفتاوى الخاقانية
ان عد برؤس الاصابع وهي موضوعة كما هي على الهيئة المسنونة لا يكره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وذكر في موضع آخر من الخانية انه لو احتاج اليها اي الى عدها يعني التسبيحات كما في
صلوة التسبيح عدها اشارة اي من حيث الاشارة او بقلبه اي يحفظها ويضبطها
بقلبه من غير اشارة بالاصابع ويكره ايضا للمصلي ان يتكئ وهو فيها على حائط او على
عصا اتكاء الا من عذر اي كائنا من غير عذر واما لو كان بعذر فلا يكره كما تقدم
في بحث القيام ويكره ايضا ان يخطو خطوات بغير عذر واما اذا كان بعذر فلا يكره
كما اذا سبقه الحدث فمشى للوضوء او كما لو مشى لقتل الحية او العقرب على القول السرخسي
هذا اي الكراهة المذكورة اذا وقف بعد كل خطوة او بعد كل خطوتين وان لم يقف بل خطى ثلث
خطوات متواليات تفسد صلوته لانه عمل كثير اذا كان ذلك بغير عذر واما اذا كان بعذر
فلا تفسد فالحاصل ان المشي اذا كان بعذر لا تفسد ولا يكره وان كان بغير عذر فان كان ثلث
خطوات متواليات تفسد والا يكره ولا تفسد ويكره ايضا التمايل في الصلوة على يمناه مرة وعلى
يسراه اخرى لانه من العبث المنافي للخشوع ويكره اخذ القملة او البرغوث فيها وقتله ودفنه
وفي الخلاصة قال ابو حنيفة ره لا يقتل القملة فيها ويدفنها تحت الحصى وقال محمد ره قتلها احب
الي من دفنها وكلاهما لا باس به وقال ابو يوسف ره يكره كلاهما انتهى والاخذ بقول محمد ره اولى
اذا قرصته لئلا يذهب خشوعه بالمها ويحمل ما عن الشيخين على الاخذ من غير عذر القرص ولا باس
بقتل الحية والعقرب فيها لقوله عليه السلام اقتلوا الاسودين في الصلوة الحية والعقرب قالوا اي
المشائخ اي بعضهم اذا لم يحتج الى المشي الكثير كثلث خطوات متواليات ولا الى المعالجة
الكثيرة كثلث ضربات متواليات واما اذا احتاج الى ذلك فمشى وعالج تفسد صلوته كما لو
قاتل في صلوته لانه عمل كثير ذكره السرخسي في المبسوط ثم قال الاظهر انه لا تفصيل فيه لانه رخصة
كالمشي في سبق الحدث ويؤيده اطلاق الحديث والاصح هو الفساد الا انه يباح له افسادها
لقتلهما كما يباح لاغاثة ملهوف وتخليص احد من سبب هلاك كسقوط من سطح او غرق

لاغاثة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

او حرق او نحوه وكذا اذا خاف ضياع ما قيمته درهم له او لغيره وتمام هذا البحث في
الشرح ويكره ترك الطمانينة في الركوع والسجود لانه ترك واجبا وكذا في القومة والجلسة
لانه ترك واجب سنة مؤكدة والكل مكروه ويكره تكرار قراءة السورة في الفرض في ركعة و
كذا في ركعتين اذا كان قادرا على قراءة سورة اخرى واما اذا لم يقدر على قراءة غيرها فلا يكره
تكرارها في الركعة الثانية للضرورة هذا اذا كان عن قصد واما ان وقع على غير قصد كما اذا قرء
في الاولى قل اعوذ برب الناس فانه لا يكره ان يكررها في الثانية ولا يكره تكرار السورة في ركعة
او ركعتين في التطوع ويكره تطويل القراءة في الركعة الاولى على الركعة الثانية من كل
شفع في التطوع الا اذا كان التطويل مرويا عنه عليه السلام قولا او ماثورا اي منقولا عنه
عليه السلام فعلا كالمروي من قراءة سبح اسم ربك الاعلى في الاولى من الوتر وقل يا ايها الكفرون
في الثانية وفي فتاوى قاضيخان ولو طول الاولى على الثانية في التراويح لا باس به بل المختار
ذلك عند محمد ره وعندهما التسوية بين الركعتين كما في الظهر والعصر عندهما فعلم ان ما
قاله هنا فيه خلاف محمد ره وتطويل الركعة الثانية على الركعة الاولى في جميع الصلوات
الفرض والنفل مكروه وقيل انه غير مكروه في النفل والاول اصح واما اطالة الثالثة
منه على ما قبلها فلا يكره لانه شفع آخر ويكره ايضا في الصلوة نزع القميص و
نحوه والقلنسوة بفتح القاف واللام وضم السين وهو ما يلبس في الراس وكذا يكره لبسهما
اذا كان النزع واللبس بعمل يسير وان كان بعمل كثير تفسد الصلوة ويكره
ان يشم بفتح الشين هو الفصيح اي ينشق طيبا بكسر الطاء اي شيئا رائحته طيبة هذا
اذا قصده واما اذا دخلت الرائحة انفه لغير قصد فلا وان يرمي ببزاقه البزاق بوزن
غراب ماء الفم اذا خرج منه ومادام فيه فهو ريق او يرمي بنخامة بضم النون وهو
البلغم الذي ينفذ الى الحلق بالنفس العنيف اما من الخيشوم او الصدر وانما يكره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ذلك اذا لم يضطر اليه واما اذا اضطر بان خرج بسعال وتنحنح ضروري فلا يكره

الرمي تحت قدمه اليسرى اذا لم يكن في المسجد والاولى ان ياخذ بطرف ثوبه ويكره

ان يروح اي يجلب الرَّوح بفتح الراء وهو نسيم الريح والرائحة بثوبه او بمروحة بكسر الميم

وفتح الواو وهذا اذا روّح مرة او مرتين فان روح ثلث مرات متواليات تفسد صلوته

لانه عمل كثير ويكره ايضا ان يرفع كميه اي ليشمره الى المرفقين وكذا ما دون المرفقين

عند ظهور الكفين وهذا اذا شمّر خارج الصلوة وشرع فيها وهو كذلك واما لو

شمره فيها تفسد لانه عمل كثير ويكره ايضا ان لا يضع يديه حال القيام والركوع

والسجود او التشهد في موضعهما المسنون المذكور في صفة الصلوة الا ان لم يضع

من عذر يمنعه عن الوضع ويكره ايضا للمصلي ان يقرأ القران في غير حالة القيام من

ركوع او سجود او قعود وان يترك التسبيحات فيهما وان ينقص من ثلث تسبيحات في الركوع والسجود

لمخالفة السنة في ذلك كله وان ياتي بالاذكار المشروعة في الانتقالات متعلق

بالمشروعية بعد تمام الانتقال متعلق بياتي بان يكبر للركوع بعد الانتهاء الى حده او

يقول سمع الله لمن حمده بعد تمام قيام ونحو ذلك لان السنة ابتداء الذكر عند ابتداء

الانتقال وانتهاءه عند انتهائه وفيه اي في الاتيان المذكور كراهتان احديهما

تركها اي ترك الاذكار في موضعه اي في موضع الذكر والاخرى تحصيلها اي تحصيل

الاذكار في غير موضعه اي في غير موضع الذكر ويكره ايضا للمصلي

ان يمسح عرقه او يمسح التراب عن جبهته في اثناء الصلوة او في قعود التشهد

قبل السلام لانه عمل لا فائدة فيه حتى لو كان فيه فائدة بان كان العرق يدخل عينيه فيؤلمهما ونحو

ذلك لا يكره لحصول الفائدة وهي دفع شغل القلب واما بعد السلام فلا يكره لما روي

انه عليه السلام كان اذا قضى صلوته مسح جبهته بيده اليمنى ثم قال اشهد ان لا اله الا الله الرحمن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الرحيم اللهم اذهب عني الهم والحزن ولا باس للمتطوع المنفرد ان يتعوذ من

النار عند قرائة العذاب بان يقول اللهم اجرنا من النار او ان يسال الله الرحمة عند

ذكر اية الرحمة من الجنة وانواع النعم او ان يستغفر اي يطلب المغفرة عند ذكر العفو

والمغفرة بان يقول اللهم ارزقني جنتك ورحمتك وما اشبه ذلك وان كان المصلي

المنفرد في الفرض يكره له ذلك خلافا للشافعي رح واما الامام والمقتدي فلا يفعل ذلك

المذكور من السوال ونحوه لا في الفرض ولا في النفل المشروع بالجماعة كالتراويح ولا

باس بان يصلي الى ظهر رجل قائم او قاعد يتحدث اذا لم يحصل في حديثه لفظ يخاف

منه الغلط ويكره ان يصلي الى وجه انسان الا اذا كان بينهما ثالث فظهره الى وجه

المصلي لانتفاء سبب الكراهة وهو التشبه بعبادة الصورة او يصلي اي لا باس — الاوثان

بان يصلي وبين يديه اي قدامه مصحف معلق او سيف معلقة لانهما لم يعبدهما

احد وعلى بساط فيه تصاوير اي صور والحال انه لا يسجد على التصاوير وقيل يكره وان لم

يسجد عليها وهذا اذا كانت صورة ذي روح واما اذا كانت صورة غير ذي روح كالشجر

ونحوه فبالاتفاق لا يكره وان سجد عليها ويكره ان يسجد عليها اي على التصاوير

لذي الروح للتشبه بعبادتها وان كانت التصاوير تحت قدميه لا يكره ويكره

ايضا ان يكون فوق راسه اي راس المصلي في السقف او بين يديه اي قدامه قريبا

منه او بحذائه او في مقابلته وان لم يكن قريبا تصاوير مرسومة في جدار او غيره او

صورة موضوعة او معلقة لان فيه تعظيمها بخلاف ما اذا كانت تحت قدميه لان فيه اهانتها

وهذا اذا كانت الصورة كبيرة غير مقطوعة الراس واما اذا كانت مقطوعة الراس بمعنى انه

اذا لم يكن له اي للشخص المصور راس اصلا او كان له راس مخاطا بخيط بحيث يكون عليه حتى طمست

هيئته او كانت الصورة صغيرة جدا بحيث لا تبدو اي لا تظهر للناظر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اذا كان قائما وهي على الارض اي لا تتبين تفاصيل اعضائها فلا يكره

ح ان تكون بين يدي المصلي او فوق راسه او نحو ذلك لانها لا تعبد فانتفى

التشبه بعبادة الصورة فروع لو محي وجه الصورة فهو كقطع راسها بخلاف

قطع يديها ورجليها والخط على عنقها بخيط وفي الخلاصة المختارات

الصورة اذا كانت على وسادة او بساط لا باس باستعمالها وان كان يكره

اتخاذهما وان كانت على الازار والسترة فمكروه ويكره التصاوير على ثوب صلى فيه

اولم يصل واما اذا كانت في يده وهو يصلي فلا باس به فانه مستور بثيابه وكذا لو

كان على خاتمه ولو راى صورة في بيت غيره يجوز له محوها وتغيير صورتها انتهى كلام

الخلاصة ولعل المراد بقوله ان كانت في يده كونها معلقة في يده لا انه يمسكها بيده

وفي قوله وان كان يكره اتخاذهما نظر ذكرنا وجهه في الشرح ولا باس بالصلوة على

الطنافس بفتح الطاء وكسر الفاء جمع طنفسة وهي البساط ذو الخمل وكذا لا باس بالصلوة على

اللبود وسائر الفرش بضمتين جمع فراش وهو اسم لما يفرش عموما اذا كان الشيء المفرش رقيقا

بحيث يجد الساجد عليه حجم الارض ولكن الصلوة عليها بلا حائل او على ما انبته الارض كالحصير

والبوريا افضل لانه اقرب الى التواضع وفيه خروج عن خلاف الامام مالك رح فان عنده يكره

السجود على ما ليس من جنس الارض ولا باس بان يكون مقام الامام اي موضع قيامه ومحل

قدميه في المسجد اي خارج المحراب ويكون سجوده في الطاق اي في المحراب ويكره ان يقوم

في الطاق بان يكون قدماه في المحراب لان فيه التشبه باهل الكتاب في امتياز الامام بمكان

مخصوص وفيه بحث مذكور في الشرح ويكره ان ينفرد الامام عن القوم في مكان اعلى

من مكان القوم اذا لم يكن بعض القوم معه لما فيه من التشبه المذكور وان

انفرد الامام عن القوم بالمكان الاسفل اختلف المشائخ فيه قال الطحاوي رح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized by eGangotri

لا يكره لعدم التشبه باهل الكتاب فانهم انما يخصّون امامهم بالمكان المرتفع وظاهر
الرواية الكراهة لما فيه ازدراء بالامام ومقدار ارتفاع الذي يحصل به كراهة الانفراد قيل
مقدار قامة وقيل ما يقع به الامتياز وقيل مقدار ذراع وعليه الاعتماد ويكره للمقتدي ان يقوم
خلف الصف وحده الا اذا لم يجد في الصف فرجة يمكنه القيام فيها والمختار انه اذا لم يجد فرجة
ان ينتظر الى الركوع فان جاء رجل والا فالقيام وحده اولى من جذب رجل من الصف في زماننا
لغلبة الجهل فربما يفضي الجهل الى فساد صلوة المجذوب وكذا يكره للمنفرد وهو يعمّ
المفترض والمتنفل ان يقوم في خلال الصف بين المقتدين فيصلي صلوته التي هو فيها
فيخالفهم في القيام والقعود والركوع والسجود ويكره الصلوة في طريق العامة لانه
عليه السلام نهى ان يصلي في سبع مواطن في المزبلة والمجزرة والمقبرة وقارعة الطريق
وفي الحمام وفي مواطن الابل وفوق ظهر الكعبة ويكره الصلوة في الصحراء من غير سترة
اذا خاف المصلي المرور اي من ان يمر احد بين يديه وتكره ايض في مواطن الابل اي مباركها
وفي المزبلة وهي ملقى الزبل اي السرقين وفي المجزرة اي موضع الجزارة اي ذبح الحيوانات من
الغنم وغيرها وفي المغتسل اي موضع الاغتسال وفي الحمام وفي المقبرة لما مر عن الحديث
ولان هذه المواضع مواضع النجاسة وتكره ايضا على سطح الكعبة للحديث المتقدم
وذكر قاضيخان في الفتاوى انه اذا غسل موضع في الحمام وليس فيه تمثال اي صورة وصلى
فيه لا باس به والاولى ان لا يصلي فيه الا لضرورة كخوف الفوت ونحوه لاطلاق الحديث
واما الصلوة في موضع جلوس الحمامي فقال قاضيخان لا باس بها لانه لا نجاسة فيه وكذا
قال في الفتاوى لا باس بالصلوة في المقبرة اذا كان فيها موضع أعد للصلوة وليس فيه
قبر انتهى كلام الفتاوى ويكره ان يقرء الكلمة او كلمتين من سورة ثم يترك تلك
السورة بغير عذر ويبتدئ القراءة من السورة الاخرى وكذا لو انتقل الى اية اخرى من

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تلك السورة وترك بينهما شيئا واما ان حصر عما بعد تلك الاية قبل ان يتم مستحب القراءة
فلا يكره الانتقال الى اية اخرى من تلك السورة او من سورة اخرى المعد رهذا ان
انتقل قصدا فان انتقل عن غير قصد ثم تذكر ينبغي ان يعود ذكره في القنية وان
لم يعد فلا كراهة ايض لعدم القصد ويكره للامام ان يؤم قوما وهم له كارهون
بخصلته اي بسبب خصلة توجب الكراهة او لان فيهم من هو اولى منه بالامامة اما
انكانت كراهتهم بغير سبب يقتضيها فلا يكره امامته لانها كراهة غير مشروعة
فلا تعتبر ويكره ايض للامام ان يثقل عليهم اي على القوم بالتطويل الزائد عن حد
السنة في القراءة وسائر الاذكار ويكره ان يعجلهم عن اكمال السنة في تسبيحات الركوع
والسجود وقراءة التشهد ويكره ان يلجئهم اي يحوجهم الى الفتح عليه في القراءة يعني اذا
ارتج عليه فيها ينبغي ان يركع ان كان قد قرء المقدار المسنون او ينتقل الى اية
اخرى ان لم يكن قراه ولا يحوج القوم ان يفتحوا عليه ويجب عليه اي على الامام
ان يقرأ ما تيسر عليه قراءته من القران دون ما هو عسر عليه لم يحكم حفظه وان عرض
له شيء من الحصر انتقل الى اية اخرى او يركع ان كان قد قرأ ما يكفيه وهو قدر السنة
وقيل قدر ما يجوز به الصلوة وقيل قدر الواجب ويكره للمصلي ان يمكث في مكانه الذي
صلى فيه الفرض وفيه اشارة الى انه لو قام عن مكانه فقرأ اوراده قائما
او جالسا في ناحية المسجد لا يكره كما هو قول الحلوائي رحمة الله عليه
بعد ما سلم في صلوة بعدها سنة كالظهر والجمعة والمغرب والعشاء
الا قدر ما يقول اي قدر قوله اللهم انت السلام الخ به اي بعدم المكث
الا هذا القدر ورد الاثر عنه عليه السلام على ما تقدم ويكره تقديم العبد للامامة لان الغالب
عليه الجهل حتى لو علم انه عالم لا يكره وتقديم الاعرابي لما قلنا في العبد وهو منسوب الى الاعراب وهم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سكان البادية من العرب يلحق بهم سكانها عن غيرهم كالتركمان والاكراد وغيرهم
وتقديم الاعمى لانه لا يمكنه احترازا عن النجاسة ولا تحقيق استقبال القبلة كما ينبغي
وتقديم الفاسق لتساهله في الامور الدينية وتقديم ولد الزاني بناء على ان الغالب فيه
الجهل اذ ليس من يحمله على التعلم حتى لو تحقق فيه عدم الجهل لا يكره تقديمه كالعبد و
الاعرابي وان تقدموا جاز يعني جازت الصلوة وراءهم مع الكراهة ولا تفسد خلافا
لمالك ره في الفاسق اراد محمد ره بقوله يكره تقديم الاعرابي بالاعرابي الجاهل دون
العالم على ما قررناه ويكره النفل قبل صلوة العيد مطلقا وكذا يكره بعدها في الجبانة اي
الصحراء والمراد بها فناء المصر المعد لصلوة العيد والجمعة ولا فرق في هذا الحكم بين الجبانة
والجامع ويتنفل في غير الجبانة اما في مسجد اي مسجد محلته او في بيته ويكره ان يدخل
في الصلوة وقد اخذه غائط او بول لقوله عليه السلام لا صلوة بحضرة طعام ولا صلوة
وهو يدافعه الاخبثان وان كان الاهتمام بهما يشغله اي يشغل قلبه عنها ويذهب
خشوعها يقطعها اي يقطع الصلوة ليؤديها على وجه الكمال هذا اذا كان في الوقت
سعة والا فلا يقطع لان التفوية عن الوقت حرام وان مضى عليها اي على الصلوة فيما
اذا كان الاهتمام يشغله اجزاه اي كفاه فعلها وقد اساء وكان آثما لادائه اياها
مع الكراهة التحريمية وكذلك الحكم ان اخذه البول والغائط بعد الافتتاح ولم يكن
موجودا عند الافتتاح فانه يقطعها وان لم يقطع اجزاه مع الاساءة ويكره ان تكون
قبلة المسجد الى المخرج اي الخلاء او الى الحمام او الى قبر وفي الخلاصة هذا اذا لم يكن
بين المصلي وهذه المواضع حائل كالحائط وان كان حائط لا يكره وان صلى في بيته و
قبلته الى الحمام فلا باس به لان الكراهة في المسجد لاحترامه لا لكون الصلوة عند
النجاسة لان جدار الحمام حائل بخلاف ما لو كانت النجاسة بين يديه فانه يكره ولو في بيته

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ويكره المرور بين يدى المصلي لقوله عم لو يعلم المار بين يدي المصلي ماذا عليه لكان
ان يقف اربعين عاما خيرا له من ان يمر بين يديه وفي رواية اربعين خريفا وهذا
اذا لم يكن عنده اي عند المصلى حائل يحول بينه وبين المار نحو السترة اي العصا المركوزة
امامه او الاسطوانة بضم الهمزة والطاء وهي العمود او نحوها من شجرة او ادمي او دابة
او غير ذلك فانه لا يكره المرور من وراء الحائل وانما يكره المرور عند عدم الحائل اذا
مر في موضع سجوده هو الاصح ففي النهاية لو صلى صلوة الخاشعين بان يكون بصره
حال قيامه الى موضع سجوده لا يقع بصره على المار لا يكره والاول مختار السرخسي ره و
ما في النهاية مختار فخر الاسلام وان كان يصلي على الدكان فان حاذى اعضاء المار
اعضاء المصلي يكره على ما في الهداية وغيرها وهذا في الصحراء واما ان صلى في المسجد
فان كان المسجد صغيرا كره المرور مطلقا وان كان كبيرا فقيل هو كالصغير لا يمر بينه
وبين حائط القبلة وقيل هو كالصحراء يمر فيها وراء موضع سجوده وقيل يمر فيما وراء
خمسين ذراعا وقيل قدر ما بين الصف الاول وحائط القبلة ورجح ابن الهمام
ما ذكره في النهاية من غير تفصيل بين المسجد وغيره وينبغي للمصلي في الصحراء
ان يتخذ سترة قدر ذراع في غلظ اصبع ويقرب منها ويجعلها قبالة احد حاجبيه لا بين عينيه
وان لقي العصا بين يديه ولم يغرزها او خط خطا قيل يجزيه عن السترة وقيل لا وعلى قول المجوز قيل يخط خطا
كالمحراب وقيل من جهة يمينه الى شماله واما الوضع ففي الكفاية يضع طولا لا عرضا ليكون على مثال الغرز
ويدرء المار اذا اراد ان يمر موضع سجوده او بينه وبين السترة بالاشارة او التسبيح لا بهما معا وسترة
الامام سترة القوم ويجوز ترك السترة في موضع يامن المرور فيه وفي القنية قام في اخر الصف من المسجد وبين
وبين الصفوف مواضع خالية فللداخل ان يمر بين يديه ليتصل الصفوف لانه اسقط حرمة نفسه فلا ياثم المار بين يديه
ذ وع يكره بعض رفع البصر الى السماء فيها وتكره الصلوة بحضرة الطعام يكره رفع الراس ووضعه قبل الامام وان يصلي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وبين يديه تنورًا وكانونًا موقدة بخلاف الشمع والسراج والقنديل وفي الفتاوى الحجة
الاولى عدم مواجهة السراج ويكره ان ينحرف اصابع يديه ورجليه عن القبلة في السجود و
كذا كل ما فيه مخالفة السنة او الواجب وفي خزانة الفقه ومن المنهي العدو والهرولة للصلوة
ومن المكروه مجاوزة اليدين عن الاذنين ورفع اليدين تحت المنكبين وسجدة السهو قبل
السلام وقالوا يكره ستر القدمين في السجود وفيه نظر ولا يكره الصلوة مشدود الوسط و
قيل تكره والمختار الاول واما دخوله في الصلوة وهو مشمر الكم فقيل يكره لانه كفت الثوب وقيل
لا وقال صاحب القنية وهو الاحوط ولعل مراده قدر ما ينكشف الكفان لا الرفع الى الساعد
والمرفق فانه مكروه على ما مر وتكره للصلوة في ارض الغير بلا اذن وقيل ان كانت لمسلم ولم
تكن مزروعة فلا وان ابتلي بينها في ارض الغير او في الطريق فان كانت مزروعة او لكافر
فالطريق اولى والا فهي ولا يجيب في الصلوة احد ابويه اذا ناداه الا ان استغاث به لمهم
فيقطعها كما يقطع لخوف سقوط اجنبي من سطح او نحوه او غرقه او حرقه او سرقة
ما قيمته درهم له او لغيره **فصل** في السنن المراد بها في هذه المواضع ما سن
فيها من قول وعمل او لاجلها من غير افعالها اولها اي اول السنن الاذان وهو سنة
مؤكدة للصلوات الخمس والجمعة دون الواجبات كصلوة العيد ودون النوافل كصلوة
الكسوف اذا صليت بجماعة سواء كانت في وقتها او فائتة فان صلوا فوائت متعددة
في جماعة اذن للاولى منها واقيم وفي البواقي ان شاء اذن واقام وان شاء اقتصر عليها اذا
صليت متوالية ويستحب الاذان والاقامة لمن صلى وحده في بيته وللمسافر الا انه يكره الترك
للمسافر فقط كما تكره الترك للجماعة الا لجماعة النساء وحدهن وجماعة المعذورين في المصر يوم
الجمعة فانهما مكروهان لهم لكراهة صلوتهم جماعة وصفة الاذان مشهودة ولا ترجيع فيه
عندنا خلافا للشافعي رح وهو ان يخفض صوته اولا بالشهادتين ثم يرجع فيمد بهما صوته و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يزيد فی اذان الفجر بعد الفلاح الصلوة خير من النوم مرتين والاقامة مثل الاذان
عندنا خلافا للثلاثة ره فانها عندهم فرادى الالفظ الاقامة عند الشافعي واحمد ره و
يستحب كون المؤذن عالماً بالسنة تقيا فتكره اذان الجاهل والفاسق لقوله عليه السلام ليؤذن
لكم خياركم ويكره اذان الصبي وان كان عاقلا في رواية وفي ظاهر الرواية لا يكره اذانه ان
كان عاقلا ويكره التلحين في الاذان لانه ليس من افعال الاخيار وكذا في القراءة وتحسين
الصوت مطلوب والتلحين ان يخرج الحروف عما يجوز له في الاداء ويستقبل القبلة بهما
لانه المتوارث فيكره تركه ويحول وجهه يميناً عند قوله حي على الصلوة وشمالاً عند
قوله حي على الفلاح فيهما ويستدير في المنارة اذا لم يحصل تمام الفائدة بتحويل الوجه
مع ثبات القدمين ويجعل اصبعيه في اذنيه لامره عليه السلام بلالاً به رحمه الله وقال
انه ارفع لصوتك وان لم يفعل فلا كراهة ويكره له التكلم وهو يؤذن او يقيم ويستانف
لو تكلم في اثنائه لانه ذكر واحد ولا يرد السلام لو سلم عليه فيه ولا يشمت العاطس ويكره ان يؤذن قاعداً
الا ان اذن لنفسه ويكره راكباً في ظاهر الرواية الا للمسافر وينزل للاقامة ويجوز له ان يؤذن
متوجها حيث توجهت دابته ويكره ان يؤذن جنبا رواية واحدة ومحدثا لا يكره في احدى الروايتين
وفي الاعادة بسبب الجنابة روايتان والاشبه ان يعاد الاذان لا الاقامة لان تكراره مشروع
كما في يوم الجمعة دون تكرارها كذا في الهداية وتكره الاقامة بلا وضوء في المشهور وقيل لا وتستحب
اعادة اذان المراة وتجب اعادة اذان السكران والمجنون والصبي غير العاقل وان مات في اثناء
الاذان والاقامة يجب الاستيناف وكذا ان جن او اغمي عليه او سبقه الحدث فذهب وتوضأ او حصر
ولم يلقنه احد او اخرس فانه يجب ان يستقبل الاذان والاقامة هو او غيره ولو تقدم فيه
مؤخراً يعود الى الترتيب لا يستانف ولا يكره اذان العبد والاعرابي والاعمى وولد الزنى
ولكن غيرهم اولى ويكره التثنيخ عندهما الا من عذر لتحصيل الصوت او تحسينه ولا يمشي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وبين يديه تنوراً وكانون موقدة بخلاف الشمع والسراج والقنديل وفي الفتاوى الحجة

الاَولى عدم مواجهة السراج ويكره ان ينحرف اصابع يديه ورجليه عن القبلة في السجود و

كذا كل ما فيه مخالفة السنة او الواجب وفي خزانة الفقه ومن المنهي العدو والهرولة للصلوة

ومن المكروه مجاوزة اليدين عن الاذنين ورفع اليدين تحت المنكبين وسجدة السهو قبل

السلام وقالوا يكره ستر القدمين في السجود وفيه نظر ولا يكره الصلوة مشدود الوسط و

قيل تكره والمختار الاول واما دخوله في الصلوة وهو مشمر الكم فقيل يكره لانه كف الثوب وقيل

لا وقال صاحب القنية وهو الاحوط ولعل مراده قدر ما ينكشف الكفان لا الرفع الى الساعد

والمرفق فانه مكروه على ما مر وتكره للصلوة في ارض الغير بلا اذن وقيل انكانت لمسلم ولم

تكن مزروعة فلا وان ابتلى بينها في ارض الغير او في الطريق فان كانت مزروعة او لكافر

فالطريق اولى والا فهي ولا يجيب في الصلوة احد ابويه اذا ناداه الا ان استغاث به لمهم

فيقطعها كما يقطع لخوف سقوط اجنبي من سطح او نحوه او غرقه او حرقه او سرقة

ما قيمته درهم له او لغيره **فصل** في السنن المراد بها في هذه المواضع ما سن

فيها من قول وعمل او لاجلها من غير افعالها اولها اي اول السنن الاذان وهو سنة

مؤكدة للصلوات الخمس والجمعة دون الواجبات كصلوة العيد دون النوافل كصلوة

الكسوف اذا صليت بجماعة سواء كانت في وقتها او فائتة فان صلوا فوائت متعددة

في جماعة اذن للاولى منها واقيم وفي البواقي ان شاء اذن واقام وان شاء اقتصر عليها اذا

صليت متوالية وليستحب الاذان والاقامة لمن صلى وحده في بيته وللمسافر الا انه يكره الترك

للمسافر فقط كما تكره الترك للجماعة الا لجماعة النساء وحدهن وجماعة المعذورين في المصر يوم

الجمعة فانهما مكروهان لهم لكراهة صلوتهم جماعة وصفة الاذان مشهورة ولا ترجيع فيه

عندنا خلافاً للشافعي وهو ان يخفض صوته اولاً بالشهادتين ثم يرجع فيمد بهما صوته و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يزيد في اذان الفجر بعد الفلاح الصلوة خير من النوم مرتين والاقامة مثل الاذان
عندنا خلافا للثلثة ره فانها عندهم فرادى الا لفظ الاقامة عند الشافعي واحمد ره و
يستحب كون المؤذن عالماً بالسنة تقيا فتكره اذان الجاهل والفاسق لقوله عليه السلام ليؤذن
لكم خياركم ويكره اذان الصبي وان كان عاقلا في رواية وفي ظاهر الرواية لا يكره اذانه ان
كان عاقلا ويكره التلحين في الاذان لانه ليس من افعال الاحيا وكذا في القراءة وتحسين
الصوت مطلوب والتلحين ان يخرج الحروف عما يجوز له في الاداء ويستقبل القبلة بهما
لانه المتوارث فيكره تركه ويحول وجهه يميناً عند قوله حي على الصلوة وشمالا عند
قوله حي على الفلاح فيهما ويستدير في المنارة اذا لم يحصل تمام الفائدة بتحويل الوجه
مع ثبات القدمين ويجعل اصبعيه في اذنيه لامره عليه السلام بلالا به رحمه الله وقال
انه ارفع لصوتك وان لم يفعل فلا كراهة ويكره له التكلم وهو يؤذن او يقيم ويستأنف
لو تكلم في اثنائه لانه ذكر واحد ولا يرد السلام لو سلم عليه فيه ولا يشمت العاطس ويكره ان يؤذن قاعدا
الا ان اذن لنفسه ويكره راكبا في ظاهر الرواية الا للمسافر وينزل للاقامة ويجوز له ان يؤذن
متوجها حيث توجهت دابته ويكره ان يؤذن جنبا رواية واحدة ومحدثا لا يكره في احدى الروايتين
وفي الاعادة بسبب الجنابة روايتان والاشبه ان يعاد الاذان لا الاقامة لان تكراره مشروع
كما في يوم الجمعة دون تكرارها كذا في الهداية وتكره الاقامة بلا وضوء في المشهور وقيل لا وتستحب
اعادة اذان المرأة وتجب اعادة اذان السكران والمجنون والصبي غير العاقل وان مات في اثناء
الاذان او الاقامة تجب الاستيناف وكذا ان جن او اغمي عليه او سبقه الحدث فذهب وتوضأ او حصر
ولم يلقنه احد او اخرس فانه يجب ان يستقبل الاذان والاقامة هو او غيره ولو تقدم فيه
مؤخرا يعود الى الترتيب لا يستانف ولا يكره اذان العبيد والاعرابي والاعمى وولد الزنى
ولكن غيرهم اولى ويكره التنحنح عندهما الا من عذر لتحصيل الصوت او تحسينه ولا يمشي

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيها فان مشى الى مكان الصلوة عند قد قامت الصلوة فلا باس به ان كان هو الامام وقيل
مطلقا ويترسل في الاذان بان يفصل بين كلماته بالسكوت ويحدر في الاقامة بان
يتابع كلماتها ويكره مخالفة ذلك حتى لو ظن ان الاقامة اذان فترسل فيها ثم علم فانه
يستقبلها من اولها في الاصح قاله قاضيخان وينبغي للمؤذن ان ينتظر الناس وان علم
بضعيف مستعجل اقام ولا ينتظر رئيس المحلة لان فيه رياء او ايذاء ويكره ان يؤذن
في مسجدين شخص واحد واستحسن المتاخرون التثويب وهو العود الى الاعلام بعد الاعلام
بحسب ما تعارفه كل قوم وخص به ابو يوسف رح من له زيادة اشتغال بامور العامة كالامير
والقاضي والمفتي وينبغي ان يفصل بينهما ويكره وصلهما والفصل في غير المغرب
مقدار ركعتين او اربع في كل ركعة قراءة اثني عشرة آية ونحوها واما في المغرب فعند
ابي حنيفة رح يفصل بسكتة قدر ثلث آيات قصار او آية طويلة وقيل قدر ثلث خطوات
وعندهما بجلسة خفيفة ولا يكره عنده ما قالاه ولا عندهما ما قاله انما الخلاف
في الافضلية ولا يجوز الاذان لصلوة قبل دخول وقتها وجوزه ابو يوسف رح والثلثة
في الفجر ويجب الاعادة لو اذن قبله لانه لم تحصل به الفائدة المقصودة منه وهي الاعلام
بدخول الوقت والسامع للاذان ينبغي ان يجيب اي يقول مثل ما يقول المؤذن وعند حي على
الصلوة وحي على الفلاح يقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وعند الصلوة خير
من النوم يقول صدقت وبررت فالاجابة على هذا الوجه قيل واجبة بالقلب وقيل الواجب الاجابة
بالقدم واما باللسان فمستحب وهو الاظهر وفي الاقامة مستحبة اجماعا وفي التجنيس لا يكره الكلام عند
الاذان بالاجماع وان سمع الاذان غير مرة يجيب الاول سواء كان مؤذن مسجده او غيره وفي العيون
قارئ سمع النداء فالافضل ان يمسك ويستمع قال الرستغني يمضي في قراءته ان كان في المسجد وكذا ان كان
في بيته ان لم يكن اذان مسجده وينبغي ان يقول عقيب الاذان ما ورد عنه عليه السلام انه قال من قال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حين يسمع النداء اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة ات محمدا
الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما محمودا الذي وعدته و
ارزقنا شفاعته انك لا تخلف الميعاد حلت له شفاعتي وثاني السنن رفع اليدين
عند تكبيرة الافتتاح مع التكبير وتقدم الكلام عليه في صفة الصلوة وثالثها نشر
الاصابع عند التكبير بدون تكلف ضم ولا تفريج ورابعها جهر الامام بالتكبير وكذا
بالتسميع والسلام وخامسها الثناء اي قراءة سبحانك اللهم الى اخره وسادسها التعوذ و
سابعها التسمية وثامنها التامين وتاسعها الاخفاء بهن اي باربع المذكورة من الثناء
وما بعده اماما كان المصلي ومقتديا او منفردا وعاشرها وضع اليمين من اليدين على
الشمال منهما وحادي عشرها كون ذلك تحت السرة للرجل وكونه على الصدر للمراة وثاني
عشرها التكبيرات التي يؤتى بها في خلال الصلوة عند الركوع والسجود والرفع منه والنهوض
من السجود او القعود الى القيام وكذا التسميع ونحوه وثالث عشرها تسبيحات الركوع ورابع عشرها
تسبيحات السجود وخامس عشرها اخذ الركبتين باليدين في الركوع حال كونه متفرجا اصابعه وهي
سادس عشرها وسابع عشرها افتراش الرجل اليسرى والقعود عليها ونصب الرجل اليمنى نصبا متوجهة
اصابعها نحو القبلة في القعدتين للرجال والتورك فيهما للمراة وثامن عشرها الصلوة على النبي عم
بعد التشهد في القعدة الاخيرة وتاسع عشرها الدعاء في اخر الصلوة بما تشبه الفاظ القران والادعية
الماثورة وتمام العشرين الاشارة بالمسبحة عند ذكر الشهادتين في بعض الروايات كما ذكرنا في صفة
الصلوة وقيل قراءة الفاتحة في الاخريين في الفرائض ايضا سنة وهو ظاهر الرواية وقيل واجب
وقيل مستحب وقيل الخروج منها بلفظ السلام سنة ايضا والصحيح انه واجب وتحويل
الوجه الى اليمين واليسار عند السلام وقيل السلام عن يمينه ويساره سنة والاصح
ان كليهما واجب وقيل بعض هذه الافعال التي ذكرنا انها سنة انما هو ادب والاصح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ان جميعها سنة سوي ما بينا رجحان وجوبه وما ذكرنا يعني في صفة الصلوة مما
سوى ذلك المذكور هنا من السنن فهو ادب ومراده ان ما لم ينص على انه فرض او وا...
ولم يذكره هنا مما هو مذكور في صفتها فهو ادب كاخراج الكفين من الكمين عند التكبير
اى الصلوة ١٢
ونحوه وفيه نظر فان من جملة ذلك وضع اليدين والركبتين في السجود وهو سنة وكذا
ابداء الضبعين ومجافات البطن عن الفخذين وتوجيه الاصابع نحو القبلة فانها
سنة ايضا **فصل** في النوافل وهو جمع نافلة وهي في اللغة الزيادة وفي الشرع
العبادة التي ليست بفرض ولا بواجب فتعم السنة والمستحب والتطوع الغير الموقت اعلم
ان السنة قبل الفجر اي صلوة الفجر ركعتان وهي اقوى السنن المذكورة حتى روى عن ابي حنيفة رح
انها لا يجوز مع القعود بغير عذر لقوله عليه السلام صلوهما ولو طردتكم الخيل ثم
الآكد بعدها ركعتا المغرب ثم التي بعد الظهر ثم التي بعد العشاء ثم التي قبل الظهر و
الاصح ان التي قبل الظهر آكد بعد سنة الفجر ثم الباقي على السواء واربع قبل الظهر وركعتان
بعدها لما روي عنه عليه السلام انه كان يصلي كذلك واربع قبل العصر وان شاء ركعتين
وسنة العصر مستحبة لا مؤكدة وركعتان بعد المغرب لقوله عليه الصلوة والسلام من صلى
في يوم وليلة ثنتى عشرة ركعة سوى المكتوبة بنى له بيت في الجنة واربعا قبل الظهر وركعتين
بعدها وركعتين بعد المغرب وركعتين بعد العشاء وركعتين قبل الفجر واربع قبل العشاء وهي
مستحبة واربع بعدها كذلك فان شاء ركعتين وهما المؤكدة للحديث المتقدم آنفا وما ذكر
من السنة قبل العصر والعشاء فذلك مستحب كما ذكرنا وكذا الاربع بعد العشاء ويستحب الاربع
ايضا بعد الظهر لقوله عليه الصلوة والسلام من حافظ على اربع قبل الظهر واربع بعدها
حرمه الله تعالى على النار ويجوز في الاربع بعد الظهر كونها بتسليمة واحدة او بتسليمتين
لكن بتسليمة واحدة افضل اتفاقا وفي التي بعد العشاء كونها بتسليمة واحدة افضل عند ابي حنيفة رح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وعندهما بتسليمتين ويستحب الست بعد المغرب لقوله عليه السلام من صلى بعد
المغرب ست ركعات كتب من الاوّابين وتلى انه كان للاوابين غفورا واختلف هل الاربع
بعد الظهر والعشاء والست بعد المغرب سوى المؤكدة او معها والظاهر الثاني لانه يصدق
عليه انه صلى بعد الظهر والعشاء اربعا وبعد المغرب ستا والركعتان في ضمن ذلك وذكر
في المحيط ان التطوع قبل العصر باربع وقبل العشاء باربع فحسن لان النبي صلى الله عليه و
سلم لم يواظب عليهما فلا تكونان مؤكدتين والسنة قبل الجمعة اربع لانه عليه السلام
واظب على الاربع بعد الزوال في جميع الايام وبعدها اي بعد الجمعة اربع لقوله عليه الصلوة
والسلام اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعا وعند ابي يوسف رح السنة بعد
الجمعة ستة وهو مروي عن علي رضي الله عنه والافضل ان عندنا يصلي اربعا ثم
ركعتين للخروج عن الخلاف فرع لو ترك سنة الفجر وغيرها من المؤكدة قيل ياثم وقيل لا
ياثم والاصح انه لا ياثم لكن تفوته الدرجات والثواب ويستحق الملامة هذا ان راها حقا
ولم يستخف بها والا يكفر واما مستحبة الضحى اي صلوة الضحى فقد وردت الاحاديث فيها
اي في قدرها من الركعتين الى ثنتي عشرة ركعة وهي مستحبة لما روي عن ابي ذر رضي الله عنه
انه قال اوصني يا رسول الله قال اذا صليت الضحى ركعتين لم تكتب من الغافلين واذا صليتها
اربعا كتبت من العابدين واذا صليتها ستا لم يتبعك ذلك اليوم ذنب واذا صليتها
ثمانية كتبت من القانتين واذا صليتها عشرا بنى الله تعالى لك بيتا في الجنة و
روي انه عليه السلام انه قال من صلى الضحى ثنتي عشرة ركعة بنى الله تعالى له قصرا من
ذهب في الجنة ووقت صلوة الضحى من ارتفاع الشمس الى ما قبل الزوال ووقتها المختار اذا مضى
ربع النهار ثم الافضل في صلوة الليل والنهار من التطوع المطلق اربع ركعات بتحريمة
واحدة وسلام واحد عنده اي عند ابي حنيفة رح وقالا اي ابو يوسف ومحمد رح الافضل في صلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الليل ركعتان بتحريمة وعند الشافعي ره الافضل في الليل والنهار الركعتان بتحريمة والدلائل
مستوفات في الشرح والزيادة على ثمان ركعات بتسليمة واحدة ليلا وعلى اربع ركعات بتسليمة
واحدة نهارا مكروهة بالاجماع من ائمتنا لعدم ورود الاثر به ومن شرع في صلوة التطوع
او في صوم التطوع ثم افسده فعليه قضاءهما عندنا وعند مالك ره وهو قول ابي بكر
الصديق وابن عباس وكثير من الصحابة والتابعين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
خلافا للشافعي ره واحمد ره وتحقيقه في الشرح وان شرع في التطوع بنية الاربع اي بنية
ان يصلي اربع ركعات ثم قطع اي افسد ما شرع فيه قبل اتمام شفع لا يلزمه الا شفع اي قضاء
شفع عند ابي حنيفة ومحمد رحمهم الله خلافا لابي يوسف ره فان عنده يلزمه قضاء اربع في رواية
ولو افسده بعد اتمام شفع فان كان قبل القيام الى الثالثة يلزمه شفع واحدة عنده وعندهما
لا يلزمه شيء وان كان بعد القيام اليها لزمه قضاء شفع اتفاقا قالوا هذا الحكم المذكور و
هو لزوم الشفع فقط بالافساد بعد الشروع بنية الاربع في غير السنن الرواتب كسنة
العصر والعشاء واما اذا شرع في الاربع الرواتبة التي قبل الظهر او قبل الجمعة
او بعدها ثم قطع في الشفع الاول او الثاني يلزمه الاربع اي قضاءها بالاتفاق
لانها لم تشرع الا بتسليمة واحدة ولذا لا يصلي فيها على النبي صلى الله عليه وسلم
في القعدة الاولى ولا يستفتح عند القيام الى الثالثة لانها بمنزلة صلوة واحدة
وان شرع في الاربع من التطوع سنة كانت او غيرها ولم يقعد في الركعة الثانية اي
ترك القعدة الاولى فسدت صلوته تلك عند محمد وزفر ره لترك فرض وهي القعدة الاولى فانها
فرض عندهما في النفل بناء على ان كل ركعتين منه صلوة على حدة ويقضي الركعتين الاوليين
عندهما دون الاخريين لصحتهما وقالا اي ابو حنيفة وابو يوسف رحمهما الله لا تفسد
صلوته في الصورة المذكورة ولا يلزمه قضاء شيء وكل ركعتين من النفل اذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

افسدهما فعليه قضاهما فحسب دون قضاء ما قبلهما وما بعدهما مما لم يفسد
لما تقدم ان كل شفع صلوة على حدة الا ما تقدم عن ابي يوسف رح فيما اذا نوى الاربع و
شرع اذا افسدها قبل القعود الاول حيث يلزمه قضاء اربع عنده واما المسئلة الملقبة
بالثمانية وهي ما اذا صلى اربع ركعات وترك القراءة في كلها او بعضها فالخلاف
الواقع فيها بين ائمتنا مبني على قاعدة اخرى مختلفة بينهم وهي ان ترك القراءة في كل ركعتي
النفل او في احديهما يوجب بطلان التحريمة عند محمد رح فلا يصح شروعه في الشفع الثاني فلا
يلزمه قضاؤه بافساده ولا يوجبه عند ابي يوسف رح وانما يوجب فساد الاداء فيصح شروعه في
الشفع الثاني فاذا افسده لزمه قضاؤه ايضا وقول الامام كالاول في الاول وكالثاني في
الثاني ثم المسئلة المذكورة وان ذكرت في الهداية وغيرها على ثمانية اوجه باعتبار
تداخل بعض صورها في بعض فانها تنتهي الى ستة عشر صورة واحدة منها لا يلزمه
فيها قضاء شيء وهي ما اذا قرأ في الجميع والباقي المبني على القواعد المذكورة خمسة عشر
صورة وهي ترك القراءة في الجميع يقضي ركعتين وعند ابي يوسف رح اربعا قرأ في الاولى فقط
يقضي اربعا وعند محمد رح ثنتين قرأ في الثانية فقط كذلك تركها في الثالثة فقط
يقضي ركعتين اتفاقا تركها في الرابعة فقط كذلك تركها في الاولى والثانية كذلك
تركها في الاولى والثالثة يقضي اربعا وعند محمد رح ركعتين تركها في الاولى والرابعة كذلك تركها
في الثانية والثالثة كذلك تركها في الثانية والرابعة كذلك تركها في الثالثة والرابعة
يقضي ركعتين اتفاقا تركها في الاولى والثانية والثالثة يقضي ركعتين وعند ابي يوسف رح
اربعا تركها في الاولى والثانية والرابعة كذلك تركها في الاولى والثالثة والرابعة يقضي
اربعا وعند محمد رح ركعتين تركها في الثانية والثالثة والرابعة كذلك من احكم القواعد لم يعسر
عليه التخريج ولو افتتح التطوع قائما ثم قعد من غير عذر ربيع للقعود في النفل جاز

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نعوده وصحت صلوته عند ابيحنيفة ره خلافا لهما وان نذر ان يصلي صلوة ولم
يقل في نذره انه يصلي قائما او قاعدا يلزمه اداؤها قائما صرفا للمطلق الى الكامل
وان صلى قاعدا قيل يجوز ويسقط عنه قياسا على عدم النذر وذكر في الكافي ان الصحيح انه
لا يلزمه القيام الا بالتنصيص عليه وطول القيام افضل عن كثرة عدد الركعات يعني اذا
شغل مقدارا من الزمان بصلوة فاطالة القيام مع تقليل عدد الركعات افضل من عكسه
وصلوة ركعتين في ذلك المقدار مثلا افضل من صلوة اربع مثلا لان طول القيام مشتمل
على كثرة القراءة وكثرة الركوع والسجود تشتمل على كثرة الذكر والتسبيح والقراءة افضل
من سائر الذكر والتسبيح ثم السنة المؤكدة التي يكره خلافها في سنة الفجر وكذا في سائر
السنن هو ان لا ياتي بها مخالطا للصف بعد شروع القوم في الفريضة ولا خلف الصف من
غير حائل وان ياتي بها اما في بيته وهو الافضل او عند باب المسجد ان امكن بان كان هناك
موضع لائق للصلوة وان لم يمكنه ذلك ففي المسجد الخارج ان كانوا يصلون في الداخل وبالعكس
ان كان هناك مسجدان صيفي وشتوي وان كان المسجد واحدا فخلف سطوانة او نحو ذلك كالعمود
والشجرة وما اشبههما في كونه حائلا والاتيان بها خلف الصف من غير حائل مكروه ومخالطا
للصف اشد كراهة هذا الحكم المذكور اذا كان اتيانه بها بعد الشروع اي شروع الجماعة في
الفريضة لمخالفته اياهم واما قبل شروعهم في الفريضة فياتي بها في اي موضع شاء لانتفاء
العلة المذكورة وانما قيد المص بسنة الفجر لان غيرها لا يؤدي بعد شروع الجماعة في
الفريضة بخلاف سنة الفجر فانه يجوز اداؤها اذا علم انه يدرك الامام في التشهد وان
لم يعلم انه يدركه فيه يتركها ويقتدي ولا يقضيها اذا فاتت وحدها اصلا
لا قبل طلوع الشمس لكراهة النفل فيه ولا بعده لاختصاص القضاء خارج الوقت
بالواجبات الا ما ورد به الشرع وهو انما ورد في قضاء ركعتي الفجر عند فوتهما مع

العرض

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الفرض قبل الزوال ولم يرد فی قضائها اذا فاتت وحدها والا اذا فاتت مع الفرض
بعد الزوال وقال محمد رحمه احب الي ان يقضيها اذا فاتت وحدها بعد طلوع الشمس قبل
الزوال ولا خلاف في غير سنة الفجر انها لا تقضى بعد الوقت اذا فاتت وحدها وكذا ان فاتت
مع الفرض فی الاصح وتقضى التي قبل الظهر فی الوقت فی الصحيح وتقدم على الركعتين و
قيل تؤخر عنهما وتمام هذا فی الشرح ويستحب في سنة الفجر التخفيف وان يقرء فی اوليهما
مع الفاتحة قل يايها الكفرون وفی الثانية الاخلاص لانه المروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
واختلفوا هل الافضل تاخيرهما الى قريب الفرض او تقديمهما اول الوقت والاحاديث
ترجح الثاني واما السنن التي بعد الفريضة فانه ان تطوع بها في المسجد فحسن
وتطوعه بها فی البيت افضل وهذا غير مختص بما بعد الفريضة
بل جميع النوافل ما عدا التراويح وتحية المسجد الافضل فيها المنزل
لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يصلي جميع السنن والوتر
فی البيت وقال صلوة المرء في بيته افضل من صلوته في مسجدي
هذا الا المكتوبة وكره بعض المشائخ سنة المغرب فی المسجد وقال
البعض ياتي بسنة المغرب فی المسجد دون ما سواها وقال البعض
التطوع فی المسجد حسن وفی البيت احسن كما قال المصنف وبه افتى الفقيه
ابو جعفر رحمه الله قال الا ان يخشى ان يشتغل عنها اذا رجع فان لم يخف
فالافضل البيت لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يصلي جميع السنن
والوتر فی البيت ومن السنن المؤكدة التراويح جمع ترويحة سميت بها
كل اربع ركعات منها للاستراحة بعدها وهي سنة مؤكدة فی الصحيح واظب عليها
الخلفاء الراشدون رضوان الله تعالى عليهم اجمعين والنبي صلى الله عليه وسلم بين العذر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في ترك المواظبة وقال عليه الصلوة والسلام عليكم بسنتي وسنة خلفاء الراشدين المهديين
من بعدي وقال عليه الصلوة والسلام ان الله تعالى فرض عليكم صيام رمضان وسننت لكم قيامه و
اقامتها بالجماعة سنة مؤكدة ايضا وعن ابي يوسف ره ان امكنه اداؤها في بيته مع مراعات سنتها
فهو افضل الا ان يكون فقيها يقتدي به والاصح ان الجماعة فيها افضل وعليه الجمهور ولكنها سنة
على سبيل الكفاية حتى لو ترك اهل محلة كلهم الجماعة وصلوا في بيوتهم فقد تركوا السنة وقد
اساؤا في ذلك وان اقيمت التراويح في المسجد بالجماعة وان تخلف عنها رجل من افراد الناس و
صلى في بيته فقد ترك الفضيلة لا السنة فلم يأثم وفي قوله من افراد الناس اشارة الى ما تقدم
من انه ان كان ممن يقتدي به لا ينبغي له ان يتخلف وان صلوا في بيوتهم بالجماعة حصل لهم
ثوابها وفضلها ولكن لم ينالوا فضل الجماعة التي تكون في المسجد لزيادة فضيلة
المسجد واظهار شعائر الاسلام وهكذا في المكتوبات اي الفرائض لو صلوا بجماعة في
البيت على هيئة الجماعة الواقعة في المسجد نالوا فضيلة الجماعة وهي المضاعفة بسبع
وعشرين درجة لكن لم ينالوا فضيلة الجماعة الواقعة في المسجد فالحاصل ان كل ما شرع
فيه الجماعة فالمسجد فيه افضل والاحتياط في النية فيها ان ينوي التراويح او ينوي
قيام الليل او ينوي سنة الوقت او قيام رمضان لان المشائخ قد اختلفوا في جواز
اداء الصلوة السنة بنية مطلقة النفل او مطلق الصلوة قال بعض المتقدمين
لا يجوز ذلك وهو قول ابي حنيفة رضي الله وقال بعض المتاخرين بل عامتهم يجوز
كمن صلى ركعتين بنية صلوة الليل ثم تبين اي ظهر انه كان اي الشان قد
طلع الفجر قال بعضهم وهو اكثر المتاخرين ينوب ذلك الذي صلاه عن سنة
الفجر وهو قولهما اي صاحبيه بل هو ظاهر الرواية عن ائمتنا كلهم وتلك
الرواية عن ابي حنيفة رضي الله عنه شاذة غير ظاهرة وان شك بعد ما صلى الركعتين بنية

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلوة الليل في طلوع الفجر لا ينوب بها عما صلاه عن سنة الفجر بالاتفاق لان اليقين لا
يسقط بالشك وان نوى التراويح صلوة مطلقة فحسب اي من غير ان يعين صفة
من الصفات المذكورة قالوا اي بعض المشائخ الاصح انه لا يجوز وهو اختيار قاضيخان
خلاف ما اختاره صاحب الهداية وقد تقدم في بحث النية ووقته اي وقت
التراويح ذكره باعتبار الفعل او النفل المذكور بعد العشاء ولا يجوز قبلها
سواء كانت بعد الوتر او قبله وهو المختار لانها نافلة شرعت بعد العشاء
فكانت تبعا لها كسنتها وقيل وقتها الليل كله ولو قبل العشاء وقيل ما بين العشاء
والوتر فلا يجوز بعد الوتر والصحيح ما تقدم ويبتنى عليه انه لو صلى العشاء بامام و
صلى التراويح والوتر بامام اخر ثم علم ان الامام الاول كان قد صلى العشاء على غير وضوء
او علم فسادها بوجه من الوجوه يعيد العشاء والتراويح تبعا لها كما يعيد سنتها ولا
يلزمه اعادة الوتر في مثل هذه الصورة عنده انكان صلاها مع التراويح لعدم تبعية العشاء عنده و انما
يلزمه تقديم العشاء للترتيب وعندهما يلزمه اعادة ايضا لانه تبع لها عندهما ويبتنى على انها يجوز
بعد الوتر ام لا انه ان فاتته مع الامام ترويحة او ترويحتان او اكثر هل يقضيها قبل الوتر او يوتر ثم
يقضيها ذكره في الذخيرة قال اختلف المشائخ في زماننا قال بعضهم يوتر مع الامام ثم يقضي ما فاته
من التراويح وقال بعضهم يصلي التراويح المتروكة ثم يوتر ولا شك ان تاخير الوتر اولى ولكن لك
الانفراد به واما الاستراحة في اثناء التراويح فيجلس بين كل ترويحتين مقدار ترويحة
واحدة اي بعد كل اربع ركعات قدر اربع ركعات وكذا بين الاخيرة والوتر والمراد من
الاستراحة الانتظار وهو مخير انشاء جلس ساكتا وانشاء هلل او سبح او قرء او صلى نافلة
منفردا وهذا الانتظار مستحب بعادة اهل الحرمين فان عادة اهل مكة ان يطوفوا
بعد كل اربع اسبوعا ويصلون ركعتي الطواف وعادة اهل المدينة ان يصلوا اربع ركعات

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وان استراح على خمس تسليمات عقيب عشر ركعات قال بعضهم لا باس به اي لا يكره
وقال اكثر المشايخ لا يستحب ذلك اي يكره تنزيها لان ادخال ما ليس بعبادة في العبادة
مكروه ومن المكروه ما يفعله بعض الجهال من صلوة ركعتين منفردا بعد كل ركعتين
لانها بدعة مع مخالفة الامام والصف والافضل للامام تعديل القراءة اي تقديرها
يقرء في الركعتين على سبيل المساواة والعدل لئلا تكون احديهما اطول من الاخرى و
لو لم يفعل لا باس به وانما كان الافضل كون التعديل بين التسليمات لئلا يشتغل قلبه
بالفكر في ذلك وهو في الصلوة وان صلى قاعدا بغير عذر جاز من غير كراهة وان كان الامام
قاعدا بغير عذر والقوم قائمين جاز من غير كراهة ولا يستحب ولو صلى التراويح كلها بتسليمة
واحدة وقد قعد على راس كل ركعتين قدر التشهد جاز ذلك عن التراويح وهو الصحيح
من مذهب ابي حنيفة رح وعند البعض يجوز الكل عن تسليمة واحدة وفي ظاهر الرواية
يجوز عن اربع تسليمات وقول المصـ رح ولا يكره لانه اكمل مخالف لما ذكره في الخلاصة وذكره في الحجة
وغيرها انه يكره والكمال لا يحصل بمجرد المشقة ما لم يكن فيها اتباع السنة ولو
لم يقعد على راس كل ركعتين قدر التشهد لم يجز الا عن تسليمة واحدة عندهما واما
عند محمد رح فلا يجوز عن تسليمة واحدة ايضـ بل تفسد واذا شكوا اي الامام والقوم
في انهم هل صلوا بتسع تسليمات ثماني عشر ركعة او بعشر تسليمات ففيه اي في حكم هذا
الشك اختلاف بين المشايخ قال بعضهم يصلون بتسليمة اخرى جماعة وقال بعضهم
يوترون ولا يصلون بتسليمة اخرى احترازا عن الزيادة على التراويح بالجماعة والصحيح
انهم يصلون بتسليمة اخرى اي يكملون بها فرادى للاحتياط اذ فيه اكمال التراويح بيقين
والاحتراز عن النفل الزائد عليها بالجماعة وذكر في الملتقط انه يقرء في التراويح مقدار ما لا
يؤدي الى تنفير القوم عنها فقال بعضهم يقرء كما يقرء في المغرب لانه اخف الفرائض وقال بعضهم يقرء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

كما يترع فى العشاء لانها تبع لها وقال فى الفتاوى نقلا عن بعضهم يقرئ فى كل ركعة
ثلثين اية حتى يقع به الختم ثلث مرات فى كل عشرة من ايام رمضان وقال بعضهم وهو رواية
الحسن عن ابيحنيفة رح يقرئ فى كل ركعة عشر ايات وهو الصحيح لان فيه تخفيفا وبه
تحصل السنة وهو الختم مرة واحدة لان عدد جملة ركعات التراويح ستة مائة وايات
القران ستة الاف وشئ وفى الهداية وغيرها السنة فيها الختم فلا يترك لكسل
القوم واذا كان امام مسجد حيه لا يختم فله ان يترك ويذهب الى غيره ومنهم من استحب
الختم ليلة السابع والعشرين ثم اذا ختم قبل اخره قيل لا يكره له ترك التراويح فيما بقى لانها
شرعت لاجل الختم مرة وقيل يصليها ويقرئ فيها ما شاء وسئل ابو بكر الاسكاف انه
ايجعل الامام للفريضة قراءة على حدة او يخلطه فيجعل البعض فيها والبعض فى التراويح
قال لا يميل بما هو اخف على القوم وسئل ايضا عن الامام اذا فرغ من التشهد فى التراويح
ايزيد عليه ام يقتصر قال ان علم انه لا يثقل على القوم يزيد من الصلوة والاستغفار وان
علم انه يثقل عليهم لا يزيد ويأتى بالثناء فى كل شفع وفى شروح الهداية انه لا يترك الصلوة على
النبى عليه السلام فى التشهد واذا غلط فترك سورة او اية وقرء ما بعدها فالمستحب ان يقرء
المتروكة ثم يعيد المقروة ليكون على الترتيب ولا ينبغي ان يقدم فى التراويح الخوشخوان
بل يقدم الدرستخوان فان الامام اذا كان حسن الصوت يشغل قلبه عن الخشوع والتدبر والتفكر ولو
كان الامام لحانا فلا باس ان يترك مسجده وكذا لو كان غيره اخف قراءة واحسن الكل فى
فتاوى قاضيخان ولو ام رجل فى التراويح ثم اقتدى باخر فيها تلك الليلة لا يكره له ذلك كما
لو صلى المكتوبة اماما ثم اقتدى فيها متنفلا وهذا لان صلوة النفل غير التراويح بالجماعة
انما يكره اذا كان الامام والمقتدي معا متنفلين وكان على سبيل التداعي بان يجتمع جمع
كثيرة فوق الثلاثة حتى لو اقتدى واحد او اثنان لا يكره وفى الثلاثة اختلاف وفى الاربعة يكره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اتفاقا ذكره في الكافي وغيره ولو ام في التراويح في مسجد واحد مرتين كره او صليها ماموما
في مسجد واحد مرتين كره وان كان في مسجدين اختلف فيه واذا بلغ الصبي عشر سنين فام
البالغين فيها يجوز في قول نصير بن يحيي وذكر في بعض كتب الفتاوى انه لا يجوز وهو المختار
وقال شمس الائمة السرخسي ره هو الصحيح لان فيه بناء القوي على الضعيف لان نفل البالغ اقوى
لان شروعه ملزم بخلاف الصبي وان صلى اربع ركعات بتسليمة واحدة ولم يقعد على راس ركعتين
منها قدر التشهد يجزي الاربع عن تسليمة واحدة اي عن ركعتين عندهما وهو المختار وهو
الصحيح وقيل تنوب عن تسليمتين لا عند محمد ره وان قعد على راس الركعتين الشفعين جازت عن تسليمتين
بالاتفاق واذا فرغ من قراءة التشهد ينظر فكره ان علم انه ان زاد عليه يثقل على القوم لا يزيد
الدعوات المأثورة وفيه اشارة الى انه يزيد الصلوة على ما قدمناه الا انه يقتصر فيها على قوله
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد لانه المفروضة عند الشافعي ره وبه تتادى السنة عندنا ولو تذكروا
بتسليمة كانوا قد سهوا عنها فتذكروها بعد ما صلوا صلوة الوتر اختلف المشائخ في
انهم هل يصلون تلك التسليمة بجماعة ومنفردين قال الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل
لا يصلون تلك التسليمة بجماعة لانها فاتت عن محلها وقال الصدر الشهيد يجوز ان
يقال يصلي بجماعة لان وقتها باق وقوله يجوز ان يقال اشارة الى انه الشاذ
لا رواية فيها عن الائمة وقول الصدر الشهيد اظهر ولو سلم الامام على راس
ركعة ساهيا في الشفع الاول من التراويح ثم صلى ما بقي منها على وجهها قبل
ان يعيد ذلك الشفع قال مشائخ بخارا يقضي الشفع الاول لا غير لان
فساده لا يؤثر فيما بعده وقال مشائخ سمرقند عليه قضاء الكل اي كل
التراويح لان سلامه وقع سهوا في جميع الاشفاع فلم يخرج به من حرمة
الصلوة وقد ترك القعدة على راس كل من الاشفاع وقعد في وسطها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فروع فاتته ترويحة او ترويحتان وقام الامام الى الوتر يوتر مع الامام ثم يقضي ما
فاته واذا لم يصل الفرض معه قيل لا يتبعه فيها ولا في الوتر وكذا اذا لم يصل معه التراويح
لا يتبعه في الوتر والصحيح انه يجوز ان يتبعه في ذلك كله حتى لو دخل بعد ما صلى الامام
الفرض وشرع في التراويح فانه يصلي الفرض اولا وحده ثم يتابعه فيها وفي نفسه لو ترك
الجماعة في الفرض ليس لهم ان يصلوا التراويح جماعة نام المقتدي في القعود ثم
استيقظ بعد سلام الامام ولم يدلقدما فاته يتشهد ويسلم ويتابع فيما بقي وليس عليه
قضاء شيء مما لم يعلم بقوت ولو صلى التراويح قاعدا بلا عذر قيل لا تصح والصحيح الجواز
مع الكراهة ولو قعد الامام واقتدوا به قياما الصحيح الجواز عند الكل وقيل فيه خلاف
محمد ره ويكره للمقتدي ان يقعد فيها حتى اذا اراد الامام الركوع قام المقتدي و
كذا يكره ان يصلي مع غلبة النوم عليه بل ينصرف حتى يستيقظ ولو اقتدى على ظن ان
الامام يصلي التراويح فاذا هو في الوتر يتمه معه ويتم رابعة ولو افسدها لا شيء عليه و
الوتر ثلث ركعات بسلام واحد عندنا يقرء الفاتحة والسورة في جميع ركعتها ويستحب
قراءة سبح اسم في الاولى و الكافرون في الثانية والاخلاص في الثالثة لما روى ابو حنيفة
ره في مسنده عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بثلث
يقرء في الاولى سبح اسم وفي الثانية الكافرون وفي الثالثة الاخلاص ويقنت في الثالثة قبل
الركوع في جميع السنة وقال الشافعي ره يقنت بعد الركوع لما روى انس بن مالك رضي الله
تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى صلوة الفجر وقنت بعد الركوع
وعندنا قبله لما روى ابن مسعود رضي الله عنه انه قال بت عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم صلى صلوة بالليل واوتر بثلث ركعات وقنت قبل
الركوع وارسلت والدتي بالليل القابلة رأت كذلك وما رواه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

منسوخ بهذا خلافا للشافعي رح فان عنده القنوت بعد الركوع وليس في جميع السنة
بل في النصف الاخير من رمضان فقط والدلائل مذكورة في الشرح والدعاء المشهور في القنوت
اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونستهديك ونؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك
الخير كله نشكرك ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى
ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق ويضم اليه قنوت الحسن بن علي
اللهم اهدني فيمن هديت وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما اعطيت وقني
شر ما قضيت فانك تقضي ولا يقضى عليك انه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت
تباركت ربنا وتعاليت ونزيد ان شاء وصلى الله على النبي وآله وصحبه وسلم ومن لا يحسن القنوت
يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار او يقول اللهم اغفر لي يكررها
ثلثا وقيل يقول يا رب يكررها ثلثا تنبيه لا يقنت في صلوة غير الوتر عندنا وقال مالك والشافعي
يقنت في الفجر ويجوز عندنا ان وقعت فتنة او بلية ان يقنت في الفجر قاله الطحاوي لا يصلي اي الوتر
بجماعة الا في شهر رمضان والمراد انه يكره بالجماعة خارج رمضان لا انه لا يجوز وفي رمضان
قيل الافضل الانفراد والصحيح ان الجماعة فيه افضل الا ان سنيتها ليست كسنية جماعة التراويح
والمسبوق في الوتر يقنت مع الامام بناء على ان المقتدي يقنت وهو الصحيح واذا قنت مع
الامام لا يقنت بعدها اي الركعة التي قنت فيها معه لانه قنت في موضع القنوت بيقين
ولو شك في الوتر انه في الركعة الثالثة من الوتر ام في الركعة الثانية منه ولم يترجح احد
الامرين بنى على الاقل فيصلي الركعة التي هو فيها ويقعد ثم يصلي اخرى ويقنت مرتين اي
يقنت في كل الركعتين المذكورتين لان تكرار القنوت في موضعه مكروه كما في
المسئلة الاولى وفي المسئلة الثانية لم يقع احدهما في موضعه كذا وقع في بعض النسخ
وفي بعضها لم يقع الا احدهما في موضعه وهو المناسب للمقصود وكذا الحكم و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لوشك انه في الاولى او الثانية يقنت في كل ركعة يحتمل انها ثالثة وذكر في
الذخيرة انه ان قنت في الاولى او في الثانية ساهيا لم يقنت في الثالثة وهو
مخالف لمسئلة الشك ولكن بينهما فرق وهو ان الساهي قنت على انه موضع القنوت
فلا يتكرر بخلاف الشاك وفي الخلاصة عن صدر الشهيد ره ان الساهي ايضا يقنت
ثانيا وهو الاوجه وقد حققناه في الشرح وهل يصلي في اخر القنوت على النبي صلى الله
عليه وسلم ام لا قال الفقيه ابو الليث ره يصلي لانها من سنن الدعاء وقد تقدمت الرواية
في حديث قنوت الحسن رضي الله عنه وذكر في بعض الفتاوى لا باس بان يصلي
فظاهر هذا ان الاولى تركها وكلام ابي الليث ره يدل على ان الاولى الاتيان بها و
قيل ان صلى في القنوت لا يصلي بعد التشهد وكذا ان صلى في التشهد الاول سهوا لا يصلي
في الذخيرة وهو قول لا دليل عليه فلا يعتبر واختلفوا ايضا هل يجهر الامام بالقنوت
ام يخافت به قال الامام ابو بكر محمد بن الفضل ره يخافت كما جرت العادة اي بالمخافتة
في مسجد الامام ابي حفص الكبير البخاري ره والنظم انه مختار وهو الاصح وقيل يجهر عند محمد ره
لا عند ابي يوسف ره وقيل بالعكس وقال صاحب الذخيرة برهان الدين ره استحسنوا
اي المشائخ المراد بعضهم الجهر في بلاد العجم ليتعلموا وقال في الشرح يعني شرح الاسبيجابي ره
يكون ذلك الجهر اي جهر القنوت دون جهر القراءة فرقا بين الركن وغيره في الصفة
ومختار صاحب الهداية واكثر العلماء هو المخافتة لانه دعاء وثناء والافضل فيهما
الاخفاء كما في الثناء والتامين وسائر الادعية والاذكار وقولهم ليتعلموا قلنا
الصلوة ليست محل التعليم والتعلم والمنفرد مخير بين الجهر والاخفاء والافضل الاخفاء
واما المقتدي فهو مخير ان شاء قنت مخافتة وهو اختيار الاكثرين وان شاء امن وان شاء سكت
كله اي كل المذكور من الامور الثلثة مروي على وجه الاختلاف بين ابي يوسف ره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وعند محمد ره تقييد عند ابي يوسف ره يقرا وعند محمد ره لا بل يؤمن وقيل عند ابي يوسف ره يسكت
وقيل يخير عنده ان شاء سكت وان شاء قرا وان شاء امن وعند محمد ره ان شاء قرء وان شاء
امن ومثله عن ابي يوسف ره ايضا وعنه في رواية يقنت الى قوله ملحق ثم يسكت وعن محمد ره
يقنت الى ان يبلغ الدعاء فيؤمن ومن يقنت في الفجر لا يقنت معه عندهما بل يقف ساكتا
في الاظهر وقيل يقعد وقال ابو يوسف ره يقنت معه وان قنت المقتدي او امن لا يرفع صوته
بالاتفاق حتى لا يتشوش غيره فروع اوتر قبل النوم ثم قام يصلي من الليل لا يوتر ثانيا لقوله عم
لا وترين في ليلة ولانه روي عنه عم انه كان يصلي بعد الوتر ركعتين خفيفتين وهو جالس يقرء فيهما
اذا زلزلت الارض وقل يا ايها الكفرون تتمات من النوافل منها صلوة الكسوف وهي مما اجمع على شرعيتها
بالجماعة من غير كراهة وصفتها ان يصلي الامام الذي يصلي الجمعة بالناس ركعتين بلا اذان ولا
اقامة كل ركعة بركوع واحد كسائر الصلوات ويطيل فيهما القراءة فيقرء في كل ركعة منهما نحو البقرة
ويخفيها عنده وعندهما يجهر وعن محمد ره كقول ابي حنيفة ره ثم يدعو بعدها حتى تنجلي الشمس وان لم
يحضر امام الجمعة صلى الناس فرادى وكذلك في خسوف القمر يصلونه فرادى وكذلك عند حدوث
فزع من شدة ظلمة او ريح او نحو ذلك وعند الائمة الثلثة صلوة الكسوف كل ركعة بركوعين و
الدلائل مذكورة في الشرح ومنها صلوة الاستسقاء اذا دام انقطاع المطر مع الحاجة اليه ولا
تسن فيها الجماعة عنده بل يصلون وحدانا اذا احبوا والاستسقاء عنده انما هو الدعاء و
الاستغفار وعند محمد ره تسن ان يصلي الامام او نائبه ركعتين كما في الجمعة يجهر بالقراءة في
رواية وفي رواية لا يجهر وابو يوسف ره معه في رواية وهو الاصح وفي رواية مع ابي حنيفة ره
ويخطب بعدها خطبتين عند محمد ره كما في العيدين وهو المشهور عن ابي يوسف ره
وعنه ره في رواية خطبة واحدة ويقوم على الارض لا على المنبر ويتكي على قوس او سيف
او عصا ويقلب الامام رداءه على قول محمد ره ولا يقلبه على قول ابي حنيفة ره واختلف

صلوة الكسوف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عن ابي يوسف رح واتفقوا على ان السنة الخروج الى الاستسقاء ثلثة ايام
متتابعات ان تاخرت السقيا مشاة في ثياب رثة متذللين متواضعين خاشعين
لله ناكسي رؤسهم ويقدموا التوبة ورد المظالم ويقدمون الصدقة في كل يوم قبل خروجهم
وذكرانهم يصومون قبل ثلثة ايام والدلائل في الشرح والاحسن في صفة قلب الرداء ان امكن
جعل اعلاه اسفل والا جعل يمينا عن يساره ويستحب الدعاء بما ورد عنه عليه السلام انه كان
يقول اللهم اسقنا غيثا مغيثا هنيئا مريئا مريعا غدقا مجللا اسحا سطبقا اللهم
اسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين اللهم ان بالبلاد والعباد والخلق من الاوآء و
الضنك ما لا نشكو الا اليك اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من بركات
السماء وانبت لنا من بركات الارض اللهم انا نستغفرك انك كنت غفارا فارسل السماء
علينا مدرارا وفي المرغيناني عن ابي يوسف رح انه اثناء نفع يديه وانثناء اشار بالمسبحتين
ويخرجون بالصبيان والبهائم ولا يحضر معهم اهل الكفر ولا يمكنون ان يستسقوا وحدهم ومنها
ركعتا شكر الوضوء على ما تقدم في اداب الوضوء ومنها ركعتا تحية المسجد وفي مختصر البحر ودخول
المسجد بنية الفرض والاقتداء ينوب عن تحية المسجد وانما يؤمر بتحية المسجد اذا دخله لغير
صلوة ويكفيه لكل يوم ركعتان ولا يتكرر بتكرار الدخول ومنها صلوة الاوابين بعد
المغرب وتقدم بيان فضيلة الاربع والست وعنه عليه السلام من صلى بعد المغرب عشرين
ركعة بنى الله له بيتا في الجنة ومنها ركعتا الاستخارة عن جابر بن عبد الله قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الامور كلها كما يعلمنا السورة من القران يقول اذا هم احدكم
بالامر فليركع ركعتين من غير الفريضة ثم ليقل اللهم اني استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك واسألك
من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغيوب اللهم ان
كنت تعلم ان هذا الامر خير لي في ديني ومعاشي وعاقبة امري او قال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عاجل امري واجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي فيه وان كنت تعلم ان هذا الامر
شر لي في ديني ومعاشي وعاقبة امري وقال عاجل امري واجله فاصرفه عني واصرفني
عنه واقدر لي الخير حيث كان ثم ارضني به قال ويسمي حاجته وينبغي ان يجتمع بين
الروايتين فيقول وعاقبة امري وعاجله واجله ثم يفعل ما ينشرح له صدره وينبغي
ان يكررها سبعاً ومنها ركعتا السفر عن معظم بن المقدام ق قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ما خلف احد عند اهله افضل من ركعتين يركعهما عندهم حين يريد سفراً
ومنها ركعتا القدوم من السفر عن كعب بن مالك كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقدم من سفر
الا نهارا في الضحى فاذا قدم بدء بالمسجد فصلى فيه ركعتين ثم جلس فيه ومنها صلوة
التسبيح وصفتها على ما رواه الترمذي من رواية ابن المبارك رض عنه ان يكبر ثم يقرء
سبحنك اللهم الى اخره ثم يقول خمس عشر مرة سبحان الله والحمد لله الخ ثم يتعوذ ثم يبسمل ويقرء
الفاتحة وسورة ثم يقولهن عشر مرات ثم يركع فيقولهن عشراً ثم يرفع راسه من الركوع فيقولهن
عشراً ثم يسجد فيقولهن عشراً ثم يرفع راسه من السجود فيقولهن عشراً ثم يسجد الثانية فيقولهن
عشراً ثم يقوم الى الثانية فيفعل فيها كذلك وكذا في الثالثة والرابعة ففي كل ركعة خمس و
سبعون تسبيحة ويبدء في الركوع سبحان ربي العظيم وفي السجدة سبحان ربي الاعلى وقيل لابن
المبارك رضي الله عنه ان سهى في هذه الصلوة هل يسبح في سجدة السهو عشراً عشراً قال لا انما
هي ثلثمائة تسبيحة ومنها صلوة الحاجة عن عبد الله بن ابي اوفى رض قال قال رسول الله صلعم
من كانت له حاجة الى الله او الى احد من بني ادم فليتوضأ وليحسن الوضوء ثم ليصل ركعتين
ثم ليثن على الله تعالى وليصل على النبي صلى الله عليه وسلم ثم ليقل لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان
رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين اسألك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة
من كل بر والسلامة من كل اثم لا تدع لي ذنباً الا غفرته ولا هماً الا فرجته ولا حاجة لك

صلوة التسبيح

صلوة الحاجة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيها رضي الا قضيتها يا ارحم الراحمين ومنها صلوة الضحى وقد تقدم ومنها قيام الليل
والاخبار فيه كثيرة جدًا والصلوة خير موضوع مالم يلزم منها ارتكاب كراهة واعلم ان
النفل بجماعة على سبيل التداعي مكروه على ما تقدم ما عدا التراويح وصلوة الكسوف والاستسقاء
فعلم ان كلًا من صلوة الرغائب وصلوة البراءة وصلوة القدر بالجماعة مكروه على ما صرّح
به البزازي وغيره والاحاديث فيها موضوعة صرّح به ابن الجوزي وغيره على ما بيناه بتمامه في
الشرح فائدة قال في مختصر البحر لو اراد ان يصلي نوافل ينذرها ثم يصليها وقيل يصليها
كما هي قال شرف الائمة المكي رح اداء النفل بعد النذر افضل من ادائه دون النذر **فصل**
فيما يفسد الصلوة وما لا يفسد واذا تكلم المصلي فيها بكلام الناس ناسيًا او عامدًا تفسد صلوته
والمراد من التكلم التلفظ بحرفين او اكثر لا الكلام النحوي وعند الشافعي رح الكلام ناسيًا لا يفسد
وعند مالك واحمد رح الكلام ناسيًا او لاصلاحها لا يفسد ودليلنا قوله عليه السلام ان هذه
الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس انما هي التسبيح والتكبير وقراءة القران وتمامه
في الشرح وانما تفسد الصلوة بالكلام بشرط ان يكون مسموعًا لنفسه اي لنفس المتكلم وان
لم اي ولو لم يصحح المتكلم حروفه اي حروف الكلام او بشرط ان يكون المتكلم مصححًا للحروف وان لم يسمع الكلام
يعني يشترط وجود احد الامرين اما التصحيح او السمع حتى لو لم يحصل تصحيح ولا اسماع
لا تفسد وان وجد احدهما دون الاخر تفسد وفيه نظر فقد ذكر في الحقائق انه ان صحح
الحروف ولم يكن مسموعًا لا تفسد اتفاقًا فالصحيح ان المفسد حصول كلا الامرين
تصحيح الحروف والسماع لا احدهما على ما حققناه في الشرح وان نام المصلي في صلوته فتكلم او
ضحك وهو نائم تفسد صلوته كذا في عامة الفتاوى واختار فخر الاسلام رح عدم الفساد وقد
تقدم في نواقض الوضوء وان ان المصلي في صلوته بان قال آه بقصر الهمزة مفتوحة او
تأوه بان قال أوّه بفتح الهمزة وتشديد الواو مفتوحة او بضم الهمزة واسكان الواو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

او قال آه بمد الهمزة او بكى فيها فارتفع بكاؤه اي حصل منه صوت مسموع انكان
ذلك الانين او التاوه او البكاء من ذكر الجنة اي بسبب تذكير الجنة او النار او نحو
ذلك مما هو عن الامور الاخروية لم يقطعها اي لم تفسد صلوته لانه بمنزلة الدعاء
بالرحمة والعفو لان قوله عليه السلام طوبى للبكائين في الصلوة وانكان ذلك من وجع
حصل له في بدنه او مصيبة اصابته في اهله او ماله يقطعها لانه بمنزلة الشكاية
فكانه قال انى وجع او اصابتني مصيبة وهو من كلام الناس فيفسدها وعند محمد ره انه
انكان شديد الوجع بحيث لا يملك نفسه لا تفسد ولا فرق في الحكم المذكور بين قوله
اوه اي التاوه وبين قوله آه بالقصر اي الانين عندهما وهو قول ابي يوسف ره الاول وهو ظاهر
الرواية عنه وقال ابو يوسف ره في رواية اخرى لا تفسد صلوته في نحو اه واف وتف مما هو مشتمل
على حرفين نقط احدهما او كلاهما من حروف الزيادة العشرة يجمعها قولك سالتمونيها
السين والهمزة واللام والتاء والميم والواو والنون والياء والهاء والالف فقوله آه حرفان
كلاهما من الزوائد وقوله اف وتف مخففا حرفان احدهما من الزوائد واما لو كانت ثلث
احرف من الزوائد او غيرها او حرفين من غيرها فتفسد بالاتفاق وذكر في الملتقط
ان المصلي اذا لسعته الحية والعقرب فقال بسم الله الرحمن الرحيم تفسد صلوته
عند محمد ره وفي الخلاصة عندهما خلافا لابي يوسف ره لانه بمنزلة البكاء بالصوت لسبب
الوجع وروي عن محمد ره انه قال انكان المريض لا يملك نفسه من شدة الوجع وقال
بسم الله الرحمن الرحيم او ان او تاوه لا تفسد صلوته وكذا عن ابي يوسف ره لان ما لا يمكن
الامتناع عنه يكون عفوا كما لو تجشا او عطس فارتفع صوته وحصل به حروف حينئذ لم تفسد
صلوته بذلك اجماعا لعدم امكان الامتناع عنه ذكره في الفتاوى الخانية المنسوبة الى قاضيخان
وذكر في الذخيرة انه اذا قال المريض يا رب او قال بسم الله لما يلحقه من المشقة اي الالم الذي به لا تفسد صلوته

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولم يذكر خلافا والاصح انه قول ابيوسف رح وعندهما تفسد كما تقدم ولو اجاب

المصلي من قال أمع الله اله بلا اله الا الله او اخبر المصلي بما يسره او بما يسوءه او بما

يعجبه فقال جوابا للخبر بما يعجبه سبحان الله او قال جوابا للخبر بما يسره الحمد لله

او قال جوابا للخبر بما يسوءه لاحول ولاقوة الا بالله تفسد صلوته عندهما خلافا لابيوسف رح

لانه ذكر فلا يفسدها ولهما انه قصد به الجواب فصار ككلام الناس وذكر القاضي الامام

فخر الدين خان في الجامع الصغير قوله اي قول محمد رح اجاب بلا اله الا الله يعني قيل له هل

اله غير الله فقال لا اله الا الله ولو اراد اعلامه انه في الصلوة لا تفسد اجماعا والافسدت

ولو اخبر بوقوع مصيبة فقال جوابا انا لله وانا اليه راجعون قيل تفسد اتفاقا

والاصح انه على الخلاف المذكورة ولو عطس المصلي فقال الحمد لله لا تفسد صلوته لانه

لم يتغير بقصده عن كونه ثناء ولا خطاب فيه وعن ابيحنيفة رح ان هذا احمد

في نفسه من غير ان يحرك شفتيه فان حرك فسدت والاول هو الظاهر ثم الذي ينبغي للعاطس

هو ان يسكت وقيل يحمد في نفسه ولو عطس رجل اخر فقال المصلي الحمد لله يريد اي حريدا به

استفهامه اي طلب الفهم للعاطس اي يريد ان يفهم الحمد لله ويذكره اياه تفسد صلوة

الحامد بقصد التفهيم وهذا مخالف لما هو في الهداية وغيرها من انها لا تفسد لكن ذكر

في القنية عن ابيحنيفة رح رواية انها تفسد والاصح انها لا تفسد لانه لم يتعارف جوابا ولو قال

للعاطس يرحمك الله فانها تفسد الا في رواية شاذة عن ابيوسف رح ولو عطس رجل فيها فقال

له اخر يرحمك الله فقال المصلي العاطس آمين تفسد صلوته لانه اجابة ولو كان يجيب المصلي

للعاطس مصلي اخر فقال رجل ليس فيها يرحمك الله فقال المصليان آمين فسدت صلوة العاطس

لانه اجابة لا صلوة الاخر لان تامينه ليس بجواب كذا في فتاوي قاضيخان رح وان فتح المصلي على من ليس معه

في الصلوة سواء كان فيها او خارجها والاحسن ان يقال على غير امامه تفسد الصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لانه تعليم وتعلم وهو من كلام الناس هذا اذا قصد الفتح واما لو قصد القراءة دون
الفتح فحصل الفتح للقاري لا تفسد وشرط في الاصل للفساد التكرار بان يفتح مرة
بعد اخرى ولم يشترط في الجامع الصغير وهو الصحيح وان فتح على امامه فقد قيل ان فتح
بعد ما قرء الامام مقدار ما يجوز به الصلوة تفسد صلوة الفاتح وان اخذ الامام بقوله
تفسد صلوة الكل وهو القياس والصحيح انه لا تفسد صلوة الفاتح ولا صلوة الامام ان
اخذ بقوله وهو الاستحسان لانه لاصلاح صلوته لاحتمال انه يجري على لسان الامام ما
يفسدها لو لم يفتح عليه والصحيح انه ينوي الفتح دون القراءة لانه ممنوع عنها الا عند ان
انتقل الامام من اية الى اية اخرى ففتح عليه المؤتم بعد الانتقال ان فتح بعد ما قرء ما يجوز به
الصلوة فقد قيل تفسد صلوة الفاتح وان اخذ الامام بقوله تفسد صلوة الكل لانتفاء
الحاجة وعامة المشائخ على عدم الفساد مطلقا وهو الصحيح قاله في الكافي الا ان الاولى ان
لا يعجل بالفتح وللامام ان لا يلجئهم اليه بل يركع اذا جاء اوانه او ينتقل الى اية اخرى ذكره في
الهداية والمراد باوانه بعد قراءة ما يجوز به الصلوة وقال بعضهم بعد قراءة المستحب وهو الظ
قاله ابن الهمام في شرح الهداية والاولى ان يراد بعد قراءة قدر الواجب وان فتح غير المصلي على
المصلي فاخذ بفتحه تفسد صلوته لانه تعليم وتعلم وهو عمل كثير وان اكل
المصلي في صلوته او شرب عامدا او ناسيا انه في صلوته تفسد صلوته لانه
عمل كثير ولا يعذر بالنسيان لان هيئتها مذكرة بخلاف الصوم ولا فرق
بين الكثير والقليل اذا لم يكن بين اسنانه حتى لو ابتلع سمسمة من الخارج
تفسد وكذا يفسدها العمل الكثير مما ليس من اعمالها ولم يكن لاصلاحها وكل
عمل لا يشك بسببه الناظر الى المصلي انه ليس فيها عمل كثير وما دون ذلك بان
يشك انه فيها ام لا فهو قليل وقال بعضهم كل عمل باليدين عرفا عادة فهو كثير

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولو قدر انه يعمل بيد واحدة وما كان يعمل في العادة بيد واحدة فهو قليل ما لم يتكرر
ولو وقع انه عمل باليدين ولا يخفى ان هذا مخصوص بما هو من اعمال اليد والا فالاول اعم
وذكر في الملتقط انه لا يعتبر في فساد الصلوة عمل اليدين اي حقيقة ولكن تعتبر فيه
القلة والكثرة اما باعتبار غلبة ظن الناظر او بكونه مما يعمل في العادة باليدين او بيد واحدة
وقيل ان استكثره المصلي فكثير والا فقليل وعامة المشائخ على القول الاول وهو المختار ولو
ادهن المصلي بدهن اخذه من اناء او كان في يده فاخذه بيده الاخرى فدهن به راسه و
لحيته او غيرهما من جسده او سرح شعره سواء شعر راسه او لحيته تفسد صلوته وكذا
لو اكتحل او اخذ ماء الورد فجعله على شيء من اعضائه ولو كان الدهن او نحوه في يده فمسحه
براسه او بعضو آخر من غير ان ياخذه باليد الاخرى لا تفسد صلوته لانه عمل قليل
وان حملت المراة في الصلوة صبيا فارضعته تفسد صلوتها لانه عمل كثير وان
مص صبي ثدي امراة تصلي ينظر ان خرج بمصه منها اللبن تفسد صلوتها لانه
ارضاع وهو عمل كثير ولا يشترط فيما يفسد الصلوة الاختيار فان من دفع فمشى
خطوات بسبب الدفع من غير ان يملك نفسه تفسد صلوته وكذا لو حمل رجل المصلي
فوضعه على الدابة او اخرجه من مكان الصلوة والا اي وان لم ينزل منها اللبن
فلا تفسد صلوتها هذا ان مص مصة او مصتين فان مص ثلث مصات تفسد وان لم
ينزل ذكره قاضيخان وغيره وان صافح المصلي احدا بيده يريد بها السلام تفسد صلوته ولو
رفع العمامة او القلنسوة من راسه ووضع على الارض او رفع من الارض ووضع على راسه
او نزع القميص او تعمم وفعل كل واحد من المذكورات بيد واحدة من غير تكرار متوال لا تفسد صلوته
لكن يكره ذلك اذا كان بغير عذر اما في رفع العمامة ووضعها فظاهر واما
نزع القميص فكذا ذكره وهو مشكل جدا واما التعمم فالمذكور في الفتاوى انه مفسد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وهو الصحيح وكذا المراة اذا تخمرت وان انتقض كور عمامة فيسوّاه مرة او مرتين لا
تفسد لانه يحصل بيدٍ واحدة فينبغي ان يحمل ما ذكره هنا على هذا ولو وضع العمامة على
راسه خوفاً من البرد او الحر ان يضره لا يكره لانه بعذر وكذا لو اصاب ثوبه او عمامته
نجاسة فنزع لاجلها وذكر في فتاوى الحجة ان رفع القلنسوة او العمامة بعمل قليل اذا سقطت
افضل من الصلوة مع كشف الراس بخلاف ما لو انحلت او احتاج في رفعها الى عمل كثير
ولو ضرب انساناً بيد واحدة من غير آلة او ضربه بسوط ونحوه تفسد صلوته كذا ذكره
في المحيط وغيره لانه مخاصمة او تاديب او ملاعبة وهو عمل كثير وذكر في الذخيرة
ان المصلي على الدابة اذا ضربها لاستخراج السير اي لطلب سرعة سيرها تفسد صلوته
وهو تيناول الضربة الواحدة كما في ضرب الانسان وبعض المشائخ قالوا اذا ضربها مرة
او مرتين لا تفسد وان ضربها ثلث مرات متواليات اي في ركعة واحدة هكذا قيد في الخلاصة
تفسد وهو الاصح لانه عمل قليل فلا بد فيه من التكرار كثيراً بخلاف ضرب الانسان فان الضرب
في حقه بمنزلة التعليم او الاعلام وهو مفسد وبعض مشائخنا قالوا اذا كان معه سوط فهشها
اي نشطها وحركها به للسير وفي نسخة من نسخ الذخيرة بدل فهشها نهيّأها
به اي اصلحها للسير او نخسها لا تفسد صلوته بذلك اذا لم يتكرر ثلث مرات متواليات و
هو موافق للقول قبله ولو هدى به اي بالسوط اي ارشدها بالايماء به الى الطريق اي حركه لاجل
ذلك ومنه سميت العصا بالهادية وضربها مع ذلك تفسد صلوته لان فيه تعليماً وضرباً فكان عملاً
كثيراً وان حرك المصلي الراكب رجلاً واحدة لاجل السوق لا على الدوام بل مرة او مرتين في الركعة الواحدة
لا تفسد صلوته وان حرك رجله كثيراً تفسد وان حرك كلتا رجليه معاً تفسد اعتباراً لهما
باليدين وقال بعضهم ان حرك رجليه معاً قليلاً اي ضعيفاً بحيث لا يدركه الغير الا بتامل
لا تفسد اذا لم يوال التكرار وروى عن ابي بكر رضي الله عنه انه اجاب في مسئلة من قال له

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اي للمصلي كم صليت فاشار اليه المصلي بيده باصبعين منها الى انهم صلوا ركعتين او بثلث الى انهم صلوا ثلثا و نحو ذلك لا تفسد صلوته لانه عمل قليل ومثله مروي عن عائشة رضي الله عنها وان كتب المصلي ما يستبين اي تظهر حروفه ان كان اقل من ثلث كلمات لا تفسد صلوته لانه عمل قليل وكذا ان كتب ما لا تتبين حروف بان كتب على هواء او ماء او باصبعه جافة على نحو ثوب وحجر لا تفسد صلوته بل يكره لانه عبث و ينبغي ان يقيد بما اذا لم يكثر بحيث يظنه الناظر انه ليس فيها وان زاد اي في كتابه ما يستبين حروفه على اقل من الثلث بان كان ثلثا او اكثر تفسد لانه عمل كثير وفي الملتقط ولو قال المصلي مثل ما قال المؤذن تفسد صلوته اي اذا قصد اجابة المؤذن خلافا لابي يوسف رحمه الله تعالى في الفتاوى الخاقانية ان اذن فيها يريد به اي بالتاذين الاذان اي الاعلام بدخول الوقت تفسد صلوته عند ابي حنيفة رحمه الله وقال ابو يوسف رحمه الله لا تفسد ما لم يقل حي على الصلوة وحي على الفلاح لانه اعلام وعند ابي يوسف رحمه الله هو ذكر لكن الحيعلة خطاب ولو سمع المصلي اسم الله تعالى فقال عز جلاله او نحو ذلك من الفاظ التعظيم او سمع اسم النبي صلى الله عليه وسلم فقال صلى الله عليه وسلم ان اراد اي قصد بذلك اجابة اي اجابة ذكر الاسم تفسد صلوته لاجل ذلك القصد وان لم يرد به الجواب بل قصد ثناءه صلوة على سبيل الاستيناف لا تفسد لانه لا ينافي الصلوة ولو انشأ اي رتب ونظم شعرا او خطبة لكن بفكره ولم يتكلم بلسانه لا تفسد صلوته لانها لا تفسد بمجرد افعال القلب ولكن قد اساء اشد الاساءة لترك الخشوع واشتغال قلبه بغير الصلوة خصوصا ما ليس من جنس العبادة ولو رد المصلي السلام بيده او برأسه او طلب منه شيء فاومى برأسه او عينه او حاجبه اي قال نعم او لا فان صلوته لا تفسد بذلك وكذا لو اراه انسان درهما وقال اجيد هو فاومى بنعم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اولا لعدم العمل الكثير في جميع ذلك كذا في الذخيرة ولا باس ان يتكلم الرجل مع

المصلي قال الله تعالى فنادته الملئكة وهو قائم يصلي في المحراب وفي احكام القرآن

للحلواني ولا باس للمصلي ان يجيب براسه واما لو قيل للمصلي تقدم فتقدم او دخل

فرجة الصف احد فتجانب المصلي توسعة له تفسد صلوته لانه امتثل فيها غير امر الله

تعالى فينبغي ان يمكث ساعة ثم يتقدم برأيه ولو قال فيها اللهم اكرمني او قال اللهم انعم

علي او قال اللهم اصلح امري او قال اللهم ارزقني العافية او قال اللهم اغفر لي ولوالدي و

للمؤمنين والمؤمنت لا تفسد الصلوة في جميع ذلك وكذا لو قال اللهم اغفر لي و

لوالدي او اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والاصل ان كل ما يستحيل طلبه من

الخلق فالدعاء به لا يفسد وجعل في الهداية اللهم ارزقني من قبيل ما لا يستحيل طلبه

منهم وحكم بانه مفسد والاظهر انه لا يفسد اذا اطلقه وان قيد بالمال او نحوه تفسد

واما قوله اللهم اكرمني وانعم علي فهو على اختيار صاحب المحيط لا يفسد لان معناه موجود في القرآن

والمختار ان ما هو في القرآن او في الحديث لا يفسد وما ليس في احدهما اعتبر فيه الاصل المتقدم

ولو قال اللهم اغفر لخي ففيه اختلاف المتاخرين والاظهر عدم الفساد ولو قال اللهم اغفر لعمي و

لخالي ونحو ذلك تفسد اتفاقا لعدم وجوده في القرآن ولا في الماثور وعدم استحالة

طلبه من الخلق ولو قال اللهم ارزقني رؤيتك او خشيتك او حج بيتك لا تفسد بالاجماع لانه

لا يطلب من الخلق ولو قال اللهم ارزقني دابة او كرما او زوجة او نحو ذلك او قال اللهم اقض

ديني تفسد بالاجماع لعدم استحالة طلبه من الخلق ولو نظر المصلي الى كتاب او مكتوب

وفهم ما فيه ان نظر غير مستفهم اي غير قاصد بفهم ما فيه لا تفسد صلوته بالاجماع

وان نظر اليه مستفهما اي قاصدا بفهم معناه فقد ذكر في الملتقط انها تفسد

وهو مروي عن محمد رح وذكر في الاجناس انها لا تفسد عند ابي يوسف رح وبه اخذ مشائخنا

والصحيح انها لا تفسد بالاجماع ذكره في الهداية والكافي وان قرء المصلي القران من المصحف
او من المحراب تفسد صلوته عنده خلافا لهما فان عندهما لا تفسد لكنه يكره لما فيه
من التشبيه باهل الكتاب وانما تفسد عند ابيحنيفة رح لان فيه تقليب الاوراق وهو عمل
كثير ولان فيه تعلما وهو ايضا عمل كثير ولا فرق على قوله بين القليل والكثير وقيل لا تفسد ما لم
يقرء قدر الفاتحة وقيل ما لم يقرء اية وهو الاظهر وهذا اذا لم يكن حافظا لما قرءه فان كان حافظا
له لا تفسد بالاجماع لعدم التعلم ولو اخذ المصلي حجرا فرمي به طائرا ونحوه تفسد صلوته لانه عمل كثير ولو
كان معه حجر فرمي به طائرا ونحوه لا تفسد لانه عمل قليل وقد اساء لاشتغاله بغير الصلوة لو
رمي بالحجر الذي معه انسانا فانه ينبغي ان تفسد كما لو ضرب بسوط او بيده لما فيه من المخاصمة
قال في الاجناس ان رمي باطراف اصابعه واحدا اي حجرا واحدا لا تفسد ولكن يكره وكذا لو رمي
حجرين لانه قليل وان رمي بسهم تفسد لانه كثير ولو حك المصلي جسده مرة او مرتين متواليتين
لا تفسد ولكن يكره لقلته وكذا لا تفسد اذا فعل الحك مرارا غير متواليات بان لم يكن في ركن
واحد ولو فعل ذلك مرارا متواليات تفسد ولو حك ثلثا في ركن واحد تفسد لانه عمل كثير هذا
اذا رفع يده في كل مرة واما اذا لم يرفع في كل مرة فلا تفسد لانه حك واحد كذا
في الخلاصة وذكر في الاجناس اذا قتل القملة مرارا اي بقتلات متعددة او قتل قملات متعددة
اذا قتل قتلا متداركا بان لم يكن بين كل قتلتين قدر ركن تفسد صلوته وان كان بين
القتلات فرصة اي مهلة قدر ركن لا تفسد ولكن الكف عنه افضل وكذا لا تفسد الصلوة
لو روح المصلي بمروحة او بثوبه مرة او مرتين ولو روح مرات متواليات
تفسد على نسق ما تقدم ولو تنحنح المصلي يريد به اعلامه اي اعلام الطالب
له انه في الصلوة وسمع حروفه اي حروف التنحنح وكذا ان سمع حرفات
بخواخ بالفتح او بالضم او تنحنح لتحسين الصوت متعمدا بانه لم يكن مضطرا اليه تفسد صلوته

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عند الشيخين كذا ذكره في الاجناس وصوابه عند الطرفين كما هو في جميع الكتب وفي
الفساد قول اسمعيل الزاهد واليه مال صاحب الهداية وقال غيره لا تفسد وقال
ابن الهمام وهو الصحيح وفي مبسوط شيخ الاسلام ان ما هو لتحسين الصوت لا يفسد واما
ان كان بعذر بان كان مضطرا اليه فلا تفسد اتفاقا لعدم امكان التحرز وكذا ان كان
لاجتماع البزاق في حلقه ولو استاذن رجل المصلي اي طلب منه الاذن في الدخول وكذا
لو ناداه فجهر المصلي بالقراءة ليعلم انه في الصلوة او قال الحمد لله لاجل ذلك او قال الله اكبر
يريد الاعلام انه في الصلوة وسمع حروفه لا تفسد وكذا لو سبح لاجل الاعلام لقوله صلعم من
نابه شيء في صلوته فليسبح وان قبلت المصلي امرأته ولم يقبلها هو ولم يحصل له شهوة في
صلوته تامة ولو قبل هو اي المصلي امرأته بشهوة او بغير شهوة فسدت لان من راه ظنه في
غيرها ولو قبل المصلية زوجها بشهوة او بغير شهوة تفسد صلوتها والفرق ذكرناه في الشرح و
او نظر الى فرج المطلقة الرجعية بشهوة يصير مراجعا ولا تفسد صلوته في المختار
المصلي اذا وسوسه الشيطان فقال لا حول ولا قوة الا بالله ان كان ذلك الذي وسوس في امر من
امور الاخرة لا تفسد صلوته وان كان في امر من امور الدنيا تفسد كذا ذكره في الذخيرة لان
الوسوسة المذكورة انزعاج بسبب امر اخروي في الاول وبسبب امر دنيوي في الثاني المصلي اذا
اراد ان يسلم على غيره ساهيا فقال السلام فتذكر انه في الصلوة فسكت ولم يقل عليكم
تفسد صلوته لانه تلفظ على قصد الخطاب كذا ذكره في الذخيرة وذكر في الاجناس المشي
في الصلوة اذا كان اي المصلي الماشي حال المشي مستقبل القبلة غير منحرف عنها
لا تفسد الصلوة اذا لم يكن متلاحقا اي بعضه لاحق لبعض من غير مهلة ولم يخرج
من المسجد اذا كان المصلي فيه وان كان في الفضاء اي في الصحراء لا يفسد غير المتلاحق
ما لم يخرج المصلي عن الصفوف يعني اذا مشى في صلوته الى جهة القبلة مشيا غير

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تستدارك بان مشى قدر صف ثم وقف قدر ركن ثم مشى قدر صف اخر لذا الى ان مشى قدر صفوف

كثيرة لا تفسد صلوته الا ان خرج من المسجد ان كان فيه او يجاوز الصفوف ان كان في الصحراء فان مشى مشيا

متلاحقا بان كان قدر صفين دفعة واحدة او خرج من المسجد او تجاوز الصفوف في الصحراء فسدت صلوته

وان لم يكن قدامه صفوف في الصحراء فالمعتبر مجاوزة موضع سجوده والبيت للمرأة

كالمسجد عند ابي علي النسفي وكالصحراء عند غيره وبعض المشائخ قالوا في رجل رأى فرجة

في الصف الثاني اي بالنسبة الى الصف الذي هو فيه وهو الذي قدامه وليس بينه و

بينه صف فمشى اليها اي الى تلك الفرجة لا تفسد صلوته ولو مشى الى الصف الثالث

وهو الذي بينه وبينه صف تفسد صلوته وهذا القول ان حمل على اطلاقه سواء كان مشيه

الى الصف الثالث متلاحقا او غير متلاحق كان مخالفا لما قبله وان قيد بكونه متلاحقا

فلا هذا التفصيل كله اذا لم يكن الماشي فيها مستدبر القبلة بان مشى قدامه او يمينا

او يسارا او قهقرى واما اذا استدبر القبلة فقد فسدت صلوته سواء مشى

قليلا او كثيرا او لم يمش كما لو استدبرها على ظن انه رعف او سبقه حدث اخر

ثم تبين انه لم يكن رعف ولا حدث فان صلوته قد فسدت بالاستدبار وان لم

يخرج من المسجد لان استدباره وقع بغير ضرورة اصلاح الصلوة فكان مفسدا

ولو مضغ العلك او مضغ اهليلج فيها تفسد وان لم يبتلعه وهذا اذا كثر بان

توالت ثلث مضغات ولو لم يمضغ الهليلج لكن دخل حلقه منه شيء يسير لا تفسد

ولو كان في فمه سكر او فانيذ فابتلع ذوبه تفسد وان لم يمضغه لا نزيو كل كذلك

لو ابتلع ما بقي بين اسنانه من الماكول ان كان ذلك زائدا على قدر الحمصة

تفسد صلوته وكذا ان كان قدرها وان كان اقل من قدر الحمصة لا تفسد صلوته

ولا يفسد صومه ايضا وقد تقدم في فصل ما يكره ولو اكل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حلوا وبقي في فمه طعم الحلاوة وهو فيها وابتلع ريقه لا تفسد لانه يسير جدا فروع
ولو نفخ فيها ان كان غير مسموع لا تفسد لكن يكره وان كان مسموعا ان كان له حروف
مهجات كاف وتف تفسد وان عطس فحصل به حروف كاصهب ونحوه لا تفسد لانه
اضطراري وكذا لو تجشى فحصل به حروف كذا الملتقط قاضيخان وقيده في الكافي بما اذا كان مدفوعا
اليه فان لم يكن مدفوعا اليه تفسد ولو تثاءب فحصل به حروف لا تفسد ولو قرع الباب فقال
ومن دخله كان امنا يريد الاذن تفسد وكذا لو قيل له من اين جئت فقال وبئر معطلة
وقصر مشيد وقيل له ما مالك فقال والخيل والبغال والحمير يريد الجواب تفسد وان جرى على
لسانه نعم فان كان عادة له يجري على لسانه كثيرا في غير الصلوة تفسد لانه من كلامه والا
فلا لانه قران ولو قال بالفارسية اري فهو على هذا التفصيل كذا في الفتاوى ولو قرء من
الانجيل والتورية تفسد ان لم يكن ذكرا ولو انشد شعرا تفسد وان كان فيه ذكر ولو ابتلع
دما خرج من اسنانه لا تفسد ما لم يكن ملاء الفم وكذا لو قاء اقل من ملاء الفم فعاد الى جوفه وهو
لا يملك امساكه ولو رفع الفتيلة من السراج لا تفسد وكذا لو تردى برداء او حمل شيئا
خفيفا يحمل بيد واحدة او حمل صبيا او ثوبا على عاتقه لا تفسد ولو ركب الدابة تفسد
وان نزل عنها لا ولو اغلق الباب لا تفسد ولو فتح الغلق اي القفل تفسد ولو لبس القميص
تفسد ولو تنعل او خلع نعليه لا ولو لبس الخف تفسد الا ان يكون واسعا يلبس بيد واحدة
وكذا نزعه ولو الجم الدابة او سرجها او نزع السرج تفسد وان امسكها او خلع اللجام لا وان
شد الازار او السراويل تفسد وان خلعهما لا تذييل في الحدث فيها من سبقه حدث
سماوي من بدنه موجب للوضوء في الصلوة انصرف عن فوره وتوضا من غير ان يشتغل
بشيء غير ضروري في وضوئه وبنى على صلوته عندنا ان لم يعرض له ما ينافيها خلافا
للائمة الثلثة لقوله عليه السلام من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وليتوضأ ثم ليبن على صلوته وهو في ذلك لا يتكلم في عوائد ثم ليبن على صلوته ما
لم يتكلم والاستيناف افضل للبعد عن شبهة الخلاف وقيل البناء في حق
الامام والمقتدي افضل احرازا لفضيلة الجماعة الا ان يمكنهما الاستيناف بجماعة
اخرى ثم المنفرد ان شاء اتمها في مكان وضوئه ان امكن او اقرب المواضع اليه ان لم يمكن
وان شاء رجع الى مصلاه والمقتدي يعود الى مكانه البتة ان لم يفرغ امامه فلو اتم في
غيره لا يصح اذا كان بينه وبين امامه ما يمنع صحة الاقتداء وان كان امامه قد فرغ
تخير كالمنفرد والامام حكمه حكم المقتدي لانه يصير مقتديا بمن يستخلفه ثم استخلاف
الامام غيره اذا سبقه الحدث جائز اجماعا لما روي عن عمر رضى الله عنه انه دخل
فيها ثم اخذ بيد رجل وانصرف ثم قال لما دخلت في الصلوة وكبرت رابني شيء
فلمست بيدي فوجدت بلة ثم جواز البناء مقيد بان ينصرف على فوره فان مكث بعد
الحدث في مكانه قدر ركن فسدت الا اذا احدث بالنوم فمكث زمانا ثم انتبه وان قرأ في ذهابه او
ايابه فسدت في الصحيح وقيل القراءة في الاياب لا تفسد وقيل في الذهاب لا تفسد والذكر لا
يضر في الاصح ولو احدث راكعا فرفع مسمعا فسدت وكذا ان احدث ساجدا فرفع مكبرا بنية
اتمامه او بلا نية وان نوى به الانصراف لا تفسد ولو قهقه او سال دم من شجة او عضة ولو
لنفسه استانف لانه ليس بسماوي وكذا لو اصابه نجاسة مانعة من غير سبق حدث خلافا
لابي يوسف وان كانت النجاسة من حدثه بنى اتفاقا ولو كان من حدثه وغيره لا يبني ولو اتحد
محلهما وكذا لا يبني بسيلان دمل غمزها فان سال بسقوط شيء من غير مسقط فقيل
يبني لعدم صنع العباد وقيل على الخلاف واختلف فيما لو سبقه لعطاسه والاظهر انه
يبني لكونه سماويا وان كان بتنحنحه فالاظهر انه لا يبني ولو سقط كرسفها بغير صنع منها لا بتفاوت
وان سقط بتحركها فعلى الخلاف وان لم يكن الحدث من بدنه اي من طاهرية كالاغماء والجنون لا يبني وكذا ان كان موجبا

Digitized By eGangotri

للغسل كالاحتلام وان اشتغل بفعل غير ضروري بان جاوز ماء يقدر على الوضوء منه
الى ابعد منه لا يبني وله ان يتوضأ ثلثا ثلثا في الاصح ويأتي بسائر سنن الوضوء ولو
وجد في الحوض موضعا للتوضي فتجاوز الى موضع اخر ان كان لعذر كتضييق المكان لا
يبني والا فلا ولو قصد الحوض وفي منزله ماء اقرب منه ان كان البعد قدر صفين لا
تفسد وان كان اكثر فسدت وان كان عادته التوضي من الحوض فذهب اليه ونسي
ماء في بيته يبني ولو كان بعيدا وبقربه بير ماء يترك البير لان النزع يمنع البناء على
المختار وقيل لا يمنع ان عدم غيره وان عرض له ما ينافي الصلوة من كلام ونحوه او
كشف عورة لا يبني حتى لو كشفت راسها للمسح او ذراعيها للغسل لا يبتني في الصحيح وكذا
لو كشف هو او هي للاستنجاء في ظاهر المذهب وقيل ان لم يكن منه بد يبني والسنة ان
ينصرف محدودب الظهر ممسكا بانفه يوهم انه رعف وفي الاستخلاف للامام ان ياخذ بثوب
رجل الى المحراب ويشير اليه وله ان يستخلف ما لم يخرج من المسجد او يجاوز الصفوف في الصحراء
فان لم يستخلف حتى جاوز او خرج بطلت صلوة القوم ان لم يستخلفوا قبل خروجه وفي
بطلان صلوته روايتان والاظهر عدم البطلان لانه في حق نفسه كالمنفرد ويشترط كون
الخليفة صالحا للامامة ولو مسبوقا ولو لم يكن مع الامام الا واحد تعين للاستخلاف
من غير تعيين ان كان صالحا للامامة والا بان كان صبيا او امرأة فقيل يتعين فتفسد
صلوته وصلوة الامام والاصح انه لا يتعين فتفسد صلوته فحسب ولو حصل سبق الحدث
في ركوع او سجود يجب اعادتهما في البناء لان الانتقال من ركن الى ركن مع الطهارة شرط
ولم يوجد فيعيد ما احدث فيه ولو لم يعد لا يجزيه بخلاف ما لو تذكر فيهما سجدة فسجدها
حيث لا يجب اعادتهما بل يستحب وعن ابي يوسف ره يلزم اعادة الركوع لان القومة
فرض عنده والله سبحانه اعلم **فصل** في سجود السهو سجدة السهو واجبة الصواب ان يقال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سجود السهو واجب فكانه اراد بالسجدة معنى السجود ولم يرد الوحدة فان الواجب سجدتان
وهذا هو الصحيح وقيل سنة لا يجب سجود السهو الا بترك الواجب من واجبات الصلوة فلا يجب
بترك السنن والمستحبات كالتعوذ والتسمية والثناء والتامين وتكبيرات الانتقالات
والتسبيحات ولا بترك الفرائض لان تركها مفسد ان لم يتدارك فيعاد او بتاخيره اي بتاخير
الواجب عن محله او بتاخير ركن عن محله اما ترك الواجب فهو كما اذا نسي اي كتركه وقت
نسيانه قراءة القنوت في الوتر او التشهد في احدى القعدتين الاولى والاخيرة فانه واجب
فيهما في اظهر الروايات وقيل هو سنة في الاولى وكما اذا نسي تكبيرات العيدين وكما اذا
جهر الامام فيما يخافت او خافت فيما يجهر واما المنفرد فلا يجب عليه بالمخافة في الجهرية
لانه مخير وكذا الجهر في موضع المخافة في ظاهر الرواية وفي رواية النوادر يجب عليه السهو
واليه مال ابن الهمام ره لان المخافة واجبة عليه وقيل ان جهر كجهر الامام يجب وان كان بقدر
ما يسمع نفسه فلا وذكر في الذخيرة ان سجود السهو يجب بستة اشياء فيجب بتقديم ركن
نحو ان يركع قبل ان يقرأ او يسجد قبل ان يركع هذا التمثيل من صاحب الذخيرة غير واقع في محله لان الركوع قبل
القراءة او السجود قبل الركوع غير معتد به حتى يفترض اعادة الركوع بعدها واعادة السجود بعده واذا لم يكن معتدا به
لا يكون فيه تقديم الركن نعم اذا فعل ذلك يجب سجود السهو لتاخير الركن بسبب الزيادة التي زادها
فليتامل ويجب بتاخير الركن وهذا ثاني الستة نحو ان يترك سجدة صلبية بضم الصاد منسوبة الى الصلب
لاختصاصها بصلب الصلوة بخلاف سجدة التلاوة وسجدة السهو فاذا ترك سجدة من ركعة
سهوا فتذكرها في الركعة الثانية بعد تلك الركعة او فيما بعدها فسجدها ثلث سجدات اخر
ركنا عن محله او يؤخر القيام الى الركعة الثانية بان يجلس بعد السجدة الثانية من الركعة الاولى
ثم يقوم كما هو مذهب الشافعي ره هذا اذا لم يكن به عذر من ضعف او وجع او يؤخر
القيام الى الركعة الثانية او الرابعة بان زاد على قدر التشهد في القعدة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاولى على ما مر وسيجئ انشاء الله تعالى ويجب بتكرار الركن هذا ثالث الستة نحو ان يركع مرتين او يسجد ثلث
مرات ويجب بتغير الواجب عن صفته الى صفة وهو رابع الستة نحو ان يجهر القراءة فيما يخافت فيه بها او يخافت
فيما يجهر فيه ويجب بترك الواجب وهو خامس الستة نحو ان يترك القعدة الاولى في الفرائض او القنوت في الوتر
او ترك تكبيرات العيدين وغير ذلك من الواجبات ويجب بترك السنة المضافة الى جميع الصلوة وهو
السادس من الستة نحو ان يترك قراءة التشهد في القعدة الاولى فانه يقال تشهد الصلوة
ولا يقال تشهد القعدة بخلاف تسبيح الركوع ونحوه فانه يضاف الى الركوع وهذا على
رواية كون التشهد الاول سنة وقال بعض المشائخ التشهد في القعدة الاولى واجب
وهو ظاهر الرواية وعليه المحققون وقيل وجوبه بشيء واحد وهو ترك الواجب قال
صاحب لدن خيرة وهذا جميع ما قيل فيه لان الوجوه كلها تخرج عليه لان الاتيان
بالركن في محله واجب ففي تقديمه او تاخيره تركه وتكرار الركن يلزم منه تاخير ما بعده
والباقي ظاهر ولو جهر الامام فيما يخافت او خافت فيما يجهر قدر ما يجوز به الصلوة
يجب عليه سجود السهو ذكر في المحيط وهو اي التقدير بما يجوز به الصلوة الاصح و
الاي وان لم يكن ذلك مقدار ما يجوز به الصلوة فلا يجب عليه سجود السهو ولم يفرق
في ظاهر الرواية بين الجهر والمخافة وذكر في رواية النوادر انه ان جهر فيما يخافت فعليه سجود
السهو قل ذلك او كثر وان خافت فيما يجهر ان خافت الفاتحة او اكثرها او خافت من السورة
ثلث آيات قصار او آية طويلة فعليه السهو ويمضي على باقي الركعة كما هي لانه ما ورد
الشرع بركعة يجهر بعضها ويخافت بعضها وان خافت آية قصيرة يجب عنده خلافا لهما انما فرق
في النوادر بين الجهر والمخافة لان المخافة في موضع الجهر اخف من عكسه اذ المخافة
مشروعة في بعض الجهريات كالمغرب والعشاء ولم يشرع الجهر في صلوة المخافة
وتمامه في الشرح ثم ادنى الجهر ان يسمع غيره وادنى المخافة ان يسمع نفسه وهذا

مطلب دين ٣

Digitized By eGangotri

هو المختار ذكره في القنية الفقهاء وقد تقدم في بحث القراءة ولو قام في الصلوة
الرباعية الى الركعة الخامسة او قعد بعد رفع راسه من السجود في الركعة الثالثة او قام
الى الرابعة في المغرب والثالثة في الفجر او قعد بعد رفعه من الركعة الاولى في جميع الصلوة
يجب عليه سجود السهو بمجرد القيام في صورة او بمجرد القعود في صورة لتاخير الواجب وهو
التشهد والسلام في صورة القيام وتاخير الركن وهو القيام في صورة القعود ولو نهض
الى الركعة الثالثة ساهيا ان كان الى القعود اقرب يقعد لانه بمنزلة القاعد وفي وجوب
سجود السهو عليه ح اختلاف بين المشائخ والاصح عدم الوجوب لان فعله لم يعد قياما
فكان تعودا ولا فرق في هذا الحكم بين القعدة الاولى والاخيرة بخلاف ما اذا كان
الى القيام اقرب وانما يكون الى القعود اقرب اذا لم يرفع ركبتيه كذا ذكره صاحب
المحيط والاصح ما ذكره بدر الدين الكردري رحمه الله انه ان انتصب النصف الاسفل
يكون الى القيام اقرب والا فهو الى القعود اقرب وان كان الى القيام اقرب
لم يقعد بل يمضي على صلوته كما لو لم يتذكر الا بعد تمام القيام ويسجد السهو لتركه
واجبا وهو القعدة الاولى ثم هذا التفصيل رواية عن ابي يوسف ره اختارها مشائخ
بخارا واما في ظاهر الرواية فما لم يستو قائما يعود وان استوى قائما لا قال الشيخ
كمال الدين ابن الهمام ره وهو الاصح ويؤيده قوله عليه السلام اذا قام الامام في الركعتين ان
ذكر قبل ان يستوي قائما فليجلس وان استوى قائما فلا يجلس ويسجد سجدتين للسهو ثم لو عاد
بعدما صار الى القيام اقرب قيل تفسد صلوته والصحيح انها لا تفسد وان عاد بعد ما استوى قائما
فسدت في الاصح لتكامل الجناية برفض الفرض بعد ما شرع فيه لاجل ما ليس بفرض و
في القنية لو عاد الامام يعني بعدما قام من القعدة الاولى لا يعود معه القوم تحقيقا
للمخالفة وذكر بعضهم انهم يعودون معه انتهى وهو يفيد عدم الفساد بالعود فيها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المقتدي نسي التشهد في القعدة الاولى فذكر بعد ما قام عليه ان يعود ويتشهد بخلاف
الامام والمنفرد للزوم المتابعة لمن ادرك الامام في القعدة الاولى فقعد معه فقام
الامام قبل شروع المسبوق في التشهد فانه يتشهد تبعاً لتشهد امامه نكذا هذا ولو
كرر الفاتحة في ركعة من الاوليين متواليا او قرء القران في ركوعه او في سجوده او في
موضع التشهد يجب عليه سجود السهو للزوم تاخير الواجب وهو في الصورة الاولى
والقراءة في غير ما شرعت فيه في البواقي والتحرز عن ذلك واجب فان قرء الفاتحة ثم
السورة ثم الفاتحة لا يلزم السهو عليه وقيل يلزمه وكذا لو قرء الفاتحة الا حرفا ثم اعادها
لا سهو عليه كذا في الخلاصة وان قرا الفاتحة في احدى الاخريين مرتين او ضم فيهما
اليها سورة او قرأها دون الفاتحة او قرء التشهد مرتين في القعدة الاخيرة او تشهد
قائما او راكعا او ساجدا لا سهو عليه كذا في المختار لعدم ترك الواجب في ذلك كله لان
الفاتحة لم تتعين وحدها في الاخريين على سبيل الوجوب والقيام والركوع والسجود محل
الثناء والتشهد ثناء وقيل ان تشهد في القيام بعد قراءة الفاتحة فعليه السهو صححه
السروجي ره وقيل لو تشهد في ركوعه او في سجوده يلزمه السهو ولو زاد في التشهد في
القعدة الاولى ان قال اللهم صل على محمد وعلى آل محمد يجب عليه سجود السهو بالاتفاق
لتاخير الفرض وروي عن ابيحنيفة ره انه ان زاد حرفا واحدا يجب عليه سجود السهو وروي
عنهما انه ان قال اللهم صل على محمد لا يجب ما لم يقل وعلى آل محمد وقد تقدم في بحث التشهد
وان سكت في الركعتين الاخريين متعمدا فقد اساء وان سكت ساهيا يجب السهو
وهذا بناء على وجوب الفاتحة في الاخريين وقال ابو يوسف ره لا سهو عليه بناء على عدم
الوجوب وقد تقدم الكلام عليه في القراءة ولو قرء القران بعد قراءة التشهد في القعدة
الاخيرة لا سهو عليه لانه محل الدعاء والثناء والقراءة مشتمل عليهما وان تذكر القنوت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بعد الركوع لم يعد الى القيام لقراءة ولا يقرء بعد الرفع من الركوع لفوات محله وان

تذكر وهو بعد في الركوع ففيه اي في العود روايتان قيل يعود ويقنت والصحيح انه لا يعود

ولا يقنت في الركوع وقال الناطفي سواء عاد او لم يعد يسجد للسهو وفي الخلاصة وعليه السهو

عاد او لم يعد قنت او لم يقنت اما لو تذكر في الركوع انه ترك الفاتحة او السورة فانه يعود و

يقرأ ويعيد الركوع وان لم يعده تفسد صلوته لانه ارتفض بالعود والقراءة وان عاد ولم يقرأ

ففي ارتفاض ركوعه روايتان والفرق مذكور في الشرح وقال ابو يوسف ره لا سهو عليه

وان قرء بعد التشهد في الاخيرة لا سهو عليه وان قرء مكان التشهد يجب وان سلم

على راس الركعتين في الظهر على ظن انه اتمها ثم تذكر انه انما صلى ركعتين فقط يتمها ويسجد

للسهو لان سلامه وقع سهوا وان سلم على راس الركعتين على ظن انها اي صلوته جمعة

او فجر لستأنف صلوته لانه سلم عالما بانه صلى ركعتين فوقع سلامه عمدا فيكون

قاطعا وان سهى عن القعدة الاخيرة في ذوات الاربع وقام الى الخامسة يعود

الى القعدة الاخيرة مالم يسجد للخامسة ويتشهد ويسلم ويسجد للسهو لتاخير

القعدة وان قيد الخامسة بالسجدة بطل فرضه وتحولت صلوته نفلا عندهما

وبطلت اصلا عند محمد ره وعليه ان يضم اليها ركعة سادسة ويسجد للسهو

عندهما ليصير متنفلا ست ركعات وقوله وعليه يفيد ان الضم واجب و

الاصح ان الضم ندب فلو لم يضم لا شيء عليه ثم بطلان الفرض يحصل بمجرد السجود في

الخامسة عند ابي يوسف ره لان السجود يتم بالوضع عنده وعند محمد ره لا يبطل مالم يرفع

راسه لانها لا يتم الا بالرفع عنده وفائدة الخلاف انه لو سبقه الحدث قبل رفعه يتوضأ ويتشهد ويصح فرضه

عند محمد ره خلافا لابي يوسف ره وقول محمد ره هو المختار ويسجد للسهو بعد تحولها نفلا على قول بعض

المشائخ والاصح انه لا يسجد قاله في الهداية وان قعد في الرابعة ثم قام قبل ان يسلم يعود ايضا مالم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

يسجد ويسلم ولا يسلم قائماً ويسجد للسهو لانه اخر واجباً فان سجد للخامسة
كان فرضه تاماً لتمام اركانه ويضم الى تلك الركعة ركعة اخرى ويكون الركعتان نافلة
له بناء على صحة النفل بتحريمة الفرض وهل تنوبان عن سنة الظهر والعشاء قيل نعم والصحيح
انه لا تنوبان والكلام في القيام الى الرابعة في المغرب والى الثالثة في الفجر كالكلام في القيام
الى الخامسة في الرباعيات ثم الحكم المذكور وهو الضم في الظهر والعشاء والمغرب لا كلام
فيه لعدم كراهية النفل بعدها واما في العصر والفجر فقد قيل لا يضم الا في العصر في الصورة
الاولى وقيل يضم مطلقاً وهو المختار لان النهي انما هو عن التنفل القصدي لا الواقع من غير
قصد ولهذا لو تطوع اخر الليل فلما صلى طلع الفجر كان الاولى ان يتمها ثم يصلي ركعتي الفجر
لانه لم يتنفل بعد الفجر قصداً باكثر من ركعتيه ويسجد للسهو استحساناً والقياس
ان لا يسجد لانه في الصلوة غير التي سها فيها وجه الاستحسان ان النقصان دخل في
فرضه بترك السلام فيه وبتاخيره وادخال فعل زائد قبله وسهو الامام يوجب السجدة
عليه اصالة وعلى القوم تبعاً له فان تركه الامام لا يسجد المؤتم وسهو المؤتم لا يوجب
السجود على الامام لانه متبوع لا تابع ولا عليه لئلا يصير مخالفاً للامام وان سهى عن
السلام يعني بالسهو عن السلام انه اطال القعدة الاخيرة ساكتاً قدر ركن او اكثر على ظن
انه خرج من الصلوة ثم علم انه لم يخرج ولم يسلم فلم يسجد للسهو لتاخير الواجب وان سلم
من عليه السهو يريد اي مريداً بسلامه قطعاً يعني انه لا يريد عن سلامه سجدة السهو اي
ان لا يسجد للسهو بل نوى ان لا يسجد له ثم بدا له بعد ما سلم ان يسجد للسهو فله ان يسجد ما
لم يتكلم ولا يستدبر القبلة اي ما لم يستدبر القبلة فالحاصل ان نيته عند السلام ان لا
يسجد لا تمنع وجوب السجود ولا تسقط ما لم يعرض منافياً في الصلوة ومن شك في حال
القيام انه هل كبر للافتتاح ام لا فتفكر في ذلك وطال تفكره قدر اداء ركن ثم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

علم بعد ذلك انه قد كان كبر او ظن اي غلب على ظنه في الصورة المذكورة انه لم
يكبر فاعاد التكبير ثم تذكر انه كان قد كبر فعليه السهو للزوم تاخير الواجب وهو القراءة
من تفكره وكذا ان شك هل هو في الظهر ام في العصر مثلا او انه صلى ثلثا او اربعا او
فرغ من الفاتحة وتفكر اي سورة يقرء ونحو ذلك يجب عليه السهو ان طال تفكره ثم الاصل
في حكم التفكر انه ان منعه عن اداء ركن كقراءة آية او ثلثة او ركوع او سجود او عن اداء
واجب كالقعود يلزمه السهو لاستلزام ذلك ترك الواجب وهو الاتيان بالركن
او الواجب في محله وان لم يمنعه عن شيء من ذلك بان كان يؤدي الاركان ويتفكر
لا يلزمه السهو وقال بعض المشائخ ان منعه التفكر عن القراءة او عن التسبيح يجب عليه
سجود السهو والا فلا فعلى هذا القول لو شغله عن تسبيح الركوع وهو راكع مثلا يلزمه
السجود وعلى القول الاول لا يلزمه وهو الاصح وان سلم المسبوق ساهيا مع امامه
اي على اثر تسليمة الاولى كسائر المقتدين فانه لا سهو عليه لانه مقتد بعد
وسهو المقتدي لا يوجب السجود وان سلم بعده اي بعد سلام امامه يجب عليه سجود
السهو لوقوعه منه بعد ما صار منفردا وفي المحيط ان سلم في الاولى مقارنا
لسلامه فلا سهو عليه لانه مقتد وبعده يلزمه لانه منفرد انتهى فعلى
هذا يراد بالمعية حقيقتها وهو نادر الوقوع وذكر في الملتقطات
المسبوق اذا سلم مع امامه وكبر ايام التشريق تكبير التشريق مع امامه
سهوا فعليه السهو لما قلنا انه مصدر منه بعد انفراده المسبوق يتابع امامه في
سجود السهو وان كان وقوع السهو منه قبل اقتدائه لالتزامه متابعته ولو ظن الامام ان
عليه سهوا فسجد فتابعه المسبوق ثم علم ان لا سهو عليه ففي رواية لا تفسد صلوته
وبه اخذ الصدر الشهيد وفي رواية تفسد وهو الاشبه لانه اقتدائه في موضع الانفراد في المسبوق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يتابع امامه في سجود السهو وان قام المسبوق قبل سلام الامام وقرء وركع ولكن
لم يسجد حتى سجد الامام للسهو يتابعه المسبوق فيه وان لم يتابعه لا تفسد صلوته
ولكن يسجد عند فراغه ويرتفض قيامه وقراءته وركوعه اذا تابعه لان انفراده
لم يستحكم بعد فتلزمه متابعته ويلزمه اعادة ما فعله قبله حتى لو اعتبره وبنى
عليه ولم يعده فسدت صلوته وان كان قد قيد الركعة التي قام اليها بالسجود فلا
يتابع الامام في سجود السهو ويسجد اذا فرغ وان تابعه فسدت صلوته واذا لم يتابع
المسبوق الامام في سجود السهو يسجد لاجل ذلك السهو اذا فرغ منها استحسانا لانه
اخر صلوته وان سهى فيما يقضي بعد فراغ الامام يسجد للسهو ايضا لانه منفرد و
المنفرد يسجد لاجل سهوه وان كان لم يسجد مع الامام سهوه ثم سهى هو ايضا كفته
سجدتان عن السهوين لان السجود لا يتكرر بتكرر السهو ولا ينبغي للمسبوق اي لا يباح
له بل يكره تحريما ان يقوم الى قضاء ما سبق به قبل سلام الامام الا ان يكون القيام
لضرورة صون صلوته عن الفساد كما اذا خشي ان انتظره ان تطلع الشمس قبل تمام
صلوته في الفجر او يدخل وقت العصر في الجمعة او تمضي مدة مسحه او يخرج الوقت وهو صاحب
عذر او يبدره الحدث او خاف مرور الناس بين يديه ونحو ذلك فلا يكره ح ان يقوم
قبل سلامه بعد قعوده قدر التشهد ولا يقوم قبل قعوده قدر التشهد اصلا فان
قام قبل ان يفرغ الامام من التشهد اي قبل ان يقعد قدر التشهد فالمسئلة ح على
وجوه مبناها على ان ما يؤديه من قيام وقراءة وركوع وسجود قبل قعود الامام لا يعتد به وان ما يقضيه
اول صلوته في حق القراءة اذا علم هذا فلا يخلو اما ان كان مسبوقا بركعة او بركعتين او بثلث ركعات
او باربع ركعات فان كان مسبوقا بركعة ينظر ان وقع شيء من قراءته بعد فراغ الامام من التشهد
مقدار ما يجوز به الصلوة على حسب اختلافهم جازت صلوته والا اي وان لم يقع من قراءته بعد فراغ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الامام من التشهد مقدار ما يجوز به الصلوة فسدت صلوته ولا اعتداد بما قرء

قبل ذلك لان قيامه وقراءته قبل فراغ الامام من التشهد لا يعتبر على ما مر والقراءة فرض عليه في

الركعة التي يقضيها اذا لم يبق من صلوته ما يمكن تدارك القراءة فيه فتفسد لترك الفرض و

كذا الحكم ان كان مسبوقا بركعتين لافتراض القراءة عليه فيهما وعدم ما يمكن تداركها فيه بعدهما بخلاف ما

اذا كان مسبوقا باكثر من ركعتين حيث لا تفسد صلوته لعدم وقوع ما يجوز به الصلوة من قراءته

بعد فراغ الامام من التشهد لتمكنه من تداركها فيما بعد حتى لو لم يقرء فيما بعد الركعتين مما يقضيه مقدار ما

يجوز به الصلوة واعتد بما قرء قبل فراغ الامام من التشهد ومضى عليه تفسد صلوته ايض واعلم ان

المسبوق هو من وقع شروعه مع الامام بعد ما فاتته الركعة الاولى معه واللاحق من فاته شئ منها

معه بعد اقتدائه والمدرك من لم يفته معه شئ من الركعات ثم من احكام المسبوق ايضا انه

فيما يقضي كالمنفرد الا في اربع مسائل احدها انه لا يجوز الاقتداء به واما لو نسي احد المسبوقين

المتساويين تعدد ما عليه فلاحظ صاحبه في القضا من غير اقتداء صح وثانيها انه لو كبر ناويا

للاستيناف يصير مستانفا قاطعا للاولى بخلاف المنفرد فانه لو كبر ناويا للاستيناف

لا يصير مستانفا ما لم ينو صلوة اخرى غير التي هو فيها وثالثها ما تقدم انه يسجد مع امامه بعدما

قام قبل التقييد بالسجدة والمنفرد لا يلزمه السجود لسهو غيره ورابعها انه ياتي بتكبير التشريق اتفاقا

والمنفرد لا يجب عليه عند ابي حنيفة ره ولو قام المسبوق حيث يصح له القيام وفرغ قبل سلام الامام وتابعه

فيه قيل تفسد صلوته والفتوى على انه لا تفسد ولو تذكر امامه سجدة تلاوة فسجدها بعد

قيام المسبوق قبل ان يقيد ما قام اليه بالسجدة فانه يرفضه ويتابع الامام

في سجدة التلاوة ولو لم يتابعه فسدت صلوته وان كان قيد ما قام اليه بالسجدة

لا يتابعه ولو تابعه فسدت صلوته وان لم يتابعه قيل تفسد ايض والاصح عدم الفساد ولو

تذكر الامام سجدة صلبية تابعه المسبوق وان لم يتابعه فسدت وان كان قيد ما قام اليه بالسجدة تفسد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الروايات كلها تابعوا لم يتابع ولو ادرك مع الامام ركعة من المغرب يقرء في الركعتين اللتين
سبق بهما السورة مع الفاتحة ويقعد في ثانيهما لانه يقضي اول صلوته في حق القراءة واخرها في
حق القعدة ولكن لو لم يقعد فيها سهوا لا يلزم سجود السهو لكونها اولى من وجه فلو ادرك ركعة
من الرباعية يقوم ويقضي ركعة بفاتحة وسورة ويقعد ثم ركعة كذلك ولا يقعد وفي الثالثة الفاتحة
فقط اتشاء ولو كان امامه ترك القراءة وقضاها في الاخريين وادرك المسبوق الاخريين فالقراءة
فيما يقضي فرض عليه ايضا لان تلك القراءة التحقت بمحلها من الشفع الاول بخلاف الشفع الثاني منها
واذا فرغ المسبوق من التشهد قبل سلام الامام يكرره من اوله وقيل يكرر كلمة الشهادة
وقيل يسكت وقيل ياتي بالصلوة والدعاء والصحيح انه يترسل ليفرغ من التشهد عند سلام
الامام والصحيح انه لا ياتي بالثناء في الصلوة الجهرية حتى يقوم الى القضاء واما
المقتدي اذا فرغ من التشهد الاول قبل فراغ امامه فانه يسكت قولا واحدا وان
قام الامام الى الخامسة فتابعه المسبوق فان كان الامام قعد في الرابعة فسدت
صلوة المسبوق بمجرد القيام وان لم يكن قعد لا تفسد ما لم يقيد معه الخامسة
بالسجدة واما اللاحق فقد يكون بسبب ما فاته بالنوم او سبق الحدث والاشتغال
بالوضوء او زحمه بحيث لم يجد مكانا وحكمه انه يقضي ما فاته اولا ثم يتابع الامام
ان لم يكن فرغ عكس المسبوق ولا يقرء ولو بعد فراغ الامام لانه خلف الامام حكما ولذا
لو سهى لا يسجد للسهو وان سجد الامام للسهو وهو لم يتم صلوته لا يسجد معه بل يسجد
بعد فراغه ولو كان مسافرا وامامه مثله فنوى الاقامة لا يصير صلوته اربعا بخلاف
المسبوق في جميع ذلك وذكر في الفتاوي الخاقانية فقال رجل صلى ولم يدر اثلاثا
صلى ام اربعا قال ان كان ذلك اول ما سهى استقبل قيل اول ما سهى في هذه الصلوة وقيل
في سنة وقيل بعد بلوغه وقيل يعني اول ما سهى في عمره وعليه اكثر المشائخ وان لقى ذلك

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الشك اي صادفه ووقع له غير مرة يتحري اي يطلب ما هو الاحري بالعمل فان وقع تحريه
على انه صلى ركعة من صلوة ذات ركعتين يضيف اليها ركعة اخري ويسجد للسهو وان
وقع تحريه على انه صلى ركعتين في الصورة المذكورة يقعد ويتشهد ويسلم ويسجد للسهو وان
لم يقع تحريه على شئ اخذ بالاقل لانه المتيقن وعني الاخذ بالاقل انه ان كان صلوة الفجر مثلا
وشك انه صلى ركعة او ركعتين يجعل كانه صلى ركعة فيقعد مع ذلك احتياطا لاحتمال انه صلى
ركعتين والقعدة عليه فرض ويسجد للسهو وفي الذخيرة لو شك في ذوات الاربع ولم
يدر انها اي الركعة التي عرض فيها الشك هل هي الركعة الاولى او الثانية او الثالثة يقعد
على راس كل ركعة اي اذا لم يقع تحريه على شئ فيجعل تلك كانها الاولى فيصليها ويقعد
لاحتمال انها الثانية ثم يصلي اخرى ويقعد لانها الثانية باعتبار ما اخذ به ثم اخرى
لانها الثالثة باعتبار ما اخذ به فيقعد لاحتمال انها الرابعة ثم يصلي اخرى ويقعد لانها اخر
صلوته فيعمل بالاحتياط في جميع ذلك وفي فتاوى الفضلي انه اذا ارتاب يعني اذا تردد المصلي بين الثانية
والثالثة اي شك في قيامه ان الركعة التي قام فيها هل هي الثانية او الثالثة لا يقعد وهو الصحيح وعليه
السهو لانها ان كانت ثالثة فظاهر وان كانت ثانية فقد تقدم انه اذا قام عن القعدة الاولى لا يعود
الا في المغرب والوتر لاحتمال انها ثالثة والقعود فيهما فرض فيهما فيتشهد ويقوم فيصلي ركعة اخرى لاحتمال
ان تلك كانت ثانية ولو شك في الفجر في قيامه ان التي قام اليها ثانية او ثالثة او في المغرب والوتر
انها ثالثة او رابعة او في الرباعية انها رابعة او خامسة فانه يقعد ويتشهد ثم يقوم فياتي بركعة
اخرى للاحتمال وكذا لو شك كذلك في ركوعه او بعده قبل
تقييدها بالسجدة واما لو شك في السجدة الاولى امكنه اصلاح صلوته على
قول محمد لان تلك الركعة ان لم تكن زائدة فعليه اتمامها وان كانت زائدة
لا تفسد عنده لانه لما عرض الشك في السجدة الاولى ارتفعت كما لو سبقه الحدث

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيها فيرفضها ويقعد ويتشهد ثم يصلي ركعة اخرى وان كان الشك بعد ما رفع

من السجدة الاولى بطلت صلوته اتفاقا لاحتمال انها زائدة وقد ترك القعدة

الاخيرة وان بدأ المصلي بالسورة قبل الفاتحة ساهيا في الركعة الاولى او الثانية

فعليه السهو لانه ترك الواجب وهو قراءة الفاتحة وان قرء حرفا واحدا كذا في الخلاصة

لانه اخّر واجبا ولم يعتبر لقليل لان السهو فيه غير غالب بخلاف الجهر وضده و

يعود فيقرء الفاتحة ثم السورة وكذا لو تذكر بعد الفراغ منها وكذا لو تذكر في الركوع

سجدة السهو اي سجود السهو سجدتان يسجدهما بعد السلام وعند الشافعي رح واحمد رح قبله

وعند مالك رح ان كان السهو بزيادة فبعده وان كان بنقصان فقبله وهو رواية عن احمد رح

والخلاف في الافضلية حتى لو سجد قبل السلام اجزاه عندنا على ظاهر الرواية ثم قيل

يسجد بعد تسليمة واحدة وهو قول جمهور علمائنا منهم شيخ الاسلام وفخر الاسلام

وقيل بعد التسليمتين وهو اختيار شمس الائمة وصدر الاسلام اخي فخر الاسلام قال

صاحب الهداية هو الصحيح هكذا صححه في الظهيرية والمفيد والينابيع ويتشهد بعد

السجدتين ويسلم لما روي انه عليه السلام فعل كذلك ويأتي بالصلوة على النبي عليه السلام

والدعاء في كلتا القعدتين قعدة الصلوة وقعدة السهو وهذا مختار الطحاوي و

قال الكرخي رح يأتي بالصلوة والادعية في قعدة السهو قال في الهداية هو الصحيح وقيل عندهما

في قعدة الصلوة وعند محمد رح في قعدة السهو خاصة والوجه ما صححه صاحب الهداية و

اعلم ان الاختلاف في الاتيان بالصلوة والادعية سواء والمصنف رح فرق بينهما في الخلاف بقوله

يأتي بالصلوة في كلتا القعدتين والادعية في قعدة السهو وقال بعضهم يأتي بالادعية

فيهما ولم اعثر على ذكر هذا الفرق لغيره والله سبحانه اعلم ولا من نسي الفاتحة

بالسورة فقرأ فيها حرفا او اكثر فانه يعود ويقرء الفاتحة وعليه سجدة السهو وان ترك

القراءة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

القراءة في الاوليين حتى ركع او ترك قراءة سورة او قرء الفاتحة وركع فانه يرفع راسه
من الركوع ويقرء ما فاته ثم يركع والركوع هو الثاني وعليه السهو المسبوق يتابع الامام
في السهو ثم يقوم للقضاء ولو سلم مع الامام ان كان ذاكرا لما عليه من القضاء فسدت
صلوته وان كان ناسيا لم تفسد فلو لم يتابع الامام في سجدة السهو وقام الى ما عليه من
القضاء جازت صلوته وسقطت عنه سجدة السهو في القياس وفي الاستحسان
لا يسقط حتى يسجد للسهو في اخر الصلوة وهو فيما اقضى كالمفرد من الابتداء يلزمه وان
قرء الفاتحة ونسي السورة فتذكر في الركوع يعود بالاتفاق لان قراءة السورة اصل من
باب القراءة وان قرء السورة ونسي الفاتحة لا يعود بالاتفاق لان اصل القراءة يحصل وان
نسي القنوت حتى ركع وتذكر في الركوع فمن اصحابنا فيه روايتان في رواية لا يعود
في رواية يعود الى القيام ويقنت لان الركوع له حكم القيام الا ترى انه لو ادرك
الامام في الركوع فانه كان مدركا لتلك الركعة وفي رواية يمضي على ركوعه
ولا يرفع راسه للقنوت لانها واجبة فان كانت عن المحل فيسقط بخلاف تكبيرات
العيدين اذا تذكرها في الركوع فانها لا يسقط فوائد صلى ركعتين تطوعا فسهى
فيهما وسجد للسهو ليس له ان يبني على تلك التحريمة اخريين لئلا يكون سجود في وسط الصلوة
بدون ضرورة ولو فعل هكذا فلا فساد ويعيد السجود في الصحيح واما المسافر لو صلى الظهر ركعتين
وسهى فسجد للسهو ثم نوى الاقامة فانه يتم صلوته وان بطل به سجود السهو لانه مضطر
الى تصحيح صلوته نسي التشهد في اخرها فسلم ثم تذكر فاشتغل بقراءة التشهد ثم سلم قبل
تمامه فسدت صلوته عند ابي يوسف خلافا لمحمد الفتوى على قوله وعلى هذا لو نسي الفاتحة
او السورة فتذكرها في ركوعه فعاد لقراءتها فلم يقرء وسجد قيل تفسد صلوته و
الاولى ان لا تفسد جهر فيما يخافت او خافت فيما يجهر فذكر في بعض الفاتحة يعيدها جهرا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في الجهرية لئلا يؤدي الى الجمع بين الجهر والمخافتة في ركعة واحدة اراد ان يقرء سورة
بعد السورة التي قراها فقرا سورة قبلها لا يلزمه السهو سلام من عليه السهو يخرجه
من الصلوة خروجا موقوفا عندهما فان سجد للسهو عاد اليها والا فلا وعند محمد ره
لا يخرجه اصلا ويبتنى على هذا انه لو اقتدى به احد بعد السلام يصح اقتداؤه مطلقا
عنده وعندهما ان سجد للسهو صح والا فلا ولو كان مسافرا فنوى الاقامة بعد السلام
يصير صلوته اربعا عند محمد ره مطلقا وعندهما ان سجد للسهو ولو قهقه بعد
السلام ينقض وضوءه عنده لا عندهما نوع منها ولو ترك سجدة منها سهوا ثم
تذكرها قبل ان يتكلم سجدها وختمها بالسجدة لانه ياتي في حرمتها بحرمتين ولو ترك
سجدتين من الغداة سجد سجدتين ثم قضى ركعة لانه يحتمل انه تركهما عن ركعتين فيلزم
قضاء سجدتين لان كل ركعة تقيد بسجدة ويحتمل انها تركها من ركعة فيلزم قضاء ركعة
فقط فيجمع بينهما احتياطا ثم يبدء بالسجدة ويقعد بعدها ثم يصلي ركعة ويتشهد لانه
لو تركهما من ركعة فالسجدتان لا يضره لان الزيادة على ما دون الركعة لا تبطلها ولو تركهما
من ركعتين فتقدم الركعة يضره لان زيادة الركعة قبل اتمامها تبطلها فقلنا يسجد اولا
ويقعد قعودا خفيفا لانه اخر صلوته من وجه ولو ترك من الظهر ثلث سجدات يسجد ثلثا و
يصلي ركعة ولو ترك اربع سجدات يسجد اربع سجدات ويصلي ركعتين لان الواجب عليه ركعتان
فيجمع بينهما وان ترك خمس سجدات يسجد بثلث سجدات ثم يصلي ركعتين والاصل فيه
انه ينظر الى المتروك والى المفعول ان كان المفعولات اقل يعتبر المتروكات وههنا المفعول
اقل لانه ترك خمسا وسجد ثلثا فنقول يحتمل انه سجد هذه الثلثة في ثلث ركعات فكانت
عليه ثلث سجدات وركعة ويحتمل انه سجدها في ركعتين يقضي ركعتين وثلث سجدات
ولو ترك ست سجدات سجد سجدتين ويصلي ثلث ركعات لانه يحتمل انه سجدهما من الركعتين

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيلزمه سجدتين والله اعلم بالصواب **فصل** في بيان احكام زلة القاري الواقعة

فيها الاصل فيه اي في الزلل والخطاء انه ان لم يكن مثله اي مثل ذلك اللفظ في القران والمعنى

اي والحال ان معنى ذلك اللفظ بعيد من معنى لفظ القران متغيرا به معنى لفظ القران تغيرا

فاحشا قويا بحيث لا مناسبة بين المعنيين اصلاً تفسد صلوته كما اذا قرء هذا الغبار

مكان قوله هذا الغراب وكذا اذا لم يكن مثله في القران ولا معنى له حتى يحكم عليه بالبعد من

معنى القران وبعدمه كما اذا قرء يوم تبلى السرائل باللام في اخره مكان الراء في السرائر وان كان مثله

اي مثل ذلك اللفظ المقروء في القران والمعنى اي معنى اللفظ الذي قرءه بعيد من معنى اللفظ

المراد ولم يكن معنى اللفظ المراد متغيرا باللفظ المقروء تغيرا فاحشا تفسد ايضا عند الطرفين

وهو الاحوط كما ان يقرء انا كنا عنها غافلين مكان فاعلين وقال بعض المشائخ لا تفسد

لعموم البلوى وهو قول ابي يوسف ره وان لم يكن مثله في القران ولكن لم يتغير به المعنى

نحو قيامين مكان قوامين فالخلاف على العكس تفسد عنده لا عندهما فالمعتبر في

عدم الفساد عند عدم تغير المعنى كثيرا وجود المثل في القران عنده والموافقة في المعنى

عندهما فهذه قواعد الائمة المتقدمين في هذا الفصل واما المتاخرون كمحمد بن مقاتل

ومحمد بن سلام واسمعيل الزاهدي وابي بكر بن سعيد البلخي والهندواني وابي الفضل والحلوائي رحمهم الله

فاتفقوا على ان الخطا ان كان في الاعراب لا تفسد مطلقا وان كان مما اعتقاده كفر لان اكثر الناس لا

يميزون بين وجوه الاعراب وقال قاضيخان وما قاله المتاخرون اوسع وما قاله المتقدمون

احوط لانه لو تعمده يكون كفرا وما يكون كفرا لا يكون من القران وقال ابن الهمام

فيكون متكلما بكلام الناس الكفار وهو مفسد كما لو تكلم بكلام الناس ساهيا مما ليس بكفر

فكيف وهو كفر انتهى واختلفوا فيما اذا كان الخطاء بابدال حرف بحرف على ما بيناه في

الشرح ويأتي بعضه ولا يقاس مسائل زلة القاري بعضها مما ليس مذكورا عن الائمة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المتقدمين والمتاخرين على بعض مما هو مذكور الا بعلم كامل في اللغة و
العربية والمعاني ونحو ذلك مما يحتاج اليه التفسير ليعلم ما اعتقاده كفر
وما هو بعيد بعدا فاحشا او غير فاحش وما ليس كذلك على قول المتقدمين
وليعلم مخارج الحروف فيميز ما هو قريب في المخرج من غيره على قول بعض
المتاخرين وان بدل القاري حرفا مكان حرف كان الاصل فيه اي في ذلك
التبديل انه ان كان بينهما اي بين الحرفين قرب المخرج كالقاف مع الكاف
او كانا من مخرج واحد كالسين مع الصاد لا تفسد صلوته وزاد في المحيط
قيد الابد منه وهو ان يجوز ابدال احدهما من الاخر فان الجيم والياء والشين
من مخرج واحد ولا يجوز ابدال احدهما من الاخر كما اذا قرء فاما اليتيم فلا تكهر
بالكاف مكان القاف في تقهر وذلك على القاعدة المذكورة وكذا على قول الطرفين
فان الكهر في اللغة بمعنى القهر وكذا لو قرء لايلاف كريش مكان قريش واما اذا قرء مكان
الذال المعجمة ظاء معجمة كما اذا قرء تلظ الاعين مكان تلذ او مما ظرأ مكان ذرأ او قرء
الظاء المعجمة مكان الضاد المعجمة او على القلب كالمغظوب مكان المغضوب وضفر مكان ظفر
فتفسد عليه صلوته اي على القول بالفساد اكثر الائمة للتغير الفاحش في بعضها وعدم المعنى
في البعض مع عدم جواز ابدال الظاء من الذال وان كانا من مخرج واحد وهو يؤيد
تقييد صاحب المحيط وروي عن محمد ره بن سلمة انها لا تفسد لان العجم لا يميزون بين
هذه الاحرف وكان القاضي الامام الشهيد المحسن ره يقول الاحسن فيه اي في الجواب
في الابدال المذكور ان يقول اي المفتي ان جرى على لسانه ذلك ولم يكن مميزا بين بعض
هذه الحروف وبعض او كان في زعمه انه ادى الكلمة على وجهها لا تفسد صلوته
وكذا اي مثل ما ذكر المحسن روي عن محمد بن مقاتل وعن الشيخ الامام اسمعيل

حاقط

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بن الزاهدي ره وهذا معنى ما ذكر في فتاوى الحجة انه يفتى في حق الفقهاء باعادة
الصلوة وفي حق العوام بالجواز ونحوه ما ذكر في الذخيرة انه اذا لم يكن بين حرفين
اتحاد المخرج ولا قربه الا ان فيه اي في ابدال احدهما من الاخر بلوى عامة نحو ان
ياتي بالذال المعجمة مكان الضاد المعجمة كان يقرء في تذليل مكان في تضليل
او نحو ان ياتي بالزاء المحض اي الخالصة مكان الذال المعجمة او الظاء اي ياتي بالظاء
المعجمة مكان الضاد المعجمة لا تفسد عند بعض المشائخ وهذا افضل وهو ابدال
احد هذه الاحرف الثلثة اعني الضاد والظاء والذال من غيره منها ولم اعثر على مسئلة
ابدل فيها الزاء بالذال ولنورده ما ذكره قاضيخان من هذا الفصل قرء والعاديات
ظبحا بالظاء مكان الضاد تفسد ليغيض بهم الكفار بالضاد او ليغيذ بالذال
مكان الظاء لا تفسد حضر بالدال المهملة او المعجمة مكان الضاد تفسد غير المغضوب
بالظاء او الذال تفسد ولا الظالين بالظاء المعجمة او الدال المهملة لا تفسد ولو
بالذال المعجمة تفسد هضيم بالذال المعجمة او بالظاء المعجمة مكان الضاد تفسد بظلام
للعبيد بالذال المعجمة مكان الظاء تفسد موتوا بغيظكم بالضاد المعجمة مكان الظاء لا تفسد
فظا غليظ القلب بالضاد المعجمة مكان الظاء في كل منهما تفسد وجاءكم النذير بالظاء
المعجمة مكان الذال لا تفسد وهو مكظوم بالضاد او الذال المعجمتين تفسد ناضرة
الى ربها ناظرة الاولى بالظاء المعجمة مكان الضاد والثانية بالعكس لا تفسد فترضى
بالظاء المعجمة مكان الضاد تفسد ذللت قطوفها تذليلا بالضاد المعجمة مكان الذال
تفسد ولو بالظاء المعجمة لا تفسد فظلت اعناقهم بالضاد المعجمة مكان الظاء او بالذال المعجمة لا تفسد
وظللنا عليهم بالضاد المعجمة مكان الذال تفسد ولو بالظاء لا تفسد في تضليل بالذال المعجمة مكان
الضاد لا تفسد وبالظاء المعجمة تفسد ان يتبعون الا الظن وان الظن بالضاد المعجمة مكان الظاء تفسد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اذا عوابه بالضاد المعجمة مكان الذال لا تفسد من يضلل الله بالظاء المعجمة مكان الضاد
لا تفسد فرض عليك القرآن بالظاء المعجمة مكان الضاد تفسد لجميع حاذرون بالضاد المعجمة مكان
الذال لا تفسد ائذا ضللنا بالظاء المعجمة مكان الضاد لا تفسد فرض فيهن الحج بالظاء المعجمة مكان
الضاد او بالذال المعجمة تفسد وذروا ظاهر الاثم بالظاء المعجمة مكان الذال او بالضاد المعجمة
تفسد وجعلوا لله مما ذرا بالضاد والظاء المعجمتين مكان الذال تفسد وتلذ الاعين
بالضاد المعجمة مكان الذال او بالظاء المعجمة تفسد واما ابدال الزاء بالذال المعجمة فينبغي
ان يكون التفصيل فيه ما في الالثغ كما ياتي انشاء الله تعالى واما الحكم في الالثغ في قطع
بعض الكلمة عن بعض بان اراد ان يقول الحمد لله فقال ال فانقطع نفسه او نسي الباقي ثم
تذكر فقال حمد لله او لم يتذكر فترك الباقي وانتقل الى كلمة اخرى فقد كان الشيخ الامام شمس
الائمة الحلوائي يفتي بالفساد في مثل ذلك وعامة المشائخ قالوا لا تفسد لعموم البلوى
في انقطاع النفس والنسيان وعلى هذا لو فعله قصدا ينبغي ان تفسد وبعضهم قالوا
ينظر الى الكلمة ان كان ذكر كلها مفسدا فذكر بعضها كذلك والا فلا وقال قاضيخان
وهو الصحيح وذكر انه لو قرء مطلع الفجر فلما قال الفج انقطع نفسه فركع لم تفسد صلوته
وفرق بعضهم بين الاسم والفعل فقال في الاسم لا تفسد وفي الفعل تفسد كما ان اراد ان يقرء
يشكرون فقال يش وترك الباقي تفسد لان اللام في الاسم زائدة لكن هذا الفرق انما
يستقيم على هذا اذا اتى باللام وحده اما لو ضم اليه شيئا اخر في الفج الح فلا يستقيم وقال بعضهم ان
كان للبعض المذكور معنى صحيح لا يتغير به المعنى فاحشا لا تفسد والا تفسد والاولى الاخذ بقول
العامة في انقطاع النفس والنسيان وبما صححه القاضيخان وبهذا التفصيل الاخير في العمد عملا بعموم
البلوى في محله وبالاحتياط في محله واما الوقف في غير موضعه والابتداء في غير موضعه فلا يوجب ذلك
فساد الصلوة ايضا لعموم البلوى بانقطاع النفس والنسيان وعدم معرفة المعنى في حق العوام والعجم وهذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عند عامة علمائنا وعند بعض العلماء تفسد ان تغير المعنى تغيرا فاحشا نحو ان يقرء
لا اله ووقف وابتدء بقوله الا هو هذا مثال الوقف او قرء ولقد وصينا الذين
اوتوا الكتب من قبلكم ووقف وابتدء بقوله واياكم ان اتقوا الله او قرء يخرجون الرسول واياكم
ووقف وابتدء ان تؤمنوا بالله ربكم الى غير ذلك من الامثلة كان يقف على وقالت اليهود
وابتدء عزير ابن الله او يد الله مغلولة وابتدء غلت ايديهم او وقف على لقد كفر الذين قالوا وابتدء
ان الله هو المسيح ابن مريم او ان الله ثالث ثلثة ونحو ذلك فالصحيح عدم الفساد في ذلك كله لما
تقدم ولو وصل حرفا من اخر كلمة الى كلمة اخرى بان قرء اياك نعبد واياك نستعين بوصل كاف
اياك بنون نعبد ونستعين او قرء انا اعطيناك الكوثر بوصل كاف اعطيناك بلام الكوثر
او قرء اذا جاء نصر الله بوصل همزة جاء بنون نصر الله وما اشبه ذلك فان صلوته
لا تفسد على قول العامة من العلماء وقال قاضيخان وان تعمد ذلك وفي شرح التهذيب
هو الصحيح لان من ضرورة وصل الكلمة بالكلمة اتصال اخر الاولى باول الثانية وقال في فتاوى
الحجة المصلي اذا بلغ في الفاتحة اياك نعبد واياك نستعين لا ينبغي ان يقف
على اياك ثم يقول نعبد بل اولى والاصح ان يصل اياك نعبد واياك نستعين
وعلى قول بعض المشائخ تفسد صلوته والظاهر ان مراد هذا القائل انما
هو عند السكت على ايا ونحوها والا فلا ينبغي لقائل ان يتوهم فيه الفساد فضلا
عن العالم وبعض المشائخ فصلوا وقالوا ان علم القاري ان القران كيف هو
اي علم ان الكاف من الكلمة الاولى لا من الثانية الا انه جرى على لسانه
هذا الوصل لا تفسد صلوته وان كان في اعتقاده ان القران
كذلك اي ان الكاف مثلا من الكلمة الثانية تفسد صلوته لان ما قرء ليس
بقران نظرا الى ما اراده والصحيح قول العامة لان هذه كلها تكلفات باردة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واذا اتسق النظم فلا عبرة بالارادة وذكر في الملتقط انه لو قرء فيها الحمد لله
بالهاء مكان الحاء او قرء قل هو الله احد بالكاف مكان القاف والحال انه لا يقدر على غيره
كما في الاتراك ونحوهم يجوز صلوته ولا تفسد وكذا لو قال الخمد بالخاء المعجمة والذي ينبغي
ان يكون الحكم فيه كالحكم في الالثغ على ما ياتي قريبا ان شاء الله تعالى ولو قرء
قل اعود بالدال المهملة مكان المعجمة او قرء فساء صباح المنذرين بكسر الذال لا تفسد
صلوته لان اعود بمعنى ارجع والباء بمعنى الى فكانه قال ارجع الى رب الفلق ولان صباح
المنذرين اي الرسل بمعنى تصبيحهم على قومهم المكذبين وكذا لو قرء يعودون برجال
بالدال المهملة او قرء فانظر كيف كان عاقبة المنذرين بكسر الذال اي في نصرتهم على
قومهم الكافرين ولو قرء الالثغ وهو الذي لا يقدر على التكلم ببعض الكلمة الالثغ ليس
باللام مكان رب بالراء لا تفسد الالثغ بالثاء المثلثة بعد اللام من اللثغ بالتحريك وهو
اللثغة بضم اللام وسكون الثاء وهو ما يتحول اللسان من السين الى الثاء او من
الراء الى الغين او الى اللام او الى الياء او من حرف الى حرف ذكره في القاموس والمختار
في حكم انه يجب عليه بذل الجهد دائما في تصحيح لسانه ولا يعذر في تركه وان كان لا
ينطلق لسانه فان لم يجد اية ليس فيها ذلك الحرف الذي لا يحسنه يجوز صلوته
به ولا يؤم غيره فهو بمنزلة الامي في حق من يحسن ما عجز هو عنه واذا امكنه
اقتداؤه بمن يحسنه لا يجوز صلوته منفردا وان وجد قدر ما يجوز به الصلوة مما
ليس فيه ذلك الحرف الذي عجز عنه لا يجوز صلوته مع قراءة ذلك الحرف لان جواز
صلوته مع التلفظ بذلك الحرف ضروري فينعدم بانعدام الضرورة هذا هو الصحيح في حكم
الالثغ ومن بمعناه ممن تقدم نقلا عن ابي حنيفة رح فيمن قرء واذ ابتلى ابرهيم ربه بضم الميم
وفتح الباء او قرء الخالق البارئ المصور بفتح الواو وهو يطعم ولا يطعم بفتح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

العين فی الاول وکسرها فی الثانی لا تفسد صلوتہ بناء علی ان المراد بالتشبیہ دعائی وبالضمیر فی وهو غیر الله وعلی ان المصور مفعول البارئ وهذا اذا لم یرفع المصور فان رفعه تفسد وتمام تحقیقه فی الشرح وان زاد القاری فیها حرفا نظران لم یغیر المعنی بان قرء وأمر بالمعروف وانه عن المنکر بزیادة الالف فی اللفظ او قرء ومن یعص الله و رسوله ویتعد حدوده یدخلهم نارا بزیادة میم الجمع لا تفسد صلوتہ اتفاقا وان غیر المعنی نحو ان یقرء یس والقران الحکیم وانک لمن المرسلین بزیادة الواو وکذا لو قرء ان سعیکم لشتی ونحو ذلک فقد قالوا تفسد صلوتہ لانہ جعل جواب القسم قسما وینبغی ان لا تفسد لانہ لیس بتغیر فاحش ولو نقص حرفا فان کان من اصول الکلمة وتغیر المعنی تفسد فی قول الطرفین کما لو قرء ومما رزقنهم ینفقون بحذف الراء والزاء ولیقولوا درست بغیر دال او خلقنا بغیر خاء او جعلنا بغیر جیم وکذا اذا لم یکن من الاصول ولکن حذفه یؤدی الی اعتقاد کفر بان حذف الواو من وما خلق الذکر والانثی تفسد واما اذا کان الحذف علی وجه الترخیم بان قرء یا مال بحذف الکاف فلا تفسد اجماعا وکذا اذا لم یکن من اصول الکلمة بان قرء الواقعة بغیرها او من الاصول ولم تغیر المعنی بان قرء تعالی جد ربنا بغیر یاء وذکر فی کتاب زلة القاری للشیخ الامام حسام الدین ابی سعید بن سعد النسفی انہ لو قرء الله الصمد بالسین مکان الصاد لا تفسد صلوتہ لان معنی الصمد والسمد کلاهما واحد لان الصمد الذی لا یاکل ولا یشرب والسمد کذلک وهو اختیار الشیخ الامام نجم الدین ابی حفص عمر النسفی رحمه وهذا مبنی علی من تقدم من اختیار بعض المتاخرین وکذا علی فتوی المتقدمین لصحة المعنی فان السمد العلو والتکبر واعلم ان الصاد والسین والزاء من مخرج واحد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وكثيرا ما يبدل بعضها من بعض فلنذكر بعض ما اورده قاضيخان مبنيا على قول
المتقدمين منها اذا قرأ اذا جاء نصر بالسين او ويعوق ونصرا بالصاد لا تفسد السمد بالسين
قال شمس الائمة السرخسي به لا تفسد ساطير بالصاد مكان السين لا تفسد خاسئا وهو
حصير بالصاد لا تفسد لا انفسام لها بالسين مكان الصاد تفسد فهل عصيتم بالضاد
مكان السين لا تفسد وكذلك فان عسوك مكان عصوك لا تفسد للخائنين خيصما
بالسين مكان الصاد تفسد سددناكم مكان صددناكم لا تفسد تسطلون بالسين مكان
الصاد لا تفسد ثمن بخص مكان بخس لا تفسد صرابا مكان سرابا تفسد نضبا مكان نسيا تفسد
السخرة مكان الصخرة تفسد يخسفان مكان يخصفان تفسد صورة مكان سورة لا تفسد
صوط عذاب مكان سوط تفسد من قصورة مكان قسورة تفسد افسح منى لسانا مكان افصح
لا تفسد يسال الصادقين عن سدقهم مكان الصادقين عن صدقهم لا تفسد وفيه نظر
وكانوا يسرون على الحنث مكان يصرون لا تفسد وقولوا قولا صديدا مكان سديدا تفسد
فالمغيرات سبحا مكان صبحا تفسد وتواسوا بالسين مكان وتواصوا بالصبر تفسد رحلة الشتاء
والسيف مكان الصيف تفسد حاصد اذا حصد مكان حاسد اذا حسد لا تفسد عموا
وسموا مكان صموا تفسد لنسفعا بالناسية ناسية بالسين فيهما مكان الصاد
لا تفسد وكذا لنصفعا مكان لنسفعا حصوما مكان حسوما تفسد لبنا خالصا مكان خالصا
لا تفسد وكذا صائغا مكان سائغا وفيهما نظر فلكل متربص فتربصوا بالسين فيهما مكان الصاد
تفسد سحفا مكان صحفا منشرة تفسد والله اعلم ولو قرء عتى بالعين المهملة مكان حتى
لا تفسد لانها لغة فيها ولو قال سمع الله لمن حمده باللام مكان النون يرجى انه لا تفسد
لقرب المخرج والظاهر ان حكمه كحكم الالثغ ولو قرء يدع اليتيم بتسكين الدال او بضم الدال
وترك التشديد في العين لا تفسد لعموم البلوى وفيه نظر فلذا احكم عليه قاضيخان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بالفساد بالتسکین بخلاف ترک التشدید فانہ لا یغیر المعنی ولو قرء ان الذین امنوا وعملوا

الصلحت ووقف وقرء بعد الوقف التام اولئک اصحب الجحیم اولئک ہم شر البریۃ او قرء والذین

کفروا وکذبوا بایتنا اولئک اصحب الجنۃ ہم فیہا خلدون وما اشبہ ذلک مما یغیر حکم اللہ علی احد الفریقین

بضدہ لا تفسد بصدور الکلام الثانی مبتدء بہ غیر متصل بالاول فلم یتعین الحکم بالفصل

ولو لم یقف ووصل قال عامۃ المشائخ تفسد لانہ خبر بخلاف ما اخبر اللہ تعالی بہ ولو اعتقدہ

یکون کفرا وعن عبد اللہ بن المبارک وابی حفص الکبیر البخاری ومحمد بن المقاتل وجماعۃ من المراوزۃ

جمع مروزی نسبۃ الی مرو علی غیر قیاس انہ ای الثانی لا تفسد صلوتہ لان فیہ ضرورۃ سبق اللسان

وکذا افتی ابو نصر الماتریدی وقال قاضیخان والصحیح ہو الاول ولو قرء ان اللہ بریء من المشرکین ورسولہ

بکسر اللام لا تفسد عند المتاخرین واما عند المتقدمین فذکر قاضیخان فیہ الفساد لان

اعتقادہ کفر لکن ذکر فی الکشاف انہا قرءوا الجر فی رسولہ علی القسم او الجوار ولو قرء انا

کنا منذرین بفتح الذال تفسد قطعا علی قول المتقدمین وکذا لو قرء وانت خیر

المنزلین بفتح الزاء او قرء نحن خلقنا بفتح القاف وقدرنا بفتح الراء وجعلنا و

انزلنا بفتح اللام فیہما او قرء ومن یغفر الذنوب الا اللہ او وما یعلم تاویلہ الا اللہ

بفتح الہاء فیہما او ولا یغرنکم باللہ الغرور بکسر الراء کل ذلک تفسد عند

المتقدمین لا عند المتاخرین وذکر فی فتاوی قاضیخان لو قرء یدع الیتیم

بتسکین الدال تفسد صلوتہ لانہ عکس المراد وکذا ذکر فیہا ولو قرء یتخلون

بالتاء مکان الدال فی یدخلون تفسد ولو قرء نحن خلقنا فی اعناقہم اغلالا

مکان انا جعلنا فی اعناقہم اغلالا او قرء ایاک نعبد بترک التشدید لا تفسد صلوتہ

عند المتاخرین ہذا ان فصلان الاول فی ذکر کلمۃ مکان کلمۃ والاصل انہ ان تقارب

کلمتان معنی ومثلہ فی القران لا تفسد وان تقاربتا ولم تکن المبدلۃ فی القران

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فكذلك عندهما وعند ابي يوسف ره روايتان وان لم تتقاربا والمبدلة في القرآن تفسد على
قياس قولهما لا قول ابي يوسف ره وان لم يكن للمبدلة مثل في القرآن وليس مما اعتقاده كفر
تفسد اتفاقا ان لم تكن ذكرا وان كان في القرآن لكن اعتقاده كفر وقد حصل تفسد عند
عامة المشائخ وقال بعضهم على قياس قول ابي يوسف ره لا تفسد والصحيح انها تفسد اتفاقا
مثال الاول العليم مكان الحكيم او الخبير مكان البصير ونحوه ومثال الثاني اياه مكان اواه
والتائبين مكان التوابين ومثال الثالث سطحت مكان نصبت وبالعكس وخلقت
مكان رفعت وبالعكس ومثال الرابع الغبار مكان الغراب ونحوه ومثال الخامس غافلين مكان
فاعلين **الفصل** الثاني في تخفيف المشددة وتشديد المخففة والاصل فيه ان كان
لا يغير المعنى كان قرء وتتلوا تقتيلا ويسئلونك عن الساعة بالتخفيف في قتلوا والساعة
وكذا يدرككم الموت وردوه اليك ونحوه لا تفسد وان غير المعنى بان ترك التشديد في
رب الفلق ونحوه او في ظللنا عليهم الغمام او في لامارة بالسوء فاختار عامة المشائخ
انها تفسد وقال ابو علي النسفي ره لا تفسد بترك التشديد الا في رب العلمين واياك نعبد فعلم ان
التفصيل المذكور على قول المتقدمين وهو الاحوط وحكم تشديد المخفف كحكم عكسه في
الخلاف والتفصيل فلو قرء افعيينا بالتشديد لا تفسد اهدنا الصراط المستقيم باظهار
اللام لا تفسد وكذا ما يشبهه ما ودعك بالتخفيف لا تفسد تنبيه ومن ذكر
كلمة مكان كلمة تغير النسب فلو قرء عيسى بن لقمان تفسد ولو قرء موسى بن مريم لا
تفسد ولو قرء موسى بن عيسى لا تفسد على قول ابي يوسف ره وعليه عامة المشائخ وكذا
لو قرء موسى بن لقمان ولو قرء عيسى بن سارة تفسد وكذا لو قرء مريم بنت غيلان
جميع هذا مخرج على ما تقدم من الاصل ولو قرء الا ما اضطررتم بالزاء او بالظاء او
بالذال مكان الضاد تفسد ولو قرء ما اضطررتم بالتاء مكان الطاء لا تفسد ولو قرء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الا من خطف الخطفة بالتاء مكان الطاء فيهما تفسد لعدم المعنى ولو قرء خطوات الشيطان
بالتاء فيهما لا تفسد عند المتاخرين او قرء ولا الضالين آمين بالتشديد تفسد وهذا فصل
آخر وهو ابدال هذه الاحرف الثلثة التاء والدال والطاء بعضها من بعض والنور دما ذكره قاضيخان
من ذلك قرء الطحيات او الدحيات مكان التحيات قال ابو علي النسفي رح لا تفسد ولو بدل ما اشتق من
القنوط بما اشتق من القنوت او بالعكس تفسد وعند الوجوه مكان عنت الوجوه تفسد لانهم
اشد رهبطا بالطاء مكان التاء لا تفسد يوم نبطش البطشة الكبرى بالتاء مكان الطاء
فيهما تفسد اظلم واتغى مكان اطغى لا تفسد الصرات مكان الصراط تفسد بترا مكان بطرا
لا تفسد تلعها هضيم مكان طلعها لا تفسد اتمرنا عليهم مكان امطرنا مترا
مكان مطرا تفسد والتور مكان والطور تفسد مستور مكان مسطور لا تفسد
لولا ان ربتنا مكان ربطنا تفسد لوت مكان لوط لا تفسد وينتق مكان ينطق لا تفسد كصاحب
الحوط مكان الحوت لا تفسد الم يجدك مكان يجدك تفسد ولا يستطنون مكان ولا
يستثنون لا تفسد حمالة الحتب مكان الحطب تفسد رحلة الشطاء بالطاء مكان الشتاء و
الصيف بالسين تفسد امنط طائفة مكان امنت لا تفسد ولو قرء تائفة مكان طائفة تفسد كاذبة
خاتئة مكان خاطئة لا تفسد هل طرى مكان هل ترى من فتور مكان فطور لا تفسد والطين مكان
والتين تفسد لعلي اتلع مكان اطلع لا تفسد فتاف عليها تائف مكان فطاف عليها طائف
تفسد يتخلون مكان يدخلون تفسد ولو قرء فهل عسيتم بالضاد لا تفسد وقد تقدم ولو قرء الشيطان
بالتاء مكان الطاء لا تفسد وقد تقدم ايضا ولو قرء قل هو الله احت بالتاء مكان الدال تفسد
لعدم المعنى وكذا لو قرء لم يلت ولم يولد بالتاء مكان الدال ولو قال اللهم صل على محمد بالسين مكان الصاد لا تفسد
لصحة كونه من السلوان وعلى بمعنى الباء اي سلنا بمحمد عن غيره من امور الدنيا ولو قرء ما ودعك تبارك
بالتشديد لا تفسد لانه بمعنى تبارك ولو ترك التشديد في الرب تفسد وقد تقدم ولو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قرء الم يجعل كيدهم في تضليل بالظاء مكان الضاد تفسد ولو قرء بالذال المعجمة مكان

الضاد لا تفسد البعد الفاحش في الاولى وصحة المعنى في الثاني ولو قرء حمالة الحطب بالتاء

مكان الطاء تفسد وقد تقدم ولو قرء من الجنة والناس بنصب الجيم اي بفتحها لا تفسد لان

ماخذ الاشتقاق واحد والله اعلم **فوائد** ولو قدم بعض حروف الكلمة على بعض

كعفص مكان عصف وسرخ مكان خسر تفسد ان غير المعنى وان ترك كلمة من آية فان لم يتغير

المعنى كما لو قرء وما تدري نفس ماذا تكسب غدا فترك ذا او قرء ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من

العلم وترك من او قرء وجزاء سيئة سيئة مثلها بترك سيئة الثانية لا تفسد وان تغير المعنى بان قرء

فما لهم لا يؤمنون وترك لا او قرء واذا قرئ عليهم القرآن لا يسجدون وترك لا فانه تفسد صلوته عند

العامة وقيل لا تفسد والاول هو الصحيح وان زاد كلمة في آية فان كانت الزيادة في القرآن ولا يتغير

المعنى بان قرء لا تعبدون الا الله وبالوالدين احسانا وبرا وذي القربى او قرء ان الله كان غفورا

رحيما لا تفسد وان تغير المعنى لكنها في القرآن بان قرء من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا وكفر

فلهم اجرهم او قرء واما من بخل واستغنى وآمن وكذب بالحسنى ونحو ذلك مما يكفر معتقده تفسد صلوته

وكذا ان لم يكن في القرآن وتغير المعنى واما ان لم يكن في القرآن ولا يتغير المعنى بان قرء من ثمره اذا

اثمر واستحصده او قرء فيهما فاكهة ونخل وتفاح ورمان ثم لا تفسد صلوته الكل من قاضيخان

تتمات فيما يكره من القرآن في الصلوة وما لا يكره وفي القرآن خارجها وفي سجدة التلاوة

ولا باس بقراءة القرآن فيها على التاليف عرف ذلك بفعل الصحابة عليهم الرضوان وفيه

التحرز عن هجر البعض والمستحب قراءة المفصل والافضل ان يقرء في كل ركعة سورة تامة و

لو قرء بعضها في ركعة وباقيها في ركعة قيل يكره والصحيح انه لا يكره واذا اراد ان يقرء آخر سورة

في الركعتين او سورة تامة فالاكثر هما افضلهما وان اراد ان يقرء آية طويلة او ثلث

آيات فالصحيح ان الثلث اذا بلغت مقدار اقصر السورة افضل وان قرء آخر سورة في

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ركعة قيل يكره ان يقرء اخر سورة اخري فى الركعة الثانية والصحيح انه لا يكره قاله
قاضيخان وكذا لو قرء فى الاولى من وسط سورة او من اولها ثم قرء فى الثانية من وسط
سورة اخرى او من اولها او سورة قصيرة الاصح انه لا يكره لكن الاولى ان لا يفعل من غير
ضرورة وعلى هذا الانتقال من اية الى اية اخرى من سورة واحدة لا يكره اذا كان بينهما
ايتان او اكثر لكن الاولى ان لا يفعل بلا ضرورة ولو قرء فى كل ركعة سورة وترك بين السورتين
سورة يكره الا ان تكون السورة اطول من التى قراها بحيث يلزم اطالة الركعة الثانية على الاولى
اطالة كثيرة ولو ترك بينهما ثلث سور لا تكره ولو ترك سورتين فكذا لا يكره هو الصحيح ولو
جمع بين السورتين فى ركعة واحدة الاولى ان لا يفعل فى الفرض ولو فعل لا يكره الا ان
يترك بينهما سورة او اكثر ولو انتقل فى الركعة الواحدة من اية الى اية يكره وان كانت
بينهما ايات بلا ضرورة فان سهى ثم تذكر يعود مراعاة لترتيب الايات وان كرر اية
واحدة مرارا ان كان فى التطوع يصليه وحده لا يكره وفى الفرض يكره حالة الاختيار لا حالة
العذر والنسيان كذا فى المحيط ولو قرء فى الثانية سورة فوق سورة التى قراها فى الاولى
يكره الا ان تكون بغير قصد وقيل فى النفل لا يكره وسئل عن ابن احمد عمن قرء فى الاولى من الظهر
سورة الفلق وفى الثانية قل هو الله احد فلما بلغ الله الصمد تذكر ان عليه ان يقرء قل اعوذ برب
الناس ثم سورة الاخلاص وفى الخلاصة افتتح سورة وقصد سورة اخرى فلما قرا اية او ايتين
اراد ان يترك تلك السورة ويفتتح التى ارادها يكره واذا قرء فى الاولى قل اعوذ برب الناس ينبغى ان
يقراها فى الثانية ايضا قاله البزازي لان التكرار اهون من القراءة منكوسا وفى الولو الجية
من يختم القران فى الصلوة اذا فرغ من المعوذتين فى الركعة الاولى يركع ثم يقوم فى الركعة
الثانية ويقرء بفاتحة الكتاب وشىء من سورة البقرة وفى فتاوى الحجة القراءة فى الصلوة
على ثلثة اوجه فى الفرائض على الترمتة والترسل والتدبر حرفا حرفا وفى التراويح

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بقراءة الائمة بين التؤدة والسرعة وفي النوافل بالليل له ان يسرع بعد ان يقرء كما
يفهم والقراءة بالروائات السبع كلها جائزة لكن الاولى ان لا يقرء بالقراءة العجيبة والروائات
الغريبة لان بعض السفهاء ربما يقعون في الاثم فلا يقرء عند العوام مثل قراءة ابي جعفر
وابن عامر وحمزة والكسائي صيانة لدينهم فربما يستحقرون او يضحكون وان كان
كلها صحيحة فصيحة طيبة ومشائخنا اختاروا قراءة ابي عمرو وحفص عن عاصم
كذا في فتاوى الحجة واما القراءة خارج الصلوة فاعلم ان حفظ ما يجوز به الصلوة فرض
على كل مكلف وحفظ فاتحة الكتاب وسورة واجب وحفظ سائر القران فرض كفاية
وسنة عين افضل من صلوة النفل وقراءة القران من المصحف افضل لانه جمع بين
عبادتي القرائة والنظر في المصحف ويستحب ان يقرء على طهارة مستقبل القبلة
لابسا احسن ثيابه ويستعيذ ويسمي والتعوذ يستحب مرة واحدة مالم يفصل
بعمل دنيوي حتى لو رد السلام او اجاب للمؤذن او سبح او هلل ليس عليه اعادة
التعوذ ذكره في فتاوى الحجة ولا يسمي في اول براءة قيل ان ابتداها يسمي وان وصلها
بالانفال لا يسمي ذكره في النوازل ثم قيل الاولى ان يختم القران في كل اربعين يوما وقيل
يختمه في السنة مرتين وقيل ان اراد ان يقضي حقه يختمه في كل اسبوع وقيل كل
شهر وبه افتى ابو عصمة وقال ابن المبارك يعجبني ان يختم في الصيف اول النهار و
في الشتاء اول الليل ولا يستحب ان يختم القران في اقل من ثلثة ايام لقوله عليه السلام
لا يفقه من قرء القران في اقل من ثلثة ايام وقراءة قل هو الله ثلث مرات عند ختم
القران لم يستحسنها بعض المشائخ وقال ابو الليث ره هذا شئ استحسنه اهل القران
وائمة الامصار فلا باس به الا ان يكون الختم في المكتوبة فلا يزيد على مرة ولا باس
بالقراءة مضطجعا اذا ضم رجليه والقراءة ماشيا او هو في عمل ان لم يشتغل المشي والعمل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تلبه لا تكره والا يكره وسئل البقالی رح قراءة القرآن فی الاوقات المكروهة التی تكره فيها الصلوة
افضل ام الصلوة على النبی عم والذكر والتسبيح فقال الصلوة على النبی عم والدعاء والتسبيح افضل والقراءة
فی الحمام ان لم يكن ثمه احد مكشوف العورة وكان الموضع طاهرا يجوز جهرا وخفية وان لم يكن كذلك فان
قرء فی نفسه فلا باس به ويكره الجهر وكذا تكره القراءة فی المسلخ والمغسل وموضع النجاسة ويكره القراءة
عند القبور عند ابيحنيفة رح ولا تكره عند محمد رح وبقوله اخذ المشائخ رجل يكتب الفقه وبجنبه رجل
يقرء القرآن ولا يمكن للكاتب الاستماع فالاثم على القارئ لقرائته جهرا فی موضع اشتغال الناس
باعمالهم وعلى هذا لو قرء على السطح فی الليل جهرا والناس نيام ياثم كذا فی الخلاصة ولا يخلو عن نظر
صبی يقرء فی البيت واهله مشغولون بالعمل يعذرون فی ترك الاستماع ان افتتحوا العمل قبل
القراءة والا فلا وكذا قراءة الفقه عند قراءة القرآن ولو كان القارئ فی المكتب واحد يجب على
المارين الاستماع وان كان اكثر ويقع الخلل فی الاستماع لا يجب عليهم يكره للقوم ان يقرء القرآن جملة
لتضمنها ترك الاستماع والانصات وقيل لا باس به الكل فی القنية والاصل فيه ان الاستماع للقرآن
فرض كفاية على ما حققناه فی الشرح رجل يقرء والى جنبه رجل يدرس ويكرر فقها ولا يمكنهم
الاستماع للقارئ فالاثم على المتاخر ولا يكره قيام القارئ للقادم اذا كان مستحقا للتعظيم ذكره فی
القنية واستماع القرآن افضل من تلاوته وكذا من الاشتغال بالتطوع لانه يقع فرضا والفرض افضل
من النفل والجهر بالقرآن افضل ان لم يكن عند مشغولين ما لم يخف الرياء وتعلم المرأة القرآن من المرأة
افضل من تعلمها من الاعمى الغير المحرم وقيل يكره تعلمها منه لان صوتها عورة كذا ذكروه ولا باس بتعليم
الكافر القرآن والفقه رجاء ان يهتدی لكن لا يمس المصحف ما لم يغتسل عند محمد رح ومطلقا عند
ابيوسف رح ومن تعلم القرآن ثم نسيه ياثم والنسيان لا يمكنه القراءة من المصحف رجل يقرء
بلحن يجب على السامع ان يرده بالصواب ان علم انه لا يقع بسبب ذلك عداوة وضغن والا
فهو فی سعة من تركه ويكره الترجيع والتلحين بقراءة القرآن عند عامة المشائخ لانه تشبه بفعل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الفسقة هذا اذا كان لا يغير المعنى واما اللحن المغير فحرام بلا خلاف ويكره تصغير المصحف وكتابته بقلم دقيق وكتابة القرآن على ما يفرش وكتابته على الجدران والمحاريب غير مستحسنة ولا باس بتحلية المصحف وكذا نقطه وتعشيره واذا صار المصحف بحيث لا يقرء فيه يجعل في خرقة طاهرة ويدفن في ارض طاهرة ولا يجوز ان يجلد به القرآن وقيل ان كوغذ الاخبار يجوز استعمالها في تجليد المصحف وكتب الفقه دون كتب النحو ويكره توسيد المصحف بغير الحفظ ويجوز للحفظ كما يجوز الركوب على جوالق هو فيه للضرورة واما سجدة التلاوة فاذا قرء اية السجدة وهي في اربعة عشر موضعا اخر الاعراف وفي الرعد والنحل والاسراء ومريم واولى الحج وفي الفرقان والنمل والم تنزيل وص وفصلت والنجم والانشقاق والعلق فانه يجب عليه ان يسجد بشرائط الصلوة الا التحريمة سجدة بين تكبيرتين مستحبتين وعند الشافعي ره ثانية الحج منها وص ليست منها وعند مالك ره الثلث الاخير ليست منها وعند الائمة الثلثة هي سنة وليس فيها رفع اليدين ولا تشهد ولا سلام ويجب على التالي والسامع سواء قصد السماع او لم يقصد ويجب على المؤتم تلاوة امامه وان لم يسمعها فان لم يسجدها الامام لا يسجدها المؤتم وان سمعها لانه تبع ولو تلاها المؤتم لا يجب عليه ولا على من سمعها منه ممن هو معه في تلك الصلوة وعند محمد ره يسجدونها بعد الفراغ منها ويجب على من سمع منه ممن ليس في صلوته اجماعا ولو سمعها المصلي ممن ليس في صلوته يسجدها بعدها ولا يسجدها فيها ولو سجدها فيها لا تسقط عنه ولا تفسدها ويجب على من سمعها من حائض او نفساء او كافر او صبي ومجنون وكذا من نائم في الصحيح ولو سمعها من الطائر او الصداء لا يجب عليه ولو تهجيها لا يجب عليه ولا على من سمعها وكذا لا يجب بالكتابة او النظر من غير تلفظ واذا تلاها او سمعها راكبا جاز اداؤها بالايماء وان تلاها او سمعها غير راكب لا يجوز الايماء بها راكبا الا من عذر كسجدة في الفرض ولو تلاها وهو قادر على السجود فلم يسجدها حتى عجز عنه بمرض ونحوه جاز الايماء بها ولا يلزمه اعادتها اذا صح كما في قضاء الصلوة ويستحب ان يقوم فيسجدها من

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

القيام وكذا القيام بعد الرفع منها ويستحب ان يتقدم التالي ويصف السامعون خلفه ولا
يرفعون رؤسهم قبله ولا يكره مخالفة ذلك بان يسجدوا حيث كانوا ولو قدموا وسجدوا
ويرفعوا قبله ولو ظهر فساد سجدة التالي لا تفسد سجدتهم ويستحب للتالي اخفاؤها اذا لم يكن
السامع متهيأ للسجود وان كان متهيأ يستحب جهرها ولا تجب على الفور حتى لو سجدها بعد
او اكثر تقع اداء لا قضاء الا انه يكره تاخيره من غير ضرورة ويشترط نية السجود التلاوة
لا التعيين حتى لو كان عليه سجدات متعددة فعليه ان يسجد عددها وليس عليه ان يعين ان هذه السجدة
لاية كذا وهذه لاية كذا ويبطلها ما يبطل الصلوة من التكلم والقهقهة والحدث قبل الرفع على قول محمد ره
وهو الاصح خلافا لابي يوسف ره ومن سمعها من مصل واقتدى به قبل ان يسجد المصلي لها سجد معه وان اقتدى
بعد ما سجدها فان كان اقتداؤه في الركعة التي تليت فيها سقطت عنه ان ادرك معه الركوع والا
فلا بد من سجود لها بعد الصلوة كما لو لم يقتد به وكل سجدة وجبت فيها ولم يؤد فيها لا يقضى
ابدا واذا تلا فيها فركع ونواها فيه او لم ينو فسجد للصلوة سقطت عنه اذا لم يقرء بعدها اكثر من
ثلث ايات وفيما اذا قرء ثلثا ففيه خلاف فان قرء اكثر من ثلاث فلا بد من السجود لها قصدا
ولا تتادى بالركوع ولا بسجود الصلوة ولو تليت بالعربية يجب على من سمعها ولم يفهمها اذا اخبر
بها اجماعا ولو تليت بالفارسية تلزم من سمعها ولم يفهمها اذا اخبر عند ابي حنيفة ره خلافا لهما
ولا يجب على من لم يسمعها وان كان في مجلس التلاوة ويقول فيها ما يقول في سجدة الصلوة هو الاصح
وقيل يقول سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا اختاره بعض المتاخرين وقيده بعضهم بما اذا
لم يكن في صلوة الفرض ولو كرر تلاوة اية في مجلس واحد كفته سجدة واحدة سواء كان بعد
جميع التلاوة او بعد بعضها فلو تبدل المجلس والاية تكرر السجدة وتبدل المجلس
حقيقي بان ينتقل من مكانه في الصحراء او ما هو في حكمها بثلاث خطوات او اكثر
او حكمي بان يشرع في عمل اخر بان اكل ثلاث لقمات او شرب ثلاث جرعات

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

او تكلم ثلث كلمات من غير ان يقوم من مكانه والاتحاد الحقيقي ظاهر والحكمي هو الكائن بين
اجزاء ما يطلق عليه مكان واحد عرفا كالمسجد والبيت والحانوت وكذا مشى اقل من ثلث خطوات
في نحو الصحراء اذا عرفت هذا فان وجد الاتحاد حقيقة او حكما عند تكرار اية كفته سجدة واحدة
بلا: لان مشى خطوة او خطوتين او اكل لقمة او لقمتين وشرب جرعة او جرعتين او انتقل من زاوية
البيت او المسجد الى زاوية اخرى او رد سلاما او شمت عاطسا ثم كررها كفته سجدة واحدة بخلاف نسدية
الثوب والدياسة والكراب والانتقال من غصن الى غصن اخر وكذا لو تكلم كلمات او شرب جرعات
او عقد نكاحا او بيعا او نحو ذلك فانه لا يكفيه سجدة واحدة ولو طال الجلوس من غير ان يشتغل
عما تقدم ثم كرر لا يجب عليه تكرار السجود ولو كررها راكبا سائرا تكرر الوجوب ان لم يكن في الصلوة فان
كررها فيها لا يتكرر سواء كان في ركعة او اكثر وهو قول ابي يوسف رح وهو الاصح وعند محمد رح ان كررها
في ركعة اخرى تكرر والسفينة كالبيت ولو تبدل مجلس السامع دون التالي تكرر الوجوب عليه اجماعا
ولو تبدل مجلس التالي دون السامع تكرر عليه ايضا عند البعض وعند البعض لا يتكرر وصحح في
الكافي الاول وفي الهداية وفتاوى قاضيخان الثاني وعليه الفتوى واعلم ان حكم الصلوة على
النبي صلى الله عليه وسلم عند ذكر اسمه على القول بوجوبها كحكم السجدة في عدم تكرار الوجوب
عند اتحاد المجلس لكن يندب تكرارها دون تكرار السجود والفرق ان الصلوة على النبي عم
تتقرب مستقلة وان لم يذكر بخلاف السجدة فانها لا تتقرب بها مستقلة من غير تلاوة
ولو قرء اية السجدة خارج الصلوة ولم يسجدها ثم شرع فيها من غير ان يتبدل المجلس و
قراها فيها وسجدها كفته هذه السجدة عن التلاوتين وان سجد للاولى لم تكفه تلك السجدة
عنهما وان لم يسجد للاولى ولا للثانية حتى خرج منها سقطتا وفي النوادر ان الاولى لا تسقط
والاول اصح ولو تلاها في الصلوة اولا وسجدها ثم قراها بعد ما سلم قيل يسجد ثانيا ولا تكفيه
الاولى وقيل تكفيه وقيل ان لم يتكلم بعد السلام قبل قراءتها تكفيه الاولى وان تكلم لا ولو قراها في الصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولو سجد لها حتى سلم فقرأها مرة اخرى كفته سجدة واحدة وسقطت عنه الاولى ولو قرء سجدة ثم
سمعها فى تلك المكان من آخر ثم من آخر وهلم جرا كفته سجدة واحدة سواء كان هو فى الصلوة او لا على
ظاهر الرواية والمسبوق اذا سجدها مع امامه ثم قراها فيما يقضي لا يسجد على مقتضى قول ابي يوسف خلافا
لمحمد ره ولو لم يكن سجدها مع الامام يسجد اتفاقا واذا تلا سجدة فى الصلوة ولم يقرء بعدها فوق ثلاث
آيات فان شاء نواها فى الركوع والسجود وان شاء يسجد لها استقلالا وان قرء بعدها فوق ثلاث
آيات فلا بد من السجود لها استقلالا ثم اذا سجد لها على سبيل الاستقلال يكره ان يقوم ويركع من غير ان
يقرء بعدها شيئا بل يقرء شيئا ثم يركع فان كانت ختم السورة يقرأ آيات من سورة اخرى وان بقي منها
آيتان او ثلث كسورة بني اسرائيل والانشقاق فكذا ينبغي ان يوصل بها سورة اخرى وان لم يوصل لا يكره
ويكره للامام ان يقرء آية السجدة في صلوة يخافت فيها وكذا فى نحو الجمعة والعيدين الا ان يكون
فى آخر السورة بحيث تؤدي بركوع الصلوة او سجودها وينبغي ح ان لا ينويها فى الركوع لتؤدى
بالسجود من الجميع ويكره ان يقرء السورة ويترك آية السجدة لانه يشبه الفرار من السجود ولا يكره ان
يقرء بالسجدة وحدها ويترك سائر السورة لكن المستحب ان يقرء معها آيات او آية دفعا لتوهم التفضيل
والله اعلم **الملحقات** منها مباحث الامامة الصلوة بالجماعة سنة مؤكدة وقيل واجبة وفي
البدائع تجب على العقلاء البالغين الاحرار القادرين على الجماعة من غير حرج انتهى والادلة
تساعده على ما ذكرناه فى الشرح والاعذار التي تبيح التخلف عنها المرض الذي يبيح التيمم ومثله كونه
مقطوع اليد والرجل من خلاف او مفلوجا والمطر والطين والبرد الشديد والظلمة الشديدة
فى الصحيح وكذا الاستخفاء من سلطان او غريم وهو معسر او لا يستطيع المشي او اعمى واولى الناس
بالامامة اعلمهم بالسنة فان تساووا فى العلم فاقرأهم فان تساووا فيهما فاورعهم
اي اكثرهم تحرزا عن الحرام فان تساووا فى الاوصاف الثلثة فاكبرهم سنا فان تساووا
فى الاربعة فاحسنهم خلقا والمراد بحسن الخلق الحلم والرفق والحياء ثم ان تساووا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فى الخمسة فقيل اصبحهم وجها وقيل انسبهم فان تساووا اقرع بينهم ويكره تقديم الفاسق

كراهة تحريم وعند مالك ره لا يجوز تقديمه وهو رواية عن احمد ره وكذا المبتدع ويكره تقديم

العبد والاعرابي وولد الزنى والاعمى والكراهة فيهم دون تلك الكراهة وفى المحيط لا باس بان يؤم

الاعمى والبصير اولى ولو علم ان العبد والاعرابي وولد الزنى عالم فلا كراهة والمبتدع من يعتقد

شيئا على خلاف معتقد اهل السنة والجماعة وانما يجوز الاقتداء به مع الكراهة اذا لم يؤد ما يعتقده

الى الكفر فان ادى الى الكفر فلا يجوز اصلا الاقتداء به كغلاة الروافض ومن ينفى الصديقية

او ينكر خلافة الصديق او صحبته او يسب الشيخين وكالجهمية والقدرية والمشبهة القائلين

بان الله تعالى جسم كالاجسام ومن ينكر الشفاعة او الرؤية او عذاب القبر او الكرام الكاتبين واما

من يفضل عليا كرم الله وجهه ولا يسب فهو ممن يجوز الاقتداء بهم مع الكراهة وكذا من يقول

انه تعالى جسم لا كالاجسام او يقول لا يرى لجلاله وعظمته وعن ابى يوسف ره انه قال لا يجوز الاقتداء

بالمتكلم وان تكلم بحق قيل المراد به من يناظر فى دقائق علم الكلام وقيل من يريد ذلة

خصمه عند المناظرة فى الكلام فانه كفر لانه يحب كفر خصمه ويجوز الاقتداء بالشافعى ره و

نحوه وقيل مع الكراهة وقيل من غير كراهة اذا لم يتحقق منه ما يفسد الصلوة على راى المقتدى

ولا يصح اقتداء الرجل بالمراة ولا بالصبي فى الصحيح ولا اقتداء العاقل بالمعتوه ولا اقتداء القارى

بالامي ولا الامي بالاخرس ولا مستور العورة بمكشوفها ولا غير المومي بالمومي ولا المومي قاعدا بالمومي

مستلقيا او على جنبه ولا الطاهر بصاحب العذر ولا صاحب عذر بصاحب عذر اخر فان اتحد مال

العذر ... از ولا يقتدى المفترض بالمتنفل ولا من يصلي فرضا بمن يصلي فرضا اخر ويجوز اقتداء

المتنفل بالمفترض ولا يصح ... اقتداء الناذر بالناذر الا اذا قال بعينه نذر صاحبه نذرت تلك

... ورة التى نذر فلان ويجوز اقتداء ... الحالف بالحالف وبالناذر دون العكس ومصليا

... اذ رين لا يجوز اقتداء احدهما با ... لاخر ولو اشتركا فى نافلة فافسداها

... ركعتى الطواف كالنا ...

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صح اقتداء احدهما بالاخر في القضاء بخلاف ما لو افسداها بعد الشروع غير مشتركين
حيث لا يصح اقتداء احدهما بالاخر ولا بالنا ذر ولو صليا الظهر ونوى كل امامة الاخر
صحت صلوتهما ولو نوى كل الاقتداء بالاخر فسدت ويجوز اقتداء من يصلي السنة بعد الظهر
بمن يصلي السنة قبلها وكذا سنة العشاء بالتراويح وكذا اقتداء من يرى الوتر واجبا بمن
يراه سنة عند محمد بن الفضل ره والاولى عدم الجواز ويجوز اقتداء الغاسل بالماسح وكذا اقتداء
المتوضي بالمتيمم والقائم بالقاعد خلافا لمحمد ره فيهما وكذا اقتداء القائم بالاحدب الذي
بلغت حدبته الى الركوع ولو لم تصل الى حد الركوع فالاصح الجواز اتفاقا ولا يجوز امامة الخنثى
المشكل للنساء وكذا امامة المراة لهن ولكن يكره ان يصلين وحدهن جماعة وان فعلن
يكره ان يتقدم الامام عليهن بل تقف وسطهن كما اذا ام العاري العراة ويجوز اقتداء
المؤمي بالمؤمي ويجوز اقتداء الاخرس بالامي دون العكس والاخرس مع الامي كالامي مع القاري
وفي المحيط ان القاري اذا كان على باب المسجد او بجوار المسجد والامي في المسجد يصلي وحده ان
صلوته جائز بلا خلاف وكذا اذا كان القاري في صلوة غير صلوة الامي جاز للامي ان
يصلي وحده ولا ينتظر فراغ القاري بالاتفاق واما اذا صلى القاري في ناحية والامي في ناحية
وصلوتهما موافقة فقد ذكر ابو حازم ره عدم الجواز على قول ابي حنيفة ره وفي رواية
الجواز والاول بناء على ما لو اقتدى قاري وامي بامي حيث تفسد صلوة الكل عنده و
عندهما صلوة القاري فقط ولا يجوز تقديم الموتم على امامه خلافا لمالك ره والمعتبر
موضع القدم حتى لو كان المقتدي اطول من امامه ويقع سجوده قدام الامام لكون
قدمه غير مقدمة عليه يجوز والمعتبر في القدم العقب حتى لو كان عقب المقتدي غير مقدم على عقب
الامام لكن قدمه اطول تقع اصابعه قدام اصابعه يجوز ومن صلى مع واحد يقيمه عن يمينه وان صلى مع
اثنين تقدم عليهما وعن محمد ره ان الواحد يجعل اصابعه عند عقب الامام وعن ابي يوسف ره انه يتوسط

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الاثنين فلو قام الواحد خلفه او عن يساره يكره وقيل لا ولو توسط الاثنين لا يكره ولو
توسط الاكثر يكره ويصف الرجال ثم الصبيان ثم النساء والخنثى المشكل يقوم قدام النساء و
الترتيب بين الرجال والصبيان سنة لا فرض هو الصحيح واما بينهم وبينهن ففرض عندنا حتى لو
حاذت المرأة او صبية مشتهاة رجلا او تقدمت عليه قدر ركن وصلوتهما مطلقة مشتركة
تحريمة واداء واتحد المكان والجهة بلا حائل ونوى امامتها افسدت صلوة الرجل فشروط المحاذات المفسدة
عشرة على ما قالوا الاول كونها بالغة او صبية مشتهاة وهي بنت تسع سنين مطلقا او ثمان او سبع اذا كانت
عبلة وسمينة فلو لم تكن كذلك لا تفسد ولا فرق بين المحرم وغيره والثاني كونها تعقل الصلوة فان كانت
لا تعقلها لا تفسد والثالث ان تكون المحاذات قدر ركن عند محمد رحمه الله واداء الركن معها شرط عند ابي يوسف
والرابع ان تكون الصلوة مطلقة اي ذات ركوع وسجود فلا تفسد المحاذات في صلوة
الجنازة وسجدة التلاوة والخامس كون الصلوة مشتركة من حيث التحريمة بان
تبني المرأة تحريمها على تحريمة الرجل او مبنيا تحريمتهما على تحريمة ثالث فلا تفسد
المحاذات فيما اذا صليا صلوة واحدة منفردين او مقتديا احدهما بامام ولم
يقتد به الاخر والسادس كون الصلوة مشتركة من حيث الاداء بان يكون
الرجل اماما لها او كان لهما امام فيما يؤديانه تحقيقا كالمقتدي او تقديرا
كاللاحقين بعد فراغ الامام فلا تفسد المحاذات اذا كانا مسبوقين قاما الى قضاء
ما سبقا والسابع اتحاد المكان حتى لو كان احدهما على دكان قدر قامة
والاخر على الارض لا تفسد والثامن اتحاد الجهة فلو اختلفت بان كانا
يصليان في جوف الكعبة كل منهما الى غير جهة الاخر لا تفسد المحاذات
والتاسع عدم الحائل بينهما حتى لو كان بينهما اسطوانة او نحوها لا تفسد
والفرجة التي تسع انسانا كالحائل والعاشر ان ينوي الامام امامة النساء فانه ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لم ينوها لا يصح اقتداؤها به فلا تفسد محاذاتها وقيل محاذاة الامرد مفسدة كالمرأة و
هو غير صحيح ويشترط لصحة الاقتداء اتحاد مكان الامام والمقتدي حكما فلو كان
بينهما حائط فان كان قصيرا دون القامة قليلا عرضه غير زائد على ما بين الصفين لا
يمنع والا فان كان فيه باب او كوة يمكن الوصول الى الامام عنه وهو مفتوح فكذلك
لا يمنع وان كان الباب مسدودا والكوة صغيرة لا يمكن النفوذ منها او مشبكة فان كان
لا يشتبه عليه حال الامام برؤية او سماع لا يمنع على اختيار الحلواني وقال في المحيط هو
الصحيح وان كان الحائط على خلاف ما ذكر بان كان عريضا طويلا وليس فيه ثقب منع وان
لم يكن بينهما حائط ولكن بينهما او بين المقتدي وبين الصف الذي قدامه بعد فان كان
اقل مما يمكن فيه صف او تمر فيه العجلة لا يمنع مطلقا وان كان قدر ما يقوم فيه صف
فان كان في المسجد لا يمنع وان كان خارجه يمنع الا ان يقوم فيه ثلثة فانهم
صف يحصل به اتصال من وراءهم بمن قدامهم بالاتفاق بخلاف الواحد فانه لا يحصل
الاتصال بالاتفاق وكذا الاثنان عندهما خلافا لابي يوسف رحمه الله فان الاثنين كالثلثة
في ذلك وفي حكم انعقاد جمعة الامام معهما وفي حكم محاذات النساء وقد قالوا ان
المسجد اذا كان كبيرا جدا كمسجد بيت المقدس المشتمل على المساجد الثلثة وقام المقتدي
في اقصاه من غير اتصال الصفوف لا يجوز ولو اقتدى من سطح المسجد فالكلام فيه كما
لو اقتدى من وراء الجدار وكذا المأذنة ولو اقتدى على جدار بيته متصلا بالمسجد ولا
يخفى عليه حال الامام جاز وما لو قام على سطحه حيث لا يجوز وان كان لا يخفى عليه حال الامام ولو صلى على دكان خارج المسجد
ان اتصلت الصفوف جاز والا فلا ولو كان بين الامام والمقتدي في الجامع وغيره نهر فان كان صغيرا لا يمنع
وان كان كبيرا يمنع والصحيح ان الصغير ما لا يمكن فيه سير الزورق وان كان امكن فهو كبير و
مصلى العيد كالمسجد في الحكم **فصل** فيما يتابع المقتدي فيه وما لا يتابعه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لاخلاف في لزوم المتابعة في الاركان الفعلية واما الركن القولي وهو القراءة فلا يتابعه
فيه عندنا بل يستمع وينصت سواء كان الامام يجهر بها اولا وعند الشافعي ره تلزم
المتابعة في الفاتحة مطلقا الا اذا خاف فوت الركعة وعند مالك واحمد ره في المخافة
دون الجهر واما جواز القراءة خلف الامام فقال به محمد ره في السرية وعندهما يكره فيهما
ايضا كراهة تحريم وفيما عدا القراءة من الاذكار يتابعه اي ياتي به المقتدي كما ياتي به الامام
ويبتني على لزوم المتابعة في الاركان ان المقتدي لو رفع راسه من الركوع او السجود قبل الامام
ينبغي ان يعود ولا يصير ذلك ركوعين ولو رفع الامام راسه من الركوع او السجود يجب
قبل تسبيح المقتدي ثلثا فالصحيح انه يتابع الامام واما لو قام الى الثالثة قبل ان يتم المقتدي
التشهد فانه يتمه ثم يقوم وان لم يتم وقام جاز وكذا لو سلم في القعدة الاخيرة قبل ان يتم
المقتدي التشهد فانه يتم ثم يسلم ولو سلم ولم يتم جاز ولو سلم قبل اتيان المقتدي بالصلوة
والدعاء يتابعه لانها سنة والتشهد واجب وكذا لو تكلم الامام بعد تمام القعدة قبل اتمام
المقتدي التشهد يتمه ويسلم بخلاف ما لو احدث الامام عمدا في هذه الحالة فانه لا يتمه بل
انه كان قعد قدر ما يمكن فيه قراءة التشهد صحت صلوته والا فلا ولو ركع في الوتر قبل ان يتم
المقتدي القنوت يتابعه انه كان قرء شيئا منه وان لم يكن قرء شيئا يقرء قدر ما لا يفوته
الركوع معه وفي نظم الزندويسي خمسة اشياء اذا لم يفعلها الامام لا يفعلها القوم القنوت و
تكبيرات العيدين والقعدة الاولى وسجدة التلاوة وسجود السهو واربعة اشياء اذا فعلها الامام
لا يتابعه القوم لو زاد سجدة او زاد على قول الصحابة رض في تكبيرات العيدين وكان المقتدي يسمع
التكبير منه او زاد على الاربع في تكبير الجنازة او قام الى الخامسة ساهيا فانه ان قعد على الرابعة
ينتظره قاعدا فان عاد سلم من غير اعادة التشهد وسلم المقتدي معه فان قيد الخامسة بالسجدة سلم
المقتدي وحده وانه كان لم يقعد على الرابعة فان عاد تابعه وان قيد الخامسة بالسجدة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فسدت صلوتهم جميعا ولا يفيد للمقتدي تشهده وسلامه وتسعة اشياء اذا
لم يفعلها الامام لا يتركها القوم رفع اليدين في التحريمة والثناء ما دام الامام في الفاتحة
فان شرع في السورة لا يفعله المقتدي ايضا عند محمد رح خلافا لابي يوسف رح وتكبير الركوع
والسجود والتسبيح فيهما والتسميع وقراءة التشهد والسلام وتكبيرات التشريق **فصل**
في قضاء الفوائت من ترك الصلوة لزمه قضاؤها سواء تركها بعذر غير مسقط او بغير
عذر ويقدمها على صلوة الوقت لان الترتيب بين الفائتة والوقتية وبين الفوائت شرط
عندنا خلافا للشافعي رح الا انه يسقط بالنسيان وضيق الوقت وبكثرة الفوائت فلو صلى فرضا
ذاكرا ان عليه فائتة قبله فسد فرضه فسادا موقوفا عنده وتاما عندهما ومعنى الوقف عنده
انه ان لم يقض الفائتة حتى صلى ستا وهو ذاكر لها عاد الكل صحيحا مثاله فاتته صلوة الفجر فصلى
الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر من اليوم الثاني وهو ذاكر الفائتة في كل واحدة منها فهذه الخمس
فاسدة فسادا موقوفا عنده فان صلى الظهر من اليوم الثاني قبل ان يقضي الفائتة صحت الظهر والخمس
قبلها وان قضى الفائتة قبل ظهر اليوم الثاني تقرر فساد الخمس هذا معنى قولهم صلوة تصحح خمسا وتفسد صلوة خمسا
فالتي تصحح هي ظهر اليوم الثاني اذا اديت قبل الفائتة والتي تفسد الفائتة اذا صليت قبل ظهر اليوم
الثاني والتذكر في خلال الصلوة كالتذكر في اولها في الحكم المذكور وان استمر النسيان الى
ان سلم صحت لسقوط الترتيب بالنسيان وضيق الوقت بان يكون ما بقي منه لا يسع الفائتة والوقتية معا
بل كان بحيث لو صلى الفائتة يخرج قبل تمام الوقتية مسقط للترتيب فيقدم الوقتية ولو كان
فوائت متعددة والوقت يسع بعضها مع الوقتية دون كلها فلا بد من تقديم ذلك
حتى لو فاته العشاء والوتر وقد بقي من وقت الفجر ما لا يسع الا خمس ركعات فلا بد
ان يقضي الوتر عند ابي حنيفة ثم يصلي الفجر ثم المعتبر حقيقة اتساع الوقت
لا غلبة الظن حتى لو ظن من عليه العشاء ضيق وقت الفجر فصليها وفي الوقت سعة يكررها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الى ان تطلع الشمس وفرضه ما يلي الطلوع ويكون ما قبله تطوعًا وقيل يشرع في العشاء
فان طلعت قبل الفراغ صحت فجره والا فلا كذا في شرح الزاهدي ولو قدم الفائتة عند ضيق
الوقت صح لكنه يأثم ثم المراد بضيق اصل الوقت لا الوقت المستحب حتى لو تذكر في وقت العصر
ان عليه قضاء الظهر وعلم انه لو اشتغل بقضائها تقع العصر في الوقت المكروه يسقط الترتيب
عند حسن بن زياد ره لا عندنا ومحمد ره يوافقه في رواية ولو بقي من المستحب ما لا يسع الظهر بتمامها
يسقط الترتيب بالاتفاق فيصلي العصر ويؤخر الظهر الى ما بعد الغروب ولو شرع في العصر
الشمس حمراء ذاكرا للظهر ثم غربت وهو فيها اتمها وقال ابن ابان يقطعها ثم يرتب
ثم العبرة لوقت الافتتاح حتى لو افتتح الوقتية اول الوقت وهو ذاكر للفائتة واطال حتى
يضيق الوقت او خرج لا تصح وقال الزاهدي ره ويرعى الترتيب وان لم يقدر على اداء الوقتية
الا بالتخفيف في قصر القراءة والافعال ويقتصر على اقل ما يجوز به الصلوة والكثرة
المسقطة للترتيب صيرورة الفوائت ستًا بدخول الوقت السابعة وعن محمد ره انه اعتبر
دخول وقت السادسة والاول هو الصحيح ثم الفوائت نوعان قديمة وحديثة فالحديثة تسقط
الترتيب عند الكثرة اتفاقًا واختلف في القديمة كمن ترك صلوة اشهر ثم ندم وشرع
يصلي ولم يقض تلك الصلوات حتى لو ترك صلوة ثم صلى اخرى ذاكرا للفائتة الحديثة لم يجزه
عند البعض وجعل الماضي من الفوائت كان لم يكن وجوز ها الاكثرون وعليه الفتوى ولو قضى بعض
الفوائت حتى زالت الكثرة عاد الترتيب عند البعض بان ترك صلوة شهر ثم قضاها حتى بقي اقل
من ست ثم صلى الوقتية ذاكرا لما بقي لم يجز عند هؤلاء والاصح الجواز لان الساقط لا يعود
فلا يصير صاحب ترتيب في مثل هذه الصورة ما لم يقض جميع الفوائت من ترك صلوة من
صلوات يوم وليلة ونسيها ولم يقع تحريه على شيء يعيد صلوات يوم وليلة ليخرج عما
عليه بيقين وان ترك صلوتين من يومين ونسيهما يعيد صلوة يومين وكذا لو نسي ثلث

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صلوات من ثلثة ايام او اربعًا من اربع قال عمر بن ابي عمرو سالت محمدًا عمن نسي
سجدة صلوتية ولم يدر من اي صلوة هي قال يعيد الخمس قلت فان نسي خمس صلوات
من خمسة ايام قال يعيد صلوات خمسة ايام صبي صلى العشاء ثم بلغ قبل طلوع الفجر يلزمه
اعادتها وهي واقعة محمد بن حسن رح سألها ابا حنيفة رح فاجابه بذلك فقضاها ومن
فاتته صلوات في الصحة قضاها في المرض بحسب حاله من تيمم او قعود او ايماء فان صح بعد
ذلك لا يلزمه اعادتها والاولى قضاء الفوائت في البيت سترًا الذنب شك في صلوة انها
صليها ام لا ان كان في الوقت يصليها وان خرج الوقت ثم شك فلا شيء عليه ومن مات
وعليه صلوات واوصى بمال معين يعطى لكفارة صلواته لزم ويعطى لكل صلوة كالفطرة
وللوتر كذلك وكذا الصوم كل يوم وانما يلزم تنفيذها من الثلث وان لم يوص فتبرع به بعض
الورثة جاز وان كانت الصلوة كثيرة والحنطة قليلة يعطى ثلثة اصوع عن صلوات يوم وليلة
مع الوتر للفقير ثم يدفعها الفقير الى الوارث ثم يدفعها الوارث اليه هكذا يفعل مرارًا
حتى يستوعب الصلوة ويجوز اعطاؤها الفقير واحد دفعة بخلاف كفارة اليمين والظهار
والافطار ولو فدى عن صلوته في مرضه لا يصح كذا في تاتارخاني ومن اراد ان يقضي
الصلواة التي صليها فان كان لاجل نقصان دخلها فحسن والا قيل يكره وقيل لا يكره الا بعد الفجر
والعصر لانه نفل **فصل** في صلوة المسافر اقل مدة السفر عندنا مسافة ثلثة ايام من اقصر
ايام السنة بالسير الوسط وهو مشي الاقدام والابل في البر واعتدال الريح في البحر وعن
ابي يوسف رح يومان واكثر اليوم الثالث وصحح في الهداية انه لا يعتبر التقدير بالفراسخ لكن قال
المرغيناني وعامة المشائخ قدروها بالفراسخ فقيل احدى وعشرون فرسخًا وقيل ثمانية عشر فرسخًا وقال
المرغيناني وعليه الفتوى وقال البقالي في جوامع الفقه وهو المختار ويعتبر في الجبل ما يليق به وهو
ان يسير فيه سيرًا وسطًا مسافة ثلثة ايام وانما يصير مسافرًا اذا فارق بيوت مصره او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قرية ناويا الذهاب الى موضع بينه وبين مقصده المسافة المذكورة فلا يصير مسافرا
قبل ان يفارق عمران ما خرج منه من الجانب الذي خرج منه حتى لو كان هناك محلة منفصلة
من المصر وقد كانت متصلة به لا يصير مسافرا ما لم يجاوزها وان جاوز العمران من جهة خروجه
وكان بحذائه محلة من الجانب الاخر يصير مسافرا واما فناء المصر فان كان بينه وبينه اقل من غلوة
ولم يكن بينهما مزرعة تعتبر مجاوزته ايضا والا فلا ثم للمسافر احكام يخالف فيها المقيم كاباحة الفطر
في رمضان وامتداد مدة المسح ثلثة ايام وسقوط وجوب الجمعة والعيدين والاضحية ومن ذلك
قصر ذوات الاربع من الصلوات فان فرضه في كل منها ركعتان والقصر عندنا لازم حتى انه يكره الاتمام
وان اتم فان قعد في الثانية قدر التشهد اجزته والاخريان نافلة له ويصير مسيئا لتاخير السلام
ولكونه بني النفل على تحريمة الفرض وان لم يقعد في الثانية بطل فرضيته لتركه فرضا كما في
الفجر والجمعة وكذا لو ترك القراءة في احدى الاوليين ثم لا يزال المسافر على حكم السفر حتى يدخل
وطنه الاصلي او ينوي اقامة خمسة عشر يوما بموضع واحد من مصر او قرية لا يشترط نية
الاقامة في دخول وطنه فلو نوى في غير وطنه اقل من خمسة عشر يوما لا يزول حكم السفر وكذا ان
نوى خمسة عشر يوما لكن بموضعين كمكة ومنى الا ان تكون بيتوته في احدهما وان كان يقول
غدا اخرج او بعد غد اخرج واستمر على ذلك لا يصير مقيما عندنا ولو بقي سنين عديدة وفي العتابية
المسافر اذا دخل مصرا على عزم انه متى حصل غرضه خرج لا يصير مقيما الا اذا كان مقصوده يعلم انه
لا يحصل في اقل من خمسة عشر يوما فانه يصير مقيما وان لم ينو الاقامة ولا تصح نية الاقامة من
العسكر في دار الحرب بخلاف من دخل اليهم بامان حيث تصح منه ولا تصح نية الاقامة في الصحراء الا من اهل
الاخبية فانهم لو نزلوا في موضع ونووها وعندهم من الماء والكلاء ما يكفيهم مدتها صاروا مقيمين
ولو ارتحلوا عنه ونووا الذهاب الى موضع بينه وبينه مسافة السفر صاروا مسافرين والا فلا الكافر في
دار الحرب اذا اسلم فهو على اقامة ولو خاف ففر عنهم يريد سفر ثلثة ايام تعتبر نيته ويصير مسافرا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی الصحیح والمعتبر فی السفر والاقامة نیة الاصل دون التبع کالخلیفة والامیر مع الجند
والزوج مع زوجته والمولی مع عبده والمستاجر مع اجیره والاستاذ مع تلمیذه ولا فرق فی
الجندی مع الامیر بین ان یکون مرتزقا من الامیر او من بیت المال وقدامره السلطان بالتوجه
معه هو الصحیح بخلاف المتطوع بالجهاد ومن حمل رجلا ظلما ولا یدری المحمول این یذهب فان سأل
فلم یخبره یتم حتی یصیر ثلثا ثم یقصر وکذا الاسیر فی ید العدو وکذلک ینبغی ان یکون حکم کل تابع
اذا لم یعلم قصد متبوعه وساله فلم یخبره فانه یعمل بالاصل الذی کان علیه من اقامة او سفر حتی
یتحقق خلافه وتعذر السؤال بسبب من الاسباب بمنزلة السوال مع عدم الاخبار والمدیون ان
حبسه غریمه ان کان معسرا یقصر ان لم ینو الاقامة وکذا ان کان موسرا وعزم ان یقضیه ولم یعزم
شیئا فان عزم ان لا یقضیه یتم لانه بمنزلة نیة الاقامة کذا فی المحیط وعن ابی یوسف انه
انه ان کان معسرا یتم وکذا ان کان موسرا الا ان یوطن نفسه علی ادائه والعبد بین
شریکین مقیم ومسافر ان تهایئا خدمته یتم فی نوبة المقیم ویقصر فی نوبة الاخر وان لم تهایئا
یفرض علیه ان یقعد علی راس الرکعتین ویتم احتیاطا وعلی هذا فلا یجوز له الاقتداء بالمقیم اصلا
لا فی الوقت ولا خارجه والخلیفة کغیره فی انه ان طاف فی ولایته بلا نیة سفر یتم وان قصد
مسافة السفر فیها یقصر هو الصحیح خلافا لما ذکر فی الخلاصة لان النبی صلی الله علیه وسلم والخلفاء الراشدین
کانوا یقصرون اذا ذهبوا من المدینة الی مکة کافر خرج قاصدا مدة السفر فاسلم فی الطریق
وقد بقی الی مقصده اقل من ثلثة ایام لا یقصر وکذا الصبی اذا خرج مع ابیه فبلغ فی الطریق و
قد بقی الی مقصده اقل من ثلث والمختار فی الکافر انه یقصر بخلاف الصبی وقیل یقصران
والحائض اذا طهرت وقد بقی الی مقصدها اقل من ثلثة یتم فی الصحیح ثم اعلم ان الصلوة
ما دام وقتها باقیا فهی قابلة للتغیر من صفة الی صفة بتغیر حال العبد ما لم تؤد فاذا
خرجت تقرر فی الذمة علی ما کانت علیه من الصفة باعتبار حاله والمعتبر فی ذلک اخر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized by eGangotri

على الاصح فالتمريض من جملة الاعذار المبيحة للتخلف عن الجمعة والجماعة وكذا الخوف من
ظالم ونحوه والمطر والثلج والوحل ونحوها فهؤلاء الذين لم يستكملوا الشرائط لا يجب عليهم
الا انهم لو حضروا وصلوها اجزتهم عن فرض الوقت كالفقير اذا حج واما شروط الاداء
فستة ايضا الاول المصر او فناؤه فلا تصح في القرى عندنا واختلفوا في تفسير المصر والصحيح
ما اختاره صاحب الهداية انه الموضع الذي له امير وقاض ينفذ الاحكام ويقيم الحدود و
المراد القدرة على اقامتها صرح به في تحفة الفقهاء ولا بد من كون الموضع المذكور ذا سكك و
رساتيق صرح به فيها ايضا الا ان صاحب الهداية ترك بناء على ان الغالب ان الامير والقاضي
شانه القدرة على تنفيذ الاحكام واقامة الحدود ولا يكون الا في بلد له رساتيق واسواق
وسكك والمسجد الجامع ليس بشرط فيجوز في فناء المصر وهو ما اتصل به لمصالحه من
ركض الخيل وجمع العساكر والمناضلة ودفن الموتى وصلوة الجنازة ونحو ذلك ويجوز
اقامتها بمنى في الموسم اذا كان هنا الخليفة وهو امير الحجاز خلافا لمحمد رح بخلاف ما اذا
لم يكن امير الموسم اي امير الحجاز فانها بالاتفاق لا يجوز ولا يصلي بها العيد اتفاقا ايضا
للاشتغال فيه بامور الحج وانما يجوز اقامة الجمعة في المصر في موضع واحد لا اكثر في ظاهر
الرواية عن ابي حنيفة رح وعنه كقول محمد رح انها يجوز في مواضع متعددة قيل وهو الاصح
وعن ابي يوسف رح يجوز في موضعين لا غير وعنه لا يجوز بموضعين الا ان يكون بينهما نهر فاصل
ثم على القول بعدم جواز التعدد لو تعددت فالجمعة لمن سبق قيل بالفراغ والصحيح بالافتتاح
فان صلوا معا او وقع الاشتباه فسدت صلوة الكل وعن هذا الاختلاف في المصر قالوا
في كل موضع وقع الشك في جواز الجمعة ينبغي ان يصلي اربع ركعات بنية اخر الظهر ادركت وقته
ولم يسقط عني بعد حتى ان صحت الجمعة وكان عليه ظهر سقط عنه والا فنفل والاولى ان يصلي بعد
الجمعة سنتها ثم الاربع بهذه النية ثم ركعتين سنة الوقت فان صحت الجمعة يكون قد ادى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سنتها على وجهها والا فقد صلى الظهر مع سنته وينبغي ان يقرء السورة مع الفاتحة
في الاربع التي بنية اخر الظهر ان لم يكن عليه قضاء فان وقع فرضا فالسورة لا تضر وان
وقع نفلا فقراءة السورة واجبة ومن هو في اطراف المصر ليس بينه وبين المصر فرجة من
المزارع والمراعي بل الابنية متصلة فعليه الجمعة وانكان بينه وبين المصر فرجة من
المزارع والمراعي فلا جمعة عليه وانكان يسمع النداء وعند محمد رح ان سمع النداء فعليه
الجمعة وان دخل القروي المصر يوم الجمعة فان نوى المكث الى وقتها لزمته وان نوى الخروج
قبل دخوله لا تلزمه وان نوى بعد دخول وقتها تلزمه وقال الفقيه ابو الليث رح لا تلزمه و
هو مختار قاضيخان والشرط الثاني كون الامام فيها السلطان او من اذن له هو ولو قلد
العبد على ناحية فصلى بهم الجمعة جاز والمتغلب الذي لا منشور له انكانت سيرته
في الرعية سيرة الامراء يجوز له اقامتها وليس للقاضي ان يصلي بهم اذا لم يؤمر به صريحا
او دلالة وكذا صاحب الشرطة وعن ابي يوسف رح يجوز لصاحب شرطة ان يصلي
بهم دون القاضي فان مات والي المصر فصلى بهم خليفته قبل اتيان والٍ اخر صح و
كذا لو صلى القاضي او صاحب الشرطة فان لم تكن احد من هؤلاء فاجتمع الناس على
واحد فصلى بهم جاز ومع وجود احدهم لا يجوز الا باذنه للضرورة هناك لا ههنا
ولو مات الخليفة وله امراء وولاة على الاشياء من امور العامة كان لهم اقامة الجمعة
لانهم لم ينعزلوا بموته ولو شرع المامور بها فيها ثم حضر اخر مكانه مضى عليها ولو حضر
قبل شروعه لا يصح شروعه والمراة اذا كانت سلطانة يجوز امرها باقامتها لا اقامتها
وللمامور بالجمعة ان يستخلف غيره وان لم يؤذن له في الاستخلاف بخلاف القاضي
ولا فرق بين العذر وعدمه ولا بين الخطبة والصلوة على ما حققناه في الشرح ولا اذن
في الخطبة اذن في الصلوة وبالعكس والشرط الثالث الوقت فانها لا تصح بعده بخلاف سائر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فيه خلط العبادة بالمعصية وهي الكذب ومن صلى الظهر يوم الجمعة قبل صلوة الامام الجمعة
ولا عذر له صحت ظهره خلافا لزفر ره والثلثة لكنه يكون عاصيا بترك الجمعة ثم ان بدا له ان
يصلي الجمعة بعد ذلك فتوجه اليها قبل الفراغ منها بطلت ظهره بمجرد السعي سواء ادركها
او لا حتى انه يجب عليه اعادة الظهر اذا لم يدرك الجمعة او بدا له ان يرجع فرجع وقال ابو يوسف
ومحمد ره لا تبطل ظهره ما لم يشرع في الجمعة وفي رواية ما لم يتم الجمعة ولو كان من صلى الظهر
معذورا كالمسافر ونحوه فسعى اليها قيل لا تبطل ظهره بالسعي اتفاقا والصحيح من المذهب عدم الفرق
بين المعذور وغيره ولو كان في الجامع فسمع الخطبة ثم قام فصلى الظهر جاز ظهره ولا ينتقض
والذي ينبغي انه ان شرع في الجمعة ينتقض ويكره للمعذورين والمسجونين اداء الظهر بجماعة في
المصر يوم الجمعة سواء كان قبل الفراغ من الجمعة او بعده ويستحب للمريض ان لا يصلي الظهر قبل
فراغ الامام من الجمعة لرجاء البرء في كل ساعة والاولى ان لا يصلي الا من خطب ولو صلى غيره
جاز وان تذكر الفجر في الجمعة وهو صاحب ترتيب يقطعها ويصلي الفجر ان كانت في الوقت سعة
فان فاتت الجمعة صلى الظهر وقال محمد ره ان خاف فوت الجمعة لا يقطعها ومن حضر والمسجد
ملآن ان تخطى يؤذي الناس لا يتخطى وان لا يؤذي احدا بان لا يطأ ثوبا ولا جسدا لا باس بان يتخطى
وان لا يؤذي ويدنو من الامام ذكر الفقيه ابو جعفر ره عن اصحابنا لا باس بالتخطي ما لم يأخذ
الامام في الخطبة ويكره اذا اخذ فعلى هذا جواز التخطي مشروط بشرطين احدهما ان لا يؤذي احدا
والثاني ان لا يكون الامام في الخطبة لكن ينبغي ان يقيد هذا بما اذا وجد مكانا واما اذا لم يجد في
القدام مكانا خاليا فله ان يتخطى اليه للضرورة ويكره تطويل الخطبة بان يزيد الخطبتان على سورة من طوال
المفصل لا سيما في ايام الشتاء ويكره السفر بعد الزوال يوم الجمعة قبل ان يصليها ولا يكره قبل الزوال هو الصحيح

فصل في صلوة العيد هي واجبة على من تفرض عليه الجمعة هو الصحيح من المذهب ويشترط لها جميع ما
يشترط للجمعة وجوبا واداء الا الخطبة فانها ليست بشرط لها بل هي سنة بعدها ويستحب يوم الفطر ان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

يأكل شيئا قبلها والاولى ان تكون تمرا ان تيسّر والا فشيئا حلوا ويوم الاضحى يؤخر الاكل الى
ما بعدها وقيل هذا في حق من يضحي لا في حق غيره والاول اصح والاصح انه لا يكره الاكل قبلها
هنا ولا تركه هناك ويستحب اداء صدقة الفطر قبلها في الفطر ويستحب التوجه الى المصلى ماشيا
ان قدر ولا يكره الركوب وكذا في الجمعة ويستحب التكبير جهرا في طريق المصلى (اي الصلوة) يوم الاضحى اتفاقا وفي يوم
الفطر لا يجهر به عند ابي حنيفة رح وعندهما يجهر وهو رواية عنه والخلاف في الافضلية واما
الكراهة فمنفية عن الطرفين ثم قيل يقطع التكبير بوصوله الى المصلى وقيل لا يقطع ما لم يفتتح الصلوة
ويكره التنفل قبل صلوة العيد وقد تقدم فاذا دخل وقتها بارتفاع الشمس وخرج وقت الكراهة يصلي الامام
بالناس ركعتين بلا اذان ولا اقامة ويكبر تكبيرة الاحرام (الصلوة) ثم يضع يديه تحت سرته ويثني ثم يكبر
ثلث تكبيرات يفصل بين كل تكبيرتين بسكتة قدر ثلث تسبيحات ويرفع يديه عند كل تكبيرة منهن
ويرسلهما في اثنائهن ثم يضعهما بعد الثالثة ويتعوذ ويقرأ الفاتحة وسورة ثم يكبر ويركع فاذا قام
الى الركعة الثانية يبتدئ بالقراءة ثم يكبر بعدها ثلث تكبيرات على هيئة تكبيرات في الاولى ثم
يكبر ويركع فالزوائد في كل ركعة ثلث عندنا والقراءة في الاولى بعد التكبير وفي الثانية قبله وهو رواية
عن محمد رح وفي ظاهر قوله وهو مالك رح يكبر في الاولى ستا وفي الثانية خمسا ويقرأ فيهما بعد التكبير
وقال الشافعي رح في الاولى سبعا وفي الثانية خمسا ويقرأ فيهما بعد التكبير ثم يخطب بعدها خطبتين يبدء
فيهما بالتكبير يعلم في الفطر احكام صدقة الفطر وفي الاضحى احكام الاضحية وتكبير التشريق وهي سنة ويسن
فيهما ما يسن في خطبة الجمعة ويكره فيهما ما يكره فيها ويستحب الرجوع في طريق غير طريق الذهاب تكثيرا
للشهود ومن لم يدرك صلوة العيد مع الامام لا يقضيها وان حدث عذر ومنع عنها يوم الفطر قبل الزوال
صلوها من الغد قبله وان منع عذر عنها في يوم الثاني لم تصل بعده بخلاف الاضحى فانها تصلى في
الثالث ايضا ان منع عذر في اليوم الاول والثاني وكذا ان اخرها بلا عذر الى يوم الثاني او الثالث
جاز لكن مع الاساءة ولا تصليان بعد الزوال على كل حال **فروع** الخروج الى المصلى وهو الجبانة

عيدگاه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سنة وان كان يسعهم الجامع وعليه عامة المشائخ ويجوز اقامتها فى المصر وفنائه وفي
موضعين واكثر ويجوز الخطبة قبلها وتكره ادرك الامام راكعا كبر للاحرام ثم للعيد ان
ظن انه يدرك فى الركوع ويكبر براي نفسه لا براي الامام وان خاف فوت الركوع معه ركع وكبر
للعيد في ركوعه وعن ابييوسف ره يترك التكبير ويسبح تسبيح الركوع ولا يرفع يديه اذا كبر في ركوعه
واذا رفع الامام راسه سقط عنه مابقي من التكبير فلا يتمها فى الركوع ولا فى القومة ويتبع امامه في
التكبير وان خالف رائه الا ان جاوز اقوال الصحابة وهو يسمع تكبيره فانه لا يتبعه فان لم يسمع
تكبيره وانما سمع المبلغ يتبعه وان جاوز الاقوال لكن ينوي بكل تكبيرة الدخول فى الصلوة
وكذا اللاحق يكبر براي الامام بخلاف المسبوق نسي التكبير فى الاولى حتى قرأ بعض الفاتحة او كلها
ثم تذكر يكبر و يعيد الفاتحة وان تذكر بعدها والسورة يكبر ولا يعيد القراءة سبق بركعة
يقرء في قضاء ما سبق اولا ثم يكبر وقيل بالعكس والاول هو ظاهر الرواية النساء ان اردن
ان يصلين صلوة الضحى يصلين بعد ما صلى الامام كذا فى الخلاصة ويستحب تعجيل الصلوة
فى الاضحى وتاخيرها فى الفطر وفى القنية تقدم صلوة العيد على صلوة الجنازة وصلوة
الجنازة على الخطبة ويندب لمن اراد ان يضحى تاخير تقليم الاظفار وحلق الراس ولا يجب وان
استلزم التاخير الكراهة لا يؤخر وهو ما زاد على الاربعين قال فى القنية الافضل ان يقلم
اظفاره ويقص شاربه ويحلق عانته وينظف بدنه بالاغتسال في كل اسبوع فان لم يفعل
ففي خمسة عشر يوما ولا عذر في تركه وراء الاربعين فالاسبوع الافضل والخمس عشر هو الاوسط
والاربعون الابعد ولا باس بقول الرجل لغيره يوم العيد تقبل الله منا ومنكم والتعريف الذي
يفعله بعض الناس من الاجتماع عشية عرفة الجوامع او فى مكان خارج البلد فيدعون ويتشبهون
باهل عرفة ليس بشيء مندوب فلا مكروه وقيل يكره وهو الظ وتكبير التشريق عقيب الصلوة
قيل سنة عندنا والاكثر على انه واجب بشرط الاقامة والحرية والذكورة وكون الصلوة فرضا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بجماعة مستحبة في المصر هذا كله عند ابي حنيفة ره فلا يجب على مسافر ولا عبد ولا امراة الا
اذا اقتدوا بمن يجب عليه ولا يجب عقيب الواجبات كالوتر وصلوة العيد ولا عقيب النوافل ولا على
المنفرد ولا على المعذورين الذين صلوا الظهر بجماعة يوم الجمعة ولا على اهل القرى وعندهما يجب
على كل من يصلي المكتوبة وابتداؤه فجر عرفة عندنا وعند مالك ره ظهر يوم النحر واخره عصر يوم النحر عند ابي حنيفة
فتكون ثمان صلوات وعصر اخر ايام التشريق عندهما فتكون ثلثا وعشرين صلوة والعمل على قولهما
وصفته ان يقول بعد السلام الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد مرة واحدة
فهو تكبيرتان قبل التهليل وتكبيرتان بعده وعند الشافعي ره قبل التهليل ثلث تكبيرات امام نسي
التكبيرة فقام وذهب فما لم يخرج من المسجد يعود ويكبر وان خرج لا يعود ولا يكبر بل يكبر القوم وحدهم
وكذا ان كان الامام لا يرى التكبير والمقتدي يراه يكبر وحده ترك صلوة في ايام التشريق فقضاها
فيها من ذلك العام كبر ولو تركها في غيرها فقضى فيها او بالعكس لا يكبر وكذا لو ترك فيها فقضى فيها
عن عام اخر احد عهد اسقط التكبير ولو سبقه كبر بلا وضوء ولو اجتمع سجود السهو والتكبير والتلبية
بدء بالسهو ثم بالتكبير ثم بالتلبية ولو قدم التلبية سقط التكبير والسهو والكل في الكافي **فصل**
في صلوة الجنائز يستحب ان يوجه المحتضر الى القبلة على شق الايمن والاسهل ان يوضع مستلقيا وقدماه
الى القبلة ويرفع راسه قليلا ليكون وجهه اليها ويلقن الشهادة بان تذكر عنده ليتذكر دون
ان يؤمر بها واما التلقين بعد الدفن فلا يؤمر به ولا ينهى عنه فاذا مات غمضت عيناه وشد
لحياه بعصابة عريضة من فوق راسه وتمد اطرافه ويقول مغمضه بسم الله وعلى ملة رسول الله اللهم
يسر عليه امره وسهل عليه ما بعده واسعده بلقائك واجعل ما خرج اليه خيرا مما خرج عنه ويخلع ثيابه
ويجعل على سرير او لوح ويوضع على بطنه سيف او شيء من حديد ولا يوضع على بطنه المصحف وتكره القراءة
عنده حتى يغتسل ويسرع في تجهيزه والكل في شرح الهداية للسروجي وفي المحيط لا باس بجلوس الحائض والجنب
عند الميت واذا ارادوا غسله يستحب ان يضعوا على سرير او لوح قد جمر اي ادير المجمر بالبخور حوله وترا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ثلثا اوخمسا اوسبعا ويوضع على قفاه ورجلاه الى القبلة ان امكن والا فكيف تيسر ويجرد
من ثيابه عندنا وعند الشافعي رح ان يغسل في قميصه وتستر عورته الغليظة فقط في ظاهر الرواية
وفي رواية ستر كل عورة من السرة الى الركبة وهو الصحيح الماخوذ به ويلف الغاسل على يده خرقة لاستنجا
وقال ابو يوسف لا يستنجي اصلا ثم يوضيه فيبدء بغسل وجهه ولا يمضمض ولا يستنشق عندنا
خلافا للشافعي رح لكن يمسح اسنانه ولهاته وشفتيه ومنخريه بخرقة يلفها على اصبعه ومسح راسه
في ظاهر الرواية وهو الصحيح وقيل لا ولا يؤخر غسل رجليه هذا في حق البالغ والصبي الذي يعقل الصلوة
واما الذي لا يعقلها فلا يوضا على ما قالوا ثم يغسل راسه ولحيته بالخطمي العراقي من غير تسريح
ثم يفيض عليه ماء مغلى بسدر او خطمي او اشنان قبل لحنه وهو الحرض والصابون ان تيسر
شئ من ذلك والا فماء مسخن قراح ويغسل ثلثا ويوضع مرة على شقه الايسر فيغسل شقه الايمن
حتى يصل الماء الى تحته ثم على شقه الايمن فيغسل الايسر كذلك ولا يكب على وجهه ليغسل ظهره
ثم يقعده بعد المرة الاولى او بعد المرتين ويسنده الى صدره او يده او ركبتيه ويمسح بطنه
مسحا رقيقا فان خرج منه شئ ازاله ولا يعيد غسله ولا وضوءه وفي البدائع يغسل في المرة الاولى
بالماء القراح ليبتل بدنه والنجاسة التي عليه وفي الثانية بماء السدر وما جرى مجراه وفي الثالثة
بالقراح وشئ من الكافور ولا يؤخذ شئ من شعر الميت ولا من ظفره ولا يختن وقيل ان انكسر ظفره
فلا باس باخذه وليس في غسله استعمال القطن وقيل يحشى فمه ومسامعه به ويوضع على وجهه
وقيل يحشى مخارقه كالفم والانف وفمه وجوزه بعضهم في دبره واستقبحه مشائخنا قاله قاضيخان واذا
اتم غسله نشف بثوب وجعل الحنوط على راسه ولحيته ويكره الزعفران والورس في حق الرجال
ويجعل الكافور على مواضع سجوده وهي جبهته وانفه ويداه وركبتاه وقدماه ثم غسل الميت
وتكفينه والصلوة عليه ودفنه فروض كفاية ولو ماتت امراة بين الرجال تيمم ولا تغتسل
فمحرمها ييممها بيده والاجنبي بخرقة وكذا الرجل بين النساء ييمم ولا يجزي الفرقة عن الغسل ولكن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في الغاسل ان يكون اقرب الناس الى الميت فان لم يكن فاهل الامانة وينبغي للغاسل ولمن حضر
اذا راى ما يجب للميت ستره ان يستره ولا يحدث به من العيوب الكائنة قبل الموت او الحادثة بعده
كسواد وجهه ونحوه الا اذا كان مشهورا ببدعة فلا باس بذكر ذلك تحذيرا للناس من بدعته وان راى
حسنا من امارات الخير كوضاءة الوجه والتبسم ونحو ذلك يستحب له اظهاره والسنة ان يكفن الرجل في
ثلاثة اثواب قميص وازار ولفافة والمراة في خمسة درع وخمار وازار ولفافة وخرقة تربط على ثديها
والكفاية في حقه ان يقتصر على ازار ولفافة وفي حقها على ازار وخمار ولفافة والفرض في حقهما ثوب
ليستر البدن واللفافة من الفرق الى القدم وكذا الازار والقميص من المنكب الى القدم والدرع هو القميص
الذي فتحته على الصدر دون الكتف وعرض الخرقة من اصل الثديين الى السرة وقيل الى الركبة
وهو استر وصفة التكفين ان تبسط اللفافة على بساط او حصير او نحوه ثم يذر عليها الطيب
ثم يبسط الازار عليها ويذر عليها الطيب ثم القميص كذلك ثم يوضع الميت بالثوب الذي
نشف فيه فيقمص ويحنط ثم يعطف الازار من جهة اليسار ثم من اليمين ثم اللفافة كذلك
ويربط ان خيف انتشاره والمراة تقمص ثم يجعل شعرها ضفيرتين على صدرها فوق الدرع
ثم يوضع الخمار على راسها كالمقنعة منشورا فوق ذلك تحت الازار ثم يعطف الازار واللفافة
كما مر ثم تربط الخرقة فوق الاكفان وقيل بين الازار واللفافة والامة كالحرة والمراهق والمراهقة
كالبالغ والبالغة وان لم يراهق يكفن في ازار ولفافة وان كفن في ثوب واحد اجزاه وقيل الصبي
بثوب والصبية بثوبين وقال قاضيخان الاحسن ان يكفن فيما يكفن فيه البالغ وان كفن
في ثوب واحد جاز والسقط والمولود ميتا يلف في خرقة والخنثى المشكل كالانثى ولا يغسل
بل ييمم والجديد في الكفن والغسل ولو خلقا سواء ويستحب فيه البياض ويجوز من القطن والكتان و
البرود وان كان لها اعلام ما لم تكن تماثيل ويكره للرجال المزعفر والمعصفر والحرير ولا يكره
للنساء فان لم يوجد للرجل الا الحرير يجوز الكفن به لكن لا يزاد على ثوب للضرورة وينبغي ان يكون

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الكفن في النفاسة مثل ملبوسه في الجمعة والعيدين وللمرأة ما تلبس في زيارة اهلها
وقيل يعتبر اوسط ما يلبسه في الحيوة وفي المرغيناني ان كان في المال كثرة وفي الورثة قلة
فكفن السنة اولى والا فالكفاية اولى مع جواز كفن السنة وتجمر الاكفان قبل ان يدرج الميت
فيها وترا مرة او ثلثا او خمسا والمحرم كغيره عندنا وقال الشافعي واحمد لا يغطى راسه ولا يمس
طيبا والكفن من جميع المال مقدما على الدين والوصية والميراث الا ان يكون التركة عبدا
جانيا او شيئا مرهونا فان حق ولي الجناية والمرتهن مقدم على التكفين واذا لم يكن للميت
مال فكفنه على من تجب عليه نفقته في حيوته وكفن الزوجة على الزوج عند ابي يوسف ره ان كانت
معسرة وقيل وان كانت موسرة ايضا عنده وقال محمد والشافعي ره على من تجب عليه نفقتها
ان لم تترك مالا وهو لا وجه على ما حققناه في الشرح ولو كفنه من يرثه يرجع به وان كفنه
من لا يرثه من اقاربه بغير امر الوارث لا يرجع لو اشهد بالرجوع او لم يشهد ثم الصلوة عليه
فرض كفاية كما مر وشرط صحتها شرائط الصلوة المطلقة واسلام الميت وطهارته وتقدمه
امام المصلي وبهذا القيد علم انها لا تجوز على غائب ولا على حاضر محمول على دابة او غيرها
لاختلاف المكان ولا موضوع تقدم عليه المصلي وركنها القيام فلا تجوز قاعدا بلا عذر
ولا راكبا والتكبيرات سوى الاولى فانها شرط والدعاء الا انه تحمله الامام عن المسبوق اذا خشي
ان ترفع فانه يكتفي بالتكبيرات ويترك الدعاء والاولى بالامامة فيها السلطان ثم القاضي ثم
امام الجمعة ثم امام الحي ثم الولي على ترتيب الارث وله ان ياذن لغيره اذا انتهى الحق اليه و
ليس لغير المذكورين ان يتقدم بلا اذنه فان تقدم فله ان يعيد ان شاء وان صلى هو فليس
لغيره ان يصلي بعده من السلطان فمن دونه وعند ابي يوسف ره هو اولى من الجميع وهو قول
الشافعي ره ورواية عن ابي حنيفة ره في فتاوى قاضيخان قال الفقيه ابو جعفر اذا حضر السلطان تقدم
الاولياء وان حضر والي المصر والقاضي فالوالي اولى ان يتقدم وان لم يحضر الوالي ولا القاضي و

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حضر امام الحي وصاحب الشرطة فصاحب الشرطة اولى ان يقدم وان حضر خليفة والي المصر فهو
اولى بالتقديم من القاضي ومن صاحب الشرطة وان لم يحضر احد من المذكورين وحضر الاولياء
وامام الحي ينبغي للاولياء ان يقدموا امام الحي وان لم يحضر هو وحضر المؤذن فليس على الاولياء
تقديمه وان حضر الوالي او خليفته والقاضي وصاحب الشرطة وامام الحي والاولياء فابى الاولياء
ان يقدموا احدا من هؤلاء وارادوا ان يتقدموا فلهم ذلك ولهم ان يقدموا من شاؤا ولا
يتقدم احد من هؤلاء الا باذنهم وهذا قياس قول الطرفين وزفر رح وبه اخذ الحسن رح
انتهى ثم عدم جواز صلوة غير الولي بعده مذهبنا وبه قال مالك رح وقال الشافعي رح لمن
لم يصل ان يصلي وله في اعادة من صلى قولان اصحهما استحباب عدمها وهي اربع تكبيرات
يقرء دعاء الاستفتاح عقيب الاولى ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم كما بعد التشهد عقيب
الثانية ويدعو لنفسه وللميت وسائر المؤمنين عقيب الثالثة ويسلم عقيب الرابعة
من غير ان يقول شيئا في ظاهر الرواية وقيل يقول ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار وقيل يقول سبحان ربك رب العزة الخ وينوي بالتسليمتين الميت
مع القوم وقيل لا ينوي الميت وقيل ينويه في التسليمة الاولى فقط وصفة الدعاء بعد
الثالثة ان يقول اللهم اغفر لحينا وميتنا شاهدنا وغائبنا صغيرنا وكبيرنا وذكرنا
وانثينا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان
وخص هذا الميت بالروح والراحة والرحمة والمغفرة والرضوان اللهم ان كان محسنا فزد في
احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه ولقه الامن والبشرى والكرامة والزلفى برحمتك
يا ارحم الراحمين ويجوز غيره من الادعية اذ ليس فيه دعاء موقت وان كان الميت غير مكلف
يقول بعد قوله ومن توفيته منا فتوفه على الايمان اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله
لنا شافعا ومشفعا ثم يتم الدعاء للميت وللمؤمنين في المفيد ويدعو لوالدي الطفل وقيل يقول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اللهم ثقل موازينهما واعظم به اجورهما اللهم اجعله في كفالة ابرهيم والحقه بصالح المؤمنين
والمجنون كالطفل وينبغي ان يقيد بالجنون الاصلي دون العارضي بعد البلوغ ومن لم يحضر
عند اول التكبير اذا حضر لا يشرع مالم يكبر الامام تكبيرة حال حضوره بخلاف من كان
حاضرا عند تكبيرة سبقه الامام بها فانه لا ينتظر وقال ابو يوسف رہ يكبر المسبوق
ايضا كما حضر بتكبيرة الافتتاح وبقوله ناخذ فمن جاء بعد ما كبر الامام الرابعة يكبر فاذا
سلم الامام قضى ثلث تكبيرات عنده وعليه الفتوى وعندهما فاتته الصلوة وذكر في المحيط ان
محمد رہ مع ابي يوسف رہ في هذه الصورة ويقضي المسبوق ما فاته من التكبيرات متواليا من غير دعاء
لئلا ترفع قبل فراغه فتبطل صلوته فاذا رفعت على الاكتاف قبل فراغه يقطع التكبير لانها بطلت
وقبل وضعها على الاكتاف لا تبطل وان رفعت عن الارض ولا ترفع الايدي في صلوة الجنازة
الا في التكبيرة الاولى في ظاهر الرواية وكثير من مشائخ بلخ اختاروا الرفع عند كل تكبيرة وهو قول
الائمة الثلثة ويقوم الامام بحذاء صدر الميت ذكرا كان او انثى في ظاهر الرواية وعن ابي حنيفة رہ
انه يقوم بحذاء وسط المراة وكذا الرجل في رواية والمختار ظاهر الرواية ويستحب ان يصفوا ثلثة صفوف
حتى لو كانوا سبعة يتقدم احد يقيم للامامة ويقف وراءه ثلثة ووراءهم اثنان ثم واحد وافضل
صفوف الجنازة اخرها بخلاف سائر الصلوات ولو اخطاوا في الوضع فوضعوا راسه مما يلي يسار
الامام جازت الصلوة وان تعمدوه فقد اساؤا وجازت الصلوة وتكره الصلوة عليه في مسجد
جماعة عندنا وقال الشافعي واحمد رہ لا باس بها ولو وضعت خارج المسجد والامام وبعض القوم معها
والباقي في المسجد والصفوف متصلة لا تكره ولو وضعت على باب المسجد والامام والقوم في المسجد
اختلف المشائخ فيه ومن دفن ولم يصل عليه صلى على قبره مالم يغلب على الظن انه تفسخ ولا
يصلى على عضو الا اذا كان في حكم الكل بان وجد اكثر الميت او النصف ومعه الراس بخلاف ما لو
وجد نصفه مشقوقا بالطول ولا يصلى على باغ ولا قاطع طريق اذا قتل حال الحرب ولا يغسلان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولا يغسلان وان قتلا بعد وضع الحرب اوزارها يصلى عليهما وحكم المقتولين بالمعصية
والمكابرين في المصر بالليل حكم قطاع الطريق ومن قتل احد ابويه لا يصلى عليه ومن قتل نفسه
يصلى عليه خلافا لابي يوسف ره ومن علمت حيوته عند ولادته باستهلال او حركة غسل وصلى
عليه وكذا لو خرج اكثره حيا والا غسل ولا يصلى عليه وان سبي صبي ومات فان لم يسب معه احد
ابويه يصلى عليه وان سبي معه احدهما لا يصلى عليه الا ان اسلم احدهما او اسلم الصبي بنفسه وكان
يعقل الاسلام والسنة في حمل الجنازة عندنا ان يحملها اربعة نفر من جوانبها الاربعة خلافا
للشافعي ره ويستحب ان يحملها من كل جانب عشر خطوات لقوله عليه السلام من حمل جنازة اربعين
خطوة كفرت عنه اربعين كبيرة وينبغي ان يبدء بمقدمها فيضعه على يمينه ثم مؤخرها كذلك
ثم بمقدمها على يساره ثم مؤخرها كذلك وحمل الصبي على الايدي اولى من حمله على الدابة ولا
باس ان يحمله رجل واحد على يديه او يحمله على يديه وهو راكب ولا باس ان يحمله في سقط او
طبق ويكره حمل الميت على الظهر او الدابة ويسرعون في المشي بها دون الخبب وهو ضرب من
العدو دون العنق وهو الخطو الفسيح والمراد الاسراع من غير ان تضطرب ولا يكره المشي قدامها
الا ان المشي خلفها افضل عندنا والراكب يسير خلفها ولا يتقدمها الا ان يبعد كيلا
يؤذي باثارة الغبار والمشي افضل ولا يقوم احد للجنازة اذا مرت به الا اذا اراد ان يتبعها
وما ورد في الاحاديث من القيام لها منسوخ ولا ينبغي ان يرجع حتى يصلى عليها وبعد ما صلى
قالوا لا يرجع الا باذن الولي وفي المحيط قيل الارفق ان يسعه الرجوع بغير اذنهم وهو الاوجه
والاولى وينبغي لمن يتبعها ان يكون متخشعا متفكرا في حاله متعظا بالموت وبما يصير اليه
الميت ولا يتحدث باحاديث الدنيا ولا يضحك وسمع ابن مسعود رض رجلا يضحك في جنازة
فقال له اتضحك وانت في جنازة لا كلمتك ابدا وينبغي ان يطيل الصمت ويكره رفع
الصوت فيها بالذكر وقراءة القرآن كراهة تحريم وقيل ترك الاولى فليذكر في نفسه ويقرء

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في نفسه ولا ينبغي للنساء ان يخرجن معها بل يكره كراهة تحريمية في زماننا ويحرم النوح وشق
الجيوب وخمش الخدود ولطمها ونحو ذلك لقوله عليه السلام ليس منا من شق الجيوب وخمش
الخدود ودعى بدعوى الجاهلية ولا باس بالبكاء بارسال الدموع في الجنازة وفي المنزل لقوله عليه السلام
ان الله لا يعذب بدمع العين ولا بحزن القلب ولكن يعذب بهذا واشار الى لسانه او يرحم وان كان
معها صائحة او نائحة تزجر فان لم تنزجر لا يترك اتباع الجنازة لذلك وينكر بقلبه واذا انتهت
الجنازة الى القبر يكره الجلوس قبل ان توضع عن الاعناق واذا وضعت يجلسون ويكره القيام ذكره
قاضيخان وهو مقيد بعدم الحاجة والضرورة والافضل في القبر اللحد ان امكن والا فالشق و
ذلك بان تكون الارض رخوة واللحد ان يحفر في جانب القبلة من القبر حفيرة فيوضع فيها الميت
وينصب عليه اللبن والشق ان يحفر حفيرة كالنهر ويبنى جانباها باللبن او غيره ويوضع الميت
بينهما ويسقف عليه باللبن والخشب ولا يمس السقف الميت وقال في المنافع اختار الشق في
ديارنا لرخاوة الاراضي حتى اجازوا الآجر والخشب واتخاذ التابوت ولو من حديد وعمله في
المبسوط ويكون التابوت من راس المال اذا كانت الارض رخوة او ندية مع كون التابوت في غيرها
مكروها في قول العلماء قاطبة وينبغي ان يفرش فيه التراب وتطين الطبقة العليا مما يلي الميت
ويجعل اللبن الخفيف عن يمين الميت ويساره ليصير بمنزلة اللحد وفي المحيط واستحسن مشائخنا اتخاذ
التابوت للنساء يعني ولو لم تكن الارض رخوة ومقدار عمق القبر قدر نصف قامة وفي الذخيرة
الى صدر الرجل او وسط القامة فان زادوا فهو افضل وان عمقوا مقدار قامة فهو احسن فعلم
الاولى نصف القامة والاعلى تمامها ويوضع الميت في قبره وضعا من جهة القبلة
مستقبل القبلة عند وضعه ولا يسل سلا بان يوضع عند رجل القبر ثم يسل من قبل
راسه معتمدا خلافا للشافعي واحمد ويقول واضعه بسم الله وعلى ملة رسول الله ولا
يتعين في عدد الواضعين من وتر وشفع بل المعتبر حصول الكفاية وذو الرحم المحرم اولى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بوضع المراة فان لم يكن فاهل الصلاح من الاجانب فلا يدخل القبر امراة ولا كافر و
ان كانا قريبين ذكر كان الميت او انثى ويستحب تسجية قبر المراة بثوب حالة الوضع حتى
يسوي اللبن ونحوه على اللحد ولا يستحب في الرجل خلافا للشافعي رح ويوجه الميت في القبر
الى القبلة على شق الايمن ولا يلقى على ظهره وتحل العقدة وفي الينابيع السنة ان يفرش في
القبر التراب يعني في الارض النزة وقال السروجي وفي كتب الشافعية والحنابلة يجعل تحت
راسه لبنة او حجر ولم اقف عليه لاصحابنا انتهى ويكره ان يوضع تحته مضربة او مخدة
ويسند الميت من ورائه بتراب ونحوه لئلا ينقلب ويسوى اللبن على اللحد اي تقيم اللبن عليه
من جهة القبلة وتسد شقوقه كيلا ينزل عليه التراب منها ولا باس بالقصب وقال الوبري يستحب
اللبن والقصب والحشيش في اللحد واختلف في وضع البوريا فوق اللبن قيل يكره وقيل لا يكره
الاجر والخشب وقيل لا باس به عند رخاوة الارض ثم يهال التراب ولا يزاد على التراب الذي خرج
من القبر وتكره الزيادة وعن محمد رح لا باس بها ويستحب حثي التراب عليه ثلثا ولا باس برش
الماء عليه ويسنم القبر ولا يسطح عندنا خلافا للشافعي رح وفي المحيط يسنم القبر قدر اربع
اصابع او شبر وفي البدائع قدر شبر او اكثر قليلا ويكره تجصيص القبر وتطيينه لما روي
انه عليه السلام نهى عن تجصيص القبور وان يكتب عليها وان يبنى عليها وان توطأ
وفي منية المفتي المختار انه لا يكره التطيين وعن ابي حنيفة رح يكره ان يبنى عليه بناء من بيت
او قبة او نحو ذلك وكذا يكره وطيه والجلوس عليه وكره ابو يوسف رح الكتابة ايضا **فروع**
من الشهيد والمراد به الحكمي اي الذي يتعلق به نوع مخصوص من احكام الشرع الجارية
على المكلفين في الدنيا واما الشهيد الحقيقي الذي يعده الله الثواب المخصوص فليس ممن
تتعلق به الاحكام المذكورة غير الاعتقاد وانه الذي قتل في سبيل الله ومن الحق بهم والله
اعلم بمن قتل في سبيله والشهيد الحكمي على قول ابي حنيفة رح مسلم مكلف طاهر علم انه قتل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ظلما قتلا لم يجب به مال ولم يرتث وعلى قوطها يترك قيد التكليف والطهارة فهذا شامل
لمن قتله اهل الحرب واهل البغي وباي شيء كان وباي سبب كان ولمن قتله غيرهم اذا لم يجب بنفس
القتل مال سواء لم يجب اصلا كقتل الاسير مثله في دار الحرب عند ابي حنيفة ره وقيل السيد عبده
عند الكل اذا وجب لعارض كقتل الاب ابنه والصلح عن العمد وشبه ذلك وخرج من قتله من
البغاة وقطاع الطريق واهل المعصية والمقتول لجزاء قصاص لانهم لم يقتلوا ظلما وخرج من
وجب بقتله مال كقتيل غير العمد وكذا الذي وجب بقتله القسامة وخرج بقيد العلم من لم
يعلم قاتله سواء وجبت القسامة اولم تجب هو الصحيح لاحتمال انه قتل بسبب مبيح لقتله وخرج
الصبي والمجنون والجنب والحائض والنفساء على قوله خلافا لهما وخرج من ارتث باتفاق
ائمتنا والارتثاث ان ياكل او يشرب او ينام او يداوى او ينقل من المعركة حيا او يأوي خيمة
او نحوها وهو حي او يمضي عليه وقت صلوة وهو يعقل ولو اوصى بشيء فان كان من امور
الدنيا فهو ارتثاث اتفاقا وان كان من امور الاخرة فكذلك عند ابي حنيفة وابي يوسف ره خلافا
لمحمد ره وقيل الخلاف فيما اذا اوصى بامور الدنيا اما بامور الاخرة فلا يكون مرتثا اتفاقا
وقيل لا خلاف بينهما فجواب ابي يوسف ره فيما اذا اوصى بامور الدنيا وجواب محمد ره فيما اذا اوصى
بامور الاخرة ومن الارتثاث ان يبيع او يشتري او يتكلم بكلام كثير وعن محمد ره انه ان بقي
مكانه حيا يوما وليلة فهو مرتث وان لم يكن يعقل هذا كله بعد انقضاء الحرب اما قبل انقضائها
فلا يصير مرتثا بشيء مما تقدم ثم حكم الشهيد المذكور ان لا يغسل بل يدفن بدمه وثيابه
التي قتل فيها الا ما ليس من جنس الكفن كالفرو والخف والسلاح وكذا السراويل فان كان ما
عليه ناقصا عن كفن السنة يزاد عليه بان لم يكن فيه ازار ولفافة وان كان ازيد من ذلك
ينقص منه ويصلى عليه عندنا خلافا لمالك والشافعي ره والدلائل في الشرح مسائل متفرقة
من الجنائز لا باس بالاذن في صلوة الجنازة اي لاذن الولي لغيره فيها وفي بعض النسخ لا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باس بالاذان اي الاعلام بان يعلم بعضهم بعضا ليقضوا حقه كذا في الهداية وان مات
للمسلم قريب كافر وليس له ولي من الكفار يغسله غسل الثوب النجس ويلفه في خرقة ويحفر له
حفيرة يلقيه فيها من غير مراعات السنة في ذلك وان دفعه الى اهل دينه جاز وان كان
له ولي من الكفار لا ينبغي للمسلم ان يتولى امره بل يخلي بينه وبينهم ويتبع جنازته من بعيد
ان شاء هذا كله اذا لم يكن كفره بالارتداد واما لو كان مرتدا يلقيه في حفيرة كالكلب من غير
غسل ولا تكفين ولا يدفعه الى اهل الدين الذين انتقل اليه مات وليس له مال ولا من يجب
كفنه عليه وجب كفنه على الناس بطريق الكفاية فيجب في بيت المال فان لم يكن او منع ظلما
سالوا من الناس فان فضل مما سالوا شيء صرف الى كفن اخر ان لم يعرف صاحبه بعينه وان عرف
ردّ اليه وان لم يوجد ميت اخر تصدّق به نُبش الميت وهو طري كفن ثانيا من جميع المال فان
كان قد قسم ماله فعلى الورثة لا على الغرماء كفن رجل ميتا من ماله ثم وجد الكفن في يد رجل
او افترس الميت سبع فالكفن له لان الميت لا يملكه خرج من الميت شيء بعد ما ادرج في كفنه لا يغسل
منه شيء عندنا ويجوز ان تغسل المراة زوجها بالاجماع مادامت في العدة ولا يجوز غسل الزوج زوجته
عندنا خلافا للثلثة ولا ان تغسله لو انقضت عدتها بالولادة خلافا لمالك والشافعي ره
وكذا لو ماتت منه قبل موته او ارتدت قبله او بعده او قبلت ابنه او اباه او وطئت بشبهة و
المطلقة الرجعية تغتسله خلافا للشافعي ره وام الولد لا تغسل سيدها وان كانت في العدة
وهو الاصح وفي رواية عن ابيحنيفة ره تغسله وهو قول زفر ومالك واحمد ولو غسل الميت وكفن
ونسوا عضوا لم يصبه الماء ينقض الكفن ويغسل العضو وتعاد الصلوة ان كانوا صلوا عليه و
كذا لو علموا بذلك بعد وضعه في القبر قبل ان يهال التراب ولو اهيل لا يُنبش ولا يخرج و سقط
غسله وعادت الصلوة عليه الى الجواز وفي المبسوط سقط غسله ويصلى على قبره وهو الاظهر
وكذا لو لم يغسل اصلا ولم يكفن فانه لا ينبش بعد ما اهيل التراب ولو بقيت اصبع ونحوها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لا ينقض الكفن خلافا لمحمد رہ ولو علم ذلك قبل التكفين غسل اتفاقا ولو دفن بثوب او
دراہم للغير او في ارض مغصوبة او اخذت بشفعة يخرج وان وقع فى القبر متاع فعلم به
بعد ما اهيل التراب ينبش واخرج ولا يجوز نبش القبر لغير ما ذكر مات فلم يجدوا ماء ا
فيمموه وصلوا عليه ثم وجدوا ماء غسلوه وصلوا عليه ثانيا وقيل لا تعاد الصلوة والحي
اولى بالثوب المشترك بينه وبين الميت والوارث ان كان مضطرا للبرد او سبب يخشى منه
التلف والا فالميت اولى وكذا الماء ان اضطر اليه للعطش قدم على غسل الميت به والا فلا
ولا يجوز الجمع بين اثنين في كفن واحد عندنا وجوزه الشافعية والحنابلة عند الضرورة ولا
يجوز دفن اثنين او اكثر في قبر واحد الا عند الضرورة فيجعل بينهما حاجز من التراب اوصى ان
يصلي عليه فلان فالوصية باطلة وليس له ان يتقدم الا برضاء الاولياء وكذا الوصية بغسله
وادخاله القبر وفي رواية ابن رستم ره انها جائز ولو صلى النساء وحدهن على الجنازة جازت وسقط
به الفرض ويستحب ان تصلين منفردات معًا ويجوز جماعة ولو اجتمعت الجنائز جاز ان يصلي عليهم صلوة
واحدة ويجعلون واحدًا خلف واحد ويجعل الرجال مما يلي الامام ويستوي فيه الحر والعبد في ظاهر الرواية
ثم الصبيان ثم الخناثى ثم النساء وان شاؤا جعلوا صفا واحدًا وجاز ان يصلي على كل واحدة على حدة
وهو الافضل ولو كبر على جنازة فجئ باخرى يكمل الاولى ويستقبل الاخرى واذا اختلط موتى
المسلمين وموتى المشركين فان وجدت علامة عمل بها قيل علامة المسلمين الختان والخضاب و
قص الشارب ولبس السواد لكن الختان انما يكون علامة اذا لم يكن فيهم يهود او اما لبس السواد فكثير
في الكفار من الفرنج وغيرهم فلا يكون علامة وكذا قص الشارب ينبغي ان يكون علامة
لانه يندب للغازي توفير الشارب في دار الحرب وان لم توجد علامة وكانت
المسلمون اكثر غسل الكل وصلي عليهم وينوي المسلمين وان كان الكفار اكثر
غسلوا ولم يصل عليهم وان كانوا سواء قيل يصلي وقيل لا واما الدفن فقيل في مقابر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

المسلمين وقيل في مقابر المشركين وقيل في مقابر على حدة وسوي قبورهم ولا تسنم واصل
الاختلاف في كتابية تحت مسلم ماتت حبلى لا يصلى عليها بالاجماع واختلف الصحابة رض في
دفنها قال بعضهم تدفن في مقابر المسلمين وقيل في مقابر المشركين وقال عقبة بن عامر
واثلة بن الاسقع رضي الله عنه يتخذ لها قبر على حدة فهو احوط وفي كتب المالكية يجعل
ظهرها الى القبلة لان وجه الجنين الى ظهره وقال السروجي وهو حسن ولو وجد قتيل
في دار الاسلام فان كان سيما عليها والا ففي رواية يغسل ولا يصلى عليه والصحيح انه يصلى
عليه تبعا للدار كما لو وجد في دار الحرب ولا علامة فالصحيح انه كافر بحكم الدار ولو حضرت
الجنازة في وقت المغرب قدم صلوة المغرب ثم الجنازة ثم سنة المغرب وقيل يقدم
السنة ايضا عليها ولو حضرت وقت صلوة العيد قدمت العيد ثم هي على الخطبة
ولو جهز الميت صبيحة الجمعة يكره تاخيره الى وقت الجمعة ليصلي عليه جمع عظيم واما لو
خافوا فوت الجمعة بسبب دفنه اخروا دفنه واتباع الجنائز افضل من النوافل لمن كان بجوار
او قرابة او صلاح مشهور والا فالنوافل افضل ويجوز الاستيجار على حمل
الجنازة وحفر القبر ولا يجوز على غسل الميت وبعض المشائخ جوزوا ذلك ايضا و
يستحب في القتيل والميت دفنه في مقابر المكان الذي مات فيه وان نقل قبل الدفن
قدر ميل او ميلين فلا باس به ودل هذا ان نقله الى بلد آخر مكروه وقيل يجوز في ما
دون السفر وقيل لا يكره في مدة السفر ايضا اما بعد الدفن فلا يجوز اخراجه
بوجه الا ان تكون الارض حقا للغير فح ان شاء ذلك الغير اخرجه وان شاء سوى
القبر وزرع فوقه وفي القنية مقابر بلغ اليها جيحون لا يجوز نقلهم الى موضع آخر
ويكره الدفن في البيت الذي مات فيه سواء كان صغيرا او كبيرا لان ذلك مخصوص
بالانبياء عليهم السلام ولا يحفر قبر لدفن آخر ما لم يبل الاول فلم يبق له عظم الا عند

الجنازة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الضرورة بان لم يوجد فح تجمع عظام الاول ويجعل بينه وبين الاخر حاجز من التراب و
من مات فی سفینة لیس یقربها ارض غسل وکفن وصلی علیه ویلقی فی البحر ویکره قطع
النبات الرطب من اعلی المقبر دون الیابس ولو رای طریقا وظن انه محدث وان تحته قبرا
کره المشي فیه ویکره النوم عند القبر وقضاء الحاجة بلاأولی وکل مالم یعهد من السنة
والمعهود لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما ویقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین
وانا انشاء الله بکم لاحقون اسال الله لي ولکم العافیة واختلف في اجلاس القارئین عند
القبر والمختار عدم الکراهة ولایکره الدفن لیلا والمستحب النهار امراة ماتت واضطرب
الولد في بطنها وغلب علی رایهم انه حيٌ یشق بطنها واما لو ابتلع لؤلؤا او مالا للانسان فقیل
لایشق وقیل یشق وقال ابن الهمام هذا اولی ولا تکسر عظام الیهود اذا وجد في قبورهم قاله
قاضیخان ویستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء ویدعو قائما مستقبل القبلة
وقیل یستقبل وجه المیت وهو قول الشافعي به وکذا الکلام في زیارته علیه السلام وفي
القنیة قال ابو اللیث ره لایعرف وضع الید علی القبر سنة ولامستحبا ولا نری به
باسا وقال شرف الائمة بدعة وفی الاحیاء انه من عادة النصاری انتهی ولا شك
انه بدعة لاسنة فیه عنه علیه السلام ولا عن احد من الصحابة علیهم الرضوان ویجوز
الجلوس للمصیبة ثلثة ایام وهو خلاف الاولی ویکره فی المسجد ویستحب التعزیة بان
یقول اعظم الله اجرك واحسن عزاك وغفر لمیتك ان کان المیت مکلفا والا فلا یقول وغفر
لمیتك ویکره اتخاذ الضیافة من اهل المیت علی ما قالوا ویستحب لجیران المیت والاقرباء
الاباعد تهیئة طعام لهم وان یلح علیهم في الاکل وذکر البزازي انه یکره اتخاذ الطعام
في الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر في الموسم واتخاذ الدعوة
بقراءة القران وجمع الصلحاء والقراء للختم او القراءة سورة الانعام او الاخلاص

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قوله فالحاصل ان اتخاذ الطعام عند قراءة القرآن لاجل الاكل يكره وان اتخذ طعاماً
للفقراء كان حسناً انتهى ولا يخلو عن نظر جعل ارضه مقبرة فبنى فيها رجل بيتا
لوضع النعش واللبن ونحوهما ان كان في الارض سعة لا باس به ولا يهدم ويحفر فيه
لان صاحبها جعلها مقبرة ولو حفر قبرا فاراد آخر دفن ميت فيه ان كان المقبرة واسعة
كره له وان كانت ضيقة جاز ويضمن ما انفق الاول وهذا كمن بسط بساطا او مصلى
في مسجد او مجلس ان كان المكان واسعاً كره لغيره ان يزيله والا فلا ومن حفر لنفسه
قبرا فلا باس به ويوجر عليه وقيل يكره والذي ينبغي ان لا يكره تهيئة نحو الكفن لان
الحاجة اليه متحققة غالباً بخلاف القبر لقوله تعالى وما تدري نفس باي ارض
تموت وذكر البزازي عن الصفار ره لو كتب على جبهة الميت او عمامته او كفنه عهدنامه
يرجى ان يغفر الله سبحانه وتعالى للميت اللهم فاطر السموت والارض علم الغيب والشهادة
اني اعهد اليك في هذه الحيوة الدنيا باني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك
وان محمدا عبدك ورسولك وانك ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر وتباعدني من الخير
واني لا اثق الا برحمتك فاجعل لي عندك عهدا تحفظه توفينيه يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد و
نقل من الكشاف وعن بعض المتقدمين انه اوصى ان يكتب في جبهته وصدره
بسم الله الرحمن الرحيم ففعل ثم رؤي في المنام وسئل عن حاله فقال لما وضعت في
القبر جاءتني ملائكة العذاب فلما راوا مكتوبا على جبهتي وصدري التسمية قالوا
امنت من العذاب والله سبحانه اعلم

فصل

في احكام المسجد تجب صيانة
المسجد عن ادخال الرائحة الكريهة لقوله عليه السلام من اكل الثوم والبصل و
الكراث فلا يقربن مسجدنا فان الملائكة تتاذي مما يتاذى منه بنو ادم و
عن حديث الدنيا وعن البيع والشراء وانشاد الاشعار واقامة الحدود ونشدان

هستو جو كردن ١٢

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الضالة والمرور فيها بغير ضرورة ورفع الصوت والخصومة وادخال المجانين والصبيان
بغير الصلوة ونحوها بجميع ذلك وورد النهي عنه عليه السلام ويباح البيع والشراء
بقدر الحاجة للمعتكف لا للتجارة والكسب والمراد من انشاد الشعر ما ليس فيه نوع ذكر
وعبادة ويكره التوضي فيه الا ان كان فيه موضع اعد لذلك وكذا الخياطة فيه تكره الا
اذا كان لضرورة حفظه عن الصبيان ونحوهم واما ان كانت معلم الصبيان فان كان
باجر يكره وان كان حسبة لله فقيل لا يكره والوجه كراهة التعليم ان لم يكن ضرورة ويحرم
السوال فيه ويكره الاعطاء وقيل ان لم يتخط الرقاب ولم يمر بين يدي مصل لا يكره الاعطاء
والاولى الحوط ولا يبزق على حيطان المسجد ولا على ارضه ولا على البواري وكذا المخاط لكن يأخذه
بطرف ثوبه ويدلك بعضه ببعض وان اضطر يدفنه تحت الحصى وفوق البواري اخف
لانها ليست من اجزائه وكذا يكره مسح الرجل ونحوها من طين بحائط المسجد او اسطوانة
وان مسح بتراب مجموع فيه او خشبة موضوعة فيه فلا باس وان مسح بقطعة حصير ملقاة
فيه لا يصلى عليها فلا باس ايضا والاولى ان لا يفعل وان كان التراب مفروشا فيه كره المسح به ولا
يحفر في المسجد بير ماء وان كان قديما ترك ويكره غرس الشجر فيه الا اذا كان ارضه نزة ولا تستقر
فيها الاساطين ولا باس ان يتخذ فيه بيت توضع الحصير ومتاعه وان تطرق المسجد بلا عذر
ثم ندم فليرجع اعداما للماضي ويكره ان يطين بطين نجس او يصبغ فيه بدهن نجس والكلام
المباح فيه مكروه وكذا النوم فيه لغير المعتكف وقيل لا باس للغريب ان ينام فيه والاولى
ان ينوي الاعتكاف ليخرج من الخلاف ويحترز فيه من خروج شيء من الريح ونحوه ولا
باس بالجلوس فيه لغير الصلوة الا للمصيبة فانه يكره وكل ما يكره في المسجد يكره فوقه ايضا
وافضل المساجد المسجد الحرام ثم مسجد المدينة ثم مسجد بيت المقدس ثم مسجد قبا ثم الاقدم
فالاقدم ثم الاعظم فالاعظم وذكر قاضيخان وغيره ان الاقدم افضل فان استويا في القدم فالاقرب

Digitized By eGangotri

فان استويا وقوم احدهما اكثر فان كان فقيها يقتدى به يذهب الى الذي جماعته اقل وغير الفقيه يتخير والافضل ان يختار الذي امامه اصلح وافقه ومسجد حيه وان قل جمعه افضل من الجامع وان كثر جمعه وان فاتته الجماعة في مسجد حيه فان اتى مسجدا اخر يدركها فيه فهو افضل الا في المسجد الحرام ومسجد النبي صلى الله عليه وسلم وينبغي ان يستثنى المسجد الاقصى ايضا وان لم يدرك الجماعة في مسجد اخر فمسجد حيه اولى قضاء لحقه ولهذا لو لم تحضر جماعة يصلي المؤذن فيه وحده ولا يذهب الى مسجد فيه جماعة وكذا الجماعة لو غاب المؤذن لا يذهبون الى غيره بل يتقدم احدهم وكذا لو فاتت احدهم تكبيرة الافتتاح او ركعة او ركعتان ويمكنه ادراكها في غيره لا يذهب اليه وان كان امامه يصلي العشاء قبل غيبوبة البياض فالافضل ان يصليها وحده بعد البياض وفي النظم ومسجد استاذه لدرسه او سماع الاخبار افضل بالاتفاق وذكر قاضيخان اذا كان امام الحي زانيا او اكل ربوا له ان يتحول الى مسجد اخر وكذا ينبغي اذا كان فيه خصلة تكره بها امامته وان دخل مسجدا واقيم في مسجد اخر لا يخرج من الاول حتى يصلي فيه ويكره الخروج من مسجد اذن فيه ما لم يصل الصلوة التي اذن لها الا اذا كان ينتظم به امر جماعة اخرى بان كان اماما او مؤذنا في مسجد اخر وكذا لا يكره ان يخرج بعد ما صلى تلك الصلوة الا اذا شرع في الاقامة في الظهر والعشاء لئلا يتهم بالرفض مع ان الاقتداء متنفلا مباح في هذين الوقتين ومصلى العيد والجنازة له حكم المسجد عند الفقيه ابي الليث ره والاصح عدمه عند السرخسي ره ووفق قاضيخان ره بان له حكم عند اداء الصلوة حتى صح الاقتداء وان لم يكن الصفوف متصلة وليس له حكمه في حق المرور وحرمة دخول الجنب والحائض وفناء المسجد له حكم حتى لو اقتدى منه صح وان لم تتصل الصفوف ولا امتلأ المسجد وينبغي ان يختص بهذا الحكم دون حرمة دخول الجنب ونحوه وفناؤه هو المكان المتصل به ليس بينه وبينه طريق والمساجد التي على قوارع الطريق ليس لها جماعة راتبة في حكم المساجد لكن لا يعتكف فيها دار فيها مسجد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

انكانت لو اغلقت كان للمسجد جماعة ممن فيها ولا يمنعون احدا من الصلوة فيه فهو
مسجد جماعة تثبت فيه جميع الاحكام المتقدمة ويصح فيه الاعتكاف وان كانت لو اغلقت
لم تكن له جماعة ولو فتحت كان له جماعة فليس بمسجد جماعة وان كانوا لا يمنعون من الصلوة فيه
يعني تكون بمنزلة مسجد الطريق تثبت فيه الاحكام سوى جواز الاعتكاف ولو اتخذ في بيته
موضعا للصلوة فليس له احكام المسجد اصلا ولا باس بترك سراج الى ثلث الليل ولا يترك اكثر
من ذلك اذا شرط الواقف او كان معتادا في ذلك الموضع ويجوز ان يدرس الكتاب بضوئه
قبل الصلوة وبعدها ما دام الناس يصلون فيه واذا لم يكن للمسجد امام ومؤذن راتب لا
يكره تكرار الجماعة فيه باذان واقامة عندنا بل هو الافضل واما لو كان له امام ومؤذن فيكره
تكرار الجماعة فيه باذان واقامة عندنا وعن ابي حنيفة لو كانت الجماعة الثانية اكثر من ثلثة
يكره التكرار والا فلا وعن ابي يوسف اذا لم يكن على هيئة الاولى لا يكره والا يكره وهو الصحيح و
بالعدول عن المحراب تختلف الهيئة رجل بنى مسجدا في ارض غصب لا باس بالصلوة فيه ذكره
في الاجناس وذكر في الواقعات رجل بنى مسجدا على سور المدينة لا ينبغي ان يصلي فيه لانه حق
العامة فلم يخلص لله تعالى كالمبني في ارض مغصوبة ضاق المسجد على الناس وبجنبه ارض
لرجل تؤخذ ارضه بالقيمة جبرا ذكره في المحيط رجل بنى مسجدا وجعل لله تعالى فهو احق
بمرمته وعمارته وبسط الحصير ونحوها والقناديل والاذان والاقامة والامامة فيه
ان كان اهلا وان لم يكن فالراي في ذلك اليه وكذا ولد الباني وعشيرته من بعده اولى
من غيرهم وان تنازع في نصب الامام والمؤذن مع اهل المحلة فان كان من اختاره اولى من
الذي اختاره الباني فاختيارهم اولى وان استويا فاختيار الباني اولى سئل ابو القاسم عمن
اشترى الدهن او الحصير للمسجد ايهما افضل قال هما سواء وقال ابو الليث رحمه الله ان كان
المسجد محتاجا الى احدهما فهو افضل فان كانا سواء في الحاجة كانا سواء في الثواب ويكره

ف
[illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

غلق باب المسجد والاصح عدم الكراهة في زماننا صيانة لمتاعه عن السراق ولا باس
نبقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب ونحوه كما لا باس بتحلية المصحف لكن
تركه اولى لان منهم من كرهه ويحمل الكراهة على التكليف بدقائق النقوش ونحوه
خصوصا في جدار القبلة هذا اذا فعل من مال نفسه واما المتولي فلا يجوز ان يفعل
من مال الوقف الا ما يرجع الى احكام البناء حتى لو جعل البياض فوق السواد للنقاء
ضمن كذا في الكفاية **فصل** في مسايل شتى من كتاب الصلوة وهي الخاتمة الصلوة
داخل الكعبة جائز فرضا او نفلا خلافا لمالك ره في الفرض فان صلوا بجماعة فجعل
بعضهم ظهره الى ظهر الامام جاز وكذا لو كان وجهه او ظهره الى جنب الامام ووجهه الى وجهه
جاز الا انه تكره المواجهة بلا حائل وان كان ظهره الى وجهه لا يجوز كذا لو كان متوجها الى
جهة توجه الامام وهو اقرب الى الجدار منه واذا صلى الامام خارج الكعبة في المسجد الحرام
وتحلق المقتدون حولها جاز لمن في غير جهته ان يكون اقرب اليها منه لا لمن كان في
جهته والصلوة فوقها يجوز عندنا مع الكراهة وقال مالك ره لا يجوز اصلا وعند
الشافعي واحمد ره لا يجوز ما لم يكن بين يديه سترة ذكر الزاهدي في شرح القدوري
السجدات خمس صلبية وهي فرض وسجدة سهو وسجدة تلاوة وهما واجبتان و
سجدة نذر وهي واجبة بان قال لله علي سجدة تلاوة وان لم يقيدها بالتلاوة لا تجب
عند ابي حنيفة ره خلافا لابي يوسف ره وسجدة شكر ذكر الطحاوي عن ابي حنيفة ره
انه قال لا اراه شيئا وقال ابو بكر الرازي ره معناه ليس بواجب ولا مسنون بل هو
مباح لا بدعة وعن محمد ره انه كرهها قال ولكنا نستحبها اذا اتاه ما يسره من حصول
نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعي ره فيكبر مستقبل القبلة ويسجد ويحمد الله تعالى و
يشكره ويسبح ثم يكبر فيرفع راسه واما بغير سبب فليس بقربة ولا مكروه وما يفعل عقيب الصلوة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ثم مكروه لان الجهال يعتقدونها سنة او واجبة وكل مباح يؤدي اليه فمكروه انتهى
والفتوى على ان سجدة الشكر جائزة بل مستحبة لا واجبة ولا مكروهة واما ما ذكره في
المضمرات ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لفاطمة رضي الله عنها ما من مؤمن ولا
مؤمنة يسجد سجدتين الى اخر ما ذكر فحديث موضوع باطل لا اصل له على ما حققناه في
الشرح وذكر قاضيخان ره لا باس ان يصلي على البسط والفرش واللبود والصلوة على الارض
وما تنبته الارض افضل اراد ان يصلي في بيت غيره فالافضل ان يستاذنه وان لم
يستاذن فلا باس ولو صلى في بيت رجل يؤم باذن من له السكنى رفع راسه من الركوع
او السجود قبل الامام عاد لتزول المخالفة بالموافقة معه ثوب ديباج طاهر وثوب
كرباس فيه من النجاسة قدر مانع وليس له ما يزيلها به صلى في الديباج شرع منفردا
في صلوة جهرية فقرء الفاتحة مخافة ثم اقتدى به احد يجهر بالسورة ان قصد
الامامة والا فلا يلزمه الجهر جهر المنفرد في موضع المخافتة يكون مسيئا ولا يلزمه السهو
لو سهو ويكره له الجهر في نوافل النهار ايضا وفي كفاية الشعبي يخافت الامين عذر
وهو ان يكون هناك من يتهجد او بغلبة النوم ويكره ذب الذباب والبعوض الا
عند الحاجة بعمل قليل وفي الحجة الصلوة في نعلين تفضل على صلوة الحافي اضعافا
مخالفة لليهود سهى الامام فخافت بالفاتحة ثم تذكر يجهر بالسورة ولا يعيد ولو
خافت باية او اكثر يتمها جهرا ولا يعيد خاف ان ضم السورة ان يخرج الوقت جاز ان
يقتصر على ادنى الفرض وخص فخر الاسلام ره هذا بالفجر وقيل تراعى سنة القراءة في غير الفجر
وان خرج الوقت والاظهر ان يراعي قدر الواجب في غيرها امام قرء فانتقل الى موضع اخر فذكر كلمة او كلمتين
مكان غيره نحو ثم مكان لعلكم تشكرون قليلا ما تشكرون يعود الى الترتيب اولى وكذا ان كان اية او اكثر
انتقل الى ما فوقه والا فلا وقيل يعود الى ترتيب قراءته على كل حال كذا في القنية اصابه وجع سن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لا يطيقه الا بامساك شيء في فمه وضاق الوقت يقتدي بغيره فان لم يجد صلى بغير قراءة وبعذر
شك انه قرأ الفاتحة ام لا ان كان قبل السورة يقرؤها ثم السورة وان كان بعدها لا يقرؤها الا ان الظاهر انه
قرأها وان كان له رأي عمل به تلا سجدة وسجد فظن المؤتمون انه ركع فركعوا وسجدوا ولم تفسد صلوتهم وان سجدوا
اخرى فسدت الاشتغال بالجماعة لئلا تفوته ركعة افضل من ابلاغ الوضوء ثلثا والوضوء ثلثا اولى
من ادراك التكبيرة الاولى شرع في فائتة ثم اقيمت الجماعة لا يقطع وان لم يكن صاحب ترتيب اماما لا ياتي
بالطمانينة لا يعذر في الاقتداء به ويقتدي بمن ياتي بها نسي القنوت فركع ولم يتابعه القوم فرفع
راسه فقنت وركع وتابعوه فسدت صلوتهم ادرك الامام راكعا ان قام في الصف الاخير يدرك الركعة وان مشى
الى الاول لا يدركها لا يمشي وان كان بحيث لو مشى الى الصف فاتته الركعة وان قام وحده لا تفوت يمشي و
لا يقوم وحده وفي القنية امام يترك الامامة لزيارة اقاربه في الرستاق اسبوعا او نحوه او لمصيبته او
استراحة لا باس به ومثله عفو في العادة والشرع انتهى والظاهر ان المراد به وقوع ذلك في السنة مرة
تبين للامام انه صلى بغير وضوء يجب عليه الاخبار بقدر الممكن وقيل لا يجب خاف ان صلى سنة الفجر على
وجه فوت الجماعة وان اقتصر على الفاتحة وعلى تسبيحة في الركوع والسجود يدركها فله ان يقتصر و
كذا ترك الثناء والتعوذ ومثلها سنة الظهر اقام المؤذن ولم يصل الامام سنة الفجر يصليها ولا تعاد
الاقامة شرع في النفل على ظن سعة الوقت ثم ظهر انه ان اتم شفعا يفوت الفرض لا يقطع كما لو شرع
في النفل ثم خرج الخطيب افتتح التطوع قائما ثم قعد ثم افسد فقضاها قاعدا جاز ولو افسد قبل
القعود لم يجز قام المتطوع الى الثالثة ثم تذكر انه لم يقعد يعود وان كان سنة الظهر وعن
بزدوي انه لا يعود وقيل هذا قول ابي حنيفة رح والاول قول محمد رح ويسجد على كل حال وان لم يكن
نوى اربعا يعود اتفاقا وان لم يعد تفسد كذا في القنية اذا لم يتم الركوع والسجود يؤمر بالقضاء
في الوقت لا بعده وقيل مطلقا وهو الاصح صلى خلف امام يلحن ينبغي ان يعيد وعريان لم يجد الا
جلد ميتة غير مدبوغ لا يستتر به للنجاسة الاصلية بخلاف الثوب النجس يجوز حمل بغله في

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الصلوة ان خاف ضياعه ما لم يكن فيه نجاسة والافضل ان يضعه قدامه لئلا يشتغل
قلبه به شرع في الصلوة بالاخلاص ثم خالط الرياء فالعبرة للسابق امكنه النظر في العلم نهارا
والصلوة في الليل فعل والا فان كان له ذهن ويعرف الزيادة من نفسه فالنظر في العلم افضل
الصلوة لارضاء الخصوم لا يفيد بل يصلي لوجه الله تعالى فاذا لم يعف خصمه يؤخذ من حسناته
جاء في بعض الكتب انه يؤخذ لدانق ثواب سبعمائة صلوة بالجماعة الكل في البزازية ترك تكبيرة
القنوت قيل يجب سجود السهو وقيل لا الاشتغال بقضاء الفوائت اولى واهم من النوافل
الا السنن المعروفة وصلوة الضحى وصلوة التسبيح والصلوة التي رويت فيها الاخبار فتلك
تصلى بنية النفل وغيرها بنية القضاء كذا في فتاوى الحجة تلا من اول السجدة اكثر من نصف
الاية وترك الحرف الذي فيه السجدة لم يسجد ولو قرء الحرف الذي فيه السجدة ان قرء ما قبله او بعده
اكثر من نصف الاية تجب والا فلا وقال الفقيه ابو جعفر اذا قرء حرف السجدة ومعها غيرها
قبلها او بعدها ما فيه امر بالسجدة سجد ولو كان دون ذلك لا يسجد وهذا اقرب وفي الملتقط
تاخير سجدة التلاوة يجوز وان طالت المدة ولا اثم عليه وذكر الطحاوي مطلقا ان تاخيرها
مكروه وفي الفتاوى الحجة يستحب للتالي والسامع اذا لم يمكنه السجود ان يقول سمعنا واطعنا غفرانك
ربنا واليك المصير واذا صلى من الرباعية اكثر بان قيد الثالثة بالسجدة ثم اقيمت الجماعة و
احب ان يجعل ما صلاه نفلا ويؤدي الفرض بالجماعة فالحيلة ان يترك القعدة الاخيرة
ويقوم الى الخامسة ويضم اليها سادسة او يصلي الرابعة قاعدا لتنقلب صلوته نفلا عند
الشيخين نذر ان يصلي ركعتين بغير طهارة فنذره باطل عند محمد وقال ابو يوسف يلزمه
ان يصليهما بالطهارة ولو نذر ان يصليهما بغير قراءة لزمتاه بالقراءة عندنا وقال زفر لا يلزمه
شيء ولو نذر ان يصلي ركعة واحدة لزمه شفع عندنا وقال زفر لا شيء عليه ولو نذر ان يصلي ثلثا لزمه
ان يصلي اربعا عندنا وعنده يلزمه ركعتان وقال لله علي ان يصلي كذا في المسجد الحرام جاز ان يصليه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في اي مكان شاء وقال زفر يلزمه ان يصليه فيه ولو نذرت امراة ان تصلي غداً كذا وان تصوم
غداً فحاضت فيه لزمها القضاء اذا طهرت خلافاً لزفره ويؤمر الصبي بالصلوٰة اذا
بلغ سبعاً ويضرب عليها اذا بلغ عشراً وبه ورد الحديث وكذا من في حجره يقيم له ان يضربه
اذا بلغ عشراً على تركها وكذا الزوج له ان يضرب زوجته على تركها والغسل في الاصح كما ان له ان
يضربها على ترك الزينة اذا ارادها والاجابة الى فراشه اذا دعاها والخروج بغير اذنه و ان لم
تنته ان تركها بالضرب يطلقها ولو لم يكن قادراً على مهرها ولا يلقى الله ومهرها في ذمته
خيرله من ان يطاها لا يصلي قال الله تعالى وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَ
اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ
وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰى

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خاتمه

الحمد لله الذي وفقنا لاتمام هذا الشرح المسمى بغنية المتملي شرح
منية المصلي سادس عشر من الشهر الخامس من السنة العاشر من
العشر الثامن من العشر الاول من الثالث عشر من العشر الثاني
اعني سادس عشر من شهر جمادى الاول سنة ثمانين ومائتين بعد
الالف من هجرة رسول الثقلين صلوات الله وسلامه عليه وعلى اله
واصحابه في الملوين فالمرجو من الناظرين ان يذكرونا بالدعاء لعل
الله يرحمنا وهو ارحم الرحمين واخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمين

دعاء ماثوره

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ فَوَاتِحَ الْخَيْرِ وَخَوَاتِمَهُ وَجَوَامِعَهُ وَاَوَّلَهُ وَ
اٰخِرَهُ وَظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ وَالدَّرَجَاتِ الْعُلٰى مِنَ الْجَنَّةِ اٰمِيْنَ
اَللّٰهُمَّ نَجِّنِي مِنَ النَّارِ وَمَغْفِرَةً بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمَنْزِلَ الصَّالِحَ
مِنَ الْجَنَّةِ اٰمِيْنَ

ماده تاریخ طبع از حاجی الحرمین الشریفین جناب حاجی یسین صاحب لاهوری دام فیضه

بحمد الله صغیری شرح منیه
لباس طبع را پوشید و دیده
شده اندر مطبع احمدی مطبوع
چو پرسیدم ز دل گفتا که گوشم
سر و پا می کبیری گر کنی کم

بطرز خوب با نیکو سرانجام
ز حسن سعی جامی نیک فرجام
شود مطبوع طبع خاص و هر عام
برسم تعمیه تاریخش از نام ۱۲۸۰
صغیری بشنود تاریخ اتمام ۱۲۸۰

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسوله

این بهار الصدق مقاله که بر ترجمهٔ آیات کریمه و احادیث شریف مصطفیٰ بروایات و درایات اهل سنت و جماعت

قویه مجلّی است دیباچه اش آفتاب هدایت خاتمه اش ماهتاب سعادت از تصانیف



محسن سعی مقبول بارگاه اولیاء کبار

بحسن سعی مقبول بارگاه اولیاء کبار عبد الاحد

کارخانه دار سلمه الله الملک الغفار

در مطبع کوه طور لاهور باهتمام مرزا نتهو بیگ زیور طبع پوشید

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اللّٰهم صلّ علیٰ سیدنا ومولینا محمّدٍ وعلیٰ آلہٖ وصحابہٖ اجمعین وسلّم

بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم

حمد بیعد مر بدیع کائنات و ذی المنن
فرقۂ ناجیہ کرد واہل حق اہل سداد
المظہر دین حق‌اند ومظہر امداد وعون
مذہب حنفیہ و دین حنیفی دین ماست
مجتنب ما از طریق اہل زیغ و اہویہ
پس درود بیعد ہر دم بر ختم المرسلین
اول و آخر بخلق و بعث و روح و جسم و دین
آدم وما دون او زیر لوائے حمد او
پس درود حق بر آل و صحب و اتباع او
خاصہ بر آن چار خلفا چار رکن قصر دین
دیلمی در مسند الفردوس این آورده است
کہ مدینۂ علم دینم من ابوبکر و عمر
سقف و بامش ہست عثمان بن عفان حیی
بعد حمد و نعت پیغمبر ہمی گوید مرام

کرد مارا امت مرحومہ واہل سنن
داد مارا از انبیا و اولیا حب وداد
واسطۂ ایصال فیض و از بلایا گشتہ صون
محی الدین اندر طریقہ رہبر آئین ماست
اہل الحاد و ضلالات اہل نار و ہاویہ
در میان خلق اللہ و اینان ہست چون نقش نگین
نیست کس مانند او در اولین و آخرین
سابقان و لاحقان کرده ادائے حمد او
تابع اقوال و افعال و اوضاع او
آن نجوم اہتدا و راشدین و مہدیین
کہ جناب شاہ لولاک این خبر فرموده است
آن یکی ہست آن اساسش ہست حیطانش دگر
باب و دروازه مدینہ علم لاشک آن علی
شیخ احمد جعفر خدام اعلام الکرام

از الحاد ... العلوم المحمدیہ ... دون ... ب...

...ستند در سلسلۂ ما بینا ... ۱۲

... دان علی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

باد و اصحّ بر تو ای صاحب صراط مستقیم
این دُرر های عزر زر چیده از بحر علوم
یعنی آن سر دفتر وهابیان ملحدین
هم مهلس انبیاء چون صابئه وهابیه
خویش را خوانده موحد مثل اهل اعتزال
قصد من از نظم کردن نیست شعر و شاعری

این مقاله لا بدیه ناهجه نهج قویم
کرده ام منظوم بهر رد نجدی ظلوم
خائنان شرع و دین و فاسدین و مفسدین
منکرین اولیا هم آن قرود و درایه
مسلمان را مشرکین خوانند آن اهل ضلال
نی مباحثه و مناظره و جدال و نی مری

فی بیان سبب التالیف و بیان معنی قوله صلی الله علیه وسلم اذا ظهرت البدع ولعن آخر هذه الامة اولها فمن کان عنده علم فلینشره فان کاتم العلم یومئذ ککاتم ما انزل الله علی محمد رواه ابن عساکر عن معاذ کذا فی جامع الصغیر للسیوطی

بلکه قصدم آنکه آن ابن عساکر راوی است
گفت فرموده است آن سرور علیه السلام
چونکه ظاهر میشود بدعات مذمومه و فتن
پس هر آن عالم که باشد نزد او علمی ز دین
کاتم علم کو بیا کتمان نموده آن زمان
چونکه طعن ملحد نجدی ضال ناخلف
آن لطیف از لطف خود تیسیر بخشد بست ضعیف
چند نسخه تازی و عربی و چندین از کتب
چونکه حفظ نظم اسهل بود از حفظ نثر
این رساله منقسم بر هفت کوکب کرده ام

از معاذ بن جبل کو علم دین را هادی است
مشک فشانی دُرر پاشی نموده اند کلام
لعن و طعن سابقان آن لا حقان گیرند فن
نشر و اظهارش بباید بهر رد جاحدین
آنچه نازل گشت بر پیغمبر آخر زمان
عام بوده بر همه اهل خلف اهل سلف
کرد بهر رد او آن چند تالیفی لطیف
فارسی لیک انتفاعش حصه ارباب لب
نظم شد این نسخه تا نفعش بود عام و کثیر
بهر رجم آن شیاطین هفت نجم آورده ام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

در سماء شرع این ستاره‌ها سیاره دان
از ضیاء نور این ستاره‌ها معلوم شد
بر سماء دین ستابان این شهابیه نجوم
لاخطوهای بدو رسافرات زاهرة
یک مقدمه را مقدم کرده‌ام بر بابها
نیز آن یک خاتمه ختم رساله شد بران

نجم قرآن و سنن نے اختران آسمان
آن سبیل اهل سنت خصم شان مرجوم شد
یستنیر الحق منها اللوامع رجوم
طالعوهای شموس طالعات ظاهرة
مشتمل بر زاد و بود و حال آن کذابها
مخبر از ختم رسالت بر شه پیغمبران

المقدمة فی بیان اخباره صلی اللّٰه علیه وسلم عن ظهور جمیع
الفرق الغیر الناجیة والملاحدة والزنادقة الی یوم القیمة
فی المشکوة الشریفة عن حذیفة رضی اللّٰه عنه قال واللّٰه ما ادری
انسی اصحابی ام تناسوه واللّٰه ما ترک رسول اللّٰه صلی اللّٰه
علیه وسلم من قائد فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من
معه ثلثمائة فصاعدا الا قد سماه لنا باسمه واسم ابیه واسم قبیلته رواه ابو داود

صاحب مشکوة در باب الفتن آورده است
هر مضل و قائد فتنه که آید در جهان
خواه سه صد تابعش باشد ویا خواهد فزود
یعنی آن سید خبر داده باصحاب کبار
تا قیامت در ظهور آیند شان هیچ لا نزال
آنچنانکه از ظهور فرقه‌ها داده پیام
کرد اخبار ظهور فرقه و تا بسر

کرد حذیفه آن ابو داود خود راوی سند است
کرد بارها آگه از وحی آن امیر انس و جان
نام او و نام پدر نام قبیله او نمود
از همه ارباب فرقه زائغه اصحاب نار
همچو اهل قدر و اهل جبر و اهل اعتزال
همچنان آن مخبر صادق علیه السلام
طاعنان اهل حق و خویشان از حق آیة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان خصوص اخباره صلے اللہ علیہ وسلم عن ظہور الفرقة
الردیة الوہابیة الزندقة النجدیة عن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم اللہم بارک لنا فی یمیننا قالوا
یارسول اللہ وفی نجدنا قال اللہم بارک لنا فی شامنا اللہم
بارک لنا فی یمیننا قالوا یارسول اللہ وفی نجدنا فاظنہ قال
فی الثالثة ہناک الزلازل والفتن وبہا یطلع قرن الشیطان
رواہ البخاری وکذا مسلم والترمذی یعنی فی ناحیة نجد
الزلازل الحسیة والمعنویة وہی تزلزل القلوب واضطراب
اہلہا والفتن ای البلیات والمحن الموجبة لضعف الدین و
قلة الدیانة فلا یناسبہ دعوة البرکة وتلک البقعة یظہر قرن
الشیطان ای حزبہ واہل فتنة واعوانہ ذکرہ السیوطی کذا فی المرقات

در بخاری این روایت کرد از ابن عمر — کرد تکرار دعا سہ بار آن خیر البشر
یا الہی کن مبارک بہر ما آن شام ما — یمن و اندر یمن ہم اندپے آرام ما
عرض میکردند بہر این از آن فخر زمن — کن دعا در نجد ما ہم نیز چون شام و یمن
گفت آنسرور ہناک الزلازل والفتن — قرن شیطان بشنو طالع از ان شر الوطن
یعنی جنبشہا ست انجا در مکان ودر مکین — ز اضطراب قلب و شک ہم فتنہا و ضعف دین
شاخ شیطان نیز پیدا ست در آن سرزمین — یعنی اہل فتن چند و حزب او اعوان لعین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فاضلان آن عرب چون عالمان روم و شام ‌ ‌ ‌ متفق گشتند براین آنکه مصداق کلام

هست آن ضال مضل نجدی زندیق کو ‌ ‌ ‌ در فن است ابلیس جن و انس اندر زهی ورو

ای بسا ابلیس آدم روی هست اندر جهان ‌ ‌ ‌ پس بهر دستی نشاید داد دست اندر زمان

زانکه شیطان خویشتن را شیخ نجدی کرد نام ‌ ‌ ‌ روز هجرت چون تنیده کافران از مکر دام

پس میان نجد از این شیخ نجدی قرن شاخ ‌ ‌ ‌ گشت پیدا زانکه دارد مکرهائی شاخ شاخ

گر نه فرزند بلیس و شاخ او هست این عنید ‌ ‌ ‌ پس باو میراث الملعون مزور چون رسید

شیخ نجدی شاخ نجدی متحد در اشتقاق ‌ ‌ ‌ کار هر دو مکر و تلبیس است و تندید و شقاق

آن ز عجب و ننگ استکبار با آدم نمود ‌ ‌ ‌ این ز آدم از همه انکار تا این دم نمود (مخالف ۱۲)

مجملا اینست حال بد مآل آن ملام

که محمد نصر شامی گفته در تاریخ شام

در میان نجد بوده ملحدی باغی و ضال ‌ ‌ ‌ بس حریص و پر طمع بد باغی مال و منال

عبد وهاب عبد دینار و درم را اند لقب ‌ ‌ ‌ چون مفازه نام آن تیه مخوف پر تعب

داشت در سر او خیال و داعیه جاه و ملوک ‌ ‌ ‌ لیک اسلافش همه مشهور در علم و سلوک

مشرب شان شاذلی و مذهب شان حنبلی ‌ ‌ ‌ ملت این شاذه و فاذه ز جهل منبلی

پور آن بوجهل مومن شد عیان این را بدان ‌ ‌ ‌ پور آن نوح نبی از گمرهان قرآن بخوان

گرچه در سر بود او را حب مال و حب جاه ‌ ‌ ‌ لیک از فی آلتی افسرده بد در قعر چاه

از قضای من له فی الازمنه شان جدید ‌ ‌ ‌ مرد آن سلطان قسطنطنیه عبد المجید

در سنه ثالث ز بعد الف و مائتین بعلیم (سنه ۱۲۰۳) ‌ ‌ ‌ گشت غالب روم را ابن اخش سلطان سلیم

وارثان شاه را از سلطنت محروم کرد ‌ ‌ ‌ نوزده (۱۹) سال از تغلب حاکم اندر روم گرد

کشته شد بر دست سلطان مصطفی ابن الحمید ‌ ‌ ‌ لیک بعد بس خرابیها ز رای نا سدید

شد مخالف آن سلیم العقل با جمله عظام ‌ ‌ ‌ سلک جمعیت گسسته گشت افتاد از نظام

له اشارة الی قوله صلی الله علیه وسلم انما یاخذ الذئب الشاة الشاذة والفاذة ای المنفردة ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

رخنه در ارکان دار السلطنت افتاد تخت
قصر قیصر کسر چون ایوان کسری شکست پا زد
آن امیران و ملوک ناحیه بغی و فساد
وان عیسیان را سپاه بر دشت و مصر و شام
مانده حیران و سراسیمه بحال خویش او
از نظام و از فساد آن بلاد و در دست
چون فتوح اهل حرمین شریفین از قدیم
چونکه در آن مملکت پیدا شده هر دو زلل
مختصر چون گشت بخدمتی و اقف احوال روم
بانده رتبه بهر تحصیل امارت او فتاد
کرده شهره بهر صید خلق با این دام و دست
رفت و امی از خداع و کید و از تزویر کرد
بر سر سجاده آبائی خود بنشسته او
در سنه هژده ز بعد الف و مائتین آنچه بصر
یک عصائی از عصی الله بر گرفته در یمین
(از نا فرمانی خدا)
پس زبان بکشاد در ارشاد و در بند کرد و پند
بعد ازان شما ز سر توبیخ بر خلقان تعلیم
گفت در دین از یکی سلطان شما را چاره نیست
ضعف رائش وا د چندین ملکها بیرون ز دست
نصب قاضی فهم باغی حفظ اطراف و حدود
اذن بهر جمعه و عید و جنازه مسلمین

تخته پائی سلیم الرای شد آن پایه تخت
اکثر از افراد عسکر از اطاعت تافت رو
کرده بر پا بر کشیده پا ز ربقه انقیاد
کرده طمع ملک گیری و تسلط بر انام
وان عیسیان و امیران لشکری لبریش ترد
بهر بی طالع نشسته ذات اهل تمیمست
بوده بسته به بهبود آن شاه کریم
آن شریف مکه را در سلطنت آمد خلل
در دل خود کرد تصویر حصول مایه روم
از ضلالت در خسارت در تجارت او فتاد
که فلان حاجی بد عجمه یحیی آن سنت است
عالمی را از خلایق زیر خود تسخیر کرد
حیث ارشاد و بیانش خانه خانه کو بکو
روز جمعه کرد از تلبیس خود یک مسجد
گشت بر آن منبر خدعه و فتن کرسی نشین
کرد افصح از فصاحتها همین الفاظ چند
ز انقیاد امر و از تقلید آن سلطان سلیم
لیک بهر حکمرانی لائق آن بیچاره نیست
در شریعت انخلو ملک از سلطان بدانست
کار سلطانست اهم اجرای احکام و حدود
نیز از سلطانست همچون انتقام از ظالمین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس بگفتندش همه ای شیوا و خوش نفس — لایق شاهی سلطانی بعزت نیست کس

دست بگشا جانب ما تو بیعت میکنیم — آنچه فرمائی در ان اقتدایت میکنیم

پس در آن جمعه بنامش خطبه خوندند ای عجب — هم امیر المومنین نامش نهادند و لقب

مولدش از نجد بوده قریه درعیه نام — کرد دار السلطنت آنرا گرفت آنجا مقام

دنیت عیار و زکی زولاد خود چندین پسر — از بلاد نجد داده هر یکی را مستقر

وان اقارب چون عقارب منتشر اندر بلاد — قاضیان و مفتیان را کرد تعیین بهر داد

در خیالش بود تسخیر بلاد شرق و غرب — لیک کو زر و جنود و تهیه آلات حرب

بود در حرمین ذخیره از متاع و از نقود — از هدایای ملوک و تحفه و نذر و وفود

تیر سکان مکانین متقین ذو الغنا — خانهاشان پر ز زر و قمشه هم آن فنا

وایابد خوار را در دیده خار این ادخار — بارها میخواست نهبش لیک می‌نیت بار

بی سبب چون ممکنست آن حرب و نهب مسلمین — عصمت مال و دم شان گفت ختم المرسلین

لاجرم در نفس خود اعجوبه تصویر کرد — بر جمیع مسلمین و صالحین تکفیر کرد

رای خود بارای اهل اهویه تلفیق کرد — تا تمام امت مرحومه را تفسیق کرد

از خروج و زندقه و الحاد و جبر و اعتزال — کرد یک دین نوی تجدید آن نجدی ضال

چونکه دارد هر جدیدی لذتی دیگر جدید — آن سهلیها را صلا داده بآن دین جدید

چند اوراقی چو نامه در وی خود کرد سیاه — طوق گردن کرد و قومی را چو انعام شیاه

مومنان را از جمال دمدمه و تکفیر — کافر مطلق حلال الدم شمرده آن غوی

آن کتاب جهل را از ولد او آن یک لسنی — از بهر جهل مرکب دارای ترکیبی دگر

او مذهب بود لیکن ضد آن بودش علم — زانکه زنگی سیه کافور دارد نام هم

آن کتاب را نمود منقسم او بر دو باب — زد شرک رد بدعت نام توحید الکتاب

بعد چندی زده مردو آن ملحد ملبس فن — در میان درعیه پوشیده او درع کفن

(حاشیه:) ۳ تا ۱۰ از کبر و قتل و نهب ... البلاد شیوع ... در ... نفس ...

(حاشیه:) ... صفحه ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گرچه او کرده مقر خویش در دار البوار — لیک مانده اختراع و زندقهٔ او برقرار

نیکوان رفتند و سنتها بماند در جهان — وز لئیمان ظلم و بدعتها بماند در جهان

آن عوان و جیش و فرزندان و خویش آن خبیث — مانده بر ترویج آن الحاد او تیز و حثیث

اجتماعهٔ مارقین برگشته از راه صواب — خلق را خوانده سراسر سوی آن شر الکتاب

از هوای نفس و از اغوائی شیطان رجیم — داخل دین جدید و نو شده جمعی عظیم

آن طبایع عامه را اغلب بسعی آن شر و هوی — پس نفور و منقبض از طاعت و خیر و هدی

نوح نهصد سال و پنجه بود در تذکیر و پند — اندر نهضت شده گرویده اش هفتاد و چند

برگرفت از زرگری گوساله آن سامری — صد هزاران خلق مرتد گشته از جهل و خری

لا تزغ قلبا هدیت بالکرم یا ربنا — واصرف السوء الذی حط التقلب یا ربنا

بشنو اکنون چونکه مردان قائد ارباب زور
سر خبث رائی او از پور او کرده ظهور

از میان مولد آن مردود و مسعود آن سعود — اجنبی و سفاک و هم بیباک و نامسعود بود

در سنهٔ عشرین و یکسال خبر آن سلیم — کرد افشا در میان خلق از کید عظیم

که روم بهر زیارت کردن بیت الحرام سلیم (یعنی سلطان) — باز از آنجا میروم بر روضهٔ خیر الانام

توریه بد تا نگردد پیش خلقان او ملوم — ور نه نهب و قتل مردم بود قصد آن ظلوم

آمده سوی حجاز از نجد آن ضال عنود — همرهش نجد و عدد خیل و عوان جیش و جنود

چونکه در مکه شریفه منتشر شد این خبر — آن شریف مکه را گفتند اعیان الحذر

عسکر ترکان ز مصر یا لشکری از شام آر — تا نشود حاجز تسلیم حجاز از آن شرار

یا فساهم آر جمعی منتشر از آن عرب — تا نیفتی زان ستمگاران در آن رنج و تعب

آن شریف مکه یاد آورد ز احوال کهن — بیخبر از وی تو ناظر با حیای سنن

گفت چون یا تبع شوم من زیرا از طرف — کی تواند کرد تحلیل حرم دین خلاف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

قرن شیطان چونکه در قرن المنازل در رسید
مکه را بگذاشته اول سوی طائف دوید

شد محاصر آن حصار طایفی را از سه رو
که همی خوانند خلیفه مر شما را ای کرام
چون هراس و روع در عیشش از عمل ایشان رفت
در همان آن آن شریر از اسیر مرد او سید بیغ
ارض طایف چون ادیم طایفی آن بد قدم
آنچه از دست شقی شد بر بنی سعد و ثقیف
مسجد آل ابن عباس ابن عم مصطفی
که چرا تعظیم و تکریمش کنند این مردمان
بعد نهب و سبی احرار و حرائر قتل عام
لیک او آن کتابک را سوی اهل حرم
روز جمعه سابع ماه محرم وقت چاشت
اتفاقاً اندر آن حین بود چندین فاضلین
گشته فارغ از طواف حج و عمره آن کرام
عاشر ماه محرم داخل کعبه شوند
پس نشستند آن همه علمای اطراف حجاز
بهر ادراک مضامین کتاب پر ضلال
بر نوشته در همان آن شان جواب با صواب
شیخ مکه افضل فضلاء عمر عبد الرسول
بود با وی ابن یحیی العلوی اعنی عقیل

لیک با اعیان ارکانش فریب چند کرد
از ره ودّ و اخوّه بهر آن اکرام تام
(از راه دوستی و برادری ۱۲)
آن رئیسان و امیران پیش آن بد دیده تفت
بر همه سکان ز خاص و عام راند از ظلم تیغ
سرخ از خون شهیدان و قتیلان کرد هم
عشر عشرش ظلم آن حجاج ثقفی سخیف
با زمین گردش مساوی نزد ظلم و جفا
غافل از آیه و من اظلم شده آن بی امان
عاملان را ماند آنجا رفت بر بیت الحرام
ساخت ره گفت مردم را رسان این زبیم
در کف علمای مکه آن کتابک را گذاشت
مجتمع در مکه از اطراف و اکناف زمین
منتظر بهر نظاره داخل بیت الحرام
پس از آن والیس لسعدی آن قطبها میرلوند
نزد باب کعبه فارغ گشته از خطبه نماز
مضطر و بر بند در کی آن همه با احتیال
مختصر تا عصر از یک باب آنجا بد دو باب
گفت علمای جمله آن قدوه اهل قبول
وان حسین سفر بی عبد الملک بی قال و قیل

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قد اجابوهم جواباً حسناً مستغناً
فجزاهم ربهم عنا جزاءً حسناً

پس ز آن نشسته اند بر باب آن بیت الحرام
در همین اثنا ز طایف آمده یک طایفه
چون بدیدند اهل مکه حال مظلومان چنین (از شر طایف ۱۲)
منتشر گشته خبر در اهل آن خیر البلاد
شهره شد چون این خبر در شهر و نزد شهرها
ز اطلاع حال طایف گشته جمله خایفین
حاجیان و مکیان جمله خواص و هم عوام
آن ابو حامد خطیب مکه بر منبر شده
بعد از آن جمع آمد آن رساله نجدی ضال مضل
باز گفته هم به فاضلان و قاضیان و مفتیان
حکم آنها پس بفرمایید اندر راه صواب
که بلاشک این چنین شان کافران مطلق اند
بدگمان باشید همیشه زشت کار و اعتقاد
عالمان چار مذهب متفق گشته بر این
مجتمع گشتند بر یک کلمه اهل اجتهاد
حکم آنکه از همه آن فاضلان مختوم شد
روز دیگر یوم شنبه هفتم ماه صیام (یعنی لازم و واجب ۱۲)
آن سعود غیر مسعود آیس از فضل کرم
لشکری انبوه با خود خارج از حد عدد

تا نمایند اطلاع باب ثانی آن کرام
زخمی دل جگر ز دست ظالمان و خایفه
نعره‌ها بر کشیدند از گریه و آه چنین
که رسیدند شیاطین الجنی فتنه فساد
گشت قایم طامه کبری ز فزع و اضطرار
در وقوع آمد چنان تا بعاکفین و طایفین (یعنی قیامت ۱۲)
گشته داخل جمله در مسجد بیت الحرام (طواف کنندگان ۱۲)
حامد حق ناعت اوصاف پیغمبر شده
بر سر منبر همه هم روش از اهل قبول
گشته ابنا که ز رای و اعتقاد نجدیان
فاضلان مکه هم آن واردین گفته جواب
که همین ابنا ز تکفیر اهل حق اند
نائبه خود خوانده اند در حق ما ز آن بدنهاد
که سزای این گروه فرض است چون آن کافرین
زندقه اند این قوم حکم شان چو اهل ارتداد
از خواتیم ائمه صک آن مختوم شد
مجتمع بودند خلقان گرد آن بیت الحرام (یعنی خانه کعبه ۱۲)
با جنود خویش داخل گشت در حد حرم
هر که پیش آمد جدا کرد به زد و سر از جسد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چون شریف مکه واقف گشت برین ماجرا
گفت ازینجا چند روزی رخت بیرون میکشیم
همرهش پانصد غلام و داخل حصن حصین
مکیان هم خانها بگذاشته بیرون شدند
بعضیان در سعی و در اثناء سعی در صفا
طائفه خائف شده طائف شده حول الحرم
شرذمه از خوف رفته سوی آن خیف و منا
رهطی آویزان باستار در بیت الحرام
آن یکی شد ملتزم آن ملتزم را دیگر
لیک آن سفاک بیباک از ره شر و فساد
در پی شان گشت داخل آنسیه قلب کفور
چون شرار از نار حرب افروخت آنشر الشرار
هر کجا میرفت نهب و سلب و ضرب و قتل کرد
آنسگ عالم شکار کورها کرده بصید
باب بیت المال بیت الله بس مفتوح ساخت
آنچه زان خائن بدیده اهل آن بلد امین
مدعی ترک بدعت را ببین این روی حال
این محل عبرت است و اعتبار الاعتبار
کرک در رحل مسدوعه و نال آهو چون رسد
آنسگ کرکین پرکین کین کشید از مؤمنین
قاتل مسلم اگر داخل شود در آن حرم

مصلحت نیست و نی هجرت کردن از ام القری
پس بسوی جده شریفه راند از سیل حشم
گشت آنجا ناظر یاری خیر الناصرین
بعضیان رم کرده بر بالای آن کوه بلند
مرة بالای مروه جسته او ملجا وجاد
بعضی از خشکی لبها سوی زمزم کرده رم
برخی ایمن در حرم ونسته حرم ما آمنا
دیگری خلف مقام و رکن او کرده مقام
استعاذه برده سوی حجره آن سوی حجر
گشته با شور و شغب داخل در آن خیر البلاد
پس گزیدان برگزیدانرا چو آن کلب عقور
گشت در خیر البلاد از خیر امت وز خیار
کارهای بس تبه بیرون ز وهم و عقل کرد
وین سگ ظالم بناهای گورها کنده رسید
آنهمه نذر و فتوحانش بغارت برد و تاخت
هیچکس نشنید مثلش کاه بر روی زمین
تف بر ویش تف بر تیشش زینچنین حال و مقال
یا اولی الابصار جای عبرت است این شکبار
در حدود آن حرم پس گرگ و آهو میرسد
بعد ما دخلوا مکانا آمنا الا آمنین
آمن است او نیست مرا او قصاصش لا حرم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کندن کاهِ حرم چون اندن چیدش ز جای — قطع اشجارش بهم نهی نبی منع خدای
مسلمانرا این گریز اهند از آن جایگاه — ببریده آنسرا انرا چون سران برگِ کاه
ابغض الناس الی الله ملحد هو فی الحرم — باش ای ملحد رسیدت مقت حق از وی مرم
خواند ملعون مستحل آن حرم را خود نبی — گوئیا مقصود آنحضرت ازان بُد این غبی

(رسیدت یعنی رسید ترا)

حکایت برسبیل تمثیل

آن حسین مرتضی ریحانه و بضعه بتول — در حریم آن حرم چون داشت در فتنه نزول
آمده آنجا پیاپی ناصحانی گو فتین (رضی الله تعالی عنهم) — پس بد انسو چون روانه گشت آن سلطان دین
ابن عباس همچه آن ابن عمر ابن زبیر — یاد دادش غدر اهل کوفه مانع شد ز سیر
گفت می‌ترسم مبادا کس بیاید در برم — از گروه مفسدان گردد مبیح این حرم
سهل باشد نزد من در راهِ حق برد سرم — صعب هتک حرمتِ حرم خدای ذی الکرم

بعد ازان سوی مدینه طیبه کرده رحیل — آن خبیث بد دیانت همرهش فوج قلیل

مابقی چند شقی باقی بمانده در حجاز — سوی طایه بهر نهب آورد آنسگ ترکتاز
چون پی فتنه و فساد آن (نقیلان) بتافتند — قتل میکردند هر کس را که در ره یافتند (در مدینه منوره)
چون رسید او در مدینه هر که زانسگ می‌گریخت — در پیِ او می‌دویدا تا که بس خونها بریخت
آنچه کردند آن تبه‌کاران در آن حرم شریف — ضعف آن کردند ستمها درین حرم منیف
آنچه دیده حرّه و حرّه یوم حرّه از یزید — مثل آن ظلم و ستم دیدند ز ویل هو یزید
آن مساجد وان مشاهد از صحابه و تابعین — وان بناهای مزارات و قبور صالحین
هدم کرد آن نامبارک آن مبارک ابنیه — ساخت آنجمله مساوی با زمین و افنیه
یک گروهی برد غل زیر بغل بیل و کُلند — داشتند و بر در روضهٔ شریفه آمدند (یعنی فناها)

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چون شریف مکه واقف گشت بر این ماجرا
گفت از اینجا چند روزی رخت بیرون میکشیم
همرهش با پنصد غلام و داخل حصن حصین
مکیان هم خانها بگذاشته بیرون شدند
بعضیان در سعی و در اثنای مسعی و صفا
طائفه خائف شده طائف شده حول الحرم
شرذمه از خوف رفته سوی آن خیف و منا
ربطی آویزان باستار در بیت الحرام
آن یکی شد ملتزم آن ملتزم را داد گر
لیک آن سفاک بیباک از ره شر و فساد
در پس شان گشت داخل آن سیه قلب کفور
چون شرار نار حرب افروخت آن اشرار
هر کجا میرفت نهب و سلب و ضرب و قتل کرد
آن سگ عالم شکار گورها کرده بصید
باب بیت المال بیت الله بس مفتوح ساخت
آنچه زان خاین بدیده اهل آن بلد امین
مدعی ترک بدعت را ببین این روی و حال
این محل عبرت است و اعتبار الاعتبار
گرگ در رحل میدوعه و نسا آهو چون رسد
آن سگ گرگین پر کین کین کشیده از مومنین
قاتل مسلم اگر داخل شود در آن حرم

مصلحت دیدست هجرت کردن از ام القری
پس بسوی جده شریفه راند او سیل حشم
گشت آنجا ناظر یاری خیر الناصرین
بعضیان رم کرده بر بالای آن کوه بلند
مروة بالای مروه جسته او ملجا و جاه
بعضی از خشکی لبها سوی زمزم کرده رم
برخی امین در حرم دانسته چه ما آمنا
دیگری خلف مقام و رکن او کرده مقام
استعاذه برده سوی حجر و ان سوی حجره
گشته با شور و شغب داخل در آن خیر البلاد
پس گزیدان برگزیدانرا چو آن کلب عقور
گشت در خیر البلاد از خیر امت و ز خیار
کارهای پس تبه بیرون و هم و عقل کرد
وین سگ ظالم بنای گورها کنده رسید
آنهمه نذر و فتوحاتش بغارت برد و تاخت
هیچکس نشنیده مثلش گاه بر روی زمین
تف بر ویش تف بر شتش زینچنین حال و مقال
یا اولی الابصار جای عبرتست این شکبار
در حدود آن حرم لیس گرگ و لیس مرید
بعد ما دخلوا امکانا آمنا الآمنین
آمن است او نیست مراد در قصاص قتل لا جرم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کندن کاهِ حرم چون اندن صیدش ز جای | قطع اشجارش همه نهی نبی منع خدای

مسلمانرا این گریز هند از آن جایگاه | هر بریده آنسر ازا چون سران برگِ گاه

ابغض الناس الی الله ملحدٌ هو فی الحرم | باش ای ملحد رسیدت مقت حق از نی مرم

خواند ملعون مستحل آن حرم را خود نبی | گوئیا مقصود آنحضرت ازان ابن غبی

حکایت بر سبیل تمثیل

آن حسین مرتضی ریحانه و بضعه بتول | در حریم آن حرم چون داشت در فتنه نزول

آمده آنجا بپا پا نامهای کوفیین | پس بدانسو چون روانه گشت آن سلطان دین

ابن عباس همچو آن ابن عمر ابن زبیر | یاد دادش غدر اهل کوفه مانع شد زبیر

گفت می ترسم مبادا کس بیائید در برم | از گروه مفسدان گردد مبیح این حرم

سهل باشد نزد من در راه حق برده سرم | صعب باشد حرمت حرم خدای ذی الکرم

بعد ازان سوی مدینه طیبه کرده رحیل
آن خبیث بیدیانت همرهش فوج قلیل

مابقی چند شقی باقی بمانده در حجاز | سوی طابه همه بهر آورد آنسگ ترکتاز

چون همی فتنه و فساد آن ابتا فتند | قتل میکردند هر کس را که در ره یافتند

چون رسید او در مدینه هر که زانسگ می گریخت | در پس او مید دیداو تا که بس خونها بریخت

آنچه کردند آن تبه کاران دران حرمِ شریف | ضعف آن کردند ستمها درین حرم منیف

آنچه دیده حُره و محره یوم حرّه از یزید | مثل آن ظلم و ستم دیدند زویل هو یزید

آن مساجد وان مشاهد از صحابه و تابعین | وان بناهای مزارات و قبور صالحین

هدم کرد آن نامبارک آن مبارک ابنیه | ساخت آنجمله مساوی بازمین و فتنه

یک گروهی بردغل زیر بغل بیل و کلند | داشتند و بر در روضهٔ شریفه آمدند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

بود قصد آن خبیثان آنچه آن اصحاب فیل ‌ ‌ قصد کرده در حق کعبه بنای آن خلیل

گشت ظاهر بس مهیب زشت ثعبان عظیم ‌ ‌ نزد آن فرعونیان چون مار موسی کلیم

اژدهایی فتنه غران همچو شیر آمد به پیش ‌ ‌ هر یکی بد کیش را کشته بسفره خویش و نیش

کرد اسود نیش اسود دل سیاه ایشان بدن ‌ ‌ گشت پیدا همچو مرداری ز تن نتن و عفن

شد گریزان زان محال ترس سوی مکه زود ‌ ‌ گشت راجع سوی نجد و فتنه‌ها بد نمود

بر بلاد نجد و اقلیم حجاز و هم عراق ‌ ‌ از تغلب شد مسلط قائد اهل النفاق

در سنه عشرین و سه بعد دو صد بعد هزار ‌ ‌ بر مقر تخت قسطنطنیه شد برقرار

آن شه نیکو شیم سلطان محمود از نوی ‌ ‌ گشت او غازی نامی همچو شاه غزنوی

متصف بود او باوصاف حمیده و فاخره ‌ ‌ گشت والی پنجم ماه جمادی الآخره

غازیان را چون رئیسان عزت و اکرام کرد ‌ ‌ باغیان و مفسدان را هم بحکمت رام کرد

چونکه آن محمود آگه شد ز طغیان مسعود ‌ ‌ بر علی پاشا محمد بهر آن فرمان نمود

که تدارک جوی بهر دفع شر مفسدان ‌ ‌ عسکر جرار آنچه مستعد کن روان

هیچ کس مگذار زنده وحی از آن قوم شرار ‌ ‌ بیخ شان برکن بر آور (مخفف انبوه ۱۲) از دماغ شان دمار

بود ابراهیم پاشا در فن حرب دلیر ‌ ‌ ماهر و یکتا علی پاشا بر او احکام کرد

کرد تا جده سوی جده خویشتن را در رسان ‌ ‌ جند بیجه گیر بهر قمع آن خسان

از پی تعجیل شد بر کشتی دودی سوار ‌ ‌ تا کشد دود از دماغ شان بنا بر کارزار

همرهش فوجی ز ترکان و ز عقب جند کثیر ‌ ‌ گشته رکب همراکهای بادی کبیر

ز اتفاقات عجیبه آن امام المارقین ‌ ‌ آن زمان شد با گروه ناهبین و سارقین

وارد مکه بغتة بهر ظلم و دار و گیر ‌ ‌ کرد حاضر نزد خود هر یک صغیر و هم کبیر

زانکه در دستش رسیده بود در روز نبرد ‌ ‌ چونکه در آن عام اول قتل عام و نهب کرد

کاغذ فتوی که در بیت المحرم ماه حرم ‌ ‌ بهر تکفیرش نوشته بود علمای کرام

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کرد استفسار از آنها کیست کو تحریر کرد
هر گروه نجدیان وهابیان که هند آن کیان
هر یکی از ترس بر آن قدوهٔ اهل قبول
چونکه حاضر کرده شد آن حجهٔ ارباب دین
از کمال طنز و استهزاء بوجه پر غضب
او جواب بس داد وعلیک کذا یا شیخ نجد
گفت تشبیهم بدادی با ابلیس و شتم و سب
نیستم دادی بموطن من بکردم نسبت
حق تعالی گفت ردوها عمل کردم بآن
گفت چون کردی تو مهر خویشتن بر تکفیر ما
پیش بیاور پیش ما زود تر کتاب خویشتن
بود حاضر نزد آن کذاب آن شر الکتب
کرد مفتوحش بنزد قائد ارباب ور
آن نداء غیر حق خواهی نبی خواهی و لی
شد معاتب شیخ دین با آن رئیس الطاغین
زانکه هر کس السلام علیک در قعده نماز
از عقیدهٔ تو مسلم کرده آید ای جهان
چونکه در دین کفر مطلق هست تحریم حلال
شیخ دین آن اعتقاد ملحدین باطل نمود
کرد تهدیدش نموده حکم قتل او ز کین
در همین اثنا ز افواه این خبر مسموع شد

این سجل و صک و فتوی که آن نذران تکفیر کرد
که نمودند مهرها و ختمهای خود بر آن
کرد املا یعنی آنحضرت عمر عبد الرسول
پیش آن سفاک بیباک و امیر الملحدین
السلام علیک گفت یا شیخ مکه و العرب
خشمگین شد بر سر آن سرور ارباب وجد
گفت گشتی خشمگین و پر غضب تو بی سبب
سوی نجد آن مولد تو موطن تو مسکنت
رد نمودم آن تحیت بر تو و قران نجدیان
گفت قصد اکرده ام بگذر تو از تعبیر ما
معترف خواهی شدن بر کفر خود بی ریب و ظن
چون بدست خود گرفت آن سرور ارباب لب
دید سطور اتفاقاً اول سطر از سطور
زعم کرده ز اعتقاد فاسدش شرک جلی
کرده تکفیر امت با صحابه و تابعین
در خطاب آن نبی گویند با عجز و نیاز
هیچ یک از مسلمان مسلم نماند در جهان
پس تو از تکفیر امت کافری ز اهل ضلال
با براهین و دلایل گشت ملزم آن عنود
شیخ زد نعره که ای حاکم ترین حاکمین
لشکر انبوه از مصر وارد ینبوع شد

عتاب کننده ۱۲

صاحب وجد و حال ۱۲

و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ۱۲

یعنی حضرت عمر عبد الرسول ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

افسر ابراهیم پاشا هست بینبوع الحکم
میرسد از بندر ینبوع سوی جده زود

چون سعود نحس کرده استماع این خبر
در همان آن سوی لشکر خویش ظالم رساند

پس بسوی جده گریزان نجدیان حمله شدند
آن امیر غازیان پیش از ورود آن سعود

فوج خاص ترک همراهش ولی چند کبیر
در همان آن کرد دوی آن والیس نمود

که بیائید حمله لشکر جانب بر (جانب خشکی ۱۲) در گشتند
در سحر گشته شروع توپهای منجنیق

منهزم جند شیاطین گشت وقت صبحدم
الکفرین فی الغلبین جند و فوج آن فریق

از کمال نجس و ادبار خذلان آن سعود
از پی تاریخ حرب آن ملک را ه نجس

آن امیر جیش ابراهیم پاشا از نبرد
کرد استیصال جمله مفسدان انجا بجد

چونکه تخم وسوسه جند شیاطین فی صدور
خارجیه مسقط هم زیدیه اندر یمن

باز در بعضی بلاد بند (نام بندریست ۱۲) بعد از چند سال
کرده اند تائید نجدی بعضی از علماء شان

بهر اثبات وجوه فاسده دین جدید

بهر دفع ظلم از سلطنت او عدل و حکم
همرهش آن منجنیق و توپها بیحد جنود

گشت مضطر از هراس و ترس گفت ابن المفر
شیخ دین از تیغ آن سفاک سگ سالم بماند

بر لب دریا در انجا خرگه و خیمه زدند
داخل حصن رفیع جده آنشب گشته بود

بر سفینهای کبیره از پیش اندر مسیر
بهر اعلام امیران سفینها و جنود

بر مراکب توپها انجا بگه زود تر رسند
از علو حصن جده و جانب بحر عمیق

بحر اخضر گشت احمر شد روان چون سیل دم
کشته گشته رهطی اندر بحر چون فرعون غریق

شد گریزان سوی نجد از جده نجیش و جنود
گفته بعضی فاضلین حرب السعود الخارجی

رفت در دنبال ملک نجد را پامال کرد
قد اباد الکل حتی فیه احدا لم یجد

ریخته شد مستمر ماند علی مر الدهور
هم عقیده نجدیه گشتند در اندک زمین

گشت ساری آن عقیده فاسده نجدی خیال
صاحبان جاه (سلامت کنفسا ۱۲) در شان قعدر و رفع شان

کرده تالیف کتبهای جدیده بعدید

Digitized By eGangotri

افتاده و بهم در دین از خلاف و از شقاق
افتراق و اختلاف داده در میانِ اهلِ هند
مشتهر معروف جمله حاجتِ تحریر نیست
بنگر اندر آن کتابهائی جدید مفسدین
خود خصیم خائنان او است و دین خود زد دست
وقت آن آمد که اکنون در بسط آنها شروع
از پی تائید اهل سنه و دفع فساد

سلک جمعیت گسسته گشت و حبل اتفاق
گشت توزیع مذاهبهاشان انواع چند
هم بدون آن مذاهب (تقسیم نما) حاجتِ تقریر نیست
تا تعجب می کنی از کید و خدع خائنین
دیده آیهٔ لا تکن للخائنین دیده بست
می نمائیم میکنم ذکر اصول و هم فروع
که نموده نجدیان بالله توفیق السداد

النجم الاول فی بیان ان الاستعانة مخصوصة بالله تعالی ولیکن یجوز الاستعانة من غیره کالانبیاء والاولیاء بطریق المجاز وعدهم واسطة و وسیلة فمعنی ایاک نستعین عند المحققین نستعین منک فی الحقیقة وان استعنا من غیرک بالمجاز وبهذا یجمع بین الآیات والآثار

هست در ایاک نستعین حصر مستعان
معنی ایاک نستعین نزد کاملان
گرچه از روی مجاز و ظاهر از غیری بود
آیهٔ ایاک نستعین مثل یا [illegible] مثبت
مثلا این حصر وارد در کتاب و در اثر
انما المفلس بخسران وانما الصرعة ببین
ملک را در خود نموده حصر آن مالک ملوک

حصر کرده استعانت را بقصری نکته دان
در حقیقت استعانت از تو بس ای مستعان
واسطه تو باشد و زان موجب خیری شود
قصر نسبت با حقیقت و آن مجازش از رسیت
هست تنی حصر و عدو ای نکته دان یا خبیر
در بخاری فی الحقیقة قید کرده حصر این
ملک ظاهر باز ثابت کرد چون ان لمملوک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت ان العزة لله جمیعاً بعد ازان
همچنان صد امثله اندر احادیث وکتاب
بهر دفع آن تعارضها ست لازم ما چنین
آیهٔ ما النصر الا خوان که حصر آمد دران
حصر نسبت با حقیقت آمد و دیگر مجاز
خوان تو لا تهدی من احببت لیهدی ببین
حق تعالی فعلها را گاه نسبت سوی ذات
باز اضافت آن امانت را بسوی عزرائیل
محیی و مبری و مصح غیر باری نیست کس
گفت موسیٰ نشد عضدک باخیک حق
یعنی الله بس ترا و نیز مر تو آن بس است
وان اشارهٔ سوی آن فاروق اعظم کرد حق
گفت غزالی در احیاء باب توحیدش ببین
معنی توحید فاعل نیست جز الله کس
هست فاعل را دو معنی پس تناقض نیست هیچ
آن قضای حق حقست و نیز جهد بنده حق
هست آن جلاد قاتل نیز قاتل حاکم است
بهر حق فعل را گاهی بخود اسناد کرد
کرد نسبت آن زراعت را با خوان نحن تزرعون
خوان تو الرحمن علم باز علم بالقلم
آیهٔ ما النصر الا خوان تو تا لفظ حکیم

گفت عزت مر خدا و مر رسول مومنان
آمده خوف طوالت گفته ام لب لباب
جمع و تاویلات در آیات قرآن مبین
ینصرون الله الا تنصروه باز دان
پس مجاز نسبت جایز وجود بود زان هستی مجاز
آیهٔ اول حقیقت شد مجاز آن دومین
کرد خوان الله یتوفی خصوص آن وفات
کرد دیگر جا سوی دیگر ملائک آن جلیل
ابری الاکمه واحیی گفته عیسیٰ خویش نفس
مر محمد حسبک الله و من مراده سبق
گشت تابع مر ترا از مومنان کو یک کس است
که باو اعزاز دین حاصل بدین مدح و احق
که همین مضمون را کرده است تاکید متین
کرد شرع اثبات اقوال عباد ای نکته رس
خالق افعال حق و بنده کاسب هیچ هیچ
هان مشو اعور چو ابلیس قلق از رنج و دق
آن مباشر انیست آمر هرد و هر دو فاعل است
گه بسوی بنده ها و با سبب ارشاد کرد
باز گفت انا صببنا الماء بیچون و چگون
آن قلم را واسطه تعلیم کرد اندر رقم
کرد تفسیرش جناب بیضاوی از فکر سلیم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نیست یاری جز ز نزد آن خداوند عزیز ... که نماید نصر گاهی بی وسط با وسط نیز

مقتضای حکمتش این کو عزیز است و حکیم ... مصلحت در واسطه داند خبیر است و علیم

حجة الاسلام دیگر جا در احیاء العلوم ... کرد تحقیق سخن آن منبع و کان فهوم

منکر آن واسطه آیات حق را منکر است ... واسطه را اصل دانستن قبیح و منکر است

حق تعالی خلق کرده خلق و دنیا و سبب ... تا نماید استعانت خلق سوئے فضل رب

قسطلانی گفته هر کو منکر اسباب هست ... منکر توحید در عالم اسباب هست

فی الحقیقت می نگر در تام توحیدت بدان ... بی مباشرت سببها که منصوب است آن

از سبب خواه در شرع یا تقدیر و قضا ... میکند آن مر سببهای خود را اقتضای

قادح آمد مرتبه کل را او توحید و حکم ... امر حق را نیز تعطیلش شنو کم ذا الصمم

مولوی عبد العزیز دهلوی گفتا که گر ... استعانت کرد از غیر خدای داد گر

لیک داند مظهر عون الهی غیر را ... حق بداند فاعل هر فعل شر و خیر را

آن منافی نیست با توحید و عرفان العزیز ... زانکه آمد واسطه از خلق آن خلاق نیز

در حقیقت استعانت هست این از حق نه غیر ... مثل این از انبیاء وارد شده لا فیه ضیر

فاعینونی ز ذی القرنین ز قرآن باز خوان ... ز امر موسی و خضر فاستطعما را باز دان

لوط پیغمبر تمنا کرد از رب سدید ... از عشیره خوان تو او آوی الی رکن شدید

فی بیان انه کما ثبت بالآیات الکریمة الاستعانة من غیر الله بطریق المجاز ثبت ایضا بالاحادیث الشریفة وبهذا یحصل الجمع بین الاحادیث

ترمذی و احمد حنبل روایت کرده اند ... از ابن عباس بن عم مصطفی آورده اند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت روزی من ردیف آن رسول الله بدم
یعنی ای کودک نگاه کن حق آن پروردگار
گر سوالی میکنی میکن سوالت از اله
هست این تعلیم آنسرور بآن عمزاده اش
بی توسط استعانت کردن از رب غنی
لیک ز آیات و احادیث صحاح از وسطه
وابتغوا اندر پی امر است از رب جلیل
درمیان بحر مواج آیه را تفسیر جو
هم اطاعت کردن و بردن لواذ و التجا
از ربیعه اسلمی کو خادم حضرت بده
گفت می خفتم قریب آن شه عالیجناب
در مجازاتم بگفت آن مظهر فیض اتم
ای در مکافاتم ۱۲
گفت می خواهم رفیق تو شوم اندر جنان
گفتم هو ذاک مطلبم است ای عالی مقام
کثرت سجده بکن در دار دنیائی دنی
فتح قفل ارچه بمعنی آن کلید است ای عزیز
شارحان چون دهلوی و قاری و ابن الحجر
اختصاص و قید مطلوبی و مسئولی نکرد
تا جرم قرب نبی در جنت الفردوس جست
این دلیل آمد بر این که قدرتش داد جهان
خیر دنیا خیر عقبی آرزو دارے اگر

پس مشرف با خطاب یا غلام احفظ شدم
تا نگهدار و ترا او از بلاها و ضرار
استعانت گر بجوئی پس بجز آن بارگه
در امور خیر با امری که آن عمزاده اش
هم سوال و جستن حاجت نفیس و یا دنی
گشت وارد آن سوال از بهر این رابطه
یعنی بطلب سوی او تو آن وسیله و آن دلیل
آن وسیله دان عبادات و عملهای نکو
جستن امداد و راه از انبیا و اولیاء
در صحیح مسلم از وی این خبر مروی شده
پیش میکردم مصلی و سواک آوند آب
سل زمن میخواه هر آن مطلب که میخواهی هم
گفت آیا مطلبت هست یا چیزی جز آن
گفت پس شو عون من بر نفس اصلاحش بدام
خود فقیم در جنان و لائق قرب نبی
بخشش از دست تو میخواهم نه زر ای باتمیز
گفته مطلق گفت ارسل نبی تا امور
یعنی بطلب هر چه میخواهی ز من ای نیکمرد
آن صحابی واقف این نکته بد چالاک چست
هر چه میخواهد از خیر دنیا و جنان
هان بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی بیبر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از خزائنهای حق یکند عطاء جمله چیز
در مواهب نقل از بعضی ائمه رشد ست
هرچه ظاهر میشود زان رزاق عالم یا خزان
زانکه مفتاح خزائن چونکه اندر دست اوست
وارهان خود را از انکار و تردد ای جهول
از حدیث آن ربیعه گشت ثابت ای کیا
گر کند اشکال شخصی هست این مختص باو
که مخاطب هست در آن ابن عم مصطفی
عام هست این بر دوام از اول حقیقت بی وسط
آن ابو داود از جابر که هست ابن سلیم
آمدم من در مدینه پس در آنجا دیده ام
مردم بسیار گرد اگرد او بد مجتمع
هیچ چیزی نگفت او مگر کردند عمل
در جواب هذا رسول الله گفتند آن کرام
همچنان چون بار کردم من سلام آنجناب
گفت مگو اول علیک پس سلام این را بدان
بلکه اول گو سلام و پس علیک آیت صواب
پس بدو گفتم بگو آیا رسول الله توئی
گفت هستم من رسول آنخداوند که گر
پس کنی دعوت باو بوسیله من از ولاء
چون ترا سالی رسد از قحط باران و مطر

گفت اعطیت مفاتیح الخزائن العزیز
که خزائنهای اجناس عوالم مقصد است
میدهد اسم الهی واسطه احمد بدان
انما انا قاسم و البته آن شعبت اوست
آیه برخوان در پی اغناهم الله رسول
مسئلت اندر حوائج ز انبیاء و اولیاء
ده جوابش فاسئل الله نیز خاص ای نیکخو
لیک عبرت دان عموم لفظ را ای با صفا
وان دوم آمد مجاز از واسطه کم کن غلط
راوی است و ترمذی هم باش آگه ای علیم
آنچنان مردی که حیران گشت قلب و دیده ام
تابع امر وی و بر امر و نهیش مستمع
پس بپرسیدم از آنها کیست این مرد اجل
پس بگفتم یا رسول الله علیک السلام
در دو کرت و سلامم را نگفته او جواب
که تحیه مردگان است یعنی کافران
لیک این حکم است اندر تبدلی در جواب
لائق این منصب عالی دین و الله توئی
میرسد بر تو ز تقدیر و قضا چیزی ضرر
میکند کشف ضرر او هم ازاله آن بلا
با وسیله من کنی دعوت برو یابند ثمر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت روزی من بدیف آن رسول الله بدم
یعنی ای کودک نگاه کن حق آن پروردگار
گر سوالے میکنی میکن سوالت از اله
هست این تعلیم آن سرور بآن عمزاده اش
بے توسط استعانت کردن از رب غنی
لیک ز آیات و احادیث صحاح از وسطه
وابتغوا الیه چنین امر است از رب جلیل
درمیان بحر امواج آیه را تفسیر جو
هم اطاعت کردن و بردن لواذ و التجا
از ربیعه اسلمی کو خادم حضرت بده
گفت میخفتم قریب آن شه عالیجناب
در مجازاتم بگفت آن مظهر فیض اتم
گفت میخواهم رفیق تو شوم اندر جنان
گفتم هو ذاک مطلبم است اے عالی مقام
کثرت سجده بکن در دار دنیائے دنے
فتح قفل است چه معنے آن کلید است ای عزیز
شارحان چون دهلوی و قاری و ابن الحجر
اختصاص و قید مطلوبی و مسئولی نکرد
لاجرم قربے در جنت الفردوس جست
این دلیل آمد براین که قدرتش عاد جهان
خیر دنیا خیر عقبے آرزو دارے اگر

پس مشرف با خطاب یا غلام احفظ شدم
تا نگهدار د ترا او از بلاها و ضرار
استعانت گر بجوئی پس بجو زان بارگه
در امور خیر با امرے که زان عمزاده اش
هم سوال و جستن حاجت نفیس و یاد نے
گشت وارد آن سوال از بهر یابین الطه
یعنی بطلب سوی او تو آن وسیله و آن دلیل
آن وسیله دان عبادات و عملهاے نکو
جستن امداد و دعاه از انبیا و اولیاء
در صحیح مسلم از وی این خبر مروے شده
پیش میکردم مصلا و سواک آوند آب
سل ز من میخواه هر آن مطلب که میخواهی هم
گفت آیا مطلب است یا چیزے جز آن
گفت بشنو عون من بر نفس اصلاحش بدم
خود فنعیم و جنان و لائق قربے
بخشش از دست تو میخواهند نہ از آیے باتمیز
گفته مطلق گفت اسئل نبی تا امور
یعنی بطلب هرچه میخواهی ز من بے انکسار
آن صحابی واقف این نکته بد حالا که جست
هرچه میخواهد ز خیر دنیا و جنان
هان هر گاهش بهاو هرچه میخواهے بسر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از خزائنهائی حق بکند عطا جمله چیز
گفت اعطیت مفاتیح الخزائن العزیز

در مواهب نقل از بعضی ائمه ورشد ست
که خزانهائے اجناس عوالم مقصد است

هرچه ظاهر میشود ز ارزاق عالم یا خزان
میدهد اسم الهی واسطه احمد بدان

زانکه مفتاح خزائن چونکه اندر دست اوست
انما انا قاسم والنیه آن شعت اوست

وارهان خود را از انکار و تردد اے جهول
آیه برخوان در پئی اغناهم الله رسول

از حدیث آن ربیعه گشت ثابت اے کیا
مسئلت اندر حوائج ز انبیاء و اولیاء

گر کند اشکال شخصے هست این مختص باو
ده جوازش فاسئل الله نیز خاص اے نیکخو

که مخاطب هست در آن ابن عم مصطفی
لیک عبرت دان بعموم لفظ را اے با صفا

عام هست این هر دو امر اول حقیقت بے وسط
وان دوم آمد مجاز از واسطه کم کن غلط

آن ابو داود از جابر که هست ابن سلیم
راوی هست و ترمذی هم باش آگه اے علیم

آمدم من در مدینه پس در آنجا دیده ام
آنچنان مردی که حیران گشت قلب و دیده ام

مردم بسیار گرد اگرد او بد مجتمع
تابع امر وی و بر امر و نهیش مستمع

هیچ چیزے نگفت او مگر کردند عمل
پس بپرسیدم از انها کیست این مرد اجل

در جواب هذا رسول الله گفتند آن کرام
پس بگفتم یا رسول الله علیک السلام

همچنان چون بار کردم من سلام آنجناب
در دو کرت و سلامم را نگفته او جواب

گفت مگو اول علیک پس سلام این را بدان
که تحیت مردگان هست یعنی کافران

بلکه اول گو سلام و پس علیک آئینت صواب
لیک اینجا گم است اندر تبدلے در جواب

پس بدو گفتم بگو آیا رسول الله تو هئی
لائق این منصب عالی دین والله تو هئی

گفت هستم من رسول آنخداوندیکه گر
هر رسد بر تو ز تقدیر و قضا چیزے ضرر

پس کنی دعوت باو بوسیله من از ولا
میکند کشف ضرر او هم ازاله آن بلا

چون تو سالی رسد از قحط باران و مطر
با وسیله من کنی دعوت بر دیا ند ثمر

له یعنی عطا کرده شد مرا کلید های خزانهای دنیا و حدیث بخاری و مشکوة شریف است ۱۲

له یعنی خزانهای ارزاق نصیب کننده و عطا کننده حق است ۱۲

له یعنی غنی کرد ایشانرا خدا و رسول ۱۲

له العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب ۱۲

له این حدیث شریف مشکوة شریف است ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

چو تو باشی در زمین خالی از آب و گیاه	میشود کم رحلهٔ تو از تو در آن جایگاه
پس کنی بوسیلهٔ من تو دعا را از حزن	رد شود آن رحلهٔ بر تو دران حین و زمن

النجم الثانی فی اثبات سماع الموتیٰ عن قتادہ ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظہر علے قوم اقام بالعرصة ثلثة لیال فلما کان ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیہا رحلہا ثم مشے واتبعه اصحابه حتی قام علے شفة الرکی فجعل ینادیہم باسمائہم واسماء ابائہم یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان الیسرکم انکم اطعتم اللہ ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فہل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول اللہ ما تکلم من اجساد لا ارواح لہا قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ ما انتم باسمع لما اقول منہم وفی روایة ما انتم باسمع منہم ولکن لا یجیبون متفق علیه کذا فی المشکوٰة

در صحیحین از انس فرزند مالک آمده است	از ابی طلحه که انصاریست او راوی سند است
گفت پیغمبر بروز جنگ بدر این امر کرد	از صنادید قریش آرند بست و چار مرد

[margin notes:] طوی چاه برآورده بسنگ ۱۲ حق

شفة بمعنی کنارۂ ... (partially cut)

یسرکم بمعنی خوش میگوید ۱۲ حق

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تا شدند مطروح در چاه خبیث پر عفن — این گروه از جملهٔ آن کشتگان هفتاد تن

عادت آن سرور عالم همین بود از قدیم — که بعرصهٔ معرکه بعد از ظفر گشتی مقیم

شب بار روز و پس آنگه آمدی سوی وطن — روز بدر روز ثالث امر کرد آن موتمن

تا ببستند رحل و زین بر راحله پس شد روان — در پیش گشتند آن اصحاب و آن بان رادوان

لیک گفتند آن صحابه ما همین بردیم ظن — که رود بهر قضاء حاجتے سوے وطن

تا بایستاد بر لب آن چاه بدران بدر دفین — پس ندا دی کرد با آن مرده های کافرین

هر کسی را از خود و هم از پدرے برد نام — مثل یا عتبه ربیعه یا با جهل هشام

میکند مسرور این ساعت شما را یا ملول — آن اطاعت کردن امر خدا امر رسول

وعده حق یافتیم ما از ظفر در فتح حق — پس شما هم یافتید حق آنچه وعده کرد حق

پس بگفت فاروق اعظم آن عمر ابن الخطاب — یا رسول الله کسانی را که میسازی خطاب

هستند جسماء بلا ارواح بیجان است تن — گفت سوگند از خدائی که بدستش نفس من

نیستند شنوا تر از ها شما گفتار و قال — لیک نتوانند رد کردن جواب آن سوال

گفته نووی قسطلانی نیز قاری دهلوی — در سماع و علم موتی هست این برهان قوی

فی بیان ما یؤید سماع الاموات من الآیات الصریحة

این ندا هستین و سمع شان تائید یافت — از کلام الله و آثار نبی تاکید یافت

حق تعالی نقل از صالح پیمبر این نمود — که ندا داده است او بعد هلاک آن ثمود

فتولی عنهم گفته است رب العالمین — بعد ما ماتوا و صاروا هامدین جاثمین

جاثمین گشتند و جان از قالب شان گشت گم — زد ندا یا قوم پس گفتا لقد ابلغتکم

نزد اهل علم فاء از بهر تعقیب آمده — پس نزد شان چنین معنی ترکیب آمده

یعنی افتادند بر زانو چو اشتر آن ثمود — صیحه جبریل قبض روحهای شان نمود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس بگردانید رو صالح ازانها بعد ازان ... از تحسر واز غم واندوه بر ایمان شان

گفت ای قوم زبون رو از خدا بر تافته ... زان سزای فعل زشت خویشتن دریافته

در رسانیدم شمارا آن رسالت رب خویش ... کرده ام پند و نصیحت من زحد افزون و بیش

گفته ام من مر شمارا پند و شد پند از جفاء ... شیر پند از مهر مهجور شد واز صدق و صفاء

در معالم نیز بیضاوی و تفسیر کبیر ... گفته از صالح بهر آنچه کرد اخبار آن خبیر

که ندا یا قوم داده بعد موت آن ثمود ... هست مثل آن تخاطب که رسول ما نمود

روز ثالث بعد بدر ایستاد بر آن چاه بدر ... کرد با کفار قتلی پس ندا آن ماه بدر

نیز کرده اخبار در تنزیل آن عالم تعیب ... از خطیب انبیاء و مرسلین یعنی شعیب

بعد موت اهل آن مدین برجف و زلزله ... او فتاد از مرگ ایشان در خلایق غلغله

پس بگردانید رو از انها شعیب و ندا ... داده ام یا قوم بس تبلیغ رسالات خدا

وعظ و پند و آن نصیحت کرده ام بهر شما ... پس چگونه غم خورم بر موت و بر قهر شما

پند من افزود انکار و جحود منکرین ... کیف اسی بر فریق جاحدین منکرین

یعنی چگونه غم خورم ۱۲

فی بیان تائید ثبوت سماع الموتی بالاحادیث والآثار سوی ما ثبت یوم بدر من سماع موتی الکفار

آن سیوطی نقل در شرح صدر آورده است ... کرد ابو شیخ از عبید تابعی راوی سند است

در مدینه یک زنی بد ام محجن نام او ... کرد بی جاروب مسجد روز و شب بد کام او

چونکه مرد آن صالحه مدفون بزیر خاک شد ... بر سر قبرش عبور آن شه لولاک شد

پس بگفتا چیست این قبر چیست نام صاحبش ... عرض کردند ام محجن گفت آن جاروب کشش

گفتند آری پس زدند صفها پس آن مقتدا ... پس نماز آن جنازه ساخت بر وی ادا

پس بگفت ای ام محجن کو کدامین آن عمل ... یافتی تو بهتر و افضل در رهنمای و محل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عرض کردندش صحابه ای رسول خوش پیام
گفت سامع تر نه آید از وی شما گفت این سخن
در صحیح مسلم ز صدیقه چنین آورده است
در شب آن نوبتش در آخر شب آن شفیع
ایستادی بر سر اهل قبور آن مزار
السلام علیکم یاد ار قوم مومنین
غیر معقول و عبث دان نزد ارباب عقول
در صحیحین گفت انس گفتا رسول ذی الجلال
نقل در مرقات و در شرح صدور آورده است
بو رزین گفتا نبی را ای رسول کردگار
پس کلامی گو که گویم من در آنوقت مرور
از فریق مسلمین و مومنین هستید تان
بورزین گفت یا رسول الله کلامی یسمعون
بورزین راضی نه که رد کنند بر تو سلام
گفت راوی آنچه فرموده نبی خیر الانام
معنیش اینکه نمی تانند رد آن جنان
ورنه آن اموات بنمائید رد آن سلام

میکنند تسمیع احیا خطابات میکنند فهم کلام
یا فهم جاروب مسجد افضل اعمال من
غالباً عادت رسول الله را این بوده است
می برآمد بهر تسلیم و دعا سوی بقیع
پس نمودی آن خطاب مستطابش چند بار
کی تخاطب ساختی با جمع غیر سامعین
آن خطاب غیر سامع غیر فاهم غیر معقول
چون رسید در قبر بنده بشنود قرع نعال
کرد تخریج آن عقیلی بو هریره گفته است
هست راهم بر سر موتی و اهل آن مزار
گفت برگو السلام علیکم اهل القبور
پیشوایان و سلف ما پیروان لاحقان
گفت آری لیک از رد جواب آن زبون
مثل عدد شان ملایک از برای احترام
استطاعت نیست ایشان را جواب آن سلام
بشنوند آنرا و ایشان را فریق زندگان
آنچنانکه نشنوند احیا مر آنرا والسلام

فی بیان الرد علی من قال ان السماع مختص بعد الموت اصحاب قلیب بدر و کذا من قال ان هذا معجزة له صلی الله علیه و سلم و غیر ذلک

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آنچه گروهی زعم بعضی که خطاب آن حبیب — کشته گان بدر راهم سمع ارباب قلیب
هست مخصوص بهمیبر بلکه اصحاب قلیب — منتفع زایات مسطوره وخبرهای لبیب
گفت قاری دهلوی در شرح مشکوة شریف — این سماع مخصوص قتلی نه نه آنذات شریف
آن خصوصیت نگردد ثابت الا بالدلیل — هست مفقود و سماع هم نیز غیر مستحیل
آنچه گفته بعضیان که معجزه آنحضرت است — موجب تفضیح کفار و مزید حسرت است
پس منافی هست با آن سوال و آنجواب — آن سوال ابن خطاب وجواب آنجناب
گر سماع شان ز راه معجزه وآیه بُدے — از تعجب آنعمر کے از نبی سایل شدے
معجزه را بی نزاعی او مسلم داشتے — نعره لا ارواح فیها پس چرا بر داشتے
نیز ما انتم باسمع کے نبی وادے جواب — بل الستم تومنوا بالمعجزه کردی خطاب
وانچه بعضے گفته که بودست آن ضرب المثل — نے حقیقت در سخن با آن فریق بهم اصل
بود مقصود نبی عبرت برائے زندگان — زان تکلم نے سماع آن گروه کافران
هست کافی در جوابش آن جواب آنجناب — گفت ما انتم باسمع منهم اندر خطاب
گر بُدی ضرب المثل مقصود آن خیر الانام — پس بگفتی بهر عبرت کرده ام من انکلام
نیز نمودی موکد از کلامش با یمین — حاجت سوگندکی می بود بر تقدیر این
آنچه ظن برده یکی از فرقهٔ ناقص عقول — اختصاص از لفظ الآن و دگر لفظ اقول
در بخاری گشته مروی گفته آن ابن عمر — یسمعون الآن فرموده ست آن خیر البشر
پس جوابش آنکه الآن شد عبارت زانزمان — که شود کشف و معائنه بر فریق مردگان
حال آن برزخ همی بینند با رنج والم — یا همی بینند رحمه روح و ریحان و نعم
کافران و فاجران آنوقت حسرت مے خورند — بهر ایمان و اطاعت صد تمنا مے برند
نیست مختص این معائنه این بحسرا بنیرو ر — کشتگان بدر اهل عام مر اهل قبور
شاهد این امر چندین آیت و چندین اثر — در حدیث آن ابی طلحه بچشم دل نگر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

کرد استفهام آنسرور ازان قوم جهول — میکند خوش مرشمارد طاعت حق و رسول
هست از بهر بیان واقعه لفظ اقول — نیست تخصیص و حصری مر بیان آن مقول
نیز از بهر مناسبت و مشاکله با سوال — کرد آن فاروق آنرا از نبی اندر مقال
گفت چگونه تو تکلم میکنی با آن کسان — هستند آن اجسادها خالی ازان ارواح و جان
چون تعجب کرد فاروق از کلام آن رسول — باقیکان بد مناسب سمعون با اقول

فی بیان مراد ما زاد البخاری فی آخر حدیث ابی طلحة
قال قتادة احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخاً وتصغیراً ونقمة وحسرة وندماً

آن قتاده تابعی راوی حدیث
گفت زنده کرد قتلی را خدا تا بشنوند
وهلوی گفتا تمسک کرد زمرۀ مثبتین
حاصل این قول آنکه آن خداوند غفور
از حیوت و زندگی نوعیکه قادر میشوند
نیز تا مدرک شوند ایشان بانواع حیات
حاصل و عام هست این یعنی همه اموات را
نیست مقصود قتاده که خداوند قدیم
تا بود اختصاص مر آن میشوی کائنات
حقتعالی هست قادر در جمیع از منه
میکند انشا سماع مردگان وقت ندا
گفت اندر شرح مسلم آن امام نووی

کرد بعد آن خبر تاویل قول صدر را
کرد او تا رد شود انکار سمع از منکران
مر سماع جمله موتی با نقول متقین
می بخشد مردگانرا در میان آن قبور
بر سماع آن کلام زندگان تا بشنوند
مر عذاب و رحمت آن قبر ثابت از ثقات
لاجرم هر کس از ایشان نشنود اصوات را
داد قتلی را حیات حسیه بهر ندم
آن سماع کشتگان باشد ز جملۀ معجزات
بشنواند جمله موتی را بکلام السنه
آیه را بر خوان تو ان الله یسمع من یشاء
مازری گفت است قولی را ولی غیر نووی

۲ قول آنسرور در نیز ندا ان حسرت و نادم شوند
۳ عسقلانی قسطلانی گفته اند این تا وعینی ذاکران

Digitized By eGangotri
CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کرد تخصیص سماع مر آن فریق کشتگان — لیک بی‌وجهی رد نموده قاضی ضیاء آن

گفت قاضی آن سماع کشتگان در روز بدر — هست مثل آن سؤال و فتنهٔ اصحاب قبر

هست ثابت آن سؤال و رحمت قبر و عذاب — هیچ مدفع نیست آن را نیست در آن ارتیاب

چونکه قادر حق بر آن ایلام و آن انعام هست — همچنان قادر بر آن اسماع و آن اعلام هست

گفته در مرقاة قاری مازری گویا گرفت — حجت تخصیص از قول قتاده بشگفت

آن خلاف اعتقاد قول آن جمهور هاست — اندر آن شرح صدور معتمد مسطور هاست

کرد اثبات سماع مردگان فی الحافره — با احادیث صحیحهٔ ثابتهٔ متواتره

في بيان الجواب عما ورد عن ام المومنين عائشة رضي الله عنها من انكار سماع قتلى بدر على ما في البخاري حدثني عثمان بن ابي شيبة حدثنا عبدة عن هشام عن ابيه عروة عن ابن عمر رضي الله عنهما قال وقف النبي صلى الله عليه وسلم على قليب بدر فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قال انهم الآن يسمعون ما اقول فذكر لعائشة رضي الله عنها فقالت انما قال النبي صلى الله عليه وسلم انهم الآن ليعلمون ان الذي كنت اقول لهم هو الحق ثم قرأت انك لا تسمع الموتى حتى قرأت الآية

آنچه مروی در خبر گشته ز ام المومنین — کرد انکار سماع آن گروه میتین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

در بخاری شریف آورد از ابن عمر
کرد با قتلی بدر اهل حدیث تم آن رسول
ذکر کردند این سخن را نزد ام المومنین
گفت بدرستی که این کفار الان یعلمون
یعنی عبد الله لفظ یسمعون کرده بدل
اهل تحقیق و ذوی الالباب از روی صواب
اولا تثبیت عدم هست بر منفی دگر
رد نخواهد شد حدیث ثابت از خیر البشر
نیز ام المومنین حاضر نبد در روز بدر
عینی اندر عمدة القاری و شیخ ابن الحجر
کرده اند جمهور اهل دین قبول آن خبر
تا نکه آمد آن موافق با حدیث دیگران
آن سهیلی گفت آن صدیقه کی حاضر بده
گفت کرمانی نبد صدیقه را آن اعتماد
انک لا تسمع الموتی ولی چندین جواب
قسطلانی گفت گفتا سهیلی نیست راه
جز بنص مثل آن که دال بر نسخش بود
گرچه بد کان ذکاء و علم ام المومنین
آنچه گفته انما قال الرسول یعلمون
چونکه جائز نیست آن موت بودن عالمین
بیهقی گفتا که با تو علم ناید از سماع

بر قلیب بدر آمد آنکه شق کرده قمر
بعد از آن فرمود الان یسمعون ما اقول
گفت جز این نیست که آن رحمة للعالمین
آنچه گفتم پیش مید انند حق را اکنون
انک لا تسمع الموتی بر بمعنی اول
گفته اند از جانب جمهور زان چندین جواب
که شود مردود آن قول صحیح معتبر
در صحیحین وارد از ابو طلحه و ابن عمر
در همین سیاقش قران شد همره آن صدر بدر
در کتاب فتح باری گفته هر دو معتبر
که روایت کرد آن را حضرت ابن عمر
از صحابه مثل آن انس و ابی طلحه و جز آن
حفظ است لفظ نبی را هر که او حاضر شده
جز به استنباط از آیه که گفت رب العباد
داده ز استنباط او جمهور از راه صواب
سوی رد آن حدیث ثقة منهم رواه
یا دلیل استحاله یا مخصص می شود
نیست زو مر و حدیثی از برای رد این
گر شنید از وی منافی نیست آن با یسمعون
نیز جائز هست که باشند ایشان سامعین
بل طریق علم و ان سبب خصوصش استماع

له در بین آن انتقال میشوند ازنجا
سکوید میرزا ۱۲
له یعنی لفظ یعلمون را به یسمعون
انکاشته ۱۲
له یعنی جز این نیست که فرموده پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که ...
سکوید میر ۱۲

پس باقی درود و قول عائشه و ابن عمر

بشنو اکنون نکتهٔ ایس دقیق و بس شریف

گفت جزاه الله خیراً اینکه ام المؤمنین

یعنی ما انتم باسمع منهم قول رسول

هست مقصود نفی زان علم و آن نفس سماع

حاصل آن که یسمعون را یعلمون تفسیر کرد

کہ سبب سمع است علم آمد سبب مر ورا

نیست آن انکار صدیقه ز نفس آن سماع

بلکه انکار از سماعی که مرتب بر و ہست

پس موافق ہست قولش با کلام مثبتین

ہم مطابق ہست با تفسیر جمہور خلف

نیست کان یک اصل آمد و ان دگر فرع و ثمر

صاحب آن خبر جاری کرد تا و یلے لطیف

کرد تفسیر کلام آن امام المتقین

نیز قول او که الان یسمعون ما اقول

نے سماعی که مرتب بر و ے انتفاع

آن سماع گوش را با علم دل تفسیر کرد

نسبت ملزوم و لازم ہست باہم ہر دو را

که دران از نفی و اثبات است آن بحث و نزاع

اتعاظ و انتفاع از سمع مقصود و ہست

حجت و برہان ایشان زان قوی گشت و متین

کرده مرلا تسمع الموتی بسان آن سلف

فی بیان رجوع ام المومنین عن انکار سماع المیتین حتے روت بنفسہا حدیث سماع القتلے البدریین علی ما نقلہ القسطلانی فے المواہب اللدنیہ و شرح البخاری و الشیخ الدہلوی فی شرحے المشکوة العربی و الفارسے

قسطلانی در مواہب نیز در شرح صحیح

در مغازی ابن اسحق است ثابت ایں سخن

نیز با اسناد جید یونس آن ابن بکیر

از جناب عائشه مثل حدیث آن انس

نقل کرد و نیز شیخ دہلوے گفته صریح

که امام احمد حنبل با سناد حسن

کرد تخریج ہر دو آن مقتدو ائمه اہل خیر

کز ابی طلحه است مروی نیز دیگر چند کس

سله نشنیده شما شنواتر از اینها ۱۲

سله یعنی فرق درین آن که بعد موت است

بشنوند آنچه نمیگوییم ۱۲

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گر روایت آن حدیث بدر را از اتقیا
آن ندای آن رسول الله با آن کشتگان
وان سوال ابن خطاب رضی الله عنه و خطاب آنجناب صلی الله علیه وسلم ۱۲
گوییا کرده رجوع از انکار ام المومنین
حاضرین بدر از اصحاب آن خیر الورے
هست آثار و احادیث کثیره مرویه
معتقد مر انسماع مرده کان و علم شان
ترمذی کرده روایت گفت ابن ابو ملیک
نقل کرد از وارد نیا سوی آن دار الجنان
از ام المومنین و عبد رحمن اسم او
گشت مدفون اندر انجا پس قدوم آورد چون
با تخاطب کرد او با او سخن از اشتیاق
كنّا كندمانى جذيمة حقبة
فلما تفرقنا كانى و مالكا
بوده ایم اندر تحابب با دو ندمان جلیس
تا که میگفتند نشوند متفرق شان از فراق
چون تفرق شد بما از مرگ گویا ما دو کس
بعد از ان گفت عایشه والله اگر حاضر بدم
می نگشتی دفن تو الا در انجای وفات
بود می گر تر تو حاضر به وقت احتضار
یعنی کردن آن زیارت شخص را بن بعد موت

نقل الفت من جمله تا لفظ اخیر انتهی
آن ابو جهل و ربیعه واند گر گشته کان
امروز نقل است با تسمع منهم اندر جواب
چونکه ثابت گشت پیشش آن حدیث متقین
او نه بد حاضر روایت کرد زیشان با خبر
دال بر این آنکه بوده آن فصیحه مرضیه
هم تخاطب کرده با ایشان تادب نزد شان
چونکه در حبشی که قرب مکه آن جا بیت نیک
ابن آن صدیق اکبر آن امیر مومنان
نقل کرده شد از انجا سوی مکه جسم او
عایشه در مکه سوی قبر او آمد برون
کرد انشا این دو بیت شاعری اندر فراق
من الدهر حتى قيل لن يتصدعا
لطول اجتماع لم نبت ليلة معا
مدتی بسیار از دهر و زمان ما هم نفس
چون دو ندمان جذیمه کوست سلطان عراق
با وجود طول صحبت مجتمع نی یکنفس
وقت نقلت مانع نقلت از انجا میشدم
زانکه افضل هست گر (یعنی از دنیا ۱۲) آن دفن (یعنی از حبشی ۱۲) در جا ممات
کی زیارت کردمی این آن ترا اندر مزار
چون زیارت کردن زنده است (یعنی) چون آن گشت فوت

سله نیستید تشنواتر ازانها ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

احمد و حاکم روایت کرده ام مومنان
هست مدفون آن رسول الله لیکن در برم
من همیگفتم که مدفون هست در بیتم مگر
پس چو مدفون گشت آنجا نیز با ایشان عمر
هیچگه داخل نمیگشتم در آنجا من مگر
دهلوی و قاری و سید جلال الدین بگفت
بر حیات مرده ها و احترام اولیاء
حرمت میت بقدر حرمتش در زندگی
قرب و بعد زائرین وقت زیارت قبور
گفت شیخ ابن الحجر مدد بلیغ صالحین
دل نگهدارید ای بیحاصلان و غافلان
در مواهب نقل کرد ابن زباله راویست
عادت او بود از بعضی سراها و قصور
می شنیدی صوت و آوازیکه جاری در جوار
میفرستادی بسوی شان کسی ز اهل قبول
حاصل آن صدیقه بتصدیق حدیث بدر کرد
هم عمل میکرد با موتی تخاطب مینمود

گفت داخل میشدم در بیت خود من کاندر آن
یک قمیصی می نهادم بر زمین جامه سرم
آن رسول الله زوجم وان ابوبکرم پدر
میخورم سوگند پس من از خدای دادگر
می ببستم جامهای خویش از شرم عمر
واضح و روشن دلیلی هست در این نکته نهفت
ظاهر و باطن بادب غایت شرم و حیا
هست متفاوت بقدر ورع و تقوی بندگی
در قیام و در نشستن قدر رتبه آنمزور
هست بر قدر ادب حاصل بزمره زائرین
در حضور حضرت صاحبدلان و واصلان
از جناب عایشه کو علم دین را حادی است
که بگرد مسجد است و روضهٔ پر فیض و نور
میزنند میخ و تد مسمار را اندر جدار
نهی میکردی و میگفتی که لا توذوا الرسول
هم رؤیت و سماع مرده ها زان صدر کرد
شد حدیث بدر سالم از معارضه وجود

فی بیان تفسیر قوله تعالی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و تاویلاته

انک لا تسمع الموتی که حق کرد خطاب		معنیش بشنو ز جمهوری و علم و لباب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نشنوانے کافرانرا ای نبی اندر زہند — مردہ دل ہستند با سمع اجابت نشنوند

در حقیقت ہست مسمع آنخداوند سمیع — نشنواند ہر کرا خواہد تو وسطے ای شفیع

نفی اسماعست اندر آیہ نے نفی سماع — نفی اسماع نیست مستلزم مرآنرا بی نزاع

فرق بیّن درمیان سمع و آن اسماع دان — آن شنیدن نیست شنوانیدن قول ایجمان

نفی اسماع حقیقی ہست نسبت با نبی — لازم آن نیست نفی سمع مردہ اے صفی

انک لا تسمع الموتے چو تسمع من یشا — مثل لا تہدی من احببت و من یہدی یشا

در ہمہ باب قسطلانی اینچنین تحریر کرد — نیز کرمانی در آن شرح صحیح تقریر کرد

گفتہ در مرقاۃ قاری کہ مراد ذات پاک — ہست آن کفار از موتے نہ مقبورین بخاک

نفی منصب ہست بر آن نفی و نفع و انتفاع — نیست منصب نفی بر آن مطلق و اصل سماع

ہست این مانند آنکہ حق تعالے کرد حکم — بر فریق کافران ہستند الشان صم بکم

گنگ و نابینا و کر نسبت بآن راہ حق اند — نیست مقصود آنکہ صم و بکم عمی مطلق اند (یعنی کر و گنگ)

کافرانرا خواند موتے در نبی رب الجلیل — وان منافق را مریض القلب و دینی را علیل (فی قلوبہم مرض ۱۲)

مومنانرا خواند حی حیّ قیوم ذو المنن (یعنی قرآن پاک) — بل ہم احیاء بخوان و آیۂ لا تحسبن

بین بہ بیضاوی و جلالین و مدارک غیر آن — کردہ اند این آیہ را تفسیر آن اہل بیان

نشنوانے مردہ گان کافرانرا ای رسول — آن سماع منتفع بہ سمع فہم است و قبول

گوش کن از بہر آن توضیح و تحقیق مقام — گفتہ در شرح منازل ابن قیم اینکلام

فی بیان ان السماع علے ثلثة اقسام وقد وقع کل ذلک فی کلام الملک العلام

ہر سہ قسم آمد سماع و شنوا آنہر سہ اصول — سمع ادراک و سماع فہم ہا و سمع قبول

ہر سہ این اقسام در تنزیل آوردہ خدا — قسم اول سمع با گوش ست آن حرف و صدا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سمع ادراک است نام این بهر کس عام هست
نیست منفی این سماع از مومنین و کافرین
ابتلاء حق و تکلیف نیست بر آن بے فقیہ
گفت در قرآن معذب نیستیم از بهر عدل
نیست لازم بر پیمبر گفت حق الا البلاغ
آنک لا تسمع الموتی که حق فرموده است
چونکه از موتی مراد او هست زمرهٔ کافرین
هست قایم حجت بعث رسل بهر این سماع
گر مثال این سماع خواهی ز قرآن مبین
قسم ثانی از سماع آن سمع عقل و فهم هست
حقتعالی گفت ان الله یسمع من یشاء
گرد مخصوص و مقید با مشیته لاجرم
نیز بر خوان از کلام حقتعالی لو علم
گر همید الست خیرے آنچه در کافران
یعنے فهمانیدی آنها را برای انتفاع
حقتعالی لا تکونوا کالذین گفت چون
هان مباشید مسلمانان شما مانند آن
گفت بشنیدیم ما حالانکه ایشان نشنوند
قسم ثالث هست آن سمع اجابت هم قبول
خوان سمعنا و اطعنا ربنا از حق مقول
پس مراد از نفی در لا تسمع الموتی همین
موجب تعذیب و اخذ و موجب انعام هست
نیست تخصیصے مر آنرا بهر آن و بهر این
فجعلناه سمیعاً خوان تو بعد نبتلیه
تا رسولی را فرستم از پیٔ اظهار فضل
آن بلاغش را بغیر سمع نے راه و مساغ
نفی این سمع گے مراد حقتعالی بوده است
پس چگونه نفی میکرد این سماع آن رب دین
نفی آن ممنوع و آن اثبات لازم بے نزاع
گوش کن انا سمعنا تو ز جن مومنین
منتفی از معرضین و اهل غفلت و وهم هست
بشنواند هر کرا میخواهد آن رب العباد
هست این اسماع فهم و عقل او را دان اعم
تا لاسمعهم مثال این و حل این فهم
از قبول و انقیاد می شنوانید بیان
زانکه حاصل هست آن کفار را اصل سماع
بعد از آن قالوا سمعنا پس و هم لا یسمعون
زمرهٔ اهل نفاق و مشرکان و کافران
منتفع نشوند زانکه گویا که اصلاً نشنوند
زانحکایت کرد حق از تابعان آن رسول
منتظم طاعت شده این سمع و آن سمع قبول
نفی قسمین اخیرین هست نه اول یقین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان ان فی آیة انک لا تسمع الموتی تشبیه الکفار بموتاهم فالمشبه والمشبه به هم الکفار وان وجه الشبه لیس عدم السماع بمعنی الادراک بل عدم الانتفاع

قسطلانی گفت در شرح بخاری شریف
آنجماعه از مفسر با به نقول منیف

متفق هستند که قول خدای بی نیاز
انک لا تسمع الموتی مجاز آمده مجاز

هست از موتی مراد و نیز از من فی القبور
آنجماعه مرده ها بل منکران اهل کفور

داد تشبیه کافران با وجود آن حیات (انک لا تسمع الموتی ۱۲)
با جماعه مرده ها بعد حصول آن ممات

آنچنانکه منتفع اموات فرقهٔ کافرین
از هدایت نیستند و دعوت آن مرسلین

همچنان کفار صلی منتفع از استماع
نیستند اصلا و هرگز با وجود آن سماع

هست در آیه دلیل و حجت بر نفی سماع (مثل ابا جهل ۱۲)
زانکه هست وجه شبه در آیه عدم انتفاع

گشت اینجا از کلام قسطلانی مستفاد
آن دو فایدهٔ عظیمه قد اجاد ما افاد

فایده اولی که آن وجه شبه عدم سماع
گر مجالسه هم باشد ظن آن اهل نزاع

آن مشبه به بود عالی و اقوی تر از آن
گر مشبه باشد این قاعده مشهور دان

انک لا تسمع الموتی که آن تشبیه داد
کافران را با فریق مرده گان رب العباد

گشت ثابت زانکه آن عدم سماع میتین
هست اعلی تر از آن عدم سماع کافرین

قسطلانی همچو جمهور ائمهٔ اهل دین
گفته اند در جواب شبهٔ آن نافیین

نیست آن وجه شبه در آیهٔ آن عدم سماع
بلکه آن عدم اجابت حق و عدم انتفاع

مشترک عدم اجابت در فریقین لیک اتم
در مشبه به که موتی اند در دار الم

زانکه از کفار احیا آن اجابت محتمل
غیر ممکن از کسی که گشت زینجا منتقل

گوش کن تفصیل این اجمال و توضیح مرام
گر همی خواهی تو تحقیق سخن در این مقام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سمع ادراک است نام این بهر کس عام هست
نیست منفی این سماع از مومنین و کافرین
ابتلاء حق و تکلیف هست بر آن ای فقیه
گفت در قران معذب نیستیم از بهر عدل
نیست لازم بر پیمبر گفت حق الا البلاغ
آنکه لا تسمع الموتی که حق فرموده هست
چونکه از موتی مراد او هست زمرهٔ کافرین
هست قایم حجت بعث رسل بهر این سماع
گر مثال این سماع خواهی ز قران مبین
قسم ثانی از سماع آن سمع عقل و فهم هست
حقتعالی گفت ان الله یسمع من یشاء
کرد مخصوص و مقید با مشیته لاجرم
نیز بر خوان از کلام حقتعالی تو علم
گر همید النست خیری آنچه در کافران
یعنی فهمانیدی آنها را برای انتفاع
حقتعالی لا تکونوا کالذین گفت چون
هان مباشید ای مسلمانان شما مانند آن
گفت بشنیدیم ما حالانکه ایشان نشنوند
قسم ثالث هست آن سمع اجابت سمع قبول
خوان سمعنا و اطعنا ربنا از حق مقول
پس مراد از نفی در لا تسمع الموتی همین

موجب تعذیب و اخذ و موجب انعام هست
نیست تخصیصی سر آن از بهر آن و بهر این
فجعلناه سمیعا خوان تو بعد نبتلیه
تا رسولی را فرستیم از پی اظهار فضل
آن بلا شک البصیر سمع نی راه و مساغ
نفی این سمع که مراد حقتعالی بود هست
پس چگونه نفی میکرد این سماع آن رب دین
نفی آن ممنوع و آن اثبات لازم بی نزاع
گوش کن انا سمعنا تو ز جن مومنین
قرآنا عجبا ۱۲
منتفی از معرضین و اهل غفلت و سهو هست
بشنوانند هر که را میخواهد آن رب السماء
هست این اسماع فهم و عقل او را دائم
تا اسمعهم مثال این و علی این فهم
از قبول و انقیاد بشنوانید بیان
زانکه حاصل هست آن کفار را اصل سماع
بعد از آن قالوا سمعنا پس وهم لا یسمعون
زمرهٔ اهل نفاق و مشرکان و کافران
منتفع نشوند زانکه گویا که صمّا نشنوند
نه الحکایت کرد حق از تابعان آن رسول
منتظر طاعت شده این سمع و آن سمع قبول
نفی و سمعین اخیرین هست نه اول یقین

حتی نبعث رسولا ۱۲
و ما على الرسول الا البلاغ ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في بيان ان في آية انك لا تسمع الموتى تشبيه الكفار بموتاهم فالمشبه والمشبه به هم الكفار وان وجه الشبه ليس عدم السماع بمعنى الادراك بل عدم الانتفاع

قسطلانی گفت در شرح بخاری شریف
متفق ہستند کہ قول خدائے بے نیاز
ہست از موتی مراد ونیز از من فی القبور
داد تشبیہ کافران با وجود آن حیات (انک لا تسمع الموتی ۱۲)
آنچنانکہ منتفع اموات فرقۂ کافرین
ہمچنان کفار صلی منتفع از استماع
نیست در آیہ دلیل وحجت بر نفی سماع (مثل ابا جہل ۱۲)
گشت اینجا از کلام قسطلانی مستفاد
فائدہ اولے کہ آن وجہ شبہ عدم سماع
آن مشبہ بہ بود عالی واقوی تر از ان
انک لا تسمع الموتی کہ آن تشبیہ داد
گشت ثابت زانکہ آن عدم سماع میتین
قسطلانی ہمچو جمہور ائمۂ اہل دین
نیست آن وجہ شبہ در آیۂ آن عدم سماع
مشترک عدم اجابت در فریقین لیک اتم
زانکہ از کفار احیا آن اجابت محتمل
گوش کن تفصیل این اجمال وتوضیح مرام

آنجماعہ از مفسر آیہ را بقول منیف
انک لا تسمع الموتی مجاز آمد مجاز
آنجماعہ مردہا بل منکران اہل کفور
یا جماعہ مردہا بعد حصول آن ممات
از ہدایت نیستند ودعوت آن مرسلین
نیستند اصلا وہرگز با وجود آن سماع
زانکہ ہست وجہ شبہ در آیہ عدم انتفاع
آن دو فائدۂ عظیمہ قد اجاد ما افاد
کہ مجانسہ ہم باشد ظن آن اہل نزاع
کہ مشبہ باشد این را قاعدہ مشہور دان
کافران با فریق مردہ گان رب العباد
ہست اعلی تر از ان عدم سماع کافرین
گفتہ اند اندر جواب شبۂ آن نافیین
بلکہ آن عدم اجابت حق وعدم انتفاع
در مشبہ بہ کہ موتے اند در دار الم
غیر ممکن از کسے کہ گشت زینجا منتقل
گر ہمیخواہی تو تحقیق سخن در این مقام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سمع ادراک است نام این بهر کس عام آمست
نیست منفی این سماع از مومنین و کافرین
ابتلاء حق و تکلیف ست بر آن ای فقیه
گفت در قران معذب نیستیم از بهر عدل
هست لازم بر پیمبر گفت حق الا البلاغ
آنکه لا تسمع الموتی که حق فرموده است
چونکه از سوی مراد او هست زمرهٔ کافرین
هست قایم حجت بعث رسل با این سماع
گر مثال این سماع خواهی ز قران مبین
قسم ثانی از سماع آن سمع عقل و فهم هست
حقتعالی گفت ان الله یسمع من یشاء
کرد مخصوص و مقید با مشیته لاجرم
نیز بر خوان از کلام حقتعالی لو علم
گر بهم الله فیهم خیرا آنچه در کافران
یعنی فهمانیدی آنها را برای انتفاع
حقتعالی لا تکونوا کالذین گفت چون
هان مباشید مسلمانان شما مانند آن
گفت بشنیدیم ما حالانکه ایشان نشنوند
قسم ثالث هست آن سمع اجابت هم قبول
خوان سمعنا و اطعنا ربنا از حق مقول
پس مراد از نفی در لا تسمع الموتی همین

موجب تعذیب و اخذ و موجب انعام هست
نیست تخصیصی مر آنرا بهر آن و بهر این
فجعلناه سمیعا خوان تو بعد نبتلیه
تا رسولی را فرستم از پی اظهار فضل
آن بلا شک یا بصیر سمع نی راه و مساغ
نفی این سمع کی مراد حقتعالی بوده است
پس چگونه نفی میکرد این سماع آن رب دین
نفی آن ممنوع و آن اثبات لازم بی نزاع
گوش کن انا سمعنا تو ز جن مومنین
منتفی از معرضین و اهل غفلت و هم هست
بشنوانند هر کرا میخواهد آن رب العباد
هست این اسماع فهم و عقل او را ان اعم
تا لاسمعهم مثال این و حل این فهم
از قبول و انقیاد هی شنوانیدی بیان
زانکه حاصل هست آن کفار را اصل سماع
بعد از ان قالوا سمعنا پس و هم لا یسمعون
زمرهٔ اهل نفاق و مشرکان و کافران
منتفع نشوند زانکه ریاکه اصلا نشنوند
زان حکایت کرد حق از تابعان آن رسول
منتظر طاعت شده این سمع و آن سمع قبول
نفی قسمین اخیرین هست نه اول یقین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان ان فی آیة انک لا تسمع الموتی تشبیه الکفار بموتاهم فالمشبه و المشبه به هم الکفار وان وجه الشبه لیس عدم السماع بمعنی الادراک بل عدم الانتفاع

قسطلانی گفت در شرح بخاری شریف — آنجماعه از مفسر با بر اهل قول منیف
متفق هستند که قول خدای بی نیاز — انک لا تسمع الموتی مجاز آمد مجاز
نیست از موتی مراد و نیز از من فی القبور — آنجماعه مرده‌ها بل منکران اهل کفور
داد تشبیه کافران با وجود آن حیات (انک لا تسمع الموتی ۱۲) — با جماعه مرده‌ها بعد حصول آن ممات
آنچنانکه منتفع اموات فرقهٔ کافرین — از هدایت نیستند و دعوت آن مرسلین
همچنان کفار صلی منتفع از استماع — نیستند اصلا و هرگز با وجود آن سماع
نیست در آیه دلیل و حجت بر نفی سماع (مثل ابا جهل ۱۲) — زانکه هست وجه شبه در آیه عدم انتفاع
گشت اینجا از کلام قسطلانی مستفاد — آن دو فایدهٔ عظیمه قد اجاد ما افاد
فایدهٔ اولی که آن وجه شبه عدم سماع — که بمجلس هم باشد ظن آن اهل نزاع
آن مشبه به بود عالی و اقوی تر از آن — که مشبه باشد این قاعده مشهور دان
انک لا تسمع الموتی که آن تشبیه داد — کافران با فریق مرده گان رب العباد
گشت ثابت زانکه آن عدم سماع متیقن — هست اعلی تر از آن عدم سماع کافرین
قسطلانی همچو جمهور ائمهٔ اهل دین — گفته اند در جواب شبهٔ آن نافیین
نیست آن وجه شبه در آیهٔ آن عدم سماع — بلکه آن عدم اجابت حق و عدم انتفاع
مشترک عدم اجابت در فریقین لیک اتم — در مشبه به که موتی اند در دار الم
زانکه از کفار احیا آن اجابت محتمل — غیر ممکن از کسی که گشت زینجا منتقل
گوش کن تفصیل این اجمال و توضیح مرام — گر همی خواهی تو تحقیق سخن در این مقام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

معنی تشبیه آن حکم کردن بود و شیء
آنچنان وصفی که باشد زاید اندر اختصاص
هست آن تشبیه اسمه رکن غیر مشتبه
آن مشبه همچو زید و آن مشبه به اسد
پس در آن زید و اسد وجه شبه مخصوص وان
همچو جسم و وصف حیوانیه کاندر غیر شیر
زید اندر وصف حیوانیه و جسم و جسد
نیز آن وجه شبه نشود گر بود افزا بسی
اشتراک وجه لازم هست اندر دو طرف
چون ممهد گشت این تمهید بهر کشف راز
مشترک اندر مشبه وان مشبه به آن
پس چگونه حکم بر عدم و سماع نشان شود
مشترک اندر میان مرده ها و کافران
هست در لا تسمع الموتی بر آن وجه شبه
فایده دوم مشبه هم مشبه به در این
آن مشبه کافران زنده کاندر علم حق
منکنند اقناط از ایمان آن قوم جهول
وان مشبه به فریق مردگان از کافران
برخلاف مسلمان کایشان را تلقین و ندای
سنت آن تلقین به مرد با بوقت احتضار
آن سجاوی یک رساله خاص در این باب کرد

مشترک هستند در وصفی از آن اوصاف شی
آن دو شیء را مشترک هم در میان غیر خاص
آن مشبه وآن مشبه به وآن وجه شبه
وآن شجاعت هست این وجه شبه ای معتمد
اندر آن وصف شجاعت نی و گر وصفی جز آن
نیز موجود است در آن اختصاص نه بشر
مشترک با جمله حیوانات هم همچون اسد
هست مخصوص اسد وآن زید از وی در برابر
گرچه در یک ضعف دارد در دگر جانب شرف
نیست آن وجه شبه عدم سماع حاسه باز
متصف کفار را با آن سماع حاسه وان
موجب تفضیل در یکی آن میشود
هست عدم نفع سمع قول آن پیغمبران
شکر لله که میسر گشت لو ولو از تشبیه
ایه هستند آن فریق کافرین و منکرین
مطلقاً ایمان نمی آرند طبق ما سبق
قطع طمع از اهتدادشان خطاب آن رسول
منتفع نشوند شان از دعوت پیغمبران
منتفع گردند نافع هست آن صدقه و دعا
مستحب آنست بعد دفن هم اندر قرار
از همه چار مذهب نقل استحباب کرد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت در فتح القدیر آن زبدهٔ اهل کمال / نفی تلقین هست نسبت سوی اهل اعتزال

لقنوا موتاکم گفت است آن هادی السبیل / از حقیقت می‌نگردد خارج الا بالدلیل

لفظ موتی را حقیقت نیست وقت احتضار / مثل من قتل قتیله هست اندر اعتبار

کردن آن تلقین را بعد دفن عمل تحقیق هست / این عمل منسوب سوی جمع اهل سنت است

مختص جمهور اهل السنت آن اصل سماع / جمله موتی را کنند اثبات ایشان بی نزاع

کرد در جذب القلوب آن دهلوی تحقیق این / اعتقاد جمله اهل سنت کلا بر همین

هست ادراکات ثابت سائر اموات را / از سماع و علم باقی جمله ادراکات را

عسقلانی قسطلانی حجة الاسلام نیز / عینی و هم قاری و دیگر سیوطی ای عزیز

شاه ولی الله و هم عبد العزیز دهلوی / جمعی از فقهاء محققهای راه مثنوی

کرده اند تصریح که آن سمع سوی ثابت است / بر همین جمهور آن علمای اهل سنت است

فی بیان جواب المحققین من الجمهور لما ذهب الیه جمع من الفقهاء انه لا یسمع للموتی اهل القبور

آنچه نفی آن جمعی از فقیهان مرویست / آن محققهای دین سان گفتگو اندر ویست

آنچه در فتح القدیر آورد آن ابن الهمام / بر طریق بحث با ایشان حکایت در کلام

هم حججهاء و دلایلهای ایشان نقل کرد / دهلوی قاری بر ایشان رد بنقل و عقل کرد

رد بعین مرقاة و آن لمعات را تو از نخست / آن ادله منکران بینی ضعیف سخت سست

دعوی تخصیص آن اهل قلیب و معجزه / رد آن بشنیده تو با ادله موجزه

آن جواب با صواب از جانب جمهور تو / قول آن صدیقه را هم دیده مسطور تو

آنچه در فتح است بر عدم سماع میتین / کرده اند تصریح آن فقهای در آن باب یمین

گر خورد سوگند و الله با فلان نکنم کلام / بس تکلم کرد بعد مرگ با وی در مرام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

معنی تشبیه آن حکم کردن بود بر شیء
مشترک هستند در وصفی از آن او صاف شی

آنچنان وصفی که باشد زاید اندر اختصاص
آن دو شی را مشترک هم در میان غیر خاص

هست آن تشبیه اسّه رکن غیر مشتبه
آن مشبه و آن مشبه به و آن وجه شبه

آن مشبه همچو زید و آن مشبه به اسد
و آن شجاعت هست آن وجه شبه ای معتمد

پس در آن زید اسد وجه شبه مخصوص دان
اندر آن وصف شجاعت نی دگر وصفی چرا

همچو جسم و وصف حیوانیه کاندر غیر شیر
نیز موجود است در آن اختصاص نه بشر

زید اندر وصف حیوانیه و جسم و جسد
مشترک با جمله حیوانات هم همچون اسد

نیز آن وجه شبه نشود گر نبود اختصاص
هست مخصوص اسد و آن زید از وی در براس

اشتراک وجه لازم هست اندر دو طرف
گرچه در یک ضعف دارد در دگر جانب شرف

چون ممهد گشت این تمهید بهر کشف راز
نیست آن وجه شبه (یعنی در شبه ۱۲) عدم سماع حاسه باز

مشترک اندر مشبه و آن مشبه به نه آن
متصف کفار را با آن سماع حاسه دان

پس چگونه حکم بر عدم و سماع شان شود
موجب نقیضین در یکی آن میشود

مشترک اندر میان مرده ها و کافران
هست عدم نفع سمع قول آن پیغمبران

هست در لا تسمع الموتی بران وجه شبه
شکر لله که میسر گشت لولو از شبه

فایده دوم مشبه هم مشبه به در این
آیه هستند آن فریق کافرین منکرین

آن مشبه کافران زنده کاندر علم حق
مطلقاً ایمان نمی آرند طبق ما سبق

میکنند اقناط از ایمان آن قوم جهول
قطع طمع از هدایتشان خطاب آن رسول

و آن مشبه به فریق مردگان از کافران
منتفع نشوند شان از دعوت پیغمبران

بر خلاف مسلمان کایشان ز تلقین و ندای
منتفع گردند نافع هست آن صدقه و دعا

سنت آن تلقین به فرما وقت احتضار
مستحب آنست بعد دفن هم اندر مزار

آن سجاوی یک رساله خاص در این باب کرد
از ائمه چار مذهب نقل استحباب کرد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت در فتح القدیر آن زبدهٔ اهل کمال — نفی تلقین هست نسبت سوی اهل اعتزال

لقنوا موتاکم گفت ست آن هادی السبیل — از حقیقت می‌نگردد خارج الا بالدلیل

لفظ موتی را حقیقت نیست وقت احتضار — مثل من قتل قتیله هست اندر اعتبار

کردن آن تلقین را بعد دفن عمل تحقیقست — این عمل منسوب سوی جمع اهل سنت ست

مختص جمهور اهلسنت آن اصل سماع — جمله موتی را کنند اثبات ایشان بی نزاع

کرد در جذب القلوب آن دهلوی تحقیق این — اعتقاد جمله اهل سنت کلا بر همین

هست ادراکات ثابت سائر اموات را — از سماع و علم باقی جمله ادراکات را

عسقلانی قسطلانی حجة الاسلام نیز — عینی و هم قاری و دیگر سیوطی ای عزیز

شاه ولی الله و هم عبد العزیز دهلوی — جمعی از فقهاء محققهای راه مستوی

کرده اند تصریح که آن سمع موتی ثابت است — بر همین جمهور آن علماء اهل سنت است

فی بیان جواب المحققین من الجمهور لما ذهب الیه جمع من الفقهاء انه لا یسمع الموتی و اهل القبور

آنچه نفی آن ز جمعی از فقیهان مرویست — آن محققهای دین ما گفتگو اندر ویست

آنچه در فتح القدیر آورد آن ابن الهمام — بر طریق بحث با ایشان حکایت در کلام

هم حججها و دلیلهای ایشان نقل کرد — دهلوی قاری بر ایشان رد بنقل و عقل کرد

رد ببین مرقاة و آن لمعات را تو از نخست — آن ادلهٔ منکران مبنی ضعیف سخت سست

دعوی تخصیص آن اهل قلیب و معجزه — رد آن بشنیده تو با ادلهٔ موجزه

آن جواب با صواب از جانب جمهور تو — قول آن صدیقه را هم دیده مسطور تو

آنچه در فتح است بر عدم سماع میتین — کرده اند تصریح آن فقهای در آن باب الیمین

گر خورد سوگند والله با فلان نکنم کلام — بس تکلم کرد بعد مرگ با وی در مرام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

می نگردد حانث او اندر قسم از بهر این   نشنوند اموات آنرا سامعین و فاهمین

داد زین اشکال در مرقاة قاری این جواب   هست عدم حنث مبنی نزد ارباب لباب

بر وجود قاعده کلیه نیز دعا لمین   گفته اند بر عرف مبنی هست حکم آن یمین

آن تکلم با فریق مرده گان در عرف عام   نشمرند آنرا سماع از مرده از زنده کلام

لاجرم حانث نه گردد صاحب سوگند از آن   چونکه بر عرف آمده مبنای ایمان ای جوان

پس منافی با سماعی که حقیقی هست نیست   زانکه نفی آن حقیقی لازم این نفی نیست

آمده امثال این بسیار در فقه و اصول   آن امام اعظم امت بگفتا این مقول

گر خورد سوگند نخورم لحم را من بعد از آن   لحم ماهی خورد او حانث نمیگردد از آن

با وجود آنکه گفتا خالق انس و پری   سمک و ماهی را در آن تنزیل خود لحم طری

لیک منافی یمین بر عرف اصل جاده است   فرق اندر لحم و ماهی عرف ناس و عادت است

گر غلام خویش را گوید در آن بازار رو   این درم را بهر من خر لحم و لے آزار رو

گر غلامش میخورد ماهی ملامش میکند   حقتعالی گرچه لحم تازه نامش میکند

حکایت لطیفه

آن امام فخر رازی اندر آن تفسیر خویش   که کبیر است آن بیان کرده است در تقریر خویش

چونکه گفت آن بوحنیفه رضی الله عنه مسئله لحم و سمک   ماند آن سفیان ثوری اندر آن در ظن و شک

گفت چون لحما طریا حق تعالی پس چرا   بوحنیفه گفت غیر لحم اندر ماجرا

چونکه از سفیان شنیده این سخن را آن امام   پس فرستاد او یکی را سوی سفیان از عوام

کرد او از وی سوال مسئله از احتیاط   گفت یکی والذی نشنیم بران فرش و بساط

پس نشست او بر زمین حانث شود یا نه بگو   آن جواب مسئله را بے نزاع و گفتگو

گفت سفیان نیست حانث گفت سائل تو چرا   اختلاف آیه فرقان کنی در ماجرا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

زانکه فرموده خدا گردم زمین بهر سما
آنزمان بشناخت سفیان که بتلقین امام
همچنین گر گفت نشوم از چراغی مستضی
می نگردد حانث او گرچه خداوند منیر
حاصل آن هست بنای ایمان هست بر عرف انام
خود در ایمان کتاب فتح آن ابن همام
لاجرم حانث نگردد هر که او سوگند خورد
نیست آن حجت بران نفی سماع مردگان
باز بر فقها نمود اشکال آن ابن همام
گفت مشکل هست بر ایشان که در مسلم مقال
بعد از ان از جانب ایشان جوابی داده است
گفت اللهم الا سمعهم قرع النعال
دهلوی گفتا خصوص سمع آن قرع نعال
زین خبر ظاهر که حاصل مرده را آنجا حاصل است
فاضل قاری درین مرقاة خود دو در بسفت
یک جواب اینست که اثبات کرده آن رسول
آن نکیر و منکر اندر قبر از بهر سوال
چونکه آن اصحاب از دفن فارغ میشوند
پس بیاید آن نکیر و منکرش بهر سوال
وان جواب دیگر ان قاری چنین فرموده است
اول احوال دفن وان زمان امتحان

یاک نبی یاک نبی [illegible]
کرد آن سائل بحث و مناظره در کلام
پس گرفت او روشنی و نور از شمس مضی
شمس را گفت است در قرآن سراج مستنیر
آن سخن با مرده نشمارند در عرفش کلام
کرد تخصیص بنای آن یمین بر عرف عام
با فلانی من سخن نکنم سخن کردش چو مرد
که حقیقی هست و بحث ما هست در اثبات آن
که کند نفی از فریق مردگان سمع کلام
از نبی آمد که میت بشنود قرع نعال
کرد اشاره سوی آن تضعیف و تزییفش نخست
ان تخصیصه بحال الدفن فی ان السوال
بی دلیل و هم خلاف ظاهر آن آن سوال
در میان قبر در هر ازمنه احوال هست
در دو جا بهر جواب او جواب خویش بگفت
آن سماع مرده پیش از آنکه فرماید نزول
زانکه فرمود آن نبی که بشنود قرع نعال
رو گردانند سوی خانه راجع میشوند
گشت ثابت که مقید نیست آن این سوال
قید سمع قرع نعلین هر که ظن بنموده است
رد آن دارد ز قول آن نبی انس و جان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

امر کرده مطلقاً مر زائران آن قبور
گشت ثابت که همیشه بشنوند ایشان سلام
مندفع گشتند جمله شبه‌های ناظرین

السلام علیکم کردن خطاب اندر حضور
نیست وقت دفن با مخصوص قد تم الکلام
من عقائدنا بعون الله خیر الناصرین
از عقاید ما به یاری خدا که بهترین یاری کننده گانست

النجم الثالث في زيارة القبور وان فيها نفعاً للزائر والمزور وانها على انواع واقسام فهي للامداد والاستمداد من الكرام وفي جواز الاستمداد من الانبياء والاولياء والنداء لهم والاصفياء ولو من الامكنة النائية البعيدة الارجاء وفيه فصول اربعة الفصل الاول في استحباب زيارة القبور وبيان اقسامها ومنافعها بالنسبة الى الزائر والمزور فقد يكون للدعاء والاستغفار وقد يكون للاستمداد من اهل القبور

از بریده در صحیح خویش راوی مسلم است
گفته اند گفتار رسول آن جند او بد غفور
داده ام الحال رخصت‌تان الا زوروا القبور
بهر شر رقت بد لها زهد در دنیای دون
فاضل قاری نوشته اندر ان شرح شفا
نهی پیغمبر در اول از زیارات قبور

ابن ماجه ز ابن مسعود از انس آنچنانکه است
نهی کرده بوده ام من از زیارات قبور
در زیارت فائده عائد بزائر هم مزور
هم بذکر موت را و آخرت را ده در دون
اینچنین تحقیق کرد آن زبدهٔ اهل وفا
زان سبب بوده که اکثر قبرها ز اهل کفور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بود در آن صدر اسلام وقبور مسلمان
لاجرم کرد از زیارت نهی آن سلطان دین
داد اذن بهر زیارت کرد تاکید اکید
مجتمع در این خبر منسوخ هم ناسخ شده
شارح مشکوٰة طیبی گفته آن صدر الصدور
زانکه آن کفار کردندے زیارت قبر را
خوان در الهکم تو حتی زرتم آن حشمت مآل
آخرا چون منهدم گشته قواعدهائے شان
کرد امر بهر افاده آن مزور زائران
خود نبی بهر زیارت آمدے سوی بقیع
آن محقق صاحب مرقاة مولانا علی
آن زیارت قبر را کردن بود انواع چند
پس مساوی در چنین نوع است قبر مسلمے
انتفاع زائر اینجا هست مقصد نے حزور
یا بود بهر دعا ونفع آن اهل قبور
السلام علیکم یا دار قوم مومنین
نفع موتی در دعا وصدقه اهل حیات
حقتعالی در نبی گفته ثنا آن خلف
ربنا اغفر خوان تو تا اخواننا بهر دلیل
یا بود قصد ادا حق واجب همچو دین
قدوردمن زار یوم الجمعة قبر الابوین

انکو ولیا کم بوده دران چین وزمان
تا بهنگامی به کثرت شد قبور مسلمین
زنده گان از عبرتست ومرده را نفع مزید
حکم ثانی حکم اول را از ان فاسخ شده
در اوائل کرد او نهی از زیارت قبور
از مباهات وتکاثر بهر آن مفخر وریا
ساخت غافل مر شما را کثرت اموات ومال
واکن اساس دین مشید رفعت اعلام شان
آن زیارت را نبی الله در آخر زمان
کرد بهی استغفار بهر شان بکرد آن شفیع
نقل کرد از شرح مسلم للامام النووے
یا بپی عبرت گرفتن باشد واندرز وپند
باشد و یا غیر مسلم پهلوانسے رستمی
بهر عبرت هست یکسان اهل صدق اهل زور
هست سنت این زیارت بهر مسلم نے کفور
خود نبی میخواند و امرش زائر از ابد همین
هست ثابت در عقیده اهل حق اهل نجات
کو کنند از حق طلب آمرزش اهل سلف
گرنه نافع هست کے گفتی ثنا رب جلیل
نسل قبر او شاد واقربا ووالدین
گشت آمرزیده ومکتوب برا لو الدین

والذین جاؤا من بعدهم
ای الصحابة ۱۲
ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان
الآیة ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آن ابو داود ابن ماجه و ابن حبان
که بگفتا مالک آن ابن ربیعه بود تا آن
از بنی سلمه بگفتا یا رسول الله بگو
تا کنم بر والدین آن بر و احسان یا رسول
گفت آری هم جنازهٔ شان بخوانی تو نماز
کردن اکرام صدیق و نیز انفاذ عهود
قسم چارم آنکه انس میت و رحمت بر آن
(حاشیه: صحیح — پنجم انس میت و رحمت تا)
در فتاوی گفته قاضیخان امام فخر دین
خواندن قران بهر میت از نزدیک و دور
لیک خواندن قرب قبرش موجب انس وی است
در خبر آمد که میت آنزمانی آنس است
کرد آن ابن ابی الدنیا روایت اینچنین
نیست مردی که زیارت میکند قبر اخش
قسم پنجم آنکه استمداد و اسعاف مرام
پس محل مل این مشکل مزار صفیاست
زانکه وارد در برازخ ایمهٔ ارباب حید
گفت در درهٔ مضیه فاضل قاری چنین
نیست جز بهر تبرک جز پی تعظیم او
گفت آورده سیوطی در در منثور خود
برده اند تا عمر فاروق اعظم که بگفت
نیست زین محبوبتر پیشم که می آید بمن

نیز عالم اینچنین کرده روایت جمله شان
نزد پیغمبر که تا که آمده مردی دوان
ماند باقی خیری از احسان و آن بر نکو
از پس موت و وفات شان بر جای للقبول
نیز استغفار آمرزش طلب از بی نیاز
صله رحمی که از ایشانست می باید نمود
باشد از قرب مقابر مقصد آن زایران
بهر انس مرده خوان بر قبر قران مبین
وان مساوی در ثواب و نفع آن اهل قبور
هم ثواب استماع آن زیاده بر وی است
از محبان زائر قبرش و تا اوحین یکس است
عائشه گفتا که فرموده است ختم المرسلین
می نشینند انس میگیرد شود مسرور و خوش
هم تبرک مقصد زائر بود در آنمقام
خواه قبور انبیا یا صالحین و اولیاست
آن تصرفهای لا احصا بود نامعدود
که زیارت کردن قبر امام المرسلین
هم عظیم رحمت و برکت رسد تکریم او
بیهقی و ابن منذر و ابن منصور این سند
هیچ حالی که مرا آید در آنمرگ نهفت
در میان شعبهٔ حبلی نباشم آنزمن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ساعی اندر التماس از حقتعالی فضل را
یعنے ہست آن گلجاعه از میان مؤمنین
ابتغا و جستجو نمایند از فضل خدا
گفت این آیه برزق ظاهرے و معنوے
صالح استدلال را بهر زیارت آمده
صاحب قاة نقل از شیخ ابو العباس کرد
که برادا از مدینه طیبه سوے احد
بهر قصد آن زیارت کردن قبر امام
بد مقفل باب آن روضه شریفه آن شهید
گشت داخل و دید جمعے را از آن مردان غیب
وید از دل هست اینساعت اجابة را جدیر
پس بگفت آنمرد را که در پئے او مید وید
کرد سوال از حقتعالی او یکے دینار را
پس مراجع هر دو بر باب مدینه آمده
هر دو داخل گشته بر قطب ولی شاذلے
ای دنی الهمت آن وقت اجابت یافتی
تو نه جستی مثل ابو العباس عفو و عافیت
کرده شیخ دهلوی در شرح مشکوة شریف
گاه زیارت قبر را از بهر استمداد هست
هست استمداد را معنی طلب کردن مدد
آمد این نوع و قسمت در زیارت قبور

آخرون غیر یون خوانند یبتغون من فضل را
در سفرهائے بعیده میروند اندر زمین
گشته از اهل و وطنها و دیار خود جدا
عام و شامل سیر و نیارا چو سیر اخروے
که زیارت از صحیح من کل التجارة آمده
یعنے سود مندتر از همه تجارتها و سود آن باقیست
که به تریستی هست معروف و شهیر آن نیکمرد
جا یسعی من عوام الناس من خلفه احد
یعنے آمد دوان از عوام مردمان از پس او یکے
آن اسیر حمزه عم مصطفے خیر الانام
گشت مفتوح بر طریق خرق عاده بیکلید
از خواص حقتعالی پاک از نقصان و عیب
عافیت هم عفو و در این طلب کرد از قدیر
هست این آن اجابة سل من الله ما ترید
یاد نمود او بدل نے جنت و نے نار را
داد دینارش یکے ز اهل سکینه آمده
بو الحسن گفتا چو واقف بود از کشف ولے
از مطالب عالیه دنیا و دین رو تافتی
در دو دار این از خساست و ز کمینه همتست
بهر استمداد و بس بحث شگرف و بس ظریف
گاه بهر آن دعا و مغفرت امداد هست
یعنے امداد کردن آن مدد اے معتمد
موجب آن اختلاف حال زائر با مزور

یعنی فاتحه اور ادیں

یا اجابه مطلبه یعنی تازه و خضب ۱۲

زیارت کرده شده که صاحب قبر است ۱۲

زیارت کننده ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گاه زائر هست محتاج مدد ز اهل قبور   استعینوا منهم عند التحیر فی الامور

از سلف وارد شده منقول را اندر رسید   گاه اهل قبر محتاج دعا و صدقه اند

گفته لولا صدقة الاحیاء واستغفارهم   ملك الموتی وارد اهم هنا او زارهم

اندر اوسط کرده طبرانی روایت زینسان   از انس گفتا شنیدم از رسول انس و جان

که بگفت نیست کس از اهل خانه در زمین   که همی میرد از ایشان میتی از میتین

پس تصدق میکنند نفعه از ان انفاقها   می نهد جبرئیل در طبقے از ان اطباقها

که ز نور اند و بیارد هدیه آن روح الامین   بر شفیر قبر او استد گرفته در یمین

پس نهد اکنند باو الصاحب قبر عمیق   اینست هدیه مر ترا از اهل و اخوان شفیق

کن قبول این ای ولی پس داخل کند هدیه برادر   میشود مستبشر و خوش بر حزن جیران او

الفصل الثانی فی اثبات الاستمداد من الانبیاء والاولیاء بعد انتقالهم الی دار الجزاء فی بیان اثبات الاستمداد بالآیات الکریمه

قاضی بیضاوی اندر معنے والنازعات   گفته سوگند از نفوس فاضله حال وفات

میکشند خود را بقوت همچو تیر از کمان   پس خرام سوے ملکوت سماعا فی مکان

پس سباحت آشنا ورزند تا بالا روند   پس بسوی آن حظیره قدس سابق میشوند

پس مدبر میشوند از همت والا بجد   در پی انجام امور کارهائے متعمد

نیز خوان آیه کریمه انهم اذ ظلموا   آخرش و استغفر لهم الرسول ای عمو

بین تو در تفسیر فاضل قاری بگفت   قسطلانی در مواهب نیز این دریافت

هست این آیه کریمه نازل از رب الانام   در زیارت کردن قبر نبی خیر الانام

علیه الصلوة والتحیة والسلام ۱۲

از اقوال حضرت سلف شریف طلب اعانت وجود نمایند از اهل قبور ... حضرت محقق قاری در مرقاة ... استمدوا من اهل القبور ۱۲

در آثار آمده کما فی شرح الصدور وغیره یعنی اگر صدقه داده نشود ... مردگان ... ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حاصل این آیه گوید حق‌تعالی ای رسول
پس سه امر حاصل شود یک از تو دو از امت
امر اول آنکه می آیند نزد تو دوان
سیوم استغفار بکنند بهر ایشان آن رسول
زنده و در قبر است بهر امت او مستغفر است
بشنو ای اهل الیقین حق را خبر داد است حق
گشت ثابت مذهب آن اهل حق اهل سنن
فرقه نجدیه کز الحاد کجرفتار هست
یعنی زائر محض طلب آید دعا بهر مزور
نجدیان آری زیارت بهر استغفار هست
کرد روایت ابن جوزی ابن نجار و امام
از محمد ابن حرب و آن هلالی در نسب
پس نشستم روبرویش آمده آن جایگاه
گفت یا خیر الرسل حق کرد نازل آن کتاب
که اگر استم کنند آن امت بر نفس خویش
پس طلب بکنند آمرزش بدرگاه اله
چونکه این سه امر حاصل گردد از فضل عظیم
آمدم نزد تو مستغفر من الذنب عظیم
باز گرداند او از حسب قلبی بند و بیت
مثل این در حاشیه نفحات آن عبد الغفور
سوی حرمین چو رسید او در مدینه آن رسول

گر کنند استم بر خود ز هر راه فضول
حق کند رحمت بر ایشان مینماید مغفرت
دوم استغفار بکنند سوی حق انجا بجان
که معظم هست نزد ما محبوبی قبول
خاصه بهر او که در قبر شریفش زائر است
بهر آن امداد زائر آن مزور آمد احق
در زیارت نفع زائر هست دان ای [illegible]
آن زیارت گفته خالص بهر استغفار هست
منکر استمداد هستند خود آن قوم زور
لیک گاه بهر مزور و گه بی زوار هست
آن ابونصر همچو آن ابن عساکر از کرام
گفت زیارت کرده ام قبر نبی محبوب رب
شخصی اعرابی زیارت کرد او زان بارگاه
صادق است آن بالیقین کرده ترا در و خطاب
باز می آیند سویت از ذنب سینه ریش
نیز استغفار بکنی بهرشان از بارگاه
مر خدا را بیشکی یابند تواب و رحیم
نیز استشفاع از تو بر رب کریم
گیر عبرت تو از و بگذار قول کیست ذریت
بر نوشته چونکه آمد مولوی جامی در قر
کرد استغفار و توبه بر مهد آن قبول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نیز استشفاع کرده از شفیع المذنبین
تا کند او شفاعت آن امام المتقین

یا شفیع المذنبین بار گناه آورده ام
بر درت این بار با پشت دوتا آورده ام

توبه کردم توبه کردم رحم کن رحمت نما
چون بدرگاه تو خود را در پناه آورده ام

فی اثبات الاستمداد

از ابی الجوزاء ازدی اوس نام از تابعین
گفت شد قحط شدید اهل مدینه را چنان
گفت ام المومنین قبر نبی را بنگرید
پس بگردانید روزنها بسوی آسمان
درمیان قبر ایشان و میان آسمان
پس چنان کردند که گفت او از آن رأی سدید
تا بروید عشبها و سبزها و زرعها
منتفخ شد آن خواصرهای شان از شحم و پیه
یعنی سال خصب و ارزانی و بهبودی را که بعد از فتق شد
صاحب مرقاة گفته کشف آن قبر رسول
در حقیقت هست استشفاع و استمداد از
بد ظهور آن اثر خود معجزه خیر الرسل
آن سیوطی نقل در جمع الجوامع کرده است
بیهقی ابن ابی شیبه روایت کرده اند
که در عهد عمر فاروق شد قحط سطر
یا رسول الله طلب کن رحمت باران ز حق

دارمی کرده روایت رو بخوان مشکوة بین
که شکایت سوی ام المومنین کردند ازان
در مقابله اش نقبها و منافذها ببرید
تا حجاب ظاهری مرفوع گردد از میان
هیچ سقف و پرده ظاهر نباشد درمیان
پس همان آن آسمان بارید باران شدید
گشته فربه اشتران از شیر آن ضرعها
نام عام الفتق شد آن را ز تنبیه غبیه
فتق سقف روضه چون از اهل فتوی راست شد
بهر استشفاع کردآن زمره اهل قبول
آن رسول الله در دفع بلای محترز
هم کرامت بهر آن صحاب آن هادی السبل
قسطلانی در مواهب نیز این آورده است
هر دو از آن مالک الدار این خبر آورده اند
سوی روضه قبر پیغمبر دوید یک نفر
که امت مرحومه هلاک گشته اند از رنج و دمی

الفتق
سنگافتن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت رو سوی عمر برسان ز من اسلام
دشنامی مرا از باز رستن یار آن عام

لیک او را گوی لازم گیر کیس و زیرکی
پس روان سوی عمر شد زود آن مرد زکی

پس خبر کرد عمر فاروق را زین واقعه
گریه کرد فاروق اعظم زان الصوت رقعه

گفت یارب کی کنم تقصیر من در کار عام
جز همان که عاجز آیم از وی ای رب الانام

گفته اند علما اهل سنت و اهل خبر
نص در استمداد آمد این حدیث معتبر

فی بیان ما ثبت فی اثبات الاستمداد وکیفیته من ائمة الدین واهل السداد

حجة الاسلام غزالی امام المسلمین
بهر استمداد از موتی نوشته اینچنین

هر که استمداد ازو اندر حیاتش کرده شد
هست استمداد ازو بعد از حیاتش هیچ بد

گفت شیخ احمد زروقی که شیوخ مغربست
در طریقه زو قوی عهد جید و مستغرب است

که سوال کرد بو العباس شیخ حضرمیت
گو توان امداد از احیا و یا موتی قویست

گفتم قومی گفته از احیا قوی امداد هست
دیگران گفته قوی از میت آن امداد هست

نزد من حق اینکه آن امداد از موتی قویست
گفت آری پس بساط حضرت حق مستویست

کرد تالیف آن سیوطی یک رساله مزخره
بهر استمداد از ارباب صلاح و معجزه

اندر آن گفت استعانت کردن از اهل قبور
هست معمول از خلف هم از سلف با بی قصور

مستمدان را نتایجهای آن ظاهر شده
صالح و محفوظ شد آن کو در آن ماهر شده

نیست عبرت ملحدی گر مسکند انکار آن
هست زنگ قسوت و شک بر دل انکار شان

استعانت گر مساوی هست در بعد و حضور
لیک قرب اولی در این نسبت با اهل قبور

گوید اول السلام علیکم اهل القبور
پس نشیند روبروی قبر با قلب حضور

در تصور آرد آن مقبور را که زنده است
که ز حجاب حق داد مقرب بنده است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس بخواند از قرآن چیزی فرستد آن ثواب — سوی آن مقبور کو آمد ز ارباب لباب

باز یکصد بار خواند او درود هم سلام — بر نبی از ما بر او صد لک درود و لک سلام

باز جوید حاجت خود از خدای جل شان — استعانت هم توسل زان ولی جوید بجان

ختم یکصد بار بکند از صلوة و از سلام — جمله این زان شیخ دان و دیگر و السلام

فی بیان ان الاستمداد من الانبیاء والاولیاء علی قسمین کما ذکره الشیخ الدهلوی فی شرح المشکوة العربی والفارسی

هست استمداد بر دو وجه از اهل طریق — بر دو نوع آن استعانت دان توسل از فریق

نوع اول آنکه آن داعی محتاج و فقیر — جوید آن حاجات خود را از خداوند قدیر

لیک توسل سوی او جوید ازین بنده کریم — که بکرم هم مقرب هست پیش آن عظیم

گوید یارب اقض حاجاتی و کن یا رب لی — قد توسلت الیک ربنا هذا الولی

نوع ثانی که منادی میکند آن مستمد — سوی آن بنده مقرب کز تقرب شد ممد

یا ولی الله شفاعت کن مرا تو نزد رب — کن سوال از وی برایم مطلبم از وی طلب

کن دعا سویش عطا بکند مرا سؤلمن — جمله حاجاتم روا بکند دهد ماموال من

معطی و مسؤل فی الحال خداوند است و بس — این وسیله و واسطه فی البین از ان فریادرس

قادر و فاعل بغیر حق تعالی در وجود — نیست کس مانند او اندر کرم از روی جود

فانی اند آن اولیاء در قدرت و باقی صفات — خواه در عین حیات و خواه از بعد وفات

ای عزیزان آن دعائی شیخ نی چون هر دعاست — فی الحقیقت فانیست او گفت او گفت خداست

منکران طلب دعا از صالحان اند ز حیات — مستحب ست و شرع و دین از آن مستحسنات

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بین تو مشکوة شریفه چون عمر ابن الخطاب / خواست اذن از بهر عمره زانشه عالیجناب
یا اخی کن شریکم در دعاء مستجاب / تان فراموشم مکن گردش خطاب مستطاب
آنچه استمداد را دو قسم کرده دهلوی / آن کلامش یافته تائید گشته پس قوی
با حدیثی کز روایت گشته از خیر الانام / کرد تعلیم توسل مر ضریر مستهام
چونکه ثابت از حدیثش نیز شد و اذن ندا / بحر تحریرش شده مقصود ازان فصلی جدا

الفصل الثالث فیما ورد فی النداء لسید الانبیاء صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الاتقیاء (الاصفیاء)

ترمذی ابن ماجه وان نسائی بیهقی / نیز حاکم راوی از ابن حنیف متقی
نام او عثمان ست گفت آمد یکی اعمی زراه / پیش پیغمبر بگفتا یا رسول الله بخواه
کز خدا بخشد عافیت او مرا زین عمی / در جوابش گفت آن هادی خلق و رهنما
گر بخواهی میکنم دعوت برای عافیت / ور نمائی صبر بهتر هست اندر عاقبت
گفت چون مختار کردی مر مرا اندر دو چیز / پس دعا کن مطلبم خواه از خداوند عزیز
تا کند کشف بهر من از چشم من کوری و شین / تا بامر فانظر و اتوان عملکردن بعین
گفت رو زینجا بیا پس وضو را تازه ساز / پس در انجا بهر حق میخوان دو رکعت از نماز
بعد ازان خوان این دعا که بیاموزم کنون / کرد تعلیمش پس آنکه این دعا آن رهنمون

اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی روی الترمذی والنسائی والحاکم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

والبخاری فی تاریخہ والبیہقی فی الدلائل والدعوات

وصححہ وابو نعیم عن عثمان بن حنیف ان اعمیٰ اتی النبی صلی اللہ

علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ادع اللہ ان یعافینی قال ان

شئت دعوت وان شئت صبرت فھو خیر لک قال

فادعہ فامرہ ان یتوضاء فیحسن وضوءہ ویصلی رکعتین

ویدعو بھذا الدعاء وفی الشفاء فقال لہ انطلق

فتوضاء فصل رکعتین الخ اللھم انی اسئلک واتوجہ

الیک بنبیک محمد نبی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک

الی ربی فی حاجتی ھذہ لتقضی لی اللھم فشفعہ فی

فتوضاء وصلی رکعتین فدعا بھذا الدعاء فقام وقد

ابصر کذا فی المواھب اللدنیۃ للقسطلانی والشفا فی

حقوق المصطفیٰ للقاضی عیاض وحرز الثمین شرح

الحصن الحصین للقاری وکتاب الخصایص الکبیر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

للسيوطي وغيرها وقوله بنبيك اي بوسيلة وشفاعته
وفي قوله اتوجه بك الباء للاستعانة اي بذريعتك
وعانتك كذا في الحرز الثمين وفي كتاب الخصائص الباء
في بنبيك للقسم قال الشيخ عز الدين عبد السلام ينبغي
ان يكون هذا مقصوراً على النبي صلى الله عليه وسلم
لانه سيد ولد آدم وانه لا يقسم على الله بغيره من الانبياء
لانهم ليسوا في درجته وان يكون هذا مما خص به
صلى الله عليه وسلم انتهى

یعنی یا الله هر آئینه کنم از تو سوال	هم توجه میکنیم سوی تو من ای ذو الجلال
با وسیلهٔ آن نبی تو محمد نام هست	کان نبی رحمتست و رحمت او عام هست
یا محمد من هر آئینه توجه مے کنم	با وسیلهٔ تو برب خویش از جان و تنم
در حق آن حاجتم کاینست آن حاجت مرا	تا روا کرده شود آن حاجت من مر مرا
الٰهی پس کن تو مقبول آن شفاعه مر ورا	در حق من کو شفیعم هست اندر دو سرا
پس برفت اعمی وضو را کرد و دو رکعت نماز	بعد ازان خواند این دعا را از سر عجز و نیاز
پس بیامد او زجا نور بصر عائد شده	پس مراجع سوی او بینا دیعاید شده
گر کسی دعوی نماید کاین تخاطب در ین ندا	بالمشافه یا بالمواجهه بود با آن مقتدا

سوال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

جواب

آن قیاس غائبین بر حاضرین نامستقیم — هست مع الفارق قیاس و زنتیجه هم عقیم

زانکه اعمی در حضور انورش حاضر بده — چشم ما زاغ البصر بر بی‌بصر ناظر بده

گو جواب او که قاضی در شفا تصریح کرد — از قلوب اهل شک این شبه را تصحیح کرد

که روایت آمده گفتا بهمبر مر ضریر — گر همیخواهی تو ای اعمی که میگردی بصیر

انطلق یعنی روان شو جای دیگر از نیاز — پس وضو را ساز پس میخوان دو رکعت از نماز

کرد تعلیمش دعائی مشتمل بر ندا — رفت از انجا آنچه فرمودش نموده او ادا

گشته بینا گشت قائم بعد ازان سوی رسول — گشت راجع چونکه فورا شد دعا او قبول

گشت واضح زین روایت کان ندا خطاب — بود چون غائب شده او از حضور آنجناب

پس جواز ندا رسول الله ثابت شد ازین — از بعید و دور از اطراف و اکناف زمین

نیز بعد آن رسول الله اصحاب کرام — کرده جاری این دعا را بهر اسعاف مرام

گفت شیخ ابن الحجر در جوهرے کان منتظم — در زیارت کردن قبر نبی محترم

کرد تعلیم آن رسول الله دعا مر آن ضریر — خویش ننموده دعائیش تا همی گردد بصیر

زانکه بد مقصود و مرغوب مراد آنجناب — که شود حاصل بوے آن اضطرار و اضطراب

میکند بر افتقار و انکسار نفس خویش — هم توجه استعانت از نبی آن سینه ریش

تا شود حاصل مراد و مقصد او با کمال — لاجرم از وی عمی فی الحال بد یقینه زوال

نیز تا باشد سند مر امتش اندر مهام — آن توجه دان توسل از نبی خیر الانام

حاصل اینکه نبی را هست اندر هر دو حال — یعنی در حال حیات و نیز بعد از ارتحال

نیست فرقی در دو حالت هیچگونه یعنی — در توسل در توجه استغاثه از نبی

لاجرم کرده سلف معمول در حاجات خویش — این دعا را بعد نقل او سوی جنات خویش

آن صحابی راوی این ابن حنیف عثمان بنام — کرد تعلیم این دعا را بهر انجاح مهام

مر کسی کو داشت حاجت سوی عثمان غنی — بد عسیر و بهر قضای آن اش ناامید

یعنی رها نموده ۱۲

یعنی ابو بود توسل ... نبی ... شود ... حاصل و موجود ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲

حسب مراد ۱۲

Digitized By eGangotri

پس عملکرد او بران چون گشت حاصل آن مراد — او ز فیضهم لنا بند توفیق السداد

گفت علامهٔ خفاجی اندر آن شرح شفا — بهر انجاح آرب بهر تحصیل شفا

بود آن ابن حنیف و نیز فرزندان او — که همی آموختندی این دعا از حسن خو

فی بیان عمل الصحابة الکرام والتابعین فغیرهم من الکبراء بهذا الدعاء والنداء لسید الانبیاء بعد انتقاله الی دار البقاء والاستعانة به والالتجاء

شیخ عبد الحق محقق گفته در جذب القلوب — آن توجه دان توسل بهر کشف آن کروب

بعد رحلت کردن آن سرور دنیا و دین — سوی آن سرور نموده آن صحابه و تابعین

گفته در آثار وارد زان روایت از کثیر — کرد طبرانی روایت از معاجم در کبیر

گفت عثمان کو بُد ابن آن حنیف اندر نسب — عهد عثمان که بذی النورین دارد او لقب

بود مردی داشت حاجت سوی عثمان غنی — هر زمان اندر حضورش می نشسته منحنی

لیک آن عثمان ذی النورین بسوی او نگاه — می نکرد از لطف و رحمت التفاتی هیچگاه

قصهٔ عثمان ذی النورین لعثمان حنیف — برد آن شخص مصلاح رسید از وی خوب لطیف

بعد ازان خوان این دعا را که کنم تعلیم آن — بهر حاجت خود طلب کن از خداوند جهان

کن توسل از رسول الله توجه سوئے او — هرچه جوئی از مطالب با وسیلهٔ او بجو

کرد تعلیمش دعائی را که آن خیر الورے — کرده بُد تعلیم اعمی را بر آنی ماجرا

بعد ازان پیش آ بعثمان ذی النورین تو — حاجتت را عرضه کن بردار آن با این تو

گفت آمد و عملکرد آنچه او فرموده بود — بعد ازان او برد عثمان عفان رفت زود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پیشواو ربان بماند بستاو گرفت
التفات از حد نمود او بر آن خلیفه پیش خواند
حاجتش پرسید و فی الحالش روا نمود او
چونکه حاجتش روا از نزد او فی الحال شد
در زمان شد شکرگویان پیش آن ابن حنیف
نزد آن عثمان فی الفور بن امیر المومنین
در قضای حاجت و آن مطلبم بردی سبق
بیش از نیم التفاتی هم نگاهی می نه کرد
گفت والله هیچ با وی می نگفتم در سخن
لیک دیده بوده ام نزد پیمبر یک ضریر
پس تمام آن حدیث سابقش را سوق کرد
گفت پس بر آن نظر بنموده کرده من قیاس
آن توسل از نبی الله توجه سوی او
در کتاب آن خصایص هم سیوطی نقل کرد
تا جناب بو امامة ابن سهل ابن حنیف
گفت مردی آمدی نزد امیر المومنین
کرد شوق الحجر چون عم خود عثمان حنیف
نقل در شرح دلایل از امام المومنین
بعد رحلت کردن آن رحمة للعالمین
آن محدث زبدهٔ قرّا امام جزری
هر که را یک حاجتی سوی خدا باشد ضرور

پس درآورد ش نزد آن خلیفه از شگفت
احترام افزون بکرد و بر فراش خود نشاند
وعدهٔ اسعاف حاجات دگر فرمود او
گشت مسرور و فرح از حد فزون خوشحال شد
گفت جزاک الله عنی قلت یا عثمان کسیف
کو خلیفه سومین از سرور دنیا و دین
از شفاعتها بنزد آن خلیفه صدق و حق
این زمانم احترامم گر نگاهی می نه کرد
از شفاعت بهر حاجت یا پی دفع محن
آمده گفتا دعا کن یکنظر کردم بصیر
بهر تکرار عمل بر آن مجدد شوق کرد
بهر انجاح همه حاجات و مطلبها اسر
مظهر عون الهی آمده آن خوبی او
بونعیم و بیهقی هر دو زجود اسنادی برد
کوست ابن اخ راوی خبر عثمان حنیف
ابن عفان بهر یک حاجت که بد در آن زمن
بی کم و بیشی بطبق آن خبر در کم کسیف
یعنی آن صدیق اکبر پیشوای سابقین
اهد عا میخواند از بهر توسل آن امین
گفته در حصن حصین خبیش آن قدوه سری
با بسوی بنده از بندگان آن غفور

جز از بهر ترا صفات معنی از
جنب من سا عثمان حلوہ تر دگفتی
ثی ۱۲۱

Digitized By eGangotri

پس وضوئی را ببازد او لیکن خوب حسن ‏ ‏ پس او سازد دو رکعت را در آخین و زمن

پس بخواند آن دعائی را که تعلیمش نمود ‏ ‏ مرضریر ملتجی را تا عمی از وی زدود

پس سوال حاجت خود میکند از کردگار ‏ ‏ حاجتش گردد روا از اذان پروردگار

فی بیان ما تضمن هذا الحدیث من الفوائد الجلیلة الکثیرة منها التوسل بالنبی علیه الصلوة والسلام والاستعانة به فی المهام

گوش کن ای عین فواید زین حدیث معتبر ‏ ‏ بر فوایدهائے دینی اطلاع خواهی اگر

قسطلانی در مواهب گفته گر خواهی دلیل ‏ ‏ بر توجه بر توسل سوی آن هادی سبیل

کردن استشفاع و بردن استغاثه در مهام ‏ ‏ دان حدیث آن ضریرست کافی و بس در مرام

ومنها تضمنه جمیع انواع الاستمداد

گشته استمداد ثابت زین حدیث معتبر ‏ ‏ بر دو وجه آن که ثابت کرده اند اهل اثر

وجه اول آنکه خواهد حاجت خود از خدا ‏ ‏ با وسیله آن نبی یا آن ولی مقتدا

وجه دیگر مرشفیعش را بگوید در ندا ‏ ‏ حاجتم را ای شفیع من طلب کن از خدا

وجه اول تا نبی الرحمه دان زین حدیث ‏ ‏ وجه ثانی ابتدا از یا محمد الحدیث

بل طریق سومین هم گشته ثابت زین خبر ‏ ‏ بهر استمداد بشنو این کلام معتبر

گفت در حرز ثمین آن فاضل قاری که جو ‏ ‏ لفظ تقضی در روایت آمده اندر اثر

آمده مجهول هم با ضم تا و فتح ضاد ‏ ‏ نیز معلوم آمده با فتح تا و کسر ضاد

یعنی اول روا کرده شود حاجات من ‏ ‏ یعنی کرد و حق تعالی قاضی حاجات من

یعنی ثانی روا گردانیم تو یا رسول ‏ ‏ حاجتم را که بسبب هم واسطی اندر حصول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست اسناد مجازی بس بدان ای آشنا هست
همچنانکه فعل سوی آن مباشر شد مضاف
انبت البقل الربیع خوان در اسناد سبب
نیست باقی حصر را اما ان بی سنجاره هست
چند بیت مثنوی میخوان در اینجا مستزاد
اولیا راهست قدرت از اله العالمین
آیه انسوکم ذکری بخوان ارشاد حق
خذ متوا سخریه اہل السموی نکته دان
چون تذکیر و به نسیان قادر اند آن اولیاء

خوان لتهدی ابر فی احی القران قصست وا
همچنین سوی سبب هم وسط در مرقد بقصاف
خوان تو یا هامان ابن لی بهر صرح از ارب
لیک هامان واسطه هم مهتمم در کارها هست
تا یقین تو شود از سمع آن در ما زدیاد
تیر جسته بازگرداند ز رای منکرین
قدرت نسیان نهادن نشان شان از داد حق
از نبی برخوان تو تا انسوکم شان را بیان
بر همه اہلی خلقان قاسر اند آن اصفیاد

ومنها النداء لسید الانبیاء بعد انتقاله الی دار البقاء صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الاتقیاء

گشت ثابت زین خبر که ثابت آمد از ثقات
گفت قاری یا محمد التفات از قدسی است
هم تضرع سوی او کردن ز دعای ضعیف
هم غنی سازد ز حاجت مرو سادر ما سوی
هست این تحریر قاری اندر آن حرز ثمین
صادرست از مصنفشان این نقل وفات
ثابت است از هجرت آن کائنات

مر نبی آن راه از بعد و هم بعد وفات
سوی آنهم که محبوب وسیله باری است
تا توجه میکند سوی خدا روح شریف
ترک سازد آن توسل سوی غیری در بلا
دال بر این کان رحمة العالمین
تا توجه میکند روحش بسوی پاک ذات
لائق مسند و ت از جمله مستحسنات

فی بیان ان التخاطب لقول السلام علیک ایها النبی

ف
کلام رئیس العلماء الکرام سید
الاصفیاء العظام حضرت مثنوی
مولینا جلال الدین رومی رحمه الله
نعمه بر روس فرقه منکرین الحق
سیف المسلول است بلکه حضرت
شان از هم دیگر اصفیاء حکم
تکفیر مینمایند و بر منابر و در
مجالس تجهیل و تحقیر شان
میکنیم همیاچنانچه در رساله
مشته التحریری سعی در تکفیر
حضرت شیخ اکبر و شیخ عطار و حضرت
مولوی معنوی و حضرت حاجی محمد عبد العزیز
محدث دهلوی رحمه الله علیهم در نزد
راقم الاثم رسیده است ۱۲
رقم غفر الله له
۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بسید الانبیاء صلی الله علیه وسلم انما هو علی وجه الانشاء
ففی البحر الرائق والدر المختار ویقصد بالفاظ التشهد معانیها
مرادة علی وجه الانشاء کانه یحیی الله تعالی ویسلم علی نبیه وعلی
نفسه واولیاءه لا الاخبار عن ذلک ذکره فی المجتبی وظاهره
ان ضمیر علینا للحاضرین لا حکایة سلام الله

آن مخاطب مر نبی را در تشهد در نماز
واجب آمد هر کسی را گفتنش در وقت راز

صاحب دُر صاحب بحر و دگر اعلام دین
گفته لازم قصد انشاء در معانیها این

یعنی قصد آن مصلی از اداء این منقول
آن تحیه مر خدا و نیز تسلیم رسول

میکند انشاء ثناء از جانب خود مر خدا
هم تخاطب با نبی اندر سلام از ابتدا

قصد او اخبار نبود که شب معراج حق
بر پیمبر این سلام خاص کرد اندر سبق

چونکه آن معراج مومن در نمازش حاصل است
از نماز خویش چون معراج حق را واصلست

زانجه انشاء اینکه باری جمع در فرقان نمود
هر دو آل اخبار و انشاء در سلام و در درود

هم یصلون گفت صلوا سلموا هم گفت نیز
هر دو را از هم ممیز دان تو ای صاحب تمیز

آن یزدان آن یصلون آن یا ایها آن سلموا
فرق در اخبار و انشا منکران یا ان سلموا

آن یصلون هست اخبار از خداوند ودود
حقتعالی و ملائکه بر نبی خوانند درود

امر صلوا سلموا انشاست از رب الانام
مومنان خوانید بر وی هم صلوة هم سلام

در بخاری گشته مروی که صحابه از رسول
عرض کرده چونکه این آیه بر او کرده نزول

یا رسول الله سلام ما بتو بشناختیم
در خطاب السلام علیک زان بر در ختیم

پس بفرما که چگونه ما بخوانیم آن درود
کرد امر آن درود در تشهد شد ورود

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

مختصر آنکه خطاب السلام اندر نماز
معنی آن سلموا گر ده نبی هم ز اهل راز

پس بلاشبه هست انشاء خطاب اندر سلام
مغتنم وان اینکه ظاهر این کتابست السلام

فی بیان ان خطاب السلام علیک ایها النبی لیس بمخصوص فی حالة الصلوة بل وارد فی سائر الاحوال

آن تخاطب مر نبی را نیست مخصوص نماز
بلکه جاهای دگر معمول آن اهل نماز

در شفا اندر حقوق مصطفی قاضی عیاض
آن روایات عدیده نقل کرده زان ریاض

از محمد ابن سیرین از خیار تابعین
گفت بوده عادت اصحاب ختم المرسلین

چونکه داخل میشدندی مسجدی را از اهتمام
السلام علیک[له] تا آخر بخواندندی تمام

گفت آن عمرو بن دینار یکی از تابعین
آنچه فرموده خدا اندر خطاب مسلمین

از فقهاء مکه معظمه و از کبار تابعین است رضی الله تعالی عنه ۱۲

چونکه داخل میشوید اندر بیوتی از بیوت
سلموا[عه] بر نفس خود یعنی بر آن اهل بیوت

گر کسی نبود در آن خانه بگوئید السلام
بر نبی الله علیه الصلوة والسلام

حضرت قاری بگفتا اندر آن شرح شفا
کرد تفسیر اینچنین از بهر آن آن بوالوفا

زانکه آن روح[سه] نبی از ما بر او صد لک سلام
هست حاضر در بیوت اهل اسلام ای همام

در بیان درود حضور

نقل در فتح القدیر و در مواهب در شفاء
بهر اسناد درود با حضور ای پیشوا

بیهقی در شعب خود کرده روایت اینچنین
گفت ابن ابو فدیک امیم سماع از متقنین

گفته اند بر سید ما را اینحدیث معتبر
هر که ایستد قرب قبر آن نبی خیر البشر

پس بخواند آیتی که اندرش شه و صحبی
یعنی ان الله ملائکته[عه] یصلون بر نبی

بار صلی الله علیک یا محمد یا رسول
خواند او هفتاد بار آنجا بامید قبول

له یعنی ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ۱۲

عه وان زائد علم بیوتا فسلموا علی انفسکم ۱۲

سه لانه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام ۱۲ شرح شفا للقاری علیه رحمة الباری ۱۲

عه ان الله وملائکته یصلون علی النبی الآیة ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پس منادانش کند آن یک ملک اندر زبان
در مجازاتش که صلی الله علیک یا فلان

می نگردد ساقط او ر هیچگونه حاجتی
دینی و یا دنیوی گردد روا در حقتی

هست معمول سلف هم آنخلف در هر مکان
آن منتخب بنی ادر درود و غیر آن

نقل اندر مقتضی کرده امام ابن المنیر
نزد آن ابن مجاهد کز مفسرها کبیر

شیخ شبلی آمده روزی بر همانده آن امام
بهر استقبال شبلی ایستاد اندر قیام

پیشوا نادر برفت و دست او را در گرفت
بوسه بر پیشانی او داد از بهر شگفت

پس بجای خود نشاندش چونکه او استاد باز
بهره او رفت و کرد از بهر او دروازه باز

حاضران ابن مجاهد را بگفتند چه سبب
هست با وی این قدر تعظیم کردن از ادب

گفت دیدم مصطفی را واقعه اندر منام
کرده با شبلی همین تکریم آن خیر الانام

عرض کردم یا رسول الله سبب را گوئی باز
گفت وظیفه این مقرر هست بعد هر نماز

الفصل الرابع فی ورود النداء للاولیاء والاستغاثة

بهولاء الاصفیاء عن زید بن علی عن عتبة بن غزوان عن
نبی الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا ضل احدکم شیئاً او
اراد عوناً وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله
اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی فان
لله عباداً لا نراهم رواه الطبرانی ورواه ابن السنی عن
ابن مسعود مرفوعاً ورواه البزار عن ابن عباس مرفوعاً کذا

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی اذکار الدعوات للامام النووی و حرز الثمین للعلی القاری و فی الحصن الحصین و اذا اراد عوناً فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و قد جرب ذلک

لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم

کرد طبرانی روایت ز ابن غزوان عتبه نام
نیز راوی ابن سنی ز ابن مسعود و دگر
چون شود گم یک کسے را از شما خیر نفیس
پس بگوید یا عباد الله اعینونی سه بار
که نمی بینیم ایشان را از انکه اختفا
صاحب حصن حصین بے قید گم شدن بدن
چون بخواهد یاری باید که گوید با زبان
باز گفتا جرب ذلک بر مزحرف طا
که مجرب هست این اندر سلف معمول هست
حضرت قاری نوشته اندران حرز ثمین
این حدیث هست از احادیث نوع حسن
هست مروی از مشایخ که مجرب هست آن
گفت در اذکار نووی که شیوخ ما یکے
منفلت یعنی رها گشته است یک استر از و
زانکه بد معروف او را این حدیث معتبر

که بفرموده نبی الله آن خیر الانام
ز ابن عباس هست آن نزار راوی اثر
یا بخواهد عون و یاری در زمینی بے انیس
زانکه الله را عباد خاص هستند و کبار
هست از چشم خلایق داب ان اهل صفا
در زمین بے انیس و عام در تیه و مدن
یا عباد الله اعینونی سه بار اندر زمان
یعنی طبرانی روایت کرد شد کشف عطار
زانکه ثابت از پیمبرها ست زان مقبول هست
گفت بیر کشاه ثابت از ثقات شد چنین
عاملش فائز به نیل مطلب و دفع محن
آن نجاح و فوز مقرون هست با آن در زمان
که کبیر اندر علوم دینیت گفتا بیشکے
یا عباد الله اعینونی سه کرت گفت او
گردد محبوس در آن حین آن خدا داد گر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت نودی بوده ام من با جماعهٔ مردمان | پس یکی زغالهٔ از مارها شد در زمان
گشته ایم عاجز ز جذبش چونکه خواندم آن حدیث | در زمان استاده مانده بی سبب بی حیثیث

تمیز ۱۲

فی بیان ان المراد من عباد الله فی یا عباد الله اعینونی اولیاء الله

گفت قاضی محقق اندر آن حرز ثمین | از عباد الله مراد رحمة للعالمین
آن ملائکه یا جماعهٔ مسلمان جن و یا | آن رجال الغیب کابدال اند عنقی زاولیاء
اولیای منع غلو اند کلام فاضل است | از پی شک زعم کردن وهم ظن باطل است
گرچه از جمع منعنی لیک از عباد الله مراد | اولیا هستند بر خوان مثنوی را استزاد
بندگان خاص ذات پاک علام الغیوب | در میان جان خلقان شان چو اسیل القلوب
شیر مردانند در عالم پی غوث و مدد | آن زمان کافغان مظلومان ملهوفان رسد
بانگ مظلومان محتاجان ز هر جا بشنوند | آن زمان چون رحمت حق سوی ایشان میدوند
دست پر از غائبان ای منکران کوتاه نیست | دست او اندر ید جز قبضهٔ الله نیست
شاه ولی الله محدث در کتاب حجة کان | بالغه دارد صفت کرده بحجه این بیان
گشت از شرع شریف این مستفاض و مستفاد | که خدا را بنده هائی خاص هستند از عباد
هستند از جمله ملائک شان تسبحی الی رب | هم افاضل از میان شان مقرب سوی رب
کار شان الهام و دعا کردن برای مومنان | نیز آن الهام کار نیک در دلهای شان
از کلام الله سعد را باز خوان از الذین | یحملون العرش تا یستغفرون للذین
اجتماعات هست ایشان را در آنجا که حق | اجتماع شان بخواهد نیست کیف ما اتفق
میکنند تعبیر از ایشان پی این اعتبار | با رفیق و ماندی و ملاء اعلی آن کبار
هست ارواح افاضلهای انسان را دخول | در میان آن جماعه هم بسوی شان وصول

۳ یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا الآیة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

ف
حدیث شریف

فی عبادی خوان ز قرآن تو لبس آن فادخلی
گفت اسیوطی روایت کرد آن ابن عدی
گفت فرموده رسول الله که لشنا ختم
بود در فوج ملک که میدویدند آن نفر
زابن عباس این روایت کرد حاکم که رسول
بود همراز وجه جعفر نشسته هم قریب
گفت یا همانگر کاین جعفر طیار هست
کرده اندر بر سلام و ساخت حال خود بیان
در فلان وقعه رسیده مر مرا هفتاد و چند
پس گرفتم من لوا را با دست چپ هم سنجاح
می برم همراه میکائیل و جبرئیل امین
مختصر که بعد نقل از دار دنیا اولیاء
با نمی بینیم ایشان را و ایشان ننگرند
کرد اشاره سوی این حضرت چو در مدح سفت
ان لله عباداً لا نراهم ای کیا
یافته تایید معنی که شاه انبیاء
لاجرم آن غوث اعظم قطب و شیخ اولیاء

یعنی داخل شو درین خاصه عبادم ای ولی
در رسانید او سند تا شاه مردان علی
جعفر طیار پران سوی او پرداختم
تا بشارت میدهند بر اهل بیشه از مطر
بد نشسته نزد او جمعی ازان اهل قبول
مر سلام غائبی را ناگهان گشته مجیب
همره جبرئیل و میکائیل او سیار نیست
گفت از ضرب سیوف و طعن آن سهم و سنان
زخمها بر سینه و قطع یمینم شد ز زند
شد بریده پس عوض داده خدایم دو جناح
هر کجا خواهم ز جنت میشوم آنجا مکین
گیرنا آن حکم ملایکه در تحیر و اختفاء
بر همه احوالها ما را وقف تر اند
بعد قول یا عباد الله اعینونی بگفت
پس بلا شک از عباد الله مرادش اولیاء
گفت ان الله یحب الاتقیاء الاخفیاء
سوی خود در وقت شدت کرد ارشاد و ندا

فی بیان ما صح عن الشیخ السید عبد القادر الجیلانی روح الله روحه الکریم
من نادانی فی شدة فرج الله عن تلک الشدة

Digitized By eGangotri

آن امام یافعی در تکمله آورده است
در کتاب بهجة الاسرار از عبد الرحیم
گفت گفت حافظ محمد ز اهل بغداد شریف
بشتر قرظی در ره خوارزم بود اندر سفر
گفت نازل گشته ام اندر بیابان مخوف
چون ز انجا شد روانه اول شب کاروان
چار اشتر کرده ام با بارکم از اشتران
قافله بگذشت و وا پس مانده ام تنها و فرد
جمله شب اندر طلب دیدیم از بهر جمال
یاد آوردم در این حین قول آن قطب وجود
که اگر در شدتی واقع شوی پس کن ندا
گفته ام یا شیخ عبد القادر جیلی سه بار
سوی مطلع التفاتی کرده ام من نا امید
او اشاره میکند سویم بکم و آستین
بر پشته شدم بالا در آنجا کس نبود
چون از انجا با شترها بشتر گشتم روان
بو المعالی قصه گفتا چون علی خباز را
گفت بشنیدم مکرر بر سر منبر بگفت
هر که اندر کربت و غم استغاثه آورد
هر که در شدت کند ما را ندا با نام من
هر که می آرد توسل سوی حق در حاجتی

شیخ امام بو الحسن لخمی روایت کرده است
بو المعالی بن مظفر کوست قرشی و علیم
نقل عبد الله جبائی کرد که گفتا ظریف
همرهش بد چار ده اشتر بران بار شکر
که همی استاد انجا آخر ز بهر آخ زخوف
اشتران گشت سائق در بماندم ساربان
کرده ام اندر بریه جستجو در بهر گران
آمده جمال و انیس شهره ما گشت گرد
تا ز مشرق صبح صادق رو نمود و جمال
غوث اعظم بر سر منبر چنین فرموده بود
مر مرا تحقیق کرد و منکشف از تو بلاء
چار اشتر رفت از من از نشتر هم چار بار
دیده ام بر پشته یک مردی بر او جامه سفید
که بیا این سو دویدم زود از صدق و یقین
دیده ام بر چار اشتر در بیابان خفته بود
در زمانی اندکی لاحق شدم با کاروان
گفت بشنیدم ابا القاسم عمر بزاز را
آن جناب غوث اعظم قطب بحر و بگفت
سوی من مکشوف زایل میشود اندوه و درد
یابد از شدت رهائی اندر این حین و زمن
با وسیله من شود حاجت روا در ساعتی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان فوائد حدیث یا عباد الله اعینونی

گوش کن اکنون فوایدها بآن سمع قبول ... یا عباد الله اعینونی که فرموده رسول

گرد اشاره سوی این که استغاثه و التجا ... در مهمات و حوائج بردن و کردن ادا

از اولیاء حقتعالی که محبوب حق اند ... هست ازین ره که عباد الله خاصه مطلق اند

پس به استقلال نبود استعانه سوی شان ... بلکه حق اند حقیقت مستغاث و مستعان

پس منافی نیست با ایاک نستعین این ... استعانت در حقیقت از خدا نعم المعین

در شریعت هست ثابت گر خورد سوگند کس ... با فلان عبد فلانی می نخواهم زد نفس

گر بود یا اضافت پس کند با وی سخن ... میشود حانث درین صورت دران حلف و یمن

ور شود آن بنده را زائل اضافت از فلان ... خواه به بیع و هبه یا دیگر وجوه غیر آن

گر بآن بنده نماید او تکلم بعد ازان ... اتفاقاً می نگردد حانث اختلاف ازان

زانکه بنده مقصد بالذات و هجران کسی است ... بلکه بهر سیدش که معنی اندر وی است

اعتبار بنده را از سید و مولی بدان ... روا لیس الله بکافٍ عبده قرآن بخوان

النجم الرابع فی بیان المعجزه و معنی خرق العادة و ان خرق عادات سید السادات و سائر الانبیاء و الاولیاء یکون ایضا بعد انتقالهم الی دار البقاء

معجزه آن خرق عاده کز نبی صادر شود ... لیک بعد دعوی پیغمبری ظاهر شود[له]

پیش ازین دعوی اگر ظاهر شود پس نام آن ... آمده ارهاص دان اندر لغت تاسیس دان

چون ابابیل سنگ بر اصحاب فیل ... در صغر آن شق صدر و نیز آن ظل ظلیر

[له] یعنی ارهاص بنهادن پیغمبری ۱۲ کما فی المواهب اللدنیة و المدارج للشیخ الدهلوی و شرح الشفاء للقاری و غیرها ۱۲ منه سلمه ربه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نیست شرط معجزه نزد محققهای دین / آن تحدی از پیمبر سوال منکرین

بل کفایت میکند کان خارقه ظاهر شود / از کسی و دعوی معجزے صادر شود

زانکه اغلب معجزه ظاهر شده از آنجناب / بی تحدی بی مطالبه ز اهل ارتیاب

آن تحدی و آن مطالبه معارضه از نبی / منکران را بهر آن تعجیز و افحامے صبی

همچو اتیان یکے سورهٔ قصیره از کتاب / گفت حق فأتوا بسورة منکران را در عتاب

از یهودان آرزوی مرگ را کرد طلب / هیچ یکے زانها تمنائے بدل کرد و نه لب

غیر این دو معجزه آن معجزات او تمام / بے تحدی گشته ظاهر مثل باران غمام

مثل نطق الجذع نطق الظبی و الذئب الشجر / والذراع و الحصی حنین الجمل شکوی بعیر

انفجار آب از انگشتان و تکثیر طعام / از یکی صاعی نمودن سیر آلاف انام

گفته اند انکار ازین معجزات اغلبش / از فسوق و بدعه سوی کفر رسیدن آخرش

شرط کرده آن تحدی معجزه را بعضیان / تا شود فاصل تمیزش از کرامت در میان

لیک کافی دعوی پیغمبرے فارق دران / کز ولی صادر نگردد دعوی پیغمبران

خاصه دعوی نبوت بعد ختم المرسلین / غیر ممکن غیر واقع جز ز کذاب لعین

نیست لازم آن دوام معجزه بی لا دوام / منقضی یکبار و بعضی مانده بعضی مستدام

کان عیناه نیامان و قلبه لا ینام / لم یقع ظل لشخصه کان ظلله بالغمام

بود حال مستمر دائمی از آنجناب / که دلش بیداری بودی بحال نوم و خواب

سایهٔ قدش نه بُد بر آفتاب و ماهتاب / سایبان در آفتابش دائما بوده سحاب

بود مبصر چشم او در ظلمت و در نور و ضو / همچو چشم یکسان بدیده دائما از پشت و رو

گفت مخفی نیست بر من آن رکوع و آن سجود / در صفوف آخرین بی عین عون آن درود

چون سواره میگشت آن محبوب رب / روث و بول خود نمی افشاند دابه از ادب

شد مکرر منفجر آب از اصابع بارها / در مشاهد همچو آن انهار آن آبارها

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

همچنین از معجزاتش بود چندین معجزات
مضمحل شد قول بعضی جاهلین گردید دام
معنی از خرق عاده بشنو از اهل کلام
بل مراد اینجا ازان اینست و عادات از حق
هست آن تصدیق فعلی از خدا و ند ودود
همچو مردی که بگوید نزد جمع مردمان
گر کنند انکار او گوید بآن شاه امیر
پس نشین برجای غیر عادتت ای شاه من
چون خلاف عاده خود را کند سلطان عیان
بهر این گفته ائمه دین که ابلغ معجزاتست
دانفجار چشمها از آن حجر بهر کلیم
مینماید از حجاره منفجر آب روان
لیک عادة نیست هرگز از خدا وند قدم
خرق عادات الٰهیه گر عادت میشود
می نگردد خارج از اعجاز هرگز زین سبب
گر برین دعوی بخواهی تو دلیل مستند
یعنی هر وقتیکه ذکریا براو داخل شدی
یافتی رزق مهیا نزد او فی کل حین
گرچه عادت گشته بود او را همیشه صبح و شام
مستمر معتاد و هم مانده تا چندین وقات
معجزه باشد بگردد زان لیک فتش عاده نام
نیست اتفاقات خلق و نبی خیر الانام
بهر تصدیق نبی نماید آنرا خرق و شق
هر پیمبر را بپیش اهل انکار و جحود
از غلامان سلطان رسول آمده من سوی تان
کن خلاف عادتت برخیز مسند بار بار سریر
بهر تصدیق من و از بهر این جاه من
باشد آن تصدیق فعلی بهر او اندر بیان
از پیمبر انفجار آب از انگشت دست
زانکه آن فی الجمله حاصل هست از رب کریم
آیه‌ی کالحجارة را از قران باز خوان
انفجار آب کردن از میان لحم و دم
هر نبی را یا ولی را مستند مستمر شود
از قران از سنن رو حل این مشکل طلب
کلما دخل علیها خوان قران تو سند
بهر استفسار در محراب مریم آمدی
فاکهه صیفی شتا و نیز عکسش بالیقین
لیک آنهم من معجزش خرق عادت کرده نام

فصل فی بیان ان معجزات سید الانبیاء علی ثلثة اقسام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

قسم صدر عنه صلی الله علیه وسلم قبل ظهور نبوته المعبر عنه بالارهاص وقسم صدر عنه بعد ظهور نبوته بعض منه صدر مرة وبعض تکرر وبعض استمر ودام الی حین الوفات وقسم صدر منه بعد انتقاله الی البرزخ

قسطلانی در مواهب گفته آمد معجزات
نوع اول از نبوت پیش ظاهر گشته آن
نوع ثالث آنچه ظاهر گشته یا بد ظهور
هست این نوع از میان معجزاتش بعید
هست از این نوع استغاثه کردن خاص و عام
هر که برده استغاثه سوے او تا این زمان
میشود واقف خواص است بالیقین
از علامات نبوت بس قوی این آیت است
قاله القسطلانی
حزن نمود و حمار او که بد یعفور نام
جان شیرین داد در آنجاه و نتوانست صبر
نیز آن عضبا که ناقه خاصه بد بهر رکوب
حضرت زهرا نهاده پیش رویش کاه و آب
رضی الله تعالی عنها
حضرت زهرا گرفته آن سرش اندر کنار
رضی الله تعالی عنها
یعنی طیران اصناف کرامت چون شمرد
هست معلوم همه طیران جعفر در [illegible]

بر سه انواع منقسم صادر از آن عالی صفات
نوع ثانی بعد از آن پیغمبری گشته عیان
تا قیامت بعد نقل او سوی دار السرور
همچو آن امواج دریا در تلاطم در مدد
سوی آنحضرت پئے انجاح و اسعاف مرام
شد مغیث مستغیثان آن امام انس و جان
آن خوارقهائی لا تحصے ز شاه مرسلین
بعد نقل سرور عالم ظهورش واد دست
خویش را افگند در [illegible] چاه بو الهیثم ز نام
بر فراق آن حبیب الله گشتش چاه قبر
ترک کرده از فراقش خوردن کاه و حبوب
گفت سائع از فراقم کے شود دانه و شراب
جان بداده در کنارش از کمال اضطرار
شارحش از جعفر طیار زان تمثیل کرد
[illegible]

Digitized By eGangotri

گشت وارد از طرقهای عدیده در اثر | که رسول الله رونی کرد یار انزا خبر
که بدیدم جعفر طیار در اوج سماء | همره جبرئیل ومیکائیل پران چون هما
گفت بشارت از مطر دادیم مادر این زمین | اهل بیشه را که بلدی هست آن اندر زمین
گشته زین ثابت کرامت بعد نقل اولیاء | پس چه طعنت منکرا در حق شاه انبیاء
اطلاع بر غیب گرچه معجزه او هست لیک | اطلاعش این زمان ولی وا قوی هست نیک
آیه للآخرة خیر بخوان در والضحی | از نخستین حالتت آن والپسین بهتر ترا
حضرت قاری در المرقاة ودر شرح شفا | گفته در برزخ از آن احوال شاه انبیاء
مولوی گفت آنکه واقف گشت از اسرار هو | منکران پس سر مخلوقات چه بود پیش او

فی بیان ان النبی صلی الله علیه وسلم یرد بنفسه الشریف علی کل من یسلم علیه فی شرق او غرب وبیان الفوائد الشریفة والحقائق اللطیفة المفیدة فی حدیث ما من احد یسلم علی الحدیث فی المشکوة الشریفة وغیرهما عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام

رواه ابوداود واحمد والبیهقی

آن ابوداود واحمد بیهقی آورده است | از جناب بوهریره که نبی فرموده است
هیچ یکی از امتانم نیست کو گوید سلام | بر من الا رد کند بر من خدا رب الانام

بار پس جو بود ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

وحم من بار دگیم نیز بروے آن سلام — یعنی گویم در جوابش من علیک السلام

همچنین تصریح در مرقاة کرده که جواب — یا استحالت سکینه نے غائبانہ استحباب

این دلیل آمد بر اینکه بشنود بیواسطه — ورنه وعلیه السلام بد جواب رابطه

کرد در شرح شفا آن فاضل قاری بیان — ظاهر اطلاق شامل هر مکان و هر زمان

یعنی آن سرور بگفتا هرکه میگوید سلام — رد کنم بروی نکرد او قید از مان و مقام

یعنی هرکو در زمانے در عجم یا در عرب — میکند تسلیم گویم من جواب ورا لب

هرکه او تخصیص در وقت زیارت قید کرد — لازمست بروی بیان کردن دلیل باشد

هست اشکال قوی در این حدیث معتبر — حل آن اشکال نمودند آن اهل اثر

یعنی رد در لغت آن بازپس دادن بود — بازپس دادن بغیر آن مفارقه کے شود

نیست آنی خالی از تکرار صلوات و سلام — بر نبی بار بار هر دم بر او صد لک سلام

لازم آن هست آن تکرار رد روح هم — پس مفارقه مکرره روح را لازم اهم

هست مستلزم مفارقه را مکرره باعذر در — چند محذورات را بشنو حذر کن از غرور

هست محذورات تالیم آن جسم شریف — ورنه ترک نوع تکریمی با آنجان لطیف

وان دوم محذور تکرار مفارقه آمده — با شهیدان و دگر مردم مخالفه آمده

هست موتات کثیره لازم آن تکرار را — باطل است آن هم خلاف حال آن ابرار را

نیست ثابت روح شان قبض و دیگر تکرار هست — پس نبی احری و اولے تر باستمرار هست

وان سوم آمد مخالف با کلام کردگار — نیست ثابت آن حیات و موت هم غیر از دو بار

ربنا امتنا بر خوان ز قران تو سند — اثنتین آمد حیات و موت هم اندر عدد

هست آن محذور رابع که حیات آن رسول — از احادیث صحیحه با تواتر شد وصول

هرچه با قرآن متواتر برابر میشود — واجب التاویل باشد گرچه آن قابل بود

قابل تاویل گر نبود پس آن باطل بود — در ثبوت حکم از اثبات و نفی عاش بود

پس دو مفعول نبی تاویل ختم و لازم است … فعل جازم باین تاویلها جازم است

التاویل الاول من حیث اللفظ لا المعنی بخلاف التاویلات الباقیة فهو فی الحقیقة محققة

بیهقی لفظ خبر الا وقد آورده است … در روایتهای دیگر لفظ قد مضمر شده است

لفظ رد الله قطعاً جملهٔ حالیه است … حذف قد از حال ماضی قاعدهٔ عربیه است

لفظ حتی محض عطف واز پی تعلیل نیست … پس نظر بر آن خبر از حاجت تاویل نیست

معنیش هست فرماید نبی خیر الانام … هیچ فردی نه که بر من میفرستد او سلام

جز در انحالت که حق تحقیق رد روح من … پیش از آن کرده در ماضی از حیات وزمن

یعنی داده حقتعالی بعد نقلم زین جهان … باز پس آن روح من دارم حیات جاودان

چون حیاتم مستمره هست و ثابت بردوام … میکنم من بر مسلم رد جواب آن سلام

شد موافق اینحدیثش با احادیث دگر … در حیات آن نبی در قبر گشته مشتهر

التاویل الثانی

وان مراد از رد روح آن رد سمع آنجناب … بشنود بیواسطه تسلیم و میگوید جواب

لیک مراد از سمع اینجا سمع خرق عاده است … آن خوارق مر ورا حق در دو عالم داده است

بود او را سمع خارق اندرینعالم چنان … می شنید صوت حرکات اطیط آسمان

احمد و هم ترمذی و ابن ماجه راوی است … از ابی ذر از پیمبر علیه السلام کو بطابه تا دوی است

من هر آنچه بینم که شما نمی بینید تان … بشنوم من آنچه سمع آن شما نتابند تان

یعنی من بینم عجائبهای ملکوت و جهان … بشنوم اخبار جبروت و غرائبهای آن

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بشنوم که آسمان می نالد و شایان اوست
از ازدحام و کثرت املاک هم نالان و بیست
سیوم سوگند جائی چار انگشت از فلک
آنچه علمم هست سوگند خدا لو تعلمون
کرد روایت بو نعیم از آن حکیم بن حرام
گفت می شنوید آن چیزی سماعش میکنیم
گفته اند فی یا رسول الله چیزی نشنویم
گفت می شنوم اطیط آسمان و ما یلام
بین بی انموذج سطیو گفته جبریل امین
بهر تبلیغ رسالات خدا و تمجید
آن خطیب و بیهقی ابن عساکر کرده اند
گر بگفتم یا رسول الله باعث شد مرا
یک نشانه از علامات نبوت قد تو من
که محادثه و مکالمه با قمر ای ماه رو
گفت آری من سخنهامی نمودم با قمر
چون بحاو گریه میکردم مدارا همی نمود
چون زیر عرش افتادی قمر بهر سجود
این روایت کرده طبرانی با سناد حسن
ناگهان از آسمان شنید آوازی عنیف
گفت که از این ساعت قیامت را خدا
هست زهی اسرافیل که عمده زعمالان عرش

زانکه غالب خشیه و خوف خدا رجان اوست
لاجرم اندر اطیط و صوت چون پالان وی است
زینت الاساجد از جبهه در آنجا یک ملک
خنده میکرد دید اک گریه بسیار و فزون
بود فی آن نبی آنهای اصحاب کرام
ساخته اسرار ها را حق تعالی رو شنم
مطلع بارا از آن کن تا که وقف میشویم
جای تبری نه مگر ملکی است در سجده قیام
چون تحرک کردی از سدره سوی سطح زمین
آن تحرک مصطفی انجا همان آن می شنید
این سند تا حضرت عباس که فرموده اند
تا شدم داخل و را این بن تو ای خیر الوری
دیده ام در عهد چون بودی تو ای فخر زمین
می نمودی بارها و هم اشاره سوی او
هم قمر با من همی کردی سخنها بسیم
بهر مشغولی زگریه در سخنها می فزود
گوشها یم صوت و آواز سجودش می شنود
بود زیر کو صفا جبریل یا فخر زمن
در فزع از هول آن افتاد آن قلب بسیف
که شود قایم بگفتا ز ولیکن این صدا
از فراز عرش گشته او فرمان سوی فرش

سطه
انموذج اللبیب فی خصائص الحبیب ١٢

سنه
کما فی جمع الوسایل للقاری والمواهب ١٢

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سوی تو نازل شده بگرفته پیغام اله / بر دگر پیغمبری پیش از تو نامد هیچگاه

در همان آن زود اسرافیل پیشش ایستاد / گفت بفرستاد پیشت تو مرا رب العباد

داد در دستم مفاتیح خزاینهای ارض / امر کرده مر مرا که میکنم من بر تو عرض

گر روانه میکنم من از تهامه این جبال / همره تو میشود سایر چو اسپان و جمال

گشته یاقوت و زمرد هم زبرجد زر و سیم / دُر و مرجان و جواهر لعل ای دُرّ یتیم (یعنی حضرت ۱۲)

پس اگر خواهی که باشی تو نبی از ملوک / یا نبی بندهٔ خاص خدا صاحب سلوک

کرد ایما سوی آن جبرائیل روح الامین / کن تواضع ای رسول کردگار عالمین

پس بفرمود بل نبی بندهٔ خاصه اله / بودنم مختار و محبوب است نه آن مال و جاه

مسلم از آن بوهریره نیز از آن بوسعید / کرد طبرانی روایت که رسول الله شنید

صوت هایل از فرود افتادن چیزی ثقیل / در همان آن پیش آن سید رسیده جبرئیل

گفت این آواز سنگی او فتاده از شفیر / از پس هفتاد ساله شد مقر قعر سعیر

منکر انصاف ده سید چو آواز بعید (از بعید قعر ۱۲) / از فراز عرش تا تحت الثری آوا شنید

پس چگونه تو بعیدش میشماری از قریب / باش از اهل یقین دور باز شک مریب

چون شنیده لک هزاران ساله آن آوازها / میشنید و میشنود از ما سلام و رازها

حال او این بود اندر مهد در حال صغر / بعد اکمال کمالاتش چه بود و حال دگر

حال او در عالم دنیا و برزخ مستویست / بر حیاتش از کتاب و سنت برهان قویست

التاویل الثالث

یا کنایه رد روح از صحو و از هشیاریست / زانکه مستغرق در انجاد و شهود باریست

یعنی بد باز پس من خدا روح شریف / میشود در صحو ز استغراق آن قلب منیف

تا کند رد سلام بهر جبر خاطرش / زانکه پاس خاطرش دارد بقلب عاطرش

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

التاویل الرابع

یا مراد از رد روح ہست آن فراغ قلب و بال ‖ از شواغلہا کہ دارد آن حبیب ذو الجلال

زانکہ در برزخ باحوال کثیرہ و اشتغال ‖ دارد و بر آن احادیث صحیحہ ہست دال

زان نظر کردن در ان افعال و حال امتش ‖ کردن استغفار بہر شان ز عالی ہمتش

ہم دعا از بہر شان کردن پئے کشف بلاء ‖ میشود حاصل فرح از غم فرج از ابتلاء

سیر کردن ہم دران اقطار و اطراف زمین ‖ تا حلول برکت و یمنش شود در عالمین

بر جنازہ صالحین حاضر شود با نور و زین ‖ ترمذی را خوان شہادت آنکہ قتل الحسین

از میان شغلہات تسلیم بروی افضل است ‖ گشتہ فارغ بال مرادی آن جمیع اشغال اجل است

لاجرم فرمود از شغلم کند فارغ خدا ‖ تا کنم رو بر مسلم آن سلامش ز ابتداء

یعنی حاضر شدم در حین آن سرشتہ شدن حسین را رضی اللہ تعالی عنہ از ابتلا

التاویل الخامس

یا مراد از روح باشد خورمی و ارتیاح ‖ کہ شود حاصل مر او را در صباح و در رواح

آن نشاط و آن بشاشت از سلام امتان ‖ میکند رد با کمال خورمی تسلیم شان

التاویل السادس

در نہایہ آن محدث جزری ابن اثیر ‖ روح را گفت است ہست اندر لغت معنی کثیر

یعنی روح رحمت آمد رد بمعنی سپرد ‖ لیک مراد از رحمت آن رحمت کہ باری وعدہ کرد

ہر مصلی و مسلم را بران عالی جناب ‖ یک درود ی یک سلامی را دہد دہ در ثواب

میکند تفویض آن رحمت بآن خیر الانام ‖ تا شفاعت میکند در ضمن آن رد سلام

التاویل السابع

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا مراد از روح آن رحمت که در قلب نبی است / بر همه افراد امت خواه شیخ و یا صبی است

مومنان مخلصین را او رءوفست و رحیم / هست او مجبول بر آن خلق او خلق عظیم

لیک گاهی میشود بر خشم و غضبان آن حلیم / هر کسیکه صادر از وی میشود ذنب عظیم

آن درود و آن سلام امتان بر انجناب / موجب تکفیر ذنب و هم میسر للصعاب

پس بفرماید نبی که نیست کسی ز مردمان / خواه باشد نیک یا عاصی ز جمع مسلمان

گرچه بر وی پر غضب باشم من از بهر گناه / چون کند تسلیم بر من باز پس بدهد اله

بر من آن رحمت که دارم من ز بهر امتم / رد کنم بر وی سلام او ز عالی همتم

هست آن بشری عظیمه پس نفیسه فایده / بهر استغراق منفی آمده من زایده

بر همه افراد شامل خواه نیک و خواه بد / حاوی هر امکنه و هر ازمنه دایم ابد

میسر آسان کننده دشوارها ۱۲

التاویل الثامن

آن امام فاکهانی همچو آن ابن حجر / گفت مجاز این رد روح از نطق هست اندر خبر

چونکه روح و نطق باهم آمده متلازمین / کرد تعبیر آن یکی از دیگری از لازمین

گرچه در برزخ نبی زنده است لا شک بر دوام / نیست مستلزم حیاتش نطق او را استدام

چونکه از امت کسی بر وی همیگوید سلام / بهر ردش حقتعالی رد کند بر وی کلام

نه آنکه کلی نطق او وحی است از پروردگار / آیهٔ ما ینطق تو تا یوحی نگر تحقیق کار

و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ۱۲

التاویل التاسع

یا مراد از رد روح اعلام آن رب سلام / که فلانی بر تو خوانده آن درود و آن سلام

التاویل العاشر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

یا کنایه هست آن از علم آن خیر الانام	بهر حل مشکل از میان خلق عام

التاویل الحادی عشر

قسطلانی در مواهب جسته از شبهه خلاص
از جناب حضرت نبویه سوی این جهان
هست این اقبال خاصش علم و شمایل هر مکان
اکثر از ده لک ایشان و ضعف آن اندر عدد
وه چه نیکو حسن گفتا جواب این قایلی
در مشارق در مغارب لک هزاران مردمان
پس بهر یک چگونه میکند رد سلام
خواندا و بیت ابی طیبه او را در جواب
کالشمس فی وسط السماء و نورها
جرم خود یک فرد قایم هست در وسط سما
ریب و شک نکند در این کو علم است عقل است
اعتقاد اهل حق اینست جمیع انبیاء
بعد ز هل کو در آن و جمله هزار
می نگرد و شاغلش فیض یکی از دیگری
مشتغل اندر عبادات و تسبیح دایما
آن نبی بالیقین زنده است و میخوانند نماز
نیز شاغل هست او را آن سلام و آن کلام

گفته رد روح عبارت هست از وبال حاضر
التفاتی میشود حاصل که روحانیت آن
گرچه باشند آن هستها برا و هر لمحه و آن
میرسد بر هر یکی را التفاتش یا مدد
که از و پرسید بهر حل مشکل سایلی
بر پیمبر میکنند تسلیم در یک لمحه آن
کو جواب با صواب مختصر اندر کلام
یعنی مثل آن جناب آمد مثال آفتاب
تغشی البلاد مشارقا و مغاربا
در مشارق در مغارب میرسد نور و ضیاء
حال آن سرور به برزخ از ملایک اکمل است
افضل از جمله ملایکهای آن عرش و سماء
روحها را میکنند قبض و بود مشغول کار
آن یکی در شرق و دیگر غرب تا تحت الثری
لا یزال ساجداً او راکعاً او قائماً
شاغلش نبود ز اصغای کلام اهل راز
از یکی مر دیگری را فهم میکن والسلام

التاویل الثانی عشر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

یا کنایه بر و رو ح آمد ز استمرار آن
مستمر و دایم اندر روز و شبها صبح و شام
لازم استمرار تسلیمات را رد سلام
لازم رد سلام آمد حیات دایمی
هست این اعلام هست ما از آن خیر الانام
چونکه اثبات دوام رد آن تسلیم کرد
چونکه تحقیق وجود و صحت ملزوم گشت
چونکه ثابت گشت آن رد سلامش دایما
گفت زین رو فاکهانی شیخ تاج الدین نام
در ثبوت مقصد این سحر بیان بس احسن است
از بحار علم و تبلیغ نبی این قطره است
گیر این ده وجه و و تنها عشر چشمه روان
ملتقط هست از مرقاة و از شرح شفاء
گشت ثابت زین خبر در هر مکان و هر زمان
خواه بسمع و خواه با اعلام یا دیگر وجوه
نقل بنمود است شعرای و ران طبقات خود
من ندیدم اکثر از روی کرامت ز اولیاء
هست از کلمات او که او همی گفتی سبب
جز نگر آن کو که شنود از نبی رد سلام
هر که او می شنود در آن زمان صوت نبی
نیست مخصوص و مقید اطلاع آنجناب

زانکه خالی در زمانی در زمین ها هیچ ان
لک هزاران مردمان بر وی همی گویند سلام
واجب و لازم که باشد مستمر و بر دوام
بشنو ای منکر چرا مثل بهایم هائمی
بر ثبوت آن حیاتش مستمر و مستدام
پس ثبوت لازم آن دائما تعلیم کرد
پس وجود لازم آن واجب و محتوم گشت
لازمش هم گشت ثابت آن حیاتش دائما
زین خبر ما خود حی است آن پیمبر بر دوام
در فصاحت در بلاغت در بساعت احسن است
از بلاغتهای کلمات عظامش قطره است
هم فوقیت و بلندی کلام ۱۲
از بحار علم دین آن شریعت را بار دان
و ز مواهب و ز رساله انتباه الاذکیاء
مطلع گردی بر سلام پیمبر هستان
قد نقلناسابقاً فیما ذکرنا حجوده
گفته عینی شارح کنز و بخاری معتمد
از محمد حنفی شاذلی کس ای کیا
نیست کامل در حصول حال از فقرای کسی
در نماز و غیر آن چون جمع اندی رد سلام
ناقص الحال است نزد آن رجال الله صحبی
بر مسلم بر مصلی بلکه بی ارتیاب

[illegible] ترجم
بتحقیق نقل کردم پیش ازین
در بیاض مذکور شد آنچه ترجیح داده
از آنجا ۱۳۱۲

Digitized By eGangotri

مطلع گردد باظهار خداوند جلیل ‏ ‏ ‏ بر همه احوال خلقان خواه زشت ویا جمیل

در مواهب در بدو رسالهٔ فتح العزیز ‏ ‏ ‏ یافته تحریر در تحقیق کن ای با تمیز

راوی آن ابن المبارک حجة ارباب دین ‏ ‏ ‏ از سعید ابن المسیب کو هست خیر التابعین

هیچ روزی نیست الا جملهٔ اعمال ما ‏ ‏ ‏ زشت و نیکو هم معاملهٔ دل و احوال ما

میشود عرض بر نبی الله دایم صبح و شام ‏ ‏ ‏ لاجرم شاهد شود بر ما همه روز قیام

هر یکی را میشناسد او به سیمای عمل ‏ ‏ ‏ آیهٔ ویکون الرسول هست برهان ال

قاری در دُرّ مضیّه نیز در شرح شفاء ‏ ‏ ‏ بر وجود علم در برزخ بشاه انبیاء

آن امام حارث و بزار اسناد صحیح ‏ ‏ ‏ برده اند فرمود پیغمبر تا آن قول فصیح

آن حیات دنیویم خیر از بهر شماست ‏ ‏ ‏ بعد نقلم آن وفاتم خیر از بهر شماست

مینمایند عرض بر من جملهٔ اعمال شما ‏ ‏ ‏ گر به بینم خیر گویم حمد بر حال شما

ور به بینم غیر آن یعنی گناه و معصیت ‏ ‏ ‏ گویم استغفار تا الی زبهر عفو و مغفرت

بیهقی و اصبهانی از انس گشته روات ‏ ‏ ‏ ان علمی بعد موتی مثل علمی فی الحیوة

در کتاب جمعه مرقاة قاری گفته است ‏ ‏ ‏ در حدیث عرض صلوة بر نبی در سفته است

نیست مخصوص آن سماع و عرض بعد از ارتحال ‏ ‏ ‏ انبیاء و مرسلین را نه به آن ارباب حال

سائر موتی سماع آن سلام و آن کلام ‏ ‏ ‏ مینمایند میکنند فهم خطاب و هم مرام

نیز حیا تا ز حیاء عرض احوال و عمل ‏ ‏ ‏ میشود بر اهل برزخ خواه نیکو یا زلل

آری آری انبیاء را آن حیات کامل است ‏ ‏ ‏ وارثان انبیاء را حظ اوفی حاصل است

ویکون الرسول علیکم شهیدا ۱۲

یعنی حضرت اولیاء ۱۲

النجم الخامس فی بیان ان الغیب مختص بالله تعالی ولکن الله تعالی یطلع الانبیاء والاولیاء اهل الاختصاص

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

على غيبه الخاص قال تعالى ان الله عنده علم الساعة الخ
ان الله عليم خبير في المرقاة معناه مخبر به لبعضها من
جزئياتها لبعض عباده المخصوصين وفي المرقاة ايضاً
يخبر من شاء من عباده ما شاء من اموره وفي الجزء الثمين
الخبير من الاسماء الحسنى المخبر بما كان وبما يكون وفي التفسير
الاحمدي اما ما اشتهر من بعض الاولياء من اخبار المغيبات
فالك ان تقول ان العلم بهذه الخمسة وان كان لا يملكه الا الله
لكن يجوز ان يعلمها من يشاء من محبيه واوليائه بقرينة
قوله ان الله عليم خبير على ان يكون الخبير بمعنى المخبر اي
كالبديع بمعنى المبدع ويؤيد هذا التوجيه ما ذكره البيضاوي
وفي قوله تعالى في سورة الجن فلا يظهر على غيبه احدا اي
فلا يطلع على غيبه المخصوص به علمه الا من ارتضى لعلم
بعضه حتى يكون معجزة له وجعل قوله من رسول بيانا لمن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ولعله اراد بالغيب المخصوص بهذه الخمسة وعلى ما سواها يطلع
الاكثر انتهى وفي المنوفج اللبيب في خصائص الحبيب
وكتاب الخصائص وشرح الصدور للسيوطي والمواهب
للقسطلاني وفتح الباري للعسقلاني انه صلى الله عليه وسلم
اوتي علم الخمس التي في هذه الآية ولكن امر بكتمها والخلاف
جار في الروح ايضا انتهى

غیب اسم چیست مستور است و مخفی از خرد / از حواس و از ادله نے بران راہے برد

غیب بر دو قسم آمد غیب مطلق زان یکے / ہست آن مخصوص ذات حق تعالی بیشکے

نیست مخصوص خدا اسم این غیب آمده / قسم دیگر را اضافی نیز بے ریب آمده

یعنے آن نسبت به بعضے بندگان غیبست لیک / نسبت بعضے شهادت که همیدانند نیک

همچو جوع و تشنگی کامد شهادت دائما / نزد انسان لیک غیب آمد به املاک سما

هست املاک حاضر هست آن جنات و نار / نسبت ما یؤمنون بالغیب گفتا کردگار

پنج چیز آمد مفاتح غیب با اندر نبا / علم ساعة علم باران علم ارحام نسا

علم فردا علم جای مرگ هم این پنج چیز / خاصهٔ ذات خدا وان علم آن اے باتمیز

لیک ختم آیه در لقمان بخوان لفظ خبیر / هست مخبر انبیا و اولیا را آن قدیر

اینچنین تفسیر در مرقاة و در شرح حصین / نیز در تفسیر احمد کرده از بے رزین

چون علیم اسم خدا وزن فعیل آمد خبیر / معنے آن مبدع است و مخبر اے روشن ضمیر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

واسطه اعلام حق واقف شوند آن انبیاء
تابع ایشان است اندر خرق عاده اولیاء

خوان فلا یظهر علی غیبه ز سوره جن بین
میکند بر غیب خاص خویش واقف مرسلین

گفت بیضاوی نسازد مطلع بر غیب خاص
جز بر آنکو را پسندیده ز اهل اختصاص

بهر علم بعض آن غیبی که مخصوص وی است
وان پسندیده رسول است و ولی تبع وی است

گفته اندر احمدی که مراد حق از غیب خاص
آن غیوب خمس در آیه گرفته اختصاص

کرده قید بعض بیضاوی برای احتراز
از قیامت اطلاعش نیست کس را ز اهل راز

در مواهب هم به انموذج ذکر شرح الصدور
گفته بوده مطلع بر پنج آن صدر الصدور

اطلاعش داد بر آنجمله رب العالمین
لیک کردش امر کتمان کن زمان بعض دین

آنچه وارد گشته از صدیقه ام مومنان
که بفرموده هر آنکو کرد اخبار و بیان

که همی داند نبی آن پنج چیز از علم غیب
افترا محض و اعظم گفت او بیشک و ریب

پس مراد او به استقلال جز رب ودود
نیست علم خمس اینها تا نه تعلیمش نمود

گفت علامه خفاجی اندر ان شرح شفاء
قول حق لا یعلم الغیب بقرآن بی خفاء

هست منفی علم غیر حق بغیر واسطه
اطلاع بر آن به اعلام خدا دان ضابطه

فی بیان بعض ما ورد من اطلاعه صلی الله علیه وسلم علی و بنزل الغیث باظهار الله تعالی و اعلامه

آن سیوطی در خصائص این خبر آورده است
که رسول الله روزی اینخبر فرموده است

که فلان جا در فلان آن بارد آن باران عام
از منافقها جماعه زو شنیده این کلام

منتظر ماندند تا زان جایگاه آمد خبر
که بباریده فلانی روز در آنجا مطر

معترف گشتند نزد سروران اهل النفاق
زادکم ایمان[له] خبر گفت یا اهل الشقاق

له ترجمه یعنی زیاده کند حق تعالی ایمان شما را و اعتقاد خبر را ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از یزید بن سلمی کرده روایت بیهقی
گفت استسقا بکن از بهر ما ای مصطفی
گفت خند میکند حق از وجود ترس آن
باز گفتا اسقنا یا اسقنا غیث المریع
در بر آمد بست تمر ما فتاده حسنی رسول
باز تکرار دعا سه بار کرده آنجناب
یعنی در انجا که خرما خشک می سازیم ما
چونکه بنموده نقوش الثفی آنجناب
کرد با آن پاره های جامه سد خرقها
آنچنان باران ببارید که خورشید نموز
در فصول سابقه دانسته عهد عمر
یا رسول الله بر امت استسقا نما
پس رسول الله آمد شخص را اندر منام
کن خبر او را همین آن میرسد هیچ مطر
از علی بن علی آورد پیغمبر خبر
جعفر طیار داده بهره چندین ملک

آمده وفد فزاره نزد قدوه بشر
گشته ارض ما ز قحط آن بطر سنگ صفا
نیز از قوت طهر انعام زرع و غریبتان
بولبابه ابن منذر ایستاده شد سریع
می براید از نقبها خارج از حریم رسول
فی المربد تمرنا گفته سه کرت بولباب
از منافذ میر و بیرون چه ملیا زیم ما
پاره کرده جامه های خویشتن را بولباب
در همان آن ز آسمان ظاهر شده آن برقها
کس ندیده هیچ آن نیز تا نگشته هفت روز
بهر استسقا سوی قبر نبی شد یک نفر
گشته اند هالک شوند محفوظ و خوش آمد نما
گفت رو سوی عمر بر گو ز من او را سلام
در عدالت زیرکی کن گشت کریمان زان عمر
کرده انیکه اهل حبشه را بشارت از عمر
که همه طیران نموده بنزیر این فلک

فی بیان ما ورد من اطلاعه صلی الله علیه وسلم علی ما فی الارحام باعلام الملک العلام وکذا یطلع باعلام الاولیاء الکرام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بو نعیم از ابن عباس این خبر آورده است / زوجهٔ عباس ام الفضل روزی آمد است

نزد پیغمبر بماندم گفت آن خیر البشر / شاد شو ای عامریه در رحم داری پسر

چون بزاید نزد من او را بیاور آن زمان / چون تولد شد ببردش نزد شاه انس و جان

خواند اذان در اذن یمنی و اقامت ورد کرد / پس بنوشانید او را ریق خود شهد و شکر

نامش عبد الله نهاد و شد مبشر بعد ازین / از نبی به ام فضل که ابو الخلفاست این

دان امام مالک آورده ز ام المومنین / مر مرا صدیق اکبر گفت در روز یقین

وارثانم با تو دو اخ تو و دیگر دو دخت / سهم تو پس بنتیا ناقص است فضل و تخت

گفتمش یک خواهرم اسماء است دیگر کیست آن / گفت حمل بطن بنت خارجه نیکو بدان

گشت روشن در دلم که دختر است آن بالیقین / شد تولد بعد فوت آن امام المتقین

خواهر صدیقه کانرا ام کلثوم است نام / مطلع کردش چه بر ما فی الرحم رب الانام

في بيان ما ورد من اطلاعه صلى الله عليه وسلم باظهار الحق على وما تدري نفس ماذا تكسب غدا والمراد من الغد مطلق الاستقبال كما نص عليه المفسرون

مسلم از عمرو ابن خطب این روایت کرد و گفت / که پیمبر فجر روزی خوانده در وعظ سفت

بر منبر نشسته همچنان تا ظهر ماند / پس فرود آمد ز منبر ظهر را با ما بخواند

پس بمنبر بر نشست و خطبه خواند تا وقت نماز / پس بمنبر باز آمد عصر خواند او با نیاز

بر منبر نشسته تا غروب شمس باز / مخبر صادق بشد مخبر درین خطبه دراز

هر چه کاین هست تا روز قیامت در وجود / کرد آگه آن علیم التنزیل تعلیم ودود

در سعالم خلق الانسان علمه البیان / شد مفسر که مراد حق تعالی جل شان

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست از انسان آن سرور که فرد کامل است / علم او ما کان و ما یکون را هم شامل است

احمد و طبرانی و هم ترمذی ابن منیع / تا ابی الدردا و ابی ذر برده اسناد رفیع

می‌جنباند پر خود جانور زیر سما / تا قیامت ذکر کرد علمی از آن آن رهنما

هست جزئیات این نوع خارج از حد عدد / رو شفا و هم مواهب هم مدارج بین سند

فی بیان ما ورد ان الله تعالی اطلع بنبیه سید الانبیاء بای ارض یموت و هو غیره وکذا یطلع علیه بعض الاولیاء

گفت ام المومنین میمونه را که مرگ تو / هست اندر سرف کان جای زفاف و برگ تو

بیهقی ابن ابی شیبه روایت کرده اند / تا یزید بن الاصم اسناد خود را برده اند

گفت چون میمونه در مکه ز علت ثقل یافت / گفت بکشیدم ز مکه که دلم زان رنج یافت

نه که در مکه بمیرم که خبر خیر الوری / مر مرا داده نمیرم من درین ام القری

پس بیاوردند او را زیر شجره در سرف / یافته بد زیر آن زن زفاف سرور اشرف

ابن منده نیز آن ابن عساکر آن سند / برده اند تا اقرع عکی صحابی اسد

گفت داخل شد رسول الله بر من در مرض / گفتم حبابم که می میرم درین رنج و عرض

گفت کلا تو بمانی باقی و هجرت کنی / سوی ارض شام و پس میری در انجا ایسنی

میشوی مدفون تو بر بوه از فلسطین پس بمرد / عهد فاروق طبق آن که آن نبی اخبار کرد

ابن سعد آورد از عبد الملک ابن عمیر / سوی حضرت والد نعمان بشیر آورد سیر

یا رسول الله دعا کن بهر نعمان ابن سن / گفت راضی شو که گردد مثل تو در علم و فن

پس بشام آید در انجا میکشند او را یکی / از سنا فقهای اهل شام بی ریب و شکی

گفت راوی با اثر عبد الملک ابن عمیر / گشته شد در شام نعمان عهد آل ابن زبیر

گشت وارد آن ز طرقهای عدیده در اثر / که پیمبر کرد چندین بار یاران را از خبر

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

که شود مقتول این ابن حسین در بلا / در زمین طف که می نامند آنرا کربلا
بین در آن مشکوة که کرده روایت اینچنین / آن امام احمد حنبل که ختم المرسلین
چون فرستاده معاذ بن جبل سوی یمن / گفت شاید این ملاقات آخرست بین
چون بیائی باز اینجا خود نمی یابی مرا / بگذری بر مسجد من قبر من در این سرا

فائده

فاضلی را این بپی تائید سخن زبون / یا سلیمان از فنون علمها خوانده فنون
هم ز فقه و هم تصوف هم ز تفسیر و کلام / نقل کرده لیک با تحریف بهر شهید و دام
از کتابهای محققان کی توان باطل کشید / می نزاید والدین را غیر آن ابن رشید
هیچ ابهی دیده گاهی که کره خر دهد / یا بکاری کنمی را ارزن و جو بر دهد (یعنی ملازاده)
چونکه اجزای قیامت موجبه آید بکیف / کیف شیخ سالیا بگذار این تحریف و حیف
موجب لعنت شمرده اتخاذ مسجدی / پهلوی قبر نبی یا ولی زاهدی
طعن بر آن مسجد محبوب باری کرد او / باز استدلال از مرقاة قاری کرد او
سلب سطری از میان کرد او ز راه ناصواب / بین جواز و ندب و استحباب اندر آن کتاب
روضه مابین قبر و منبر گفته رسول / هست این امر اتفاقی نزد ارباب عقول
خوان علیهم مسجدا در سوره کهف و ببین / اتخاذ مسجدی اندر جوار صالحین
آنچه تحذیر پیمبر آمده زین امر گاه / پس مراد نهی او قبری گرفتن سجده گاه
فهم کردندی صحابه گر خلاف این مراد / مسجدی دیگر گرفتندی در آن خیر البلاد
کی گرفتی خانه عباس فاروق مهین / تا فزاید وسعت آن مسجد سلطان دین
همچنین گفتا بسی اقوالهای ناسره / زیف و قلب آن نزد صاحب قلب و صاحب باصره
باید آن دینار عیار و سره ناقد بصیر / فی غد این المفر منه الی الله المصیر

قال الله تعالى قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا ۱۲ سورة کهف
لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هر که تحریف کلم کتمان حق تغییر کرد | از یهودان حق مراد و ربع سنت و تغییر کرد

ص

النجم السادس فی بیان معنی النذر من الحقیقة والمجاز وبیان الفرق بین النذر والنیاز وشرائط النذر والاحکام وبیان حکم یا نذر و یهدی للاولیاء العظام

نذر ایجاب مباحی بر خود آمد از عباد | آن بلفظ از زبان کافیست بهر انعقاد

خواه موافق قصد دل باشد یا آن لفظ زبان | یا مخالف نذر واجب می‌شود اندر زمان

چون نکاح و چون طلاق و عتق اندر هزل و جد | نذر واجب می‌شود بے قصد گردد منعقد

گر اراده کرد از دل روزهٔ یک روز را | بر زبانش صوم ماه آمد شود لازم ورا

لیک بر دو نوع آمد آن کلامی که از ان | نذر واجب می‌شود یعنی حقیقت یا مجاز آن

لفظ نذر و صیغهٔ نذرست موجب اندر ان | صیغهٔ نذرست لله علی ای جوان

یعنی از بهر خدا بر نفس من این لازم است | در لزوم نذر این صیغهٔ حقیقت جازم است

خاص و موضوع است بهر نذر در شرع شریف | غیر موقوفست بر نیت بآن قلب لطیف

نوع ثانی لفظ نذر آمد که میگوید یکی | که علی نذر یا نذر خدا پس بیشکی

هست آن محتاج نیت زانکه آن مستعمل است | در یمین یعنی قسم هم پس کلام مجمل است

گر علی نذر گفتا کرد بر وی اکتفاء | هیچ نیت مر ورا از طاعتی نے پس وفا

نیست لازم بر وی واجب بر او بهر یمین | هست کفارت بر او منقول اندر مبین

عتق بنده یا نمودن کسوة یا دادن طعام | ده مساکین را و یا سه روز نمودن صیام

لیک اندر فتح کرده شرط این ابن الهمام | که نماید ذکر محلوف علیه اندر کلام

یعنی بر من نذر آمد گر کنم کاری چنین | هست کفارت ز بعد حنث لازم از یمین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

گر نماید نیت طاعت و یا صنم میکند
طاعتی را چون تلفظ نذر از فم میکند

پس وفا کردن بنذرش واجب و لازم شود
خواه معلق نذر را بکند و یا جازم بود

گر بگفتا میروم من سوی آن بیت الحرام
هست موقوف وجود نیت دل این مرام

بنیتش گر وعده باشد نیست منذور الوفا
مقصدش گر نذر باشد هست محتوم الوفا

همچنین است حکم هر لفظی صریح نذر نیست
یا کلامی که بآن مفهوم صیغهٔ نذر نیست

فی بیان شرائط لزوم النذر و هی ستة

در در مختار و بحر و هندیه فتح القدیر
گفته شش شرط است از بهر لزوم آن نذیر

با وجود این شرائط نذر لازم میشود
ورنه منذور الوفا آن نذر جازم میشود

لیک اندر معصیت از اصل باطل میشود
یا بود منذور ملک غیر عاطل میشود

شرط اول آنکه فرضی از فرایضها بود
از میان جنس آن منذور تا لازم شود

در بخاری شریف از ابن عباس آمده
که پیمبر بهر خطبه بر سر منبر بده

دید شخصی ایستاده در تموز آفتاب
پس بپرسید او ز یاران کیست گفتند در جواب

بو سرائیل است کرده نذر ایستد در قیام
زیر ظل نه نشیند و نکند تکلم در صیام

گفت گوئیدش تکلم میکند در ظل رود
می نشیند روزه گیرد نذر او کامل شود

امر کردش بر وفاء صوم کز جنس صیام
هست فرضی ز فرائض روزهٔ ماه صیام

بر خلاف ترک استظلال و ترک آن کلام
همچنین ترک قعود و ایستادن در قیام

نیست فرضی مستقل از جنس و نوع این امور
لاجرم ترک وفایش گفت آن صدر الصدور

شرط ثانی فرض کان از جنس منذور آن بود
غیر تابع مستقل مقصود بالذات آن بود

مثل آن صوم و صلوة و مثل آن حج و زکوة
غیر آنها از فرائض کامده مقصود ذات

پس وضو و غسل لازم می نگردد نذر آن
فرض غیر مستقل چون خواندن قرآن بدان

بعض منذورها

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان عدم لزوم منذور لا یکون من جنسه فرض مستقل وانما یکون وفاء منذوباً

صاحب در گفته اینک قاعده کلیه در
بیست نا ذر را لزوم آنچه فرضی جنس آن
نیز تشییع جنازه یا دخول مسجد
در هستی نا بگفتا نیست لازم همچنین
یا بنا کردن سقایه مسجد و تعمیر وی
نذر آن تکفین میتی یا زیارت قبور
نیست لازم نذر و واجب نه با آن کردن وفا
زانکه فرضی مستقلے نیست جنس این امور
گفت در فتح القدیر و در مختار با اینچنین
بر من ست ایک گوسفند نذر بخش میکنم
زانکه جنس ذبح فرضی نیست تا واجب شود
آری در هنگامه گر گردد زائد این سخن
میشود لازم بر او ان نذر را کردن وفا
گر کند نذر نا بعید خوانم درود آن رسول
گرد تصحیح صاحب در انیکه لازم هست آن
شرط ثالث معصیت بالذات نبود نذر تو
گر بود طاعت ولیکن معصیت بالغیر هست

آن لزوم نذر رو بنگر تو آن بحر درر
نیست مثل آن عیادت مریض مسلمان
گرچه باشد مسجد اقصی که فضلش بیحد
نذر کردن خواندن قرآن جنازه مسلمین
کردن احسان یتیمی داشتن توقیر وی
یا نکاح و یا طلاق آن زنی در این امور
همچنین بعد نمازی نذر کردن آن دعا
هست آن مشروط از بهر لزوم آن نذور
گفت شخصی در مرض گر میشوم من به ازین
چونکه به گردد بر او لازم نه آن ذبح غنم
ذبح هدی و اضحیه فرض بل واجب بود
پس تصدق میکنم بر مستحقان گوشت من
چون زکوة فرض جنس صدقه آمد بے خفاء
اختلافست در لزوم آن بنزد آن فحول
مرّة فرض ست تلاوت را از قرآن باز خوان
مثل شرب خمر و ضرب عود که مذور تو
مثل صوم یوم عیدین بالیقین کان خیر است

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

معصیت شد زانکه آن ترک جابت آمده

نذر لازم می‌شود آن صوم را الا مگر

شرط رابع آنکه منذور نباشد فرض عین

چون زکوٰة فرض و چون صلوات امروز و غداد

نقل آن ابن همام آورد در فتح القدیر

آن زکوتش ده درم دهم بهر دو صد درم

شرط خامس از شرطها که آن منذور تو

یا نباشد ملک تو غیری و یا ملک گر

گر بگفت لله بر من از درآهم یکهزار

مالک غیری نباشد نیست لازم یک پشیز

در صحیح مسلم از عمران حصین مروی شده

بوده اندر جاهلیت آن عقیل و آن ثقیف

کرد اصحاب از عقیلیین مردی را اسیر

ناقهٔ خاصه رسول الله شد آن ماده شتر

پس بر و آمد رسول الله او اندر وثاق

گفت بهر چه گرفتی مثل من بهر تاجر را

یعنی آن عضبا که باشد پیشوای کاروان

گفت بگرفتم ترا بهر گناه آن ثقیف

پس گذشت از وی رسول الله و او آواز کرد

بد رسول الله رحیم و بر همه خلقان رفیق

گفت هستم من مسلمان ای نکو ای خیر الخیار

مر ضیافت که ز حق روز ضیافت آمده

در زمان حال و استقبال نبود فرض و دین

خواه باشد او قضاء صوم در روز دگر

زانکه خود فرض است بر وی این فرائض از خدا

گر بگفتا گر من بدهد خدا مال کثیر

یا سوی پنج درهم نیست لازم یک درم

زاید و افزون نباید بود از مقدور تو

باشد آن پس نذر لازم نیست و در این صور

مالک صد هست لازم هم بر او صد در شمار

ملک دیگر کس بود هم نیست لازم هیچ چیز

از صحابه دو نفر از ثقیفان آمده

در معاونت و تناصر هم قسم باهم حلیف

هم بدستشان رسید عضبا و سریع اندر مسیر

بعد نقلش از غم و اندوه حضرت مرده مسر

گفت بر گو حال و شان خویشتن را بی شقاق

اخذ کردی نیز با من سابقه آن حاج را

حاجیان را سابق و سالق بود چون ساربان

گر شده با این قبیله آن قبیلهٔ تو حلیف

یا محمد یا محمد در ندا آغاز کرد

گشت راجع سوی او پرسید حالش آن شفیق

گفت بودی کاش این کلمه بحال اختیار

یعنی در قبیلهٔ ثقیفان که قبیله السید در طایف ۱۲

یعنی پیش رونده حاجیان که بر همه هر که پیش می‌رفت ۱۲

یعنی تنخ و ناخوشی ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

پیش ازین اشتر ملک امرت بدی بهر صلاح
زانکه اشتر تو داخذ مال او جایز نبد
پس پیمبر رفت و آن مسلم منا داشتش نمود
گفت فاقت چیست گفتا جایعم پس ده طعام
پس فدا داد آن مسلمان از برای آن دو مرد
اتفاقا یک زن از انصار هم آمد اسیر
نیز عضبا آمده در دست شان از اتفاق
عادت آن قوم بد انعام را در وقت شام
بندها در یک شبی آن زن از آن قید و وثاق
نزد هر اشتر که آمد نعره و فریاد کرد
بی رغا و نعرها پیشش مسخر گشت رام
کافران آگه نشده اندر پیش گشته روان
کرد ناخر جمله را عضبا روانه شد چو تیر
کر نجاتم داد اللہ بر سر این ناقه پس
در مدینه چون قدوم آورد دیدش مردمان
گفت کردم نذر گر بردی نجاتم داد حق
پس صحابه آمده سوی رسول اللہ زود
گفت سبحان الله داد کی جس الجزاء
نیست لازم آن وفا نذر اندر معصیت
شرط سادس آنکه منذور نباشد مستحیل
گر بگفت امروز بر من هست صوم آن یوم

مفلح و فایز در آن حین هست کل الفلاح
این زمان تحییر اندر مرتع واستغراق شد
یا محمد یا محمد باز پیشش فتنه زد
تشنه ام آبم بده گفت همین بود مرام
از صحابه کان ثقیفان آن دو را در اسر کرد
بود امراة ابی ذر غفاری آن اسیر
بود آن زن نزد آنها بند در قید و وثاق
بی غیوری خانها خویشتن کردی مقام
رفت پیش اشتران که بود در صحن وثاق
نزد عضبا آمد و بی عاریه از یاد کرد
بر پشتش نشسته شد روانه بی لجام
بر مراکبهای تند تیز از سودای آن
کرد نذر از بهر تند اندر آن حین آن اسیر
من بر آینه کنم نحرش در آن حین نذر
گفته اند عضبا است ناقه آن رسول انس و جان
نحر بکنم مر ورا بستم بوی پس من احق
ذکر قصه کرده اند او را تعجب و احمود
کرد احسان ناقه الغر و نذر نحرش عند مرا
نه در آن که بنده مالک نیست ...
مثل صوم امس لازم نیست آن ...
لازم الایفا ببرده نبود مگر بگردد ره صوم

یعنی آن مستوره ۱۲

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

في بيان الفرق بين النذر لله ذي الكبرياء وبين هدية الاولياء المعبر عنها بالفارسية بالنياز وقد يطلق عليها لفظ النذر ايضا بطريق المجاز

آن نیاز وزن حجاز آمد چو هدیهٔ اولیاء
در طریقه که سوی اسم محمد نسبتش
آمده اطلاق لفظ نذر گاهی بر نیاز
هدیه چون آرد کسی در نزد کبرای عظام
بود معمول و مروج در میان سابقین
قاری اندر شرح آداب المریدین نقل کرد
گفت بودم نزد شیخ و عم خود آن بوالنجیب
که بیاورده باو گوساله شخصی نیاز
رفت نا ذر عجل با تعجیل سوی شیخ پیش
قال این است با عجل الذی نذرو لک
هستم نذر شمائل آن الی خم اشبه بمن
صاحب عجل در زمان گشته مراجع از عجل
گیر این عجلت که از عجلت شدم در اشتباه
آن امام یافعی در تکمله آورده است
تیر آن شیخ بوالحسن بن یوسف لخمی امام
کرد روایت در کتاب بهجة الاسرار خود

تحفهٔ درویشها برهان قاطع بیا
آمده کرده بیان در وی چنین آن صاحبش
بر طریق استعاره در سخن روی مجاز
گویندش این نذر تو آورده ام بهر سلام
نذر خواندن مر هدایای نیاز صالحین
از شهاب الدین عمر شیخ شیوخ سهروردی
دیده ام از خرق عادتش یکی امر عجیب
گفت نذر نالک هذا العجل خذه بامتیاز
آمده بین با جهت فصا گفت جمله حال خویش
فی سبیل الاشتباه صاحب النذر سلک
از بر شیخ علیه هستی بموده نذر من
عجل دیگر را گرفته گفت شیخ اجل
انه لک قد نذرت للعلی هستی خاصه
از مشایخهای عظمی او روایت کرده است
مشتهر در قرات و هم در تحدیث آن همام
تابعیان حریفین رسانید او سند

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هم بعبد الحق که بد شیخ جریے و امام
قطب کونین سبط سبطین شاه جیلان غوث کل
ثالث ماه صفر از بفته بد یوم الاحد
ایستاد و پس وضو تازه بر قبقاب کرد
نعره و صیحه عظیمه زد پس انکه در هوا
شد روان یک فرد زان نعلین چوبی در اثر
هیچکس را علم نه کان فرد جناب خدا
کار و نے گشته پیدا بعد سه ایام و شب
کرد تا ره سوئے ما گیرید این را آنجناب
گفته اند احوال ما این ثالث ماه صفر
نهب و غارت کرده در جا نشسته آن عرب
گفته ایم گر ذکر ما کردیم در این زمان
نذر میکردیم چیزے بهر او ز احوال ما
چونکه نام شیخ در حین بر زبان راندیم ما
حمله زد زان سو مالرزان و ترسان آمدند
گفته اند گیرید و ابس حمله این اموال را
دو مقدم مرده دیدیم و فتاده بر تراب
کرده بود آن فرد قبقابیکه بوده تر بآب
مختصر مقصود از نذرے هدیه و بس است
چون معنی هدیه ثابت گشت نذر اولیا
هدیه دادن تا بموتے میرسد اجر و ثواب

گفته اند بودیم نزد شیخ خود شیخ الانام
مرشد ثقلین امام خافقین هادی السبل
در سنه پنجاه و پنج و پنجصد اندر بغداد
پس دوگانه نفل را آن سید احباب کرد
کرد القا فرد قبقابش و غایب شد ز ما
گشت پران در هوا آن بے بال و پران همچو تیر
فرد آن قبقاب را بهر چه زد اندر هوا
گفت بابا هست نذرے بهر شیخ و شیخ کیست
بد جریر و قمر و زر و فرد قبقاب جناب
یافته جمعے ز دزدان عرب بر ما ظفر
قسمت اموال میکردند ما در آن کرب
آنجناب شیخ عبد القادر جیلی سبحان
خوے شد پس خجسته و چید آن احوال ما
صیحه شتے شنیده حائرین ماندیم ما
بهر درد خویشتن جویائے درمان آمدند
بنگرید آن حادثه صعب شدید اهوال را
دیده ام قبقاب را نزدیک ایشان تر بآب
بهر دو آنسر را سراسر ریزه ریزه چون سراب
هست مستعمل قدیما عرف مستبرد بے بست
اشتراک قطبیت آنرا بنده کبریا
عادت اصحاب بوده در زمان آنجناب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صاحب مشکوة آورده است اندر معجزات
نیز ابو داود از عاصم که او ابن کلیب
او روایت کرد از مردی که او انصار است
از برای آن جنازه مصطفی بیرون شدیم
پس بدیدم بر سر گورش رسول الله بود
هان بکن از جانب پا و سرش قبرش وسیع
کرد استقبال داعی چون مراجع شد رسول
پس اجابت کرد آن اصحاب همراهش شدند
چون طعام آورده شد بنهاد دست خود رسول
پس همه خوردند تا دیدیم آن شاه ملوک
می‌جنبانید و گردانید او را در دهان
که گرفتندش بغیر اذن اهل و مالکش
گفت بفرستاده ام اندر نقیع سوق غنم
گوسفندی چون در آن بازار خود نامد بدست
پس فرستادم که تا بخرم ورا بهر ثمن
از فضولی هم چون موقوف اذن مالک است
لاجرم فرمود آن سرور علیه السلام
ظاهر و باهر بنزد هر زکی و هر غبی است
نیز و شنعتر بنزد هر یکی غیر خفی است
خورده بد آنرا کسی کز مانعی نامد به پیش
بهر فقرا ار بگیرند بعد موتی آن طعام

بیهقی کرده روایت در دلائل از ثقات
آمده کرده روایت از پدر یعنی کلیب
گفت همراه رسول الله که او مختار هست
بر لب قبرش نشسته ما همی و پیشش بدیم
حاضران قبر را امر وصیت می‌نمود
چونکه مدفون گشت راجع شد از آنجا آن شفیع
از زنش پیغام بنزدگاه تشریف نزول
مستقل در دعوة یا همه طفیلی آمدند
پس نهاده دستهای خویش را اهل قبول
لقمه اندر دهان بگرفته فی فیه یلوک
پس بگفتا که بیابم لحم شاة آنچنان
در همان اثنا فرستادست پیغام زنش
تا خرم من گوسفندی را که بخش میکنیم
زر خریده گوسفند نزد همسایه بد است
بود غایب در سفر بفروخت زوجه او ثمن
بود غایب لحم متغیر سریعاً هالک است
للاساری الکافرین اطعمی هذا الطعام
پیغمبر صدقه منظور است این هدیه نیست
کاین طعام از بهر متوفی از آن نیست و فیست
لاجرم بنوشته قاری اندر مرقاة خویش
هست مندوب حسن بسجر هم هین این مرام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آنچه در فقه است ثابت کاتخاذ از طعام — هست مکروه روز اول روز ثالث بر امام
هست شایان که مقید احکام شان بود — نوع خاصی را که مکروه اتخاذ آن شود
اجتماع آنچنان حاصل شود از خاص و عام — اهل میت از جیاد کرده مسکین و طعام
یا بود غائب یکی وارث و یا باشد صغیر — یا رضا معلوم نبود گرچه او باشد کبیر
آن صحابه ضیافت کرده و هدیه آن رسول — تا ثواب آن میت مر سد گردد قبول
زینجر ثابت شده کز اتخاذ آن طعام — بر طریق هدیه باشد روز اعراس کرام
خوردنش جائز بود مر هاشمی و اغنیاء — میرسد اجر و ثوابش هم بجمع اصفیاء

فی بیان احکام ما یتخذ من الطعام فی اعراس الکرام

آنچه در عرس نبی اعراس اشیاخ کرام — می پزند آن نان و حلوا نیز اصناف طعام
دعوت عامه کنند و مجمع خاص و عوام — اغنیاء فقراء و علماء نیز سادات عظام
گر کنند نذرش کسی خواهی معلق آن بود — یا بود غیر معلق نذر مطلق آن بود
چون طریق هدیه غلب اندر این مسلوک هست — گو در خوردنش سید غنی صعلوک هست
آری آری گر بوقت نذر میگوید یکی — هدیه هم صدقه بفقرا املاک سازم بیکی
میشود واجب بر او آن نذر را کردن وفا — نیست جائز خوردنش مر هاشمی و اغنیاء
فاضل قاری در ان مورد که در شان مولد است — گفت در عرب و عجم عادة قدیما آمده است
از همه اطراف و اکناف زمین روم و شام — مصر و حرمین و یمن در مولد خیر الانام
محفل اعظم همیگیرند در وی خاص و عام — مجمع علماء مشایخ وان امیران احترام
می بگیرند همه انواع و اصناف کثیر — حاضر از غایت تعظیم و اعزاز کبیر
هست از تعظیم علماء و مشایخ اهل شان — از پی آن محفل اشرف بس عالی شان
گدا یابند کسی زایشان در ایتان و حضور — بر همه نور و برکاتش و را در اک سرور

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

در زمان آن همایون شاه ملک هند ‏ خواجه محمود از خلفای شاه نقشبند

در پناه و در عزا هیچکس او نامدے ‏ هرکسی بهر زیارت در حضورش آمدے

آرزوے اجتماعش کرد سلطان در گاه ‏ امتناع از اجتماعش خواجه کرد و ترک جاه

کرد الحاح آن همایونشاه به بیرم خان وزیر ‏ حیله سازی از پئے اتیان آن خواجه کبیر

کرد بسیاری تفحص آن وزیر از مردمان ‏ گفته اند ناید بجائے هیچگه خواجه زمان

جز دران محفل که در مولود آنشاه انام ‏ باکمال اهتمام آید و باتعظیم تام

کرد سلطان امر اسباب ملوکانه همه ‏ جمع میکن ساز آماده صنوف اطعمه

جمله اصناف عطر و عنبر و مشک و بخور ‏ تا بمولد کن مهیا از برائے و بخور

روز مولد فرش کرده آن فروش عالیه ‏ جمع اعیان و اکابر در قصور عالیه

گشت حاضر خواجه بهر مولد خواجه دو کون ‏ گشت ناظر در ضیافت دید حاضر جمله لون

پس گرفت سلطان بدست خویش ابریق از ادب ‏ وان وزیرش برگرفته طشت از توقیر ب

پس بشسته دست خود آنخواجه و خورده طعام ‏ زان تواضع شاه را داده خداجاه تمام

فی بیان تاویل العلماء اذا وقع النذر لحقیقی باسم الاولیاء

ور بود مقصود از آن نذر ارباب صلاح ‏ نذر شرعی حقیقی کامده در اصطلاح

خاصه آن نذر است از بهر خدائے عز جل ‏ نیست جائز بهر غیر وی بآن کردن عمل

پس بایں معنے باول هست نذر اولیاء ‏ کرده اند تاویل آنرا آن ائمه اتقیاء

گوش کن تاویل را تو از ذوی علم فحول ‏ یافته تائید آن تاویل از اصحاب رسول

احمد جیون در آن سنهیه تفسیر خود ‏ گفت نذر اولیا هست تاویل اسد

گر کسے گوید نمودم نذر من این مال را ‏ از برائے آن فلان حبیب خدا مقام و حال را

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

معنیش این نذر لله است لیکن آن ثواب
یافته تا بمید این تاویل از آن دو اثر
آن آن نسائی و ابو داؤد هر دو راوی است
گفت گفتم یا رسول الله ام سعد مرد
پس کدا این صدقه افضل است گفتا در جواب
در زمان اندر مدینه کند او چاهی ز آب
از برای ام سعد و صدقه لله ای کیا
آن ابو داؤد از صالح که این در سهم است
تابعی بصریست آن مرد صالح همچو نام
ناگهان دیدیم مردی را دران بیت الحرم
نام آن قریه اُبُلّه هست مشهور انام
گفت در قاموس قرب بصره آن یک قریه است
بود آن مرد بو هریره خاصه آن یار نبی
گفتمش آری بشهر ماست آن قریه قریب
کیست ضامن میشود از بهر من او از شما
خواه دو رکعت بخوانند او یا چار رکعت از نماز
که شنیدستم خلیلم را که او بو القاسم است
که همی فرمود در مسجد که یزدان عز و جل
یعنی از آن مسجد عشار کاندر شان مع قدر
کن تامل نیک تو ای منصف صاحب ذکا
هذه لابی هریره هذه لام سعد

مر ولی را که تعیین کرد از ارباب لباب
که بمشکوة شریفه هر دو گشته مستطر
ز ابن عباده که سعد اسم و نسب انصاری است
مادرم بود است جانها ای او نتوان شمرد
افضل صدقات صدقه آب هست اندر ثواب
هذه لام سعد گفت یعنی آن ثواب
نذر لله و ثواب آن برای اولیاء
راوی آمد که کلامش بهر حرف مرسم است
گفت رفتم از برای حج سوی بیت الحرم
گفت در پهلوی تان یک قریه هست چون ارم
ضم همزه و یا بخوان آنرا تو با ادغام لام
یک بهشت و نیمی آن قریه خود بی مریه است
بد ملازم مر ورا او دایما روز و شبی
گفت در آنجا مسجد عشار مینی بس عجب
که در آن مسجد بخواند او نمازی بهر ما
هذه لابی هریره باز گوید از نیاز
معطی فقه است حق و او مرا ز ناقاسم است
در قیامت میکند مبعوث شهدا از انجمل
غیر آن شهدا مساوی هست با شهدای بدر
بینیه غفلت ز گوشت دور کن از دل و کاو
نیکو شک و تردد کن رها از دل تو بعد

حدیث شریف

حدیث شریف

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خوان صلوتی تسلی آخر شد تو
چون صلوة وصدقه وطاعات شد ابتدا
پس مراد آن صحیح است کان صدقه و نماز
اسوة فیهم لنا پس قول با این نذر را
نیز اضافه هست لله ذی ملة بسوی تمام

احتیاط کن رها انصاف ده لله تو
از برای بو هریره کی نمازی خواند کس
بهر قند است واجرش بهر او لی بالمجاز
کرده ام للشیخ یعنی آن ثواب واجر را
کوکب اختر قاد شالش بین مقول از اتمام

فی بیان حکم ما یاتی به الناس الی مراقد الاولیاء من الاطعمه والامتعه والنقود وغیر ذلک من الاشیاء

آنچه می آرند وحسن اکثر مردمان
گر بود آن بر طریق هدیه وطرز بیان
ور بود نذر حقیقی چند صورت اندران
قصد ناذر گر بود نذر از برای آن عزو
نزد فقها هست آن محظور وممنوع حرام
لیک اندر کم نوشته در کتاب الذبح این
ظن بد بر مسلم را تقرب میکند
ان بعض الظن اثم گفته حق رب الانام
آن شهاب الدین امام شیخ ابن حجر
اندران فتح المبین کان هست شرح اربعین
گفت پیغمبر که فرموده خدای ذوالجلال
یعنی جوید قرب زاید بنده دایم سوی ما
آن موالات ومحبت از برای اولیاء
دوستی هستم دان تقرب جز من

بر مراقدهای ارباب ولاء وصالحان
نزد فقها وائمه نیست شکی در جواز
آن یکی محظور آمد مالقی جایز بدان
از تقرب یعنی از راه عبادت للمزور
اتفاقا هست اجماع بر همین از آن کرام
لا تسیء الظن بحن بالفریق المسلمین
سوی انسان بل تعبد جمله بهر رب کنند
زان شده بر مومنان بردن گمان بد حرام
کرد تحقیق آن محقق این کلام معتبر
در حدیث بو هریره کز نبی پیدا شد تعیین
عبدی یتقرب الی بالنوافل لایزال
از سایر اصناف نفل آن تطوع سیما
که احباء من انند وحبشان قرب ولا
دوستی این دان که همه بر بوی من

ای کتاب صلوات وتسلیم تحیات وحمات لله

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

دوستی دوستانم دان تقرب سوی من — دوستی این و آن باید همه بر بوی من
لاجرم من دوست دارم دوستان دوستان — میشوم سمع و بصرهم رجل و ید در عون شان
از صورهای صحیحه نذر گر لله هست — ان ثواب آن برای اولیاء الله هست
صاحب آن بحر رائق کز امید و اثق است — دان کتابش از کتبهای فقیهان فائق است
نیز در آن هندیه که جمع عالمگیر هست — در کتاب در که مختار است هم تسطیر هست
کرده اند تحقیق آن جمله ائمه ناقدین — نذرهائیکه به اسم اولیاء زاهدین
می برند سوی ضریحهای شان یعنی قبور — آن چراغ هم شمع و زینت و نحو آن دیگر امور
قصد ناذر گر بود در آن نذور اولیاء — آن تقرب سوی حق و آن مصارف اولیاء
لام در للشیخ نذر هی مثل للفقرا بدان — انما الصدقات للفقراء بقرآن باز خوان
یعنی هر صدقه که واجب چون زکوة و نذر هست — مصرف آن آن مساکین و اهل فقر هست
نذر لله و مصارف آن فقیران انام — که مضاف و منتسب هستند سوی آن کرام
آن بقصد بهر حق گر قصد ناذر بود — قصد صرف آن سوی فقرا حاضری بود
پس صحیح و جائز آن نذر است نزد آن کرام — در خلاف آن بود پس بخلاف آن حرام
در نشادی هندیه گفتا که مردم آن نذور — که برند سوی مراقدهای اشیاخ و قبور
هست آن منذور اول حق و ارباب شان — صرف آن واجب بر ایشان است نی بر غیر شان
نیست فضلی بعض اشیا زان بر بعض دگر — فاضل اند در علم و تقوی هر که باشند مگر
پس اگر موجود نبود کس ز اولاد مزور — صرف کرده میشود آن نذر بر خدمهٔ قبور
لیک گر موجود نبود کس ز خدام قبور — بر فقیران مسلمان تا شود صرف آن نذور

النجم السابع فی بیان ان الشرک الذی هو مرادف للکفر علی قسمین شراک فی الربوبیة واشراک فی الالوهیة

یعنی لام در [illegible] ... اولی نذر [illegible] است ... انما الصدقات للفقراء ... مساکین است ... صدقه [illegible] ... مصارف ... صدقات ... للشیخ ... [illegible]

Digitized By eGangotri

کما ان التوحید توحیدان توحید الربوبیة و توحید الالوهیة

هست توحیدت دو شق توحید رب العالمین
یعنی آمد اینجهان را آفریننده یکے
شرک هر دو قسم نیز آمد همیدان ای زکے
شرک اندر آفرینش خود مجوسے نیست غیر
مشرکان را فیان اشراک می آمد شان
لاجرم کردند تکلیف امم آن مرسلین
هیچکس زان نگفته متا زا هنیقال
کافران اشراک اندر سجدے آمد و بس
کافر را اگر بگوے آسمان این زمین
گوید او که آفرین از خدا اینجمله هست

وان دگر توحید معبود و آله العلمین
نیز معبود بحق مر خلق را یک بیشکے
شرک اندر آفرینش شرک اند بندگے
خالق شر آهرمن را آن یزدان گفت خیر
در الوهیت فقط از بندگے آن تابان
لا آله الا هو الله گفتن از صدق و یقین
که بگو بندانه لا رب الا ذو الجلال
شرک اندر آفرینش نیست از نها هیچکس
آفریده کیست وین خلق جهان و عالمین
اینچنین ایزد تعالی هم بقرآن گفته است

في بيان ان المراد من قوله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء هذان الشركان اعني الاشراك في الربوبية والالوهية ويعبر عنهما بالشرك الاكبر اذ مرتكبها ق كفر ولذا اتفقت كلمة ارباب العقائد الدينية ان المراد بالشرك في الآية الكريمة الكفر مطلقا سواء كان شركا او لا مثل اهانة النبي وتحقيره

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

واما صناف الآخر من الشرک کالحلف لغیر الله والتطیر والریا المعبّر عنها بالشرک الاصغر فلیس مراد الآیة خلافاً لما زعمه النجدیة

آنچه لا یغفر ان یشرک به فرموده است — پس مراد حق تعالی زان همین دو شرک هست

جمله اهل کلام و اهل تفسیر العزیز — متفق هستند ایشان بر همین مقصود نیز

یعنی این دو شرک نامرزد خدا گر کند گاه — غیر این دیگر همه آمرزد آن آمرزگار

گر بخواهد غیر توبه بخشد آن رب غفور — ور کند توبه نماید عفو بیشک بالضرور

شرک اصغر که ریا کردن بود اندر عمل — یا بخوردن حلف از غیر خدای عز و جل

یا گرفتن فال بد از طیر و افراس و نسان — ور مکان و خانه یا از بعض ایام زمان

لیک این اشراک غیر شرک نامغفور هست — صاحب آن همچو عاصی آثم و بازور هست

فرقه نجدیه غیر این دو اشراک اشراکها — مخترع نجدید وعد کردند آن بی باکها

اکثر آن اشراک نام واجبات و یا سنن — یا بکرده و محترم کرده آن اهل فتن

فی بیان جواز التسمیة لعبد النبی وعبد الرسول وغلام النبی وغلام الرسول واشباهها بل جزم بعض ارباب الالباب بالندب والاستحباب

تسمیه عبد النبی را مطلقاً اشراک و کفر — کرده اطلاق فرق نجدیه از مکر و نکر

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عبد بندهٔ آفریده آمد و مملوک نیز
خوان لقرآن من عبادکم و ببین اندر حدیث
من عبادکم بمعنی بندهٔ مملوک خوان
هر دو معنی روا در تسمیه عبد النبی
رو بشرح فقه اکبر از علی قاری نگر
بود نام عبد النبی بسیار کس از الملدین
نام شیخ صاحب دُر بود آن عبد النبی
هان بپر ظن نکو در حق جمیع فاضلان
ابن این عم آن خیر الرسل خیر الانام
رو و در اسماء الرجال صاحب مشکوة بین
گفت عبد المطلب ابن ربیعه کو پسر
هشت احادیث از نبی بی واسطه مردے ازو
چونکه در خیر القرون از خدمت آن خیار
در حضور رو بروے آن نبی این اسم را
عبد را معنی در اینجا هست مملوک و محب
اصل نام جد پیغمبر که عبد المطلب
او بعبد المطلب مشهور گشته زین سبب
شیبه را در یثرب از بهر حضانت داده بود
مطلب رفته به یثرب بعد هاشم شیبه را
بود بر شیبه لباس کهنه هر کو از عمش
هو و عبد یعنی مملوک منت دیا کرم

هم محب و دوست است معنیش ای با تمیز
عبد دینار و درم را هان مشو تیز و خبیث
عبد درهم را تو معنی آن محب هست و درهم دان
معنی اول فقط اشراک میدان ای عجبی
معنی ثانی روا از معنی اول کفر
در کتاب دُر که مختار است در اول مبین
متن را از وی روا بنوشت ادب ای حنفی
اِنّ بعض الظن اثم روز قرآن بجو ان
مرد را اصحاب عبد المطلب کردند نام
اندر اسماء صحابه ذکر کرده اسم این
هست حارث را که عبد المطلب بودش پدر
در صحیحین یک ازان باقی دگر جاها بجو
نام کردند مثل این اسماء تو انکارش مبار
کرده جاری نکرد انکار او این رسم را
هست هاشم را برادر اخی آن مطلب
هست مشهور خلائق شیبه آمد اسم جد
زانکه هاشم را چو جان در وقت نزع آمد بلب
مطلب را گفت در باب عیال خود تو نیک کو
بر شتر کرده سوارش در پس پشت و درا
گرد استفسار من هذا بگفتی در جوابش
بر گرفته من بدفتش عبد طلب اے ادرم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شد لقب مر شیبه را از روی عبد المطلب ۔ لیک معنی عبد را اینجا است مملوک و محب
لاجرم تقریر کرده بر جواز مثل این ۔ تسمیه کردن جناب صاحب شرع مبین
تسمیه امثال این اسم گر قصوری داشتی ۔ اصل اسم شیبه میخواندی و این بگذاشتی
عادت آن سرور عالم همین بود از قدیم ۔ که مبدل ساختی اسم حسن جای ذمیم
ترمذی از عائشه کرده روایت آن فصیح ۔ داشت عادت که تغیر دادی از اسم قبیح
نام ابن سعد کرده سهل نامش حزن بود ۔ کرد جمیله عاصیه را از زعه را اصرم ربود
چون تغیر داد او اسماء زشت و نکر را ۔ پس نمیدادی تغیر او اسم شرک و کفر را
شارح و شیخ عابد سندی انصاری است ۔ هم مدرس در مدینه آن حبیب باری است
گفته اندر تسمیه عبد النبی قصد کسی ۔ گر تواضع باشدش یابد ثواب آن بسی

فی بیان جواب من تکلم فی قول شیئاً لله

آنکه کرده گفتگو در شیء الله از نخست ۔ شارح و بیانیه آمد کلامی کرد سست
گفته دارم یاد من این مسئله را از قدم ۔ دیده ام مسطور در جای ولی ناسی شدم
موضع آن را کنم نسبت اگر یابم ظفر ۔ گفته بعضی خشیه کفر است بعضی قد کفر
وجه آن شاید طلب کردست چیزی از کسی ۔ از پی لله که آمد او غنی از هر کسی
هست عدم کفر بر حجز آنکه تاویل این ان ۔ ده تو چیزی بهر اکرام خدای جل شان
انیکلام شارح و بیانیه این البراست ۔ لیک پس اشکالها اندر کلامش مضمر است
گفت اندر شرح فقه فاضل قاری منقول ۔ شارح محرر آنچه در کتب فتاوی ها نقول
در حق تکفیر جهت نیت آن از ناقلش ۔ چونکه نامعلوم و مجهول آمده آن قائلش
نیز ظاهر چون نباشد آن دلائل بل خفی ۔ اعتباری نیست مر آن نقل ای مرد دنی
هم مصرح گشته در فتح القدیر و بحر نیز ۔ اعتباری نیست غیر مجتهد را ای عزیز

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اندران ابواب تکفیر یکی از مسلمین — زانکه لازم نیست آن تقلید او بر مؤمنین

گفت خیرالدین رملی در فتاوی خیریه — صاحب در مختار استاد و فیوضش جاریه

آنچه گفتا شارح وهابیه در وجه کفر — هست وجه ناوجیه و بس عجیب و شی نکر

مختلج در خاطر احمد که این از مسلمین — بلکه ذکر الله لی تعظیم رب العلمین

هست اندر شیء لله گر تو میخواهی مثال — انّ لله خمسه را خوان تو قول ذو الجلال

گفت بیضاوی که ذکر الله در منقول کریم — بهر تعظیم و تیمن هم تبرک ای علیم

فی بیان انّ من جوّز قول شیء لله قد تمسّک بالآیات الکریمة مثل قوله تعالی واعلموا انّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسه وللرسول ومثل قوله تعالی واتّقوا الله الذی تسآءلون به والارحام

بر جواز شیء لله اهل آن بلد حرام — کرده استدلال بحدیث نبی خیر الانام

ترمذی و نیز ابوداود و حاکم راوی اند — بو امامه گفت گفتا آن نبی ارجمند

من احبّ لله هر که دوستی دارد زکس — از برای حق که محبوب حقیقی اوست بس

نیز ابغض لله یعنی دشمنی این و آن — باشدش هم از برای آنخداوند جهان

نیز اعطی لله یعنی بدهد او چیزی بکس — از برای حق که انعامش رسد در هر نفس

پس بگردانید او ایمان خود را با کمال — از برای حق او بنمود چون جمله مقال

آیه انّ صلوتی را تو تا لله خوان — جمله افعال حیات خویش را لله دان

وجه استدلال چون اعطای شیء لله هست — موجب تکمیل ایمان و رضاء الله هست

پس روا کردن طلب چیزی پی الله هست — زانکه قاعده از قواعدهای قرآن انتباه هست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آنچه خوردن حرام است نیز عطایش حرام
ثابت از مفهوم این شد آنکه هر جا که عطاست
بلکه ثابت باوسیله نام حق آمد سوال
گفت در مرقاة قاری نیز آن عبد الحکیم
آن خدا عادت شان هست اندر ماه و سال
مردمان ترسید زان الله کو در کل حال
گفت اندر بحر مواج عادت قوم عرب
سائلان را مطلب و مقصود هست از منقول
ایشد شخصی چو گویندش نشین لله تو
در صحیحین در حدیث ابرص و اعمی نگر
گفت اسالک بالذی رد علیک البصر
گفت خذ ما شئت دع ما شئت و الله العظیم
زین حدیث و از کلام بحر ثابت بیشکی است
حاصل آیات و احادیث رسول الله هم
نیز مستعمل قدیما درمیان صالحین
آن شهاب الدین عمر شیخ شیوخ سهروردی
یعنی از آن بوسعید کو بحر از او شهیر
وقت فاقه دست خود میکرد میدود و ساز
یعنی انجا هست چیزی لله برای کردگار
شیخ شعرای که تلمیذ سید هست او
شیخ سید احمد مدنی که مشهور عرب

آنچه فعل آن محرم همچنان طلبش حرام
جائز و مندوب هم خود و طلب کردن روا است
چون تبارک لون به گفتا القرآن ذو الجلال
درمیان حاشیه بیضاوی از عکرمه سلیم
باوسیله او زیکدیگر نمودن آن سوال
از شما از یکدگر بوسالت باشد سوال
بد سوال از یکدگر بوسیله آن نام رب
باعث و حامل شود مسئول را آن بر قبول
اعطی شیئا لمرضاة الا الله هی یک خو
آمد اعمی را ملک در هیئت و تشکل بشر
گوسپندی را که باشد مر مرا زاد سفر
شاق نکنم هرچه می گیری تو لله الکریم
اسالک بالله طلب لله در معنی یکیست
بر جواز شی لله دال بر وجه اتم
اولیاء کاملین و فاضلین عاملین
در عوارف او ز قم صوفیه این نقل کرد
هست از طبقه سوم آن صاحب قلب منیر
نزد و را هم شئ لله همی فرمود باز
از برای او همه اعمال را آن مرد کار
کرد در طبقات خود تحریر این آن نیکخو
هست چون در طنطنا وارد شد آن محبوب رب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

از سنه هجری گذشته سه صد و سی و چهار
التماس آن دعا بنمود از وی هر کسی
نقل کرد آن مولوی معنوی و مثنوی
خواجه بر میگشت اندر شهر زنبیلی بدست
برتر از کرسی و عرش و لامکان اسرار او
در بدر این شیخ دین و قطب می آرد نیاز
در کفش زنبیل و بر دروازه شیٔ لله زنان
انبیاء و مرسلین هر یک همین فن میزنند
اقرضوا الله اقرضوا الله شان منادی میزنند
شاه ولی الله دهلوی در کتاب انتباه
بهر انجاح مطالبها و مقصود آن فریق
شیٔ لله شیخ عبد القادر جیلی بجان
شیخ عبد الحق محقق گفته علما و شیوخ
طالبان خویش را کردند تاکید شدید

از بلاد غزنیه آمد بتاریخ بیشمار
شیٔ لله شیٔ لله هر کسی گفته بسی
از محمد سری قطب ولی غزنوی
شیٔ لله شیٔ لله خواجه توفیقات هست
شیٔ لله شیٔ لله بر مکان بدکار او
بر فلک بر لامکان صد وریه اینج باز
الخلائق خالق جانی بجوید تا بنان
خلق مفلس گدیه از آن مفلسان ایشان کنند
باژگون بر انصروا الله انصروا الله می تنند
گفت فرقهٔ قادریه خاصگان بارگاه
ختم ادعیه و سور کرده مقرر در طریق
یکصد و هم یا زیاده کرت میخوانند شان
در طریق قادریه فتنه ایشان راسخ
که بخوانند شیٔ لله یکهزار اندر عدد

فی بیان ان السفر لزیارة النبی صلی الله علیه وسلم سنة عند الجمهور و واجب عند بعض اهل السنة و عند الفرقة الزندقة النجدیة شرک و بدعة

آن سفر بهر زیارت کردن قبر رسول
از سنتهائی مؤکده نزد آن جمهور هست

گفته واجب اکثر ارباب آن فقه و اصول
شرک و بدعت نزد نجدیه که قوم زور هست

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست در شرح شفا که ابن تیمیه بے
گفت سفر کردن برائے آن زیارت رسول
گفت بعضے از ائمه از ضروریات دین
گفت قاری گرچه اغراق است اندرین مقول
زانکه منع او که برو هست اجماع کرام
زانکه آمد منع تر ازان که هست تحریم مباح
آنچه مروی در صحیحین گشته از خیر الانام
مسجد اقصی و مکه مسجد خیر الرسل
اینست که جمله مساجد در شرف متساویست
نیست حاجت از سفر کردن بغیر این ثلثه جا
یعنی حصر این ثلثه نسبت با مساجد آمده
مختلف هستند در فیض آن قبور انبیاء
مختلف اغراضهای زائران آن قبور
مختلف باشد به انواع مقاصد پس اگر

کرد تفریط آن مفرط هم خلاف بر کسے
غیر جائز لیک مطعون نیست هر یک این مقول
آن زیارت منکران بالضرورة از کافرین
هم صحابی وفق همین با قاعده اهل نقول
کافر است آنکو که آنرا گفت محظور و حرام
اتفاقا کفر نزد اهل آن علم و صلاح
منع از شد رحال ما سوائے سه مقام
گفته اند علماء دین مقصود آن تحریم بس
غیر ثلثه که هر یکے را فضل دیگر جا و هیچ است
از مساجد حصر دان نسبت بآن امر تجاب
زانکه تاکید زیارت مشاهد آمده
نیز متفاوت قبور اولیاء و اصفیاء
چون زیارت کردن علماء زنده در امور
گشت زائر آن یکے را نیست مانع از دگر

خاتمة الرسالة فی بیان ان الرسالة والنبوة قد ختمت بنبینا صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین کما اخبر الله تعالی فی کلامه المبین ولا یوجد ولا یمکن نبی بعده ونظیره محال ومن قال بامکانه هو زندیق وضال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت در شرح شفا قاری جوان ابن الحجر
طالب آن معجزه از مدعی کافر شده
استحاله آن زوین معلوم گشته بالضرور
توریشتی در کتاب معتمد فی المعتقد
هرکه گوید بعد پیغمبر نظیرش ممکن است
گفت باری انبیا را آن محمد خاتم است
اینقدر من ذکر کردم تا مبادا بی رہے
زانکه زندیقان نهی آرند ظاهر کرد این
لیک پا بنهند زین رو حقتعالی قادر است
یعنی امکان نظیر آن امام المتقین
کس ز اہل سنت منکر نیست قدرت را اگر
که مباشد یا نباشد ہمچنان باشد که گفت
ما یبدل گفت القول لدی آن آیه
کذب اخبار خدا باشد محال و ممتنع
کذب اخبار خدا چون ممتنع بالذات ہست
چون خبر داده خدا ختم النبیین احمد است
منکر این مسئله خواهد بدن شخص غبی
بر رسالت معترف این شخص می بود اگر
از براهین و حججہا یکثابت شد بدان
ہست او پیغمبر آخر زمان و خاتم است
هرکه گوید بود بعد از وی نبی یا ہست او

من طلب من مدع من آیة فلقد کفر
زانکه جایز داشت امکان نبی آن بیهده
لیس یمکن مثله اصلا فدع هذا الغرور
با دلیل نقلی و عقلی نموده منتقد
منکر تنزیل حق و کافر و لا یومن است
منکر آن کافر است و نیز حق را کاتم است
کو بود زندیق انداز دکسی را در ریب
که کنند انکار ختم آن امام المرسلین
بر همه اشیاء و جمله چیز از وی صادر است
میکنند اثبات زین رو آنفرقه بی یقین
حق تعالی میکند اخبار از چیزی اگر
خوان فمن اصدق من الله وعده و دین را تو مفت
لیس به اخبار الہی که تبدیل یافت راه
ممتنع گردد از آن ضد خبرای ممتنع
کذب لازم ضد امر ثابت از آیات ہست
غیر او بودن دگر خاتم محال و العدا است
معتقد اصلا نباشد در رسالات نبی
در خبر صادق شمرده شک نمی کرد و دگر
از نبی اصل نبوت نیز ثابت شده آن
هرکه در این شک کند در اصل نیز اندر شکست
یا بخواهد بود کافر میشود بی گفتگو

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

نے ہمین قایل شود کافر کہ گفتہ از مرے
ہست بعد آن نبی خاتم آخر زمان
ہست تحقیق کلام تو ربتی اینقدر
شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اندر کتاب
گفت افاضہ بدیہ ایجاد تشخص مفاض
خاص گشتہ در تشخص نیست ممکن دیگرے
دان افادہ عود یہ تکمیلیہ ہم اقتضا
زین سبب ممکن نماندہ کہ بود پیغمبرے
ہین بیان این سخن از من شنو صغرا بکن
ما خلقت منہ اکرم در حدیث قدسی است
خود نظیرش نیست در آیندہ ممکن ہیچ وجود
خاتم آمد فرد لاحق نزد آن ارباب فن
در اصول فقہ بنوشتند اہل اجتہاد
ہر کہ اول از شما شد اندرین حصن حصین
گر شود داخل و تن اول درمان حصن بلند
بعد از ان گر داخل قلعہ شود یک فرد ہم
زانکہ سابق نیست آنکس گرچہ او یکفرد ما ہست
گر کسے حالف بگوید اول عبدے را کہ من
میشود آزاد آنکو گشتہ مملوک اولا
چونکہ اول ما خلق نوری نبی فرمودہ است
فرد سابق فرد لاحق اوست پس بے قال و قیل

در یکی از ازمنہ واقع نبی دیگرے
نیز کافر میشود ہم قایل امکان آن
گوش کن المحال اقوال و گر خواہی اگر
کان بہ تفہیمات موسوم است و خود لب اللباب
آنچنان کہ خوست آن فیاض من فیضہ فاخر
کہ مشارک مے شود با وے نظیر و ہمسرے
میکنند تشخیص شخص و آن کمال ما مضے
بعد ختم المرسلین کہ نیست او را ہمسرے
آن مراد و عشاقت ترک کن غوغا مکن
پس نظیرش نے خلیل و نے کلیم و عیسی است
چون بقرآن خاتم پیغمبران وصفش نمود
ہمچو اول فرد سابق دان بغیر ریب و ظن
گر بفوج و لشکر خود گوید آن سلطان داد
باید از من بخشش بسیار و نقل اینچنین
مستحق نشوند زانکہ غیر فرد و دو تن اند
نیز نبود مستحق بخشش صاحب کرم
لائق آن فرد سابق کو دلیر مرد ہست
میشوم مالک مراد ہست خر انند ز من
در دو اول پس سوم مملوک شد تنہا فلا
نیز آخر بعثہ ختم النبیین بودہ است
پس نظیرش غیر ممکن بل محال و مستحیل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

اول و آخر بخلق و بعث و روح و جسم و دن
خدا ان منزه عن شریک در قصیده برده تو
آن جلال الدین رومی مولوی معنوی
بهر ابن خاتم شده مر انبیا را که بجود
گفت در مرصاد نجم الدین رازی اینچنین
اول اندر بدء هست و اول اندر عود هم
بود نخل کون را تخم و همون میوه و ثمر
قد جعلتک فاتحاً و خاتماً هم از خدا
نیز در ان خطبه که در مسجد اقصی بخواند
کرد قاری تلمسانی نقل در شرح شفاء
گفت یا اول و یا آخر علیک السلام
گفت ای جبریل این جمله صفات باری است
امر کرده مر مرا گویم سلام این چنین
گردشق اسمی ز اسماء و وصفی از صفات
اولیت زان گفت که تو اولی از اصفیاء
باطنیت زان گفت که هم ترا ساق عرش
پیشتر از خلق و پیدا کردن آدم صفی
امر کرده مر مرا خواهم صلات هم سلام
ظاهریت زان گفت ظاهر کردن شرع و دین تو
اول و آخر خدا و ظاهر و باطن همون
ذکر در خطبه مدارج کرد شیخ دهلوی

نیست کس مانند او در اولین آخرین
بین کتبها ائمه سیر کین صد مرده تو
اندرین معنی چه نیکو گفت اندر مثنوی
مثل او نه بود نی خواهند بود اندر وجود
در خصائصها نعت آن امام المرسلین
بود بیا و شد قافله سالار اندر عود هم
خوان تو نحن الآخرون السابقون اندر اثر
در شب اسری مر او را آمده اندر ندا
قد جعلنی فاتحاً و خاتماً با حمد راند
آمده جبرئیل روزی نزد شاه انبیاء
نیز یا ظاهر و یا باطن تحیات مدام
گفت این هم بر تو از اذن الهی جاری است
فضل داده زین صفات بر جمیع مرسلین
بهر تو ای مظهر ذات و صفات پاک ذات
در وجود و آخری در عصر و ختم انبیاء
ثبت کرد پیش از وجود آسمان و ارض و فرشت
از هزاران سال بنوشته است از لطف خفی
خوانده ام صلوات بر تو در هزاران الف عام
بر همه ادیان غالب بر همه آئین تو
در تو هم این چار وصفش جمع شده ای رهنمون
جای حمد و نعت این اسماء آن رب قوی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت زان آوردہ ام این آیہ اندر ابتدا
حمد حق ونعت پیغمبر ہمہ گردد ادا

فی بیان تحقیق ما ذکرہ المحقق القاری فی شرح الفقہ الاکبر
وقد قیل کل عام یخص کما خص قولہ تعالی واللہ علی کل شیٔ
قدیر بما شاء لیخرج ذاتہ وصفاتہ وبالم یشاء من مخلوقاتہ
وما یکون من المحال وقوعہ فی کائناتہ والحاصل ان
کل شیٔ تعلقت بہ مشیتہ تعلقت بہ قدرتہ والا فلا
یقال ہو قادر علی المحال لعدم وقوعہ ولزوم کذبہ
ولا یقال غیر قادر علیہ تعظیما لادبہ ثم ہذا العام مخصوص
بخلاف قولہ تعالی فانہ بکل شیٔ علیم فانہ باق علی
العموم شامل للموجود والمعدوم والمحال
والموہوم انتہی

بین شرح فقہ اکبر کز علی قاری است گشتہ مخصوص و مقید آن شیٔ است امر درا تا نشود خارج شیٔ ذات وصفات آن قدیر نیز خارج میشود آن شیٔ ز مخلوقات وی	کل شیٔ پیش ز قدیر در کتاب باری است با ارادہ و خواہش حق حیث لا یوجد سوا خواہ ان نسمی اللہ شیئا الا کلا شیاء اے نضیر کہ نکردہ حق مشیت مطلقا ایجاد وی

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

کان من شاء الا الم یکن بالم یشاء — هکذا جاء فی الخبر عند الائمة قد فشاء

نیز خارج میشود آن کو وقوعش شد محال — یعنی از عدم وقوعش کرد آگه ذوالجلال

شد آن مثل و نظیر آن سه را عالیجناب — که محال آمد که مستلزم بود کذب کتاب

حاصل آن شیئی که مشیت را تعلق شد بهان — شد تعلق نیز قدرت را بر آن ای نکته دان

وان مشیت را تعلق نیست بر چیزی اگر — نیز قدرت را تعلق نیست بر آن بی اثر

پس نباید گفت قادر هست حق بر انمحال — غیر واقع دان که مستلزم بکذب ذوالجلال

هم نباید گفت قادر نیست از بهر ادب — خوان بیده الخیر شر از وی بدان بر بند لب

بین به ابراهیم یسقینی و یشفینی به حق — کردن نسبت نمی مرض و اذا مرضت خوان سبق

دان ز تقدیر خدا هر فعل شر و خیر را — حلو و مر دنیا و دین دان جمله نفع و ضیر را

گر بگوید خالق شر نیست کافر میشود — ور کند نسبت باو شر بی ادب کافر شود

میر سید گفت در شرح مواقف این مقال — که ارادهٔ حق به ایجاد محال آمد محال

یعنی از عدم وقوع آنچه داده او خبر — نیست ایجادش مراد آنکه خدای داد گر

گر اراده میکند خالی ز دو شق نیست آن — یا شود موجود یا نه در نخستین کذب دان

لازم اخبار حق وان ممتنع بالذات هست — عجز و مانع اغراض و جبر در دوم اثبات هست

آن علی قاری محقق گفته در قول سدید — کرده اش تالیف بهر منع آن خلف وعید

می نگیرد قدرت باری تعلق با محال — که مشیت را تعلق نیست بر آن هیچ حال

شرط قدرت را اراده دان و خوش اشنا ز خدا — در تعلق هر دو متلازم نگیند از هم جدا

لاجرم در سلسلهٔ آن عارف جامی بگفت — در عقاید نامه چون در عقاید می بسفت

بعد از آن اوصاف باری قدرت کامل بود — هر مرادات الهیه همه شامل بود

فی بیان حکمت کونه صلی الله علیه و آله و صحابه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

خاتم النبیین

شیخ نجم الدین رازی برگزیدهٔ عارفین / گفت زانند آن رسول الله ختم المرسلین

زانکه دارد دین حق آن باطنی و آن ظاهری / شد مقیم ظاهرش در علم دین هر ماهری

اولیاء عارفان خود حافظ آن باطن اند / زانکه بر اسرارهای حقتعالی فاطن اند

لاجرم حاجت نمانده سوی ارسال رسل / عالمان و عارفان هستند چون هادی سبل

از پی ایمار باین فرموده آنحضرت است / شیخ در ان قوم و خویشان چون نبی در امت است

نیز فرموده است آن شاه همه پیغمبران / وارثان انبیا اند عالمان و رهبران

اشارة الی اسما بعض المشایخین المشهورین الذین اقاموا باطن الدین المتین

اولیایکه نموده حفظ باطن را ز دین / بیشمار و بیعد هستند آن اهل یقین

مثل حسن بصری و داود طائی ابن زید / همچو آن معروف کرخی سید قوم آن جنید

شبلی و ذوالنون مصری بایزید و هم سری / ابن ادهم بوالحسن نوری و سهل تستری

کردی آن محی دین نبی بعد هزال / شمس او تابانست بر افق علی لا یزال

چون قدمگاهش رقاب اولیا باصفاست / پایه اش را نیست پایان رتبه اش بی انتهاست

ابن سبطین قطب کونین شیخ کل اندر کل است / از دو ریحانهٔ نبی بشگفته خوشش آن نو گل است

هذه قدمی نگفته جز به امر کردگار / گشته زان منقاد امرش اولیا و نامدار

صد هزاران اولیاء و زاهدین و عارفین / گشته اند از خرمن ارشاد فیضش خوشه چین

آن امام یافعی در تکمله و هم آن امام / یوسف لخمی در ان بهجه نوشته اینکلام

قطب وقت آن شیخ علی هیتی همیگوید من / رفته ام باغوث اعظم قطب کل فخر زمن

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

حجرهٔ ما نیز آن ابن بطو شیخ بقا

مرقد آن احمد حنبل امام اجتهاد

پس چه دیدم که بر آمد آن امام از قبر خویش

خلعتی خاصی بپوشانید او را آن امام

مفتقر هستند ورثه علم یک فعل از فعال

یافت استغراق روزی در میان شرب شیر

گفت گشتی فتح در وا در این زمان هفتاد باب

وسعت هر در از آنها از زمین تا آسمان

آن ضیاء الدین ز دین پیر ضیا زنده گرد

از شهاب الدین عمر روشن طریق سنت است

آن معین الدین چشتی چون ما ز احبابست

بر سر مین از بهاء الدین هست آن تاج بها

شیخ نجم الدین کبری که ابو الجناب هست

صد هزاران خلق زان نجم هدی شد مهتدین

آن شده همه گشت همه آن طرقهای سلوک

اندر علم ظاهری و باطنی ربانی است

شاه همدان چون شاه مردان علی

گرد تجدید بناهای مسلمانی از آن

گشت سیاح همه علم سه بار از امر سر

ورد فتحیه از او آب حیات و آب روح

چونکه تشریف شد او اندر روضهٔ نبویه یافت

تا زیارت کرده با دو حجرهٔ آن خوش لقا

بوده اش در ملک اجانب محفوظ داد

آن همهٔ شیخ راضیم کرد او یا صد ز خویش

گفت یا شیخ عبد قادر سوی تو جمله اتمام

علم شرع علم حقیقت علم حال و فعل حال

چونکه سیر دشت زین سر گشت بر این شیر

جمله از علم لدنی بر دلم لب لباب

آن حقائق و آن معارف باز فرمود لبنیان

شهره کرد آن ورد بستان هدی آن شهره مرد

چون شهاب و چون عمر زد رغبت او بند اعتقاد است

شد معین دین کفر هند را در هم شکست

از انفسها نقشبندیه ورد بهاء

نجم الکبری هم منکر کذاب هست

سگ چو شد منظور او شد عارف از زاهدین

فاخر فخر فقر گشته آن فخر ملوک

در مجاهده و مکاشفه تا علی ثانی است

رافع اعلام دین و دافع شرک جلی

بانی اسلام شد او لقب اندر جهان

تا کند تدبیر ملک اهل عالم آن امیر

بر اولی الالباب کرد فتح ابواب فتوح

المتعافر از نبی امر خدا الفتحیه یافت

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فی بیان ما ورد من الاحادیث الصحیحة فی مدح اہل السنت والجماعة وانہم ہم الفرقة الناجیة وان علمائہم ہم الذین اقاموا ظاہر الدین والشریعة وان مشائخ الطریقة والاولیاء ارباب الحقیقة ہم العمدة من بینہم والزبدہ

آن ابوداود و احمد ترمذی اسناد برد
مفترق آن امتم ہفتاد و سہ ملت شود
ہست آن فرقہ جماعہ سالک راہ ہدے
چند قومی کان ہواہا در دروشان رہی شود
از گزند آن سگ سودائی مجنون باد
ہمچو آن سگ مے شود مجنون و میمیرد ازو
میکند تحذیر آنسرور سرایے اہلدین
کہ سرایت میکند در تو چنان آن ابتدا
گفت در مرقاة قاری حق ولی بی ضنت است
ہست آنرا ظاہری آنرا شریعت نام ہست
نیز آنرا باطنی نامش طریقت آمدہ
آن طریقہ ہست منہاج و طریق آن خاصہ را

تا جناب آن رسول اللہ کہ او ارشاد کرد
آنہمہ در نار جز یک ملت در جنت رود
غیر الشیان مے برائید زمرۂ اہل ہوے
ہمچو سریان جنون کلب کان طاری شود
آن کلب سارہی شود ہر مفصلے را اندرو
گر کسی انگیزد ہسم جنون بگیرد ازو
پر حذر شو از مصاحبت فریق ملحدین
چون کلب در صحبت صاحب برسی بآن درماندیہ
اہل حق فرقۂ ناجیہ اہل سنت است
شرعہ مر عامہ و مر خاصہ را آن عام ہست
ہم خلاصہ خاص با اسم حقیقت آمدہ
وان حقیقت ہست معراج خص الخاصہ را

کمی و کجل

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آن شریعت خدمت و طاعت نصیب ابلها نزا — وان طریقت حفظ دل از علم و آن عرفا نزا

وان حقیقت ہست مر ابدان و جانہا را نصیب — از مراقبه و مشاهده رویت دل آی حبیب

وان شریعت التزام آن عبودیت بود — وان حقیقت آن مشاهده ربوبیت بود

وان شریعت دان قیام و امتثال امر — وان حقیقت دان شهود ما قضی و ما قدر

ابن ماجه از انس راویست هم ز ابن عمر — که بفرموده رسول الله آن خیر البشر

پیروی بکنید اندر اعتقاد و الیذیه — مر سواد اعظم اسلام و مر جمع کثیر

احمد حنبل روایت کرد از ابن جبل — که بفرموده رسول آنخدای عز و جل

ہست شیطان گرگ انسان ہمچو گرگ گوسفند — شاذه و قاصیه یا چون ناحیه را در گزند

شاذه آن شاتیکه نفر می پزیرد از رمه — ناحیه اندر کنار و قاصیه دور از رمه

دور باشید از شعاب و وادیه راهها تنگ — با جماعه و عامهٔ اهل سنن بزنید چنگ

آن ابو داود و احمد از ابی ذر راوید — گفت گفتا آن رسول اکرم افصح و پند

هر که فارق میشود او از جماعه مسلمین — قدر شبری یعنی اندر هر یکی ز احکام دین

ترک بکند آنچه اجماعست آن اعلام را — خلع کرد از عنق خود او ربقه اسلام را

یعنی کرد او تبرع از کردن قلاده انقیاد — رفت در تیه ضلالت دور از راه سداد

ترمذی ز ابن عمر کرده روایت اینچنین — که بفرموده رسول الله ختم المرسلین

جمع نکند امتم را آنخدای عالمین — بر ضلالت هم ید الله بر جماعه مسلمین

یعنی حفظ و نصرت و تائید آن پروردگار — هر که شد شاذ جدا شد شاذ اندر قعر نار

فی بیان انه یلزم للشخص الاقتداء فی العمل والاعتقاد لما وجد علیه الآباء والاجداد من اهل العلم والسداد ولما اجمع علیه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

الامۃ وورثوہ کابراً عن کابر متند زمان السلف عصراً بعد عصرٍ
من التقلید بارباب المذاہب واہل الاجتہاد وقال حجۃ الاسلام
وما اجدر بالاولاد والاحفاد الاقتداء بالآباء والاجداد
اذا آباء المسلمین کانوا علی الصراط المستقیم والسداد بخلاف ما قال
اہل الکفر والعناد وجدنا آباءنا علی امۃ وانا علی آثارہم
مقتدون ولذا رد علیہم ابو الملۃ والدین بقولہ لقد کنتم وآباؤکم
فی ضلالٍ مبین فی المشکوۃ الشریفۃ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون
کذابون یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم
فایاکم وایاہم لا یضلونکم ولا یفتنونکم رواہ مسلم فی المرقاۃ
الدجال کثیر المکر والتلبیس یعنے سیکون جماعۃ یقولون للناس
نحن علماء ومشائخ ندعوکم الی الدین وہم کذابون فی ذلک
قولہ یاتونکم من الاحادیث ای یتحدثون بالاحادیث الکاذبۃ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

ويبتدعون احكاماً باطلة واعتقادات فاسدة فايّاكم اى ابعدوا انفسكم عنهم واياهم اى ابعدوهم عنكم لا يضلونكم اى لئلا يضلونكم ولا يوقعونكم فى الفتنة قال المظهر فى الحديث دليل على حقيّة اجماع الامّة انتهى

كر در روايت مسلم از آن ابو هريره در بيان
ميشود كه اين گروهی حيله دجالان بوند
ميكنند دعوی علم و هم مشيخت رفع شان
كه نه شنيديد آنرا نی شما از گوش خويش
نفسهای خويش را دارید دور از آن فريق
تا نسازند مر شما را مثل خود گمراه و ضال
ابتداع احكام باطله را نمودن از كذاف
آنچه بر آن نافتيد آباء و آن اجداد خود
بر همان ثابت قدم باشيد و در اسنح زينهار
گفته در مرقاة مظهر گفته آمد اين دليل

گفت فرمود آن رسول الله در آخر زمان
مكر شان بسيار و هم ملبسين كذابان بوند
می بيارند مر شما را از احاديث آنچنان
نی پدرهای شما گاهی شنيده آن ز پيش
نيز سازيد آن گروه را دور از خود در طريق
هم شما را می نيندازند در فتنه و ضلال
با جماعه سابقه اسلاف كردن آنخلاف
از عقيده صالحه و اعمال نيك اندر سند
هان ز دست خويش نه هيد اتباع آن كبار
كه حق هست اجماع امت هست آن خير السبيل

فى بيان ان الفرقة الناجية فى هذا الزمان منحصرة فى اتباع الائمة الاربعة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

سید طحطاوی اندر حاشیه در گفته است
اتفاقاً فرقه ناجیه اهل سنت هست
هر که خارج هست از آن چار مذهب بی‌زبان
صاحب بحر اندر اشباه این تحریر کرد
آن مخالف با ائمه چار مذهب از امور
شد مصرح اندر آن تحریر آن ابن همام
هر چه آمد آن مخالف چار مذهب را عمل
زانکه آمد منضبط آن مذهب آن هر چهار
هست فتوی در حق جاهل بجائز اجتهاد
گفت در تقریر که شرح هست آن تحریر را
نیست جائز عامی را اخذ کردن در عمل
که بود منسوخ یا مصروف از ظاهر بود
واجب آمد لاجرم او را رجوع سوی یکی
نیز در تیسیر که شرحی ز تحریر آمده
هر کسی کو مجتهد مطلق نباشد لازم است
گرچه در بعضی مسائل باشد و بعضی علوم

بهر تحقیق علوم دین چنین فرموده است
منحصر در چار مذهب این زمان آن ملت است
هست او از اهل بدعه و نار بیشک و گمان
بهر تحقیق آن محقق اینچنین تقریر کرد
هست با اجماع امت هم مخالف بالضرور
منعقد گشته بر این اجماع آنجمله کرام
نیست جائز کردن آن اندر کثیر و در اقل
کثرت اتباع ایشان در بلاد و انتشار
در حق آن مجتهد والله اعلم بالسداد
در کفایه نیز بنموده است این تقریر را
مرجحیت و ظاهرش زیرا که آمد محتمل
عامی که در شناسائی آن ماهر بود
از فقیهان ائمه دین بلاریب و شکی
ترجیح ائمه دین به تقریر آمده
کردن تقلید گرچه فاضل است و جازم است
مجتهد در ترک تقلید است ز ایشان ملوم

فی بیان ان الحق واحد عند اهل السنة فوجب تقلید واحد
معین من الائمة الاربعة والا یلزم الخبط والخروج
من الضبط وابطال التکلیف من الحل والحرمة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گر دو رشت شیخ سفیهان نقل قاری این کلام — گفته بعضی از ائمه بهر تحقیق مرام
هست واجب بر مقلدها که کنند تعیین یکی — مذهبی را از مذاهب در عمل خود بیشکی
در جمیع آن وقائعها و جملهٔ آن فروع — میباید سوی آن متبوع خود هر آن رجوع
نیست جائز آنچه خواهد از هوای نفس خود — گاه ازین مذهب بگیرد گاه ازین از نیک و بد
زانکه این تجویز بیشک موجب آن خبط هست — لازم آن فی الحقیقت آن خروج از ضبطها هست
زانکه اندر مذهبی چیزیست مکروه و حرام — جائز و مندوب باشد نزد آن دیگر امام
گر بود مختار در تقلیدها و بالضرور — قید حل و حرمت گردد مرتفع از آن امور
حل و حرمت منتفی زان فی الحقیقة میشود — باعث نفی تکالیف شریعت میشود
قاعدهٔ وهم فائدهٔ تکلیف زان باطل شود — لاجرم تلفیق کردن در عمل باطل شود
صاحب بحر و در از علامه قاسم ناقلست — که به اجماع همه حکم ملفق باطل است

في بيان ان تقليد الافضل اولى وافضل بل كثير من العلماء ومنهم الامام احمد بن حنبل يمنعون تقليد المفضول مع وجود الافضل فانه ياخذ بفتوى افضل الرجال عند عامة الفقهاء قال القاري فامامنا الاعظم وهمامنا الاقدم افضل ثم الامام مالك لانه من اتباع التابعين

در صحیحین نیز اندر ترمذی وارد شدست — بو هریره گفت تحقیق آن نبی فرموده است
که اگر ایمان بنزد آن ثریا بدی — مردی از مردان فارس رود آنجا آمدی
میگرفتی دین و ایمان بیشک آن فحل فحول — بهر ارشاد خلائق نیز میکردی نزول

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

آن طحطاوی رحمة الله علیه گفته است
که همین قدر مدح بو حنیفه سفته است ؛

این بشارت وارده و هست در حق امام
سوی فارس آمده چون انتساب آن همام

گفته اند از معجزات مصطفی دو اعظم است
آمده قرآن عظیم و دوم آن امام اعظم است

شیخ سهل تستری آن قدوهٔ ارباب دین
گفت چون آید مسیح از آسمانها بر زمین

میدهد فتوی بوفق مذهب او آن مسیح
مستمر در مدت چلسالان بر قول صحیح

در فصول سته بنوشته است خواجه پارسا
هم میان درّ مختار است الدر رساله

در امتهائی دگر مثل نعمان کس نبدی
هیچکس زانها یهود و یا نصاری کی شدی

گفته در اشباه و درر که این سخن تحقیق هست
بو حنیفه سابق دین همچو آن صدیق هست

آنچنانکه اجر آن خلفاء اجر مسلمین
هست او را تا که قایم میشود آن یوم دین

همچنان اجر همه فقهاء اهل اجتهاد
بو حنیفه راست از حق تا بآن یوم التناد

شافعی گفتا که مردم شد عیال آن امام
در قواعدهای فقه و نیز در علم کلام

گفت قاری هست ترتیب ائمهٔ دین چهار
در فضیلت مثل آن ترتیب فضل چار یار

بو حنیفه آن امام اعظم از کل افضل است
باز مالک شافعی پس آن امام حنبلست

صاحب بحر اندر آن اشباه این تحریر کرد
نقل از شفعه نیز از وی چنین تقریر کرد

شافعی چون حنفی شد باز سوی مذهبش
گشت عاید بایدش تعزیر آن مهذبش

نقل اندر شرح اشباه کرد حموی این کلام
که در آن فتح القدیر آورد آن ابن همام

منتقل از مذهبی با اجتهاد و با دلیل
موجب تعزیر و آثم هست او بی قال و قیل

پس بغیر اجتهاد و حجه کردن انتقال
هست لائق تر بآن تعزیرای نیکو خصال

فی بیان آن شفاعة الانبیاء والاولیاء حق ثابت بالآیات الصریحة والاحادیث المشهورة الصحیحة وانکرها النجدیة

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

وعدّو ہا شر کا کالمعتزلة الرّدیة

آن شفاعت ثابت از آیات و آثار رسول ‌‌ مستفیضه شایعه متواتره نزد فحول

نجدیه از جهل آن شرک ابوجهلش شمرد ‌‌ هولاء شفعاءنا اصنام را چون زعم کرد

فرق بین در میان زعم باطل قول حق ‌‌ آن شفاعت ز اصفیا ثابت بنزد اهل حق

گرچه موقوفست بر اذن آن شفاعتهای کیا ‌‌ لیک باذن الٰهی زحق اند اندر شفاعت انبیا

بین تو شرح فقه اکبر ز علی قاریست آن ‌‌ هم طوالع بین که از قاضی بیضاویست آن

کرده این تحقیق که امر خداوند رفیع ‌‌ مر نبی را آمده مر مومنان شو تو شفیع

خوان تو و استغفر لذنبک آیه تا والمومنات ‌‌ اذن بهر مومنان داده خدای پاک ذات

نیز کرده نهی ز استغفار فرقه کافرین ‌‌ خوان تو ما کان آیه تا یستغفروا للمشرکین

لاجرم بیضاوی و دیگر مفسرها درین ‌‌ آیه طٰهٰ که الا من اذن گفته چنین

معنی اذن شفاعت آنکه تعیین کرد حق ‌‌ آنجماعه مسلمین هستند بهر آن احق

کافران لائق نیند آنرا بد و تنزیل بین ‌‌ نی شفیعیهاست نی نافع شفاعه شافعین

حاصل آن محتاج اذن مشفوع آمد نی شفیع ‌‌ زانکه دارد قرب جای او بدرگاه رفیع

رو ببین تفسیر سوره لقمان ز عبد العزیز ‌‌ معنی اذن بودن مشفوع مسلم ای عزیز

مختصر معنی اذن آن شفاعت بعصیان ‌‌ کرده اند تعیین مشفوعین را اندر بیان

ور بود مقصود از اذن شفاعت که شفیع ‌‌ هست محتاج اجازت او بدرگاه رفیع

مر شفیعها است واقع اذن وهم موعودهاست ‌‌ بهر کبری که در مقام نام آن محمودهاست

خوان عسی ان یبعثک قول خدا و هم ببین ‌‌ در صحیحین معنیش هم از شفیع المذنبین

نیز گفتا میشود واقع ز عالی همتم ‌‌ آن شفاعت از پی اهل کبائر امتم

زعمتان این که شفاعت از برای متقین ‌‌ بلکه از بهر خطاکاران و بهر مذنبین

آنچه کرده معنی اذن آن گروه نجدیان ‌‌ وان مخالف با قواعدهای دین سنیان

عتی لاهل الکبائر من امتی
که بود دلوا غفرانش همت
انرسد نهد بجر فش انگشت
شفاعت است جسم پاکش
یت قرب مهر دار در بیت
اللهم اغفر لراقمه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

بل موافق با قواعدهای اهل اعتزال   موجب ترک ادب هم با خدای لایزال
هر سه نوع کرده تقسیم شفاعت آن گروه   آن شفاعت با محبت نیز از جاه و شکوه
آن سوم بالاذن را کرده نفی اولین   بی دلیل و حجتی آن قوم پر تلبیس و شین
کرده نفی محبت هم وجاهت آنچنان   نیست شایان نسبت آن سوی معبود جهان
در مثال آن محبت گفته زوجه و آن وزیر   کرده تمثیل وجاهت نزد سلطان و امیر
حق منزه از وزیر و زوجه است اندر وجود   لیک اثبات محبت هم وجاهت او نمود
خوان تو یحبهم دگر خوان سوف یاتی الله بقوم   تا یحبونه وجیها هم ببین بگذار نوم
کرده تفسیر وجیها آن مفسرها چنین   در شفاعت صاحب جاه انبیاء در یوم دین
پس شفاعت با محبت با وجاهت از صفیاء   ثابت از آن رو که شایان آن بذات کبریا
قسم ثالث را اگرچه بزبان خود قائل اند   لیک با تفسیر و معنیهاشان لاطائل اند
معنی بالاذن کرده آنچنان قوم حرون   که به عقل و شرع سست حیله آمد بردن
کرد مسلم این روایت زابن آن عمرو بن عاص   که شفاعت کرد پیغمبر نه بهر امة خاص
چون تلاوت کرد آن آیه که حق رب جلیل   کرد حکایت ز شفاعت که نمود آن خلیل
من تبعنی انه منی و حکمه فی الامور   مثلی حکمی من عصانی انک انت الغفور
نیز خواند آن آیه که عیسی شفاعت کرد نیز   ان تعذبهم بخوان تا انک انت العزیز
رفع کرده هر دو دست خود ز عالی همتی   بعد اللهم گفت او مکرر امتی
معنی تکرار ارحم امتی و اغفر لها   کن قبول طاعت ایشان بخش آن جرمها
یا اشاره هست در تکرار لفظ امت این   مغفرت کن ای خدا مر آخرین چون اولین
اولین امتش هست آن صحابه و تابعین   آخرین آن هست آخر زمان تا یوم دین
یا بود تکرار لفظ امتی از بهر آن   امت حکمیه را چون آن حقیقی ده امان
آن حقیقی امتش هستند این خیر الامم   گفت کنتم خیر امة حقتعالی ذو الکرم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

هست مکمیه اش هستند جمله امتان
زانبیا و مرسلین تا صدیه پنهان

لاجرم اندر معالم گفت بغوی این کلام
آیه انا فتحنا رست تفسیر و مرام

گفت لیغفر لک الله بهر تو آمرز خدا
ما تقدم ما تاخر از گناهان و خطاء

آنچه پیش از تو معاصی کرده اند آن سابقان
وانچه بعد از تو کنند جرم و خطا آن لاحقان

سابقان و لاحقان هم بلکه جمله کائنات
تابعان و امتانت جمله ای عالی صفات

لتؤمنن به لتنصرنه انبیا را گفت حق
خذ میثاق نبیین کرده چون در ما سبق

یعنی ای پیغمبران بالفرض گر آید رسول
که معظم هست نزد ما به محبوبی قبول

سوی تان فرض ست قطعا بر شما ایمان باو
نیز نصرت کردن و یاری و هم احسان باد

پس بلاشک ست آن سرور نبی الانبیاء
آدم و ما دون او آیند در زیر لواء

در شفاعت موضع محمود که کبری وهی است
شامل آن امت اوئی و آن آخر و لیست

می نهد هر دو سجده را او یکصد و پنجاه سال
آنچنان حمد و ثناهای خدای لایزال

گوید او که هیچکس از اولین و آخرین
آن محامد هیچگه نی خوانده بر جان آفرین

پس بگوید حق تعالی ای محمد ای رسول
آن سر خود بردار و خواه از من کنم آن را قبول

کن سوال از من عطایا فی شفاعت ای شفیع
کن بنزد ما شود مقبول درگاه رفیع

چونکه سر بردارد آن سردار و سالار رسل
گوید یا رب امتی دو بار آن هادی السبل

یعنی هر دو امتم را مغفرت کن ای کریم
سابقان و لاحقان را جمله از فضل عمیم

فی الحقیقت امت او هست جمله عالمین
حمد او گویند آن آخرین و اولین

حامد حق اوست محمود ام در آن مقام
لاجرم شد آن مقام حمد را محمود نام

وصحیحین اینخبر بشنو از شبه خلاص
گو کنی ما تقی حدیث ابن آن عمرو بن عاص

باز شد مشغول گریه آن شفیع المذنبین
حق تعالی گفت آن ساعت بجبریل امین

گه روان شد سوی محبوبم محمد کن سوال
که چه چیز آورد در گریه ترا برگو بحال

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

گفت کردم یا دمت رشتم گریان از ان
گو حبیبم را ترا تحقیق ما راضی کنیم
در حق آن امت غمگین نه گردانیم ما
گفت شیخ دہلوی در شرح مشکوٰۃ شریف
آن شفاعت که حکایت کرد آن رب الجلیل
با تردد بالکنایه و رمز هست آن نه صریح
گر عذابشان کنی هستند بنده ای کریم
گفت ابراهیم برگو او من عصیان نمود
وان رسول ما شفاعت از علو همتی
یعنی امروز امتم را طاعت شان در بذیر
لاجرم اندر شفاعت با وجاهت جزم کرد
لن نضیق یا رسول الله جاهک والحشم
اذ تجلی الله باسم المنتقم للانتقام
بعد ما جارت بنو آدم الی آدم صفی
ثم یاتون الی نوح ینوحون لدیه
ثم موسی ثم عیسی من لدیهم یتغون
کل رسل قد یجیبوا اذ یقولوا لست لها
اذ تسئلوا منهم کل لدیک یستغیث
فتنادی انا لها انی شفیع المذنبین

گفت جبرئیل امین رالعد انمیان
فارغ از اندیشه مستقبل و ماضی کنیم
مر ترا خوان تو فترضی را اخیر والضحی
نکته در اخیر در غایت حسن و لطیف
از مسیح عیسی بن مریم از ابی الملة خلیل
ان تعذبهم وان تغفر لهم گفتا مسیح
در بیامرزی گناه شان عزیزی و حکیم
تو غفوری گنهگار اهم رحیمی ای ودود
کرد با جزم و صراحت امتی گفت امتی
زانکه دارد قرب و جاه زاید از کل آن نذیر
بالکنایه با تردد آمدند اولو العزم گرد
من شفاعتنا الذی الله غدا یا محتشم
انت قمت للشفاعة عند محمود المقام
یستغیثون باصوات جلیة لا خفی
ثم یاتون خلیل الله یثنون علیه
الشفاعة یتید منهم للمنی لا یبلغون
کل نفس شغلها فیما علیها مالها
یسئلون الشفاعة للاراحة یا مغیث
یستریح الخلق من هول القیامة اجمعین

خاتمة الکتاب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شکر لله این رساله لابدیه ختم شد
مقتبس این از کتاب الله هدی للمتقین
از حدیث و فقه و تفسیر و اخلاق و کلام
از مسائل مسلکان اندرین تحریر یافت
آن کتبهای قدیمهٔ اهل سنت اصل این
آب خواه از یم بجو خواه از سبوای نکته دان
اعتماد و اعتبار فرع از اصل و نیست
اعتماد لیس بالکتب الفریق النجدیه
حرفوا الکتب الالهیه و آثار الرسول
حرف المبنی فریق غیر المعنی فریق
خالفوا الاجماع ظراً من لدن عهد النبی
ترکوا تقلید ارباب المذاهب کلهم
آیه‌ای وارده در حق کفار و بتان
سعی بدعت نمودن اهل سنت را خلاف
تا که بر اهل سنن اطلاق آن بدعت کنند
کرده اند تقلید مذهب از زمان تابعین
آنهم اهل حدیث و اهل تفسیر و کلام
ما رآه المسلمون حسنا فعند الله حسن
نیز گفت لا یجمع الله الکریم امتی
طعن کرد این نجدیه بر کل این خیر الامم
بر جمیع امتش حکم مشرکین

خواند نقش بر طالبان حق و دین کالختم شد
ملتقط این از کتبهای ائمه متقنین
از متون و از شروح اهل تحقیق کرام
نیست سعی کتاب و قائلش تقریر یافت
گر تردد یکی در مسئله رد اصل نیز
آن سبو را هم مدد باشد رجوع تا آبان
اعتبار قول محدث زبی اصلی کیست
بل نعم الدین لیست مطلقا لکن محدثه
زیفوا اقوال الائمه فی الفروع و الاصول
فسروا بالرای الفرقان معنی لا یلیق
لا تغرنن باقوال مزخرفه یا صبی
انکروا احوال ارباب المناصب کلهم
مسلمین و مرسلین کردند تفسیر و بیان
در عقائد لیک عکسش گفته این قوم از کذا
عیب خود بدعتی و بر دگر تهمت نهند
تا زبان ما ائمه متقنین و کاملین
و آن فقیهان و لبابه و نیز اشیاخ کرام
هست قول آن امام المتقین مخبر زمن
بر ضلالت یشمل این بگریز عالی همتی
کرده اند تکفیر جملهٔ امت این عاصر هم
از مذاهب و ز سلاسل کرده‌اند این ما رقیم

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

این رساله بهر رد نجدیه بس کافیست / بهر ابطال همه شغوات آنها وافی است

هیچ شبه را نکرده ذکر آن قوم حرون / رد آن بوجوه از نظمم نمی‌یابی برون

هرچه وارد دل شود خلجان ترا از مکرشان / بهر رد آن بیابی زین رساله صد بیان

چون بتوفیق الهی یافت این نظم اختتام / گفت رد زائغین ملهم بے تاریخ نام

خواستم تاریخ طبعش کز نظمش العدد است / هاتفی گفتا بخوان ها نظم در الاحمد است

نصر الله به لجمیع اصحاب السنن / وقمع الله به الحاد ارباب الفتن

یا عزیز اذ انتقام من عدو ذی خصام / انت حسبی انت مولائی و منک القصام

بک حولی قوتی بک نعینا الی صول / انما توفیقنا بک فی الفروع والاصول

صل یا باری علی ختم النبیین احمد (حمله میکنم) / فی المحاسن شکله و نظیره لم یوجد

هو فرد فی محاسنه هو الدر الیتیم / هو نبی الرحمة مجبول علی الخلق العظیم

ثم سلم صل یا رب علی الآل الکرام / ثم اصحابه واتباعه الی یوم القیام

ربنا ارزقنا شفاعة لنا یوم الجزاء / واعف عنا وارض عنا ربنا ارنا اللقاء

واختم اللهم بالخیر لنا اجالنا / احسن اللهم فی الدارین لنا احوالنا

قد ختم بالخیر هذا النظم بالفضل العظیم
حسن الله ختمنا هو البر الرحیم

یارب بحال راقم آثم بروز حشر
روزی بکن شفاعت سلطان انبیا

اللهم اغفر لمولفه و لقاریه و لکاتبه / بحق محمد و آله و صحابه

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

لحاوی المعقول و المنقول جامع الفروع والاصول
عمدة المدققین و زبدة المحققین المتصف بالحسن
المعنوی و الصوری المولوی غلام حسین
الہشیارپوری سلمہ اللہ تعالے

جناب شیخ احمد حامی دین
درین مخط الرحال اور چہ ہمت
پئے افحام فرقہ نجدیہ او
بہ تازی فارسے و نثر منظوم
نجوم للوہابیۃ رجوم
خدا و ہم رسول و تابعانش
بمقبولے کسے کو دست رد زد
کسے کو تف زند بر ماہ تابان
گلے بیخار در گلشن نہ باشد

سزا وار ثنائی بیحد و عد
کہ بہر دین نموده سعے بیحد
ہر انواع دلایل ساختہ رد
براہین کتاب و سنتہ آورد
نموده نظم چون دُر منضد
از و راضی چہ شد کردام زد دد
خدایش زد کہ از ہر در شده رد
تف او بر رخ او باز گردد
بجز بولہبے روشن شد احمد

حسینی قدر این بس میشناسد
کہ با محسود بسود دست از حسد صد

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

صورت ماکتبہ العالم الجلیل الفاضل النبیل برہان الحق والدین مولانا المولی برہان الدین وقاہ اللہ عن شر الحاسدین

الحمد للہ الذی نور قلوبنا بانوار السنۃ السنیۃ البیضاء وزین نفوسنا بلوامع انوار الحنیفیۃ الحنیفیۃ السمحاء وعلی آلہ الذین ہم اعلام الاہتداء وصحبہ الذین ہم نجوم الاقتداء اما بعد فہذہ لطیفۃ غیبیۃ وصحیفۃ قدسیۃ قد فاضت من مکامن القدس ومواطن الانس علی المولی الاکمل والعالم الافضل الحبر الاعظم والنحریر الاکرم ناہج مناہج التقوی مجمع الفقہ والفتوی منبع الزہد والتقی امام الشریعۃ قامع البدعۃ اورع مصاقع الفضلاء ابرع اکارم النجباء الشیخ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

البارع النخيل المفخم الصندید المولے المسمی بمولینا و بالفضل
اولینا الشیخ احمد ادام اللہ فیضہ الے الابد القہار رد الفرقۃ
الردیۃ الوہابیۃ النجدیۃ سماہا بالنجوم الشہابیۃ رجوم للوہابیۃ
ولعمری الحبیب انہ کتاب لا یمسہ شیطان الوسواس و لا یصل الیہ
ایدی الخناس الفسفاس وثیقۃ البنیان مشیدۃ الارکان عباراتہ
والیقۃ رشیقۃ تعجب الاذان مضامینہ الذ واعذب من ماء الحیوان
بل ہو بلاک مذہب الحق وما مشرب الصدق حرسہ اللہ من شر
العسوفۃ من الاذہان من فتنۃ راس المنہم و لا اسلم علی الکسالت

فقط

حررہ العبد المسکین
محمد بن الحسن عفی عنہ

للراقم الاثم الجانی محمد علی غفرلہ اللہ الولی
بحرمت النبی والعلی

عقل کل از نہایت دانش شکستہ پا زان رو ستائش او بو اللیل و الضحی	حمد و ثنائی ایزد بیچون و بے چرا نور نبی ما است منور ز ذات او

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

شمس و قمر نجوم و ارضی ملک فلک　　جن و بشر طفیل وے اند و ما سواہ

اصحاب با نجوم ہدائیت ستون گفت　　زانہا رہِ نجات بجوئید و اقتداء

پس بوحنیفہ مالک و احمد چو شافعے　　آن راہ را گرفت بترتیب مصطفی

تقلید و اتباع و جو با عام و خاص　　زین ہر چہار منحصر از ہر یکے جدا

شکر خدا کہ باہمہ عصیان درین زمان　　ملت حنیفی و حنفی مذہبیم ما

شکر دگر بہ قادر مطلق بصد زبان　　محبوب حق معین و نصیر است پیر ما

مژدہ دہیم بہ اہل سنن بہ ہر دیار　　کز فاضل جلیل و ثنا خوان اولیاء

کو حافظ حدیث و شرح حسنت در زمن　　کو واعظ و مفسر آیات کبریا

در باغ احمدیست چو بلبل بنالہ مست　　زان زان اسم احمد است ور افخر و اعلاء

تحریر اوست دافع اضلال اہل خدع　　تذکیر اوست نافع ذو الفضل و صدقاء

فتوے و حکم مذہب اعظم امام حق　　محکم از دست خصم بہ وسواس مبتلاء

لولوی آب دار و یواقیت نور بار　　در سلک نظم آمدہ ہمیش ولے بہا

تالیف ساخت نسخہ جامع بہ اصل و فرع　　منظور چشم صاحب مازاغ و ما طغی

نامش کہ از سماست نجوم شہابیہ　　بہر رجوم فرقہ عدا آز و پیر دغاء

چون سال طبع خواست محمد علی ز دل　　ہاتف ز غیب داد ندا باسر ہدا

باغ و بہار احمدی بنویس روز طبع　　حمد خدا ہمیشہ بہر دم بکن اداء

۱۲ ھ

للادیب الحسیب النسیب الفاضل الکامل
والعالم العامل المولوی احمد الحسنی سلمہ اللہ

جئت شوقا لکے اطوف الباب　　نحو طوف الحمام حول الحمام

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

قسم فبلغ بانکساره تام
عرض حالے وشرح تلبالے
جامع الخیر مجمع الاخیار
ولج الفضل حیث فتح الباب
الذی رفع سیفہ المصقول
والذی برق سیفہ المسلول
یاشفیقاً لنا ظہیر الدین
مذظہر مدہ الوہابیۃ
مذ حصل ہہنا قد وکم
ذہب الرزع و استخرت بہ
مذ بنجوم شہابیہ منکم
رجم النجدیہ وقد ہربوا

یا سراج الزمان علیک سلام
عند خدام صاحب الاکرام
قالب الفیض قابل الالہام
لجۃ الشیب مدۃ الانعام
حجۃ ساطعۃ لخفض خصام
سندو اضح لمحو ظلام
یا رکن الولاۃ والحکام
نفس طیب علی حرام
شمل الخلق شملۃ الاکرام
لحصول المنی ونیل مرام
قدازالت غیاہب الاوہام
ہرب حمر تخاف من ضرغام

صورۃ ماکتبہ ونظمہ ثابت القدم راسخ
الہمم صادق الاعتقاد وثیق الاعتماد
ملبل گلشن ارجمند میر عبد الصمد
النقشبند

جناب مولوے آن شیخ احمد
بہ آیات وسنن اجماع و مذہب

فرید الدہر مولانا المجدد
قیاس مجتہد کردہ مرتب

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

تمامی نقلکرده از اراکین — بهر رجم افواج شیاطین
چنین نظم و دره در سلک منظوم — در اندک مدتی بنمود مختوم
بود هر سطر سطرش شعلهٔ نور — دلیل ساطع است و قاطع زور
فصولش چون نجوم اهتدا شد — که عکسش از جهان ظلمت زدا شد
ز تفتیش تازه تر شد دین احمد — همه قول مخالف زو شده رد
ببین کین تیغ شرع مستقیم است — ز ضرب وی دل اعدا دو نیم است
بحمد الله که منعقد لآلی — مرتب شد بفضل لایزالی
باستمداد محبوبان باری — بماند تا قیامت فیض جاری
عقیده اهل حق اهل سنت — عجب رد کرده ملحدین است
چه طاقت مر کسی کو در جوابش — زند دم یا که گرد همرکابش
پی تاریخ طبع این رساله — نمودم فکر چون ای خوش مقاله
ز روی بدر سال طبع اظهر — ظهور دین حق آمد برابر ۱۲۸۵

رائحهٔ طیبه از گلدستهٔ بهار گلشن تقریظ فاضل اجل عامل اکمل نور حدیقهٔ کرامت و اقتدا، نور حدیقهٔ شرافت و اهتدا، شاگرد رشید مولف حقایق آگاه خلف الصدق حبیب الله بدر منیر فلک دیانت و جوانمردی

حافظ محمد یحیی رفیقی سهروردی

صد هزاران آفرین بر ذات افلاک آفرین — علم و حلم و فهم و ذهن و عقل و ادراک آفرین
بهر تبلیغ رسالت سرور عالم فرست — کرد نازل مصحف اعلی بآن حصن حصین
از عنایات اتم بر وی نبوت ختم ساخت — امت آن شاه دین از هر امم شد بهترین

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

عالمان هستش مر انبیا را وارث اند
گلشن کشمیر از اسلام شد جنت نظیر

رأیت علم و شرایع جاودان باد روا ست
خاصه آن علامهٔ دین مظهر آیات حق

بلبل باغ شریعت هم گل بزم صفا ست
گنج عرفان عالم دوران فقیهی بے نظیر

نیّر برج طریقت گوهر درج کمال
ریّما اینذم زگلزار بهار ذهن او

للوهابیه رجوم است آن شهابیه نجوم
هست مملو از تفاسیر و احادیث رسول

از نسیم فیض هاکش جان ما چون گل شگفت
سنّیان زاغنچهٔ دل شد شگفته باغ باغ

چون بسعی طالبان راه حق مطبوع شد
آمد آوازی بگوش گوش هوشم از سروش

ای رفیقی سال تصنیفش اگر خواهی کنون
یا الٰهی ز فیوض این کتاب مستطاب

در خیالم از وساوس شیاطین ره مده
شد از انها دین حق روشن به اکناف زمین

در حساب ابجدی کشمیر و شرع آمد قرین
از ظهور عالمان و فاضلان بیت ابین

صدر صدر شرع و بدر آسمان حق گزین
نو گل گلدستهٔ تقوی امام صادقین

زیرکان دهر از دو بینش فرمانش کمین
هر کسی از خرمن فیض علومش خوشه چین

نو گلی شگفته شد عالم ز بویش عنبرین
از بیان اصل و ابحاث غریب نازنین

از براهین و دلائل گشت سد آهنین
چیست غم گر خار زار آید بچشم حاسدین

فرقهٔ نجدیه را آمد خزان از جهل و کین
بر زمین فکر هر سال او سود جبین

چشمهٔ فیض الٰهی خواند از خیر خ برین
چشم اعداء و زرین تاریخ کن سالش ببین

کن علم روشن بحب اولیائی کاملین
قایم کن تا قیامت بر رهِ صدق و یقین

فرض بر ما ثنائی باری شد
والصانه سلمه الله حفظها بالفضل و باری شد

طبع آمد رسالهٔ منظوم
مولوی شیخ احمد واعظ

اهل حق از مطالعه اش شادان
حاصل فرقهٔ وهابیه

چون رفیقی بجو بستگاری شد
در پی سال طبع از ملهم

سر و یاد و دراز جهو کے گرد
گفت گو بجر شرع جار شد

۱۲ ۸۵

چون لالی بآبداری شد
ناظم او زد بنیه آری شد

دشمن دین اسیر زاری شد
رو سیاهی و شرمساری شد

تمت بالخیر

چھپا رہا [illegible] یہ رسالہ تصنیف مولوی [illegible] احمد صاحب [illegible]

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

فہرست رسالۂ نجوم شہابیہ

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.

Digitized By eGangotri

CC-0. In Public Domain. Peerzada Sahib Collection.